سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب حق الیقین ناقص الآخر

مؤلف متن علامه ملا محمد باقر مجلسی محشی

شارح مترجم

تاریخ تحریر ۱۳ ق نوع خط نسخ تعداد سطر ۲۱

نام کاتب

موضوع اخبار زبان فارسی عدد اوراق ۴۲

طول ۲۹٫۵ عرض ۱۸٫۵ سم شماره عمومی ۳۲۶۱۷

وقفی / خریداری آقای علیرضا کلمات تاریخ وقف دی ماه ۱۳۸۴

ملاحظات کاغذ: آثار فهرست نگری دو ورق اول نونویس با خط مغایر سرفصل ها به سرخی جلد: تیماج قهوه ای عطف پارچه بعضی اوراق وصالی شد

بسم الله الرحمن الرحیم

هذا کتاب حق الیقین من تالیفات الفاضل فخر المحققین علامه المجلسی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد العلیم القدیم القدیر الذی لیس کمثله شیء
وهو السمیع البصیر والصلوة علی اشرف العارفین وفخر النبیین محمد وعترته الطاهرین
الذین فازوا بالقدح المعلی من الفضل والعلم والیقین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین
الی یوم الدین اما بعد چنین گوید خامه شکسته زبان و بیان ابکم نشان
تراب اقدام ارباب یقین و خادم اخبار ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین محمد
باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع موالیهما الاکرمین بر صحایف قلوب و صفایح الواح
طالبان منهاج حق و یقین تصویر و تحریر مینماید که چون بدلائل عقلیه و نقلیه
ظاهر و هویدا گردیده که حقتعالی این جهان فانی را عبث بنا فرموده و انسان
که چشم و چراغ این جهان و علت غائی آفریدن انست برای معرفت و عبادت
خلق کرده است که باین دو قدم روحانی عروج بر معارج بهشت جاودانی
نماید و بلذات فانیه این دار غرور و مغرور نگردیده بواسطه این دو جبل
متین خود را بسعادات باقیه اخرت رساند و از آیات و اخبار بسیار
معلوم است که عبادت بدون معرفت که ایمان عبارت از انست صحیح و
مقبول نیست پس اول چیزی که بر مکلف در ابتداء تکلیف واجبست تحصیل
ایمان است و اکثر خلق ازین معنی غافلند و ارکان دین را نمیدانند
و قلیلی را که از ناقص چند امثال خود فرا گرفته بنظر تحقیق در ان نظر نکرده
اند و بمحض تقلید اکتفا نموده اند و قدم از درکه سافله کمان بدرجه عالیه

2

یقین نگذاشته اند اگرچه این فقیر در کتب مبسوطه عربی و فارسی
این مطالب عالیه را به بینات وافیه و دلائل کافیه ایراد نموده ام اما اکثر
خلق باعتبار عدم اعتنا و اهتمام در امور دین یا قلت بضاعت یا وفور
اشتغال باطله یا عدم قابلیت ادراک انها از انتفاع بسیاری نمییابند لهذا
فقیر اراده نمود که درین رساله مختصره کافیه عمده ان مطالب عالیه را ببیانهای
واضح قریب بافهام ایراد نماید بتوفیق الله سبحانه فی الجمله بر وفق مرام بانجام
رسید و مسمی بحق الیقین گردید و چون از برکات عهد و اوان و ثمرات
امن و امان ایام سعادت فرجام دولت عظمی و سلطنت کبری اعلی حضرت
شاهنشاه ملایک پاسبان ظل الله سید و سرور سلاطین جهان
امن و امان مظهر الطاف ربانی مهبط فیوضات سبحانی وارث سلیمانی
ملجاء سلاطین کامکار ملاذ خواقین جم اقتدار چراغ دودمان مصطفوی
نونهال گلستان مرتضوی انجمن افروز محفل عدل و داد شعله جانسوز نهال
جور و بیداد ممهد اساس عدل و تمکین مشید بنای شرع والای
مبین سلطان ستاره سپاه گردون بارگاه مصدوقة السلطان
العادل ظل الله الفایز بدرجه علیه رفع درجات من نشاء مصداق آیه کریمه
یختص برحمته من یشاء اعنی السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان
مسمی ثالث اجداده الاکرمین الشاه سلطان حسین بهادر خان مد الله
ظلال جلاله علی رؤس العالمین و شیع المؤمنین ببقائه الی ظهور دولة
خاتم الوصیین صلوات الله علیه و آله و علی ابائه الطیبین بود بنظر الهام
منظر اشرف رسانید امید که مقبول طبع اقدس گردد و مثوبات ان
بروزگار فرخنده اثار عاید شود چون ایمان عبارتست از تصدیق

باب اول

بوجود حق تعالی وصفات کمالیه وتنزیه واقرار بحقیقت انبیائی که از جانب حق تعالی برای تکمیل
خلایق برایشان مبعوث گردیده اند خصوصا پیغمبر اخر الزمان محمد بن عبد الله واقرار
بانچه انحضرت از جانب خداوند آورده است ضروریات دین را بتفصیل وانچه
ضروری نیست باجمال واقرار بحقیت جمیع اوصیای پیغمبران خصوصا دوازده
امام که اوصیاء پیغمبر اخر الزمان اند واقرار بعدالت حق تعالی ومنزه بودن او از افعال قبیحه
واقرار بحشر ومعاد وتوابع آن پس تحقیق این مطالب عالیه در چند باب میشود **باب اول**
در اقرار بوجود حق تعالی وصفات کمالیه اوست ودران چند فصل است **فصل اول** در اقرار
بوجود صانع عالم است وان از همه چیز هویداتر است زیرا که هر که فکر میکند در خلق
اسمان وزمین وافتاب وماه وستاره ها وبادها وابرها وبارانها ودریاها وکوهها
وحیوانات وخلقت بدن وروح خود وغرایب صنعی که در هر یک از اینها بکار برده
میداند که اینها خود بخود بهم نرسیده اند کسی که اینها را افریده مثل قادر مطلق
وکامل بالذات است وهیچگونه نقص در ذات وصفات او نیست واین دلیل اجمالیست که برای
کافیست واز دلائل تفصیلیه بچند دلیل قریب بفهم اکتفا مینمائیم **دلیل اول** آنکه
مفهومی که ادمی تعقل ان بنماید یا انست که نظر بذات او بدون ملاحظه امر خارجی
علتی بودن ان در خارج واجبست اورا واجب الوجود گویند یا آنکه نظر بذات او بودن
او محالست اورا ممتنع الوجود گویند یا نظر بذات او نه واجبست بودن او ونه ممتنع
اورا ممکن الوجود گویند که بودن ونبودن هر دو بذات او رواست پس اگر علتی
بهم رساند موجود میشود والا معدوم خواهد بود پس گوئیم شک نیست که در
عالم موجودات هستند اگر مجموع موجودات منحصر باشد در ممکنات وواجب
الوجودی در میان انها نباشد پس همه را باهم که ملاحظه کنی بمنزله یک شخصند
وعدم بر مجموع سزاوار است همچنانچه زید بعلت محتاجست چنین مجموع ممکنات که موجود

شود

دلیل اول

زیرا که ترجیح بلا مرجح لازم می آید وان ببدیهه عقل محالست همچنین موجود
شدن این مجموع بدون علتی که خارج از اینها باشد محالست وان علت باید
موجود باشد زیرا که بدیهی است که چیزی که خود موجود نباشد علت وجود دیگری
نتواند شد وموجودی که خارج از جمیع ممکنات باشد واجب الوجود است پس ثابت
شد که واجب الوجود البته موجود است واگر گویند هر یک از اجزا علت دیگر است
الی غیر النهایه وعلت مجموع مجموع علل اجزاست گوییم که هر یک بشرط وجود علت
واجبست وجودش اما عدم او با عدم وجود جمیع عللش ممکنست هرگاه واجب الوجودی
نباشد پس ترجیح بلا مرجح لازم آید **دلیل دویم** بعضی از محققین گفته اند که همچنانکه تواتر
در محسوسات افادهٔ علم میکند از برای انکه محالست که این عدد کثیر اتفاق کنند بر
کذب یا حس همه غلط کند پس هرگاه جمیع انبیا واولیا وعقلا اتفاق کنند بر وجود
صانع عالم و وحدت او وانکه او کاملست من جمیع الجهات ونقص برو روا نیست
البته اینکس را علم تمام میرسد که این حق است واین جماعت بسیار اتفاق بر کذب نکرده اند
وبا این عقول کامله اتفاق بر غلط نکرده اند وایضا اتفاق ایشان دلیل برانیست که
با این مقدمات بدیهی اند یا اکثر نظری اند دلایل آنها واضحست بحیثیتی که راه
خطا در انها نیست واین دلیل در نهایت متانتست **دلیل سیم** معجزاتیست که
پیغمبران واوصیای ایشان صلوات الله علیهم ظاهر کردند مانند عصا را اژدها کردن
ودریا را شکافتن ومرده را زنده کردن وکور را روشن کردن وماه را بدو نیم کردن وآب
بسیار از میان انگشتان یا از سنگ کوچک جاری ساختن وامثال اینها چه بر هر عاقلی
که اینها فوق طاقت بشر است پس باید خدائی باشد که اینها را برای اظهار حقیت ایشان
[illegible] جاری سازد وعوام بلکه خواص را دلیل اجمالی که از تفکر در غرایب صنع [illegible]
[illegible] کردد وحق تعالی در اکثر قرآن مجید اشاره بان فرموده کافیست

صانع عالم بدیهی است و همه عقول بران مفطور است چنانچه حق تعالی فرموده است که
اگر از کافران سؤال کنی که کی آفرین است آسمانها و زمین را هر آینه کویند خدا آفریده است
و باز فرموده است اَفِی اللّٰهِ شَکٌّ فَاطِرِ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ یا در خدا شکی هست آفریننده
آسمانها و زمین و ایضا فرموده است که دین حق فطرت خداست که مردم را بران
مفطور و مخلوق کردانیده است و لهذا پیغمبران که مبعوث کردیده اند مردم را
امر بتوحید و یکانه پرستی و کفتن کلمه لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ نموده اند اقرار بصانع و منبه
برا ینمعنی آنست که همه خلق در وقت الجا و اضطرار که دست ایشان از وسایل ظاهره
کوتاه میکردد البته پناه بصانع خود میبرند و اقرار مینمایند که خداوند یکانه دارند
چنانچه اینمضمون در احادیث معتبره وارد شده است یکی از عارفان کفته است اکثر
کفار و جهال اگرچه در ظاهر حال منکر وجود مبدا اند باطنا بتحقیق حقیقت و ثبوت وجودش
معترفند و لهذا اختلاف در وجود مبدا از هیچ عاقل معتقد به مروی نیست و توضیح کلام
در مرام انکه باتفاق شرع و عقل و تعاضد برهان و نقل حضرت حق تعالی و تقدس از ان برتر
و بزرکوارتر است که بکنه ذات محاط عقل غیر کردد اما بواسطه رابطه اضافی که میان مالک
و عبید متحققست و بجهت علاقه افاضت رحمت بغایت که ز لال نوال از ینابیع علم و قدرت
بمجاری حکمت و ارادت پیوسته جاری و روانست جبلت و طبیعت مخلوقات مجبول و
مفطورات بر اذعان و قبول صانع و از اینجهت در هنکام صدمت وقوع وقایع و وقت
اضطراب بی سبق رویت روی استغاثت و فزع بنکاه دارنده خود می آورند توجهی طبیعی
[illegible] و تکلفی در ان نیست و از اینجهت اغاثت مظهر استجابت دعا میباشد چنانچه کریمه
[illegible]یجیب المضطر اذا دعاه بان ناطقست و انزعاج حیوانات عجم درکاه عروض خوف و
[illegible]تان در حال استیلای وهم و هراس بحقیقت ازین قبیلست و لهذا طوایف مختلفه و
[illegible] که هر عهد و اوانی و در هر دین از ادیان بوده اند خلاف در وجود مبدا از هیچ عاقل

کتاب منافع قدیم ۶

مروی نیست بلکه مجال خلاف احوال و اوصاف اوست و فخر رازی از شخصی نقل کرده است که در
بعضی از منه خشکسال عظیم و قحط شدیدی بهم رسید و مردم برای استسقا بصحرا رفتند
و دعا کردند و دعای ایشان مستجاب نشد آنشخص کفت در انوقت بسوی بعضی از کوهها
رفتم آهوئی را مشاهده کردم که از شدت عطش بسوی غدیر آبی میدوید چون بغدیر رسید
انرا خشک دید حیران شد و چند مرتبه بجانب آسمان نظر کرد و سر را حرکت داد ناکاه ابری
پدید آمد و بلند شد و انقدر بارید که غدیر مملو کردید و آب خورد و سیراب شد و بر کردید
و صاحب رسایل اخوان الصفا نقل کرده است که مکرر دیده اند که حیوانات در سالهای
خشک سر بسوی آسمان بلند میکنند و از و طلب باران میکنند صیادی نقل کرده است
که کفت کاو کوهی را دیدم که بچه خود را شیر میداد من چون متوجه او شدم بچه را کذاشت
و کریخت من بچه او را کرفتم چون نظر کرد و بچه را در دست من دید مضطرب شد و رو بسوی
آسمان کرد چنانکه کویا استغاثه بحق تعالی میکند ناکاه کودالی پیش آمد و من در آن کودال افتادم
و بچه از دست من رها شد و مادرش آمد و او را برد و انچه از احادیث شریفه در این باب
وارد شده ذکر آنها درینمقام مناسب نیست پس معلوم شد که وجود مبدا در وضوح و
ظهور بمرتبه ایست که بر حیوانات عجم نیز مخفی نیست دویم انکه حق تعالی قدیم و ازلی و ابدیست
و عدم بر او محالست و همیشه بوده است و همیشه خواهد بود زیرا که اکر حادث باشد
و عدم و فنا بر او روا باشد هر آینه محتاج بخالق دیکر خواهد بود و واجب الوجود و صانع
عالم نخواهد بود و باید دانست که وجود او واجبست و لازم ذات اوست و محالست که از او
منفک شود و جمیع عقول ارباب ملل مختلفه اتفاق کرده اند بر انکه او کامل من جمیع
الجهاتست و عجز و نقص و فنا بر او محالست سیم انکه خدا قادر مختار است و هیچ ممکن
از تحت قدرت او بیرون نیست و چنان نیست که زیاده بر انچه افریده است نتواند آفرید
[illegible] انچه بود و اکر خواهد اضعاف انچه آفریده است از آسمان و غیر آنها

ایجاد میتواند کرد و اگر خواهد جمیع اشیا را معدوم میتواند کرد و فاعل مختار است
و انچه کند باراده و اختیار میکند و مجبور نیست در کارها و چنان نیست که تاثیر او
در اشیا بدون اراده باشد مانند سوختن آتش و هر ممکن را که اراده حق تعالی بایجاد
او تعلق گیرد البته موجود میشود چنانچه فرموده است اِنَّمَا اَمْرُهُ اِذَا اَرَادَ شَيْئًا
اَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ و این منافات ندارد با انکه اراده حق تعالی تعلق بامور
قبیحه نگیرد و یک دلیل براین مضامین آنست که مذکور شد که اتفاق کرده اند ارباب عقل
با اهوای مختلفه بر انکه عجز و نقص بر صانع عالم روا نیست چهارم انکه خداوند عالم
عالم است بهر معلومی و تغییر در علم او نیست و علم او باشیا پیش از وجود انها تفاوت ندارد
با علم او بعد از وجود آنها در ازل میدانسته انچه در ابدالآباد بهم رسد و جمیع اشیا مانند
درختان و ریگ بیابان و نفسهای جانوران نزد علم او هویداست زیرا که خالق همه چیز اوست
یا بواسطه یا بیواسطه و هر که باراده و اختیار و از روی حکمت چیزی را آفرید البته بآنچیز و
صفات و اثار ان علم دارد و باندک تاملی اینمقدمه نهایت ظهور دارد دیگر انکه مجرد است
و نسبت مجرد بهمه چیز مساویست دیگر انکه همه ممکنات اثر وجود اویند علم آنها و جمیع کمالات
آنها باو منتهی میشود و کسی که همه علمها از و باشد جاهل بچیزی نمیباشد و جناب مقدس
او اشاره بهمه این دلایل در سه کلمه قرآن مجید فرموده اَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ
اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ یعنی ایا نمیداند همه اشیا را انکسی که همه چیز را آفریده است و اوست
لطیف یعنی مجرد یا صاحب لطف کامل و رحمت شامل نسبت بجمیع موجودات
و حافظ و خالق و مربی همه اوست و همه را بمنتهای مراتب کمال او میرساند و داناست
بخفایای امور و کسی که نیک تامل کند در غرایب صنع خالق عالم در آفتاب و ماه و ستارگان
و حرکات مختلفه آنها بر قانون حکمت و در ترتیب جمادات و نباتات و رسانیدن
هر یک بحد کمال آن و در تشریح بدنهای انسان و حیوانات و ترک[illegible] اعضای آنها

بیکدیگر و آلات و ادوات تغذیه و تنمیه و ادراکات حواس خمس ظاهره و باطنه
که چندین هزار سال حکما در آنها فکر کرده اند و کتابها در هر باب نوشته اند و بعشری از
اعشار آنها پی نبرده اند بعین الیقین میداند که خداوندی چنین هیچ امری بر او مخفی نیست
و از هیچ امر عاجز نیست و بر همه چیزها قادر است و آیه کریمه اشاره باین مراتب همه دارد و باید
دانست که علم او ازلی و ابدیست و غافل نمیشود و سهو و نسیان و فراموشی در او نمیباشد
و خواب و پینکی که مقدمه خوابست در او محالست زیرا که اینها همه عجز و نقص است و او کامل
من جمیع الجهات است چنانچه دانستی و هرگاه عموم علم و قدرت و تنزه او از ارتکاب امور
قبیحه ثابت شد بمعجزه حقیت پیغمبران علیهم السلام و اوصیای ایشان ثابت میشود چنانکه مذکور
خواهد شد انشاء الله پس سایر صفات کمالیه باخبار ایشان ثابت میشود و احتیاج بدانستن
دلایل عقلیه نیست و لهذا در اینمقام کلام را بسط دادیم پنجم انکه حق تعالی سمیع و بصیر است
یعنی عالم است بانچه شنیدنیست از آوازها و انچه دیدنیست بی انکه او را آلت شنیدن و گوشی
بوده باشد و بدون انکه او را آلت دیدن و چشمی بوده باشد زیرا که اگر محتاج باینها باشد
جسم مرکبی خواهد بود و محتاج و ممکن خواهد بود و در کمال خود محتاج بغیر خواهد بود و او
کامل بذات خود است و علم او بآنها موقوف بر وجود آنها نیست بلکه پیش از وجود آنها و بعد از
برطرف شدن آنها میداند بهمان نحو که در وقت وجود آنها میداند و این دو صفت بعلم برمیگردند
و چون حق تعالی خود را باین دو صفت ستوده جدا ذکر کرده اند و شاید حکمتش ان باشد که در ضمن
اینها رد بر حکما میشود که خدا را عالم بجزئیات نمیدانند یا انکه چون اکثر علما اعمال عباد که مورد
تکلیف الهی است از قبیل مسموعات و مبصرات این دو صفت را از مطلق علم تخصیص بذکر
فرمود که ادخل در زجر ایشان از معاصی و ترغیب ایشان بطاعات بوده باشد و بعضی این
دو صفت را ورای صفت علم میدانند و ذکر ان ثمره ندارد ششم انکه حق تعالی حی است یعنی
زنده است و مراد از حیات صفتی است که از ان توانائی و دانائی آید و چون معلوم شد که حق تعالی

عالم و قادر است پس صفت حیوة نیز او را خواهد بود اما حیوة در ممکنات بعارض شدن صفتی
میباشد و در جناب مقدس الهی بذات خود زنده است بدون آنکه صفت مودی عارض او
گردد و در حقیقت این صفت بعلم و قدرت بر میگردد **هفتم** آنکه حق تعالی مرید است یعنی
کارها از او باراده و اختیار صادر میشود نه مانند افعال اضطراریه که بدون اراده و اختیار
صادر میشود مثل سوختن آتش و فرود آمدن سنگ از هوا و از ما فعلی که باختیار صادر میشود
اول تصور آن فعل میکنیم بعد از آن فایده از برای آن تخیل میکنیم و آن محرک ما میشود تا بحد
عزم و جزم میرسد پس آن فعل از ما صادر میشود و در جناب مقدس الهی چون اختلاف احوال
و عوارض نمیباشد پس همان علمی که حق تعالی دارد که وجود امر فلان در فلان وقت برای
نظام عالم اصلح است سبب وجود او میشود در آن وقت لهذا متکلمان امامیه
گفته اند که اراده بعلم بر میگردد و علم باصلح اراده است و در احادیث وارد شده است
که اراده همان ایجاد است و از صفات فعل است و حادثست و در این باب سخن بسیار است
و از برای مکلف همین بس است که بداند که افعال از حق تعالی باراده و اختیار و موافق حکمت و
مصلحت صادر میشود و در آن افعال مجبور نیست **هشتم** آنکه حق تعالی متکلم است یعنی ایجاد
حروف و اصوات مینماید در جسمی بی آنکه او را عضوی و دهانی و زبانی بوده باشد
چنانچه بقدرت کامله ایجاد سخن در درخت کرد و حضرت موسی علیه السلام شنید
و ایجاد کلام در آسمان میکند و ملئکه میشنوند و وحی می آورند یا ایجاد نقوش میکند
در الواح سماویه و ملئکه میخوانند و وحی می آورند یا ایجاد آنها در قلوب ملئکه و انبیا
و اوصیا علیهم السلام مینماید و تکلم از صفات فعل است و حادث است زیرا که آنچه
کمال حق تعالی است علم بآن معانی و حروفست و قدرت در ایجاد حروف و اصول در هر چه خواهد
و این دو صفت قدیمند و عین ذاتند و این صفت را جدا ذکر کرده اند برای آنکه بنای بعثت
انبیا و تکالیف حق تعالی و انزال کتب و وحیهای الهی بر این است و کلامهای خدا که قرآن مجید و سایر

کتب آسمانی است همه حادثاند و علم حق تعالی بآنها قدیم است و آن غیر کلام است و کلام
نفسی که اشاعره قایلند باطل است **نهم** باید دانست که حق تعالی صادق است و کذب دروغ
مطلقا بر او روا نیست زیرا که عقل حکم میکند که کذب قبیح است و او از قبایح منزه است و
دروغ مصلحت که ما را رواست باعتبار ارتکاب اقل قبیحین است و این از عجز ماست که قادر نیستیم
که مفسده کلام راست را دفع کنیم و خدا بعجز موصوف نمیشود و ایضا اجماع جمیع ملیین و ارباب
عقول منعقد است بر آنکه حق تعالی صادقست در جمیع اقوال و کتب الهیه مشحون است بآن و از جمله
ضروریات دین است **دهم** آنکه صفات کمالیه الهی غیر ذات مقدس او نیست باین معنی که او را صفت موجودی
نیست که قایم بذات مقدس او باشد بلکه ذات او قایم مقام جمیع صفاتست چنانچه در ما ذاتی هست
و صفت قدرت موجودیست عارض آن ذات شده است و در حق تعالی ذات مقدس قایم مقام
آن صفتست و همچنین در سایر صفات کمالیه ذات قایم مقام همه است و بغیر ذات مقدس
بسیط مطلق چیزی نیست زیرا که اگر صفتی زاید بر ذات باشد یا قدیم خواهد بود یا حادث و هر دو
محالست زیرا که اگر قدیم باشد تعدد قدما لازم آید و قدیمی بغیر از خدا نمیباشد پس آن
نیز خدای دیگر خواهد بود و اگر حادث باشد لازم آید که واجب الوجود محل حوادث خواهد
باشد و آن محالست چنانچه انشاء الله مذکور خواهد شد ایضا لازم آید که حق تعالی محتاج
بغیر باشد و آن مستلزم نقص و عجز است چنانچه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه فرموده است که مَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَّاهُ وَمَنْ ثَنَّاهُ فَقَدْ
جَزَّأَهُ وَمَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهِلَهُ یعنی هر که وصف خدا را بصفات زایده پس مقارن کرداند
او را با صفات و هر که او را مقارن ساخت بصفات زایده پس اعتقاد بدو خدا کرد یا دوئی در ذات
خدا قایل شد و هر که این اعتقاد کرد خدا را صاحب جزوها دانست و هر که این اعتقاد دارد خدا را
نشناخته است و ایضا فرموده است که اول دین شناخت خداست و کمال شناخت خدا آنست که او را
یگانه داند و کمال یگانه دانستن او آنست که صفات زایده را از او نفی کند و در عدد صفات کمالیه

الهی خلاف کرده اند بعضی گفته اند علم است و قدرت و اختیار و حیوة و اراده و کراهت و سمع
و بصر و کلام و صدق و ازلی بودن و ابدی بودن و بعضی ازاین دو صفت تعبیر بسرمدی
کرده اند پس باید دانست که حق تعالی عالم است و قادر و مختار و حی و مرید و کاره و سمیع و بصیر و متکلم
و صادق و ازلی و ابدی و چون بعضی ازین صفات ببعضی دیگر برمیگردد و بعضی داخل صفات
تنزیه است در عدد آنها خلاف نکرده اند و همه برمیگردد بانچه مذکور شد **باب دویم**
در بیان صفاتیست که از حق تعالی نفی باید کرد و دران چند مبحث است **اول** آنست که او یکانه است
و شریکی ندارد نه در خداوندی و خلق اشیا چنانچه مجوس بیزدان و اهرمن و نور و ظلمت قایل شده اند
و نه در استحقاق عبادت و پرستیدن چنانچه کفار مکه بتها را با خدا شریک کرده بودند در
پرستیدن و سجده و این مطلب باخبار جمیع انبیا و ضرورت جمیع ادیان حقه ثابت شده است
و ببدیهه عقل معلوم است که نظام عالم وجود و انتظام احوال ان بدون وحدت اله میسر نمیشود
و هرگاه تعدد دو کدخدا در خانه و دو حاکم در شهری و دو پادشاه در مملکتی باعث اختلال
اوضاع آنها گردد چون تواند بود که احوال آسمانها و زمین و زمین و کارخانهٔ ایجاد با این وسعت
بدون اله منتظم گردد بلکه باندک تاملی معلوم میشود که جمیع عالم باعتبار ارتباط اجزای آن
بیکدیگر بمنزله یکشخص است و همچنانکه عقل تجویز نمیکند که دو نفس متعلق بیک بدن باشد
تجویز نمیکند که دو اله مدبر عالم باشد محقق دوانی گفته است که اگر دیدهٔ تبصر و اعتبار
بگشاید و گرد سراپای عالم برآید از مفتتح آن که عالم روحانیاتست تا منتهی بعالم جسمانیات
همه را یکسلسله متسلسل منتظم بیند بعضی در بعضی فرو رفته و هریک بتالی خود
مرتبط چنانچه پنداری یکخانه است و بر اصحاب بصیرت نافذه مخفی نیست که مثل این ارتباط
و التیام جز بوحدت صانع صورت انتظام نپذیرد چنانچه از ملاحظهٔ صنایع صناع متعدده
متبصر تیزهوش را این معنی منکشف گردد که با وجود آنکه بحقیقت موجد همه یکیست نزد
محققان اهل دانش و بینش مقرر است که موثر حقیقی در همه اشیا جز واحد نیست بواسطه آنکه

مصور صوری که مختلف است بسی منافرت و مناکرت میان مصنوعات ایشان ظاهر میگردد
و از ملاحظه این معنی و اخوات آن متفطن هوشمند را معلوم گردد که اینچنین وحدت
و انتظام که در اجزای عالم واقع است جز بوحدت صانع آن نمیتواند بود چنانچه مضمون
کریمه لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا مبنی از آنست و اهل اعتبار را ادنی تنبیهی
کافیست که إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي
الْأَلْبَابِ تمام شد سخن محقق و از تحقیقات سابقه معلوم شد که همچنانکه وجود صانع بدیهی
و نظریست وحدت او نیز بدیهی و فطریست و همگی رو بیک اله دارند و مقیم بیک
درگاهند و اتفاق عقول سلیمه مستقیمه بر این معنی واقعست و اگر ثنویه نیز مبدا اصلی را
یکی میدانند و میگویند نور و یزدان قدیم است و ظلمت و اهرمن از او بهم رسیده است
و حادث است و قلیلی از ایشان بظاهر اظهار قدم هر دو میکنند و در باطن اگر اندک تاملی
کنند اذعان بوحدت و ترهات واهیه ایشان را هر جاهلی که بشنود بطلان آنها را بالبدیهه
میداند و ذکر آنها موجب تطویل کلام است و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که اگر
خدای دیگر میبود میبایست کتابها و رسولان او نیز بنزد ما بیاید و این برهانیست قاطع
زیرا که واجب الوجود خود باید قادر بر کمال و فیاض مطلق باشد هرگاه یک خدا صد و بیست و چهار
هزار پیغمبر برای معرفت و عبادت خود بفرستد و خلق را هدایت کند و اگر والعیاذ بالله خدای
دیگر میبود او نیز میبایست پیغمبری برای شناسانیدن خود و عبادت خود بفرستد پس
یا قادر نیست و عاجز است یا حکیم نیست و بخیل و جاهل است و هیچیک ازین صفات بر واجب الوجود
روا نیست و بر این مطلب دلایل بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و اما آنکه
تنها جمادی چند اند که نفع و ضرری از ایشان متصور نیست یا مخلوقی چند که مقهور و مغلوب
قادر مطلق اند مستحق عبادت نیستند از آن واضح تر است که احتیاج ببیان داشته باشد
و نفی آن ضروری دین اسلام است **دویم** آنکه حق تعالی مرکب نیست و جسم و جوهر و عرض نیست

واو را مکانی و جهتی نیست باید دانست که موجود یا مرکبست یا بسیط و مرکب آنست که اجزا
داشته باشد یا در خارج مانند آدمی که مرکب است از اعضا و اخلاط بدنی و عناصر اربعه
یا در ذهن مانند جنس و فصل و بسیط آنست که جزوی نداشته باشد و حق تعالی بسیط مطلق است
و او را جزوی نیست زیرا که اگر جزو داشته باشد محتاج بان جزو خواهد بود در وجود و ممکن
خواهد بود و جوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکنست و او واجب الوجود بالذاتست و
عرض نیست مانند سیاهی و سفیدی زیرا که عرض محتاج است بمحل و هر محتاجی ممکنست
و جسم نیست زیرا که جسم مرکبست از اجزا و مرکب محتاج است باجزا و در مکان و جهت
نیست زیرا که هرچه در مکان و جهتست یا جسم است یا در جسم حلول کرده است و خدا منزه است
از هر دو و حرکت و انتقال از مکانی بمکانی یا از محلی بمحلی بر او محالست زیرا که اینها از لوازم
جسم و جسمانیت سیم انکه صانع عالم مثل ندارد چنانچه فرموده است لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ
و شبیه و نظیر ندارد که در حقیقت ذات و کنه صفات با او شریک باشد و ضدی
ندارد که با او معارضه تواند کرد و در آفریدن ایشان معینی و یاوری نداشته و اعتقادی
که بعضی از غلاة دارند که حق تعالی رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم را آفرید
و خلق عالم را بایشان گذاشت کفر است و خالق همه چیز بغیر افعال بندگان اوست
چهارم آنست که صانع عالم دیدنی نیست و بدیده سر ادراک او نتوان کرد نه در دنیا و
آخرت و این ضروری دین شیعه است و آیات و احادیث بسیار بر این معنی وارد
شده است و انچه توهم میکنند که برخلاف این وارد شده است ماوّلست بادراک
بدیده دل چنانکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نه بیند او را دیده ها
نه بمشاهده دیدن ولیکن دیده است او را دلها بحقیقتهای ایمان و باید دانست که
کنه ذات و صفات کمالیه خداوند عالمیان را بغیر از او کسی نمیداند و پیغمبر
اخر الزمان صلی الله علیه و اله و سلم که اشرف مکونات و افضل عارفانست اقرار

٨

بعجز نموده و فرموده است مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ یعنی نشناخته ایم ترا چنانچه سزاوار است
شناختن تو است و حق تعالی فرموده است که ما قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ یعنی اندازه نکرده اند
خدا را و تعظیم او نکرده اند چنانکه سزاوار اوست و فرموده است لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ
يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ یعنی ادراک نمیکنند او را دیدها و او ادراک میکند دیدها را و در احادیث
وارد شده است که یعنی دیده دلها ادراک کنه او نمیکنند چه جای دیده سر و ایضا بسایر حواس
ظاهره ادراک او نتوان کرد یعنی شنیدن و بوئیدن و لمس کردند و چشیدن و
و بحواس باطنه نیز ادراک او نتوان کرد مانند وهم و خیال پنجم آنست که جناب
اقدس الهی محل حوادث نیست که احوال مختلفه بر او وارد شود مانند سهو و نسیان و
خواب و دلتنگی و واماندگی و لذت و الم و درد و بیماری و جوانی و پیری و لذت
خوردن و آشامیدن و جماع کردن و محل هیچ مقوله از مقولات نه گانه عرض نیست
زیرا که اتصاف باین عوارض دلیل عجز و نقص و احتیاج است و حق تعالی از عجز و نقص و
احتیاج مبراست و مجمل سخن در این باب آنست که انچه از صفات کمالیه الهی است حادث نتواند
بود و از و منفک نتواند شد مانند علم و قدرت زیرا که اگر اینها حادث باشند حق تعالی پیش از
عروض این صفات ناقص و جاهل و عاجز خواهد بود و اگر ازو منفک شوند بعد از ان ناقص
خواهد بود و در هیچ حال نقص بر او روا نیست و اگر انچه حادث میشود صفت نقص باشد
عروض ان محالست و انچه از صفات ذات نیست و صفت فعل است حادث میتواند
بود مانند خالق و رازق و محیی و ممیت زیرا که حق تعالی در ازل خالق نبوده و الّا بایدکه عالم
قدیم باشد و خلق الهی همیشه بوده باشد و این صفت کمال حق تعالی نیست که از عدم ان
نقص او لازم اید بلکه انچه صفت کمال است قادر بودن بر ایجاد است که در هر وقت که
مصلحت داند ایجاد نماید و ان قدیم است و هرگز از حق تعالی منفک نمیشود و گاه باشد
که دوام صفت فعل نقص حق تعالی باشد مثل انکه هر گاه مصلحت در ایجاد زید در این روز

بوده باشد پس اگر پیش ازین روز ایجاد کند خلاف مصلحت است و موجب نقص است
و همچنین زید را توانگر کردن هرگاه خلاف مصلحت باشد و بعمل آورد نقص او
خواهد بود نه کمال او و چنانچه گفته اند که صفت ذات آنست که حق تعالی بان موصوف
گردد و بضد آن موصوف نتواند بود و صفت فعل آنست که بان صفت و بضد
ان موصوف تواند بود اما اول مثل علم که علم الهی بهمه چیز تعلق گرفته است
و بجهل مطلقا موصوف نتواند بود و همچنین قدرت جناب حق قادر بر هر ممکن
هست و عجز را بهیچ چیز باو نسبت نتواند داد دویم مثل خلق میتوان گفت که خدا
هفت آسمان آفرید و زیاده از هفت آسمان چون مصلحت نبود خلق نکرده و زید را
خلق کرده و پسر او را خلق نکرده و بزنده کردن موصوف کردید و بمیرانیدن نیز
موصوف کردید و یکی را غنی و دیگری را فقیر کردانید و هیچیک ازینها موجب تغییر در ذات
مقدس او و نقص او نیست زیرا که کمال ذات مقدس و قدرت کامل و علم سابق و
خیریت محض است و اختلاف در قابلیت مواد ممکنات است و هر چیز را در خور قابلیت
ماده و مصلحت نظام کل بهره از فیض شامل خود داده است و اگر زیاده از ان عطا فرماید
مخالف علم شامل او خواهد بود بکل مصالح مصالح کل بلا تشبیه از باب باران رحمت
که میبارد همه بیک نحو میبارد اما باعتبار اختلاف مواد و قابلیات در یک زمین
گل و سنبل میرویاند و در یک زمین خار بمقدار ظاهر میگردد و در یک زمین اشجار
و ثمار و در دیگری آبار و انهار بعمل می آورد و یکخانه را آبادان میکرداند و دیگری ویران
همه از یک بارانست بیت هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ه ورنه تشریف تو
بر بالای کس کوتاه نیست ه و درین رساله زیاده ازین مناسب نیست ششم آنست که جناب
حق تعالی را نامهای مقدس بسیار هست چنانچه فرموده و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها یعنی
خدا را نامهای بسیار نیکو هست پس بخوانید او را بان نامها و اسمای بسیار در آیات و اخبار

۹

وادعیه وارد شده است و احوط آنست که خدا را بغیر نامهای که در آیات و اخبار
وارد شده بخوانند و حق آنست که نامهای خدا حرفی چند اند و مخلوق اند و حادث شند
و بعضی از سنیان قایل شده اند که نامهای خدا عین اوست و این سخن بهذیان
شبیه است و در اخبار وارد شده است که هر که باین قول قایل شود کافر است و
هر که عبادت نام کند بدون معنی کافر است و هر که عبادت نام و معنی هر دو کند
با خدا شریک قرار داده و هر که عبادت کند ذاتی را که این نامها را باو اطلاق
میکنند خدا را بیگانگی پرستیده است هفتم آنکه حق تعالی با چیزی متحد نشود زیرا
که اتحاد اثنین محالست و او را زن و فرزند نمیباشد و در چیزی حلول نمیکند
چنانچه نصاری میگویند که حضرت عیسی علیه السلام فرزند خداست یا خدا
در او حلول کرده است یا با او متحد شده است و اینها همه مستلزم عجز و نقص حق تعالی است
و کفر است و آنچه بعضی از صوفیه میگویند که حق تعالی عین اشیاست یا آنکه ماهیات
ممکنه امور اعتباریه اند و عارض ذات حق شده اند یا آنکه خدا در عارف حلول میکند
و با او متحد میشود همه این اقوال عین کفر و زندقه است و همچنین آنچه بعضی از
غالیان شیعه گفته اند که حق تعالی در رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلم
حلول کرده است یا با ایشان متحد شده است یا بصورت ایشان ظاهر شده است
همه کفر است و ائمه ما صلوات الله علیهم از ایشان تبری کرده اند و ایشانرا لعنت
کرده اند و امر بقتل بعضی از ایشان نموده اند و حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه جمعی از ایشانرا بدود هلاک کرد هشتم آنکه حق تعالی در قدیم بودن
شریک ندارد و هر چه غیر جناب مقدس اوست حادث است و جمیع ارباب ملل
بر این معنی اتفاق کرده اند و اگرچه حدوث و قدم را در عرف حکما بر چند معنی
اطلاق میکنند اما آنچه اتفاقی ارباب ملل است آنست که آنچه غیر حق تعالی است

وجودش ابتدای دارد وازمنه وجودش ازطرف ازل متناهی است وبغیر حق تعالی
وجودش ازلی نیست واین معنی اجماع مسلمانان بلکه جمیع ادیان است وآیات و اخبار
که دلالت صریح براینمعنی دارد بسیاراست وفقیر درکتاب بحار قریب بدویست حدیث
ازکتب معتبره خاصه وعامه دراین باب ایراد نموده ام باادله عقلیه وجواب
شبهه فلاسفه ودراحادیث معتبره وارد شده است که هرکه قایل شود بقدیمی
غیرحق تعالی کافراست **باب سیم** دربیان صفاتیست که متعلق است بافعال حق تعالی
ودران چند بحث است **اول انکه** مذهب امامیه آنست که حسن وقبح افعال
عقلی است ومراد ازحسن آنست که حسن وقبح فاعل قادراکران فعل رابکند
مستحق مذمت وعقاب باشد وفعلرا فی نفسه قطع نظر ازوارد شدن شرع
جهت حسنی وقبحی میباشد که مستحق مدح وثواب ومذمت یاعقاب
میکردد وآنجهت راکاهست بدیهه عقل همه کس میفهمد مانند نیکی وراست
کفتنی که نفع رساند وقباحت دروغ کفتنی ضرر رساند وکاهست که بفکر معلوم
میشود مانند راستی که ضرر بکسی رساند یادروغی که نفع رساند که علم بحسن
وقبح آنها محتاج بنظر وفکراست وکاهست که عقول اکثر عاجزاست ازفهم آنها
ولیکن بعد ازورود شرع حسن وقبح آنهارا میدانند مثل حسن روزه روز
آخرماه رمضان وقبح روزه روز اول ماه شوال واشاعره ازاهل سنه میکویند
که حسن وقبح افعال بامر ونهی شارع است هرچه راشارع امرکرد حسن میشود
وهرچه رانهی ازانکرد قبیح میشود پس اکرمردمرا امر بزنا میکرد حسن واکرنهی از
نماز میکرد قبیح میشود وبطلان اینمذهب قطع نظر ازحکم عقل بان ازآیات و
اخبار بسیار ظاهراست **دویم** انکه صانع عالم فعل قبیح نمیکند ومحالست که ازو صادر
شود زیراکه فاعل قبیح یاعالم بقبح آن فعل نیست یاهست اما قادر بر ترک آن نیست

یامحتاجست بان فعل قبیح یاقادر بر ترک هست واحتیاج بان ندارد اما بعبث آن فعل را
میکند بنابراول جهل خدا لازم می آید وبنابر دویم عجز وبنابر سیم احتیاج وبنابر چهارم
سفاهت وهرچهار برحق تعالی محالست پس قبح ازاو صادر نتواند شد **سیم** انکه حق تعالی
بندکانرا برافعالی که اختیاری ایشان نیست تکلیف بان نمیکند نه برفعل آنها ونه
برترک آنها وبندکان برفعل خود مختارند وخود فاعل فعل خودند خواه طاعت
باشد وخواه معصیت واکثر امامیه ومعتزله باین قول قایل اند واشاعره که
اکثر اهل سنه اند میکویند فاعل همه افعال بنده خداست وبنده کان مطلقا
درانها اختیار ندارند بلکه خدا بردست ایشان افعال را جاری میکند ودران
فعل مجبورند اما بعضی ازایشان میکویند که اراده ازبنده مقارن ان فعل میباشد
اما ان اراده مطلقا دخلی دروجود ان فعل ندارد واینمذهب باطلست بچند وجه
اول انکه مابدیهه عقل ووجدان خود می یابیم که فرقست درافعال ما میان حرکت رعشه
که بی اختیار ماست وحرکت کتابت که باختیار خود میکنیم وهمچنین فرق می یابیم میان انکه
کسی ازبام بزیر افتد یاکسی ازبام بزیر آید واکر هیچ فعل باختیار ما نباشد بایدکه اصلا فرق
نباشد میان این افعال ما **دویم انکه** حق تعالی امر کرده است بطاعت ووعده ثواب
ان کرده است ونهی کرده است ازمعصیت ووعید عقاب بران نموده است
پس اکر افعال عباد باختیار ایشان نبوده باشد تکلیف کردن ایشان وعذاب
کردن برعصیان ظلم وقبیح باشد مثل انکه کسی دست وپای غلام خود راببندد
وبکوید برو فلان چیز رابیاور واورا زند که چرا نیاوردی یابکوید باسمان برو وزند
که چرا نرفتی ودانستی که فعل برخدا روانیست وکیست ظالمتر ازکسی که کفر ومعصیت را
بردست ودل وزبان کسی بی اختیار او جاری کند واورا ابدالاباد درجهنم بسوزاند
وخود دربسیار جائی ازقران مجید میفرماید که خدا ظلم کننده نیست بربندکان

سیم انکه حق تعالی در مواضع بیشمار از قرآن مدح مقربان بارگاه احدیت کرده است
بر طاعت وذم مردودان درگاه عزت نموده بر کفر و معصیت ایشان فاعل فعل
خود نباشند مدح وذم ایشان سفاهت و بیخردی خواهد بود و بر خدا محالست
و بدانکه در احادیث بسیار وارد شده است که نه جبر است که ایشانرا بر افعال جبر کرده
باشد و نه تفویض است که ایشانرا بخود گذاشته باشد بلکه امریست میان این
دو امر و اکثر گفته اند که مراد آنست که خدا جبر نکرده است بنده را و بنده باراده
خود کرده است اما اسبابش همه از خداست مانند اعضا و جوارح و قوای بدنی
و روحانی و آلات و ادواتی که در فعل در کار است از جانب خداست و امر بین
امرین اینست وحق آنست که مدخلیت حق تعالی در اعمال عبد زیاده ازین است که
زیرکه هدایات خاصه و توفیقات خدا برای کسی که مستحق انها باشد بنیات
و اعمال حسنه او دخیل است در فعل طاعات و خذلان خدا و وا گذاشتن
خدا او را بخود دخیل است در فعل معاصی اما هیچیک بحدی نمیرسد که سلب
اختیار از او بشود و او مضطر باشد در فعل یا ترک مانند آقائی که دو غلام داشته
باشد و هر دو را بیک فعل مامور سازد مثل انکه بهر دو بگوید که فردا بروید
و فلان متاع را از برای من هر یک بخرید و هر یک که این کار را بکند صد دینار
باو میدهم و هر یک که نکند ده تازیانه باو میزنم اگر بهمین اکتفا کند در باب هر دو
و یکی بکند و یکی نکند انکه کرده است مستحق صد دینار است و انکه نکرده است
مستحق ده تازیانه است و اگر یک غلام فرمان بردار تر است و خدمات بیشتر
کرده است او را دوست تر میدارد بعد از انکه بهر دو ان تکلیف را کرد و حجت را
تمام کرد او را بتنهائی میطلبد و ملاطفتها و مهربانی ها میکند که البته فردا
ان خدمت بکن و شب از برای او طعامی میفرستد و الطاف زیاده نسبت باین غلام

میکند و فردا این غلام این خدمت را میکند و آن دیگر نمیکند اگر این را صد دینار
بدهد و او را ده تازیانه بزند هیچکس او را مذمت نمیکند زیرا که نه این غلام
در کردن مجبور شده است و نه او در نکردن و هر دو باختیار خود کرده اند
و حجت آقا بر هر دو تمام است اینقدر مدخلیت حق تعالی در اعمال عباد از آیات
و اخبار معلوم میشود و بهمین قدر اکتفا باید کرد و خوض بسیار در این
مسئله نباید کرد که در غایت اشکال و محل لغزش اقدام است و نهی بسیار
در اخبار از تفکر در این مسئله وارد شده است چهارم آنست که لطف بر حق تعالی
واجبست بحسب عقل و لطف امریست که مکلف را نزدیک گرداند بطاعت
و دور گرداند از معصیت مانند فرستادن پیغمبران و نصب کردن امامان و وعده
و وعید و ثواب و عقاب و امثال اینها پنجم انکه حق تعالی حکیم است و کارهای
او منوط بحکمت و مصلحتست و فعل عبث و بی فایده از و صادر نمیشود
و او را در افعال اغراض صحیحه و حکمتهای عظیمه ملحوظ میباشد و لیکن
غرض در افعال الهی عاید بندگان میگردد و غرض او تحصیل نفع از برای
خود نیست و بر این قول اتفاق کرده اند امامیه و معتزله و حکما و اشاعره
گفته اند که افعال خدا معلل باغراض نیست و آیات و احادیث بسیار
بر بطلان این قول دلالت میکند و اکثر امامیه را اعتقاد آنست که انچه اصلح
باشد از برای خلق و نظام عالم فعلش بر حق تعالی واجبست و بعضی از متکلمین را
اعتقاد آنست که میباید فعل الهی متضمن مصلحت باشد و اصلح بودن
ضرور نیست و ظاهرا تفکر در این مسئله ضرور نیست باب چهارم
در مباحث نبوتست و در ان چند مقصد است اول انکه امامیه را اعتقاد
آنست که بعثت پیغمبران بر حق تعالی واجبست عقلا زیرا که لطف بر خدا واجب است

باجماع شیعه و نصوص متواتره جمیع انبیا از اول عمر تا اخر عمر معصومند
از گناهان کبیره و صغیره عمداً و سهواً و درین باب ادله عقلیه و نقلیه
قایمست و سهو و نسیان در تبلیغ رسالت وحی البته جایز نیست و الا بر قول
ایشان اعتماد نمیتوان کرد و اما در غیر ان از امور عادیه و عبادات با زمشهور
میان علمای امامیه انست که جایز نیست و بعضی دعوای اجماع بر این کرده اند
و ابن بابویه و بعضی از محدثین گفته اند که سهو شیطانی بر ایشان جایز نیست اما
جایز است که حق تعالی ایشان را بر سهو بدارد از برای مصلحتی چنانچه حضرت رسول
صلی الله علیه و اله و سلم در نماز ظهر یا عصر سهو کرد و در تشهد اول
سلام گفت چون بخاطر انحضرت آوردند برخواست و دو رکعت دیگر کرد
و گفته اند که حق تعالی برای شفقت بر امت چنین کرد که اگر کسی در نماز سهو کند
مردم او را سرزنش نکنند و دیگر ایشان گمان خدائی نکنند و اکثر علما این سهو را
واقع نمیدانند و احادیثی که در این باب وارد شده است حمل بر تقیه کرده اند
و باید دانست که معصوم در ترک گناه مجبور نیست ولیکن حق تعالی لطفی چند نسبت
باو میکند که او باختیار خود ترک معصیت کند یا انکه بسبب قوت عقل
و فطانت و ذکا و کمال اهتمام در طاعت حق تعالی و تصفیه باطن از اخلاق ذمیمه
و تحلیه ان باخلاق حسنه بمرتبه رسد که محبت جناب مقدس الهی در دل
او مستقر گردد و از قید شهوات نفسانی و خیالات رهائی یابد و پیوسته
مشغول مطالعه جمال حق باشد و جلال و عظمت الهی در دل او جلوه کند پس
بسبب کمال معرفت پیوسته خود را منظور نظر پروردگار خود داند و غیر انچه
رضای محبوب او در انست بر گرد خاطرش نگردد و اگر نادرا خیال معصیتی در خاطر
او در اید ملاحظه جلال الهی نگذارد که پیرامون ان گردد و ایضاً شرم کند از ان

که در حضور چنین خداوندی جلیلی که پیوسته مراقب اوست مرتکب
معصیت گردد و باین اسباب معصیت از و صادر نتواند شد و اگر چنان باشد
که جمعی گمان کرده اند که حق تعالی او را مجبور میسازد بر ترک معصیت هر آینه
عصمت برای او کمالی نخواهد داشت و بر ترک ان ثوابی نخواهد داشت و بدانکه
ایات و اخباری که موهم صدور معصیت است از انبیا علیهم السلام مأولست
بارتکاب مکروه و ترک اولی و چون نسبت بجلال مرتبه ایشان این نیز عظیم است
تعبیر از ان بمعصیت نموده اند و وجوه دیگر دارد که در حیات القلوب ذکر کرده ام
و انچه در تفاسیر و تواریخ ذکر کرده اند از قصص انبیا علیهم السلام که متضمن
خطای ایشانست اکثر از موضوعات و مفتریات سنیانست و از کتب یهود برداشته اند
و برای انکه خطاهای خلفای جور خود را هموار کنند در کتب خود ایراد نموده اند
و جمعی از ناقصان شیعه نیز انها را در کتب خود ذکر کرده اند و احادیث بر رد انها
از طریق اهل البیت علیهم السلام بسیار است که در کتب عربی و فارسی ایراد
نموده ام و این رساله گنجایش انها ندارد پس بانها اعتماد و بر انها اعتقاد نباید
کرد دویم طریق دانستن حقیقت پیغمبران معجزه است زیرا که هر که دعوای
مرتبه بلندی کند بمحض دعوای او باور نتوان کرد چنانچه گفته اند بیت
ای بسا ابلیس آدم روی هست   پس بهر دستی نباید داد دست چنانچه شخصی
دعوی کند که از جانب پادشاه بر شما حاکم باید اطاعت من کنید بمحض گفته
او کسی از او قبول نمیکند تا حجتی از جانب پادشاه مانند رقمی یا نشانی که مخصوص
پادشاه باشد نداشته باشد و معجزه مثل انست زیرا که معجزه فعلیست که بشر
از اتیان بان عاجز باشند و برخلاف مجرای عادت باشد و مقارن دعوای پیغمبری
ظاهر شود پس اگر فعلی باشد که از بشر صادر شود ان معجزه نیست مانند صنایع غریبه

وجبل ارباب شعبده واکر فعل خدا باشد وموافق عادت باشد این معجزه نیست
مثل انکه کوید در وقت طلوع افتاب معجزه من آنست که آفتاب طلوع میکند
واکر مقارن دعوای پیغمبری نباشد انرا کرامت میکویند نه معجزه مثل مایدهٔ
حضرت مریم وهر شخصی دعوی پیغمبری کند وکوید خدا مرا برای ریاست دین
ودنیای خلایق فرستاده است ودلیل من این است که حق تعالی باشارهٔ من ماه را
بدو نیم میکند یا این مرده را زنده میکند ودر همان ساعت ان امر واقع شود
ما البته میدانیم که او راست میکوید زیرا که خدا بر همه چیز قادر است و
علمش بهمه چیز احاطه کرده است چنانچه بیان کردیم پس اکر این مرد کاذب
باشد دعوای او قبیح است واطاعت او مارا قبیح وقبیح بر خدا محالست چنانچه
معلوم شد وباید که معجزه برطبق مدعا باشد تا دلالت بر صدق پیغمبر کند و
اکر موافق نباشد دلالت بر کذب صاحبش کند چنانکه نقل کرده اند که مسیلمهٔ
کذاب که دعوای پیغمبری میکرد باو کفتند که محمد صلی الله علیه واله وسلم
برای کوری دعا کرد روشن شد او کسی را که یکچشمش کور بود دعا کرد چشم
صحیحش نیز کور شد وکفتند که محمد صلی الله علیه واله وسلم آب دهان
مبارک در چاهی که خشک شده بود انداخت ان چاه پر آب شد ان ملعون
در چاه کم آبی آب دهن انداخت خشک شد واین را معجزهٔ مکذبه خوانند
سیم باید که پیغمبر افضل از جمیع امت خود باشد واعلم از همه باشد زیرا
که تفضیل مفضول عقلا قبیح است وباید که عالم باشد بجمیع علومی که
امت بانها محتاجند وباید بصفات کمال موصوف باشد مانند کمال عقل
وزیرکی وفطانت وقوت رای وعفت وشجاعت وکرم وسخاوت وایثار
دیکران برخود وغیرت دین ورافت ورحم ومروت وتواضع ونرمی ومدارا

وترک دنیا ورعایت صلحا وعلما واهل دین ومنزه باشد از صفات ذمیمه
مانند کینه وبخل وحسد وحرص ومحبت دنیا وحب مال وجاه وکج
خلقی وجبن واز امراضی که موجب نفرت خلق باشد مانند خوره وپیسی و
کوری وکری وکنکی وامثال اینها واز قدح در نسب که ولد زنا وشبهه باشد
وپدرانش دنی نباشند بلکه صنعتهای دنی نداشته باشد مثل جولاهی وحجامی
وبیطاری وکارها که منافی مروت باشد از وصادر نشود مانند چیزی خوردن در
میان بازارها در حال راه رفتن وامثال اینها واین امور را بعضی از علما ذکر کرده اند
ودر بعضی سخن میرود وپدران پیغمبرانی که از اجداد حضرت رسول صلی الله علیه
واله وسلم بوده اند همیشه مسلمان بوده اند چنانچه بعد ازین مذکور خواهد
شد اما پدران سایر پیغمبران کلام بعضی ظاهر میشود که باید مسلمان باشند اما
نزد بنده ثابت نیست ودلیل عقلی ونقلی بران قایم نشده است وبعضی
از اخبار که در باب احوال حضرت خضر علیه السلم وارد شده دلالت بر
خلافش دارد وتوقف درین باب اولی است چهارم علمای امامیه اتفاق
کرده اند بر انکه انبیا وائمه صلوات الله علیهم افضل اند از جمیع ملئکه و
بر اینمضمون احادیث بسیار است وادلهٔ عقلیهٔ بسیار نیز کفته اند ومیان مخالفان
خلاف بسیار درین مسئله هست وعدد انبیا علی نبینا واله علیه السلم
ثابت نیست ومشهور صد وبیست وچهار هزار است مجملا اعتقاد باید کرد که جمیع
انبیا واوصیای ایشان برحق اند وانچه در قرآن مجید وارد شده ونبوت ایشان
ضروری دین اسلام شده مانند حضرت آدم شیث وادریس ونوح وهود و
صالح وشعیب وابرهیم ولوط وموسی وعیسی واسمعیل واسحق ویعقوب و
یوسف وداود وسلیمان وایوب ویونس والیاس اقرار بنبوت ایشان واجب است

مراتب

وهر که انکار یکی از ایشان کند کافر است وتفاوت فضل ایشان بسیار است وافضل
از همه پنج نفرند نوح وابرهیم وموسی وعیسی ومحمد صلی الله علیه وآله وسلم
وایشانرا اولوا العزم مینامند وشریعت ایشان ناسخ شریعت پیش است
وافضل از همه حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم است وبعد از ان
حضرت ابرهیم علیه السلم از سایر انبیا افضل تر است وفرق میان نبی
ورسول بوجوه مختلفه کرده اند بعضی گفته اند رسول آنست که ملک در بیداری
بر او نازل شود ونبی شامل ان هست که در خواب بر او نازل شود وبعضی گفته
رسول انست که مبعوث شود بر جماعتی ونبی شامل ان هست که بر کسی مبعوث باشد
وبعضی گفته اند رسول انست که کتابی با شریعتی داشته باشد ونبی شامل ان هست
که حافظ شریعت دیگری باشد ودر احادیث معتبره وارد شده است که پیغمبران چهار
قسم اند پیغمبری بوده که بر خود مبعوث بوده وبر دیگری مبعوث نبوده است و
پیغمبری بوده است که در خواب میدیده وصدای ملک را میشنیده ودر
بیداری ملک را نمیدیده ومبعوث بر احدی نبوده است وبر او امامی بوده است
یعنی تابع پیغمبر دیگر بوده است مثل لوط که تابع ابراهیم علیه السلم بود
وپیغمبری بوده است که در خواب میدیده وصدا میشنیده وملک میدیده است
وبر گروهی مبعوث بوده است اما تابع شریعت پیغمبری دیگر بوده است مثل یونس
علیه السلم وانکه در خواب به بیند وصدا بشنود وملک را در بیداری
به بیند وخود صاحب شریعت باشد او امام است ودر احادیث معتبره
وارد شده است که نبی آنست که در خواب می بیند وصدا میشنود ودر خواب
ملک را می بیند اما ملک را در بیداری نمی بیند ورسول انست که صدای میشنود
ودر خواب ملک را می بیند ودر بیداری ملک را می بیند وامام صدای ملک را

می شنود واو را نمی بیند وبدانکه خلاف کرده اند در انکه آیا از جن پیغمبری مبعوث شده
یا نه واکثر انکار کرده اند وبعضی گفته اند پیغمبری یوسف نام بر ایشان مبعوث گردیده
وان ثابت نیست وتوقف در اینمقام اولی است پنجم در بیان حقیت پیغمبری
محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف است ودلیل
پیغمبری او انست که دعوی نبوت نمود ومعجزات باهره بسیار بر طبق دعوای
خود ظاهر ساخت وهر دو متواتر است اما دعوای پیغمبری پس همه ارباب
ملل ونحل قایل اند که او دعوای پیغمبری کرد واما معجزه پس معجزات آنحضرت
قران مجید است که تا روز قیامت باقیست ودر هر زمانی که پیغمبری مبعوث میشد
غالب معجزه او از جنس ان فنی بود که در ان زمان شایع تر بود واهل ان زمان در ان
ماهر تر بودند تا انکه حجت بر ایشان تمام تر باشد چنانچه در زمان حضرت موسی علیه السلم
چون مدار سحر بود حق تعالی باو عصا وید بیضا وامثال انها داد که قوم او از اتیان بمثل
ان عاجز شدند با انکه در ان جنس ماهر بودند ودر زمانی که حضرت عیسی علی نبینا
واله وعلیهم السلام مبعوث شد چون امراض مزمنه بسیار بود وطبیبان حاذق
مانند جالینوس وامثال او بودند پس حضرت معجزه مرده زنده کردن وکور
روشن کردن وخوره وپیس را شفا دادن وامثال اینها آورد که شبیه بفعل ایشان
بوده باشد اما از نوع فعل بشر نبود ودر زمانی که حضرت رسالت پناه محمدی
صلی الله علیه واله وسلم مبعوث گردید در میان عرب مدار بر فن فصاحت
وبلاغت بود واشعار وسخنان فصیح وبلیغ می آوردند وبر کعبه می آویختند
وبان فخر میکردند حضرت قرآن مجید را آورد وتحدی نمود وفرمود که اگر
در پیغمبری من شک دارید مثل این قران را بیاورید وایشان عاجز شدند ونتوانستند
آوردن پس فرمود که ده سوره را مثل این قران بیاورید وایشان متوجه شدند

واتفاق کردند ومثل سوره کوچکی نیاوردند با ان حرصی که در تکذیب انحضرت
داشتند وارتکاب جنکهای عظیم وکشته شدن واسیر کرده شدن وانچه
ازایشان خواسته بودند نیاوردند واکر قادر بودند البته می اوردند باوفور
فصحا درمیان عرب وعلما ودانایان درمیان اهل کتاب ودر زمانهای
بعد ازان تا حال با انکه در همه اعصار دشمنان انحضرت اضعاف دوستان
انحضرت بودند ونیاوردند ونتوانستند اورد پس معلوم شد که ازجنس
فعل بشر نیست وفعل خالق عالم است اکر انحضرت پیغمبر نبود حق تعالی
چنین امری را برزبان او جاری نمیکرد والا اغرای بر کذب ودروغ
واضلال خلق وانواع قبایح لازم می آید وان قبیح است وبر حق تعالی اتیان بقبیح محالست
ودر وجه اعجاز قران مجید خلافست که ایا از غایت فصاحت وبلاغتست
یا انکه هرکاه اراده معارضه میکردند حق تعالی صرف قلوب وسد اذهان
مینمود که اتیان نمیتوانستند نمود اکرچه از اعجاز بهردو وجه حاصل میشود
ولیکن حق انست که اعجاز ازچند وجه بود اول ازجهت فصاحت وبلاغت
وطلاقت که هراعجمی که قرآن را میشنود امتیاز آنرا از سخنان دیکر میفهمد وهرفقره
ازان که درمیان کلام فصیح واقع شود مانند یاقوت رمانی ولعل بدخشانی
میدرخشد وجمیع فصحای عدنان وبلغای قحطان اذعان بفصاحت وبلاغت
ان وروایت کرده اند که هرکه سخن بسیار بلیغ یا شعری فصیحی میکفت برای
مفاخرت برکعبه مشرفه می اویخت چون ایه وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ
نازل شد همه بیم رسوائی درشب آمدند ونوشتهای خود را برکرفتند و
پنهان کردند دویم ازجهت غرابت اسلوب که هرچند کسی تتبع کلام
فصحا واشعار وخطب ایشان نماید قریب باین نظم عجیب وشبیه باین

اسلوب غریب نمینماید وجمیع بلغای انزمان از غرایب ان متعجب وحیران
بودند سیم عدم اختلاف چنانچه حق تعالی فرموده است لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ
غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا یعنی اکر قران از نزد غیر خدا بود
هر اینه میافتند دران اختلاف بسیار زیرا که از بشر هرکاه کلامی باین
طول صادر شود نمیشود که مشتمل بر تناقض واختلاف بسیار نباشد واز
دوجهت یکی ازجهت اختلاف حکم ومضمون خصوصا وقتی که انشا کنند وان
سخن صاحب حکم وسواد نباشد ودیکران آیه آیه وسوره سوره نویسند و
اکثر نویسندکان منافقان ودشمنان او باشند دیکر اختلاف در فصاحت
زیرا قصاید وخطب افصح فصحا اکر یکفقره اش فصیح است فقره دیکرش فصیح
نیست واکر یک بیت عالیست بیت دیکر واهیست واکر یکجزوش در تحقیق است
جزو دیکر لهو وباطل وتزویق وکلامی که از اول تا اخر همه در اعلا درجات
بلاغت بوده باشد وهمه بر حقایق ومعارف مشتمل باشد صادر نمیکردد
مکر از کسی که هیچکونه اختلاف در ذات وصفات واحوال وافعالش نیست
چهارم ازجهت اشتمال بر معارف ربانی زیرا که دران وقت درمیان عرب
خصوصا اهل مکه علم برطرف شده بود وانحضرت پیش از بعثت هیچیک
از علمای اهل کتاب وغیر ایشان معاشرت نمیفرمود ومسافرت ببلاد دیکر
نمینمود که طلب علم کند وانچه حکما درچندین هزار سال در معارف الهی
فکر کرده اند درهر سوره وآیه باحسن وجوه بیان فرموده وامری که مخالف
عقول سلیمه وافهام مستقیمه باشد مطلقا دران نیست وان ببرکت انحضرت
طایفه عرب که بعدم فهم وعلم وادب مشهور آفاق بودند از نور علم ومحاسن
اداب ومکارم اخلاق مغبوط ساکنان سبع طباق کردیدند وعلمای جهان در

اکتساب علم و ایمان محتاج بایشان شدند پنجم از جهت اشتمال آداب
کریمه و شرایع قویمه زیرا در مکارم اخلاق حکما و علما سالها در فکر بودند
و در هر سوره اضعاف ان بیان شده و در شریعت قانون چند برای انتظام
احوال عباد و رفع نزاع و فساد در معاملات و مناکحات و معاشرات
و حدود و احکام و حلال و حرام مقرر گردانیده که در هر باب هرچند
علمای زمان و عقلای جهان تفکر نمایند خدشه نمیتوانند یافت و
در هیچ امر قاعدهٔ بهتر از کلام معجز نظام و شریعت سید انام علیه
و علی اله السلام مقرر کردن نمیتواند ساخت و اگر کسی بعقل خود
رجوع کند میداند که این معجزه عظیمست ششم از جهت اشتمال بر قصص
انبیای سابقه و قرون ماضیه که دران زمان مخصوص اهل کتاب بوده و
دیگران خصوصا اهل مکه بر انها اطلاع نبوده و بنحوی بیان فرموده که
با وجود معاندان بحساب خصوصا اهل کتاب نتوانستند که تکذیب انحضرت
نمایند در هیچ جزوی از اجزای قصهها و انچه مخالف مشهور میان ایشان بود
حقیقت انرا بر ایشان ظاهر کردانید مانند کشتن و بر دار کشیدن حضرت
عیسی علی نبینا و اله و علیهم السلام و انچه در کتب ایشان بود و برای مصلحت
مخفی میداشت بر ایشان ثابت کردانیده اند قصه سنگسار و حلال بودن
گوشت شتر و غیر اینها بتفصیل در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ام هفتم
از جهت خواص سور و آیات کریمه انست که شفای جمیع دردهای جسمانی و
روحانی و دفع تسویلات نفسانی و وساوس شیطانی و امن از مخاوف ظاهری
و باطنی و دشمنان اندرونی و بیرونی در آیات و سور فرقانی هست و بتجارب
صادقه معلوم گردیده و تاثیرات قران حمید را در جلای قلوب و شفای صدور

ربط بجناب مقدس ربانی از سورت مشتهیات نفسانی زیاده از انست که
صاحب دلی انکار ان نماید یا عاقلی را دران مجال تاملی باشد هشتم از جهت
اشتمال قران مجید است بر اخبار مغیبه که غیر حق تعالی را بر انها اطلاعی نیست و
اینها زیاده بر انست که احصا توان نمود و ان بر دو قسم است قسم اول انست که در
بسیاری از آیات کریمه خبر داده است بانچه کافران و منافقان در خانهای خود
میکفتند با یکدیگر بر از پنهان مذکور میساختند یا در خاطرهای خود میکذرانیدند
و بعد از خبر دادند تکذیب انحضرت نمیکردند و اظهار ندامت و انابت میکردند
و چون سخنی میکفتند خایف میشدند و میکفتند در اثنا عن جبرئیل بانحضرت
خبر خواهد داد و ازین نوع بسیار است و اکثر را در حیات القلوب مذکور ساختهام
دویم انست که در بسیاری از آیات کریمه خبر داده است بامورانیکه غیر خدا را
بر انها اطلاعی نیست پیش از وقوع انها مکر بوحی و الهام مانند خبر دادن از عدم
ایمان ابو لهب و جمع دیکر و خبر دادن از مذلت یهودان تا روز قیامت و چنان
شد و تا حال پادشاهی در میان ایشان بهم نرسیده و در هر شهر و دیار
ذلیل ترین اهل روزکاراند و بمذلت ایشان مثل میزنند و خبر دادن
از فتح بلاد برای اهل اسلام و خبر دادن از احوال مکه معظمه برای عمره و از فتح
مکه معظمه و بر کشتن حضرت بسوی بلدهٔ طیبه و خبر دادن از عصمت
حضرت رسول از شر مردم و خبر دادن از غلبه رومیان بر کبران عجم و
خبر دادن در سورهٔ کوثر از کثرت اولاد انحضرت و بر افتادن بنی امیه و نسل
انها که حضرت را ابتر میکفتند و خبر دادن از عدم آرزوی یهودان مرگ را و چنان
شد و اکثر در حیات القلوب مذکور است دویم در بیان مجملیست از سایر
معجزات انحضرت بدانکه حق تعالی هیچ پیغمبر را معجزه عطا نکرده است مکر

انکه مثل آن براو زیاده بران بانحضرت عطا کرده است و معجزات انحضرترا احصا
نمیتوان کرد وزیاده از هزار معجزه در سایر کتب ایراد کرده ام وبعضی ازانها معجزات
بدن شریف انحضرت است وان بیست وچهار معجزه است اول انکه پیوسته نور
ازجبین انورش ساطع بود وچون ماه شعاع جبین مبین ازمعدن انوار بردر و
دیوار می تابید وکاه دست مبارك را بلند میکرد وانکشتان مبارکش مانند ده شمع
روشنی میداد دویم بوی خوش انحضرت بود چنانچه انحضرت از راهی میکذشت
تاده روز زیاده هرکه ازان راه میکذشت میدانست که حضرت ازان راه رفته است
ازعطر او وازعرق انحضرت جمع میکردند وبهترین عطرها بود وداخل عطرها
دیکر میکردند ودلو آب بنزد انحضرت آوردند وکف آبی دردهان مبارك کرد
ومضمضه کرد ودردلو ریخت ان آب ازمشك خوشبوتر شد سیم انکه چون در
آفتاب می ایستاد یاراه میرفت اوراسایه نبود چهارم انکه باهرکه انحضرت راه میرفت
هرچند او بلند بود حضرت بقدر یك سروکردن ازاو بلندتر مینمود پنجم انکه
پیوسته درآفتاب ابربرش سایه می افکند وبااو حرکت میکرد ششم انکه مرغی از
بالای سرمبارکش پرواز نمیکرد وجانوری مانند مکس وپشه وغیرآنها برانحضرت
نمی نشست هفتم انکه ازعقب میدید چنانچه ازپیش رو میدید هشتم انکه خواب
وبیداری او یکسان بود وخواب قوای اورا ازادراك معطل نمیکرد وسخن
ملائکه رامی شنید ودیکران نمی شنیدند وملائکه رامیدید ودیکران نمیدیدند
وهرچه درخاطرها میکذشت میدانست نهم انکه هرکز بوی بد بشام مبارکش
نمیرسید دهم انکه آب دهان بهرچاهی که می افکند دران برکت بهم میرسید
وپرآب میشد وبهرصاحب دردی که میمالید شفا می یافت ودست مبارك بهر
طعام که میرسانید دران برکت بهم میرسید وازطعام قلیلی جماعت کثیر را سیر میکرد

چنانچه از بزغاله ویکصاع جو جابر هفتصد نفررا سیر کرد یازدهم انکه جمیع لغتهارا
میفهمید وبجمیع لغات سخن میکفت دوازدهم انکه در محاسن شریفش
هفده موی سفید بهم رسیده بود مانند آفتاب میدرخشید سیزدهم
انکه مهر نبوت بر پشت مبارکش نقش کرفته بود ونوران برنور آفتاب زیادتی
میکرد چهاردهم انکه آب ازمیان انکشتانش جاری شد بقدری که جماعت
کثیر سیراب شدند پانزدهم انکه باشاره انکشت ماه را بدونیم کرد شانزدهم
انکه سنك ریزه در دست حق پرستش تسبیح میکفت ومردم میشنیدند هفدهم
انکه ختنه کرده وناف بریده وپاك از آلایش خون وغیر ان متولد شد ودروقت
ولادت از پا بیرون آمد نه ازسر وچون بزمین آمد بوئی بهتر ازبوی مشك ازو لایح
وفایح کردید وجهانرا معطر کرد پس رو بکعبه بسجده افتاد وچون سر از سجده برداشت
دست بسوی آسمان بلند کرد واقرار نمود بوحدانیت حق تعالی ورسالت خود پس
نوری ازاو ساطع کردید که مشرق ومغرب عالم روشن شد هجدهم انکه هرکز محتلم نشده
وخواب شیطانی ندید نوزدهم انکه فضله که ازانحضرت جدا میشد بوی
مشك ازان می آمد وکسی اورا نمیدید بلکه زمین مامور بود که آن را فروبرد
بیستم انکه برچهارپای که انحضرت سوار میشد رهوار میشد وپیر نمیشد
بیست ویکم انکه درقوت کسی با انحضرت مقاومت نمیکرد بیست ودوم
انکه جمیع مخلوقات رعایت حرمت انحضرت میکردند وبرهر سنك ودرخت
که میکذشت خم میشد برای تعظیم وبرانحضرت سلام میکردند ودرطفولیت
ماه کهواره انحضرت میجنبانید بیست سیم انکه برزمین نرم راه میرفت جای
پایش نمیماند وکاه برسنك سخت راه میرفت واثر پایش میماند بیست چهارم
انکه حق تعالی ازانحضرت مهابتی دردلها افکنده بود که بان تواضع وشفقت ورحمت

که داشت بر روی مبارکش درست نظر نمیتوانست کرد و هر کافر و منافقی
که انحضرت را میدید از بیم بخود میلرزید و از دو ماه راه رعب او در دل
کافران اثر میکرد و اما معجزات دیگر انحضرت پس چند قسم اند بیست پنجم
معجزات ولادت باسعادت انحضرت است خاصه و عامه بطرق متکاثره روایت
کرده اند که در شب میلاد کثیر الاسعاد انحضرت انجناب شیاطین را از صعود
باسمان منع کردند و باین سبب شهب از آسمان ظاهر شد حتی اینکه مردم ترسیدند
که قیامت برپا خواهد شد و علم کاهنان برطرف شد و سحر ساحران ضعیف شد و
و هر بتی که در عالم بود بر روی در افتاد و طاق کسری که پادشاه عجم در نهایت
استحکام بنا کرده بود و هنوز باقی است بلرزید و چهارده کنگره اش ریخت
و از میانش شکست و تا زمین دو حصه شد و تا حال شکستگی بغیر انها ندارد
و قصری که بر دجله بنا کرده بود خراب شد و اب دران جاری گردید و دریاچه
ساوه که انرا می پرستیدند خشک شد و الحال جای ان نمکیست که نزدیک کاشان
است و آتش کده فارس که هزار سال بود میپرستیدند دران شب خاموش شد
و رود خانه سماوه که سالها خشک شده بود و آب دران جاری شده نوری در آنشب
از طرف حجاز ساطع شده در عالم منتشر گردید و تخت هر پادشاهی سرنگون شد
و جمیع پادشاهان دران روز لال بودند و سخن نمیتوانستند گفت و ملائکه مقربان
و ارواح اصفیای پیغمبران در هنگام ولادت وافر السعادت ان منبع سعادت حاضر
شدند و ابریقها و طشتها از طلا و نقره و زمرد بهشت حاضر کردند و برای حضرت
آمنه شربتها از بهشت اوردند که او اشامید و انحضرت را بعد از ولادت باب های
بهشت غسل دادند و از عطرهای فردوس معطر گردانیدند و مهر نبوت را
بر پشت انحضرت زدند که نقش گرفت و در حریر سفید که از بهشت اورده بودند

پیچیدند و او را بر جمیع روحانیان عرض کردند و جمیع ملئکه سموات بخدمت انحضرت
رسیدند و بر او سلام کردند و در ساعت ولادت چهار رکن کعبه معظمه از زمین جدا شد
و بجانب حجره مقدسه بسجده افتاد و غرایب ولادت و معجزاتی که در انحالت و بعد از ان
در ایام نشو و نما ظاهر شود زیاده از حد و عد و احصاست و برخی در حیات القلوب
مذکور است قسم دویم انکه تعلق بامور سماویه و اثار علویه است و ان بسیار است
اول شق قمر حق تعالی فرموده است اقتربت الساعة وانشق القمر یعنی نزدیک
شد قیامت و شکافته شد ماه و اکثر مفسران گفته اند که این آیه وقتی نازل شد
که قریش از انحضرت معجزه طلب کردند حضرت بانگشت مبارک اشاره بماه کردند
و بقدرت الهی بدو نیم شد و چون از اهل بلاد دیگر پرسیدند ایشان نیز خبر دادند
که ما ماه را در انشب چنین دیدیم که بدو نیم شد و باز بهم پیوست و بعضی روایت
کرده اند که نیمی بر پشت کعبه افتاد و نیمی بر کوه ابو قبیس دویم برگردانیدن آفتاب است
خاصه و عامه بسندهای بسیار از اسماء بنت عمیس و غیر او روایت کرده اند که روزی
حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را
برای کاری فرستاده بود بعد از انکه حضرت رسول از نماز عصر فارغ شد حضرت امیر
مراجعت نمود و حضرت رسول سر مبارک خود را در دامن انحضرت گذاشت و خوابید
و در انحال وحی بر انحضرت نازل شد تا انکه نزدیک شد که افتاب غروب کند و چون وحی
منقطع شد حضرت فرمود یا علی نماز کرده گفت یا رسول الله نتوانستم سر مبارک ترا
بر زمین گذارم پس حضرت دعا کرد که خدایا علی در اطاعت رسول تو بود افتاب را برای او
برگردان اسما گفت والله دیدم که آفتاب برگشت و بلند شد و بجائی رسید که بر زمینها
تابید و وقت فضیلت عصر برگشت و حضرت نماز کرد پس باز افتاب بیکدفعه فرو رفت
و مثل این معجزه از برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از وفات حضرت

رسول صلی الله علیه واله وسلم واقع شد نهم ریختن ستارکان شهب درهنکام
ولادت باسعادت انحضرت چنانچه مذکور شد ... نازلشدن مایده برای
اهل بیت علیهم از آسمان پنجم صواعق وعقوباتی که بر بعضی از دشمنان انحضرت
نازلشد ... اطاعت جمادات ونباتات بانحضرت وسایر انچه درانها ظاهر
شده از معجزات مانند ناله کردن چوب خرمائی که حضرت بران پشت میداد
چون منبر را ساختند ازمفارقت انحضرت وطلبیدن انحضرت درخت را و
اجابت کردن وآمدن بسوی انحضرت وبرو افتادن بتها باشارهٔ انحضرت و
سبزشدن ومیوه دادن درخت خشك دریکساعت وسلام کردن درخت
وسنك بر انحضرت وکشتن درختان خرما برای سلمان ودرساعت بلند
شدن ومیوه دادن وفروبردن زمین پایهای اسب سراقه را وازین قسم
معجزه زیاد ازحد احصاست قسم پنجم سخن کفتن حیوانات با انحضرت مانند
سخن کفتن آهو وشتر وکرك وسوسمار وبزغاله بریان وناقه انحضرت در
شب عقبه ودلالت کردن شیر سفینه مولای انحضرت را براه وکواهی
دادن انواع حیوانات بر رسالت انحضرت وازین نوع بسیار است قسم ششم
مستجاب شدن دعای انحضرت در زنده شدن مردکان وبینا شدن
کوران وشفا یافتن بیماران واین نوع زیاده ازانست که حصر توان کرد ...
استیلای انحضرت است بر دشمنان ودفع شر ایشان ونازلشدن
ملائکه از آسمان برای یاری انحضرت چنانکه درجنك بدر واحد وغیر
انها شد واثارش بر مردم ظاهر کردید ... استیلا انحضرت است بر
شیاطین وجنیان وایمان آوردن جن بانحضرت چنانکه قران مجید بان ناطق است
ودر احادیث بسیار وارد است ومنع شیاطین از آسمان ودفع ایشان بشهب

درکلام مجید مذکور است قسم نهم خبر دادن از امور پنهان وامور آینده است
مانند خبر دادن از دولت بنی امیّه وانکه ایشان هزار ماه پادشاهی خواهند
کرد واز دولت بنی عباس ومظلوم شدن اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم
وشهید شدن حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه وحسنین علیهم السلم
وکیفیّت شهادت هریك وانقراض ملك پادشاهان عجم وبقای دولت نصاری
وخبر دادن شهادت امام رضا صلوات الله علیه ومدفون شدن انحضرت در
خراسان وخبر دادن از شهادت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه وعمّار
ودیکران وکیفیّت آنها وجنك انحضرت باعایشه وطلحه وزبیر ومعویه وخوارج
وخبر دادن ازمظلوم شدن ابوذر رضی الله عنه وبیرون کردن ازمدینه بلکه
انچه بر اکثر اهل بیت وصحابه واقع شد انحضرت خبر داد وخبر دادن از وفات نجاشی
پادشاه حبشه درساعت فوت او واز شهادت جعفر طیّار رضی الله عنه وزید وعبد الله
بن رواحه درساعت شهادت ایشان درجنك تبوك واز شهادت خبیب بن عدی
که درمکّه واز مالی که عبّاس درمکه پنهان کرده بود وخبر دادن منافقان درخانهای
خود میکفتند وانچه صحابه درخانهای خود میکردند واکثر مردمی که بنزد انحضرت
می آمدند پیش ازانکه سخن بکویند حاجت ایشانرا میفرمود وکم سخنی از انحضرت صادر
میشد که از معجزه خالی باشد وکسی که تفاصیل این معجزه را خواهد بکتاب حیات القلوب
رجوع نماید ... دربیان معجزات معراج حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم
ونصوص صریحه قران مجید بران دلالت کرده واز جمله ضروریات دین اسلام است و
منکران کافر است وخلافی که بعضی از قاصران درخصوصیات ان کرده اند ناشی ازعدم
تتبّع وقلّت تدیّن زیرا که بعضی از عامه خلاف کرده اند که درخواب بود یا دربیداری
وبروح تنها بود یا ببدن وروح هردو تا مسجد اقصی بود یا تا آسمان وبعضی از متاخرین

شیعه در ذکر بعضی ازین خلافها متابعت ایشان کرده اند یکی از دو جهت که مذکور شد
وانچه از آیات کریمه واحادیث متواتره خاصه وعامه ظاهر میشود آنست که حق تعالی حضرت
رسول صلی الله علیه واله وسلم را در یکشب از مکه معظمه بسوی مسجد اقصی که در شام است
برد واز انجا باسمانها تا سدرة المنتهی وعرش اعلی سیر فرمود وعجایب خلق
سموات را بانحضرت نمود ورازهای نهانی ومعارف نامتناهی بر انحضرت
القا فرمود وانحضرت در بیت المعمور وتحت عرش الهی بعبادت حق تعالی قیام نمود وبا
ارواح انبیا علیهم السلام با اجساد ایشان ملاقات کرد وداخل بهشت شد
ومنازل اهل بهشت را مشاهده نمود واحادیث متواتره خاصه وعامه دلالت
میکند بر انکه عروج انحضرت ببدن بود نه بروح بی بدن ودر بیداری بود
نه در خواب ودرمیان قدمای علمای شیعه در اینمعانی خلاف نبوده چنانچه
ابن بابویه رحمه الله علیهما وغیر ایشان تصریح باینمراتب کرده اند واتفاقیست
که معراج مشهور پیش از هجرت واقع شد ومحتمل است که بعد از هجرت مدینه طیبه
نیز واقع شده باشد چنانکه جمعی قایل شده اند که معراج مکرر واقع شد وابن بابویه وصفار
ودیگران بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده اند
که حق تعالی حضرت رسول را صد وبیست مرتبه باسمان برد ودر هر مرتبه انحضرت را
درباب ولایت وامامت امیر المؤمنین وسایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم
زیاده از سایر فرایض تاکید ومبالغه نمود واز حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه منقولست که از ما نیست کسی که چهار چیز را انکار کند معراج وسؤال القبر ومخلوق بودن
بهشت ودوزخ وشفاعت واز حضرت امام رضا صلوات الله علیه
منقولست که هر که ایمان بمعراج نیاورد تکذیب کرده است حضرت
رسول را فصل در بیان قلیلی از فضایل ومناقب انحضرت است باید

دانست که انحضرت مبعوث بود بر کافه بشر از عرب وعجم وجمیع آدمیان
وایضا مبعوث بود بر جنیان بنص قران ودین او ناسخ ادیان جمله پیغمبرانست
وبعد از او پیغمبری نخواهد آمد وانحضرت اشرفست از جمیع مخلوقات از
ملائکه وجن وانس واز حضرت امیر المؤمنین وسایر ائمه علیهم السلام
افضل از انحضرت بودن کفر است وانحضرت مستجمع صفات کمالیه بشری
بود ویک معجزه عظیم از جمله معجزات انحضرت این بود که درمیان
گروهی نشو ونما کرد که از جمیع اخلاق حسنه عاری بودند ومدار ایشان
بر عصبیت وعناد وفساد ونزاع وتغایر وتحاسد بود ودر حج مانند حیوانات
عریان میشدند وبر دور کعبه دست برهم میزدند وصفیر میکشیدند و
بر میجستند عبادت ایشان چنین بود ازین معلوم است که سایر اطوار ایشان
چه خواهد بود والحال که زیاده از هزار سال از بعثت انحضرت گذشته است و
شریعت مقدسه ایشان را طوعا وکرها باصلاح آورده است کسی که در
صحرای مکه ایشان را مشاهده میکند میداند که بمراتب شتی از انعام بدترند
درمیان چنین گروهی انجناب بهم رسید با جمیع اخلاق حسنه واطوار حمیده
از علم وحلم وحیا وکرم وعفت وسخاوت وشجاعت ومروت وسایر صفات کمال
که علمای خاصه وعامه کتابها درین باب نوشته اند وعشری از اعشار
انها را احصا نکرده اند وبعجز اعتراف نموده اند وقلیلی از انرا در کتاب
حیوة القلوب ایراد نموده ام وایضا اجماع امامیه منعقد است بر انکه
پدران بزرگوار رسول خدا وائمه هدی صلوات الله علیهم همه مسلمان
بودند تا آدم علیه السلام بلکه همه انبیا یا اوصیا بوده اند وهیچیک کافر
نبوده اند، وآزر که کافر بود پدر حضرت ابراهیم علیه السلام نبود بلکه

عموی او بود چون او را تربیت کرده بود او را پدر میگفت بلکه پدرش تارخ بود
و مسلمان بود و احادیثی که دلالت بر خلاف این میکند محمول بر تقیه است
و عبد الله و آمنه هر دو مسلمان بودند و عبد المطلب از اوصیاء حضرت
ابراهیم علیه السلام بود و همچنین پدرانش تا حضرت اسماعیل علیه السلام
همه اوصیا بودند و حضرت ابو طالب پدر حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه بعد از عبد المطلب وصی بود و هرگز بت نپرستیده و کافر نبوده
و لیکن ایمان خود را برای مصلحت از قوم خود مخفی میداشت که رعایت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم برای او نکنند و اعانت آنحضرت بیشتر
تواند کرد و وصایا و ودایع و کتب ابراهیم و اسماعیل و سایر انبیا و اوصیا نزد او
بود و بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در وقت مردن تسلیم کرد و در
آنوقت اظهار اسلام نمود و ایمان لهذا در احادیث وارد شده است که مثل او مثل
اصحاب کهف بود که ایمان را پنهان داشتند و کفر را ظاهر کردند برای تقیه پس
حق تعالی ثواب ایشان را مضاعف گردانید و بر این مضامین احادیث متواتره
از اهل بیت علیهم السلام وارد شده است و اسلام ابو طالب و آبا و اجداد
حضرت رسالت از ضروریات دین شیعه است و در احادیث معتبره
وارد شده است که شیعه ما نیست هر که باسلام ابو طالب قایل نباشد و باید
اعتقاد کرد که جدات آنحضرت و مادران ائمه علیهم السلام عفایف
و نجیبات مکرمات بوده اند و آلوده بتهمتی نبوده اند و در هنگامی که
نطفه ایشان با آبای ایشان در رحم انها قرار گرفت مسلمان بوده اند اما لازم نیست
که همیشه مسلمان بوده باشند مانند شهربانو مادر علی بن الحسین علیه السلام
و مادرهای اکثر ائمه علیهم السلام که کنیزان بوده اند زیرا که در وقت کفر نطفه ایشان

در رحم انها نبود بخلاف پدران و اجداد ایشان چون پیوسته نطفهای کریمه در صلب ایشان
بوده باید هرگز کافر نبوده باشند و این مضامین از ادله عقلیه و نقلیه ظاهر و مبرهن است
اما اکثر متفطن و معترض نشده اند والله الموفق هشتم خلافست که آیا آنحضرت بر ملائکه
مبعوث بوده یا نه و توقف اولی است اما از احادیث بسیار ظاهر میشود که میثاق ولایت
آنحضرت و اوصیای او را از جمیع ملائکه گرفتند و جمیع ملائکه مطیع و منقاد ایشانند
و ملائکه از انوار مقدسه ایشان تنزیه و تقدیس و تسبیح حق تعالی را آموختند و هیچ ملکی
برای امری بزمین نمی آید مگر آنکه اول بخدمت امام علیه السلام می آید و بعد از آن
پی آن کار میرود و جبرئیل علیه السلام بی رخصت داخل خانه حضرت رسول صلی
الله علیه و آله و سلم نمیشد و چون داخل میشد مانند بندگان با ادب در خدمت
آنحضرت می نشست نهم خلافست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
پیش از بعثت آیا بشریعتی عمل میکرد یا نه بعضی بر آنند که بشریعتی متعبد نبود و بعضی گفته اند
بود و بعضی توقف کرده اند و فرقه دویم نیز خلاف کرده اند بعضی گفته اند بشرع حضرت
نوح علیه السلام عمل میکرد و بعضی گفته اند بشریعت حضرت ابراهیم صلوات الله علیه
و بعضی بشرع موسی بشرع عیسی و بعضی بهمه شرایع و حق نزد فقیر آنست که بعد از بعثت
آنحضرت تعبد بهیچ شرعی غیر شرع خود نمینمود و شریعت آنحضرت ناسخ جمیع شریعتهاست
و لهذا آنچه از حضرت سؤال میکردند تا وحی نازل نمیشد جواب نمیفرمود و هرگز در هیچ
امری تمسک بکتب سابقه نمیکردید و در حکم سنگسار زناکار خبر از توریة داد برای
اتمام حجت بر یهود و تکذیب قول ایشان و اظهار علم خود بکتب ایشان و آیاتی که اشعار
بمتابعت انبیا دارد محمول بر اصول دین است که متفق علیه جمیع ادیانست و بر موافقت
ایشان بر تبلیغ رسالت و صبر بر تحمل مشاق امت و اما پیش از بعثت مدلول اخبار و
ادله عقلیه بسیار آنست که آنحضرت اهتمام در عبادت و تتبع مکارم اخلاق

واجتناب از محرمات واداب زیاده از همه کس میفرمود وچون تواند بود که سایر
خلق در حداثت مکلف بشرایع باشند وعبادت حق تعالی کنند واشرف مخلوقات
تا چهل سال مطلقا مکلف بعبادتی نبوده باشد وراه دین خدا را نداند با انکه منقول است
که انحضرت انواع عبادات میکرد وبیست حج پیش از هجرت پنهان بجا آورد وآیات حسنه
از تسمیه وتحمید وتسلیم وترک محرمات ومکروهات وروزه وانواع عبادات از ان
حضرت صادر میشد ونمیتواند بود که اینها بمتابعت شریعت دیگران باشد بچندین
وجه اول انکه عمل بشریعت پیغمبر دیگر نماید رعیت او خواهد بود وباید که ان پیغمبر
افضل از او باشد واین خلاف ضرورت دین است دویم انکه شریعت ان پیغمبر را
بایست بداند تا بشرع او عمل نماید اگر بوحی دانست پس پیغمبر خواهد بود که موافق
شرع پیغمبر دیگر باشد واگر بغیر وحی دانست پس بایست از علمای ان ملت اخذ
کرده باشد واز جمله معجزات انحضرتست که خط وسواد نداشت وبا علمای اهل
معاشرت نکرد وقصص انبیا را بنحوی که در کتب ایشان بود بیان نکرد پس چگونه
از ایشان فرا گرفت وایضا اکثر علمای اهل کتاب در ان عصر فاسق وفاجر
بودند چگونه اعتماد بر گفته ایشان میتوانست کرد سیم انکه در احادیث
بسیار وارد است که هیچ زمان از حجت خدا خالی نمیباشد اگر حضرت رسالت
در ابتدای تکلیف پیغمبر نبود بایست یا وصی حضرت عیسی یا وصی حضرت ابرهیم
علیهما السلام را تتبع نماید وباو ایمان بیاورد وتابع او گردد وبایست اینمعنی را
اکثر اهل مدینه بدانند ونقل کنند قطع نظر از انکه لازم می آید که انحضرت مرتبه اش
پست تر از ان وصی باشد وافضلیت انحضرت بر سایر خلق ضروری دین اسلام است
پس گوئیم که پیغمبری انحضرت همیشه بود وپیوسته بوحی والهام الهی وشریعت خود
عمل مینمود وبعد از چهل سال رسول شد ومامور گردید که مردم را بسوی خدا دعوت

نماید بچندین وجه اول انکه خاصه وعامه از انحضرت روایت کرده اند که فرمود که
من پیغمبر بودم در وقتی که آدم میان آب وگل بود واحادیث بسیار وارد شده است
که روح انحضرت را در عالم ارواح بر ارواح انبیا مبعوث گردانیدند وهمه بانحضرت
ایمان اوردند وملائکه تسبیح وتقدیس الهی را از ارواح مقدس او واهل بیت او
آموختند دویم انکه حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه در خطبه قاصعه
فرمود که حق تعالی مقرون گردانید پیغمبر خود را صلی الله علیه واله وسلم در هنگامی
که او را از شیر باز گرفتند یا نزدیک بان بزرگترین ملکی از ملائکه خود را که
دلالت میکرد او را براه مکارم افعال ومحاسن اخلاق عالم در شب وروز
همین است معنی پیغمبری معلوم شد که شرایع دین خود را از ملک فرا میگرفت
سیم انکه در احادیث صحیحه وارد شده است که حق تعالی حضرت ابراهیم را بنده
خاص خود گردانید پیش از انکه او را پیغمبر کند واو را پیش از انکه رسول گرداند رسول — و پیغمبر گردانید
گردانید واو را پیش از انکه خلیل گرداند خلیل گردانید واو در حدیث صحیح وارد — پیش از انکه امام گرداند
شده است که نبی انست که در خواب می بیند مانند خواب ابرهیم ومانند انچه میدید
رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم از اسباب پیغمبری پیش از انکه جبرئیل وحی بیاورد
از برای رسالت پس معلوم شد که پیغمبری قبل از رسالت بوده است چهارم در احادیث
صحیحه بسیار وارد شده است که رسول خدا وائمه هدی صلوات الله علیهم اول
سن تا اخر مؤید بروح القدس که ایشان را تعلیم وتسدید مینماید واز سهو وخطا ونسیان
نگاه میدارد پنجم بنص قران واحادیث متواتره معلوم شده است که حضرت رسول
افضل انبیاست وهر فضیلت وکرامتی که بهر پیغمبری داده اند بانحضرت زیاده از ان عطا
کرده اند پس چون تواند بود که حضرت عیسی در گهواره پیغمبر باشد وحضرت یحیی در سن
صبا بشرف نبوت فایز گردد وحضرت رسالت با ان جلالت تا چهل سال خلعت

نبوت نبوشند وایضاً در احادیث بسیار وارد شده است که از ائمه ما صلوات
الله علیهم در وقت طفولیت بلکه در هنگام ولادت اثار علم و کمال ظاهر میشد
وحضرت قایم صلوات الله علیه در کودکی در دامان پدر از مسایل مشکله
غامضه جواب فرمود وحضرت جواد صلوات الله علیه در سن نه سالکی
در سه روز سی هزار مسئله غریبه کلامیه را بیان شافی نمود چون تواند
بود که حضرت رسالت از ایشان کمتر باشد ششم خلافست که حق تعالی انحضرت را
چرا امی نامید و اکثر گفته اند برای ان بود که انحضرت خط وسواد نداشت و در
اخبار وارد شده است که نسبت بام القری که مکه مشرفه است داده شده و در این
خلافی نیست که انحضرت پیش از بعثت تعلم خط وسواد از کسی ننموده چنانچه نص
قران بران دلالت کرده است وخلافی دران نیست که ایا بعد از بعثت میتوانست
خواند یا نوشت یا نه وحق آنست که قادر بود بر خواندن و نوشتن چنانچه بوحی الهی همه
چیز را میدانست وبقدرت الهی کارهائی که دیگران ازان عاجز بودند میتوانست اما
برای مصلحت خود نمینوشت و وحی را دیگران مینوشتند وغالب اوقات دیگرا نرا
امر بخواندن نامها میفرمود واز حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم نامه را میخواند ومینوشت
وبسند معتبر منقولست که شخصی از امام محمد تقی صلوات الله علیه پرسید که چرا
حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم را امی نامیدند حضرت فرمود که سنیان
چه میگویند گفت که میگویند زیرا که نمیتوانست چیزی نوشت فرمود دروغ میگویند
لعنت خدا بر ایشان باد والله که انحضرت میخواند ومینوشت بهفتاد و سه زبان
بلکه خدا او را امی نامید برای انکه از اهل مکه است ویک نام مکه ام القری است
اول انحضرت را خصایص بسیار بود که دیگران در انها با حضرت شریک نبودند

دویم انکه نماز شب ونماز وتر بر انحضرت واجب بود سیم قربانی بر انحضرت واجب بود
چهارم بعضی گفته اند مسواک بر انحضرت واجب بود پنجم هر بدی که میدید بایست
البته انکار کند ششم مشوره کردن با صحابه بعضی گفته اند که بر انحضرت واجب بود
مخیر کردانیدن زنان که در کتاب طلاق مذکور است هفتم حرام بودن زکوة واجب
بر او و بر اهل بیت و ذریت او و در حرمت زکوة سنت و تصدقات سنت خلاف است
هشتم واجب بودن ادای دین کسی که بمیرد فقیر باشد نهم انکه گفته اند که انحضرت
سیر و پیاز میل نمیفرمود وبعضی گفته اند حرام بود بر او دهم انکه بر پهلو تکیه کرده طعام
میل نمیفرمود وبعضی گفته اند بر انحضرت حرام بود یازدهم بعضی گفته اند خط نوشتن
وشعر گفتن بر انحضرت حرام بود وثابت نیست دوازدهم وصال در روزه برای انحضرت جایز
بود و بر دیگران حرام است ووصال آنست که دو روز روزه بدارد و در میان افطار نکند یا افطار را
تا سحر تاخیر نماید با قصد سیزدهم برای انحضرت زیاده از چهار زن بعقد دایم جایز بود و بر
دیگران حرام است چهاردهم بر انحضرت حلال میشد زنی که خود را با انحضرت بخشد بدون
عقد پانزدهم انکه نکاح زنان انحضرت خواه دخول کرده باشد وخواه نکرده
باشد در حال حیات انحضرت وبعد از وفات بر دیگران حرام بود شانزدهم حرام بود
که انحضرت را بنام ندا کنند که یا محمد ویا احمد بگویند وحق تعالی نیز در قران در هیچ موضع
انحضرت را بنام ندا نفرموده است بلکه یا أَيُّهَا النَّبِيُّ ویا أَيُّهَا الرَّسُولُ ویا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ
ویا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ فرموده هفدهم حرام بودن مردم را که صدا را در سخن گفتن بلند تر از
صدای انحضرت نکنند هجدهم حرام بودن که از پشت حجرها انحضرت را ندا کنند وخصایص
بسیار دیگر ذکر کرده اند که اکثر انها نزد فقیر ثابت نیست وذکر انها مناسب این رساله نبود
لهذا حواله بکتاب حیات القلوب نمود باب پنجم در امامت و مراد از
امام کسی است که مقتدا و پیشوای امت باشد در جمیع امور دنیا و دین بنحوی که

پیغمبر میکرد به نیابت وجانشینی پیغمبر نه بر سبیل استقلال ودران چند مقصد است

مقصد اول در وجوب نصب امام بدانکه اختلاف کرده اند در انکه امام بمعنی که مذکور شد نصب کردن او ضرور وواجبست یا نه وبر تقدیر وجوب بر حق تعالی واجبست یا بر امت وایضا خلافست که عقل حکم میکند بوجوبش یا بشرع معلوم شده است وذکر خلافهای ایشان ثمره ندارد انچه فرقه ناجیه امامیه بران اتفاق کرده اند انست که واجبست بر پروردکار عالم عقلاً وسمعا نصب کردن امام اما عقلاً بچندین وجه اول انکه هر دلیلی که دلالت بر وجوب فرستادن پیغمبران میکند دلالت بر نصب امام میکند چه معلوم است که مردم را انتظام امور دین ودنیای ایشان ناچار است از رئیسی وسرکرده که در امور مختلفه ایشان را براه راست هدایت نماید ودفع مخاصمه ومنازعه ومغالبه ایشان که بالضروره در معاملات ومعاشرات ایشان رو میدهد وجه حق وصواب از ایشان بکند وهمه عقول براین معنی مفطوراند وچنین کسی یا نبی است یا امام که جانشین اوست خصوصا بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم که خاتم پیغمبرانست وبعد از او امید بعثت دیگری نیست دویم انکه نصب امام لطف است ولطف بر خدا عقلا واجبست وایضا اصلح بر حق تعالی واجبست وشك نیست در انکه اصلح بحال عباد در جمیع احوال وازمان وجود رئیس وحاکم ایست علی الاطلاق که اختیار دین ودنیای ایشان بدست او باشد وچنین رئیس پیغمبر است یا امام ودر زمانی که پیغمبر نباشد منحصر است در امام سیم چون بعثت حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم مخصوص بزمان انحضرت نبود بلکه مبعوثست بر کافه خلق تا روز قیامت واز برای ایشان کتابی آورد وشریعتی از جانب خدا مقرر شد وآداب سنن در هر امری حتی خوردن وآشامیدن وجماع کردن وبیت الخلا رفتن از برای ایشان مقرر کرد ودر فرایض ومواریث وقضایا ومعاملات واحکام واقعیه حقه بوحی الهی مقرر نمود ومدت بعثت انحضرت مدت قلیلی بود ودران مدت جمع قلیلی ظاهراً اذعان کردند که اکثر انها نیز در باطن منافق بودند پس هیچ عاقلی تجویز این میکند که خدا ورسول امر عظیم چنین ناتمام بگذارند وحافظی برای ملت وشریعت وکتاب وسنت که معصوم ومامون از کذب وسهو وتغییر وتبدیل باشد مقرر نکند وکتاب مجمل غامض ذو وجوه وحاملی در میان ایشان بگذارد که هنوز ان کتاب جمع وترتیب نیافته باشد وانچه در میان باشد در غایت اجمال باشد وهرکس بنحوی فهمد ومفسری از برای ان تعیین ننماید با انکه هزار یك احکام ضروریه در ظاهر او نباشد واحادیث سنت در نهایت اختلاف وتشویش باشد ونو مسلمانی چند را که هر یك انواع اغراض فاسده باشند صاحب اختیار امت کرده اند که هر باطلی که خواهند برای خود تعیین نمایند وان باطل جاهل هر امری که رو دهد صحابه را جمع کند وخود مانند خر در گل مانده باشد از ین واز ان پرسد تا بمقتضای اغراض باطله خود یکی را ترجیح دهد هر که بهره قلیلی از عقل داشته باشد چنین امر شنیعی را بر خدا ورسول روا نمیدارد خداوند بان لطف ورحمت نسبت بعباد خصوصا این امت وپیغمبری با این مهربانی وشفقت در حق امت چگونه راضی باین حیرت وضلالت نسبت بایشان بشوند پیغمبر بزرگواری که ان آزارها در بدن شریف ونفس لطیف خود برای هدایت امت قرار داد چون شد که یکمرتبه دست از ایشان برداشت رئیس ودهقانی که در دهی که بیمار میشود برای شفقت بر رعیت خود ومزارع خود یك کسی تعیین مینماید ووصیت برای ایشان میکند وضابطی برای متروکات خود تعیین مینماید پیغمبر اخر الزمان از دنیا میرود برای دین وملت وکتاب وسنت ورعیت وامت خود کسی تعیین نمیکند اگر در این باب عقل حکم نکند در هیچ بدیهی حکم نخواهد کرد چهارم انکه مخالفان نیز معترفند که عادت مقرره حق تعالی در جمیع انبیا علیهم السلام از آدم تا خاتم ان بود که تا خلیفه

برای ایشان تعیین نمود وایشانرا از دنیا رحلت نمیفرمود وسنت حضرت رسول
صلی الله علیه واله وسلم در جمیع غزوات وسفرهای جزئی که انحضرت
از مدینه شرفه بیرون میفرمود ان بود که تعیین رئیس وخلیفه میفرمود ودر جمیع بلاد
وقرای اسلام نیز البته حاکمی نصب مینمود وامر ایشان را بخود نمیگذاشت پس چون
در این مفارقت کبری وسفر بی انتها احوال ایشانرا مهمل وامور ایشانرا معطل
میگذاشت پنجم انکه رتبه امامت چنانکه دانستی نظیر منصب جلیل نبوتست
اگر امام را مردم اختیار توانند کرد باید که نبی را نیز مردم اختیار کنند واین باطلست
باتفاق وایضا بر مصالح عامه عباد عقول ناقصه است کی حکم میتواند کرد و
عقلای صاحب تدبیر بسیار است که کسی را از برای نسق قریه یا حکومتی تعیین
مینمایند ودر اندک وقتی ظاهر میشود که خطا کرده اند وتغییر میدهند پس
ریاست دین ودنیای عامه خلق چگونه عقول مردم وفا کند وایضا عصمت در امام
شرط است چنانچه معلوم خواهد شد وکسی بغیر حق تعالی مطلع نمیتواند شد وادله
عقلیه در این باب بسیار است که این رساله گنجایش ذکر انها ندارد واما آیاتی که دلالت
میکند بر انکه امام از جانب حق تعالی منصوب است بسیار است ودر این رساله
بچند آیه اکتفا مینماییم اول آیه وافی هدایه اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ
وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي یعنی امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما
وتمام گردانیدم بر شما نعمت خود را وشک نیست در انکه امام از معظم ارکان
دین است وهیچ نعمتی برای اصلاح دین ودنیای امت اعظم از امام نیست پس
باید که حق تعالی نصب امام برای امت کرده باشد با انکه احادیث مستفیضه از طرق
خاصه وعامه وارد شده است که این آیه شریفه بعد از نصب حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه در غدیر خم نازل شد دوم آیه کریمه وَقَالُوا لَوْلَا اُنْزِلَ هٰذَا

القرآن

الْقُرْاٰنُ عَلٰى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ اَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا
بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ
بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَةُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ مفسران عامه وخاصه گفته اند
که یعنی کفار قریش میگفتند که چرا فرستاده نشد این قران بر دو مرد عظیم از اهل
مکه وطایف مانند ولید بن مغیره وعروه بن مسعود که در طایف بود که ایشان
اموال وبساتین بسیار دارند حق تعالی رد قول باطل ایشان فرمود که ایا ایشان
قسمت میکنند رحمت پروردگار ترا یعنی پیغمبری را و بهر که خواهند میدهند
ما قسمت کردیم میان ایشان معیشت ایشانرا در زندگانی دنیا وبعضی را بلند
کردیم از بعضی بحسب دنیا بدرجات بسیار تا انکه بعضی محتاج باشند وبعضی
از ایشان بعضی را بکارهای خود بدارند وباین سبب احوال عالم منتظم گردد و
حال انکه رحمت پروردگار تو بهتر است از انچه ایشان جمع میکنند از اموال فانیه دنیا
یعنی هرگاه قسمت اموال وزخارف دنیا را که نزد ما قدری ندارد واعتباری
نگذاریم با ایشان بلکه خود تقسیم کنیم پس چگونه قسمت نبوت را با این رفعت باختیار
ایشان گذاریم وهرگاه دانستی که مرتبه امامت نظیر درجه نبوتست وبعد از
نبوت هیچ رحمت ونعمتی بامامت نمیرسد پس باید که انرا نیز باختیار مردم
نگذارد وخود نصب وتعیین نماید واینمعنی نهایت وضوح دارد وازین
ایات کریمه اگر مدد تعصب وعناد دیده بصیرت مخالفانرا نپوشاند سیم حق تعالی
میفرماید وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَتَعَالٰى عَمَّا
يُشْرِكُونَ یعنی پروردگار تو می افریند هرچه را میخواهد وبرمیگزیند هرچه
میخواهد نبوده است ایشانرا اختیاری منزه است خدا از انچه ایشان شریک او
میگردانند ودلالت این آیه نیز ظاهر است بر انکه برگزیدن برای مردم

برای ایشان تعیین نمود و ایشان از دنیا رحلت نمیفرمود و سنت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم در جمیع غزوات و سفرهای جزئی که آنحضرت
از مدینه مشرف میفرمودند آن بود که تعیین رئیس و خلیفه میفرمود و در جمیع بلاد
و قرای اسلام نیز البته حاکمی نصب مینمود و امر ایشان را بخود نمیگذاشت پس چون
در این مفارقت کبری و سفر بی انتها احوال ایشان را مهمل و امور ایشان را معطل
میگذاشت **پنجم آنکه** رتبه امامت چنانکه دانستی نظیر منصب جلیل نبوتست
اگر امام را مردم اختیار توانند کرد باید که نبی را نیز مردم اختیار کنند و این باطل است
باتفاق و ایضا بر مصالح عامه عباد عقول ناقصه امت کی حکم میتواند کرد و
عقلای صاحب تدبیر بسیار است که کسی را از برای نسق قریه یا حکومتی تعیین
نمایند و در اندک وقتی ظاهر میشود که خطا کرده اند و تغییر میدهند پس
بر ریاست دین و دنیای عامه خلق چگونه عقول مردم وفا کند و ایضا عصمت در آن
شرط است چنانچه معلوم خواهد شد و کسی بغیر حق تعالی مطلع نمیتواند شد و ادله
عقلیه درین باب بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و اما آیاتی که دلالت
میکند بر آنکه امام از جانب حق تعالی منصوص است بسیار است و در این رساله
بچند آیه اکتفا مینمائیم **اول آیه** وافی هدایه اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ
وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی یعنی امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما
و تمام گردانیدم بر شما نعمت خود را و شک نیست در آنکه امام از معظم ارکان
دین است و هیچ نعمتی برای اصلاح دین و دنیای امت اعظم از امام نیست پس
باید که حق تعالی نصب امام برای امت کرده باشد با آنکه احادیث مستفیضه از طرق
خاصه و عامه وارد شده است که این آیه شریفه بعد از نصب حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه در غدیر خم نازل شد **دوم آیه** کریمه وَقَالُوا لَوْلَا اُنْزِلَ هٰذَا

القرآن

اَلْقُرْاٰنُ عَلٰی رَجُلٍ مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ عَظِیْمٍ اَهُمْ یَقْسِمُوْنَ رَحْمَتَ رَبِّکَ نَحْنُ قَسَمْنَا
بَیْنَهُمْ مَعِیْشَتَهُمْ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِیَتَّخِذَ
بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِیًّا وَرَحْمَتُ رَبِّکَ خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُوْنَ مفسران عامه و خاصه گفته اند
که یعنی کفار قریش میگفتند که چرا فرستاده نشد این قرآن بر دو مرد عظیم از اهل
مکه و طایف مانند ولید بن مغیره و عروة بن مسعود که در طایف بود که ایشان
اموال و بساتین بسیار دارند حق تعالی رد قول باطل ایشان فرمود که آیا ایشان
قسمت میکنند رحمت پروردگار تو را یعنی پیغمبری را و بهر کس خواهند میدهند
ما تقسیم کردیم میان ایشان معیشت ایشان را در زندگانی دنیا و بعضی را بلندتر
کردیم از بعضی بحسب دنیا بدرجات بسیار تا آنکه بیکدیگر محتاج باشند و بعضی
از ایشان بعضی را بکارهای خود بدارند و باین سبب احوال عالم منتظم گردد و
حال آنکه رحمت پروردگار تو بهتر است از آنچه ایشان جمع میکنند از اموال فانیه دنیا
یعنی هرگاه قسمت اموال و زخارف دنیا که نزد ما قدری ندارد و اعتباری
نگذاریم بایشان بلکه خود تقسیم کنیم پس چگونه قسمت نبوت را با این رفعت باختیار
ایشان گذاریم و هرگاه دانستی که مرتبه امامت نظیر درجه نبوت است و بعد از
نبوت هیچ رحمت و نعمتی بامامت نمیرسد پس باید که آنرا نیز باختیار مردم
نگذارد و خود نصب و تعیین نماید و این معنی نهایت وضوح دارد و ازین
آیات کریمه اگر مد تعصب و عناد دیده بصیرت مخالفان را نپوشاند **سیم** حق تعالی
میفرماید رَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَیَخْتَارُ مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ سُبْحَانَ اللهِ عَمَّا
یُشْرِکُوْنَ یعنی پروردگار تو می آفریند هرچه را میخواهد و برمیگزیند هر که را
میخواهد نبوده است ایشان را اختیاری منزه است خدا از آنچه ایشان شریک او
میگردانند و دلالت این آیه نیز ظاهر است بر آنکه برگزیدن برای امور دین

ودنیا خداست نه خلق مفسران عامه روایت کرده اند که این آیه برد آنها نازل
شده که کفتند خدا چرا پیغمبر را بدیکران نداد چهارم آیات بسیار هست که دلالت
میکند بر انکه خدا همه چیز را در قران مجید بیان فرموده است مثل مَا فَرَّطْنَا
فِی الْکِتَابِ مِنْ شَیْءٍ یعنی تقصیر نکردیم در کتاب از هیچ چیز وَکُلَّ شَیْءٍ فَصَّلْنَاهُ
تَفْصِیلًا و هر چیز را تفصیل دادیم تفصیل دادنی وَلَا رَطْبٍ وَلَا یَابِسٍ اِلَّا
فِی کِتَابٍ مُبِینٍ و هیچ تر و خشکی نیست مکر انکه در کتاب ظاهر کننده هست
پس هرکاه حق تعالی همه چیز را در قران مجید بیان فرموده باشد چون تواند بود که
تعیین امام که اهمّ امورات بیان نفرموده باشد پنجم حق تعالی فرموده است اَطِیعُوا
اللهَ وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت
کنید رسول را و آنها را که صاحبان امر اند از شما و چنانکه طاعت خدا و رسول عام است
باید که اطاعت اولوا الامر نیز عام باشد و معلوم است که حق تعالی امر نمیکند که مردم
در همه امور طاعت هر امری و صاحب حکمی بکنند پس باید که اولوا الامر نیز مثل
رسول باشد در انکه خطا و غلط و دروغ و کناه و سهو از و صادر نشود والّا لازم
آید که حق تعالی امر کند بچیزی چنانکه از آنها نهی کرده است و چنین کسی امامیست که
حق تعالی نصب کرده است و معصوم است از خطا و باتفاق غیر ائمه اثنی عشر صلوات
الله علیهم صاحب این مرتبه نیستند مقصد دوم در بیان شرایط امامت بر
قول متکلمین و مشهور آنست که در ان سه شرط معتبر است اوّل انکه باید افضل باشد
از همه امت در جمیع جهات خصوصاً در علم والّا تفضیل مفضول و ترجیح مرجوح
لازم می آید و آن بحسب عقل قبیح است و ایضاً حق تعالی میفرماید اَفَمَنْ یَهْدِی اِلَی الْحَقِّ
اَحَقُّ اَنْ یُتَّبَعَ اَمَّنْ لَا یَهِدِّی اِلَّا اَنْ یُهْدٰی فَمَا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ یعنی
آیا کسی که هدایت میکند بسوی حق سزاوارتر است باینکه مردم پیروی او کنند یا کسی

که خود هم نمیتواند هدایت یافت مکر انکه دیکری او را هدایت کند پس چه میشود
شما را که نمیفهمید و چکونه حکم میکنید بتجویز عدم افضلیت امام و باز فرموده
است هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ اِنَّمَا یَتَذَکَّرُ اُولُوا الْاَلْبَابِ یعنی
آیا مساویند میباشند باهم آنها که صاحب علم و دانائی اند و آنها که صاحب
علم نیستند متذکّر نمیشوند این را مکر صاحبان عقلها و ایضاً فرموده است
فَاسْئَلُوا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ یعنی سؤال کنید از اهل علم یا
اهل قران اکر نمیدانید و چون حق تعالی بملائکه وحی کرد که اِنِّی جَاعِلٌ فِی الْاَ
رْضِ خَلِیفَةً من میخواهم در زمین خلیفه و جانشینی قرار دهم ملائکه کفتند آیا
قرار میدهی در زمین کسی را که افساد کنند در زمین و بریزند خونهای مردم را
و ما تسبیح و تقدیس میکنیم ترا حق تعالی فرمود که من میدانم چیزی را که شما نمیدانید
پس حق تعالی اسما را تعلیم آدم کرد و بان حجت بر ملائکه تمام کرد که چون او از شما
اعلم است بخلافت سزاوارتر است پس معلوم شد که اعلم بودن موجب استحقاق
خلافتست و ایضاً چون بنی اسرائیل قبول پادشاهی طالوت نمیکردند حق تعالی
فرمود که او را تفضیل داده ایم بزیادتی علم و جسم پس معلوم شد که مناط ریاست
و پادشاهی زیادتی علم و شجاعتست چه ظاهر آنست که زیادتی جسم قوت و شجاعت
باشد نه بزرکی بدن دوم از شرایط امامت عصمت است و اجماع علمای امامیه
منعقد است بر انکه امام نیز مثل پیغمبر معصوم است از اوّل عمر تا آخر عمر از جمیع کناهان
کبیره و صغیره و احادیث متواتره بر این مضمون وارد شده است و ایضاً امام امین
حق تعالی است بر دین و دنیای مردم هرکاه خود در احکام الهی خیانت کند کی قابل
امانت خواهد بود بلکه محل ملامت خواهد بود بقول حق تعالی اَتَأْمُرُونَ
النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ اَنْفُسَکُمْ وَاَنْتُمْ تَتْلُونَ الْکِتَابَ اَفَلَا تَعْقِلُونَ

یعنی ایا امر میکنید مردم را به نیکی و فراموش میکنید نفسهای خود را با اینکه
کتاب خدا را میخوانید ایا عقل ندارید و قباحت این امر را نمی فهمید و باز فرموده است
ای کروه مؤمنان چرا میکویید چیزیرا که نمیکنید خدا بسیار دشمن میدارند
که بکویند چیزیرا و نکنید و معلوم است که کسی که مستحق این ملامتها باشد قابل
پیغمبری و امامت نیست و ایضا حق تعالی خطاب کرد بحضرت ابراهیم علیه السّلام
که من کردانیده ام تورا امام از برای مردم حضرت خلیل ازین عطائی خلیل بسیار
شاد شد و از برای فرزندان خود طلب کرد و کفت از ذرّیت من نیز امامان قرار ده
حق تعالی فرمود لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ یعنی نمیرسد عهد امامت من بظالمان و هر
صاحب معصیتی ستمکار است بر نفس خود در هر وقت از اوقات عمر که معصیت
کند بر او صادق خواهد بود که عهد امامت باو نمیرسد و ایضا عمده فاید در
نصب امام آنست که حفظ ناموس شریعت بکند و حافظ شریعت باشد و هر کاه
معصیت و خطا بر او روا باشد امام دیکر باید که او را از معصیت منع نماید و خطائی
که از او صادر کردد ظاهر سازد پس او امام کل خواهد بود نه اوّل و ایضاً بر امت
واجبست که اطاعت او بکنند در قول و فعل چنانچه در آیه اُولِی الأَمْرِ معلوم شد
پس اکر اطاعت بکنند یک چیز باید هم واجب باشد و هم حرام و ایضاً نهی از منکر برایشان
واجبست که اکر بکنند مخالفت با اطاعت و رعایت امام دارد و اکر نکنند ترک واجب
کرده خواهند بود و اکر وجوب اطاعت در غیر حرام باشد پس باید ایشان از امام دیکر باشد
که حلال و حرام از او اخذ کنند پس محتاج بدو امام خواهند بود و اکر او هم معصوم نباشد
محتاج بامام دیکر خواهد بود پس یا تسلسل لازم می آید یا منتهی میشود بامام معصوم و این
دلیل بچند دلیل دیکر بر میکردد و بعد از تامل معلوم میشود سیم از شرایط امامت نزد
امامیه هاشمی بودن امام است و این بنصوص که بخصوص هر یک از ائمه صلوات الله علیهم

وارد شده است معلوم خواهد شد انشاء الله و سنیان بهر یک ازاین سه شرط قایل نیستند
و این سه صفت را متکلمون ذکر کرده اند و کفته اند باید صفاتی که در پیغمبر مذکور
در او باشد بانکه شبهه در نسبش نباشد و پدر ایشان دنی و مادر ایشان غیر
عفیفه نباشد و از عیوبی که موجب تنفّر خلق است مبرا باشند مانند خوره و
پیسی و کوری و کنکی و درشت خوئی و کج خلقی و بخل و دنائت نفس و دنائت
صنعت مانند جولاهی و حجامی و افعالی که دلالت بر ضعف عقل کند و امثال
اینها و سلطان المحققین نصیر الملة و الدّین رحمه الله در بعضی از رسایلش کفته است
که در امام هشت شرط معتبر است اوّل معصوم بودن او از کناهان کبیره و صغیره
بمعنی که مذکور شد دویم انکه عالم باشد بهر چه در امامت بان محتاج است از علوم
دینی و دنیوی مثل احکام شرعیه و سیاسات مدنیه و اداب حسنه و دفع دشمنان
دین و دفع شبهات ایشان زیرا که غرض از امامت بدون اینها حاصل نمیشود سیّم
شجاعت برای دفع فتنهها و برانداختن اهل باطل و غالب کردانیدن دین حق زیرا که
اکر او سر کرده است بکریزد ضرر عظیم بدین میرسد بخلاف کریختن بعضی از رعایا چهارم
انکه در جمیع صفات کمال مانند شجاعت و سخاوت و مروت و کرم و علم و هر چه از صفات
و کمال باشد از همه رعیت خود کاملتر باشد والّا تفضیل مفضول لازم می آید و ان
قبیح است عقلاً پنجم انکه پاک باشد از عیوبی که باعث نفرت مردم میکردد خواه در خلقت
مانند کوری و خوره و پیسی و خواه در خُلق مانند بخل و حرص و کج خلقی و خواه در
اصل مانند دنائت نسب و ولد الزنا بودن و تهمت در نسب او و پدران او و خواه در
فرع مثل صنعتهای پست و افعال دیکر زیرا که اینها منافات با لطف دارند ششم
انکه قرب و منزلت او نزد حق تعالی از همه کس بیشتر باشد هفتم انکه معجزها از او ظاهر شود
که دیکران ازان عاجز باشند تا انکه در وقت ضرورت دلیل حقیت او باشد هشتم

انکه امامت او عام باشد و امامت منحصر در او باشد و الا موجب فساد میان رعیت
گردد و اثبات این مدعا باجماع و احادیث متواتره اولی است مقصد سیم در بیان صفات
و خصایص امام است از احادیث معتبره ظاهر میشود و انها در احادیث ما بسیار است
و در حیات القلوب مذکور است و درین رساله بعضی را ایراد مینماید کلینی بسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که امام را ده علامت
پاکیزه و ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود و چون از شکم مادر بزیر می آید صدا
بشهادتین بلند میکند و محتلم نمیشود یا خباثت جنابت در او بهم نمیرسد و دیده اش
بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود یعنی انچه واقع میشود در انحال میداند و خمیازه
و کانکشی نمیکند و از پشت سر می بیند چنانچه از پیش رو می بیند و فضله که از او
جدا میشود بوی مشک از ان می آید و زمین را خدا موکل کرده است که او را بپوشاند
و فرو برد و چون زره حضرت رسول را میپوشد بر قامتش درست می آید و هر کس دیگر
بپوشد خواه دراز و خواه کوتاه یک شبر از قامتش زیاد می آید و ملک با او سخن میگوید
تا آخر عمرش و ابن بابویه رحمه الله علیه از حضرت امام رضا صلوات الله علیه
روایت کرده است که امام داناترین مردم است و در حکمت و علم بدقایق امور از همه در پیش است
و پرهیزکارتر و بردبارتر و سخی تر و شجاع تر از همه کس است و عبادتش از همه بیشتر است
و سایه ندارد و شاید مراد ان باشد که گاهی چنین باشد و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم دائمی بود و بول و غایط او را کسی نمیدید و زمین موکلست بانکه
انچه از او بیرون آید فرو برد که بر مردم ظاهر نشود و بویش از مشک خوشتر است
و اولی است بمردم از جان ایشان که باید او را مقدم دارند بر خود در هر باب و
جان خود را فدای او کنند یا انکه مردم بی اختیار این حالت را بهم میرسانند نسبت باو و مشفق تر
و مهربانتر است بر ایشان از پدران و مادران ایشان و تواضع و فروتنی او نزد

خدا از همه کس بیشتر است و انچه مردم را بان امر میکند خود زیاده از دیگران بان عمل
مینمایند و انچه مردم را از ان نهی میکند بیش از دیگران اهتمام در ترک او میفرمایند
و دعای او مستجاب است حتی انکه اگر بر سنگی دعا کند هر آینه بدو نیم شود و حربهای اسلحه
حضرت رسول در نزد اوست خصوصا شمشیر ذو الفقار که از آسمان آمده نزد او نامه
هست که نامهای جمیع شیعیان اهل بیت علیهم السلام تا روز قیامت در ان نوشته است
و نامه دیگر نزد او هست که نامهای دشمنان ایشان تا روز قیامت در ان نوشته است
و نزد امام میباشد جامعه و ان نامه ایست که طول آن هفتاد ذرع است در عرض پوست
گوسفند و چون بپیچند میشود بکلفتی ران شتر میشود و در ان نوشته است هر
حکمی که فرزند آدم بان محتاج شود و نزد او میباشد جفر بزرگتر و جفر کوچکتر یکی از
پوست بز است و یکی از پوست گوسفند و در انها احکام حدود و غیر انها هست حتی
ارش خراشی که در بدن کسی بکنند و حتی گناهی تعزیر ان یک تازیانه است یا نیم تازیانه است
یا ثلث تازیانه است و انرا حضرت رسول املا فرموده و حضرت امیر بخط خود نوشته است
و مصحف حضرت فاطمه صلوات الله علیها نزد امام است و در ان نامها و احوال
پادشاهان تا روز قیامت نوشته است و از برای ان انرا بانحضرت نسبت میدهند
که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا مفارقت کرد حضرت فاطمه
علیها السلام را اندوه عظیمی از مفارقت انحضرت و جفاهای منافقان امت عارض
شد حق تعالی جبرئیل علیه السلام را برای تسلی انحضرت فرستاد که خبرهای آینده را
برای انحضرت ذکر میکرد و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه می نوشت و
در ان کتابها اخبار آینده هست تا روز قیامت و در حدیث دیگر فرمود که میان امام
و حق تعالی عمودی از نور هست که در ان عمود اعمال بندگان خدا را می بیند و انچه بر او
مشتبه میشود در ان نظر میکند و میداند و بسند معتبر از حضرت امام موسی صلوات

الله علیه منقولست که امام را بچند خصلت میتوان شناخت اوّل آنکه امام پیش از
او نص امامت بر او میکند چنانکه حضرت رسول نص بر خلافت امیر المؤمنین
صلوات الله علیهم کرد دویم آنکه هر چه از او پرسند جواب شافی میفرماید و اگر
سیم نپرسند خود ابتدا مینماید خبر میدهند مردم را باینده چهارم آنکه جمیع لغتها را او
زبانها را میداند و هر کس را بلغت او جواب میفرماید پنجم آنکه کلام هیچ مرغی و حیوانی
بر او مخفی نیست و همه را میفهمد و از احادیث مستفیضه بل متواتره ظاهر میشود که
ایشان از برای اظهار معجزه در وقتی که مصلحت بوده است مرده زنده میکرده اند چنانکه
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مکرر مرده زنده کرد و حضرت امام محمّد باقر و
حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام ابو بصیر را بینا کردند و صاحب خره و پیس را شفا
دادند و در احادیث بسیار وارد شده است که هر معجزه که حق تعالی بهر پیغمبری داده بود همه را
برسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم عطا کرده است و قادر بوده اند بر طی ارض که مسافت
بسیار بعید دارد در زمان قلیلی طی نمایند بلکه در یکروز چندین مرتبه بر دور دنیا بگردند
و کتابها جمیع پیغمبران مانند توریة و انجیل و زبور داود و صحف آدم و صحف شیث
و ادریس و ابرهیم و الواح موسی نزد ایشان بود و آثار جمیع پیغمبران مانند عصای
موسی و پیراهن ابرهیم و یوسف و سنک موسی که دوازده چشمه از ان جاری
میشد و انکشتر سلیمان و بساط او و سایر آثار انبیا علیهم السلام نزد ایشان بوده
و اکنون همه نزد حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه است و حق تعالی ابر را مسخر
ایشان کرده بود که بر ان سوار توانند شد که ملکوت آسمان و زمین را بگردند و هفتاد و
دو اسم اعظم را میدانستند که برای هر چه میخواندند البته مستجاب میشد
و یکی از ان اسما را آصف میدانست که بان اسم تخت بلقیس را از دو ماه راه آورد بیک
چشم زدن نزد حضرت سلیمان حاضر کرد و علوم ایشان چندین نوع بود کاهی

صدای ملک را میشنیدند و کاهی روح القدس که خلقیست بزرکتر از جبرئیل و میکائیل
مشافهه بایشان القا میکرد و کاهی بالهام حق تعالی در دل ایشان نقش میشد و کاهی
صدای ملک بکوش ایشان میرسید مانند صدای زنجیری که بر طشتی فرود آید و
در احادیث بسیار وارد شده است که عمده علم ما علمیست که در هر آن و در هر ساعت
از دریای نامتناهی علم الهی بر ما فائض میشود و ملئکه و روح که اعظم از ملائکه است
در شب قدر بر امام زمان نازل میشود و بر انحضرت سلام میکنند و انچه امور سال
در انشب مقدر شده است بر او عرض میکنند و علوم کذشته و آینده همه نزد ایشان
هست و وارث علم جمیع پیغمبرانند و ایشان متوسمونند که بهر کس نظر میکنند از
جبین او ایمان و کفر و نفاق او را میدانند و بدبختی و نیکی و سنکی که امام نظر میکند هر
از ان علمی بر او ظاهر میکردد و تمام قرآن و علم ظاهر و باطن آن تا هفتاد بطن مخصوص
امام است و جامها و حربها و زرهها و مرکبها و انکشترها و جمیع اسباب ظاهره و
باطنه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بحضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه رسید و نزد سایر ائمه علیهم السلام مضبوط است و صندوقی
از پوست نزد ایشان هست که علم پیغمبران و اوصیا و علمای کذشته در ان مضبوط است
و ان را جفر ابیض میکویند و صندوق دیکر نزد ایشان هست که جمیع اسلحه
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در ان مضبوط است و ان را جفر احمر
میکویند و حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه آن را خواهد کشود و در احادیث
معتبره بسیار منقولست که در هر جمعه روح مقدس حضرت رسول صلی الله علیه
و آله و سلم و ارواح مطهره امامان کذشته و روح پر فتوح امام زمان را صلوات
الله علیهم رخصت میدهند که بآسمانها عروج مینمایند تا بعرش اعظم الهی میرسند
و در ان هفت طواف میکنند و نزد هر قائمه از قوایم عرش دو رکعت نماز میکنند

پس بسوی بدنهای خود برمیکردند باسرور فراوان و علوم بی پایان و اعمال هر یك شریف
ازین امت را از نیکان و بدان در هر صبح و شام و در هر هفته و ماه عرض میکنند
بر روح حضرت رسول و ارواح ائمه کذشته و بر امام زمان صلوات الله علیهم
پردها و دیوارها و کوهها و دریاها مانع علم ایشان نمیشوند و انچه در مشرق و
مغرب عالم واقع میشود بران مطلع میشوند و از جانب حق تعالی و حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و اله و سلم در هنکام وفات جمیع علوم خود را با میر المؤمنین
صلوات الله علیه تسلیم کرد و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فرمود که دران وقت هزار باب از علم تعلیم من کرد که از هر بابی هزار باب مفتوح میشود
و فرمود که چون مرا غسل دهی و کفن و حنوط کنی مرا بنشان و هرچه خواهی سوال کن
من چنان کردم و دران وقت نیز هزار باب از علم مرا تعلیم کرد که از هر بابی هزار باب کشوده
میشود و همچنین هر امامی در وقت وفات جمیع علوم خود را بامام بعد از خود تسلیم
و تعلیم مینماید و امام را بغیر امام غسل و کفن و دفن و نماز نمیکند و اکر امامی در مشرق
از دنیا برود و امام بعد از او در مغرب باشد البته دران وقت باعجاز امامت و طی
الارض نزد او حاضر میشود و علوم او را کسب میکند و تجهیز او مینماید بنحوی که اکثر مطلع
نمیشوند چنانچه حضرت امام رضا صلوات الله علیه در بغداد حاضر شد
و حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه در خراسان حاضر شد و بتفصیل
در جلاء العیون ایراد نموده ام و در احادیث متکاثره وارد شده است که ارواح
ایشان از انوار مقدسه حق تعالی خلق شده است و بدنها و دلهای ایشان از طینت
عرش آفریده شده است و چون حق تعالی میخواهد که امام را خلق کند ملکی را امر میکند
که شربت ابی از زیر عرش برمیدارد و نزد پدر امام می آورد که او می آشامد و آن
از آب رقیق ترست و از مسکه نرم تراست و از عسل شیرین است و از شیر سفید تراست

و از برف سرد تراست پس امر میکند ان را بجماع و نطفه امام از ان منعقد میشود
و چون چهل روز میکذرد در رحم روح در او دمیده میشود و بروایت دیکر بعد از
چهار ماه پس سخن مردم را میشنود و میفهمد و بروایت دیکر ملکی بر بازوی او مینویسد
این آیه وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ
الْعَلِيمُ و در شکم مادر ذکر حق تعالی میکند و تلاوت سوره اِنَّا اَنْزَلْنَا و سایر آیات مینماید
و چون متولد میشود مربع نشسته از جانب پا بزیر می آید و چون بزمین می آید رو
بقبله میکند و دستها را بر زمین میکذارد و سر بجانب آسمان بلند میکند و
صدا بکلمه شهادت بلند میکند پس ملك در میان دو دیده اش و دو کتفش
همان آیه را نقش میکند پس ندای از میان عرش باو میرسد که ثابت باش بر حق که برای
امر عظیمی ترا خلق کرده ام تو برکزیده منی از خلق من و محل راز منی و صندوق علم
منی و امین منی بروح من و خلیفه منی در زمین من از برای تو و هر که ترا دوست
دارد واجب کردانیده ام رحمت خود را و بخشیده ام بهشت خود را و بعزت و جلال
خود سوکند یاد میکنم که هر که با تو دشمنی کند او را در بدترین عذاب خود بسوزانم هر چند
در دنیا روزی او را فراخ کردانم و چون ندای منادی تمام شود و آیه شَهِدَ اللهُ را
تا آخر در جواب منادی بخواند پس حق تعالی علوم اولین و اخرین را باو عطا فرماید
و مستحق ان شود که روح القدس در شب قدر دو غیر ان او را زیارت کند پس چون
برتبه جلیل امامت فایز کردد حق تعالی در هر شهری منادی و علمی از نور و بلند
کند که اعمال بندکان خدا را دران ببیند و بروایت دیکر دران شبی که متولد شود
نوری در انخانه ساطع کردد که پدر و مادرش ان را مشاهده نمایند و چون بزمین
آید رو بقبله کند و سه مرتبه عطسه کند و انکشت بتحمید بلند کند و ناف بریده
و ختنه کرده بیاید و دندانهایش همه روییده باشد و در یکشبانه روز نور زردی

مانند طلا از دستهای او ساطع باشد ودر احادیث بسیار وارد شده است
که خانهای ایشان محل نزول ملائکه است ودر خانهای ایشان مکرر نازل میشوند
وحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمود که ملئکه با اطفال ما مهربان
ترند از ما ودست زد حضرت ببالشی از بالشهای خود وفرمود که بسیار تکیه کرده اند
بر اینها ملئکه وبسیار میباشند که پرهای ایشان را بر میچینیم وجمع میکنیم وتعویذ
اطفال خود میکنیم وایشان حجت خدایند بر جمیع جن وافواج جنیان بخدمت ایشان
می آمدند وحلال وحرام واحکام دین خود را از ایشان می پرسیدند وائمه
ایشان از خدمات میفرمودند وبرسالتها میفرستادند ویکی از جن بصورت اژدهائی
در مسجد کوفه بخدمت حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه آمد در وقتی که
انحضرت بر منبر بود وبلند شد انحضرت اشاره فرمود که صبر کن چون از خطبه
فارغ شد پرسید که کیستی گفت منم عمرو پسر عثمان که پدرم را بر جن خلیفه کرده
بودی واو درین وقت فوت شد چه میفرمائی حضرت اورا بجای پدر خود خلیفه
خود کردانید اینها مجملیست از احوال ظاهر ایشان که عقل اکثر خلق بان نمیتواند رسید
وغرایب احوال وخفایای اسرار ایشان نمیدانند وتاب شنیدن انها ندارند مگر
ملک مقربی یا پیغمبر مرسلی یا مومنی کاملی که حق تعالی دل اورا امتحان کرده باشد وبنور ایمان
منور کردانیده باشد ودر اخبار وارد شده است که مارا شریک خدا مکردانید و
پروردکاری از برای ما قایل مشوید وغیر اینها انچه از فضایل وکمالات برای ما اثبات
کنید کم گفته خواهید بود حق تعالی فرموده است قُلْ لَوْ کَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِکَلِمَاتِ رَبِّی
لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ کَلِمَاتُ رَبِّی وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا یعنی بکو یا محمد اکر بوده
باشد دریا مداد وبرای نوشتن کلمات پروردکار من هر آینه آخر شود دریا پیش از انکه
تمام شود کلمات پروردکار من هر چند بیاوریم بمثل ان دریا مدد ان ودر احادیث

وارد شده است که مائیم کلمات پروردکار که فضایل مارا احصا نمیتوان کرد چنانکه گفته اند
بیت کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست ☙ که تر کنی سر انگشت وصفحه بشماری مقصد
چهارم در طریق شناختن امام است وان بچند وجه میتواند شد اول که از همه ظاهرتر
واسانتر است ومناسب لطف ورحمت الهی آنست چنانچه دانستی نص حضرت رسول
است صلی الله علیه واله وسلم بر امامت احدی از امت ونص امام سابق بر امام
لاحق چنانچه معلوم خواهد شد که ائمه معصومین صلوات الله علیهم همه منصوص اند
بامامت از جانب خدا ورسول وامام سابق دویم افضل بودن امام است از جمیع امت
یا از جمعی که مدعی امامت بوده اند وباجماع امت امامت از ایشان بیرون نیست سیم
معجزه که مقارن دعوای امامت باشد وانچه سنیان دعوی میکنند که امامت به بیعت
معدودی قلیلی حاصل میشود اگرچه یک کس باشد چنانچه ابوبکر به بیعت عمر خلیفه
شده وبعضی گفته اند میباید پنج کس بیعت کنند چنانچه عمر در شوری باجتماع پنج نفر
اکتفا کرد وزیاده از پنج نگفته اند امریست که هیچ عاقل منصف تجویز این نمیکند که
باوجود اغراض باطله وخیالات فاسده خلق همین که پنج نفر یا یکنفر با جاهلی بیعت
کنند باید که جمیع خلق در امور دین ودنیا اطاعت او بکنند واگر نکنند قتل ایشان
حلال باشد بلکه واجب باشد اگرچه ان مخالف کننده علی بن ابی طالب یا امام
حسن یا امام حسین صلوات الله علیهم باشند وبر مردم اطاعت یزید پلید
واجب باشد وقتل حسین بن علی جگر گوشه رسول خدا وسید جوانان بهشت
برای مخالفت ان ظالم جابر ولد الزنا شارب الخمر بانواع عیوب آراسته جایز بلکه
واجب باشد ودر چنین بیعتی که خفیه در سقیفه بنی ساعده باتفاق چند منافق
ودشمن امیر المومنین واقع شود بدون حضور حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
وحسنین صلوات الله علیهم واحدی از بنی هاشم وبدون خبر مسلمانان وابوذر

ومقداد و عمار و زبیر و اسامه و سایر اکابر صحابه واقع شود انرا اجماع نام کنند و بجبر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و سایر صحابه را کشند و به بیعت آورند این را اتفاق اهل حل و عقد نام کنند و در کتابهای خود نویسند یا عقل عاقلی تجویز میکند که چون اختیار ریاست عامه دین و دنیا را که تالی رتبه نبوتست بر چنین بازیچه بنا گذارند و اگر رئیسی در دهی خواهند تعیین کنند تا اکثر اهل قریه با کسی اتفاق نکنند تعیین او را نمی پسندند و تفصیل این امور ان شاء الله بعد از این مذکور میشود پس معلوم شد که تعیین امام منوط بیکی از این سه امر است که مذکور شد و هر یک از ان سه امر در باب هر یک از ائمه ما صلوات الله علیهم باخبار متواتره از ثقات و معتمدین رواة شیعه امامیه که علم بصدق و صلاح و فضل و زهد و دیانت ایشان داریم برما ثابت شده و بعین الیقین حقیت انها را میدانیم و اما اگر خواهیم بر مخالفان حجت تمام کنیم باید احادیث کتب معتبره ایشانرا برایشان حجت گردانیم لهذا علمای ما رضوان الله علیهم پیوسته از احادیث معتبره کتب ایشان حجت آورده اند برایشان پس اگر ما از اخبار کتب خود برایشان حجت گردانیم ایشان انکار خواهند کرد و اگر ایشان احادیث موضوعه کتب خود را که در زمان استیلای خلفای جور منافقان صحابه برای منصب و مال از برای ایشان وضع کرده اند برما حجت گردانند برما قبول انها لازم نخواهد بود پس باید که ما از احادیثی که متواتره و مقبول الطرفین است یا در کتب معتبره ایشان مذکور است بر مذهب حقیت مذهب خود استدلال کنیم و ایشان نیز باید که از احادیثی که متواتر است یا در کتب معتبره ما مذکور است استدلال کنند نه از احادیث موضوعه که بخصوص ایشان است و بلکه جمعی از علمای ایشان نیز حکم کرده اند که موضوع است استدلال کنند و چون از شدت تعصب ایشان در این زمانها اکثر کتبی که در اعصار سابقه میان ایشان متداول بوده و بر فضایل اهل بیت و مثالب خلفای ایشان

مشتمل بوده است و در میان ایشان متروک گشت فقیر در این رساله از کتب معتبره متداوله میان ایشان ایراد مینمایم که انکار نتوانند نمود مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم که تالی قرآن مجید میدانند و جامع الاصول ابن اثیر که از اعاظم علمای ایشان است و جمیع احادیث صحاح سته ایشان را که عبارت از صحیح بخاری و موطای مالک و سنن نسائی و جامع ترمذی و سنن ابی داود سجستانی در ان کتاب جمع کرده است و مثل مشکوة که مؤلفش از مشاهیر علمای ایشان است و طیبی و دیگران بران شرحها نوشته اند و الحال در جمیع بلاد ایشان متداول است و میخوانند و در کتابش میگوید که من این احادیث را از کتاب چند (اول) نقل کرده ام که هر گاه حدیث را بایشان نسبت دهم چنانست که بحضرت رسول صلی الله علیه واله و سلم نسبت داده ام و کتاب استیعاب ابن عبد الله که از مشاهیر ایشان است و کتاب (علمای) میان ایشان متداول است و کتاب ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه که از اعاظم علمای ایشان است و کتاب در منثور سیوطی که از مشاهیر فضلای ایشان است و تفسیر ثعلبی که مدار تفاسیر ایشان بر نقل از ان است و تفسیر فخر رازی که امام ایشان است و تفسیر کشاف و نیشابوری و بیضاوی و تفسیر واحدی و امثال انها از کتبی که نزد ما موجود و نزد ایشان متداول است و معتمد است و احادیث اهل بیت علیهم السلام را در کتاب حیات القلوب ایراد کرده ام و بدانکه مذهب فرقه ناجیه که خلیفه بیواسطه بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه واله و سلم بنص خدا و رسول علی ابن ابی طالب است و سنیان میگویند مردم ابوبکر را بعد از حضرت رسول نصب کردند و خلیفه اول اوست و ابوبکر عمر را بعد از خود خلیفه کرد و خلیفه دویم اوست و عمر در وقت مردن شوری در میان شش کس قرار داد و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را داخل ان شش نفر کرد و تدبیری کرد که یا امیر المؤمنین کشته شود یا بناچار با عثمان بیعت کنید زیرا که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را با عثمان و زبیر و طلحه و عبد الرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص

ضم کرد و گفت که همه بر یک کس اتفاق کنند و خلیفه باشد و اگر اختلاف کنند اگر یک طرف
بیشتر باشد کمتر را بکشند و اگر مساوی باشند و دو نفر یک کس را و دو نفر
دیگر را از آن سه نفر یکی که عبد الرّحمان در میان انها هست اختیار کنند و سه
نفر دیگر اگر اتفاق نکنند انها را بکشند چون بیرون آمدند حضرت امیر فرمود
که تدبیر خود در برای محروم کردن من تمام کرد زیرا که عبد الرّحمان پسر عم سعد است
و عثمان داماد عبد الرّحمان است و دانست که این سه نفر از هم جدا نمیشوند نهایتش
آنست که طلحه و زبیر با من باشند چون عبد الرّحمان در ان طرفست باید یا من کشته
شوم یا با یکی از انها بیعت کنم و آخر چنان شد و در روز شوری بعد از انکه حضرت
امیر جمیع مناقب خود بر ایشان شمرد و همه تصدیق کردند و باوجود ان عبد الرّحمان
بحضرت امیر صلوات الله علیه گفت با تو بیعت میکنم بشرطی که عمل کنی بکتاب
و سنت و سیرت ابو بکر و عمر حضرت فرمود که من بکتاب خدا و سنت رسول
عمل میکنم و بسیرت شیخین عمل نمیکنم و برای ان این سخن را گفت که میدانست حضرت
سیرت ان دو مبتدع فاسق را قبول نخواهد کرد پس همان سخن را با عثمان لعین گفت
او قبول کرد پس عبد الرّحمان و سعد هر دو با عثمان بیعت کردند و مردم نیز بجبر بیعت
کردند پس خلیفه سیم او را میدانند بمحض تدبیر عمر ملعون و چون فسوق و ظلمها و
بدعتهای عثمان از حد گذشت صحابه اتفاق کردند و او را کشتند و با خلیفه حق امیر
المومنین صلوات الله علیه بیعت کردند لهذا انحضرت را خلیفه چهارم میدانند
و قول دیگر بعضی از منافقان بخوش آمد خلفای عباس اختراع کرده اند که بعد از
حضرت رسول صلّی الله علیه و اله و سلم عباس عم حضرت دعوای خلافت کرد
و او خلیفه است و بطلان ان قول بسی ظاهر است و اصحاب او بحمد الله منقرض
شده اند و کسی نمانده است و باثبات خلافت امیر المومنین صلوات الله علیه

بطلان ان قول ظاهر میشود مقصد پنجم در بیان بعضی از آیاتست که دلالت
بر امامت و فضیلت حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه میکند اوّل آیه
وافی هدایه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ
يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ یعنی نیست صاحب اختیار و اولی بامور شما مگر
خدا و رسول او و انها که ایمان آورده اند انها که بر پا میدارند نماز را و میدهند زکوة
در حالتی که در رکوع اند و تمام خاصه و عامه اتفاق کرده اند بر انکه این آیه در شان انحضرت
نازل شده است حتی در جامع الاصول از صحیح نسائی روایت کرده است از عبد الله بن سلام
که آمدم بخدمت حضرت رسول صلّی الله علیه و اله و سلم و گفتم چون ما تصدیق خدا
و رسول کرده قوم ما از ما کناره میکنند و با ما دشمنی میکنند و سوگند یاد کرده اند
که با ما سخن نگویند پس حق تعالی این آیه را فرستاد پس بلال برای نماز ظهر اذان گفت و
مردم برخواستند و مشغول نماز شدند پس بعضی در سجود بودند و بعضی در رکوع
بودند و بعضی سؤال میکردند ناگاه سائلی سؤال کرد پس علی صلوات الله علیه در رکوع
انگشتر خود را باو داد و سایل برسول خدا خبر داد که علی در رکوع این انگشتر را بمن داد
پس حضرت رسول این آیه و آیه بعد بر ما خواند دوم ثعلبی در تفسیر خود روایت
کرده است که روزی ابن عباس بر کنار چاه زمزم نشسته بود و حدیث نقل میکرد
ناگاه ابوذر رضی الله عنه حاضر شد و گفت ایها الناس منم ابوذر غفاری شنیدم
از رسول خدا صلّی الله علیه و اله و سلم باین دو گوش و الا کر شود هر دو و دیدم
باین دو چشم و الا کور شود هر دو که میگفت علی قاید و پیشوای نیکوکارانست
و کشنده کافرانست یاری کرده شده است هر که او را یاری کند مخذولست هر که
او را یاری نکند من نماز کردم در روزی از روزها با رسول خدا نماز ظهر پس سایلی
در مسجد سوال کرد باو چیزی ندادند و سایل دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت

خداوندا گواه باش که من سوال کردم در مسجد رسول خدا و کسی بمن چیزی نداد
و در انحال علی صلوات الله علیه در رکوع بود پس اشاره کرد بسوی سایل
بانکشت کوچک دست راستش و پیوسته انکشتر را دران انکشت میکرد سایل
آمد و انکشتر را از انکشت انحضرت کرفت و حضرت رسول نیز در نماز بود و انرا
مشاهده نمود چون از نماز فارغ شد سر بسوی آسمان بلند کرد و کفت خداوندا
برادرم موسی از تو سؤال کرد و کفت پروردکارا سینه مرا کشاده کردان و آسان
کردان برای من کار مرا و بکشا کرهی را از زبان من که بفهمند سخن مردم و بکردان
از برای من وزیری از اهل من که او علی است و محکم کردان با و پشت ابوذر کفت
هنوز سخن انحضرت تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد از جانب خداوند جلیل و
کفت یا محمد بخوان پس این آیه را بر انحضرت خوان و سیوطی بسندهای بسیار
و فخر رازی بدو سند و زمخشری و بیضاوی و نیشابوری و ابن البیع و واحدی
و سمعانی و بیهقی و صاحب مشکوه و مؤلف مصابیح و سایر مفسران و محدثان
خاصه و عامه از سدی و مجاهد و حسن بصری و اعمش و عتبه بن ابی حکیم
و غالب بن عبدالله و قیس ابن الربیع و عبایه بن ربعی و ابن عباس و ابوذر
و جابر و غیر ایشان روایت کرده اند که و حسان شاعر و غیر او بنظم اورده اند
و وجه دلالتش بر امامت انحضرت آنست که انما کلمه حصر است و ولی در لغت
بچند معنی آمده یاور و دوست و صاحب اختیار و اولی بتصرف و دو معنی
نزدیک اند بیکدیکر و در معنی اول معلوم است که در این آیه مراد نیست زیرا که یاور
و دوست مؤمنان مخصوص خدا و رسول و بعضی از مؤمنان که موصوف باین
صفات باشند نیست بلکه همه مؤمنان یاور و دوست یکدیکر اند چنانچه حق تعالی
فرموده است وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ و ملائکه نیز محب

و یاور مؤمنان اند چنانکه فرموده اند نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَفِي
الْآخِرَةِ بلکه بعضی از کفار محب و یاور بعضی از مؤمنان میباشند و اکر کویند
که آیه بلفظ جمع وارد شده است چکونه مخصوص انحضرت باشد جواب کوییم که
در عرف عرب و عجم اطلاق جمع بر واحد شایع است باعتبار تعظیم بانکات
دیکر و در آیات کریمه نیز بسیار است با انکه ما دعوای اختصاص نمیکنیم زیرا که در
احادیث ما وارد شده است که سایر ائمه در اینجا داخلند و هر امامی در قرب
امامت البته باین فضیلت فایز میکردد و صاحب کشاف کفته است که مراد از این
آیه هر چند انحضرتست اما بلفظ جمع آورده که دیکران نیز متابعت انحضرت بکنند
و مؤید انکه آیه در شان انحضرتست و مراد امامتست انکه در صحیح مسلم و صحیح ترمذی از
عمران بن حصین روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم لشکری
فرستاد و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را امیر ان لشکر کردانید چون
حضرت فتح کرد یک کنیزی را از غنیمت از برای خود برداشت لشکر را اینمعنی خوش
نیامد و چهار نفر از صحابه اتفاق کردند که چون بخدمت حضرت رسول صلی الله
علیه و اله و سلم برسند این را بحضرت عرض کنند و قاعده چنان بود که چون
مسلمانان از جنک برمیکشتند اول بخدمت انحضرت می آمدند و سلام
میکردند یکی از ان چهار نفر برخواست و کفت علی چنین کرد حضرت رو از ان
کردانید پس دویم برخواست و همان سخن را کفت باز حضرت رو را از او کردانید
و سیم نیز کفت و حضرت رو کردانید چون چهارم نیز کفت رو بایشان کرد و
غضب از روی مبارکش ظاهر بود و سه مرتبه فرمود چه میخواهید از علی بدرستی
که علی از من است و من از اویم و او ولی هر مؤمن است بعد از من پس معلوم شد
که ولایت امریست که مخصوص اوست و ولی که در آیه است در شان اوست

وازفقره اولیا درحدیث اوّل معلوم است که آنحضرت را با آنجناب بوده
دیگری را نبوده وایضاً تخصیص بعد از خود در هر دو حدیث دلیل برخلافت است
زیرا محبت ونصرت درحال حیات نیز بود وهر عاقلی میداند که چنین کسی
رعیت عمر و ابوبکر وعثمان ومحکوم حکم ایشان نمیتواند بود چهارم آنکه آیه
کریمه یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَکُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ یعنی ای گروهی
که ایمان آورده اید بترسید از خدا وباشید با صادقان وراست گویان در
همه چیز خصوصاً در دعوای ایمان بگفتار وکردار وظاهر است که مراد از بودن
با ایشان متابعت ایشانست درگفتار وکردار نه آنکه ببدن وجسد با ایشان باشند
زیرا که این محال است وبیفایده ومعنی امامت همین است وچون خطابهای قرآن مجید
عام است وشامل جمیع امت وهمه زمانها هست باتفاق امت پس باید که در جمیع زمانها
چنین صادقی بوده باشد که امت با او باشند ومعلوم است که صادق فی الجمله مراد
نیست والّا لازم آید که هر که یک راست بگوید متابعت او واجب باشد واین باتفاق
باطل است پس می باید صادق در جمیع افعال واقوال مراد باشد وآن معصوم است
پس ثابت شد وجود معصوم در هر زمان ووجوب متابعت ایشان وباتفاق غیر
حضرت رسول ودوازده امام صلوات الله علیهم معصوم نیستند پس حقیت مذهب
ایشان وامامت ائمه ایشان ثابت شد با آنکه سیوطی در تفسیر در منثور وثعلبی در
تفسیر مشهور از ابن عباس وحضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده اند که
مراد از صادقین علی بن ابی طالب است واز ابراهیم بن محمد ثقفی حرکوشی در کتاب شرف
النبی از اصمعی بسند او از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است
که مراد از صادقین محمد وعلی است واز حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
روایت کرده اند که فرمود صادقون مائیم که عترت آنحضرتیم واز حضرت امام جعفر صادق

صلوات الله علیه منقول است که صادقون آل محمد اند علیهم السلام ودر بعضی روایات
وارد شده است که مراد بصادقین آنهایند که خدا فرموده است درشان ایشان
مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ
مَنْ یَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِیلًا یعنی از جمله مومنان مردانی چند هستند که راست گفته اند
آنها را که با خدا عهد وپیمان بران بسته بودند که با رسول امین ثابت باشند وثبات
قدم بورزند وبا دشمنان دین قتال بکنند وپشت نگردانند تا کشته شوند ومتابعت آنحضرت
بدل وزبان بکنند پس بعضی از ایشان وفا بعهد خود کردند تا شهید شدند وبعضی انتظار
شهادت میکشند وتبدیل نکردند عهد خود را ودین خود را هیچ بدل کردنی ودر احادیث
خاصه وعامه وارد شده است که این آیه درشان اهل بیت علیهم السلام نازل شده است
ومراد او حمزه وجعفر وامیر المومنین علیهم السلام آنکه عهد کرده بودند که تا
کشته نشوند دست از یاری حضرت رسول صلّی الله علیه واله وسلم برندارند
ووفا باین عهد کردند وآنها که کشته شدند حمزه وجعفر بودند وآنکه انتظار
شهادت میکشید امیر المومنین صلوات الله علیه بود واز جنگ پشت نگردانید
مانند ابوبکر وعمر وعثمان وامثال ایشان وتغییر وتبدیل در دین خدا نکردند
مثل ایشان دراسباب نزول از طرق عامه روایت کرده اند که حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه فرمود که منم که انتظار شهادت میکشم وتبدیل نکردم تبدیل
کردنی ودو استدلال دراین آیه نقل میکنم برای تشبیه این مدعا یکی از مشاهیر
علمای عامه ویکی از اعاظم علمای خاصه اوّل آنست که فخر رازی که امام سنیانست
در تفسیرش گفته است که حق تعالی دراین آیه امر کرده است مومنان را که با صادقان
باشند پس باید که صادقان موجود باشند زیرا که بودن با چیزی مشروط است بوجود
آنچیز پس ناچار است که در هر زمان صادق باشند پس باید که جمیع امت اجماع بر باطل

بکنند واین دلیل است واین مخصوص زمان حضرت رسول نیست زیراکه بتواتر ثابت
شده است که خطابهای قرآن متوجه جمیع مکلفین است تا روز قیامت وایضا لفظ
آیه شامل جمیع اوقات هست وتخصیص ببعضی از ازمنه که از آیه معلوم نیست موجب
تعطیل حکم آیه است وایضا حق تعالی امر کرده است ایشان را بتقوی واین امر شامل
هرکس هست که تواند بود که متقی نباشد وخطا بر او جایز باشد پس آیه کریمه دلالت
میکند بر آنکه جایز الخطا است واجبست که پیروی کند کسی را که عصمت او از خطا واجبست
وانها بنده که حکم کرده است خدا بآنکه صادقاند وترتب حکم در این باب دلالت میکند
بر آنکه از برای این واجبست بر جایز الخطا که اقتدا وپیروی کند صادق را که مانع
باشد از خطای او واینمعنی در همه زمانها هست پس باید که معصوم نیز در هر
زمان بوده باشد وما این را قبول داریم اما ما میگوئیم که معصوم جمیع امت است
وشیعه میگویند یکشخص است از امت وما میگوئیم این قول باطل است زیراکه
اگر چنین بود بایست ما بشناسیم که آن شخص کیست تا متابعت او کنیم وما که
نمیشناسیم چنین کسی را در میان امت تا اینجا ترجمه کلام آن پیشوای اهل ضلالت است
وچون حق تعالی حق را بر دست وزبان او جاری کرده وبعد از تمام دلیل بانهایت
اتقان چنین جواب سستی گفته که عصبیت وعناد خود را بر عالمیان ظاهر کرده
واگرچه بر هیچ عاقل ضعیف این جواب پوشیده نخواهد بود اما از برای توضیح بچند
وجه جواب او را میگوئیم اول آنکه هرگاه تصریح کرد که در هر زمان احتیاج بمعصوم هست
از برای تحفظ از خطا هیچ عاقل تجویز میکند که در این اعصار که ملت حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه واله وسلم مشرق ومغرب عالم را گرفته است احدی را ممکن باشد که علم
باقوال جمیع علمای امت بهم رساند که هیچکس در این مسئله مخالفت نکرده است خصوصا با
تشتت آرا واهوا که در میان امت بهم رسیده است همین فاضل که دعوی میکند

که تبحر او از همه علما بیشتر است معلوم نیست در ده مسئله مذهب امامیه را داند
چه جای سایر فرق واگر بر فرض محال همه را ببیند واز همه بشنود از کجا معلوم میشود
که اعتقاد واقعی خود را با او گفته اند که باشد تقیه کرده باشند چنانکه در مذهب
امامیه جایز است وایضا از کجا معلوم می تواند شد که تا مردن بر این مذهب باقی مانده اند
واین نیز بنا بر قول اکثر شرط است در تحقق اجماع دویم بر تقدیر تسلیم که چنین اجماعی
ممکن است وعلم بتحقق آن بهم تواند رسید وقلیلی از مسایل خواهد بود پس رفع خطا
بالکلیه کی میشود سیم آنکه ظاهر آیه بلکه صریح آن آنست که مامورین بکون با صادقین
یا غیر صادقین باشند واز این وجه ظاهر میشود که عین یکدیگر اند چهارم آنکه آنچه در
نفی مذهب شیعه گفته اند اگر میبود میبایست که ما بدانیم که کیست مثل آنست که
اهل کتاب میگویند که نبوت حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم باطل است
زیراکه اگر حق بود بایست ما او را بشناسیم وحقیت او را بدانیم یا یهود گویند که اگر
حضرت عیسی پیغمبر بود بایست ما حقیت او را بدانیم وحلش آنست که این راجع بتقصیر
ایشان است باید تعصب بر کنار گذارند ورجوع بدلایل واخبار وآثار بکنند واز روی
انصاف یا بمقتضا وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا حق بر ایشان شود اگر
گویند که حق بر ایشان ظاهر نگردید ومظنون بظن صادق آنست که حق بر ایشان ظاهر
گردید واز برای حب دنیا ومتابعت اهوای نفسانی ظاهر نمیکنند واگر گویند وجوهی
که در عدم تحقق اجماع گفتی بر علمای شما نیز وارد می آید جواب میگوئیم که ایشان اجماع را
باعتبار دخول معصوم حجت میدانند واگر دو نفر اتفاق کنند که دانند یکی از آنها معصوم
است حجت میدانند واگر صد هزار کس اتفاق کنند که معصوم در میان آنها داخل نباشد
حجت نمیدانند زیراکه چنانکه بر هر یک خطا وغلط جایز است بر مجموع نیز جایز است وعلم
بدخول معصوم علیه السلام در اقوال علمای شیعه در اعصار ائمه علیهم السلام

وقریب بان ممکن است که از برای ایشان حاصل شده باشد و این رساله محل تحقیق این سخن
نیست نقل از شیخ سدید مفید رحمه الله علیه سوال کردند از تفسیر آیه کریمه و انکه
درشان کی نازل شده است شیخ قدس الله روحه در جواب فرمود که این آیه
جلیة الدلاله درشان حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه نازل شده
و حکمش در اولاد امجاد او که پیشوایان دین و ائمه صادقین اند جاری شده و در ین
باب احادیث بسیار وارد شده است و از سیاق آیه نیز ظاهر میشود زیرا که جناب مقدس
الهی در این آیه مردم را امر کرده است که متابعت نمایند صادقانرا و از ایشان جدا
نشوند و باید که انهارا که ند کرده و امر فرموده غیر انها باشند زیرا که محال است که کسی را
امر کند که با خود باشند و متابعت خود کنند پس گوئیم که مراد از صادقان یا جمیع راستگویانند
یا بعضی از ایشانند و اول باطل است زیرا که هر مومنی باعتبار ایمان صادق است و
در ان دعوی راستگو است پس لازم باشد که همه مومنان مامور باشند بمتابعت خود
و این محال است و اگر بعضی ایشان مراد است یا بعضی معهود معلومی مراد است که
الف و لام از برای عهد خارجی باشد یا انکه بعض غیر معهودی مراد است بنابر
اول باید انجماعت معلوم و معروف باشند و مخاطبان ایشانرا شناسند و روایات
باسم و نسب ایشان وارد شده باشد و ایشان شنیده باشند و هر که دعوی کند
عصمت بغیر انجماعت را ما دعوی میکنیم باطل است زیرا که معلوم است که در حق دیگری
این مراتب متحقق نشده و معهود نبوده اند و خود معترفند که در زمان حضرت رسول
صلی الله علیه و اله و سلم تعیین ایشان بخلاف نشده بود و بنابر دویم که
بعض غیر معهود مراد باشد پس باید که بعد از ان البته تعیین و تخصیص ان
بعض بشود و الا تکلیف بامر مجهولی خواهد بود که ایشان بان نتوانند نمود و
ان محال است و معلوم است که در غیر ائمه ما علیهم السلام کسی ادعای تعیین
وتخصیص

وتخصیص نکرده و نمیتوانند کرد پس ثابت شد که مراد ایشانند و ایضا دلیل عقلی
و نقلی داریم که مراد ایشانند اما دلیل عقلی زیرا که در این آیه کریمه امر شده است
که امت متابعت ایشان نمایند علی الاطلاق و تخصیص بامری دون امری نشده است
پس باید که ایشان معصوم باشند و الا لازم آید که امت مامور باشند که در خطا
و معصیت متابعت ایشان کنند و ان محال است و چون عصمت امریست باطنی که
کسی بغیر حق تعالی بران اطلاع ندارد پس باید که نص بر امامت و عصمت ایشان آنست که حق تعالی
در قرآن صادقانرا باوصافی چند ستوده که در غیر حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه ان اوصاف مجتمع نگردیده زیرا که فرموده است لَيْسَ الْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ
الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ یعنی نیست نیکی انکه بگردانید روهای خودرا بجانب مشرق و مغرب
وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَالْمَلٰئِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ و لیکن
نیکوکار کسی است که ایمان بیاورد بخدا و روز قیامت و بملائکه و کتابهای خدا و پیغمبران
وَاٰتَى الْمَالَ عَلٰى حُبِّهٖ ذَوِى الْقُرْبٰى وَالْيَتَامٰى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَ
السَّائِلِينَ وَفِى الرِّقَابِ و عطا کند مال را با محبت مال یعنی احتیاج بان یا محبت عطا
یا محبت خدا بخویشان خود یا خویشان حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم و یتیمان
بی پدر و به مسکینان محتاج و بمسافران که بخانه خود نتوانند برگشت و بگدایان سوال کنند
و آزاد کردن بندگان وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَاٰتَى الزَّكٰوةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ اِذَا
عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِى الْبَاْسَاۤءِ وَالضَّرَّاۤءِ وَحِينَ الْبَاْسِ اُولٰئِكَ الَّذِينَ
صَدَقُوا وَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ و برپا دارد نماز را در اوقات فضیلت با آداب و
شرایط و ادا کند زکوة و انهارا که وفا میکنند بعهد خود که با خدا و مردم کرده اند
و انها که صبر میکنند بر فقر و بدحالی و در مرض و درد و آزار و در وقت جهاد
دشمنان دین ایشانند انها که راست گفته اند و صادقند در دعوای ایمان و وفای

بعهود وایشانند پرهیزکاران پس شیخ مفید رضی الله عنه فرموده است که حق تعالی
دراین آیه شریفه جمع کرده است این خصلتها را پس شهادت داده است برای کسی که
اینها در او کامل باشد بصدق وتقوی علی الاطلاق بلکه حصر کرده است صدق
وتقوی را در ایشان بجهات شتی که در علم معانی وبیان مقرر است پس آیه اولی را
باین آیه که ضم میکنید مفاد شان این میشود که متابعت کنید صادقانی را که این خصلتها
در ایشان مجتمع وکامل کردیده است وما در میان صحابهٔ حضرت رسول صلی الله علیه
واله وسلم بغیر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه کسی را نمی یابیم که این خصلتها
در او مجتمع شده باشد پس باید که مراد از صادقین در آیه اولی او باشد وجمیع امت مأمور
باشند بمتابعت او در جمیع امور زیرا که در آیه تخصیص امری دون امری نشده است
واما بیان اجتماع وکمال این اوصاف در انحضرت آنست که در اول آیه ایمان بخدا و روز
قیامت وملائکه وکتابها وپیغمبران مذکور شده است وشکی نیست در انکه انحضرت پیش از
همه کس ایمان باینها آورده باخبار متواتره میان خاصه وعامه او اول کسی بود که از مردان
اجابت دعوت انحضرت کرد چنانکه حضرت رسول بفاطمه علیهم السلام گفت که تو را
تزویج کردم بکسی که از همه صحابه قدیمتر است اسلام وانقیاد او واز همه بیشتر است علم او
ومتواتر است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که منم بندهٔ خالص خدا
وبرادر پیغمبر او ونگفته این سخن را احدی پیش از من ونخواهد گفت احدی بعد از من
مگر بسیار دروغ گوی افترا کننده نماز کردم پیش از دیگران هفت سال ومیفرمود که خدا
وندا من اقرار نمیکنم برای احدی از این امت که عبادت کرده باشد تو را پیش از من وگفت
در وقتی که سخنی از خوارج بانحضرت رسید آیا میگویند که علی دروغ میگوید من بر
کی دروغ می بندم برخدا دروغ میگویم وحال انکه من اول کسی ام که او را عبادت
کرده ام یا بر رسول او افترا میکنم وحال آنکه من پیش از همه کس باو ایمان آوردم وتصدیق

او کردم ویاری او نمودم وحضرت امام حسن علیه السلام فرمود در صبح آن شبی
که حضرت از دنیا رفت ودر این شب کسی از دنیا رفته است که پیشینیان بر او پیشی نگرفته اند
وآیندگان در کمالات باو نمیتوانند رسید ودلایل بر این بسیار است که ذکر انها موجب
تطویل کلام میگردد پس حق تعالی بعد از ایمان دادن اموال وتصدقات را فرمود بنصوص
قرانی واحادیث متواتره انحضرت در این صفت از همه در پیش است حق تعالی در سورهٔ
هل اتی میفرماید وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا یعنی میخورانند
طعام را با گرسنگی ومحبت ان یا از برای محبت خدا بمسکین ویتیم واسیر واتفاق کرده اند
مفسران وراویان عامه وخاصه بر انکه این آیه بلکه مجموع این سوره در شان علی وفاطمه
وحسن وحسین صلوات الله علیهم نازل شده است وباز فرموده است الَّذِينَ يُنْفِقُونَ
أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ
عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ یعنی انها که انفاق میکنند مالهای خود را در شب وروز
وپنهان وآشکار پس از برای ایشان است اجر ایشان نزد پروردگار ایشان ونیست خوفی
بر ایشان وایشانند اندوهناک میشوند یعنی در آخرت شیخ گفته است روایات
مستفیضه وارد شده است که آیه در شان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
نازل شده وخلافی نیست در انکه انحضرت بکد ید خود جمعی کثیر از غلامان را آزاد
کرد که احصا نتوان کرد ووقف نمود مزارع وبساتین وباغهای بسیار را که بدست
حق پرست خود احیا کرده بود پس حق تعالی بعد از آن برپا داشتن نماز وادن زکوة را
فرموده وان نیز در شان انحضرتست بدلایل آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ که اتفاق کرده اند
اهل نقل بر انکه چون انحضرت در حال رکوع زکوة داد این آیه نازل شد مؤلف گوید
که تواند بود که شیخ این آیه را حمل بر اینمعنی کرده باشد بانکه واو وَآتَى الزَّكَاةَ را
واو حالی گرفته باشد بقرینه این آیه وقرینه انکه ایتاء مال سابقا در این مذکور شده

وتاسیس اولی است از تاکید پس شیخ کفته است که بعد از این حق تعالی فرموده وفای
بعهد را و هیچیک از صحابه نیست که نقض عهد نکرده باشند یا نسبت این باو نداده باشند
مکر انحضرت که کسی احتمال این نمیدهد که نقض عهد کرده باشد عهدیرا که باحضرت
رسول صلی الله علیه و آله وسلم و در یاری وجانسپاری وجانفشانی وحمایت انحضرت
پس این صفت نیز مخصوص اوست پس حق تعالی صبر بر بلاها و شداید صبر کرد و اوست که
باتفاق دوست و دشمن در هیچ جنکی پشت نکرد و نکریخت و از هیچ خصمی نترسید پس بعد از انکه
حق تعالی جمیع این خصلتها را ذکر فرمود که ایشانند صادق و راست کویند و نه غیر ایشان
و ایشانند که پرهیزکارانند یعنی انصادقی که امر بمتابعت او کرده ایم آنست که این صفات
همه در او مجتمع باشد و او امیر المومنین است و تعبیر از او بلفظ جمع از برای تعظیم و تشریف
اوست زیراکه عرب بان لفظ جمع را بر واحد اطلاق میکنند در وقتی که خواهند اشاره
برفعت وعلو منزلت او کنند و کاه هست که بلفظ جمع می آورند از برای اشاره بانکه
جمع دیکر نیز با او در این امر شریکند و در اینجا این نیز مراد میتواند بود زیراکه سایر ائمه
صلوات الله علیهم در این مرتبه و در این صفات جلیله با انحضرت شریکند مؤلف کوید
که ثعلبی در تفسیرش از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه چهار درهم داشت و مالک چیزی بغیر ان نبود پس یکدرهم را بپنهان و یکدرهم را
علانیه و یکدرهم را در روز و یکدرهم را در شب تصدق کرد پس این آیه در شان او نازل شد
که الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ تا اخر آیه در کلام شیخ مفید رحمه الله
کذشت و از زید بن رومان روایت کرده است که در شان هیچکس آیات قرآن انقدر نازل
نشد که در شان حضرت علی صلوات الله علیه نازل شد مؤلف در احادیث بسیار از طرق
مؤالف و مخالف تفسیر آیات صدق و تصدیق بانحضرت شده است چنانچه ابن مردویه
وحافظ ابونعیم در حلیه وسیوطی در درّ منثور و دیکران از ابن عباس و مجاهد روایت کرده اند

در تفسیر

در تفسیر قول حق تعالی وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ یعنی انکسی که راستی را
آورد و تصدیق بان کرد ایشانند پرهیزکاران کفته اند انکسی که صدق را آورد حضرت رسول است
وانکسی که تصدیق باین کرد علی بن ابی طالب است و بنابراین موصول در وصدق مقدر است
وکوفیان از اهل عربیت تجویز حذف موصول کرده اند و باز حق تعالی فرموده است وَالَّذِينَ
آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ
وَنُورُهُمْ احمد بن حنبل و جمعی دیکر از ابن عباس روایت کرده اند که آیه در شان حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه نازل شده است و بروایت دیکر ابن عباس کفته که در شان
علی و حمزه و جعفر علیه السلام نازل شده و ابن عباس کفت یعنی انها که ایمان آوردند
بخدا و رسول او ایشانند بسیار راست کویان و تصدیق کنندکان و کواهان بر پیغمبران بر انکه
ایشان تبلیغ رسالت کرده اند از برای ایشان است مزد ایشان بر تصدیق رسالت حضرت
رسول و نور ایشان بر صراط باز حق تعالی فرموده است وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ
مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَ
حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا یعنی انها که اطاعت کنند خدا و رسول را پس ایشان در قیامت
با انهایند که خدا انعام کرده است بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان
و نیکو رفیقانند ایشان پس معلوم شد که صدیقان بعد از پیغمبران درجه ایشان از شهیدان
و صالحان بلندتر است و این صدیق امامت و وصایت و عامه و خاصه بطرق متواتره
روایت کرده اند که علی بن ابی طالب صلوات الله علیه صدیق این امت است و فخر رازی
و ثعلبی و احمد بن حنبل در مسند و ابن شرویه در فردوس و ابن مغازلی و دیکران
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده اند که صدیقان سه نفر اند
حبیب نجار که مومن آل یس است و حزبیل که مومن آل فرعون است و علی بن ابی طالب
و او افضل ایشان است و ثعلبی بسند دیکر روایت کرده است که سبقت کیرندکان

استهاسه نفراند که کافر نبودند یکچشم برهم زدن علی بن ابی طالب وصاحب آل یسین
ومؤمن آل فرعون پس ایشانند صدیقان وعلی بن ابی طالب افضل است از ایشان
وایضاً حافظ ابونعیم روایت کرده است از عباد بن عبدالله که شنید حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه میگفت منم صدّیق نمیگوید این سخن را بعد از
من مگر دروغگو هفت سال پیش از دیگران نماز کردم وصدّیق در لغت وعرف
مرادف معصوم است یا نزدیک بآن صاحب صحاح گفته است که صدّیق دایم
التصدیق است وکسی است که تصدیق کند گفتار خود را بکردار خود وحق تعالی پیغمبران را
باین وصف کرده است ودر شان حضرت ادریس علیه السلام اِنَّهُ کَانَ
صِدِّیقًا نَبِیًّا ودر حق یوسف علیه السلام گفته است یُوسُفُ اَیُّهَا الصِّدِّیقُ
وکسی که مصداق این آیات وصاحب این صفات باشد البته بامامت وخلافت
احق است از کسی که بهره از اینها نداشته واو را بافترا صدّیق گویند چنانکه برعکس
نهند نام زنگی کافور [illegible] حق تعالی میفرماید اَفَمَنْ کَانَ عَلَی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ
وَیَتْلُوهُ شَاهِدٌ یعنی آیا پس کسی که بر حجتی وبرهانی از جانب پروردگار خود باشد و
از پی او باشد گواهی از او مثل کسی است که چنین نباشد آنکه بر بیّنه است حضرت
رسول است صلی الله علیه واله وسلم ودر شاهد خلافست ودر احادیث معتبره
وارد شده است که مراد از شاهد حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است
که گواه بر حقیت آنحضرتست وابن ابی الحدید وابن مغازلی وسیوطی در دُرّ منثور وسایر
واکثر عامه بطرق متعدده روایت کرده اند از عباد بن عبدالله وعبدالله بن الحرث
که روزی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بر منبر فرمود که کسی از قریش نیست
مگر آنکه یک آیه یا دو آیه در مدح او یا مذمت او نازل شده باشد پس مردی پرسید
در شان تو کدام آیه نازل شده است حضرت در غضب شد وفرمود در سوره هود

نخوانده این آیه رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم بر بیّنه است از جانب پروردگار
خود ومن گواه اویم فخر رازی چون این روایت را ذکر کرده است گفته است که حق تعالی
از برای شرافت این گواه فرموده است که از اوست یعنی مخصوص اوست وبمنزله پاره
تن اوست وبنابراین تفسیر باید که حضرت امیرالمؤمنین تالی حضرت رسول باشد وبعد
از او بلافاصله خلیفه باشد واگر تالی در فضل مراد باشد باز دلالت بر امامت دارد
زیرا که تفضیل مفضول قبیح است وایضا دلالت بر عصمت آنحضرت نیز میکند
زیرا که بگواهی یک کس هرگاه معصوم نباشد مدعا ثابت نمیشود دیگر اِنَّمَا اَنْتَ
مُنْذِرٌ وَلِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ یعنی نیستی تو یا محمد مگر ترساننده این گروه از عذاب الهی و
از برای هر قومی هدایت کننده هست وبعضی گفته اند یعنی هدایت کننده هر گروهی
هستی وکسی که در سیاق آیه تفکر کند می یابد که معنی اول ظاهرتر است وبرین احادیث
مستفیضه از طرق شیعه وارد شده است وعامه نیز بطرق متعدده روایت کرده اند
چنانکه در شواهد التنزیل از ابی برده اسلمی روایت کرده است که روزی حضرت
رسول صلی الله علیه واله وسلم آب وضو طلبید وچون از وضو فارغ شد دست
علی صلوات الله علیه را گرفت وبسینه خود چسپانید وگفت اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ پس
دست بر سینه با سکینه علی گذاشت وگفت وَلِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ پس گفت توئی نور بخش
خلایق وعلامت راه هدایت وامیر قاریان قرآن وگواهی میدهم که تو چنینی وحافظ ابونعیم
اصفهانی از مشاهیر محدثان عامه است در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچندین
سند از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد دست مبارک خود را بر
دوش حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه گذاشت وگفت یا علی هادی توئی وبتو هدایت
می یابند هدایت یافتگان بعد از من وثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است
وابونعیم بسند دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم روایت کرده است که

منم منذر وهادی علی است یا علی بتو هدایت میابند هدایت یافتکان و بروایت دیکر
از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه روایت کرده که منذر حضرت رسول خداست
وهادی مردیست از بنی هاشم ومعلوم است که خودرا اراده فرموده چنانکه ثعلبی بعد از
انکه این روایت را بدو سند از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه روایت کرده است
کفته یعنی نفسه یعنی حضرت بمردی از بنی هاشم خودرا اراده است و عبد الله
بن احمد بن حنبل نیز در مسند خود روایت کرده است این حدیث را واین ایه کریمه
بنا بر تفسیری که در روایات مستفیضه خاصه وعامه وارد شده است دلالت
میکند بر انچه فرقه ناجیه رضوان الله علیهم قایلند که هیچ عصری خالی نمیباشد
از حجتی از جانب حق تعالی بر بندکان یا پیغمبری یا وصی پیغمبری یا امامی که هدایت
نماید مردم را بدین خدا وطریق بندکی ونکاهدارد مردم را از ضلالت وکمراهی
چنانچه عقل نیز براین شاهد عدل است ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ
ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾ یعنی واز جمله مردم کسی است که میفروشد
جان خودرا برای طلب خشنودی خداوند وخدا مهربانست به بندکان خود واحادیث
مستفیضه بلکه متواتره از طریق خاصه وعامه وارد شده است که این آیه در شان
مولای مومنان نازل شد در شبی که کفار قریش اتفاق کردند بر قتل حضرت رسول
صلی الله علیه واله وسلم وانحضرت از جانب خدا مامور شد که از ایشان پنهان شود
وبغار برود وکفار قریش در ان شب بر کرد خانه انحضرت بر آمدند وانتظار صبح میکشیدند
وامر حق تعالی شد که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه را در جای خود بخواباند که کفار
کمان کنند که حضرت رسولست وحضرت بیرون رود وچون حضرت رسول این بشارت
بحضرت امیر المومنین داد شاد شد وبشکرانه این نعمت که جان شیرین خودرا فدای رسول
خدای عالمیان میکند بسجده شکر بجا آورد وبر فراش انحضرت خوابید ومد شمشیر برهنه

مشرکان را بر جان خود خرید ودر انوقت این آیه کریمه نازل شد ونزول ایه را در شان انحضرت
اکثر مخالفان در کتب تفسیر وحدیث بطریق متعدده روایت کرده اند مانند فخر رازی
در تفسیر کبیر ونیشابوری در تفسیر وحافظ ابو نعیم در نزول ایات واحمد در مسند
وسمعانی در فضایل وغزالی در احیا وسایر مورخین ومحدثین وشعرا وما درین رساله
بر چند روایت ثعلبی وابو نعیم اکتفا مینماییم وثعلبی در تفسیر مشهور خود از سدی از ابن
عباس روایت کرده است که این آیه در شان حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
نازل شد در شبی که حضرت رسول بغار رفت وعلی بن ابی طالب در فراش انحضرت
خوابید وایضا روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم
اراده هجرت بسوی مدینه نمود حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه را در مکه
کذاشت که قرضهای انحضرت را ادا کند وامانتهای مردم را که نزد انحضرت بود بایشان
رد کند ودر شبی خواست بجانب غار رود ومشرکان بخوانه انحضرت احاطه کرده بودند
امر کرد علی بن ابی طالب را که بر فراش انحضرت بخوابد فرمود که برد حضرمی سبزی که
من بر خود میپوشم در شبها بر خود بپوش ودر میان رخت خواب من بخواب که از خدا
خواهد مکروهی بتو نخواهد رسید پس حضرت امیر المومنین چنین کرد وحق تعالی وحی کرد
بجبرئیل ومیکائیل علیهما السلام که من در میان شما برادری قرار کرده ام وعمر یکی
از شما را دراز تر از دیکری کردانیده ام کدام یک از شما دیکری را اختیار میکند بطول زندکانی برخود
پس هیچیک دست از طول زندکانی خود بر نداشتند واختیار طول حیات دیکری بر خود
نکردند حق تعالی وحی نمود بایشان که شما مثل علی بن ابی طالب نبودید که من او را با محمد برادر
کردم وبر فراش او خوابید وجان خودرا فدای او کردانید وزندکانی محمد را بر زندکانی
خود اختیار کرد اکنون بروید بسوی زمین واورا از شر دشمنان محافظت نمایید پس
هر دو بر زمین آمدند وجبرئیل نزدیک سر حق پرور حضرت امیر المومنین نشست

ومیکائیل علیه السلام نزد پاهای وجبرئیل ندا میکرد که به به کیست مثل تو ای پسر
ابوطالب خدا بتو مباهات میکند با ملائکه پس حقتعالی این آیه را بر حضرت رسول
فرستاد در وقتی که متوجه مدینه طیبه بود در شان علی صلوات الله علیه وحافظ
ابونعیم نیز نزول این آیه را در شان آنحضرت از ابن عباس روایت کرده است هفتم
آیه تطهیر است اِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ
تَطْهِیراً یعنی اراده نکرده است حقتعالی مگر آنکه برطرف کند از شما شرک وگناه وشک
وهر بدی را ای اهل بیت پیغمبر وپاک گرداند شما را پاک گردانیدنی بدانکه احادیث متواتره
خاصه وعامه وارد شده است که این آیه در شان امیر المومنین وفاطمه وحسن وحسین
صلوات الله علیهم نازل شده است ودر جمیع صحاح عامه وتفاسیر معتبره ایشان مذکورند
چنانکه ثعلبی از ابوسعید خدری روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم
فرمود که این آیه در شان من وعلی وحسن وحسین وفاطمه علیهم السلام نازل شده وایضا
ثعلبی وغیر او از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده اند که گفت حضرت رسول صلی الله علیه
واله وسلم در خانه من بود حضرت فاطمه علیها السلام خریره از برای آنحضرت آورد و
حضرت در صفه نشسته بود که خوابگاه آنحضرت بود ودر زیرش عبای خیبری گسترده
بود ومن در حجره نماز میکردم پس حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم بفاطمه گفت
بطلب شوهر خود وپسرهای خود را پس علی وحسن وحسین علیهم السلام آمدند و
مشغول خوردن آن خریره شدند در این وقت حقتعالی این آیه را فرستاد پس حضرت
رسول زیادتی عبا را گرفت وبر ایشان پوشانید ودست مبارک خود سوی آسمان بلند کرد
وگفت خداوندا اینها اهل بیت من ومخصوصان من اند پس از ایشان دور کن رجس را
وپاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی ام سلمه گفت من سر خود را داخل خانه کردم گفتم من
نیز با شمایم یا رسول الله دو مرتبه فرمود عاقبت تو بخیر است ومرا داخل آنها نکرد ایضا

ثعلبی از جمع روایت کرده است که گفت با مادرم رفتم بنزد عایشه مادرم سبب خروج او را
بجنگ جمل پرسید گفت امری بود از قضا وقدر خدا مادرم گفت در باب علی چه میگوئی
گفت سوال میکنی از کسی که محبوب ترین مردمان بود نزد آنحضرت بتحقیق که دیدم علی و
فاطمه وحسن وحسین را که حضرت رسول در زیر جامه جمع کرد وگفت خداوندا اینان
اهل بیت ومخصوصان من اند از ایشان رجس را دور گردان وپاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی ودوستان
من خواستم داخل شوم گفت دور شو وایضا نزول آیه در شان ایشان از عبد الله بن
جعفر طیار روایت کرده است وآنکه زینب زوجه حضرت خواست داخل شود راضی نشد
واز واثلة بن الاسقع روایت کرده است وآنکه حضرت فرمود اهل بیت من احق اند یعنی
سزاوارترند بخلافت وهر چیزی واز ابن عباس نیز روایت کرده است وصاحب
جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که ام سلمه گفت این آیه در خانه من
نازل شده ومن در پیش در نشسته بودم گفتم من اهل بیت نیستم فرمود عاقبت تو
بخیر است وتو از ازواج رسول خدائی ودر آنخانه در وقت نزول آیه حضرت رسول و
فاطمه وعلی وحسن وحسین علیهم السلام بودند وعبائی بر ایشان پوشانید وگفت
خداوندا اینها همه اهل بیت من اند ودور گردان از ایشان رجس را وپاک گردان ایشان را
پاک گردانیدنی ودر جامع الاصول گفته است ودر روایت دیگر حضرت فرمود که اینها
اهل بیت ومخصوصان من اند پس ام سلمه استدعا کرد که داخل شود در ایشان حضرت
قبول ننمود وفرمود عاقبت تو بخیر است وباز از صحیح ترمذی واز عمر بن ابی سلمه همین مضمون
روایت کرده است وصاحب جامع الاصول وصاحب مشکوة از صحیح مسلم روایت کرده اند
از عایشه که روزی حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم بیرون آمد وعبای
منقش سیاهی پوشیده بود وعلی وفاطمه وحسن وحسین علیهم السلام را داخل
کرد واین آیه را خواند وثعلبی نیز این حدیث را از عایشه روایت کرده است که اکثر

مفسر از اعتقاد آنست که این آیه در شان علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
نازل شده است باعتبار انکه ضمیر عَنْکُمْ ضمیر جمع مذکر است و در صحیح مسلم و جامع الاصول
روایت شده که حصین پسر از زید بن ارقم پرسید که ایا زنان انحضرت از اهل بیت اویند زید
کفت نه بخدا سوکند زن در مدتی با شوهر میباشد و چون طلاق کفت بخانه پدر خود میرود
و بقوم خود ملحق میشود بلکه اهل بیت او خویشان که صدقه برایشان حرام است و در جامع
الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که انس بن مالک کفت چون آیه تطهیر در شان
اهل بیت علیهم السلام نازل شد تا قریب بشش ماه چون بنماز بیرون می آمد بر در خانه
فاطمه علیها السلام میایستاد الصلوة اهل البیت یعنی بنماز حاضر شوید ای اهل بیت
من پس آیه تطهیر را تلاوت مینمود تا آخر آیه و عامه و خاصه بطرق بسیار از ابو سعید
خدری روایت کرده اند و انس بن مالک و عایشه و ام سلمه روایت کرده اند که این آیه
در شان آل عبا علیهم السلام نازل شد پس باخبار متواتره عامه و خاصه ظاهر شد که
این آیه مخصوص این پنج نفر است و زنان حضرت رسول و سایر خویشان انحضرت داخل
نیستند پس آیه دلالت میکند بر انکه ایشان از کفر و نفاق و شک و شرک و هر کناهی معصوم
اند زیرا که اراده را بچند معنی طلاق میکنند اول اراده که بعد از ان بلا فاصله مراد حاصل
شود چنانکه حق تعالی فرموده است اِنَّمَا اَمْرُهُ اِذَا اَرَادَ شَیْئاً اَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ
یعنی نیست امر خدا مکر انکه هرکاه اراده کند چیزی انکه بکوید مر او را باش می باشد و
بهم میرسد دوم اراده بمعنی عزم و ان در حق تعالی محال است و نمیباشد و آیه سابقه
نیز صریح است در انکه اراده الهی تخلف از مراد نمیکند سیم اراده بمعنی تکلیف و این
معنی در این آیه احتمال ندارد بچند وجه اول کلمه اِنَّمَا باتفاق اهل عربیت دلالت
بر حصر میکند و تکلیف ذهاب رجس خصوصیتی باهل بیت ندارد بلکه مکلفین
حتی کفار مکلفند باین امر حق تعالی فرموده است ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون یعنی نیافریده ام جن و انس را مکر انکه

مرا عبادت کنند دوم انکه از سیاق اخبار متواتره معلوم است که نزول این آیه برای مدح
و تشریف بود لهذا حضرت رسول ایشان را مخصوص کردانید و عبا بر روی ایشان
پوشانید و فرمود که ایشان اهل بیت و مخصوصان منند پس آیه مؤکد بتاکیدات
عظیمه نازل شد چنانکه فخر رازی بان تعصب کفته است لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ
یعنی جمیع کناهان را از شما زایل کرداند وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً یعنی خلعتهای کرامت
بر پوشانید و اکر مراد تکلیف ترک کناهان باشد که کفار و فساق شیعه همه دران شریکند
چه مدحی و چه تشریفی و چه کرامتی دران خواهد بود سیم انکه در اکثر روایات مذکور
شد که این آیه بعد از دعای انحضرت نازل شد و انحضرت استدعا نمود از ذهاب
رجس بود نه اراده که مستتبع حصول نباشد اکر اینمعنی مراد باشد آیه متضمن رد دعای
انحضرت خواهد بود نه اجابت ان چهارم انکه اکر اینمعنی مراد بود ام سلمه چرا اینقدر
مبالغه میکرد که خود را داخل کند و حضرت چرا مضایقه میفرمود در دخول او در معنی
که همه کس دران داخلند و انکه بعضی از مخالفان کفته اند که این آیه در میان آیاتیست که
دران ایات خطاب بزنان انحضرت شده است پس باید که در این آیه نیز ایشان مخاطب
باشند باطل است بچند وجه اول انکه تغییر ضمیر مذکر دلیل است بر انکه خطاب با ایشان
نیست و کسی که تتبع ایات کریمه قرانی مینماید میداند که در ایات از این قبیل بسیار است که
در میان قصه دیکر مذکور میشود و تغییر خطاب بسیار میشود و تغییر چنانچه در این سوره
مثل این واقع شده که در میان خطاب بازوجات عدول بخطاب مؤمنین شده است
و باز بعد از ان امر بمخاطبه ایشان شده است با انکه در اینجا مناسب هست که کسی تدبر کند
زیرا که در این تغییر کلام تغییری بزنان هست که شما و اهل بیت همه با ان حضرت محشورید
بلکه معاشرت شما بیشتر است چرا مثل ایشان نمیباشید در طهارت و نزاهت و رعایت
اداب معاشرت با انکه مبادا کسی توهم کند که زنان این اختصاص هرکاه اینقسم اعمال

از ایشان صادر شود ممکن است که از اهل بیت علیهم السلام مثل اینها و العیاذ بالله
صادر گردد و از برای طهارت ذیل عصمت ایشان این آیه را در میان داخل کرده باشند
و این دو وجه بخاطر فقیر رسیده است و نسبت بوجوهی که مفسران در ربط و نظم
آیات میگویند واضح تر و آیان تر است دوم آنکه اگر سخن صورت داشته باشد در وقتی
حجت میشود که از مصحف چیزی ساقط نشده باشد و معلوم نیست زیرا که صاحب
جامع الاصول از زید بن ثابت نقل کرده است که بعد از آنکه مصاحف را نوشتیم آیه
رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللهَ عَلَيْهِ را با خزیمه بن ثابت یافتیم و ملحق کردیم پس
ممکن است که آیات بسیار دیگر افتاده باشد که سابق و لاحق این آیه و ملحق نکرده باشند
و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که در سوره احزاب فضائح
مردان و زنان بسیار از قریش بود و بزرگتر از سوره بقره بود و ایشان کم کردند و تحریف
دادند سیم آنکه معلوم است که نظم قرآن مجید موافق نزول باشد زیرا که در بسیاری
سورهای مکیه تصریح کرده اند که بعضی از آیاتش مدنیست و بالعکس پس ممکن است
که در وقت دیگر نازل شده باشد و در این موضع دانسته یا ندانسته الحاق کرده باشند
چهارم آنکه هرگاه باحادیث صحیحه متواتره عامه و خاصه معلوم شده باشد که این آیه
مخصوص اهل بیت است که حجیت ربط آیات بر ما معلوم نباشد ضرری ندارد و
جواب اعتراضات ایشان را در کتب مبسوطه ایراد نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها
ندارد و هرگاه حق تعالی حقیقت رجس را از ایشان زایل گردانیده باشد جمیع افرادش
منتفی گردد خصوصا هرگاه بعد از آن مبالغه در تطهیر واقع شده باشد قرینه واضحه
بر عموم است پس باید از جمیع گناهان مطهر باشند پس ثابت شد که معصوم اند و اگر گویند
دلالت بر عصمت ایشان میکند گوییم همین که عصمت فی الجمله رسید زیرا که کسی از امت
قایل نیست که در بعضی از اوقات معصوم بوده اند و در بعضی نبوده اند و این خرق

اجماع مرکبست و ایشان جایز نمیدانند با آنکه هر جا که در قرآن مجید اراده باین صیغه ٣
وارد شده است مراد از آن حصول بالفعل است و دوام است مثل یُرِیدُ اللهُ بِکُمُ
الْیُسْرَ وَیُرِیدُ اللهُ أَنْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ یُرِیدُونَ أَنْ یُبَدِّلُوا کَلَامَ اللهِ یُرِیدُ
الشَّیْطَانُ أَنْ یُضِلَّهُمْ مثل این بسیار است و هرگاه عصمت ثابت شد امامت
نیز ثابت میشود و در رجال ایشان بلا ایلی که در عصمت امام مذکور شد زیرا که باتفاق
امت غیر ایشان معصوم نیستند پنجم آیه مباهله است فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ
مَا جَاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَکُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَکُمْ
وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللهِ عَلَی الْکَاذِبِینَ یعنی کسی که
مجادله کند با تو در امر حضرت عیسی علیه السلام بعد از آنچه آمده است بسوی
تو از علم پس بگو بیایید تا بخوانیم پسران ما را و پسران شما را و زنان ما را و زنان شما را و
جانهای ما را و جانهای شما را پس مباهله کنیم نزد خدا پس بگردانیم لعنت خدا را بر دروغ
گویان و در احادیث متواتره از طریق عامه و خاصه وارد شده است که این آیه در شان
آل عبا نازل شده است چنانکه صاحب مشکوة و جامع الاصول و دیگران از صحیح مسلم
روایت کرده اند از سعد بن ابی وقاص که چون آیه مباهله نازل شد رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم را طلبید و گفت
اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَیْتِی و ایضا در مشکوة و صحیح مسلم و جامع الاصول از عایشه
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بامدادان آمد و بر او
عبای ملونی بود پس حسن آمد و او را داخل عبا کرد پس حسین آمد و او را داخل
عبا کرد پس فاطمه آمد و او را داخل عبا کرد پس علی صلوات الله علیه آمد و او را
داخل عبا کرد پس این آیه را خواند و حافظ ابو نعیم و دیگران از ابن عباس روایت کرده اند
که چون اهل نجران آمدند حق تعالی این آیه را فرستاد و رسول خدا آمد با علی و فاطمه

وحسن وحسین علیهم السلام پس با ایشان گفت هرگاه من دعا کنم شما آمین بگوئید
پس ایشان ابا کردند از ملاعنه وصلح کردند بر جزیه وصاحب کشاف روایت کرده است
که چون نصاری را دعوت کرد بسوی مباهله گفتند مهلت ده که بر گردیم وفکری بکنیم
وفردا بیائیم چون با یکدیگر خلوت کردند گفتند بصاحب رای خود که ای عبد المسیح چه
مصلحت می بینی گفت بخدا سوگند که دانستید که ای گروه نصاری که محمّد پیغمبر مرسل است
ودر باب عیسی حجّت قاطعی برای شما آورد بخدا سوگند که مباهله نکردند هیچ گروهی
با پیغمبر خود که بزرگ ایشان زنده بماند وکودک ایشان بزرگ شود اگر مباهله کنید البته
همه هلاک شوید واگر البته الفت با دین خدا دارید ونمیخواهید از دین جدا نشوید پس با او صلح
کنید وبه بلاد خود بر گردید پس آمدند بنزد رسول خدا صلّی الله علیه واله وسلم وآنحضرت
بامداد بیرون آمد وحضرت امام حسین علیه السّلام را برداشت ودست حضرت
امام حسن را گرفته بود وحضرت فاطمه علیها السّلام در پشت سر او میرفت
وحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از پشت سر او میرفت وحضرت رسول با ایشان
میگفت هرگاه دعا کنم شما آمین بگوئید پس اسقف نجران گفت ای گروه نصاری می بینم
روئی چند را که اگر خدا خواهد کوهی را از جای خود بکنند باین روها میکنند پس مباهله
مکنید که هلاک میشوید وبر روی زمین نصرانی نمیماند تا روز قیامت پس ایشان گفتند
ای ابو القاسم رای ما آن قرار گرفته است که با تو مباهله نکنیم وترا بر دین خود بداریم
وما بر دین خود ثابت باشیم حضرت فرمود که هرگاه ابا میکنید از مباهله کردن پس
مسلمان شوید که بوده باشد از برای شما آنچه از برای مسلمانان است وبر شما آنچه بر
مسلمانانست پس ابا کردند حضرت فرمود که پس با شما جنگ میکنیم گفتند ما را طاقت
جنگ عرب نیست ولیکن صلح میکنیم با تو که با ما جنگ نکنی وما را نترسانی وما را
از دین خود برنگردانی بشرط آنکه در هر سال دو هزار حله بدهیم برای جزیه هزار حله را

در ماه صفر وهزار حله را در ماه رجب وسی زره عادی قدیم پس حضرت با ایشان
باین شرط صلح نمود وفرمود بحق خداوندی که جانم در دست قدرت اوست هلاک
شدن او نزدیک شده بود بر اهل نجران واگر مباهله میکردند همگی مسخ میشدند بصورت
بوزینه وخوک واین وادی بر ایشان آتش میشد وهر آینه خداوند عالمیان مستاصل
میکرد نجران واهل نجران حتّی مرغان را بر سر درختها وپیش از آنکه سال بگردد وتمام شود
جمیع نصاری هلاک میشدند وثعلبی در تفسیر نیز همین روایت را بعینها نقل کرده است
پس صاحب کشاف روایت عایشه را ذکر کرده است ودر آخر گفته است که چون حضرت
ایشان را داخل عبا کرد وگفت اِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ تا آخر آیه ومضمون
قصه مباهله متواتر است میان خاصه وعامه از مفسرین ومحدثین ومورخین وغیر ایشان
هرچند در بعضی از خصوصیات آن اختلافی کرده اند وخلافی در این نیست که مباهله
بآل عبا علیهم السّلام شد وغیر ایشان کسی داخل نبود وعلی ایّ حال دلالت میکند بر
حقیت رسول خدا وامامت علی مرتضی وفضیلت مجموع آل عبا علیهم الف الف
الصلوة والتحیة والثنا بوجوه شتّی اول آنکه حضرت رسول صلّی الله علیه واله وسلّم
وثوق تمام بر حقیت خود نمیداشت حضرت باین جرات اقدام بر مباهله نمینمود و
عزیزترین اهل خود را بدام شمشیر دعای سریع التّاثیر گروهی که ظن حقیت ایشان
داشت یا احتمال حقیت ایشان میداد بدر نمی آورد دویم آنکه خبر داد که اگر با من مباهله
کنید عذاب حق تعالی بر شما نازل میشود ومبالغه در تحقق مباهله مینمود اگر جزم بر حقیت
خود نمیداشت این مبالغه کردن متضمن سعی در اظهار کذب خود بود وهیچ عاقلی
چنین کاری نمیکند با آنکه باتفاق جمیع ارباب ملل آنحضرت اعقل عقلای هر زمان
بود سیم آنکه نصاری امتناع از مباهله نمودند واگر علم بحقیت آنحضرت نداشته اند
بایست پروا از نفرین آنحضرت ومعدودی از اهل بیت او نکنند وحفظ رتبه خود در

میان خود بکنند چنانچه برای اینمعنی اقدام بر حروف مهلکه مینمودند و زنان و فرزندان و اموال خود را در معرض اسر و قتل و نهب بد می آوردند و بایست مذلت و خواری جزیه را اختیار نکنند چهارم آنکه در اکثر اخبار مذکور است که ایشان یکدیگر را منع از تقدم بمباهله مینمودند و مذکور میساختند که حقیت او بر شما ظاهر گردید و معلوم شد بر شما که آن پیغمبر موعود اینست و باین سبب از مباهله امتناع نمودند پنجم از این قصه شریفه ظاهر میشود که حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم اشرف خلق خدا و عزیزترین مردم نزد آنحضرت بوده اند چنانچه جمیع مخالفان و متعصبان مانند زمخشری و بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان باین اعتراف نموده اند و زمخشری که از همه متعصب تر است در کشاف گفته است که اگر گوئی دعوت کردن خصم نبوی بمباهله برای آن بود که ظاهر شود که او کاذبست یا خصم او و این امر مخصوص او و خصم او بود پس چه فایده داشت ضم کردن پسران و زنان در مباهله جواب گوئیم که ضم ایشان در مباهله دلالتش بر وثوق و اعتماد بر حقیت او زیاده بود از آنکه خود بتنهائی مباهله نماید زیرا که با ضم کردن ایشان جرات نمود بر آنکه اعزه خود را و پارهای جگر خود را و محبوبترین مردم از نزد خود در معرض نفرین و هلاک در آورد و اکتفا ننمود بر خود بتنهائی و دلالت کرد بر آنکه اعتماد تمام بر دروغگو بودن خصم خود داشت که حرام است که خصم او با اعزه و احبه اش هلاک شوند و مستاصل گردند اگر مباهله واقع شود و مخصوص گردانید برای مباهله پسران و زنان را زیرا که ایشان عزیزترین اهل اند و بدل پیش از دیگران میچسبند و بسا باشد که آدمی خود را در معرض هلاک در آورد برای آنکه آسیبی بایشان نرسد و باین سبب در جنگها زنان و فرزندان خود را با خود میبرده اند که نگریزد و باین سبب وجهت حق تعالی در آیه مباهله ایشان را بر نفس مقدم داشت تا اعلام نماید که ایشان بر جان مقدم اند پس از این گفته است

که این دلیل است که از این قوی تر دلیلی نمیباشد بر فضیلت اصحاب عبا تمام شد کلام زمخشری پس گوئیم هرگاه معلوم شد که ایشان احب و اعز بودند نزد آنحضرت پس باید بهترین خلق باشند در آن زمان بعد از آنحضرت چه بر هر عاقل متدین ظاهر است که محبت آنحضرت از بابت دیگران از جهت روابط بشریت نبود بلکه هر که نزد خدا محبوب تر بود آنحضرت او را دوست تر میداشت و چون چنین نباشد حال آنکه در آیات و اخبار بسیار مذمت محبت اولاد و آباء و عشایر بدون جهت دینی وارد شده و ایضا از سیرت معلوم بود که خویشان نزدیک را از خود دور میکرد بسبب آنکه دوست خدا نبودند و دوران را رعایت میکرد بجهت آنکه خدا ایشان را دوست میداشت مانند سلمان و مقداد و اضراب ایشان چنانچه حضرت سید الساجدین علیه السلام در وصف آنحضرت فرموده است وَ والیٰ فیکَ الاَبعَدینَ وَ عادیٰ فیکَ الاَقرَبینَ و هرگاه ایشان محبوب ترین خلق باشند نزد خدا و بهترین امت باشند تقدیم دیگران بر ایشان در امامت عقلا قبیح خواهد بود فخر رازی که از اعاظم علمای اهل سنت است و بتعصب مشهور است که شیعه از این استدلال میکنند بر آنکه علی بن ابی طالب از جمیع پیغمبران بغیر از پیغمبر آخر الزمان افضل است و از جمیع صحابه افضل است زیرا که حق تعالی فرموده است بخوانیم نفسهای شما را و مراد از نفس نفس مقدس محمد صلی الله علیه و آله وسلم نیست خود و نفسهای
زیرا که دعوت اقتضای مغایرت میکند و آدمی خود را نمیخواهد پس باید مراد دیگری باشد و باتفاق مخالف غیر از زنان و پسران کسی بانفسنا تعبیر کرده باشند بغیر از آن
علی بن ابی طالب صلوات الله علیه کسی نبود پس معلوم شد که حق تعالی نفس علی را نفس محمد گفته است و اتحاد حقیقی میان دو نفس محال است پس باید که مجاز باشد و این مقرر است در اصول که حمل لفظ بر اقرب مجازات بحقیقت اولی است و از حمل بر ابعد و اقرب مجازات مساوی در جمیع امور و شرکت در جمیع کمالات مگر آنچه

بدلیل بدر رود وانچه باجماع بیرون رفته است پیغمبریست که علی با او شریك نیست
پس در کمالات دیگر شریك باشند واز جمله کمالات حضرت رسول انست که او افضل است
از سایر پیغمبران واز جمیع صحابه پس حضرت امیر نیز باید که افضل ازانها باشد وبعد ازانکه
دلیل را بتفصیل تمام شد نقل کرده است جواب گفته است که اگر چنانچه اجماع منعقد
شده است برانکه محمد افضل از علی است اجماع منعقد است برانکه پیغمبران افضل اند از غیر
پیغمبران ودر باب افضلیت صحابه جوابی نگفته است زیرا درانجا جوابی نداشته است
وجوابی که در باب پیغمبران گفته است نیز بطلانش ظاهر است زیراکه شیعه این اجماع را
قبول ندارد ومیگویند که اگر میگویند که اهل سنت اجماع کرده اند اجماع ایشان بتنهایی چه
اعتبار دارد واگر میگویند که جمیع امت اجماع کرده اند مسلم نیست بلکه بطلانش ظاهر است
زیراکه اکثر علمای شیعه را اعتقاد انست که حضرت امیر المومنین وسایر ائمه علیهم السلم
افضل اند از سایر پیغمبران واحادیث مستفیضه بلکه متواتره از ائمه خود درین باب روایت
کرده اند وسایر مقدمات از بسکه وضوح داشته این فاضل که امام المشککین میگویند در
تعرض نتوانسته است کردن پس امامت حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه نیز باین
دلیل ثابت شد زیراکه از جمله کمالات حضرت رسول امامت ووجوب اطاعت است
از غیر پیغمبری است پس باید که انحضرت امام باشد وایضا او از سایر انبیا لازم دارد
اعلا مراتب امامت را قطع نظر ازانکه ترجیح مرجوح قبیح است واگر معاند متعسفی مناقشه
کند وگوید ممکنست که دعوت نفس مراد باشد مجازا ومجازی جواب دیگر اولی نیست بچند
وجه جواب میتوان گفت ودرین رساله بدو جواب اکتفا مینماییم اول انکه مجاز در اطلاق
نفس شایع تر ازان مجاز دعوت است ودر میان میان عرب وعجم شایع است که میگویند که
تو بمنزله جان منی ودر حق حضرت امیر المومنین از طرق خاصه وعامه وارد شده است
چنانچه در صحاح عامه منقولست که حضرت رسول بحضرت امیر علیهما السلام گفت انت

منی

۳ مِنّی وَاَنَا مِنكَ یعنی یا علی تو از منی ومن از توام ودر فردوس الاخبار روایت کرده است
که گفت علی از من بمنزله سر من است از بدن من وبروایت دیگر بمنزله روح من است از
بدن من وبگروهی از منافقان خطاب کرد که نماز کنید وزکوة بدهید با انکه میفرستم
بسوی شما مردی را بمنزله نفس من است یعنی علی علیه السلام واز این باب احادیث بسیار است
وانها قرینه اینجاز است دویم انکه ایه کریمه بر هر احتمالی دلالت میکند بر فضیلت وامامت
انحضرت زیراکه ندع که حق تعالی بصیغه متکلم مع الغیر فرموده باعتبار دخول مخاطبان است
یا از برای تعظیم است که درین مقامات شایع است یا از برای داخل بودن امت است
وبنابر دو احتمال اخر تقدیر کلام این خواهد بود که نَدعُوا اَبناءَنا وَنَدعُوا اَبناءَکُم و
شك نیست درانکه احتمال اول اظهر احتمالات است واین نیز دو احتمال دارد اول انکه
مراد ان باشد که بخوانیم هریك از ما وشما فرزندان وزنان ونفس خود را دویم انکه هریك
از ما وشما ابنا ونسا ونفس جانبین را بخوانیم واول اظهر است چنانچه بیضاوی واکثر
مفسران تصریح بان نموده اند واکثر این وجوه دخل در ما نحن فیه ندارد اما از برای
استیفای احتمالات مذکور شد واما جمعیت ابنا ونسا ونفس محتمل است که از برای
تعظیم باشد یا از برای دخول امت یا از برای مخاطبین که تقدیر کلام ان باشد که نَدعُ دخول
اَبناءَنا وَاَبناءَکُم واعاده ابنا از برای لفظی باشد چون عطف بر ضمیر مجرور بدون
اعاده جار مرجوح است میان اهل عربیت یا باعتبار ان باشد که ابتدا نظر بظاهر حال
محتمل بود که انها که صلاحیت دارند که در مباهله داخل باشند از هر صنف باشند
جماعتی باشند وچون نیافتند کسی را که صلاحیت این امر داشته باشد بغیر
ایشان اینجماعت را اوردند وتعیین خصوص اینجماعت قبل از تحقق مباهله ضرور
نبود وهمچنین جمعیت ضمیر اَبناءَنا وَنِساءَنا وَاَنفُسَنا هم احتمالات را دارد بغیر
احتمال سیم وان دو اول نیز در نهایت بعد است زیراکه معلوم است که دعوت

هر یک شخص و جماعت خود بود پس میگوییم که اگر جمعیت از برای تعظیم باشد و مراد نفس
آن شخص باشد که متصدی مباهله است از جانب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
بود و باتفاق روایات و اقوال آنحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مباهله
داخل بود پس دخول آنحضرت بصورت خواهد بود و نصاری نمیتوانستند گفت که
چرا او را آورده و حال آنکه در شرط ما داخل نبود مگر آنکه گویند که آنحضرت از برای
شدت اختصاص و تناسب بمنزله نفس وی بود و گویا هر دو بمنزله یک شخص بودند
لهذا او را آورد و این وجه با آنکه در این مقام نهایت بعد دارد در مطلوب ما ادخل
خواهد بود و ضرر با ایشان بیشتر خواهد داشت اما وجه دویم میگوییم که اگر امت و اصحاب
داخل در مباهله بودند چرا فلان هر که حاضر بود از ایشان در مباهله حاضر نساخت
مگر آنکه گوییم که حاضر کردن ایشان موجب غوغای تمام و اختلاط اصوات میگردید
و موهم این بود که اعتماد بر حقیقت خود ندارد که این گروه انبوه را با خود آورده که ما را
بکثرت ایشان و شوکت خود بترساند یا در این باب اعتماد بر دعاهای مردم کرده است
پس خود حاضر شد که قائم مقام همه بود و اولی بنفس بود نسبت بهم و امیر المؤمنین را با آورد
و مقتدا از برای آنکه امام و پیشوای ایشان بود و ایضا ابنای پیغمبر ابنای او بودند و فاطمه
علیهم السلام چنانچه دختر پیغمبر بود زوجه او بود پس این اسباب آنحضرت را از میان
سایر امت و صحابه اختصاص باین امر داد و هر دو از جانب خود و سایر امت و صحابه
بمباهله حاضر شدند چنانکه آن جماعت نیز سرکرده جمیع نصاری بودند و از جانب
همه حاضر شده بودند پس این وجه نیز اصرح خواهد بود و مقصود ما اقوی خواهد بود
در اثبات مطلوب و همچنین وجه رابع نیز دلالت بر نهایت فضل آنحضرت میکند
بسبب آنکه هرگاه در میان جمع امت و صحابه کسی که اهلیت دخول در مباهله داشته
باشد بغیر آنحضرت و زوجه و اولاد او نبوده باشد همین دلیل خواهد بود بر آنکه

غیر ایشان صلاحیت امامت ندارند بوجوهی که مذکور شد پس منع ایشان این معنی اول
را نابت بایشان نمیساند با آنکه این معنی باخبار معتبره مزید مبانیین است چنانکه دانستی و اگر
گویند حمل بر اقرب مجازات وقتی متعین است که معنی دیگر شایع نباشد و این معلوم است که
این معنی را در مقام اظهار نهایت محبت و اختصاص بسیار است استعمال مینمایند خوب
گوییم که هر چند احادیث که سابقا بان اشاره کردیم اکثر دلالت میکنند بر آنکه محض همین
معنی مراد نیست اما ما را مناقشه در این ضرور نیست و از برای اثبات امامت
و احق بودن بخلافت که مطلب اصلی ماست در این مقام حصول این معنی کافیست
بتقریری که مکرر مذکور شد هشتم وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ یعنی ضبط میکند
و حفظ مینماید آیات قرآنی را و حقایق ربانی را گوشی که حفظ کننده و نگاه دارنده است
عامه و خاصه بطرق مستفیضه روایت کرده اند که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه نازل شد چنانچه ثعلبی در تفسیر و حافظ ابو نعیم در حلیه و
واحدی در اسباب نزول و نطنزی در خصایص و راغب اصفهانی در محاضرات
و ابن مغازلی در مناقب و ابن مردویه در مناقب و اکثر مفسران و محدثان عامه
و خاصه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و ابن عباس و بریده اسلمی و
ضحاک و جماعت بسیار روایت کرده اند و بعضی باین لفظ است که حضرت
امیر گفت که رسول خدا مرا در بر گرفت و گفت امر کرده است مرا پروردگار من که
ترا بخود نزدیک کردانم و دور نگردانم و علوم خود را بتو تعلیم نمایم و بر من لازم است
که اطاعت پروردگار خود بکنم در حق تو و تو را سزاوار است که حفظ نمائی و فراموش
نکنی پس این آیه نازل شد و بروایت دیگر فرمود که چون این آیه نازل شد حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که از خدا سؤال کردم که این را گوشهای
تو گرداند و خدا مستجاب کرد دعای مرا پس حضرت امیر المؤمنین فرمود که

بعد از آن آنچه از حضرت شنیدم هرگز فراموش نکردم و چون تواند بود که
فراموش کنم بعد از دعای آنحضرت و زمخشری و فخر رازی با نهایت تعصب این
دو روایت را نقل کرده اند و زمخشری در کشاف گفته است که مراد باذن واعیه
گوشی است که از شأن آن باشد و هر چه را بشنود حفظ کند و ضایع نکرداند بترک
عمل بآن پس این روایت اخیر را روایت کرده است بعد از آن گفته است که اگر گوئی
چرا اخذ اذن را بلفظ مفرد و نکره ادا کرده است جواب گوئیم که از برای اشعار بآن است
که حفظ کننده بسیار کم است و سرزنشی است مردم را بر این امر و از برای دلالت
بر آنست که یک گوش حفظ کند بس است و نزد خدا بمنزله گروه بسیار است و بروائی
نیت بجماعت دیگر هر چند تمام عالم را پر کنند تمام شد کلام زمخشری و حق تعالی
بر قلم او جاری کرده و اعتراف کرده که فایده بعثت و نزول آیات در خصوص حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بعمل آمده است و اوست حافظ علوم الهی پس
چون تواند بود که او محکوم حکم جاهلی چند باشد که در همه احکام محتاج او بودند
و از او استفسار مینمودند و حق تعالی فرموده است هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ
الَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ یا سایر آیات و ادله که سابقه مذکور شد و مؤید آنکه آنحضرت
اعلم ناس بود بلفظ و معنی قرآن آنکه ابن حجر ناصبی در صواعق محرقه از ابن سعد
روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود بخدا سوگند
که هیچ آیه نازل نشده مگر آنکه میدانم در چه امر نازل شده و در کجا نازل شده و بر کی
نازل شده است و بدرستی که عطا کرده است مرا پروردگار من دلی فهمنده و زبانی
گویا و ایضا گفته است که ابن سعد و دیگران روایت کرده اند از ابی الطفیل که
علی صلوات الله علیه فرمود که سؤال کنید مرا از کتاب خدا بدرستی که هیچ آیه
نیست مگر آنکه میدانم در شب نازل شده یا در روز و در صحرا نازل شده یا در کوه

و گفته است ابن ابی داود از محمد بن سیرین روایت کرده است که چون حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم بعالم قدس ارتحال کرد علی صلوات الله علیه
به بیعت ابی بکر حاضر نشد و فرمود سوگند یاد کرده ام که ردا بر دوش نبندازم
مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس میگویند که مجموع قرآن را بترتیبی که نازل شده بود جمع کرد
ابن سیرین میگفت چه بود اگر آن قرآن را می یافتم که علم در آنجاست و روایت کرده است
از طبرانی از ام سلمه رضی الله عنها که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
که علی با قرآنست و قرآن با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد
شوند و ایضا روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در
مرض موت فرمود اَیُّهَا النَّاس نزدیک است که روح مرا بزودی قبض نمایند و مرا از
میان شما ببرند و پیشتر با شما سخن میگویم و عذر خود را بر شما تمام میکنم
بدرستی که در میان شما میگذارم کتاب پروردگار خود را و عترت خود را که اهل
بیت منند پس دست علی صلوات الله علیه را گرفت و بلند کرد و گفت این
علی با قرآنست و قرآن با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر
بر من وارد شوند پس از ایشان سؤال کنم که چگونه خلافت من در حق اینها کرده اند
تنبیه هرگاه چنین متعصبی که در اکثر احادیث متواتره قدح کرده است از نهایت
تعصب و این احادیث را نقل کرده و رد نکرده است همین بس است برای علم بامامت
و خلافت آنحضرت هرگاه در هنگام رحلت حضرت رسول فرماید که من میروم
بعوض خود دو چیز در میان شما میگذارم پس دست حضرت امیرالمؤمنین را گیرد
و فرماید که این با قرآنست و از یکدیگر جدا نمیشوند صریح است در آنکه لفظ و معنی
قرآن با اوست و مفسر قرآن اوست و قرآن شهادت بر حقیت او میدهد و متابعت
قرآن بدون متابعت او روا نیست و بعد از آن بر سبیل تأکید فرماید که در قیامت

از ایشان سؤال خواهم کرد که شما چگونه رعایت کرده اید هر عاقل که درین حدیث تامل
نماید و تعصب نورزد میداند که این نص صریح است بر خلافت نظر از انکه اعلمیت ثابت
میشود و این کافیست از برای اولویت بامامت دهم إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَٰنُ وُدًّا یعنی انانکه ایمان آورده و عملهای شایسته را کرده اند بزودی
قرار میدهد از برای ایشان خداوند مهربان دوستی ثعلبی گفته است که یعنی ایشان را
دوست میدارد و دوستی ایشانرا در دل بندگان مؤمن می اندازد اهل آسمانها و زمینها
پس بسند خود روایت کرده است از براء بن عازب که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم
خطاب کرد با علی بن ابی طالب که خداوندا بگردان از برای من نزد یک خود
عهدی و بگردان از برای من در سینهای مومنان مودت و محبتی پس
حق تعالی این ایه وافی هدایه را فرستاد و حافظ ابو نعیم همین روایت را در کتاب ما نزل
من القران فی علی بسندهای خود از براء بن عازب روایت کرده است وایضا بسند خود
از ضحاک از ابن عباس روایت کرده است که این ایه در شان حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه نازل شده است یعنی محبت او در دلهای مؤمنان می افکند وایضا
از عباس روایت کرده است که رسول خدا با علی علیهما السلام گفت بلند کن و از
پروردگار سؤال کن تا عطا کند ترا انچه سؤال کنی پس علی صلوات الله علیه
دستهای خود را بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من نزد خود دوستی
پس جبرئیل علیه السلام این ایه را آورد وایضا از ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است
که در تفسیر این ایه که یعنی محبت علی در دل مومنی هست مگر انکه در دل او محبت علی
هست واز محمد حنیفه روایت کرده است که یعنی هیچ مومنی نیست مگر انکه
در دل او محبت علی هست وایضا از ابن عباس روایت کرده است که ما در
مکه بودیم حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم دست علی را گرفت

پس

پس چهار رکعت نماز کرد بر کوه ثبیر پس سر بسوی آسمان بلند کرد و علی صلوات الله علیه را
گفت که دستها را بسوی آسمان بلند کن و هر چه خواهی سؤال کن که بتو عطا میکند
پس علی صلوات الله علیه دستها خود را بسو آسمان بلند کرد و گفت خداوندا
بگردان از برای من نزد خود عهدی و بگردان از برای من نزد خود مودتی پس حق تعالی
این آیه فرستاد و حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم آیه را بر اصحاب خود خواند
ایشان ازین واقعه تعجب بسیار کردند حضرت فرمود که از چه چیز تعجب میکنید قرآن
چهار ربعست ربعی در شان ما اهل بیت بخصوص نازل شده است و ربعی در مذمت
دشمنان ما و یک ربع حلال و حرام است و یک ربع فرایض و احکام است و بدرستی که
حق تعالی بهترین آیات قرآن را در شان علی و مدح او فرستاده است و نزول این آیه را
در شان انحضرت اکثر مفسرین و محدثین عامه روایت کرده مانند نیشابوری در
تفسیر خود و ابن مردویه در مناقب و سجستانی در غریب القران و نطیری در خصایص (مشهور)
و ابن حجر در صواعق و غیر ایشان در کتب خود روایت کرده اند قطع نظر از احادیث
مستفیضه شیعه که درین باب وارد شده است و ما درین رساله بنهاد اینرا
تیمنا ایم و معلوم است که مودتی که بعد از دعای انحضرت نازل شده باشد
مخصوص او باشد غیر ان مودتیست که سایر مومنان با یکدیگر دارند بلکه محبتیست
که جزو ایمان است و بترک ان کفر و نفاق حاصل میشود و ان از لوازم امامتست و
ایضا صالحات جمع معرف بلام است و افاده عموم میکند و عصمت ملزوم متست
وایضا والعیاذ بالله از او فسقی صادر میشد بغض او لازم بود از انجهت و ان منافی
وجوب مودتست و مؤید انکه مراد مودت عامه مؤمنان نیست و مودتیست
که از ارکان ایمانست بلکه مراد انست که او را منزلتی عطا کن که بان جهت محبت
او بر همه مؤمنان واجب باشد و محبت او دلیل ایمان باشد آنست که در مشکوة

از صحیح ترمذی و مسند احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله و سلم فرمود که دوست نمیدارد علی را منافقی و دشمن نمیدارد او را مومنی و
ایضاً از مسند روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن عبد البر در استیعاب گفته است
که طایفه از صحابه روایت کرده اند که حضرت رسول با حضرت امیر گفت که دوست
نمیدارد ترا مگر مومنی و دشمن نمیدارد ترا مگر منافقی و حضرت امیر صلوات الله
علیه خود میگفت که بخدا سوگند که عهد کرد پیغمبر امی بسوی من که دوست نمیدارد
مرا مگر مومنی و دشمن نمیدارد مرا مگر منافقی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که هر که علی را دوست دارد بتحقیق که مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد
بتحقیق که مرا دشمن داشته است و هر که علی را آزار کند بتحقیق مرا آزار کرده است و هر که مرا
آزار کند بتحقیق خدا را آزار کرده است یازدهم و از جابر روایت کرده است که ما نمیشناختیم
منافقان در زمان حضرت رسول مگر ببغض علی بن ابی طالب تا اینجا احادیث ابن عبد الله
بود و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دست حسن و حسین
علیهما السلام را گرفت و فرمود که هر که مرا دوست دارد و این دو تا را دوست دارد
و پدر ایشان را و مادر ایشان را دوست دارد و با من خواهد بود در درجه من در روز
قیامت و ایضاً از صحیح ترمذی از ابی سعید روایت کرده که گفت ما گروه انصار منافقان را
می شناختیم ببغض علی بن ابی طالب و از صحیح ترمذی حدیث ام سلمه روایت
کرده است و ایضاً از صحیح مسلم و ترمذی و نسائی روایت کرده است که حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه گفت سوگند یاد میکنم بان خداوندی که دانه را
شکافته و گیاه را رویانیده و خلایق را آفریده که عهد کرد نبی امی بسوی من که

دوست نمیدارد مرا مگر مومنی و دشمن نمیدارد مرا مگر منافقی و ابن حجر در
صواعق محرقه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است
که چون عمرو اسلمی شکایت حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه کرد
حضرت فرمود مرا آزار کردی عمرو گفت پناه می برم بخدا از انکه ترا آزار کنم
حضرت فرمود که هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است و ایضاً ابن حجر روایت
کرده است که بریده با امیر المومنین صلوات الله علیه بیمن رفته بود چون
برگشت با صحابه گفت که حضرت امیر المومنین جاریه از خمس را تصرف کرد منافقان
صحابه با او گفتند این را بحضرت رسول بگو شاید علی از چشم او بیفتد حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم این سخنان را از پس پرده شنید بر غضبناک
شد و بیرون آمد و فرمود چه باعث شده است جمعی را که با علی دشمنی میکنند
یا عیب او میگویند هر که علی را دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته است و
هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است علی از من است و من از اویم
و او از طینت من خلق شده است و من از طینت ابراهیم خلق شده ام و من بهترم
از ابراهیم و این آیه را خواند ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ
ای بریده مگر نمیدانی که حق علی در خمس زیاده از ان جاریه است که او برداشته
است و این مضمون را در جامع الاصول از صحیح ترمذی و بخاری روایت کرده است
و ایضاً ابن حجر و ابن اثیر و ترمذی و صاحب مشکوة و دیگران بطرق بسیار از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند که حضرت فرمود بدرستی
که خدا مرا امر کرده است بمحبت چهار کس علی و سلمان و ابوذر و مقداد و معلوم
است که محبت ان سه نفر برای ان بود که در هیچ حال از حضرت امیر المومنین
جدا نشدند و ایضاً ابن حجر بچند سند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم

روایت کرده است که هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است و ایضاً از انحضرت
روایت کرده است که هر که علی را سب کند مرا سب کرده است و ایضاً از ام سلمه روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم فرمود که هر که علی را دوست دارد مرا دوست
داشته است و هر که مرا دوست دارد خدا را دوست داشته است و هر که علی را دشمن
دارد مرا دشمن داشته است و هر که مرا دشمن دارد خدا را دشمن داشته است و ایضاً
از انس روایت کرده است که چون رسول صلی الله علیه واله وسلم فرمود عنوان
صحیفه اعمال مومن محبت علی بن ابی طالب است و ایضاً از مناقب احمد بن حنبل
روایت کرده است که حضرت علی صلوات الله علیه فرمود که در باغی از باغهای مدینه
در خواب بودم حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم مرا بیدار کرد و گفت تو برادر منی
و پدر فرزندان منی و بعد از من بر سنت من جنگ خواهی کرد و هر که بر عهد تو بمیرد
وفا بعهد خود کرده است و هر که بعد از مرگ تو بمیرد بر محبت تو حق تعالی ختم او را بامن
و ایمان بکند مادام که افتاب طلوع و غروب کند و احادیث بسیار وارد شده است
که اگر مردم جمع میشدند بر محبت علی بن ابی طالب حق تعالی جهنم را خلق نمیکرد
و در فردوس الاخبار دیلمی و کتب دیگر از روایات مخالفین روایت کرده از ابن عمر از
حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم که محبت علی بن ابی طالب حسنه ایست
که با آن ضرر نمیرساند سیئه و بغض انحضرت سیئه ایست که نفع نمی بخشد با آن
حسنه و ایضاً از انحضرت روایت کرده است که محبت علی بن ابی طالب گناهان را
میخورد چنانچه آتش هیزم را میخورد و هروی در غریبین روایت کرده است از
عباده بن الصامت که گفت ما امتحان میکردیم اولاد خود را بمحبت علی بن ابی طالب
هر یک را میدیدیم که انحضرت را دوست نمیداشتند میدانستیم که حلال زاده
نیستند و اخبار در این باب نیز از طرق مخالف و موالف فوق حد و احصاست

و از سیاق این اخبار بر هر ناقد بصیر و عالم خبیر معلوم است که مراد از این اخبار
یا امامتست یا مرتبه فوق امامت و لازم دارد امامت را زیرا که ممتاز بودن شخصی
در میان جمیع امت بآنکه محبتش علامت ایمان و حلال زادگیست و سعادت ابدی
و دخول بهشت جاودانی و محبت خداوند رحمانی و دشمنی او نشانه نفاق و حرام
زادگی و شقاوت ابدی و عذاب جاودانی و دشمنی خدا و رسول باشد نمیتواند بود
مگر آنکه پیشوا و خلیفه و جانشین رسول خدا باشد و ولایت او جزو ایمان و اسلام باشد
بلکه مستلزم حصول سایر ارکان اسلام و ایمان و اینمعنی بدون مرتبه جلیله امامت
که تالی مرتبه نبوت کبری است متصور نیست و سایر مومنان هر چند محبت ایشان از
جهت ایمان مورث ثواب است و آن بمحبت ایمان بر میگردد اما چنان نیست که محبت
ایشان فی نفسه واجب و مستلزم حصول ایمان باشد بغض ایشان نه از جهت معصیت
اگر چه بد است اما نهایتش آنست که اگر اظهار کنند گناه کبیره باشد اما موجب نفاق و
خروج از ایمان و استحقاق عقاب ابدی نیست پس معلوم شد که ولایت انحضرت تالی
شهادتین است و همچنانکه بانکار توحید و رسالت از ایمان و اسلام بدر میروند بانکار
ولایت بلکه ترک محبت انحضرت از ایمان بلکه اسلام بدر میروند و اگر کسی گوید بنا برانچه
گفتی لازم کرد رتبه انحضرت بالاتر از مرتبه نبوت باشد زیرا که اگر چه انکار نبوت
مستلزم دخول نار میشود اما اقرار بان مستلزم حصول ایمان و دخول بهشت میشود
جواب گوییم که هر چند اقرار به نبوت افضل است و آن اصل است اما چون اقرار بامامت
لازم دارد اقرار به نبوت را و اقرار بنبوت لازم ندارد اقرار بامامت را و اقرار بامامت از
جمله اجزای ایمانست ازین جهت اقرار بامامت موجب نجات هست و اقرار به نبوت
به تنهائی موجب نجات نیست زیرا که تحقق خاص مستلزم تحقق عام هست و تحقق
عام مستلزم تحقق خاص نیست مثل آنکه هر جا که حیوان هست لازم نیست که انسان

باشد و هر جا که انسان هست البته حیوان هست چنانچه اقرار بکلمه توحید اشرفست
از اقرار برسالت اما لازم ندارد اقرار برسالت را اما اقرار برسالت لازم دارد اعتقاد
بوجود صانع و توحید انرا و اقرار بهر دو به تنهائی موجب نجات نیست تا اقرار بامامت
با انها ضم نشود و اقرار بامامت امیر المؤمنین و ولایت او و متابعت لازم دارد
اقرار بشهادتین را و اقرار بسایر ائمه را و اقرار بمعاد و سایر ضروریات دین را زیرا که
او مُکمّل ایمان عالمیان است و ببیان او همه اجزای ایمان برخلق ظاهر کردید از اینجهت
ولایت انحضرت موجب نجات و رفع درجات و خلاص از عقوبات است پاره دهم
لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ
أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ یعنی نیست نیکی بانکه بروید خانها را و داخل
انها شوید از پشت انها و لیکن نیکوکار کسی است که پرهیزکاری نماید و داخل شوید خانها
را از درهای انها و بپرهیزید از خدا و عذاب او شاید رستکار کردید و محققان و
مفسران کفته اند که مراد انست که امور دنیا و عقبی را از راهش طلب باید کرد و علم
و حکمت را از معدنش اخذ باید کرد و راه علم و درکاه ان ائمه اهل بیت علیهم السلم
اند چنانکه از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که ال محمد ابواب خدا اند
و وسیله اویند و دعوت کنندکان و کشندکان اند بسوی بهشت و دلالت کنندکان اند
براه بهشت تا روز قیامت و مؤید این معنی است انکه در جامع الاصول و صحیح ترمذی
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ
وَعَلِيٌّ بَابُهَا و در مشکوة از ترمذی روایت کرده است أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا و در
استیعاب روایت کرده است أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا مَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِهِ
مِنْ بَابِهِ و در مناقب خوارزمی مثل این روایت کرده است و مضمون همه انست که منم
شهر علم و حکمت و علی درکاه انست پس هر که علم خواهد باید بسوی درکاه بیایند

و اینحدیث از متواترانست و شك در ینحدیث راهی بغیر تعصب و شقاوت ندارد
و بمقتضای ایه کریمه باید برای طلب علم و انچه موقوف بر علم است بسوی انحضرت
بیایند و عدم احتیاج بامام از جهت تحصیل علم و معرفتست یا امری چند است از
قضایا و احکام انها موقوف بر علم است پس معلوم شد که با وجود بودن انحضرت در
میان قومی امامت دیکران عین خطاست و بدانکه اینحدیث یکدلیل از دلایل اعلم
بودن انحضرت و اعلمیت ان از افتاب روشن تر است و ابن عبد البر که از افاخم علمای
مخالفین است در کتاب استیعاب کفته است که حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم
در حق صحابه کفت أَقْضَاهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ یعنی داناترین صحابه بعلم قضا و حکم در
میان مردم انحضرتست و کسی تا در جمیع علوم ماهر نباشد مهارت در این امر نمیباشد
او را و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که عمر کفت اعلم ما بقضا علی است و کفته است
که از عطا پرسیدند که ایا در اصحاب محمد صلی الله علیه و اله و سلم کسی از علی داناتر بود
کفت نه والله کسی از او داناتر نمیدانم و عطا از اکابر علما و محدثین ایشان است و ایضا
از ابن عباس روایت کرده است که کفت بخدا سوکند که داده شده بود بعلی نه
عُشر علم که مخصوص او بود و بخدا سوکند در عُشر باقی با سایر مردم شریك بود
و از سعید بن مسیب روایت کرده است که عمر پناه میبرد بخدا از مسئله مشکل که او را
ضرور شود و علی صلوات الله علیه حاضر نباشد و مکرر میکفت اکر علی نمیبود عمر
هلاك میشد و فخر رازی که امام مخالفانست در کتاب اربعین کفته است از
جانب شیعه که علی بن ابی طالب صلوات الله علیه اعلم صحابه است و اما اجمالا
برای انکه هیچکس را نزاع نیست در انکه او در اصل خلقت در غایت ذکا و فطنت و
استعداد علم و غایت حرص در طلب علم بود و رسول صلی الله علیه و اله و سلم افضل
فضلا و اعلم در نهایت حرص در تربیت و ارشاد او بود و علی صلوات الله علیه

در طفولیت در حجره او بود و در بزرگی داماد او بود و در همه اوقات پیش او میرفت
و او را هرگز در خدمت او مانعی نبود و معلوم است که چنین در خدمت چنین استادی
با چنین خصوصیات بنهایت معارج فضل و کمال میرسد و اما ابوبکر در بزرگی
هر شبانه روزی یکمرتبه میرسید وان هم اندک زمانی بیشتر در خدمت نمیبود
و مشهور آنست که اَلْعِلْمُ فِي الصِّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ وَالْعِلْمُ فِي الْكِبَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْمَدَرِ یعنی علم در کودکی مانند نقش بر سنگ است که بر طرف نمیشود
و علم در بزرگی مانند نقش بر کلوخ است که باندک سببی زایل میگردد پس ازاین
مجمل ثابت شد که علی اعلم است مؤلف گوید که مؤید اینمطلب که او از جانب شیعه
نقل کرده است آنست که در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که بودم در خدمت حضرت رسول
صلی الله علیه و اله وسلم که هرگاه سؤال میکردم از حضرت عطا میکرد یعنی جواب
میفرمود و اگر ساکت میشدم ابتدا میفرمود و ایضا از صحیح نسائی روایت کرده است
که علی صلوات الله علیه گفت مرا نسبت بحضرت رسول صلی الله علیه و اله وسلم
منزلتی که احدی از خلایق را ان منزلت نبود میرفتم در سحر بلندی یعنی زود بدر خانه
انحضرت و میگفتم اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللهِ اگر تنحنح میکرد بر میگشتم والا داخل میشدم
و در مشکوة روایت کرده است از صحیح ترمذی از ابن ام عطیه که گفت حضرت امیر المؤمنین را
جنگی فرستاد دیدم که دستهای مبارک خود را بسوی آسمان بلند کرد و دعا میکرد که خدا
وندا مرا از دنیا مبر تا علی را بمن بنمائی و ازاین نوع احادیث که دلالت بر کثرت ملاقات
و شدت اختصاص ان دو بزرگوار با یکدیگر میکنند و شدت اهتمام حضرت رسول
در تربیت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه میکنند بسیار است پس فخر گفته است
و اما تفصیلا بچند دلیل اول وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ که در شان علی نازل شده است

و هرگاه او مخصوص باشد بزیادتی فهم مخصوص خواهد بود بزیادتی علم دویم انکه
حضرت رسول فرمود اَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ چه قضا محتاج است بجمیع علوم پس هرگاه
در قضا بر همه کس راجح باشد در همه علوم بر همه فایق خواهد بود سیم انکه عمر چندین
مرتبه در حکم غلط نمود و انحضرت او را هدایت فرمود و ازاین باب چند قصه
ایراد نموده که ذکر انها موجب تطویل است پس گفته و امثال این قضاها و خطاها
غیر علی را بسیار میبود و از انحضرت مثل انها هرگز اتفاق نیفتاد چهارم انکه انحضرت
خود فرمود بخدا سوگند که اگر منصب خلافت برای من مهیا میشود و مسند حکومت
برای من آماده گردد هر آینه حکم کنم برای اهل توریة بتوریة ایشان و برای اهل
انجیل با نجیل ایشان و میان اهل زبور بزبور ایشان و میان اهل فرقان بفرقان
ایشان والله که هیچ آیه نازل نشد در صحرا و دریا و دشت و کوه و آسمان و زمین و در شب
و روز مگر انکه همه را میدانم که در شان کی آمده و برای چه آمده پنجم انکه افضل علوم
علم اصول دین و معرفت خداست و خطب و کمالات انحضرت مشتمل است بر اسرار
و عدل و نبوت و قضا و قدر و احوال معاد انقدر که در کلام هیچیک از صحابه شمه
ازان یافت نمیشود و ایضا همه فرق متکلمین منسوبند باو در این علم و اما شیعه
انتسابشان بانحضرت ظاهر است و اما خوارج باکمال دوری که از او دارند همه پیرو اکابر
خود و ایشان شاگردان اویند و اما علم تفسیر ابن عباس که رئیس مفسرانست شاگرد انحضرت
و اما علم فقه درین علم بدرجه رسیده بود که حضرت رسول صلی الله علیه و اله وسلم
در شان او فرمود اَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ و ازانجمله علم فصاحتست و معلوم است که بر هیچیک از
فصحائی که بودند مدتی از درجه او نرسیدند و ازانجمله علم نحو است و معلوم است که
ابوالاسود بتعلیم این علم بارشاد او تدوین این علم نمود و ازانجمله علم تصفیه باطن است
و معلوم است که نسبت این علم باو منتهی میشود پس ثابت شد که بعد از حضرت رسول

بسیار بلند تمام شد کلام رازی و کوئیم از جهت دیکر دلالت بر فضل انحضرت میکند ٥٥
زیرا که سیاق کلام دلالت میکند بر انکه صالح مومنان در ان زمان منحصر در انحضرت خواهد
بود و این خود معلوم است که صلحای دیکر در میان صحابه بودند پس مراد از صلاح یا عصمت
خواهد بود یا صلاحیت امامت یا صلاحیت مر امری از امور خیر که از جمله انها امامت
و این معنی نهایت وضوح دارد و اکر از جمیع انها تنزل کنیم در اثبات فضل انحضرت بر سایر صحابه شکی نیست
سیوم أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ یعنی
ایا میکردانید آب دادن حاجیانرا از چاه زمزم و عمارت کردن مسجد الحرام را مثل اعمال
کسی که ایمان آورده بخدا و روز قیامت و جهاد کرده است در راه خدا مساوی نیستند
ایشان در فضل و ثواب و خدا هدایت نمیکند براه بهشت کروه ستمکار انرا انها که ایمان
آورده اند و هجرت کرده اند بدار اسلام و جهاد کرده اند در راه خدا بمالهای خود
و جانهای خود بزرکتر است درجه ایشان نزد خدا ایشانند رستکاران و رسیده اند
بمقصود خود بدانکه اتفاق کرده اند مفسران و محدثان خاصه و عامه که این آیات در شان
حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه نازل شده است حتی صاحب کشاف و فخر رازی
و بیضاوی با نهایت تعصب انکار نکرده اند و ثعلبی روایت کرده است از حسن
بصری و شعبی و محمد بن کعب قرظی که ایات نازل شده در باب علی بن ابی طالب
و عباس و طلحه بن شیبه در هنکامی که ایشان مفاخرت میکردند طلحه کفت من صاحب
خانه کعبه ام و کلیدش در دست من است و اکر خواهم شب در میان کعبه میخوابم و عباس
کفت زمزم و آب دادن حاجیان با من است و اکر خواهم در مسجد میخوابم حضرت
امیر کفت نمیدانم شما چه میکویید من شش ماه پیش از همه کس رو بقبله نماز کردم پس این آیه

صلی الله علیه واله وسلم او استاد همه عالم است و در همه صفات رضیه و مقامات
شرعیه چون ثابت شد که او اعلم است از همه عالم پس واجبست که افضل باشد از همه
عالم چنانچه فرموده است هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و ایضا فرموده است
يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ [illegible] پس از این دو ایه
کریمه با سایر آیات کذشته معلوم شد که مناط شرف و کمال و رفع درجات ایمان و علم است
و زیادتی انحضرت در این دو صفت معلوم شد و بعد از این نیز بوضوح خواهد پیوست
[illegible] وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ یعنی بتحقیق که
ایشان اکر عایشه و حفصه بمعاونت یکدیکر درایند و آزار رسول درایند خدا یاور او است
و جبرئیل و صالح مومنان یعنی شایسته ایشان و عامه و خاصه بطرق بسیار روایت کرده اند
که صالح مومنین حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه است و در شواهد التنزیل
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که چون این ایه نازل شد
حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم دست علی را کرفت و کفت ایها الناس اینست
صالح مومنین و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القران فی علی و ثعلبی در تفسیر ابن
مردویه و در مناقب از اسماء بنت عمیس و غیر او روایت کرده اند که حضرت رسول صلی
الله علیه واله وسلم فرمود که صالح مومنان علی صلوات الله علیه است و فخر رازی
کفته است در اربعین که مفسران کفته اند که صالح مومنان علی بن ابی طالب است
و مراد بمولی اینجا یاور است زیرا که معنی که مشترک باشد میان خدا و جبرئیل و صالح مومنین
باین بغیر این نمیتواند بود پس این آیه دلالت میکند بر فضیلت انحضرت از دو وجه اول
انکه لفظ هو دلالت بر حصر میکند پس معنی ان این خواهد بود که محمد صلی الله علیه واله وسلم
را یاوری نیست بغیر خدا و جبرئیل و معلوم است که حضرت محمد اعظم مراتب طاعات است
دوم انکه [illegible] خدا ابتدا بذکر خود و بعد از ان جبرئیل و بعد از ان علی را ذکر کرده و این منقبتی است

نازل شد و در جامع الاصول همین روایت از سنن نسائی روایت کرده است از محمد بن
کعب قرظی و سیوطی نیز در در منثور بسندهای بسیار روایت کرده است از محمد بن
جریر و ابن مردویه و جماعت بسیار از شعبی و ابن عباس که میان علی علیه السلام و عباس
منازعه شد و عباس گفت من عم پیغمبرم و تو پسر عم اویی و سقایات حاج و عمارات
مسجد حرام با من است پس حق تعالی این آیه را فرستاد و ایضاً روایت کرده است از حافظ
ابو نعیم در کتاب فضایل الصحابه و ابن عساکر از انس بن مالک که عباس و
شیبه با یکدیگر مفاخره میکردند عباس گفت من اشرفم از تو من عم حضرت
رسولم و ساقی حاجیانم و شیبه گفت من از تو اشرفم من امین خدایم بر خانه او
و خزینه خدایم چنانچه مرا امین کرده است پس حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
حاضر شد و ایشان این فخر را مذکور ساختند حضرت فرمود که من اشرفم از شما هر دو
من اول کسی ام که ایمان آورده و هجرت کرده و جهاد کرده پس هر سه نزد حضرت رسول
صلی الله علیه و اله و سلم و این سخنان را مذکور کردند حضرت جوابی نفرمود و بر گشتند
پس بعد از چند روز این آیات تا ده آیه نازل شد و حضرت بر ایشان خواند و حافظ ابو نعیم
در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچند طریق از ابن عباس روایت کرده است که در مفاخره
علی صلوات الله علیه و عباس نازل شد و از شعبی روایت کرده است که در مفاخره علی
و عباس و شیبه نازل شد تا حتی یاتی الله بامره و ابو القاسم حسکانی از بریده روایت
کرده است که روزی شیبه و عباس با یکدیگر تفاخر میکردند پس علی صلوات الله علیه بر ایشان
گذشت و گفت بچه چیز فخر میکنید عباس گفت خدا فضیلتی بمن داده است که بدیگری نداده است
و آب دادن حاجیانست شیبه گفت که عمارت مسجد الحرام بمن داده شده است امیر المومنین
صلوات الله علیه گفت خدا بمن داده است در طفولیت آنچه بشما نداده است گفتند کدام
است که بتو داده است فرمود زدم شمشیر بر بینی شما تا ایمان آوردید بخدا و رسول او پس

عباس غضبناک برخواست و دامن خود را بر زمین میکشید و بشکایت آمد نزد رسول
خدا صلی الله علیه و اله و سلم و گفت نمی بینی که علی چه سخن بر روی من میگفت حضرت
فرمود علی را بطلبید چون حاضر شد فرمود چه باعث شد ترا که چنین سخنی بر روی
عم خود گفتی گفت یا رسول الله حرف حق را بدرشتی گفتم هر که خواهد بغضب آید و هر که
خواهد راضی شود پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت یا محمد پروردگارت ترا سلام
میرساند و میگوید این آیات بر ایشان بخوان چون بر ایشان خواند عباس سه مرتبه گفت
راضی شدیم و موید آنکه این آیات در شان آنحضرت است آنست که در اینجا فرموده است
که ایشانند فایزون و سمعانی از علمای عامه در کتاب فضایل صحابه از حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که از ام سلمه زوجه حضرت رسول
صلی الله علیه و اله و سلم پرسیدند از حال علی صلوات الله علیه گفت شنیدم
از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که میگفت که بدرستی که علی و شیعیان او
ایشانند فایزون در روز قیامت نه غیر ایشان سید چون بنقل مولف و مخالف
معلوم شد که این آیات در شان حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه نازل شده است
پس معلوم شد که او اولی و احق است بامامت زیرا که از این آیات بوضوح پیوست که
مناط فخر و فضل و فوز بسعادت در این ایمان و هجرت و جهاد است و باتفاق کل
آنحضرت در این صفات بهمه صحابه بحسب زمان و رتبه سبقت داشت چنانکه
ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است از سلمان و ابو ذر و مقداد و جاب
و جابر و ابو سعید خدری و زید بن ارقم که علی بن ابی طالب اول کسی بود که اسلام
آورد و همه این جماعت تفضیل میدهند او را بر صحابه و از محمد بن اسحق نقل کرده است که
اول کسی بود که ایمان بخدا و رسول آورد از مردان علی بن ابی طالب بود و ابن شهاب
نیز چنین گفته است از مردان بعد از خدیجه و ایضاً گفته است که روایت شده است

بسندهای بسیار از سلمان رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که اول شما در وارد شدن بر من در حوض کوثر کسی است که پیش از همه بمن
اسلام آورده است و او علی بن ابی طالب است و گفته است که این در روایات
بسیار مذکور است و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است که علی بن ابی طالب را
چهار خصلت بود که احدی غیر او را نبود او اول عرب و عجمی بود که با رسول خدا
نماز کرد و در هر جنگی علم حضرت رسول با او بود و در روز احد هر که غیر او بود گریخت
و او ثابت قدم ماند و او حضرت رسول را غسل داد و داخل قبر کرد و ابو المظفر
سمعانی در فضایل صحابه و دیلمی در فردوس و دیگران از ابوذر و ابو ایوب
انصاری رضی الله عنهما روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که صلوات فرستادند ملئکه بر علی هفت سال زیرا که غیر او کسی با من
نماز نمیکرد و بروایت دیگر پیش از آنکه بشری مسلمان شود و در فردوس روایت
کرده است که اول کسی که بر من نماز کرد علی بن ابی طالب بود و سبق ایمان آنحضرت
متواترات و عبدالله بن احمد بن حنبل در مسند خود بسندهای بسیار
سبق ایمان آنحضرت را ذکر کرده است و ذکر آنها موجب تطویل است و احادیث
بعد از این نیز خواهد آمد و کمال آنحضرت بر هر که بهره از ایمان دارد ظاهر است
چنانچه حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القران فی علی از ابن عباس روایت
کرده است که خدا نفرستاده است سوره از قران مگر آنکه علی صلوات الله علیه
امیر و شریف آن سوره است و بتحقیق که حق تعالی عتاب کرده است اصحاب
محمد را در مواضع بسیار و نگفته از برای علی صلوات الله علیه مگر خیر و نیکی
و ایضاً روایت کرده است که جمعی از مردم میگفتند که خطاب یا ایها الذین
امنوا خطاب با اصحاب محمد است صلی الله علیه و آله و سلم حذیفه گفت

هر جا که از این خطاب در قران وارد شده است لب و لبابش از برای علی بن ابی
طالب است و ایضاً از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که رسول صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود که نازل نشده است یا ایها الذین امنوا در هیچ آیه مگر آنکه
علی صلوات الله علیه سر کرده آن آیه و امیر آنست و بروایت دیگر مگر آنکه علی
سید و امیر و شریف آن آیات است و بروایت دیگر علی رئیس و قاید آن آیات و بروایت
دیگر سید و شریف آن آیه است و این مضامین را حافظ و دیگران بسندهای
بسیار از اعمش و مجاهد و غیر ایشان روایت کرده اند و معلوم است که مراد آنست
که کسی که ولایت او را ندارد داخل مومنان نیست و آنکه عمل بآن آیه پیش از همه کرده است
و آنکه کمال ایمان و سبقت باسلام مخصوص اوست چنانچه حافظ و دیگران
از مجاهد روایت کرده اند که در هیچ موضع در قران یا ایها الذین امنوا نیست مگر آنکه
سابقه آن از برای علی است زیرا که او سبقت گرفت بر همه بسوی اسلام و موید اینست
آنکه اکثر محدثین و مفسرین خاصه و عامه مانند ثعلبی و واحدی و ابن مردویه
و حافظ ابونعیم و غیر ایشان بسندهای بسیار روایت کرده اند که میان علی صلوات
الله علیه و ولید بن عقبه برادر مادری عثمان نزاعی شد ولید بحضرت امیر گفت
که ساکت شو بدرستی که تو کودکی و من والله از تو زبانم گشاده تر و نیزه ام تندتر و در
جنگ شجاعتر حضرت فرمود ساکت شو ای فاسق پس حق تعالی تصدیق گفتار آنحضرت را
فرستاد أفمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون یعنی آیا کسی
که مومن باشد مانند کسی است که فاسق باشد مساوی نیستند پس فرمود که اما
آنها که ایمان آورده اند و اعمال صالحه کرده اند پس از برای ایشان است
بهشتها که ماوای دایمی مومنانست مهمانی ایشان است بسبب آنچه کرده اند از ایمان
و اعمال صالحه و اما آنها که فاسق بودند پس ماوای ایشان جهنم است و بسندهای

بسیار حافظ ابو نعیم و دیگران از ابن عباس و مجاهد و غیر ایشان روایت کرده است
که مومن علی بن ابی طالب است و فاسق ولید بن عقبه است و در دلالت این
ایه بر کمال انحضرت شکی نیست بلکه دلالت بر عصمت انحضرت میکند چون در
برابر فاسق واقع شده است و جزم بدخول جنت افتاده است و اگر در این سخن رود
دلالت بر فضل ایمان حضرت ما را در اینمقام کافیست چهارم انَّ الَّذِینَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ یعنی انها که ایمان اورده اند و
اعمال شایسته کرده اند ایشانند بهترین خلایق پس بعد از ان فرموده است
جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا
أَبَدًا رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ یعنی جزای ایشان نزد
پروردگار ایشان باغستانهای اقامتست که جاری میشود در زیر انها نهرها که
همیشه و ابد الاباد در انها خواهند بود خدا راضی است از ایشان و ایشان راضی الله
از خدا این از برای کسی است که برسد از پروردگار خود بدانکه در احادیث معتبره
در بسیاری از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیات در شان حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه و شیعیان انحضرت نازل شده است چنانچه حافظ
ابو نعیم بسند خود از ابن عباس و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت
کرده است که چون این ایه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم بحضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه گفت که مصداق این ایه تویی و شیعیان تو
روز قیامت خواهید آمد تو و شیعیان تو راضی و پسندیده و خدا از شما
راضی و خواهند آمد دشمنان تو غضبناک و غل در گردن و ایضا بسند خود از
حارث بن اعور روایت کرده است که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
فرمود که ما اهل بیتیم که کسی را بما قیاس نمیتوان کرد مردی بنزد ابن عباس رفت

و این سخن را بر سبیل استغراب باو نقل کرد ابن عباس گفت مگر علی مثل
پیغمبر نیست چنانکه او را بدیگران قیاس نمیتوان کرد پس این ایه در شان علی صلوات
الله علیه نازل شد انَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ تا اخر و ابو القاسم
حسکانی در شواهد التنزیل روایت کرده است از یزید بن سراحیل کاتب حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه که گفت شنیدم از انحضرت که حضرت رسول
صلی الله علیه و اله و سلم قبض روح او شد در حالتی که بر سینه من تکیه کرده بود
پس در انحالت گفت یا علی ایا نشنید قول الله تعالی انَّ الَّذِینَ آمَنُوا تا خیر البریه
پس فرمود که ایشان شیعیان تواند و وعده من و شما نزد حوض کوثر است
هرگاه جمع شوند امتها از برای حساب خواهند خواند شما را با روهای دست
و پاهای سفید و نورانی و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که این ایه در
شان او و اهل بیت او علیهم السلام نازل شده است و ابن مردویه و سایر محدثان
عامه بطرق متعدده اینمضمون روایت کرده اند و مؤید این انست که فخر رازی
و غیر از ابن مسعود روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم
فرمود که علی خیر البشر من ابی فقد کفر یعنی علی بهترین بشر است هر که ابا
کند کافر است و ایضا فخر رازی و غیر او از مخالفین روایت کرده اند که حضرت
رسول صلی الله علیه و اله و سلم در باب ذو الفقار گفت میکشد او را بهترین
و بروایت دیگر میکشد او را بهترین این امت و ابن مردویه از ابی الیسر انصاری
از پدرش روایت کرده که گفت رفتم بنزد عایشه پرسیدم که کی کشت ایشان را
یعنی خوارج گفتم علی کشت گفت مانع نمیشود مرا ان عداوتی که در نفس من است
بعلی انکه حق را بگویم شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که میگفت
میکشد ایشان را بهترین امت من بعد از من و شنیدم میگفت علی با حق است

وحق با علی است وایضًا از مسروق روایت کرده است که گفت عایشه را سوکند
دادم که آنچه در این باب شنیدهٔ بگو گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه
واله وسلم که ایشان شر خلق وخلیفه اند میکشد ایشانرا بهترین خلق وخلیفه
وبزرکترین ایشان نزد خدا از جهت قرب و وسیله وایضا بچندین سند دیگر از مسروق
روایت کرده است که در بعضی چنین است میکشد ایشانرا بهتر خلق وکسی که در قیامت
وسیله او نزد خدا از همه نزدیکتر است ودر بعضی میکشند ایشانرا نیکان امت من
ودر مسند ابن حنبل مثل مثل حدیث دوم بار روایت کرده است پس از این احادیث
که متفق علیه خاصه وعامه است ظاهر شد که انحضرت وشیعانش بهترین
خلایق اند پس اولی واحق است بامامت واما سبقت انحضرت در جهاد احتیاج
به بیان ندارد وبرق شمشیر آتشبار حیدر کرار تا قیامت روشنی بخش دلهای
مؤمنان ولهب جانسوز منافقان است وبعد ازین مجملی بیان خواهد شد
بانزدهم قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ یعنی بگو یا محمد
بس است خدا گواه میان ما ومیان شما وانکه نزد اوست علم کتاب یعنی علم قرآن
یا علم لوح محفوظ واحادیث مستفیضه از طریق عامه وخاصه وارد شده است
که مراد بانکسی که نزد اوست علم کتاب حضرت امیر المؤمنین وائمه از فرزندان او است
علیهم السلام چنانکه عامه روایت کرده است از شعبی که گفت هیچکس اعلم نبود بکتاب
خدا بعد از رسول خدا از علی بن ابی طالب وعاصم از ابو عبد الرحمن سلمی روایت
کرده است که گفت ندیدم کسی را که قرائت قرآن را بهتر از علی صلوات الله علیه
کند وایضًا از عبد الله الرحمن روایت کرده است از ابن مسعود که گفت اگر کسی را دانا تر
بکتاب خدا از خود میدانستم البته نزد او میرفتم کفتم علی از تو اعلم نبود گفت بلکه
بنزد او نرفتم یعنی چون اعلم بود بنزد او رفتم وثعلبی بسند خود از عبد الله بن عطا روایت

کرده است که گفت در خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه در مسجد
نشسته بودم پسر عبد الله بن سلام را دیدم در ناحیه از مسجد نشسته پس بحضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه کفتم سنیان کمان میکنند که انکسی که علم کتاب نزد
او بود عبد الله بن سلام است حضرت فرمود که علی بن ابی طالب صلوات الله علیه
بود که علم کتاب نزد او بود وایضًا ثعلبی وابو نعیم بسندهای خود از محمد بن حنیفه
رضی الله عنه روایت کرده اند که مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ علی صلوات الله علیه بود
وسیوطی روایت کرده است که از ابن جبیر پرسیدند که مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ آیا عبد الله
بن سلام است گفت چگونه او باشد وحال انکه این سوره در مکه نازل شده است
وعبد الله بن سلام در مدینه مسلمان شد پس معلوم شد که انحضرت بعلم
قرآن مجید اعلم است از جمیع امت بلکه از سایر انبیا نیز خواهد بود پس این آیه از سه
جهت دلالت میکند یکی از جهت اعلم بودن چنانچه مکرر مذکور شد دویم
از جهت انکه انحضرت را در شهادت بر حقیت رسول قرین خود کردانید واز این
مرتبه بالاتر نمیباشد سیم اکتفای بشهادت انحضرت به تنهائی دلالت
میکند بر عصمت انحضرت زیرا بشهادت غیر یک گواه مدعا ثابت نمیشود وعصمت
دلیل امامتست چنانچه کذشت شانزدهم ایه نجوی است که مفسران ومحدثان خاصه
وعامه روایت کرده اند که چون اصحاب از حضرت رسالت صلی الله علیه واله
وسلم سؤال بسیار مینمودند وسبب ملال انحضرت میکردید حق تعالی باین سبب
واز برای امتحان صحابه که ظاهر کردد که کدام یک در مقام اخلاص وبذل جان ومال
ثابت قدم اند این آیه را فرستاد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ
يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ یعنی ای کروه مؤمنان با رسول بسر سخن کویید پس
پیش از ان را کفتن تصدقی بکنید پس کسی از صحابه تا ده روز نه بیضاوی وسایر

مفسران گفته اند کسی راز نگفت و مطلبی عرض نکرد بغیر از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه باتفاق مخالف و مؤلف تا آنکه حکم آیه منسوخ شد و حق تعالی فرمود
ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ
وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ آیا ترسیدید
که پیش از حرف گفتن با رسول صدقها بدهید پس چون نکردید و خدا شما را بخشید پس
نماز را بر پای دارید و بدهید زکوة و اطاعت کنید خدا و رسول را و خدا عالم است
بآنچه شما میکنید پس معلوم شد که معاتبات این آیات متوجه صحابه شد
بغیر آنحضرت که عمل باین امر نمود باتفاق مفسران و از مجاهد روایت کرده اند
حافظ ابونعیم و سایر مفسران که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فرمود که آیه در قرآن هست که عمل بآن نکرده است کسی پیش از من و عمل بآن نخواهد
کرد احدی بعد از من و این آیه نجوی است من یک دینار داشتم و بیک درهم
فروختم و هرگاه خواستم رازی بگویم یکدرهم تصدق کردم تا آنکه آن آیه
منسوخ شد و بروایت دیگر فرموده که ببرکت من خدا تخفیف داد این حکم را
از این امت و سدّی روایت کرده است از ابن عباس که مردم در خلوت با حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم راز میگفتند و هرگاه حاجتی داشتند و این
امر بر حضرت دشوار شد پس حق تعالی واجب گردانید بر هر کس که خواهد در
پنهان راز بگوید آنکه تصدق کند پس مردم دست از راز گفتن برداشتند و بر
ایشان دشوار شد و حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی صلوات
الله علیه بچند سند از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه کریمه
نازل شد کسی قدرت نداشت که با حضرت راز گوید تا آنکه پیشتر تصدق بکند
پس اول کسی که تصدق کرد علی بن ابی طالب صلوات الله علیه بود دیناری را

بده درهم فروخت و ده راز با حضرت رسول گفت و در هر رازی یکدرهم تصدق
کرد و بروایت دیگر از ابن عباس روایت کرد که چون این آیه نازل شد مردم ترک کردند
راز گفتن را با آنحضرت و بخل ورزیدند از تصدق کردن و حضرت امیر تصدق کرد
و راز گفت و کسی غیر او از مسلمانان تصدق نکرد پس منافقان گفتند علی
این کار نکرد مگر برای آنکه کار پسر عمش را رواج دهد و بدانکه اختصاص آنحضرت
باین فضیلت منقبت عظمی از مناقب آنحضرت و از اینجا معلوم میشود که آنچه
مخالفان وضع کرده اند از احادیث باطله که خلفای جور ایشان بذل اموال عظیمه
در راه دین کرده اند محض افترا است و معلوم است که اگر اعتنائی بامر دین میداشتند
در عوض ده روز عاجز نبودند از آنکه یکدرهم بلکه یکدانه خرما تصدق کنند
تا مورد این معاتبات نکردند هفدهم وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا
یعنی چنگ زنید در ریسمان خدا همگی و پراکنده مشوید حبل خدا کنایه است از
چیزی که حق تعالی سبب نجات این امت گردانیده است و در احادیث بسیار وارد
شده است که مراد اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه ثعلبی در
تفسیر خود روایت کرده است از ابان بن تغلب از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه فرمود مائیم حبل الله که حق تعالی در این آیه فرموده است
و حافظ ابونعیم نیز این مضمون را از ابوحفص صایغ از آنحضرت روایت کرده است
و ایضا عامه از ابوسعید خدری روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و
آله و سلم فرمود أَيُّهَا النَّاسُ من در میان شما دو حبل گذاشته ام اگر متمسک شوید
بآنها هرگز گمراه نمیشوید بعد از من یکی بزرگتر است از دیگری کتاب خدا ریسمانی است
کشیده از آسمان بسوی زمین و عترت من اهل بیت من بدرستی که این دو تا از
یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند هجدهم قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا

إِلَى اللهِ عَلَى بَصِيرَةٍ وَمَنِ اتَّبَعَنِي يعنى بگواى محمّد اينست راه من ميخوانم مردم را بسوى
خدا بر بصيرت و بينائى من و كسى كه متابعت من كرده است احاديث بسيار
از اهل بيت عليهم السّلام منقول است كه مراد كه بيش از همه كس متابعت انحضرت
كرده است كه او على بن ابى طالب است و ابن مردويه از محدثان عامه است از
حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه روايت كرده است و بروايت ديگر از
حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه منقول است كه مراد آل محمد است و ايضا
حق تعالى فرموده است هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ يعنى خدا انكسى است
كه تقويت كرده است ترا بيارى خود و بمؤمنين در اخبار معتبره جانبين وارد
شده است كه مراد بمؤمنين على بن ابى طالب صلوات الله عليه است يا مراد
بنصرت خدا نصرتى است بر دست امير المؤمنين صلوات الله عليه جارى كرد
و بنا بر اول مراد انست كه عمده و سر كرده انها على بن ابى طالب است يا مراد بمؤمنان
انهايند كه ايمان بعلى آورده اند چنانچه سيوطى در در منثور بسند خود از ابو هريره
روايت كرده است كه بر عرش نوشته شده است لا اِلهَ اِلَّا اللهُ اَنَا وَحْدِي لا شَرِيكَ
لِي مُحَمَّدٌ عَبْدِي وَرَسُولِي اَيَّدْتُهُ بِعَلِيٍّ و اينست انچه حق تعالى فرموده است هُوَ الَّذِي
أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ و حافظ ابو نعيم در حليه و غير از كلبى از ابو صالح
از ابو هريره همين مضمون را روايت كرده است و ثعلبى در تفسير از ابن جبير
و ابو الحمراء از رسول خدا صلى الله عليه و اله و سلم روايت كرده است كه از انحضرت
شنيده كه گفت در شب معراج ديدم كه بر ساق راست عرش نوشته بود لا اِلهَ
اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ اَيَّدْتُهُ بِعَلِيٍّ وَنَصَرْتُهُ بِهِ يعنى تقويت كردم محمد را بعلى
و يارى كردم او را باو و حافظ ابو نعيم بدو سند از حضرت امام محمد باقر صلوات
الله عليه روايت كرده است كه اين ايه در شان على صلوات الله عليه نازل شده

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يعنى اى پيغمبر بزرگوار
بس است ترا خدا و انكه متابعت تو كرده است از مؤمنان و او على بن ابى
طالب عليهم السّلام است كه بيش از همه و بيش از همه او را متابعت كرده است
و عز محدث حنبل گفته است كه او على بن ابى طالب است كه سر كرده مؤمنان است
مؤلف گويد كه از اين آيات و اخبار مقبوله الطرفين مبرهن گرديد كه حضرت
امير المؤمنين صلوات الله عليه مخصوص است بمتابعت حقيقى و يارى
كامل واقعى حضرت رسول صلى الله عليه و اله و سلم و همين بس است براى
استحقاق تقديم انحضرت و ايضا ظاهر شد كه دعوت براه خدا بعد از حضرت
رسول مخصوص انحضرت است پس امامت مخصوص اوست نوزدهم وَقِفُوهُمْ
اِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ يعنى باز داريد كافران را كه ايشان سوال كرده ميشوند حافظ
ابو نعيم در حليه و چند كتاب ديگر و ابو القاسم حسكانى در شواهد التنزيل
و ابن شيرويه در فردوس الاخبار و ابن مردويه در مناقب و غير ايشان بسندهاى
بسيار از ابن عباس و ابو سعيد خدرى روايت كرده اند كه سوال كرده ميشوند
از محبت على بن ابى طالب صلوات الله عليه و حافظ ابو نعيم در كتاب منقبة
المطهرين بچندين سند از بريده و غير او روايت كرده است كه روزى در خدمت
حضرت رسول صلى الله عليه و اله و سلم بوديم فرمود كه بحق خداوندى كه
جان من در قبضه قدرت اوست كه از جاى خود حركت نميكند دو پاى بنده
در روز قيامت مگر انكه سوال ميكنند از چهار چيز از عمر او كه در چه چيز فانى
كرده است و از بدنش كه در چه عمل كهنه كرده است و از مالش كه از كجا كسب كرده
و در چه مصرف صرف كرده است و از محبت ما اهل بيت پس عمر گفت اى
پيغمبر خدا چيست محبت شما بعد از تو پس دست خود را بر سر على گذاشت و

کفت علامت محبت ما اهل بیت محبت اینست هرکه اورا دوست دارد مارا
دوست داشته وهرکه اورا دشمن دارد مارا دشمن داشته است و وجماعتی لا ال
ازین احادیث کذشت قُل لَا اَسْأَلُكُمْ اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ
حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا موافق احادیث معتبره عامه وخاصه یعنی این ایه است
که بکو یا محمّد من سوال نمیکنم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی مکر مودت خویشان
من وهرکه اکتساب حسنه کند در مودت زیاده میکنیم از برای او در ان
نیکی وثواب خود را ودر جای دیکر فرموده است قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ فَهُوَ لَكُمْ مِنْ اَجْرٍ
انچه من سوال میکنم از مزد پس ان از برای شما است ونفعش بشما عاید میکردد
ودر صحیح مسلم از ابن جبیر روایت کرده است که قربا در این ایه قربی ال محمّد است
وابو حمزه ثمالی در تفسیر از ابن عباس روایت کرد که چون حضرت رسول
صلّی الله علیه واله وسلّم بمدینه طیبه هجرت فرمود انصار بخدمت
انحضرت آمدند وعرض کردند که بر شما خرجها وارد میشود در اموال ما
هر حکمی که میفرمائی رواست پس این ایه نازل شد وایضا ابو حمزه ثمالی از سدی
وثعلبی از ابن عباس روایت کرده اند که اقتراف حسنه مودت ال محمّد است
وبروایت عامه وخاصه از حضرت امام حسن مجتبی صلوات الله علیه
منقولست که ما از اهل بیتیم که خدا مودت ایشان را بر هر مسلمانی واجب
کرده است در این ایه قُلْ لَا اَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى
واقتراف حسنه بمودت ما اهل بیت است وابو القاسم حسکانی در شواهد
التنزیل از ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که چون ایه نازل شد صحابه
کفتند یا رسول الله کیستند که مامور شده ایم بمودت ایشان فرمود که وفاطمه
وفرزندان ایشانند وبروایت ابو نعیم یعنی دو پسر ایشان وثعلبی در تفسیر

ازان

۲ از ابن عباس اینمضمون را روایت کرده است وایضا در شواهد التنزیل
از ابو امامه باهلی روایت کرده است که رسول خدا صلّی الله علیه واله وسلّم
فرمود که حق تعالی پیغمبران از درختهای متفرق خلق کرده است ومن وعلی
از یک درخت خلق شده ایم من اصل ان درختم وعلی فرع آنست وحسن
وحسین میوهای آنند وشیعان ما برکهای آنند هرکه در یک شاخ
از شاخهای ان چنک زند نجات یابد وهرکه ازان میل بجانب دیکر کند
بجهنّم افتد واکر بنده عبادت کند خدا را در صفا ومروه هزار سال تا انکه مانند
مشک پوسیده شود ومحبت ما را در نیابد خدا او را برو در جهنّم اندازد
پس این ایه را خواند وحافظ ابو نعیم بسندهای بسیار از زید بن ارقم روایت
کرده است که رسول خدا صلّی الله علیه واله وسلّم بسوی خانه فاطمه علیها
السّلام وفاطمه وعلی وحسن وحسین علیهم السّلام در انخانه بودند پس
دو عضاده در را کرفت وکفت من جنکم هرکه با شما جنک کند وصلحم با هرکه
با شما صلح کند وایضا این مضمون را از ام سلمه وابو سعید خدری روایت
کرده است وایضا ابو هریره روایت کرده است که انحضرت نظر کرد بسوی
علی وحسن وحسین علیهم السّلام واین سخن را کفت واز جابر روایت کرده است
که رسول خدا صلّی الله علیه واله وسلّم در عرفات بود وعلی صلوات الله علیه
در برابر او بود پس کفت یا علی نزدیک من بیا پس دست او را بدست کرفت و
کفت یا علی من وتو از یک درخت خلق شده ایم من اصل ان درختم وتو فرع انی و
حسن وحسین وشاخهای آنند هرکه بیک شاخ ان بچسبد خدا او را داخل
بهشت کرداند وثعلبی در تفسیر وَعُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ روایت کرده که قبره در فریادی
که میکند میکوید خداوندا لعنت کن دشمنان آل محمّد را وثعلبی وصاحب و

فخر رازی از جریر بن عبد الله روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه
و اله و سلم فرمود که هر که بر محبت آل محمد بمیرد شهید مرده است و هر که بر محبت
ال محمد بمیرد امرزیده مرده است و هر که بر محبت ال محمد بمیرد توبه کرده مرده است
و هر که بر محبت ال محمد بمیرد با ایمان کامل مرده است و هر که بر محبت ال محمد
بمیرد بشارت دهند اورا ملک موت و منکر و نکیر ببهشت و هر که بر محبت آل
محمد بمیرد اورا بسوی بهشت برند مانند عروسی که بخانه داماد برند و هر که
بر محبت ال محمد بمیرد از قبرش بسوی بهشت دو در بگشایند و هر که بر محبت
ال محمد بمیرد حق تعالی ملائکه را بزیارت قبر او بفرستد و هر که بر محبت ال محمد بمیرد
بر سنت و جماعت مرده است و هر که بر دشمنی ال محمد بمیرد چون روز قیامت
شود در میان پیشانی او نوشته باشد که نا امید از رحمت حق تعالی است و هر که
بر دشمنی ال محمد بمیرد کافر مرده است و هر کس بر بغض ال محمد بمیرد بوی
بهشت را نشنود و ابن ابی الحدید در شرح البلاغه مسند بن حنبل روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم خطبه خواند و فرمود
ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت برادرم و ابن عمم علی بن ابی طالب
دوست او نیست مگر مؤمن و دشمن او نیست مگر منافق دوست او دوست من است
و دشمن او دشمن من است و هر که دشمن من باشد جزای او عذاب جهنم است و
در تفسیر ثعلبی روایت کرده است که در معراج ملکی از جانب حق تعالی آمد و بحضرت
رسول صلی الله علیه و اله و سلم گفت که از پیغمبران سؤال نما که شما بر چه
امر مبعوث گشتید گفتند بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب
صلوات الله علیه و فخر رازی در تفسیر ش گفته است که ال محمد انها
که امر ایشان بانحضرت راجع میشود و هر که ایل شدن امرش باو بیشتر

ال انحضرتند و شک نیست که علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله
علیهم تعلق میان ایشان و انحضرت اشد تعلقات بود و این مانند معلوم
متواتر است پس واجبست که ایشان ال باشند و ایضا خلاف کرده اند
در ال بعضی گفته اند اقارب انحضرت و بعضی گفته اند امت او اگر حمل بر قرابت
کنیم ایشان ال اند و اگر حمل کنیم بر امتی که قبول دعوت انحضرت کرده اند
ایشان ال اند پس ثابت شد که بر هر تقدیر ال اند و اما دخول غیر ایشان پس
مختلف فیه است پس ثابت شد که بر هر تقدیر ال اند پس از صاحب کشاف
روایت کرده است که چون این ایه نازل شد گفتند یا رسول الله کیستند این قرابت
تو که واجبست بر ما محبت ایشان گفت علی و فاطمه و دو پسر ایشان پس ثابت
شد که چهار نفر اقارب پیغمبر اند پس واجبست که مخصوص باشند بمزید
تعظیم است و دلیل بران چند چیز است اول نزول در شان ایشان دویم
انکه ثابت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فاطمه را دوست
میداشت و گفت فاطمه پاره تن من است ایذا میکند مرا انچه او را ایذا میکند و
چون ثابت شده است بنقل متواتر از محمد صلی الله علیه و اله و سلم که دوست
میداشت علی و حسن و حسین علیهم السلام را پس واجبست بر همه امت
که ایشانرا دوست دارند زیرا که حق تعالی فرموده است فَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي
يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ و این ایات
دلالت میکند بر تاسی و متابعت انحضرت سیم انکه دعا کردن از برای
ال منصبی عظیمی است و ازین جهت خاتمه تشهد گردانیده اند در نمازها
و این تعظیم غیر آل نشده پس اینها همه دلالت کرد بر انکه محبت ال محمد و ایضا

صاحب کشاف از سدی روایت کرده است که اقتراف حسنه مودت آل
محمد است صلوات الله علیهم و ثعلبی در تفسیر خود از ام سلمه روایت کرده است
که حضرت رسول بفاطمه گفت بیاور شوهرت را و دو پسرت را چون ایشان را
آورد عبائی بر روی ایشان انداخت پس دست را بر روی ایشان گذاشت و گفت
خداوندا اینها آل محمدند پس بگردان صلوات و برکات خود را بر آل محمد
بدرستی که تو حمید مجیدی ام سلمه گفت من عبا را برداشتم که داخل شوم
با ایشان از دست من کشید و گفت عاقبت تو بخیر است بیست و یکم اِنَّ
الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ یعنی آنها که ایمان
آوردند و اعمال شایسته کردند طوبی از برای ایشان است و نیکی و بازگشت
باخرت ثعلبی از ابن عباس روایت کرده است که طوبی درختیست که اصلش
در خانه علی صلوات الله علیه است و در خانه هر مومنی شاخی از آن درخت
هست و ایضا از جابر روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سوال کردند از طوبی فرمود
که درختیست که اصلش در خانه من است و فرعش بر اهل بهشت است مرتبه
دیگر از آنحضرت پرسیدند فرمود درختیست در بهشت که اصلش در خانه
حضرت امیر المومنین است و فرعش بر اهل بهشت است پرسیدند که شما یکمرتبه
فرمودید که اصلش در خانه من است و بار دیگر فرمودید که اصلش در خانه علی است
فرمود خانه من و خانه علی در بهشت یکیست و در یک مکان است و بدانکه آیاتی
که امامیه و مخالفان روایت کرده اند که در شان امیر المومنین و سایر اهل بیت
علیهم السلام نازل شده است بسیار است و در کتاب عیون القلوب ایراد نموده ام
و در این رساله همین اکتفا نمایم قصد ششم در بیان احادیث متواتره است

از جانبین که دلالت بر امامت و خلافت و فضیلت و جلالت آنحضرت میکند
و معایب و مثالب اعدای آنحضرت و در آن چند فصل است اول در
حدیث غدیر است و نص صریح امامت که در آن روز حضرت رسول صلی الله علیه
و آله و سلم بر حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه و امامت آنحضرت نمود
زیرا که چنانکه مکه و مدینه متواتر است وجود مسجد غدیر در میان مکه و مدینه
تا حال آثار آن مسجد باقی است و اهل آن محل و اطراف و نواحی همه آن قصه را نقل
میکنند از پدران خود و محل قیام حضرت رسول را نشان میدهند و ایضا همچنان
که حجت الوداع و سایر غزوات حضرت رسول متواتر است نزول آنحضرت
در غدیر از برای بیان منزله جلیله از منازل امیر المومنین صلوات الله علیه
و اصحاب خود را جمع کردن و خطبه خواندن متواتر است و کسی در این امور خلافی
نکرده است و خلافی کرده اند در بعضی از خصوصیات واقعه و خطب دلالت
بر خلافت و چون احادیث این مطلب زیاده از آنست که در این مختصر احصا
توان نمود مجملی از آن قصه را با احادیثی که در صحاح مشهوره عامه مذکوره
مذکور است ایراد مینمایم سید ابن طاوس رضی الله عنه در کتاب اقبال گفته است
که نص حضرت رسول بر حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه در روز غدیر
بر امامت آن واضح تر است که احتیاج به بیان داشته باشد و لیکن ذکر میکنیم
اسمای جماعتی را که در این باب تصانیف کرده اند و احادیث این مطلب را ایراد
نموده اند و از آنجمله مسعود بن ناصر سجستانی است که از ثقات علمای مخالفان است
در کتاب ولایت که هفده جزو است حدیث غدیر را از صد و بیست نفر از
صحابه روایت کرده است و محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ در کتاب الرد علی
الحرقوصیه بهفتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابن عقده حافظ در

کتاب الولایه بصد و پنج طریق روایت کرده است از حذیفه الیمان بتفصیل
این قصه را از مولف کتاب النشر والطی نقل کرده است و او از کتب معتبره مخالفان
روایت کرده اند از حذیفه ابن الیمان که گفت حق تعالی فرستاد بر پیغمبرش این آیه را
اَلنَّبِیُّ اَوْلیٰ بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَاَزْوَاجُهُ اُمَّهَاتُهُمْ وَاُولُوا الْاَرْحَامِ
بَعْضُهُمْ اَوْلیٰ بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللّٰهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُهَاجِرِینَ یعنی پیغمبر
اولی است بمومنان از جانهای ایشان و زنهای او مادرهای ایشان است
و خویشان رحمی بعضی از ایشان اولی اند از بعضی در کتاب خدا از مومنان
و مهاجران پس صحابه گفتند چیست این ولایتی که شما بان احقید از ما بجانهای ما
فرمود که شنیدن و اطاعت کردن است در آنچه خواهید و نخواهید ما گفتیم
شنیدیم و اطاعت کردیم پس حق تعالی این آیه را فرستاد وَاذْکُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ
عَلَیْکُمْ وَمِیثَاقَهُ الَّذِی وَاثَقَکُمْ بِهِ اِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا یعنی و یاد کنید
نعمتهای خدا را بر شما و پیمانهائی که محکم کرده ایم بر شما در وقتی که گفتید شنیدیم
و اطاعت کردیم و اینها در مدینه بود پس بیرون رفتیم بسوی مکه در خدمت
حضرت رسول برای حجة الوداع پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و
گفت پروردگار سلام میرساند ترا که علی را نصب کن که هادی مردم و پیشوای
ایشان باشد حضرت آنقدر گریست که ریش مبارکش تر شد گفت یا جبرئیل
قوم من عهدشان بجاهلیت و کفر نزدیکست و بضرب شمشیر خواهی نخواهی
ایشانرا بدین در آوردیم تا اطاعت من کردند پس حال ایشان چگونه خواهد بود
اگر دیگری را بر ایشان مسلط کردانیم پس جبرئیل بالا رفت حجة الوداع حضرت رسول وپیش از
صلی الله علیه و اله و سلم علی را بیمن فرستاده بود در مکه بانحضرت
ملحق گردید روزی علی صلوات الله علیه در نزدیک کعبه نماز میکرد

چون برکوع رفت سایلی سوال کرد حضرت در رکوع انگشتر خود را باو داد
پس آیه اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ نازل شد چنانچه در سیاق آیات گذشت پس حضرت
رسول اَللّٰهُ اَکْبَرُ گفت و آیه را بر ما خواند و گفت برخیزید تا ببینیم این صفات
که خدا فرموده در کی ظاهر میشود چون حضرت رسول داخل مسجد شد سایلی
از مسجد بیرون میرفت پرسید از کجا می آیی گفت از نزد این مردی که نماز میکند
این انگشتر را در رکوع نماز بمن داد پس حضرت اَللّٰهُ اَکْبَرُ گفت و جانب حضرت
امیر روانه شد باو گفت امروز چه کار خیر کرده ای علی تصدق انگشتر را ذکر کرد
حضرت رسول مرتبه سیم اَللّٰهُ اَکْبَرُ گفت پس منافقان بیکدیگر نظر کردند
و گفتند دل ما تاب این نمی آورد که او بر ما مسلط باشد میرویم و سوال میکنیم که
او را بدیگری بدل کند چون این سخن را بحضرت اظهار کردند حق تعالی این آیه را
فرستاد قُلْ مَا یَکُونُ لِی اَنْ اُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِی و مضمون آیه بنابر
تفسیر آنست که چون بر ایشان خوانده شود آیات واضحات ما گویند آنها که
اعتقاد بقیامت ندارند بیاور قرانی غیر این قران یا بدل کن ذکر علی را از آن
بگو یا محمد نمیتواند بود از برای من آنکه بدل کنم آنرا از پیش خود متابعت نمیکنم
مگر آنچه وحی آمده است بسوی من بدرستی که من میترسم اگر معصیت
کنم پروردگار خود را از عذاب روز بزرگ پس جبرئیل گفت یا رسول الله تمام
کن امر خلافت علی را حضرت فرمود ای حبیب من جبرئیل شنیدی تدبیر فعلی
منافقان را در این باب پس جبرئیل بالا رفت و بروایت غیر حذیفه حضرت رسول
در منی بر منبر بر آمد و گفت اَیُّهَا النَّاسُ من بعد از خود دو چیز در میان شما میگذارم
اگر متابعت آنها کنید هرگز گمراه نمیشوید کتاب خدا و عترت من که اهل بیت من اند
و بدرستی که خداوند لطیف خبیر مرا خبر داده است که اینها از هم جدا نمیشوند تا

درحوض کوثر بر من وارد شوند مانند این دو انکشت من دو سبابه خود را
بیکدیکر چسبانید که هر که چنک در اینها زند نجات می یابد و هر که مخالفت
اینها کند هلاك میشود ایها الناس آیا تبلیغ رسالت خدا کردم کفتند بلی
حضرت کفت خداوندا کواه باش پس چون آخر ایام تشریق شد که سیزدهم
ماه ذی الحجه باشد حق تعالی سوره اذا جاء نصر الله را فرستاد حضرت
فرمود که این خبر مرك من است که بمن دادند چون دلالت میکند بر انکه
کار دین را تمام کرده ام پس باید متوجه عالم قدس کردم پس در منی داخل مسجد
خیف شد فرمود که ندا کنند که مردم حاضر شوند چون جمع شدند خطبه
خواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود ایها الناس من در میان شما
دو چیز بزرك سنکین میکذارم یکی بزرکتر است وان کتاب خداست یکطرف
ان بدست خداست و طرف دیکر بدست شما است پس چنك زنید در ان و
کوچکتر عترت من است و اهل بیت من اند بدرستی که بتحقیق که خبر داده مرا خداوند
صاحب لطف دانا که اینها از یکدیکر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد
من آیند مانند این دو انکشت من و جمع کرد میان دو انکشت شهادت خود
و نمیکویم میان این دوتا و جمع کرد میان انکشت میان و انکشت شهادت
که یکی بر دیکری زیاد باشد پس کروهی از منافقان جمع شدند و کفتند محمد
میخواهد که امامت را در اهل بیت خود قرار دهد پس چهار نفر ایشان از میان
مردم بیرون رفتند و داخل کعبه شدند و نامه در میان خود نوشتند
بایکدیکر که اکر محمد بمیرد یا کشته شود نکذارند که خلافت باهل او برسد
پس حق تعالی این آیه را فرستاد اَمْ اَبْرَمُوا اَمْرًا فَاِنَّا مُبْرِمُونَ اَمْ یَحْسَبُونَ اَنَّا لَا نَسْمَعُ
سِرَّهُمْ وَنَجْوٰیهُمْ بَلٰی وَرُسُلُنَا لَدَیْهِمْ یَکْتُبُونَ یعنی آیا محکم کرده اند امری

44

پس ما نیز کار خود را محکم میکنیم بلکه کمان میکنند که ما نمیشنویم سر آشکار ایشانرا
بلکه میشنویم و رسولان ما از ملائکه نزد ایشانند و می نویسند کفتها و کردهای
ایشانرا حذیفه در حدیث خود کفت پس رخصت داد رسول خدا صلی الله
علیه واله وسلم مردم را که بار کنند و متوجه مدینه شوند چون بضجنان رسیدند
حق تعالی امر کرد حضرت رسول را که امامت علی را علانیه بمردم بکوید در جحفه
فرود آمد و چون مردم بجای خود قرار کرفتند جبرئیل علیه السلام نازل شد
و کفت امامت علی را ظاهر کردان حضرت کفت پروردکارا بدرستی که قوم من
نو مسلمانند اکر این امر را ظاهر کردانم خواهند کفت که رعایت پسر عمش کرد و مسعود بن
ناصر سیستانی در کتاب درایت روایت کرده است از ابن عباس که چون در جحفه
جبرئیل علیه السلم نازل شد حضرت بمردم کفت که آیا من اولی نیستم بمومنان از جانهای
ایشان کفتند بلی یا رسول الله حضرت فرمود پس هر که من مولای اویم علی مولای اوست
خداوندا دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و یاری
کن هر که او را یاری کند و اعانت کن هر که او را اعانت کند ابن عباس کفت بخدا
سوکند که اطاعت او در انروز بر مردم واجب شد پس در روایت اول کفت چون
جبرئیل علیه السلم نازل شد و این آیه را آورد یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّهِ
فَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ یعنی ای رسول خدا
برسان بمردم آنچه فرستاده است بسوی تو از جانب پروردکار تو اکر نکنی پس نرسانیده
رسالت را و خدا نکاه میدارد ترا از شر مردم حذیفه کفت وقتی این آیه نازل شد
که بغدیر خم رسیده بودیم و هوا بمرتبه کرم بود که اکر کوشت را بر زمین می افکندند
بریان میشد پس فرمود که ندا کنند که مردم جمع شوند و مقداد و سلمان و ابوذر و
عمار را امر کرد که زیر درختان خار را برو بند و سنکها بر روی یکدیکر بکذارند

بشکل منبر بقدر قامت رسول خدا پس ساختند منبر را وجامه بر رویش کشیدند
وحضرت رسول صلّی الله علیه واله وسلّم بالا رفت وخطبه طولانی در نهایت
فصاحت وبلاغت ادا نمود تا انکه کفت اقرار میکنم از برای خدا بر نفس خود ببندکی
وکواهی میدهم از برای او بخداوندی وادا میکنم انچه وحی کرده است
بسوی من از ترس انکه اکر نکنم بلای عظیمی بر من نازل کردد و وحی کرده است
خدا بسوی من یَا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغ تا اخر پس کفت ای کروه مردم من تقصیر
نکردم در رسانیدن انچه خدا بسوی من فرستاده است ومن بیان میکنم از
برای شما سبب نزول این ایه را بدرستی که جبرئیل علیه السلم مکرر بر من
نازل شد وامر کرد از جانب خداوند جلیل که بکویم در حضور مردم واعلام
کنم هر سفید وسیاه را که علی بن ابی طالب برادر منست وخلیفه من است
وامام است بعد از من اَیُّهَا النَّاس علم من احاطه کرده است بمنافقانی که میکویند
بزبانهای خود انچه نیست در دلهای ایشان واین را سهل واسان می انکارند
ونزد خدا عظیم است ومرا آزار کردند در باب علی از بسیاری که مرتبه
میکویند او کوش است یعنی هرچه میکویند قبول میکند بسبب انکه میدیدند
که علی همیشه با من است ومن پیوسته متوجه اویم تا انکه حق تعالی فرستاد وَمِنهُم
الَّذِینَ یُؤذُونَ النَّبِیَّ وَیَقُولُونَ هُوَ اُذُن یعنی منافقان جمعی هستند که
ازار پیغمبر میکنند ومیکویند او کوش بحرف مردم است بکو یا محمّد او کوش
نیکی از برای شما ایشان ایمان آورد از برای خدا وایمان می اورد از برای مؤمنان
پس حضرت فرمود که اکر خواهم کویندکان را نام ببرم میتوانم کفت وبدانید که
حق تعالی نصب کرده است علی را از برای شما ولی وصاحب اختیار وامامی که
واجب کردیده است اطاعت او بر مهاجران وانصار وتابعان وبر صحرا

نشینان وشهریان وبر عجمی وعربی وبنده وبزرک وکوچک وبر سفید
وسیاه وبر هر که اقرار بیکانی خدا دارد پس او حکمش بر همه رواست وکفتارش
نافذ است وامرش جاریست ملعونست هر که مخالفت او کند مرحوم است
هر که تصدیق او کند ای کروه مردم تدبیر کنید در قران وبفهمید ایات
محکمات ان را وعمل کنید بانها وتتبع مکنید متشابهات انرا پس بخدا سوکند
که واضح نمیکرداند تفسیر قرانرا مکر علی بن ابی طالب ای کروه مردم بدرستی که
علی وطیبین از فرزندان من که از صلب او وبهم میرسند ثقل کوچکترست
وقران ثقل بزرکتر است از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من ایند و
حلال نیست عمارت امارت وپادشاهی مؤمنان از برای احدی بعد از من بغیر او
پس دست وبازو علی علیه السلام را کرفت وبالا برد ویکدرجه پایین تر از
خود باز داشت مایل بدست راست خود وکفت اَیُّهَا النَّاس کیست اولی
بشما از جانهای شما کفتند صحابه خدا ورسول او پس کفت هر که من مولای
اویم اینک علی مولای اوست خداوندا دوستی کن با هر که با او دوستی کند
ودشمنی کن با هر که با او دشمنی کند ویاری کن هر که او را یاری کند ووا کذار
هر که او را وا کذارد بدرستی که کامل کرد خدا از برای شما دین شما را بولایت
وامامت او وایه نازل شده است که خطاب با مؤمنان کرده باشد مکر انکه ابتدا
باو کرده است وشهادت نداده است در سوره هَل اَتی مکر از برای او وذرّیت
هر پیغمبری از صلب خودش وذرّیت من از صلب علی است دشمن نمیدارد
علی را مکر شقی وبدبختی ودوست نمیدارد علی را مکر متّقی وپرهیزکاری و
سوره عصر در شان علی نازل شده است وتفسیرش انست که سوکند یاد میکنم
بعصر قیامت که ایشان یعنی دشمنان ال محمّد در زیانکاری اند مکر انها که

ایمان آورده اند بولایت علی و اعمال صالحه کردند باعانت و رعایت برادران
خود و وصیت کردند یکدیگر را بحفظ دین حق که ولایت علی و اولاد اوست
و وصیت کردند یکدیگر را بصبر در فتنها و شدتها در غیبت قایم آل محمد
ای گروه مردم ایمان بیاورید بخدا و رسول او و نوری که فرستاده است
و در قرآن یاد کرده است و آن نور امامتست که در علی و امامان از فرزندان
او و نامهائی که حق خدا از مردم خواهد گرفت ای معاشر ناس منم رسول خدا
بسوی شما و پیش از من پیغمبران گذشته اند من بر سنت و طریقه ایشانم بدرستی
که علی موصوف است بصبر و شکر و بعد از او امامان از صلب او بهم میرسند
ای معاشر ناس گمراه شدند پیش از شما اکثر گذشتگان منم صراط مستقیم
و راه راست خدا که امر کرده است شما را در سوره حمد که سؤال کنید از خدا
هدایت بسوی آن راه پس بعد از من علی و بعد از او فرزندان من از صلب او
امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق و راستی و بدرستی که من بیان کرد[م]
از برای شما و فهمانیدم حق را بشما و علی بعد از من بشما میفهماند و من بعد از این
خطبه دعوت میکنم شما را که مصافحه کنید با هم بر بیعت علی و اقرار بامامت
از برای او بکنید و بدانید که من بیعت میگیرم از برای او از جانب خدا فمن
نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤ
اجرا عظیما یعنی پس هر که بشکند این بیعت را بر خود شکسته است و ضرر
باو عاید میگردد و هر که وفا کند بانچه با خدا عهد کرده است بر آن پس بزودی
خدا باو مزد بزرگ عطا میکند ای گروه مردم شما زیاده از آنید که همه بکف
خود با من مصافحه کنید بتحقیق که خدا امر کرده است که از زبانهای شما اقرار بگیرم
که اعتقاد کرده اید بامارت علی بن ابی طالب و امامانی که بعد از او می آیند

از نسل من اند و از نسل او و چنانکه گفتم که ذریت من از صلب او بهم میرسند پس
حاضران بغایبان برسانند پس بگویند که ما شنیدیم و اطاعت کردیم و راضیم
بانچه رسانیدی بما از جانب خدا بیعت میکنند با تو در این امر دلهای ما و
زبانهای ما و دستهای ما بر این عقیده زندگانی میکنیم و بر این اعتقاد میمیریم
و بر این حال در قیامت مبعوث میشویم و تغییر و تبدیل نمیکنیم و شک و
ریبی نداریم بخدا و بتو و بعلی و بحسن و بحسین و امامانی که یاد کردی هر
عهدی و پیمانی که گرفتی از دلهای خود و زبانهای خود و بدل این پیمان و
اعتقاد امر دیگر طلب نمیکنیم و آنچه فرمودی خواهیم رسانیدن بهر که ببینیم
پس مردم از همه طرف صدا بلند کردند که بلی بلی شنیدیم و اطاعت کردیم امر خدا و
رسول او ایمان آوردیم بان بدلهای خود پس هجوم آوردند بر حضرت رسول
و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما و دست گشودند و بیعت
کردند تا آنکه حضرت نماز ظهر و عصر را در یک وقت بجا آورد و باقی
روز مشغول بیعت بودند تا آنکه نماز شام و خفتن را نیز در یک وقت ادا فرمودند
از کثرت شغل و تنگی وقت و این خطبه مختصریست از آنچه علمای امامیه
و مخالفان از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و غیر او روایت کرده اند
و در بحار الانوار ایراد نموده ام و این خطبه مشتمل است بر اکثر آیاتی که در شأن
آنحضرت نازل شده است و در آن روایت مذکور است که چون حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم جمیع شرایع دین را بمردم رسانید بغیر حج و
ولایت در سال دهم هجرة جبرئیل علیه السلام آمد بنزد آنحضرت و گفت
خداوند عالم ترا سلام میرساند و میگوید من هیچ پیغمبری و رسولی را از دنیا
نبرده ام مگر بعد از آنکه دین او را تمام کرده ام و حجت او را بر خلق لازم کرده ام و از

دین تو و امر عظیم مانده است که بمردم نرسانیده یکی فریضه حج و دیگری
فریضهٔ ولایت و خلافت بعد از تو زیرا که هرگز زمین را از حجت خود خالی نخواهم
گذاشت و خدا ترا امر میکند که جمیع مردم را خبر کنی اهل شهرها و اطراف و
بادیه نشینان که با تو بحج بیایند و شرایع و فرایض حج را از تو فرا گیرند و مقصود
اصلی ان که از برای حج حاضر شوند از همه طرف و حجت و ولایت و امامت را همه
بشنوند پس همه با انحضرت متوجه حج شدند و عدد ایشان زیاده از هفتاد
هزار کس بودند مثل عدد اصحاب موسی که بیعت هرون را از ایشان گرفت
و هفتاد هزار کس بودند پس بیعت را شکستند و متابعت گوساله و سامری
کردند و همچنین حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم از مثل عدد بیعت
خلافت امیر المومنین صلوات الله علیه گرفت و ایشان بیعت را بعد از
انحضرت شکستند و متابعت ابو بکر گوساله و سامری کردند پس متصل شد صدای
تلبیه از مابین مکه و مدینه و چون رسیدند بعرفات جبرئیل علیه السلام
نازل شد و گفت یا محمد خداوند عزیز جلیل ترا سلام میرساند و میگوید که
اجل تو نزدیک شده است و عمرت باخر رسیده است و من ترا تکلیف
مینمایم بامری که چاره از ان نیست و البته ضروراست مقدم دار وصیت خود را
وانچه نزد تو است از علم الهی و میراث علوم پیغمبران پیش از تو و سلاح و تابوت
و جمیع انچه نزد تست از علامات و معجزات پیغمبران همه را تسلیم کن بوصی خود
و خلیفه تو بعد از تو حجت کامله من است بر خلق من علی بن ابی طالب پس اورا
بر پا دار از برای خلق که نشانه راه هدایت باشد و تازه کن عهد و بیعت و پیمان
اورا و بیاد ایشان بیاور پیمانی را که در روز الست از ارواح خلایق گرفته
بودم که ولایت ولی من و مولای ایشان و مولای هر مومن و زن مومنه است

۶۹ یعنی علی بن ابی طالب صلوات الله علیه زیرا که هیچ پیغمبری را از دنیا نبردم
مگر بعد از کامل کردن دین خود و تمام کردن نعمت خود بدوستی که دوستان
خود و دشمنی که دشمنان خود و این کمال یگانه پرستی است و تمام نعمت من است
بر خلق که متابعت کنند و اطاعت نمایند ولی مرا و پس امروز کامل میکردانم
از برای شما دین شما را و تمام میکنم بر شما نعمت خود را و پسندیدم از برای شما
دین اسلام را بولی خود و مولای هر مومن و مومنه که او علی است بنده خاص
و وصی پیغمبر من و خلیفه بعد از او و حجت بالغه من بر خلق من مقرون است
طاعت او بطاعت محمد پیغمبر من و مقرونست طاعت هر دو بطاعت
من هر که اطاعت کند علی را مرا اطاعت کرده است و هر که معصیت کند
او را مرا معصیت کرده است او را نشانه قرار داده ام میان من و میان خلق
هر که او را بامامت بشناسد مومنست و هر که امامت او را انکار کند کافر است
و هر که در امامت دیگری را با او شریک کرداند مشرکست هر که مرا ملاقات کند
با ولایت او داخل بهشت شود و هر که با عداوت او مرا ملاقات نماید داخل جهنم
شود پس یا محمد علی را بمردم بشناسان و عهد و پیمان مرا از ایشان تازه کن که ترا
در این زودی می برم بسوی خود پس حضرت رسول ترسید از منافقان که کفر
خود را اظهار کنند و پراکنده شوند زیرا که کینهای ایشان را نسبت با میر
المومنین میدانست و سوال کرد از جبرئیل که خدا او را از ایشان نگاه دارد پس
تاخیر کرد اظهار امامت انحضرت را تا مسجد خیف باز جبرئیل امد و تاکید
کرد اما خبر نگاه داشتن شر ایشان از انیاورد پس چون در مابین مکه و مدینه
بکراع الغمیم رسیدند باز جبرئیل امد و مبالغه کرد حضرت فرمود که ای
جبرئیل می ترسم که تکذیب من کنند و سخن مرا در حق علی قبول نکنند چون

بازکشت و بغدیر خم رسید که یکفرسخ پیش از جحفه است جبرئیل نازل شد در
هنگامی که پنج ساعت از روز کذشته بود با شدت و تندی و خطاب مقرون
بعتاب و ضامن شدن عصمت از شر منافقان اصحاب و کفت یا محمد خدا تو را
سلام میرساند و میفرماید و میکوید یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ
رَبِّکَ فِی عَلِیٍّ وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ
و از احادیث عامه و خاصه ظاهر میشود که فی علی در آیه بوده است و در انوقت
اول قافله نزدیک بجحفه رسیده بودند پس فرمود که پیش قافله را برکردانیدند
و عقب قافله را نکاه داشتند و بجانب راست میل کرد و سر غدیر فرود آمد
و خطبه طولانی که در سایر کتب مذکور است خواند پس مردم هجوم آوردند بر رسول
خدا و علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما از برای بیعت و اول کسی که بیعت
کرد ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر بودند تا سه روز متوالی بیعت میکردند مخالفان
اجزای این قصه و خطبه را ذکر کرده اند و متعصبان ایشان چون دیدند که انکار
این قصه بالکلیه نهایت بیحیایی دارد و مجملی از این واقعه را با چند کلمه از خطبه
که با عتقاد باطل ایشان صریح در امامت نیست نقل کرده اند و هر عاقلی میداند
که اینقدر آیات و تاکیدات نازل شده باشد و مردم را در چنین وقتی در چنین در قضیه که
جائی فرود آورند اکتفا باین مطلب که ایشان فهمیده اند و باین دو سه کلمه
نمیکنند و اکنون قلیلی از انچه در صحاح ایشان و کتب معتبره مشهوره ایشان
در این باب مذکور شد ایراد مینمایم زیرا که این رساله کنجایش ذکر همه ندارد و در
جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از یزید بن حیان از زید بن ارقم که
کفت روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان ما ایستاد و خطبه
خواند بر سر آبی که از خم میکفتند در میان مکه و مدینه و حمد و ثنای الهی کرد

و موعظه کرد و حمد و ثنای الهی و خدا را بیاد ما آورد پس کفت ایها النّاس من
نیستم مکر بشری و نزدیک است که بیاید بسوی من رسول پروردکار من و مرا
بخواند و من او را اجابت کنم و بروم بعالم قدس و من دو چیز بزرک در میان شما
میکذارم اول انها کتاب خداست که در ان هدایت و نور هست پس بکیرید
کتاب خدا را و متمسک شوید بان پس ترغیب و تحریص نمود در باب کتاب خدا
پس کفت و اهل بیت من خدا را بیاد شما می اورم در حق اهل بیت من و دو
مرتبه این را فرمود پس حصین بن سبره از زید پرسید که کیستند اهل بیت
او ای زید آیا زنان او از اهل بیت او نیستند کفت زنان او از اهل خانه او
هستند و لیکن اهل بیت انهایند که بعد از حضرت تصدق بر ایشان حرام است
مانند آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس کفت بر اینها همه صدقه حرام است
کفت بلی و در جامع الاصول کفته است که در روایت دیکر زیاد کرده است
این را که کتاب خدا در ان هدایت و نور هست که هر که چنک زند در ان و عمل
کند بان بر هدایت است و هر که از ان تجاوز کند کمراهست و در روایت دیکر
کفته است که من در میان شما دو چیز بزرک میکذارم کتاب خدا که ان ریسمان
خداست هر که متابعت ان کند بر هدایتست و هر که ترک کند ان را بر ضلالتست
کفتند کیستند اهل بیت او زنان اویند کفتند نه بخدا سوکند زن چند کاهی
با شوهر میباشد و طلاقش میدهد و بخانه پدر و قومش میرود و اهل بیت
او خویشان و عصبه اویند که تصدق بر ایشان حرام است مؤلف کوید که
معنی اهل بیت را سابقا بیان کردیم که مخصوص آل عبا است و انچه زید کفته
است از پیش خود کفته است و اعتباری ندارد با انکه مطلب ماهست زیرا
که خلفای ثلثه البته خارجند و خویشان انحضرت کسی در ان زمان دعوی

امامت نکرد و همه اتفاق بر خلاف انحضرت داشتند و اکر کسی دعوای داشته
باشد قایلان بان منقرض شده اند و باتفاق مذهب حق میباید در میان امت
باشد تا روز قیامت و ثعلبی در تفسیر وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا
روایت کرده است از ابو سعید خدری که کفت شنیدم از رسول خدا صلی الله
علیه و اله و سلم که کفت اَيُّهَا النَّاسُ من در میان شما دو ثقل میکذارم
یعنی دو امر بزرک سنکین که خلیفه من اند اکر اخذ کنید بانها کمراه
نشوید بعد از من یکی از انها بزرکتر است از دیکری کتاب خداست و ان
ریسمانیست کشیده از آسمان بسوی زمین و عترت من که اهل بیت من اند
بدرستی که از یکدیکر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند و ابن مغازلی
و دیکران نیز اینمضمون را بسندهای بسیار روایت کرده اند و در آخرش
ذکر کرده اند که نظر کنید چکونه خلافت من در حق ایشان میکنید و همین
مضمون را در صحیح ابی داود سجستانی و صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت
کرده است و عبد الله بن احمد حنبل در مسند خود روایت کرده است از
برا بن عازب که کفت با رسول الله بودیم در سفری پس در غدیر خم فرود
آمدیم و ندا کردند الصَّلٰوةُ جَامِعَةٌ و میان دو درخت را از برای انحضرت
رفتند پس نماز ظهر را ادا کرد پس دست علی را کرفت و کفت نمیدانید که
من اولایم بمومنان از جانهای ایشان کفتند بلی پس کفت ایا نمیدانید که من
اولایم بهر مومنی از نفس او کفتند بلی پس دست علی را کرفت و کفت هر که
من مولای اویم علی مولا اوست پس کفت خداوندا دوستی کن با هر که با او دوستی
کند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند پس عمر کفت کوارا باد ترا ای پسر ابو طالب
کردیدی مولای هر مومن و مومنه و ایضا از زید بن ارقم روایت کرده است که فرود

آمدیم با رسول خدا در وادی که ان را خم میکفتند پس نماز کرد و خطبه خواند از برای ما
و جامه را بر روی درخت انداختند که آفتاب اذیت بانحضرت نرساند پس کفت آیا
کواهی نمیدهید که من اولایم بهر مومنی از جان او کفتند بلی کفت فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ
فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ و ایضا در مسند ابن حنبل
و کتاب حافظا روایت کرده اند از ابو الطفیل که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
مردم را جمع کرد در رحبه کوفه و سوکند داد ایشان را بخدا که هر که در غدیر خم از
حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم شنیده باشد که در حق من چه کفته است
بکوید سی نفر از صحابه در ان مجمع شهادت بر مضمون این حدیث تا وَعَادِ
مَنْ عَادَاهُ دادند و در مسند بسند بسیار از جماعت کثیری از صحابه این
مضامین را روایت کرده اند که در روز غدیر خم مردم متفرق شدند و
دوری انحضرت را اختیار کردند حضرت رسول حضرت امیر المومنین را
امر کرد که ایشان را جمع کند چون جمع شدند ایستاد و تکیه داد بر دست
علی صلوات الله علیه و کفت اَيُّهَا النَّاسُ مکروه من کردید تخلفی که از من
کردید تا انکه کمان کردم که هیچ شجره را دشمن نمیدارید مانند خویشان من و
لیکن علی را خدا کردانیده است نسبت بمن بمنزله که من نسبت بخدا دارم
و خدا از او راضی است چنانچه من از او راضیم زیرا که او بر قرب من و محبت
من هیچ چیز را اختیار نمیکند پس دستها را بلند کرد و کفت هر که من مولای
اویم علی مولای اوست اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ پس مردم
کریه و تضرع کردند و کفتند یا رسول الله ما از تو دور شدیم برای انکه مبادا
بر خاطر تو کران باشیم و پناه میبریم بخدا از غضب رسول خدا پس حضرت
از ایشان راضی شد و ابن عبد البر در کتاب استیعاب کفته است که بریده

وابوهریره وجابر وبراء بن عازب وزید بن ارقم از حضرت رسول صلی الله
علیه واله وسلم حدیث غدیر را روایت کرده اند ودر مشکوة از صحیح ترمذی
از براء بن غازب وزید بن ارقم روایت کرده است حدیث غدیر را بنحوی
که سابقا کذشت پس کفته است بعد از ان عمر علی را ملاقات کرد وکفت
کوارا باد ترا این منزلت صبح کردی وشام کردی مولای من ومولای هر
مؤمن ومؤمنه وحافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل القران فی علی از
اعمش از عطیه روایت کرده است که نازل شد بر رسول خدا در شان علی
صلوات الله علیه یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ تا اخر وواحدی
در کتاب اسباب نزول همین حدیث را از ابو سعید خدری روایت کرده است
وثعلبی نیز در تفسیر روایت کرده است ودر مناقب خوارزمی از عبد الرحمن بن
ابی لیلی روایت کرده است از پدرش که کفت رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم
علم را در روز غدیر بعلی بن ابی طالب داد وبر دست او خدا فتح را روزی کرد ودر
روز غدیر اورا باز داشت واعلام کرد مردم را که او مولای هر مؤمن ومؤمنه است
وباو کفت تو از منی ومن از توام وباو کفت تو بر تاویل قران جنک خواهی کرد چنانچه
من بتنزیل قران جنک کردم وکفت باو که تو از من بمنزله هرونی از موسی ومن صلحم
باکسی که با تو صلح است وجنکم با هر که با تو جنک است وکفت باو که تو بیان میکنی از
برای مردم انچه مشتبه شود بایشان بعد از من وکفت توئی عُرْوَةُ الْوُثْقَی
وکفت باو توئی امام هر مؤمن ومؤمنه وولی هر مرد مؤمن وزن مؤمنه
وکفت توئی انکه در شان او نازل شده وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَی النَّاسِ
یَوْمَ الْحَجِّ الْأَکْبَرِ وتوئی که این ایات را بر مردم خواندی وتوئی که بشت
من اخذ خواهی کرد ودفع ضرر از ملت من خواهی کرد وکفت باو که من اول

کسی ام که در قیامت محشور خواهم شد وتو با من خواهی بود وکفت باو که من
نزد حوض کوثر خواهم بود وتو با من خواهی بود ومن اول کسی ام که داخل بهشت
میشوم وبا من خواهی بود وبعد از من حسن وحسین وفاطمه علیهم السلام داخل
خواهند شد وکفت باو که خدا وحی فرستاد بسوی من که بایستم در میان مردم وفضایل
ترا بیان کنم وانچه خدا در شان تو کفته که بیان کنم بیان کردم وفرمود که بترس وبپرهیز بود
از کینها که در سینه جماعتی هست ونخواهند ظاهر کرد مکر بعد از مرک من ایشان را
خدا لعنت میکند ایشان را لعنت کنندکان پس حضرت رسول کریست کفتند چرا میکری
یا رسول الله کفت خبر داد مرا جبرئیل که اصحاب من بر او ظلم خواهند کرد ومانع
حق او خواهند شد وبا او جنک خواهند کرد وفرزندان ایشان را خواهند کشت
وستم بر ایشان خواهند کرد وبعد از او خبر داد مرا جبرئیل که ظلم ان فرزندان
وقتی زایل میشود که قایم ایشان ظاهر کردد وکلمه ایشان کم باشد وکسی که ایشان را
نخواهد ذلیل باشد ومدح کننده ایشان بسیار باشد واین امور در وقتی ظاهر میشود
که پیش از ان شهرها متغیر شده باشد وبندکان خدا ضعیف شده باشند واز
فرج ناامید کردیده باشند پس در انوقت قایم ظاهر میشود در میان ایشان وحضرت
رسول فرمود نام او نام من است واز فرزندان فاطمه دختر من است خدا حق را بایشان
ظاهر خواهد کردانید وبشمشیرهای ایشان آتش باطل خواهد شد ومردم متابعت
ایشان خواهند کرد وبعضی از روی رغبت وبعضی از ترس پس کریه حضرت
ساکن شد وفرمود بشارت باد شما را بفرج زیرا که وعده خدا خلف نمیشود وقضای
خدا رد نمیشود واوست حکیم دانا وبدرستی که فتح خدا نزدیکست پس کفت خداوندا
ایشان اهل من اند پس زایل کردان از ایشان رجس وبدی را وپاک کردان ایشان را
پاک کردانیدنی خداوندا ایشان را محافظت کن ورعایت کن ویاری کن وعزیز کردان

ایشان را و ذلیل مکن ایشان را و خلیفه من باش در میان ایشان بدستی که تو بر آنچه
خواهی قادری و در تفسیر ثعلبی از امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت
کرده است که آیه یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ یعنی در فضل
علی صلوات الله علیه نازل شد و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه روایت کرده است که آیه چنین نازل شده است بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ
رَبِّکَ فِی عَلِیٍّ و چون آیه نازل شد دست علی را گرفت و گفت مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ
فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ و ایضا ثعلبی روایت کرده است از سفیان بن عیینه پرسیدند
از تفسیر قول خداوند عزیز جلیل سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْکَافِرِینَ لَیْسَ
لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللهِ ذِی الْمَعَارِجِ یعنی سوال کرد سوال کننده عذابی را که واقع است از برای
کافران و آن را دفع کننده نیست از جانب خداوندی که صاحب معارج است این
در باب کی نازل شده است گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
شنیدم که از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم بغدیر خم وارد شدند ندا کرد مردم را و چون جمع شدند
دست علی صلوات الله علیه را گرفت و گفت مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ
مَوْلَاهُ و این امر شایع شد و خبر بشهرها رسید حارث بن نعمان فهری آمد
نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وقتی که آنحضرت در میان صحابه
بود و از ناقه فرود آمد و ناقه را خوابانید و پایش را بست و بخدمت حضرت آمد
و گفت یا محمد امر کردی ما را از جانب خدا که شهادت دهیم بوحدانیت خدا و رسالت
تو پس قبول کردیم آن را از تو و امر کردی ما را که پنج نماز بکنیم پس قبول کردیم و امر
کردی که روزه ماه مبارک رمضان بداریم قبول کردیم و امر کردی که حج خانه
کعبه بکنیم قبول کردیم باینها راضی نشدی تا دست پسر عم خود را گرفتی و بر ما

زیادتی دادی او را و گفتی هرکه من مولای اویم پس علی مولای اوست بگو این از
جانب تو است یا از جانب خداست حضرت فرمود سوگند یاد میکنم بحق آن خدا
که بجز خدایی نیست که تفضیل او بر شما از جانب خداست پس روانه شد حارث
رو براحله خود و گفت خداوندا اگر آنچه او میگوید حق است پس سنگی از آسمان
بر ما بباران یا بیاور بسوی ما عذابی دردآورنده را پس هنوز براحله خود نرسیده
بود که سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد که از دبرش بیرون رفت و او را کشت پس
حق تعالی این آیه را فرستاد و حسکانی نیز که از مشاهیر مخالفین است این حدیث را در کتاب
خود از حذیفه روایت کرده است که از حج روز غدیر برگشته بودیم که این آیه
نازل شد اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ
لَکُمُ الْإِسْلَامَ دِیناً یعنی امروز کامل کردم از برای شما دین شما را و تمام کردم
بر شما نعمت خود را و راضی شدم و پسندیدم از برای شما اسلام را که دین شما باشد
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حمد میکنم خدا را بر کامل کردن
دین و تمام کردن نعمت و راضی شدن پروردگار برسالت من و ولایت علی بن
ابی طالب و بروایت دیگر گفت اللهُ أَکْبَرُ اللهُ أَکْبَرُ بر کامل گردانیدن
دین تا آخر و این آیه نیز نازل شد اَلْیَوْمَ یَئِسَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ دِینِکُمْ
فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ یعنی امروز نا امید شدند کافران از باطل کردن دین
شما پس مترسید و از من بترسید از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
روایت کرده اند که کافران نا امید شدند و ظالمان یعنی منافقان بطمع افتادند و صاحب
جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از طارق بن شهاب که جمعی یهود بعمر
گفتند اگر بر ما جماعت گروه یهود چنین آیه نازل میشد اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ
دِینَکُمْ تا آخر میدانستیم که در چه روز نازل شده است هر آینه آن روز را عید خود

قرار میدادیم و سیوطی در کتاب در منثور از ابن مردویه و ابن عساکر روایت کرده است
از ابو سعید خدری که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم علی را
نصب کرد در روز غدیر خم و صدا بلند کرد از برای او بولایت جبرئیل بر انحضرت
نازل شد این ایه را آورد اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ و اینا روایت کرده است
از ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر بسندهای ایشان از ابو هریره که چون روز غدیر خم
چون روز غدیر خم شد که هجدهم ماه ذی الحجه است رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم گفت مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ پس این ایه نازل شد و روایت
کرده است از ابن جریر بسند او و از ابن عباس در آیه بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ
یعنی انچه نازل شد بر رسول خدا در روز غدیر خم در ولایت علی بن ابی طالب
وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ یعنی اگر کتمان کنی این ایه را و اینا روایت
کرده است از ابن مردویه باسناد او و از ابن مسعود که گفت در عهد رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم این ایه چنین میخواندیم یَا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا
اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ اِنَّ عَلِیًّا مَوْلَی الْمُؤْمِنِینَ وَاِنْ لَمْ تَا آخر و ابن حجر در
کتاب فتح الباری شرح بخاری گفته است مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ را
روایت کرده است و ترمذی و نسائی و سندهای این حدیث بسیار است
و همه را ذکر کرده است ابن عقده و حافظ در کتاب جدانی و بسیاری از سندهای
ان صحیح است و حسن و صاحب جمهره که از کتب مشهوره لغت است گفته است
خم اسم موضعیست که در ان موضع نص کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
و اکثر ارباب مناقب نقل کرده اند که ابن عقده در کتاب ولایت حدیث غدیر را بصد
بیست و پنج طریق از صد و پنج نفر از صحابه روایت کرده است و محمد بن جریر طبری از
هفتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابیات حسان بن ثابت که بامر پیغمبر در قصه

غدیر گفته است متواتر است و در جمیع کتب مذکور است و از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه روایت کرده اند که فرمود عجب دارم از انچه رسید
بعلی بن ابی طالب رسید هر کس حق خود را بدو گواه میگیرد و از برای علی صلوات
الله علیه ده هزار کس گواه در مدینه حاضر بودند که همه در غدیر نص بر انحضرت را
شنیده بودند و حق خود را نتوانست کرد و از ابو سعید سمان روایت کرده اند که
شیطان بصورت مردی پیری در روز غدیر بنزد حضرت رسول آمد و گفت
چه بسیار کم است کسی که متابعت در انچه گفتی در حق پسر عمت پس حق تعالی این آیه را
فرستاد وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَیْهِمْ اِبْلِیسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ اِلَّا فَرِیقًا مِنَ الْمُؤْمِنِینَ
یعنی بتحقیق که راست کرد بر مردم شیطان گمان خود را پس متابعت کردند او را مگر
گروهی از مومنان پس جمع شدند جماعتی از منافقان که عهد انحضرت را شکسته
و گفتند دیروز محمد در مسجد خیف گفت انچه گفت اگر بمدینه برگردد تاکید
این بیعت خواهد کرد مصلحت در انست که او را هلاک کنیم پیش از انکه داخل
مدینه شود شب شد چهارده نفر از منافقان در عقبه در کمین انحضرت
نشستند که انحضرت را هلاک کنند و ان عقبه بود در میان جحفه و ابواء
پس هفت نفر از جانب راست و هفت نفر از جانب چپ نشستند که چون
حضرت بانجا رسد ناقه را رم دهند و چون شام شد حضرت نماز کرد و بار
کرد و اصحاب حضرت پیش رفتند و حضرت بر ناقه شتر روی سوار بود
چون بعقبه بالا رفت جبرئیل ندا کرد انحضرت را که یا محمد این جماعت در
کمین تو نشسته اند در عقبه که ترا بیخبر هلاک کنند پس حضرت بعقب نگاه
کرد و گفت کیست اینکه در عقب من است حذیفه گفت منم حذیفه یا رسول الله
فرمود شنیدی انچه من شنیدم فرمود پنهان کن چون بنزدیک ایشان رسیدند

نداکرد ایشانرا بنامهای ایشان ونامهای پدران ایشان چون ندای انحضرت را
شنیدند بزیر رفتند وداخل قافله شدند وشتران خودراکه عقال کرده بودند
درعقبه کذاشتند ومردم بحضرت ملحق شدند وحضرت بشتران ایشان
رسید وشناخت که شتران کدام جماعتند چون حضرت ازعقبه بزیر آمد
فرمود چه جهت دارد که جماعتی درکعبه همسوکند شده اند که اکر محمد
بمیرد یا کشته شود نکذارند که امر خلافت باهل بیت او برسد پس بعد از آن
چنین قصدی نسبت بمن میکنند چون این راشنیدند بخدمت انحضرت
آمدند وسوکند یاد کردند که این اراده نکرده اند پس حق تعالی این ایه را فرستاد
يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ
وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا
يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ یعنی سوکند یاد میکنند بخدا که
نکفته اند انچه بایشان نسبت داده شده والبته کفتند کلمه کفر را وکافر شدند
بعد از اظهار اسلام خود وقصد کردند امری که بان نرسیدند کلبی ومجاهد
از مفسران عامه کفته اند که مراد انست که قصد کردند که شتر حضرت را رم دهند
وحضرت را هلاک کنند وعیبی نتوانستند کرد دین اسلام را مکر انکه غنی
کرد ایشانرا خدا ورسول او از فضل خود پس اکر توبه کنند بهتر خواهد بود از برای
ایشان واکر پشت بکردانند برحق عذاب خواهد ایشانرا خدا عذابی درد آورنده
در دنیا واخرت ونخواهد بود ایشانرا در زمین دوستی ویاری ودر حدیث
طولانی حذیفه مذکور است که ان عقبه مشهور است بهرشی وحضرت مرا
وعمار را طلبید ومرا امر کرد که مهار ناقه را بکشم وعمار را امر کرد که ناقه را از عقب

براند چون بسر کردنکاه رسیدیم ان چهارده منافق دبها را مملو از ریك کرده
بودند از عقب ناقه امدند ودبها را از زیر پای ناقه انداختند ونزدیك بود که رم
کند حضرت صدا زد باو که ساکن باش بر تو باکی نیست پس خدا ناقه را بسخن آورد
بزبان عربی ظاهر کنند فصیح وکفت بخدا سوکند یا رسول الله حرکت نمیدهم
دست را از جای دست وپا را از جای پا تا تو بر پشت منی چون دیدند که ناقه رم
نکرد نزدیك امدند که ناقه را بیندازند پس من وعمار شمشیر کشیدیم وبر ایشان رفتیم
وشب تاری بود پس ایشان ناامید شدند از انچه اراده کرده بودند پس برقی ساطع
شد وحذیفه همه را شناخت وحذیفه کفت نه نفر از قریش بودند ابو بکر و
عمر وعثمان وطلحه وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابی وقاص وابو عبیدة
بن الجراح ومعویة بن ابی سفیان وعمرو بن العاص وپنج نفر دیکر ابو موسی اشعری
بود ومغیرة بن شعبه واوس بن الحدثان وابو هریره وطلحه انصاری مؤلف
کوید که حدیث حذیفه اکرچه فواید بسیار دارد واما بسیار طولانی است و
مناسب این رساله نیست وسایر احادیث این باب نیز بسیار است وانچه ایراد نموده ایم
از برای منصف کافی است وابن کثیر شافعی در احوال الطبری کفته است که
من کتابی از او دیدم که احادیث غدیر را دران جمع کرده بود دو جلد بزرك بود و
کتاب دیکر که دران طرق حدیث طیر را جمع کرده است واز ابو المعالی جوینی نقل
کرده اند که او تعجب میکرد ومیکفته در بغداد در دکان صحاف کتابی دیدم که
روایات حدیث غدیر را دران ذکر کرده بود ودر پشتش نوشته بود که جلد بیست وهشتم
از طرق حدیث مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ وبعد از این جلد بیست ونهم است
وبسیاری از علمای مخالفین اقرار بتواتر این حدیث نموده اند وسید مرتضی رضی
الله عنه در کتاب شافی کفته است که ما هیچ فرقه از فرق اسلام را ندیده ایم که انکار

اصل حدیث غدیر کرده باشد بلکه اختلاف در دلالت بر خلافت کرده اند پس
اکنون بعون الله تعالی اثبات دلالتش بر امامت مینمایم بدو امر اول انکه مولی بمعنی
اولی بامر و اولی بتصرف که مطاع باشد در هرچه امر کند آمده است دویم انکه درین
مقام این معنی مراد است اما اول انکه ما معانی الفاظ را با طلاق اکابر اهل عربیت و
بیان ایشان میدانیم و همه این معنی را در نظم و نثر خود بیان کرده اند ابو عبیده که
در لغت مدار بر سخن اوست در تفسیر قول حق تعالی مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ
گفته است که معنی مَوْلَاكُمْ انست که اتش جهنم اولی است بشما و بیضاوی و زمخشری
و سایر مفسران در این ایه اینمعنی را گفته اند و اتفاق کرده اند مفسران در قول
حق تعالی وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مراد آنست که ایشان
اولی و احق اند بمیراث و فرا و سایر اهل عربیت تصریح کرده اند بانکه مولی و اولی
بیک معنی مستعمل میشود و اکابر بلغا و شعرا در اشعار بسیار باینمعنی استعمال
کرده اند و ذکر انها موجب تطویل کلام است و ابو القاسم انباری از برای
مولی هشت معنی گفته است و از جمله انها اولی بشی است و ابن اثیر در نهایه
گفته است که اسم مولی در حدیث مکرر وارد شده است و این اسمیست که
بر جماعت بسیار اطلاق میکنند و بر رب و مالک و منعم و آزاد کننده و یاور
و دوست و تابع و پسر عم و هم سوگند و کسی که پیمانی با او بسته باشد و بنده و
آزاد شده و کسی که انعامی بر او شده باشد و هر که متولی امری شده باشد و قیام
بان نماید او مولی و ولی ان امر است و از جمله اینست حدیث که هر زنی که نکاح کند
بی رخصت مولای خود نکاح او باطل است و بروایت دیگر ولیها وارد شده است
یعنی کسی که متولی امر اوست و صاحب کشاف گفته است در آیه أَنْتَ مَوْلَانَا
یعنی اقای مایی و ما بنده کان توییم یا یاور مایی یا متولی امور مایی و اما دویم

که مراد از مولی درین مقام صاحب اختیار کل و اولی بتصرف و تدبیر
امت مراد است بچند وجه اثبات مینمایم اول انکه گوییم که آزاد شده
و هم سوگند معلوم است که مراد نیست زیرا که این دو صفت در انحضرت
نبود اول ظاهر است و ثانی از برای انکه حضرت هم سوگند احدی نمیشد
که باو عزت بیابد و بعضی از معانی هست که همه کس را معلوم است که مراد نیست
زیرا که فی نفسه باطل است مانند ازاد کننده و مالک و همسایه و داماد و
پشت سر و پیش رو و بعضی هست که معلوم است که مراد نیست برای انکه بی فایده است
مانند پسر عم و قسم دیگر انست که بدلیل معلوم میشود که مراد نیست مانند
ولایت و محبت دینی و یاری در دین و ولای عتق زیرا که بر همه کس معلوم است
وجوب ولایت و نصرت مومنان و قران مجید ناطق است بان پس برای چنین
امر واضحی گنجایش نداشت که مردم را درچنین وقتی با این اهتمام جمع کنند و همچنین
اگر مراد ولای عتق بود تعلق ان به پسر عم امر معلومی بود در جاهلیت و در اسلام
احتیاج باین اهتمام نداشت و ایضا گفتن عمر أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ
وَمُؤْمِنَةٍ منافی این احتمال است پس ماند که مراد اولی بتدبیر امور و است
و امر و نهی ایشان باشد و از معنی امامت این وجهی است که سید مرتضی
قدس سره ذکر کرده است و فقیر را چند تقریر دیگر بخاطر قاصر میرسد اول
انکه اکثر مخالفان مانند قوشچی و غیر او احتمالی که داده اند از روی اضطراد
انست که مراد ناصر و محب باشد و بر هیچ عاقل پوشیده نیست که بیان اینمعنی
موقوف نبود بر جمع کردن مردم در چنین وقتی در میان راه فرود آمدن و بسیاری
از احکام از این ضرورتر بود که حضرت این اهتمام در بیان انها نفرمود و ایضا
این حکم را بمردم گفتن ضرور نبود بلکه بایست حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه

راوصیت کند که یاری کن هر که من او را یاری میکردم و دوست بدار هر که من او را
دوست میداشتم و در خبر دادن مردم باین امر باین معنی بهی نبود مگر انکه
مراد بان نوعی از محبت و نصرت باشد که امر از انسبب برعایا میباشد یا مراد
جلب محبت ایشان باشد نسبت بانحضرت و واجب بودن متابعت ایشان
او را چون یاری میکند ایشان را در جمیع مواطن و دوست میدارد ایشان را
بجهت ایمان پس مدعا ما ثابت است دویم انکه بر تقدیری که محب و ناصر بوده باشد
بغیر این خصوصیات این واقعه هر عاقلی که باشد علم بهم میرساند که مقصود اصلی
امامت و خلافت است چنانکه اگر فرض کنیم یکی پادشاهان جمیع لشکر خود را جمع کند
و دستی شخصی را بگیرد که اقرب اقارب او و مخصوص ترین خلق باشد باو و بگوید
هر که من دوست و یاور او بودم این مرد دوست و یاور اوست بعد از ان دعا کند یاور
او را و لعن کند خاذل او را و این سخن را نسبت بدیگری نگوید خلیفه دیگر از برای خود
تعیین ننماید کمان ندارم احدی از رعایای او شک کنند در انکه مراد خلاف اوست و
تطمیع مردم در نصرت و محبت او و ترغیب ایشان در اطاعت او سیم انکه هرگاه پادشاه
نافذ الحکمی در حق مرد ضعیف بی معاونی بگوید هر که من یاور اویم فلان یاور
اوست قبیح مینماید چه ظاهر است که از پادشاه یاری همه کس می اید مرد ضعیف
اعانتی بیابد اعانت جماعت قلیلی خواهد بود پس این سخن بحسب عرف عادت
دلالت میکند بر انکه باید شخصی که حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم
این سخن را در حق او گوید مرتبه اش بحسب دین و دنیا نزدیک بمرتبه انحضرت
باشد و قلا و لابتی و نفاذ حکمی داشته باشد و در محبت نیز مثل این سخن را میتوان
گفت پس هر تقدیر بر این عبارت دلالت بر امامت دارد وجه دویم از وجوهی
که دلالت میکند بر انکه مراد بمولی اولی بتصرف و امامت انست که اکثر احادیث

گذشته قرینه هست بر انکه مراد امامتست زیرا که در اول کلام فرمود ا لستم ۷۷
اولی بشما از جانهای شما و بعد از ان فرمود مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ
هر که من مولای اویم علی مولای اوست و هر که عارف باسالیب کلام است
میداند که ان سوال اول قرینه واضحه است بر انکه بمولی اولی است که پیش گذشته است
و چون اولی در کلام سابق مفید بچیزی و بحالی از احوال نیست پس افاده
عموم میکند زیرا که اهل عربیت گفته اند که حذف متعلق افاده عموم
میکند اگر قرینه بر خصوص وقتی و حالی و فردی نبوده باشد و الا
الغاز در کلام لازم می آید خصوصا انکه در اینجا مِنْ أَنْفُسِكُمْ مذکور شد
و آدمی را هست که هر تصرف مشروعی در نفس خود بکند و متولی هر امر
مشروع که خواهد بشود هرگاه او اولی از نفس باشد پس رسد او را که هر امری
که خواهد نسبت بایشان بکند و هر تدبیری که مصلحت داند در امور دین و
دنیا ایشان بعمل آورد و ایشان را ابا و اختیاری نباشد و معنی امامت
همین است و ایضا معلوم است که انچه اول از ایشان سوال نمود و طلب اقرار
ایشان فرمود ان معنی است که حق تعالی در قران مجید برای انحضرت اثبات
فرموده است که النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ و مفسران اجماع کرده اند
بر انکه مراد از ایه انست که بیان کردیم چنانکه زمخشری در کشاف گفته است که
نبی اولی است بمؤمنان در هر چیزی از امور دین و دنیا از انفس ایشان
و لهذا مطلق فرمود و مقید بقید نکرد پس واجبست بر ایشان انحضرت
احب باشد بسوی ایشان از جانهای ایشان و حکم او نافذتر باشد بر ایشان
از حکم ایشان و حق او لازمتر باشد بر ایشان از حق جانهای ایشان و شفقت
ایشان بر انحضرت مقدم باشد بر شفقت ایشان بر نفسهای خود و انکه جان

خود را بذل کنند نزد او وفدای او کردانند هرکاه امر عظیمی رو دهد وجان
خود را وقایه او کردانند در جنکها وانکه متابعت نکنند امری را که نفسهای
ایشان دعوت میکند بسوی ان یا منع میکند از ان ومتابعت کنند هر
امری را که حضرت ایشانرا بان بخواند وترک کنند انچه ایشانرا از ان منع فرماید
وسایر مفسران چنین کفته اند پس از سیاق کلام معلوم است که مراد ان
اولویتی است که حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم داشت از برای حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه وانچه بعضی از متعصبان عامه مثل ملا علی
قوشچی وغیر او کفته اند اَللّهُمَّ والِ مَن والاهُ قرینه انست که مراد از مولی
محب یا ناصر است باطل است بلکه قرینه معنی اولویت است بچند وجه اول انکه
چون از برای انحضرت اثبات ریاست عامه وامامت کبری فرمود وتمشیت او محتاج
بود بعساکر واعوان ناصح وخیرخواه واثبات چنین مرتبه از برای یک کس
درمیان جماعت موجب هیجان حسد وعداوت که مظنه ترک نصرت و
اعانت است خصوصا با وجود انچه میدانست از کینهای دیرینه در سینهای
منافقان حاضر بود تاکید ان نمود بدعا کردن از برای اعوان او ولعن
کردن برکسی که تقصیر در شان او نماید وایضا معلوم است که این دعاها
مخصوص امرا واصحاب ولایات است ومناسب حال رعیت نیست دویم انکه
این دعا دلالت میکند بر عصمت که لازم امامت است زیرا که اکر معصیت از او
صادر شود واجب خواهد بود بر کسی که علم بهم رساند انکه منعش کند وترک موالات
بلکه اظهار معادات او نماید پس چنین دعائی از انحضرت برای کسی بدون
قید دلالت میکند بر انکه انشخص هرکز خالی نخواهد بود که مستحق ترک موالات
ونصرت کردد سیم انکه مراد بمولی اولی باشد چنانکه ما میکوییم مقصود از این

کلام طلب موالات ومتابعت ونصرت خواهد بود از قوم واکر مراد ناصر ومحب
ایشان است پس دعا از برای کسی که موالات ونصرت او کند باول انسب خواهد
بود از ثانی چنانچه بر متامل ظاهر است وجه سیم انست که از اخبار عامه وخاصه
معلوم شد که ایه اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ در روز غدیر نازل شد وسیوطی
که از اکابر متاخرین مخالفین است در کتاب اتقان از ابو سعید خدری وابو هریره
روایت کرده است که این ایه در روز غدیر نازل شد واین دلیل است بر انکه مراد
بمولی معنی است که بامامت کبری بر میکردد زیرا که امری که سبب کمال دین و
تمام شدن نعمت بر مسلمین باشد باید که از اصول دین باشد بلکه اعظم
ومتمم انها باشد وان امامت است که بان تمام میشود ونظام دنیا و
دین وباعتقاد بان قبول میشود اعمال مسلمین وجه چهارم انست که
در اخبار مستفیضه عامه وخاصه وارد شده است که ایه یا اَیُّهَا
الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ تا اخر در این واقعه نازل شده چنانچه
بعضی کذشت وفخر رازی در تفسیر کبیر از جمله محتملات نزول این ایه
کریمه کفته است که این ایه نازل شد در فضل علی صلوات الله علیه و
چون نازل شد دست علی را کرفت وکفت مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ
اَللّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَعادِ مَنْ عاداهُ پس عمر او را ملاقات کرد وکفت
کوارا باد تو را ای صاحب بر ابوطالب صبح کردی مولای من ومولای هر
مومن ومومنه پس کفته است این قول ابن عباس است وبراء بن عازب
ومحمد بن علی وثعلبی در تفسیر وحسکانی در شواهد التنزیل وجماعت
بسیار روایت کرده اند که این ایه در امر غدیر نازل شد واین صریح است در انکه
مراد بمولی امام وخلیفه است زیرا که تهدید کردن بانکه اکر تبلیغ نکند

ان بود
هیچ رسالت او را تبلیغ نکرده است و خوف حضرت از تبلیغ که مبادا امو
اثار فتنه شود تا انکه حق تعالی ضامن شد که او را از شر منافقان نکاه دارد اینها همه دلیل است
بر انکه ان امری که مامور به تبلیغ او کردید بود بایست امری باشد که ابلاغ ان موجب
اصلاح امور دین و دنیای مردم کردد و بان از برای مردم تا روز قیامت حلال
و حرام ظاهر کردد و شرایع دین بان محفوظ ماند از ضایع و تغییر و تبدیل و قبول
ان بر طبع مردم دشوار باشد و احتمالاتی که ایشان در لفظ مولی کفته انقسم
امور نیست مکر خلافت و امامت انحضرت که بان باقی میماند انچه حضرت
تبلیغ ان نموده بود از احکام دین و ایمان و بان منتظم میکردید امور مسلمانان
و از جهت کینها که از انحضرت در سینه داشتند مظنه ثوران فتنها بود
از میان لهذا حق تعالی ضامن شد نکاهداشتن انحضرت را از شر ایشان و پنجم
آنست که اخبار خاصه و عامه که مشتمل است بر نص صریح در این واقعه نزد کسی
که اندک انصافی داشته باشد متواتر بالمعنی است و اکر از این تنزل کنیم لا اقل
قرینه میتواند شد که مراد بمولی معنی است که متضمن امامت است خصوصا
هرکاه ضم شود تا انکه جاری شده است عادت پیغمبران و پادشاهان و امرا
بر انکه نزدیک بوفات خود خلیفه تعیین میکرده اند و در اکثر اخبار مذکور است
که نزدیک شده است که از میان شما بروم با ان قراین دیکر که سابقا مذکور شده وجه
ششم آنست که نظم و نثر ان جماعتی که در ان مجمع حاضر بوده اند ظاهر میشود که
همه معنی خلاف فهمیده اند از این کلام مانند حسان بن ثابت که در جمیع کتب
سیر و غیر ان مذکور است که از حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم رخص
شد و در این باب قصیده کفت و حضرت او را تحسین کرد و سایر شعرای صحابه
و تابعین مثل حارث بن النعمان فهری که این معنی را فهمیده بود و حضرت

تصدیق او کرد چنانچه کذشت و امثال این بسیار است و این اقوی دلایل است
بر انکه مراد انحضرت این بود و عجب دارم از بیشرمی علمای مخالفین که در
مقامات دیکر بنقل یک راوی یا دو راوی اکتفا مینمایند و باندک ایما و
اشاره در کلام مطالب عظیمه استدلال میکنند و چون بمسئله امامت
رسیدند قناع حیا را از سر میکشند و در حصار منع میکریزند عَصَمَنَا
اللهُ وَاِیّاهُم مِنَ العَصَبِیَّةِ وَالعِنادِ وَهَدانا اِلی سَبِیلِ الرَّشادِ فصل
دوم در حدیث منزلت است و ان از طرق عامه و خاصه متواتر است و مابه
الاِشتِراک همه آنست که حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم در مواطن
بسیار فرمود با امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که اَنتَ مِنّی بِمَنزِلَةِ
هرُونَ مِن موسی و در اکثر روایات این تتمه را دارد اِلّا لا نَبِیَّ بَعدِی یعنی
تو از من بمنزله هرونی از موسی مکر انکه پیغمبری نیست بعد از من و ما
در این مقام اکتفا مینماییم بچند حدیث که در صحاح ایشان موجود است چنانچه
صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ترمذی روایت کرده است
که از سعد بن ابی وقاص که حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم در غزوه
تبوک علی صلوات الله علیه را در مدینه کذاشت علی بن ابی طالب کفت یا
رسول الله مرا در میان زنان و اطفال میکذاری حضرت رسول فرمود که آیا راضی
نیستی که از من بمنزله هرون باشی از موسی و در روایت ترمذی کفت غیر انکه
نیست پیغمبری بعد از من و از صحیح مسلم باز روایت کرده است مجموع این روایت را
و از این سبب روایت کرده است که روایت اینحدیث را از سعد بمن رسید خواستم
مشافهه این حدیث را از سعد بشنوم رفتم بنزد سعد و کفتم تو این را از رسول خدا
صلی الله علیه و اله و سلم شنیدی پس انکشتهای خود را در کوشهای خود کذاشت

وكفت بلى واكر نشنيدم باشم هردو كوش من كر شود وايضا در جامع الاصول
از ترمذى روايت كرده است كه از جابر انصارى مجموع اين حديث را وايضا
از صحيح مسلم وصحيح ترمذى هردو روايت كرده است كه معوية بن ابى سفيان
سعد بن ابى وقاص را امير كرد وباو كفت چه مانع است ترا از انكه سب كنى
ودشنام دهى ابو تراب را سعد كفت تا در خاطر من هست ان سه چيز كه رد
حق على شنيدم هركز او را سب نخواهم كرد واكر يكى از انها از براى من ميبود
دوست تر ميداشتم از انكه شتران سرخ موى عالم از من باشد شنيدم از
حضرت رسول صلى الله عليه واله وسلم كه باو ميكفت در وقتى كه اورا در
بعضى از غزوات در مدينه كذاشت وعلى صلوات الله عليه كفت كه مرا
با زنان كذاشتى وذكر كرد همان را كه در حديث سابق مذكور شد اما در اينجا
كفت اِلّا اَنّه نبوّةَ بعدى يعنى مكر انكه پيغمبرى ونبوت بعد از من نيست
پس سعد كفت شنيدم در روز خيبر ميكفت البته خواهم داد علم را فردا بمردى
كه دوست ميدارد خدا ورسول ورا ودوست ميدارد اورا خدا ورسول وهمه ما
كردن كشيديم كه شايد بما دهد پس كفت على را بطلبيد چو على حاضر شد ديدهاش
رمد داشت ودرد ميكرد آب دهان مبارك خود را بر ديدهٔ او ماليد وعلم را
باو داد پس خدا بر دست او فتح كرد وچون آيه مباهله نازل شد على وفاطمه وحسن
وحسين عليهم السلام را طلبيد وكفت خداوندا اينها اهل من اند وابن عبد
البر در كتاب استيعاب كه معتبرترين كتب ايشان است كفته است كه حضرت
امير المومنين صلوات الله عليه غزوه از غزوات كه حضرت رسول صلى الله عليه در صحيح
واله وسلم حاضر بود تخلف ننمود تا بمدينه هجرت فرمود مكر در جنك تبوك كه
حضرت رسول اورا از براى حراست مدينه محافظت عيال خود در مدينه كذاشت

وباو كفت اَنتَ مِنّى بِمَنزِلَةِ هرونَ مِن موسى اِلّا اَنّهُ لا نَبىَّ بَعدى وكفته است
كه اين حديث را جماعت بسيار از صحابه روايت كرده اند واز ثابت ترين روايات
وصحيح ترين انهاست روايت كرده است انرا از رسول خدا صلى الله عليه واله وسلم
سعد بن ابى وقاص وطريقها بسعد بسيار است وروايت كرده است حديث را
ابن عباس وابو سعيد خدرى وام سلمه واسماء بنت عميس وجابر بن عبد الله
وجماعت بسيارى كه ذكر انها تطويل مى انجامد وفاطمه دختر على صلوات الله عليه
روايت كرده است از اسماء بنت عميس كه كفت شنيدم از رسول خدا صلى
الله عليه واله وسلم با على ميكفت اَنتَ مِنّى بِمَنزِلَةِ هرونَ مِن موسى
اِلّا اَنّهُ لَيسَ نَبىٌّ بَعدى وبروايت ابن عباس بعد از ان كفت تو برادر منى
وصاحب منى وصاحب منى يعنى مصاحب منى وابن عقده حافظ كه جميع طوايف
اورا ثقه ميدانند كتاب بزركى تصنيف از براى خصوص مسندهاى اين حديث
وابن حنبل در مسند خود كه بمنزله صحاح ايشان اين حديث را بسندهاى
بسيار از جمع كثيرى از صحابه روايت كرده است وابن اثير در تاريخ كامل از محمد بن
اسحق ديلمى در فردوس الاخبار روايت كرده است از عمر بن الخطاب كه رسول
خدا كفت يا على تو اول مسلمانانى در اسلام واول مومنانى در ايمان وتو
از من بمنزله هرونى از موسى وقاضى على بن تنوخى كه از علماى عامه است محسن
اين حديث را از امير المومنين وعمر وسعد بن ابى وقاص وابن مسعود وابن
عباس وجابر انصارى وابو هريره وابو سعيد خدرى وجابر بن حمزه ومالك بن
الحويرث وبراء بن عازب وزيد بن ارقم وابو رافع وعبد الله بن ابى اوفى
وبرادرش زيد وابو شريحه وحذيفه بن اسيد وانس بن مالك وابو هريره
اسلمى وابو ايوب انصارى وعقيل بن ابى طالب وجبش بن جناده ومعوية بن

ابی سفیان وام سلمه واسماء بنت عمیس وسعد بن المسیّب وامام محمّد باقر صلوات
الله علیه وحبیب بن ابی ثابت وفاطمه بنت علی علیه السّلم وشرحیل بن سعد
روایت کرده است وکفته است همه از حضرت رسول صلّی الله علیه واله وسلم
روایت کرده اند وابن حجر در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری کفته ودر شرح
این حدیث که در روایت ابن مسیّب این زیادتی هست که بعد از انکه حضرت رسول
این سخن را بانحضرت امیر المؤمنین کفت حضرت امیر دو مرتبه کفت راضی شدم
کفته است در اول روایت براء بن عازب وزید بن ارقم این زیادتی هست که حضرت
رسول صلّی الله علیه واله وسلم با علی کفت میباید یا من در مدینه بمانم یا تو
بمانی پس چون حضرت امیر این راشنید در مدینه ماند پس شنید که جمعی از منافقان
میکویند که علی را از برای این در مدینه کذاشت که از او آزرده بود حضرت امیر
از پی انحضرت رفت وکفت مردم چنین میکویند حضرت فرمود که ایا راضی نیستی که
از من بمنزله هرون باشی از موسی مکر انکه بعد از من پیغمبری نیست پس ابن حجر کفته است که
اصل حدیث را غیر سعد از علی وعمر وابو هریره وابن عباس وجابر بن عبد الله وبراء
وزید بن ارقم وابو سعید خدری وانس بن مالك وجابر بن سمره وحبشی بن جناده
ومعویه واسماء بنت عمیس وغیر ایشان روایت کرده اند وجمیع طرق از ابن عساکر
در ترجمه علی ذکر کرده است تمام شد سخن ابن حجر وسید رضی الله عنه در نهج البلاغه
که مقبول الطرفین است روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
که حضرت رسول صلّی الله علیه واله وسلم با او کفت تو میشنوی انچه من میشنوم
وتو می بینی انچه من بینم مکر انکه تو پیغمبر نیستی بلکه وزیر منی وامور تو بخیر
وخوبی راجع است وابن ابو الحدید که از مشاهیر علما ومحدثین عامه است در شرح
این سخن بعد از انکه اخبار بسیار از مؤید این کلام نقل کرده است کفته است ودلیل

بر انکه انحضرت وزیر حضرت رسول بوده است از نص کتاب وسنّت آنست که حق تعالی
از حضرت موسی علیه السّلم نقل کرده است که کفت اِجْعَلْ لِی وَزِیرًا مِنْ اَهْلِی
هٰرُونَ اَخِی اُشْدُدْ بِهِ اَزْرِی وَاَشْرِکْهُ فِی اَمْرِی ورسول خدا صلّی الله علیه واله
وسلم فرموده در حدیثی که اجماع بر روایت ان کرده اند جمیع فرقها اسلام وتو از من
بمنزله هرونی از موسی مکر انکه بعد از من پیغمبری نیست پس ثابت کردانید از برای
انحضرت جمیع مراتب هرون ومنازل او را از موسی پس باید وزیر حضرت باشد ومحکم
کننده پشت او باشد وتقویت کننده امر او باشد واکر نه ان بود که خاتم پیغمبران بود هر آینه
شریك در پیغمبری او هم میبود وباز ابن ابی الحدید در موضع دیکر از شرح نهج کفته است
که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در روز شوری کفت با ان پنج نفر که
عمر را با او شریك کرده بود انها را یا در میان شما کسی هست بغیر من که حضرت
رسول صلّی الله علیه واله وسلم با او کفته باشد تو از من بمنزله هرونی از موسی
من بعد انکه پیغمبری نیست بعد از من همه کفتند نه وصاحب صواعق محرقه
با ان تعصب وعنادش که اعدا عدوی امیر المؤمنین صلوات الله علیه است واز
همه خوارج بدتر است تصحیح این حدیث کرده است اما منع تواترش کرده وکدام متواتر از این
واضحتر است وقطعی تر میباشد که هر یك محدثین ایشان از جماعت بسیار از صحابه
روایت کرده است که ایشان قول هر یك از انها را در هر امری از اصول وفروع دین
حجت میدانند چنانچه از تتبع کتب ایشان ظاهر است ودر کتب عقاید در بسیاری
از اصول دین بهر حدیثی که در یکی از صحاح ایشان مذکور است استدلال کرده اند
قطع نظر از احادیث متواتره که در طرق شیعه از هر یك از ائمه علیهم السّلام
روایت کرده اند واما وجه استدلال باین حدیث متواتر بر امامت انحضرت بچند
وجه تقریر میتوان نمود اول انکه ظاهر منزله عموم است بحسب عرف خصوصًا هر کاه

بعضی از منازل را استثنا کند که درینصورت صریح میشود در عموم در بقیه
افراد مستثنی منه مثل انکه اگر کسی کوید که فلان مرد بمنزله من است مگر انکه بحیات
همه کس چنین میفهمد که در غیر خود در صفات کمال دیگر مثل اوست پس این کلام
دلالت کرد بر انکه جمیع نسبتها میان هرون و موسی علیهما السّلام بود باید که
در انحضرت باشد بغیر پیغمبری و این معلوم است که از جمیع نسبتها خلافت
بر امت بود چنانچه کفت اَخْلُفْنِي فِي پس هر کاه موسی غایب میشد هرون خلیفه
او بود پس باید که این حالت نیز از برای حضرت امیر ثابت باشد و اینمعنی غیر معینی
پیغمبری است استثنا شده است اگر کویند که کاه باشد خلافت در حال حیات
مراد باشد جواب کوییم استثنای پیغمبری بعد از وفات صریح است در انکه
مراد عم است والا احتیاج باستثنا نبود با انکه خلاف ظاهر لفظ است دویم
انکه از جمله منازل هرون ان بود که ان افضل بود از جمیع امت پس باید حضرت
امیر نیز افضل باشد از جمیع امت انحضرت و تفضیل مفضول قبیح است
عقلا چنانچه دانستی سیم انکه از احادیث متواتره معلوم است که
حضرت رسول صلّی الله علیه واله وسلّم این سخن را در مقامات متعدده
فرمود اگر مطلب منزلت مخصوصی بود در وقایع متباینه نمیفرمود مثلا
انکه در مسدود کردن درها از مسجد و مفتوح کردن در خانه انحضرت این را
فرمود و در تسمیه حسن و حسین باسمای اولاد هرون شبر و شبیر
و مشبر این را فرمود و در استخلاف مدینه این را فرمود و در نصب غدیر
این را فرمود پس معلوم شد که همه منازل مراد است خصوصا منزل خلافت
چهارم انکه مشهور بلکه متواتر است که انچه در بنی اسرائیل واقع شده است
در این امت مثل ان واقع میشود چنانچه صاحب نهایه و دیگران کفته اند

۸۷

که انچه در بنی اسرائیل در احادیث بسیار واقع شده است لَتَرْكَبُنَّ سُنَنَ
مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُذَّةَ بِالْقُذَّةِ یعنی شما
مرتکب خواهید شد طریقه انها که پیش از شما بودند مانند دوتای کفش
که باهم موافقند و مانند پرهای تیر که باهم برابرند و در بعضی از روایات
وارد شده است که اگر انها داخل سوراخ سوسماری شده باشند شما هم
خواهید شد و در میان بنی اسرائیل امری عظیمتر از قضیه عجل و سامری
حادث نشد پس باید در این امت نیز مثل ان واقع شود و در این امت امری که
شبیه باشد بغیر ان نبود که دست از متابعت خلیفه او برداشتند و
او را ضعیف کردانیدند و منافقان بر او غالب شدند و مؤید این انست
که عامه و خاصه روایت کرده اند که چون حضرت امیر را از برای بیعت ابو بکر
بمسجد اوردند رو بقبر حضرت رسول صلّی الله علیه واله وسلّم اورد و
ایه را خواند که مشتمل بود بر تظلم هرون نزد موسی از قوم خود و کفت یَا ابْنَ
أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي یعنی ای فرزند مادر من
بدرستی که قوم مرا ضعیف کردانیدند و نزدیک بود مرا بکشند پنجم انکه
جماعتی از مخالفان نقل کرده اند که وصایت و خلافت موسی علیه السّلام
منتقل شد باولاد هرون علیه السّلم پس از جمله منازل هرون از موسی
انست که اولاد او خلیفه و اوصیای او بودند پس بمقتضای منزلت باید حسن
و حسین علیهم السّلم که باتفاق خاصه و عامه مسمّی بنامهای پسر شبر خلیفه
حضرت رسول صلّی الله علیه واله وسلّم باشند پس پدر ایشان نیز باید خلیفه
انحضرت باشند بمقتضای اجماع مرکب و از جمله انها که از علمای مخالفین این را
ذکر کرده اند محمد شهرستانی است که در کتاب ملل و نحل در اثنای بیان احوال

یهود کفته است که امر پیغمبری مشترك بود میان موسی و برادرش
هرون علیهم السلام چون موسی کفت اَشْرِکْهُ فِی اَمْرِی پس
هرون وصی بود و چون در حیوة موسی فوت شد منتقل شد وصایت
بیوشع علیه السلم بامانت که برساند بشبر و شبیر اولاد هرون بر سبیل
استقرار زیراکه وصیت و امامت کاه مستقر می باشد و کاه مستودع
ششم انکه در غزوه تبوك حضرت امیر صلوات الله علیه را خلیفه
کرد بر مدینه و عزلش معلوم نشد پس باید که بعد از وفات نیز خلیفه باشد
و اکر ازین منازل و مراتب همه تنزل کنیم دراین شك نیست که دلالت بر نهایت
قرب و محبت و اختصاص میکند پس بر صاحب منزلت هرونی و اخوت روحانی
و اختصاص جسمانی و قرابت نسبی با مناقب جلیله که بر عالمیان ظاهر است
کسی را که هیچ جهتی از جهات نداشته باشد بغیر امنیت در کفر که عین
نقص است و شایبه کمال دران نیست مقدم داشتن عین خطاست
و نزد هیچ عقل روا نیست وَاللهُ الْهَادِی اِلیٰ سَوَاءِ السَّبِیلِ فصل سیم
در بیان اختصاص انحضرت بمحبت خدا و رسول و اظهار اینمعنی در
مواطن متعدده شاید اول آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت
کرده است از انس بن مالك که نزد حضرت رسول صلی الله علیه و اله
و سلم مرغی اوردند حضرت فرمود اَللّٰهُمَّ ائْتِنِی بِاَحَبِّ خَلْقِكَ یَاْكُلُ مَعِی
هٰذَا الطَّیْرَ یعنی خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق خود را بسوی تو
که بخورد با من ازین مرغ پس علی علیه السلام آمد و با انحضرت خورد
و بعد از ان کفته است که درین حدیث قصه هست و در آخرش انست
که انس با علی صلوات الله علیه کفت که طلب آمرزش کن از برای من و تو را

١٢٣ نزد من بشارتی هست پس اینحدیث را نقل کرد و در مسند بن حنبل
از سفینه مولای رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم روایت کرده است
که زنی انصار دو مرغ بریان در میان دو کرده نان کذاشته بود برای
حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم بهدیه آورد چون نزد انحضرت
کذاشتند کفت خداوندا بیاور بسوی من دوست ترین خلق را بسوی تو
و بسوی پیغمبر تو پس علی صلوات الله علیه آمد و صدای خود را
بلند کرد حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم پرسید کیست کفتم
علی است فرمود در را بکشا چون کشودم داخل شد و ان مرغها را بیکدیکر
تناول نمودند و ابن معازلی شافعی در کتاب مناقب بسی طریق اینحدیث را
روایت کرده است و از جمله انها انست که انس بن مالك روایت کرده است
که از برای حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم مرغ بریانی بهدیه
اوردند چون نزدیك انحضرت کذاشتند فرمود خداوندا بفرست بسوی
من احب خلق خود را بسوی خود تا بخورد با من این مرغ را من در خاطر
خود کفتم خداوندا بکردان او را مردی از انصار پس علی صلوات الله
علیه امد و در را آهسته کوبید کفتم کیست کفت علی کفتم حضرت
رسول صلی الله علیه و اله و سلم مشغول حاجتی است حضرت برکشت چون
بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم رفتم بار دکر فرمود
خداوندا بیاور بسوی من محبوبترین خلق تو را بسوی تو تا بخورد با من
ازین مرغ باز در خاطر کذرانیدم که خداوندا بکردان او را مردی از انصار
پس علی صلوات الله علیه آمد و در را بکوبید کفتم من نکفتم که حضرت
مشغول حاجتی است برکشت چون نزد حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم

برکشتم باز انسخن را کفت پس علی صلوات الله علیه آمد و در را سخت کوبید
حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم سه مرتبه کفت در را بکشا چون
در را کشودم و نظر حضرت بر او افتاد سه مرتبه فرمود بسوی من بیا پس
نشست و ان مرغ را هر دو تناول نمودند و بروایت دیکر از ابن حنبل و دیکران
روایت شده که چون حضرت امیر داخل شد حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم
فرمود چرا دیر کردی من سه مرتبه از خدا طلبیدم که محبوبترین خلق
را بسوی خود و بسوی من بیاورد که از این مرغ با من بخورد و اکر در مرتبه
سیم نمی امدی خدا را بنام تو میخواندم که تو را بیاورد پس حضرت امیر کفت
یا رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم من سه مرتبه امدم و هر سه مرتبه
مرا انس برکردانید حضرت با انس کفت چرا چنین کردی کفت میخواستم
شخصی از قوم من باشد حضرت فرمود هر کس قوم خود را دوست میدارد
و بروایت دیکر فرمود مکر در میان انصار بهتر از علی و فاطمه هست و علما
و خاصه بطریق مستفیضه روایت کرده اند که از جمله مناقبی که حضرت
رسول صلی الله علیه و اله و سلم بر اصحاب شوری احتجاج نمود این منقبت
بود و همه اعتراف بحقیتان کردند و حضرت امیر از انس کواهی طلبید کفت
درخاطرم نمانده است حضرت فرمود اکر دروغ کوئی مبتلا شوی ببرصی که نتوانی
پنهان کردانرا از مردم بعمامه بستن و بعد از انکه ان پیسی درا و بهم رسید
مکرر میکفت که این بنفرین علی صلوات الله علیه است و ابن مردویه
در مناقب از ابو رافع آزاد کرده عایشه روایت کرده است که چون مرغ را
نزد انحضرت کذاشتند حضرت فرمود کاش امیر مؤمنان و سید و اقای
مسلمانان و امام و پیشوای متقیان نزد من بود و با من از این مرغ میخورد پس

حضرت امیر صلوات الله علیه امد و با او از ان مرغ خورد و اخطب
خوارزم نیز این حدیث را بنحو سابق از ابن عباس روایت کرده است
و کسی که اندک انصافی داشته باشد و تتبع کلام مخالفان بکند میداند
که فوق حد تواتر روایت شده است زیرا که ترمذی در صحیح خود و حافظ
ابو نعیم در حلیة الاولیا و بلاذری در تاریخ و خرکوشی در شرف
المصطفی و سمعانی در فضایل الصحابه و طبری در کتاب الولایه و ابن
البیع در صحیح و ابو یعلی در مسند و احمد بن حنبل در فضایل و نطنزی
در اختصاص روایت کرده اند و روایت کرده است انرا از محدثان محمد بن اسحق و
محمد بن یحیی ازدی و منازلی و ابن شاهین و سدی و ابو بکر بیهقی و مالک
و اسحق بن عبد الله بن ابی طلحه و عبد الملک بن عمیر و مسعر بن کدام و داود بن
علی بن عبد الله بن عباس و ابو حاتم ازدی بسندها بسیار از انس و ابن عباس
و ام ایمن و ابن بطه در ابانه بدو طریق روایت کرده است و خطیب ابو بکر
در تاریخ بغداد از هفت طریق و ابن عقده حافظ کتابی در طرق این حدیث بتنهائی
تصنیف کرده است و سی و پنج نفر از صحابه این حدیث را از انس روایت
کرده اند و ده نفر از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم روایت کرده اند
با ان عداوتی که اکثر ایشان با امیر المؤمنین صلوات الله علیه داشتند و
سعی در اخفای فضایل او مینمودند و چون سند این حدیث ثابت شد دلیل است
بر امامت انحضرت زیرا که محبت خدا و رسول معنی ندارد بغیر انکه او در
استحقاق ثواب و فور طاعت و اتصاف در ذات مقدس او نمیباشد و ایضا
معلوم است که ثواب دادن حق تعالی و اکرام او بدون کمال عقاید و اتصاف
بصفات حسنه و نیات صحیحه و اعمال صالحه نمیباشد زیرا که تفضیل ناقص

برکامل وعاصی برمطیع وجاهل برعالم قبیح است وحق تعالی دربسیار
جائی ازقران مجید بیان اینمعنی فرموده است مثل قوله تعالی قل ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی بکو یا محمد اکر هستید انکه خدارا
دوست دارد پس متابعت وپیروی کنید مرا تا خدا شمارا دوست دارد وان
اکرمکم عند الله اتقیکم یعنی بدرستی که کرامی ترین شما نزد خدا
پرهیزکارترین شماست وفرموده است که خدا تفضیل داده است انهارا که جهاد
میکنند بمالهای خود وجانهای خود برانها که نشسته اند وجهاد نمیکنند درجه
بزرک وفرموده است که مساوی نیستند انها که اتفاق کرده اند وقتال کرده اند
پیش از فتح مکه با انها که بعد از فتح مکه کرده اند وفرموده است فمن یعمل
مثقال ذرة خیرا یره یعنی هرکه عمل کند بقدر سنکینی ذره از خیر ثواب انرا
می بیند وفرموده است وما یستوی الاعمی والبصیر والذین امنوا وعملوا
الصالحات ولا المسیء قلیلا ما تتذکرون یعنی و مساوی نیستند کور
وبینا وانها که ایمان آوردند وعملهای شایسته کرده اند بابدکردارکم متذکر
میشوید حق را ومعلوم است که کور وبینائی دل مراد است واکثر قران مجید مشحون است
باین مضمون وایضا معلوم است که محبت حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم
از قبیل محبت وقرابت وبشریت نیست پس کسی که احب خلق باشد بسوی خدا
ورسول افضل از همه خواهد بود وحضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم ازین
حکم بیرون است باجماع وبقرینه انکه حضرت خود قایل این قول است باثبوت
افضلیت احق بودن خلاف معلوم است چنانچه مکرر مذکور شدن ومتعصبان
مخالفان دو اعتراض براین دلیل کرده اند اول انکه کاه باشد مراد احب خلق الله
باشد درخوردن ان مرغ وهر زبان فهمی که اندک ربطی بسخن داشته باشد میداند

که این خلاف ظاهر ومتبادر از لفظ است ومیان اهل عربیت مقرر است که حذف
متعلقات واطلاق از قیود دلیل عموم است واکل درکلام امر است وقید جواب
احبیت نیست ودر بسیاری از روایات قید اکل مطلقا مذکور نیست با انکه
احبیت یا باعتبار فضیلت وکرامتست باز مطلب ما ثابت میشود یا باعتبار
فقر واستحقاق است واین باطل است زیرا که معلوم است که درمیان صحابه پریشان
تر از انحضرت بسیار بود وشیخ مفید علیه الرحمه ازاین اعتراض جواب متینی
فرموده است که اکر اینمعنی مراد باشد متضمن فضیلتی نخواهد بود پس انس چرا
انقدر سعی میکرد که این فضیلت از برای انصار واقع وحاصل شود وحضرت
رسول صلی الله علیه واله وسلم تقریر او براین فهم کرد وفرموده هرکس خود را قوم
دوست میدارد با انکه مکر درمیان انصار از او بهتری هست واکر او مراد بود
بایست حضرت بفرماید که چه فضیلتی دراین سخن بود که تو میخواستی از برای انصار
باشد واکر این احتمال میبود چکونه حضرت امیر صلوات الله علیه این را حجت
بر افضلیت واحقیت خلافت خود میکرد در شوری وانها چرا قبول این میکردند
بایست که در جواب بکویند که این دلالت بر فضیلتی نمیکند که موجب امامت
وخلافت باشد تمام شد کلام شیخ مفید قدس سره وایضا کوییم که اکر این
دلیل فضیلت نبود انس چرا از برای رعایت ان منافقان کتمان شهادت
میکرد تا مستحق نفرین حضرت شود وپیس کردد دویم انکه ممکن است حضرت
در انوقت احب وافضل خلق بوده باشد وبعد از ان بعضی از صحابه افضل
شده باشند جواب همان است که این مخالف اطلاق واطلاق عموم لفظ است
زیرا که ظاهر لفظ آنست که احب جمیع خلق است بغیر حضرت رسول صلی الله علیه
واله وسلم در جمیع احوال وازمنه حتی بر سایر انبیا واوصیا علیهم السلام

ودلیل بر تخصیص نه در کلام است ونه درخارج وجوابهای سابق اکثر دراینجا
جاریست خصوصا قصّه شوری وبعضی از فضلا جواب کفته اند که این
خرق اجماع مرکبست زیرا که مجموع امت مرددند میان دو قول اوّل تفضیل
انحضرت بر همه درجمیع احوال واقوال واوقات دویم تفضیل دیکری براو در
جمیع احوال واوقات این احتمال که تو کفتی هیچیك از امت بان قایل نیستند
وبدانکه از بعضی از احادیث شیعه ظاهر میشود که ان مرغ بریان را
جبرئیل علیه السّلام از بهشت اورده بود قرینه برانست که حضرت باان
سخاوت وفتوت انس وغیر انرا شریك نکرد وحصّه بایشان نداد باعتبار
انکه طعام بهشت را غیر معصومین روانیست خوردن وبنا براین افضلیت دردنیا بر
انحضرت دراین واقعه مضاعف میکردد ودلیل برعصمت وامامت
هر دو میتواند شد دویم منقبتی است که در غروه خیبر ظاهر شد چنانکه
صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از ابو هریره که رسول
خدا صلّی الله علیه واله وسلم درروز خیبر کفت البته میدهم این علم را بمردی
که دوست دارد خدا او را ورسول او را وخدا بردستش فتح خواهد عمر کفت من دوست
نداشتم امارت را مکر دران روز وخود را بنظر انحضرت دراوردم باامید انکه
مرا از برای این امر بطلبد پس حضرت رسول صلّی الله علیه واله وسلم علی
صلوات الله علیه را طلبید وعلم را باو داد وکفت برو وروبعقب مکن
تا حق تعالی فتح را بردست تو جاری کند وچون حضرت امیر اندك راهی رفت ایستاد
ونظر بعقب نکرد وباواز بلند باحضرت رسول صلّی الله علیه واله وسلّم
خطاب کرد که برچه چیز با مردم قتال کنم حضرت فرمود که با ایشان قتال کن
تا کواهی بدهند بوحدانیت خدا ورسالت من هرکاه این را بکنند خون

ومال خود را از تو حفظ کرده اند مکر بحق وحساب ایشان برخداست وایضا
صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری ومسلم هردو روایت کرده اند از سلمة بن
اکوع که علی صلوات الله علیه باحضرت رسول صلّی الله علیه واله وسلّم
بجنك خیبر نرفت از برای انکه دیده مبارکش رمد داشت ودرد میکرد
چون حضرت رسول صلّی الله علیه واله وسلّم باسایر لشکر روانه شدند
حضرت امیر صلوات الله علیه باخود کفت که حضرت رسول صلّی الله
علیه واله وسلّم بجنك برود ومن بااو نروم پس از مدینه بیرون آمد
وبحضرت ملحق شد چون شبی شد که صباحش فتح خیبر شد حضرت رسول
صلّی الله علیه واله وسلّم کفت که فردا خواهم داد علم را بمردی که دوست
میدارد او را خدا ورسول او یا کفت دوست میدارد خدا را ورسول او را وخدا
بردست او فتح خواهد کرد ناکاه دیدم که علی صلوات الله علیه پیدا
شد وامید نداشتیم که او بیاید پس مردم کفتند علی صلوات الله علیه
آمد پس علم را بدست او داد وخدا بردست وی فتح کرد وایضا درجامع الاصول
از صحیح بخاری ومسلم هردو روایت کرده اند از سهل بن سعد که رسول خدا
صلّی الله علیه واله وسلّم درروز خیبر کفت البته فردا میدهم علم را
بمردی که خدا فتح کند بردستهای او ودوست دارد خدا ورسول او را و
دوست دارد او را خدا ورسول او وپس مردم در تمام شب دراین اندیشه بودند
که ایا بکی خواهد داد علم را چون صبح شد همه صحابه بامداد بخدمت انحضرت
آمدند وهریك امید ان داشتند که باو بدهد حضرت فرمود کجاست علی بن
ابی طالب همه صدا بلند کردند که یا رسول الله صلّی الله علیه واله وسلّم
چشمهای او درد میکند پس علی را طلبید ودردیدهای او رمد بود آب

دهان مبارك در دیدهای او انداخت ودعا کرد درساعت شفا یافت
چنانکه کویا هرکز دردی نداشته است وعلم را باو داد پس علی صلوات الله علیه
کفت با ایشان قتال کنم تا مثل ما شوند حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم
فرمود بتانی روانه شو تا نزول کنی بساحت ایشان پس بخوان ایشانرا بسوی اسلام
وخبرده ایشانرا بانچه واجبست برایشان از حق خدا در اسلام پس بخدا سوکند
که اکر هدایت کند خدا بسبب تو یکمرد را بهتراست ازبرای تو از جمیع شتران
سرخ موی که درمیان عرب بسیار معتبراست وروایت سعد بن ابی وقاص
که مشتمل براین منقبت بود در حدیث منزلت مذکور شد وثعلبی در تفسیر
قوله تعالی وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا روایت کرده است که حضرت رسول صلی
الله علیه واله وسلم اهل خیبر را محاصره نمود تا انکه برصحابه کرسنکی شدیدی
مستولی شد پس علم را بعمر دادند وباجمعی از صحابه اورا بجنك اهل خیبر فرستادند
چون مقابل انها شدند عمر واصحابش کریختند وبسوی حضرت برکشتند و
او نسبت میداد اصحابش را بجبن وبددلی واصحابش اورا نسبت میدادند پس
بنامردی وحضرت را دران روز درد شقیقه عارض شد وبیرون نیامد وابوبکر
علم را کرفت ورفت وبا اصحابش کریخت وباز عمر علم را برداشت ورفت وشکست
یافت وبرکشت وچون این خبر بحضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم رسید
فرمود بخدا سوکند که فردا علم را میدهم بمردی که دوست میدارد خدا ورسول
اورا وبقهر خواهد کرفت قلعه را وعلی درانوقت درمیان لشکر نبود چون
روز دیکر شد کردن کشیدند بسوی ابوبکر وعمر ومردان چند از قریش وهریك
امیدوار بودند که شاید علم باو داده شود پس حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم
سلمة بن اکوع را فرستاد وعلی صلوات الله علیه را طلبید وبزودی حاضر شد

وبشتري

٩٧ وبشتری سوار وبنزدیك حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم رسید
شتر را خوابانید ودیدهای خودرا از شدت وجع بقطعه سرخ یمنی بسته
بود سلمه کفت من دست علی را کرفتم ومیکشید تا بنزد حضرت رسول صلی الله
علیه واله وسلم آوردم حضرت فرمود چه میشود ترا کفت رمد درد دیدهای
من بهم رسیده فرمود نزدیك من بیا چون نزدیك آمد آب دهان مبارکش را
در دیدهای او انداخت درساعت شفا یافت وبعد ازان تا زنده بود درد چشم
ندید پس علم را بدست انحضرت داد وروانه کرد وابن معاذلی از ابوهریره روایت
کرده است که چون علی علیه السلام علم را بدست معجز نما کرفت بسرعت روانه
شد ومن از عقب او میرفتم ودرهیچ جا توقف نکرد وتا علم را درپای قلعه خیبر
نصب کرد پس یکی از علمای یهود از بالای قلعه مشرف شد وکفت تو کیستی
کفت منم علی بن ابی طالب پس رو باصحاب کرد وکفت بخدائی که توریة را بر
موسی فرستاده است که او برشما غالب خواهد شد وبروایت ثعلبی ودیکران
حضرت خلافت پناه علم نصرت شیم را کرفت وحله ارغوانی پوشیده
بود چون بپای قلعه امد مرحب بعادت روزهای کذشته از قلعه
بیرون امد خود مطلائی برسر کذاشته بود ورجز میخواند حضرت امیر
صلوات الله علیه شروع برجز کرد وپیش رفت ودو ضربت درمیان
ایشان رد شد پس حضرت ضربتی برسر او فرود آورد که سنك وخود و
سر آن مردود را بدو نیم کرد وچون یهودان ان حالت را مشاهده کردند
بقلعه کریختند ودر قلعه را بستند وان دروازه بود از یکقطعه سنك
ودرمیانش سوراخی حضرت دست معجز نما را دران سوراخ کرد ودر را
بنحوی کرفت وحرکت داد که تمام قلعه بلرزید ودر را کند ومانند سپر

کرفت انرا بردست و تا صد کام رفت پس انرا از عقب انداخت که تا چهل کام دور
افتاد و چهل نفر از صحابه خواستند که انرا حرکت دهند نتوانستند حرکت داد
وان در از عظمت وسنکینی بمرتبه بود که انرا چهل نفر می بستند وچهل نفر
میکشودند وغرایب معجزات ان ولی خدا در ان روز بسیار است ومحدثان
خاصه وعامه بطرق متعدده روایت کرده اند وفقیر بعضی را در حیوة
القلوب ایراد نموده ام وانچه مشتمل است بر مقصود ما در اینمقام اثبات
محبت ومحبوبیت خدا و رسولست بانحضرت وانکه جمعی که غاصب خلافت
انحضرت بودند در این جنک کریختند وبا این منقصت از روی بیشرمی
بان آرزو مند این منزلت عظمی ومنقبت کبری بودند وجمیع اینمراتب را
بخاری ومسلم وترمذی بچندین طریق وابن معازلی بدوازده طریق واحمد بن
حنبل در مسند بطریق بسیار وثعلبی بچندین طریق ومحمد بن یحیی ازدی
ومحمد بن جریر طبری وواقدی ومحمد بن اسحق وبیهقی در دلایل النبوة وحافظ
ابونعیم در حلیه واشنهی در کتاب اعتقاد ودیلمی در فردوس الاخبار
بطرق متعدده روایت کرده اند از علی علیه السلام وعمر وعبد الله بن
عمر وسهل بن سعد وسلمة بن اکوع وابو سعید خدری وجابر انصاری وغیر
ایشان از صحابه واکثر ایشان ذکر کرده اند که سابقا علم را بابوبکر وعمر داد ایشان
کریختند وبعضی عثمان را نیز ذکر کرده اند وبعضی اشعار حسان بن ثابت که در این
واقعه با حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم در مدح انحضرت کفته
مشهور است وهمچنانکه اصل غزوه خیبر متواتر است واما استدلال باین قصه بر امامت
وخلافت انحضرت پس بچند وجه میتواند نمود که هیچ عاقل منصف انکار نتواند
کرد اول انکه بر هر عاقل معلوم است که مراد اصل محبت باشد که ایشان همه مسلمانانرا

از

دران شریک میدانند با انحضرت هر اینه صحابه با ان جبنی که اکثر ۸۸
ایشان داشتند وجان خود را عزیز میداشتند وانقدر آرزو نمیکردند
که علم باز با ایشان داده شود وانقدر حسد در این باب نمی بردند وشعرا
در مدایح خود ذکر نمیکردند وحضرت امیر را در مفاخرات خود ذکر نمیکردند
پس معلوم شد که مراد از محبت انحضرت خدا ورسول را محبتی است که هرکز مخالفت
ایشانرا اختیار ننماید وجان ومال خود را بطیب خاطر در راه ایشان بذل نماید
ومراد بمحبت خدا ورسول انحضرت را آنست که در همه امور ودر جمیع احوال
ودر جمیع جهات محبوب ایشان باشد واین هر دو ملزوم مرتبه عصمت است
وعصمت ملزوم امامتست چنانکه مکرر مذکور شد وبوجه دیکر تقریر
کنیم وکوییم یا مراد محبت من جمیع الجهاتست یا محبت فی الجمله ومحبت فی الجمله
نسبت بهر مؤمنی من حیث الایمان هست واختصاص بوجه است ومحبت
من جمیع الجهات لازم دارد عصمت را بلکه بالاتر از مرتبه عصمت را زیرا که
هر صفت مرجوحی اتصاف بان مستلزم انست که از انجهت او را دوست
ندارد واکر از این مراتب همه تنزل کنیم دران شکی نیست که البته متضمن فضیلت
ومنقبت عظمی هست برای انحضرت پس تقدیم غیر او مرجوح است وبر حکیم علیم محال است ترجیح
دویم انکه بعد از اندک تاملی بر عاقل مخفی نمیماند که هر کاه علم را بابوبکر وبعد از ان
بعمر داده باشد وایشان کریخته باشند واز کریختن ایشان آزرده باشد بعد از ان
بفرماید که فردا علم بشخصی میدهم که صاحب این صفات باشد وبر دستش فتح بشود
البته باید انشخص مخصوص بهمه ان صفات باشد واین صفات در انها که
منهزم شدند نباشد پس انحضرت بجای این صفات میفرمود که فردا علم را اکر
بکسی میدهم که از اهل مکه باشد وقریشی باشد یا انکه این دو صفت در انها که

بیشتر علم را گرفته بودند خلاف بلاغت بود پس ازینجا معلوم شد که ابو بکر
و عمر دوست خدا و رسول نبودند خدا و رسول ایشانرا دوست نمیداشته اند
و شك نیست درانکه اینها منافی رتبه خلافت و امامتست بلکه منافی ایمان است
و چون تواند بود که کسی مؤمن باشد و خدا و رسول او را دوست ندارد و حال آنکه
حق تعالی فرموده است وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ یعنی و آنها که ایمان آورده اند
محبت ایشان نسبت بخدا بیشتر است از محبت مشرکان به بتها و ایضا فرموده است
اگر خدا را دوست میدارید پس پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد و ایضا
لازم دارد که حق تعالی هیچیك از طاعات ایشانرا قبول نکرده باشد زیرا که حق تعالی
فرموده است بدرستی که حق تعالی دوست میدارد آنهارا که قتال میکنند در راه
او و فرموده است دوست میدارد توبه کنندگانرا و متطهرانرا پس مقبول نشده
خواهد بود جهاد ایشان و توبه ایشان از شرك و تطهر ایشان بهر معنی که باشد
میباید که ایشان نه از صابران باشند و نه از پرهیزکاران و نه از توکل کنندگان
و نه از محسنین و نه از مقسطین زیرا که حق تعالی در بسیاری از آیات کریمه محبت
خود را نسبت باین جماعت یاد کرده است اگر ایشان از یکی ازین جماعت میبودند
بایست خدا ایشانرا دوست دارد و باید که از جماعتی باشند که خدا عدم محبت خود را
بایشان نسبت داده است مثل خائنین و ظالمین و کافرین و فرح کنندگان بدنیا
و مستکبرین و مسرفین و از حد تجاوز کنندگان و افساد کنندگان در زمین و کفار
اثیم و مختال فخور و امثال ایشان از جماعتی که حق تعالی سلب محبت خود از ایشان
نموده و کسی که مشابه باشد چگونه استحقاق خلافت رسول و امامت امت دارد باین
و هرگاه اینها استحقاق خلافت نداشته باشند خلافت منحصر میشود در آنحضرت
باجماع مرکب چنانچه مذکور شد و ممکن است که این دو دلیل را بیك دلیل

تمام گردانیم بآنکه گوییم اگر مراد محبت کامله است و در جمیع احوال و از جمیع
جهات پس این دلالت میکند بر امامت آنحضرت چنانچه دانستی و اگر
مراد مطلق محبت است پس دلالت میکند بر حط مرتبه مرتبه معارضان
آنحضرت از جهات شتی چنانکه معلوم شد و بدانکه حق تعالی فرموده است یا
أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ
يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ای
گروهی که ایمان آورده اید هر که مرتد شود و برگردد از شما از دین خود پس بعد ازین
بیاورد خدا گروهی را که دوست دارد ایشانرا و دوست دارند ایشان خدارا
و ذلیل و متواضع باشند از برای مؤمنان و شدید و غالب باشند از برای
برکافران جهاد کنند در راه خدا و نترسند از ملامت ملامت کنندگان
این فضل خداست میدهد بهر که خدا خواهد و واسع العطاست و داناست
و ازین احادیث گذشته ظاهر میشود که این گروه که حق تعالی اوصاف ایشان درین
آیه مذکور ساخته حضرت امیرالمؤمنین و اصحاب اویند که با طلحه و زبیر و معویه
و خوارج جنگ کردند زیرا که اوصافی که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
را بآن وصف کرده موافقست باکثر اوصاف آیه خصوصا يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ قطع نظر
ازانکه معلوم است که این اوصاف مجتمع نبود و هریك ازینها در آنحضرت بمرتبه
کامل بود که کسی قدرت بر انکار نمیتواند نمود و در طرق عامه از عمار و حذیفه
و ابن عباس روایت کرده اند که این آیه در شان آنحضرت نازل شد و مؤید اینست
آنکه صاحب جامع الاصول از سنن ابی داود و صحیح ترمذی از آنحضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه در جنگ حدیبیه بیرون آمدند بسوی ما جماعتی از روسا

وسرکردهای مشرکان کفتند بیرون امده اند بسوی شما جمعی از پسران وغلامان
ما واز خدمت کریخته اند پس ده انها بسوی ما پس حضرت رسول صلی الله
علیه واله وسلم غضبناک شد وکفت ای کروه قریش البته ترک کنید
مخالفت امر خدارا یا خدا خواهد فرستاد بسوی شما کروهی را که کردن شمارا
بشمشیر بزنند وانها کروهی اند که خدا امتحان کرده است دل ایشانرا ازبرای
پرهیزکاری بعضی از اصحاب کفتند یا رسول الله کیستند این جماعت فرمود
که ازجمله ایشان است خاصف النعل یعنی پینه کننده نعل من وچون
کارهائی که متعلق بجسد مبارک انحضرت بود در سفرها حضرت امیر متوجه
انها میشد در انوقت حضرت نعل خود را داده بود که حضرت امیر پینه کند
وحضرت مشغول ان کار بود وعبدالله بن احمد بن حنبل در مسند بطرق بسیار
این حدیث را روایت کرده است ودر بعضی از روایات چنین است که ای کروه
قریش ترک این سخنان بکنید والا میفرستم بسوی شما مردی از شمارا که خدا
امتحان کرده باشد دل اورا ازبرای ایمان که بزند کردنهای شمارا ازبرای
این کفتند یا رسول الله ان ابوبکر است کفت نه کفتند پس عمر است کفت نه
ولیکن انست که در حجره نعل مرا پینه میکند وبروایت دیکر از ابوسعید خدری
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم فرمود که درمیان
شما کسی هست که بر تاویل قران قتال خواهد کرد مثل انکه من بر تنزیل قران قتال کردم
ابوبکر کفت منم یا رسول الله فرمود نه عمر کفت منم فرمود نه ولیکن آنست که نعل مرا
پینه میکند سیم احادیث متفرقه ایست که در کتب معتبره عامه در این باب
وارد شده است در جامع الاصول روایت کرده است از صحیح ترمذی از براء بن
عازب که حضرت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم دو لشکر فرستاد بسوی

یمن

یمن وبر یکی علی صلوات الله علیه را امیر کرد وبر دیکری خالد بن ولید را وفرمود
اکر کار بکارزار منتهی شود علی بر همه امیر باشد پس حضرت یکقلعه را فتح کرد
واز غنایم ان قلعه جاریه از برای خود برداشت خالد شکایت علی را وبرداشتن
جاریه در نامه نوشت وبمن داد که از برای حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم
آوردم چون حضرت نامه را خواند رنک مبارکش متغیر شد وفرمود چه می بینی
در باب مردی که دوست میدارد خدا ورسول اورا واو دوست میدارد اورا خدا
ورسول من کفتم پناه میبرم بخدا از غضب خدا وغضب رسول او ومن تقصیری ندارم
بغیر انکه نامه را اوردم ودر صحیح بخاری نیز روایت کرده است ودر اینجا این
زیادتی هست که حصه او در خمس زیاده ازاین است که برداشته است وابن ابی
الحدید این قصه را روایت کرده است وکفته است که خالد چهار نفر از صحابه را کفت
که بروید ومذمت علی بکنید پس سه نفر از ایشان کفتند وحضرت رو از ایشان
کردانید تا انکه بریده اسلمی که چهارم ایشان بود شکایت علی کرد وکفت جاریه
از غنیمت برای خود برداشت پس حضرت رسول بحدی غضبناک شد که رنک
مبارکش سرخ شد ومکرر کفت علی را برای من بکذارید بدرستی که علی از من است
ومن از علیم واو ولی هر مومن است بعد از من وحصه او زیاده از انست که برداشته است
ابن ابی الحدید کفته است که این حدیث را احمد در مسند بچندین سند روایت کرده است
واکثر محدثین این حدیث را وایضا در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم فرمود که علی از من است ومن از علیم ونمیرساند
از جانب من رسالت را مکر علی واین حدیث صریح است در خلافت نزد کسی که اندک
بصیرتی داشته باشد واز کتاب معرفت ابرهیم بن سعید ثقفی از جابر انصاری روایت
کرده است که چون حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه قلعه خیبر را فتح کرد

حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم فرمود که اگر نه ان بود که خواهند گفت
در حق تو انچه نصاری در شان حضرت عیسی علیه السلام گفتند هر آینه امروز
سخنی در باب تو میگفتم که بهیچ گروهی نگذری مگر انکه خاک کف پای ترا بردارند
وبقیه آب دست شستن ترا بگیرند وبانها طلب شفا کنند ولیکن بس است
انکه تو از منی ومن از توام وبعد از من تو وارث منی ومن وارث توام وتو از من
بمنزله هرونی از موسی مگر انکه پیغمبری نیست بعد از من وتو بری میگردانی
ذمت مرا وقتال خواهی کرد بر سنت من وتو در آخرت نزدیکترین خلق خواهی بود
بسوی من وتو بر حوض کوثر جانشین من خواهی بود وتو پیش از همه کس در حوض
بر من وارد خواهی شد واول کسی که حله بهشت میپوشد با من تو خواهی بود واول کسی که
داخل بهشت میشود از امت من تو ئی وشیعیان تو بر منبرهای نور خواهند بود
با روهای سفید در دور من وشفاعت خواهم کرد از برای ایشان ودر بهشت
همسایگان من خواهند بود هر که با تو جنگ است با من جنگست وهر که با تو
صلح است با من صلح است ورازی تو راز من است واشکار تو اشکار من است
وپنهان سینه تو پنهان سینه من است وفرزندان تو فرزندان من اند وتو وعدهای
مرا بعمل خواهی آورد وحق با تواست وحق بر زبان تو ودر دل تو ودر میان
دو دیده تواست وایمان مخلوط است باگوشت وخون تو چنانچه مخلوط است
باگوشت وخون من ودر حوض کوثر بر من وارد نمیشود دشمن تو وغایب نخواهد
بود از حوض کوثر دوست تو وبا تو بر حوض کوثر وارد خواهد شد پس حضرت
امیر صلوات الله علیه سر بسجده گذاشت وگفت حمد میکنم خدائی را که منت
بر من بایمان وتعلیم کرد بمن قرآن را ومرا محبوب بهترین خلایق وخاتم پیغمبران
وسروران مرسلان گردانید بمحض احسان وفضل خود بر من پس حضرت رسول

صلی الله علیه واله وسلم گفت اگر نمیبودی مومنان بعد از تو شناخته
نمیشدند فصل چهارم در بیان اختصاص حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
است بحضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم در اخوت وهمراز بودن
وسایر امور ودران چند مطلب است اول اخوتست در جامع الاصول از
صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که چون حضرت رسول صلی الله علیه و
اله وسلم برادری قرار داد میان صحابه حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
گریان شد نزد انحضرت آمد وگفت یا رسول الله برادری قرار دادی میان اصحاب
خود ومرا با کسی برادر نکردی حضرت رسول گفت تو برادری منی در دنیا ودر
اخرت وابن عبد البر در استیعاب از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا
با علی صلوات الله علیه گفت تو از من بمنزله هرونی از موسی برادر منی وصاحب
منی واز ابی الطفیل روایت کرده است که چون عمر محتضر شد خلافت را
شوری قرار داد میان علی وعثمان وطلحه وزبیر وعبد الرحمن وسعد پس
حضرت امیر صلوات الله علیه بایشان گفت شما را بخدا سوگند میدهم که آیا
در میان شما بغیر از من کسی هست که حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم
برادری در میان خود واو قرار داده باشد در وقتی که مسلمانان را با یکدیگر برادر
کردگفتند پس ابن عبد البر گفته که از وجوه بسیار روایت کرده اند که علی علیه
السلام میگفت من بنده خدا وبرادر رسول اویم واین سخن را بغیر من کسی نمیگوید
مگر بسیار دروغگوئی وقصه مواخات از متواترات است وابن حنبل در مسند
بشش سند روایت کرده است وابن صباغ مالکی در فصول بهمه از ابن عباس
روایت کرده است وحاصلش انست که حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم
برادر گردانید هر یک از مهاجر وانصار را با کسی که در سعادت وشقاوت نظیر

او بود چنانکه ابوبکر را با عمر و عثمان را با عبد الرحمن بن عوف و طلحه را با زبیر و سلمان را
با ابوذر و همچنین سایر صحابه را برادر کردانید و حضرت امیر صلوات الله علیه را
با کسی برادر نکرد حضرت امیر صلوات الله علیه کریان شد حضرت رسول صلی الله
علیه واله وسلم فرمود من تورا از برای خود کذاشتم پس دست کرفت و بلند کرد اورا
وکفت علی از من است و من از ویم و او از من بمنزله هرون است از موسی و مضامین
این اخبار صریح اند در انکه انحضرت ممتاز بود از میان صحابه و بغیر حضرت رسول سایر
صلی الله علیه واله وسلم نظیری و شبیهی نداشت کر شایسته برادری
او باشد پس باید در امامت شبیه انحضرت بوده باشد و در مسند احمد
بچندین سند از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه
واله وسلم کفت دیدم در بهشت نوشته بودند دو هزار سال پیش از انکه حق تعالی اسمانهارا
خلق کند محمد رسول خدا و رسول علی برادر رسول خداست دویم انکه انحضرت صاحب
اسرار خدا و رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم کفت صاحب سر من علی بن ابی طالبست
و در صحیح ترمدی و مسند ابی یعلی و مناقب ابن مردویه و فضایل سمعانی و سایر
کتب از جابر روایت کرده اند که در روز فتح طایف حضرت رسول صلی الله علیه
واله وسلم با علی صلوات الله علیه راز کفت و بسیار طول داد عمر با
ابوبکر کفت چه بسیار طول دارد راز خود را با پسر عم خود و بروایت ترمدی
که صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة روایت کرده اند مردم کفتند
دور و دراز شد چون این سخن بحضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم
رسید کفت من با او راز نمیکفتم خدا با اوراز میکفت و ابن اثیر در نهایه این
حدیث را روایت کرده است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت
کرده است از مسند احمد و در مسند ابن حنبل و مناقب ابن مردویه و سایر

کتب

کتب خاصه و عامه روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه واله
وسلم در حال اختصار فرمود بخوانید از برای من حبیب و بروایت دیکر خلیل
مرا ابوبکر را طلبیدند چون نظرش بر او افتاد رو را از و پوشانید و باز کفت
دوست مرا بطلبید عمر را طلبیدند رو را کردانید و باز کفت یار مرا بطلبید
عایشه کفت علی را میخواهد چون علی آمد اورا در میان جامه داخل کرد و
اورا در بر کرفت و با او راز میکفت تا بعالم اعلی ارتحال نمود سیم انکه عامه و خاصه
بطرق متواتره روایت کرده اند که چون مهاجران بمدینه امدند در دور
مسجد خانها بنا کردند و درهای بسوی مسجد کشودند و بعضی در مسجد میخوابیدند
رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم معاذ بن جبل را فرستاد و ندا کرد که رسول
خدا صلی الله علیه واله وسلم امر میکند شمارا که همه درهارا مسدود کنید مکر در
خانه علی صلوات الله علیه پس در این باب مردم سخنان کفتند چون انسخنان
بحضرت رسید خطبه خواند و کفت بخدا سوکند که این درهارا نبستم و در خانه
علی را نکشودم بلکه خدا مرا امر کرد که چنین کنم اطاعت کردم و این مضمون را
احمد بن حنبل و ابو یعلی در مسند و صاحب خصایص علویه و سمعانی
در فضایل و ابونعیم در حلیه و دیکران از سی نفر از اکابر صحابه روایت کرده اند
و ابن ابی الحدید کفته است که احمد بن حنبل در مسند این مضمون را بسند
بسیار روایت کرده اند و ابن حجر نیز از احمد روایت کرده است و ابن اثیر در
نهایه در لغت قلاع روایت کرده است که در حدیث روایت شده است
که چون ندا کردند که بیرون رود از مسجد همه کس بغیر آل رسول و آل علی بیرون
رفتیم از مسجد و رختهای خود را میکشیدیم و بیرون میبردیم و در این زمان
نیز علامت در خانه امیر المومنین صلوات الله علیه که در مسجد مفتوح بوده

موجود است و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی و صاحب مشکوة از
مسند احمد روایت کرده اند از ابن عباس که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله و سلم امر کرد که درها را از مسجد ببندند مگر در خانه علی صلوات الله علیه
و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم گفت حلال نیست احدی را که جنب شود در این مسجد بغیر من
و بغیر تو و این فضیلت و اختصاص منقبتی است که فوق آن متصور نیست رمز چنانکه
عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم خواست که بتهای قریش را از بام کعبه بزیر آورد
و بشکند حضرت امیر را بر دوش خود برداشت تا آن بتها را بزیر آورد چنانچه احمد
در مسند و ابو یعلی موصلی و صاحب تاریخ بغداد و زعفرانی در فضایل و خطیب
خوارزمی در اربعین و نطنزی در خصایص و جماعت بسیار دیگر از جابر روایت
کرده اند که گفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داخل مکه شدیم کنار قریش
سیصد و شصت بت بر در کعبه گذاشته بودند حضرت رسول امر کرد که همه را
برو انداختند و بر بالای خانه بت بزرگی گذاشته بودند که آنرا هبل میگفتند
چون نظر حضرت رسول بر آن افتاد فرمود که یا علی یا میباید تو بر دوش من بالا روی
یا من بر دوش تو بالا روم که هبل را از بام کعبه بیندازیم علی صلوات الله علیه
گفت بلکه تو بر دوش من بالا رو و حضرت امیر گفت چون حضرت رسول بر دوش
من بالا رفت از برای ثقل رسالت و جلالت نتوانستم آنحضرت را حرکت دهم
پس حضرت تبسم فرمود و بزیر آمد و مرا بر دوش خود سوار کرد چون برخاست بحق
آن خداوندی که دانه را شکافته و خلایق را آفریده است چنان بلند شدم که اگر میخواستم
آسمان را میتوانستم گرفت پس هبل را گرفتم و بزیر افکندم و بعد از آن خود را از بام

کعبه بزیر افکندم و المی بمن نرسید و این کرامت از همه عظیمتر است و تا کسی در
جلالت همدوش پیغمبر نباشد پا بر دوش او نمیتواند گذاشت و در کتب مخالفان
مذکور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه اراده برخواستن
میکرد دست علی را میگرفت و هرگاه می نشست تکیه بر آنحضرت میکرد و
در خصایص نطنزی روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و
آله و سلم عطسه میکردند حضرت امیر صلوات الله علیه میگفت رَفَعَ اللهُ
ذِکْرَکَ یعنی خدا ذکر تو را بلند کرداند پس حضرت رسول صلی الله علیه و
آله و سلم در جواب میگفت أَعْلَى اللهُ کَعْبَکَ یعنی خدا پای تو را بر سر دشمنان
بلند کرداند چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم غضبناک میشد
بغیر علی کسی جرات نمیکرد که با آنحضرت سخن بگوید و از عایشه روایت کرده است
که گفت دیدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم علی صلوات الله علیه را
در بر گرفت و بوسید و گفت دو مرتبه پدرم فدای تو ای یگانه شهید و چون علی
حاضر نبود میفرمود کجاست محبوب خدا و محبوب رسول او و ابن حجر جز و اول این حدیث را
از عایشه روایت کرده است بسندهای بسیار در صحاح عامه و سایر کتب ایشان
روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که علی صلوات الله
علیه از من است و من از علیم و ادا نمیکند از جانب من مگر علی و ابن عبد البر در استیعاب
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سال دویم هجرت
دختر خود فاطمه سیده زنان اهل جنت را بغیر مریم دختر عمران تزویج نمود
بعلی صلوات الله علیه و باو گفت ترا تزویج کردم بکسی که سید و بزرگ
خلق است در دنیا و آخرت و بدرستی که اسلام او پیش از صحابه بود و علمش از
همه بیشتر است و خلقش از همه عظیمتر است اسمای بنت عمیس گفت دیده

در وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم ان دو برگزین خدا را بیکدیگر داد و
دعای بسیاری از برای هر دو کرد بنحوی که از برای فاطمه صلوات الله علیهم دعا
میکرد و ایضا روایت کرده است از مطلب بن عبد الله که رسول خدا صلی الله علیه
و اله و سلم خطاب کرد بگروه ثقیف در وقتی که بنزدیک انحضرت امدند و گفت
یا مسلمان میشوید یا میفرستم بسوی شما مردی را که از منست یا گفت مثل جان منست
پس گردن شما را خواهد زد و فرزندان شما را سبی خواهد کرد و مالهای شما را خواهد
گرفت عمر گفت بخدا سوگند که من آرزوی امارت نکردم مگر در ان روز و سینه
خود را پیش میکردم که شاید بگوید اینست پس رو کرد بعلی و دستش را گرفت دو مرتبه و
گفت او اینست مولف گوید که ان بی ایمان چون اعتقاد بخدا نداشته است از
قسم دروغ پروا نداشته است زیرا که این سخن را موکد همین در جنگ خیبر و مواطن
دیگر گفته و البته یکی یا زیاده در او خواهد بود و چون شرم نداشته است پروا
از این نداشته است که مردم از فحوای حال او دانند که او دروغ میگوید و او از
همه کس حریص تر بوده بخلافت و اگر گویند مرادش این بوده که اهلیت این امر را
در خود نمیدیده این راست است اما بایست در این مواطن نیز آرزو نکند
و در جامع الاصول از صحیح نسائی و در مشکوة از صحیح ترمذی روایت کرده است
که ابوبکر و عمر فاطمه علیها السلام را از حضرت رسول صلی الله علیه
و اله و سلم خواستگاری کردند و حضرت نداد و عذر فرمود که او کوچکست
و علی صلوات الله علیه خواستگاری کرد و باو داد و احادیث در باب اختصاص
امیر بحضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم زیاده از انست که در این
رساله احصا توان کرد و هر عاقل که بهره از انصاف داشته باشد میداند
که هرگاه پادشاهی یا امیری یکشخص از اقارب خود را پیوسته مورد عنایت

خود گرداند و در امور کلیه و جزئیه باو توسل جوید و پیوسته او را محرم
اسرار خود گرداند و در همه احوال در مجامع خلق مبالغه در مدح او کند البته
او را برای خلافت خود مهیا کرده است و این اولست بر امارت و نیابت او
از انکه صریح بگوید که او جانشین منست خصوصا هرگاه این امور از کسی صادر
شود معلوم است که محبت او تابع محبت خداست و مبتنی بر امور دنیویه و
روابط بشریت نیست پس اینها اول دلایلند بر امامت و خلافت انحضرت
فصل پنجم در بیان انست که بروایات مستفیضه و اخبار صحیحه که عامه
تلقی بقبول نموده اند ثابت شده است که حق همیشه با امیر المؤمنین
صلوات الله علیه است و او از حق جدا نمیشود در مناقب خوارزمی از
ابو لیلی روایت کرده است که رسول خدا گفت بعد از من فتنه خواهد بود
و چون ان فتنه ظاهر شود بر شما باد بملازمت علی بن ابی طالب که او جدا
کننده حق و باطل است و از ابن عمر روایت کرده است که حضرت رسول فرمود
هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است و هر که از من مفارقت کند از
خدا مفارقت کرده است و از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که حضرت رسول
صلی الله علیه و اله و سلم بعمار گفت که اگر ببینی علی را بوادی میرود و مردم
بوادی دیگر میروند تو با علی برو و مردم را بگذار که او ترا در ضلالت داخل
نمیکند و از هدایت بیرون نمیبرد و از ابوذر روایت کرده است از ام سلمه
که حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم گفت علی صلوات الله علیه
با حق است و حق با اوست از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند و ایضا
از عایشه روایت کرده است همین مضمون را و ابن ابی الحدید گفته است
این حدیث نزد من ثابت است که حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم

فرمود که علی با حق است و حق با او میکردد هر جا که او کردد و محمد شهرستانی در
جواب علامه حلی رحمه الله که در کشف الحق استدلال باین حدیث کرده است
و کفته است که بودن انحضرت با حق و جدا نشدن او از حق امریست که کسی را
دران شکی نیست که باستدلال داشته باشد و ابن حجر ناصبی در صواعق احتیاج
روایت کرده است از طبرانی از ام سلمه که کفت شنیدم از رسول خدا صلی الله
علیه و اله وسلم که میکفت علی با قرانست و قران با علی است از هم جدا نمیشوند
تا در حوض نزد من آیند و ابن مردویه نیز این مضمون را بطرق متعدده از ام سلمه
و عایشه روایت کرده است و مؤلف کتاب فضایل الصحابه نیز از عایشه روایت
کرده است و در فردوس الاخبار از حضرت رسول صلی الله علیه و اله وسلم
روایت کرده است که کفت خدا رحمت کند علی را خداوندا حق را با علی بکردان
هر جا که او بکردد و کسی از مخالفان قدرت بر انکار این مضمون ندارند هرکاه
مضامین این حدیث ثابت شده است امامت انحضرت ثابت میشود بچندین
وجه اول انکه دلالت بر عصمت انحضرت میکند و دانستی که عصمت دلیل
امامت است دویم انکه دلالت بر افضلیت انحضرت میکند و تفضیل مفضول
قبیح است عقلا سیم انکه از احادیث متواتره و خطب مشهوره حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه که عامه و خاصه روایت کرده اند معلوم است که حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه تصدیق خلفای ثلث هرکز نکرد و همیشه ایشان را نسبت بجور و ظلم خلافت
میداد و از ستم ایشان شکایت میکرد و هرکاه ایشان بر خلاف انحضرت باشند
مخالف حق خواهند بود و ظالم و جابر و کافر خواهند بود و شکایت انحضرت از ایشان
اکرچه احتیاج باثبات ندارد و اما چند حدیث از صحاح ایشان ایراد مینماییم صاحب
جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و سنن ابی داود روایت کرده است

از مالک بن اوس که علی علیه السلام و عباس آمدند بنزد عمر و طلب میراث
رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم میکردند پس عمر با ایشان کفت که چون حضرت
رسول از دنیا رفت ابوبکر کفت من ولی رسول خدایم پس امدید و تو طلب میراث
پسر برادرت میکردی و این طلب میراث زنش از پدرش میکرد پس ابوبکر کفت
که رسول خدا کفت که ما کروه پیغمبران میراث نمیکذاریم انچه از ما میماند صدقه است
پس شما او را دروغکو و کناهکار و مکار و خیانت کننده دانستید و خدا میداند که
او راستکو و نیکوکار و تابع حق بود پس چون ابوبکر علیه اللعنه مرد کفتم من ولی
رسول خدا و ولی ابوبکرم پس شما مرا دروغکو و کناهکار و مکار و خاین دانستید
و خدا میداند که من راستکو و نیکوکار و تابع حقم پس من خلافت را متصرف
شدم الحال هر دو متفق شده اید و میکویید میراث را بما بده پس از این حدیث
که بنج صحیح از صحاح ایشان وارد شده است باعتراف امام ایشان معلوم میشود که حضرت
امیر صلوات الله علیه این دو منافق را کذاب و کناهکار میدانسته است پس
چکونه راضی بامامت و بیعت ایشان شده باشد و ایضا مشهور است شبهه که
ایشان در باب خلافت ابوبکر در نظر مردم جلوه داده اند اجماع بر امامت
است و هرکاه امیر المومنین صلوات الله علیه و عباس دران داخل نباشند کی
اجماع متحقق شده است چنانچه صاحب جامع الاصول روایت کرده است از صحیح مسلم
و بخاری و عایشه کفت دختر رسول خدا و عباس امدند بنزد ابوبکر و طلب میراث
خود از رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم میکردند و طلب فدک میکردند و
حصه خود را از خیبر ابوبکر کفت من از رسول خدا شنیدم که کفت از ما میراث نمیماند
انچه میکذاریم صدقه است و ال محمد از این مال میخورند و کاری که پیغمبر میکرده است
من غیر ان نمیکنم پس چون حاصل صدقه آمد عمر ان را بعلی و عباس داد و علی متصرف شد

وحاصل خیبر و فدک را عمر ضبط کرد و بایشان نداد و گفته اند در روایت دیگر وارد
شده است که فاطمه صلوات الله علیها آزرده شد و هجرت کرد از ابوبکر و با او سخن نگفت
تا از دنیا رفت و حضرت او را در شب دفن کرد و ابوبکر را از برای نماز او خبر نکرد پس
عایشه گفت که علی روئی در میان مردم داشت تا فاطمه در حیوة بود چون فاطمه
از دنیا رحلت نمود روی مردم از او گردید و رعایت او نمیکردند و فاطمه بعد از
حضرت رسول شش ماه زنده بود پس زهری از راوی پرسید که پس علی شش ماه با ابوبکر بیعت
نکرد گفت نه والله نه او و نه احدی از بنی هاشم تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکردند تا علی بیعت
کرد چون علی صلوات الله علیه دید که روی مردم از او گردید بضرورت میل کرد
بصلح با ابوبکر پس پیغام کرد ابوبکر را که بیا بسوی ما و کسی را با خود میاور از برای آنکه عمر را
با خود نیاورد چون شدت عمر را میدانست پس عمر با ابوبکر گفت تنها مرو بنزد ایشان
ابوبکر گفت بخدا سوگند تنها میروم با من چه میتوانند کرد پس آمد بخانه علی صلوات الله علیه
و جمیع بنی هاشم در آنجا مجتمع بودند پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه برخواست
و خطبه خواند و فضایل خود را ذکر کرد و حقوق خود را بیان کرد تا آنکه ابوبکر سنگین دل
بگریه افتاد و حضرت ساکت شد و ابوبکر برخواست و خطبه خواند و عذر ناموجه
خود را در باب فدک ذکر کرد و بعد از تظاهر حضرت بضرورت بیعت کرد پس
هر عاقل که در این حدیث تأمل کند میداند که باعتراف خود در مدت شش ماه اجماع
بر خلافت ابوبکر نه طوعا و نه جبرا نشد و تصرف در این مدت در فروج و اموال
و ادیان مسلمانان محض جبر و غصب و خطا بود و اگر در آخر مصالحه شده باشد
بعد خراب البصره از محض خوف و قلت اعوان و کثرت اعادی بود و اجماع و بیعت
چنینی در حق هر پادشاه جابری و ظالم قاهری متحقق میشود و تتمه این سخن انشاء الله
در مطاعن مذکور خواهد شد و احمد بن اعثم کوفی که از معتبرترین مورخین عامه است

در تاریخ خود نقل کرده است که معویه بعلی صلوات الله علیه نامه نوشت
اینست اما بعد حسد ده جزو است نه جزو آن در تو است و یک جزو در سایر
مردم زیرا که امور این امت برنگشت با حدی بعد از رسول خدا مگر حسد بردی بر او
و تعدی کردی بر او و ما دانستیم این را از تو از نظر خشم آلود و سخنان ناهموار
تو و آههای بلند تو و امتناع کردن تو از بیعت خلفا تو را میکشیدند بسوی بیعت
مانند شتر که مهارش را کشند تا آنکه بیعت کردی از روی کراهت تا آخر نامه میشوم
او پس حضرت امیر صلوات الله علیه در جواب او نوشت که آمد بنزد من نامه تو و در
آنجا نوشته بودی حسد مرا بر خلفا و امتناع مرا از بیعت ایشان و انکار کردن من
خلافت ایشانرا من عذر نمیخواهم از این امور نه بسوی تو و نه بسوی غیر تو زیرا که چون
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت و امت اختلاف کردند قریش
گفتند میباید امیر از ما باشد و انصار گفتند میباید امیر از ما باشد پس قریش گفتند
محمد از ماست و ما سزاوارتریم بخلافت از شما پس انصار ولایت و سلطنت را بقریش
گذاشتند بسبب قرابت محمد پس ما که اهل بیت آنحضرتیم احقیم باین امر از غیر ما و چون
مردم با ابوبکر بیعت کردند پدر تو ابوسفیان بنزد من آمد و گفت تو احقی باین امر از
غیر تو و من یاری میکنم ترا بر هر که مخالفت تو کند و اگر خواهی پر میکنم مدینه را از سواران
و پیادگان بر پسر ابوقحافه و من قبول نکردم از ترس آنکه افتراق در میان اهل اسلام
بهم رسید و ابن ابی الحدید از کلبی روایت کرده است که چون علی صلوات الله علیه
خواست بجانب بصره رود خطبه خواند و بعد از حمد و ثنا و صلوات گفت بدرستی
که چون حق تعالی پیغمبر خود را بعالم بقا برد قریش امر خلافت را از ما گرفته متصرف شدند
و ما را منع کردند از حقی که ما سزاوارتر بودیم بآن از همه مردم پس دانستیم که صبر کردن
بر این ظلم بهتر است از آنکه کلمه مسلمانانرا پراکنده کنم و خونهای مسلمانانرا بریزم و مردم

نومسلمان بودند و دین در حرکت و اضطراب بود و هنوز قرار نگرفته بود و باندک
ضعفی فاسد میشد باندک تاملی متغیر میشد پس گروهی متولی امر خلافت شدند
که نهایت اهتمام در استحکام امر خود کردند و بدار جزا رفتند و ایضا بطرق متعدده
روایت کرده است که حضرت امیر میگفت خداوندا جزا ده قریش را که حق مرا از من
منع کردند و غصب کردند امر مرا و بروایت دیگر فرمود که طلب یاری میکنم از تو بر قریش
بدرستی که ایشان قطع کردند رحم مرا و غصب کردند حق مرا و اجماع کردند بر منازعه
من امری را که من اولی بآن از ایشان و هرگاه امیر المؤمنین صلوات الله علیه این شکایتها
از ایشان کند معلوم است که ایشان را دوست نمیداشت و ایشان او را دوست نمیداشته اند
و از ایشان متاذی شده بود و صاحب مشکوة از صحاح ایشان نقل کرده است که دوست
نمیدارد آنحضرت را مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد او را مگر منافقی و در صحیح ترمذی
از ابو مسلم روایت کرده است که منافقان را نمیشناختیم مگر ببغض علی و در استیعاب
نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت که هر که علی را دوست دارد
مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته و هر که ایذا کند علی را
مرا ایذا کرده است و هر که مرا ایذا کند خدا را ایذا کرده است و حق تعالی میفرماید اِنَّ الَّذِینَ
یُؤْذُونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ کسی که خدا
او را لعنت در دنیا و آخرت لعنت کرده باشد و در عذاب عظیم خدا باشد مستحق امامت
و خلافت نیست **فصل ششم** در بیان فضیلت آنحضرت بر سایر صحابه زیاده بر آنکه
سابقا مذکور شد باقرار مخالفان ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای مخالفان است گفته است
قول بتفضیل امیر المؤمنین صلوات الله علیه قولیست قدیم بسیاری از صحابه و تابعین
قایل بآن بوده اند و از جمله صحابه عمار و مقداد و ابوذر و سلمان و جابر بن عبد الله و ابی بن کعب
و حذیفه و بریده و ابو ایوب و سهل بن حنیف و ابو الهیثم التیهان و خزیمة بن ثابت و ابو الطفیل

و عباس بن عبد المطلب و بنی العباس و بنی الهاشم و بنی عبد المطلب کافه و زبیر
نیز اول قایل بود بعد از آن برگشت و بنی امیه جمعی قایل بوده اند از انجمله خالد بن
سعید بن العاص و عمر بن عبد العزیز و ثعلبی که از اعاظم مفسران ایشان است نقل کرده
که این آیه در مصحف ابن مسعود که از صحابه کبار است چنین بود اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی آدَمَ
وَنُوحًا وَآلَ اِبْرٰهِیمَ وَآلَ مُحَمَّدٍ عَلَی الْعَالَمِینَ و ابن حجر ناصبی در صواعق محرقه از فخر رازی
روایت کرده است که اهل بیت رسول در پنج چیز با آنحضرت مساوی اند در سلام
که حق تعالی فرموده است اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا النَّبِیُّ و فرموده است سَلَامٌ عَلٰی آلِ یٰسِینَ
و در صلوة بر ایشان در تشهد و در طهارت که فرموده است یا طٰهٰ و فرموده وَ
یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا و در تحریم صدقه و در محبت که فرموده است فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ
اللّٰهُ و فرموده است قُلْ لَا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی و ابن ابی
الحدید گفته است اما فضایل آنحضرت از کثرت شهرت بجایی رسیده که با وجود
آن متعرض ذکر و بیان آن شدن سماجت است بعد از آن گفته میگویم در شان
مردی که اعدایش اقرار و اذعان بفضلش کرده و خصمانش انکار و کتمان فضایلش
نتوانسته اند کردن معلوم است که بنی امیه با آنکه مالک شرق و غرب شدند
و نهایت سعی و حیله در اطفای نور او نمودند و احادیث بسیار در مثالب و
معایب او و اقارب او وضع کردند و بر منابر و منابر سب و لعن او کردند و مادحان
و شیعیانش را حبس و قتل و نهب نمودند و مردم را از روایت حدیثی که دلالت
بر فضل و منقبت او کند منع بلیغ کردند تا بحدی که بر مردم حرام کردند که نام او را بر
زبان جاری کردانند و هرچند ایشان در این اهتمام و سعی بیشتر کردند نام او بلند
تر و قدرش رفیعتر شد مانند مشک که هرچند از اینهان کنند بویش مخفی نماند و
مثل آفتاب که بکف دست پوشیده نشود و بر مثال روز روشن که اگر یک چشم از آن

نه بیند چند چشم دیگر از انچه بیند چگویم در شان کسی که همه فضایل باو منسوب
وسلسله جمیع کمالات باو منتهی میگردد و سرکرده همه فضیلتها و سرچشمه تمام
مکرمتها و معدن جمیع فضایل او بوده و گوی سبقت از میدان جمیع مکارم او ربوده
و بعد از ان هر کس نصیبی از فضیلت داشته از او داشته و هر کس بهره از کمال یافته
از او یافته پوشیده نیست که اشرف علوم الهی و علم خداشناسی است و هر که خدا را
شناخته است از او شناخته و لوای معرفت در ساحت هدایت از بیان او
افراخته و راه خدا بشمع کلام او روشن گشته و دست تعلیم او نور علم در دلهای
علما سرشته معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب نظر و عقل و در این فن
استادمردمند شاگردان اویند و اشاعره غاشیه بردوش این تک و پو و هوادار
این سر گویند زیرا که استاد ایشان ابو الحسن اشعری و او شاگرد ابو علی جبائیست
که یکی از مشایخ معتزله است و استاد معتزله واصل بن عطاست و او شاگرد پدرش
امیر المؤمنین صلوات الله علیه است و اما امامیه و زیدیه که انتسابشان بانحضرت
ظاهر است و از جمله علوم علم تفسیر قرانست که تمامی از او ماخوذ است و ابن عباس
که استاد مفسرین است و اکثر این علم از او ماخوذ است شاگرد اوست و از او پرسیدند
که علم او با علم ابن عمت چونست گفت مثل قطره باران بدریای محیط و از جمله علوم
علم طریقت و حقیقت است و احوال تصوف است و معلوم است که ارباب این فن
در همه بلاد اسلام منتهی باو میشوند و شبلی و جنید و سری و ابو یزید بسطامی
و معروف کرخی و غیر ایشان همه باین نسبت در وغ فخر میکنند و خرقه که شعار ایشانست
بسند متصل باعتقاد خود بانحضرت میرسانند و از جمله علوم علم نحو و صرف است
و همه کس میداند که اختراع این علم او کرده و ابو الاسود دوئلی استاد این علم بتعلیم او
تدوین این علم کرده است و اصول و قواعد او را او بیان فرموده و از انجمله آنست که

اقسا

اقسام کلام اسم و فعل و حرف است و کلمه منقسم میشود بمعرفه و نکره و اعراب
منحصر است در رفع و نصب و جر و جزم و فاعل مرفوع است و مفعول منصوب است
و مضاف الیه مجرور است و همین قوانین نزدیک است که معجزه باشد و اگر ملاحظه
فضایل نفسانی و خصایص انسانی نمائی میدانی که رایت جلالتش در رفعت بجائی رسیده
و مشارق همتش از کدام مشرق دمیده اما شجاعتش گذشتگان را از یاد مردم برده و نام
آیندگان را بر زبانها فسرده مقاماتش در حروب مشهور و حروبش تا قیامت
معروف و مذکور است اوست شجاعی که هرگز نگریخته و از هیچ لشکری نترسیده
و هرگز خصمی برابرش نیامده که از و نجات یافته باشد و هرگز ضربتی نزده که
محتاج بضرب دیگر باشد شجاعی را که او میکشت قومش افتخار میکردند باینکه
او کشته است چنانچه بعد از انکه انحضرت عمرو بن عبدود را کشت خواهر
عمرو در مرثیه او شعری چند گفت که مضمونش اینست اگر کشنده عمرو دیگری
میبود تا زنده بودم برای او میگریستم اما چون قاتلش یگانه است در شجاعت
ممتاز و بکرامت سرافراز کشتن او را عاری و کشته او را ننگی نیست و پدرش
پادشاه مکه بود و شجاعی که لحظه در برابرش ایستاده همیشه بان افتخار مینمود
روزی معویه بدبخت خوابیده بود بیدار شد دید عبد الله پسر زبیر در
زیر پایش ایستاده عبد الله از روی مزاح باو گفت ای امیر اگر میخواستم میتوانستم
ترا کشت معویه گفت دعوای شجاعت میکنی عبد الله گفت مگر انکار
شجاعت من میتوانی کرد من در صف قتال برابر علی بن ابی طالب ایستاده
بودم معویه سلك گفت اگر راست میگفتی تو را و پدر تو را بدست چپ
خود کشته بود و دست راستش بیکار مانده بود طلب دیگر مینمود مجملاً
اینکه هر شجاعی در مشرق و مغرب بود او را مسلم میدارند و بنام او مثل میزنند

واما قوت و زورش ضرب المثل است در همهٔ آفاق و هیچکس بقوت او نبوده است
باتفاق در خیبر را بیک دست از جا کند و چندین کس نتوانستند حرکتش دهند
و سنگ عظیمی را از سر چاه برگرفت که تمام لشکر از تحریکش عاجز بودند و اما
سخاوت و جودش ازان مشهورتر است که باید گفت روزها روزه میگرفت
و شبها بگرسنگی میگذرانید و قوت خود را بدیگران میداد و سوره هل اتی
باین سبب نازل شد و ایه کریمه وَالَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم سِرًّا بِاللَّيْلِ وَ
النَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً در شان او آمده مرویست از برای نخلستانی از یهود بدست
خود آب میکشید انقدر که دست حق پرستش مجروح میشد و اجرتش را تصدق
میکرد و خود از گرسنگی سنگ بر شکم میبست و گفته اند که انحضرت اسخای
ناس بود در سخاوت و جود مجدی که خدا خواسته و پسندیده و هرگز نه بسایل
نه نگفته حتی منافقی از خدمت انحضرت رو گردان شده بنزد معویه رفت که
دشمن ترین مردم نسبت بانحضرت و نهایت سعی در تهمت عیب و منقصت
باو مینمود و گفت از پیش بخیل ترین مردم آمده ام گفت وای بر تو او را بخیل میگوی
و حال انکه اگر خانهٔ از طلا و خانهٔ از کاه داشته باشد طلا را پیشتر صدقه میکند
تا هیچ ازان نماند اوست که خانهای اموال را تصدق میکند تا انکه جاروب
نموده بر جایش نماز میگذارد اوست که با طلهای دنیا خطاب میکرد و میگفت
دیگری را فریب دهید که من شما را طلاق گفته ام که هرگز رجوع ندارد با انکه
تمام دنیا در تصرفش بود چون از دنیا رفت هیچ میراث نگذاشت و اما حلم و
عفو حلیم ترین و عفو کننده ترین مردم بود از کسی که با او بدی مینمود و صحت
این قول معلوم است از انچه کرد با اعدی عدوی خود مروان بن الحکم و
عبد الله بن الزبیر و سعید بن العاص که در جنگ جمل بر ایشان مسلط شد و

بعد ازانکه همه اسیر او شدند همه را رها و متعرضشان و تلافی ننمود با انکه
عبد الله بن زبیر در میان مردم او را دشنام میداد و بلفظ لئیم و احمق نام
میبرد وقتی که او را اسیر کرد سر داد و گفت برو تا تو را نبینم و بیش ازین نگفت
وانچه با او کرد چون بر او ظفر یافت نهایت مهربانی و شفقت باو فرمود و اهل
بصره شمشیر بر او و بر اولادش کشیدند و ناسزا و لعن کردند چون بر ایشان ظفر
یافت شمشیر از ایشان برداشت و امان داد و اموال و اولاد شان نگذاشت
غارت کنند وانچه در جنگ صفین با معویه کرد که اول لشکر معویه سر آب را گرفته
ملازمان انحضرت را از آب منع کردند بعد ازان حضرت آب را از تصرف ایشان
گرفت و ایشان را بصحرایی بی آبی راند اصحاب گفتند تو هم ایشان را از آب منع نما
تا از تشنگی هلاک شوند و حاجت بجنگ نباشد فرمود والله انچه ایشان کردند
من نمیکنم و شمشیر تیز مغنی است ازین و فرمود طرفی از آب را گشودند که آب بردارند
و اما جهاد در راه خدا معلوم است دوست و دشمن را که او سید مجاهدین است
بلکه جهاد مخصوص اوست و هیچکس دیگر را سوای او جهاد نیست و در این
باب اطناب بیفایده است زیرا که جهاد انحضرت از امور ضروریه متواتره است
و اما فصاحت انحضرت امام فصحا و سید بلغا و استاد خطباست بلغا
کلام او را گفته اند که دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق کسی از خدمت
انحضرت پیش معویه رفت و گفت از پیش عاجزترین مردم در کلام آمده ام گفت
وای بر تو او را عاجز میگوئی والله که راه فصاحت و بلاغت را بر قریش کسی
غیر او نگشوده و قانون سخنوری سوای او کسی تعلیم ننموده و اما حسن خلق و شگفته
روی او ضرب المثل است تا حدی که اعدایش او را باین عیب کرده اند و عمرو بن
عاص میگفت او بسیار دعابه و خوش طبعی میکند و این را از قول عمر برداشته است

که او از برای عذر اینکه خلافت را بانحضرت نداد بازی کری است و صعصعه بن
صوحان و دیگر شیعیان در وصف او گفتند در میان ما که بود مثل یکی از ما بود
بهر جانب که میخواندیم می آمد و بهرچه می گفتیم می شنید و هر جا که میگفتیم
می نشست و با این حال از او می ترسیدیم مانند اسیر دست بسته
که کسی با شمشیر برهنه بر سرش ایستاده باشد و خواهد گردنش را بزند روزی
معویه بقیس بن سعد گفت خدا رحمت کند ابو الحسن را که بسیار خندان
و شکفته و خوش طبع بود قیس گفت بلی چنین بود و رسول خدا هم با صحابه
خندان و خوش طبع بود ای معویه تو بظاهر چنین نمودی که مدح او میکنی
اما قصد ذمش کردی والله که آن با آن شکفتگی و خندانی هیبتش از همه کس
بیشتر بود و آن هیبت تقوی بود که او داشت نه مثل هیبتی که اراذل و لئام شام
از تو دارند و آن تا امروز در میان دوستان و اولیای او مانده است و همچنین
درشتی و ناخوشی و بدخوئی در میان مخالفان او مانده است و اما زهد در دنیا
او سید زهاد بود و همه زهاد روی اخلاص باو دارند هرگز طعامی سیر نخورد
و مأکول و ملبوس او از همه کس درشتر بود نان ریزهای خشک را میخورد و
سر انبانرا مهر میکرد که مبادا فرزندان از روی مهربانی یا روغن بان بیالایند
و جامه را پینه میکرد گاهی بپاره پوستی و گاه بلیف خرمائی و پیراهنش
کرباس بسیار درشت بود و اگر آستینش دراز بودی بریدی و نمیدوخت و
رشته رشته بر سر دستش میریخت تا وقتی که تمام شود و کم بود که نان خورش
با نان ضم کند و اگر گاهی میکرد سرکه یا نمک بود و اگر ترقی میکرد سبزی بود و اگر
ازین هم ترقی میکرد اندکی شیر شتر بود و گوشت نمیخورد مگر گاهی و میگفت شکم
خود را مقبره حیوانات مکنید و با این حالت قوت و زورش از همه کس بیشتر بود

و از همه بلاد که در دست معویه بود اموال پیش او می آمد و همه را بر مردم قسمت
میکرد و اما عبادت اعبد ناس بود و نمازش از همه کس بیشتر و روزه اش از
همه فزونتر مردم از او نماز شب و ملازمت اوراد و اقامت نوافل آموختند و
شمع یقین او در راه دین از مشعل او افروختند چه توان گفت در عبادت کسی که
یک شمه از آن اینست که در لیلة الهریر در صفین بین الصفین نطعی از برایش
گسترده بودند و بران نماز میکرد و تیر از راست و چپ او می آمد و در پیش او داد
زمین می آمد و هیچ پروا نمیکرد تا از ورد خود فارغ شد و پیشانی نورانیش از
طول سجود مانند پای شتر پینه بسته بود و اگر مناجات و دعواتش را تامل
کنی و آن تعظیم و اجلال الهی که در آنها فرموده و تواضع و تذلل و خضوع که نموده
از ملاحظه توانی دانست که چه مقدار اخلاص داشته و از کدام دل بیرون آمده
و بر کدام زبان جاری گردیده و از علی بن الحسین علیهما السلام که عبادتش بنهایت
رسیده بود پرسیدند که عبادت تو با عبادت جدت چونست گفت چنانکه عبادت
جدم با عبادت حضرت رسالت بود و اما قراءت قران و در این باب مرجع همه بود
و همه متفقند بر اینکه در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تمام
قران را کسی غیر او نمیدانست و در حفظ نداشت و بعد از آنحضرت اول
کسی که قرانرا جمع کرد و نوشت او بود و اگر جمع بکتب قراءت کنی دانی که استادان
همه شاگردان اویند و قراءت همه منتهی باوست و همه در پناه باو میجویند
اما رای و تدبیر رایش از همه صوابتر و تدبیرش از همه صحیحتر بود و در همه امور
هر یک از خلفا و امرا رجوع باو مینمودند عمر را او از هلاک نگاه داشت و عثمانرا
مخالفت امر او در آن بلیه گذاشت اگر اطاعت رای او میکرد جان خود را از آن
ورطه بدر میبرد و آنکه دشمنان گفتند که او صاحب رای نبود و سببش آن بود

که موافق شریعت مینمود وخلاف حکم دین نمیفرمود چنانکه خود گفته اگر نه رعایت
تقوی بودی من زیرک بودمی وخلفای دیگر برای خود هرچه را میدانستند
عمل میکردند خواه موافق شرع بود وخواه نبود وظاهر است که کسی که در اکثر امور
رعایت حکم دین کند دنیایش بی نظامتر از کسی است که پروای دین
نداشته باشد اما سیاست وحکومت در حکم الهی سیاستش بغایت بود
ورعایت خویشان نمیمود تا بدیگران چه رسد واین معلومست از انچه با برادر خود
وامثال او عقیل کرد وانچه بیان نمودیم خصایص بشریت است واضح شد که بر همه انبیا
او بر همه مقدم وامام همه عالم است وچه توان گفت از وصف کسی که کفار ودشمنان
با تکذیب نبوت وعناد ملت ورا دوست میدارند وپادشاهان بلاد کفر
صورتش را در معبد خود مینگارند وجمعی از ملوک ترک وال بویه برای تیمن و
تبرک صورت انحضرت را بر شمشیرها خود از جهت ظفر ونصرت نگاشته وبا خود
میداشته اند چگویم در شان مردی که همه کس میخواهد که از و ومنسوب باو
باشد حتی مردانگی وجوانمردی که مردان عالم او را سید وبزرگ خود میدانند
وخود را منسوب باو میکردانند تا حدی که در روز احد از اسمان در شان او
در حضور حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم شنیدند که ملائکه ملاء اعلی
میگفتند لَا فَتیٰ اِلَّا عَلِی لَا سَیْفَ اِلَّا ذُو الْفَقَار وچگویم در شان کسی که پدرش
ابوطالبست سید بطحا وشیخ قریش ورئیس مکه گفته اند کم است فقیری که
با پریشانی بزرگ باشد ابوطالب با کمال فقر بزرگ بود واو متکفل حفظ و
تربیت حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم بود از اوان صغر تا ایام
وحمایت کبر وانحضرت را از مشرکان وکفار محافظت مینمود تا او در حیات بود انحضرت
از وطن خود محتاج بهجرت واختیار غربت نشد والله از رفتن او از دنیا

حق تعالی امر فرمود که از مکه بیرون رو که دیگر تو را در اینجا ناصری ویاوری نماند
وانحضرت با پدری با این رفعت شان پسر عمش خاتم النبیین وسید
الاولین والاخرین است وبرادرش جعفر طیار با ملائکه اخیار وزوجه اش
سیده نساء زمان عالمیانست وپسرانش سید اشباب اهل الجنان بپدرانش
پدران رسول الله ومادرانش مادران خیر خلق الله گوشت وخونش بگوشت
وخون او مقرون ونور روحش با نوار او متصل ومضمون پیش از خلق آدم تا صلب
عبد المطلب در صلب عبد الله وابوطالب از هم جدا نشدند ودو سید
عالم از ایشان رسیدند اول منذر وثانی هادی وچگویم در شان کسی که بر همه
مردم در هدایت سبقت نموده وبخدا ایمان آورده در وقتی که همه کس مشغول
عبادت احجار بودند وهیچکس بر او در توحید الهی سبقت نداشته مگر رسول
خدا که رایت سبقت در عالم افراشته اکثر اهل حدیث برانند که او از همه کس
پیشتر متابعت پیغمبر کرده وباو ایمان آورده وخلاف این نگفته مگر اندکی
وشک نیست در این نموده مگر دو کس یا یکی وانحضرت خود فرموده
اَنَا الصِّدِّیقُ الْاَکْبَرُ وَاَنَا الْفَارُوقُ الْاَوَّلُ اَسْلَمْتُ قَبْلَ اِسْلَامِ النَّاسِ
وَصَلَّیْتُ قَبْلَ صَلٰوتِهِمْ وهر کس تتبع احادیث نماید انچه گفته شد یقین
داند وانچه ما در اینمقام ذکر نمودیم اندکیست از فضایل انجناب که شرح مناقب
او تفصیل کنیم محتاج میشویم بکتاب غیر این کتاب تا اینجا ترجمه مجملی از
کلام ابن ابی الحدید بود اگرچه علمای ما اضعاف اینها را ذکر کرده اند اما
از کلام او ایراد نمودیم که بر مخالفان حجت تواند شد وثابت ترین مناقب آنست
که دشمنان شهادت دهند زیرا که این گمراه با این اهتمام که در ذکر مناقب ولی
خدا مینماید باز ان منافق جاهل چند را در خلافت مقدم میداند وعداوتی این

بالاتر نمیباشد و از همه غریب تر آنست که باخود اقرار میکند که او احق و اولی بود
بخلافت میکوید خود متعرض خلافت نشد و مردم را در ضلالت و جهالت
کذاشت و ترك دنیا کرد با انکه خود نقل کرده است شکایتها را که حضرت
امیر صلوات الله علیه از ایشان میکرد و مکرر میفرمود که غصب حق من کردند
و بر من ستم کردند و قطع رحم من کردند اکر خود با ایشان کذاشته بود و خلافت ایشان
بحق بود چرا چنین بزرکواری عاق بر ائمه خود میشد و این افتراها در حق
ایشان میکفت و ایضا خلافت خدا و امامت کبری که تالی مرتبه نبوتست
مکر منصب دنیویت یا حطام دنیای فانی است که کسی دست از این بردارد
و بدیکری که اهلیت ان نداشته باشد بکذارد پس بر عاقل مانند آفتاب
روشن و واضحست که هرکاه کسی با این جهات و مناقب و کمالات در میان
امت باشد و دیکری که بهره از جهات نداشته خلافت را متصرف شود اکر خدا
و رسول او را خلیفه کرده اند نهایت قباحت دارد که خلافت را بچنین کسی
تفویض نمایند و مرد با این کمالات را رعیت او کردانند و اکر دانند که باید اطاعت
او بکنند اکر مردم کرده اند. معلوم است که بنای کار را بر بیعت جاهلیت کذاشته اند
و از روی تعصب و عناد دست از خلیفه بحق برداشته اند و اعانت امام خود را
اختیار خود بکرده اند و مخالفان و منافقان بر او غالب شده اند چنانکه قوم
موسی هرون را ضعیف کردند و اطاعت عجل و سامری نمودند وَسَيَعْلَمُ
الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ فصل هفتم در بیان قلیلی از اخبار
که مخالفان در کتب معتبره ایراد نموده اند و اکثر نص و صریحست در امامت
و ایشان تعامی و تجاهل از انها نموده اند و چون ذکر همه مناسب این رساله
نیست از بسیاری باندکی اکتفا مینمایم ثعلبی که از مشاهیر مفسران عامه است

روایت کرده است از ابی الحمرا خادم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
که حضرت فرمود در شب معراج دیدم که بر ساق عرش نوشته است لَا إِلَهَ إِلَّا
اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ أَيَّدْتُهُ بِعَلِيٍّ وَنَصَرْتُهُ بِهِ و ایضا روایت کرده است از جابر
که حضرت رسول بعلی کفت که مردم از درختها مختلفند و من و تو از یك درختیم
و صاحب مشکوة از مسند احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول
با علی صلوات الله علیه کفت در تو مثل و شباهتی از عیسی هست یهود او را
دشمن داشتند بحدی که مادرش را بهتان زدند و نصاری او را دوست
داشتند تا انکه منزلتی برای او اثبات کردند که او راضی بان نبود باینکه او را
پسر خدا خواندند پس حضرت امیر فرمود که دو مرد در حق من هلاك میشوند دوستی
که افراط میکند در دوستی من و دشمنی که بر من بهتان میزند و ایضا از مسند
ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که علی را دشنام
دهد مرا دشنام داده است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه کفته است
اکر حضرت امیر المؤمنین در مقام مفاخرت در اید و خواهد فضایل و مناقب
خود را بشمارد با ان مرتبه فصاحت که خدا باو عطا کرده و او را مخصوص بان
کردانیده و جمیع فصحای عرب او را مساعدت و معاونت کنند نتوانند رسید
بانچه رسول صادق القول در شان او کفته است و مراد من اخبار مشهوره نیست
که امامیه بر امامت او استدلال کرده اند مانند خبر غدیر و منزلت و قصه برائت
و خبر راز کفتن و قصه خیبر و خبر تبلیغ رسالت در هنکامی که عشیره خود را
در مکه جمع کرد و کفت هر که بمن ایمان می آورد وصی و خلیفه من است و علی
ایمان آورد و امثال اینها از اخبار مشهوره بلکه مراد من اخبار خاصه چند است
که ائمه و پیشوایان حدیث در شان او روایت کرده اند اندك بسیار قلیلی از انها را

درحق دیگری روایت نکرده اند ومن اندکی از انها را نقل میکنم که روایت کرده اند
انها را علمای حدیث که درحق انحضرت متهم نیستند که شیعه باشند واکثر ایشان
بعضی از صحابه را بر او تفضیل میدهند زیرا که روایتی که ایشان کنند نفس باز مطعون
میکرد ومثل روایت دیگران نیست پس بیست وچهار حدیث روایت کرده وما
در این رساله بعضی را ایراد مینماییم اول آنست که حافظ ابونعیم در حلیة الاولیا
واحمد بن حنبل در مسند روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه واله
وسلم با علی بن ابی طالب صلوات الله علیه گفت یا علی بدرستی که خدا ترا زین
ساخته است بزینتی که زینت نکرده است بندگان از زینتی که محبوب تر باشد بسوی
او از ان وان زینت ابرار ونیکوکارانست نزد خدا وآن زهد در دنیاست کردانیده است
ترا که چیزی از دنیا کم نمیکنی ودنیا چیزی از تو کم نمیکند وبخشیده است بتو محبت
مساکین را پس کردانیده است ترا که راضی هستی که انها اتباع تو باشند وانها
راضی اند که تو امام ایشان باشی وابن حنبله این را زیاد کرده است پس خوشا حال
کسی که ترا دوست دارد وتصدیق تو کند ووای بر کسی که ترا دشمن دارد وتکذیب
تو کند دویم از مسند احمد حدیث ثقیف را که سابقا مذکور شد نقل کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم بگروه ثقیف گفت که مسلمان میشوید
یا میفرستم مردی که از من است وآرزوی عمر علیه اللعنه را نقل کرده است
چنانچه گذشته است وگفته است باز احمد در کتاب فضایل علی نقل کرده است
که مردی را میفرستم که بمنزله جان من است ابوذر گفت در اینحالت من در حجره خود
بودم دیدم که عمر امد ودست در پشت من گذاشت که برودت انرا یافتم واز من پرسید
که کی را گمان داری که اراده کرده گفتم ترا نمیخواهد انرا میخواهد که نعل انرا پینه
میکند یعنی علی بن ابی طالب صلوات الله علیه سیم حافظ ابونعیم در حلیه

از ابوهریره روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم گفت
بدرستی که خدا عهد کرده است درباب علی بسوی من عهدی من گفتم پروردگارا
بیان کن انرا از برای من گفت بشنو بدرستی که علی علامت راه هدایتست وامام
اولیای من است ونور کسی است که اطاعت من کند واوست کلمه که لازم گردانیده ام
بر متقیان اشاره است بآیه کریمه وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ هر که او را دوست دارد
بتحقیق مرا دوست داشته است وهر که اطاعت او کند بتحقیق مرا اطاعت کرده
است پس بشارت ده او را باین پس گفتم پروردگارا من او را بشارت دادم گفت
من بنده خدایم ودر قبضه قدرت اویم اگر مرا عذاب کند بگناهان من است
وهیچ ستم نکرده است بر من واگر تمام کند انچه مرا بآن وعده داده است پس او سزا
وارتر است باینکه بکند پس حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم گفت من دعا
کردم از برای او وگفتم خداوندا دلش را جلا ده وبهار او را ایمان بخود گردان خدا
فرمود کردم اما او را مخصوص گردانیده ام به بلیه وامتحانی که احدی از دوستان
خود را بان بلیه امتحان نکرده ام گفتم پروردگارا او برادر ومصاحب منست
فرمود که در علم من که او مبتلا وممتحنست ومردم را باو امتحان خواهم کرد وایضا
حافظ بسند دیگر از انس روایت کرده است که حضرت فرمود بدرستی که پروردگار
عالمیان عهد کرده است بسوی من درحق علی که او رایت وعلامت هدایت
ومنار ایمانست وامام وپیشوای دوستان منست ونور جمیع مطیعان منست
علی امین منست در قیامت وعلم دار منست وبدست علی خواهد بود کلیدهای
خزینهای رحمت پروردگار من چهارم روایت کرده است احمد بن حنبل
در مسند واحمد بیهقی در صحیح خود از رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم
که هر که خواهد نظر کند بسوی نوح در عزم او وبسوی ابرهیم در حلم او وبسوی

موسی در زیرکی او و بسوی عیسی در زهد او پس نظر کند بسوی علی بن ابی طالب
مؤلف کوید فخر رازی این حدیث را در اربعین از احمد بیهقی در فضایل الصحابه
باین نحو روایت کرده است که هر که خواهد نظر کند بسوی ادم در علم او و بسوی
نوح در تقوی او و بسوی ابرهیم در خلت او و بسوی موسی در هیبت او و
بسوی عیسی در عبادت او نظر کند بسوی علی بن ابی طالب پس از جانب
شیعه کفته است که ظاهر حدیث دلالت میکند بر انکه علی مساوی پیغمبران است
دران صفات و شك که انها افضل از ابوبکر بوده اند و از سایر صحابه و مساوی
افضل افضل است پس میباید علی افضل از ایشان باشد پنجم ابونعیم در حلیه
و ابن حنبل در مسند از حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم روایت
کرده اند که هر که دوست دارد که زندگی کند بروش زندکانی من و بمیرد بروش مردن
و چنك زند در شاخی که از یاقوت سرخست و خدا انرا بدست قدرت خود خلق
کرده است بانکه کفت باش ان بهم رسید باید متمسك شود بولایت علی بن ابی طالب
ششم از مسند احمد روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه
واله وسلم در پسین روز عرفه بیرون آمد و فرمود بدرستی که حق تعالی
مباهات کرد بعلی بخصوص و کناهان اورا آمرزید من سخنی میکویم و رعایت خویش
خود نمیکنم بدرستی که سعادتمند و کل سعادتمند کسی است که علی را دوست
دارد در حیات او و بعد از موت او هفتم احمد بن حنبل در کتاب فضایل و مسند
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم کفت اول کسی که
اورا در قیامت میطلبند منم پس می ایستم از جانب راست عرش و حلها بایشان
میپوشانند پس علی بن ابی طالب را میطلبند برای قرابتی که بمن دارد و منزلتی
که نزد من دارد و میدهند بدست او علم مرا که آن لوای حمد است و آدم و هر که

بعد از او هست همه در زیر ان علم اند بعد از ان با علی خطاب کرد که پس تو با علم
می ایی یا می ایستی میان من و ابرهیم خلیل پس حله بر تو میپوشانند و منادی از
عرش ندا میکند که نیکو پدریست پدر تو ابرهیم و نیکو برادریست برادر تو علی
بشارت باد تو را که تو را میخوانند هر کاه مرا میخوانند و تو را خلعت میپوشانند و بتو
عطا میکنند هر کاه بمن عطا میکنند هشتم حافظ در حلیه روایت کرده است
از انس بن مالك که حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم روزی بمن
کفت آبی برای وضوی من حاضر کن پس برخاست و وضو ساخت و دو رکعت
نماز بجا اورد پس کفت اول کسی که بر تو داخل شود از این در امام متقیان و سید
و سرور مسلمانان و یعسوب مومنان یعنی پادشاه ایشان و خاتم اوصیا و کشاننده
روسفیدان و دست و پا سفیدانست بسوی بهشت انس کفت خداوندا اورا
مردی از انصار کردان و دعای خود را پنهان کردم پس علی امد حضرت رسول
کفت کی آمد کفتم علی آمد برخواست بسوی او شاد و خندان و دست در کردن
او کرد و عرق رویش را پاك میکرد علی کفت یا رسول الله امروز می بینم که نسبت
بمن کاری میکنی که پیشتر نمیکردی حضرت فرمود چرا نکنم و حال انکه تو از جانب
من رسالت مرا بخلق خواهی رسانید و صدام را بایشان خواهی شنوانید و
بیان خواهی کرد از برای ایشان انچه را دران اختلاف کنند بعد از من نهم
ایضا حافظ روایت کرده است در حلیه از حضرت رسول الله صلی الله علیه
واله وسلم کفت بطلبید از برای من سید عرب را که او علی است من کفتم
مکر تو سید عرب نیستی کفت من سید جمیع فرزندان آدم و علی سید عرب است
چون علی صلوات الله علیه انصار را طلبید و کفت ای کروه انصار میخواهید
دلالت کنم شما را بر چیزی که اکر بان متمسك شوید هرکز کمراه نکردید کفتند

بلی یا رسول الله گفت او علی است پس او را دوست دارید بدوستی من
و او را گرامی دارید بکرامت من بدرستی که جبرئیل مرا امر کرده است از
جانب خدا بانچه گفتم بشما دهم ایضا حافظ در حلیه روایت کرده است
که روزی علی علیه السلام رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم گفت
مرحبا بسید مؤمنان و امام متقیان گفتند بعلی که چگونه است شکر تو بر من
نعمت گفت حمد میکنم خدا را بر انچه بمن داده است و سوال میکنم از او که توفیق
دهد مرا که شکر کنم او را بر انچه بمن عطا کرده است و زیاده کند بر انچه بمن انعام
کرده است یازدهم ایضا در حلیه روایت کرده است که حضرت رسول صلی
الله علیه واله وسلم گفت هر که خواهد زندگی کند بروش زندگانی
من و بمیرد بروش مردن و ساکن شود در جنت عدن که پروردگار من او را
کشته است پس باید موالات کند با علی بعد از من که دوستی ایشان عترت
من اند و پیروی کند امامان بعد از من و بدرستی که ایشان عترت منند و
از طینت من افریده شده اند و فهم و علم مرا بایشان داده اند پس وای
بر انها که تکذیب ایشان کنند بعد از من و قطع کنند در حق ایشان صله
مرا بایشان نرسانند دوازدهم از احمد در مسند و کتاب و صاحب
فردوس الاخبار روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه واله
وسلم فرموده که بودم من و علی نوری نزد حق تعالی پیش از انکه آدم را خلق کند
بچهارده هزار سال پس چون آدم را خلق کرد قسمت کرد ان نور را بدو جزو
پس یک جزو من بودم و یک جزو علی بود و در فردوس زیاده کرده است که پس ما
منتقل شدیم در صلبها تا بصلب عبد المطلب رسیدیم پس از برای من نبوت
شد و از برای علی وصایت سیزدهم احمد در مسند روایت کرده است

که حضرت رسول صلی الله علیه واله سلم خطاب کرد با علی صلوات
الله علیه که نظر کردن بروی تو عبادتست تو سید و سروری در دنیا
واخرت هر که تو را دوست دارد مرا دوست داشته است و دوست من
دوست خداست و دشمن من است و دشمن من دشمن خداست وای بر کسیی تو دشمن
که دشمن دارد چهاردهم ایضا احمد در کتاب فضایل روایت کرده است که در شب
بدر رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم گفت کیست که آبی از برای من بیاورد
مردم همه امتناع کردند علی صلوات الله علیه مشکی را برداشت و شب بسیار
تاریکی بود آمد بر سر چاه پس حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
که مهیا شوند برای نصرت و یاری برای محمد و برادرش علی و لشکرش
پس از اسمان بزیر امدند با غلغله و صدایی که هر که می شنید میترسید
چون بنزد چاه رسیدند همه ان ملائکه بر حضرت امیر صلوات الله علیه
سلام کردند برای اکرام و اجلال ایضا این حدیث را احمد بسند دیگر روایت
کرده است از انس و در اخرش زیاد کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه
واله وسلم گفت یا علی در روز قیامت ناقه از ناقهای بهشت را برای تو خواهند
آورد و بران سوار خواهی شد و زانوی تو بزانوی من و ران تو بران من
خواهد بود تا داخل بهشت شویم پانزدهم باز احمد در کتاب فضایل روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم خطبه خواند و دران
خطبه گفت ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت خویش من و برادر و
پسر عم من علی بن ابی طالب دوست نمیدارد او را مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد
او را مگر منافقی هر که او را دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته است و هر که
او را دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته است و هر که مرا دشمن دارد عذاب

کند خدا او با آتش شانزدهم باز از کتاب فضایل احمد بن حنبل روایت کرده است که
حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم فرمود که خدا در حق علی پنج چیز
بمن عطا کرده است که محبوب ترین بسوی من از دنیا و هرچه در دنیاست اما اول
انکه متکای من است در پیش خدا تا انکه خدا فارغ شود از حساب خلایق دویم انکه
لوای حمد در دست او خواهد بود و جمیع فرزندانش در زیر علم او خواهند بود سیم
انکه در کنار حوض من خواهد بود و ایستاده و هرکه شناسد که از دوستان او است
آب خواهد داد از امت من چهارم انکه او عورت مرا خواهد بود و مرا دفن خواهد
کرد پنجم انکه من بر او نمیترسم که کافر شود بعد ایمان یا زانی شود بعد از احصان هفدهم
از حلیه حافظ ابونعیم روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم
گفت یا علی من بر تو زیادتی دارم به پیغمبری زیرا که پیغمبری بعد از من نیست و تو بر سایر
مردم مخاصمه میکنی و بر ایشان زیادتی داری بهفت چیز و احدی از قریش
در انها با تو منازعه نمیتواند کرد تو پیش از همه ایمان آورده بخدا و پیش از همه وفا
کننده بعهد خدا و زیاد از همه قیام نماینده بامر خدا و قسمت کننده تری میان
مردم بسوی مردم بسویت و عدالت کننده تری از همه در میان رعیت و
داناتری از همه بقضا و حکم در میان خلق و مزیت و فضیلت تو نزد خدا از
همه بیشتر است هجدهم از مسند احمد روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت
یا رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم که مرا تزویج کردی بفقیری که مالی ندارد
حضرت فرمود تو را تزویج کردم بکسی که اسلامش از همه اقدم است و حلمش از
همه بزرگتر است و علمش از همه بیشتر است مگر نمیدانی که خدا مطلع شد بر اهل
زمین و از میان همه نوزدهم ابن ابی الحدید از تفسیر ثعلبی روایت کرده است و
در تفسیر مذکور بالفعل موجود است که چون سوره اذا جاء نصر الله و

الفتح

الفتح نازل شد بعد از برگشتن از جنگ حنین بسیار مداومت بر گفتن سبحان
الله واستغفر الله پس گفت یا علی آمد انچه خدا وعده داده بود فتح مکه
شد و مردم در دین خدا فوج فوج داخل شدند و بدرستی که هیچکس از تو
سزاوارتر نیست بمقام من برای تقدمی که در اسلام بر همه داری و قرابتی که با من
داری و دامادی منی و بنزد تو است بهترین زنان عالمیان و پیش از این بر من ثابت است
نعمتهای ابوطالب و حقوق او در وقتی که قران نازل شد و من حریصم و بسیار میخواهم که
رعایت حقوق در حق فرزندش بکنم پس ابن ابی الحدید بعد از انکه این احادیث را
نقل کرده است گفته است من این اخبار را در این موضع از برای این نقل کردم که
بسیاری از انجماعت که منحرفند از انحضرت چون می بینند که حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه از برای تحدث بنعمتهای خدا بر خود در خطبها فضایل و کمالات
خود را ذکر میکند انحضرت را نسبت بتکبر و فخر میدهند و بعضی از صحابه نیز پیشتر
این را میگفته اند چنانچه بعمر گفتند که امارت لشکر و جنگ را بعلی مگذار گفت او
تکبرش زیاده از انست که این را قبول کند و زید بن ثابت میگفت ما متکبرتر از علی و اسامه
ندیده ایم لهذا ما این احادیث را ایراد کردیم تا بدانند که کسی این منزلت نزد حضرت
رسالت داشته باشد و انحضرت در شان او اینها را گفته باشد و اگر باسمان بالا
رود با ملائکه و انبیا مفاخره کند سزاوار است و ملامتش نباید کرد با انکه انحضرت
در گفتار و کردارش اظهار تکبر ننمود لطف و کرم و خلق و تواضعش از همه کس
بیشتر است تا انکه دشمنانش او را بدعابه و مزاح مذمت میکردند و گاهی که این
نوع سخنان صادر میشد از بابت جوشی بود که سینه پر دردش از تلاطم امواج
هموم میزد بضرورت اظهار مینمود و آه سردی بود که از دل پر درد میکشید
و شکایتی که از عدم مساعدت روزگار مینمود با شکر نعمتهای الهی بود که با وعطا

فرموده بود وتنبیهی بود غافلانرا که اقرار بفضل او نداشته اند واز باب امر
بمعروف ونهی از منکر برو واجب بود که قدری از فضایل خود را ظاهر کرداند
که مردم اعتقاد باطل در حق او نکنند و دیگرانرا در فضیلت براو تقدیم ندهند
وحق تعالی نهی کرده است ازاین وگفته است أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّ
مَنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ تا اینجا کلام ابن ابی
الحدید بود مؤلف کوید که حقتعالی چشم و دل اینها مخالفانرا می بندد و حق را بر زبان
ایشان جاری میکند تا حجت شیعه باشد بر ایشان واین بسیار غریبیست که این
مرد با ان فضیلت این احادیث را نقل میکند وتصدیق صحت انها میکند و
تصدیق وقبول میکند که صدیک این فضایل در حق دیگران وارد نشده است
واقرار بافضلیت انحضرت از همه جهات میکند واعتراف بمظلومیت انحضرت
میکند وبران حضرت واجب میداند که بر سبیل نهی از منکر اظهار فضل خود و
نقص انها بکند واستشهاد میکند باین ایه که صریحست در انکه با وجود اعلم امامت
غیر اعلم جایز نیست ومع ذلک انها را خلیفه میدانند و در بیعت وتحت جبال
انحضرت را رعیت انها میدانند وانها را نسبت باو واجب الاطاعه میدانند
اِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ وبدانکه احادیثی که در این فصل وفصول سابقه ایراد نمودیم
مخالفان نمیتوانند انکار صحت اینها کرد زیرا که انچه از شش صحیح ایشان نقل کردیم
متفق علیه است وانکار صحت انها نمیتوانند کرد وانچه از سایر کتب ایشان نقل شده
از کتب مشهوره اکابر علمای ایشان نقل کرده ایم مانند مسند احمد بن حنبل
که مؤلف ان از ائمه اربعه ایشانست که یکی از چهار مذهب ایشان باو منتهی میشود
وکتب حافظ ابو نعیم است که همه توثیق او کرده اند وکتب او را معتبر میدانند وتفسیر
ثعلبی که از مفسرین مشهور ایشانست و در همه تفاسیر از او نقل میکنند وسایر

کتب که ازانها نقل کرده ایم از کتب مشهوره ایشانست واکثر فضل واعتبار ایشان
نزد عامه زیاده از مؤلفین صحاح ایشانست وچون از شش نفر تعصب ایشان
زیاده از دیگرانست انها را معتبر شمرده اند واما احادیثی که ما بر ایشان حجت
میکنیم همه متفق علیه است که علمای ما وایشان همه روایت کرده اند وانچه ایشان
در برابر می اورند حدیث موضوعی چند است که مطلقا در کتب ما ازان اثری
نیست واثار وضع بران ظاهر است وکسی که استشمام رایحه از انصاف کرده باشد
میداند که اکثر احادیث که در اینمقام نقل شد واکابر علمای ایشان حکم بصحت انها
کرده اند صریحست بر امامت زیرا که امامت در عرف حدیث وقران صریحست بر خلافت
وریاست کبری وکسی که عدیل نفس رسول باشد رعیت غیر نمیباشد وحدیث
ابتلا صریحست در امامت وغصب خلافت در چندین موضع وکسی که
متصف بصفات انبیا باشد وهم در تحت لوای او ودر درجه اش میان رسول
خدا وابرهیم باشد رعیت هر شقی لئیم که منافق با او بیعت کرده باشد نمیباشد
وحدیث وصیت نزد منصف عارف بلغات ومصطلحات اکثر فقرات ان
دلالت بر امامت میکند خصوصا امام المتقین وسید المسلمین ویعسوب
المؤمنین وخاتم الوصیین زیرا که معلومست که مراد از وصایت نیابت پیغمبرست
در سیاست امور امت وهدایت ایشان چنانچه دانستی وصایت انبیای دیگر
اینمعنی داشته والا انحضرت طفلی نداشته که وصی برای او تعیین کند ومالی
نداشت که دران وصیت کند خصوصا بنابر طریق عامه که میکویند میراث نمیدارد
واحادیث وصایت انحضرت متواتر است وابن ابی الحدید از اکثر صحابه اشعار
بسیار نقل کرده است که متضمن وصایتست وایضا اخر حدیث صریحست در
امامت زیرا که ادا کردن رسالات از جانب حضرت رسول انحضرت را با ایشان

شنوانیدن باینمعنی که از انچه از او شنوند باعتبار عصمت یقین دانند که فرموده
انحضرتست وگویا صدای او را شنیده اند وایضاً چون بمنزله نفس او وجان اوست
پس صدای او بمنزله صوت اوست وایضاً بیان حق در اختلاف امت همه کار امام وثمره
امامتست ودر حدیث نهم سید وسرور جمیع عرب بودن ومجتبا وباعث هدایت
ابدی گردیدن بالاتر از رتبه امامتست دهم صریحست در امامت بجهاتی که مذکور شد
یازدهم صریحست در امامت او وامامت اولاد وامجاد و در دوازدهم باعتبار وصیت
ونهایت اختصاص وکرامت ظاهر است در امامت سیزدهم که دلالت میکند که افضلست
از سایر خلق بغیر از حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم حجت کامله است بر امامت
بتقریری که مکرر مذکور شد وحدیث اخر صریحست در انکه حضرت رسول خلافت را برای
او تعیین کرده بود وانحضرت بدون امر خدا کاری نمیکرد وحق تعالی ترک خواهش
رسول نمیکرد وتا انحضرت مکرر این را از خدا نشنیده بود اظهار نمینمود وسایر
اخبار صریحست در جلالت وامتیاز انحضرت وترجیح غیر بر او وتفضیل مفضول بر فاضل
وعقلا قبیح است واگر متعسفی در هر یک از انها مناقشه کند شک نیست که اجتماع
همه باهم مورث علم یقینی است باستحقاق انحضرت امامت وخلافت را وکسی
که تعصب وعناد دیده بصیرت او را کور کرده باشد وهدایت نیابد بهیچ حقی از دنیا
اذعان نخواهد کرد وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ فصل هشتم دربیان
مطاعن اجماعی است که غصب حق انحضرت کردند وانکه انها قابل امامت نبودند
پس حق منحصر در انحضرت بود زیرا که اجماع حق منحصر بود در ایشان وانحضرت
وهرگاه خلافت انحضرت ثابت میشود ودران چند مطلب است مطلب اول در
مطاعن ابوبکر است وان بسیار است بقلیلی در این رساله اکتفا مینمایم طعن اول انکه
حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم را که امور عظیمه که رو میداد ببعضی صحابه

تفویض مینمود وهیچ امری را بابوبکر تفویض ننمود مگر خواندن آیات سوره برائت
بر اهل مکه وچون روانه شد جبرئیل نازل شد وگفت حق تعالی میفرماید که ادا نمیکند
رسالت تو را مگر تو یا کسی که از تو باشد پس حضرت امیر رفت وآیات را از ابوبکر
گرفت وابوبکر را برگردانید وآیات را در موسم بر اهل مکه خواند ومعلوم است که
حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم بدون وحی الهی نمیکرد پس انکه حق تعالی
اول امر کرد که بابوبکر بدهد وبعد از ان از او بگیرد حکمتی در ان ظاهر نیست بغیر انکه
معلوم شود که او اهلیت امارت وخلافت ندارد وانکه بعضی از متعصبان مخالفین
نقل کرده اند که ابوبکر از امارت حاج معزول نشد وهمراه بودند در اکثر روایات
معتبره ایشان نیست وخلاف در روایات ایشان هست اگرچه فایده از برای ایشان
ندارد وانکه جمع دیگر گفته اند که عادت عربان بود که بزرگ ایشان که عهدی
میکرد می بایستی ان عهد را بزرگان قبیله او بشکنند حرفیست بی اصل ودر کتابی
از کتب معتبره قدمای ایشان موجود نیست وابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است
که این از عادت معروف نیست واین تاویلست که متعصبان ابوبکر اختراع کرده اند
وایضا اگر عادت معروف مقرری بود بر حضرت بایست وبر حضرت رسول
صلی الله علیه واله وسلم مخفی نباشد ودر اول ابوبکر را نفرستد واگر بر انحضرت
مخفی بود بایست بر ابوبکر وعمر وسایر صحابه که عادت جاهلیت را میدانستند مخفی
نباشد وایشان انحضرت را تنبیه سازند که فرستادن ابوبکر خایف ومحزون
برگشت حضرت این عذر را بفرماید ودر هیچ روایتی مذکور نیست که حضرت
این عذر را فرموده باشد بلکه عذری که در روایات مذکور است اینست که فرمود
جبرئیل نازل شد وگفت ادا نمیکند از جانب تو مگر کسی که از تو باشد واز همه غریبتر
انست که نیابت پیشنمازی را که ثابت نیست که بگفته رسول باشد بلکه خلافش

معلوم است و باعتقاد ایشان هر فاجری امامت نماز میتواند کرد دلیل خلافت
ابو بکر میکنند و عزل ابو بکر و دادن آیات را با میر المؤمنین صلوات الله علیه
بامر خدا منشأ فضیلت او نمیدانند طعن دویم آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و
آله و سلم اسامه بن زید را سردار لشکر و جمعی از صحابه را در تحت حکم او داخل
کرد و تاکید که متوجه جنگ روم شوند و ابو بکر و عمر از جمله مأمورین بودند و
حضرت لعن کرد بر کسی که تخلف نماید از لشکر اسامه و ایشان تخلف کردند برای
غصب خلافت و مستحق لعن شدند و بقراین احوال معلوم میشود که غرض آنحضرت
از نفوذ جیش اسامه و تأکید در سرعت خروج ایشان آن بود که مدینه از منافقان
خالی گردد و خلافت بر وصی او قرار گیرد و این مضامین بطرق متعدده در تواریخ و
سیر و کتب معتبره ایشان مذکور است چنانچه ابن ابی الحدید از کتاب احمد بن عبد العزیز
جوهری روایت کرده است که عبد الله بن عبد الرحمن که رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم در مرض موت خود امیر کرد اسامه را بر لشکری که در آن اکثر مهاجر و
انصار داخل بودند و از آنجمله ابو بکر و عمر و ابو عبیده بن جراح و عبد الرحمن بن
عوف و طلحه و زبیر و امر کرد او را که غارت برد بر موته بهمان موضع که پدرش
در آنجا شهید شده است و جنگ کند در وادی فلسطین و تثاقل مینمود اسامه و
لشکرش و حضرت گاه مرضش شدید میشد و گاه سبک و بهمه حال تاکید میفرمود
در روانه شدن لشکر تا آنکه اسامه گفت پدر و مادرم فدای تو باد رخصت میدهی
که تا چند روز بمانم تا خدا ترا شفا دهد فرمود که بیرون رو و برو با برکت خدا گفت یا
رسول الله اگر بیرون روم و ترا با این حال بگذارم دلم از برای تو مجروح خواهد بود
فرمود برو با نصرت و عافیت گفت یا رسول الله کراهت دارم از آنکه بروم و احوال
ترا از مترددین بپرسم حضرت فرمود که بیرون برو و اطاعت امر من بکن پس

مرض بر حضرت غالب شد و اسامه برخواست که بیرون رود چون حضرت بهوش
آمد خبر اسامه و لشکر او را پرسید گفتند تهیه لشکر رفتن میکند باز فرمود که لشکر
اسامه را بیرون کنید خدا لعنت کند کسی را که از او تخلف کند و با او بیرون نرود و
مکرر این را میفرمود پس اسامه علم را بر سر خود بلند کرد و روانه شد و صحابه در پیش
او میرفتند تا آنکه در جرف که بیرون مدینه است فرود آمد و با او بودند ابو بکر
و اکثر مهاجرین و رؤسا و سرکردهای انصار تا آنکه ام ایمن کسی فرستاد بنزد اسامه
که بیاید بمدینه که حضرت رسول در کار رفتن است اسامه چون این خبر را شنید
همانساعت علم را برداشته و داخل مدینه شد و علم را بدر خانه حضرت
نصب کرد و حضرت بعالم قدس ارتحال نموده بود و ابو بکر و عمر نامر اسامه را بعنوان
امیر خطاب میکردند و واقدی و بلاذری و محمد بن اسحق و زهری و هلال بن عامر
و اکثر مورخین و محدثین عامه گفته‌اند ابو بکر و عمر داخل لشکر اسامه بودند و نقل
کرده‌اند که چون ابو بکر خبر خلافت خود را برای اسامه فرستاد اسامه گفت
من و لشکری که با من اند ترا والی نکردند و حضرت رسول مرا بر شما امیر کرد و
عزل نکرد تا از دنیا رفت تو و مصاحبت عمر بیرخصت من برگشتید و امری
بر حضرت رسول مخفی نبود و مرا و شما را میشناخت مرا بر شما امیر کرد و شما را بر من
امیر نکرد ابو بکر خواست خود را خلع کند عمر نگذاشت پس اسامه برگشت و بر در
مسجد ایستاد و فریاد زد که عجب دارم از مردی که حضرت رسول مرا بر او امیر
کرد و مرا عزل کرد و دعوای امارت بر من میکند و محمد شهرستانی در ملل و نحل
در بیان اختلافها که در میان صحابه شد در مرض آنحضرت آن بود که حضرت
رسول فرمود که کارسازی کنید لشکر اسامه را خدا لعنت کند کسی را که پس ماند از لشکر
اسامه پس گروهی گفتند واجبست بر ما امتثال آنحضرت بکنیم و اسامه بامر حضرت

از مدینه بیرون رفته است و بعضی گفتند مرض حضرت صعب شد دل ما تاب
نمی آورد که انحضرت را در اینحال بگذاریم پس صبر میکنیم تا به بینیم که امر حضرت
بکجا منتهی میشود و در هر یک از این ابواب احادیث بسیار در کتب مخالفان
در بحار الانوار ایراد نموده ام پس این واقعه از سه جهت دلیل است بر بطلان
خلافت ان سه غاصب خلافت اول انکه حضرت رسالت اسامه را بر ایشان امیر
کردانید و ایشان در تحت حکومت و امارت او بودند تا انحضرت از دنیا رحلت
نمود پس هرگاه ایشان رعیت و مامور باطاعت اسامه باشند و او باتفاق خلیفه
نبود بلکه واجب بود که هر که خلیفه باشد او اطاعت او بکند پس ایشان نیز خلیفه
نباشند بلکه واجب بود اطاعت خلیفه دیگر بکنند دویم انکه از جیش اسامه تخلف
نمودند هر که از جیش اسامه تخلف نمود بقول حضرت رسول ملعونست و
ملعون بودن با خلافت جمع نمیشود سیم انکه ایشان تولی و اعراض نمودند
از امر حضرت کردند هر که چنین کند مومن نیست بگفته حق تعالی وَيَقُولُونَ آمَنَّا
بِاللهِ وَبِالرَّحْمٰنِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُم مِّن بَعْدِ ذٰلِكَ وَمَا أُولٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ
یعنی میگویند ایمان اوردیم بخدا و برسول و اطاعت ایشان کرده ایم و با وجود این
فرقه از ایشان رو میگردانند و اطاعت نمیکنند و اینجماعت مومن نیستند طعن
سیم در بیان جوری که او با عمر و سایر منافقان بر اهل بیت عصمت و طهارت
نمودند در غصب خلافت اول مختصری از روایات شیعه را که از اهل بیت
رسالت و ثقات و متدینین صحابه منقولست نقل مینماییم بعد از ان بر هر جزوی
از اجزای روایاتی که در کتب معتبره مخالفین مذکور و مشهور است بر طبق
ان ایراد مینماییم تا معلوم شود که اجماع و بیعتی که مخالفون بان متمسک شده اند
در خلافت ان منافقین دلیل کفر ایشانست نه خلافت ایشان شیخ طبرسی رحمه الله

در احتجاج باسانید صحیحه روایت کرده است که موافق روایات متواتره که در سایر
کتب شیعه مذکور است که چون مرض حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم
شدید شد و انصار را طلبید و تکیه کرد بر علی صلوات الله علیه و عباس و از خانه
بیرون امد و تکیه داد بر ستونی از ستونهای مسجد و خطبه خواند و وصیت
در باب اهل بیت من که هر که ایشانرا ضایع کند خدا ایشانرا ضایع کند پس در
حق انصار وصیت نمود که رعایت ایشان بکنند پس بعد از ان اسامه را طلبید و
مبالغه کرد در باب بیرون بردن لشکر چنانچه سابقا مذکور شد پس حضرت
داخل خانه شد و اسامه لشکر خود را برد در یک فرسخی مدینه نزول کرد و اول
کسی که مسارعت کرد برفتن ابوبکر بود و عمر و ابو عبیده بن الجراح و رفتند و در میان
لشکر فرود آمدند و مرض حضرت شدید شد و سعد بن عباده نیز بیمار شد و چون
چاشت روز دوشنبه شد حضرت انبیا بعالم بقا رحلت نمود و دو روز از
بیرون رفتن لشکر گذشته بود چون این خبر وحشت اثر بعسکر رسید اکثر بمدینه
برگشتند و مدینه بهم برامد پس ابوبکر بر ناقه سوار بدر مسجد آمد و فریاد کرد که
ایها النّاس چرا چنین مضطرب شده اید اگر محمد مرده پروردگار محمد نمرده است
پس این آیه را خواند وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ یعنی نیست محمد مگر رسولی که گذشته اند
پیش از ان رسولان پس اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین خود بر خواهید گشت و
کسی که از دین برگردد بخدا ضرری نمیرساند پس انصار جمعیت کردند بر سعد بن
عباده و او را بثقیفه بنی ساعده بردند که او بیعت کنند چون این خبر بعمر رسید
ابوبکر را خبر کردند و هر دو بسرعت متوجه ثقیفه شدند و ابو عبیده که همسوگند
ایشان بود با خود برداشتند و در ثقیفه جماعت بسیار از انصار جمع شده بودند
و سعد بیمار در میان ایشان خوابیده بود و منازعه بسیار میان این چند نفر و انصار

وتهمت برجن بستند که جن او را کشته و بعضی که جعاله برای محمد بن سلمه انصاری
فرار کردند و او سعد را کشت و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت
کرده اند که مغیرة بن شعبه او را کشت و سایر انصار و جمعی که در مدینه حاضر بودند
بیعت کردند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در این احوال مشغول
بتجهیز و تکفین حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم بود و سلیم بن قیس هلالی وتغسیل
گفت از سلمان رضی الله عنه شنیدم که چون حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم
بملأ اعلی رحلت نمود و مردم کردند آنچه کردند ابوبکر و عمر و ابو عبیده آمدند
و مخاصمه کردند با انصار و حجتی که علی بایست بگوید ایشان گفتند حجت ایشان بود
که ای گروه انصار قریش احق اند بامر خلافت از شما زیرا که حضرت رسول از قریش است
و مهاجران بهتر اند از شما زیرا که خدا در قرآن ایشان را پیش از شما ذکر کرده است و
ایشان را تفضیل داده است و حضرت رسول فرمود که امامان از قریش اند سلمان
گفت من رفتم بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و او مشغول غسل دادن
حضرت رسول بود زیرا که حضرت وصیت کرده بود که کسی غیر او مرتکب غسل او
نشود پس گفت یا رسول الله کی اعانت میکند مرا بر غسل تو گفت جبرئیل پس
هر عضو را که حضرت میخواست بشوید جبرئیل میگردانید و آن عضو را ظاهر
میگردانید و چون از غسل و کفن و حنوط فارغ شد مرا طلبید با ابوذر و
مقداد و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و ما در عقب او صف بستیم
و بر او نماز کردیم و عایشه در آن حجره بود و جبرئیل چشم او را گرفت که آن نماز را ندید
پس رخصت داد صحابه را که ده نفر ده نفر داخل میشدند و بر دور حضرت
می ایستادند و علی علیه السلام آیه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی
را تا آخر آیه میخواند و ایشان صلوات میفرستادند و میرفتند تا آنکه مهاجران

و انصار داخل شدند و صلوات فرستادند و رفتند و نماز حقیقی همان نماز بود
که اول کرده شد و اگر ایشان خبر میشدند طمع میکردند که امامت را ابوبکر بکند
پس سلمان گفت من خبر دادم امیر المؤمنین را بآنچه آن منافقان کردند وقتی که مشغول بود
و گفتم الحال ابوبکر بر منبر نشسته است و مردم راضی نمیشوند و مردم که بیک دست
با او بیعت میکنند حضرت فرمود یا سلمان دانستی که اول کسی که با او بیعت کرد در
وقتی که بر منبر رسول بالا رفت کی بود گفتم و لیکن در ثقیفه اول کسی که با او بیعت
کرد بشیر بن سعد بود پس ابو عبیده پس عمر پس سالم مولی حذیفه پس معاذ بن جبل
حضرت فرمود که او را نمیگویم اول کسی را که بر منبر با او بیعت کرد سلمان گفت نمیدانم
اما دیدم مرد پیری را که تکیه بر عصای خود کرده بود و در میان دو چشمش علامت
سجده بود و بسیار متعبد مینمود چون ابوبکر بر منبر نشست اول و بالا رفت و گریست
و گفت الحمد لله نمردم تا تو را در این مکان دیدم دست را بگشا او دست دراز
کرد و با او بیعت کرد پس گفت این روزیست مثل روز آدم پس از منبر فرود آمد
و از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود یا سلمان دانستی که بود گفتم نه و لیکن
سخن او مرا بد آمد و چنان مینمود که شماتت میکرد بوفات حضرت رسول حضرت
فرمود که او شیطان بود لعنه الله خبر داد مرا رسول خدا صلی الله علیه واله
وسلم که ابلیس و سرکردهای او و اصحابش حاضر شدند در روز غدیر که حضرت
رسول مرا بخلافت نصب کرد بامر خدا و خبر داد مردم را که من اولی ام بایشان
از جانهای ایشان و امر کرد ایشان را که حاضران بغایبان برسانند پس اتباع آن
لعین و متمردان اصحاب او با او گفتند که این امت مرحومند و معصومند و تو را و
ما را بر ایشان دستی نخواهد بود و ایشان پناه خود را بعد از پیغمبر دانستند پس
شیطان غمگین و محزون برگشت حضرت امیر فرمود که پس رسول خدا فرمود که چون

من از دنیا بروم مردم در ظله بنی ساعده با ابوبکر بیعت خواهند کرد پس بمسجد خواهند
امد و اول کسی بر منبر من با او بیعت خواهد کرد شیطان خواهد بود بصورت
مردی پیری متعبدی و چنین خواهد گفت پس بیرون خواهد رفت و شیاطین
و اتباع خود را جمع خواهد کرد پس ایشان او را سجده خواهند کرد و خواهند گفت
ای سید ما و بزرگ ما توئی که آدم را از بهشت بدر کردی پس او در جواب خواهد
گفت که کدام امتند که بعد از پیغمبر خود گمراه نشدند شما میگفتید که من بر ایشان راهی
ندارم دیدید چگونه ایشان را بر مخالفت پیغمبر خود داشتم اینست که حق تعالی فرموده است
وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی بتحقیق که راست
کرد بر ایشان شیطان گمان خود را مگر گروهی از مومنان سلمان گفت چون شب
شد علی علیه السلام فاطمه را بر استری سوار کرد و دست حسن و حسین را گرفت و بخانه هر یک از اهل بدر از مهاجران و انصار رفت
و حق امامت و خلافت خود را بیاد ایشان آورد و طلب یاری از ایشان کرد اجابت
او نکردند مگر چهل و چهار کس و بروایت دیگر بیست و چهار نفر پس فرمود اگر
راست میگوئید سرهای خود را بتراشید و اسلحه خود را بردارید و بامداد بیائید
بنزد من که با من بیعت کنید بموت یعنی تا کشته نشوید دست از یاری من برندارید چون
صبح شد بغیر از چهار کس نیامدند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بروایت دیگر بجای
عمار زبیر است سه شب حضرت چنین کرد در روز بغیر این چهار نفر حاضر نشدند
چون حضرت دانست که ایشان در مقام عذر و مکر اند و یاری او نمیکنند رفت
و در خانه نشست و مشغول جمع قرآن شد و از خانه بیرون نیامد تا همه را جمع کرد
و قرآن متفرق در پوستها و چوبها و رقعها و استخوانها پس ابوبکر فرستاد که بیا و
بیعت کن حضرت فرمود که من سوگند یاد کرده ام که ردا از دوش بر نگیرم مگر از
برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس چند روز صبر کردند و حضرت مجموع قرآن را جمع کرد

و در میان جامه گذاشت و سرش را مهر کرد پس آنرا بمسجد آورد در وقتی که ابوبکر
با صحابه در مسجد بودند ندا کرد بآواز بلند که ایها الناس چون حضرت رسول
از دنیا رفت مشغول غسل و تجهیز او گردیدم و بعد از آن مجموع قرآن را در این جامه
جمع کردم و هیچ آیه نازل نشده است که حضرت رسول بر من خوانده است و تاویلش را
بمن گفته است در قیامت نگوئید که ما از این غافل بودیم و نگوئید که من شما را
بیاری نخواندم و حق خود را بیاد شما نیاوردم و شما را بکتاب خدا دعوت نکردم
عمر گفت آنچه از قرآن با ما هست ما را بس است و احتیاج بقرآن تو نداریم حضرت
فرمود دیگر این قرآن را نخواهید دید تا مهدی از فرزندان من این را ظاهر گرداند
و بخانه خود برگشت پس عمر با ابوبکر گفت علی را بطلب تا بیعت کند و تا او بیعت
نکند ما ایمن نیستیم ابوبکر فرستاد که اجابت کن خلیفه رسول الله را حضرت
گفت سُبْحَانَ اللهِ چه دروغ بر حضرت رسول بستند ابوبکر و جمعی که بر دور او بیند همه
میدانند که خدا و رسول غیر من کسی را خلیفه نکردند بار دیگر فرستاد که اجابت کن
امیر المؤمنین ابوبکر را حضرت فرمود تعجب نمود گفت سُبْحَانَ اللهِ اندک وقتی است که
پیغمبر از میان ایشان رفته است و خود میداند که این نام از برای غیر من صلاحیت ندارد
و او هفتم آن جماعتی بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را امر کرد
که بر من سلام کنند و مرا امیر المؤمنین بنامند پس او و رفیقش عمر پرسیدند که خدا این را
امر کرده است حضرت فرمود بلی بحق و راستی از جانب خدا و رسول است و او امیر مومنان است
و سید مسلمین است و صاحب علم غر المحجلین است خدا او را در قیامت بر صراط خواهد
نشانید که دوستان خود را بسوی بهشت فرستد و دشمنان خود را بسوی جهنم چون
آنخبر را بردند در آن روز ساکت شدند پس در آن شب باز حضرت امیر و فاطمه
و حسنین علیهم السلام را بر داشت از برای اتمام حجت بخانه جمیع اصحاب رسول

برد و از ایشان یاری طلبید و بغیر آن چهار نفر اجابت نکردند پس عمر با ابوبکر گفت
چرا نمیفرستی که علی و این چند نفر را برای بیعت بیاورند همه بیعت کردند بغیر اینها
ابوبکر گفت کی را بفرستم قنفذ را میفرستم که او مرد درشت بیشرمیست و از قبیله
بنی عدی است پس او را با جمعی از اعوان فرستادند چون رفتند حضرت امیر رخصت
نداد که داخل شوند اصحاب قنفذ برگشتند و گفتند رخصت نمیدهد که داخل شویم
عمر گفت بی رخصت داخل شوید چون رفتند حضرت فاطمه سوگند داد ایشان را که
بی رخصت داخل خانه من شوید قنفذ آنجا ماند و اصحابش برگشتند و خبر آوردند
عمر علیه اللعنه در غضب شد و گفت ما را با گفته زنان چه کار است و امر کرد
جمعی که بر دور او بودند که هیزم برداشتند و خود نیز هیزم برداشت و بر دور خانه
اهل بیت گذاشتند و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین
علیه السلام را برداشت از برای اتمام حجت بخانه جمیع اصحاب رسول برد و
از ایشان یاری طلبید و بغیر آن چهار نفر اجابت نکردند در آنخانه بودند فریاد
زد عمر که یا علی بیرون بیا و بیعت کن با خلیفه رسول خدا و الا آتش در خانه ات
می افکنم پس حضرت فاطمه برخواست و گفت چه میخواهی از ما ای عمر از خدا نمیترسی
و بخانه من میخواهی درآئی آن بیحیا برنگشت و آتش طلبید و بر در خانه انداخت فاطمه
فریاد یا ابتاه یا رسول الله بلند کرد عمر سر غلاف شمشیر را بر پهلوی مبارک آنحضرت
زد و تازیانه را بلند کرده بر ذراع شریفش زد فاطمه خطاب کرد به پدر بزرگوارش که
یا رسول الله بد خلافتی کردند ابوبکر و عمر بحق اهل بیت تو پس حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه بیتاب شد برجست و گریبان آن ملعون را
گرفت و بر زمین زد و بینیش را شکست و گردنش را پیچید و خواست آن ملعون را
بکشد بخاطر آورد وصیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را که او را
تا

امر کرد به صبر و نهی از مقاتله ایشان فرموده بود دست برداشت و گفت بحق آن
خداوندی که محمد را گرامی داشته به پیغمبری ای پسر صهاک اگر نه تقدیری بود
از خدای تعالی که پیش گذشته و عهدی که حضرت رسول در این باب با من کرده هر آینه
میدانستی که بی رخصت من داخل خانه من نمیتوانی شد پس عمر فرستاد و لشکر بمدد
خود طلبید و آن منافقان هجوم آوردند و داخل خانه شدند و حضرت امیر المؤمنین
شمشیر خود را برداشت چون قنفذ دید که شیر خدا شمشیر برداشت ترسید که شمشیر را بکشد
و بیرون آید و یکی را زنده نگذارد دوید بنزد ابوبکر و قصه را نقل کرد ابوبکر گفت
اگر علی اراده بیرون آمدن کند بخانه اش بریزید و او را بگیرید و الا مانع شود آتش
در خانه بزنید پس قنفذ ملعون و اصحابش بدون رخصت هجوم آوردند و شمشیر را
از دست حضرت گرفتند و ریسمانی در گلوی حق جوی آن مطیع امر الهی انداختند
و کشیدند از خانه بیرون آوردند و بروایت عیاشی خالد شمشیر خود را بر آنحضرت
کشید حضرت همان شمشیر را از دستش گرفت و خواست بر او بزند و حضرت را قسم داد
حضرت شمشیر را انداخت عمر ملعون فرستاد بنزد قنفذ که اگر حضرت فاطمه مانع
بیرون آوردن علی شود پروا مکن و او را بزن و دور کن چون حضرت را بدر خانه
رسانیدند حضرت فاطمه بنزدیک در آمد و مانع شد قنفذ ملعون در را بعنف
گشود و بر پهلوی مبارک حضرت فاطمه زد که یک دنده از دندهای مبارکش
شکست و فرزندی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را در شکم
محسن نام کرده بود سقط شد و باز ممانعت میفرمود تازیانه بر بازوی مبارکش
زد که استخوانش شکست و بهمین ضربتها شهید شد و چون از دنیا رفت
در بازویش کوه بزرگی از آن ضربت مانده بود پس حضرت امیر المؤمنین را با غال
بیرون کشیدند تا بنزد ابوبکر لعین آوردند و عمر با شمشیر برهنه بر بالای سر

انحضرت وخالد بن ولید وابو عبیده وسالم ومعاذ بن جبل ومغیرة بن شعبه
واسد بن حُضَیر وبشیر بن سعد وسایر منافقان مکمّل ومسلّح بر در ابوبکر ایستاده
بودند سلیم بن قیس گفت گفتم من بسلمان ایا انجماعت بیرخصت داخل خانهٔ فاطمه
صلوات الله علیها شدند گفت آری والله مقنعه نیز بر سر نداشت واستغاثه
میکرد یا ابتاه یا رسول الله تو دیروز از میان ما رفتهٔ وابوبکر وعمر با اهل بیت
چنین میکنند من دیدم که ابوبکر لعین وانها که بر دور او بودند همه میگریستند
بغیر عمر وخالد ومغیره وعمر میگفت ما را کاری نیست بزنان ورایهای ایشان
در هیچ امری چون علی صلوات الله علیه را بنزدیک ابوبکر آوردند فرمود
که بخدا سوگند اگر شمشیر من در دست میبود شما بر من دست نمی یافتید والله
که من ملامت خود نمیکنم در انکه با شما جهاد نکردم اگر چهل نفر که با من بیعت کردند
بیعت را نمیشکستند من جماعت شما را پراکنده میکردم ولیکن خدا لعنت
کند انها را که با من بیعت کردند وبیعت را شکستند چون نظر ابوبکر محیل لعین
بر حضرت افتاد فریاد زد که دست از او بردارید حضرت فرمود ای ابوبکر چه زود
برجستید بر مخالفت رسول خدا وبر اذیت اهل بیت او وبکدام حق وبکدام منزلت
مردم را به بیعت خود میخوانی تو دیروز بامر خدا ورسول با من بیعت نکردی عمر
گفت این سخنان را بگذار دست از تو بر نمیدارم تا بیعت کنی فرمود اگر نکنم چه خواهی
کرد گفت خواهم کشت ترا بمذلت وخواری حضرت فرمود که پس کشته خواهید بود
بنده خالص خدا وبرادر رسول او را ابوبکر گفت وبروایت عباس عمر گفت
بندهٔ خدا را قبول داریم اما برادر رسول را قبول نداریم حضرت فرمود که انکار
میکنید که رسول خدا مرا برادر خود گردانید گفتند بلی پس حضرت خطاب کرد
بصحابه که ای گروه مهاجر وانصار شما را بخدا قسم میدهم که نشنیدید از رسول خدا

در روز غدیر که در حق من چه گفت ودر غزوه تبوک چه گفت پس انچه حضرت
رسول صلّی الله علیه واله وسلم علانیه در حق او گفته بود همه را ذکر کرد گفتند
انچه گفتی همه حق است وما همه را شنیده ایم بگوشهای خود ودر خاطر داریم امّا
شنیدیم از رسول خدا که گفت بعد از اینها گفت که ایا کسی ما اهل بیت را خدا
برگزیده است وگرامی داشته است واز برای ما اختیار کرده است اخرت را بر دنیا
وخلافت وپیغمبری هر دو با ما جمع نکرده است علی صلوات الله علیه گفت
ایا کسی هست که با تو این گواهی را بدهد عمر گفت راست گفت خلیفه رسول الله من
نیز شنیدم پس ابو عبیده وسالم مولای حذیفه ومعاذ جبل نیز شهادت دادند
حضرت فرمود که وفا کردید شما پنج نفر بان صحیفه ملعونه که در میان کعبه نوشتید
اگر محمّد کشته شود یا بمیرد نگذارید که خلافت باهل بیت او برسد واین حدیث را
در انروز وضع کردید ابوبکر گفت تو چه دانستی که ما چنین کردیم حضرت فرمود که
ای زبیر وای سلمان وای ابوذر وای مقداد سوال میکنم از شما بحق خدا ونبی و
بحق اسلام که شما نشنیدید از حضرت رسول صلّی الله علیه واله وسلم که این پنج
نفر را نام برد وگفت که چنین نامه نوشته اند وعهد کرده اند که خلافت را از
اهل بیت بگردانند پس تو گفتی پدر ومادرم فدای تو باد یا رسول الله اگر چنین
کنند من چکنم فرمود اگر یاوری بیابی با ایشان جهاد وقتال بکن واگر نیابی خون
خود را حفظ کن پس حضرت امیر المؤمنین گفت که اگر ان چهل نفر که با من بیعت کردند
وفا میکردند جهاد میکردم با ایشان از برای خدا وبخدا سوگند که این خلافت که
ابوبکر وعمر از من غصب کردند باحدی از فرزندان ایشان نخواهد رسید تا روز
قیامت وانچه تکذیب قول شما میکنند در افترائی که بر حضرت رسول صلّی الله
علیه واله وسلم بستید این آیه است أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ

فضله فقد آتينا آل ابراهيم الكتاب والحكمة وآتيناهم ملكاً عظيماً يعنى آيا
حسد میبرند بر مردم در آنچه خدا عطا کرده است ایشانرا از فضل خود پس بتحقیق
پیغمبریت و حکمت سنت ماست و ملک عظیم خلافتست و ماییم آل ابراهیم پس مقداد
برخواست و گفت یا علی چه میفرمائی بخدا سوگند اگر مرا امر کنی بهمین شمشیر بزنم و اگر
فرمائی دست بدار بازدارم حضرت فرمود ای مقداد دست باز دار و عهد حضرت رسالت را
وانچه ترا وصیت کرده است بخاطر بیاور سلمان گفت پس من برخواستم و گفتم بحق
آن خداوندی که جانم بقدرت او وست اگر دانم که رفع ظلمی میتوانم کرد و دین خدا را عزیز
میتوانم کرد هر آینه شمشیر خود را میکشم و میزنم تا حق غالب شود ای برادر رسول خدا و
وصی او و خلیفه او در امتش و پدر و فرزندانش را باین مذلت میکشید و می آورید
پس بشارت باد ببلای خدا و نا امید باشید از نعمت خدا پس ابوذر برخواست و گفت
ای امتی که بعد از پیغمبر خود حیران شده اید و بعصیان خود مخذول گردیده اید حق تعالی
میفرماید إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا
مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و آل محمد خلاف نوحند و آل ابرهیم اند و برگزیده سلاله
اسمعیل اند و عترت پیغمبر آخر الزمانند و اهل بیت نبوت اند و موضع رسالتند
و محل آمد و شد ملائکه اند و ایشان مانند آسمان بلند محل رحمت الله اند و مانند کوهها
زمین موجب استقرار زمین اند و مانند کعبه محترمه قبله عالمیانند و مانند
چشمه صافیه منبع علوم حقند و مانند ستارهای درخشنده هدایت
کننده خلق اند و شجره مبارکه اند که خدا نور خود را بنور ایشان مثل زده آیه نور است
محمد خاتم انبیا و لد آدم است و علی وصی اوصیا و امام متقیان و قاید غر محجلین است
و اوست صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد و وارث علم او و اولای
ناس بمؤمنین از انفس ایشان چنانکه حق تعالی فرموده است النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ

مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي
كِتَابِ اللَّهِ یعنی پیغمبر اولی و احق اند است از مومنان از جانهای ایشان
و زنان او مادران ایشانند و خویشان او بعضی اولی و احق اند بعضی در کتاب
خدا پس ابوذر گفت مقدم دارید هر کرا خدا مقدم داشته است و موخر دارید
هر کرا خدا موخر داشته است و ولایت و وزارت پیغمبر را بکسی بدهید که
خدا داده است پس در این وقت عمر برخواست و گفت چه عبث بر بالای
این منبر نشسته و بر نمیخیزی علی با تو در مقام محاربه است و در زیر منبر نشسته
و بر نمیخیزد با تو بیعت کند یا از منبر بزیر آیا بفرما که گردنش را بزنیم و امام حسن
و امام حسین صلوات الله علیهما بر بالای سر پدر بزرگوار خود ایستاده بودند
چون حرف کشتن را شنیدند و صدا بلند کردند که یا جداه یا رسول الله حضرت
امیر المومنین ایشانرا بسینه خود چسبانید و گفت گریه مکنید بخدا سوگند که
ایشان قادر بر قتل پدر شما نیستند و از آن ذلیلتر و بیمقدارترند که این جرات
توانند کرد پس ام ایمن مرتبه رسول خدا آمد و گفت ای ابوبکر چه زود ظاهر کردید
حسد و نفاق خود را عمر علیه اللعنه گفت ما را با سخن زنان چکار است
و گفت او را از مسجد بیرون کردند پس بریده اسلمی برخواست و گفت تو با برادر
رسول خدا و پدر فرزندانش چنین سلوک میکنی و تو را در میان قریش
میشناسیم بان صفاتی که همه کس میدانند آیا رسول خدا نگفت بتو ابوبکر که
بروید بسوی علی و سلام کنید بر او بامارت مومنان شما پرسیدند که
بامر خدا و رسولست گفت بلی ابوبکر گفت چنین بود اما پیغمبر بعد از آن
گفت از برای اهل بیت من پیغمبری و خلافت جمع نمیشود بریده گفت بخدا
سوگند که این را رسول خدا نگفته است والله که اگر شهری که تو در آن امیر باشی

من نمی مانم عمر امر کرد که او را زدند و از مدینه بیرون کردند عمر گفت ای پسر
ابوطالب برخیز و بیعت کن حضرت گفت نکنم عمر علیه اللعنه گفت گردنت را
میزنم حضرت سه مرتبه این سخن را گفت و این جواب را شنید تا حجت را برایشان
تمام کرد پس عمر دست حضرت را بلند کرد و بی آنکه حضرت دست بگشاید ابوبکر
دست خود دراز کرد و بر روی دست حضرت گذاشت و بروایت عباس
چون عمر گفت گردنت را میزنم حضرت فرمود بخدا سوگند ای پسر صهاک تو توانا در
بران نیستی و تو لئیم تر و ضعیف تری از اینکه این کار توانی کرد پس خالد
ملعون برجست و شمشیر کشید و گفت والله اگر بیعت نکنی میزنم ترا حضرت
برخاست و گریبان خالد را گرفت و او را تکونی داد که بر پشت افتاد و شمشیر از
دستش برید و سلمان گفت چون حضرت را بمسجد آوردند و ریسمان در گردنش
بود و میکشیدند رو بجانب قبر حضرت رسول کرد و گفت یَا ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ
اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي یعنی ای برادر بدرستی که قوم تو مرا ضعیف
گردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند و این خطابیست که هرون بموسی گفت
از برای پرستیدن قوم او گوساله را پس زبیر را گفتند بیعت کن او ابا کرد عمر
علیه اللعنه و خالد و مغیره و با جمع دیگر شمشیر را از دست او گرفتند و شکستند
و او را بجبر بیعت کردند سلمان گفت پس مرا گرفتند و گردن مرا فشردند تا شعله — کشیدند تا
در گردن من بهم رسید و بجبر بیعت کردم پس ابوذر و مقداد را بجبر بیعت فرمودند
و بغیر از امیر المؤمنین صلوات الله علیه و ما چهار نفر بجبر بیعت نکردیم
و شدت و امتناع زبیر از ما همه بیشتر بود چون بیعت کرد گفت ای پسر
صهاک بخدا سوگند اگر این طاغیان نبودند که ترا اعانت کردند تو نمیتوانستی
مرا جبر کنی در وقتی که شمشیر در دست من باشد و من جبن تو و نامردی ترا

خوب میدانم ولیکن طاغی چند ترا اعانت کردند که بقوت ایشان حمله
میکنی عمر علیه اللعنه در غضب شد و گفت تو صهاک را نام میبری زبیر
گفت صهاک کیست که من نام او را نتوانم برد صهاک کنیز حبشی بود از خدم
عبد المطلب و او زناکار بود و زنا کرد با او جد تو نفیل پس خطاب پدر تو از او
بهم رسید بعد از آنکه آن ولد الزنا از او بهم رسید عبد المطلب صهاک را
بجد تو بخشید و پدر تو غلام جد ماست پس ابوبکر میان ایشان اصلاح کرد
و دست از یکدیگر برداشتند سلیم گفت من بسلمان گفتم تو با ابوبکر بیعت
کردی و هیچ نگفتی سلمان گفت بعد از بیعت گفتم هلاک و ملعون شدند تا قیامت
آیا میدانید چه کردید با خود سنت کافران پیش از خود را اختیار کردید و افتراق
و اختلاف در میان این امت انداختید و دست از سنت پیغمبر برداشتید
تا آنکه خلافت را از معدنش بیرون کردید عمر علیه اللعنه گفت حالا تو و امامت
بیعت کردید هرچه خواهید بگویید من گفتم شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم که میگفت بر تو و بر صاحب ابوبکر بیعت کردی مثل گناهان جمیع امت
تا روز قیامت و مثل عذاب ایشان هم خواهند بود عمر علیه اللعنه گفت
هرچه خواهی بگو امام تو بیعت کرد و دیده ات روشن نشد بآنکه خلافت باو
برسد من گفتم گواهی میدهم که در بعضی از کتابهای خدا خوانده ام که یک در
از درهای جهنم بنام تو و نسب تو و صفت تست گفت آنچه خواهی بگو خدا دور
کرد خلافت را از اهل بیتی که شما ایشان را خدایان گرفته بودید بغیر از خدا
من گفتم گواهی میدهم که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم از
تفسیر این آیه فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ این آیه در
شان تست یعنی عذاب و بند او از همه کفار شدیدتر است پس عمر علیه اللعنه

ساکت شو صدایت را بگیر ای غلام فرزند زن کندین پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه کفت قسم میدهم تورا ای سلمان که ساکت شو سلمان کفت بخدا سوکند که اگر حضرت مرا امر بسکوت نمیکرد هر آیه که در شان او نازل شده بود و هر حدیث که از حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم در حق او و ابوبکر شنیده بودم میکفتم چون عمر علیه اللعنه دید که ساکت شدم کفت از روی تهدید که تو مطیع و منقاد او یی پس چون ابوذر و مقداد بیعت کردند سخنی نکفتند عمر علیه اللعنه کفت ای سلمان چرا ساکت نمیشوی چنانکه دو مصاحبت بیعت کردند و ساکت و سخنی نکفتند محبت تو نسبت باهلبیت و تعظیم تو ایشانرا زیاده از انها نیست ابوذر کفت ای عمر ایا سرزنش میکنی مارا بمحبت آل محمد و تعظیم ایشان خدا لعنت کند و کرده است کسی را که ایشانرا دشمن دارد و افترا کند بر ایشا و حق ایشانرا بظلم از ایشان بکیرد و مردم را بر ایشان مسلط کرداند و این امت از پس لیث از دین بر کرداند عمر کفت آمین خدا لعنت کند کسی را که ستم در حق ایشان کند ایشانرا در خلافت حقی نبود ایشان و سایر مردم در این امر مساوی بودند ابوذر کفت پس چرا شما حجت کردید بر انصار بقرابت رسول پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود ای پسر صهاک پس ما را در ان حقی نیست و حق خلافت مخصوص تو و ابوبکر دنی زاده پس زن خورنده مکس است عمر علیه اللعنه کفت الحال که بیعت کردی دست از این سخنان بردار عامه مردم بمصاحبت من راضی شدند و بتو راضی نشدند کناه من چیست حضرت فرمود ولیکن خدا و رسول را راضی نیستند مکر بمن پس بشارت باد ترا و مصاحبت را و انها که متابعت و معاونت شما کردند بغضب خدا و عذاب او و خواری او و وای بر تو ای پسر خطاب

نمیدانی که چه کرده و چه عذاب از برای خود و صاحب خود مهیا کرده ابوبکر علیه اللعنه کفت ای عمر الحال که او بیعت کرد و ما از شر فتنه او ایمن شده ایم بکذار هر چه خواهد بکوید حضرت فرمود بغیر یک سخن نمیکویم خدا را بیاد شما ای چهار نفر یعنی سلمان و ابوذر و زبیر و مقداد ایا شنیدید از رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم که کفت در جهنم تابوتی از آتش هست که در ان دوازده نفر هستند شش نفر از امم سابقه و شش نفر از امت وان تابوت در چاهیست در قعر جهنم و بر سر ان چاه سنکی هست که هر کاه حق تعالی خواهد جهنم را مشتعل کرداند میفرماید ان سنک را از ان چاه بر میدارند جمیع جهنم از شدت حرارت ان چاه مشتعل میکردد پس علی صلوات الله علیه فرمود من در حضور شما ها از حضرت رسول سوال کردم که انها کیستند فرمود اما پیشینیان پس پسر آدم که برادر خود را کشت و فرعون و نمرود و دو نفر از بنی اسرائیل که یکی یهود را کمراه کرد و دیکری نصاری و ابلیس ششم ایشانست و از این امت دجالست و پنج نفر که اتفاق بر نوشتن صحیفه ملعونه کنند و با یکدیکر عهد و اتفاق کنند بر عداوت تو ای برادر من و معاونت یکدیکر کنند بر غصب حق تو تا انکه پنج نفر ها نام برد و یکیک ایشانرا شمرد پس ما چهار نفر کواهی دادیم که ما در این واقعه حاضر بودیم و همه را شنیدیم در این وقت عثمان کفت ایا نزد تو و اصحاب تو حدیثی هست که در حق من شنیده باشید علی صلوات الله علیه کفت بلی شنیدم از رسول خدا که تورا لعنت کرد و بعد از لعنت نشنیدم که استغفار کرده باشد عثمان در غضب شد و کفت مرا با تو چه کار است در هیچ حال دست از من بر نمیداری نه در حیوة رسول و نه بعد از وفات او زبیر کفت بلی خدا بینی تورا بر خاک بمالد

عثمان گفت بخدا سوگند که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم
که میگفت زبیر کشته خواهد شد مرتد از اسلام سلمان گفت که در اینوقت حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه بمن گفت که راست میگوید زبیر بعد از قتل
عثمان با من بیعت خواهد کرد و بیعت را خواهد شکست و مرتد کشته خواهد
شد سلیم گفت پس سلمان گفت مردم همه مرتد شدند بعد از رسول خدا بغیر از
چهار نفر مردم بعد از رسول خدا بمنزله هرون و اتباع او شدند و بمنزله گوساله
و اتباع آن پس علی بمنزله هرون بود و ابوبکر بمنزله گوساله و عمر بمنزله سامری
و شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گفت گروهی از اصحاب
من بیایند از آنها که در ظاهر نزد من منزلت و قرب داشته باشند که بر صراط
بگذرند من چون ایشان را ببینم و ایشان چون مرا ببینند و من ایشان را بشناسم
و ایشان مرا بشناسند ایشان را پیش از من بربایند پس من گویم پروردگارا اینها
اصحاب منند گویند بمن که نمیدانی که اینها بعد از تو چه کردند چون تو از
ایشان مفارقت کردی مرتد شدند و از دین برگشتند پس من گویم دور برید ایشان را
و شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که مرتکب خواهند شد
سنت و طریقه بنی اسرائیل را مانند دو تای نعل با یکدیگر و پرهای تیر موافقت
با یکدیگر شبر بشبر و ذراع بذراع و باع بباع زیرا که توریه و قرآن مجید
بیکدست و بیک قلم و بیک صحیفه نوشته شده است و مثلها و سنتهای
این دو امت مساویند و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
منقولست که چون حضرت امیر المؤمنین را از خانه بیرون آوردند از برای
بیعت فاطمه صلوات الله علیها بیرون آمد و جمیع زنان بنی هاشم با آنحضرت
بیرون آمدند چون حضرت فاطمه صلوات الله علیها نزدیک قبر حضرت رسول

صلی الله علیه و آله و سلم رسید گفت دست از پسر عمم بردارید بحق خداوندی
که محمد را بحق فرستاده است اگر دست از او برندارید موی سر خود را پریشان
کنم و پیراهن رسول خدا را بر سر گذارم و ناله بدرگاه خدا بلند کنم ناقه صالح نزد
خدا گرامی تر از من نیست و بچه او گرامی تر از فرزند من نیست سلمان گفت
من نزدیک آنحضرت بودم بخدا سوگند که دیدم دیوارهای مسجد از بیخ کنده شد
و آنقدر بلند شد که اگر کسی میخواست از زیرش میتوانست بیرون رود پس نزدیک
پس آنحضرت رفتم و گفتم ای سیده من و خاتون من خدا پدرت را رحمت عالمیان
گردانیده بود تو سبب نزول عذاب ایشان مشو پس حضرت از مسجد بیرون رفت
و دیوارها بجای خود فرود آمدند تا آنکه غبار از زیر آنها بلند گردید و داخل
بینیهای ما شد و بروایت دیگر حضرت فاطمه صلوات الله علیها دست حسنین
صلوات الله علیه را گرفت و متوجه مرقد مطهر حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم شد که نفرین کنند پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه سلمان را گفت برو و دختر محمد را دریاب که من می بینم پهلوهای
مدینه را که بحرکت آمده است و اگر او موی سر را بگشاید و گریبان چاک
و نزد قبر پدرش برود و فریاد بدرگاه خدا برآورد و این جماعت مهلت
نمییابند و مدینه بزمین فرو میرود با اهلش پس سلمان خود را بحضرت
فاطمه صلوات الله علیها رسانید و گفت حضرت امیر المؤمنین میفرماید
که برگرد و صبر کن و باعث عذاب این امت مشو حضرت فاطمه فرمود هرگاه
او فرموده است برمیگردم و صبر میکنم و باسانید معتبره از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده اند که در وقتی که گریبان
حضرت را میکشیدند و بنزد ابوبکر می آوردند چون بنزدیک مرقد مطهر

حضرت رسالت صلی الله علیه و اله و سلم این آیه را خواند یا بن امّ
ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی پس دستی از قبر بیرون امد
بجانب ابوبکر که همه شناختند که دست حضرت رسولست و صدائی ظاهر
شد که شناختند که صدای حضرت رسولست که اکفرت بالذی خلقک
من تراب ثم من نطفة ثم سوّاک رجلا یعنی کافر شدی بان خدائی که ترا
افرید از خاکی پس از نطفه پس ترا در نطفه پس ترا درست کرد مردی و
ایضا از طرق خاصه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و
از طرق عامه از زید بن وهب روایت کرده اند که دوازده از اکابر مهاجران
خالد بن سعید بن العاص که از بنی امیه بود و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار
و بریده اسلمی و از انصار ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف
و ذو الشهادتین خزیمة بن ثابت و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری چون
ابوبکر بر منبر رفت با یکدیگر مشورت کردند بعضی گفتند بیرویم و او را از منبر
بزیر اوریم و بعضی گفتند اگر چنین کنید اعانت خواهید شد و حق تعالی
فرموده است خود را بدست خود بتهلکه میندازید پس رای ایشان بر این قرار
گرفت که نزد حضرت امیر المؤمنین روند و با او مصلحت کنند پس رفتند و گفتند
یا امیر المؤمنین صلوات الله علیه ترک کردی حقی را که تو اولی و احق بودی بان
از ابوبکر زیرا که ما شنیدیم از حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم
میفرمود که علی با حقست و حق با علیست هر جا که بود او و حق با او
و ما میخواهیم برویم و او را از منبر بزیر اوریم و امده ایم که رای ترا در این باب
بدانیم حضرت فرمود بخدا سوگند که اگر چنین کنید باید با ایشان محاربه کنید
و شما نسبت با ایشان نمکی اید میان طعام و از بابت سرمه که در چشم کنند

و خواهید امد بسوی من با شمشیرهای برهنه مستعد قتال و ایشان بنزد من
خواهند امد بسوی که بیعت کن و الا ترا میکشیم پس باید من با ایشان قتال
کنم و دفع ایشان از خود بکنم این خلاف فرموده خدا و رسولست زیرا که
انحضرت پیش از وفات خود بمن گفت که بزودی امت غدر و مکر خواهند
کرد و عهد مرا در باب تو خواهند شکست و تو از من بمنزله هرونی از
موسی و امت بعد از من از بابت هرون و اتباع او و سامری و اتباع او
خواهند بود من گفتم یا رسول الله هرگاه چنین شود چه کنم فرمود که اگر یا
وران بیابی مبادرت کن و جهاد کن و اگر یاوری نیابی دست باز دار و خون
خود را حفظ کن تا مظلوم نزد من ایی و چون حضرت رسول صلی الله علیه
و اله و سلم بعالم اعلی رحلت نمود مشغول تغسیل و تکفین او شدم پس سوگند یاد
کردم که ردا بر دوش نگیرم مگر برای نماز تا قران را جمع کنم و کردم پس دست
فاطمه و حسنین علیهما السلام را گرفتم و گردیدم بخانهای اهل بدر و انها که
در راه دین کارها کرده بودند و سوگند دادم ایشان را در باب حق خود
و خواندم ایشان را بیاری خود اجابت نکردند از ایشان مگر چهار نفر سلمان
و ابوذر و مقداد و عمار پس از خدا بترسید و ساکت باشید برای انچه میدانید
و از کینهای که در سینهای این جماعت هست و بغض و عداوتی که ایشان دارند
نسبت بخدا و رسول و اهل بیت او اما همه با هم بروید بنزد این مرد و ظاهر
گردانید انچه از حضرت رسول شنیده اید در حق من و ایشان تا حجت تمام
شود و او را عذری نماند و حال ایشان نزد حضرت رسالت در وقتی که او را
ملاقات کنند بهتر باشد پس رفتند و جمعه بود که ان شقی بر منبر بالا
رفته بود و او جمع شدند اول کسی که از مهاجرین سخن گفت خالد بن ولید بود

چون اعتماد بر اعانت بنی امیه داشت گفت از خدا بترس ای ابوبکر
میدانی که رسول خدا در روز بنی قریظه گفت ای گروه مهاجر و انصار من
شما را وصیتی میکنم حفظ نمایید بدرستی که علی بن ابی طالب امیر شماست
بعد از من و خلیفه منست در میان شما باین وصیت کرده است مرا پروردگار
و اگر حفظ نکنید در حق او وصیت مرا و معاونت و یاری او نمایید مختلف
خواهید شد در احکام خود و مضطرب میشود بر شما امر دین شما و بدان شما
والی شما خواهند شد بدرستی که اهل بیت من وارثان امر من اند و عمل کنندگان
بامر امت من اند بعد از من خداوندا هر که اطاعت من بکند از امت من و حفظ
کند در حق ایشان وصیت مرا پس ایشان را محشور گردان در زمره من و از برای
ایشان بهره کاملی از مرافقت من قرار ده که بان دریابند فوز و رستگاری
اخرت را و خداوندا هر که بخلاف کند در اهل بیت من پس محروم گردان
او را از بهشتی که عرض ان مانند عرض آسمانها و زمین است پس عمر علیه اللعنه
با او معارض شد و خالد در نسب و حسب و قبایح اعمال او سخنان بسیار گفت
و در اخر گفت مثل تو درین امر منزله شیطانست که حق تعالی در قران فرموده است
که مثل او مانند مثل شیطانست در وقتی که بانسان گفت که کافر شو پس
چون کافر شد گفت من بیزارم از تو پس عاقبت هر دوان خواهد بود که در
جهنم خواهید بود همیشه و اینست جزای ستمکاران پس سلمان برخاست
و اول بفارسی گفت کردید و نکردید و ندانید که چه کردید پس بعربی گفت
ای ابوبکر هرگاه مسئله روی دهد ازکی خواهی پرسید و هرگاه امری را
از تو سوال کنند بکی خواهی پناه برد و چه عذر داری در انکه تقدیم نمایی
بر کسی که از تو داناتر است و قرابتش برسول خدا بیشتر است و بتاویل کتاب خدا

و سنت پیغمبر داناتر است و رسول خدا او را مقدم داشت در حقوق خود و
وصیت کرد نزد وفات خود پس گفته او را طرح کردید و وصیت او را فراموش
کرده انگاشتید و وعده او را خلف کردید و عهد او را شکستید و عقد
امارت اسامه را که رسول خدا او را بر شما امیر کرد که شما را از مدینه بیرون
برد که این فتنه را نکنید و برامت ظاهر شود که شما در هیچ امر متابعت او نکردید
برهم زدید و درین زودی عمرت باخر خواهد رسید و با این وزر عظیم
بقبر خواهی رفت تا زود است توبه کن و این وبال عظیم را مبر بتحقیق انچه ما در
حق علی شنیدیم تو هم شنیدی و انچه ما دیدیم تو نیز دیدی و اینها مانع نشد
ترا که چنین امر عظیمی را بگردن گرفتی پس ابوذر برخاست و گفت ای گروه
قریش عجب قباحتی کردید دست از قرابت برداشتید و جماعت بسیاری
از عرب باین سبب مرتد خواهند شد و در دین شک خواهند کرد و اگر
با اهل بیت پیغمبر خود میگذاشتید اختلاف در میان شما بهم نمیرسید
و اکنون که چنین کردید هر که زوری بهم رساند خلافت را متصرف خواهد
شد و خونهای بسیار در طلب خلافت ریخته خواهد شد و میدانید
و همه نیکان شما میدانند که حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که
خلافت بعد از من از علی است پس از برای دو پسرم حسن و حسین پس
از برای طاهران از ذریت من پس طرح کردید گفته پیغمبر خود را و
اخرت باقی را بدنیا فانی فروختید و سنتهای امتهای گذشته را متابعت
کردید که بعد از پیغمبر خود کافر شدید و بزودی وبال کار خود را خواهید
چشید و جزای اعمال خود را خواهید دید و خدا ستم کننده نیست
بر بندگان خود پس مقداد برخاست و او را نصیحت بسیار کرد و گفت که

میدانی که بیعت علی در گردن تواست و حضرت رسول تو را و عمر را در زیر
علم اسامه که ازادکرده رسول و امیر المومنین بود داخل کرد و او را بر شما ها
امیر کرد تا این خیال بخاطر شما ها نرسد و بار دیگر شما ها را در زیر علم
معدن شقاق و نفاق عمرو بن العاص داخل کرد در غزوه ذات السلاسل
و ان منافق بود که در شان او اِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ نازل شد و چنین
منافقی را بر شما ها امیر کرد و بر سایر منافقان و عمر و شما را چاووش ان
لشکر کرد از چاووشی یکبار ترقی کرد بخلافت و بیقین میدانی که خلافت
بعد از رسول حق علی بن ابی طالب است حق را با او تسلیم کن پس بریده
اسلمی برخواست و گفت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ چه محنت کشید حق
از باطل ای ابوبکر ایا از خاطرت رفته است انکه رسول خدا امر کرد ما ها را
که علی را امیر المومنین بگوییم و سلام کنیم بر او بامارت مومنان و در بسیاری
از مواطن گفت این امیر مومنان و کشنده قاسطانست از خدا بترس و حق را
بکسی که احق است باو برگردان پس عمار برخواست و گفت ای گروه قریش ای
گروه مسلمانان بدانید که اهل بیت پیغمبر شما اولایند بخلافت و احق اند
بمیراث او و قیام بامور دین بهمه بیش از همه کس میتوانند نمود و حفظ امت رسول
میتوانند کرد و خیر خواه ترند نسبت باین امت از همه کس پس بگویید بصاحب
که حق دارد کند باهلش پیش از انکه امر شما سست شود و فتنه عظیم شود و دشمنان
در شما طمع کنند و میدانید که علی ولی شماست بعهد خدا و رسول و میدانید
که فرق گذاشت حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم میان شما و او در مواطن
بسیار و درها را از مسجد مسدود کرد بغیر در او و کریمه خود فاطمه را باو داد
و بسایر طلبکاران نداد و گفت من شهرستان علمم و علی درگاه انست

هر که حکمت خواهد از درگاهش باید همه شما در امور دین محتاج هستید باو و او
در هیچ امر بشما محتاج نیست با این سوابق عظیمه که او دارد و هیچیک از شما ندارید
پس چرا از او میل بدیگری میکنید و حق او را بغارت میبرید بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ
بَدَلًا پس ابی بن کعب برخواست و گفت ای ابوبکر انکار مکن حقی را که خدا
برای دیگر قرار داده است و حق را باهلش رد کن و نصایح بسیار کرد او را
پس خزیمه برخواست و گفت اَيُّهَا النَّاسُ ایا نمیدانید که رسول خدا شهادت
مرا بتنهایی قبول کرد گفتند بلی گفت پس من شهادت میدهم که شنیدم از
رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که میگفت اهل بیت من جدا میکنند
حق را از باطل و ایشانند امامان که پیروی ایشان باید کرد گفتم انچه میدانستم
وَمَا عَلَى الرَّسُولِ اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ پس ابو الهیثم برخواست و گفت من
شهادت میدهم بر پیغمبر ما که علی را باز داشت در روز غدیر خم پس
انصار گفتند او را باز نداشت مگر از برای خلافت و بعضی گفتند او را
برای ان باز داشت که مردم بدانند که او مولای هر کس است که پیغمبر
مولای اوست ما جمعی را فرستادیم که از انحضرت سوال کردند حضرت
فرمود که بگویید که علی ولی مومنانست بعد از من و خیر خواه ترین مردم است
برای من شهادت دادم بانچه میدانستم پس هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که
خواهد کافر شود روز قیامت وعده گاه همه است پس سهل بن حنیف برخواست
و بعد از حمد و صلوات گفت ای گروه قریش گواه باشید بر من که گواهی میدهم
والله که در شهری که تو در ان امیر باشی من نمیمانم عمر علیه اللعنه امر کرد
که زدند و از مدینه بیرون کردند پس عمر گفت ای پسر ابوطالب برخیز و بیعت
کن حضرت گفت اگر نکنم عمر گفت گردنت را میزنم حضرت سه مرتبه این

سخن را گفت و این جواب را شنید تا حجت بر ایشان تمام شد کرد پس عمر دست
حضرت را بلند کرد بی آنکه حضرت دست بگشاید ابوبکر دست خود را
دراز کرد و بر روی دست حضرت گذاشت و بروایت عباس چون عمر گفت
گردنت را میزنم حضرت فرمود بخدا سوگند ای پسر صهاک تو قادر بر آن نیستی
و تو لئیم تر و ضعیف تری از آن که این کار را توانی کرد پس خالد ملعون برجست و شمشیر
کشید و گفت والله که اگر بیعت نکنی میکشم ترا حضرت برخواست و گریبان
خالد را گرفت و او را تکانی داد که بر پشت افتاد و شمشیر کشید و گفت والله اگر
بیعت نکنی از دستش پرید و سلمان گفت چون حضرت را بمسجد آوردند ریسمان
در گردنش بود و میکشیدند و رو بجانب قبر حضرت رسول کرد و گفت یا ابن
أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي یعنی ای برادر بدرستی که قوم
مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند و این خطابیست که
هرون بموسی گفت از برای پرستیدن قوم او گوساله را پس زبیر را گفت
بیعت کن و عمر و خالد و مغیره شمشیر را از دستش گرفتند و شکستند و او را
کشیدند تا بجبر بیعت کرد سلمان گفت پس مرا گرفتند و گردن مرا فشردند تا شعله
در گردن من بهم رسید و بجبر بیعت کردم پس ابوذر و مقداد را بجبر و اکراه بیعت
فرمودند بغیر امیر المومنین صلوات الله علیه و ما چهار نفر بجبر بیعت نکردیم
و شدت و امتناع زبیر از ما همه بیشتر بود و چون بیعت کرد گفت ای پسر
صهاک بخدا سوگند که اگر این طاغیان نبودند که ترا اعانت کردند تو نمیتوانستی
که مرا جبر کنی در وقتی که شمشیر در دست من باشد من جبن تو و نامردی
ترا خوب میدانم ولیکن طاغی چند ترا اعانت کردند که بقوت ایشان
حمله میکنی پس عمر علیه اللعنه در غضب شد بر رسول صلی الله علیه

واله وسلم که دیدم او را درین مکان یعنی در ما بین قبر و منبر و او دست علی بن
ابی طالب صلوات الله علیه را گرفته بود و گفت ایها الناس علی امام
شماست بعد از من و وصی من است در حیوة و بعد از وفات من و قضا کننده
دین من است و وفا کننده بوعده من است و اول کسی است که با من مصافحه
خواهد کرد بر حوض من پس خوشا حال کسی که متابعت او و یاری او کند و
وای بر کسی که تخلف نماید از او و او را یاری نکند پس برادرش عثمان با او
ایستاد و گفت شنیدم از حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم که گفت
اهل بیت من ستارهای زمین اند پس بر ایشان تقدم منمائید و ایشان را
مقدم دارید که ایشانند والیان بعد از من پس مردی برخواست و گفت یا
رسول الله صلی الله علیه واله وسلم کدام اهل بیت تو گفت علی و فاطمه
و طاهرون از فرزندان پس مباش ای ابوبکر اول کسی که کافر شود باین سخن و خیانت
نمائید امانتهای خود را و حال آنکه دانید حق را پس ابوایوب برخواست و گفت
بترسید از خدای بندگان خدا در حق اهل بیت پیغمبر خود و رد نمائید بایشان
حق ایشان را که خدا برای ایشان قرار داده است بتحقیق که شما شنیده اید مثل آنچه
برادران ما شنیده اند که در مقامات متعدده میگفت که اهل بیت من
امامان شمایند بعد از من و اشاره بعلی میکرد و میگفت این امیر نیکوکاران
و کشنده کافرانست هر که او را وا میگذارد خدا او را وا میگذارد و هر که
او را یاری کند خدا او را یاری کند پس توبه کنید بسوی خدا از ظلم خود
بدرستی که خدا تواب رحیم است حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود
که ابوبکر ساکت ماند بر منبر و نتوانست جواب بگوید پس گفت من والی
شما شدم و بهتر شما نیستم اقاله کنید بیعت مرا و دست از من بدارید پس

عمر علیه العنه گفت بزیر بیا از منبر ای احمق هر گاه جواب حجتهای قریش را
نمیدانستی گفت چرا خود را در این مقام باز داشتی والله که من میخواهم
ترا خلع کنم و خلافت را بسالم مولای ابی حذیفه بدهم پس ابو بکر از منبر بزیر
امد و دست عمر علیه العنه را گرفت و بخانه خود رفتند و تا سه روز
داخل مسجد نشدند چون روز چهارم شد خالد بن ولید پلید با هزار کس آمد
و گفت چه نشسته اید بخدا سوگند که بنی هاشم بطمع افتاده اند که خلافت را
متصرف شوند و سالم با هزار نفر آمد و معاذ جبل با هزار کس آمد و پیاپی
می امدند تا چهار هزار کس منافق جمع شدند و بیرون امدند با شمشیرهای
برهنه و عمر علیه العنه در پیش ایشان می امد تا داخل مسجد حضرت رسول
صلی الله علیه واله وسلم شدند پس عمر علیه العنه گفت بخدا سوگند ای
اصحاب علی اگر یکی از شما سخن میگوید مثل انچه دیروز گذشته گفتید
سرش را از بدن جدا میکنم پس خالد بن سعید برخواست و گفت ای پسر صهاک
حبشیه بشمشیرهای خود ما را میترسانید یا بجمعیت خود میخواهید ما را پراکنده
کنید بخدا سوگند که شمشیرهای ما تیزتر است از شمشیرهای شما و ما با وجود قلت
عدد از شما بیشتریم زیرا که حجت خدا در میان ماست بخدا سوگند که اگر نه این بود
که امام ما ما را منع میکند از قتال و اطاعت او بر ما واجبست هر آینه شمشیر
میکشیدیم و جهاد میکردیم تا عذر خود را ظاهر کنیم پس حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه فرمود بنشین ای خالد خدا دانست خدا دانست سعی ترا
در راه دین او و ترا جزای نیکو خواهد داد پس او نشست و سلمان برخواست
و گفت الله اکبر الله اکبر شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه واله
وسلم و اگر نشنیده باشم گوشهای من کر شوند که میگفت روزی خواهد

بود که برادر من و پسر عم من در مسجد نشسته باشد با نفری از اصحاب خود که
ناگاه جماعتی از سگان جهنم او را در میان خواهند گرفت و اراده کشتن او
خواهند نمود و من شک ندارم که شما انهایید پس عمر علیه العنه خواست
که بر او حمله کند حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه برجست و گریبان
او را گرفت و او را بر زمین زد و گفت ای فرزند صهاک حبشیه اگر نه نامه باشد
که پیش نوشته شده و عهدی که از حضرت رسول صلی الله علیه واله
وسلم پیشتر شده هر آینه بتو مینمودم که کی یاورش ضعیفتر است و عددش
کمتر است پس با اصحاب خود خطاب نمود و فرمود برگردید خدا شما را
رحمت کند پس بخدا سوگند که بعد از این داخل مسجد نخواهم شد مگر بروشی
که دو برادرم موسی و هرون داخل شدند در وقتی که اصحاب موسی و
هرون داخل شدند با و گفتند برو و خدای تو جنگ کنید ما اینجا نشسته ایم
و با شما بجنگ نمی آییم والله که داخل نخواهم شد مگر از برای زیارت رسول خدا
صلی الله علیه واله وسلم یا از برای قضیه که بر مردم مشتبه شود و حکم حق
در ان بکنم زیرا جایز نیست که از برای حجتی که رسول خدا صلی الله علیه واله
وسلم در میان مردم نصب کرده باشد انکه مردم را در حیرت بگذارد بدانکه
این مجمل و قلیل است از انکه از طرق معتبره شیعه این قضیه هایله وارد شده است
و اکثر این مضامین در کتب سیرها و احادیث معتبره مخالفین متفرقه وارد
شده است و بعضی از انها را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده‌ام از انجمله
ابن ابی الحدید گفته است که روایات در قضیه ثقیفه مختلف است
و انچه شیعه میگویند و جمع کثیر از محدثین روایت کرده اند آنست که حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه امتناع نمود از بیعت تا انکه او را باکراه

دراوردند و زبیر امتناع نمود از بیعت و گفت من بیعت نمیکنم مگر با علی
و همچنین ابوسفیان و خالد بن سعید و عباس عم رسول صلی الله علیه واله وسلم
و پسرهای او و ابوسفیان بن الحارث و جمع بنی هاشم و گفته اند که زبیر
شمشیر کشید چون عمر علیه اللعنه امد و گروهی از انصار و غیر ایشان با او بودند
گفت شمشیر زبیر را بگیرید و بر سنگ بزنید شمشیر را گرفتند و بر سنگ زدند
و شکستند و همه را بجبر اوردند نزد ابوبکر تا بیعت کرد و محمد بن جریر طبری
بسیاری از اینها را روایت کرده است و گفته است چون انصار دیدند
که خلافت با ایشان نمیرسد گفتند همه ایشان یا بعضی از ایشان که ما با غیر
علی بیعت نمیکنیم و مثل این ذکر کرده است علی بن عبد الکریم معروف
بابن اثیر موصلی در تاریخش و ایضا ابن ابی الحدید نقل کرده است که علی
صلوات الله علیه بعد از وفات رسول صلی الله علیه واله وسلم میگفت
اگر چهل نفر از صاحبان عزم می یافتم جهاد میکردم این را نصر بن مزاحم
در کتاب صفین و بسیاری از ارباب سیر نقل کرده اند و اما انچه اکثر
محدثین عامه و اعیان و معتبرین ایشان میگویند انست که حضرت امیر
صلوات الله علیه امتناع نمود از بیعت ابوبکر تا شش ماه و ملازمت خانه
خود را اختیار کرد و بیعت نکرد تا حضرت فاطمه صلوات الله علیها از دار
فنا و عنا بعالم راحت و بقا رحلت نمود و چون انحضرت رحلت نمود بیعت
کرد و در صحیح بخاری و مسلم مذکور است که تا حضرت فاطمه در حیات بود روی
مردم بسوی انحضرت بود چون حضرت فاطمه وفات یافت روی مردم از او
گردید و از خانه او بیرون رفتند پس بیعت کرد و مدت حیات حضرت فاطمه
بعد از پدرش شش ماه بود مولفه از جمله غرایب انست که با انکه ابن حجر فاضل

از صحاح خود نقل کرده است در اول گفته است که بعد از حضرت فاطمه
طوعا بیعت کرد و حال انکه عبارت صحیحین صریح است در انکه تا اعوان می یافت
و ممکن بود او را امتناع قبول بیعت نکرد و چون روی مردم از او گردید و
مضطر شد بیعت کرد و ایضا ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه احمد بن عبد
العزیز جوهری که پیوسته او را توثیق و مدح میکند نقل میکند که چون
با ابوبکر بیعت کردند زبیر و مقداد با جمعی از صحابه نزد علی صلوات الله علیه
تردد میکردند و او را در خانه حضرت فاطمه علیها السلام بودند و مشورت
میکردند در امور خود با یکدیگر مصلحت میکردند پس عمر امد و داخل خانه
حضرت فاطمه شد و گفت ای دختر رسول الله احدی از خلق محبوبتر نیست
از تو و بخدا قسم این مانع من نیست از انکه اگر این جماعت در خانه تو جمعیت
کنند اتش بزنم و خانه را بر ایشان بسوزانم چون عمر علیه اللعنه بیرون
رفت و انها امدند حضرت فاطمه گفت عمر چنین گفت و میدانم که این
کار را خواهد کرد شما دیگر باین خانه میایید ایشان رفتند و با ابوبکر
بیعت کردند و باز ابن ابی الحدید گفته است که از سخنان مشهور معویه است
نوشت دیروز بود که زنت را بر دراز گوش سوار کردی و دستهای دو
پسرت حسن و حسین را گرفتی در روزی که با ابوبکر بیعت کردند و
نگذاشتی احدی از اهل بدر و اهل سوابق را مگر انکه با زن و پسرانت
بدر خانه ایشان رفتی و خواستی که ایشان را جمع کنی از برای قتال با صاحب
رسول خدا و اجابت تو نکردند از ایشان مگر چهار نفر یا پنج نفر و اگر بحق میبودی
اجابت تو میکردند و اگر من همه چیز را فراموش کنم این را فراموش نمیکنم که با پدرم
گفتی در وقتی که میخواست ترا از جا بدر اورد که اگر چهل نفر می یافتم کسنا

غم بودند قتال میکردم با ابوبکر و ایضا از کتاب جوهری روایت است که
سلمان و زبیر و انصار میخواستند بعد از رسول با علی بیعت کنند و سلمان
گفت اختیار درست کردید که با نصار ندادید اما خطا کردید که با اهل بیغمبر ندادید
اگر بایشان میدادید دو کس بر شما اختلاف نمیکردند و بر فاهیت زندگانی
میکردید و ایضا جوهری روایت کرده است از ابی الاسود که غضب
کردند مردگرانی چند از مهاجران در بیعت ابوبکر بغضب امدند علی و زبیر
داخل خانه حضرت فاطمه شدند با سلاح پس عمر علیه اللعنه امد با گروهی
که یکی از انها اسید بن خضیر بود و سلمه بن سلامه پس حضرت فریاد زد
و ایشانرا بخدا سوگند داد فایده نکرد و هجوم اوردند و شمشیرهای علی و زبیر را
گرفتند و بر در و دیوار زدند و شکستند پس عمر علیه اللعنه ایشانرا بعنف
بیرون اورد و کشید تا بیعت کردند پس ابوبکر ایستاد و خطبه خواند و عذر
خواست از مردم که بیعت من امری بود فلته واقع شد و بی تامل و خدا از شر
ان نگاه داشت و ترسید که فتنه بشود بخدا سوگند خورد که من هیچ روز حرص
بر خلافت نداشتم و امر برا بگردن من انداختند که من طاقتش ندارم
و از دست من بر نمی اید و میخواستم و قوی ترین مردم بجای من میبود و از این مقوله
عذرها خواست و مهاجران قبول کردند و در روایت دیگر گفته است که
ثابت بن قیس نیز با انها بود که با عمر علیه اللعنه داخل خانه حضرت فاطمه شدند
و در روایت دیگر گفته است عبد الرحمن بن عوف نیز با انها بود و محمد بن مسلمه
نیز همراه بود و او شمشیر زبیر را شکست و باز از کتاب جوهری از سلمه بن
عبد الرحمن روایت کرده است که چون ابوبکر نشست علی صلوات الله علیه
و زبیر با گروهی از بنی هاشم در خانه حضرت فاطمه علیها السلم بودند پس

عمر علیه اللعنه آمد بسوی ایشان و گفت بحق خدائی که جانم در دست اوست
بیرون می آیید بسوی بیعت یا خانه را با شما ها میسوزانم پس زبیر با شمشیر برهنه
بیرون امد مردی از انصار او را در بر گرفت با زیاد بن لبید و شمشیر از دست زبیر
افتاد و ابوبکر بر منبر صدا زد که شمشیرها را بر سنگ بزنید بر سنگ زدند و شکستند
پس ابوبکر گفت بگذارید خدا میاورد ایشان را و جوهری گفته است که در روایت
دیگر انست که سعد بن ابی وقاص با ایشان بود در خانه حضرت فاطمه
و مقداد نیز بود و ایشان جمع شده بودند که با علی بیعت کنند و عمر علیه
اللعنه امد که اتش در خانه بزند پس زبیر با شمشیر بیرون امد و حضرت فاطمه
بیرون امد و میگریست و فریاد میکرد و باز جوهری روایت کرده است که
از عبد الله بن موسی حسنی پرسیدند از حال ابوبکر و عمر علیه اللعنه گفت
جواب میدهم شما را بجوابی که عبد الله بن الحسن گفت در وقتی حضرت فاطمه
صدیقه و معصومه بود و دختر پیغمبر مرسل بود و غضبناک بود بر جماعتی
که این دو نفر از انها بودند ما نیز غضبناکیم از برای غضب او و ایضا جوهری از
حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که ابن عباس گفت من
از عمر علیه اللعنه شنیدم که گفت صاحب تو اولای ناس بود بخلافت بعد از
رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مگر انکه ترسیدیم بر او از دو چیز گفتم کدامست
انها گفت ترسیدیم بر کمی سال او و محبت او با اولاد عبد المطلب پس ابن ابی الحدید
گفته است اما امتناع علی صلوات الله علیه از بیعت ابوبکر تا انکه او را بعنف
بیرون اوردند بان نحوی که مذکور شد محدثان و راویان سیر و تواریخ روایت
کرده اند و شنیدی انچه جوهری در این باب از رجال حدیث نقل کرده است
و همه ثقات اند و مأمون اند و غیر او نیز انقدر ذکر کرده اند که احصا نمیتوان کرد و اینها

روایت کرده است از جوهری از ابوبکر باهلی و اسمعیل بن مجاهد از شعبی که
ابوبکر بعمر علیه اللعنه گفت کجاست خالد بن ولید گفت حاضر است ابوبکر
گفت بروید و علی و زبیر را بیاورید تا بیعت کنند پس عمر علیه اللعنه داخل
خانه شد و خالد بر در ایستاده و عمر علیه اللعنه بزبیر گفت این شمشیر چیست
گفت این را مهیا کرده ام برای بیعت علی صلوات الله علیه و در خانه جماعت
بسیار بودند مانند مقداد و جمیع بنی هاشم پس عمر شمشیر زبیر را کشید و
زد بر سنگی که در آنخانه بود و شمشیر را شکست و دست زبیر را گرفت و برخیزاند
و بیرون آورد و بدست خالد داد و با خالد جماعت بسیار بودند که ابوبکر
بمدد فرستاده بود پس عمر علیه اللعنه داخل شد و با حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه گفت برخیز و بیعت کن حضرت امتناع کرد دست
حضرت را گرفت و کشید و آورد و بدست خالد داد و سایر منافقان هجوم آوردند
و میکشیدند ایشان را بعنف شدید و مردم جمع شدند در شوارع مدینه
و نظر میکردند و حضرت فاطمه با زنان بسیار از هاشمیات و غیر ایشان
بیرون آمدند و صدا و ولوله و شیون بلند شد و حضرت فاطمه ندا کرد ابوبکر
علیه اللعنه را و گفت خوش زود غارت آوردید بر خانه اهل بیت رسول
خدا بخدا سوگند که با او حرف نخواهم زد تا خدا را ملاقات کنم و چون علی
صلوات الله علیه و زبیر بیعت کردند و این فتنه فرونشست ابوبکر
آمد و شفاعت کرد از برای عمر و حضرت فاطمه از او راضی شد ابن ابی الحدید
بعد از آنکه این روایات را نقل کرده است گفته است نزد من آنست که حضرت
فاطمه از دنیا رفت غضبناک بود از عمر و ابوبکر و وصیت کرد که آنها بر او نماز
نکنند و اینها نزد اصحاب ما از گناهان صغیره بود که امر زیبن شدند و اولی آن

بود

بود که او را گرامی دارند و رعایت حرمت او بکنند و ایضا ابن ابی الحدید
گفته است که من نزد ابو جعفر نقیب استاد خود میخواندم آن حدیث را که هبار بن
اسود نیزه حواله هودج زینب دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
کرد و او ترسید و فرزندی از شکمش سقط شد و باین سبب حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم در روز فتح مکه خون او را هدر کرد چون این حدیث را
نقیب گفت هرگاه رسول خدا خون هبار را مباح کرد از برای ترسانیدن زینب
و سقط او ظاهر حال آنست که اگر در حیات میبود مباح میکرد خون کسی را
که حضرت فاطمه را ترسانید و فرزند او را هلاک کرد ابن ابی الحدید گفت من
بنقیب گفتم که من این را از تو روایت بکنم که حضرت فاطمه را ترسانیدند و فرزند
محسن نام از او سقط شد او تقیه کرد و گفت صحت و بطلانش هیچیک از من
روایت مکن که من در این باب توقف دارم و باز ابن ابی الحدید روایت بیعت
ثقیفه را بهمان نحو که سابقا ذکر کردیم از محمد بن جریر طبری که معتمد ترین
مورخین ایشان است کرده است و واقدی روایت کرده است که عمر آمد روایت
با اسید بن حضیر و سلمه بن سلامه و جماعتی بدر خانه علی صلوات الله علیه آمدند
و گفتند بیرون آیید والا خانه را بر شما ها میسوزانیم و ابن خزابه در کتاب غرر
از زید بن اسلم روایت کرده است که گفت من از آنها بودم که با عمر علیه اللعنه
هیزم برداشتیم و بدر خانه حضرت فاطمه بردیم در وقتی که علی صلوات الله علیه
و اصحابش امتناع کردند از بیعت و بحضرت فاطمه گفت که بیرون کن هر که در اینخانه است
والا میسوزانم خانه را با هر که در آنخانه است و در این وقت علی و فاطمه و حسن
و حسین و جماعتی از صحابه در آنخانه بودند حضرت فاطمه گفت آیا خانه را
بر من و فرزندانم میسوزانی گفت بلی و الله یا بیرون آیید و بیعت کنید

وابن عبد ربه که از مشاهیر ایشانست گفته است که علی و عباس در خانه حضرت فاطمه نشسته و ابو بکر بعمر گفت که اگر ابا کنند از آمدن با ایشان قتال کن پس عمر آتشی برداشت و آمد که خانه را بسوزاند حضرت فاطمه گفت ای پسر خطاب آمدی خانه مارا بسوزانی گفت بلی و باز ابن ابی الحدید قصه سقیفه را از کتاب جوهری مبسوطتر از آنچه سابقا مذکور شد بهمان نحو روایت روایت کرده است تا آنجا که گفته است بنوهاشم در خانه علی صلوات الله علیه جمع شدند و زبیر با ایشان بود زیرا که خود را از بنی هاشم میشمرد و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که زبیر همیشه با اهل بیت ما بود تا آنکه پسرهایش بزرگ شدند و او را از ما گردانیدند پس عمر رفت با گروهی بسوی خانه حضرت فاطمه علیها السلم با اسید و سلمه و گفت بیایید و بیعت کنید و ایشان امتناع کردند و زبیر شمشیر کشید و بیرون آمد عمر گفت سگ را بگیرید سلمه بن اسلم شمشیر را گرفت و بر دیوار زد و او را و علی را کشیدند و بسوی ابو بکر بردند و بنوهاشم همراه بودند و علی صلوات الله علیه میگفت من بنده خدا و برادر رسول اویم چون آنحضرت را بنزد ابو بکر بردند گفتند بیعت کن حضرت فرمود من احقم باین امر از شما و شما بیعت نمیکنم و شما اولایید بآنکه با من بیعت کنید شما این امر را از انصار گرفتید بسبب قرابت رسول خدا و من نیز بهمان حجت با شما احتجاج میکنم پس انصاف بدهید اگر از خدا میترسید و بحق ما اعتراف کنید چنانچه انصار بحق شما اعتراف کردند و الا معترف شوید که دانسته بر من ستم میکنید عمر علیه العنه گفت دست از تو بر نمیدارم تا بیعت کنی علی صلوات الله علیه گفت نیک با یکدیگر ساختهاید امروز از برای او میگیری که فردا او ترا بر گرداند بخدا سوگند که قول نمیکنم سخن ترا و با او بیعت

برنیا

نمیکنم ابو بکر گفت اگر با من بیعت نکنی من ترا اکراه نمیکنم ابو عبیده گفت ای ابو الحسن تو کم سالی و ایشان پیران قوم تواند و تو تجربه ایشان را نداری و ابو بکر قوت بر این امر بیش از تو دارد و تاب برداشتن این امر بیش از تو دارد پس باو راضی شو اگر زنده بمانی و عمر تو دراز شود باین امر سزاوار خواهی بود باعتبار فضیلت و قرابتی که تو داری و سوابق و جهادها که تو کرده علی صلوات الله علیه گفت ای گروه مهاجران از خدا بترسید و سلطنت محمد را از خانه او بیرون مبرید بسوی خانهای خود و دفع مکنید اهل او را از مقام او و حق او بخدا سوگند ای گروه مهاجران ما اهل بیت احقیم باین امر از شما تا در میان کسی باشد که کتاب خدا را خواند و داند و فقیه باشد در دین خدا و عالم باشد بسنت رسول خدا و امر رعیت را براه تواند برد بخدا سوگند که اینها همه در ما هست پس متابعت خواهش نفس خود مکنید که از حق دور میشوید پس بشیر بن سعد گفت یا علی اگر انصار این سخن را از تو پیش از بیعت ابو بکر میشنیدند دو کس بر تو اختلاف نمیکردند و لیکن ایشان با ابو بکر بیعت کرده‌اند پس علی صلوات الله علیه خود برگشت و ملازم خانه خود شد تا حضرت فاطمه از دنیا مفارقت کرد بعد از آن بیعت کرد و باز از کتاب سقیفه نقل کرده است از امام محمد باقر صلوات الله علیه که علی صلوات الله علیه حضرت فاطمه را سوار کرد و شب بخانهای انصار رفت و از ایشان طلب یاری کرد و ایشان قبول نکردند و گفتند ای دختر رسول خدا ما با این مرد بیعت کرده‌ایم اگر پسر عم تو پیشتر از این سخن را میگفت ما از او بدیگری عدول نمیکردیم علی صلوات الله علیه گفت من رسول خدا را مرده در خانه میگذاشتم و پیش از تجهیز او بطلب خلاف می‌آمدم حضرت فاطمه گفت علی آنچه کرد خوب کرد و آنها کردند کاری

که خدا جزای ایشان را بدهد و محمد بن مسلم بن قتیبه که از اعاظم علما و مورخین
عامه است قصه سقیفه را در تاریخ خود بنحوی که گذشت و مبسوط‌تر از آن روایت
کرده است تا آنکه گفته است چون خبر با بوبکر رسید که جمعی تخلف از بیعت او کرده اند
در خانه علی صلوات الله علیه جمع شده اند عمر را بسوی ایشان فرستاد و آنها را
طلبید چون ابا کردند از آمدن عمر هیزم طلبید و گفت بحق خدایی که جان عمر در دست
اوست یا بیرون می‌آیید یا خانه را با هر که هست میسوزانم مردم گفتند حضرت دران
فاطمه در این خانه هست گفت هرچند که او باشد میسوزانم پس همه بیرون آمدند
و بیعت کردند مگر علی صلوات الله علیه که گفت سوگند یاد کرده ام که تا قرآن را
جمع نکنم از خانه بیرون نیایم پس حضرت فاطمه بر در خانه ایستاد و گفت من بیحیاتر و
بدکردارتر از شما ندیده ام جنازه رسول خدا را در پیش ما گذاشتید و بدون مصلحت
ما متوجه غارت خلافت شدید پس عمر علیه العنه بنزد ابوبکر آمد و گفت علی را
که تخلف از بیعت کرده است چنین در خانه میگذاری ابوبکر قنفذ را گفت
علی را بیاور قنفذ رفت و گفت خلیفه رسول الله ترا میطلبد گفت چه زود
دروغ بر رسول خدا بستید چون این خبر را آورد ابوبکر گریست و گفت برو
و بگو امیر المومنین ترا میطلبد چون این را گفت حضرت گفت سبحان الله
امری را دعوی میکند که از او نیست چون قنفذ این رسالت را آورد باز ابوبکر
گریست پس عمر علیه العنه برخواست و جمعی را با خود برداشت و بدر خانه حضرت
فاطمه آمد و در را کوبید چون حضرت فاطمه صدای ایشان را شنید گریان شد و
صدا را بلند کرد که یا رسول الله ما چه کشیدیم بعد از تو از پسر خطاب و پسر
ابوقحافه چون مردم صدای گریه آنحضرت را شنیدند گریان شده برگشتند
و نزدیک بود که دلهای ایشان شکافته شود و جگرهای ایشان پاره پاره

شود و عمر علیه العنه با جمعی ماند تا علی را بدر آورده بنزد ابوبکر رسانید
پس باو گفتند بیعت کن گفت اگر نکنم چه خواهید کرد گفتند بخدا سوگند که گردنت را
میزنیم علی گفت پس بنده خدا و برادر پیغمبر را خواهید کشت عمر علیه العنه گفت
بنده خدا بلی اما برادر رسول نه و ابوبکر ساکت بود و سخن نمیگفت گفت با ابوبکر
که در باب او چه امر میکنی ابوبکر گفت من او را اکراه نمیکنم بر اینجا مادام که حضرت فاطمه
در پهلوی اوست پس علی صلوات الله علیه بنزد مرقد مطهر حضرت رسول رفت
و گریان شد و فریاد کرد که یَا ابْنَ اُمَّ اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَکَادُوا یَقْتُلُونَنِی پس عمر
با ابوبکر گفت ما برویم بخانه حضرت فاطمه که او را بغضب آورده ایم چون آمدند رخصت
طلبیدند پس بخدمت حضرت امیر آمدند و استدعا کردند که او رخصت طلبد
حضرت امیر از حضرت فاطمه التماس کرد که ایشان را رخصت بدهد و جامه بر روی
حضرت انداختند و چون داخل شدند حضرت رو از ایشان گردانید بجانب
دیوار پس سلام کردند و حضرت فاطمه جواب نفرمود ابوبکر گفت ای حبیبه رسول
صله قرابت رسول را دوستر میدارم از صله قرابت خود و من آرزو میکنم که کاشکی
که روزی که پدر تو مرد من میمردم و بعد از او نمیماندم آیا گمان داری که من ترا شناسم
و حق ترا دانم و میراث ترا از حضرت رسول بتو بدهم من شنیدم از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم که ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم آنچه از
ما میماند صدقه است حضرت فاطمه گفت اگر من حدیثی از رسول خدا نقل کنم آیا
اقرار بآن میکنید گفتند بلی فرمود قسم میدهم شما را که نشنیدید از آنحضرت
که گفت رضای فاطمه رضای من است و سخط فاطمه از سخط من است و هر که فاطمه
دختر مرا دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته است و هر که راضی کند فاطمه را
بتحقیق مرا راضی گردانیده و هر که بخشم آورد فاطمه را بتحقیق مرا بخشم آورده گفتند بلی

شنیدیم این را از رسول خدا حضرت فاطمه گفت پس من خدا و ملائکه را گواه
میگیرم که شما بخشم آوردید و مرا خشنود نگردانیدید و اگر رسول خدا را ملاقات
کنم شکایت شما را خواهم کرد با ابوبکر عمر علیه اللعنه گفت پناه میبرم بخدا از سخط
او و سخط تو ای فاطمه پس ابوبکر انقدر گریست بر خود نزدیک بود که هلاک شود
حضرت فاطمه گفت بخدا سوگند که نفرین خواهم کرد تو را در هر نمازی ابوبکر
گفت من دعا خواهم کرد از برای تو در هر نمازی پس گریان بیرون آمد ابوبکر
و با مردم گفت شما ها هر یک بروید با حلیله خود خوشحال میخوابید و مرا با این حال
میگذارید مرا احتیاج نیست به بیعت شما اقاله کنید بیعت مرا گفتند رسول الله ای خلیفه
این امر مستقیم نمیشود بدون تو و اگر اقاله کنی دین خدا بر پا نمیشود ابوبکر گفت
اگر نه ترس این بود و آنکه می ترسیدم عروه اسلام سست شود هر آینه یک شب
با بیعت شما نمیخوابیدم بعد از آنکه شنیدم و دیدم از حضرت فاطمه پس علی بیعت
نکرد تا حضرت فاطمه وفات یافت و بعد از پدر خود هفتاد و پنج شب زنده بود
و بلاذری که از محدثین و مورخین مشهور مخالفین و در نهایت تعصب است
روایت کرده است که چون ابوبکر علی صلوات الله علیه را از برای بیعت
طلبید و عمر علیه اللعنه آمد و آتش آورد که خانه را بسوزاند حضرت فاطمه
در در خانه با او ملاقات کرد و گفت ای پسر خطاب خانه مرا بر من میسوزانی گفت
ای و این قوی تر است در آنچه پدر تو آورده است پس علی صلوات الله علیه
آمد و بیعت کرد و ابراهیم بن سعید ثقفی که مقبول الطرفین است از حضرت
صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه بیعت با ابوبکر نکرد تا آنکه دید دود از خانه بلند شد و ایضا بلاذری
از ابن عباس روایت کرده که چون علی صلوات الله علیه امتناع نمود از بیعت

ابوبکر عمر علیه اللعنه را فرستاد و گفت بیاور او را بنهایت عنف و شدت
پس چون آورد او را گذاشت میان ایشان سخنی پس علی صلوات الله علیه
بعمر علیه اللعنه گفت بدوش شیری را که نصفش از تو باشد بخدا سوگند
که تو را حریص نکرده است بر امارت او مگر آنکه فردا تو را بر دیگران اختیار کند و ابراهیم
ثقفی از زهری روایت کرده است که بیعت نکرد علی صلوات الله علیه مگر
بعد از شش ماه و جرات بهم رسانیدند بر او مگر بعد از وفات حضرت فاطمه
علیهما السلام که قبیله اسلم ابا کردند از بیعت ابوبکر و گفتند تا بریده بیعت نکند
ما بیعت نمیکنیم زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفته است
که علی ولی شماست بعد از من پس حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود
که ایشان مرا مخیر کرده اند میان آنکه ظلم کنند بر من و حق مرا بگیرند و من با ایشان
بیعت کنم یا کار بجنگ منتهی شود و مردم مرتد شوند و از دین برگردند و من اختیار
این کردم که بر من ستم کنند و مردم از دین برنگردند و ایضا از عدی بن حاتم روایت
کرده است که گفت بر هیچکس آنقدر رحم نکردم که بر علی صلوات الله علیه کردم در
وقتی که گریبانش را کشیدند و نزد ابوبکر آوردند ابوبکر با او گفت بیعت کن گفت اگر
نکنم گفت سر تو را بر میدارم پس علی صلوات الله علیه سر بسوی آسمان بلند کرد
و گفت خداوندا گواه باش پس دست راستش گشوده و بلند کرد و ایشان باین بیعت
راضی شدند **مولف گوید** که ای طالب حق و یقین بدانکه دلیل عمده مخالفان
بر خلافت ابوبکر آنست که جمیع صحابه اجماع کردند بر بیعت و خلافت او و اجماع
حجت است پس باید خلافت او حق باشد و خود تعریف کرده اند اجماع را که آنست اجتماع
و اتفاق کنند جمیع مجتهدان عصر بر امری از امور در یک وقت و در این اجماع سخن
بسیار است **بحث اول** آنکه در کتب اصول خود چندین خلاف در این مسئله کرده اند

تحقیق چنین امری ممکن است یا محال دوم بر تقدیر امکان آیا متحقق شده است در
امری یا نه سیم انکه بر تقدیر تحقق آیا دلیل بر حقیت امری میشود یا نه چهارم بر تقدیرین
حجت بودن آیا شرط است که بحد تواتر برسد یا نه و در هر یک از اینها تشاجر
و تنازع بسیار کرده اند پس امامت ابو بکر باجماع موقوف بر اثبات جمیع اینمراتب
خواهد بود و انها که باین امور قایل نیستند از علمای ایشان چگونه باین دلیل استدلال
کرده اند باز خلاف کرده اند در انکه آیا شرطست در حجیت اجماع انکه انها که اتفاق
براین رای کرده اند برای باقی بمانند تا مردن یا نه و باز خلاف کرده اند در انکه
اجماع بتنهایی حجتست یا مستند میباید داشته باشد و این مستند حجتست و
مستندیکه ذکر کرده اند قیاس فقهی است که قیاس کرده اند ریاست دین و دنیا را
بنماز و آن بوجوه شتی باطل است پنجم انکه علمای امامیه باحادیث بسیار
از طرق عامه و خاصه روایت کرده اند که نماز او بفرموده حضرت رسول نبود
بلکه بامر عایشه بود و چون حضرت مطلع شد با ان ضعف تکیه بر حضرت
امیر و فضل بن عباس یا عباس کرد و بمسجد امد و او را از محراب دور کرد و خود
نشسته با ایشان نماز کرد چنانچه در صحیح بخاری از عروه روایت کرده است
حضرت رسول در خود خفتی یافت پس بیرون امد بسوی محراب پس ابو بکر
نماز میکرد بنماز حضرت رسول و مردم نماز میکردند بنماز ابو بکر یعنی تکبیر او
ششم انکه حجت بودن قیاس ممنوع است و علمای اهل بیت علیهم السلام
و ظاهریه اهل سنت و جمهور معتزله قیاس را حجت نمیدانند و دلایل شافیه
بر بطلان آن اقامت نموده اند سیم انکه بر تقدیر حجت در حالی حجتست که
علتی در اصل بوده باشد و فرع مساوی اصل باشد در ان علت و در اینجا
این مفقود است بلکه فرق ظاهر است زیرا که ایشان امامت نماز را برای هر نیکو کار

و بدکردار جایز میدانند و در خلافت عدالت و شجاعت و قریشی بودن و
شرایط دیگر را شرط میدانند و ایضا امامت جماعت یک امر است و در ان علم
بسیار در کار نیست و شجاعت و تدبیر امور رعیت در ان معتبر نیست و چون خلافت
سلطنت و ریاست جمیع امور دین و دنیاست در ان علم بسیار و شرایط بیشمار معتبر است
که هیچیک در ابو بکر و عمر و عثمان معتبر نبود و در هر امری مانند خر در گل می ماندند
و استعانت از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه و سایر صحابه مینمودند و انکه
بعضی از ان ملاعین گفتند که حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم او را برای
دین ما اختیار کرد چرا ما او را برای امور دنیای خود اختیار نکنیم محض کذب و خطا
بود و محققان ایشان مانند شارح تجرید و غیر او تعریف کرده اند امامت را بحکومت
عامه در دین و دنیا و ایضا اگر این دلیل امامت بود چرا این دلیل را در برابر
انصار نگفتند و دست بقرابت زدند چهارم انکه قیاس اگر حجت باشد در مسایل
فروع حجتست نه در مسایل اصول و بر تقدیر تسلیم جمیع این امور معارضه بتخلیف
گردانیدن در غزوه تبوک در مدینه و او را عزل نکرد و هر گاه خلیفه در مدینه
باشد خلیفه در جمیع بلاد خواهد بود زیرا که کسی که قایل بفصل نیست و این اقوی است
از دلیل ایشان زیرا که خلافت مدینه خلافت دین و دنیا بود بخلاف خلافت
نماز پنجم انکه از اخبار سالفه معلوم شد که اجماع ایشان چگونه اجماعی بود
که سعد بن عباده و اصحابش همه خارج بودند مطلقا با ابو بکر بیعت نکردند و انها را
که ظاهرا بیعت کردند تا اتش در خانه اهل بیت رسالت نینداختند و شمشیرها
برهنه نکردند بیعت نکردند پس هر ظالمی که تسلط بیابد و جمعی از فسقه بطمع مال
و جاه با او موافقت کنند باید خلیفه خدا باشد و اطاعت او بر جمیع اهل علم و
فضل و صلاح لازم باشد و معلوم نیست بخت النصر و نمرود و شداد و مسیلمه

كذاب باين رسوائي باشد واگر گويند اجماع در اول امر متحقق شد جواب گوييم كه ان
نيز ممنوع است بلكه معلوم است كه سعد بن عباده و اولادش در اين بيعت هرگز داخل
نبودند چنانچه ابن عبد البر در كتاب استيعاب گفته است در ترجمه ابوبكر كه بيعت
بخلافت كردن در روزي كه رسول خدا صلی الله عليه و اله و سلم از دنيا رحلت
نمود در سقيفه بني ساعده در روز ديگر كه روز سه شنبه بود بيعت عامه نمودند
و تخلف كرد از بيعت او سعد بن عباده و طايفه از قبيله خزرج و فرقه از قريش و ايضا
ابن عبد البر در كتاب مذكور و ابن حجر عسقلاني در كتاب اصابه گفته است اند كه
سعد با هيچيك از ابوبكر و عمر بيعت نكرد و نتوانستند او را جبر كنند بر بيعت چنانچه
ديگران را جبر كردند براي انكه اقوام او از قبيله خزرج بسيار بودند و احتراز كردند
از فتنه او و چون خلافت بعمر رسيد روزي نظر عمر بر او افتاد گفت يا در بيعت ما
داخل شو يا از اين شهر بيرون رو سعد گفت حرام است بر من بودن در شهري
كه تو امير باشي پس از مدينه بجانب شام رفت و قبيله بسياري در نواحي دمشق
داشت هر هفته نزد جماعتي ميبود روزي از قريه بقريه ديگر ميرفت از يكي از باغستانها
تيري بر او انداختند و او را كشتند و صاحب روضة الصفا گفته است كه سعد
بيعت نكرد با ابوبكر و بيرون رفت بسوي شام و بعد از مدتي بتحريك يكي از عظما
كشته شد و معلوم است كه مراد او كيست و بلاذري در تاريخش روايت كرده است
كه عمر اشاره كرد بخالد بن وليد و محمد بن مسلمه انصاري بكشتن سعد هر يك
تيري انداختند و او كشته شد و بوهم مردم انداختند كه جنيان او را كشتند و ان
شعر مشهور را بزبان جن وضع كردند و تظلم حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه
از ايشان متوا تا ايام حيوتش متواتر است و انچه انحضرت در جواب معويه نوشت
صريحست بانكه باختيار خود بيعت نكرد بحث سيم انكه بر تقدير تسليم تحقق بيعت

بعد از شش ماه پيش از تحقق ان چرا در اين مدت بدون حجتي تصرف در نفوس و دماء
و اموال مسلمانان ميكردند و لشكرها باطراف و نواحي ميفرستادند و ايضا سني
كه ايشان در تعريف اجماع اخذ كرده اند كه اتفاق كنند اهل ان بر يك امر در يك وقت
زيرا كه اگر در يك وقت نباشد ممكن است متقدم پيش از موافقت متاخر از ان راي
برگردد پس اجماع تدريجي ابوبكر چه فايده ميكند و از جمله غرايب انست كه اكثر متاخرين
ايشان مانند ملا سعد الدين در مقاصد و صاحب مواقف و سيد شريف و ديگران
چون ديده اند كه تمسك باجماع چنين شد موجب فضيحت است دست از اجماع
برداشته اند و گفته اند هرگاه ثابت شد حصول امامت باختيار و بيعت پس
محتاج نيست باجماع جميع اهل حل و عقد زيرا كه دليل بر ان قايم نشده است
از عقل و نقل بلكه بيعت يكي و دو تا از اهل حل و عقد كافيست در ثبوت امامت
و وجوب متابعت امام بر اهل اسلام زيرا كه ما ميدانيم كه صحابه با صلابتي كه در دين
داشتند اكتفا كردند بامامت بهمين مثل عقد عمر از براي ابوبكر و عقد عبد الرحمن
و شرط نكردند در عقدش اجماع هر كه در مدينه باشد چه جاي اجماع امت از علماي
شهرها و كسي بر ايشان انكار نكرد و بر اين امر اتفاق كرده اند اعصار بعد از ان
تا اين زمان و ملا سعد الدين در شرح مقاصد گفته است كه دليل خلافت ابوبكر
چند چيز است اول اجماع اهل حل و عقد هر چند از بعضي بعد از تردد و توقفي بود
چنانكه روايت كرده اند كه مِنّا اَمير وَمِنكُم اَمير و ابوسفيان گفت اي فرزندان
عبد مناف راضي شديد كه تيم والي شما باشد پر ميكنم مدينه را از سواره و پياده
و در صحيح بخاري و غير ان از كتب اصحاب مذكور است كه بيعت علي صلوات الله عليه
بعد از توقف بسيار و در فرستادن ابوبكر و عمر و ابو عبيده را بسوي علي صلوات
الله عليه رسالت لطيفي هست كه ثقات بسندهاي صحيح روايت كرده اند و مشتمل است

برمن بسیاری از جانبین و اندک غلطی از عمر علیه اللعنه روایت کرده اند که چون
علی صلوات الله علیه امد و بیعت کرد چون برخواست گفت خدا برکت ندهد
شما را در ان امری که مرا ازرده کردید و شما را شاد کردانید و انچه روایت میکنند
که با ابوبکر بیعت کردند و علی صلوات الله علیه و زبیر و مقداد و سلمان و ابوذر
علیه الرحمه تخلف کردند پس ابوبکر روز دیگر با اصحابش آمدند و بیعت کردند
محل نظر است پس بعد از ان در باب بیعت مثل سخن صاحب مواقف گفته است و فخر
رازی در نهایه گفته که اجماع نشد در خلافت ابوبکر در زمان خودش بلکه بعد از فوت
او در زمان خلافت عمر علیه اللعنه که سعد بن عباده مرد اجماع منعقد شد ای عاقل
مدتی نظر کن که شیطان چگونه فضلای ایشان را مسخر کرده است که از فضیحت اجماع
گریخته اند و خود را ببلای بدتر گرفتار کرده اند بان میماند که کسی از باران عربکریزد و
خود را بکنیفی بیندازد هرگاه اجماع متحقق نشد پس حجت بودن این بیعت که از اخبار
سقیفه معلوم شد که بنایش بر معاند قبیله اوس و خزرج بود و توطیه که میان ابوبکر
و عمر علیه اللعنه شده بود که ابوبکر را او خلیفه کند و ابوبکر بعد از خود او را خلیفه
کند از کجا معلوم شد و هرگاه باعتبار عدم بیعت جماعت اجماع متحقق نشود انکار
چون معلوم میشود و هرگاه ایشان بیعت یکشخص را کافی میدانستند در تحقق امامت
چرا معارضه با ابوبکر میکردند با بیعت چندین هزار کس بلکه میتوان گفت که
اجماع بر امامت ابوبکر و بر عدم اکتفای به بیعت احاد امامت متحقق بود زیرا که در صحاح
ایشان مذکور است که تا ششماه احدی از بنی هاشم بیعت نکردند و اهل بیت همه
درمیان داخل بودند و اجماع اهل بیت حجت است باعتبار حدیث انی تارک فیکم
الثقلین و حدیث مشهور مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح صاحب کشاف
باشدت تعصب روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم

فرمود که فاطمه روح دل من است و دو پسرش میوه دل من اند و شوهرش نور دیده
من است و امامان از فرزندان او امینان پروردگار من اند و ریسمانی میان او
و میان خلق اویخته هر که چنگ زند در ایشان نجات یابد و هر که تخلف کند از
ایشان هلاک شود و در جهنم فرو رود و اعجباه از انکه جمعی از فضلا با دعوی
علم و فطانت و انصاف و دیانت اکتفا نمایند در تحقق ریاست دین و دنیا و
وجوب اطاعت عامه خلق بانکه یکشخص با یک کسی بیعت کند هرچند عامه اهل
علم و فضل و صلاح در طرف دیگر باشند و اگر یکشخص شهادت دهد که درهمی
زید از عمر طلب دارد شهادتش را قبول نمیکنند و در تحقق امامت و بیعت اکتفا
نمایند و باین سبب یزید پلید و ولید عنید را که قران مجید را تیرباران کردند
خلیفه خدا و واجب الاطاعه خلق میدانند اگر میخواهی در قیامت یوم ندعوا کل
اناس بامامهم با چنین امامی محشور شوی و در زمره و بال شریک او باشی اختیار
داری بحث چهارم انکه هرگاه باحادیث سابقه و اقرار مشاهیر علمای عامه معلوم
شد که مدت متمادی که اقلش ششماه است نزاع بود میان امیر المومنین صلوات
الله علیه و ابوبکر و عمر علیه اللعنه در خلافت و انحضرت رد ایشان و خلافت
ایشان میکرد و ایشان را نسبت بجور و ظلم و ستم میداد پس باید قایل شوند بانکه
بنای خلافت ایشان بر باطل و جور بود و از روی تعصب انکار امامت امام
بحق میکردند پس یکی از ایشان باید که اهلیت خلافت نداشته باشند و اکثر
اعاظم علمای ایشان تصریح کرده اند بصحت این حدیث که حضرت رسول صلی الله
علیه و اله و سلم فرمود که حق با علی است و علی با حق است با او میگردد هرجا که
بگردد و غزالی با ان همه تعصب در کتاب احیاء علوم گفته است که هرگز صاحب
بصیرت علی را نسبت بخطا نداده است و در هیچ امری و در جمیع صحاح خود روا

کرده اند که علی صلوات الله علیه بعد از پیغمبر دیان این امت است یعنی قاضی و
حاکم این امت چنانکه زمخشری گفته است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه
از یحیی بن سعد حنبلی که پیشوای حنابله بغداد بود مردی از حنابله قرضی از
مردی از اهل کوفه طلب داشت و نزد اسمعیل آمد اسمعیل از او پرسید که
با غریم خود چه کردی طلب خود را از او گرفتی گفت بیزار شدم از طلب خود
در روز غدیر رفتم بنزد قبر امیر المومنین صلوات الله علیه که شاید طلب
خود را از او بگیرم حالتی مشاهده کردم از فضیحتها و اقوال شنیعه و سب صحابه
علانیه بی خوف و بیم طلب خود را فراموش کردم اسمعیل گفت اینها چه گناه
دارند والله که این راه را نگشود و جرات نداد ایشان را بر این فضیحتها مگر صاحب
آن قبر آنمرد گفت صاحب قبر کیست گفت علی بن ابی طالب آنمرد از روی استبعاد
گفت او ایشان را جرات بر این امر داده است اسمعیل گفت بلی والله آنمرد گفت
اگر علی محق بود در این امر پس ما چرا اعتقاد بامامت ابوبکر و عمر داشته باشیم و
که او مبطل بود چرا او را امام دانیم راوی گفت چون اسمعیل این سخن را شنید برجست
و کفش پوشید و گفت خدا لعنت کند اسمعیل ولد الزنا را اگر جواب این مسئله را
داند و داخل خانه شد **پنجم** آنست که هرگاه دانستی که اجماع عمده دلایل ایشان است
بر خلاف خلفای خود ما بهمین احادیث که سند اجماع ایشان است اثبات
میکنیم عدم استحقاق امامت آنها را بلکه کفر و نفاق ایشان را زیرا که معلوم شد که
باخبار ما و ایشان که عمر قصد سوختن اهل بیت رسالت نمود بامر ابوبکر و برضای
او و آن مهبط وحی و محل نزول ملائکه مقربین بود و حضرت امیر المومنین و فاطمه
و حسن و حسین صلوات الله علیهم در آنخانه بودند استخفاف و تهدید و ایذای
ایشان نموده ایشان را بخشم و غضب آورد بلکه از روایات مستفیضه محقق

بقراین جلیه معلوم شد که حضرت فاطمه را ترسانیدند بلکه تازیانه و دوشمشیر
بر او زدند تا آنکه او را مجروح کردند و فرزند او سقط شد و از ایشان آزرده از
دنیا رفت و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بس است ترا از زنان عالمیان مریم
دختر عالمیان خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم
و آسیه زن فرعون و باز صحیح ترمذی از جمیع بن عمیر روایت کرده است که گفت
با عمه ام بنزد عایشه رفتیم پس عمه ام از او پرسید که از زنان کی محبوبتر بود
بسوی رسول خدا گفت فاطمه گفتا از مردان کی محبوبتر بود بسوی آنحضرت گفت
شوهرش و از بریده نیز این مضمون را روایت کرده است و از جمیع صحاح از حذیفه بن
شهاب روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که فاطمه تن منست هرچه او را آزرده میکند مرا آزرده میکند و هرکه او را آزار
میکند مرا آزار میکند و هرچه او را بتعب می اندازد مرا بتعب می اندازد و از
ترمذی روایت کرده است که فرمود فاطمه بهترین زنان بهشت است و
بروایت عایشه بهترین زنان مومنان است یا زنان این امت است و ایضا
بروایت ترمذی از عایشه روایت کرده است که گفت ندیدم کسی را شبیه تر باشد
برسول خدا از فاطمه بسیرت و رفتار و نشستن و برخاستن و چون بنزد آنحضرت
می آمد حضرت برمیخاست و او را میبوسید و بجای خود مینشاند و چون حضرت
بنزد او میرفت برمیخواست و او را میبوسید و بجای خود مینشاند و ایضا از
صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا بعلی و فاطمه و حسن
و حسین صلوات الله علیهم گفت من جنگم با هرکه شما با او جنگ کنید و صلحم با هرکه
شما با او صلحید و باز ترمذی روایت کرده است از حذیفه که گفت بمادرم گفتم مرا

رخصت ده که بروم بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و نماز مغرب
با آنحضرت بکنم و از او سوال کنم که استغفار کند از برای من و از برای تو پس بخدمت
آنحضرت رفتم و نماز شام و خفتن را با آنحضرت ادا کردم و چون فارغ شد از پی
آنحضرت روانه شدم و چون صدای مرا شنید گفت تو حذیفه گفتم بلی گفت
چه حاجت داری خدا تو را و مادر تو را بیامرزد ملکی امشب بر من نازل شد که
پیش از این بزمین نیامده بود از پروردگار خود رخصت طلبیده بود که بیاید و
بر من سلام کند و مرا بشارت دهد که فاطمه بهترین زنان اهل بهشت است و حسن و
حسین بهترین جوانان اهل بهشت اند و ایضا روایت کرده است که حضرت
فرمود که حذیفه بشما نقل کند تصدیق باو بکنید و ثعلبی از رسول خدا صلی حدیثی که
الله علیه و آله وسلم روایت کرده است که حسن و حسین دو گوشوار عرش
الهی اند و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است که
گفت دیدم رسول خدا حسن بن علی را بر دوش خود سوار کرده بود و میگفت خداوندا
من این را دوست میدارم پس تو او را دوست دار و از جمیع صحاح روایت کرده است
از براء که حضرت رسول حسن و حسین را دید گفت خداوندا من اینها را دوست
میدارم تو اینها را دوست دار و از ترمذی روایت کرده است از انس که پرسیدند
از رسول خدا که کدام یک از اهل بیت نزد تو محبوب تر اند گفت حسن و حسین و
میگفت بفاطمه که بطلب از برای من دو پسر مرا پس ایشان را میبوسید و در بر میگرفت
و ایضا از ترمذی از ابوهریره روایت کرده است که حضرت رسول دست در گردن
امام حسن کرد و گفت خداوندا من این را دوست میدارم پس دوست دار او را و
دوست دار هر که او را دوست دارد و از صحیح بخاری و مسلم نیز این مضمون را روایت
کرده است و ایضا از ترمذی از اسامه روایت کرده است که حضرت رسول حسن و حسین را

بر رانهای خود نشانیده بود و میگفت که اینها دو پسر من و دو پسر دختر من اند
خداوندا من اینها را دوست میدارم تو ایشان را دوست دار و هر که ایشان را دوست
دارد دوست دار و ایضا ترمذی از یعلی بن مره روایت کرده است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که حسین از من است و من از حسینم خدا
دوست دارد کسی را که حسین را دوست دارد حسین سبطی است از اسباط
و ایضا ترمذی از ابوسعید خدری روایت کرده است از حضرت رسول که حسن
و حسین دو سید و مهتر جوانان اهل بهشت اند و بخاری و مسلم و ترمذی از
ابن عمر روایت کرده اند که رسول خدا فرمود حسن و حسین دو ریحان من اند از
دنیا و احادیث متواتره وارد شده است که ایذای حضرت امیر ایذای حضرت
رسول است و ایذای رسول ایذای خداست و خدا فرموده است که آنها که ایذا
میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است ایشان را خدا در دنیا و آخرت و مهیا
کرده است از برای ایشان عذابی خوار کننده پس معلوم شد که آنها که این اذیتها
بایشان رسانیده اند ملعون اند در دنیا و آخرت و محارب خدا و رسول اند و
از اهل کفر و شقاق و نفاق اند پس چگونه صلاحیت امامت داشته باشند
طعن چهارم مصیبت عظمی و داهیه کبرائی است که در غصب فدک از ابوبکر
و عمر بر اهل بیت رسالت واقع شد اول از طریقه شیعه مجمل آن را روایت
میکنم و بعد از آن از کتب معتبره مخالفان موید آن را ایراد مینمایم تا معلوم شود که
فضایح این قضیه متفق علیه هر دو فرقه است و مجمل این قصه هایله آنست که
چون ابوبکر غصب خلافت امیرالمومنین صلوات الله علیه نمود از مهاجران
و انصار بجبر بیعت گرفت و کار خود را محکم کرد طمع کرد در فدک که از اهل بیت بگیرد
که مبادا بعضی مردم بطمع مال بجانب ایشان میل کنند زیرا که هرگاه قرابت و فضیلت

ونص خدا و رسول با ایشان باشد چیزی که ممکن است که باعث میل منافقان
از ایشان بجانب ظالمان شود آن خواهد بود که دست ایشان از مال تهی
باشد تا آنکه دنیاپرستان از ناحیه ایشان منحرف گردند و هرگاه قلیلی از مال
نیز با ایشان باشد ممکن است که بعضی از مردم بسوی ایشان مایل گردند و خلافت
باطل ایشان برهم خورد و باین سبب در اول حال که صحیفه ملعونه را مینوشتند
این حدیث مفتری خبیث را وضع کردند که ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم آنچه از
ما تخلف میشود صدقه است و فدک از جمله بلادی بود که بی جنگ بتصرف حضرت
درآمده بود زیرا که چون فتح خیبر بر دست حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
شده بود اهل فدک و سایر قری و نواحی آن دانستند که تاب مقاومت ایشان
ندارند تا آنها را بدون جنگ تسلیم کردند و آیات کریمه نازل شد که چون بی جنگ آمد
مال حضرت رسول است بعد از آن این آیه نازل شد وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ یعنی
بده بخویشان خود حق او را حضرت رسول از جبرئیل پرسید که ذَا الْقُرْبَىٰ کیست و
حق او چیست گفت ذَا الْقُرْبَىٰ فاطمه است و حق او فدک است پس حضرت
رسول فدک را بامر خدا بفاطمه داد که از او و از ذریت او باشد و فرمود که اینها
بی جنگ گرفته شده است و مخصوص من است و بامر خدا بتو دادم بگیر اینها از تو
از فرزندان تو است تا روز قیامت پس ابوبکر چون خلافت غصبی بر او قرار گرفت
فرستاد و وکلای حضرت فاطمه را از فدک بیرون کردند ابن بابویه و شیخ طبرسی
و دیگران بسندهای معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت
کرده است که چون ابوبکر کار خود را محکم کرد و بیعت از اکثر مهاجران و انصار گرفت
کسی را فرستاد که وکیل حضرت فاطمه علیها السلام را از فدک بیرون کرد حضرت
فاطمه بسوی ابوبکر آمد و گفت بچه سبب منع میکنی میراث مرا از پدرم رسول خدا

و بچه جهت وکیل مرا از فدک بیرون کردی و حال آنکه رسول خدا بامر حق تعالی
آن را بمن داده بود ابوبکر گفت بر آنچه میگویی گواه بیار حضرت فاطمه ام ایمن را
آورد ام ایمن گفت ای ابوبکر گواهی نمیدهم تا حجت را بر تو تمام کنم بآنچه رسول خدا
در حق من گفته است تو را بخدا قسم میدهم که نمیدانی که حضرت رسول گفت
ام ایمن زنی است از اهل بهشت ابوبکر گفت بلی من میدانم ام ایمن گفت پس من
گواهی میدهم که حق تعالی وحی کرد برسول خود که بده بذا القربی حق او را پس
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فدک را بطعمه حضرت فاطمه داد
بامر خدا و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نیز آمد و باین نحو گواهی
داد و بروایت دیگر امام حسن و امام حسین علیهم السلام نیز شهادت دادند
پس ابوبکر نامه در باب فدک نوشت و بحضرت فاطمه علیها السلام داد عمر
حاضر شد گفت این چه نامه است ابوبکر گفت فاطمه دعوی فدک میکند و ام ایمن
و علی صلوات الله علیه برای او گواهی دادند من این نامه را نوشتم عمر نامه را از
دست فاطمه گرفت و پاره کرد فاطمه گریان شد و بیرون رفت روز دیگر حضرت
امیرالمؤمنین بنزد ابوبکر آمد در وقتی که مهاجران و انصار بر دور او جمع بودند
گفت ای ابوبکر چرا منع کردی فاطمه را از میراثی که از رسول خدا باو رسیده بود و حال
آنکه در حیات حضرت رسول خدا او را باو داده و مخصوص او گردانیده است
از اموال و مصروف شده بود ابوبکر گفت این فیء مسلمانان است اگر فاطمه شهود
بکند بر آنکه رسول خدا او را باو داده و مخصوص او گردانیده است باو میدهم و
الا او را در آن حقی نیست حضرت امیر گفت ای ابوبکر آیا در میان ما حکم میکنی بخلاف
حکم خدا در میان مسلمانان ابوبکر گفت نه حضرت فرمود که اگر در دست مسلمانان
چیزی باشد که مال آن مسلمانان باشد بعد از آن من بیایم و دعوی کنم که از من است

ازکی کواه خواهی که رفت طلبید کفت از تو حضرت فرمود که پس چرا در فدک از
فاطمه کواه طلبیدی بر انچه در دست اوست و در حیات رسول خدا و بعد از ان
مالک و متصرف بود و از مسلمانان کواه نطلبیدی چنانچه از من طلبیدی
دران فرضی که کردم ابوبکر ساکت شد عمر کفت این سخنان بکذار ما قوت احتجاج
با تو نداریم اکر کواهان عدول می‌آوری میدهیم والا تو را و فاطمه را دران حقی نیست
حضرت فرمود ای ابوبکر قران خواندی کفت بلی حضرت فرمود خبر ده مرا از قول
حق تعالی إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ
تَطْهِيرًا در حق ما نازل شده است یا در غیر ما ابوبکر کفت در حق شما نازل شده است
حضرت کفت پس اکر کواهان نزد تو کواهی بدهند که وَالْعِيَاذُ بِاللهِ فاطمه زنا کرده است
چه خواهی کرد ابوبکر لعین کفت بر او اقامت حد میکنم چنانچه بر سایر مردم میکنم
حضرت فرمود اکر چنین کنی نزد خدا از جمله کافران خواهی بود کفت چرا فرمود
از برای انکه رد کرده شهادت خدا را از برای او بطهارت و قبول کرده شهادت
مردم را همچنانکه رد کردی حکم خدا و حکم رسول را که فدک را بفاطمه دادند و در تصرف
او بود و قبول کردی شهادت اعرابی را که بر پاشنه پای خود بول میکند که کواهی
داد که از پیغمبر میراث نمیباشد و فدک را از او کرفتی که غنیمت مسلمانانست و
بتحقیق که رسول خدا فرمود که کواه بر مدعی است و قسم بر مدعی علیه و تو رد کردی قول
رسول خدا را و بر عکس کردی چون سخن باینجا رسید مردم کریستند و صداها بلند
شد و اکثر تصدیق سخن حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه کردند و حضرت
بخانه برکشت و فاطمه علیها السلم بمسجد امد و طواف کرد بقبر پدر بزرکوار
خودش و شعری چند از شکایت روزکار و جفای روزکار و منافقان غدار
در و دیوار را بکریه اورد پس ابوبکر و عمر برکشتند بخانه و ابوبکر عمر را طلبید و

کفت

۱۳۰

کفت دیدی که علی امروز با ما چه کرد اکر در یک مجلس دیکر با ما معارضه میکند
کار ما را برهم میزند درین باب چه بخاطرت میرسد عمر کفت رای آنست که امر
کنیم بقتل او ابوبکر کفت این کار از کی می‌اید عمر کفت از خالد بن ولید علیه اللعنه
پس خالد را طلبیدند و کفتند میخواهیم تو را بر امر عظیم بداریم کفت بر هر چه میخواهید
بدارید اکرچه بر قتل علی بن ابی طالب باشد کفتند ما نیز همین را میخواهیم خالد کفت
در چه وقت او را بکشم ابوبکر کفت در وقت نماز در مسجد حاضر شو و در پهلوی
او بایست و چون من سلام نماز را بکویم برخیز و کردنش را بزن کفت چنین باشد
اسمای بنت عمیس که دران وقت زن ابوبکر بود و سابقا زن جعفر طیار و از
شیعیان حید کرار بود این سخنان را شنید و نتوانست علانیه این خبر را بحضرت
رساند بجاریه خود کفت برو بخانه علی و فاطمه علیهما السلام و سلام مرا بایشان
برسان و در کذر این ایه را بخوان که مومن ال فرعون بموسی علیه السلام پیغام
کرد که إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ یعنی
اشراف قوم فرعون مشورت کرده در باب تو که تو را بکشند پس بیرون رو بدرستی
که من از برای تو از خیر خواهانم و اسما کفت اکر متفطن نشوند مکرر بخوان پس جاریه
امد و سلام رسانید و برکشت و این ایه را خواند حضرت امیر فرمود که خاتون را
سلام برسان و بکو که خدا نمیکذارد که اراده ایشان بعمل اید و بروایت دیکر
فرمود که اکر ایشان مرا بکشند کی با ناکثان و قاسطان و مارقان جنک خواهد کرد
پس حضرت امیر برخواست و مهیای نماز شد و بمسجد امد و پشت سر ابوبکر ایستاد
و از برای تقیه نماز خود را تنها بعمل اورد و خالد لعین شمشیر بسته در پهلوی
او ایستاد و چون ابوبکر به تشهد نشست از ان اراده پشیمان شد و از فتنه ترسید
و شدت سطوت و شجاعت انحضرت را میدانست و پیوسته فکر میکرد و تشهد را

مکر میخواند و از ترس سلام نمیکفت تا انکه مردم کمان کردند که در نماز سهوی کرده است
پس ملتفت شد بجانب خالد ملعون و کفت ای خالد مکن انچه من ترا بان امر کرده بودم
و بروایتی سه مرتبه این سخن را کفت و بعد از ان سلام نماز را داد حضرت کفت
ای خالد چه بود انچه ترا بان امر کرده بود کفت مرا امر کرده بود که کردنت بزنم حضرت
فرمود خواهی کرد انچه ترا بان امر کرده بود کفت اری بخدا سوکند که اکر پیش از
تسلیم مرا نهی نمیکرد هر اینه ترا میکشتم پس حضرت او را کرفت و بلند کرد و بر زمین زد
عمر کفت بخدا که میکشد اورا پس مردم جمع شدند و او را بصاحب قبر قسم دادند حضرت
دست از او برداشت و کریبان عمر چسبید و کفت ای پسر صهاک اکر نه وصیت رسول
خدا و تقدیر الهی بود هر اینه میدانستی که کدام یک از ما و تو کم یاور تر و کم عددتریم
و داخل خانه شد و بروایت دیکر در نماز صبح بود و انقدر تشهد را طول داد و فکر
میکرد که نزدیک شد که افتاب طالع شود و بروایت ابو ذر حضرت خالد را بانکشت
سبابه و میامین کرفت و فشاری داد و او نعره زد که نزدیک بود که جان پلیدش
براید و جامه اش را نجس کرد و دست و پا میزد و قدرت بر سخن کفتن نداشت پس
ابو بکر با عمر کفت این از مشورت شوم تو است من میدانستم این حالت را و خدا را
شکر کن که متوجه ما نشد هرکه نزدیک میرفت که خالد را خلاص کند حضرت نکاه
باو میکرد که او از ترس بر میکشت پس ابو بکر عباس را طلبید و کفت که شفاعت کند
عباس نزد انحضرت رفت و قسم داد او را بقبر و بصاحب قبر و حسنین و مادر
ایشان صلوات الله علیهم حضرت دست از او برداشت پس عباس پیشانی انحضرت را
بوسید و در کتب معتبره مذکور است که بعد از غصب فدک امیر المومنین صلوات
الله علیه بابو بکر نوشت در نهایت شدت و حدت و تهدید و وعید بسیار در ان
درج نمود چون ابو بکر نامه را خواند بسیار ترسید و خواست فدک و خلافت را هردو

رد کند عمر کفت من از برای تو آب زلال خلافت را صاف کرده ام که بیا شامی و تو میخواهی
تشنه باشی چنانچه همیشه بودی و کردنهای کردنکشان عرب را برای تو ذلیل کرده ام
و قدر او را از امیدهای این علی بن ابی طالب است که بزرکان قریش را کشته است و سلسلهها
برانداخته است و من بند بر او وارام میکنم تو از تهدیدات او پروا مکن ابو بکر کفت
ای عمر ترا بخدا سوکند میدهم که دست از این افسانها برداری بخدا سوکند که اکر او اراده
کشتن من و تو بکند بدست چپ هر دو را میکشد بی انکه دست راست را حرکت
دهد و ما را از او نجات نداده است مکر سه خصلت اول انکه تنهاست و یاوری
ندارد دویم انکه رعایت وصیت رسول خدا میکند که او را امر کرده است که شمشیر نکشد
سیم انکه جمیع قبایل عرب از او کینها در دل دارند اکر اینها نبود الحال خلافت باو برکشته بود
ایا فراموش کردی روز احد را که ما همه کریختیم بتنهائی شمشیر کشید و علم داران و شجاعان
بسیار را بر خاک هلاک افکند تو فریب خالد را مخور تا او متعرض ما نشود متعرض او
مشو مولف کوید اکرچه سنیان خواسته اند که امر ابو بکر و عمر را بقتل امیر المومنین اخفا
کنند و صریحا در اکثر کتب خود روایت نکرده اند اما حرف زدن ابو بکر را در نماز پیش
از سلام و خطاب بخالد را نقل کرده اند و ان قرینه واضحه است بر صدق روایات
شیعه در این باب چنانچه ابن ابی الحدید نقل کرده است که از استاد خود ابو جعفر
نقیب پرسیدم که ایا حق است قصه خالد و امر ابو بکر و عمر او را بقتل علی ابو جعفر کفت
کروهی از سادات علوی این روایت کرده اند و اینها روایت کرده اند که مردی آمد
نزد زفر بن هذیل شاکرد ابو حنیفه و از او سوال کرد از انچه ابو حنیفه میکوید که
که جایز است بیرون امدن از نماز بغیر سلام مانند سخن کفتن و فعل کثیر و حدث
و زفر کفت بلی جایز است چنانچه ابو بکر در تشهد کفت انچه کفت ان مرد کفت که چه بود
انچه ابو بکر کفت زفر کفت که بر تو نیست که این را سوال کنی ان مرد مکرر پرسید زفر کفت

بیرون کنید این مرد را که این از اصحاب ابو الخطاب خواهد بود و ابن ابی الحدید
از نقیب پرسید که تو چه میگویی و تقیه کرد او گفت من بعد میدانم اما امامیه
روایت کرده اند و فضل بن شاذان رحمه الله در کتاب ایضاح این قصه را بنحوی
که مذکور شد از سفیان بن عیینه و حسن بن صالح بن حي و ابو بکر بن عباس و
شریك بن عبد الله و جمع دیگر از فقهای عامه روایت کرده اند و گفته است از سفیان
و ابن حي و ابن وکیع پرسیدند که چه میگویید در آنکه ابو بکر کرد همه گفتند بدی بود
اما تمام نکرد و جمعی از اهل مدینه گفته اند قصوری ندارد اگر از برای صلاح امت
که متفرق نشوند مردی را بکشند چون علی مردم را از بیعت ابو بکر منع مینمود او هم
امر بقتل او نمود و بعضی هم از ترس شناعت علت این عمل را روایت نکرده اند اما
اصل تمهید ابو بکر را با خالد که چون سلام دهم فلان کار بکن و پشیمان شد و پیش
از سلام گفتن که یا خالد مکن آنچه را گفته بودم حکایت نموده اند و همین فعل او را
دلیل جواز حرف زدن پیش از سلام کرده اند بعد از آن نقل کرده اند که کسی از
ابو یوسف قاضی بغداد شاگرد ابو حنیفه پرسید که چه بود آنچه ابو بکر بخالد گفته
بود ابو یوسف جواب نگفت و گفت خوش باش تو را با این چه کار است والله
که اگر علی راضی به بیعت ابو بکر و مطیع او بود و اصحابش همه شهادت میدهند که رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که علی از اهل جنت است پس جوری در
روی زمین از این بیشتر نمیباشد که با این حال امر بقتل او کند و اگر علی به بیعت
او راضی نبود باز همین مذهب شیعه است که ابو بکر بجبر بر علی تقدم کرد تا اینجا
کلام فضل بود و از وجوه باطله که آن اشقیا برای عذر او گفته اند و از اختفای
سایر جماعت علت سخن گفتن را علم قطعی بهم میرسد که سبب آنچنین است
امر شنیعی بوده است که از خوف فضیحت اظهار نمیتوانستند کرد و کدام مسلمان

تجویز این میتواند کرد که کسی اراده قتل چنین بزرگواری نماید قابلیت امامت
و خلافت دارد اَلَا لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الظَّالِمِينَ و اما احادیثی که از طرق عامه در غصب
فدك وارد شده است از انجمله خطبه مشهوره حضرت فاطمه صلوات الله علیها است
که اصل خطبه شهادت بر حقیت آن میدهد و اینقسم سخن از غیر ائمه انام که
منبع وحی و الهام اند از دیگری صادر نمیتواند شد و ابن ابی الحدید که از اعاظم
علمای عامه است گفته است در شرح نهج البلاغه نامه که حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه بعثمان بن حنیف نوشته فصل اول در آنچه وارد شده است از اخبار و
سیر که از دهانهای اهل حدیث و کتب ایشان نقل میکنم نه از کتب شیعه و راویان
ایشان و جمیع آنچه ایراد میکنم در این فصل از کتاب سقیفه ابو بکر احمد بن عبد العزیز
جوهری است و ابن ابو بکر جوهری مرد عالم محدث کثیر الادب ثقه صاحب
ورعی است که ثنا کرده اند بر او محدثان و روایت کرده اند از او تصانیف او و غیر
تصانیف او و او به سه سند این خطبه را روایت کرده است از زینب دختر
امیر المومنین و امام محمد باقر صلوات الله علیه و از عبد الله بن حسین صاحب
کشف الغمه نیز از کتاب جوهری روایت کرده است و مسعود در کتاب مروج
الذهب که معتبرترین تواریخ است اشاره باین خطبه کرده است و سید مرتضی
رضی الله عنه ایضا در شافی بسند عامه از عایشه روایت و سید بن طاووس رحمه کرده است
الله از طرق عامه روایت کرده است و سید احمد بن ابی طالب در کتاب ملاغات
النسا بچند سند روایت کرده است و ابن اثیر در نهایه اکثر الفاظش را روایت
کرده است و خطبه با این شهرت را کسی انکار نمیتواند کرد و خطبه بسیار طولانیست
و قریب بدو جزو است و این رساله گنجایش ذکر همه ندارد قدری از آن که متعلق باحتجاج
فدك است ایراد مینمایم روایت کرده اند که چون ابو بکر عزم کرد بر آنکه منع کند فدك را

ازفاطمه و این خبر بحضرت فاطمه رسید مقنعه مطهره بر سر بست و چادر عصمت را
در بر کرد و روانه شد با گروهی از خدمتکاران و زنان و خویشان خود و چادر ش در پایش
می پیچید از حیا و رفتارش از رفتار حضرت رسالت پناهی فرق نمیتوانست
کرد تا در مسجد بنزد ابوبکر لعین امد و او در میان گروهی از مهاجر و انصار نشسته
بود پس پرده سفیدی در پیش روی مبارکش کشیدند و در پس پرده نشست
و ناله جانسوزی کشید که خروش از مردم برخواست و صدای گریه و زاری بلند
شد پس لحظه صبر فرمود که صداها فرو نشست و شروع کرد بخطبه غرا و حمد
و ثنا الهی نمود همگی حیران شدند پس درود بحضرت رسالت پناهی فرستاد
و حقوق نعمتهای انحضرت را بر مردم شمرد تا انکه گفت پس حق تعالی روح مقدس
او را قبض کرد از روی رافت و رحمت و رغبت که دار راحت و اخرت را برای
او پسندید و از تعب دنیا او را راحت بخشید و او را محفوف کردانید بملائکه
ابرار و خشنودی پروردکار غفار و مجاورت خداوند جبار صلوات فرستد
خدا بر پدرم که پیغمبر او و امین او بست بر وحی او و برگزیده اوست از جمیع خلق
و سلام و رحمت الهی بر او باد پس خطاب نمود با اهل مجلس و فرمود که شما وبرکات
ای بندکان خدا محل امر و نواهی خداید و حاملان دین و وحی وید که بر شما
خوانده شده و شما را خدا امین کردانیده است که خود بدین خدا عمل کنید
و بدیکران رسانید و خود را چنین میدانید و خدا را عهدی در میان شما هست
که قران مجید است و بقیه از پیغمبر خود در میان شما گذاشته است که اهل
بیت اویند پس فضایل قرانرا بابلغ وجوه ذکر کرد و علل و امر و نواهی حق تعالی را
بیان فرمود پس گفت از خدا بترسید و اطاعت کنید خدا را در انچه شما را
بان امر کرده است یا نهی از ان فرموده است بدرستی که نمیترسند از خدا مکر

علما پس گفت ایها الناس بدانید که منم فاطمه و پدرم محمد است انچه میکویم غلط
نمیکویم و انچه میکنم تجاوز از حد حق و عدل از حق نمینمایم پس این ایه خواند
لقد جاءکم رسول من انفسکم یعنی بتحقیق که رسولی بعوث شده است
بر شما از قوم شما که دشوار بود بر او غوایت شما حریص بود بر هدایت شما بمومنان
مهربان و رحیم بود اگر نسب او را یاد اورید پدر من است نه پدر شما و من دختر
اویم نه زنان شما و برادر او پسر عم من است نه مردان شما و چه نیکو بزرکواریست که
این نسبها را باو دادم پس رسالت خدا را بشما رسانید و نبوت خود را ظاهر
کردانید و با مشرکان طریق معارضه مسلوک داشت و شمشیر در میان قبایل ایشان
گذاشت و بتهای ایشانرا در هم شکست و سرهای سرکردهای ایشانرا بتیغ بیدریغ
شکافت و راه حجت بر ایشان بست و بحکمت و موعظه نیکو جمعیتهای ایشان را
پریشان و شجاعان ایشانرا گریزان کردانید تا صبح دین از ظلمت شب کفر و ضلالت
ساطع کردید و چهره زیبای حق از پرده جمال رخ نمود و اهل دین بر مسند هدایت
نشستند و اعوان شیاطین و راه زنان دین لال کشتند و از زلال اهل نفاق
هلاک شدند و عقدهای کفر و شقاق کشوده شد و کلمه اخلاص تمام و دین اسلام
عام کرد و شما بسبب کفر و شرک بر کنار کودال جهنم بودید و خوار و ذلیل اهل عالم
بودید هر کس بر شما طمع استیلا داشت و پای ترفع بر سر تکبر شما میگذاشت و هلاک
و استیصال شما اسان تر است از آب خوردن و اتش ربودن می پنداشت آب متعفن
ممزوج ببول و سرگین را و پوست بز را با برک درخت را قوت میکردید و با نهایت
مذلت و خواری بسر میبردید و میترسیدید که دشمنان از دور شما بربایند
شما را پس حق تعالی شما را ازین مهالک و مذلتها ببرکت محمد صلی الله علیه
واله وسلم نجات داد بعد از انکه آزارها کشید و بلاهای کوچک و بزرک

مبتلا کردید و بعد از انکه کرفتار شجاعان وکرکان و دزدان اعراب و سرکشان اهل
کتاب شد و هر بار که اتش حربی افروختند حق تعالی اتش ایشانرا باب لطف خود فرو
نشانید و هر کاه مرتبه که شاخی از شیطان ظاهر شد یا فتنه عظیمی از مشرکان
دهن کشود برادرش علی را در کام ایشان انداخت و از جنک رو نکردانید تا فوق
جرات ایشانرا پا مال شجاعت خود کردانید و سرهای ایشانرا در زیر پای خود دید
و اتش فتنه ایشانرا باب تیغ بید ریغ خود فرو نشانید خود را بتعب می افکند
در اعلای دین حق تعالی و اهتمام مینمود در امر خدا و نزدیک بود برسول خدا و از او جدا
نمیشد در هیچ حال و سید اولیای خدا بود دامن بر زده بود در طاعت خدا و خیر
خواه خلق بود خود را بمشقت می افکند در تحصیل رضای خدا و در این احوال شما
در رفاهیت و عیش ایمن بودید در مهد ایمنی متنعم بودید و از برای ما منتظر
بلاها و فتنها بودید و توقع اخبار موحشه بودید و مینمودید و چون جنکی رو میداد
پهلو تهی میکردید در هنکام قتال پشت بدشمن داده میکریختید پس چون حق تعالی
از برای پیغمبرش خانه پیغمبران خود را در اخرت اختیار کرد و او را بار امکاه بر کزیده اش
برد ظاهر شد در سینهای شما خار کفر و شقاق و هویدا کردید در شما اثار عصیت
و نفاق و کهنه شد جامه دین و بسخن در امدند کمراهان که از ترس شمشیر دهان بسته
بودند و پیدا شدند کمنامی چند که از همه کس ذلیلتر بودند و شر اهل بطلان بصدا
در امد و بجولان امد در عرصهای شما و شیطان سر خود را از انجا که فرو برده بود
بلند کرد و شما را صدا زد دیدکه همه استجابت او کردید و چشم بر عزت دنیا دوختید
و کفت برخیزید سبکبار برخواستید و شما را بغضب اورد بر اهل حق دید که
غضبناکید پس برشتر دیکری داغ ملکیت کذاشتید یعنی خلافت که حق دیکری
بود بنام خود کردید و حق دیکری را بخانه خود بردید و هنوز از عهد پیغمبر شما قدری

رفته بود و جراحت مصیبت او مندمل نشده بود و هنوز جسد مطهر او را
بقبر نسپرده بودند و بهانه کردید که از فتنه ترسیدیم و در عین فتنه افتادید و جهنم
محیط است بکافران هیهات چه دور است از شما تدبیر امور امت و چکونه بشما
درست میشود امر امت و شیطان شما را انکار ام جانب میبرد و حال انکه کتاب
خدا در میان شماست و امور ان ظاهر است و احکام ان واضحست و نشانهای ان
پیداست و اوامر و نواهی ان لایح و هویداست انداختید انرا در پشت سر خود ایا
رغبت بقران ندارید یا حاکمی غیر ان میخواهید بد بدلیست برای ظالمان حکمی
که مخالف ان باشد و حق تعالی میفرماید هر که طلب کند بغیر اسلام دینی را از و قبول
کرده نمیشود و او در اخرت از زیان کارانست پس انقدر صبر کردید که خلافت
باطل خود را بزور محکم کردید انکاه شروع کردید در افروختن اتش فتنها و پیدا
کردن بدعتها و هر صدائی که از شیطان کمراه کننده در میان شما بلند شد اجابت
کردید و انوار دین جلی را فرو نشاندید و سنتهای پیغمبر بر کزیده را محو کردید
و در پرده و بمکر و حیله میخواهید که اثار دین را محو کنید و اهسته اهسته میخواهید
در لباس دین داری انوار شریعت را پنهان کنید و بدعتهای جاهلیت را شایع
کردانید و کینهای رسول را در اهل بیت او تدارک کنید و ما صبر میکنیم بر ضررهای
شما مانند کسی که بکارد و نیزه او را پاره پاره کنند و چاره نداشته باشد و از جمله
انها انست که کمان میکنند که من از پدرم خود میراث نمیبرم پس ایه را خواند که
مضمونش اینست ایا حکم جاهلیت را طلب میکنید و کیست نیکوتر از خدا
در حکم کردن از برای کروهی که صاحب یقین اند ایا نمیدانید حقیقت مرا بلکه
دانسته پنهان میکنید و بر شما ظاهر است که حق من مانند افتاب تابان ای کروه
مهاجران ایا بر من غلبه کنند در میراث پدر خود و شما معاونت کنید ای پسر

ابو قحافه آیا در کتاب خداست انکه تو از پدر خود میراث ببری و من از پدرم میراث
نبرم لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيًّا یعنی عجب افترائی بر خدا بسته آیا عمدا ترک میکنید عمل
کردن بکتاب خدا و پس پشت خود می اندازید زیرا که میفرماید وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ
دَاوُدَ یعنی میراث برد سلیمان از داود و در قصه یحیی بن زکریا گفته رَبِّ هَبْ لِي
مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي مِنْ آلِ يَعْقُوبَ یعنی پروردگارا ببخش مرا ولیی که میراث
برد از من و از ال یعقوب و فرموده است وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ
فِي كِتَابِ اللَّهِ یعنی خویشان رحمی بعضی اولایند ببعضی در کتاب خدا
از بیگانها پس حضرت آیات میراث را که حق تعالی از برای جمیع مسلمانان بیان فرموده
خواند پس گفت میگویید مرا بهره و میراثی از پدرم نیست و میان من و پدرم
رحم و خویشی نیست آیا مخصوص کرده است شما را بآیات میراث و من و پدرم را
از انها بیرون کرده است یا میگویید که من و پدرم از اهل یک ملت نیستیم و باین
سبب من از و میراث نمی برم یا شما دانا ترید بعام و خاص قران از پدرم و پسر عمم
پس چون حضرت فاطمه دید که از ان منافقان صدائی بر نیامد خطاب کرد بابوبکر
که بگیر فدک را امروز بی معارضی و منازعی تا روز قیامت تو را ملاقات کنند و
در مقام حساب از تو سوال کنند پس نیکو حکم کننده ایست خدا و طلب کننده
حق محمد است و وعده گاه قیامتست در قیامت زیان کار خواهند بود و
ندامت فایده نخواهد بخشید و هر چیز را قرارگاهیست و بعد از ان خواهید
دانستن که کیست انکه می اید بسوی او عذاب خوار کننده و حلول میکند برو
عذاب ابدی پس خطاب بانصار نمود و فرمود که ای شجاعان که خود را یاوران ملت
میدانید این چه سستی است که در گرفتن حق من میکنید و این چه تغافل است که در
ستمی که بر من میرود مینمایید آیا رسول خدا پدر من نبود که باید حرمت هرکس را در

فرزندانش رعایت کنند چه زود از او راضی شدید بدعتها و دست از
حمایت ملت و پیغمبر خود برداشتید و حال انکه طاقت انچه من از شما طلب
میکنم دارید و قوت بر یاری من بر شما هست و اگر میگویید که محمد فوت شد
ان مصیبتی بود که اثران در اسمان و زمین و کوه و دشت و صحرا ظاهر شد
و ستارها بسبب ان تیره کردند و حرمتها ضایع شد از این عظیم مصیبتی نمیباشد
و ایا این سبب ان نمیشود که شما از دین برگردید و حق تعالی میفرماید و نیست محمد مگر
رسولی که گذشته است از و رسولان آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین
برخواهید گشت و هرگاه از دین برگردید بخدا هیچ ضرر نمیرساند و بزودی خدا
جزا خواهد شکر کنندگان را ای فرزندان قیله آیا بستم میراث پدرم را از من
میگیرید و شما بینید و شنوید و مجتمع باشید و عدد بسیار و اسلحه کارزار و
قوت و شوکت داشته باشید و شما را بنصرت خود دعوت کنم و اجابت نمایید و ناله
مرا شنوید و فریادرسی نکنید و حال انکه شما موصوف بودید بشجاعت و مردانگی و
معروف بودید بصلاح و فرزانگی با قبایل عرب مقاتلها کردید و در معرکها تعبها
کشیدید هر امر که میکردیم همه اطاعت میکردید و قدم از قدم ما بر نمیداشتید تا انکه
حق تعالی ببرکت ما اسیای اسلام را بگردش در اورد و خیرات ایام جاری شد
و اتش کفر فرو نشست و نظام دین محکم شد پس اکنون چرا حیران شده اید بعد
از بیان و مشرک شده اید بعد از ایمان پس ایه را خواند که مضمونش انست که آیا
مقاتله نمیکنید با گروهی که نکث عهد کردند و از دین برگشتند و خواستند که
رسول را بیرون کنند ایشان در اول حال ابتدای قتال با شما کردند ایا میترسید
از ایشان پس خدا سزاوارتر است بانکه از او بترسید اگر ایمان دارید چون دید
که این سخنان در ان منافقان اثری نمیکند و نکرد فرمود که می بینم که بجانب تنعم و راحت

میل کرده اید وکسی را که احق است بخلافت شما دور کرده اید واز شدت برفاهیت
مایل کردید اید انچه از علم و دین در کلوی شما کرده بودند از دهان بیرون افکندید
پس اکر کافر شوید شما و هر که در زمین است خدا بی نیاز است از عالمیان ومیدانستم
که عذر و مکر خواهید نمود و مرا یاری نخواهید کرد ولیکن درد ها و المها در سینه
جمع شده بود اظهار کردم وخواستم حجت بر شما تمام کنم در قیامت عذری نداشته
باشید پس بکیرید و ببرید حق مرا با عار ابدی و غضب خدا و عقاب روز جزا خدا
می بیند و میداند انچه میکنید و بزودی خواهند دانست انها که ستم کردند که
بازکشت ایشان بکجا خواهد بود و من دختر انکسم که انذار مینمود شما را از عذاب
شدید پس بکنید انچه خواهید ما میکنیم انچه حق میدانیم شما منتظر باشید ما
انتظار میکشیم روزیرا که حق و باطل از هم جدا شود پس ابوبکر کفت ای دختر رسول
خدا پدر تو نسبت بمومنان مشفق و کریم و مهربان و رحیم بود و بر کافران عذاب الیم
وعقاب عظیم بود و او را که نسبت میدهیم پدر تست نه زنان دیکر و برادر شوهر
تست نه دوستان دیکر او را اختیار کرد بر هر خویشی و او یاری نموده در هر امر
عظیمی دوست نمیدارد شما را مکر هر سعادتمندی و دشمن نمیدارد شما را
مکر هر بدبختی پس شما عترت پاکیزه رسولید و نیکان و برکزیدکان راهنمایان
ماییدن بسوی خیر و سعادت و جنت و توای برکزیده زنان و دختر بهترین پیغمبران
راست کویان در کفتار خود و سبقت داری بر همه بسبب وفور عقل خود و کسی تورا
از حق خود منع نمیکند و انچه کفتی برمیکردانند بخدا سوکند که از حرف رسول خدا تجاوز نکردم و انچه کردم اورا
باذن او کردم و خدا را کواه میکیرم که شنیدم از رسول خدا که میکفت ما کروه انبیا
میراث نمیکذاریم نه طلا و نه نقره و نه خانه و عقاری و نیست میراث ما مکر کتابها
وعلم و حکمت و نبوت و انچه طعمه ماست ولی امر خلافت بعد از ما در ان حکم میکند بحکم

خود و من چنان حکم کرده ام که انچه تو از ما طلب میکنی صرف اسبان و اسلحه شود که
مسلمانان با کفار قتال کنند و این را باتفاق مسلمانان کرده ام و در این امر منفرد و تنها
نبوده ام و اموال خود را از تو مضایقه نمیکنیم انچه خواهی بکیر تو سیده امت پدر
خودی و شجره طیبه از برای فرزندان خود انکار فضل تو کسی نمیتواند کرد و حکم
تو نافذ است در مال من اما در اموال مسلمانان مخالف کفته پدر تو نمیتوانم کرد
حضرت فاطمه صلوات الله علیها فرمود که سبحان الله هرکز پدر من مخالف احکام
کتاب خدا نمیکرد پیوسته پیروی ایات و سور قرانی مینمود ایا با مکری که میکنید
افترا بر پدر من می بندید و این جمله بعد از وفات وشبیه است بان مکرها که در
هلاک او کردید در ایام حیات او اینک کتاب خدا حاکم عادل است میان ما و شما
میراث یحیی و سلیمان در قران مذکور است و قسمت مواریث در میان ذکور و اناث
در کتاب الهی صریح هست بلکه نفسهای شما زینت داده است برای شما امری را
پس صبر میکنم صبر نیکو و از خدا یاری میطلبم بر انچه وصف میکنید پس ابوبکر کفت
خدا راست کفته و رسول خدا راست کفته و تو که دختر اوئی راست میکوئی تو معدن
حکمتی و رکن دینی و عین حجتی بعید نمیدانم صدق کفتار تو را و انکار نمیکنم
خطاب تو را و این مسلمانان در میان من و تو حاضرند ایشان بکردن من انداختند
خلافت را و باتفاق ایشان کرفتم انچه را کرفتم و از برای خود نکرفتم و ایشان کواه من اند
پس حضرت فاطمه بار دیکر بمردم خطاب فرمود که ای کروه مردم که بسوی قول نمودو
باطل بسرعت میروید و از کردار قبیح چشم میپوشید ایا تدبر نمیکنید در قران یا بر دلها
قفل زده شده است نه چنین نیست بلکه بدیهای اعمال شما راه حق را از دلهای
شما بسته است و کوشها و چشمهای شما را کرفته است و بد تاویلی کرده اید و بدترین
امور را راهنمائی نموده اید و ضلالت را بغوایت هدایت اختیار نموده اید و بزودی

بارش را کران و عاقبتش را قرین خسران خواهید یافت در وقتی که پرده از پیش دیدها
گشوده شود و عذابها که در کمین غیب است نزد شما هویدا گردد و ظاهر شود از
برای شما از پروردگار شما آنچه گمان نداشته باشید و در آن وقت زیانکار
میشوند اهل بطالت پس بجانب مرقد منور حضرت رسالت صلی الله علیه
واله وسلم رو گردانید و شعری چند از روی درد خواند که مضمونش اینست که
بعد از رفتن تو فتنه و آشوب بسیار رو نمود که اگر تو میبودی آنها نمیبود ما بی تو گلستا
بیماران سر و برگ همه پژمرده از سموم جفای بدکاران کو اهل ما باش و دل ما را
بخار تغافل مخراش و اهل هر پیغمبری را نزد امت قرب و منزلتی بود بغیر از ما
ظاهر گردید مردانی در چند کینهای سینهای خود را چون رفتی و در خاک پنهان شدی
در روی ما ترش کردند بر ما گروهی و سبک شمردند حق ما را چون تو را ندیدند و
زمین را بر ما تنگ کردند بودی ماه تابان و نور درخشان که با و روشنی می یافتیم
و بر تو نازل میشد از جانب پروردگار عزت کتابها و جبرئیل با آیات قرآن مونس ما بود
پس تو غایب شدی و جمیع خیرات پنهان شد کاش پیش از تو ما را مرگ در می یافت
چون رفتی جمال خود را از ما پوشیدی ما مبتلا شدیم ببلایی چند که هیچ اندوهناکی
اصلا بمثل آن مبتلا نشده بود نه از عجم و نه از عرب پس حضرت فاطمه صلوات الله
علیها بخانه برگردید و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه انتظار معاودت
او میکشید چون بمنزل شریف قرار گرفت از روی مصلحت خطابهای درشت
با سید اوصیا نمود که مانند جنین رحم پرده نشین شدی و مثل خاینان در خانه
گریختی و بعد از آنکه شجاعان دهر را بر خاک هلاک افکندی مغلوب این نامردان
گردیدی اینک پسر ابی قحافه بظلم و جبر بخشیده پدرم را و معیشت فرزندانم را از من
میگیرد و باواز بلند با من مخاصمه و لجاج میکند و انصار مرا یاری نمیکنند

و مهاجران خود را بکنار کشیده اند و سایر مردم دیدهها پوشیده اند نه دافعی دارم
و نه مانعی و نه یاوری و نه شافعی و خشمناک بیرون رفتم و غمناک برگشتم خود را ذلیل
کردی در روزی که دست از سطوت خود برداشتی گرگان میدرند و میبرند و تو از
جای خود حرکت نمیکنی کاش پیش از این مذلت و خواری مرده بودم وای بر من در
هر صبحی و شامی محل اعتماد من هر دو یاور من سست شد شکایت من بسوی پدرم است
و مخاصمه من بسوی پروردگار من است خداوندا حول و قوت تو از همه بیشتر است
و عذاب و نکال تو از همه شدیدتر است پس حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه فرمود که ویل و عذاب بر تو نیست بر دشمن تو است صبر کن و آتش حزن خود را
فرونشان ای دختر برگزیده عالمیان وای باقی مانده ذریت پیغمبری من سستی
در امر دین خود نکردم و آنچه از جانب خدا مامور بودم بعمل آوردم و آنچه
مقدورم بود از طلب حق خود در آن تقصیر نکردم روزی تو و اولاد تو را
خدا ضامن است و آنکه کفیل امور تو است مامون است و آنچه حق تعالی از برای تو
در آخرت مهیا کرده است بهتر است از آنچه این اشقیا از تو طمع کرده اند پس
کرده اند پس اجر از خدا طلب و صبر کن حضرت فاطمه فرمود خدا بس است مرا
و نیکو وکیلی است از برای من و ساکت شد مولف گوید که در این مقام تحقیق بعضی
از امور ضرور است اول دفع شبهه چند که ممکن است در خاطرها خطور
کند اگر کسی گوید اعتراض حضرت فاطمه صلوات الله علیها با حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه با وجود عصمت هر دو چه صورت دارد در جواب گوییم که
این معارضه محمول بر مصلحتی است از برای آنکه مردم بدانند که حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه ترک خلافت بر رضای خود نکرده است و غصب
فدک را راضی نبوده و در قرآن بسیار از معاتبات با حضرت رسول صل

الله علیه و اله و سلم شد و غرض تهدید و تادیب دیگرانست و از این
قبیل است انچه از حضرت علیه السلم صادر شد در وقتی که بسوی قوم برگشت و ایشان
عبادت گوساله کرده بودند از انداختن الواح و سر و ریش هرون را گرفتن و پیش
کشیدن با انکه میدانست که هرون تقصیر ندارد تا انکه بر قوم ظاهر شود شناعت
عمل ایشان و مانند عتابی که حقتعالی با حضرت عیسی علیه السلم کرد که ایا تو گفتی که مرا
و مادرم را خدا بدانید با انکه میدانست که او نگفته است و مثل این بسیار است و
اگر گویند که این مبالغه حضرت فاطمه در دعوای فدک و در مجامع حاضر شدن و خطبه
خواندن منافات با تقدس و تنزه و زهد دنیا و کمال معرفت انحضرت دارد بدو
وجه جواب میتوان گفت اول انکه این حق مخصوص انحضرت نبود که از سر ان بگذرد
و با ایشان بگذارد بلکه ائمه اعلام و اولاد کرام انحضرت تا روز قیامت در ان شریک
بودند و مساهله در این امر موجب تضییع حقوق انها میشد و بر انحضرت واجب
بود که حسب المقدور سعی نماید و در عدم تضییع حقوق ایشان دوم انکه غرض
انحضرت محض استرداد فدک نبود بلکه غرض عمده اظهار کفر و نفاق این اعدای
دین مبین بود که مردم ایشان را بشناسند و بتسویلات ایشان فریب نخورند و بر
حاضران حجت تمام شود و بر غایبان تا روز قیامت برای شیعیان حجت تمام بوده
باشد چنانچه حضرت در اخر خطبه اشعار باین فرمود که با انکه میدانستم که شما
یاری نخواهید کرد گفتم انچه گفتم برای انکه حجت را تمام کنم و همچنین منازعه حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه با ان متغلبان در باب خلافت در مدت عمر
شریف خود و در مدت عمر شریف خود تظلم و اظهار شکایت چنانکه گذشت
نه از جهت محبت دنیا و حب جاه و ریاست بود بلکه ظلم و ارتداد ان جماعت
بود تا حجت بر عالمیان تمام شود دویم بیان کفر ابوبکر و عمر از اخباری که در این واقعه
هایله واقعشده و وارد شده است بچندین وجه اول انکه از اخبار خاصه و عامه
معلوم شد که حضرت فاطمه و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیهما ان دو
منافق را ظالم و غاصب و عاصی میدانستند در این واقعه و انها نیز این دو
بزرگوار را کاذب و مدعی خلاف حق و عاق امام میدانسته اند و یکی از ان
دو فرقه باید محق باشند با انکه مخالفان در صحاح خود روایت کرده اند بطریق
بسیار که هر که از طاعت امام بیرون رود و مفارقت از جماعت نماید و بمیرد
بمرگ جاهلیت مرده است و ایضا روایت کرده اند که هر که بقدر شبری از
طاعت سلطان بدر رود و بمرگ جاهلیت بمیرد و در گردنش بیعت امامی
نباشد بمرگ جاهلیت مرده است و معلوم است که حضرت از ابوبکر راضی نشد
و او را بر بطلان و ضلالت میدانست تا از دنیا رفت پس هر که بامامت ابوبکر قایل
باشد باید که قایل شود که سیده نساء عالمیان و کسی که خدا او را از هر رجسی پاک گردانیده
بمرگ جاهلیت و کفر و ضلالت از دنیا رفته است و هیچ ملحدی و زندیقی باین
قول قایل نمیتواند شد و در جامع الاصول از صحیح مسلم و صحیح ابی داود روایت کرده است
که حضرت فاطمه سوال کرد از ابوبکر که قسمت کند برای او میراثش از انچه از رسول خدا
مانده است و از انچه خدا بر او گردانیده است از انفال پس ابوبکر گفت که رسول خدا گفت
ما میراث نمیداریم انچه از ما میماند تصدق است پس حضرت فاطمه در غضب
شد و از او هجرت کرد و پیوسته چنین بود تا از دنیا رفت و بعد از رسول خدا
شش ماه زندگانی کرد الا چندی و فاطمه سوال میکرد نصیب خود را از انچه
خدا بحضرت رسول داده بود از خیبر و از فدک و از صدقه رسول در مدینه
ابوبکر قبول نکرد و عمر نیز چنین کرد اما صدقه مدینه را بعلی و عباس داد و خیبر
و فدک را نگاه داشت و نداد بایشان و از صحیح بخاری بعضی از این را روایت کرده است

وابن ابی الحدید از کتاب سقیفه روایت کرده است که چون ابو بکر فدک را از حضرت
فاطمه کرفت واو را مجاب ساخت حضرت فاطمه کفت بخدا سوکند که هرکز با تو
سخن نمیکفتم ونخواهم کفت ابو بکر کفت والله که هرکز از تو دوری نخواهم کرد حضرت
فاطمه کفت والله که نزد خدا بر تو نفرین خواهم کرد ابو بکر کفت بخدا سوکند که از برای
تو دعا خواهم کرد چون هنکام وفات حضرت فاطمه شد وصیت کرده بود که
ابو بکر بر او نماز نکند ودر شب او را دفن کردند وعباس بر او نماز کرد ومیان وفات
او ووفات پدرش هفتاد وپنج روز بود ودر صحاح ایشان مذکور است که حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه واحدی از بنی هاشم در حیات حضرت فاطمه
با ابو بکر بیعت نکردند پس باید یا خلافت ابو بکر باطل ودر اخذ فدک غاصب
ودر روایت حدیث از حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم کاذب باشد
یا حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه با وجود عصمت وطهارت وجدا
نبود از حق عاصی وظالم وعاق امام خود باشد وایضا امیر المومنین علامت کفر عداوت
ونفاق است وکدام عداوت شدید میباشد از انچه درین واقعه وغیر ان نسبت
بان جناب کردند حتی انکه ابن ابی الحدید در کتاب سقیفه جوهری روایت کرده است
که چون ابو بکر خطبه حضرت فاطمه را در باب فدک شنید بر منبر رفت
وکفت ایها الناس این چه کوش دادن است بهر سخنی این آرزوها چرا در
عهد رسول خدا نبود این قصه از بابت روباهیست که کواهش دم او بود واو
ملازم جمیع فتنهاست نخواهد فتنه پیر شده را جوان کند استعانت میجوید
بضعیفان ویاری میجوید از زنان مانند ام طحال که دوست ترین اهل او بسوی او
زن زناکار بود اکر خواهم میتوانم کفت واکر بکویم ظاهر خواهم کرد تا او را بحال خود
میکذارند ساکتم پس کفت ای کروه انصار بمن رسیده است سخن سفیهان شما

ون

ومن دست وزبان نمیکشایم تا کسی مستحق ان نشود چون حضرت فاطمه این سخنان را
شنید بخانه برکشت ابن ابی الحدید کفته است که من بنقیب استاد خود کفتم که
ابو بکر از این کنایها باکی داشت نقیب کفت کنایه نیست صریحست ومرادش علی بن
ابی طالب است من تعجب کردم وکفتم این قسم سخنان را با او داشت کفت بلی پادشاه
بود هرچه میخواست میکرد چون دید که انصار از جا بر امدند ترسید که ایشان
اعانت امیر المومنین صلوات الله علیه بکنند بتهدید ایشان را ساکت وساکن
کرد ونقیب کفت که ام طحال زن زناکاری در جاهلیت وبزنای او مثل میزدند
مؤلف کوید ای طالب حق درین خبر تامل کن وانصاف بده که کسی که نسبت بسید
اوصیا وپسر عم وبرادر رسول خدا وصاحب مناقب وفضایل که دوست ودشمن
روایت کرده اند ونسبت بدختر رسول خدا وسیده نساء عالمیان اینقسم سخنان بکوید
اهلیت خلافت دارد یا از اسلام بهره میدارد دویم انکه تکذیب حضرت
فاطمه نمودن با ثبوت عصمت انحضرت متضمن رد قول خدا ورسول است چنانچه
در تحقیق ایه تطهیر دانستی وایضا از طریق عامه وخاصه متواتر است که رسول
خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمود که فاطمه پاره تن من است پس هرکه او را
بغضب آورده است مرا آزرده است هرچه او را ازارد هد چنانچه کذشت
واین دلیل عصمت انحضرتست زیرا که اکر معصیت از او صادر تواند شد
ایذای او بلکه اقامت حد وتعزیر بر او لازم خواهد بود ورضای او در ان
معصیت موجب رضای خدا ورسول نخواهد بود واکر کویند مراد انست
که آزار او کردن از روی ستم وظلم ایذای حضرت رسولست وخوشحال کردن
او در طاعت مستلزم خوشحالی حضرت رسول است جواب کوییم تخصیص خلاف
اصل است وحدیث عام است وایضا اکر این مراد باشد فرقی میان انحضرت وسایر

مسلمانان نخواهد بود ودرین کلام وتشریفی برای انحضرت نخواهد بود
وباتفاق این کلام درمقام مدح واختصاص وارد شده وایضا تفریع ان برپاره
ان انحضرت بودن بیفایده نخواهد بود زیراکه دیکران درابن امر با او شریکیند
وایضا احادیثی که درصحاح ایشان وارد شده استکه من درمیان شما دو چیز بزرك
میکذارم کتاب خدا واهل بیت اکرمتابعت کنید انها را کمراه نمیشوید ودرمشکوة
وغیران از ابوذر روایت کرده اندکه رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم
فرمود که مثل اهل بیت من بیت مثل کشتی نوح است هرکه دران سوارشد
نجات یافت وهرکه تخلف نمود ازان هلاك شد وکذشت احادیث بسیار
ازصحاح ایشان که علی وفاطمه وحسن وحسین صلوات الله علیهم ازاهل
بیت انحضرتند وهرکاه متابعت ایشان موجب نجات ومخالفت ایشان سبب
هلاك باشد پس باید کفتار ایشان وکردار ایشان متبع باشد وازجمیع کناهان
قولا وفعلا معصوم بوده باشند ومخالف ایشان هالك وضال وکمراه و
ملعون بوده باشد سیم انکه انچه ابوبکر دعوی کرد که پیغمبر از میراث نمیباشد
محض کذب وافترا بود بچند بن جهت اول انکه مخالف ایات کریمه است درمیراث
بردن حضرت یحیی از زکریا واکر کویند مراد میراث علم وپیغمبریست جواب کوییم
منصرف میشوند بمیراث مال نحو وهمانکه درایه قراین هست که مراد میراث
مالست زیراکه شرط کرده استکه اورا راضی وپسندیده وصالح کردان و
معلوم استکه پیغمبر چنین میباشد پس این شرط بی فایده است وایضا خوف
ازموالی وخویشان با مال مناسبت دارد نه پیغمبری وچرا زکریا نرسد و
مضایقه داشته باشد خدا از اقاربها وپیغمبران وعلما مقرر دارد ودرمال
ممکن که داند مقوی فسق وفساد ایشانست ازاینجهت مضایقه داشته

باشد وهمچنین مخالف ایات میراثست وچون تواند بود که نبوت موجب
حرمان اقاربا او کردد از میراث ودرکتب مشهوره ایشان درکتاب
فرایض این را ذکر کرده اند چهارم انکه ابوبکر شهادت دبر روایت داده است
شخص جر نفع است ومتهم است دراین باب ازچند جهت یکی انکه میخواست
این اموال درتصرفها و باشد وبهرکه خواهد بدهد وازهرکه خواهد منع کند
امد چنانچه درجامع الاصول روایت کرده است ازابی الطفیل که حضرت فاطمه بسوی
ابوبکر وطلب میراث پدرخود کرد ابوبکر کفت شنیدم از رسول خدا که میکفت
هرکاه خدا به پیغمبری طعمه بدهد ان ازکسی استکه قیام بامر خلافت مینماید
بعد از او ودیکر انکه ازقراین مظنون بلکه معلوم بود که میخواست اهل بیت را
ضعیف کند تا مردم میل بجانب ایشان نکنند وایشان منازعه درخلافت با او
نتوانند نمود وهمین ازبرای تهمت کافی است واین اقوی است ازجهتی که ابوبکر
رد شهادت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بسبب تهمت جر نفع نمود
وچند نفر دیکر که میکویند که تصدیق او کردند همه شریك دران صدقه بودند
وبعداوت اهل بیت علیهم السلام معروف بودند وتهمت درایشان نیز
ظاهر بود پنجم انکه از اخبار مستفیضه معلوم استکه حضرت امیرالمؤمنین
این خبر را موضوع وباطل میدانست چنانچه مسلم درصحیح خود از مالك بن اوس روایت
کرده استکه عمر بعلی وعباس کفت که ابوبکر کفت رسول خدا کفت ما میراث
نداریم انچه ازما بماند صدقه است پس شما او را دروغکو وکناهکار ومکار
وخاین دانستید وخدا میداند که او راستکو ونیکوکار وتابع حق بود پس ابوبکر
مرد ومن کفتم اولی رسول خدا وابوبکرم پس مرا دروغکو ومکار وخاین دانستید
وخدا میداند که من راستکو ونیکوکار وتابع حقم ودرصحیح بخاری نیز مثل این را

روایت کرده است وابن ابی الحدید نیز این مضمون را بچندین سند از کتاب
سقیفه روایت کرده است واحادیث صحیحه مستفیضه کذشت که حق از علی
جدا نمیشود با ایه تطهیر واخبار ثقلین وسقیفه وغیر انها که درین زودی کذشت
وهمچنین انکار حضرت فاطمه علیها السلام حقیت اینحدیث را حجت قاطعه است
بر بطلان **چهارم** انکه اکر این حدیث حق بود بایست حضرت رسول صلی الله صلوات
علیه واله وسلم اینحکم را بحضرت امیر که وصی ومعدن علوم او بود اینحکم را بفهمانند
ونکذارد که او دعوی ناحق بکند وهیچ عاقلی تجویز این نمیکند که سیده نساء
عالمیان اینحکم را از پدر خود نشنیده باشد ومع ذلک اقدام بر مبالغه وتظلم
دراین باب بکند وبمجمع جمیع مهاجر وانصار بیاید واز عتابها با امام مسلمانان
بزعم فاسد شما بکند ونسبت ظلم وجور باو بدهد ومردم را تحریک وتحریص
بر قتال او بکند واین باعث نشود که جمع کثیر از مسلمانان ابوبکر را غاصب وظالم
دانند وتا روز قیامت او را واعوانش را لعنت کنند واکر امیر المومنین صلوات
الله علیه میدانست که فاطمه حقی ندارد وحق با ابوبکر است کی تجویز این امور
میکرد وبعد از وفات حضرت فاطمه کی منازعه با عباس در میراث میکرد و
جمیع اینها متفرع بر عدم بیان این حکم خواهد بود وبرای اهل بیت یا هیچ مسلمانان
نسبت بحضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم تجویز مساهله ومسامحه در امور
دین وتبلیغ احکام الهی خصوصا نسبت باهل بیت خود وبرادر خود وپاره تن خود
نمیاید پس این برهان قاطع است که این حدیث محض کذب وافترا است **پنجم**
از شواهد کذب اینحدیث انست که عادت ناس جاری شده است برانکه امری
که خلاف معهود ومتعارف بین الناس باشد بسیار روایت کنند واین نیز معلوم است
که سنت میراث در جمیع اعصار واز زمان آدم تا خاتم جاری بوده است ودر

هر عصری جمعی از انبیا بوده اند واین معلوم است که مردم اهتمام بسیار دارند
بضبط احوال انبیا علیهم السلام وسیر ایشان واحوال اولاد ایشان خصوصا
امری چند که مخصوص ایشان است پس چون شده است که چنین امری عظیم
خلاف معتادی در هیچ کتابی از کتب انبیا وتاریخی از تواریخ ایشان مذکور نشده
وبغیر ابوبکر به تنهایی یا با دو سه منافق دیکر بر این امر غریب مطلع نشده ویکبار
در این امر در عصری از اعصار سابقه نزاعی نشده که بان تقریب در تواریخ امم
سابقه ذکر کنند ویک کس نقل نکرده که عصای موسی یا خاتم سلیمان را یا اسلحه فلان
پیغمبر را بصدقه بفلان شخص دادند یا او فخر کند که ثیاب فلان پیغمبر بمن رسیده است
پس کسی که اندک شعوری دارد میداند که این حدیث را وضع کرده اند وبی تدبر
افترا کرده اند وفکر در عاقبتش نکرده اند وانچه از صحاح ایشان ظاهر میشود وابن
ابی الحدید نیز اعتراف کرده است بان انست که غیر ابوبکر کسی اینحدیث را نقل نکرده
وبعضی کفته اند که مالک بن اوس نیز تصدیق او کرد واین قول را نادر میدانند و
در کتب اصول استدلال میتوان کرد بانکه بروایت صحابی عمل میتوان کرد بانکه بروایت
ابوبکر به تنهایی باین حدیث عمل کرده اند اما روایت کرده اند که در زمان
عمر علیه اللعنه که علی وعباس مخاصمه کردند نزد او در میراث شهادت
طلبیدند از طلحه وزبیر وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابی وقاص وایشان
از ترس باتفاق شهادت دادند **ششم** از جمله اموری که ابوبکر برخلاف حکم کرده
خدا ورسول کرد در حق حضرت فاطمه علیهم السلام ان بود که منع کرد حق ذوی القربی را
از ایشان که بنص قران از ایشان بود چنانچه ابن ابی الحدید کفته است که مردم
کمان میکنند که نزاع فاطمه با ابوبکر در دو امر بود در میراث وبخشش ودر حدیث
وارد شده است که در امر ثالثی با او نزاع کرد وابوبکر باو نداد وان سهم ذوی القربی بود

چنانکه در کتاب سقیفه از انس روایت کرده است که حضرت فاطمه علیها السلم
امد بنزد ابوبکر و کفت میدانی که خدا حرام کرده است بر ما اهل بیت صدقاترا
و از برای ما در غنایم سهم ذی القربی را قرار داده است در ایه خمس ابوبکر کفت
این ایه را خوانده ام اما نمیدانم که تمام این سهم از شماست حضرت فاطمه کفت آیا
ملک تو و اقربای تواست کفت نه بلکه بعضی را بر شما انفاق میکنم و باقی را در مصالح
مسلمانان صرف میکنم حضرت فاطمه کفت این حکم خدا نیست ابوبکر کفت این حکم
خداست اکر حضرت رسول در این باب بتو عهدی کرده است بکو من تصدیق
میکنم و بتو و باهل تو میکذارم حضرت فاطمه در این باب بخصوص چیزی نکفته است
اما شنیده ام از انحضرت در وقتی که این ایه نازل شد کفت بشما بشارت شمارا
ال محمد که توانکری امد بسوی شما ابوبکر کفت من از این ایه نمیفهمم که همه را بشما بدهم
و لیکن انقدر که شمارا بس باشد بشما میدهم و عمر نیز تصدیق او کرد و احادیث دیکر در این باب
باینمضمون روایت کرده است و در جامع الاصول بچندین سند از ابن عباس و
دیکران روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم سهم
ذی القربی را بر خویشان خود قسمت میکرد ابوبکر و عمر کم کردند و همه را بایشان ندادند
و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که حق تعالی نصیبی از خمس
برای ال محمد فرض کرد و اباکرد ابوبکر از انکه نصیب ایشان را بدهد بسبب حسد
و عداوت و فرموده است که هر که حکم نکند بانچه فرستاده است خدا پس ایشان
فاسقانند و احادیث بطریق اهل بیت علیهم السلام در این باب بسیار است و
ظاهر ایه کریمه انست که همه اصناف مساوی باشند در حصه چنانچه فقهای
عامه و خاصه میکویند در باب اقاریر و وصایا و حق تعالی در ذی القربی فقر و
مسکنت را شرط نکرده است پس انچه ابوبکر کرد مخالف ایه کریمه است

و هر که مخالفت حکم قران کند بنص قران فاسق و کافر و ظالم است هفتم
از جمله طعنها که بر ابوبکر کرده اند در این واقعه انست که زوجات رسول را متمکن
ساخت از تصرف کردن در حجرهای خود باتفاق و نکفت که انها صدقه است
و این نقیض ان حکمی است که در باب فدک و میراث رسول صلی الله علیه و اله و سلم
در حق حضرت فاطمه علیها السلم کرد زیرا که انتقال حجرها بانها یا از جهت میراث
بود یا از جهت بخشش اول منافی حدیث موضوعی است که او روایت کرد و ثانی
محتاج بثبوت بود از ایشان کواهی طلبید چنانچه از حضرت فاطمه طلبید پس معلوم
شد که او در این امور غرضی بغیر اضرار اهل بیت علیهم السلم نداشت سخن ظریفی
ابن ابی الحدید در اینمقام نقل کرده است از علی فارقی که مدرس مدرسه غربیه
بغداد بود که از و پرسیدم که ایا حضرت فاطمه در دعوای خود صادق بود کفت بلی
کفتم پس چرا ابوبکر فدک را باو نداد تبسم کرد و کفت اکر امروز فدک را بمحض دعوای او
باو میداد فردا می امد و ادعای خلافت برای شوهرش میکرد و بعد از ان ابوبکر را ممکن
نبود عذر کفتن و مدافعه کردن چون پیش از این خودش بی بینه و شهود حکم بتصدیق
او کرده بود بعد از ان ابن ابی الحدید کفته که اکرچه این کلام بر سبیل شوخی و خوش
طبعی کفته است کفت و سخن در اینمقام بسیار است اما این رساله کنجایش زیاده
از این ندارد و در کتاب بحار الانوار بسط تمام داده ام طعن پنجم انکه در جمیع کتب
کلامی و احادیث عامه و کتب لغت ایشان روایت کرده اند که عمر علیه اللعنه
در ایام خود بر منبر کفت كَانَتْ بَيْعَةُ اَبِي بَكْرٍ فَلْتَةً وَقَى اللهُ الْمُسْلِمِينَ شَرَّهَا فَمَنْ
عَادَ اِلَى مِثْلِهَا فَاقْتُلُوهُ یعنی بیعت ابی بکر امری بود که بی تدبیر و مشورت و رویت
واقع شد خدا نکاه داشت مسلمانانرا از شر ان پس هر که عود کند بمثل ان او را بکشید
و کسی که اندک شعوری دارد و انصافی داشته باشد میداند که کلامی و انسخر از این نمیتوان

کفت در مذمت ابوبکر و بطلان خلافت او پس اگر راست کفته است پس ابوبکر
این قدر دور است از اهلیت خلافت که متضمن شر مسلمین است تا حدی که موجب قتل است
و اگر دروغ کفته است پس او قابل خلافت نیست اگر کویند که خلافت عمر مبنی بر خلافت
ابوبکر بود چون تواند بود که قدح کند در آن با آن حیله و مکری که او داشت جواب
کوییم که چون امر خلافت و سلطنت او مستقر شده بود و هیبت و رعب او در دلها
جا کرده بود میدانست که بآن سخن خلافت او بهم نمیخورد و کسی جرأت اعتراض بر او ندارد
و میترسید که بعد از او خلافت بامیرالمومنین صلوات الله علیه برسد این سخن را کفت
که این راه را به بندد و بعد بی‌شوری شوم او جاری شود چنانچه ابن ابی الحدید از حافظ روایت
کرده است که چون عمر علیه اللعنه شنید که عمار میکفته است که اگر عمر بمیرد من با علی بیعت
خواهم کرد لهذا این سخن را کفت و بخاری و غیر او روایت کرده اند که عمر در خطبه اش کفت که
شنیدم که قایلی از شما میکفته است که امیرالمومنین صلوات الله علیه یعنی خودش بمیرد من
بیعت خواهم کرد با فلان پس مغرور مشوید بآنکه بیعت ابوبکر فلته و بیخبر شد و تمام شد آن
چنین بود ولیکن خدا شر او را دفع کرد پس معلوم شد که عداوت امیرالمومنین صلوات الله
علیه او را بیتاب کرد و این بر زبانش جاری شد مطلبش تهیه قتل آنحضرت بود چنانکه
در شوری بیان کردیم طعن ششم آنست که چون خلافت منسوبه بر ابوبکر مستقر شد خالد بن ولید را
فرستاد بسوی قبیله بنی یربوع که زکوة از ایشان بکیرد بسبب آنکه حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم مالک بن نویره را فرستاده بود که زکوة ایشان را
جمع کند و چون خبر وفات باو رسید دست از کرفتن زکوة کشید و کفت دست
نکاه دارید تا معلوم شود که امر خلافت بر کی قرار خواهد کرفت و موافق روایات
شیعه سببش آن بود که مالک از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سؤال
کرد از حقیقت ایمان حضرت در بیان اصول دین فرمود که این وصی من است و

اشاره کرد بعلی بن ابی طالب صلوات الله علیه چون حضرت از دنیا رفت
مالک با قبیله بنی تمیم آمد بسوی مدینه و ابوبکر علیه اللعنه را بر منبر رسول دید
و کفت کی تو را بر این منبر بالا برده و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
علی را وصی خود کردانید و امر کرد بموالات او و ابوبکر امر کرد که او را از مسجد
بیرون کنند قنفذ و خالد او را بیرون کردند پس ابوبکر خالد را فرستاد و کفت دانستی
چه کفت و من ایمن نیستم از آنکه در کار ما رخنه بیندازد اصلاح نتوان کرد او را بکش
پس رفت خالد و مالک را کشت و در همانشب با زوجه اش جماع کرد و ارباب سیر عامه
مانند ابن اثیر در کامل و غیر او روایت کرده اند که چون خالد وارد قبیله مالک شد
ایشان اذان کفتند و نماز کردند و اظهار اطاعت و انقیاد نمودند چون شب شد آثار
غدر از خالد ظاهر شد ایشان احتیاط نموده اسلحه بر خود بستند اصحاب خالد کفتند ما نیز
مسلمانیم چرا اسلحه برداشته اید کفتند شما اسلحه بیندازید تا ما هم بیندازیم چون ایشان اسلحه را
دور کردند لشکر خالد ایشانرا اسیر کردند و دستهای ایشانرا بستند و بنزد خالد آوردند
ابوقتاده که با آن لشکر بود بخالد کفت که این جماعت اظهار اسلام کردند و شما ایشانرا
امان دادید خالد التفاتی بکفته او نکرد و باعتبار عداوتی که در جاهلیت با ایشان داشت
امر کرد بقتل مردان و زنان و اطفال ایشانرا اسیر کردند و در میان لشکر خود قسمت
کرد و زن مالک را بحصه خود برداشت و در همانشب با او جماع کرد پس ابوقتاده
سوکند یاد کرد که در لشکری که خالد امیر باشد هرکز نرود و بر اسب خود سوار شد و بسوی
ابوبکر برکشت و قصه را باو نقل کرد عمر علیه اللعنه چون این واقعه را شنید انکار
بلیغ کرد و سخن بسیار کفت با ابوبکر و کفت قصاص بر خالد واجب شده است چون
خالد برکشت و داخل مسجد شد با هیأت اهل حرب و تیرها بر عمامه اش بند کرده بود
عمر برخواست و تیرها را از سرش کشید و شکست و کفت ای دشمن خود مرد مسلمانی را

کشته و با زنش زنا کرده والله ترا سنک سار خواهم کرد و خالد ساکت بود و هیچ سخن نکفت
وکمان داشت که ابوبکر نیز در حکم بخطا با او شریک است چون خالد نزد ابوبکر رفت و
عذرهای ناموجه کفت و ابوبکر از برای اغراض باطله قبول کرد خوشحال بیرون امد و
کنایه چند با عمر کفت و رفت و جمعی از عامه روایت کرده که لشکر خالد شهادت دادند
که ان قوم اذان میکفتند و نماز میکردند و برادر مالک عمر را شفیع کرده نزد ابوبکر رفت
و از خالد شکوه کرد و عمر کفت او را قصاص باید کرد ابوبکر کفت ما صاحب خود را برای
بر ایجای این اعرابی نمیکشیم و بروایت دیکر که صاحب نهایه روایت کرده است کفت
خالد شمشیر خداست من قلاف نمیکنم شمشیری اکه خدا بر مشرکان کشیده است عمر سوکند
خورد که اکر من قدرت بهم رسانم خالد را بقصاص مالک بکشم و حصه که از غنایم برای
او جدا کرده بودند تصرف نکرد و ضبط کرد تا وقتی که خود خلیفه شد پس حصه خود را
و هرچه از زنان و دختران و اموال ایشان در پیش مردم باقی مانده بود همه را کرفت و بمردم و باقی مانده
صاحبان ایشان داد و ایشان را مرخص کردانید و اکثر زنان و دختران حامله بودند
و چون خالد از وعده کشتن او ترسان و همیشه کریزان بود پیش عمر علیه العنه امد
و کفت بعوض کشتن مالک میروم و سعد بن عباده را میکشم رفت و سعد را کشت چنانچه
کذشت پس عمر علیه العنه از او راضی شد و پیش خود طلبید و پیشانیش را بوسید
و چون برادر مالک امد و کفت بوعده وفا کن و خالد را بکش کفت من خلاف انچه
صاحب رسول الله کرده نمیکنم و در روایات شیعه وارد شده است که چون اسیران را
نزد ابوبکر اوردند مادر محمد بن حنیفه در میان انها بود چون چشمش بر ضریح منور
حضرت رسول صلی الله علیه و اله وسلم افتاد صدا بکریه و فغان بلند کرد و کفت
السلام علیک یا رسول الله صلوة فرستد خدا بر تو و بر اهل بیت تو اینها امت
تو اند و ما را اسیر کرده اند مانند کافران توبه و دیلم و بخدا سوکند که کناهی نداشتیم
بغیر انکه تخم محبت اهل بیت ترا در سینه خود کاشتیم و اقرار بفضل ایشان نمودیم
پس نیکی را بدی انکاشتند و بدی را نیکی پنداشتند تو انتقام ما را از ایشان
بکش پس با مردم خطاب کرد و کفت چرا ما را اسیر کرده اید ما اقرار داریم بوحدانیت
خدا و رسالت رسول و کفتند کناه شما انست که زکوة نداده اید کفت اکر راست
کویید مردان ماندادند کناه از زنان و اطفال حیست پس طلحه و خالد خواستند
که او را بحصه خود بکیرند کفت نه والله مرا مالک نمیتواند شد کسی بغیر شوهر من مکر شد
کسی که مرا خبر دهد که در هنکام ولادت من چه بر من کذشته است در این وقت
حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه حاضر شد و فرمود من خبر میدهم چون
مادر ترا وضع حمل نزدیک شد کفت خدایا وضع این حمل را بر من نزدیک
کردان بعد از ان اکر خواهی نکاه دار و اکر خواهی بردار چون متولد شدی همان ساعت
زبان کشودی و ادای شهادتین نمودی و بمادر خود کفتی که چرا بهلاکت من راضی
بودی زود باشد که سید اولاد ادم مرا نکاح کند و سیدی از من بوجود اید چون درشت
این سخنان را شنید فرمود اینها را بر پاره مسی نقش کرده در ان زمین دفن نمودند در وقتی
که ترا اسیر میکردند تمام اهتمام ان بود که ان نوشته را ضبط نمایی تا انکه ان را بر داشته
بر بازوی خود بستی بعد از ان بمبالغه عثمان و دیکران ان لوح را کشودند بهمان عبارت
که فرموده بود منقوش دیدند پس حضرت از او کرفت و بخانه اسمای بنت عمیس فرستاد
تا برادرش امد و او را بانحضرت تزویج نمود و از احادیث عامه ظاهر میشود که یکی از اسباب
کشتن خالد مالک را ان بود که عاشق زن او شده بود چنانچه مولف روضة الاحباب
نقل کرده است که چون مالک را اوردند که بکشند زنش که ام تمیم دختر منهال بود مقبول ترین
اهل زمان خود بود امد و خود را بر روی افکند مالک کفت که دور شو که من کشته
نشدم مکر بسبب تو زمخشری در اساس البلاغه و ابن اثیر در نهایه در لغت اقتله این

مضمونرا روایت کرده اند چون بعضی از اخبار مخالف و موالف را دراین واقعه
شنیدی بدانکه ابوبکر دراین واقعه از چند جهت خطا کرده و در بعضی عمر نیز با او
شریکست انکه بیکناه و تقصیر شرعی لشکر بر سر قبیله از مسلمین فرستاد و بقتل
و غارت این عدد کثیر از مسلمانان رضا داد و عذری که از برای این عمل شنیع
میکویند انست که بسبب منع زکوة مرتد شدند و جوابش انست که همه لشکر خالد
شهادت دادند که ایشان اقامت شهادت نمودند و اذان کفتند و نماز کردند و
حال انکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هرکس شهادتین بکوید
و نماز کند مسلمانست و منع زکوة نکردند بلکه کفتند زکوة را بابوبکر نمیدهیم بلکه بوصی
پیغمبر میدهیم یا خود بفقرا میدهیم بلکه طبری در تاریخ روایت کرده است که
مالک منع کرد قوم خود را از اجتماع بر منع زکوة و ایشانرا متفرق کرد و نصیحت کرد
ایشانرا که با ولاة اسلام منازعه نباید کرد و چون پراکنده شدند خالد امد ایشانرا کرفت
بغدر و مکری که مذکور شد تا انکه صاحب منهاج از خطابی نقل کرده است که مانعان
زکوة هرکاه باصل دین قایل باشند کافر نیستند و بمعنی لغوی اطلاق رده ایشان کرده اند
به حکم کفار بر ایشان و بر اولاد و نساء ایشان جاری نیست و ایضا شارح وجیز در بحث
باغیان کفته است که ابتدا بقتال ایشان نباید کرد تا انکه ایشان ابتدا کنند و باید که امام
امین ناصحی را بفرستد که از ایشان سوال کند علت بغی ایشانرا اکر علت ان ظلمی باشد
که بر ایشان واقع شده باشد ازاله از ایشان بکند و اکر شبهه و اکر حیلها از اینها نباشد
ایشانرا موعظه و نصیحت بکند و اکر اصرار کنند اعلام کند ایشانرا که با شما قتال خواهیم
کرد و در هیچ روایتی وارد نشده است که خالد یکی از اینها را در باب ایشان بعمل اورده باشد
و از جماعت بغیر اظهار انقیاد چیزی ظاهر نشد و اکر نه محض عصبیت باشد چرا ابوبکر
و دیکران باخبار متواتره نقض عهود خدا و مخالفت نصوص سید انبیا و غصب

حضرت امیر المؤمنین و سیدة نسا و رد شهادت الهی و کواهی حضرت رسالت پناه
بر طهارت و عصمت اهل بیت نبوت و بنای ظلم و جور بر ایشان کردند و عایشه
و معاویه و اعوان ایشان که با حضرت امیر المؤمنین مقاتله و محاربه نمودند و ان
قدر از اهل بیت طاهرین و ذریت طیبین و سایر مسلمین را شهید کردند با احادیث
متواتره که سلمک سلمی و حربک حربی و امثال اینکه بعضی کذشت مرتد نیستند
بلکه خلفای خدا و رسول اند و ائمه مسلمین اند و اطاعتشان فرض و مخالفتشان کفر است
و مالک بن نویره بمحض انکه کفته که ابوبکر خلیفه نیست یا چون رسول الله نکفته است
که زکوة باو بدهم نمیدهم مرتد و مستحق قتل است و خالد با ان اعمال قبیحه مستحق یک زجر و
ملامت نبود بلکه بایست او را مدح کنند و سیف الله بکویند و بعضی از ایشان
که دیده اند که این عذر بی صورتست عذر دیکر برای او پیدا کرده اند و کفته اند که در
اثنای کفتکو خالد نام حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را برده مالک کفت
صاحب شما چنین کفته است خالد کفت حضرت صاحب ماست صاحب شما نیست
و باین سبب حکم بارتداد او کرد و او را کشت و بطلان این وجه از وجه اول ظاهرتر است
زیرا که در هیچ روایتی این مذکور نیست و ایضا اکر این واقع بود بایست خالد در برابر عمر
این عذر را بکوید و ابوبکر نیز در وقتی که عمر علیه اللعنه مبالغه در قصاص او میکرد بایست
این را بکوید یا انکه بر تقدیر وقوع این عبارت صریح در ارتداد نیست و برای رفع حدود
شبهه کافیست و بر تقدیری که مالک مرتد شده باشد سایر قبیله چه کناه داشتند و
زنان و فرزندان و اطفال ایشان که هنوز بحد بلوغ نرسیده بودند و پدر ایشان کافر
اصلی نبودند که اولادشان در حکم ایشان بوده باشد چه تقصیر داشتند که همه را مثل
کفار اسیر کردند و به بندکی بمردم دادند تا بعنوان نکاح با زنان و دختران مباشرت کردند
و اولاد از ایشان بهم رسیدند دویم انکه از دو شق بیرون نیست یا این جماعت در واقع

همه ایشان مرتد و مستوجب قتل و اسیر و غارت نبودند پس ابوبکر که این جماعت
کثیر از مسلمین را بیگناه کشت و اسیر کرد و به بندگی مبتلا کرد و باعث این زناهای
بسیار شدید شد و هتک حرمت اهل اسلام و سبب وجود اولاد زنا شد ظالم
و فاسق بلکه کافر باشد که بخلاف حکم الهی حکم کرد و اگر این جماعت همه مرتد و مستحق این
انواع عقوبتها بودند پس عمر که این عدد کثیر از زنان و دختران و مردان و پسران را که بندهٔ
مسلمین شده بودند و اولاد مسلمانان که از ایشان بهم رسیده بودند و اموال ایشان را
پس گرفت و پس داد بر مسلمین ظلم نموده و مخالفت امام خود کرده و نسبت خطا باو
داده و فاسق و کافر خواهد بود پس این ظلم و کفر و فسق بر یکی از این دو امام ایشان
لازم می آید و خلافتش باطل شود و چون خلافت یکی باطل شود خلافت هر سه باطل شود
باجماع مرکب سیم انکه ابوبکر چند حد از حدود الهی را تضییع نمود یکی انکه حد زنا که خالد
با زن مالک کرد اقامت ننمود دیگر انکه سایر مقتولین را خونشان را باطل کرد و قصاص
و دیتشان را معطل نمود و درین کارها عمر هم باو شریکست و در تضییع قصاص خالد عمر
شریک غالب است از دو جهت یکی انکه قسم خورده بود که خالد را بکشد و خلف قسم
کرد دویم انکه بقتل سعد بن عباده بیگناه راضی شد و قتل او را بعوض دیت قتل مالك
قبول کرد و از این معلوم میشود که انکاری که عمر درین باب نمود از راه دین داری نبود
بلکه برای ان بود که با او در جاهلیت اشنا و هم سوگند بود و الا بایست عشر این
تدین را در باب ظلم حضرت فاطمه و سایر اهل بیت علیهم السلام بکار برد و از جمله
غرایب انست که ملا علی قوشچی در رفع تشنیع زنای خالد گفته است که زن مالك
مطلّقه بود و عده اش منقضی شده بود و این هرزه و افترا را هیچکس بغیر او نگفته
و در هیچ روایتی مذکور نیست و اگر چنین بود بایست در وقتی که عمر او را سنگسار میکرد
این عذر را بگوید طعن هفتم آنست که در اخبار مستفیضه بلکه متواتره از طرق عامه

وارد شده است که ابوبکر مکرر اقاله و استعفای از خلافت میکرد چنانچه طبری در
تاریخ و بلاذری در انساب و سمعانی در فضایل و ابوعبیده و غیر ایشان روایت کرده اند
که ابوبکر بعد از انکه با او بیعت کردند بر منبر میگفت أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَعَلِيٌّ فِيكُمْ
یعنی دست از خلافت بردارید من بهترین شما نیستم و حال انکه علی در میان شما است و
حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه در خطبه شقشقیه که عامه و خاصه روایت
کرده اند فرموده که چه بسیار عجیب بود از ابوبکر که در حال حیات که طلب اقاله از بیعت
میکرد و اظهار پشیمانی مینمود در وقت مردن برای دیگری خلافت را عقد کرد و
بروایت دیگر گفت من والی شما شدم و بهترین شما نیستم اگر راست بروم مرا متابعت
کنید و اگر کج بروم مرا براه راست بدارید بدرستی که مرا شیطانی هست که عارض
من میشود در هنگام غضب من در وقتی که مرا غضبناك بینید از من اجتناب کنید
تا تاثیر نکنم در موهای و در پوستهای شما و اینها دلالت میکند بر انکه خود را قابل
امامت نمیدانسته و حضرت امیر صلوات الله علیه را از خود افضل میدانسته و
امامت مفضول قبیح است و ایضاً اتفاقیست که عقل و عدالت هر دو در امامت
شرط است اگر این شیطانی که عارض او میشد و او را از عقل و تکلیف بیرون میبرد و
مصروع میشد شرط اول که عقل است مفقود بوده و اگر در نمیبرده و ضبط خود میتوانسته
کردن پس فاسق بوده و شرط ثانی مفقود بوده و ایضاً اقاله امام جایز است یا جایز نیست
پس چرا ابوبکر کرد و اگر جایز است پس چرا عثمان با وجود اضطرار نکرد تا کشته شد و
گفت نمیکنم پیراهنی را که خدا بمن پوشانیده است و حال انکه بی خلاف اظهار کلمه
شرك و اکل میته و لحم خنزیر با ضرورت جایز است پس معلوم شد از برای عثمان از اینها
بدتر بود پس قدح یکی از این دو خلیفه البته لازم می آید و هر که اندك شعوری دارد
میداند که از شواهد احوال ان مکار محیل و رفیقش که اینها همه محض مکر و حیله و مواطیه

بایکدیکر تا مردم مراد در این باطل محکم کنند چنانچه از فقره خطبه شقشقیه شاهد
حق است بر این طعن هشتم انست که جاهل بود بر اکثر احکام دین و تفاسیر الفاظ
قران که اکثر صحابه میدانستند و در بسیاری از مواضع در این طعن مشتمل است بر
چندین طعن و ما در این رساله چند موضع را ذکر میکنیم اول معنی کلاله را که اولاد اب
و ام اند که برادران پدری و مادری یا پدری تنها یا مادری تنها باشد موافق روایات
اهل بیت علیهم السلام چنانچه از ایات سوره نسا نیز معلوم میشود و بعضی از مفسران
کفته اند که ما عدای والد و ولد است و از ابوبکر پرسیدند ندانست چنانچه عامه
و خاصه روایت کرده اند که ازو پرسیدند و ندانست بعد از ان چنانکه صاحب
کشاف روایت کرده است کفت برای خود میکویم اکر صواب باشد از خداست
و اکر خطا باشد از من و از شیطانست و خدا از ان بری است و کلاله ما سوای
والد و ولد است و بسیار خوب کرده که خود را قرین شیطان کرده چنانچه در جهنم
قرین او خواهد بود و ممکن است که مرادش از شیطان عمر باشد و خطای دیکر انکه
بعد از اعتراف بجهل تفسیر قران برای خود کرد و بغوی در مصابیح و غیر او از
عامه بطرق بسیار روایت کرده اند که هرکه در قران برای خود سخن کوید جای خود را در
اتش مهیا داند و بروایت دیکر اکر صواب کوید خطا کرده و بروایت دیکر حضرت رسول
صلی الله علیه و اله و سلم جمعی را دید که برای خود تفسیر قران میکردند فرمود که جمعی که
پیش از شما بودند بهمین هلاک شدند که کتاب خدا بر هم زدند هر کاه برای خود کویند در
کتاب الهی اختلاف بهم میرسد چه رایها مختلف است و حکم خدا اختلاف ندارد
و همه با هم موافق است هرچه را میدانید بکویید و هرچه را نمیدانید بکسی که میداند
واکذارید و ابوبکر دانستن پرسیدن از ایشان همه روایات ایشان است و فخر رازی
کفته است که عمر میکفت کلاله ما سوای ولد است و روایت کرده است که چون

اورا خنجر زدند کفت من چنان میدانستم که کلاله کسی است که فرزند نداشته باشد
و من شرم دارم از انکه مخالفت ابوبکر کنم مؤلف کوید عجب است از کسی که شرم از حضرت
رسول صلی الله علیه و اله و سلم نکند و سخن او را بهذیان نسبت دهد و از ابوبکر
شرم کند و از برای رعایت او از رای خود برکردد و اکر قول اول بی مستند بود وای
بر انکه بی مستندی تفسیر کلام خدا کند و اکر مستندی داشته باشد وای براو
که از برای ابوبکر که از برای رعایت ابوبکر در وقت مردن از او برکردد و ایضا روایت
کرده اند که در وقت مردن میکفت که سه چیز است که حضرت رسول صلی الله
علیه و اله و سلم از برای ما بیان کرده بود بهتر بود نزد من از دنیا هرچه در انست
کلاله و خلافت و ربا پس معلوم شد که انچه در باب کلاله میکفتند همه برای خود
و خواهش نفس خود میکفتند بی مستندی و همچنین در باب خلافت
ابوبکر شک داشته است و ظاهر میشود که بنای جمیع امور ایشان بر اهوای باطله
و مصالح دنیویه بوده است و مستند بدلیل و حجتی نبوده و دلیل جهل ابوبکر
پس همین است که با وجود انکه او را سبق اسلام میدانند و از جمله مخصوصان و
مصاحب غار انحضرت میدانند و در مدت بعثت انحضرت زیاده از صد و چهل و
دو حدیث روایت نکرده است با انکه بسیاری از انها معلوم است که موضوع است
مثل حدیث میراث انبیا و اشباه ان و ابوهریره در مدت قلیل چندین هزار حدیث
روایت کرده است دویم انکه اب بمعنی کیاه و مرعای حیوانانست و هرچه میدانند
او ندانست چنانچه صاحب کشاف روایت کرده است که اب را ازو پرسیدند
کفت کدام زمین مرا بر میدارد و کدام اسمان بر سر من سایه می افکند اکر ندانسته
در کتاب خدا کویم سیم انکه دزدی را کفت که بعوض دست راست و دست چپش را
بریدند و فخر رازی کفته است که بریدن دست چپ در مرتبه اول خلاف اجماع مسلمانانست

چهارم انکه زنی میراث خودرا از فرزند زاده خود خواست کفت در کلام خدا و
رسول و برای جده نصیبی نمی یابم پس مغیره و محمد بن مسلمه شهادت دادند که رسول
خدا بجده سدس داد او بسدس حکم کرد پنجم انکه فجاه سلمی که اطاعت او نکرده باتش
سوزانید با انکه او توبه کرد و بعضی کفته اند در میان اتش شهادتین باواز بلند میکفت
تا سوخت و قبول توبه نکرد و باتش عذاب کردن هر دو بدعت بود در دین خدا و صاحب
مواقف نیز نقل کرده است که او دعوی اسلام کرد و عذری که بعضی کفته اند او زندیق
بود و بعضی از علما کفته اند که توبه زندیق قبول نیست بیوجه است زیرا که در روایات
از او بغیر این نقل نکرده اند که او غارت کرد جماعتی از مسلمانان را و این باعث زندقه
نمیشود و روایت نهی از تعذیب بنار نزد عامه از روایات صحیحه است و در صحیح بخاری
از ابو هریره و ابن عباس روایتست و ابن ابی الحدید نیز روایت کرده است
طعن نهم انکه چون اثار موت در خود مشاهده دید و بالی که در ایام خلافت تحصیل
کرده بود از برایی عذاب خود که توقع داشت ناقص داشت خواست و بالی شنایع
عمر را نیز با ان ضم کند و ایضا خواست که وفا کند بان عهدی که با عمر کرده بود و بان
میدانست که بغیر عمر کسی مانع عود حق بامیر المومنین صلوات الله علیه نمیتواند
شد عزم کرد که بعد از خود عمر را برای خلافت تعیین کند ابن ابی الحدید روایت
کرده است که در وقت جان کندن ابو بکر عثمان علیه اللعنه را طلبید و کفت وصیت
مرا بنویس بسم الله الرحمن الرحیم این عهدیست که عبد الله بن عثمان بسوی مسلمانان میکند
اما بعد این را کفت و بیهوش شد عثمان نوشت که بتحقیق خلیفه کردم بر شما پسر خطاب را
چون ابو بکر بهوش امد کفت بخوان چون خواند ابو بکر کفت الله اکبر ترسیدی که
اکر من در این غش بمیرم مردم اختلاف کنند در باب خلافت عثمان کفت بلی ابو بکر
کفت خدا ترا جزای خیر دهد از اسلام و اهل اسلام پس عهد را اتمام کرد و امر کرد

اورا

اورا که بر مردم بخواند پس وصیتها کرد عمر را پس طلحه داخل شد و کفت از خدا بترس و
عمر را بر من مسلط مکن ابو بکر کفت مرا بخدا میترسانی اکر خدا بپرسد خواهم کفت
بهترین امت را بر ایشان خلیفه کردم و در این تعیین خلیفه چندین خطا کرد اول
انکه او را چه نسبت بود که امام و خلیفه از برای مردم تعیین کند بلکه مخالفت رسول
خدا صلی الله علیه و اله و سلم کرد که باعتقاد ایشان خلیفه کرده و تاسی بحضرت
رسول صلی الله علیه و اله و سلم بنص قران واجبست دویم انکه کفت عمر بهترین
امتست با انکه علی صلوات الله علیه در میان امت بود و باحادیث متواتره او بهترین
امت بود چنانکه کذشت و خود کفت لَسْتُ بِخَیْرِکُمْ وَعَلِیٌّ فِیکُمْ سیم انکه عثمان را
چه نسبت بود که بیرخصت خلیفه ناحق تعیین چنین امر عظیمی برای چنین فظ
غلیظ جاهل فتاک بیباکی بکند بایست او را منع و زجر کند که چرا چنین کردی
چه جای انکه او را تحسین کند و جزای خیر از جانب اسلام و اهل اسلام باو بدهد
رسول خدا در امور جزئیه چندین روز انتظار وحی الهی میکشید و برای کامل
خود سخن نمیکفت این جاهلان بیباک ایا از انحضرت افضل و اکمل بودند که چنین
امر عظیمی را برای خود تعیین میکردند و مستحق تحسین بودند و از اینجا لازم می اید
که شفقت این دو منافق نسبت بامت زیاده از حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم
باشد که رحمة للعالمین بود او تعیین خلیفه نکرد و ایشان کردند و هر عاقل از این
اطوار متناقضه و اقوال متباینه می یابد که در همه احوال غرض ایشان اجرای صحیفه
معهوده و محروم کردانیدن اهل بیت رسالت از خلافت بود و اقوال و افعالی که عامه
و خاصه نقل کرده اند که در این حال از او ظاهر شد و دلالت بر ضلالت و بطلان خلافت
او میکند بسیار است و این رساله کنجایش ذکر انها ندارد در سؤال اسف المولید در بیان
قلیلی از بدع و قبایح اعمال و شنایع افعال عمر علیه اللعنه است که خلیفه دویم سنیان است

بدانکه مطاعن ومثالب آن منبع فتن ومعدن آن زیاده از انست که در کتب مبسوطه
احصا توان نمود فکیف این رساله واو در جمیع مطاعن ابوبکر شریک بود بلکه در خلافت
ابوبکر یکشعبه از فتنهای او بود لهذا از مطاعن مخصوصه او اندکی در این رساله
ایراد میکنم **طعن اول** دربیان حدیث دوات وقلم است واشباه ان واین طعن
مشتمل است برچندین طعن غزالی ومحمد شهرستانی وغیر ایشان از علمای عامه
تصریح کرده اند که این اول فتنه وخلافیست که در اسلام بهم رسید وسببش عمر بود
شهرستانی در کتاب ملل ونحل گفته است که اول مخالفتی که در عالم شد شیطان
از امر الهی بسجود الهی بود واول خلافی که در اسلام شد منع عمر بود از کاغذ وقلم واین
قضیه از جمله متواترانست که عامه وخاصه روایت کرده اند وکسی انکار ان نکرده است
وبخاری با ان تعصب در صحیحش باندک تفاوتی ومسلم وسایر محدثان بطرق بسیار روایت
کرده اند ومضمونش مشترک میان همه انست که ابن عباس گفت روز پنجشنبه وچه روز پنجشنبه
وانقدر گریست که اب دیده اش سنگ ریزها را تر کرد وبروایت دیگر مانند مروارید
قطرات عبرات بر گونهای رویش جاری بود گفتند کدامست روز پنجشنبه گفت شدید
شد وجع وآزار رسول خدا پس فرمود که بیاورید وبروایت دیگر گفت کتف ودوات
یا لوح ودواتی بیاورید که نامه برای شما بنویسیم که هرگز بعد از ان گمراه نشوید پس عمر
گفت ان الرجل لیهجر یعنی این مرد هذیان میگوید وبروایت دیگر گفت چه میشود
اورا ایا هذیان میگوید استفهام کنید که چه میگوید وبروایت دیگر گفت درد بیماری
براو غالب شده است ونزد ما کتاب خدا هست بس است ما را ابن عباس گفت پس
اختلاف کردند ونزاع کردند وحال انکه سزاوار نیست نزد پیغمبر نزاع کردند و
صداها بلند شدن بعضی گفتند گفته [illegible] دوات وقلم نباید اورد و
نزاع بسیار شد حضرت فرمود برخیزید از نزد من وبیرون روید سزاوار نیست نزد من

نزاع

نزاع کردن پس ابن عباس گفت مصیبت وتمام مصیبت در وقتی بود که حایل ومانع
شدند میان رسول خدا ونوشتن ان نامه که میخواست بنویسد برای اختلاف وصداها
که بلند کردند ودر جامع الاصول نیز این احادیث را بهمین نحو وزیاده از صحیح بخاری
ومسلم روایت کرده است وقاضی عیاض که از فضلای مشهور ایشان است در
کتاب شفا ازین شنیعتر روایت کرده است وبر ناقد بصیر مخفی نیست که امری
که حضرت خواهد در این مجال تنگ در وقتی قلیل بر کتفی بنویسد جمیع شرایع دین
نخواهد بود پس باید امر مجملی باشد که مشتمل بر مصالح جمیع امت باشد تا روز قیامت
وان نیست مگر انکه خلیفه وجانشین وعالم عادلی معصومی تعیین کند که عالم باشد
بجمیع مصالح امت وعموم مسایل دین وخطا بر او روا نباشد وهمه امت بر یک طریقه
بدارد وقرآن را چنانچه نازل شده لفظا ومعنی برای ایشان بیان کند تا طریق ضلالت و
جهالت بالکلیه از ایشان مسدود گردد چنانچه در حدیث ثقلین فرمود که کتاب خدا
واهل بیت را در میان شما میگذارم وهرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد ودر روز غدیر
تعیین خلیفه نمود وچون حضرت میدانست که انها را باوجود اتمام حجت نشنیده
خواهند انگاشت خواست تاکید حجت در ینوقت بفرماید ونوشته صریحی در
میان ایشان بگذارد که انکار نتوانند کرد وعمر این معنی را یافت منافی ان تمهیدی
بود که با او ومنافقان دیگر در این باب کرده بود این شبهه را در میان انداخت که مرض
بر انحضرت غالب شده وهذیان میگوید وحضرت دید که ان بیچارها در حیات انحضرت
انکار قول او میکنند ومنافقان با او موافقت میکنند دانست که اگر در این اهتمام
بفرماید وچیزی نوشته شود انها [illegible] خواهد گفت هذیان گفته واعتبار ندارد
واکتفا بنصوص سابقه که اتمام حجت بر ایشان کرده بود نمود وایشان را از حجره طاهره بیرون
کرد وایضا چون مشاجره ان منافقان [illegible] نور خود مشاهده نمود ترسید از انکه مبادا

بعد از نوشتن نامه منازعه شدید شود و کار بکار زار منتهی شود و منافقان را هم بیابند
و اسلام بالکلیه از میان برود چنانچه حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه را
باین سبب نهی از مقاتله و امر بمسالمه با عدم اعوان نمود و ایضا معلوم است که
وصیت و عهدی که مناسب آن وقت و آنحال است تعیین وصی و وصیت باحوال باز
ماندگان است و جمیع امت باز ماندگان آنحضرت بودند چون تواند بود که احوال ایشان
مهمل بگذارد و وصیتی از برای ایشان تعیین کند و حال آنکه همه امت را امر بوصیت نموده
باشد چنانچه در صحیح ترمذی و ابو داود از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم روایت
کرده اند که گاه هست زنی با مردی شصت سال طاعت خدا میکنند و در وقت
مرگ تقصیر در وصیت میکنند آتش از برای ایشان واجب میشود و در جمیع صحاح
خود روایت کرده اند که آدمی نباید یکشب یا دو شب بر او بگذرد مگر آنکه وصیت او در
زیر سرش باشد و موید آنچه مذکور شد آنست که ابن ابی الحدید از ابن عباس روایت کرده است
که گفت من در راه شام با عمر بودم روزی دیدم که بر شتر خود سوار است و تنها میرود از پی
او رفتم گفت ای پسر عباس من شکایت میکنم بتو از پسر عمت یعنی علی صلوات الله علیه
سوال کردم از او که با من نیاید کرد و همیشه او را با من خود غضبناک می یابم تو چه گمان
داری و غضب و خشم او از چه جهت است گفتم گمان میکنم تو هم سببش را میدانی گفت
گمان میکنم که غضب او برای فوت خلافت است از او گفتم سببش همین است او چنین میدانند
که رسول خدا خلافت را از برای او میخواست گفت هر گاه خدا نخواست که باو برسد خواستن
پیغمبر چه فایده کرد رسول خدا امری را خواست مگر هر چه پیغمبر میخواست نشد پس ابن ابی
الحدید گفته است که در روایت چنین است که عمر گفت که رسول خواست که در مرض موت
خود از برای خلافت او را ذکر کند پس مانع شد او را ذکر کند پس من مانع شدم او را
از ترس فتنه و از خوف آنکه امر اسلام پراکنده شود پس رسول خدا دانست آنچه در نفس من بود

و نگفت و خدا آنچه مقدر کرده بود شد و ایضا روایت کرده است از ابن عباس
که گفت من داخل شدم بر عمر در اول خلافتش و از برای او یکصاع خرما بر روی حصیر
ریخته بودند و میخورد و مرا تکلیف کرد و یکدانه برداشتم و همه را خورد و سبوی
آبی در پیش او گذاشته بودند برداشت و بیاشامید و تکیه داد بر بالش و حمد خدا
بجا آورد پس گفت از کجا می آیی ای عبد الله گفتم از مسجد گفت پسر عمت را بر چه حال
گذاشتی گمان کردم عبد الله بن جعفر را میگوید گفتم با هم سنان خود بازی میکند
گفت او را نمیگویم بزرگ شما اهل بیت را میگویم گفتم در نخلستان مشغول آب کشیدن
بود و تلاوت قرآن مینمود گفت ای عبد الله تو را سوگند میدهم که خونهای شتران بر تو
لازم باشد اگر کتمان کنی آیا در نفس او از ادعای خلافت چیزی مانده است گفتم بلی گفت آیا گمان
میکنید که رسول خدا نص بر خلافت او کرده است گفتم بلی و زیاده بر این هم بگویم از پدرم پرسیدم
از آنچه او دعوت میکند پدرم گفت راست میگوید عمر گفت از رسول خدا گاهی در امر
او سخنی صادر میشود که اثبات حجتی نمیکرد و قطع عذری نمینمود یعنی صریح نبود گاهی
محبتی که با او داشت میخواست میل بسوی باطل در باب او بکند و در مرض موت
خواست که تصریح باسم او بکند و من منع کردم او را از این از برای شفقت بر امت و محافظت
اسلام نه بحق خانه کعبه سوگند که قریش هرگز بر او اتفاق نخواهند کرد و اگر او خلافت را
بگیرد قریش بر او در اطراف زمین شورش خواهند کرد پس رسول خدا دانست که من
یافتم که او چه در خاطر دارد ساکت شد و تصریح باسم او نکرد و خدا جاری کرد آنچه
مقدر شده بود تا اینجا روایت ابن ابی الحدید بود و از این روایات معلوم شد که
از اول تا آخر رسول خدا تعیین حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه را میخواسته
و میفرموده و این منافق مانع و ساعی در بطلان آن بوده و معلوم شد که او خود را از خدا
و رسول اعلم میدانسته است بمصالح امت و آنکه گفته است که عرب بر او خواهند

شوریده مریدان او این را از کرامات او حساب کرده اند بشومی تدبیرات او بود که
بعد از فوت حضرت رسالت نگذاشت که حق امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر گردد
که موافق طریق رسول خدا در میان ایشان سلوک کند و عادت داده مردم را در عرض بیست و
پنج سال آنکه رؤسا و سرکردها را اموال بسیار بدهند و ضعفا و زیردستان را ذلیل کرده اند
هرچه مصلحت دنیا در آن دانند و دست از حکم بردارند لهذا چون حق بحضرت امیر
برگشت و خواست موافق فرموده خدا و سنت رسول خدا عمل کند و قسمت بالسویه بکند
با شریف و وضیع بیک نحو سلوک کند مردم تاب نیاوردند و طلحه و زبیر مرتد شدند
و فتنه بصره برپا شد و معویه را دانسته در شام تعیین کرد و با او تمهید کرد که اگر حق
با امیر المؤمنین بر گردد او اطاعت نکند و میدانست که او کافر و منافق و دشمن اهل بیت است
و فتنه صفین و خوارج را و شهادت آنحضرت بر این مترتب شد و از غلط تدبیر خدا
و رسول نبود خون شهدا تمام در گردن اوست چون بر کیفیت این مطلع شدی و اخبار
متفق علیه بین الفریقین را شنیدی اکنون بیان کنیم که از این مقدمه کفر و نفاق و
خطای او بچندین جهت لازم می آید اول آنکه نسبت هجر و هذیان بحضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم داد حال آنکه باتفاق عامه و خاصه آنحضرت معصوم است
زانکه در کلامش مخالفتی و اضطرابی و خلاف واقعی صادر شود نه بعمد و نه بسهو
و نه در صحت و نه در مرض و نه بعنوان جد و نه مزاح و نه در حال رضا و نه در حال غضب چنانچه
قاضی عیاض در کتاب شفا و کرمانی در شرح صحیح بخاری و نودی در شرح صحیح بخاری
و نودی در شرح مسلم تصریح باین نموده اند و حق تعالی در قران مجید میفرماید وَمَا یَنطِقُ
عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ یعنی حضرت رسول سخن نمیگوید از روی خواهش نفس
خود و نیست سخن او مگر وحیی که از جانب خدا باو رسیده است دویم آنکه سخن را باین
نحو ادا کردن متضمن نهایت بی ادبی است و بیحیایی است که دلیل کفر و نفاق است

زیرا که این مرد هذیان میگوید یا او را اگذارید که هذیان میگوید یا چه شده است
او را که هذیان میگوید هر کس اندک حیا و ادبی داشته باشد نسبت بادنی کسی
چنین سخن نمیگوید چه جای جناب خاتم الانبیا که حقتعالی در قران مجید همه جا
بالقاب شریفه نام مبارک آنحضرت برده مثل یَا أَيُّهَا الرَّسُولُ و یَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ایضا
فرموده لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا یعنی مگردانید خواندن
آنحضرت در میان خود مثل خواندن و ندا کردن بعضی شما بعضی را و فرموده صدای
خود را بلندتر از صدای او مکنید و ایضا بر هر عاقلی ظاهر است که این نوع سخن دلالت
بر نهایت بی پروایی و عدم محبت و نسبت با آنحضرت میکند که در چنین حالی محزون
و متأثر نباشد و از برای اغراض باطله خود چنین نزاعی و فضیحتی در میان خانه حضرت
که محل نزول ملئکه مقربین است برپا کند بلکه دلالت بر شعف و شادی و شماتت
او میکند که در این حال فرصت بدست او افتاده آنچه خواهد میکند سیم آنکه رد حکم الهی
کرده که در چندین موضع فرموده أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ یعنی اطاعت کنید خدا را
و اطاعت کنید رسول را و فرموده وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ
فَانْتَهُوا یعنی آنچه بیاورد رسول از برای شما پس بگیرید آنرا و قبول کنید و آنچه نهی کند
شما را از آن ترک کنید و باز فرموده است وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى
اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ یعنی هیچ مرد مومن و زن مومنه را
نمیرسد که هرگاه خدا و رسول حکم کنند در امری اینکه بوده باشد ایشان را اختیاری
در کار خود و هیچ جا نفرموده که فرقی میان صحت و بیماری آنحضرت یا آنکه در بیماری
از رسالت معزول است و نگفته که در هنگام مرض اطاعت او مکنید و حرف او را
مشنوید و در جای دیگر فرموده و کسی که حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است پس ایشان
فاسقانند و ظالمانند و کافرانند چهارم آنکه روایت ابن ابی الحدید گذشت که عمر خود اعتراف

کرد که حضرت در انوقت خواست تصریح بنام علی کند من مانع شدم و این عین منافقه
و معارضه بانحضرتست و حقتعالی میفرماید وَمَن یُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ
لَهُ الْهُدَی تا اخر ایه یعنی هرکه مشاقه و معارضه کند و راه غیر مومنان اکه اطاعت رسول است
او را بکردار خود واگذاریم و اخر بجهنم فرستیم و بدجائیست جهنم از برای ایشان
پنجم انکه انحضرت را ازار کرد و بغضب و رد بجدی که بان و سعت خلق که حقتعالی
او را بخلق عظیم وصف کرده و او را رحمت عالمیان کفته رو از ایشان کردانید
و اعراض فرموده ایشانرا راند و از پیش خود دور کرد و احادیث متواتره وارد شده است
که ازار انحضرت ازار خداست و حقتعالی فرموده است وَالَّذِینَ یُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ
عَذَابٌ أَلِیمٌ یعنی انها که ازار میکنند رسول خدارا از برای ایشان است عذاب درد ناک
و باز فرموده است وَالَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ وَ
أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِینًا یعنی بدرستی که انها که ایذا میکنند خدا و رسول و را لعنت
کرده است خدا ایشانرا در دنیا و اخرت و از برای ایشانست عذابی خوار کننده
اول انکه در قول و حسبنا کتاب الله چندین خطا کرد دویم انکه اظهار جهل حضرت
رسالت صلی الله علیه و اله و سلم با خطا او کرد زیرکه اکر حضرت نمیدانست که
خدا براست پس اظهار جهل انحضرت کرد و اکر میدانست و باز خواست وصیت کند
خطا و فعل لغو بود سیم انکه ایاتی که استنباط احکام ازان کرده اند پانصد ایه است تقریبا
و معلوم است که اکثر احکام که از قران مستنبط میشود در غایت اجمال و اشکال و
تشابه است و اختلاف عظیم در فهم احکام ازانها شده و بعضی کفته اند که محکمات این
ایات کمینه ایه و خود است و قریب بصد تشابه درانها هست و در قران مجید ناسخ و منسوخ
و محکم و متشابه و ظاهر و ماول و عام و خاص و مقید و غیر انها هست پس چکونه کتاب
خدا برای رفع اختلاف کافی باشد و ایضا اکر کافی بود چرا خود در مسایل حیران

میشد و رجوع بدیکران میکرد و میکفت لَوْلَا عَلِیٌّ لَهَلَکَ عُمَرُ و مکرر اقرار بجهل میکرد
و میکفت همه کس از عمر اعلم است حتی زنها در حجلها و در پس پردها چهارم اکر کتاب
خدا کافی بود حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم کتاب را مقرون باهل بیت خود
نمیکرد چنانچه کذشت در حدیث ثقلین و نمیفرمود که از یکدیکر جدا نمیشوند تا در حوض
کوثر بر من وارد شوند پس کتاب با امامی که مفسر کتاب نیست نه کتاب بتنهایی و لهذا
امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود منم کلام الله ناطق و قطب محیی الدین شیرازی که
از علمای مشهور شافعیه و اهل حال صوفیه است در مکاتیب خود که راه بی راهنما
نمیتوان رفت و کفتن چون کتاب الله و سنت رسول الله در میان هست بمرشد چه حاجت است
بان ماند که مریض بکوید که چون کتب طب هست که اطبا نوشته اند ما را با طبا رجوع
نباید کرد چون این سخن خطاست برای اینکه نه هرکس را فهم کتب میسر است و استنباط از ان
نمیتواند کرد مراجعت باهل استنباط باید کرد وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَإِلَی أُولِی الْأَمْرِ
مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ کتاب حقیقی صدور اهل علم است بَلْ هُوَ آیَاتٌ
بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ نه بطون دفاتر چنانکه امیر المومنین صلوات
الله علیه فرمود أَنَا کَلَامُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَهَذَا کَلَامُ اللَّهِ الصَّامِتُ تا اینجا کلام
قطب بود که حقتعالی بر قلمش جاری کرده است و اقع ردی بر امام جاهل باطل خود کرده است
پنجم انکه خود مخالفت این سخن کرده است در چندین موضع اول در روز سقیفه
که پیش از انکه از تجهیز و تغسیل و دفن و صلوات بر حضرت رسول فارغ شوند او و برادرش
و چند منافق دیکر دویدند بسوی سقیفه و مشغول غصب خلافت شدند و مریدان
ایشان عذری که میکویند از برای ایشان انست که از حدوث فتنه ترسیدند
اکر کتاب خدا از برای رفع اختلاف کافی بود فتنه نخواهست شد و چون نست که
وقتی که حضرت رسول میخواهد نصب خلیفه کند او را نسبت بهذیان میدهند

وچون خود تعیین خلیفه ناحق میکند صلاح امت ضرور است وایضا وقتی که ابوبکر
در سکرات مرگ عثمان را طلبید که نص بر خلافت عمر بکند وپیش از انکه نام شوم او را ببرد
غش کرد وبی شعور شد وعثمان از پیش خود نام عمر را نوشت وبعد از انکه بشعور امد
او را دعا کرد چرا او را نسبت بهذیان ندادند با انکه هذیان از جهات شتی
با واقرب خواهد بود چرا حَسْبُنَا کِتَابُ اللهِ را در انجا نگفت ودر وقتی که
شوری قرار داد چرا نیز انگفت پس عاقل خبیر از این اقوال وافعال مختلفه متناقضه
مطلبی بغیر از محروم کردن اهل بیت رسالت از خلافت نبود واین اول قاروره بود که در
اسلام شکست از شقی وپیوسته در مواطن متعدده معارضات میکرد وراضی بگفته
وکرده انحضرت نبود چنانچه بخاری ومسلم وابن ابی الحدید وسایر مورخین ومحدثین
ایشان روایت کرده اند که چون نامه صلح حدیبیه نوشتند که هر که از مسلمانان بسوی
مشرکان بروند پس ندهند وهر که از مشرکان نزد مسلمانان بیاید بایشان پس دهند
عمر در غضب شد وبه نزد حضرت امد گفت تو رسول خدای گفت بلی گفت ما مسلمانیم
وانها کافر حضرت گفت بلی پس گفت چرا این مذلت را در دین خود قرار دهیم حضرت
فرمود انچه خدا مرا بان امر کرده است میکنم وخدا مرا ضایع نخواهد کرد ویاری خواهد
نمود عمر گفت تو نگفتی که ما داخل مکه خواهیم شد وطواف خواهیم کرد چرا نشدیم حضرت
فرمود که من نگفتم امسال خواهد شد بعد از این خواهد شد پس غضبناک برخواست و
گفت اگر یاوری می یافتم با اینها جنگ میکردم ونزد ابوبکر امد وشکایت ومذمت
انحضرت کرد وابوبکر او را منع کرد چون روز فتح مکه شد ورسول خدا کلید کعبه را
گرفت حضرت فرمود عمر را بطلبید چون امد حضرت فرمود که اینست انچه خدا
وعده داده بود دروغ نگفتم ودر بعضی از روایات نقل کرده اند که عمر گفت از روزی
که مسلمان شدم شک در پیغمبری او نکردم مگر در روز حدیبیه واین اخبار صریحست

در انکه بگفته حضرت رسول راضی نشد ودلتنگ بود از حکم انحضرت حق تعالی
میفرماید فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا
فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا یعنی پس نه بحق پروردگار تو قسم
وایمان نمی اورند تا ترا حکم کنند در منازعه که در میان ایشان شود پس نیابند در
نفسهای خود هیچ حرج وتنگی در انچه تو حکم کنی ومنقاد کردند انقیاد کردنی کامل پس معلوم
شد که او مؤمن نبود با انکه شک در گفتار انحضرت کرد واعتراض کرد که چرا وعده تو بعمل
نیامد وظاهر میشود که حضرت از او دلتنگ شده بود واو را شک کننده میدانست
وانقدر خاطر خطیر انجناب را رنجانیده بود که در خاطر داشت ودر صدد اثبات صدق خود
بر ان منافق بود که در روز فتح مکه او را طلبید وفرمود که انچه من میگفتم این بود و
تو نسبت دروغ بمن دادی واز جمله انها انست که در صحیح مسلم روایت کرده اند وابن
ابی الحدید نیز در شرح نهج ایراد نموده است که ابو هریره گفت روزی پی حضرت رسول
صلی الله علیه واله وسلم رفتم تا انکه در باغی از باغهای انصار انحضرت را یافتم حضرت
نعلین خود را بمن داد وفرمود که این دو نعل را ببر وهر که را در بیرون این باغ ببینی که
شهادت دهد بلا اله الا الله ودر دل خود یقین بان داشته باشد پس بشارت ده او را
ببهشت ابو هریره گفت اول کسی که ملاقات کردم عمر بود گفت این نعلها چیست ای
ابو هریره گفتم نعلهای حضرت رسول است مرا باینها فرستاده است که هر که را ببینم
ان بشارت را باو بدهم پس دستی بر سینه من زد که بر پشت افتادم وگفت برگرد ای
ابو هریره من برگشتم بخدمت حضرت میگریختم ومیگریستم وعمر از پس من می امد
رسول خدا گفت چه میشود ترا ای ابو هریره من قصه را نقل کردم حضرت بعمر گفت
چرا چنین کردی عمر گفت پدر ومادرم فدای تو باد ایا تو نعلهای خود را
بابو هریره داده که این بشارت را بدهد عمر گفت مکن این کار را که مردم اعتماد

براین خواهند کرد بگذار مردم اعمال خیر بکنند حضرت فرمود پس بگذارم مردم اعمال
خیر بکنند اگرچه آثار وضع از اول تا آخر این حدیث ظاهر است چنانکه بر عاقلی مخفی نیست
ولیکن از احادیث صحاح ایشان است و دلالت بر بیشرمی و بیحیائی و بی ادبی عمر میکند
و رد قول حضرت رسول کرد و آن عین شرکت و ابو هریره بیگناه را زد و خفت رسانید
و آخر حدیث اگر راست باشد حضرت از برای مصلحتی در این وقت ترک اظهار این سخن
فرمود و شاید مصلحت ترک معارضه و بیحیایی آن ملعون باشد و ایضاً بخاری و مسلم
هر دو در صحیح خود روایت کرده اند که چون عبدالله بن ابی منافق مُرد پسر او آمد بنزد رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم و سوال کرد که حضرت پیراهن خود را شفقت فرماید که پدر
خود را بآن کفن کند حضرت باو عطا کرد باز التماس کرد که حضرت بر پدر او نماز کند
حضرت برخاست که بر او نماز کند عمر برخاست و جامه حضرت را گرفت و پس کشید و
گفت نماز میکنی بر او و حال آنکه نهی کرده است پروردگار تو از آنکه بر او نماز میکنی پس
رسول خدا گفت دور شو از من ای عمر چون بسیار مبالغه کرد حضرت فرمود که خدا
مرا مخیر کرده و فرموده اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ اَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِيْنَ مَرَّةً
و اگر دانم زیاد از هفتاد مرتبه استغفار کنم خدا او را می آمرزد و زیاده خواهم کرد
باز عمر گفت او منافق است پس حضرت بر او نماز کرد و بعد از آن آیه نهی از صلوة
نازل شد پس عمر گفت من تعجب کردم از جرأتی که بر حضرت رسول کردم و بروایت
ابن ابی الحدید مردم تعجب کردند از جرأت عمر بر رسول خدا و در روایات شیعه
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم از برای تألیف قلب پسر عبدالله بجنازه او حاضر شد
عمر گفت مگر خدا ترا نهی نکرده است از آنکه بر قبر او بایستی حضرت جواب نگفت
عمر بار دیگر این سخن را اعاده کرد حضرت فرمود وای بر تو چه میدانی که من چه گفتم خدا

وندا پر کن شکمش را از آتش و پر کن قبرش را از آتش و او را بسوزان از آتش جهنم
حضرت فرمود که آن ملعون مصلحت حضرت را برهم زد و از حضرت ظاهر شد
امری که نمیخواست ظاهر شود و دل پسر عبدالله بشکند و بر هر تقدیر نهایت بی ادبی
و بیحیایی در این مقدمه از او بظهور آمد و نسبت بادانی کسی چنین حرکتی روا نیست
که جامه اش را یا گریبانش را از عقب بگیرند و بکشند و شک نیست که این متضمن
ایذا و اهانت و استخفاف بآنحضرت است که احترامش بر عالمیان واجبست و جزو
اسلام است و ایضاً انکار فعل و قول آنحضرت کرد و حضرت را نسبت بغلط و خطا داد
و ایضاً در صحیح بخاری در دو موضع نقل کرده است که چون حاطب بن ابی بلتعه خبر فتح
حضرت رسول را بسوی مشرکان نوشت و جبرئیل خبر داد که او نامه را بزنی داده
و در فلان باغ است و حضرت رسول حضرت امیر و زبیر و ابو مرثد را فرستاد
و نامه را گرفتند و آوردند عمر گفت یا رسول الله این خیانت را با خدا و رسول
و مؤمنان کرده است بگذار من گردنش را بزنم حضرت بحاطب خطاب کرد که چرا
چنین کردی گفت یا رسول الله من این را از جهت بی ایمانی چون عیال من در مکه
بودند و کسی نداشتم که حمایت ایشان کند خواستم بر ایشان نعمتی اثبات کنم که رعایت
عیال من بکنند حضرت فرمود راست میگوید بگویید نسبت باو خیر بار دیگر
عمر گفت بگذارید گردنش را بزنم او خیانت کرده است حضرت فرمود او از
اهل بدر است و شاید خدا خطاب کرده باشد اهل بدر را که هرچه خواهید
بکنید من بهشت را بر شما واجب گردانیدم و این حدیث اگرچه مخالف روایات شیعه است
اما الزام بر مخالفان میتوان کرد بعد از آنکه حضرت تصدیق حاطب کرد و عذر
او را قبول فرموده باشد و گفته باشد که مگویید از برای او مگر خیر بار دیگر نسبت
خیانت باو دادن و اراده زدن گردن او کردن مکرر بار دیگر رد قول حضرت رسول است

ومخالفت صریح آنحضرتست وایضاً ابن ابی الحدید در شرح نهج وابن حجر در فتح الباری
روایت کرده است از مسند احمد بن حنبل وتصحیح مسندش کرده اند از ابوسعید
خدری که گفت ابوبکر آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم وگفت
یا رسول الله من بفلان وادی گذشتم مرد خوش هیئت با خشوعی را دیدم که نماز
میکرد حضرت فرمود برو واو را بکش ابوبکر چون او را در نماز دید نخواست او را بکشد
وبرگشت پس حضرت بعمر گفت که برو واو را بکش او هم رفت چون او را در نماز دید
نکشت وبرگشت پس علی صلوات الله علیه را گفت تو برو واو را بکش
چون حضرت رفت او را ندید رفته بود پس حضرت رسول فرمود که این مرد
واصحابش قران میخوانند وازچنبره گردنشان نمیگذرد از دین بیرون خواهند
رفت مانند تیر که از نشانه بدر رود وبعد از این هرگز بدین بر نخواهند گشت
وابن حجر گفته است شاهد حقیقت این حدیث نیست حدیث جابر بود در روایت
ابن ابی الحدید چنین است که بعد از آنحضرت رسول فرمود که اگر این کشته میشد
اول فتنه یعنی دیگر فتنه نمیشد پس فرمود که از نسل این گروهی بیرون خواهند بود و آخر فتنه
آمد که از دین بدر روند مانند تیر که از نشانه بجهد واین مضمون را باز حافظ
ابونعیم در حلیه وموصلی در مسند وابن عبد ربه در عقد ودیگران بسندهای
بسیار روایت کرده اند که باین نحو صحابه مدح کردند مردی را به بسیاری عبادت
حضرت شمشیر خود را داد بابوبکر وامر کرد او را بقتل او وبهمان روش روایت
کرده اند ودر آخرش حضرت فرمود که اگر او کشته میشد میان امت من هرگز
اختلاف بهم نمیرسید پس معلوم شد که نکشتن ابوبکر او را مخالفت صریحی بود
برامر رسول خدا ونماز کردن او عذر نبود زیرا که بعد از آن که صحابه او را وصف بکثرت
عبادت کرده بودند حضرت امر بقتل او کرد ودر حدیث سابق بعد از آنکه

ابوبکر

ابوبکر او را وصف بصلوة باخشوع کرده بود امر بکشتن او فرمود ومخالفت عمر از آن
رسواتر بود زیرا که بعد از آنکه ابوبکر عذر نماز را گفت وحضرت نپسندید وباز
امر بقتل او کرد ومخالفت عذر وعذر نا موجه را گفت ومعلوم شد که مخالفت
ایشان در این امر باعث حدوث فتنها شد در عالم تا روز قیامت همچنانکه روایت
منع
وظلم باعث ضلالت امت شد تا روز قیامت واز این اخبار مختلفه ووقایع
متعدده ظاهر شد که این قسم امور باعتبار نفاق باطنی مکرر از او صادر میشده و
مخالفت خدا ورسول طریقه وعادت او بوده واز برای نفاق دلیلی از این ظاهرتر
نمیباشد چنانکه گفته اند یک خطا یا دو خطا یا سه خطا ای مادر بخطا اینقدر خطا
طعن دویم آنکه انکار کرد امری را که بر هیچ عاقلی وقوع آن مخفی نمیتواند بود چنانکه عامه
وخاصه بطریق متواتره روایت کرده اند که چون وفات حضرت رسول صلی الله
علیه واله وسلم معلوم شد ابوبکر حاضر نبود عمر ندا کرد در میان مردم که رسول
خدا نمرده است وبر خواهد گشت ودستها وپاهای مردی چند را خواهد برید که
نسبت مرگ باو داده اند تا آنکه ابوبکر حاضر شد وگفت آیا نشنیدی این آیه را که إِنَّكَ
مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ واین آیه را که وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ
الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ یعنی تو خواهی مرد وایشان
خواهند مرد ونیست محمد مگر رسولی که پیش از او رسولان گذشته اند آیا پس او
اگر بمیرد یا کشته شود مرتد خواهید شد واز پس پشت بر خواهید گشت عمر
چون این آیات را شنید گفت گویا هرگز این آیات از کتاب خدا نشنیده بودم
واین واقعه را ابن اثیر در نهایه وصاحب کامل وزمخشری در اساس اللغه
روایت کرده اند وکسی انکار این واقعه نکرده است واین خالی از دو
صورت نیست یا آنکه آنقدر جاهل بود بآیات قرآنی وآثار نبوی که از ضروریات

دین بود و حضرت رسول مکرر میفرمود که بعد از من چنین خواهد شد و فرمود
که علی ولی من است بعد از من و فرمود که یا علی بعد از من مقاتله خواهی کرد با ناکثان
و قاسطان و مارقان و در حجة الوداع مکرر گفت رفتن من نزدیک شده است و در
میان شما دو چیز بزرگ میگذارم و در وقتی که دوات قلم طلبید اشعار باین فرمود و
ایضاً از کجا بر او معلوم شد که دست و پای مردم را خواهد برید و شناعت این واقعه
زیاد از انست که بیان باید کرد یا غرضش حیله و مکر بود که مبادا تا امدن ابو بکر حضرت
امیر صلوات الله علیه بیعت کنند و تمهید ایشان باطل شود این سخن را در میان
انداخت که تا ابو بکر حاضر شد چنانچه ابن ابی الحدید اشاره باین کرده است و جواب
اعتراضات مخالفان را بتفصیل در بحار ایراد نموده ام طعن سیم انکه حرام کرد
حج تمتع و متعه زنان را با انکه حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم ابهار امفرد
فرموده بود و تفصیلش انست که خلافی نیست در میان امت در انکه اصل متعه زنان در زمان
حضرت رسول مقرر شد و خلافی که کرده اند انست که ایات نسخ شد یا حکمش
باقی است و منسوخ نشده است و در حکم متعه نازل شد این ایه فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ
فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً بنابر اکثر و اصح تفاسیر و فخر رازی در تفسیرش گفته
اند که اتفاق کرده اند بر انکه متعه مباح بوده در صدر اسلام و گفته است که روایت
کرده اند از حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم که چون حضرت در عمره
بمکه امد زینت کردند زنان مکه را پس شکایت کردند اصحاب بحضرت از طول
عزوبت حضرت فرمود متعه کنید از این زنان و در صحیح بخاری و مسلم و جامع
الاصول روایات بسیار از قیس و جابر و غیر ایشان روایت کرده اند که حضرت
رسول صلی الله علیه و اله و سلم رخصت متعه داد و در صحیح مسلم از قتاده بن
بن ابی نضره روایت کرده که ابن عباس امر میکرد مردم را بمتعه و عبد الله زبیر نهی

میکرد مردم را از متعه من این را بجابر نقل کردم گفت این حدیث بر دست من جاری شد
ما متعه کردیم در زمان رسول خدا چون عمر خلیفه شد گفت بدرستی که خدا حلال میکرد
از برای رسولش انچه را میخواست بهرچه میخواست و بدرستی که قران در منازل خود نازل
شده است پس تمام کنید حج و عمره را چنانچه خدا شما را امر کرده است و نکاح زنان
دایم قرار دهید اگر بیاورند نزد من مردی را که زنی را تا اجلی نکاح کرده است البته
او را سنگسار خواهم کرد و عامه بطرق متعدده از ابن عباس روایت کرده اند که
اگر نه ان بود که پسر خطاب نهی کرد از متعه زنان میکرد مگر اندکی از مردم و فخر رازی
نیز در تفسیر این را روایت کرده است و ایضاً در تفسیر از عمران بن حصین روایت
کرده است که متعه در کتاب خدا نازل شد که ان را نسخ کند و امر کرد ما را رسول خدا و
متعه کردیم و مرد و ما را از ان نهی نکرد و بعد از ان گفت مردی انچه خواست که دو حج
تمتع اجماعی مسلمانانست که مشروعست و حکمش باقیست و فقهای عامه خلافی که در این
است که ایا ان بهتر انواع حج است یا نه این ایه فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ دلیل مشروعیت انست
و در صحیح مسلم و ترمذی و نسائی و غیر انها احادیث بسیار روایت کرده اند که چون حضرت
رسول صلی الله علیه و اله و سلم متوجه حج شد هدی با خود برد و در میان ایشان بغیر رسول
خدا و طلحه دیگری شتر با خود نیاورده بود و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه چون
در یمن بود حضرت باو نوشت که از ان راه بحج بیاید و چون بمیقات رسید نیت کرد که
احرام می بندم مانند احرام رسول خدا و حضرت صد شتر همراه داشت اورده بود
حضرت امیر را شریک در هدی خود گردانید و ان یکی از مناقب مخصوصه انحضرت است
که در مقامات متعدده بیان فرموده و چون حضرت مردم را تعلیم طواف و
سعی نموده و از سعی فارغ شدند حضرت بر مروه ایستاد و فرمود که اگر پیشتر میدانستم
که حق تعالی امر به عدل بحج تمتع خواهد فرمود هدی با خود نمی اوردم پس هر که با خود نیاورده است

بایدکه عدول نیت بعمره کند و محل شود پس سراقة بن مالك پرسیدکه یا رسول الله این
حکم مخصوص این سالست یا همیشه خواهد بود حضرت انکشتهای یك دست مبارك خود را
در انکشتهای دست دیکر داخل کرد و فرمود که داخل شد عمره در حج باین روش و همیشه
خواهد بود و چون حضرت امیر احرام خود را تابع احرام حضرت رسول کرده بود فرمود
که تو نیز بر احرام خود باقی باش حضرت رسول شصت و سه شتر را بدست مبارك خود
نحر کرد و حضرت امیر باقی را نحر کرد و بخاری و مسلم از مروان بن الحکم روایت کرده اندکه در
عسفان نزاع شد میان علی صلوات الله علیه و عثمان زیرا که عثمان منع میکرد مردم را از
حج تمتع چون حضرت امیر این را شنید صدا بلند کرد به تلبیه عمره تمتع و کفت لَبَّيْكَ
بِعُمْرَةٍ وَحَجَّةٍ عثمان کفت من مردم را نهی میکنم از حج تمتع و تو تصریح بخلاف من میکنی حضرت
فرمود که من دست از سنت حضرت رسول بر نمیدارم از برای کفته احدی و در صحیح مسلم
از مطرف روایتست که عمران بن حصین بمن کفت که امروز حدیثی بتو نقل کنم شاید
خدا تو را بان نفع کرداند بعد از امروز بدانکه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم
امر بعمره کرد طایفه از اهل خود را در عشره ذی الحجه و ایه نازل شد که این حکم را نسخ کند
و نهی از این نکرد تا از دنیا رفت بعد از ان کفت مردی از برای خود انچه خواست کفت و
بر این مضامین روایات بسیار از صحیح مسلم روایت کرده است و در جامع الاصول
همه را ایراد نموده و در بحار الانوار همه را با شبهه های ایشان ذکر کرده ام و عامه و خاصه
بطرق متواتره روایت کرده اندکه عمر بر منبر با واز بلند میکفت مُتْعَتَانِ كَانَتَا عَلَى
عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ وَأَنَا أُحَرِّمُهُمَا وَأُعَاقِبُ عَلَيْهِمَا مُتْعَةُ النِّسَاءِ وَمُتْعَةُ الْحَجِّ یعنی دو متعه
بودند در عهد رسول الله و من حرام میکنم هر دو را و عقاب میکنم بر هر دو یکی متعه
زنان و دیکری حج تمتع و هرکه اندك بهره از شعور دارد میداندکه این عبارت صریح است
در مشاقه و معانده با خدا و رسول و رد حکم ایشان نمودن پس داخل است در تحت ایه و

وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ تا اخر ایه که ترجمه اش کذشت و ایضا حکم نکرد بانچه خدا فرستاده است
پس ایشانند کافران بعضی از عامه نقل کرده اند مردی متعه کرد از او پرسیدند که حلال
متعه را از کجا دانستی و انکی فراکرفتی کفت از عمر کفتند عمر که نهی کرد از ان و عقاب
میکرد بر ان کفت از برای اینکه خود بر منبر کفت از برای انکه که دو متعه رسول خدا بود ند
من این روایت را قبول کردم که کفت در عهد انحضرت بوده و قبول نکردم رایی را
که از پیش خود اختیار کرده طعن چهارم انست که چون مغیره بن شعبه از جمله
رؤسای منافقین و دشمنان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بود
چنانچه در روایات متعدده وارد شده است که پنج نفر بودند که اتفاق کردند بر نوشتن
صحیفه ملعونه و انکه با یکدیکر متفق باشند در انکه نکذارند که خلافت با هل بیت
رسالت برکردد و یکی از انها مغیره بود و سالها بر منابر سب انحضرت کرد چنانکه
ابن ابی الحدید کفته است که اصحاب بغدادیون ما کفته اند که کسی که اسلامش چنان
باشد که در کتب مذکور است که از ترس و بر سبیل مصلحت بود و خاتمه امرش ان بود که
در اخبار متواتره وارد شده است که پیوسته بر منبرها لعن علی صلوات الله علیه میکرد
تا بجهنم واصل شد و میان عمرش عمل زنا بود و انکه از خواهش شکم و فرج نمیکذشت
و معاونت فاسقان میکرد و پیوسته عمرش را در غیر طاعت خدا صرف میکرد
چنین کسی را چرا ما دوست داریم و چرا فسقش را بر مردم ظاهر نکنیم بعد از ان اخبار
بسیار روایت کرده است در انکه ان ملعون سب حضرت امیر صلوات الله علیه
بر منابر میکرد و مردم را امر باین مینمود و همچنین اعتراف کرده است ابن ابی الحدید که
که مغیره در جاهلیت و اسلام مشهور بود بزنا پس دوست داشتن عمر چنین مردی را
معلوم است که از برای چه غرض بود و اصل قصه طولی دارد مجملی از ان را در اینجا ذکر
میکنم و ان چنانست که چون عمر مغیره را با این فضایل را والی بصره کرد در بصره زنی بود که

انرا ام جمیل میگفتند از قبیله بنی هلال و مغیره پنهان بخانه او تردد میکرد چون اهل بصره
بر این مطلع شدند بسیار عظیم شمردند اینرا و طبری روایت کرده است که خانه ابوبکره و خانه
مغیره نزدیک یکدیگر بود و همین شارع در میان فاصله بود و مسکنشان در دو غرفه
مقابل یکدیگر بود هر یک از غرفها روزنی داشت که بسوی دیگری مفتوح میشد روزی
ابوبکره در غرفه خود نشسته بود با جمعی و صحبت میداشت ناگاه بادی وزید و در روزنه را
کشود ابوبکره خواست که در را به بندد و نظرش بر غرفه مغیره افتاد دید که باد در انرا مفتوح کرد
و او در میان پای زنی نشسته است پس ابوبکره با انجماعت گفت برخیزید و نظر کنید چون
نظر کردند گفت گواه باشید گفتند این زن کیست گفت ام جمیل دختر افقم ایشان گفتند
ما ارانی چند را دیدیم اما رو ها ندیدیم ایشان صبر کردند و مشاهده حرکات مینمودند تا
فارغ شد چون برخواست شناختند که ام جمیل است و در انوقت مغیره متوجه مسجد شد
که منافقان مثل خودش نماز جماعت بکند ابوبکره امد و مانع نماز او شد و این واقعه را بعمر
نوشتند و مغیره نیز دروغی چند در این باب بعمر نوشت و چون نوشتها بعمر رسید عمر
ابوموسی اشعری را که دشمن امیرالمومنین صلوات الله علیه بود والی بصره کرد و فرستاد و
گواهان و مغیره را بمدینه طلبید ابن ابی الحدید از کتاب اغانی ابوالفرج اصفهانی که معتبرترین
کتابهای مخالفانست روایت کرده است از عمر بن شبه که عمر نشست و مغیره را با گواهان
طلبید پس اول ابوبکره را طلبید و پرسید که ایا دیدی مغیره را در میان رانهای ام جمیل گفت
بلی والله گویا می بینم اثر آبله در رانهای او بود مغیره گفت نظر لطیف دقیقی کرده بودی
ابوبکره گفت تقصیر نمیکنم در امری که خدا خوار کند ترا بسبب ان عمر گفت که والله شهادت
ندهی که مانند میل در سرمه دان دیدی که داخل میکرد و بیرون میکشید قبول
نمیکنم گفت بلی والله چنین شهادت میدهم در این وقت رنگ عمر متغیر شد و حضرت
امیرالمومنین صلوات الله علیه گفت ای مغیره ربع تو رفت و بعضی گفته اند عمر این را

کفت

گفت پس نافع را طلبید و از او پرسید گفت گواهی میدهم بمثل گواهی ابوبکره عمر گفت نه
والله گواهی ندهی مانند میل در سرمه دان فایده ندارد نافع گفت چنین گواهی میدهم
که دیدم تا پر سوفار نشست پس تاثیر عظیمی در عمر ظاهر شد و علی صلوات الله علیه گفت یا عمر
گفت که نصف مغیره رفت پس شبل بن معبد را طلبید که گواه سیم بود و او هم شهادت
داد پس علی صلوات الله علیه با عمر گفت که سه ربع مغیره رفت و رنگ عمر چنین
متغیر شد که گویا خاکستر بر رویش ریختند و زیاد که گواه چهارم بود هنوز داخل
مدینه نشده بود و مغیره میگریست و به نزد مهاجران میرفت و استغاثه میکرد
که ایشان در باب او شفاعت کنند و نزد زوجات حضرت رسول صلی الله
علیه و اله میرفت و میگریست پس عمر حکم کرد که شهود را منع کنند که با احدی از اهل
مدینه سخن نگویند تا زیاد حاضر شود چون زیاد حاضر شد عمر نشست و ایشانرا طلبید
و رؤسا مهاجر و انصار حاضر شدند چون زیاد حاضر شد گفت من مردی را می بینم
که هرگز خدا خوار نخواهد بزبان او مردی از مهاجران را باین عبارت تعلیم او کرد که
نباید شهادت را تمام گفت چون نزدیک شد دید جوان مغروریست دستها را
حرکت میدهد و می اید بخاطرش رسید که او را تهدیدی هم باید کرد و مهابت
عمر با وجود نامردی میان عرب و عجم مشهور بود پس بصدای بلند درشتی گفت
چه گواهی نزد تو هست ای اوله عقاب گویا مدح نمودم هر دو در یکجا رفت
هست و عبد الکریم راوی حدیث گفته که چون ابوعثمان نقل روایت میکرد خود
صدای خود را شبیه صدای ناهموار عمر کرد چنان نعره زد که نزدیک بود من
غش کنم پس از فحاوی این اخبار معلوم میشود که باعث بر جنسیتی که میان عمر و ان فاسق بود
سعی بسیار کرد که بر مغیره زنا واقع ثابت نشود و ان سه نفر بیگناه را حد فحش بزنند و
تعطیل حدود الهی و سعی در ان کردن مطلقا بد است زیرا که منضمن حد زدن چندین بیگناه

باشد قبیح و شنیع است و انسیاق اکثر اخبار ظاهر است که ایشان پیشتر شهادت
خود را بیک نحو نوشته بودند و این اختلاف بحیله و تهدید عمر بهم رسید و ابو
الفرج گفته است که بسیاری از راویان روایت کرده اند که زیاد گفت مغیره را که
پاهای ام جمیل را برداشته بود و خصیهای او را دیدم که تردد میکرد در میان رانهای
او و صدای بلند و نفس تندی میشنیدم و ابو الفرج گفته است که عمر را گفته زیاد
و تغیر شهادت دادن و منع حد از مغیره بسیار خوش گفته است که بعد از آنکه ابو بکره را
حد زدند گفت گواهی میدهم که مغیره زنا کرد عمر اراده کرد که بار دیگر او را حد بزند حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه او را نهی کرد از این و فرمود که اگر او را حد میزنی من مغیره را
سنگسار میکنم و از اینجا معلوم میشود که نزد حضرت ثابت بود زنای مغیره و از روی
تقیه او را حد نزد و بعضی از سنیان توجیه دیگر کرده اند بنحن را و ابو الفرج گفته است
که عمر ابو بکره را امر بتوبه کرد ابو بکره گفت مرا توبه میدهی که گواهی مرا قبول میکنی من عهد
کرده ام که گواه تو باشم در میان دو کس تا تو در دنیا باشی تا من در دنیا باشم و گفته است
که چون آن گواهان را حد زدند زن مغیره گفت الحمد لله که شما را خوار کرد عمر گفت ساکت
شو خدا جانت را بگیرد و بروایت دیگر نفس گیر شو خدا خوار کند از مکانی را که اینها
ترا در آن مکان دیده اند ابو الفرج گفته است که عمر بعد از این بحج رفت و ام جمیل و مغیره
هر دو بحج آمده بودند عمر بمغیره گفت وای بر تو آیا تجاهل میکنی بر من بخدا سوگند که من
گمان ندارم که ابو بکره بر تو دروغ گفته باشد و هیچ وقت ترا نمی بینم مگر آنکه می ترسم
که از آسمان مرا سنگسار کنند بسبب تو حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرموده بود
که اگر بر مغیره ظفر بیابم او را بسنگ باران خواهم کرد و هر که تامل کند در این اخبار او را
شکی نمیماند در آنکه زنای مغیره نزد حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه و نزد
عمر ظاهر و ثابت بود و عمر دانسته از برای رعایت مغیره و تعطیل حد الهی نمود در حق او

و اقامت حد بجور و ظلم بر بیگناهی چند کرد طعن پنجم آنست که فخر رازی و ابن
ابی الحدید و سایر محدثان عامه و خاصه روایت کرده اند که روزی عمر در خطبه خود
گفت اگر بشنوم زنی در صداق خود زیاده از مهر زنان پیغمبر گرفته است پس خواهم
گرفت و بروایت دیگر در بیت المال مسلمانان خواهم گذاشت پس زنی برخواست و
گفت خدا ترا رخصت نداده است که این کار بکنی میفرماید که اگر قنطاری بیکی از زنان
خود داده باشید از ایشان هیچ چیز را مگیرید عمر گفت همه مردم داناتر و فقیه
تر اند از عمر حتی زنان پرده نشین در خانها و بروایت ابن ابی الحدید عمر گفت
تعجب نمیکنید از امامی که خطا کرد و زنی که حق را یافت و با امام شما معارضه
کرد و بر او غالب آمد و بروایت فخر رازی آن زن گفت ای پسر خطاب خدا چیزی برا
بما عطا کرده و ترا مانع میکنی پس عمر با خود خطاب کرد که همه مردم داناترند
از تو ای عمر و از گفته خود برگشت و از این روایات نهایت جهل او بکتاب و
سنت ظاهر میشود و چنین کسی که باعتراف خودش زنان مخدره از او افقه
باشند قابلیت ریاست عامه مسلمانان ندارد خصوصا وقتی که عالم جمیع علوم
در میان امت باشد طعن ششم که از اعظم طعنهاست و صریح است در معاندت
خدا و رسول و اکثر علمای امامیه نیز متفطن نشده اند و از جمله مطاعن او ذکر
نکرده اند و آن انکار حکم تیمم است چنانچه در صحیح بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی
روایت کرده اند و همه از شقیق روایت کرده اند که گفت من نشسته بودم با عبد الله بن
مسعود و ابو موسی اشعری پس ابو موسی گفت اگر مردی جنب شود و یکماه آب نیابد
که تیمم کند تیمم نخواهد کرد که نماز کند پس چه میکنید با آیه سوره مایده فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً
فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا پس ابن مسعود گفت اگر رخصت دهند هر وقت که آب
بر ایشان سرد خواهد بود تیمم بخاک خواهند کرد من گفتم از برای همین معنی کراهت

داریدا از تیمم گفت پس ابوموسی گفت یا نشنیدی سخن عمار را که بعمر گفت که رسول
خدا مرا برای حاجتی فرستاد پس من جنب شدم و آب نیافتم در میان خاک
غلطیدم چنانچه دابه میغلطد چون بخدمت حضرت آمدم این را ذکر کردم حضرت
فرمود که بس بود ترا که چنین کنی پس دستهای خود را بر زمین زد و هم مالید و
دستها و روها را مسح کرد و عبدالله گفت مگر ندیدی که عمر قانع نشد بقول عمار و
بخاری روایت دیگر این مضمون را روایت کرده است و ایضاً بسند دیگر روایت
کرده اند از شقیق بن سلمه من نزد ابومسعود و ابوموسی بودم ابوموسی گفت اگر کسی
جنب شود و آب نیابد چه کند ابن مسعود گفت نماز نکند تا آب بیابد ابوموسی
گفت چه میکنی قول عمار را ابن مسعود گفت ندیدی که عمر باین قانع نشد ابوموسی
گفت قول عمار را بگذار این آیه را چه میکنی عبدالله نتوانست جواب داد از عذر
ناموجهی سابق را گفت و ایضاً بخاری از سعد بن عبدالرحمن از پدرش روایت کرده است
که مردی بنزد عمر آمد و گفت من جنب شدم آب نیافتم عمر گفت نماز مکن عمار بن
یاسر بعمر گفت بخاطر نداری که من و تو در سفری بودیم و جنب شدیم و تو نماز نکردی
و من در خاک غلطیدم و نماز کردم پس از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
واقعه را ذکر کردم حضرت فرمود ترا کافی که چنین کنی و دستها را بر زمین زد و پف کرد
و در دو دست بها را مسح کرد و بروایت مسلم چون عمار این را گفت عمر گفت از خدا بترس
ای عمار گفت اگر میخواهی این حدیث را نقل نکنم و بروایت دیگر عمار گفت اگر میخواهی
بسبب حقی که بر من داری من این حدیث را با احدی نقل نکنم و صاحب جامع الاصول
بعد از آنکه روایات بخاری و مسلم را روایت کرده است گفته است که در روایت
ابی داود چنین است که عبدالرحمن گفت من نزد عمر بودم مردی آمد و گفت
ما در مکانی یکماه و دو ماه میباشیم و آب نمی باشد عمر گفت اگر من باشم نماز نمیکنم

عمار گفت یا بخاطر نداری که من و تو در میان شتران بودیم و جنب شدیم من
در خاک غلطیدم پس آمدم بخدمت حضرت رسول عرض کردم و حضرت کیفیت
تیمم را تعلیم نمود پس عمر گفت ای عمار از خدا بترس عمار گفت اگر خواهی این حدیث را
هرگز ذکر نخواهم کرد عمر گفت تو ما را بگفته خود میگذاری مؤلف گوید این احادیث
صحاح سنیان نقل شده و ایشان انکار صحت اینها نمیتوانند نمود پس میگوییم خالی از
دو صورت نیست یا آنکه عمر در وقتی که امر کرد سایل را که در هنگام نیافتن آب ترک
نماز بکند و اذعان قول عمار نکرد و گفت اگر من باشم نماز نمیکنم تا آب بهم رسد عالم بود
که باینکه تیمم را بر فاقد آب واجب گردانیده و متذکر آیه بود که حق تعالی برد او
بر دو آیه تصریح بآن نموده در خاطر داشت امر حضرت رسول را به تیمم و بیان کیفیت
آن کردن یا جاهل بود و نمیدانست فرموده خدا و رسول را اگر شق اول باشد
چنانچه ظاهر اکثر احادیث انکار او حکم تیمم را رد صریح خواهد بود بر خدا و رسول
بگمان آنکه باین حکم مستلزم مفسده است و نسبت جهل و امر قبیح بخدا و رسول خواهد بود
و کفری از این قبیح تر و ظاهرتر نمیباشد اگرچه از او غریب نبود و مدار او بر این بود چنانکه
حی علی خیر العمل را در اذان انداخت و منع دوات و قلم نمود و سایر اموری که
از او متواتر است و بعضی گذشت و بعضی خواهد آمد و اگر شق دویم باشد که جاهل
آیه و حکم باشد و بر آیه و حدیث مطلع نشده باشد پس دلیل خواهد بود بر نهایت
جهالت و حماقت و بی دینی او که در مدت زیاده از بیست سال در خدمت آنحضرت
بوده چنین امر تمام البلوی را که متعلق باعمال نماز باشد و اکثر عوام دانند و احتیاج
بآن بسیار واقع شود او نداند پس چنین کسی چگونه صلاحیت ریاست عام در دین
و دنیا داشته باشد و از غرایب آنست که در وقت مرگش گفتند چرا عبدالله پسر خود را
خلیفه نمیکنی چون میدانست که او معارضه با حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه

نمیتواند کرد و امامت زود بحضرت امیر المؤمنین بر خواهد گشت قبول نکرد و عذری
که گفت این بود که کسی نداند چگونه طلاق زن خود بگوید قابل امامت نیست و اتباعش
جهل بچنین حکمی که میان زن و طلاق از جهات شتی فرق هست مانع امامت
او نگردیده اند با آنکه پیرش بعد از تنبیه متذکر شد و برگشت و عمر مصر بر انکار
ماند و نکرد بعد از قول صحابی عمار رجوع بسیار بصحابه بکند و اگر جاهل باشد این حکم را
معلوم کند و از اینجا معلوم میشود که آنچه عامه در اکثر مواضع بان متمسک میشوند
که چون کسی انکار نکرد فعل خلفای جور را باید که حق باشد باطل است زیرا که
چنین امر واضح بینی را که خلاف کتاب و سنت و اجماع امت بود حکم کرد و نقل
نکرده اند که احدی از صحابه با او معارضه کرده باشند مگر عمار که بعد از اظهار حق
باز ترسید و گفت اگر میگویی من این حدیث را روایت نکنم هرگاه در این امور جزئیه
که چندان غرض دنیوی باز متعلق نیست ایشان از ترس بر انکار نداشته باشند
در امور سلطنت و خلافت کی میتوانند تا انکار کردن طعن هفتم آنست که در
وقایع بسیار حکمهای خطا میکرد و سایر صحابه او را تنبیه میکردند و بر میگشت
چنانکه حکم کرد که زن حامله را سنگسار کنند معاذ گفت ترا بر زن حکم هست بر
فرزندی که در شکم اوست حکمی نیست او از حکم خود برگشت و در مناقب خوارزمی
روایت کرده است که در ایام خلافت عمر زن حامله را آوردند عمر از او سؤال کرد
او اعتراف کرد بزنا پس امر کرد که او را سنگسار کنند در راه حضرت امیر المؤمنین صلی
الله علیه ایشان را ملاقات کرد و از واقعه سؤال نمود چون مطلع شد فرمود برگردانید
او را و آمد بنزد عمر فرمود که امر کرده که این را سنگسار کنند گفت بلی اعتراف کرده
من بزنا حضرت فرمود تو بر او سلطنت داری بر آنچه در شکم اوست سلطنت نداری
پس حضرت فرمود که شاید او را تهدیدی کرده باشی پیش از اقرار گفت بلی چنین بود حضرت

الی

فرمود که مگر نشنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که حد نمیباشد
بر کسی که اعتراف کند بعد از حبس کردن یا قید کردن یا تهدید کردن پس عمر
آن زن را رها کرد و گفت عاجزند زنان از آنکه مثل علی بن ابی طالب از ایشان متولد
شود اگر علی نبود عمر هلاک میشد و ایضاً از مناقب خوارزمی و مسند احمد بن
حنبل روایت کرده اند که زن دیوانه را آوردند بسوی عمر که زنا کرده بود عمر خواست
او را سنگسار کند حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود نشنیدی
که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که قلم تکلیف برداشته شده است از
سه کس از دیوانه تا عاقل شود و از طفل تا بالغ شود و از کسی که در خواب باشد تا بیدار شود
پس عمر دست از او برداشت و این قضیه را قاضی القضات و ابن ابی الحدید تلقی بقبول نموده اند
و از این باب اخبار و وقایع بسیار است که رساله گنجایش ذکر آنها ندارد طعن هشتم بدعتهایست
که او در دین خدا کرد برای خود بی مستندی بایراد قلیلی در اینجا اکتفا مینماییم اول نماز
تراویح که در شبهای ماه مبارک رمضان نوافل را بجماعت بجا آورند و دلیل بر بدعت بودن
آن آنست که خود اعتراف بان کرده چنانکه صاحب نهایه و اکثر محدثین ایشان روایت
کرده اند که چون بمسجد آمد در شب ماه مبارک رمضان و دید که باغوای شیطان
مسجد پر شده است گفت نِعْمَتُ البِدْعَةُ بدعتی خوب بدعتی بود که ما کردیم و در صحیح بخاری
و صحیح مسلم و جامع الاصول روایت کرده اند که ابو سلمه از عایشه سؤال کرد که نماز
رسول خدا در ماه رمضان و غیر آن زیاده بر یازده رکعت نمیکرد اول چهار رکعت
میکرد مپرس که چه مقدار نیکو و طولانی میکرد پس چهار رکعت دیگر میکرد در نهایت نیکویی
و طول پس سه رکعت دیگر میکرد من گفتم یا رسول الله پیش از وتر بخواب میروی
حضرت فرمود ای عایشه دیدهای من بخواب میرود و دلم بخواب نمیرود و در روایت
دیگر مسلم روایت کرد که عایشه گفت که نماز آنحضرت در ماه رمضان و غیر آن سیزده

رکعت بود که نافله صبح داخل در آنها بود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم
و ابو داود روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حجره در مسجد در از حصیر
ماه رمضان ساخت و بیرون آمد که در آن حجره نماز کند پس بعضی از مردم آمدند که
که با آنحضرت اقتدا کنند حضرت برگشت و بخانه رفت و شب دیگر بیرون نیامد ایشان
گمان کردند که حضرت را خواب برده است پس بعضی تنحنح میکردند و بعضی سنگریزه بر در
میزدند حضرت غضبناک بیرون آمد و فرمود در این مبالغه میکنید تا آنکه
می ترسم بر شما واجب شود و از عهده بر نیایید ایها الناس در خانهای خود نماز کنید
بدرستی که بهترین نماز آنست که آدمی در خانه خود بکند مگر نماز واجب که بجماعت
کردن بهتر است و ایضاً از انس روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
نماز میکرد در ماه رمضان من آمدم و در پهلوی حضرت ایستادم و دیگری هم آمد
تا آنکه جماعتی شدیم چون حضرت یافت که ما در عقب او ایستاده ایم نماز را سبک کرد و داخل
خانه شد و مشغول نماز شد و بعد از آن فرمود که شما اقتدا کردید من ترک نماز در مسجد
کردم و از این باب احادیث بسیار در صحاح خود روایت کرده اند و از این اخبار بسیار هم ظاهر
میشود که یا حضرت رسول در ماه رمضان مطلقا نافله اضافه نمیکرده اند یا اگر میکرده اند
راضی نبوده اند که بجماعت کرده شود پس این بدعتی بوده که در شریعت مقرر کردن و
جماعت مستحب کرده اند و سنت موکد قرار داده اند و معلوم است که بدعت است و در احادیث
متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که هر بدعتی ضلالتست و هر ضلالتی
راهش بسوی جهنم است و در صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که حضرت رسول صلی
الله علیه و آله و سلم در خطبه خود میفرمود که بهترین سخنها کتاب خداست و
بهترین هدایتها هدایت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بدترین امور آنها است که
تازه بهم میرسند و هر بدعتی ضلالتست و بخاری و مسلم روایت کرده اند که حضرت

فرمود

فرمود هر که سنت مرا نخواهد از من نیست و فرمود که چه سبب دارد که جماعتی کراهت
دارند از کاری که من میکنم بخدا سوگند که من داناترم از همه بخدا سوگند که من داناترم از همه
بخدا خوف و خشیت من از خدا از همه بیشتر است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی
و ابو داود روایت کرده است که زینهار که احتراز کنید از اموری که تازه بهم میرسد
که هر تازه که بهم میرسد بدعت است و هر بدعتی ضلالتست و آنچه جمعی از عامه از
برای اصلاح کار عمر گفته اند که بپنج قسم منقسم میشود مخالف احادیث عامه و
خاصه است و از نصوص صریحه مستفاد میشود که هر امری را که در دین احداث کنند
که در شریعت خصوصاً یا عموماً وارد نشده باشد بدعت است و حرام است و هر فعلی را
که بوجه عبادت واقع سازند و از دلیل شرعی عامی یا خاصی مستفاد نشده باشد بدعت
و تشریعست خواه فعل مستقلی باشد یا صفت عبادتی باشد یا صفت عبادتی باشد
که اصلش از شارع ملتقی شده باشد مثل آنکه واجب را سنت کنند یا سنت را بنیت
واجب بعمل آورند یا وصف خاصی را در عبادتی اختراع کنند مثل آنکه طواف را
بجماعت بکنند یا عدد خاصی از عبادت را در وقتی مخصوص قرار دهند مثل نماز
چاشت که بدعت دیگر است از بدعتهای عمر همه حرام است و اگر کسی بدعت را اصطلاح
کند و بپنج قسم منقسم کرده اند شک نیست که بدعتهای عمر داخل بدعتهای حرام است
دویم آنکه عسس را بدعت کرد که شبها گردد و تجسس احوال مردم کند با آنکه حق تعالی
از آن نهی فرموده وَلَا تَجَسَّسُوا و ابن ابی الحدید و دیگران روایت کرده اند که عمر شبی
از برای عسس میگشت از خانه صدایی شنید از دیوار بالا آمد دید با زنی مردیست که مشک
شرابی نزد خود گذاشته اند گفت ای دشمن خدا گمان میکنی که خدا بر تو خواهد پوشید
و تو مشغول معصیت او باشی آن مرد گفت تعجیل مکن که اگر من یک خطا کرده ام تو سه خطا کرده
خدا فرموده است تجسس مکنید تو تجسس کردی و فرموده است وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ

أَبْوَابِهَا یعنی داخل خانها از درهای از بشوید تو از دیوار بالا امدی و فرمود ... است
إِذَا دَخَلْتُمْ بُیُوتًا فَسَلِّمُوا یعنی هرگاه داخل خانها شوید پس سلام کنید و تو سلام نکردی
عمر گفت اگر از تو عفو کنم اختیار امر خیری خواهی کرد گفت بلی والله دیگر این کار را نخواهم
کرد عمر گفت برو عفو کردم از تو سیم انکه سه طلاق متوالی را بدون رجوع یکی حساب
میکرده اند در زمان حضرت رسول و ابوبکر و بعد از انکه سه سال از خلافت او گذشت
سه طلاق حساب کرد چنانکه در جامع الاصول از صحیح ابوداود و نسائی روایت کرده
از ابن عباس بچندین طریق و عذری که گفته است انست که مردم جرأت بر طلاق بکنند
اگر این علت اجرای سه طلاق بایست خدا که بهمه چیز علمش احاطه کرده است بکند و رسول
خدا در جمیع امور منتظر وحی الهی میشد و بعقل کامل خود حکم نمیکرد عمر را چه نسبت است
که احکام الهی را بعقل شوم خود تغییر دهد چهارم انست که از ائمه اهل بیت علیهم السلام
بطرق معتبره منقول است که مقام ابراهیم در زمان ابراهیم و بعد از او متصل بود
بخانه کعبه تا انکه کفار قریش در جاهلیت ان را برداشتند و در موضعی که الحال در انجا است
گذاشتند چون حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم مکه را فتح کرد مقام را برد
بجایی که در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام در انجا بود و پیوسته در انجا بود چون
عمر غصب خلافت کرد [illegible] که بدانند که مقام در زمان جاهلیت
در کجا بوده است [illegible] یکی گفت من اندازه ان را برداشته ام و نگاه داشته ام
[illegible] مقام جاهلیت را معلوم کرد و مقام را برداشت و در همان موضع که در
جاهلیت بود گذاشت تا حال در انجا است و حضرت صاحب صلوات الله
علیه بمقام اول خواهد برد [illegible]
و الحال جای مقام را که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم در انجا بوده
گذاشته اند و مقام جبرئیل میگویند و [illegible] نیز اشاره بتبدیل مقام نموده است

وگفته

وگفته است عمر از مطلب بن ابی وداعه پرسید که میدانی که موضع مقام در جاهلیت
کجا بود گفت بلی نشان او داد همین موضع را و ابن ابی الحدید گفته است که مورخان
گفته اند که عمر اول کسی بود که قرار کرد که نافله رمضان را بجماعت بگذارند و شبها
چنین کنند و خانه رویشد ثقفی را سوزانید که نبیذ میفروخت و اول کسی بود که عسس
وشب گردی را اختراع کرد و اول کسی بود که تازیانه را اختیار کرد برای تادیب مردم
ومیگفتند که تازیانه عمر مهابتش بیش از شمشیر حجاج بود و اول کسی بود که عمال خود را جریمه
کرد و نصف اموال ایشان را گرفت و او مسجد رسول را خراب کرد و زیاد کرد از جمله انچه
داخل کرد خانه عباس بود و او مقام را نقل کرد بموضعی که الحال در انجا هست و پیشتر
متصل بخانه کعبه بود [illegible] بالحضرت رسالت زیاده از این و اظهر نمیباشد که
انچه را دانسته برطرف کند و بدعت کفر و جاهلیت را احیا کند پنجم انکه چون
از [illegible] رسول و منبر امیر علیهما السلام شنیده بود که موالی انصار ما از عجم
خواهد بود با عجم عداوت میکرد و احکام مسلمانان را بر ایشان جاری نمیکرد و مقرر کرد
که قریش دختر از عرب و عجم بخواهند و عرب و عجم دختر بگیرند و قریش دختر بعرب
ندهند و عرب دختر بعجم ندهد پس عرب را نسبت بقریش و عجم را نسبت بعرب بمنزله
یهود و نصاری قرار داد و حال انکه رسول خدا فرموده است مسلمانان همه کفو یکدیگر اند
و در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است که عمر منع کرد از انکه میراث را
بعجم بدهند مگر عجمی که در میان عرب متولد شده باشد و این مضاده صریحی است
با احکام میراث که حق تعالی در قران مجید نازل ساخته ششم انکه در میراث عول و تعصیب را
قرار داد و ان مخالف کتاب و سنت است و بیانش طولی دارد که مناسب این رساله نیست
هفتم انکه الصَّلَاةُ خَیْرٌ مِنَ النَّوْمِ را در اذان نماز صبح قرار داد و زیاد کرد چنانکه در جامع
الاصول از موطای مالک روایت کرده است هشتم انست که بیت المال و غنایم را در

زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و زمان ابوبکر بالسویه قسمت میکردند
و عمر این را بر هم زد و زوجات حضرت رسول را زیاد داد و عایشه را سالی دوازده هزار
درهم میداد و سایر زوجات را ده هزار درهم و قسمت اهل بدر از مهاجران پنج هزار درهم
و از انصار چهار هزار درهم قرار داد و همچنین سایر مردم را بتفاوت میداد و بخاری و مسلم
و دیگران روایت کرده اند که حضرت رسول با انصار گفت در مقام تسلی که بعد از من
دیگران بر شما زیادتی خواهند داد پس صبر کنید تا در حوض کوثر بنزد من آیند و ابن ابی
الحدید و دیگران اعتراف کرده اند که اول کسی که این بدعت کرد و قسمت بالسویه را تغییر داد
عمر بود و این معلوم است که متضمن جور بر جماعتیست که حق ایشان را کم کرد و اکثر فتنهای زمان
خلافت حضرت امیر متفرع بر این بدعت شد زیرا که حضرت امیر خواست که سنت حضرت
رسول را در میان ایشان جاری کند اکابر اصحاب آنحضرت باین راضی نشدند مانند طلحه
و زبیر و فتنه بصره بر پا شد و فتنهای دیگر بر آن متفرع گردید و اگر جایز بود تفضیل در قسمت
البته حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نایره این فتنهای عظیم را بآن منطفی میساخت
که این قدر وهن در ارکان خلافت بهم نرسد و باعث قوت معویه و دیگران نشود و ابن
ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است که اگر گوئی ابوبکر نیز قسمت بالسویه کرد و حضرت
امیر المؤمنین کرد و کسی انکار بر او نکرد چنانکه انکار بر امیر المؤمنین کرد جواب گوییم که زمان
ابوبکر متصل بود بزمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و بسبب آن عمل او
کرد کسی بر او اعتراض نتوانست کرد و چون عمر خلیفه شد بنای کار را بتفضیل گذاشت و مردم
بآن الفت گرفتند و قسمت اول را فراموش کردند و ایام عمر بطول انجامید و در دل ایشان
محبت مال و کثرت عطا فرا گرفت و آنها که مظلوم شدند عادت بآن کردند و قناعت نمودند
و عثمان علیه اللعنه خلیفه شد او هم بطریقه عمر سلوک کرد و عادت مردم باین طریقه
محکم شد و چون خلافت بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه رسید خواست برگرداند مردم را

بزبان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آنکه بیست و دو سال با مردم عمل
کرده بودند و آن سنت را فراموش کرده بودند لهذا قبول آن بر ایشان گران بود بمرتبه
که بیعت لازم را شکستند و بر آنحضرت خروج کردند و جمع دیگر که عمر ایشان را تفضیل
میداد گمراه کردند و با خود شریک کردند و سیرت آنحضرت را مذمت میکردند و بدعت
عمر را مدح میکردند تا آنکه اکثر دلها را از آنحضرت منحرف گردانید مؤلف گوید که اگر نیک
تامل کنی میدانی که فتنها که در اسلام بهم رسید و ظلمها که بر اهل بیت رسالت واقع
شد همه از بدعتها و تدبیرهای این منافق که اصل شجره فتنه را در روز سقیفه غرس
نمود و بتفضیل در عطا آن را تربیت کرد و بتدبیر شوری را بار آورد تا ظهور قائم
آل محمد علیهم السلام هر ظلم و جوری که بر اهل بیت و شیعیان ایشان واقع میشود
از ثمرات آن شجره ملعونه است فَلَعْنَةُ اللهِ عَلى مَنْ غَرَسَها وَ سَقاها وَ اَثْمَرَها وَ رَبّاها
طعن دهم قضیه شوری است که اعظم قبایح و اشنع قضایاست و مجمل آن قصه باطله
هایله چنانچه ابن ابی الحدید و ابن کثیر و اکثر مخالفان ایراد نموده اند آنست که چون ابولؤلؤ
عمر را زخم زد و جزم کرد که بجهنم واصل خواهد شد مانع شد آنچه در باب حرمان اهل
بیت علیهم السلام از خلافت و نقص مرتبه ایشان در حال حیوة خود کرده بود شروع کرد
بتدبیر امری چند که ثمره آن باشد که بعد از او نیز مرکز امر خلافت بر ایشان مستقر نگردد
و نزد عوام محمود بوده باشد و کسی گمان حیله باو نبرد و او را بی غرض شناسند اول مشوره
کرد با اصحاب در این باب کسی برای خوش آمد او گفت عبد الله پسر خود را خلیفه کن از
برای آنکه او را صاحب غرض ندانند و ایضا میدانست که اگر او نشود بر او نمیشوند بر دو حق
زود بسا خبیث بر میگردد قبول نکرد و گفت نه والله از اولاد خطاب دو کس مرتکب این امر
نمیشود بس است عمر آنچه کرد خلافت را برای اولاد خود ذخیره نمیکنم و در حیات و ممات
فرزند و متحمل این امر نمیشوم بعد از آن گفت که بتحقیق که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

چون از دنیا رفت از شش نفر راضی بود علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص
و عبد الرحمن بن عوف بخاطرم میرسد که خلافت را در میان ایشان بشوری قرار دهم تا برای
خود هر یک را که خواهند اختیار کنند و بعد از ان ایشان را طلبید چون حاضر شدند نگاه
کرد بسوی ایشان و گفت هر یک از ایشان بامید خلافت امده اند و بروایت ابن ابی الحدید
گفت ایا همه شما طمع خلافت دارید بعد از من چون دو مرتبه اعاده این سخن کرد زبیر گفت
گفت چه مانع است مارا از خلافت تو خلافت کردی ما در میان قریش کمتر از تو نیستیم
نه در فضل و نه در قرابت حضرت رسالت صلی الله علیه و اله وسلم بعد از ان گفت میخواهید
بگویم شما را چگونه مردمید گفتند بگو اگر بگوییم مگو دست از ما بر نخواهی داشت گفت اما تو ای
زبیر بدخو و مفسدی اگر راضی باشی مؤمنی و اگر راضی نباشی کافری گاه انسانی و گاه شیطانی
گمان هست که اگر خلافت بتو رسد همان روز بر سر یکچارک خود را بدریا زنی نمیدانم اگر
خلیفه شوی روزی که شیطانی امام مردم کی خواهد بود با اینکه تو این صفت باشی بکار
این امت و اما تو ای طلحه بتحقیق که رسول خدا آزرده از تو از دنیا رفت بسبب کلمه که در روز
نزول ایه حجاب گفتی ابن ابی الحدید گفته که شیخ ما ابو عثمان خطبه گفته است که ان کلمه بود
که چون ایه حجاب نازل شد طلحه در حضور جماعتی گفت که چه فایده دارد که پیغمبر امروز چادر بر سر
زنان خود میکند بزودی خواهد مرد و ما زنانش را نکاح خواهیم کرد بعد از ان برای تو نازل شد
وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا یعنی شما را نمیرسد
و جایز نیست که رسول خدا را برنجانید و نه انکه زنان او را بعد از او هرگز نکاح کنید و اما
تو ای سعد متعصب و متکبری و بکار خلافت نمی ایی و اگر ریاست دهی با تو باشد از عهده
ان بر نمی ایی و چه نسبت میان بنی زهره و خلافت و اما تو ای عبد الرحمن ضعیف و عاجزی
و قوم خود را دوست میداری و بنی زهره را با این کار نسبتی نیست و اما تو ای عثمان والله
که سرگینی بهتر است از تو و اگر تو خلیفه شوی خویشان خود را بر مردم مسلط گردانی و همه

اموال

اموال بیت المال را بایشان دهی می بینم که قریش ترا امام کنند و تو قوم خود را بر مردم
سوار کنی و ایشان را بغیر مسلمانان اختصاص دهی بعد از انکه گرگان عرب بر تو بشورند و ترا
بکشند بعد از ان رو بعلی صلوات الله علیه کرد و گفت اگر تو مزاح و شوخی نمیداشتی
برای این کار خوب بودی والله که اگر ایمان ترا با ایمان اهل زمین بسنجند بر همه زیادتی
کند بعد از ان انحضرت برخواست و بیرون رفت عمر گفت والله قد رایتم در امید تمام
و مرتبه اش میشناسم اگر کار خود را باو گذارید شما را بر حق واضح و روشن بدارد پرسیدند
که کیست ان گفت اینکه از میان شما برخواست و میرود اگر او را صاحب اختیار کنید
شما را براه خدا میبرد گفتند پس چه مانع است که باو نمیدهی گفت نمیخواهم که بار این کار
در زندگی و مردگی بر دوش من باشد و بروایت دیگر در غیر روز شوری گفت
نبوت و خلافت را برای بنی هاشم جمع نمیکنیم و بروایت دیگر گفت که کم سن است بعد
از ان عمر گفت اه اگر ابو عبیده جراح یا سالم مولای ابی حذیفه زنده میبود و مرا هیچ تشویش
و تردد نبود ایشان برای این کار مناسب و بی عیب بودند بعد از ان عمر ابو طلحه انصاری را
طلبید و گفت پنجاه کس از انصار ترا بردار و این شش نفر را در خانه جمع کن و شما همه
با شمشیرها بر در خانه بایستید و تعجیل کن پیش از سه روز مهلت مده تا ایشان باهم
مشورت کنند و یکی از جمله خود را برای این کار اختیار نمایند اگر پنج کس متفق شوند و
یکی مخالفت نماید گردن او را بزن و اگر چهار کس اتفاق نمایند و دو کس مخالفت ورزند
گردن هر دو را بزن و اگر سه کس اتفاق کنند که عبد الرحمن میان ایشان باشد بقول او
عمل کنید و اگر ان سه کس دیگر بر مخالفت مصر باشند گردن ایشان را بزن و اگر سه روز بگذرد
و اتفاق بر امری نکنند گردن همه را بزن و مسلمانان را بگذار تا هر که را بخواهند برای خود
اختیار کنند چون عمر را دفن کردند ابو طلحه با پنجاه کس همه با شمشیرها بر در خانه و حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه بروایات مستفیضه مخالف و موالف قریب بصد

منقبت از مناقب غیر متناهیه خود را بر ایشان شمرد و همه تصدیق کردند و با یکدیگر
مشوره کردند و گفتند اگر خلافت باو داده شود هیچکس را بر دیگری زیادتی نخواهد داد
و همه مسلمانان را مساوی خواهد کرد و باین سبب بخلافت او راضی نشدند و چون طلحه از
خلافت خود مایوس شد و دانست که خلافت از علی و عثمان بیرون نمیرود و با بنی
هاشم عداوت داشت گفت حصه خود را بعثمان بخشیدم بعد از آن سعد بن ابی وقاص
چون دانست خلافت باو نمیرسد گفت من حصه خود را با بن عم خود عبد الرحمن دادم چون
هر دو از بنی زهره بودند بعد از آن عبد الرحمن گفت من هم از حصه خود گذشتم و میان علی
و عثمان گذاشتم و بعلی صلوات الله علیه گفت با تو بیعت میکنم بر کتاب خدا و سنت رسول
و طریقه شیخین ابوبکر و عمر حضرت فرمود من قبول میکنم بر کتاب خدا و سنت رسول و آنچه
خود دانم و رایم بان تعلق گیرد بعد از آن بهمان نحو بعثمان گفت عثمان گفت شرط قبول کردم
بار دیگر بعلی صلوات الله علیه بهمان شرط گفت تا سه مرتبه و هر مرتبه عثمان قبول بعثمان
میکرد و علی قبول نمیکرد چون دید که علی صلوات الله علیه شرط طریقه شیخین را
قبول نمیکند دست بدست عثمان داد و گفت السَّلَامُ عَلَیْکَ یا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ پس علی صلوات
الله علیه فرمود که تو با او بیعت نکردی مگر بهمان امید که عمر با ابوبکر کرد خدا میان شما جدائی
اندازد و چنانکه اکثر نقل کرده اند دعای آنحضرت مستجاب شد و میان ایشان فساد و عناد
بمرتبه بهم رسید که هیچیک با دیگری سخن نمیگفتند تا آنکه مرگ در میان ایشان جدائی افکند
این بود کیفیت این قضیه بنحوی که اکابر محدثین و مورخین عامه روایت کرده اند و در مقام
احتجاج مسلم داشته اند و بر عاقلی مخفی نتواند بود و دلالت این قضیه از جهات شتی بر طعن
و کفر و ضلالت و خطای ابوبکر و عمر و عثمان و رفقا و اعوان ایشان اول آنکه گفت بر است عمر را
آنچه کرد در حیات و ممات متحمل این کار نمیشوم اگر این کار حق و موافق امر الهی و حضرت رسالت
پناهی و رضا و طاعت ایشان بود چرا از آن احتراز و استنکاف میکرد و از تحمل این میگریخت

و اگر خطا و باطل و خلاف رضا و اطاعت ایشان بود چرا در حیات متحمل میشد و بعد از
حجت خدا و رسول او و متمسک شد و حق را از صاحب حق گرفت اول برای ابوبکر و
بعد از او از برای خود دویم آنکه اول گفت که رسول خدا از همه این شش نفر راضی بود
و از ینجهت همه لایق خلافتند بعد از آن برای هر کس عیبی گفت که باعتقاد او منافی انست
و اگر آنها اگر کفر نباشد بیشک معصیت هستند پس با این عیوب چون تجویز خلافت
ایشان کرد و چگونه آنحضرت از ایشان راضی بود و ابن ابی الحدید از جاحظ نقل کرده است
که اگر کسی بعمر میگفت که تو اول گفتی که رسول خدا از این شش نفر راضی بود پس چون حالا
بطلحه میگوئی که از تو آزرده از دنیا رفت و اینها نقیض یکدیگرند اما کی جرات میکرد
که کمتر از این سخن را با او بگوید چه جای این سیم آنکه عیب کرد حضرت امیر المومنین را
بمزاح که از جمله صفات حمیده و اخلاق حسنه انبیا و اولیاست و حق تعالی رسولش را
باین مدح و خلافش را مذمت کرده و فرموده است فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ
وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ و اگر مراد بدعابه مزاح امری باشد
که منافی تمکین و وقار و نفاذ و متضمن لهو و لعب باشد بر همه عالم ظاهر است که آنحضرت
بخلاف این اوصاف موصوف بود و رعبش در دلهای کافران و منافقان
بمقتضای أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ بمرتبه متمکن که نامش را
که میشنیدند بدنشان میلرزید و باین سبب اکثر قبول خلافت او نمیکردند و عمر خود
او را نسبت بفخر و تکبر میداد و از ابن عباس روایت کرده اند که چون آنحضرت ساکت
بود ما جرات نمیکردیم که ابتدا بسخن بکنیم و از ابن ابی الحدید از زبیر بن بکار روایت
کرده است که عمر با ابن عباس گفت اگر صاحب شما علی متولی خلافت بشود میترسم
که عجبی که او دارد او را از راه ببرد و باز ابن الانباری روایت کرده است که علی صلوات
الله علیه آمد بمسجد و نزد عمر نشست و نزد او جماعتی بودند چون برخواست یکی از

حاضران او را نسبت بتکبر و عجب داد عمر گفت سزاوار است مثل او را که تکبر کند اگر
شمشیر او نبود اسلام راست نمیشد و او در قضا از همه اعلم است و از او سبقت سوابق
و شرف این امت پس کسی گفت هرگاه چنین است چرا او را خلیفه نمیکنید گفت
ما از خلافت او کراهت داریم از جهت آنکه فرزندان عبد المطلب را دوست میدارد
و ایضا روایت کرده است که با ابن عباس گفت که شما اهل بیت رسول خدا و پسران عم او بیند
چرا قوم شما خلافت را بشما نگذاشتند ابن عباس گفت نمیدانم هرگز بغیر نیکی چیزی از برای
ایشان در خاطر نداشتیم عمر گفت نخواستند قوم شما که از برای شما پیغمبری
و خلافت جمع شود پس شما باسمان بالا روید از نخوت و تکبر و شاید شما گوییدکه
اول کسی که شما را از خلافت دور کرد ابو بکر بود و او مطلبش این نبود ولیکن امری رو داد
که علاجی بغیر این نداشت و اگر نه رای ابو بکر در حق من هر اینه از برای شما از خلافت
نصیبی قرار میداد زیرا که قوم شما نظر میکنند بسوی شما مانند نظری که گاو میکنند
بقصابی که او را میکشد و باز ابن ابی الحدید از عبد الله بن عمر روایت کرده است که
روزی پدرش با عبد الله بن عباس گفت که میدانی چه امر مانع شد مردم را از آنکه خلافت را
بشما بدهند گفت نه عمر گفت ولیکن من میدانم گفتا آن چیست عمر گفت کراهت
داشتند قریش از آنکه جمع شود از برای شما پیغمبری و خلافت و یکباره مردم را ابا ما
کنید پس قریش از برای خود تدبیری کردند و اختیار نمودند و رای درستی اختیار
کردند ابن عباس گفتا ایا خلیفه غضب خود را از من دور میگردانی که جواب این
سخن را بشنوی عمر گفت بگو انچه میخواهی ابن عباس گفتا اما انچه گفتی که قریش از برای خود
اختیار کردند حق تعالی میفرماید وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ
یعنی پروردگار تو خلق میکند هرچه را میخواهد و اختیار میکند برای ایشان انچه خیر
ایشان در انست و تو میدانی که خدا اختیار کرد از خلقش از برای خلافت از آنکه اختیار کرد

اگر قریش از برای خود اختیار کرده خدا را اختیار کرده اند حق است و الا باطل است و
انچه گفتی که نخواستند که برای ما جمع شود پیغمبری و خلافت پس حق تعالی حال
این جماعت را ذکر کرده است و گفته است ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ
أَعْمَالَهُمْ یعنی این بسبب انست که ایشان نخواستند انچه را فرستاده است پس خدا
حبط کرد عملهای ایشان را و ثواب انها را برطرف کرد و اما انچه گفتی که اگر چنین میشد
ما مردم را ابا ما ل میکردیم اگر ما بخلافت بر مردم تعدی میکردیم بقرابت و خویشی
باز میتوانستیم کرد ولیکن خلقهای ما مشتق از خلق رسول خدا که خدا در حق او گفته است
که بدرستی که تو بر خلق عظیمی و ایضا باو خطاب کرده است که بگشا و پست کن بال
مرحمت خود را برای انها که متابعت تو کرده اند از مومنان عمر گفت هموار باش ای پسر
عباس دلهای شما پر از غش و مکر است در امر قریش که هرگز زایل نمیگردد و کینه که ابدا
هرگز متغیر نمیشود ابن عباس گفت بتانی راه رو ای پادشاه مومنان و دلهای بنی هاشم را
نسبت بغش و فریب مده بدرستی که دلهای ایشان از دل رسول خدا است که خدا پاک
و پاکیزه گردانیده است از از همه عیبها و بدیها و ایشان خانه ابا ده اند که حق تعالی ایه تطهیر را
در شان ایشان فرستاده است و اما انکه گفتی که عداوت و کینه شما در دل ما هست
چگونه کینه نداشته باشد کسی که حقش را غصب کرده باشند و در دست دیگران بیند
پس عمر گفت اما تو ای عبد الله از تو سخنی چند رسیده است که نمیخواهم بتو بگویم و منزلت تو نزد من
زایل شود ابن عباس گفت کدام است مرا خبر ده اگر باطل باشد خلافش را ظاهر کردانم
و اگر حق باشد نباید از حق بر نجی عمر گفت میشنوم که مکرر میگویی که این خلافت را از روی
حسد و ظلم از ما گرفتند ابن عباس گفتا ما حسد پس شیطان حسد بر ادم برد و او را از
بهشت بیرون کرد و ما فرزندان ادمیم و حسد ما را بسیار میبرند و تو میدانی که صاحب
این حق کیست پس گفتا ای خلیفه ایا حجت نمیگیرند عرب بر عجم که رسول خدا از ما است

وما بهتریم از شما و قریش دعواي فضیلت میکنند بر سایر عرب که رسول خدا از ماست
پس ما نیز بر سایر قریش این حجت داریم عمر کفت الحال برخیز و بخانه خود برو چون برخواست
و روانه شد عمر از عقب او صدا زد که ای انکه میروي بدرستي که من با هر چه از تو صادر شود
دست از رعایت حق تو بر نمیدارم ابن عباس رو بعقب کرد و کفت مرا بر تو و بر همه مسلمانان
حق عظیمي هست بسبب رسول خدا هر که رعایت کند بهره خود را حفظ کرده است و هر که ضایع
کند از بهره خودش را باطل کرده است این را کفت و رفت پس عمر با حاضران کفت مرحبا ابن
عباس هرکز ندیده ام او را با کسی مباحثه و معارضه کند مکر انکه بر او غالب می آید
مولف کوید که از این اخبار متناقضه بر عاقل خبیر مخفي نمیماند که ان منافق میدانسته است که
خلافت حق امیر المومنین صلوات الله علیه است و با بن حیل و وسایل سعي در ابطال
حق او میکرده است و هر یك از ان کفتها دلیل واضحیست بر کفر و نفاق او و مثل انکه کفت
نمیخواهم در حیات و ممات متحمل این کار شوم هر کاه میدانی که امیر المومنین صلوات الله علیه
صاحب این حق است و اکر خلیفه شود مردم را براه خدا میبرد و همیشه میکفتی لَوْلَا عَلِیٌّ
لَهَلَكَ عُمَرُ پس چرا بعد از موت باو نمیدهي شاید کفاره بعضي از کناهان تو بشود اکر نمیخواستي
در اصل متحمل شوي چرا باقح وجوه متحمل شدي و تدبیرات کردي که با عتراف تو احق و
اولي است منصرف کردد و بکسي منتقل شود که باعتراف تو و بحسب واقع هر کسی
از او بهتر است و از غایت فضیحت کشته خواهد شد و انکه کفت نبوت و خلافت را
براي بني هاشم جمع نمیکنیم ابن عباس جواب شافي در این باب کفت حق تعالی میفرماید وَإِنَّ
الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ یعني بدرستي که امر همه از خداست و فرموده است لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ
يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ و امات و اخبار بسیار از این باب کذشت و بني هاشم چه تقصیر
دارند که قابل امامت و خلافت نیستند سواي انکه معدن نبوت و ابواب علم و
حکمت و اعلام هدي و منار تقوي و راه نمایان راه خدا اند و چرا در سایر انبیا مانند

ازخورا

نوح و ابراهیم و اسحق و یعقوب و داود و غیر ایشان پیغمبري ایشان مانع خلافت
اهل بیت ایشان نشد و در پیغمبر اخر الزمان که اشرف پیغمبرانست مانع شد و انکه
اکر نبوت و خلافت از شما باشد براي ما هیچ نمیماند محض حسد و عداوت و حب جاه
و ریاست است هر کاه خدا ایشان را براي خلافت پسندیده و شما را قابل
ان ندانسته باشد کسي را تقصیري نخواهد بود اما عدم کم سالي هر کاه کم سن بودن
مانع پیغمبري نباشد در حضرت یوسف و عیسی و یحیی و سلیمان و امثال ایشان
مانع خلافت چرا باشد در حق ان حضرت و از براي نبوت و رسالت و خاتم الانبیا
بودن هر کاه چهل سال کافي باشد زیاده از چهل سال در خلافت انحضرت چرا کافي
نباشد و چرا سن انحضرت از براي حمل سوره برات و در غزوه تبوك براي منزلت
هاروني و خلافت که چهل سال پیش از این بود کم نبود و بعد از وفات حضرت
رسول که چند بعد از ان بود و عذر دیکر که بخویشان محبت دارد هر کاه محبت خویشان
از براي خدا باشد چرا بد باشد پس معلوم شد که ابن خطاب مشتمل است بر خطاهاي
بسیار چهارم انکه خود روایت کرده اند که در روز سقیفه که ائمه میباید از قریش باشد
و انصار بهمین روایت مطیع و منقاد شدند و در روز شوري کفت اکر سالم مولاي
ابي حذیفه میبود من در خلافت او شك نمیکردم و حال انکه او بیشك از قریش و انصار
نبود و این مناقضه صریح است با مخالفت نص و باتفاق اما مقدمه پس سابقا مذکور
شد و ابن اثیر در کامل از عمرو بن میمون روایت کرده است که چون عمر را زخم زدند و
با و کفتند اکر کسي را خلیفه میکردي رفع نزاع میشد کفت اکر ابو عبیده زنده میبود او را
خلیفه میکردم و اکر خدا از من میکفت از پیغمبر میشنیدم که کفت سالم محبتش نسبت بخدا
شدید است و سید مرتضی رحمه الله از بلاذري روایت کرده است که بعمر کفتند کسي را
تعیین کن کفت از اصحاب خود حرص بدي بر خلافت مي بینم و من باین شش نفر میکذارم

که رسول خدا که از دنیا رفت از ایشان راضی بود و بعد از ان گفت اگر یکی از دو تن زنده بودی یا انکه سالم یا ابو عبیده خلافت را باو میگذاشتم و اعتماد براو میکردم و قاضی القضاة نیز این روایت را نقل کرده است وطعنی در ان نکرده است و اما مقدمه دویم در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم روایت کرده است از ابو هریره که رسول خدا گفت که مردم تابع قریش اند در این امر مسلمان ایشان تابع مسلمان ایشان و کافر ایشان تابع کافر ایشانند وایضا از هر دو از ابن عمر روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم فرمود که پیوسته این امر در قریش است مادام که دو نفر از ایشان باقی باشند و بخاری از معاویه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم گفت که قریش والیان مردم اند در خیر و شر تا روز قیامت و قاضی القضاة در مغنی این روایت را نقل کرده است و گفته است که در روز سقیفه این روایت را کسی رد نکرده و همه شهادت بر حقیت ان دادند و بحد استفاضه رسید پس معلوم شد که در این تمنا و حکم باستحقاق سالم از برای خلافت هم نقیض گفته خود کرده و هم مخالفت نصوص قاطعه نموده و ایضا عذری که از برای خلافت سالم پیدا کرده انکه مجهول است معلوم هم هست زیرا که شدت حب امری نیست جامع جمیع شرایط امت بوده باشد وقدرت بر تحمل بار گران خلافت باشد و اگر این حدیث در باب سالم موجب قطع عذر باشد چرا وصف امیر المومنین صلوات الله علیه در حدیث طیر متواتر بلکه او احب خلق الله است بسوی خدا حجت تامه امامت او نباشد با انکه محبوب خدا بودن بالاتر است از محبوب خدا بودن و شدت محبت مستلزم فضیلت بر جمیع خلق نیست و محبوبتر بودن هست پس چرا تعیین انحضرت نکرد و قطع نظر از ایات متکاثره و نصوص متواتره دیگر و بعضی گفته اند که این قرینه واضحه است بر انکه شیعه روایت کرده اند که عهد کرده بودند ابوبکر و عمر و ابو عبیده و سالم بر انکه امامت را نگذارند که به بنی هاشم از اکابر

برسد و اگر این نبوده چه معنی داشت آرزوی وجود این دو نفر کردن که هیچ فضیلی موصوف و معروف نبودند با وجود اکابر صحابه که بانواع فضایل و سوابق ممتاز بودند پنجم انکه قسم خورده که من بعد از فوت متحمل نمیشوم بعد از ان متحمل شد و رجوع بشوری کرد و چه دلیل بود بر حجیت شوری که مبنای خلافت کبری تواند شد نهایت آنکه راه مبتنی بر مشروعیت اجتهاد باشد بر تقدیر تسلیم ترجیح اجتهاد بعضی بر بعضی از چه بود و ایضاً چرا خود که خود را خلیفه میدانست اجتهاد نکرد که یکی را تعیین کند و رجوع باجتهاد دیگران کرد که محتاج بامر بقتل و انهمه تقسیم و تهدید و توعید نبود و اگر اجتهاد خود را کافی نمیدانست تنها میکرد چنانکه ابوبکر کرد در خلافت او کرد البته از فتنه و آشوب اسلم بود و فی الحقیقه منشا مقاتله جمل و صفین و نهروان هیچ امری بغیر شوری نبود چنانکه ابن ابی الحدید از معاویه علیه اللعنه نقل کرده است که امر مسلمانان را هیچ چیز پراکنده نکرد و خواهشهای ایشان را متفرق نکردانید مگر شوری که عمر در میان شش نفر قرار داد زیرا که از ان اعتبار شد که هریک از انها داعیه خلافت بهم رسانیدند و قوم ایشان نیز این خواهش بهم رسانیدند و اگر عمر یک کس را خلیفه میکرد چنانکه ابوبکر کرد این اختلاف هم نمیرسید و تمام کرد بر انگیختن این فتنه را بانکه بطمع انداخت عمرو بن عاص را در خلافت زیرا که او معویه را عامل شام و عمرو بن العاص را حاکم مصر کرده بود بر رای عداوت ایشان نسبت بامیر المومنین صلوات الله علیه میدانست پس بایشان داد برای اگر روزی خلافت بانحضرت برگردد شاید انها اطاعت بکنند و چون مایوس و مجروح و از حیات مایوس گردید گفت ای اصحاب محمد صلی الله علیه واله وسلم خیرخواه یکدیگر باشید اگر نکنید در خلافت غالب میشوند بر شما عمرو و معویه چون این سخن بایشان رسید داعیه خلافت بهم رسانیدند و در زمان حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه سر براوردند و ایضاً ابن ابی الحدید از جعفر بن مکی حاجب روایت

کرده است که محمد بن سلیمان حاجب مرد عاقل ظریف ادیبی بود و متتبع علوم و
فلسفه نیز کرده بود و تعصب مذهب مخصوصی نمیکشید من از او سوال کردم
از احوال علی صلوات الله علیه و عثمان گفت این عداوت قدیم بود میان بنی هاشم
و بنی عبد الشمس و بعد از سخن بسیار در این باب گفت سبب دویم در اختلاف
در امر خلافت و امامت آن بود که عمر خلافت را بشوری انداخت و نص بر یکی تخصیص نکرد
پس در نفس هر یک از ایشان قرار گرفت که اهلیت خلافت و پادشاهی دارند و پیوسته
این امر در خاطرهای ایشان مرکوز بود و چشم بر این دوخته بودند و انتظار این
امر میکشیدند و آنکه نزاع میان علی صلوات الله علیه و عثمان بلند شد و قوی
شد و کار منتهی شد بقتل او و اعظم اسباب قتل او طلحه بود و شک نداشت که خلافت
بعد از عثمان باو خواهد رسید باعتبار سابقه او و آنکه پسر عم ابو بکر بود و در نفوس اهل
آن عصر منزلت عظیم داشت و سماحت وجود هم داشت و با عمر در حیات ابو بکر
نیز در خلافت منازعه کرد و پیوسته باین سبب سعی میکرد در تشنیع عثمان و شورانیدن
مردم بر او و دلهای اهل مدینه و اعراب و اهل شهرها را از و منحرف کرد و زبیر نیز
در این باب معاونت او میکرد و خلافت را از برای خود میخواست و امید این دو نفر
بخلافت کمتر از امید علی صلوات الله علیه نبود بلکه طمع ایشان قوی تر بود زیرا
که علی صلوات الله علیه را ضایع کرده بودند ابو بکر و عمر او را در نظر مردم بیقدر
کرده بودند بلکه او را فراموش کرده بودند از خاطرها و انجماعتی که خصایص و فضایل و
بزرگیهای او را در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دیده و شنیده بودند
اکثر آنها مرده بودند و جماعت دیگر بعرصه آمده بودند که او را نمیشناختند و او را اما
سایر مسلمانان میدانستند و از فضایل او چیزی در میان مردم ظاهر نبود مگر آنکه پسر عم
رسول بود و زوج بتول و پدر سبطین است و سایر مناقب و فضایل او را فراموش کردند

والنز برای آنحضرت اتفاق افتاده بودند از بعض قریش و انحراف ایشان از آنحضرت نقد
کمتر برای هیچیک از دیگران اتفاق نیفتاده قریش و طلحه و زبیر را دوست میداشتند
زیرا که اسباب بغض علی در ایشان نبود و در اواخر ایام عثمان تالیف کرده قلب قریش
میکردند و ایشان را وعده عطا و افضال میدادند و هر دو خود را در میان مردم خلیفه
بالقوه بلکه بالفعل میدانستند زیرا که عمر نص بر ایشان کرده بود و از برای خلافت پسندیده
بود و عمر در حال حیوة و بعد از وفات نافذ الحکم بود و مردم اقوال و افعال او را میپسندیدند
و چون عثمان کشته شد طلحه اراده اخذ خلافت کرد و بسیار حریص بود بر آن و اگر
اشتر و شجاعان عرب که با او بودند خلافت را در علی صلوات الله علیه قرار نمیدادند
بآنحضرت نمیرسید و چون خلافت آنحضرت از دست طلحه و زبیر بدر رفت آن
رخنه عظیم در خلافت آنحضرت کردند و عایشه را بعراق بردند و فتنه و جنگ
جمل مقدمه و تمهیدی بود از برای جنگ صفین زیرا که اگر جنگ بصره نبود معویه
جرات بر مخالفت نمیکرد و بوهم اهل شام انداخت که علی صلوات الله علیه فاسق
شد بمحاربه عایشه و مسلمانان و بآنکه طلحه و زبیر را کشت و ایشان از اهل بهشت
بودند و هر که مومنی از اهل بهشت را بکشد او از اهل جهنم است پس معلوم شد
که فساد صفین از فساد جمل متولد شد و فرع آن بود و از فساد صفین گمراه شدن
معاویه ناشی شد هر فسادی و قبحی که جاری شد در ایام بنی امیه و فتنه عبد الله بن
الزبیر نیز فرعی از فروع قتل عثمان بود زیرا که عبد الله دعوی کرد که چون عثمان یقین
بقتل خود بهم رسانید نص خلافت از برای من و مروان بن الحکم و جمع دیگر بر این گواهند
پس نمی بینی که سلسله این امور چگونه بیکدیگر پیوسته و فرعی متفرع بر اصلی است و
هر شاخی بدرختی پیوسته است و هر شعله از آتشی افروخته است و همه منتهی
میشود بشجره خبیثه بشوری که عمر در زمین فتنه و ضلالت غرس نمود و گفت

عجیبتر از این آن بود که بعمر گفت که سعید پسر عاص و معاویه و اکثر منافقین که داخل مؤلفة قلوبهم بودند و اسیر شدهای جنگ و فرزندان ایشان که بجبر ایمان اظهار میکردند حاکم و والی کردی و علی صلوات الله علیه و عباس و زبیر و طلحه را مطلقا لاسیما حکومتی ندادی در جواب گفت که اما علی تکبرش زیاده از آنست که از جانب من قبول حکومت بکند و اما این جماعت دیگر از قریش میترسم که منتشر شوند در شهرها و فساد بسیار بکنند پس کسی که از حکومت ایشان خایف باشد که فساد کنند و هر یک دعوای خلافت از برای خود بکنند چگونه میترسید در وقتی که شش نفر را در مرتبه خلافت مساوی قرار دهند از آنکه فساد کنند پس معلوم شد که جمیع فتنهای اسلام متفرع بر شوری است و سایر بدعتهای عمر و ابوبکر شد علیهما و علی اعوانهما لعنة الله و لعنة اللاعنین الی یوم الدین ششم آنکه مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار که باتفاق و باخبار ثابته صحیحه متفق علیها از جمله اهل بیت و راستگوترین اهل زمین و ملازم حق و بامر الهی محبوب حضرت و شیعیان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بودند و معدن نفاق و شقاق را در نصاب اختیار و مرجع این کار کرد آنکه در قضیه فدک که امری جزئی بود متعلق بدهی دعوی و شهادت چهار معصوم را که چنانکه احادیث و حضرت رسالت شهادت بعصمت و طهارت و صدق و حقیت ایشان داده اند بتهمت جر نفع رد کرده بود در باب امامت که ریاست تمام است در جمیع امور و احکام دین و دنیا و آخرت رجوع بجمعی نمود که هر دو را شریک در آن امر کرده بود تهمت جر نفع اصلا مانع نشد هفتم آنکه بسبب ظاهر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را داخل شوری کردانید اما نقیم آن را بوجهی نمود و حیله کرد که البته خلافت از جانب آنحضرت بکردد و بغض او ظاهر شود که دلیل واضح است بر کفر او چه در شیعه مشهور بود که طلحه با وجود آن بغض نسبت بحضرت رسالت باعتراف عمر و عداوت با امیر المؤمنین

باعث ارتباط او با ابوبکر و معارضه حضرت با او در خلافت و همچنین عبد الرحمن با خویشی عثمان و سایر نسبتها میان ایشان جانب عثمان را نمیگذاشت و همچنین سعد که از بنی زهره بود و بنی امیه بود جانب عبد الرحمن و عثمان را نمیگذاشت و ایشان با وجود او بخلافت آنحضرت راضی نمیشدند و زبیر که باقرار عمر گاهی انسان بود و گاهی شیطان بود و اگر با ایشان میبودند آنحضرت تنها میماند و اگر در خدمت آنحضرت اقامت مینمودند دو کس میبودند و بر تقدیری که سعد هم با ایشان موافقت میکرد سه نفر میشدند عبد الرحمن و طلحه البته موافقت نمیکردند پس هیچیک از این سه صورت خلافت بآنحضرت نمیرسید و ابن ابی الحدید گفته است که شعبی در کتاب شوری و جوهری در کتاب سقیفه روایت کرده است از سهل بن سعد انصاری که گفت چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و عباس از مجلس عمر برخواستند در روزی که بنای شوری گذاشت من از عقب ایشان میرفتم شنیدم که آنحضرت بعباس گفت که بعد از عمر خلافت از دست ما بدر رفت عباس گفت چگونه دانستی حضرت فرمود شنیدی که میگفت که در جانبی باشید که عبد الرحمن در آنجانیست و سعد مخالفت عبد الرحمن نمیکند زیرا که پسر عم اوست و عبد الرحمن نظیر عثمان و داماد اوست و هرگاه اینها در یک طرف جمع شوند اگر آن دو نفر دیگر با من باشند فایده ندارد چه جای آنکه من امید بهر دو بلکه بیکی از اینها نیز ندارم و با این مراتب مطلب عمر این بود که بفهماند بمردم که عبد الرحمن افضل است از ما و بخدا سوگند که اول ایشان که ابوبکر بود بر ما فضیلت نداشت چه جای عبد الرحمن و بخدا سوگند که اگر عمر در این مرض نمیرد من خاطر نشان او نخواهم کرد بدی عاقبت آنچه را از اول تا آخر با ما کرد و اگر بمیرد و البته خواهد مرد ایشان اتفاق خواهند کرد که خلافت را از ما بگردانند و اگر بکنند جزای خود را از من خواهند یافت و الله که من رغبت بپادشاهی ندارم و نیز را نمیخواهم عدالت را در میان مردم

ظاهر کردانم و قیام نمایم باحکام کتاب خدا و سنت رسول خدا اگر کسی گوید هرگاه حضرت
میدانست خلافت باو نمیرسد چرا داخل شوری میشد جوابش آنست که چون ابوبکر و عمر
[illegible] اول این حدیث را وضع کردند که نبوت و خلافت در یک سلسله جمع نمیشود
و عمر نیز مکرر این را میگفت و در خاطرهای مردم مرکوز شده بود اگر حضرت داخل
شوری نمیشد هرگز احتمال خلافت به بنی هاشم نمیدادند و حق باو بر نمیگشت چون
حضرت بامر او داخل شوری شد دانستند که آن روایت موضوع و آن حرف بی اصل
بوده است چنانچه ابن بابویه رحمه الله از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است
که چون عمر نامه شوری را نوشت در اول صحیفه نام عثمان را نوشت و علی صلوات الله علیه را
در آخر همه نوشت عباس به حضرت گفت که ترا بعد از همه نوشته است و ترا بیرون
خواهند کرد از من بشنو داخل شوری مشو حضرت جوابش نگفت چون با عثمان
بیعت کردند عباس گفت نگفتم چنین خواهند کرد حضرت فرمود که ای عم داخل شدن
من بجهتی بود که بر تو مخفی بود نشنیدی که عمر بر منبر میگفت که خدا برای اهلبیت نبوت
خلافت را جمع نخواهد کرد من خواستم که او بزبان خود تکذیب خود بکند و مردم
بدانند که آنچه پیشتر میگفت باطل و دروغ بود و ما صلاحیت خلافت داریم پس
عباس ساکت شد و اینقدر از امور و افعال ایشان مصالح بسیار است که عقول ما
بآنها نمیرسد و این نیز معلوم بود که آنحضرت داخل شوری نمیشد جبر میکردند بر بیعت
یکی از آنها و ممکن بود که مردم توهم کنند که حضرت برضا و رغبت ترک خلافت کرده با آنها
بیعت کرده است بخلاف آنکه داخل شود در شوری و طلب حق خود بکند و حجتها
برایشان تمام کند تا توهم رضا و اختیار مرتفع میشود چنانکه طبری [illegible] در این قضیه روایت
کرده است که عبدالرحمن با آنحضرت گفت یا علی بر جان راهی مگشا که کشته شوی
من نظر کردم و با مردم مشورت کردم که ایشان کسی را معادل عثمان [illegible]

بیرون آمدند و نزدیک بود آنچه مقدر شده است خواهد شد و در روایت طبری
چنین است که چون مردم با عثمان بیعت کردند علی صلوات الله علیه مضایقه
کرد در بیعت عثمان و عثمان این آیه را خواند که در شأن [illegible] و امثال او که بیعت رسول را
شکستند نازل شده و من نکث فانما ینکث علی نفسه تا آخر چون حضرت
این تهدید را شنید برگشت و بیعت کرد و میفرمود مکر کردند و عجب مکری کردند
و سید مرتضی رضی الله عنه از بلاذری که معتبرین مورخین عامه است روایت
کرده است که چون عبدالرحمن بیعت کرد حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
نشست عبدالرحمن گفت بیعت کن والا گردنت را میزنم و کسی در آن روز غیر او
شمشیر نداشت و گفتند بیعت کن والا جهاد میکنیم پس برگردانیدند حضرت را
تا بیعت کرد پس با این احوال و خصوصیات بر همه ظاهر شد که بیعت از روی رضا
نبود و اجماعی متحقق نشد چگونه شایبه اختیار میباشد با تهدید بقتل و جهاد و
شهید رحمه الله گفته است که اول مکری که عبدالرحمن کرد آن بود که اول خود را
از میان بدر کرد که مردم او را بی غرض بدانند و هرچه بگوید قبول کنند و مکر دیگر
آنکه بر حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه عرض کرد خلافت را بشرطی که علم
داشت که حضرت آن شرط را قبول نخواهد کرد با آنکه گفت بشرط آنکه بسیرت ابوبکر
و عمر عمل کنی و میدانست که حضرت سیرت ایشان را بدعت و باطل میداند و قبول
این شرط نخواهد کرد و نمیتوانست حضرت اظهار این کرد که سیرت باطل بود زیرا ایشان
که سیرتهای ایشان با هم موافق نبود و این که واضح است [illegible] باطل [illegible]
سیم آنکه در چهار صورت امر بقتل جماعت نمود مخالفت عمر با عبدالرحمن
بسیار او [illegible] عثمان [illegible]
که اینها مستحق قتل شوند و امر و رای عبدالرحمن و دیگران چه دلیل حجت بود که ام

امر خدا و رسول دلالت بر وجوب طاعت ایشان نمود که مخالفت ایشان موجب
قتل جمعی شود از مسلمین که بنص قرآن قتلشان حرام واز اکبر کبایر است شود دهم انکه
درمیان امر بقتل حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه نمود بلکه امر بقتل نبود
مگر برای آنحضرت واتباع او چنانچه تقسیم ظاهر شد باسانید صحیحه از طرق مخالف
وموالف ثابت شد که او ایمان وبغض او کفر است وحرب او حرب رسول خدا صلی الله علیه واله
وسلم او سلم آنحضرت است یازدهم انکه بر تقدیر وجوب طاعت رای این جماعت
وایجاب مخالف ایشان قتل مسلمین را خصوصا آن معصوم بزرگوار را کدام دلیل
دلالت بر خصوص تعیین این مدت کرد که اگر سه روز بگذرد واجب القتل شوند
دوازدهم انکه حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه را با آن مناقب ومفاخر که
بروایات صحاح ایشان ثابت شد واکثر گذشت که از حق وقرآن جدا نمیشوند وباب
مدینه حکمت است وامام حق وحجت بر جمیع خلق است باسایر مناقب که مذکور شد
امر کرد که اطاعت عبد الرحمن بکنید که از همه مناقب عاری بود ومیدانست که جانب
عثمان عم زاده ودامادش بود نمیگذارد وباعتراف خودش ضعیف الرای و
محب قوم و باین علت قابل خلافت نیست ورای او را بر رای آنحضرت ترجیح داد
واطاعتش را بر او واجب نمود تا حدی که اگر خلاف رای او کند او را بکشند از این
عناد ونفاق وکفر وضلالت بالاتر نمیباشد سیزدهم هر گاه باتفاق مخالف وموالف
حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه قرین کتاب الهی است وهرگز از حق
جدا نیست وسفینه نجات واعلم امت است وطریقه شیخین را راضی نشده
بهمین سبب از خلافت که حق مخصوص او بود گذشت از این واضحتر دلیلی نمیباشد
بر ضلالت ایشان وبطلان طریقه ایشان و موافق کتاب خدا وسنت رسول بود
چرا حضرت را قبول کرد وایشان قبول نکرد وچرا آنکه او را قبول کرده بود عبد الرحمن بسبب

قبول نکردن این خلاف آنحضرت راضی نشد واگر مخالف آن بود مخالف خدا
ورسول عین کفر است چهاردهم انکه عثمان چون باین شرط راضی شد بطلان خلافت
وضلالت او هم مثل ایشان ظاهر شد وایضا بر تقدیر صحت اجتهاد علی صلوات الله
علیه وعثمان اگر مجتهد بودند پس بمذهب سنیان قابل خلافت نبودند زیرا
که شرط اعظم خلافت بمذهب ایشان اجتهاد است پس چرا عمر ایشان را داخل شوری
خلافت وعبد الرحمن تکلیف بیعت کرد واگر مجتهد بودند چرا عبد الرحمن شرط
میکرد که باجتهاد خود عمل نکنند واز اجتهاد ابو بکر وعمر تجاوز ننمایند وچرا عثمان
قبول این شرط کرد واگر این شرط جایز است پس فایده شرط اجتهاد در خلافت چیست
وایضا هر گاه باجتهاد مخالفت حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم که واجبست
متابعت او بنصوص قرآنی جایز باشد چنانکه سنیان تجویز میکنند وخطاهای ابو بکر
وعمر را بان توجیه چرا مخالفت آن دو جاهل باطل جایز نباشد ووجوه دیگر از خطا
در این قضیه هست که استیفا آنها موجب تطویل کلام است وآنچه مذکور شد
برای عاقل متدبر کافی است پانزدهم انکه ابو بکر را در خانه حضرت رسول صلی الله
علیه واله وسلم دفن کرد و وصیت کرد که او را نیز در آن خانه مقدسه دفن کردند
وآن جایز نبود بچندین وجه اول انکه تصرف در ملک غیر بغیر جهت شرعی جایز نیست
دوم انکه نهی کرد حق تعالی از داخل شدن در خانه آنحضرت بغیر اذن سیم انکه کلنگها
در نزدیک قبر شریف آنحضرت بر زمین زدند وحق تعالی نهی کرد از انکه صدا نزد
آنحضرت بلند کنند وحرمت مومن خصوصا آنحضرت در حیات وموت برابر است
ودر هر دو حال رعایت آن واجبست وتفصیل سخن در این باب آنست که موضع قبر
رسول صلی الله علیه واله وسلم خالی از آن نیست که یا تا وقت وفات بر ملکیت آن
حضرت باقی بود یا در حال الحیات آنحضرت بعایشه منتقل شده بود چنانچه بعضی از

ادعا ستمیان کرده اند و نیا بر اول خالی از ان هر دو بدیکران رسید یا صدقه بود اکر
میراث بود پس جایز نبود ابو بکر و عمر را که امر کنند بدفن ایشان در انجا مکر بعد از طلب رضا
از ورثه و در هیچ روایتی خبری نقل نشده است که از ورثه رخصتی طلبیده باشند
یا بخریدن و امثال ان از ایشان کرفته باشند و اکر صدقه بود بایست که از مسلمانان
خرید باشند یا رضائی تحصیل کرده باشند و اکر انتقال در حال حیوة بود بایست
حجتی یا شاهدی از عایشه بطلبند چنانچه از حضرت فاطمه علیهما السلام طلبیدند
و از برای انکه در نظر عوام تسویلی کند فرستاد نزد عایشه و از او رخصت طلبید و
نزد عاقل خبیر ظاهر است که رخصت عایشه فایده نداشت زیرا که اکر صدقه بود همه مستحقان
دران شریک بودند و رخصت عایشه فایده نداشت و اکر میراث بود تصرف دران
پیش از قسمت بدون رخصت سایر ورثه حرام بود و رخصت عایشه بتنهایی نفعی
نداشت روایت کرده اند که فضال بن حسن روزی کذشت در مجلسی که ابو حنیفه
با جماعت بسیار از شاکردان نشسته بودند و مشغول افاده بود با رفیق خود کفت والله
تا ابو حنیفه را خجل و ملزم نکنم از این موضع نروم پس نزدیک رفت و با ایشان سلام
کرد و کفت ای ابو حنیفه من برادری دارم میکوید بهترین مردم بعد از حضرت
رسول صلی الله علیه و اله و سلم علی بن ابی طالب است و من میکویم بهترین مردم
بعد از حضرت ابو بکر است و بعد از ان عمر برای من دلیلی بکو که بر او حجت کنم ابو حنیفه
ساعتی سر بزیر انداخت پس سر برداشت و کفت بس است از برای کرامت و فخر ایشان
انکه ایشان همخوابه انحضرت شدند در قبر او کدام حجت از این واضح تر میباشد فضال کفت
من کفتم این را با برادرم او کفت اکر ان موضع از حضرت رسول بود پس ایشان ظلم کردند
بدفن کردن ایشان در موضعی که حقی دران نداشتند و اکر از ایشان بود و بحضرت
رسول بخشیده بودند بد کردند که رجوع به بخشیده خود کردند و عهد را شکستند

ساعتی سر بزیر افکند پس کفت ایشان بادای مهر دخترهای خود در اینجا دفن
شده اند کفت من کفتم برادرم کفت تا حضرت مهر زن را نمیداد بر او حلال نمیشد
چنانچه حق تعالی فرموده است اَحْلَلْنَا لَكَ اَزْوَاجَكَ اللَّاتِي اٰتَيْتَ اُجُورَهُنَّ ابو
حنیفه کفت بکو بمیراث دخترهای خود دران خانه مدفون شدند فضال کفت
من کفتم برادرم کفت که حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم که از دنیا رفت
نه زن داشت و بمجموع زنها هشت حصه از خانه میرسد پس بهر زنی یکحصه از
نه حصه از هشت یك میرسد و ان بقدر شبری نمیشد چکونه جنازه با ان بزرکی را
دفن کردند و ایضا ایشان حضرت فاطمه را میراث ندادند و کفتند انحضرت را
میراث نمیباشد چون شد که عایشه و حفصه میراث بردند چون سخن باینجا رسید
ابو حنیفه کفت دور کنید این را که خود رافضی است و برادری ندارد و انچه در کتب
مبسوطه در بدنامی نسب و حسب عمر و ولد الزنا بودن او مذکور است این رساله
کنجایش ذکر انها ندارد مطلب بیستم در بیان قلیلی از مطاعن عثمان و قبایح اعمال
او مشهورتر است از انکه احتیاج بذکر داشته باشد و اندکی از انها را در این
رساله بیان مینماید طعن اول انست که اقارب کافر و منافق فاسق چند را که اهلیت
هیچ امری نداشته باشند حاکم و والی مسلمانان کرد و بر نفوس و فروج و
اموال ایشان مسلط کردانید چنانچه ولید برادر مادری خود را والی کوفه
کردانید و انواع فسوق و معاصی از او صادر شد و مدارش بر شرب خمر بود و
ابن عبد البر در کتاب استیعاب و اکثر محدثان و مورخان روایت کرده اند
که روزی مست بمسجد آمد نماز صبح را با مردم چهار رکعت کرد پس در اثنای
نماز بایشان کفت که اکر میخواهید زیاده از چهار رکعت نیز میکنم و صاحب استیعاب
بعد از ان کفته است این قصه از مشهورات است و ثقات روایت کرده اند از اهل

حدیث و اهل اخبار بر آن رفته است که خلافی نیست میان اهل علم بتاویل قرآن
که آیه کریمه إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا در شان ولید نازل شده است و حق تعالی
او را فاسق نامیده است و صاحب مروج الذهب و دیگران روایت کرده اند که
فسق و بدی شایع شد که بر منبر او را سنگسار میکردند و او را بمدینه آوردند حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه او را حد شرب خمر زد اگرچه عثمان راضی نبود و مروان
منافق را در خلافت خود دخیل کرد که هرجور و عدوان که خواست کرد و عبد الله بن
ابی سرح را امیر مصر کرد چون مصریان از او شکوه کردند و بفریاد آمدند محمد بن ابی بکر را
امیر کرد پنهان بعبد الله نامه نوشت که چون اینجماعت بیایند سر و ریش بعضی از ایشان را
بتراش و حبس کن و بعضی را بر دار بکش اهل مصر نامه او را در راه گرفتند و بمدینه
برگشتند و باین اسباب کشته شد طعن دویم آنکه حکم بن ابی العاص را که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را از مدینه بیرون کرد باعتبار کفر و نفاق
او و ایذای بسیاری که از او بآنحضرت میرسید و تا آنحضرت در جنگ بود او را رخصت
دخول مدینه ندادند و چون حضرت از دنیا رحلت کرد باعتبار قرابتی که با عثمان
داشت و اتفاقی که در نفاق با یکدیگر داشتند عثمان نزد ابو بکر آمد و شفاعت کرد
او را رخصت دخول مدینه بدهد ابو بکر راضی نشد و چون عمر خلیفه شد باز استدعا
کرد و عمر راضی نشد و چون خود خلیفه شد او و امثال او را باعزاز و اکرام بمدینه
آورد و هرچند حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه و زبیر و طلحه و سعد و عمار
و عبد الرحمن و سایر صحابه در این باب با او سخن گفتند و این عمل را بر او انکار کردند قبول
نکرد و این عمل هم مخالفت حضرت رسول بود و مخالفت سنت شیخین که شرط کرده
که بطریقه ایشان عمل کند و این امور را واقدی و ابن عبد البر و دیگران بطرق بسیار
روایت کرده اند طعن سیم آنکه ابو ذر رضی الله عنه که احدی از عامه و خاصه در فضیلت

و سبق اسلام و بزرگواری او شک ندارند و در صحاح خود احادیث بسیار در
فضیلت او روایت کرده اند که چون مکرر عثمان را بسبب ظلمها و بدعتها که میکرد
مذمت و طعن میکرد و در کوچهای مدینه میگشت و میگفت بَشِّرِ الْكَافِرِينَ
بِعَذَابٍ أَلِيمٍ عثمان او را از مدینه بیرون کرد و بشام فرستاد و در آنجا نیز چون از معویه
بدعتها و ستمها میدید و انکار او میکرد و فضایل و مناقب امیر المومنین صلوات الله علیه
را روایت میکرد و معویه هرچند میخواست او را بمال راضی کند قبول نمیکرد
و نزدیک شد که اهل شام را بر او بشوراند معویه بعثمان نوشت که اگر ترا احتیاج
بشام هست ابو ذر را از اینجا بیرون کن عثمان نوشت با وکه او را نزد من فرست
بر مرکبی در نهایت درشتی و ناهمواری پس معویه آن بزرگوار را بر شتری درشت رو
و برهنه سوار کرد و شخص غلیظ عنیف بر او موکل نمود و مقرر کرد که شب و
روز براند و نگذارد که خواب کند و آرام بگیرد و چون مرد پیر ضعیف را با آن عنف
آورد تا رسیدن بمدینه رانهایش مجروح شده و گوشتهایش ریخته چون او را
بنزد عثمان آوردند دست از نهی منکر بر نداشت و احادیثی که در لعن و مذمت او
و خویشان او از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود نقل میکرد
و عثمان تکذیب او کرد حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که ابو ذر
دروغ نمیگوید زیرا که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که گفت
آسمان سبز سایه نیفکنده و زمین گرد آلود بر نداشته سخن گوئی را که راست
گوتر از ابو ذر باشد پس صحابه که حاضر بودند همه شهادت دادند که ما این حدیث را
از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شان ابو ذر شنیدیم عثمان گفت
با صحابه که بگوئید که من چکنم با این شیخ دروغگو بزنم یا او را حبس کنم یا بکشم یا او را
از بلاد بیرون کنم میخواهد جماعت مسلمانان را پراکنده کند حضرت امیر المومنین

صلوات الله علیه کفت پس من میکویم در حق او انچه مؤمن ال فرعون در حق موسی
علیه السلام کفت پس ایه را خواند که مضمونش اینست که اکر دروغ میکوید
کناه دروغش بر او است و اکر راست میکوید خواهد رسید بشما بعض انچه
که شما را وعده میدهد بدرستی که خدا هدایت نمیکند کسی را که عاصی و
دروغکو باشد پس عثمان لعین کفت خاک در دهانت باد حضرت فرمود بلکه در
دهان تو خواهد بود خاک و نقل کرده اند که باعجاز انحضرت چون ان ملعون کشته
شد دهانش را پر از خاک یافتند پس عثمان تاکید کرد که کسی با ابوذر نه نشیند و
سخن نکوید بعد از چند روز دیکر او را طلبید و کفت از بلاد بیرون رو کفت مرا بشام
فرست که با کافران جهاد کنم کفت تو را از شام طلبیدم که ان ناحیه را فاسد کردی
کفت مرا پس بعراق بفرست کفت نمیخواهی بنزد جماعتی بروی که اهل شبهه اند و
طعن بر امامان میکنند کفت مرا بمصر بفرست بان هم راضی نشد پس او را بربذه
فرستاد که دشمن ترین جاها بود نزد او و مردم را نهی کرد از مصاحبت او و در ان غربت
با محنت و مشقت بعبادت حق تعالی مشغول بود تا برحمت الهی واصل شد و همین ظلمها
که بر ابوذر واقع شد حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم او را خبر داده
بود و فرموده بود که تنها زندکانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها محشور خواهی
شد و تنها داخل بهشت خواهی شد و کروهی از اهل عراق متولی غسل و نماز تو
خواهند شد چون هنکام وفات او شد کسی بغیر دختر او بر سر او نبود دختر کفت
من چکونه تنها بامر تو قیام نمایم ابوذر کفت رسول خدا مرا خبر داده است که جمعی
از صلحاء عراق تجهیز من خواهند کرد چون من فوت شوم جامه بر روی من بپوشان
و برو بر سر راه حاج و چون ایشان بیایند خبر فوت مرا بایشان برسان و چون
دختر بر سر راه امد قافله عراق رسید نحو عبد الله بن مسعود و مالک اشتر

و جمعی همراه بودند چون دختر خبر فوت ابوذر را بایشان کفت همه محزون
و کریان شدند و متوجه تجهیز و تغسیل و نماز و دفن او شدند و بعد از دفن
همه کریستند و لعنت کردند بر کسی که بر او ظلم کرده و او را از مدینه بیرون کرده
و این یک سبب ضرب و اهانت ابن مسعود بود چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد
و در وقت بیرون کردن ابوذر اهانت بسیار از عثمان و اصحاب نسبت بجناب
امیر المومنین صلوات الله علیه و اصحاب او واقع شد که بمشایعت او رفت و
کسی که با مثل ابوذر کسی از صحابه و اهل سوابق که ترمذی در شان او روایت کرده است
که در زیر اسمان و در روی زمین از او راستکوتری نیست و او شبیه عیسی بن
مریم است با فضایل بسیار دیکر که در صحاح خود روایت کرده اند چنین ستمها
روا دارد و نسبت بزبده اهل بیت رسالت ان اهانتها و بی ادبیها بعمل اورد
از اهل اسلام نمیتوان شمرد او را چه جای انکه مستحق باشد طعن چهارم انکه عبد الله
بن مسعود را که از اکابر صحابه میدانند و زیاده از عثمان احادیث در فضایل او نقل
کرده اند وظیفه اش را قطع کرد و دو مرتبه او را زد یکی برای انکه بر ابوذر نماز کرد
و چهل تازیانه برای او و دیکری برای انکه مصحفش را طلبید که با مصحف خود
که تحریفات و کم و زیاد کرده بود موافق کرداند و او نداد و او را انقدر زد که استخوان
پهلویش را شکست و سه روز بعد از ان رحلت کرد و ابن ابی الحدید روایت کرده است
که در وقت رحلت او عثمان بعیادتش رفت و از او پرسید که از چه شکوه داری
کفت از کناهان کفت از چه میخواهی کفت رحمت خدا کفت طبیب برایت بیاورند
کفت طبیب بیمارم کرده کفت وظیفه ات را که قطع کرده بودم باز برایت مقرر
کنم کفت تا محتاج بودم قطع کردی اکنون که مستغنی شده ام میدهی کفت برای
فرزندانت باشد کفت خدا ایشان را روزی میدهد کفت برای من از خدا طلب

مغفرت کن کفت از خدا میخواهم که حق مرا از تو بکیرد و وصیت کرد که عثمان
بر او نماز نکند و اصل زدن ابن مسعود را شهرستانی در کتاب ملل و نحل
و صاحب روضة الاحباب و صاحب کتاب لطایف المعارف روایت کرده اند
و شارح مقاصد و دیکران نیز تصدیق و تسلیم نموده طعن پنجم زدن عمار است
از صحابه کبار است و کتب حدیث خاصه و عامه مشحونست بذکر فضایل و مناقب او
ابن عبد البر در کتاب استیعاب روایت کرده است که عایشه کفت احدی از
اصحاب حضرت نیست مکر عمار بن یاسر که از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم
شنیدم که کفت مملو است عمار از ایمان و از خالد بن ولید روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که هر که عمار را دشمن
دارد خدا او را دشمن دارد خالد کفت که روزی که این از انحضرت شنیدم
پیوسته او را دوست داشتم و از انس روایت کرده است که حضرت رسول
صلی الله علیه و اله و سلم فرمود مشتاق است بهشت بسوی علی و عمار
و سلمان و بلال و در صحیح ترمذی از انس روایت کرده است که انحضرت فرمود
که بهشت مشتاق است بسوی سه نفر علی و عمار و سلمان و از عایشه
روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که هرکز
مخیر نشد عمار میان دو امر مکر انکه اختیار کرد انچه دشوارتر بود بر بدنش در
مشکوة از مسند احمد بن حنبل از خالد بن ولید روایت کرده است که کفت
میان من و عمار نزاعی بود من سخن درشت بر روی او کفتم عمار بخدمت
حضرت رسالت رفت و از من شکایت کرد و من نیز بخدمت انحضرت
رفتم و شکایت او کردم و با او تغاظت و درشتی کردم حضرت ساکت بود
و عمار کریان شد حضرت سر برداشت و فرمود که هر که با عمار عداوت

کن

کنند خدا با او عداوت کند و هر که با عمار دشمنی کند خدا با او دشمنی کند
خالد کفت پس من بیرون آمدم و سعی بسیار نمودم در خشنودی عمار
و او را از خود راضی کردم و در جامع الاصول از صحیح بخاری روایت کرده است
که از ابی سعید خدری که چون مسجد حضرت رسول را بنا میکردند ما یکخشت
یکخشت بر میداشتیم و عمار دو خشت بر میداشت حضرت او را بر این
حال مشاهده نمود بدست مبارك خود خاك از سر او میریخت و میفرمود که
بیچاره عمار خواهد خواند ایشانرا بسوی بهشت و خواهند خواند او را
بسوی جهنم و عمار میکفت پناه میبرم بخدا از فتنها و لها کیفیت قصه
عمار چنانچه اعثم کوفی در تاریخ و در کتاب فتوح و صاحب کتاب روضة
الاحباب و غیر ایشان روایت کرده اند انست که جمعی از اصحاب حضرت رسالت
صلی الله علیه و اله و سلم اتفاق نموده فسوق و ظلمهای عثمانرا نوشتند و تهدیدش
کردند که اکر ترك این افعال نکند بر او شورش نمایند و بعمار دادند که باو برسانند
چون باو داد و یك سطر را خواند خشم عمار کفت ای امیر این نامه اصحاب رسول
خداست مینداز و بخوان و تامل کن و بیقین بدان که من خیر ترا میخواهم پس
غلامان خود را فرمود که دستها و پاهای او را بستند و بر زمین کشیدند
و انقدر زدند او را که از حرکت انداختند پس خود پیش امد و لکد چندی
بر شکم و اسافل و اعضایش زد انقدر که علت فتق بهم رسانید و بیهوش شد
و تا نصف شب بیهوش بود و نماز ظهر و عصر و شام و خفتن از و فوت شد و
چون بعد از نصف شب شد بهوش آمد وضو ساخته نمازها را قضا کرد و
ایضا اعثم کوفی در تاریخ روایت کرده است که چون خبر فوت ابو ذر بعثمان رسید
کفت خدا رحمت کند ابو ذر را عمار حاضر بود کفت خدا رحمت کند ابو ذر را

وما از دل میکوییم عثمان کفت ترا کمان اینست که من از اخراج ابوذر پشیمان
شده ام کفت نه والله این کمان ندارم عثمان ازین سخن آزرده شد و کفت
بر کردنش بزنید و از مدینه اخراجش کنید بهمانجا که ابوذر بود و من تا زنده ام
بمدینه نیاید عمار کفت بخدا سوکند که همسایکی کرکان و سکان مرا خوشتر است
از همسایکی تو و برخاسته بیرون رفت و عثمان عزم اخراج او کرد بنی مخزوم که
که اقارب عمار بودند بخدمت حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه رفتند
و کفتند عمار را زده و آزار کرده و ما تحمل کردیم اکنون اراده اخراج او نموده و اکر این
کار کند میترسیم که از ما کاری سرزند که او و ما هر دو پشیمان شویم حضرت
ایشانرا تسلی داد و فرمود شما صبر کنید تا من بروم و اصلاح کنم پس بنزد عثمان
رفت و کفت در بعضی کارها بیتابی میکنی و سخن خیرخواهانرا نمیشنوی پیش
ازین ابوذر که از صلحای مسلمانان بود از مدینه اخراج بربذه نمودی تا در غربت والخیار
و مسلمانان ازان نپسندیدند و حالا میشنوم که اراده اخراج عمار داری از خدا ۷ باشد
بترس و دست از عمار و دیکران بردار عثمان ازین سخن در غضب آمد و کفت اول
ترا بیرون باید کرد که همه را تو ضایع میکنی حضرت فرمود که ترا حد آن نیست که
با من این سخن کویی و این کار توانی کرد و اکر خواهی والله که نتوانی و اکر شک داری
امتحان کن تا بدانی و بخدا سوکند که نشاد عمار و همه و غیر او از تو است که ایشان
کناهی ندارند و کارهای بد میکنی که تاب نمی آرند و ترا خوش نمی آید پس برخواست
و کسی که درین روایات تامل نماید میداند که کسی اهانت و دشمنی و حرب واقع سازد
نسبت بکسی که حضرت رسالت در حق او آنها را کفته باشد و دشمنی او را دشمنی
خدا شمرده باشد و نسبت بجناب مرتضوی صلوات الله علیه که حب او ایمان
و بغض او کفر و نفاق است از ایمان و اسلام بهره ندارد و آنچه از اخبار معتبره خاصه

و عامه ظاهر میشود که عمده اسباب عداوت با عمار ولایت حضرت امیر المومنین
علیه السلام بود چنانکه ابن ابی الحدید روایت کرده است از ابن عباس که عثمان
بمن کفت که پسر عم تو و پسر خال من بمن چه کار دارد و از من چه میخواهد کفتم کی را میکویی
عم زاده من و خالو زاده تو بسیارند کفت علی را میکویم کفتم والله من از و بغیر خیر و
خوبی نمیدانم کفت والله که از تو پنهان میدارد و آنچه را بدیکران میکوید در این
اثنا عمار رسید پرسید که چه میکفتید که بعضی را شنیدم کفتم همانست که
شنیدی کفت بسا مظلومی که خبر ندارد و ظالمی که خود را بنادانی میکذارد
عثمان کفت تو از دشمنان ما و اتباع ایشانی بعظمت خدا که اکر رعایت بعضی از
امور نباشد ترا ادبی کنم که تلافی کذشته و مانع آینده باشد عمار کفت اما
دوستی علی من از آن عذری نمیخواهم و اما ادب کردن من بر من حجتی نداری من
بر تو حجت دارم و من تابع سنتم عثمان کفت والله که تو از اعوان و انصار
شر و مانعان خیری عمار کفت من کفت خلاف این را از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم روزی که از نماز جمعه مراجعت کرده بودند
تو آمدی و دیکری نبود من سینه و کردن و روی مبارک او را بوسیدم فرمود
بتحقیق که تو ما را دوست میداری و ما ترا دوست میداریم و بدرستی که تو
از اعوان خیر و مانعان شری عثمان کفت چنین بود اما بعد از آن تغیر کردی
عمار دست بدعا برداشت و کفت یا ابن عباس آمین بکو و سه مرتبه کفت
خدایا تغیر ده هر که را تغیر داد و این حکایت از چندین جهت دلیل است بر کفر
فسق و ظلم عثمان ایذای عمار سه بار و نفرین عمار بر او سه بار و نسبت شر بافعال
حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه دادن و اهل شر کفتن آنحضرت و بغض
و عداوت آنحضرت که خود دعوی کرد که اکر دروغ کفت فسق بلکه کفر و اکر راست

کشت بیقین کفر زیرا که معلوم است که آنحضرت با مؤمن و مسلم البته بغض
و عداوت نمیدارد و بغض او با آنحضرت از کلام خودش مستفاد است و این
کفر و نفاق است طعن ششم آنکه خمس که مخصوص اهل بیت است صلوات الله
علیهم و اموال بیت المال و سایر اموال مسلمانان را باولاد و اقارب خود زیاده
از حد داده از آنجمله بچهار کس که چهار دختر خود را بایشان داده چهارصد هزار
دینار داد که قریبا بحساب این زمان شصت هزار تومان است و از مال افریقیه
بمروان سه هزار دینار داد و بروایت کلبی و شهرستانی دویست هزار دینار داد
که هزار تومان باشد باو داد و بروایت واقدی همه آنها را باو داد و گفته که عثمان
میگفت که ابوبکر و عمر از این مال بخویشان خود میدادند من هم میدهم و ایضا
روایت نموده که مال عظیمی از بصره آوردند همه را بکاسه میان اهل و اولاد
خود قسمت کرد و هم او روایت کرده که شتر بسیار از زکوة آوردند بحارث بن حکم
داد و حکم بن ابی العاص را والی زکوة قضاعه کرد و سیصد هزار رسید همه را باو
داد و صد هزار دینار بسعید بن ابی العاص داد و مردم طعن و ملامتش نمودند
و روایت کرده اند که سعد بن ابی وقاص کلیدهای بیت المال را در مسجد انداخت
و گفت من دیگر خازن بیت المال نمیتوانم بود با این سلوک که مطلب رسول الله
سیصد هزار دینار [illegible] و ابو مخنف روایت کرده است که عثمان نوشت
بعبدالله بن ارقم خازن بیت المال که بعبدالله بن خالد که خویش عثمان بود سیصد
هزار درهم بده چون [illegible] نوشته را داد رد کرد و از آن
ابا نمود عثمان گفت تو خازن مائی هرچه میگوئیم بکن عبدالله گفت من
خود را خازن مسلمانان میدانستم خازن تو غلام تو است کلیدهای را والیا
آورده و بر منبر آویخت و بروایت دیگر پیش او نهاد و قسم یاد کرد که هرگز

متوجه

متوجه این کار نشود و عثمان کلیدها را بنایل غلام خود داد و واقدی روایت
کرده است که بعد از این واقعه زید بن ثابت را فرمود که سیصد هزار درهم
از بیت المال برای عبدالله بن ارقم ببرد و گفت [illegible] فرستاده است که صرف عیال
و اقربای خود کنی عبدالله گفت مرا باین مال احتیاجی نیست و من برای اینکه عثمان
مزد بمن بدهد خدمت بیت المال نکردم و بخدا سوگند که اگر این از مال مسلمانانست
کارش اینقدر نیست که مزدش سیصد هزار درهم باشد و اگر از مال عثمانست
نمیخواهم که نقصان باو برسانم که او بیت المال را بهر که میخواهد بغیر حق بدهد و ابن ابی
الحدید روایت کرده است از زهری که جوهری از خزینه پادشاه عجم نزد عمر
آوردند که چون آفتاب بران می تابید مثل شعله آتش شعاع بلند میشد
بخازن بیت المال گفت اینرا میان مسلمانان قسمت کن که گمان دارم بر سر این بلای
و فتنه عظیمی در میان مسلمانان حادث شود خازن گفت این یک جوهر را بهمه
مسلمانان نمیتوان قسمت کرد و کسی نیست که تواند از عهده قیمتش برآید که این را بخرد
شاید سال دیگر فتحها نصیب مسلمانان شود و کسی بهم رسد که اینقدر قدرت بهم رساند
که تواند او را بخرد گفت پس در بیت المال ضبط کن و آن گوهر بود تا عمر کشته شد
و عثمان آن را بدختران خود داد و ایضا ابن ابی الحدید روایت کرده است که
مردی بخدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمد که از عثمان
برای او چیزی بگیرد فرمود که او حمال الخطایاست نه والله هرگز بشفاعت نزد او
نمیروم و صاحب استیعاب و دیگران گفته اند که بعد از کشتن عثمان سه زن
از او ماند و بعضی چهار زن گفته اند که از ثمن ترکه او بهر یک هشتاد و سه
هزار دینار رسید که مجموع ترکه دویست و چهل و نه هزار دینار باشد یا
سیصد و سی و دو هزار دینار که مبلغ آخر تقریبا نزدیک به پنجاه هزار

تومان باشد و درین باب اخبار و روایات بسیار است که این رساله گنجایش
ذکر انها ندارد و کسی که در اموال مسلمانان خصوصًا خمس ذوی القربی
انقدر از برای خود و اقارب خود تقلب نماید که صرف فسق و فجور و اسراف
و تبذیر و زینت کند و فقرا و مساکین در مشقت و عسرت بوده باشد که اهلبیت خلاف
عامه مسلمانان دارد با انکه خلافت ان شرطیست که در اول بر او اقرار کردند که
بطریقه ابوبکر و عمر عمل کند و اکرچه تفضیل در عطا را او بدعت کرد اما بنحوی میکرد
که در نظر عوام مشتبه و جهات وانعیه را فی الجمله رعایت میکرد و خود
کم تصرف مینمود و عثمان رسوائی را بحدی رسانید که خیانت و شقاوت او
بر عالمیان ظاهر شد تا انکه بقتل او منتهی شد طعن هفتم انکه جمع کرد مردم را
بر قرائت زید بن ثابت و بس برای انکه عثمانی بود و دشمن امیر المومنین
صلوات الله علیه و چون خواست مناقب اهلبیت و مثالب اعدای
ایشانرا از قران بیندازد او را برای جمع قران اختیار کرد و باین سبب قرانی که
حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بعد از وفات حضرت رسول صلی الله
علیه و اله و سلم جمع کرد با انکه اعلم ناس بود بکتاب و سنت قبول نکردند و چون
عمر خلیفه شد از حضرت امیر قران را طلبید که انچه را خواهد از ان قران بردارد
و انچه خواهد باطل کند حضرت نداد و فرمود که کس نمیتواند از مصحف را مکر
مطهران از فرزندان من و ظاهر نمیشود تا انکه قایم از اهلبیت من ظاهر شود و مردم را
برخواند و عمل نمودن بان بدارد و عثمان چون خواست قرانرا جمع کند زید بن
ثابت را امر کرد بجمع قرانها و مصحفهای دیکر که عبد الله بن مسعود و دیکران
داشتند بجبر کرفت و سوزانید و بعضی کفته اند جوشانید و در روایت بعضی از
سوخت تا کسی را اطلاع بر انها بهم نرسد و این سبب شد که ابن مسعود و او هانت

او این بود که راضی نمیشد که مصحف خود را بایشان بدهد با ان خفت و اهانت
کرفتند و سوزاندند و مصحفی که الان در میانست و مشهور بمصحف عثمانست
نسخه ایست که از ان برداشته اند و چون این خبر بعایشه رسید کفت اقتلوا
حراق المصاحف یعنی بکشید بسیار سوزننده مصحفها را و این عمل از چندین
جهت متضمن لعن و استحقاق اوست اول انکه رد کلام حق تعالی کرد و ان کفر است
چنانکه فرموده است اَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا
جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ اِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ
يُرَدُّونَ اِلَىٰ اَشَدِّ الْعَذَابِ یعنی ایا ببعضی از کتاب ایمان می اورید و ببعضی
کافر میشوید پس نیست جزای کسی از شما که این کار کند مکر خواری عظیم در
دنیا و در روز قیامت بر میکردند بسوی بدترین عذابها و این مصداق حال
ان بد مآلیست که در دنیا بخواری کشته شد و بعذاب الیم عقبا رسید و ایضا
کراهت داشت از نزول بعضی از ایات که محو کرد و این موجب حبط اعمال است
چنانچه حق تعالی فرموده است ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ فَاَحْبَطَ اَعْمَالَهُمْ
یعنی این بسبب آنست که نخواستند انچه را خدا فرستاده است پس حبط کرد خدا
عملهای ایشانرا دوم انکه نهایت استخفاف بکلام الهی و مصاحف بسیار نمود
و استخفاف بمصحف عین کفر است و استخفافی عظیم تر از جوشانیدن و سوزانیدن
نمیباشد سیم انکه ترجیح قرائت زید بن ثابت بر جمله قراء قران ترجیح مرجوح و
متضمن رد قول حضرت رسولست اما انکه متضمن رد قول حضرت رسولست
زیرا که اهل حدیث بسیار در صحاح خود روایت کرده اند که قران بر هفت حرف
نازل شده و حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم منع نمیکرد مردم را از قرائت
مختلفه چنانچه بخاری از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله

علیه و آله وسلم فرمود که جبرئیل قرآن را بر من بر یک حرف خواند من پیوسته
از و طلب زیادتی میکردم و او زیاد میکرد تا بهفت حرف رسید و در جامع الاصول
از صحیح بخاری و مسلم و مالک و ابی داود و نسائی بسندهای ایشان از عمر بن الخطاب
روایت کرده است گفت شنیدم از هشام بن حکیم در حال حیوة رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم که او سوره فرقان را میخواند پس گوش دادم قرائت او را حروف
بسیار خواند که از حضرت رسول نشنیده بودم نزدیک شد که در اثنای نماز
با او معارضه کنم پس صبر کردم تا سلام گفت پس ردای او را در گردن او پیچیدم
و گفتم این قرائت که خواندی از کی شنیدی گفت از رسول خدا گفتم دروغ
میگویی من از رسول خدا بنحو دیگر شنیدم پس او کشیدم بخدمت آنحضرت
بردم و گفتم من سوره فرقان را از این شنیدم که میخواند بغیر آن نحوی که از تو شنیده
بودم حضرت فرمود که رها کن پس با هشام گفت بخوان هشام خواند بنحوی
که من از او شنیده بودم حضرت فرمود چنین نازل شده است پس گفت بخوان
ای عمر من خواندم بنحوی که میدانستم فرمود که چنین نازل شده است بدرستی
که این قرآن بر هفت نازل شده است پس بخوانید آنچه میسر باشد از آن و ترمذی
گفته است این حدیث صحیح است و ایضا در جامع الاصول از مجموع صحاح
خمسه مذکوره از ابی بن کعب این حدیث را روایت کرده است و احادیث بسیار
دیگر موافق این مضامین روایت کرده اند که ذکر آنها موجب تطویل کلام است
پس جمع کردن همه بر یک قرائت و یک قرآن و منع از قرائت دیگر مخالف حکم
رسول است باعتقاد ایشان و بدعت در دین است و اگر گویند مراد قرائت
سبعه مشهوره است آن باطل است زیرا باتفاق قراء این اختلافات در زمان
مصحف عثمان بود که هفت مصحف نوشت و یکی را در مدینه گذاشت و شش

مصحف

مصحف دیگر را باطراف بلاد فرستاد چون برسم الخط نوشته بود و بکلماتی که
مشتمل بر الف بود الف را انداخته بود و باین جهات اختلاف قراءت در
مصحف عثمان بهم رسید و اختلافی که در روایات ایشان وارد شده است
تنزیل بر این نمیتوان نمود و صاحب کتاب نشر که امام قراء و قدوه ایشان است
تصریح نموده است بآنکه این سبعه از سبعه احرف نیست که در روایات
وارد شده و از اشتراک لفظ سبعه بعضی از جهال این توهم کرده اند و بدانکه
این را بر ایشان الزام مینماییم باعتبار احادیثی که در صحاح ایشان وارد شده است
و رد نمیتوانند کرد و از احادیث ائمه علیهم السلام ظاهر میشود که قرآن حرف
واحد است و از نزد خداوند واحد نازل شده و آن مصحفی است که حضرت امیر
المومنین صلوات الله علیه آورد و ایشان قبول نکردند و احادیث ایشان
موضوعست و آنها را وضع کرده اند از برای آنکه نباید قرآن آنحضرت را قبول کنند
و اختیار زیاده و نقصان داشته باشند یا آنکه مراد از آنها آنست که چون قرآن
جمع نشده بود و متفرق بود تجویز فرموده باشند که آنچه میدانند از آیات و سور
در نماز و غیر آن بخوانند و اما ترجیح مرجوح زیرا که احادیث صحاح ایشان دلالت
میکند بر آنکه ابن مسعود و متابعت قراءت او انجح است از زید بلکه دلالت
میکند بر آنکه متابعت قراءت او واجبست و ترک قراءت او جایز نیست چنانکه
صاحب استیعاب روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و
آله وسلم فرمود که قرآن را از چهار کس بیاموزید و ابتدا بابن مسعود کرد و بعد
از آن معاذ بن جبل و ابی بن کعب و سالم مولای ابی حذیفه را فرمود که هر که
خواهد قرآن را نیکو و تازه بخواند بروشی که نازل شده است بقراءت ابن ام عبد
بخواند یعنی ابن مسعود و از ابو وائل روایت کرده است که گفت شنیدم از ابن

مسعود که میکفت من دانا ترین امتم بکتاب خدا و بهتر ایشان نیستم و در کتاب
خدا هیچ سوره و ایه نیست مکر انکه میدانم در چه چیز نازل شده و کی نازل شده
وابو وایل کفت نشنیدم کسی این سخن را برا و انکار کند و از ابو ظبیان روایت
کرده است که کفت ابن عباس از من پرسید که کدام یک از قرات قرانرا میخوانی کفتم
بقرائت اول که قرائت ابن مسعود است کفت بلکه ان قرائت اخر است جبرئیل
هر سال یکمرتبه قرانرا بر رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم عرض میکرد و در
سالی که از دنیا مفارقت کرد دو مرتبه برا و عرض کرد و در ان وقت ابن مسعود حاضر
بود پس دانست انچه تغیر یافت وانچه نسخ شد از قران وایضا روایت کرده است
که از علی صلوات الله علیه سوال کردند از حال ابن مسعود فرمود که قرانرا خواند
وسنت را دانست و همچنین بس است از برای او و از شفیق روایت کرده است از ابو
وایل که چون امر کرد عثمان در مصاحف انچه امر کرد عبد الله بن مسعود برخواست
و خطبه خواند و کفت امر میکنید مرا که قرانرا بر قرائت زید بن ثابت بخوانم
بحق خدای که جانم بدست اوست من از دهان مبارک حضرت رسول هفتاد
سوره یاد کرفتم و زید کاکلی در سر داشت و با کودکان بازی میکرد و بخدا سوکند
که از قران نازل نشد چیزی مکر انکه میدانم در چه چیز نازل شده است و هیچکس
داناتر نیست از من بکتاب خدا و اکر میدانستم کسی را که از من داناتر باشد بکتاب خدا
از من و شتر مرا باو میتواند رسانید البته بنزد او میرفتم پس شرم کرد از کفتار خود
و کفت من بهترین شما نیستم شفیق کفت من در خانهای که اصحاب رسول در انها
داخل بودند شدم و نشنیدم که کسی رد این قول برا و بکند و در جامع
الاصول اکثر این احادیث را در صحاح ایشان روایت کرده است پس ...
ابن مسعود را و این روایات ایشان صحیحه در امر فضل او و در امر باخذ قران او

وارد شده ترک کردن و سوزاندن و جمع کردن مردم بر قرائت زید که عشر این
فضایل را در حق او روایت نکرده اند و مذمتها او را روایت کرده اند تفضیل
مفضول و مخالفت قول رسول است و چون در استیعاب کفته است که زید
عثمانی بود و در هیچیک از جنکهای حضرت امیر صلوات الله علیه با انصار
حاضر نشده معلوم میشود که باعث ترجیح مصحف او عداوت انحضرت بوده است
تا مناقب اهل بیت علیهم السلام و مثالب اعدای ایشانرا توانند بیرون کرد
و از جمله مصحفهای که اعتبار نکردند و سوزانیدند مصحف ابی بن کعب و معاذ
جبل بود با انکه در صحاح ایشان امر باخذ قران از ایشان وارد شده است
بطرق متعدده چنانچه بعضی کذشت طعن نهم انکه اعظم طعنهاست انکه
کبار صحابه که باجماع و اتفاق جمیع علمای مخالفان عدول بودند و اقوال و افعال
حجت میدانند تفسیق و تکفیر عثمان کردند و شهادت بظلم و کفرش دادند مثل
عمار که بطرق بسیار روایت کرده اند که او مکرر میکفت که سه ایه در قران
کواهی بر کفر عثمان میدهند من چهارم ایشانم و ایات اینهاست ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا
أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ یعنی هر که حکم نکند بانچه خدا فرستاده است
پس ایشان کافرانند و در ایه دیکر فرموده است که ایشان فاسقانند و در جای
دیکر فرموده است که ایشان ظالمانند و من کواهی میدهم که او حکم کرد بغیر انچه
خدا فرستاده است و ابو وایل روایت کرده است که عمار میکفت عثمان
نامی در میان مردم نداشت سوای کافر تا اینکه معویه والی شد و اسم در فوج
روایت کرده است که عمرو بن العاص از عمار پرسید که عثمانرا کی کشت کفت خدا
کشت و ابن ابی الحدید روایت کرده است که عمرو از عمار پرسید که عثمانرا کی
کشت کفت خدای علی کشت و علی با او بود کفت تو با قاتلان او بودی کفت

بودم و امروز هم با ایشان قتال میکنم گفت چرا او را کشتید گفت نخواست
دین ما را تغییر دهد او را کشتیم و مثل ابوذر و ابن مسعود چنانچه گذشت و حذیفه
گفت بحمد الله در عثمان شکی ندارم اما شکی که دارم اینست که آیا قاتل او کافر بود
که کافری را کشت یا مومنی بود ایمانش افضل از همه مومنان که به نیت خالص مرتکب
قتل او گشت و ایضاً حذیفه میگفت هر که اعتقاد دارد که عثمان مظلوم کشته شد
در روز قیامت گناهش بیشتر است از گناه جمعی که گوساله پرستیدند و از زید بن
ارقم پرسیدند که شما چرا عثمان را کافر میدانید گفت بسه وجه مال خدا را اسباب
زینت و دولت اغنیا کرد و مهاجران اصحاب رسول خدا را مثل محارب خدا
و رسول کرد و بغیر کتاب خدا عمل کرد و عایشه پیراهن حضرت رسول را بدست گرفت
و گفت هنوز این کهنه نشده و تو دین آنحضرت را کهنه کردی و ایضاً جمیع صحابه
که در مدینه ساکنه بودند از مهاجران و انصار و مردم سایر بلاد که بمدینه
آمده بودند اجماع کردند بر قتل او که بعضی مرتکب او شدند و بعضی اعانت کردند
و بعضی راضی بودند و انکار او ننمودند و یاری او ننمودند مگر چند نفر قلیلی که دران
ظلمها و بدعتها با او شریک بودند پس سنیان که خلافت ابوبکر را باجماع اثبات میکنند
یا باید قایل شوند بوجوب قتل عثمان که کاشف است از کفر او یا فسق و کبیره که موجب
قتل و معلوم است که هر دو منافی استحقاق خلافت و خلیفه واجب القتل
معنی ندارد یا اعتراف نمایند ببطلان اجماع خلافت ابوبکر زیرا که اکثر
آن جماعت درین اجماع داخل بودند و کثرت آنها علی اختلاف الاقوال ده هزار
یا پانزده هزار یا بیست و پنجهزار کس بودند که بهر قول اضعاف آنها بودند بلکه تمام
اهل اسلام زیرا که اکثر ایشان از دو حال خالی نبودند یا اتفاق بر قتلش نمودند
یا ترک اعانت و نصرتش کردند حتی عایشه و معاویه چنانکه در تاریخ اعثم و سایر

کتب ایشان مسطور است که با اینکه بسبب بغض و عداوت با حضرت امیر
المومنین صلوات الله علیه خون عثمان را بهانه کرده عالم را بر هم زدند وقتی که
اهل اسلام عزم قتل عثمان کردند عایشه اراده حج کرد و هر چند مروان التماس کرد
که حج را تاخیر کن و مردم را ازین کار باز دار تنزل نکرد و گفت دوست میدارم که
عثمان در میان جوالی باشد و او را در دریا افکنند تا هلاک شود و او را نعثل
میگفت بر سبیل مذمت یعنی ریش دراز احمق یا پر گفتار یا تشبیه میکردند او را
بمرد یهودی صاحب نهایه و سایر مورخان و لغویان روایت کرده اند که عایشه
مکرر میگفت اُقتُلُوا نَعثَلاً قَتَلَ اللهُ نَعثَلاً یعنی بکشید این پیر احمق را یا این
یهودی مانند را خدا او را بکشد و ابن ابی الحدید از استاد خود ابو یعقوب
معتزلی نقل کرده است که گفت حریص ترین مردم بر قتل عثمان که ایشان را تحریص
و ترغیب مینمود عایشه بود و چون معاویه را بمدینه طلبید گفت تا او اطاعت خدا
مینمود خدام رعایت او مینمودیم و بعد از آنکه او تغییر داد و حرمت دین خدا را
نگاه نداشت خدا هم او را واگذاشت و کسی که حق تعالی رعایت نکند من اعانت نکنم
و اینجا بود که عثمان مثل است وَیلٌ لِمَن کَفَّرَهُ نَمرُودُهُ و مثل ابوذر و عمار و سایر
صحابه کبار در این اجماع بودند که اجماع مخالفت نمودند در بیعت حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه چنانچه سابقا دانستی اینجا بیعت نکردند مگر بعد از ششماه
از جبر و اکراه و ایضاً بقول بسیاری از سنیان فتوی بقتل او داد و بقول دیگران
کراهت از آن نداشت بلکه راضی بان بود و گفت قَتَلَهُ اللهُ وَأنَا مَعَهُ یعنی خدا
او را کشت و من با او بودم یعنی با خدا و ایضاً جمعی که اتفاق بر قتل عثمان نمودند
و مباشر قتل او بودند همان جماعت بودند که بعد از فراغ ازین اجماع بر خلافت
امیر المومنین صلوات الله علیه کردند و با او بیعت نمودند و سنیان آنحضرت را

باین اجماع خلیفه و واجب الاطاعه میدانند چه اجماعشان در اینجا معتبر است
و در اینجا معتبر نیست و این طعن مشتمل بر چندین طعن است و برای اختصار
بایکدیگر ضم کردیم طعن دهم شهادت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
که ملازم حق و قرین قرآن و باب مدینه علم است و متفق علیه بین الفریقین است
بظلم و فسق او چنانچه خطبه شقشقیه و سایر خطب و کلمات آنحضرت که اکثر
متواتر و مسلم است دلالت بران دارد و ذکر آنها موجب تطویل است و ایضاً
شهادت آنحضرت بإباحت قتلش و مضایقه نداشتن از کشتنش برای کفر
و شقاوتش کافی است و احتیاج بادعای اجماع نیست چنانچه ابن ابی الحدید روایت
کرده که بعد از کشتن عثمان حضرت فرمود خوشم نیامد و بدم هم نیامد و ایضاً
پرسیدند که راضی بقتل او بودی فرمودند گفتند آزرده شدی فرمودند و
ابن ابی الحدید بعد از نقل بسیاری ازین اخبار گفته است از اینها ظاهر میشود
که آنحضرت امر بقتل او و نهی از آن هیچیک ننمود و این خونش در دینش او مباح بود
و مباح بودن خون او نزد آنحضرت دلیل است بر کفر او یا ظلمی و فسق عظیمی که
که موجب قتل او باشد و راضی بودن بقتلش دلالت بر اسلام و خوبی او ندارد
بلکه از آنجهت بود و حضرت میدانست که قتل او سبب حدوث فتنهای
بسیار و سبب ارتداد و کفر و ضلالت و کشته شدن چندین هزار کس
خواهد شد در جمل و صفین و نهروان و ظاهر است که هرگاه قتل یک کافر مستلزم
این همه فتنه و کفر و قتل چندین هزار مسلمان باشد راضی بان نتوان بود پس با وجود
این مضایقه نداشتن آنحضرت از قتل او برهان قاطع است بر اینکه کفر و ظلم و عدوان
او بمرتبه از کثرت و شدت و طغیان رسیده بود که با این فتنه و آشوب برابری مینمود
بلکه زیاده از مضایقه نداشتن از ظهور اسرور از قتل او میفرمود و انتظار آن داشت

چنان

چنانکه عامه و خاصه روایت کرده اند که آنحضرت بعد از قتل عثمان و استقرار
آنحضرت بر سریر خلافت موروثی خود خطبه خواند که مشتمل بر این فقرات
بود قَدْ طَلَعَ طَالِعٌ وَلَمَعَ لَامِعٌ وَلَاحَ لَائِحٌ وَاعْتَدَلَ مَائِلٌ وَاسْتَبْدَلَ اللهُ
بِقَوْمٍ قَوْمًا وَبِيَوْمٍ يَوْمًا وَانْتَظَرْنَا الْغِيَرَ انْتِظَارَ الْمُجْدِبِ الْمَطَرَ وَإِنَّمَا الْأَئِمَّةُ
قُوَّامُ اللهِ عَلَى خَلْقِهِ وَعُرَفَاؤُهُ عَلَى عِبَادِهِ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ
وَعَرَفُوهُ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ یعنی آفتاب از افق ولایت
طالع گردید و قمر امامت از برج حق ساطع شد و کوکب امارت در فلک هدایت
درخشید و اموری که از منهاج حق میل بباطل کرده معتدل و راست گردید
و حق تعالی قومی را بر قومی تبدیل نمود و روز حق را بدل روزگار باطل آورد و ما منتظر
تغیر دولتهای باطل بودیم چنانچه مردم در سالهای قحط منتظر باران رحمت
میباشند و ائمه و پیشوایان دین از اهل بیت رسالت قیام نمایند که اند از جانب
خدا بامور خلق و شناسند کان و موکل بر شدگان او و داخل بهشت نمیشود مگر
کسی که ایشان را شناسد بامامت و ایشان او را شناسند بایمان و داخل جهنم
نمیشود مگر کسی که منکر ایشان و ایشان منکر او باشند و ابن ابی الحدید در شرح
این خطبه گفته است که مراد او از سه فقره اولی انتقال خلافت بآنحضرت و از
فقره چهارم اعوجاج امور که در اواخر زمان عثمان بود و فقره پنجم اشاره است
بتبدیل جناب سبحانی عثمان و شیعه او را بعلی و شیعه او و بعد از آن گفته است
اگر گویند با وجود آنکه آنحضرت دنیا را طلاق گفته بود انتقاد بسرور و خوشحالی
از خلافت چه بود جواب گوییم که طلاق از جهت جاه و اعتبارات دنیوی بود و
سرور از جهت امامت دین و خلافت حق و احیای شریعت و ملت بود بعد از آن
گفته است اینها جایز است بمذهب معتزله که علی صلوات الله علیه منتظر قتل

عثمان باشد مانند انتظار باران در سال قحط و این عین مذهب شیعه است
جواب گوییم که انتظار تغیر گفت نه انتظار قتل پس تواند بود که منتظر عزل و خلعش
باشد بسبب اختراعاتی که کرده بود و این موافق مذهب ماست پس از این کلمات
شریفه حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه موافق انچه ابن ابی الحدید این
اعتراف نمود ظاهر شد که انحضرت شاد و خوشحال بوده اند از قتل او و همین بس است
زبرای شقاوت او نقل کرده اند که در زمان امیر تیمور گورکان علمای ماوراء النهر
اتفاق نمودند محضری نوشتند که بر همه کس واجبست بغض علی بن ابی طالب
اگر چه جوی باشد بسبب انکه فتوی بقتل عثمان داد و امیر را بر این داشتند که
بر این حکم کند و در ممالک خود رواج دهد امیر فرمود محضر را نزد شیخ زین الدین
ابوبکر بردند تا رای او در این باب معلوم شود شیخ در پشت ان محضر نوشت که
وای بر عثمانی که علی مرتضی فتوی بخون او دهد امیر نوشته او را خوش امد و محضر را
باطل و ابتر کرد طعن یازدهم انکه طغیان و عصیان عثمان بجایی رسیده بود که اهل
مدینه بعد از قتل او تجویز غسل و دفن و نماز بر او نکردند چنانچه مداینی در مقتل
عثمان و واقدی و اعثم کوفی و طبری و ابن عبد البر و سایر علمای ایشان در تواریخ
و کتب خود ذکر کرده اند که بعد از کشتن عثمان اهل مدینه و اکابر صحابه او را در
مزبله انداخته بودند و مردم را از نماز بر او و غسل دادن او منع مینمودند حتی انکه
مروان و سه کس دیگر از ملازمانش او را بیرون بردند که دفن کنند مردم مطلع شدند
و نعشش را سنگباران کردند و بعد از سه روز حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه مردم را از ممانعت دفن او منع کردند و اکثر گفته اند که او را در [illegible] دفن
دفن کردند بحضرت امیر و احدی از صحابه و کبار و مسلمانان در نماز او حاضر نشدند
مگر چند نفر از موالی او و بعد از انکه مدفون شد فرمود که دیواری که در میان

ان قبر و مقبره مسلمانان بود انداختند و بر داشتند و بامر او مسلمانان
اموات خود را در حوالی قبر او دفن کردند تا متصل بمقابر مسلمانان شد و در
تاریخ اعثم که در این زمان موجود است مذکور است که امیر المومنین فرمود
که عثمان را دفن کردند و حال انکه سه روز بود تا او را در مزبله انداخته بودند
و سگان یکپای او را برده بودند پس او را برداشتند بر روی دری کوچک
گذاشتند و سرش بر روی ان می جنبید و بروایت دیگر بر ان تخته میخورد و طق
طق میکرد و حکیم بن حزام با جبیر بن مطعم بر او نماز گذارد معلوم است که اگر حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه و سایر صحابه او را داخل مسلمانان میدانستند
از نماز و تخلف نمیکردند و سه روز جسد او را مانند کلاب در مزبله نمیگذاشتند
که سگ و کرکس او را بخورند و هر که اندک انصافی دارد میداند که جمع نمیتوان کرد
میان اعتقاد بخلافت امیر المومنین صلوات الله علیه و خلافت عثمان و این
واقعه البته متضمن قدح در یکی از این دو است و خلافت و جلالت امیر المومنین
صلوات الله علیه متفق علیه است پس اعتقاد بخلافت عثمان و خلافت
انها که خلافت عثمان متفرع بر خلافت انها است روا نیست و چرا امیر المومنین
صلوات الله علیه در ایذای عثمان او و اخراج ابوذر از مدینه او را معارضه و
انکار و اصرار میفرمود و در قتل او و ترک نماز کردن بر عثمان که باعث [illegible] ایشان حضرت
رعیت او بود مداهنه [illegible] اهله فرمود و در کتاب صراط المستقیم نقل کرده است
که ابن جوزی که از اکابر علمای عامه است روزی [illegible] حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه که گفت سَلُونِي قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونِي یعنی بپرسید از من هر چه
خواهید پیش از انکه مرا نیابید پس زنی برخواست و گفت که میگویند سلمان
در مداین فوت شد و علی صلوات الله علیه از مدینه که یکماه راه است در یک شب

امد و او را تجهیز فرمود و بازگشت گفت چنین روایت کرده‌اند که عثمان
در مدینه کشته شد و سه روز در مزابل افتاده بود و علی صلوات الله علیه در
مدینه بود و بر او نماز نکرد گفت راست است زن گفت پس بر یکی از ایشان خطا
لازم می اید ابن جوزی گفت اگر بی اذن شوهرت از خانه بیرون امدی لعنت بر تو و اگر
باذن او بیرون امده لعنت بر او زن گفت عایشه باذن حضرت بجنگ علی از
خانه بیرون رفت یا بی اذن انحضرت ابن جوزی ملزم و ساکت شد بدانکه بدعتها
و قبایح اعمال و اقوال عثمان زیاده از انست که این رساله گنجایش ذکر انها داشته
باشد و در کتب مبسوطه مذکور است و اکثر انها را در کتاب بحار ایراد نموده‌ام
و انچه ایراد شد از برای منصف کافی است و ابن ابی الحدید بعد از انکه مطاعن
عثمان را ذکر کرده است جواب اجمالی از همه گفته است که ما انکار نمیکنیم که عثمان
بدعتهای بسیار کرد که بسیاری از مسلمانان بر او انکار کردند ولیکن ما ادعا میکنیم که
انها بمرتبه فسق نرسید و باعث حبط ثواب او نشد و از جمله گناهان نیز
بکفر نبودند زیرا که ما میدانیم که او امرزیده است و از اهل بهشت است بسه وجه
اول انکه او از اهل بدر است و رسول خدا فرمود که خدا مطلع شد بر اهل بدر پس گفت
هرچه خواهید بکنید که گناهان شما را امرزیدم و عثمان اگرچه در بدر حاضر نبود
اما از برای بیاری رقیه دختر رسول خدا در مدینه ماند و حضرت رسول
ضامن حصه غنیمت او و اجر او شد دویم انکه از اهل بیعت رضوان بود که
از خدا ایشان راضی شد زیرا که فرمود لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ
تَحْتَ الشَّجَرَةِ و اگرچه در ان بیعت حاضر نبود ولیکن حضرت رسول او را برسالت
بسوی کفار مکه فرستاده بود و این بیعت از برای ان بود که ارجوفه مذکور شد
که او را کشته‌اند پس حضرت در زیر درخت و از مردم بیعت گرفت بمرگ پس حضرت

فرمود که اگر عثمان زنده است من از جانب او بیعت میکنم پس دست چپ خود را بر دست
راست خود گذاشت و فرمود که دست چپ من بهتر است از دست راست عثمان سیم
انکه او از جمله ان ده نفر است که در اخبار وارد شده است که ایشان از اهل بهشت اند
پس این وجوه دلالت میکند بر انکه او امرزیده است و خدا از او راضی است و
او از اهل بهشت است پس اینها دلالت میکند بر انکه او کافر و فاسق و صاحب کبیره
نیست اینها سخنان واهی ابن ابی الحدید است و ما جواب میگوییم بعون الله تعالی
از همه این وجوه اجمالا و تفصیلا بانکه این وجوه همه بر اخباری چند است که وضع کرده‌اند
و خود منفردند بروایت انها مکرر مذکور شد که احتجاج بروایتی چند باید کرد
که نزد هر دو جانب مسلم باشند و هر دو روایت کرده باشند چنانکه ما کردیم
نه بروایتی که مخصوص ایشان باشد و ما قبول نداشته باشیم و عمده روایات ایشان
که بخاری روایت کرده است ناصبی چند از عبدالله بن عمر روایت کرده‌اند و ابن عمر
انست که با امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بیعت نکرد و یاری او ننمود و دشمن
انحضرت بود و با پای حجاج کافر فاسق بیعت کرد و حدیث عشره مبشره را امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه در روز جمل رد و تکذیب نمود چنانکه شیخ طبرسی در کتاب
احتجاج روایت کرده است که چون حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه با اهل
بصره ملاقات کرد در جنگ جمل زبیر را طلبید و با طلحه در برابر حضرت امدند
حضرت فرمود بخدا سوگند که شما هر دو و جمیع اهل علم از اصحاب محمد صلی الله علیه
واله و سلم و عایشه میدانید که اصحاب جمل را لعن کرده رسول خدا و خایب و ناامید است
کسی که افترا کند بر انحضرت زبیر گفت چگونه ما ملعونیم و حال انکه ما از اهل بهشتیم
حضرت فرمود که اگر شما را از اهل بهشت میدانستم قتال شما را حلال نمیدانستم
زبیر گفت مگر نشنیده حدیث عمرو بن نفیل را که روایت کرده از رسول خدا که ده نفر

از قریش در بهشت اند حضرت فرمود که از او شنیدم که این حدیث را ایشان نقل
کرده در ایام خلافت او زبیر گفت که گمان داری که اینحدیث را دروغ بر حضرت
رسول بست حضرت فرمود من جواب تو را نمیگویم تا بگویی که این ده نفر کیستند
زبیر گفت ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن
ابی وقاص و ابو عبیدة بن الجراح و سعید بن عمرو بن نفیل حضرت فرمودند تا
شمردی دهم کیست گفت تویی حضرت فرمود که اقرار کردی از برای من بهشت
وانچه از برای خود و یاران خود دعوی کردی من منکرم و قبول ندارم زبیر گفت
ایا گمان داری که دروغ بر حضرت رسول بسته است حضرت فرمود که گمان ندارم
والله که یقین میدانم که افترا کرده است بر انحضرت و بخدا سوگند که بعضی از انها
که نام بردی در تابوتی اند در دره در چاهی در اسفل درک جهنم و بر سر ان
چاه سنگی هست که هرگاه خدا خواهد که جهنم را برافروزد در مشتعل کرداند ان
سنگ را از سر ان چاه بر میدارد شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این را
واگر نشنیده باشم خدا تو را بر من ظفر بدهد و خون مرا بر دست تو بریزد و اگر
شنیده باشم خدا مرا ظفر دهد بر تو و اصحاب تو و ارواح شما را بزودی به
جهنم برد زبیر برگشت بسوی اصحاب خود و میگریست وایضا ایشان در
صحاح خود از سعید بن زید و عبد الرحمن بن عوف روایت کرده اند و هر دو داخل
عشره اند و در این روایت متهم اند با انکه اکثر متکلمین امامیه ببراهین عقلیه
اثبات نموده اند که جایز نیست عقلا که حق تعالی غیر معصوم را خبر دهد که عاقبت او
البته بهشت است زیرا که موجب اغرای اوست بر قبیح و خلافی نیست در انکه اکثر
عشره معصوم نبودند باتفاق از بعضی از ایشان کبایر صادر شد وایضا اگر اینخبر
واقع بود چرا ابوبکر در روز سقیفه و غیر ان در مناقب خود اینرا نشمرد و همچنین

عمر در هیچ مقام این را ذکر نکرد و عثمان در وقتی که او را محصور کردند و اراده قتل
او داشتند و مناقب خود را بر مردم میشمرد چرا متمسک باین خبر نمیشد و این
اگر اصل میداشت از برای او انفع بود از چیزهای دیگر که مذکور ساخت وایضا
اگر اینخبر واقع بود چه احتمال داشت که اکابر مهاجرین جرات بر قتل او کنند و چون
ایشان خصوصا حضرت سید اوصیا راضی میشد که مردی را که یقین دانند که از اهل
بهشت است بان مذلت در مزبله بیندازند و بر او نماز نکنند و چرا اعوان و
انصار او این را بر ایشان حجت نمیکردند وایضا اگر چنین باشد لازم می اید کفر طلحه
که باتفاق حلال میدانست قتل او را و اگر چنین باشد لازم می اید که اکثر عسکر طرفین
در روز جمل کافر باشند زیرا که بعضی از عشره در اینطرف بودند و بعضی در انطرف
هر یک قتل دیگری را حلال میدانستند وایضا اگر این خبر ثابت بود میبایست عمر بداند
که منافق نیست پس چرا از حذیفه می پرسید که ایا رسول خدا مرا از منافقان شمرده یا نه
وایضا میگوییم که روایت اهل بدر یا محمولست بر ظاهرش چنانچه ابن ابی الحدید فهمیده
است که رخصت عام بایشان داده اند و مغفرت شامل گناهان گذشته و اینده
هر دو هست یا تجوز و تخصیص در ان میرود بنا بر اول لازم می اید که تکلیف اهل بدر
ساقط باشد و رخصت داده باشد ایشان را در ارتکاب جمیع محرمات از صغیره و کبیره
هر چند ان فعل موجب کفر هم باشد مانند استخفاف بمصحف مجید و این مخالف
اجماع و ضرورت دین است و کسی دعوای عصمت در اهل بدر نکرده است
مگر در امیر المومنین صلوات الله علیه و شکی نیست که غیر انحضرت مرتکب
گناهان میشدند پس اعلام ایشان نمودن چنین مغفرتی را باعث اغرای
بر قبیح و ان قبیح است و صدورش از حق تعالی محال است و بنا بر ثانی که تجوز و
تخصیص بود در ان روایت تخصیص میکنند رخصت را بصغایر و تعمیم میکنند

مغفرت را در گناهان گذشته و آینده و این با آنکه مخالف اجماع است فایده
با ایشان نمی بخشد و دلالت نمیکند بر آنکه آنچه از ایشان صادر شده از صغایر
مکفره بوده تا تخصیص نمایند مغفرت را بگناهان گذشته و مراد ما عَمِلُوا
مَا شِئْتُمْ مبالغه در حسن عمل ایشان است در بدر و اظهار رضا از ایشان
بسبب آن عمل شایسته پس فایده از برای ایشان نمیکند و اینها همه بر تقدیر است
که تسلیم کنیم که عثمان در این امر با اهل بدر شریکست و آن مبتنی بر روایت ضعیف این
عمر است که حالش سابقا مذکور شد و اما تمسک به بیعت رضوان بر تقدیر صحت
روایت بیعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم از جانب او است لا لا
بان مدخول است از چند وجه اول آنکه حق تعالی معلق گردانیده رضا در آیه بر ایمان
و بیعت هر دو نه بر بیعت تنها و ایمان عثمان و اضراب او ممنوع است و احادیث
بسیار از اهل بیت علیهم السلام دلالت بر نفاق خلفای ثلثه میکند دویم آنکه
قبول نداریم که الف و لام المؤمنین برای استغراق است خصوصا آنکه در این آیه
بعد از این وصفی چند مذکور شده است که دلالت میکند بر اختصاص بجماعتی
بیکننه زیرا که فرموده است بعد از این که پس خدا دانست آنچه در دلهای ایشان است
پس سکینه و اطمینان بر ایشان نازل گردانید و ثواب داد ایشان را فتحی نزدیک
و فتحی که بعد از بیعت رضوان بود بلا فاصله فتح خیبر بود و رسول خدا ابوبکر و عمر را
در آن جنگ فرستاد و گریختند و بغضب آمد رسول خدا و حضرت امیر المؤمنین را
فرستاد و فتح نمود چنانچه گذشت پس آنحضرت مخصوص است بحکم و آنها که با او بودند
و بودن عثمان با آنحضرت معلوم نیست و این جواب را بعضی از محققان متکلمین شیعه
افاده نموده اند سیم آنکه بر تقدیر تسلیم عموم آیه و شمول از عثمان و امثال او و امثال ایشان
است لیکن مقید است برضای خدا از مؤمنان در وقتی که بیعت میکردند با تو در زیر درخت

واین یکی دلالت میکند بر آنکه رضای او از ایشان مستمر خواهد بود تا وقت موت
ایشان و از ایشان فعلی که موجب عدم رضا باشد صادر نخواهد شد و مرتکب
کبیره نخواهند شد و ایشان در افواه مشهور هزار و پانصد یا هزار و ششصد نفر بودند
و معلوم است که بسیاری از ایشان مرتکب محرمات و کبایر شدند و اگر آقایی غلامی
داشته باشد و یکروز کاری خوبی بکند و آقا با او بگوید که من از تو راضی شدم
در وقتی که فلان کار کردی یا بسبب آنکه فلان کار کردی و در روز دیگر نافرمانی
عظیمی بکند و از او در غضب شود و او را تادیب و تعذیب بکند هیچ کس او را ملامت
نمیکند و او را نسبت بتناقض نمیدهد خصوصا آنکه آیه که در همین سوره قبل
از این آیه باندک فاصله واقع شده است صریحست در آنکه قبول این بیعت مشروط
بوفا است و ممکن است که این بیعت را بر هم زنند زیرا که فرموده است إِنَّ الَّذِينَ
يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ
عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا یعنی بدرستی که
آنها که بیعت میکنند با تو بیعت نمیکنند مگر با خدا دست خدا بالای دستهای
ایشان است پس هر که بشکند این بیعت را پس شکسته است مگر بر نفس خود یعنی ضرر آن
بخودش عاید میشود و هر که وفا کند با آنچه عهد کرده است با خدا بر آن پس بزودی
خدا عطا خواهد کرد او را مزد بزرگ پس معلوم شد که فایده این بیعت وقتی با ایشان
میرسد و رضای خدا شامل حال ایشان میشود که امری که مخالف آن باشد از ایشان صادر
نگردد و اول در جنگ خیبر گریختند و بعد از آن معادات با اهل بیت او کردند و
دین او را باطل کردند و شرایع او را بر هم زدند و وصی و خلیفه او را معزول کردند و
پاره تن او را شهید کردند با این اعمال قبیحه حکم این بیعت و خشنودی خدا کی با ایشان
[illegible]

برعوام شیعه شبهه میکنند و گاه هست که ایشان از جواب عاجز میشوند و
اما مطاعن عثمان پس انها زیاده از انست که در این رساله احصا توان نمود لهذا
در این رساله بهمین قدر اکتفا نمودیم و هر که خواهد بر جمیع انها مطلع گردد رجوع نماید
بکتاب بحار الانوار و همچنین مطاعن معاویه و طلحه و زبیر و عایشه و حفصه و خلفای
بنی امیه و بنی عباس و سایر اشقیا و ارباب بدع را حواله بان کتاب و سایر کتب اصحاب
نمودیم مقصد هفتم در بیان امامت سایر ائمه است صلوات الله علیهم بدانکه لفظ
شیعه بر کسی که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه را بعد از حضرت رسالت
صلی الله علیه و اله و سلم خلیفه داند و امامیه و اثنی عشریه را بر کسی اطلاق
میکنند که همه دوازده امام را علیهم السلام تا مهدی امام و خلیفه خدا و رسول
داند و ایشان عصمت را در امام شرط میدانند و بعد از رسول خدا علی بن ابی طالب را
و بعد از او امام حسن را و بعد از او امام حسین را و بعد از او علی بن الحسین
زین العابدین را و بعد از او محمد بن علی باقر را و بعد از او جعفر بن محمد صادق را و
بعد از او موسی بن جعفر کاظم را و بعد از او علی بن موسی الرضا را و بعد از او محمد بن
علی النقی را و بعد از او علی بن محمد النقی را و بعد از او حسن بن علی عسکری را و بعد از
او محمد بن الحسن المهدی را صلوات الله علیهم اجمعین را امام میدانند و حضرت
مهدی را زنده و غایب از اکثر خلق میدانند و البته ظاهر خواهد شد و رفع جمیع
بدعتها خواهد کرد و عالم را پر از عدالت خواهد نمود و مذهب حق در میان
مذاهب فرق شیعه این است پس اکثر زیدیه و اسماعیلیه و فطحیه و واقفیه
و کیسانیه داخل شیعه هستند و اما داخل امامیه و اثنی عشریه نیستند و شیعه
باین معنی فرقهای بسیار دارند چنانچه فخر رازی و محمد شهرستانی و صاحب مواقف
و دیگران نقل کرده اند از هفتاد بلکه هشتاد متجاوزند مثل کیسانیه که بعد از حضرت

امام حسین صلوات الله علیه محمد بن حنفیه پسر حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه را خلیفه میدانند و بعضی گفته اند او نمرده است و مهدی آخر الزمان است
و غایب شده است و ظاهر خواهد شد و بعد از او امامی نیست و بعضی گفته اند او
مرد و امامت باولاد او رسید و مذاهب باطله میان ایشان بسیار بوده است و
الحمد لله همه منقرض شده اند و مثل زیدیه که بعد از حضرت امام حسین یا امام زین
العابدین صلوات الله علیهما قایل بامامت زید پسر امام زین العابدین صلوات الله
علیه شده اند و بعضی از ایشان حضرت امیر را بی فاصله خلیفه میدانند و بعضی
بان سه خلیفه باطل نیز قایلند و مانند اسماعیلیه که پسر امام جعفر صادق صلوات
الله علیه را امام میدانند و اسماعیل در زمان حضرت صادق صلوات الله علیه فوت
شد و علانیه جنازه او را بر داشتند و بر او نماز کردند و ایشان چند فرقه اند بعضی گفته اند
که اسماعیل فوت نشد و حضرت صادق صلوات الله علیه از برای تقیه از منصور
دوانقی او را پنهان کرد و اظهار موت او کرد و بعد از حضرت ایام قلیلی زنده بود
و امامت باولاد او رسید و بعضی گفته اند که او در حیات حضرت فوت شد و
نص امامت بر طرف نشد و بعد از حضرت باولاد اسماعیل منتقل شد و اکثر این
فرقها بعد از مدتی در ایام ملاحده شدند و همه عبادات را بر طرف کردند و جمیع معاصی را
مباح کردند و از این فرقه قلیلی در این ایام پنهان هستند و مثل ناووسیه که
میگفتند که حضرت صادق صلوات الله علیه نمرده است و او ظاهر خواهد
شد و او مهدی است و مثل فطحیه که بعد از حضرت صادق صلوات الله علیه
عبد الله افطح پسر بزرگ انحضرت را که در ظاهر و باطن معیوب بود و باین سبب
امامت باو منتقل نشد امام میدانسته اند و بعد از او امام موسی صلوات الله
علیه را امام میدانستند و عبد الله چند روزی بعد از حضرت صادق زنده بود

وفوت شد ومثل واقفیه که میگفته اند که حضرت امام موسی علیه السلم
زنده است و پنهان شده است واو مهدی است وبامام قایل نبوده اند وچند
فرقه نادر نیز نقل کرده اند واز جمله این فرقها تا حالکه سال هزار و صد و ند از هجرت است
بیش از سه فرقه نمانده است امامیه واسماعیلیه و زیدیه وسایر فرق همه منقرض
ومستاصل گشته اند واز ایشان بغیر نامی نمانده است مانند قایلان بامامت
محمد پسر حضرت صادق علیه السلم وقایلان بامامت موسی مبرقع وجعفر
کذاب وامثال ایشان اما باطل بودن مذهب انها که منقرض شده اند واحتیاج
به بیان ندارد زیرا که مدعی امامتی از ایشان ظاهر نیست وباجماع امت
معلوم است که تکلیف ساقط نشده است وتکلیف بدون انکه کسی باشد
که بیان تکلیف الهی از برای ایشان بکند ومکلف به معلوم ایشان بوده باشد
تکلیف ما لا یطاق واز عقلا قبیح است وایضا جمیع امت اتفاق دارند بر انکه
مذهب حق در میان امت میباشد تا روز قیامت وایضا باجماع مرکب جمیع
متفق اند بر نفی ما عدای مذاهب موجوده واما اثبات امامت اثنی عشر علیهم
السلام وابطال سایر مذاهب خواه موجود باشند وخواه منقرض شده باشند
به پنج طریق میتوان کرد طریق اول طریق نص است وان دو نحو است یکی مجمل و دیگری
مفصل اما مجمل چند قسم است اول انکه صاحب الاصول از صحیح بخاری و مسلم جامع
از جابر بن سمره روایت کرده است که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه
واله وسلم که گفت بعد از من دوازده امیر خواهند بود پس کلمه گفت که نشنیدم
از پدرم پرسیدم که چه گفت گفت فرمود که همه از قریش اند ودر روایت دیگر فرمود
که پیوسته امر مردم ماضی وجاریست مادام که دوازده مرد والی ایشان باشند
ومسلم بسند دیگر روایت کرده است از جابر که گفت با پدرم در خدمت رسول خدا

صلی الله علیه واله شنیدم که میگفت پیوسته این دین عزیز وغالب ومنیع
وبلند مرتبه است تا دوازده خلیفه وپدرم گفت که فرمود که همه از قریش اند
وباز بسند دیگر همین مضمون را روایت کرده است وبجای دین اسلام گفته است
وباز در جامع الاصول همین مضامین را از صحیح ترمذی ونسائی روایت کرده است
که از انحضرت پرسیدند که پس بعد از ان چه خواهد بود فرمود هرج ودر بعضی از
روایات چنین است که پیوسته این دین قایم وبرپاست تا والی ایشان باشند دوازده
امیر وایضا در صحیح مسلم از عامر بن ابی وقاص روایت کرده است که نوشتم بسوی
جابر بن سمره که خبر ده مرا بچیزی که شنیده از رسول خدا در روز جمعه در پسینی
که اسلمی را سنگسار کرد گفت پیوسته دین برپاست تا قیامت برپا شود وبر ایشان
دوازده خلیفه خواهند بود از قریش ودر روایت دیگر تتمه این حدیث
اینست که پیوسته پس بیرون می ایند دروغگویی چند نزدیک قیامت و
در کتب معتبره ایشان بچندین سند از شعبی از مسروق روایت کرده اند
که گفت ما نزد ابن مسعود بودیم وقران بر ما میخواند پس مردی برخاست وپرسید
که ایا از رسول خدا پرسیدی که چند خلیفه بعد از او خواهند بود عبد الله
گفت تا من بعراق امده ام کسی این را از من نپرسیده بلی سوال کردیم حضرت فرمود
دوازده نفر خواهند بود بعدد نقبای بنی اسرائیل وهمه از قریش خواهند بود واز
ابو حنیفه روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که پیوسته امر این امت شایسته
است تا بگذرد دوازده خلیفه که همه از قریش اند واز انس روایت کرده اند که حضرت
فرمود که پیوسته این برپاست تا دوازده خلیفه از قریش پس هرگاه ایشان بروند
زمین بموج خواهد آمد با اهلش وایضا از عبد الله بن عمر روایت کرده اند که حضرت
رسول صلی الله علیه واله وسلم فرمود بعد از من دوازده خلیفه خواهند بود

[illegible]

وایضاً روایت کرده اند که ابن عمر مالی الطفیل گفت دوازده خلیفه بشمار بعد
ازان هرج ومرج وقتل وقتال خواهد بود وایضاً مرویست که از عایشه پرسیدند
که چند خلیفه خواهند بود گفتند کیستند گفت نامهای ایشان نزد من نوشته
هست باملاء رسول خدا گفتند بگو اباکرد و نگفت و برین مضامین بالفاظ بسیار
دیگر روایت کرده اند و در صحیح بخاری و مسلم از عبدالله بن عمر روایت شده است که
رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمود که پیوسته این امر در قریش خواهد بود مادام
که از مردم دو کس باقی باشد واز اسحق بن سلیمان عباسی روایت کرده اند که گفت هارون
الرشید مرا خبر داد از پدر دانش از عباس که حضرت فرمود ای عم از فرزندان من دوازده
خلیفه خواهند بود پس امور کریهه وشدت عظیمه روخواهد داد پس مهدی از
فرزندان من بدر خواهد امد وخدا امراورا باصلاح خواهد اورد پس زمین را
پر از عدالت خواهد کرد بعد از انکه پر از جور شده باشد ودر زمین خواهد
ماند انقدر که خدا خواهد پس دجال بیرون خواهد امد و وجه دلالت این
حدیث بر خلافت ائمه اثنی عشر علیهم السلم انست که از جمیع فرق اسلام
هیچ فرقه قایل بوجوب این عدد از خلفا و دوازده امام وخصوصاً که همه از
قریش باشند و بوجوب استمرار خلافت تا خلق باقی باشند نیستند مگر فرقه
اثنی عشریه از فرق شیعه پس بهمین احادیث که در جمیع صحاح ایشان مکرر وارد
شده است مذهب ما ثابت شد و همه مذاهب دیگر باطل شد واز غرابت
تعصبات مخالفان انست که بعضی از ایشان خواسته است که این احادیث را
موافق مذهب خود کرداند گفته است خلفای اثنی عشریه خلیفه اول امیر
المومنین وامام حسن وهفت دیگر از بنی امیه اند و دیگری گفته است که مراد
صلحای خلفایند وایشان بعد امام حسن صلوات الله علیه عبدالله بن
الزبیر

الزبیر وعمر بن عبد العزیز و پنج دیگر از بنی عباس واین دو توجیه در غایت
سخافتست زیرا که همه خلفای بنی امیه وبنی عباس در شقاوت وضلالت شبیه
بیکدیگر بودند مگر عمر بن عبد العزیز که بعضی از اطوار حسنه داشت پس در میان
انها بعضی را انتخاب کردن وبعضی را رد کردن بیوجه است وایضاً ظاهر همه احادیث
اتصال واستمرار خلافت ایشانست وبعضی صریح است که در روز قیامت مستمر
خواهد بود و در بعضی مذکور است فَاِذَا مَضَوا ماجَتِ الاَرضُ یعنی چون این امامان
بروند زمین با اهلش بموج اید ونظام عالم برطرف شود وبعضی صریح است که
خلافت قریش تا روز قیامت باقی است پس معلوم شد که این تاویلها فایده برای ایشان
نمیکند واین احادیث در اثبات مدعای ما وافی وکافی اند دویم احادیث ثقلین
مثل انهاست که دلالت میکند بر انکه حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم
امر بمتابعت قران واهل بیت نمود وفرمود که اینها از یکدیگر جدا نمیشوند تا روز قیامت
ومخالفان خلفای ایشان منقرض شده اند وبخلافت احدی از اهل بیت قایل نیستند
وائمه اسماعیلیه اگر باشند فاسق وملحد چندند که در ظاهر تابع سلاطین شیعه اند و
بفسق وفجور وانواع معاصی معروفند وهیچ عاقلی تجویز امامت ایشان نمیکند و زیدیه
نیز در اصول دین خود متمسک بحجتی نیستند وباعتقاد ایشان هر فاطمی نسبی که خروج
بسیف کند امام است وائمه که الحال ایشان دعوای امامت انها میکنند اگر نسب
ثابت باشد باید که عارف باحکام الهی ومعانی قران مجید بوده باشند تا انکه صادق
باشد مقارنت ایشان با کتاب وحال انکه اکثر ایشان جاهلند بکتاب وسنت
ودر فروع دین خود در اکثر مسایل مقلد ابوحنیفه اند و بر خصوص امامت خود حجتی
وبرهانی ندارند ونه نصی بر امامت خود دارند ونه اجماعی منعقد شده است
بران بلکه مانند سلاطین جور بغلبه واستیلا پادشاه میشوند واین را امامت

نام کرده اند و افاضل اهل بیت را مانند حضرت باقر و صادق صلوات الله علیهما
سب میکنند و ناسزا میکویند با انکه جمیع امت بغیر ایشان و خوارج اقرار بفضل و
جلالت و عدالت ایشان دارند و از این جهت ایشان مانند خوارجند لهذا در
احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که زیدیه بدترند از مخالفان
زیرا که مخالفان با شیعیان ما عداوت دارند و با ما عداوت نمیکنند و زیدیه با ما
عداوت میکنند سیم ابن ابی الحدید از صاحب حلیه الاولیا روایت کرده است
و در فضایل احمد بن حنبل و در خصایص نطنزی نیز مذکور است که حضرت رسول
صلی الله علیه واله وسلم فرمود که هر که خواهد که زندکانی او مثل زندکانی من و
مردن او مثل مردن من باشد و در جنت عدن که خدا بدست قدرت خود از اغرس
نموده و منزل من است ساکن شود باید بعد از من ولایت علی بن ابی طالب را اختیار
کند و پیروی کند امامان و اوصیا از فرزندان او را بد رستی که ایشان عترت من اند
و از طینت من خلق شده اند و فهم من و علم مرا خدا روزی ایشان کرده است پس
وای بر جمعی از امت من که تکذیب ایشان کنند و میان من و ایشان قطع کنند و رعایت
من در حق ایشان نکنند و خدا شفاعت مرا بایشان نرساند چهارم زمخشری روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم فرمود که فاطمه بهجت و سرور
دل من است و دو پسرش میوه دل من اند و شوهرش نور دیده من است و امامان
از اولادش امینان پروردکار من اند و ریسمانند کشیده میان او و میان خلق او هر که
چنک زند در متابعت ایشان نجات یابد و هر که از ایشان تخلف نماید و جدا شود
بدرک اسفل واصل کردد و ازین باب احادیث در کتب معتبره ایشان بسیار است
چون در صحاح ایشان نبود ایراد نمود و اما نص و فضل چون خلافت حضرت امیر
المومنین صلوات الله علیه ثابت شد نص انحضرت بر امام حسن و نص امام حسین

وهمچنین

و همچنین نص هر یک بر دیکری تا حضرت مهدی صلوات الله علیهم در
میان فرق علما و محدثان امامیه که در هر عصر چندین هزار نفر از ایشان در
هر بلدی و ناحیه بوده اند متواتر است و در تصانیف و کتب خود ثبت کرده اند
و معلوم است که ایشان از ادعای بر این بغیر دیانت و حقانیت نبود زیرا که همیشه ملک
و پادشاهی با مخالفان بوده و ایشان قاهر و غالب بوده اند و با نهایت خوف
از ایشان ضبط این اخبار و اثار مینموده اند اکر غرض ایشان دنیا بود بایست بخلفای
جور و مخالفان متوصل شوند و از بیم و خوف نجات یابند و عزیز و مکرم باشند
با انکه میدانیم که اکثر ایشان از اهل صلاح و سداد بوده اند و نهایت احتراز
از کذب مینموده اند و هر که با این قراین و جهات ملاحظه این روایات
نماید البته او را علم حاصل میشود بحقیت انها و در طرق معتبره شیعه احادیث
دوازده امام و نامهای مقدس ایشان از حضرت رسول و از هر یک از حضرات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم متواتر است و مقرون باعجاز است زیرا که
که اسما و صفات و ابا و امهات هر یک را قبل از وجود ایشان خبر داده اند
تا غیبت امام دوازدهم و احوال و خفای میلاد او و کتبی که مشتمل بر این احادیث
از زمان حضرت امام زین العابدین تا زمان قایم علیهما السلم میان شیعه و سنی
معروف و متداول و مضبوط بوده پس در این احادیث راه شک و شبهه نیست
طریق دویم افضلیت است و شک نیست در انکه هر یک از ائمه ما علیهم السلام افضل
بوده اند از جمیع اهل عصر خود خصوصاً خلفائی که غصب حق ایشان کرده بودند در
علم و صلاح و ورع و زهد و فضایل و مناقب و مخالف و موالف همه اتفاق
دارند بر این و در مشکلات مسایل و دقایق وقایع همه علما و فقها با ایشان رجوع
مینموده اند و سخن ایشان را حجت و متبع میدانسته اند و مرجع کافه امرا و رعایا بوده اند

وهمه خلفای بنی امیه وبنی العباس ایشانرا مستحق مقام خلافت میدانسته اند و
ازایشان بیحساب بوده اند وکتب تواریخ واحادیث عامه وخاصه مشحونست
باینمراتب وفضایل ومناقب خصوصًا حسین صلوات الله علیهم ازیاده ازانست
که احصا توان نمود ودرجامع الاصول ازصحیح بخاري و مسلم وترمذي ازبراء بن
عازب روایت کرده است که کفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم
حضرت امام حسن علیه السلام را بردوش خود سوار کرده بود ومیکفت
خداوندا من اینرا دوست میدارم پس تو اورا دوست دار وایضًا ازبراء روایت
کرده اند که حضرت روزي حسن وحسین را دید کفت خداوندا من اینهارا
دوست میدارم پس تو ایشانرا دوست دار وایضًا درجامع الاصول ازصحیح ترمذی
ازابن عباس روایت کرده است که رسول خدا امام حسن علیهما السلام را بردوش
خود سوار کرد مردي با امام حسن کفت بر نیکو مرکبی سوار شده اي کودك حضرت
فرمود او نیز نیکو سواره ایست وایضًا ازصحیح ترمذي ازانس بن مالك روایت کرده است
که از حضرت رسول پرسیدند که کدام یك از اهل بیت تو نزد تو محبوب تراند فرمود
که حسن وحسین ومیکفت بفاطمه که بطلب از براي من دو پسر مرا وچون
می آمدند ایشانرا میبوسید ودر بر میکرفت وبخود میچسبانید وایضًا از
صحیح مزبور واز ابو هریره روایت کرده است که با رسول صلی الله علیه واله وسلم
بودم بسیاری از روز وبا من سخن نکفت ومن با انحضرت سخن نکفتم تا رفت
ببازار بنی قینقاع پس برکشت تا امد بمنزل فاطمه علیها السلام وکفت آیا
کودك من اینجاست یعنی امام حسن علیه السلام پس دیدم که بیرون امد وبسوی
انحضرت دوید ودست در کردن یکدیکر اوردند پس حضرت رسول فرمود
خداوندا اینرا دوست میدارم پس دوست دار تو اورا ودوست بدار هرکه دوست

دارد اورا واز صحیح بخاری وصحیح مسلم نیز اینمضمونرا از ابو هریره روایت کرده است
که حضرت رسول بخانه فاطمه امد وسه مرتبه حسن را طلبید پس آمد ودر کردن
مبارکش تعویذي بسته بودند چون حضرت اورا دید دستهارا کشود واورا در برکرفت
وکفت خداوندا من اورا دوست میدارم پس اورا دوست دار وهرکه اورا دوست
میدارد دوست دار پس ابو هریره کفت بعد ازانکه این سخن را از انحضرت شنیدم
هیچکس نزد من دوست تر نبود از حسن بن علي وایضًا ازصحیح ترمذي از اسامه
روایت کرده است که شبی از براي حاجتی بخدمت حضرت رسول رفتم دیدم که
حضرت چیزي بر روي رانهای خود کذاشته وجامه بر روي ان پوشانیده
چون از حاجت خود فارغ شدم پرسیدم که چیست انچه در بر کرفته پس جامه را
برداشت دیدم حسن وحسین علیهما السلام بر روي رانهاي او خوابیده اند
پس کفت اینها دو پسر من اند ودو پسر دختر من اند خداوندا من اینهارا دوست
میدارم پس دوست دار اینهارا ودوست دار هرکه اینهارا دوست دارد وایضًا
ازصحیح ترمذي از یعلی بن مره روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه
واله وسلم فرمود که حسین از من است ومن از حسینم خدا دوست دارد هرکه
حسین را دوست دارد حسین سبطی است از اسباط ابن اثیر در جامع
الاصول در شرح این حدیث کفته است که سبط فرزند فرزند است یعنی ازجمله
اسباطی است که فرزندان یعقوب بوده اند یعنی کویا یکی از پیغمبرانست ودر
نهایه لغت باز همین حدیث را نقل کرده است ودر تفسیرش کفته است که یعنی
بمنزله امتی است از امتها در خیر وخوبی وکفته است که در حدیث دیکر وارد شده
است که حسن وحسین دو سبط رسول الله اند پس کفته است که یعنی دو طایفه اند
از انحضرت وایضًا ازصحیح ترمذي روایت کرده است از ابو سعید خدري که رسول

خدا گفت حسن و حسین بهترین اهل بهشت اند و ایضاً از صحاح بخاری و مسلم
و ترمذی روایت کرده است که مردی از عبد الله بن عمر پرسید از خون پشه و
کشتن آن در حال الاحرام ابن عمر گفت از مردم کجائی گفت از مردم عراقم ابن عمر گفت
نظر کنید باین مرد که سوال میکند از من از خون پشه و ایشان فرزند پیغمبر را کشتند
شنیدم از رسول خدا که گفت در حق او و برادر او که ایشان دو گل بوستان من اند
در دنیا و گفت ایشان سید و مهتر و بهتر جوانان اهل بهشت اند و ایضاً از صحیح
نسائی روایت کرده است از عبد الله بن شداد از پدرش که گفت رسول خدا صلی
الله علیه و آله و سلم بیرون آمد از برای نماز شام و خفتن و حسین علیهما السلم را
بر دوش داشتند پس پیش استاد و او را بر زمین گذاشت و تکبیر نماز گفت و در
اثنای نماز یک سجده را بسیار طول داد من سر برداشتم دیدم که آن کودک بر پشت
آنحضرت سوار شده است و حضرت در سجود است پس باز بسجود برگشتم چون حضرت
از نماز فارغ شد مردم گفتند یا رسول الله یک سجده را بسیار طول دادی تا آنکه
ما گمان کردیم که امری حادث شد یا وحیی بر تو نازل شد فرمود که اینها نبود و لیکن
پسرم بر پشت من سوار شده بود نخواستم تعجیل کنم او را تا بحاجت خود برسد و
لذت خود بیابد و از بخاری و سنن ابی داود و ترمذی و نسائی از حسن بصری
روایت کرده است که ابوبکر گفت من دیدم حضرت رسول را بر منبر و حضرت امام
حسن در پهلوی او بود و گاهی نگاه بمردم میکرد و گاهی نگاه باو میکرد و میگفت
این فرزند من سید و بزرگوار است و شاید خدا بسبب او اصلاح کند میان دو
گروه عظیم از امت من و در صحیح بخاری و ترمذی از انس روایت کرده است
که احدی شبیه تر نبود برسول خدا از حسن و حسین صلوات الله علیهم و
احادیث در فضایل ایشان زیاده از حد و احصاست و آنچه گذشت از نزول آیه

تطهیر

تطهیر و مباهله و غیر آنها در فضیلت و اکثر آنها صریحست در امامت ایشان
خصوصاً احادیث محبوب خدا و رسول بودن چه معلوم است که محبت رسول
تابع محبت خداست و محبت آنحضرت از راه قرابت و بشریت نبود چنانچه مکرر بیان
شد پس هرگاه ایشان محبوب خدا و اهل بیت نبوی آنحضرت بوده باشند پس
باید که در قرب نزد حق تعالی و در کمالات از همه امت زیاده باشند مگر امیر المؤمنین
که بدلایل خارجه افضلیت او معلوم شده در تتمه این احادیث در بسیاری از
روایات مذکور است که وَأَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا یعنی و پدر ایشان بهتر است از
ایشان پس احق خواهند بود بخلافت این امت از جمیع این امت و جمیع خلق خصوصاً
از آن منافقان که در زمان ایشان بجبر متصدی خلافت شدند و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را در مواطن متعدده لعنت کرده بود و ایضاً
کسی که دوستی او مستلزم محبت خدا باشد باید که محبت و معرفت او از ارکان دین
باشد و هرگز آلوده بگناهی نگردیده باشد و الا عداوت او از جهت ارتکاب معصیت
واجب باشد و ایضاً کسی که اختصاص بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
داشته باشد که فرماید او از من است و من از اویم و تشبیه کرده باشد او را
باسباط بنی اسرائیل که انبیا و اوصیای انبیا بوده اند احق است بامامت از
دیگران و همچنین بهترین جوانان اهل بهشت است بر فضل ایشان بر همه عالمیان
الا ما اخرجه الدلیل زیرا که باتفاق اهل بهشت همه جوانان و پیر در بهشت
نمیباشد و اگر مراد جمعی باشند که جوان از دنیا رفته باشند خطاست زیرا که ایشان
در سن کهولت و شیخوخیت شهید شده اند با آنکه مدعای ما ثابت میشود زیرا
که بسیاری از پیغمبران مانند حضرت یحیی علیه السلم جوان از دنیا رفته اند
هرگاه افضل باشند از ایشان البته معصوم و پیشوا و مقتدای خلق خواهند بود

واکر کویند چون ایشان در سن جوانی بودند فرمود که ایشان بهتر اند از جمعی از اهل بهشت
که در سن جوانی باشند این نیز موجه است زیرا که ایشان در انوقت در سن طفولیت
بوده اند نه در سن شباب و بر تقدیر تسلیم باز مطلب ما ثابت است زیرا که هرگاه
ایشان در سن شباب بهتر باشند از همه اهل بهشت در وقت شباب باز افضلیت
ایشان بر وجه اتم ثابت میشود و از غرایب آنست که باز خواسته اند در برابر اینحدیث
فضیلتی از برای ابو بکر و عمر اثبات کنند و حدیثی وضع کرده اند که ابو بکر و عمر
سید جوانان اهل بهشت اند غافل از انکه در بهشت پیر نمیباشد و ان احتمالات
دیگر باطل است چنانچه دانستی با انکه اینحدیث ضعیف که خود متفرد بنقل ان
و از پسر عمر نقل کرده اند که متهم است در این باب بجر و نفع و بعد او تا امیر المومنین
صلوات الله علیه معروفست منافات دارد با حدیث سید شباب اهل الجنة
که عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و
اله وسلم فرمود که فرزندان عبد المطلب سادات و مهتران اهل بهشت اند من و
علی و جعفر دو پسر ابو طالب و حمزه و حسن و حسین و مهدی علیهم السلام واگر
کویند مراد انست که ایشان بهتر اند از جماعتی از اهل بهشت که در انوقت در سن
کهولت بوده اند با انکه بسیار بعید است نفعی بایشان نمیبخشد زیرا که دلالت
نمیکند بر تفضیل ایشان بر جمعی که در انوقت در سن شباب ما طفولیت بوده اند
مانند حضرت امیر و حسنین علیهم السلام و مثل اینست اینحدیث که در برابر
اَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا وضع کرده اند و الحاق کرده اند که وَعُمَرُ سَقْفُهَا غافل
از انکه شهر سقف نمیدارد و ایضا حدیث طول دادن سجود برای ان بزرگوار
دلالت بر نهایت قرب و منزلت او میکند که نزد پروردگار که انحضرت ترک آداب
و سنن جماعت که تخفیف دران مطلوب است نماید از برای انکه خواهش او

بعمل اید و مبادا خاطر مبارکش برنجد و اگر هر یک از اینها برای اثبات امامت
کافی نباشد شکی نیست که از مجموع اینها معلوم میشود مرتبه از فضیلت که مخصوص
ایشان بوده و اهل عصر ایشان با ایشان دران شریک نبوده اند پس احق و اولی
خواهند بود بامامت زیرا که ترجیح مرجوح و تفضیل مفضول عقلا قبیح است
طریق سیم عصمتست و بیانش انست که ببراهین عقلیه و نقلیه وجوب و
عصمت امام را اثبات کردیم و هیچ فرقه سوای اثنی عشریه قایل بوجوب عصمت
امام و عصمت همه ائمه خود که دعوی میکنند نیستند پس همه ان مذاهب باطل
و مذهب اثنی عشریه حق است طریق چهارم معجزه است و از هر یک از ائمه
ما صلوات الله علیهم معجزات بحد و احصا صادر شده و در میان شیعه ایشان
متواتر کردیده بلکه میان عامه متواتر است چنانچه ابن طلحه شافعی در مطالب السوال
و ابن صباغ مکی مالکی در فصول مهمه و ملا جامی در شواهد النبوه و دیگران از
علمای عامه در کتب خود ایراد نموده اند و انها کرامات نام کرده اند حتی نواب
و سفرای حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه معجزات عظیمه جاری میشد
که بان سفارت و نیابت ایشان امید انستند طریق پنجم اجماع است و بیانش انست
که همه امت متفق اند در انکه مذهب حق بیرون نیست از مذاهبی که در میان است
و ان مذاهب دیگر را باطل کردیم بدلیل عدم نص و عدم عصمت و عدم معجزه و عدم
افضلیت باتفاق زیرا که اکثر این طوایف قایل باین امور نشده اند و در همه ائمه که خود
دعوی امامت ایشان میکنند نیستند و طوایفی که قایل باین امور هستند مثل ناووسیه
و واقفیه در اصل امامت با اثنی عشریه شریکند پس اصل امامتشان باجماع همه
ثابت است و دعوی وقف و غیبت و حیات که مخصوص ایشان است بنصوص
متواتره ثابته در وجوب عدد اثنی و در خصوص ایشان و ثبوت موت ایشان

باطل است وطریق دیگر از برای اثبات امامت ایشان هست که کسی اندک
انصافی داشته باشد وخود را از تعصب خالی کند وطالب حق باشد ودر انها
تامل کند البته هدایت می یابد اول علومی که از ایشان در جمیع فرق عالم منتشر
گردیده وعلومی که هر یک از مشاهیر علما بیک علم از انها ممتازند جمیع انها در ائمه
ما علیهم السلام جمع شده است چنانچه سابقا مذکور شد که جمیع علما همه رعیت
حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه اند وهمه از انحضرت اخذ کرده اند وخود را
منسوب باو میگردانند در جمیع علوم از اصول دین واحکام شریعت وتفسیر
قران وعلم عربیت وطب وحکم ووصایا واداب وعلم اخلاق ومعاشرت وسیاست
ونجوم وغیر انها وهمه از انحضرت نقل کرده اند وکلام او را منبع دانسته اند وراه
اعتراضی بر انها نگشوده اند با ان عداوتی که اکثر فرق با ان اعراض باطله با او داشتند
وهمچنین جمیع این علوم را از ائمه وذریت او اخذ کرده اند وکسی از اهل علم در فضایل
وجلالت وعلو درجه ایشان شک نکرده است ودر زمان حضرت امام زین
العابدین صلوات الله علیه چون ملاعین بنی امیه مستولی شده بودند و
کفر عالم را گرفته بود وتقیه شدید بود ومردم را بخود راه نمیداد اگر سایر علوم
کم از انحضرت منقول گردیده ادعیه که از انحضرت منقول شده مانند صحیفه
کامله که بکتب سماویه شبیه است ومعلوم است که بالهام الهی بر زبان معجز بیان
او جاری گردیده وباین سبب او را بانجیل اهل بیت وزبور ال محمد ملقب ساخته اند
وسایر ادعیه که این شکسته چندین برابر صحیفه از ادعیه انحضرت جمع کرده ام
وحقا که اگر انها نمیبود مردم طریق مناجات با قاضی الحاجات را نمیدانستند و
اداب حسنه وکلمات جلیله واطوار پسندیده انحضرت که کتب خاصه و
عامه بانها زینت یافته برای ارباب حال واصحاب زهد وریاضت وکمال

سرمشقی که بان اکتفا میتوانند نمود وچون در زمان حضرت امام محمد باقر
وامام جعفر صادق صلوات الله علیهما که اواخر زمان بنی امیه واوایل دولت
بنی عباس بود از ان دو بزرگواران قدری مسایل حلال وحرام وعلم تفسیر وکلام
وقصص انبیا وسیر وتواریخ ملوک عرب وعجم وغیر انها از غرایب علوم منتشر
گردیده که عالم را فرو گرفت ومحدثان شیعه در اطراف عالم منتشر گردیدند که
عالم را فرو گرفت وپیوسته در مناظرات ومباحثات بر علمای جمیع فرق غالب
بودند وچهار هزار کس از علمای مشهور از حضرت صادق صلوات الله علیه
روایت کرده اند واکثر ایشان صاحب تصانیف بوده اند وچهارصد اصل در میان
شیعه بهم رسید که اصحاب باقر وصادق وکاظم صلوات الله علیهم روایت کرده
بودند ایشان را در هیچ حکم احتیاج برجوع بعلمای مخالفان نبود بلکه همه محتاج بایشان
بودند وابو حنیفه وسایر علما وقضاة ایشان هرگاه در مسئله عاجز وحیران میشدند
رجوع بمحمد بن مسلم وامثال او از اصحاب انحضرت مینمودند ومحمد بن نعمان که یکی از
اصحاب انحضرت بود ودر طاق المحامل کوفه دکانی داشت انقدر علمای ایشان را در
مناظرات ومباحثات عاجز میکرد که ان ملاعین او را شیطان الطاق میگفتند
وشیعیان او را مومن الطاق مینامیدند وهشام بن الحکم وهشام بن سالم ومحمد بن مسلم
وزراره وامثال ایشان در فنون علم وخصوص هشامین در علم کلام چندان نام
گردیده بودند که در مجالس خلفا وامرا با علمای مشهور مخالفان مباحثات میکردند
وبر همه غالب بودند وحضرت امام موسی علیه السلام نیز در نشر علوم در این مرتبه
بودند تا انکه هرون ملعون او را حبس کرد وحضرت امام رضا صلوات الله علیه در
مدت قلیلی که در خراسان بود انقدر علوم واثار انحضرت منتشر شد که کتابهای
متعدد درین باب جمع کرده اند ومامون علمای جمیع ملل را جمع کرد که با انحضرت

مناظره کنند شاید عجز انحضرت ظاهر شود و بر همه غالب آمد و همه اقرار
بامامت انحضرت کردند و بدین حق در آمدند و حضرت امام محمّد تقی در سن
نه سالکي امام شد و در سال اوّل امامتش بحج رفت و اکثر شیعیان از اطراف بحج
آمدند که بخدمت انحضرت برسند و اکثر ایشان فضلای مشهور بودند در سه روز
امام منهی سی هزار مسئله کلامی و غیر از بر نهج حق جواب فرمود که همه حیران شدند
و در مجلس مأمون بایحیی بن اکثم و سایر علمای مشهور ایشان مناظره کرد و همه ملزم
شدند و اقرار بفضل و امامت انحضرت نمودند و حضرت امام علي نقي و امام حسن
عسکری صلوات الله علیهما بسبب محبوس بودن ایشان در سر من رآی اگرچه مردم
کم بخدمت ایشان میتوانستند رسید و احادیث از ایشان کمتر روایت شده است
اما هر سال العرایض از شیعیان بایشان میرسید و جواب انها را می نوشتند و مسایل
که بر خلفا مشتبه میشد بر ایشان عرض میکردند و قول ایشانرا بر اقوال فقهای خود ترجیح
میدادند و کسی دعوای نمیتواند کرد که ایشان این علوم را از علمای مخالفین و راویان
ایشان اخذ کرده اند زیرا که هرگز کسی احدی از ایشانرا ندیده بود که نزد احدی از
علما تردد کرده باشند و ایضاً علوم ایشان و علوم دیگران مخصوص ایشانست و همه
عالم محتاج بایشان بودند در علم و ایشان محتاج نبودند پس معلوم میشود که این علم
لدنی است که از جانب خدا و رسول بایشان رسیده و حقتعالی ایشانرا مخصوص بان کردانیده
که مفزع و پناه امت باشند و از امعجز ایشان کردانیده چنانچه معجز جد ایشان
حضرت رسالت این بود که علوم اولین و آخرین و قصص انبیا و مرسلین را بدون
انکه در کتابی بخواند یا از احدی بشنود آورد دوم انکه جمیع امت کردند بر طهارت
و عدالت ایشان و هیچکس قدرت نکرده که قدحی در احدی از ایشان بکند یا فسقی
و عیبی بایشان نسبت دهد با ان سعی که دشمنان ایشان از خلفا و امرا و حاسدان

ایشان در حط مرتبه مینمودند و هر که اظهار عداوت ایشان میکرد
مقرب خود میکردانیدند و کسی را که کمان ولایت و محبت ایشان
باو میبردند دور میکردند و محروم میکردانیدند بلکه در مقام
قتل و استیصال او بر می آمدند زیرا که میدیدند که اکثر خلق اعتقاد
بامامتی که تالی مرتبه امامتست نسبت بایشان دارند و شیعیان ایشان
در اطراف بلاد منتشر کردیده اند و دعوای صدور معجزات و عصمت
از معاصی و زلات از برای ایشان میکنند حتی انکه غالیان باعتبار
غرایب احوال و محاسن صفات و اخبار از مغیبات و سایر معجزات که از
ایشان میدیدند بعضی اعتقاد پیغمبری و بعضی اعتقاد خدائی در حق ایشان
کردند و با این مراتب باو فور اعدا و حساد نتوانستند افترائی در حق ایشان
بکنند یا نسبت معصیتی و خطائی بایشان بدهند با انکه می بینیم که عادت
چنین جاری شده است که بکسی اندک منزلتی و رتبه در میان مردم بهم
رساند در علم یا صلاح از زبان دشمنان سالم نمیماند و البته عیبی چند از
برای او اثبات میکنند و امری چند در حق او افترا میکنند که قدر او را پست
کنند و او را از مرتبه خود بیندازند پس این از معجزات ایشان است که حقتعالی
دست و زبان دشمنانرا بسته است و رتبه ایشانرا در میان دوست و دشمن
بمرتبه ظاهر کردانیده است که کسی یارای تهمت و افترای در حق ایشان ندارد
سیم انکه جمیع فرق اسلام خواه انها که ایشانرا امام میدانند و خواه انها
که امام نمیدانند همه اتفاق نموده اند بر فضیلت و عدالت و طهارت و علو
قدر ایشان مگر قلیلی از خوارج و اشباه ایشان که از فرق اسلام خارجند
و همه قول ایشانرا حجت میدانند و روایات از ایشان نقل میکنند و در کتب

خود ایشانرا با نهایت تعظیم و تکریم نقل میکنند و در این نیز شکی نیست که
جمعی کثیر از فضلای اصحاب حضرت باقر و صادق و سایر ائمه صلوات الله
علیهم بوده اند از اهل عراق و حجاز و خراسان و فارس و غیر ذلک مانند
زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر و بریده و هشامان و حمران و بکیر و مؤمن الطاق
و ابان بن تغلب و معویه بن عمار و جماعت بسیار که احصا نمیتوان نمود و
در کتب رجال و فهرستهای علمای شیعه مسطورند و ایشان رؤسای
شیعه بوده اند در فقه و حدیث و کلام و کتابهای تصنیف کرده و مسایل
جمع نموده اند و هر یک از ایشان اتباع و شاگردان بسیار داشته اند و پیوسته
در خدمت ائمه علیهم السلم می امدند و احادیث میشنیده اند و بعراق
و سایر بلاد میکشته اند و در کتب خود ثبت میکرده اند و از ایشان روایت
مینموده اند و معجزات از ایشان منتشر میکردانیده اند و اختصاص ایشان با ائمه
علیهم السلم معلوم است چنانچه اختصاص ابو یوسف و سایر شاگردان ابو حنیفه
باو و اختصاص شاگردان شافعی باو بر همه کس معلوم است و شک نیست که ائمه
علیهم السلام بر اقوال و احوال ایشان مطلع بوده اند پس خالی از دو شق
نیست که ائمه علیهم السلم با این جماعت در انچه نسبت با نحضرت میدهند
از مذاهب شیعه راست میکویند و محق اند یا دروغ میکویند و مبطل اند
اکر صادق اند انچه نسبت بائمه خود میدهند از دعوای امامت و نص بر ایشان
و معجزات از ایشان و فسق و کفر مخالفان ایشان پس همه اینها حق و ثابتست
و اکر دروغ میکویند چرا ائمه ایشان با حوال و اقوال ایشان تبری از ایشان
نفرمودند و کذب و بطلان ایشانرا ظاهر نکردند همچنانکه تبری از مذاهب
باطله ابو الخطاب و مغیرة بن شعبه و سایر غلات و اهل ضلال نمودند

و اکر دانسته اغماض کرده اند و تصویب اقوال و افعال و مذاهب باطل ایشان
نمودند پس و العیاذ بالله خود نیز از اهل ضلال خواهند بود که راضی بانها
بودند و زکوات و اخماس ایشانرا قبول مینمودند و هیچ مسلمانی این امر را بایشان
نسبت نمیدهد و ایشانرا چنین نمیدانند چهارم انکه حقتعالی دوست و دشمن را
همه مجبور و مجبول بر تعظیم و تبجیل ایشان ساخته حتی خلفای جور و امرای ایشان
مینمودند و انکار جلالت و فضل ایشان نمی نمودند چنانچه خلفا ثلث که غصب
حق امیر المؤمنین صلوات الله علیه نموده بودند در ایام امامت خود
ظاهرا در اعزاز و اکرام انحضرت و حسنین علیهم السلام نهایت مبالغه
مینمودند و همچنین انها که نکث بیعت انحضرت کردند با انکه در مقام مقاتله
و مجادله در امدند باز انکار فضیلت انحضرت نمیکردند و همچنین معاویه
با انکه بنای همه کارش بر فساد و عناد بود باز انکار فضیلت و مناقب انحضرت
نمینمود و بغیر شرکت در قتل عثمان فسقی با نحضرت نسبت نمیدادند و بهمین قانع بود
که حضرت امارت او را برای او باقی بدارد و اقرار کند بخلافت انحضرت و بیعت
کند و مکرر مناقب و فضایل انحضرترا در حضور او مذکور میساختند و
انکار نمیکردند و یزید پلید با ان قبایح اعمال باز انکار فضل حضرت سید
الشهدا نمیکرد و حضرت امام زین العابدین علیه السلام را تعظیم مینمودند
و همچنین سایر خلفای بنی امیه و بنی العباس هر یک از ائمه را که در زمان ایشان
بودند زیاده از همه کس بظاهر رعایت میکردند حتی متوکل با ان عداوت و عناد
و عصبیت حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه را نهایت تعظیم مینمود و
با انکه ائمه محبوس ایشان در زیر دست ایشان بودند و نهایت عداوت داشتند
حقتعالی چنین تسخیر قلب ایشان کرده بود در هنکام ملاقات نهایت تعظیم و تبجیل

مینمودند و قدرت بر تحقیر و اهانت نداشتند و مؤید اینست آنچه حق تعالی تسخیر
کرده است دلهای طوایف مختلفه خلق را بر زیارت قبور مقدسه و تعظیم مشاهد
مشرفه ایشان حتی آنکه از بلاد بعیده با وجود اخطار شدیده متوجه زیارت ایشان
میشوند و حوایج عظیمه نزد ضرایح مطهره ایشان طلب مینمایند و امید اجابت میدارند
و بر آورده میشود و در شداید خطیره پناه بروضات مقدسه ایشان میبرند و امان
میابند و مخالفان این اعمال را نزد قبور خلفا و ائمه که اعتقاد دارند بعمل نمی‌آورند
و پناه باین ضریح میاورند و ایضا خلفای بنی امیه و بنی عباس با آنکه اکثر عالم از
ایشان بود و اکثر پادشاهان مشرق و مغرب مطیع ایشان بودند و اتباع ایشان
اضعاف شیعیان ائمه ما بودند قبور ایشان مندرس و متروک شد و اکثر ایشان
معلوم نیست که در کجا مدفونند و نادری که معلوم است کسی رغبت بزیارت
ایشان نمیکند و بعضی از سادات که نسبت ایشان بحضرت رسول در مرتبه ایشان
و نزدیکترند و ظاهرا نیز علم و زهد و ورع و عبادت بسیار داشته اند در حیات
و موت ایشان عشری از اعشار تعظیم ایشان و قبور ایشان از برای اینها نمیکرده اند
و اگر قبور بعضی از ایشان را فی الجمله تعظیمی و رعایتی کنند باعتبار انتساب بایشان است
مثل حضرت معصومه و عبد العظیم پس این از جمله معجزات ایشانست که حق تعالی تسخیر
قلوب اصناف عباد را بر تعظیم ایشان در حال حیوة و بعد از وفات نموده اند با آنکه
دواعی و جهات دنیویه با ایشان نبوده و مردم بیجبا از خلفای جور بنسبت اکرام
و احترام ایشان متضرر میشدند و باز ترک تعظیم و اکرام ایشان نمینمودند و خلفای
جور سعیها بسیار کردند که مردم ترک زیارت ایشان بکنند خصوصا حضرت
امام حسین صلوات الله علیه را که متوکل خواست که جای قبور آنحضرت را
و سایر شهدا را شخم و زراعت نماید که موضع قبر مقدس منطمس شود و نتوانست

و گاوها که شخم بسته بودند چون بحایر میرسیدند داخل نمیشدند و گاو بسیاری را
کشتند و داخل نشدند پس جمعی را فرستاد که ببیل و کلنگ آن قبر را خراب کنند جمعی
از نزدیک قبر ظاهر شدند و مانع شدند سرکرده ایشان گفت که ایشان را تیرباران
کنند هر تیری که بآنجانب انداخت برگشت و صاحبش را کشت پس فرمود که آب
بر آن صحراها اندازند چون آب بحایر رسید از چهار طرف بلند شد و داخل حایر
نشد و بعضی گفته اند سبب تسمیه حایر اینست پس جمعی را مقرر کرد که سر راهها را
نگاه دارند و هر که بزیارت رود او را بکشند و خانه اش را غارت کنند باز مردم
ترک زیارت نکردند و با این مخاوف بزیارت میرفتند و این بغیر از آن نیست که حق تعالی
خواسته که قدر ایشان را عظیم گرداند و رفعت درجه ایشان را ظاهر قطع نظر از معجزاتی
که در مشاهد مطهره ایشان ظاهر میگردد در اکثر سنوات خصوصا نزد ضریح سید
الشهدا از کور روشن شدن و بلاهای مزمن شفا یافتن که مخالف و موالف
همه اقرار بآنها دارند و فقیر در بحار الانوار و حیات القلوب و جلاء العیون و
بعضی آنها را ذکر کرده ام و بطرق معتبره بسیار منقولست که قتاده بصری که از
مفسرین مشهور عامه است بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد
حضرت فرمود که توئی فقیه اهل بصره گفت بلی حضرت فرمود وای بر تو ای
قتاده حق تعالی خلقی آفریده است که ایشان را حجتهای خود گردانیده است بر خلق خود
پس ایشان میخهای زمین اند و خازنان علم الهی اند برگزیده ایشان را پیش از آنکه
خلایق بیافریند نوری چند بودند از جانب راست عرش و پس قتاده مدتی
ساکت ماند که یارای سخن گفتن نداشت پس گفت بخدا سوگند که در پیش فقها و
پادشاهان و ابن عباس نشسته ام و دل من نزد ایشان مضطرب نشد چنانچه
نزد شما مضطرب شده است حضرت فرمود که میدانی در کجائی در پیش خانه اباده

نشسته که حقتعالی در شان ایشان فرموده است که فی بیوتٍ اذن الله ان ترفع و
یذکر فیها اسمه تا اخر آیه یعنی مشکوة نور الهی که خدا نور خدا را مثل زده در خانه
چند افروخته شده که حقتعالی رخصت داده و مقدر فرموده که پیوسته رفیع و بلند
اوازه باشند و مذکور شود در انها نام خدا تسبیح و تنزیه کنند خدا را در انخانها
در بامداد و پسین مردانی چند که غافل نمیکرداند ایشانرا تجارتی و نه فروختنی از
یاد خدا و از پاداشتن نماز و دادن زکوة پس حضرت فرمود که تو اکنون نزد انخانها
نشسته و ماهم انخانها باده قتاده کفت راست کفتی والله خدا مرا فدای تو کرداند بخدا
سوکند که انخانها خانه سنک و کل نیست بلکه خانه آباده نبوت و امامت و علم و
حکمت است و ایضا در روایت معتبر دیکر وارد شده است که هشام بن عبد الملک
بحج رفته بود در مسجد الحرام دید که مردم نزد حضرت امام محمد باقر علیه السلام هجوم
آورده اند و از امور دین خود سوال میکنند عکرمه شاکرد ابن عباس از هشام پرسید
که کیست اینکه نور علم از جبین او ساطع است میروم که او را خجل کنم چون بنزدیک
انحضرت امد وایستاد لرزه بر اندام او افتاد و مضطرب شد و کفت یا بن رسول الله
من مجالس بسیار نزد ابن عباس و دیکران نشسته ام و اینحالت مرا عارض نشده حضرت
همان جواب ارا فرمود پس معلوم شد که از معجزات امام و شواهد امامت آنست که
حقتعالی محبت ایشانرا در دل دوستان و مهابت ایشانرا در دلهای دشمنان می افکند
که طوعا و کرها در حیات و ممات تعظیم ایشان مینمایند و در حوایج دین و دنیا
بناه بایشان میبرند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
مقصد هشتم در اثبات وجود امام دوازدهم و غیبت انحضرت صلوات الله
علیه بدانکه احادیث خروج مهدی علیهم السلام را همه بطریق متواتره روایت
کرده اند چنانکه در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابو داود و ترمدی از

ابو هریره روایت کرده اندکه رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمود که بحق
خداوندی که جانم در دست قدرت اوست که نزدیکست که نازل شود فرزند مریم که حاکم
عادل باشد پس چلیپای نصارا را بشکند و خوکها را بکشد و جزیه را برطرف کند
یعنی از ایشان بغیر اسلام قبول نکند و چندان مال را فراوان کرداند که مال را دهند
و کسی قبول نکند پس کفت که رسول خدا فرمود که چکونه خواهد بود در وقتی که نازل شود
در میان شما فرزند مریم و امام شما از شما باشد یعنی مهدی صلوات الله علیه و
از صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمود
که پیوسته طایفه از امت من مقاتله بر حق خواهند کرد غالب خواهند بود تا روز
قیامت پس فرود خواهد امد عیسی پسر مریم پس امیر ایشان خواهد کفت بیا تا با تو
نماز کنیم او خواهد کفت نه شما بر یکدیکر امیرید برای انکه خدا این امت را کرامی داشته است
و از مسند ابن داود و ترمذی از ابن مسعود روایت کرده است که حضرت رسول فرمود
که اکر از دنیا نمانده باشد مکر یکروز البته حقتعالی انروز را طولانی کرداند و انکه
برانکیزد در انروز مردی از امت من یا اهل بیت مرا که نام او موافق نام من باشد
و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر از ظلم و جور شده باشد و بروایت دیکر فرمود
که منقضی نشود دنیا تا پادشاه عرب شود از اهل بیت من که نامش موافق نام من باشد
و از ابو هریره روایت کرده اند که اکر باقی نماند از دنیا مکر یکروز خدا طول دهد انروز را
تا پادشا شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد نام او با نام من و از سنن ابی داود
روایت کرده است از علی صلوات الله علیه که حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم
کفت اکر از دهر و روزکار باقی نماند مکر یکروز البته برانکیزد مردی را از اهل بیت
من که پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده باشد از جور و ایضا از سنن ابی داود
از ام سلمه روایت کرده است که حضرت فرمود مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه است

وازابوداود وترمذی روایت کرده استکه ازابوسعید خدری که حضرت رسول
فرمود که مهدی از فرزندان من کشاده پیشانی وکشیده بینی باشد و زمین را مملو کند
از قسط وعدالت چنانچه مملو شده باشد از جور وظلم وهفت سال پادشاهی کند وباز
روایت کرده اند از ابوسعید که کفت ما میپرسیدیم که بعد از پیغمبر ما بدعتها بهم رسد
پس سوال کردیم از انحضرت فرمود در امت من مهدی خواهد امد وپنجسال یا هفت
سال یا نه سال پادشاهی خواهد کرد پس مردی بنزد او خواهد امد وخواهد کفت
ای مهدی عطا کن حضرت نقد بزر در دامنش بریزد که دامنش پر شود واز سنن
ترمذی وابواسحق روایت کرده استکه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
روزی نظر کرد به پسر خود حسین علیه السلام پس کفت این پسر من سید ومهتر
قوم است چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم او را سید نام کرده و
از صلب او مردی بیرون اید که نام پیغمبر شما را دارد وشبیه است با او در خلقت
وشبیه نیست با او در خلق وزمین را پر از عدالت خواهد کرد وحافظ ابونعیم
که از محدثان مشهور عامه است چهل حدیث از صحاح ایشان روایت کرده است
که مشتمل اند بر صفات واحوال ونسب انحضرت واز جمله انها از علی بن هلال
از پدرش روایت کرده استکه کفت رفتم بخدمت رسول خدا صلی الله علیه واله
وسلم در حالتی که انحضرت از دنیا مفارقت میکرد وحضرت فاطمه علیها السلم
نزد سر انحضرت نشسته بود ومیکریست چون صدای کریه انحضرت بلند شد
حضرت رسول سر بجانب او برداشت وکفت ای حبیبه من فاطمه چه چیز باعث کریه
تو شده است فاطمه کفت که میترسم که امت تو بعد از تو مرا ضایع کذارند ورعایت
حرمت من نکنند حضرت فرمود که ای حبیبه من مکر نمیدانی که خدا مطلع شد
بر زمین مطلع شدنی پس اختیار کرد از ان پدر تو را پس مبعوث کردانید برسالت

خود پس بار دیکر مطلع کردید وبرکزید شوهر تو را ووحی کرد بسوی من که تو را باو
نکاح کنم ای فاطمه حقتعالی بمن عطا کرده است هفت خصلت که باحدی پیش از ما نداده است
وباحدی بعد از ما نداده است منم خاتم پیغمبران وکرامی ترین ایشان بر خدا ومحبوبترین
خلق بسوی حقتعالی ومن پدر توام ووصی من بهترین اوصیاست ومحبوبترین ایشانست
بسوی خدا واو شوهر تواست وشهید ما بهترین شهیدانست ومحبوبترین ایشانست
بسوی خدا وان حمزه عم پدر تو وشوهر تواست وازماست انکه دو بال خدا باو داده است
که پرواز میکند در بهشت با ملائکه هر جا که خواهد وپسر عم تو وبرادر شوهر تواست
وازماست دو سبط این امت وانها دو پسر تواند حسن وحسین وایشان بهترین
جوانان بهشت اند وپدر ایشان بحق خدائی که مرا بحق فرستاده است بهتر است از ایشان
ای فاطمه بحق خداوندی که مرا بحق فرستاده استکه از حسن وحسین بهم رسد
مهدی این امت وظاهر خواهد شد در وقتی که دنیا پر از هرج ومرج شود
وفتنها ظاهر کردد وراهها بسته شود وغارتها ورند ومردم بعضی بر بعضی
نه پیری رحم کند بر کودکی ونه کودکی تعظیم کند پیری را پس خدا برانکیزد در ان
وقت از فرزندان ایشان کسی را که فتح کند قلعهای ضلالت را ودلهای که غافل از حق
باشد وقیام نماید بدین خدا در اخر زمان چنانچه من قیام نمودم وپر کند زمین را
از عدالت چنانچه پر از جور شده باشد ای فاطمه اندوهناک مباش وکریه مکن که
خدای عز وجل رحیم ومهربان تر است بر تو از من بسبب منزلتی که نزد من داری و
محبتی که از تو در دل من است وخدا تو را تزویج کرده است بکسی که حسبش از همه بزرکتر است
ومنصبش از همه کرامی تر است ورحیم ترین مردم است بر رعیت وعادلترین مردم است
در قسمت بالسویه وبیناترین مردم است باحکام الهی ومن از خدا سوال کردم که تو
اول کسی باشی از اهل بیت من که بمن ملحق شوند وعلی صلوات الله علیه فرمود که فاطمه

نماند بعد از حضرت مکر هفتاد و پنج روز که بید رخود ملحق کردید مؤلف کوید
که رسول خدا حضرت مهدی را بحسن و حسین علیهم السلم هر دو نسبت داده
از برای انکه از جهت مادر از نسل حضرت امام حسن علیه السلم زیرا که مادر
حضرت امام محمد باقر دختر حضرت امام حسن علیه السلم است و چند حدیث
دیکر روایت کرده است که از نسل امام حسین علیه السلام است و دارقطنی که
از محدثین مشهور عامه است همین حدیث طولانی را از ابو سعید خدری روایت
کرده است و در اخرش کفته است که حضرت فرمود که از ماست مهدی این امت که
عیسی در عقب او نماز خواهد کرد پس دست زد بر دوش حسین علیه السلم فرمود که
ازین بهم خواهد رسید مهدی این امت و ایضا ابو نعیم از حذیفه و ابو امامه باهلی
روایت کرده است که مهدی روش مانند ستاره درخشانست و بر جانب راست روی
مبارکش خال سیاهی هست و بروایت عبد الرحمن بن عوف دندانهایش کشاده است
و بروایت عبد الله بن عمر بر سرش ابری سایه خواهد کرد و بر بالای سرش ملکی ندا خواهد
کرد این مهدیست و خلیفه خداست پس او را متابعت کنید جابر بن عبد الله و ابو
سعید و عیسی علیه السلم پشت سر مهدی نماز خواهد کرد و صاحب کفایه الطالب
محمد بن یوسف شافعی که از علمای عامه است کتابی نوشته است در باب ظهور مهدی
علیه السلم و صفات و علاماتش و مشتمل بر بیست و پنج باب و کفته است که من همه را
از غیر طرق شیعه روایت کرده ام و کتاب شرح السنه حسین بن مسعود بغوی که
از کتب مشهوره معتبره عامه است نسخه قدیمی از ان نزد فقیر هست که اجازات علمای
ایشان بران نوشته است در ان پنج حدیث از اوصاف مهدی از صحاح ایشان
روایت کرده است و حسین بن مسعود فراء در مصابیح روایت کرده است که رسول خدا
صلی الله علیه واله وسلم فرمود که بحق خداوندی که جانم در دست قدرت اوست

که نزدیک است که نازل شود فرزند مریم که حاکم عادل باشد پس چلیپای نصاری را
بشکند و خوکها را بکشد و جزیه را بر طرف کند یعنی از ایشان بغیر اسلام قبول نکند
پس کفت که رسول خدا فرمود که چکونه خواهد بود در وقتی که نازل شود بر شما فرزند مریم
و امام شما از شما باشد یعنی مهدی علیه السلم و از صحیح مسلم از جابر روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم که پیوسته طایفه از امت من مقاتله بر حق فرمود
خواهند کرد و غالب خواهند بود تا روز قیامت پس فرمود خواهد امد عیسی پسر
مریم پس امیر ایشان خواهد کفت بیا تا با تو نماز کنیم او خواهد کفت نه شما بر یکدیگر امیرید
برای انکه خدا این امت را کرامی داشته است و از سنن ابو داود روایت کرده است
و ترمدی از ابن مسعود روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و
اله وسلم فرمود که اکر از دنیا نمانده باشد مکر یک روز البته حق تعالی ان روز را طولانی
کرداند تا انکه برانکیزد در ان روز مردی از امت من یا اهل بیت مرا که نام او موافق
نام من باشد و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر از ظلم و جور شده باشد و بروایت
دیکر فرمود که منقضی نشود دنیا تا پادشاه عرب شود مردی از اهل بیت من که نامش
موافق نام من باشد نام او با نام من و از سنن ابو داود روایت کرده است از علی
صلوات الله علیه که حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم فرمود که اکر
از دهر و روزکار باقی نماند مکر یک روز البته برانکیزد مردی از اهل بیت من که
پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده باشد از جور و ایضا از سنن ابو داود
و از ام سلمه روایت کرده است که حضرت فرمود که مهدی از عترت من از فرزندان
فاطمه و از ابو داود و ترمدی روایت کرده است از ابو سعید خدری که حضرت رسول فرمود
که مهدی از فرزندان من کشاده پیشانی و کشیده بینی باشد و زمین مملو کند از قسط
و عدالت چنانچه مملو شده باشد از جور و ظلم و هفت سال پادشاهی کند و باز روایت

کرده است که ابو سعید گفت که ما میترسیدیم که از پیغمبر ما بدعتها بهم رسد پس سوال
کردیم از انحضرت حضرت فرمود در امت من مهدی خواهد بود بیرون خواهد امد
و پنجسال یا هفت سال یا نه سال پادشاهی خواهد کرد که الحال در میان عامه متداول است
پنج حدیث در خروج مهدی روایت کرده است و بعضی از علمای شیعه از کتب معتبره
عامه صد و پنجاه و شش حدیث در این باب نقل کرده است و در کتب معتبره شیعه زیاده
از هزار حدیث روایت شده است در ولایت حضرت مهدی و غیبت او و انکه او امام
دوازدهم است و نسل امام حسن عسکریست علیه السلم و اکثر ان احادیث مقرون
باعجاز است زیرا که خبر داده اند بترتیب ائمه علیهم السلم تا امام دوازدهم و خفای
ولادت انحضرت و انکه انحضرترا دو غیبت خواهد بود و ثانی درازتر از اول و انکه
انحضرت مخفی متولد خواهد شد با سایر خصوصیات و جمیع این مراتب واقع شده و کتبی
که مشتمل اند بر این احادیث معلومست که سالها پیش از ظهور این مراتب مصنف شده است
پس این اخبار قطع نظر از تواتر از چند جهت دیگر افاده علم مینماید و ایضا ولادت انحضرت
و اطلاع جمع کثیر بران ولادت با سعادت و دیدن جماعتی بسیار انحضرترا از ثقات
اصحاب از وقت ولادت شریف تا غیبت کبری و بعد از ان نیز معلوم و در کتب معتبره
خاصه و عامه مذکور است چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله و تعالی و
صاحب فصول مهمه و مطالب السوال و شواهد النبوة ابن خلکان و بسیاری
از مخالفان در کتب خود ولادت انحضرترا با اکثر خصوصیات که شیعه روایت
کرده اند نقل کرده اند پس چنانکه ولادت با اطهار انحضرت معلوم است ولادت
انحضرت نیز معلوم است و استبعادی که مخالفان میکنند از طول غیبت و خفای
ولادت و طول عمر شریف انحضرت فایده نمیکند و اموری که ببراهین قاطعه ثابت
شده باشد بمحض استبعاد نفی انها نمیتوان نمود چنانچه کفار قریش انکار معاد مینمودند

بمحض استبعاد که استخوانهای پوسیده و خاک شده چگونه زنده میشود یا انکه امثال ان
در امم سابقه بسیار واقع شده و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که انچه در امم
سابقه واقع شده است مثل ان در این امت واقع شود از جمله حضرت ابراهیم علیه السلام
چون منجمان نمرود را خبر داده بودند که شخصی در این زمان بهم خواهد رسید که دین
و ملک شمارا برهم زند و نمرود امر کرده بود که مردان و زنان را از یکدیگر جدا کنند
و پدر حضرت ابراهیم در پنهان با مادر او مقاربت کرد حضرت مخفی در غاری
متولد شد و مدتی پنهان بود و حضرت موسی علیه السلم نیز چون منجمان خبر داده
بودند که از بنی اسرائیل کسی بهم خواهد رسید که سبب هلاک فرعون باشد فرعون
حکم کرد بکشتن پسران بنی اسرائیل و حمل و ولادت حضرت موسی مخفی واقع شد
چنانچه مشهور است و بعد از انکه از فرعون گریخت سالها در حوالی مصر بود و فرعون
با ان سلطنت و استیلا بر مکان او مطلع نشد و میان حضرت یعقوب و یوسف
علیهم السلام ندروز فاصله بود و یوسف پادشاه بود و یعقوب پیغمبر و چون حقتعالی
میخواست او را ثواب عظیم کرامت کند سالها بر وجود فرزند خود و احوال او مطلع
نشد پس چه استبعاد دارد که چون خلفای جور شنیده بودند که حضرت رسول صلی الله
علیه واله وسلم و ائمه صلوات الله علیهم خبر داده اند که امام دوازدهم ظاهر
خواهد شد و عالم را پر از عدالت خواهد کرد و شیعه پیوسته انتظار وجود و ظهور
او میکشند و ایشان سعی در اطفای این نور میکردند و لهذا حضرت امام محمد نقی
و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما را در سر من رای محبوس گردانیده بودند پیوسته
از حمل و ولادت ان سرور خبر میگرفتند و در مقام تضییع ان گوهر بودند حقتعالی اظهار
قدرت کامله خود نموده حمل مادر انحضرترا مستور گردانید او را بحفظ و حمایت خود
از شر ظالمان دور کرده باشد چنانچه ولادت ان بزرگوار را مستور ساخته بود و بر شیعیان

وموالیان ومخالفان باثار واخبار کالشّمس فی رابعه النّهار ظاهر وهویدا کرده باشد
تا حجت بر عالمیان تمام شود وجمعی کثیر که اسمای ایشان معروفست بر ولادت
باسعادت انحضرت مطلع شدند مانند حکیمه خاتون وقابله که در سُرّ من رای
همسایه ایشان بود وبعد از ولادت تا وفات حضرت امام حسن عسکری علیه
السّلم جماعت بسیار بخدمت انحضرت رسیدند ومعجزات که در وقت ولادت
انحضرت در نرجس خاتون مادر انحضرت ظاهر شد زیاده از حد عد واحصاست
ودر کتاب بحار الانوار وجلاء العیون ورسایل دیکر ایراد نموده ام واشهر در
تاریخ ولادت شریف انحضرت انست که در سال دویست وپنجاه وپنج هجرت واقع
شد وجمعی دویست وپنجاه وشش کفته اند وبعضی دویست وپنجاه وهشت نیز کفته اند
وبنابر مشهور میان عامه وخاصه وفات حضرت امام حسن عسکری در سال
دویست وشصت بود پس سن شریف انحضرت در وقت امامت بنابر قول اوّل
تقریبا پنجسال بود وبنابر قول دویم چهار سال وبنابر قول سیم دو سال ومع ذلک
ان معجزات وغرایب حالات از انحضرت بظهور می امد وانحضرت را دو غیبت
بود یکی صغری ودیکری کبری ودر غیبت صغری انحضرت جمعی از سفرا ونواب
داشت که مردم عرایض بایشان میدادند ومسایل میپرسیدند وجواب بخط شریف
انحضرت بیرون می امد وخمس ونذرها که میبردند بایشان میکرفتند وبخدمت
انحضرت عرض میکردند وحضرت میفرمود که بسادات وفقرای شیعه برسانند
وجمعی کثیر هرساله موظف بودند وبر دست وزبان سفرا معجزات عظیمه ظاهر میشد
که مردم بیقین میدانستند که ایشان از جانب انحضرت منصوبند چنانچه مقدار مال را
میکفتند ونام کسی که مال را فرستاده میبردند وانچه بر ایشان در راه کذشته خبر میدادند
وموت وبیماری وسایر احوال اینده ایشان را میفرمودند وبهمان نحو واقع میشد وانواع

معجزات از ایشان بظهور میامد ودر این غیبت صغری جماعت بسیار از
غیر سفرا بخدمت انحضرت رسیدند ومدت این غیبت تقریبا هفتاد وچهار
سال بود وسفرا بسیار بودند اما سفرای که همیشه شیعیان ایشان را میشناختند
وبایشان رجوع میکردند چهار نفر بودند اوّل ایشان عثمان بن سعید اسدی بود
که حضرت امام علی نقی وامام حسن عسکری صلوات الله علیهما نص بر عدالت
وامامت او فرموده بودند وبشیعیان کفته بودند که انچه او میکوید حق است
واز جانب ما میکوید وبعد از انکه او برحمت خدا رفت ابوجعفر محمّد بن عثمان
قایم مقام او کردید بنص حضرت امام حسن عسکری وبنص پدرش از جانب
حضرت صاحب علیه السّلام بعد از وفات پدرش عثمان بمحمّد نامه نوشتند
که اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیهِ راجِعُون تسلیم میکنیم امر خدا را وراضی شده ایم بقضای او
وپدر تو باسعادت زندکانی کرد ومرد حمید وپسندیده پس خدا رحمت کند او را
وملحق کرداند او را با اولیا وموالی او زیرا که پیوسته اهتمام کننده بود در امر ایشان
وسعی کننده بود در انچه موجب قرب او بود بسوی خدا بسوی ائمه هدی حقتعالی
ثواب تو را عظیم کرداند وصبر نیکو کرامت فرماید مصیبت او بتو وبما هردو
رسیده است ومفارقت او ترا ومارا نیز بوحشت افکنده است پس خدا او را شاد
کرداند در بازکشت او باخرت واز جمله کمال سعادت او انست که حقتعالی او را فرزندی
مثل تو روزی کرده است که جانشین او باشد بعد از او وقایم مقام باشد بامر او
وترحم کند بر او ومیکوییم اَلحَمدُ لِلّهِ که نفوس راضی اند بمکان تو وانچه خدا در تو
مقرر کردانیده است خدا تو را یاری کند وتقویت کند واعانت نماید وتوفیق دهد
وحافظ وناصر ومعین تو باشد وچندین توقیع رفیع از ناحیه مقدسه مشتمل
بر سفارت او برای شیعیان نیز بیرون امد واجماع شیعه بر عدالت ونیابت

او معتقد شد و پیوسته در امور باو رجوع میکردند و معجزات از او ظاهر میشد
و کتابها در فقه تصنیف [کرد] مشتمل بر آنچه از حضرت امام حسن عسکری و حضرت
صاحب علیه السلام و از پدر خود شنیده بود و ابن بابویه روایت کرده است
که گفت بخدا سوگند که صاحب الامر هر سال در موسم حج در مکه و مشاعر حاضر
میشود و مردم را می بیند و میشناسد و مردم او را می بینند و نمیشناسند و از او
پرسیدند که تو صاحب این امر را دیده گفت بلی در این نزدیکی دیدم که به پردهای
کعبه چسبیده بود در مستجار و میگفت خداوندا بمن انتقام بکش از دشمنان و ابن
بابویه و شیخ طوسی و دیگران رحمهم الله علیهم روایت کرده اند از علی بن احمد دلال
قمی که گفت روزی بخدمت محمد بن عثمان رفتم که بر او سلام کنم دیدم تخته در پیش خود
گذاشته و نقاشی را نشانیده که آیات قران بران نقش میکند و اسماء ائمه علیهم السلام را
بر حواشی آن نقش مینماید گفتم ای سید من این تخته چیست گفت این را برای قبر خود میسازم
که بر روی من اندازند یا در پیش من در قبر بگذارند که مرا بران تکیه بدهند و قبر خود را
کنده ام و هر روز داخل قبر خود میشوم و یک جزو قران در انجا میخوانم و بیرون میایم
و چون فلان روز از فلان ماه از فلان سال بشود من از دنیا رحلت خواهم کرد
و با این تخته در آن قبر مدفون خواهم شد و چون از خدمت او بیرون آمدم آن روز
محضر و صرا نوشتم و پیوسته منتظر آن بودم تا آنکه در همان روز از آن ماه و سالی که گفته
بود برحمت حق واصل شد و در همان قبر مدفون شد و این خبر را ام کلثوم دختر او
و دیگران بهمین نحو روایت کرده اند و روایت کرده اند که در سال سیصد و پنج او برحمت
ایزدی واصل شد و چون نزدیک وفات او شد حضرت صاحب او را امر کرد که ابو القاسم
حسین بن روح را قائم مقام خود کند و جعفر بن احمد بن متیل نهایت اختصاص
بمحمد بن عثمان داشت و اکثر کارهای حضرت را او میکرد و باو میفرمود و اکثر مردم را

گمان آن بود که او را نایب خود خواهد کرد جعفر گفت در وقت احتضار محمد بن
عثمان بر بالین او نشسته بودم و با او سخن میگفتم و سوالها میکردم و حسین بن روح
نزد پاهای او نشسته پس محمد متوجه من شد و گفت که حضرت بمن فرموده است که
حسین را وصی کنم و او را نایب گردانم پس من برخواستم و دست حسین بن روح را
گرفتم و او را بجای خود نشاندم و خود رفتم بنزدیک پاهای او نشستم و بعد از آن جعفر
در خدمت حسین بن مسعود بخدمات او قیام نمود و جماعت بسیاری از محدثین
شیعه روایت کرده اند که چون نزدیک وفات محمد بن عثمان شد اکابر شیعه را
طلبید و بهمه گفت که اگر مرا مرگ در یابد امر نیابت و سفارت با ابو القاسم حسین بن
روح نوبختی است و از جانب حضرت صاحب علیه السلام مامور شده ام که او را
نایب کنم بعد از من در امور خود باو رجوع کنید پس جمیع شیعه باو رجوع میکردند
زیاده از بیست و یکسال او مشغول سفارت بود و مرجع جمیع شیعه بود و بنحوی تقیه
میکرد که سنیان او را از خود میدانستند و نهایت محبت باو داشتند تا آنکه در ماه
شعبان سیصد و بیست و شش بریاض بهشت ارتحال نمود و بامر حضرت صاحب
علیه السلام شیخ جلیل علی بن محمد سمری را وصی و قایم مقام خود گردانید و سفارت
و نیابت باو متعلق شد و سه سال امر نیابت باو بود و در نیمه ماه شعبان سال
سیصد و بیست و نه برحمت حق واصل شد و این سال تناثر نجوم بود که اکثر علما
و محدثین شیعه در این سال بعالم بقا ارتحال نمودند و ابتدای غیبت کبری شد
و آثار امامت ظاهر منقطع گردید و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی و رئیس
محدثین علی بن بابویه رضی الله عنهما در این سال بعالم بقا ارتحال نمودند و احمد بن ابرهیم
گفته است که ما با مشایخ رفتیم بخدمت علی بن محمد سمری چون حاضر شدیم او ابتدا
گفت خدا رحمت کند علی بن الحسین بن بابویه قمی را که در این ساعت برحمت الهی واصل

پس مشایخ تاریخ انروز را نوشتند بعد ازان بهفده روز یا هجده روز خبر
رسید که علی رحمه الله در همان روز و همان ساعت برحمت خدا رفته بود و حسین
پسر علی بن بابویه این خبر را بهمین نحو روایت کرده است و ابن بابویه و شیخ طوسی
و دیگران روایت کرده اند از حسن بن احمد مکتب که گفت ما در بغداد بودیم در سالی
که سمری برحمت الهی واصل شد چند روز قبل از فوتش بخدمتش رفتیم پس فرمانی
از حضرت صاحب علیه السلام بیرون آورد که مضمونش این بود بسم الله الرحمن الرحیم
ای علی بن محمد سمری خدا عظیم گرداند اجر برادران تو را در مصیبت تو تا شش روز
دیگر تو از دنیا مفارقت خواهی کرد پس جمع کن کارهای خود را و کسی را وصی و قایم مقام
خود مگردان بعد از وفات خود که غیبت تامه واقع شد و بعد ازین ظاهر نمیشوم
از برای احدی مگر بعد از اذن حق تعالی و این ظاهر شدن بعد ازان خواهد بود که
مدت غیبت بسیار بطول انجامد و دلها سنگین شود و زمین مملو شود از ستم
و جور و بعد ازین جمعی از شیعیان دعوای مشاهده خواهند کرد هر که دعوی کند
که مرا دیده است پیش از خروج سفیانی و صدای آسمانی او دروغگو و افترا
کننده است وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ حسن گفت که ما همه
نسخه این فرمان را نوشتیم و از نزد او بیرون آمدیم چون ششم شد بخدمت او
رفتیم او را در حالت احتضار یافتیم کسی باو گفت که وصی تو بعد از تو کی خواهد بود
گفت خدا را امری و حکمتی هست که آن بعمل خواهد آمد یعنی غیبت کبری این را
گفت و بعالم اعلی ارتحال نمود مولف گوید که جماعت بسیار از ثقات روایت
کرده اند که در غیبت کبری آنحضرت را دیده اند و نشناخته اند و بعد از مفارقت
شناخته اند پس ممکنست که در این حدیث مراد ان باشد و اگر دعوی کنند که در ان وقت
دیده اند و شناخته اند دروغ میگویند یا اگر دعوی مشاهده یا دعوای نیابت

و سفارت کنند دروغ میگویند و اما معجزاتی که بر دست و زبان سفرا جاری
شده زیاده از انست که این رساله گنجایش ذکر انها داشته باشد و شیخ ابن بابویه
گفته است که خبر داد مرا ابو علی بغدادی که من در بخارا بودم ابن جاوشیر ده شمش
طلا بمن داد که در بغداد بحسین بن روح بدهم یک شمش کم شد من یک شمش بوزن در راه
ان خریدم و بانها ضم کردم و نزد حسین بردم چون انها را گشودم از میان انها
اشاره کرد بان شمشی که خریده بودم و گفت که بردار ان شمش را که عوض کم شده
خریده زیرا که کم شده بما رسید و دست دراز کرد و شمش کم شده را بمن نمود
و شناختم و ابو علی گفت من زنی را در بغداد دیدم که میپرسید که وکیل حضرت
صاحب کیست یکی از شیعیان او را بحسین بن روح نشان داد ان زن آمد
بنزد حسین و گفت بگو من چه چیز آورده ام تا تسلیم کنم حسین گفت آنچه آورده
بینداز در میان دجله تا بگویم که چه چیز آورده پس ان زن رفت و آنچه آورده بود در زن
دجله انداخت و برگشت نزد حسین چون داخل شد حسین بخادم گفت حقه را
بیاور چون خادم حقه را آورد حسین گفت حقه اینست که آورده بودی
در دجله انداختی و درین حقه یک جفت دست رنج طلاست و حقه بزرگی که
دران دانه منصوبست و دو حلقه کوچک که دانه دارد و دو انگشتر که یک
نگینش عقیق است و دیگر فیروزه پس حقه را گشود و آنچه گفته بود در انجا بود چون
زن ان حالت را مشاهده کرد بیهوش شد و جمع دیگر از سفرا بودند غیر ان چهار
نفر که بعضی از شیعیان بایشان رجوع میکردند مانند حکیمه خاتون عمه
حضرت که سابقا مذکور شد و محمد بن جعفر اسدی و حاجز وشا و محمد بن
ابراهیم بن مهزیار و قاسم بن العلا که مدتها نابینا شده و هفت روز پیش از وفات
باعجاز حضرت صاحب علیه السلام بینا شد و حضرت خبر وفات او را باو نوشت

وکفن برای او فرستاد در آذربایجان وجمع دیکر بودند که بعضی خود نادر بخدمت
انحضرت میرسیدند وبعضی بتوسط سفرای اربعه نایب بودند وکلینی و
شیخ طوسی رحمة الله علیهم روایت کرده اند از دهری که کفت حضرت صاحب
علیه السلام را طلب بسیار کردم ومال جزیل صرف کردم وباین سعادت
فایز نکردیدم تا انکه بخدمت محمد بن عثمان عمروی که از نواب انحضرت بود رفتم
مدتی خدمت او کردم تا انکه روزی التماس کردم که مرا بخدمت انحضرت برساند
ابا کرد چون جزع وتضرع بسیار کرد کفت فردا اول روز بیا چون بنزد او رفتم
دیدم که او میاید وجوانی خوش روی وخوش بوئی با او همراهست بهیئت تجار
ومتاعی در استین خود دارد پس عمروی اشاره کرد بسوی ان جوان که اوست
انکه میخواهی من بخدمت او رفتم وانچه خواستم سوال کردم وجواب فرمود پس بخانه
رسید که معروف نبود واعتنائی بان نداشتم خواست داخل انخانه شود
عمروی کفت اکر سوالی داری بکن که دیکر او را نخواهی دید چون رفتم سوال
کنم کوش نداد وداخل خانه شد وفرمود ملعونست ملعونست کسی که نماز شام را
تاخیر کند تا انکه ستاره در اسمان بسیار شود ملعونست ملعونست کسی که
نماز بامداد را تاخیر کند تا ستارها برطرف شود یعنی از برای طلب فضیلت
تاخیر کند وقطب راوندی وکلینی ودیکران روایت کرده اند که از مردی از
اهل مداین که کفت با رفیقی بحج رفتیم ودر موقف عرفات نشسته بودیم جوانی
نزدیک ما نشسته بود وازاری وردائی پوشیده که قیمت کردیم انها را صد و
پنجاه دینار می ارزید ونعلین زردی در پا داشت واثر سفر بر او ظاهر نبود
پس سائلی از ما سوال کرد او را رد کردیم نزدیک انجوان رفت واز او سوال کرد
انجوان از زمین چیزی برداشت وباو داد سایل او را دعای بسیار کرد جوان برخاست

واز ما غایب شد نزد سایل رفتیم واز او پرسیدیم که انجوان چه چیز بتو داد که
اینقدر او را دعا کردی بما نمود سنک ریزه طلائی که مانند ریک دندانها
داشت پس رفتیم ودر جمیع عرفات کردیدیم واو را نیافتیم پرسیدیم از جماعتی که
در دور او بودند از اهل مکه ومدینه که این جوان که بود کفتند جوانیست علوی
که هر سال پیاده بحج می اید وقطب راوندی در محاسن در خرایج از حسن مسترق
روایت کرده است که کفت روزی در مجلس حسن عبدالله بن حمدان ناصر دوله
بودم در انجا سخن ناحیه حضرت صاحب علیه السلام وغیبت انحضرت مذکور
شد ومن استهزا میکردم باین سخنان در این حال عموی من حسین داخل شد مجلس
ومن باز همان سخنان را میکفتم کفت ای فرزند من نیز اعتقاد تو داشتم در این باب
تا انکه حکومت قم را بمن دادند وقتی که اهل قم بر خلیفه عاصی شده بودند و
هر حاکمی که میرفت او را میکشتند واطاعت نمیکردند پس لشکری بمن دادند و
بسوی قم فرستادند چون بناحیه طرز رسیدم بشکار رفتم شکاری از پیش من
بدر رفت از پی او رفتم وبسیار دور رفتم تا بنهری رسیدم در میان نهر روان
شدم وهر چند میرفتم وسعت نهر بیشتر میشد در این حال سواری پیدا شد
بر اسب اشهبی سوار وعمامه خزی سبزی بر سر داشت وبغیر چشمهایش در زیر
ان نمینمود ودو موزه سرخ در پا داشت بمن کفت ای حسین ومرا امیر نکفت و
بکنیت یاد نکرد بلکه از روی تحقیر نام مرا برد کفتم چه میخواهی کفت چرا غیبت
میکنی وسبک میشماری ناحیه ما را وچرا خمس مالت را باصحاب ونواب
ما نمیدهی ومن مرد صاحب وقار شجاعی بودم که از چیزی نمیترسیدم
از سخن او بلرز بر ده وترسیدم وکفتم میکنم ای سید من انچه فرمودی کفت
هرکاه برسی بان موضعی که متوجه ان کردیده باسانی بدون مشقت قتال

وجدال داخل شهر شوی و کسب کنی انچه کسب کنی خمس انرا بمستحق برسان گفتم
شنیدم و اطاعت میکنم پس گفت بارشد و صلاح و عنان است خود را
گردانید و روانه شد و از نظر من غایب گردید و ندانستم بکجا رفت و از جانب
راست و چپ او را طلب کردم و نیافتم ترس و رعب من زیاده شد و برگشتم
بسوی مسکن و اینحکایت را نقل کردم و فراموش کردم از خواطر خود و چون بشهر
قم رسیدم و گمان داشتم که با ایشان محاربه خواهم کرد اهل قم بسوی من بیرون امدند
و گفتند هرکه مخالف ما بود در مذهب و بسوی ما میامد ما با او محاربه میکردیم
و چون تو از مائی و بسوی ما امدهٔ میان ما و تو مخالفتی نیست داخل شهر شو و
تدبیر شهر بهر نحو که خواهی بکن مدتی در قم ماندم و اموال بسیار زیاده توقع داشتم
جمع کردم پس امرا خلیفه بر من و کثرت اموال من حسد بردند و مذمت من نزد
خلیفه کردند تا انکه مرا عزل کرد و برگشتم بسوی بغداد و اول بخانه خلیفه رفتم
و بر او سلام کردم و بخانه خود برگشتم و مردم بدیدن من میامدند در اینحال محمد
بن عثمان عمروی امد و از همه مردم گذشت و بر روی مسند من تکیه داد من از این
حرکت او بسیار بخشم امدم و پیوسته مردم میامدند و میرفتند و او نشسته بود
و حرکت نمیکرد و ساعت بساعت خشم من بر او زیاده میشد چون مجلس منقضی
شد بنزدیک من امد و گفت میان من و تو سری هست بشنو گفتم بگو گفت صاحب
اسب اشهب و نهر میگوید که ما وفا بوعدهٔ خود کردیم پس ان قصه بیادم امد و
لرزیدم و گفتم میشنوم و اطاعت میکنم و بجان منت میدارم پس برخواستم و دستش را
گرفتم و باندرون بردم و در خزینهای خود را گشودم و خمس همه را تسلیم کردم و بعضی
از اموال را فراموش کرده بودم او بیاد من اورد و خمس را گرفت و بعد از ان من در
امر حضرت صاحب شک نکردم پس حسن ناصر الدوله گفت من نیز تا این قصه را

از عم خود شنیدم شک از دل من زایل شد و یقین کردم امر انحضرترا و شیخ
طوسی رحمه الله و دیگران روایت کرده اند که علی بن بابویه عریضه بخدمت
حضرت صاحب علیه السلام نوشت و بحسین بن روح داد و سوال کرده بود
دران عریضه که حضرت دعا کند از برای او که خدای تعالی فرزندی باو عطا کند
حضرت در جواب نوشت که دعا کردیم از برای تو و حق تعالی ترا دراین زودی دو فرزند
ذکور نیکوکار روزی خواهد کرد پس دران زودی از کنیزی خدا او را دو فرزند داد
یکی محمد و دیگری حسین و از محمد تصانیف بسیار ماند که از جمله انها کتاب من لا
یحضره الفقیه است و از حسین نسل بسیار محدثان و فضلا بهم رسیدند
و محمد فخر میکرد که من بدعاء حضرت صاحب علیه السلام بهم رسیدم و
استادان او او را تحسین و مدح میکردند و میگفتند که سزاوار است که کسی که
بدعای حضرت صاحب بهم رسیده باشد چنین باشد و شیخ صدوق محمد بن
بابویه بسند صحیح از احمد بن اسحق روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام و میخواستم از انحضرت سوال کنم که امام بعد از
او کی خواهد بود حضرت پیش از انکه سوال کنم فرمود که ای احمد خدای عزوجل از روزی
که ادم علیه السلام را خلق کرده است تا حال زمین را خالی از حجت خدا بیرون
نگردانیده و تا روز قیامت خالی نخواهد گذاشت از کسی که حجت خدا باشد بر خلق
و ببرکت او دفع کند بلاها را از اهل زمین و بسبب او باران از اسمان بفرستد
و برکتهای زمین را برویاند گفتم یابن رسول الله پس کی خواهد بود امام و خلیفه تو بعد از
حضرت برخواست و داخل خانه شد و بیرون امد و کودکی بر دوش بود مانند
ماه چهارده و سه ساله مینمود و گفت ای احمد اینست امام بعد از من و اگر نه
این بود که تو گرامی هستی نزد خدا و حجتهای او این را بتو نمینمودم این فرزند نام

پنج شبر بود و تقریب سالش هشت ساله باشد یا ده ساله جبین گشاده و روی سفید و دیدهای درخشان و دستهای قوی و زانوهای پیچیده بر صد راست رویش خالی بود و کاکلی بر سر داشت امد و بر ران پدر بزرگوار خود نشست حضرت فرمود اینست امام شما بعد از من پس برخواست حضرت فرمود ای فرزند داخل شو تا وقت معلوم که برای ظهور تو مقرر شده است پس داخل حجره شد پس حضرت فرمود ای یعقوب نظر کن که کی در این حجره هست داخل شدم و گردیدم هیچکس را در حجره ندیدم و ایضا بسند صحیح از محمد بن معویه و محمد بن ایوب و محمد بن عثمان عمروی روایت کرده است که همه گفتند که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پسر خود حضرت صاحب علیه السلام را بما نمود و ما در منزل انحضرت بودیم و چهل نفر بودیم و گفت اینست امام شما بعد از من که خلیفه من خواهد شد در دین خود و بعد از این روز او را نخواهید دید پس از خدمت انحضرت بیرون شد و بعد از اندک روزی حضرت عسکری علیه السلام از دنیا مفارقت نمود و ایضا روایت کرده است از محمد بن صالح قنبری که چون جعفر کذاب منازعه کرد در باب میراث برادر خود امام حسن علیه السلام حضرت صاحب علیه السلام از کنار خانه ظاهر شد و گفت ای جعفر چرا متعرض حقوق من میشوی جعفر متحیر و ساکت شد پس حضرت غایب گردید بعد از ان جعفر تفحص بسیار کرد و اثری از حضرت نیافت تا انکه جده مادر حضرت امام برحمت خدا واصل شد و وصیت کرده بود که او را در انخانه دفن کنند چون خواستند دفن کنند جعفر امد و مانع شد و گفت خانه منست در اینجا دفن مکنید حضرت ظاهر شد و فرمود ای جعفر این خانه تست و غایب شد و دیگر او را ندیدند و شیخ طوسی علیه الرحمه از اسمعیل بن علی نوبختی روایت کرده است که ولادت حضرت صاحب علیه السلام در سامره واقع شد وکنیت او موافق نام و کنیت حضرت رسولست و زمین را پر از عدالت خواهد کرد بعد از انکه پر از جور و ظلم شده باشد ای احمد مثل او در این امت مثل خضر و مثل ذوالقرنین است بخدا سوگند که غایب خواهد شد غایب شدنی که نجات نیابد در غیبت او از هلاک شدن و گمراه گردیدن مگر کسی که خدا او را ثابت دارد بر قول بامامت او و توفیق دهد خدا او را که دعا کند برای تعجیل فرج او گفتم ایا معجزه و علامتی ظاهر میتواند شد که خواطر من مطمئن گردد پس ان کودک بسخن امد و بلغت عربی فصیح گفت منم بقیه خدا در زمین و انتقام کشنده از دشمنان او و بعد از دیدن دیگر طلب خبر مکن احمد گفت که شاد و خوشحال از خدمت انحضرت بیرون امدم و روز دیگر بخدمت حضرت رفتم و گفتم یا ابن رسول الله عظیم شد سرور من بانچه انعام کردی بر من بیان کن که سنت خضر و ذوالقرنین که در ان جاری خواهد بود چیست حضرت فرمود که ان سنت طول غیبت است ای احمد گفتم یا ابن رسول الله غیبت او بطول خواهد انجامید فرمود بلی بحق پروردگار من که بطول خواهد انجامید که برگردند از دین اکثر انها قائل بامامت او باشند و باقی نماند بر دین حق مگر کسی که خدا عهد ولایت و امامت ما را در روز میثاق از او گرفته باشد و در دل او نقش ایمان را نوشته باشد و او را مؤید بروح ایمان گردانیده باشد ای احمد این امری است از امور غریبه خداست و رازیست از رازهای پنهانی او و غیبیست از غیبهای او پس بگیر انچه بتو عطا کردم و پنهان دار و از جمله شکر کنندگان باش تا فردای قیامت در علیین رفیق ما باشی و ایضا از یعقوب منقوش روایت کرده است که گفت روزی بخدمت حضرت عسکری علیه السلام رفتم بر روی تختگاهی نشسته بودند و از جانب راست ان حجره بود که پرده بر در گاه ان اویخته بود گفتم ای سید من کیست صاحب امامت بعد از تو فرمود پرده را بردار چون برداشتم کودکی بیرون امد قامتش

در سال دویست و پنجاه و شش و کنیت او ابو القاسم بود و وصیت کرد حضرت رسول
صلی الله علیه و اله و سلم که اسم او اسم منست و کنیت او کنیت منست و لقب او
مهدیست و اوست حجت و منتظر و صاحب الزمان اسمعیل گفت من رفتم بخدمت
حضرت امام حسن عسکری در مرضی که از آن مرض بعالم قدس ارتحال نمود و نزد او
نشستم در ارتحال عقید خادم خود را گفت که آب مصطکی از برای من بجوشان پس مادر
حضرت صاحب علیه السلام قدح آب آورد و بدست حضرت داد چون خواست
بیاشامد دست مبارکش لرزید و قدح بدندانهایش خورد پس قدح را از دست گذاشت
و عقید را گفت داخل این خانه شو کودکی در سجده است بنزد من بیاور عقید گفت چون
داخل خانه شدم دیدم کودکی در سجده است و انگشتهای شهادت بسوی آسمان بلند
کرده است چون سلام کردم نماز را سبک کرد و سلام گفت و از نماز فارغ شد
گفتم سید من شما را امر میکند که بنزد او بیائید پس مادر حضرت آمد و دستش را گرفت
و بسوی حضرت آورد چون داخل شد بر پدر خود سلام کرد و آن طفل بزرگوار
رنگش درخشان بود و موهایش پیچیده بود و دندانهایش گشاده بود چون نظر
حضرت بر او افتاد گریست و گفت ای سید اهل بیت خود آب را بمن ده که من بسوی
پروردگار خود میروم آن طفل قدح آب مصطکی را برداشت و لبهای خود را بدعا
حرکت داد و آب را بپدر بزرگوار خود داد چون آب را بیاشامید فرمود که مرا برای نماز
مهیا گردانید پس دستمالی در دامان حضرت انداخت و حضرت صاحب او را
وضو داد یکمرتبه و سر و پاهای آنحضرت را مسح کرد پس بحضرت صاحب گفت ای
فرزند گرامی توئی صاحب الزمان و توئی مهدی و توئی حجت خدائی در زمین و تو
فرزند منی و وصی منی و از من متولد شده و توئی م ح م د پسر حسن و تو فرزند حضرت
رسولی و تو خاتم امامانی طاهر و پاکیزه و رسول خدا بشارت داد بتو و امت را و نام و

کنیت ترا بیان کرد و این عهدیست از پدر و پدران من که بمن رسیده است و در ساعت
آنحضرت بریاض جنت انتقال نمود و محمد بن عثمان عمروی روایت کرده است که چون
آقای ما حضرت صاحب علیه السلام متولد شد حضرت امام حسن عسکری علیه
السلام پدرم را طلبید و فرمود که ده هزار رطل که قریب بهزار من باشد نان و ده
هزار رطل گوشت تصدق کنید بر بنی هاشم و غیر ایشان و گوسفند بسیاری برای
عقیقه بکشید و نسیم و ماریه کنیزان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
روایت کرده اند که چون حضرت قایم علیه السلام متولد شد بدو زانو نشست و
انگشتان شهادت را بسوی آسمان بلند کرد و گفت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللّٰهُ
عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ پس گفت گمان کردند ظالمان که حجت خدا برطرف خواهد شد و اگر
مارا رخصت گفتن بدهد خدا شکی نخواهد ماند و ایضا نسیم روایت کرده است
که یکشب بعد از ولادت آنحضرت بخدمت او رفتم و عطسه کردم فرمود که یَرْحَمُكَ اللّٰهُ
من بسیار خوشحال شدم پس فرمود که میخواهی بشارت دهم ترا در عطسه گفتم بلی فرمود
امانست از مرگ تا سه روز و ابو علی خیزرانی از جاریه امام حسن عسکری علیه السلام
روایت کرده است که چون حضرت قایم علیه السلام متولد شد نوری دیدم از آن
حضرت ساطع گردید و اطراف آسمانرا روشن کرد و مرغان سفید دیدم از آسمان بزیر
میآمدند و بالهای خود را بر سر و روی و سایر بدن مبارک آنحضرت میمالیدند و
پرواز میکردند بسوی آسمان چون این واقعه را بحضرت عسکری علیه السلام نقل
کردم حضرت خندید و فرمود که اینها ملئکه آسمانند فرود آمده اند که تبرک بجویند
باینحضرت و اینها یاوران او خواهند بود در وقتی که خروج کند و دو شیخ بزرگوار شیخ
محمد بابویه قمی و شیخ طوسی رحمه الله علیهما در کتابهای غیبت بسند معتبر روایت
کرده اند از بشیر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابو ایوب انصاری بوده و از

شیعیان خاص امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما و همسایه ایشان
بوده در شهر سر من رای گفت روزی کافور خادم حضرت امام علی نقی علیه السلام
بنزد من آمد و مرا طلب نمود چون بخدمت آنحضرت رفتم فرمود که تو از فرزندان انصاری
و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده است از زمان حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم تا حال و پیوسته محل اعتماد ما بوده اید و من ترا اختیار میکنم
و مشرف میگردانم و بخریدن کنیزی میفرستم پس نامه پاکیزه نوشتند بخط
فرنگی و لغت فرنگی و مهر شریف خود را بران زدند و کیسه بیرون آوردند
که دران دویست و بیست اشرفی بود و فرمودند که بگیر این نامه را و زر را متوجه بغداد
شو و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر شو چون کشتیهای اسیران بساحل
رسد جمعی از کنیزان را در آن کشتیها خواهی دید و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای
بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند شد پس
از دور نظر کن برده فروشی که عمرو بن یزید نام دارد در تمام روز تا هنگامی که از برای
مشتریان ظاهر سازد کنیزکی که فلان و فلان صفت دارد و تمام اوصاف او را بیان فرمود
و دو جامه کهنه پوشیده است و ابا و امتناع خواهد نمود آن کنیز از نظر مشتریان و دست
گذاشتن ایشان بر او و خواهی شنید از پس پرده صدای رومی از او ظاهر میشود پس
بدان که بزبان رومی میگوید که وای که پرده عفتم دریده شد پس یکی از مشتریان خواهد
گفت که من سیصد اشرفی میدهم بقیمت این کنیز و عفت آن در خریدن مرا راغب
تر گردانید پس آن کنیز بلغت عربی با آنشخص خواهد گفت که اگر بزی حضرت سلیمان
بن داود ظاهر شوی و پادشاهی او را بیابی من بتو رغبت نخواهم کرد مال خود را
ضایع مکن و بقیمت من مده پس آن برده فروش گوید من برای تو چه چاره کنم که
بهیچ مشتری راضی نمیشوی و آخر از فروختن تو چاره نیست پس آن کنیزک

گوید که چه تعجیل میکنی و البته باید مشتری بهم رسد که دل من با او میل کند و اعتماد
بر وفا و دیانت او داشته باشم پس در این وقت تو برو بنزد صاحب کنیز و بگو که نامه
با من هست که یکی از اشراف و بزرگان از روی ملاطفت نوشته است بلغت فرنگی
و خط فرنگی و دران نامه کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود را وصف کرده است
این نامه را بدست آن کنیز بده که بخواند اگر بصاحب این نامه راضی شود من وکیلم
از جانب آن بزرگ که کنیز را برای او خریداری نمایم بشیر بن سلیمان گفت آنچه
حضرت خبر داده بود همه واقع شد و آنچه فرموده بود همه را بعمل آوردم پس چون کنیزک
در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت بعمرو بن یزید که مرا بصاحب این نامه بفروش
و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا با او نفروشی خود را هلاک میکنم پس با او در باب
قیمت گفتگوی بسیار کردم تا آنکه بهمان قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی
علیه السلام بمن داده بودند پس زر را دادم و کنیز را گرفتم و کنیز خندان و شاد
شد و با من آمد بحجره که در بغداد بودم و تا در حجره رسید نامه امام علیه السلام را
بیرون آورد و میبوسید و بر دیدها میچسبانید و بر رو میگذاشت و بر بدن میمالید
من از روی تعجب گفتم که میبوسی نامه را که صاحبش را نمیشناسی کنیز گفت که ای
عاجز معرفت بزرگی فرزندان اوصیای پیغمبران نداری گوش خود بمن بسپار
و دل برای شنیدن سخن من فارغ بدار تا احوال خود را از برای تو شرح کنم من
ملیکه دختر یشوعا فرزند پادشاه روم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون
الصفا وصی حضرت عیسی علی نبینا و علیهم السلام ترا خبر دهم بامری عجیب بدانکه
جدم قیصر خواست که مرا بعقد فرزند برادر خود درآورد در هنگامی که من سیزده
ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی علی نبینا و علیهم السلام
از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس

واز امرای لشکر و سرداران عسکر و بزرگان سپاه و سرکردهای قبایل چهار هزار
نفر و تختی فرمود که حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود بانواع جواهر مرصع کرده
بود وان تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کردند و بتها و چلیپاهای خود را بر
بلندیها قرار دادند و پسر برادر خود را بر بالای تخت فرستاد چون کشیشها
انجیلها بر دست گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها همگی سرنگون بر زمین افتادند
و پایهای تخت خراب شد و تخت بر زمین افتاد و پسر برادر ملک از تخت در افتاد
و بیهوش شد پس در انحال رنگهای کشیشان متغیر شد و اعضا ایشان بلرزید پس بزرگ
ایشان بجدم گفت که ای پادشاه ما را معاف دار که چنین امری که بسبب نحوستها
روی نمود که دلالت میکند برانکه درین امر مسیحی بزودی زایل گردد پس جدم
این امر انبفال بد دانست و گفت بعلما و کشیشان که این تخت را بار دیگر برپا کنید
و چلیپاها را بجاهای خود قرار دهید و حاضر کردانید برادر این برکشته روزکار را
که این دختر را باو تزویج کنم تا سعادت ان برادر رفع نحوست این برادر بکند پس چون
چنین کردند وان برادر دیگر را بر بالای تخت بردند و شروع بخواندن انجیل کردند
همان حالت اولی روی نمود و نحوست این برادر برابر نحوست ان برادر شد و سر این
کار را ندانستند که این از سعادت سروریست نه از نحوست دو برادر پس مردم متفرق
شدند و جدم غمناک بحرم سرا بازکشت و پردهای خجالت در اویخت پس چون
شب شد و بخواب رفتم در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان
در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند که رفعتش بر اسمان بلندی مینمود
و در همان موضع تعبیه کردند که جدم تخت کذاشته بود پس حضرت رسالت پناه محمد
مصطفی صلی الله علیه واله وسلم با وصی و داماد خود علی بن ابی طالب صلوات الله علیه
و جمعی از امامان و فرزندان بزرکوار ایشان قصر را بنور قدوم خویش منور ساختند

پس حضرت مسیح بقدم ادب از روی تعظیم و اجلال باستقبال حضرت
خاتم الاوصیا صلی الله علیه واله وسلم شتافت و دست در کردن مبارک
انحضرت دراورد پس حضرت رسالت پناه فرمود که یا روح الله امده ام که
ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند سعادتمند خود خواستکاری
نمایم و اشاره فرمود بماه برج امامت و خلافت امام حسن عسکری علیه السلم
فرزند انکسی که تو نامه اش را بمن دادی حضرت عیسی علی نبینا و علیهم السلام نظر
افکند بسوی حضرت شمعون و کفت که شرف دو جهان بتو روی نموده پیوند کن رحم
خود را برحم آل محمد صلی الله علیه واله وسلم شمعون کفت که کردم پس همکی بر ان
منبر بر امدند و حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم خطبه انشا فرمود
با انحضرت مسیح مرا بامام حسن عسکری علیه السلام عقد بستند و فرزندان
حضرت رسالت با حواریان کواه شدند پس چون از انخواب سعادت مآب
بیدار شدم از بیم کشتن انخواب را برای پدر و جدم نقل نکردم و این کنج یکانه را در
سینه پنهان داشتم و اتش محبت ان خورشید فلک امامت روز بروز در کانون
سینه ام مشتعل میشد و سرمایه صبر و قرارم را بباد فنا میداد تا بحدی که خوردن
واشامیدن بر من حرام شد و هر روز چهره ام کاهی میشد و بدنم میکاهید و آثار
عشق نهانی در بیرون ظاهر میکردید پس در شهرهای روم طبیبی نماند مکر انکه
جدم برای معالجه من حاضر کردانید و از دوای درد من ازو سوال نمود و هیچ سود
نمیداد پس چون از علاج درد من مایوس کردید روزی بمن کفت ای نور چشم من
ایا در خاطرت هیچ آرزوی در دنیا هست که برای تو بعمل آورم کفتم ای جد من درها
فرج را بر روی خود بسته میبینم اکر شکنجه و آزار از اسیران مسلمانان که در زندانند
توانی برداری و دفع نمائی و بندها و زنجیرها را از ایشان بکشائی و ایشان را آزاد کنی امید

دارم که حضرت مسیح و مادرش بمن عافیتی ببخشند پس چون چنین کرد اندک
صحتی از خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم پس خوشحال و شاد شد و دیگر
اسیران مسلمان را عزیز و گرامی داشت پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین
زنان عالمیان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت
[illegible] شد پس مریم بمن گفت که این خاتون بهترین زنان و مادر شوهر تو است امام
حسن عسکری علیه السلام پس من بدامن مبارکش در آویختم و گریستم و شکایت
کردم که حضرت امام حسن عسکری علیه السلم بر من جفا میکند و از دیدن
من ابا مینماید پس آنحضرت فرمود که فرزند من چگونه بدیدن تو آید و حال آنکه
بخدا شرک میاوری و بر مذهب ترسایانی و اینک خواهرم مریم دختر عمران
بیزاری میجوید بسوی خدا از دین تو اگر میل داری که حق تعالی و حضرت مسیح و مریم
علیهما السلم از تو خشنود گردند و حضرت امام حسن عسکری علیه السلم
بدیدن تو بیاید پس بگو أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
پس چون این کلمه طیبه را تلفظ نمودم حضرت سیدة النساء مرا بسینه خود چسبانید
و دلداری فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را بسوی تو
میفرستم پس بیدار شدم و آن کلمه طیبه را بر زبان میراندم و انتظار ملاقات
گرامی آنحضرت میبردم و چون شب آینده درآمد و بخواب رفتم خورشید جمال
آنحضرت طالع گردید گفتم ای دوست من بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود
گردانیدی چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی فرمود که دیر آمدن
من نزد تو این نبود مگر برای آنکه تو مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی
هر شب نزد تو خواهم بود تا آن زمانی که حق تعالی ما و ترا بظاهر بیکدیگر برساند
و این هجران را بوصال مبدل گرداند پس از آن شب تا حال یک شب نگذشته است

که در هجران مرا شربت وصال دوا نفرماید بشر بن سلیمان گفت چگونه در میان
اسیران افتادی گفت مرا خبر داد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در
شبی از شبها که در فلان روز جدت لشکری بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد پس
خود از عقب ایشان خواهد رفت تو خود را در میان ایشان و خدمتکاران بینداز
بهیاتی که ترا نشناسند و از پی جدت روانه شو و از فلان راه برو چنان کردم طلیعه
لشکر مسلمانان بما برخوردند و ما را اسیر کردند و آخر کار من آن بود که دیدی
و تا حال کسی بغیر از تو ندانسته است که من دختر پادشاه رومم و مرد پیری که من در
غنیمت بحصه او افتادم از نام سوال کرد گفتم نرجس نام دارم گفت این نام کنیزانست
بشیر گفت این عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی را نیک میدانی گفتم که بلی
از بسیاری محبتی که جدم نسبت بمن داشت میخواست که بر یاد گرفتن آداب حسنه بدارد
زن مترجمی را که زبان فرنگی و عربی را هر دو میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام
میامد و لغت عربی بمن میاموخت تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد بشیر گوید که
چون او را بسر من رای بردم و بخدمت حضرت علی نقی علیه السلام رسانیدم
حضرت بکنیزک خطاب کرد که چگونه حق سبحانه و تعالی نمود عزت دین اسلام و
ملامت و مذلت دین نصاری را و شرف و بزرگی محمد صلی الله علیه و اله و سلم و
اهل بیتش علیهم السلام را گفت که چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا
چیزی که تو بهتر میدانی از من پس حضرت فرمود که میخواهم ترا اکرامی دهم و یا بشارتی
کدام بهتر است نزد تو اینکه ده هزار اشرفی بتو بدهم یا ترا بشارتی بدهم بشرف ابدی
گفت بلکه بشارت بشرف را میخواهم و مال نمیخواهم حضرت فرمود بشارت باد ترا بفرزندی
که پادشاه مشرق و مغرب شود و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم
و جور شده باشد گفت که این فرزند از کی بهم خواهد رسید فرمود که از آن کسی که حضرت رسالتپناه

پناه صلی الله علیه و آله وسلم ترا برای او خواستکاری کرد پس از او پرسید که
حضرت مسیح و وصی او ترا بعقد کی در آوردند گفت بعقد فرزند تو امام
حسن علیه السلام حضرت فرمود که آیا او را میشناسی گفت مگر از آن شبی
که بدست بهترین زنان مسلمان شده ام شبی گذشته است که او بدیدن من
نیاید پس حضرت کافور خادم را طلبید و فرمود که برو و خواهرم حکیمه خاتون را
طلب کن چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که این آن کنیز است که میگفتم
حکیمه خاتون او را در بر گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد حضرت فرمود که
ای دختر رسول خدا ببر او را بخانه خود و واجبات و سنتها را باو بیاموز که او زن
امام حسن عسکری و مادر حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیهما است
و مشایخ عظام ذوی الاحترام محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ
ابوجعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از محدثان عالیشان بسندهای
معتبر روایت کرده اند که از حکیمه خاتون رضی الله عنها که روزی حضرت امام
حسن عسکری علیه السلم بخانه من تشریف آوردند و نگاه تندی بنرجس خاتون کردند
پس عرض کردم که اگر شما را خواهش او هست بخدمت شما بفرستم فرمود که ای
عمه این نگاه از روی تعجب بود که درین زودی حق سبحانه و تعالی از او فرزند بزرگوا
بیرون آورد که عالم را پر از عدالت کند بعد از آنکه پر از جور و ستم شده باشد گفتم
که پس بفرستم او را بنزد شما فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت بطلب در این باب
حکیمه خاتون گوید که جامهای خود را پوشیدم و بخانه برادرم امام علی نقی علیه السلم
رفتم چون سلام کردم نشستم بی آنکه من سخنی بگویم حضرت از باب اعجاز ابتدا
فرمود و گفت ای حکیمه نرجس را بفرست برای فرزندم گفتم ای سید من از برای همین
مطلب بخدمت تو آمده ام که در این امر رخصت بگیرم فرمود که بزرگوار صاحب

برکت خدا میخواست که ترا در چنین ثوابی شریک گرداند و بهره عظیم از خیر و
سعادت بتو کرامت فرماید که ترا واسطه چنین امری گردانید حکیمه خاتون گفت
بزودی بخانه خود برگشتم و زفاف آن معدن فتوت و عفاف را در خانه خود واقع
ساختم و بعد از چند روز آن سعد اکبر آبان زهره منظر بخانه خورشید انور
یعنی والد مطهر او بردم و بعد از چند روز آن آفتاب مطلع امامت در مغرب
عالم بقا غروب نمود و ماه برج خلافت امام حسن عسکری علیه السلم در امامت
جانشین او گردید و من پیوسته بعادت مقرر زمان پدر بخدمت امام البشر
میرسیدم پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای خاتون من پا را دراز کن که کفش
از پایت بیرون کنم گفتم تو ای خاتون و صاحب من و هرگز نگذارم که تو کفش از پای
من بکشی و مرا خدمت کنی بلکه من ترا خدمت میکنم و منت بر دیده خود مینهم چون
حضرت امام علیه السلم این سخن از من شنید گفت خدا ترا جزای نیکو بدهد
ای عمه پس در خدمت آنحضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب پس صدا زدم
بکنیز خود که بیاور جامهای مرا تا بروم حضرت فرمود که ای عمه امشب نزد ما
باش که در این شب متولد میشود فرزند گرامی بر خدا که حق تعالی باو زنده میکند
زمین را بعلم و ایمان و هدایت بعد از آنکه مرده باشد بشیوع کفر و ضلالت گفتم
از کی بهم میرسد ای سید من این فرزند و من در نرجس هیچ اثر حمل نمی یابم فرمود
که از نرجس بهم میرسد نه از دیگری پس برجستم و شکم و پشت نرجس را ملاحظه
کردم هیچگونه اثری نیافتم پس برگشتم و عرض کردم حضرت تبسم فرمود و گفت چون
صبح میشود اثر حمل بر او ظاهر میشود و مثل او مثل مادر موسی است تا هنگام ولادت
هیچ تغیری بر او ظاهر نشد و احدی بر حال او مطلع نگردید زیرا که فرعون شکم زنان
حامله را میشکافت برای طلب حضرت موسی و حال این فرزند نیز در این امر شبیه آن

بحال موسی و در روایت دیگر اینست که حضرت فرمود که حمل ما اوصیای پیغمبران در
شکم نمیباشد در پهلو میباشد و از رحم بیرون نمی ائیم بلکه از ران مادران فرو می ائیم
زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم و چرک و کثافت و نجاست را از ما دور کردانیده اند حکیمه
خاتون کفت که بنزد نرجس رفتم و این احوال را باو کفتم کفت ای خاتون هیچ اثری در خود مشاهده
نمیکنم پس شب در انجا ماندم و افطار کردم و نزدیک نرجس خوابیدم و در هر ساعت
از او خبر میکرفتم و او بحال خود خوابیده بود و در هر ساعت حیرتم زیاد میشد
و در این شب بیش از شبهای دیگر بنماز تهجد برخواستم و نماز شب را ادا کردم
و چون بنماز وتر رسیدم نرجس از خواب جست و وضو ساخت و نماز شب بجا
اورد چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود پس نزدیک شد که در دلم شکی بهم رسد
از وعده که حضرت فرموده بود ناکاه حضرت امام حسن عسکری علیه السلم
از حجره خود صدا زد که شک مکن که وقتش رسیده است در اینحال در نرجس
اضطراب مشاهده کردم پس اورا در بر کرفتم و نام الهی براو خواندم حضرت آواز دادند
که سوره انا انزلناه براو بخوان پس از او پرسیدم که چه حال داری کفت ظاهر شد اثر
انچه مولایم فرموده بود پس چون من شروع کردم بخواندن سوره انا انزلناه شنیدم
کان طفل در شکم با من همراهی میکرد در خواندن و بر من سلام کرد من ترسیدم پس
حضرت صدا زد که تعجب مکن از قدرت الهی که حق تعالی خوردان ما را بحکمت کویا
میکرداند و ما را در بزرکی حجت خود میسازد در زمین پس چون کلام حضرت امام
علیه السلام تمام شد نرجس از دیده من غایب شد کویا پرده میان من و او حایل
کردید پس دویدم بسوی حضرت فرمود که بر کرد ای عمه که او را در جای خود خواهی
دید چون برکشتم پرده کشوده شد و در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده ام را
خیره کرد و حضرت صاحب الامر علیه السلم را دیدم که رو بقبله بسجده افتاده

برانوها و انکشتان سبابه را بسوی اسمان بلند کرده و میکوید که اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ
اِلَّا اللهُ وَاَنَّ جَدّی رَسُولُ اللهِ اَللّٰهُمَّ اَنْجِزْ لی وَعْدی وَاَتْمِمْ لی اَمْری وَثَبِّتْ وَطْاَتی
وَامْلَأِ الْاَرْضَ بی قِسْطاً یعنی خداوندا وعده نصرتی که بمن فرموده وفا کن و امر خلافت
و امامت مرا تمام کن و استیلا و انتقام مرا از دشمنان ثابت کردان و پر کن زمین را
بسبب من از عدل و داد پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مرا اواز داد
که ای عمه فرزندم را بر کیر و بسوی من بیاور چون بر کرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده
و پاک و پاکیزه یافتم و بر ذراع راستش نوشته بود که جاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْباطِلُ اِنَّ
الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً یعنی حق امد و باطل مضمحل شد و محو کردید بدرستی که باطل
مضمحل شدنیست و ثبات و بقا نمیدارد پس حکیمه کفت که چون ان فرزند سعادتمند را
بنزد پدر بزرکوار بردم نظرش بر پدر افتاد سلام کرد پس حضرت او را کرفت و زبان
مبارک بر دو دیده اش مالید و بر دهان و هر دو کوشش زبان کردانید و بر کف دست
چپ او را نشانید و دست مطهر بر سران سرور مالید و کفت ای فرزند سخن بکو بقدرت
الهی پس حضرت صاحب علیه السلم استعاذه فرمود و کفت بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ
وَنُریدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوارِثینَ
وَنُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ وَنُرِیَ فِرْعَوْنَ وَهامانَ وَجُنُودَهُما ما کانُوا یَحْذَرُونَ و این
ایه کریمه موافق احادیث معتبره در شان انحضرت و ابای بزرکوار او نازل شده بود
و ترجمه ظاهر لفظش اینست که میخواهیم منت کذاریم بر جماعتی که ایشانرا ستمکاران
در زمین ضعیف کردانیده و بکردانیم ایشانرا پیشوایان دین و بکردانیم ایشانرا
وارثان زمین و تمکین و استیلا بخشیم ایشانرا در زمین و بنمائیم بفرعون و هامان
و ابوبکر و عمر علیهما اللعنه و لشکرهای ایشان از امامان انچه را حذر میکردند
برکشتیم بترجمه حدیث پس حضرت صاحب الامر علیه السلم بر حضرت رسالت پناه

وانّ ابی امیر المؤمنین [illegible] پس عطسه کرد و فرمود که

وحضرت امیر المؤمنین وجمیع امامان علیهما السلام صلواة فرستاد تا بر پدر
بزرگوار خود پس در اینحال مرغان بسیار نزدیک سر مبارک انحضرت پیدا شدند
ویکی از ان مرغان صدا زد که این طفل را بردار و نیکو محافظت نما و هر چهل روز
یکمرتبه بنزد ما بیاور و مرغ انحضرت را گرفت وبسوی اسمان پرواز کرد و سایر
مرغان از عقب او نیز پرواز کردند حضرت امام علیه السلام فرمود که سپردم
ترا بانکسی که مادر موسی با و سپرد موسی را پس نرجس خاتون گریان شد حضرت
فرمود که ساکت شو که شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد و بزودی او را بسوی تو
برمیگردانند مانند حضرت موسی که بمادر برگردانیدند چنانچه حقتعالی فرموده است
که پس برگردانیدیم موسی را بسوی مادرش تا دیده اش باو روشن شود پس حضرت
حکیمه پرسید که این چه مرغ بود که صاحب را باو سپردید فرمود که این روح القدس است
که موکل است بائمه علیهم السلام ایشانرا موفق میگرداند از جانب خدا و از خطا
نگاه میدارد و ایشانرا بعلم زینت میدهد حکیمه خاتون گفت که چون چهل روز
گذشت بخدمت انحضرت رفتم چون داخل شدم دیدم که طفل در میان خانه راه
میرود گفتم ای سید من این طفل دو ساله است حضرت تبسم نمود و فرمود که
اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند برخلاف اطفال دیگر نشو
ونما میکنند و یکماهه ایشان مانند یکساله دیگرانست و ایشان در شکم مادر
سخن میگویند و قران میخوانند و عبادت پروردگار میکنند و در هنگام شیر
خوردن ملئکه فرمان ایشانرا میبرند و هر صبح و شام بر ایشان نازل میشوند پس
حکیمه خاتون فرمود که چهل روز یکمرتبه بخدمتش میرسیدم در زمان امام
حسن عسکری علیه السلام تا انکه چند روزی قبل از وفات انحضرت او را ملازمت
کردم بصورت مرد کامل و او را نشناختم بفرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست

که مرا امیفرمائی که نزد او بنشینم فرمود که این فرزند نرجس است و خلیفه من است
بعد از من و عنقریب من از میان شما میروم باید که سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت
نمائی پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بعالم قدس ارتحال
فرمود و اکنون من حضرت صاحب الامر علیه السلام را هر صبح و شام ملازمت
مینمایم و از هر چه سوال نمایم خبر میدهد و گاه هست که میخواهم سوال بکنم هنوز سوال
نکرده جواب میفرمایند و محمد بن عبد الله مطهری روایت کرده است که بعد از وفات
عسکری علیه السلام رفتم بخدمت حکیمه خاتون و سوال کردم از حجت و امام و خبر
دادم او را از حیرتی که مردم را عارض شده است گفت بنشین چون نشستم گفت
ای محمد خدا زمین را خالی نمیگذارد از حجتی که یا ناطقست و علانیه دعوای امامت
میکند و یا خاموش است و تقیه میکند و بعد از امام حسن و امام حسین
علیهما السلام در دو برادر نمیباشد و این فضیلتیست که حقتعالی حسنین علیهما السلام را
بر سایر ائمه داده است و خدا فرزندان حسین را زیادتی داد بر فرزندان حسن
و ایشانرا مخصوص گردانید بامامت چنانچه فرزندان هارون را زیادتی داد بر
فرزندان موسی و مخصوص گردانید ایشانرا به پیغمبری و وصایت هرچند موسی
بهتر بود از هارون و حجت بود و فرزندان هارون همیشه فضیلت دارند بر فرزندان
موسی تا روز قیامت و ناچار است این امت از حیرتی که بشک افتند اهل بطلان
وخالص گردند شیعیان کامل تا انکه مردم را حجتی نماید بعد از فرستادن پیغمبران
و این حیرت بعد از وفات عسکری علیه السلام البته خواهد بود گفتم ای خاتون
ایا از حسن عسکری علیه السلام فرزندی ماند تبسم کرد و گفت هرگاه فرزندی
نمانده باشد پس که حجت خواهد بود بعد از وی گفتم که بعد از حسنین علیهما السلام
در دو برادر نخواهد بود گفتم ای سیده من مرا خبر ده که ولادت و غیبت انحضرت

چگونه بود پس حکیمه خاتون قصهٔ ولادت را بنحوی که در حدیث گذشته مذکور شد
بیان فرمود و در روایت دیگر چنین وارد شده است که حکیمه خاتون گفت که بعد از
سه روز از ولادت حضرت صاحب علیه السلم مشتاق لقای آنحضرت شدم
و رفتم بخدمت حضرت امام حسن علیه السّلم و پرسیدم که مولای من کجاست
فرمود که سپردیم او را بآنکس که از ما و تو باو احق و اولی است چون روز هفتم
رفتم گهوارهٔ دیدم بر سر گهواره دویدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده
و بر روی من میخندید و تبسم میفرمود پس حضرت او از داد ندکه فرزندم را بیاور چون
بخدمت آنحضرت بردم زبان در دهانش گردانید و فرمود که سخن بگو ای فرزند
حضرت صاحب علیه السّلم شهادتین فرمود و صلوات بر حضرت رسالت پناه
و سایر ائمه علیهما السّلم فرستاد و بسم الله گفت و آیه که گذشت تلاوت فرمود پس
حضرت امام حسن علیه السّلم فرمود که بخوان ای فرزند از آنچه حقتعالی بر پیغمبرانش
فرستاده است پس ابتدا کرد و صحف آدم را بزبان سریانی خواند و کتاب ادریس و
کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابراهیم و توریهٔ موسی و زبور داود
و انجیل عیسی و قران جدم محمد مصطفی صلوات الله علیه و علیهم اجمعین همه را
خواند پس قصهای پیغمبرانرا یاد کرد پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلم فرمود
که چون حقتعالی مهدی این امت را بمن عطا فرمود دو ملک فرستاد که او را برا پرده [اعلای]
عرش رحمانی بردند پس حقتعالی باو خطاب فرمود که مرحبا بتو ای بندهٔ من که ترا خلق
کرده ام برای یاری دین خود قسم بذات مقدس خود میخورم که باطاعت تو ثواب میدهم
و بنافرمانی تو عقاب میکنم مردم را و بسبب شفاعت و هدایت تو بندگان را
می امرزم و بمخالفت تو ایشانرا عذاب میکنم ای دو ملک برگردانید او را بسوی
پدرش و از جانب من او را سلام برسانید و بگوئید که او را در حفظ و حمایت

نیست او را از شر دشمنان حراست و محافظت مینمایم که هنگامی که او را ظاهر
گردانم و حق را باو برپا دارم و باطل را باو سرنگون سازم و دین حق برای من خالص
باشد و بسیاری از شیعیان در حال الحیات حضرت عسکری علیه السلام
آنحضرترا دیده اند و معجزات از آنحضرت مشاهده نموده اند از آنجمله شیخ جلیل
محمد بن بابویه قمی رحمه الله علیه روایت کرده است از ابو الادیان که گفت من خدمت
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام میکردم و نامهای آنحضرترا بشهرها
میبردم پس روزی که در آن بیماری بعالم بقا ارتحال فرمودند مرا طلبیدند و نامهٔ (بیمار بودند و)
چند نوشتند بمداین و فرمودند که بعد از پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد
و صدای شیون از خانهٔ من خواهی شنید و مرا در آنوقت غسل دهند ابو الادیان گفت
که ای سید هرگاه این واقعه رو دهد امر امامت با کیست فرمود که هرکه جواب نامهای
مرا از تو طلب کند او امامست بعد از من گفتم دیگر علامتی بفرما گفت هرکه بر من نماز
گذارد او جانشین منست گفتم دیگر بفرما گفت هرکه بگوید که در همیان چه چیز است
او امام شماست مهابت حضرت مانع شد که بپرسم که کدام همیان پس بیرون آمدم
و نامهارا باهل مداین رسانیدم و جوابها گرفته برگشتم و چنانچه فرموده در روز پانزدهم
داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون از منزل منور آن امام مطهر بلند شده بود
و چون بدر خانه آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته است و شیعیان
بر گرد او برآمده اند و او را تعزیت بوفات برادر و تهنیت بامامت خود میکردند
پس من در خاطر خود گفتم که اگر این امامست پس امامت نوع دیگر شده است این فاسق کی
اهلیت امامت دارد زیرا که پیشتر او را میشناختم که شراب میخورد و قمار میباخت
و طنبور مینواخت پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سوال نکرد از من
در این حال عقید خادم بیرون آمد و جعفر را خطاب کرد که ای سید برادرت را

کفن کرده اند بیا بر و نماز کن جعفر برخواست و شیعیان با او همراه شدند
وچون بصحن خانه رسیدیم دیدم که حضرت امام حسن عسکری را علیه السلم
کفن کرده اند و بر روی نعش کذاشته اند پس جعفر پیش ایستاده که بر برادر خود
نماز کند وچون خواست که تکبیر بکوید طفلی کندم کون پیچیده موی کشاده دندان
مانند پاره ماه بیرون امد و ردای جعفر را کشید و کفت ای عمو پس بایست که من
سزاوارترم بر نماز به پدرم از تو پس جعفر عقب ایستاد و رنکش متغیر شد و ان طفل
پیش ایستاده و بر پدر بزرکوار خود نماز کرد و انحضرت را در پهلوی حضرت امام
علی نقی علیه السلم دفن کرد و متوجه من شد و کفت ای بصری بده جواب نامها را
که با تست تسلیم کردم و در خاطر خود کفتم که دو نشان از انها که حضرت امام حسن
علیه السلم فرموده بود ظاهر شد و یك علامت مانده است بیرون امدم پس حاجزوشا
بجعفر کفت برای انکه حجت برو تمام کند که او امام نیست که کی بود ان طفل جعفر کفت
و الله که من او را هرکز ندیده بودم و نمیشناختم پس درین حال جماعتی از اهل قم امدند
و سوال کردند از احوال امام حسن عسکری علیه السلم دانستند که وفات یافته است
پرسیدند که امامت با کیست مردم اشاره کردند بسوی جعفر پس نزدیك رفتند و
تعزیت و تهنیت دادند و کفتند با ما نامه هست و مالی چند هست بکو نامها از چه
جماعت است و مالها چه مقدار است تا تسلیم نمائیم جعفر برخواست و کفت مردم
از ما علم غیب میخواهند و در انحال خادم بیرون امد از جانب حضرت صاحب
الامر علیه السلام و کفت با شما نامه فلان شخص و فلان و فلان هست و همیانی
هست که دران هزار اشرفی هست و دران میان ده اشرفی هست که طلا را روکش
کرده اند انجماعت نامها و مالها را تسلیم خادم کردند و کفتند که هرکه ترا فرستاده است
که این نامها و مالها را بکیر او امام زمانست و مراد حضرت امام حسن علیه السلم

یعنی

١١٢

همین همیان بود و این وقایع را نقل معتمد خدمتکاران خود را فرستاد که صیقل
کنیز حضرت امام حسن علیه السلم را کرفتند که ان طفل را بما نشان ده و انکار
کرد و از برای دفع مظنه کفت حملی دارم من از انحضرت باین سبب او را بابن ابی الشوارب
قاضی سپردند که چون فرزند متولد شود بکشد بناکاه عبد الله بن یحیی وزیر خلیفه
مرد و صاحب الزنج در بصره خروج کرده و ایشان بحال خود درماندند و کنیزك
از خانه قاضی بخانه خود باز کشت و شیخ طوسی علیه الرحمه بروایت دیکر از رشیق
روایت کرده است که معتصم خلیفه فرستاده بود مرا با این دو نفر دیکر طلب نمود و امر کرد که هر یك دو اسب با خود برداریم و یکی را
سوار شویم و یکی را جنیبت بکشیم و سبکبار بتعجیل برویم بسامره و خانه حضرت
امام حسن عسکری علیه السلم را بما نشان داده و کفت چون بدر خانه میرسید
غلامی سیاهی بر اندر نشسته است پس داخل خانه شوید و هر کرا در انخانه بیابید
سرش را برای من بیاورید پس چون بخانه حضرت رسیدیم در در خانه نیز غلامی
سیاهی نشسته بود و بند زیر جامه در دست داشت و میبافت پرسیدم که کی در بخانه
هست کفت صاحبش و هیچکونه ملتفت نشد بجانب ما و از ما پروائی نکرد چون داخل
خانه شدیم خانه بسیار پاکیزه دیدیم و در مقابل پرده مشاهده کردیم که هرکز از ان
بهتر ندیده بودیم که کویا الحال از دست کارکر در امده است و در خانه هیچکس نبود
چون پرده را برداشتیم حجره بزرکی بنظر ما امد که کویا دریای آبی در میان ان حجره
ایستاده و در منتهای حجره حصیری بود در روی اب کسترده است و بر بالای
ان حصیر مردی ایستاده است نیکوترین مردم بحسب هیات و مشغول نماز است
و هیچکونه بجانب ما التفات ننمود احمد بن عبد الله پا در حجره کذاشت که داخل
شود در میان اب غرق شد و اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز کردم و او را
بیرون اوردم و بیهوش شد و بعد از ساعتی بهوش امد پس رفیق دیکر اراده کرد

که داخل خانه شود حال او بدینمنوال کذشت پس متحیر ماندیم و زبان بعذرخواهی
کشودیم و کفتیم معذرت میطلبیم از خدا و از تو ای مقرب درکاه خدا والله که ندا
نستیم که نزدیکی میاییم و از حقیقت حال مطلع نبودیم و اکنون توبه میکنیم بسوی
خدا ازین کردار پس هیچ جه متوجه کفتار ما نشد و مشغول نماز بود ما را هیبتی
عظیم در دل بهم رسید و برکشتیم و معتضد انتظار ما میکشید و بدربانان سفارش
کرده بود که هر وقت که برکردیم ما را بر دار بزنند پس در میان شب رسیدیم داخل شدیم
و تمام قصه را حکایت کردیم پرسید که پیش از من با دیکری ملاقات کردید و با کسی حرف
کفتید کفتیم نه پس سوکندهای عظیم یاد کرد که اکر بشنوم که یک کلمه از این واقعه را
بدیکری نقل کرده اید هر آینه همه را کردن بزنم و ما این حکایت را نقل نتوانستیم کرد مکر
بعد از مردن او و محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله روایت کرده است که یکی از لشکریان
خلیفه عباسی که کفت من همراه بودم که سیمای غلام خلیفه بسر من رای آمد و در خانه
حضرت امام حسن عسکری علیه السلم را شکست بعد از فوت آنحضرت پس حضرت
صاحب الامر علیه السلم از خانه بیرون آمد و طبرزینی در دست مبارک داشت
و بسیما کفت که در خانه من چه میکنی سیما بر خود بلرزید و کفت جعفر کذاب میکفت
از پدرت فرزندی نمانده است اکر خانه از تست ما بر میکردیم پس از خانه بیرون آمدیم
علی بن قیس راوی حدیث کوید که یکی از خادمان خانه آنحضرت بیرون آمد من از او
پرسیدم از حکایتی که آن شخص نقل کرد آیا راست است کفت کی ترا خبر داد کفتم بلی از
لشکریان خلیفه کفت هیچ خبر در عالم مخفی نمی ماند و شیخ ابن بابویه و دیکران
روایت کرده اند که احمد بن اسحق که از وکلای حضرت امام حسن عسکری علیه السلم
بود سعد بن عبد الله را که از ثقات اصحابست با خود برد بخدمت آنحضرت که او
مسئله چند میخواست سوال کند که سعد بن عبد الله کفت که چون بدر دولتسرای

آنحضرت رسیدیم احمد رخصت دخول از برای من و خود طلبید و داخل
شدیم احمد با خود همیانی داشت که در میان عبا پنهان و در آن همیان صد و شصت
کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را یکی از شیعیان مهر زده بخدمت آنحضرت
فرستاده بودند چون بسعادت ملازمت رسیدیم در دامن آنحضرت طفلی
نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن و جمال و در سرش دو کاکل بود و نزد
آنحضرت کوئی از طلا بود بشکل انار که به نکینهای زیبا و جواهر کران بها مرصع کرده
بودند و یکی از اکابر بصره بهدیه برای آنحضرت فرستاده بود و بر دست آنحضرت
نامه بود و کتابتی میفرمود و چون آن طفل مانع میشد آن کوی را می انداخت و طفل
از پی آن میرفت و خود کتابت میفرمود و چون احمد همیان را کشود و نزد آنحضرت کذاشت
حضرت بآن طفل فرمود که اینها هدایا و تحفهای شیعیان تست بکشا و متصرف شو
آن طفل فرمود یعنی حضرت صاحب الامر علیه السلم کفت ای مولای من آیا جایز است
که من دست طاهر خود را دراز کنم بسوی مالهای حرام پس حضرت عسکری علیه السلام
فرمود ای پسر اسحق بیرون آور آنچه در همیانست تا حضرت صاحب الامر علیه السلم
حلال و حرام را از یکدیکر جدا کند پس احمد یک کیسه را بیرون آورد حضرت
فرمود که این از فلانست که در فلان محله قم میباشد و شصت و دو اشرفی در این
کیسه است چهل و پنج اشرفی از قیمت ملکی است که از پدر باو میراث رسیده بود
و فروخته است و چهارده اشرفی قیمت هفت جامه است که فروخته است و
از کرایه دکان سه دینار است حضرت امام حسن عسکری علیه السلم فرمود که راست
کفتی ای فرزند بکو که چه چیز در میان اینها حرامست تا بیرون کند فرمود که در این
میان یک اشرفی هست که بسکه ری که بتاریخ فلان زده اند و تاریخش بر آن نقش است
و نصف نقشش محو شده است و یک دینار منقرض ناقصی هست که یک دانک و نیم است

حرام در این کیسه همین دو دینار است و وجه حرمتش انست که صاحب این
کیسه در فلان سال در فلان ماه او را نزد جولاهی که از همسایکانش بود مقدار
یکمن و نیم ریسمان بود و مدتی بر این کذشت و دزد انرا ربود و ان مرد چون کفت
که این را دزد برد تصدیقش نکرد و تاوان از او کرفت ریسمانی باریکتر از ان که دزد
برده بود بهمان وزن داد که او را بافتند و فروخت و این دو دینار قیمت ان
جامه است و حرامست چون کیسه را احمد کشود دو دینار بهمان علامتها که
حضرت صاحب الامر علیه السلام فرموده بود پیدا شد برداشت و باقی را
تسلیم نمود پس صره دیکر بیرون اورد حضرت صاحب علیه السلام فرمود
که این مال فلان است که در فلان محله قم میباشد و پنجاه اشرفی در این صره است
و ما دست در ان نمیکنیم پرسید که چرا فرمود که این اشرفیها قیمت کندمیست که میان
او و برزکرانش مشترک بود و حصه خود را زیاده کیل کرد و کفت و مال انها در میان
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که راست کفتی ای فرزند پس با احمد
کفت که این کیسها را بردار و وصیت کن که بصاحبش برسانند که ما نمیخواهیم و اینها
حرامست با انکه همه را با این نحو تمیز فرمود و چون سعد بن عبد الله خواست مسایل
خود را بپرسد حضرت عسکری فرمود از نور چشم بپرس انچه میخواهی و اشاره کرد
بحضرت صاحب علیه السلام پس جمیع مسایل مشکله را پرسید و جوابهای
شافی شنید و بعضی از سوالها که از خاطرش محو شده بود حضرت از باب اعجاز بیادش
اورد و جواب فرمود و حدیث طولانیست و در سایر کتب ایراد نموده اند و کلینی
و ابن بابویه و دیگران رحمهم الله علیهم روایت کرده اند بسندهای معتبر از غانم
هندی که کفت من با جماعتی از اصحاب خود در شهر کشمیر بودیم از بلاد هند و چهل
نفر بودیم و حکم میکردیم میان مردم و ایشان ازادانا میکردانیدیم در دین خود و فتوی

میدادیم ایشان را در حلال و حرام ایشان و همه مردم رجوع بما میکردند پادشاه
و غیر او روزی که نام حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم مذکور ساختیم
و کفتیم این پیغمبری که در کتابها نام او مذکور است امر او بر ما مخفی است و واجب است
که تفحص کنیم احوال او را و از پی اثار او برویم پس رای همه بران قرار کرفت که من بیرون
ایم و از برای ایشان احوال انحضرت را تجسس نمایم پس بیرون امدم و مال بسیار
با خود داشتم پس دوازده ماه کردیدم بکابل رسیدم جماعتی از ترکان بر خوردند
و زخم بسیار بر من زدند و اموال مرا کرفتند حاکم کابل چون بر احوال من مطلع شد
مرا بشهر بلخ فرستاد و در انوقت داود بن عباس والی بلخ بود چون خبر من باو رسید
که از برای طلب دین حق از هند بیرون امده ام و لغت فارسی اموخته ام و
مناظره و مباحثه با فقها و متکلمین کرده ام مرا بمجلس خود طلبید و فقها
و علما را جمع کرد که با من کفتکو کنند من کفتم از شهر خود بیرون امده ام که طلب
نمایم و تفحص کنم پیغمبری که نام او و صفات او در کتب خود خوانده ام کفتند نام
او چیست کفتم محمد کفتند ان پیغمبر ماست که او را طلب مینمائی من شرایع دین انحضرت را
از ایشان پرسیدم بیان کردند با ایشان کفتم که میدانم پیغمبر است اما نمیدانم
که انکه شما میکوئید انست که من او را طلب میکنم یا نه بکوئید او در کجا و چه جا
میباشد تا بروم بنزد او و سوال کنم از او از علامتها و دلالتها که نزد من هست
و در کتب خوانده ام اکر ان باشد که من طلب میکنم ایمان بیاورم باو کفتند او از
دنیا رفته است من کفتم وصی و خلیفه او کیست کفتند ابو بکر کفتم نامش را بکوئید
این کنیت اوست کفتند کفتم این ان پیغمبر نیست که من طلب میکنم انکه من او را
طلب میکنم خلیفه او برادر اوست در دین و پسر عم اوست در نسب و شوهر دختر او
و پدر فرزندان اوست و ان پیغمبر را فرزندی نیست بر روی زمین بغیر فرزندان

این مردی که خلیفه اوست وچون فقهای ایشان این سخنان را از من شنیدند
وجستند وگفتند ای امیر این مرد از شرك درآمده است وداخل کفر
شده است وخونش حلال است من گفتم ای قوم من دینی دارم وبدین متمسکم
واز دین خود مفارقت نمیکنم تا دینی قوی از آنکه دارم بیابم من صفات این پیغمبر را
خوانده ام در کتابهائی که بر پیغمبرانش فرستاده است ومن از بلاد هند بیرون آمده ام
ودست برداشته ام از عزتی که در آنجا داشتم از برای طلب او وچون تفحص کردم
امر پیغمبر شما را آنچه شما بیان کردید موافق نبود با آنچه من در کتب الهی خوانده ام دست
از من بردارید پس والی بلخ فرستاد وحسین بن اشکیب را که از اصحاب حضرت
عسکری علیه السلام بود طلبید وگفت با این مرد هندی مباحثه کن حسین
اصلحك الله گفت نزد تو فقها وعلما هستند وایشان ابصر واعلم اند بمناظره او
والی گفت چنانچه من میگویم با او مناظره کن واو را بخلوت ببر وبا مدارا وخوب
خاطرنشان کن پس حسین مرا بخلوت برد بعد از آنکه احوال خود را با او گفتم وبر مطلب من
مطلع گردید گفت آن پیغمبری که طلب میکنی همانست که ایشان گفته اند اما خلیفه
او را غلط گفته اند آن پیغمبر محمد پسر عبدالله پسر عبدالمطلب است ووصی او پسر
ابوطالب پسر عبدالمطلب است واو شوهر فاطمه دختر محمد است وپدر حسن وحسین
که دو دخترزاده محمد اند غانم گفت من گفتم همین است آنکه من میخواستم وطلب میکردم
پس رفتم بخانه داود والی بلخ وگفتم ای امیر یافتم آنچه طلب میکردم وأنا أشهد أن لا
إله إلا الله وأن محمدا رسول الله پس والی نیکی واحسان بسیار بمن کرد وبا حسین
گفت تفقد احوال او بکن واز او باخبر باش پس رفتم بخانه او وبا او انس گرفتم و
مسایلی که بان محتاج بودم موافق مذهب شیعه از نماز وروزه وسایر فرایض
از او اخذ کردم من بحسین گفتم ما در کتب خود خوانده ایم که محمد خاتم پیغمبران است

وپیغمبری بعد از او نیست وامر امامت بعد از او با وصی ووارث وخلیفه اوست
وپیوسته امر خلافت خدا جاریست در اعقاب واولاد ایشان تا منقضی نشود
دنیا پس کیست وصی محمد گفت امام حسن وبعد از او امام حسین دو پسر محمد
وهمه را شمرد تا حضرت صاحب الامر صلوات الله علیهم وبیان کرد آنچه حادث
شده بود از غایب شدن آنحضرت پس همت من مقصور شد بر آنکه طلب ناحیه
مقدسه آنحضرت بکنم شاید بخدمت او توانم رسید راوی گفت پس غانم آمد بقم
وبا اصحاب ما صحبت داشت در سال دویست وشصت وچهار وبا اصحاب ما رفت
بسوی بغداد وبا او رفیقی بود از اهل هند که با او رفیق شده بود وبتحقیق مذهب
حق غانم گفت خوشم نیامد بعضی از اخلاق آن رفیق از او جدا شدم واز بغداد رفتم
تا داخل سامره شدم ورفتم بمسجد عباسی ونماز کردم ومتفکر بودم در آن امری که در طلب
آن سعی میکنم ناگاه مردی نزد من آمد که تو فلانی ومرا بنامی خواند که در هند داشتم
وکسی بآن اطلاع نداشت گفتم بلی گفت اجابت کن مولای خود را که ترا میطلبد من
با او روانه شدم ومرا از راههای غیر قانونین برد تا داخل خانه وبستانی شدم دیدم مولای
من نشسته است وبلغت هندی گفت خوش آمدی ای فلان چه حال داری وچگونه
گذاشتی فلان وفلان را تا آنکه مجموع آن چهل نفر که رفیقان من بودند نام برد واحوال
هر یك را پرسید وآنچه بر من گذشته بود همه را خبر داد وجمیع این سخنان را بکلام هندی
میفرمود وگفت میخواهی حج روی با اهل قم گفتم بلی ای سید من فرمود با ایشان بحج مرو
ودرین سال برگرد ودر سال آینده برو پس بسوی من انداخت صره زری که
نزد او گذاشته بود فرمود این را خرج خود کن ودر بغداد بخانه فلان شخص مرو واو را
بر هیچ امر مطلع مگردان راوی گفت بعد از او غانم برگشت وبحج نرفت بعد از آن
قاصدها آمدند وخبر آوردند که حاجیان در آنسال از عقبه برگشتند ومعلوم

شد که حضرت او را برای این منع فرموده‌اند از رفتن بسوی حج درین سال بجانب
خراسان رفت و سال دیگر بحج رفت و بخراسان برگشت و هدیه از برای ما
از خراسان فرستاد و مدتی در خراسان ماند تا برحمت خدا واصل شد و
قطب راوندی از جعفر بن محمد بن قولویه استاد شیخ مفید رحمة الله علیهم
روایت کرده است که چون قرامطه اعنی اسماعیلیه ملاحده کعبه را خراب کردند
وحجر الاسود را بکوفه آورده و بمسجد کوفه نصب کردند در سال سیصد و سی و هفت
که اوایل غیبت کبری بود خواستند که حجر را بکعبه برگردانند و در جای خود نصب
کنند من بامید حضرت صاحب علیه السلام در انسال اراده حج کردم زیرا که در احادیث
صحیحه وارد شده است که حجر را کسی بغیر معصوم و امام نصب نمیکند چنانچه قبل از بعثت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که سیلاب کعبه را خراب کرد حضرت
رسول آن را نصب کرد و در زمان حجاج که کعبه را بر سر عبد الله بن زبیر خراب
کرد چون خواستند که باز ند هر که حجر را گذاشت لرزید و قرار نگرفت تا آنکه حضرت
امام زین العابدین علیه السلام از بجای خود گذاشت و قرار گرفت لهذا در آن سال
متوجه حج شدم و چون به بغداد رسیدم علت صعبی مرا عارض شد که برجان خود ترسیدم
و نتوانستم که بحج رفت پس نایب خود گردانیدم مردی از شیعه را که او را ابن هشام
میگفتند و عرضه سوال کرده بودم که مدت عمر من چند سال خواهد بود و از
این مرض عافیت خواهم یافت یا نه و ابن هشام را گفتم مقصود من آنست که رقعه را
بدهی بدست کسی که حجر را بجای خود بگذارد و جوابش را بگیری و ترا از برای همین
کار میفرستم ابن هشام گفت که چون داخل مکه مشرفه شدم مبلغی بخدمه کعبه
دادم که در وقت گذاشتن حجر مرا حمایت کنند که درست توانم دید که کی حجر را
بجای خود میگذارد و از دحام مردم مانع دیدن من نشود چون خواستند که

حجر را بگذارند خدمه مرا در میان گرفتند و حمایت من مینمودند و من نظر میکردم
که هر که حجر را میگذاشت حرکت میکرد و میلرزید و قرار نمیگرفت تا آنکه جوان
خوش روئی گندم گونی پیدا شد و حجر از دست ایشان گرفت و بجای خود گذاشت
درست ایستاد و حرکت نکرد پس خروش از مردم برآمد و صدا بلند کردند و روانه
شد و از مسجد بیرون رفت من از عقب او بسرعت روانه شدم و مردم را میشکافتم و
از جانب راست و چپ دور میکردم و میدویدم و مردم گمان کردند که من دیوانه شده‌ام
و چشم را از او برنمیداشتم که مبادا از نظر من غایب شود تا آنکه از میان مردم بیرون
رفت و او در نهایت آهستگی و اطمینان میرفت و من هرچند میدویدم باو نمیرسیدم
و چون بجائی رسید که بغیر از من و او کسی نبود و بسوی من ملتفت شد و فرمود بده
آنچه با خود داری رقعه را بدستش دادم بگشود و فرمود باو بگو بر تو خوفی نیست در این
علت و عافیت مییابی و اجل تو بعد از سی سال دیگر خواهد بود چون این حالت را
مشاهده کردم و کلام معجز نظامش را شنیدم خوف بر من مستولی شد بحدی که حرکت
نتوانستم کرد چون خبر با ابن قولویه رسید یقین او زیاده شد و در حیات بود تا سال
سیصد و شصت و هفت از هجرت در آن سال اندکی آزاری بهم رسانید و صیت کرد
تهیه کفن و حنوط و ضروریات سفر آخرت را گرفت و اهتمام تمام در این امور میکرد
مردم باو گفتند آزار بسیاری نداری اینقدر تعجیل و اضطراب چرا میکنی گفت این
همان سالست که مولای من مرا وعده داده است پس در همان علت بمنازل
رفیعه جنت انتقال نمود اَلْحَقَهُ اللّٰهُ بِمَوالِیهِ الْاَطْهارِ فی دارِ الْقَرارِ و سید
علی بن طاوس رضی الله عنه نقل کرده است که در سامره بودم در سحر شب سیزدهم
ماه ذیقعده سال ششصد و سی و هشت صدای حضرت صاحب صلوات الله
علیه را شنیدم که از برای شیعیان زنده و مرده دعا میکرد و آنچه فرمود زنده کردن

یاباقی بدار ایشانرا در عزت ما و پادشاهی ما و ملک ما و دولت ما و شیخ ابن
بابویه روایت کرده است از احمد بن فارسی که گفت من وارد شهر همدان شدم
و همه را سنی یافتم بغیر یک محله که ایشانرا بنی راشد میگفتند و همه شیعهٔ امامیه بودند
از سبب تشیع ایشان سوال کردم و پیری از ایشان که اثار صلاح و دیانت از او
ظاهر میبود گفت سبب تشیع ما انست که جدّ اعلای ما که ما همه باو منسوبیم
بحج رفته بود گفت در وقت مراجعت پیاده می امدیم در بادیه روزی در اوّل
قافله خوابیدم که چون اخر قافله برسد بیدار شویم چون بخواب رفتم بیدار نشدم
تا انکه گرمی افتاب مرا بیدار کرد و قافله گذشته و جاده پیدا نبود بتوکل
روانه شدم اندک راهی که رفتم رسیدم بصحرای سبز خرمی پر گل و لاله که
هرگز چنین مکانی ندیده بودم چون داخل ان بستان شدم قصر عالی
بنظر من امد بجانب قصر روانه شدم چون بدر قصر رسیدم دو خادم
سفید پوش دیدم نشسته اند سلام کردم جواب نیکوئی گفتند و گفتند
بنشین که خدا خیر عظیمی نسبت بتو خواسته است که ترا باین موضع اورده است
پس یکی از انخادمها داخل قصر شد و بعد از اندک زمانی بیرون امد و
گفت برخیز و داخل شو چون داخل شدم قصری مشاهده کردم که هرگز بان
خوبی ندیده بودم خادم پیش رفت و پرده بر در خانه اویخته بود پرده را
برداشت و گفت داخل شو چون داخل شدم جوانی را دیدم که در میان خانه
نشسته است و شمشیر درازی محاذی سر او اویخته است که نزدیکست که سر
شمشیر بسر او برسد و ان جوان مانند ماهی بود که در تاریکی درخشان
باشد پس سلام کردم با نهایت ملاطفت و خوش زبانی جواب فرمود و گفت میدانی کردم
من کیستم گفتم نه والله گفت منم قایم ال محمد و منم انکه در اخر الزمان باین شمشیر

خروج خواهم کرد و اشاره باین شمشیر کرد که زمین را پر از عدالت و راستی
خواهم کرد بعد از انکه پر از ظلم و جور شده باشد پس برو در افتادم و رو را
بر زمین مالیدم گفت چنین مکن و سر بردار تو فلان مردی از مدینه از
بلاد جبل که او را همدان میگویند گفتم راست گفتی ای اقای من و مولای
من پس گفت میخواهی برگردی بسوی اهل خود گفتم بلی ای سید من میخواهم
بسوی اهل خود برگردم و بشارت دهم ایشانرا باین سعادت که مرا
روزی شد پس اشاره فرمود بسوی او و او دست مرا گرفت و کیسه زری
بمن داد و مرا از بوستان بیرون اورد و با من روانه شد اندک راهی که
امدیم عمارتها و درختها و مناره مسجدی پیدا شد گفت میشناسی این شهر را
گفتم نزدیک بشهر ما شهری هست که انرا اسداباد میگویند گفت همانست
برو با رشد و صلاح این را گفت و ناپیدا شد من داخل اسداباد شدم
و در کیسه چهل یا پنجاه اشرفی بود پس وارد همدان شدم و اهل و خویشان
خود را جمع کردم و بشارت دادم ایشانرا باین سعادتها که حق تعالی برای من
میسّر کرد و ما همیشه در خیر و نعمتیم تا ان اشرفیها در میان ما هست و
شیخ صدوق و شیخ طبرسی و دیگران بسندهای صحیح از محمد بن ابراهیم بن
مهزیار و بعضی از علی بن ابراهیم مهزیار روایت کرده اند که گفت بیست حج
کردم بقصد انکه شاید خدمت حضرت صاحب الامر علیه السلام برسم و میسّر
نشد شبی در میان رخت خواب خود خوابیده بودم صدائی شنیدم که کسی
میگفت ای فرزند مهزیار امسال بیا بحج که خدمت امام زمان خود خواهی رسید
پس بیدار شدم فرحناک و خوشحال و پیوسته مشغول عبادت خود بودم تا صبح
طالع شد نماز صبح کردم و از برای طلب رفیق بیرون امدم و رفیقی چند بهمرسانیدم

ومتوجه شدم چون داخل کوفه شدم تفحص بسیار کردم واثری وخبری از ان
حضرت نیافتم پس با ایشان روانه شدم وتجسس بسیار نمودم وخبری بمن
نرسید باز متوجه کعبه معظمه شدم وجستجوی بسیار نمودم وپیوسته میان
امیدواری وناامیدی متردد ومتفکر بودم تا انکه در شبی از شبها در مسجد
الحرام انتظار میکشیدم که دور کعبه معظمه خلوت شود ومشغول طواف شوم
وتضرع وابتهال بخشنده بیزوال سوال کنم که مرا بکعبه مقصود خویش راهنمائی کند
چون خلوت شد مشغول طواف شدم ناگاه جوانی با ملاحت خوش روی خوش
موئی را در طواف دیدم که دو برد یمنی پوشیده بود یکی بر کمر بسته ودیگری را
بر دوش افکنده وطرف ردا را بر دوش دیگری برگردانده چون نزدیک او رسیدم
بجانب من التفات نمود وفرمود از کدام شهری گفتم از اهواز گفت ابن الخضیب را
میشناسی گفتم او برحمت الهی واصل شد گفت خدا او را رحمت کند در روزها
روزه میداشت وشبها بعبادت می ایستاد وتلاوت قران بسیار مینمود
از شیعیان وموالیان ما بود گفت علی بن مهزیار را می شناسی گفتم منم گفت
خوش امدی ابو الحسن گفت چه کردی ان علامتی را که درمیان تو وحضرت
امام حسن عسکری علیه السلام بود گفتم با من است گفت بیرون اور بسوی من
پس بیرون اوردم انگشتر نیکوئی را که بر ان محمد وعلی نقش کرده بودند وبروایت
دیگر یا الله یا محمد یا علی نقش ان بود چون نظرش بر ان افتاد انقدر گریست
که جامهایش تر شد وگفت خدا ترا رحمت کند ای محمد بتحقیق که تو امام عادل
بودی وپدر امام بودی حق تعالی ترا در فردوس اعلی با پدران خود ساکن گرداند
پس گفت بعد از حج چه مطلب داری گفتم فرزند امام حسن عسکری علیه السلام
طلب میکنم گفت بمطلب خود رسیدی واو مرا بسوی تو فرستاده است

[illegible]

برو بمنزل خود ومهیای سفر شود ومخفی دار چون ثلث شب بگذرد بیا بسوی شعب
بنی عامر که بمطلب خود میرسی ابن مهزیار گفت بخانه خود برگشتم ودر این
اندیشه بودم تا ثلث شب گذشت پس سوار شدم وبسوی شعب روانه شدم
چون بشعب رسیدم ان جوان را در انجا دیدم چون مرا دید گفت خوش امدی
وخوشا حال تو که ترا رخصت دادند پس همراه او روانه شدم تا از منی وعرفات
گذشت وچون بپایین عقبه طایف رسیدیم گفت ای ابو الحسن پیاده شو
وعقبه نماز بگیر پس با او نافله شب را بجا اوردم وصبح طالع شد پس نماز صبح
مختصر ادا کردم وسلام گفت وبعد از نماز بسجده رفت ورو بر خاک مالید
وسوار شد ومن سوار شدم تا ببالای عقبه رفتیم گفت نظر کن چیزی می بینی
نظر کردم بعقبه سبز خرمی دیدم که گیاه بسیار داشت گفت نظر کن بالای
تل ریگ چیزی می بینی چون نظر کردم خیمه از مو دیدم که نور ان تمام وادی را
روشن کرده بود گفت منتهای آرزوها در انجاست دیده ات روشن باد چون
از عقبه بزیر رفتیم گفت از مرکب بزیر بیا که در اینجا هر صعبی ذلیل میشود چون از
مرکب بزیر آمدم گفت دست از مهار ناقه بردار وانرا رها کن گفتم ناقه را بکی بگذارم
گفت این حرمیست که داخل ان نمیشود مگر ولی خدا وبیرون نمیرود از ان مگر ولی
خدا پس در خدمت او رفتم تا بنزدیک خیمه منوره رسیدیم گفت اینجا باش تا برای
تو رخصت بگیرم بعد از اندک زمانی بیرون امد وگفت خوشا حال تو ترا
رخصت دادند چون داخل خیمه شدم دیدم حضرت بر روی نمدی نشسته آن
ونطع سرخی بر روی نمد افکنده اند وبالشی از پوست تکیه فرموده است سلام
کردم بهتر از سلام من جواب فرمود وروی مشاهده کردم مانند پاره ماهی از طیش
وسفاهت مبرا نه بسیار بلند ونه کوتاه اندکی بطول مایل گشاده پیشانی با ابروهای

باریك کشیده وبیکدیکر پیوسته وچشمهای سیاه کشاده وبینی کشیده و
کونهای رو هموار وبرنیامده در نهایت حسن وجمال برکونه راستش خالی بود
مانند فتاه مشکی که بر صفحه نقره افتاده باشد وموی سیاهی بر سرش بود نزدیك
بنرمه کوش آویخته از پیشانی نورانیش نور ساطع بود مانند ستاره درخشان
بانهایت سکینه ووقار وحیا لقا پس احوال شیعیانرا یك یك از من پرسید عرض
کردم که ایشان در دولت بنی العباس در نهایت مذلت وخواری زندکانی
میکنند فرمود روزی خواهد بود که شما مالك ایشان باشید وایشان در دست
شما ذلیل باشند پس فرمود پدرم صلوات الله علیه از من عهد کرفته استکه
ساکن نشوم از زمین مکر در جائی که پنهان تر ودورترین جاها باشد تا آنکه برکنار
باشم از مکاید اهل ضلال ومتمردین جهال تا هنکامی که حقتعالی رخصت فرماید
که ظاهر شوم وبامن کفت ای فرزند حقتعالی بلاد وطبقات عباد را نمیکذارد
از حجتی وامامی که مردم پیروی او نمایند وحجت با خلق تمام باشد ای فرزند
کرامی تو آنی که خدا مهیا کردانیده است ترا برای نشر حق وبر انداختن باطل
واعلای دین واطفای نایره مضلین پس ملازم جاهای پنهان باش از زمین
ودور باش از بلاد ظالمین ووحشت نخواهد بود ترا از تنهای وبدانکه دلهای
اهل طاعت واخلاص مایل خواهند بود بسوی تو مانند مرغانی بسوی آشیان
خود پرواز کنند وایشان کروهی چندند که بظاهر در دست مخالفان ذلیل
تراند ونزد حقتعالی کرامی وعزیز تراند واهل قناعت اند وچنك در دامان
متابعت اهل بیت زده اند واستنباط دین از آثار ایشان مینمایند ومجاهده
بحجت با اعدای دین میکنند وحقتعالی ایشانرا مخصوص کردانیده است باینکه
صبر نمایند بر مذلتها که از مخالفان دین میکشند تا آنکه در دار قرار بعزت ابدی

فایز کردند ای فرزند صبر کن بر مصادر وموارد با مور خود تا آنکه حقتعالی اسباب
دولت ترا میسر کرداند وعلمهای زرد ورایات سفید در مابین حطیم وزمزم
بر سر تو بجولان درآید وفوج فوج از اهل اخلاص ومضافات نزدیك بحجر الاسود
بسوی تو آیند وبا تو بیعت کنند در حوالی حجر الاسود وایشان جمعی باشند که
طینت پاك باشند از آلودکی نفاق ودلهای ایشان پاکیزه باشد از نجاست شقاق
وطبایع ایشان نرم برای قبول دین ومنصب باشد در دفع فتنهای مضلین در
انوقت حدایق ملت ودین بیار آید وصبح حق درخشان کردد وحقتعالی بو ظلم و
طغیان از زمین براندازد وبهجت امن وامان در اطراف جهان ظاهر شود ومرغان
رمیده شرایع دین مبین بآشیانهای خود بر کردند وامطار فتح وظفر بساطین
ملت را سرسبز وشاداب کرداند پس حضرت فرمود که باید آنچه درین مجلس کذشت
پنهان داری واظهار ننمائی مکر جمعی که از اهل صدق ووفا وامانت باشند ای مهزیار
کفت چند روز در خدمت آنحضرت ماندم ومسایل مشکله خود را از آنجناب
سوال نمودم انکاه مرا مرخص فرمود که باهل خود معاودت نمایم در روز وداع
زیاده از پنجاه هزار درهم با خود داشتم بهدیه بخدمت آنحضرت بردم والتماس
بسیار کردم که قبول فرماید تبسم نمود وفرمود استعانت بجو باین مال در برکشتن
بسوی وطن خود که راه درازی در پیش داری ودعای بسیار در حق من فرمود
وبرکشتم وحکایات واخبار درین بسیار است واین رساله کنجایش ذکر آنها ندارد
وابن بابویه ومحمد بن عبد الله کوفی روایت کرده است که او احصا نموده است
عدد جماعتی را که بخدمت آنحضرت رسیده اند با معجزات آنحضرت بر ایشان
ظاهر کردیده است از وکلا وغیر وکلا وایشان جماعت عثمان بن سعید عمری
وپسرش محمد وحاجز وبلالی وعطار واز کوفه جماعت عاصمی واز اهواز محمد بن

ابراهیم بن مهزیار واز اهل قم احمد بن اسحق واز اهل همدان محمد صالح واهل ری
بسامی و محمد بن عبد الله اسدی و از اهل ادربایجان قاسم بن علا و از
نیشابور محمد بن شاذان اینها همه وکلا بوده اند واز غیر وکلا ابی القاسم بن
ابی حابس و ابو عبد الله جندی و هرون قزوینی و ابو القاسم بن رئیس و ابو عبد الله
بن فروخ و مسرور طباخ ازاد کرده امام علی نقی و احمد بن حسن و برادرش
محمد و اسحق کاتب از بنی نوبخت و صاحب پوستینها و صاحب صره سر بمهر
واز همدان محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان و محمد بن هارون بن عمران و از دینور
حسن بن هارون و احمد پسر برادر او و ابو الحسن واز اصفهان ابن بادشاله
واز صیمره زیدان واز قم حسن بن نصر و محمد بن اسحق و پدرش و حسن بن یعقوب
واز اهل ری قاسم بن موسی و پسر او و ابو محمد بن هارون و صاحب سنگریزه
و علی بن محمد و محمد بن محمد و ابو جعفر رفوکر واز قزوین مرداس و علی بن احمد و
از قابس دو مرد و از شهر روز پسر خالو واز فارس مجروح واز مرو صاحب هزار دینار
و صاحب مال و رقعه سفید و ابو ثابت واز نیشابور محمد بن شعیب بن صالح و
از یمن فضل بن یزید و حسن پسر او و جعفری و ابن الاعجمی و شمشاطی واز مصر
صاحب مولودین و صاحب مال بمکه و ابو رجا واز نصیبین محمد بن وجنا واز اهواز
حضینی و اینچه در کتب معجزات مذکور اند زیاده از هفتاد نفر میشوند و جمعی را که این
عدد از جماعت مختلف نقل کنند البته بالمعنی میشود و شیخ ابن بابویه بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که قایم ما را غیبتی خواهد
بود که غیبت او بطول خواهد انجامید گفتم چرا یا بن رسول الله فرمود که حقتعالی البته
سنتهای پیغمبران را در غیبتهای ایشان در این امت جاری خواهد کرد و ناچار است
که حضرت استیفا کند جمیع مدتهای غیبتهای همه را حقتعالی میفرماید لترکبن طبقا

عن

عَن طَبَقٍ یعنی مرتکب خواهید شد سنتهای پیشینیان را مطابق انچه واقع
شده است و ایضا از عبد الله بن الفضل روایت کرده است که حضرت
صادق علیه السلام فرمود که البته صاحب این امر را غیبتی خواهد بود که هر
سست ایمانی شک کند گفتم چرا حضرت فرمود که ما را رخصت نداده اند که
علتش را بیان کنم گفتم چه حکمت در غیبت انحضرت خواهد بود فرمود همان حکمت
که در غیبت پیغمبران سابق و اوصیا ایشان بوده است و ان حکمت معلوم
نمیشود مگر بعد از ظهور انحضرت چنانچه حضرت خضر علیه السلم بیان
نکرد حکمت سوراخ کردن کشتی را و کشتن پسر و بر پا داشتن دیوار را مگر در
وقت جدا شدن از یکدیگر ای پسر فضل این امریست از امور غریبه خدا و سریست
از اسرار خدا و چون دانستیم که خداوند عالم حکیم است باید تصدیق کنیم با نکه افعال
او همه منوط بحکمت است و هر چند وجهش بر ما معلوم نباشد و کلینی ره روایت
کرده است که اسحق بن یعقوب در عریضه نوشته بخدمت حضرت صاحب علیه السلم
و بمحمد بن عثمان داد و بخدمت انحضرت فرستاد و سوال کرد از علت
غیبت واز انکه مردم چه نفع می برند از انحضرت در حال غیبت حضرت در
جواب نوشت اما علت غیبت پس حقتعالی میفرماید یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا
تَسْئَلُوا عَنْ اَشْیاءَ اِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ یعنی ای گروهی که ایمان اورده
اید سوال مکنید از چیزی چند که اگر ظاهر شود بر شما ازرده شوید بدرستی
که نبود احدی از پدران مگر انکه در گردن او بیعتی واقع شد از برای خلیفه ظالمی
که در زمان او بود و من در وقتی بیرون خواهم امد که بیعت احدی از ظالمان و
عاصیان خلاف در گردن ما نباشد انتفاع با فتابست در وقتی که غایب کرده باشد
ان را از دیدها ابر بدرستی که من امان اهل زمینم از عذاب الهی چنانچه ستارها

امان اهل آسمانند پس به بندید درهای سوال را از چیزی که نفع بشما ندارد
و تکلیف مکنید دانستن امر یرا که شما را تکلیف دانستن ان نکرده اند و دعا
کنید که حقتعالی بزودی ما را فرج کرامت فرماید که فرج شما در انست و سلام بر
تو باد خدا و بر هر کس متابعت هدایت کند و ابن بابویه بسند خود از جابر انصاری
روایت کرده استکه سوال از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که ایا شیعه
منتفع خواهند شد بحضرت قایم علیه السلم در ایام غیبتش او فرمود بلی بحق خداوند
که مرا به پیغمبری فرستاده استکه منتفع میشوند باو و روشنی می یابند
بنور ولایتش او در غیبت او مانند انتفاع مردم بافتاب هر چند ابر او را پوشانیده
باشد مولف گوید که تشبیه بافتاب زیر ابر اشاره است بچند چیز اول انکه بمدلول
اخبار معتبره نور وجود علم و هدایت و سایر فیوض کمالات و خیرات به برکت ایشان
بخلق میرسد و به برکت ایشان و شفاعت ایشان رفع میشود و توسل بایشان
حقایق و معارف بر شیعیان ظاهر میگردد و بلاها و فتنها از ایشان رفع میشود
چنانچه حقتعالی فرموده است وَمَا كَانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ و عامه و خاصه
روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که اهل بیت امان اهل
زمین اند چنانچه ستارها امان اهل آسمانند و هر که دین و دلش اندکی بنور ایمان
منور شده باشد میداند که هر گاه ابواب فرج بر کسی بسته و دگر دد و چاره کار خود را
نداند یا مطلب دقیقی و مسئله مشکلی بر او مشتبه شود همین که متوسل بارواح
مقدسه ایشان شود بقدر توسل البته ابواب رحمت و هدایت بر او مفتوح میگردد
دویم انکه همچنانکه افتاب با ابر محجوب باشد با وجود انتفاع خلق بنور او انا فانا منتظر
رفع سحاب و کشف حجاب هستند همچنین شیعیان مخلص پیوسته در ایام
غیبت منتظر فرج هستند و مأیوس نمیگردند سیم انکه

منکر وجود انحضرت با وجود سطوع انوار و ظهور اثار چهارم انکه چنانچه
مستور افتاب بسحاب گاه هست که از برای عباد اصلح است همچنین گاه باشد
غیبت انحضرت از برای شیعیان با وجود انتفاع ایشان باثار ایشان اصلح باشد
از ظهور انحضرت بوجوه شتی که ذکر انها موجب تطویل است پنجم انکه نظر بقرص
افتاب اکثر دیدها را ممکن نیست و بسا باشد که باعث کوری بصیرت ایشان
گردد و چنانچه بسیاری مردم پیش از بعثت انبیا علیهم السلام ایمان بایشان می آوردند
و بعد از بعثت بسبب اغراض فاسده انکار میکردند مانند یهود مدینه و دور
نیست که اکثر شیعیان درین زمان غیبت چنین باشند ششم انکه در روز ابر
بعضی مردم افتاب را از فرجها می بینند و بعضی نمی بینند در ایام غیبت ممکن است
که بعضی از شیعیان بخدمت انحضرت رسند چنانچه حضرت صادق علیه السلم
فرمود که حضرت قایم علیه السلام را دو غیبت خواهد بود یکی کوتاه و یکی دراز
و در غیبت اول نخواهند دانست جای و را مگر خواص شیعیان او و در غیبت
دویم نخواهند دانست مکان او را مگر مخصوصان موالی او و در روایت دیگر
وارد شده است که سی نفر از مخصوصان انحضرت همیشه در خدمت انحضرت
خواهند بود یعنی هر یک که بمیرند دیگری بجای او خواهد امد هفتم انکه انحضرت
و آبای اطهار علیهم السلم مانند افتابند در عموم نفع و کسی بغیر کور را بی بهره
از نفع ایشان نیست چنانچه حقتعالی در شان کور باطنان فرموده است مَنْ كَانَ
فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا و وجوه دیگر بسیار است
که این رساله گنجایش ذکر انها ندارد و بعد از انکه دلایل قاطعه و احادیث متواتره
بر وجود حضرت قایم علیه السلم قایم شده باشد انکار کردن ان بمحض استبعاد
از طول حیات انحضرت بی صورتست با انکه مثل ان از همه عامه در وجود حضرت

خضر علیه السلام قایل شده اند و در عمر حضرت نوح علیه السلم زیاده
از هزار سال قایلند و موافق روایات معتبره دو هزار و پانصد سال بوده است
و عمر لقمان بن عاد را سه هزار سال قایل شده اند و عمر دجال و ابن الصاید را
از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم تا نزول حضرت عیسی علیه السلم
قایل شده اند و عمر حضرت عیسی علیه السلام را تا زمان ظهور حضرت مهدی
صلوات الله علیه قایلند پس چه استبعاد دارد که حق تعالی حضرت مهدی را
در مدت مدید باقی بدارد تا وقتی که مصلحت در خروج او داند و او را امر بخروج
فرماید و اینکه میگویند که در وجود امام غایب چه فایده است این سوال بی وجه است زیرا
که هرگاه غیبتهای طولانی از پیغمبران سابق بروایات مسلمه بین الفریقین واقع
شده باشد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مدتها در شعب ابی طالب و
در طایف و غار تا ظاهر شدن در مدینه از اکثر خلق پنهان شده باشد هر فایده
که در وجود و غیبت انها بود در وجود و غیبت انحضرت میتواند بود اگر فایده
بغیر ازین نباشد که شیعیان را در اعتقاد بامامت و وجود انحضرت و انتظار
ظهور انحضرت بردن ثوابهای غیر متناهی حاصل میشود کافیست چنانچه
منقولست که از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه پرسیدند که کدام عمل
محبوبتر است نزد خدا حضرت فرمود که انتظار فرج و از حضرت امام زین
العابدین علیه السلام منقولست که فرمود که غیبت امام دوازدهم ممتد خواهد
شد و اهل زمان غیبت او که قایل باشند بامامت او و انتظار ظهور انحضرت
کشند بهترین اهل هر زمان خواهند بود زیرا که حق تعالی از عقل و فهم و معرفت
انقدر بایشان عطا کرده است که غیبت نزد ایشان بمنزله مشاهده گردیده است
و خدای عز و جل ایشان را در ان زمان بمنزله جماعتی گردانیده است که جهاد

کنند در پیش روی رسول خدا بشمشیر ایشانند مخلصان بحق و شیعیان ما براستی
و دعوت کنندگانند خلق را بسوی خدا در پنهان و اشکار و فرمود انتظار
فرج کشیدن از بزرگترین فرجهاست و ایضا از انحضرت منقول است
که هر که ثابت بماند بر ولایت ما در غیبت قایم ما عطا کند حق تعالی باو ثواب
هزار شهیدان بدر و احد و بسندهای بسیار از حضرت صادق علیه السلم
منقولست که هر که انتظار ظهور حضرت قایم علیه السلام کشد و بمیرد بمنزله
کسی است که در زیر خیمه حضرت قایم علیه السلم با انحضرت باشد بلکه مثل
کسی است که در پیش روی انحضرت شمشیر زند و جهاد کند بلکه بمنزله
کسی است که در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم شهید
شود و از حضرت صادق علیه السلم منقول است که بر مردم زمانی خواهد
امد که غایب شود از ایشان امام ایشان پس خوشا حال انها که ثابت بمانند
بر امر ما در ان زمان کمتر ثوابی که برای ایشان خواهد بود آنست که ندا کند
باری تعالی ایشان را که ای بندگان من ایمان اوردید بسر من و تصدیق نمودند
بغیب من بشارت باد شما را بثواب نیکو از جانب من بدرستی که شما بندگان
و کنیزان من از شما قبول میکنم عبادت را و بس و از شما عفو میکنم گناه را نه از غیر شما
و شما را می امرزم و بس و ببرکت شما باران میفرستم از برای بندگان و بسبب شما
رفع میکنم بلا را از ایشان اگر شما نمیبودید عذاب خود را بر ایشان می فرستادم
راوی گفت یا ابن رسول الله چه چیز است بهتر کاری که مردم در ان زمان کنند
فرمود که زبان را نگاه داشتن و ملازم خانها بودن و احادیث درین باب زیاده
از حد و احصاست با انکه از کجا معلوم است که منافع انحضرت ظاهر بمردم نمیرسد
بر وجهی که او را بشناسند چنانچه وارد شده است که هر سال انحضرت بحج می اید و مردم را

می شناسد و مردم او را نمی شناسند و چون انحضرت ظاهر شود کویند که ما او را میدیدیم و نمیشناختیم و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که صاحب این امر شبیه است بحضرت یوسف این سنیان اشباه خوکها چرا انکار میکنند این را برادران یوسف علیه السلم عقلا و دانایان و اسباط پیغمبران بودند و رفتند بنزد انحضرت و سخن کفتند و سودا کردند و برادر او بودند و او را نشناختند تا انکه خود را با ایشان شناسانید پس چه انکار میکنند این است حیران که حق تعالی در وقتی از اوقات خواهد بود که حجت خود را پنهان کنند از ایشان و در میان ایشان تردد کنند و در بازارهای ایشان راه رود و پا بر روی فرشهای ایشان کذارد و ایشان او را نشناسند تا انکه خدا او را رخصت دهد که خود را با ایشان بشناساند و متکلمان میکویند که بر حق تعالی واجبست که حجت خود را نصب کند زیرا که لطف بر او واجبست و اکر مردم او را خایف کردانند و او غایب کردد تقصیر از مردم خواهد بود و حجت خدا بر ایشان تمام خواهد بود و جمعی که در این باب تقصیری نداشته باشند بثوابهای عظیم فایز خواهند کردید خصوصا در وقتی که از برکات ائمه صلوات الله علیهم اثار ایشان منتشر کردیده باشد و مسایل دین را برای شیعیان بیان فرموده باشد و راویان اخبار خود را هادی مردم کردانیده باشند و مردم را امر برجوع ایشان در مسایل دین فرموده باشند پس در غیبت ایشان چندان حیرتی برای شیعیان ایشان نخواهد بود چنانچه حضرت صادق علیه السلم فرمود که حق تعالی در هر عصری عادلی چند از راویان احادیث اهل بیت علیهم السلام مقرر کردانیده است که نفی میکنند از این دین تحریف کردن غالیان را و بر وجود بستن مذاهب باطله مبتدعان را و تاویل کردن جاهلان را و فرمانها و توقیعات از حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه بشیعیان ایشان رسید که در ایام غیبت

با او

ما رجوع کنید براویان احادیث ما که ایشان حجت من اند بر شما و من حجت خدایم بر همه یا بر ایشان و ان دلایل و نصوصی که بر امامت انحضرت اقامت نمودیم احتیاج باین سخنان ندارد وَاللهُ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ

مقصد نهم در اثبات رجعتست بدانکه از جمله اجماعیات بلکه ضروریات مذهب فرقه حقه محقه حقیت رجعتست یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قایم جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا بر میکردند نیکان برای انکه بدیدن دولت انحضرت دیدهای ایشان روشن کردد و بعضی از جزای نیکیهای ایشان از دنیا بایشان برسد و بدان برای عقوبت و عذاب دنیا و مشاهده اضعاف ان دولتی که نمیخواستند باهل بیت رسالت علیهم السلام برسد و انتقام کشیدن شیعیان از ایشان و سایر مردم در قبرها میمانند تا روز قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمیکند در رجعت مکر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر اما سایر مردم پس ایشان را بحال خود میکذارند و اکثر علمای امامیه دعوای اجماع بر حقیت رجعت کرده اند مانند ابن بابویه در رساله اعتقادات و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و سید ابن طاوس و غیر ایشان از اکابر امامیه رضوان الله علیهم و پیوسته در اعصار ماضیه میان علمای شیعه و محدثین شیعه رسایل میفرموده در این مسئله تالیف نموده اند چنانچه از باب رجال ذکر نموده اند و شیخ ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که از ما نیست کسی که ایمان برجعت نداشته باشد و متعه را حلال نداند و این حقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از دویست حدیث و زیاده از چهل نفر از مصنفین علمای امامیه که در پنجاه اصل معتبر

علمای

ایراد نموده اند بیرون نوشته ام هر که را شکی باشد بان کتاب رجوع و ایاتی که
تفسیر انها برجعت شده است بسیار است اول حقتعالی فرموده است و یوم نبعث
من کل امة فوجا ممن یکذب بایاتنا یعنی روزی که مبعوث کردانیدیم از
هر امتی فوجی از انها که تکذیب میکنند بایات ما و در احادیث بسیار از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که این ایه در رجعتست که حقتعالی از هر امتی
فوجی را زنده میکند و ایه قیامت انست که فرموده است که وحشرناهم فلم نغادر منهم
احدا یعنی محشور کردانیدیم ایشانرا که زنده بکنیم و فرمود که مراد بایات امیر المومنین
و ائمه علیهم السلم اند دویم حقتعالی فرموده است و اذا وقع القول علیهم اخرجنا
لهم من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بایاتنا لا یوقنون یعنی چون واجب شود
عذاب بیرون اوریم از برای ایشان دابة از زمین که سخن کوید با ایشان بدرستی
که مردم بودند که بایات ما یقین نداشتند و در احادیث بسیار وارد شده است
که مراد از این دابه حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه است که نزدیک
که نزدیک قیامت ظاهر خواهد شد و عصای موسی و انکشتر سلیمان علیه السلم
با او خواهد بود و عصا را بر میان دو دیده مومن خواهد زد و نقش خواهد کرفت
او مومنست حقا و انکشتر را بر میان دو چشم کافر خواهد زد و نقش خواهد کرفت
او کافر است حقا و عامه نیز این اخبار را در کتب خود از عمار و ابن عباس و غیر ایشان
روایت کرده اند و صاحب کشاف روایت کرده است که دابه از صفا بیرون
خواهد امد و با او عصای موسی و انکشتر سلیمان خواهد بود پس عصا را بر محل
سجود مومن خواهد زد یا در میان دو دیده اش پس نکته سفیدی بهم خواهد
رسید که تمام روی او را روشن خواهد کرد مانند ستاره درخشنده یا انکه
در میان دو چشمش نوشته میشود مومن و انکشتر را بر بینی کافر مینهد و سیاه

میشود و جمیع روی اش را تیره میکند یا در میان دو دیده اش روشن میشود کافر
و کفته است که بعضی از قرا تکلمهم بی تشدید خوانده اند یعنی جراحت میکند
ایشانرا و در احادیث عامه و خاصه متواتر است که حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه مکرر در دعاها میفرمود که منم صاحب عصا و میسم یعنی چیزی بان داغ
کنند و عامه از ابو هریره و ابن عباس و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند
که دابة الارض حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه است و ابن ماهیار
در کتاب ما نزل من القران فی الائمه روایت کرده است از اصبغ بن نباته
که کفت معاویه مرا خطاب کرد و کفت شما کروه شیعه کمان میکنید که دابة
الارض علی صلوات الله علیه است من کفتم ما نمیکوییم تنها یهود نیز چنین میکویند
معاویه فرستاد و اعلم علماء یهود را طلبید و کفت شما در کتابهای خود ذکر دابة
الارض را می یابید کفت بلی معاویه کفت چه چیز است کفت مردی است معاویه
کفت میدانی چه نام دارد کفت ایلیا معاویه کفت ایلیا چه بر دیکست بعلی سیم
قول حقتعالی ان الذی فرض علیک القران لرادک الی معاد یعنی بدرستی که
انکه بر تو واجب کردانیده است قران هر اینه بر میکرداند بسوی محل عود و احادیث
بسیار وارد شده است که مراد رجعت حضرت رسول صلی الله علیه و اله است
بسوی دنیا در رجعت چهارم قول حقتعالی و لئن متم او قتلتم لالی الله تحشرون
یعنی البته اگر کشته شوید در سبیل خدا یا بمیرید هر اینه بسوی خدا محشور میشوید
منقولست بطرق بسیار که این ایه در رجعتست و سبیل الله راه ولایت علی و
ذریه اوست علیهم السلم هر که ایمان باین ایه داشته باشد اورا کشته شدنی
و مرکی هست اکر در حیات دنیا کشته شود در راه ایشان در رجعت برمیکردد
تا بمیرد و اکر بمیرد در رجعت برمیکردد تا در راه ایشان کشته شود و ایضا فرمود

در تفسیر قول حقتعالی کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر که کشته شود مرگ را نچشیده است
والبته در رجعت بدنیا برمیگردد تا مرگ را بچشد قول خدای عز وجل وَإِذْ أَ
خَذَ اللهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ
رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَى
ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ یعنی بیاد
آور وقتی که گرفت خدا پیمان پیغمبرانرا که هر اینه آنچه داده ام بشما از کتاب
وحکمت پس بیاید بسوی شما پیغمبری که تصدیق کننده شما باشد البته ایمان
بیاورید بان پیغمبر و یاری کنید او را گفت آیا اقرار کردید و قبول کردید عهد
و پیمان مرا گفتند اقرار کردیم گفت پس گواه باشید بر یکدیگر و من بر شما از گواهانم
و در احادیث معتبره بسیار وارد شده است که این نصرت در رجعت خواهد
بود چنانچه سعد بن عبد الله در کتاب بصائر الدرجات از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود یعنی ایمان برسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم خواهند آورد و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را یاری
خواهند کرد در رجعت پس فرمود بخدا سوگند که هر پیغمبری که خدا مبعوث کرده
است از آدم و هر که بعد از اوست جمیع ایشانرا برمیگرداند بدنیا تا قتال وجهاد
کنند در پیش روی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و شیخ حسن بن
سلیمان در کتاب منتخب البصائر از کتاب واحده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که بدرستی
که خداوند عالمیان واحد و یگانه و بی مثل و بی نظیر است و منفرد بود در یگانگی
و کسی با او نبود پس تکلم نمود بکلمه پس آن کلمه را نوری گردانید و از آن نور
محمد صلی الله علیه وآله وسلم را آفرید و من را و ذریت من را نیز از آن نور خلق کرد

پس تکلم بکلمه دیگر نمود و از آن روحی بهم رسید و آن روح را در آن نور
ساکن گردانید و آن نور را در بدنها ساکن گردانید پس مائیم روح برگزیده خدا و
کلمات خدا که در قرآن ذکر کرده است و بما حجت خود را بر خلق تمام کرد و ما
پیش از خلق اشیا در زیر سقفی بودیم از نور سبز در وقتی که نه آفتاب بود و نه
ماه و نه شب و نه روز و نه دیده که نظر کند عبادت میکردیم و اینها پیشتر از آن
بود که خلایق را بیافریند و چون ارواح پیغمبرانرا خلق کرد عهد و پیمان از ایشان
گرفت که بما ایمان بیاورند و ما را یاری کنند پس حضرت این آیه را خواند و گفت
یعنی ایمان بیاورید بمحمد و یاری کنید وصی او را و همه پیغمبران یاری او خواهند
کرد و بدرستی که حقتعالی گرفت پیمان مرا و پیمان محمد را و جهاد کردم در پیش
روی او و کشتم دشمنان او را و وفا کردم از برای خدا بانچه گرفته است بر من
از میثاق و پیمان نصرت و یاری محمد و هنوز یاری نکرده اند احدی از پیغمبران
و رسولان خدا و بعد از این در رجعت یاری من خواهند کرد و ما بین مشرق
و مغرب زمین همه از من خواهد بود و البته خدا همه را مبعوث خواهد کرد
از آدم تا خاتم هر پیغمبری و رسولی که بوده است و در پیش روی من شمشیر
خواهند زد بر سر زندها و مردها که زنده شده باشند از جن و انس و چه بسیار
عجب است و چگونه تعجب نکنم از مردها که خدا ایشانرا زنده کرداند و گروه از قبرها
لبیک گویان بیرون آیند و صدا بلند کنند که لبیک لبیک یا داعی الله و
در میان بازارهای کوفه روند و شمشیرهای برهنه بر دوشهای خود گذاشته
باشند و بر سرهای کافران و جباران و اتباع ایشان زنند از جباران اولین
و آخرین تا آنکه حقتعالی وفا کند بوعده که ایشانرا داده است در قرآن که وَعَدَ اللهُ
الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ تا آخر آیه یعنی خدا وعده داده است آنها را که ایمان آورده اند

از شما و عملهای شایسته کرده اند که البته ایشان را خلیفه گرداند در زمین چنانچه
خلیفه گردانید بود آنها که پیش از ایشان بوده اند و البته متمکن گرداند از برای
ایشان دین ایشان را که پسندیده است از برای ایشان و بدل کند از برای ایشان بعد از
خوف ایشان ایمنی که عبادت کنند مرا و هیچ چیز را شریک من نگردانند حضرت
فرمود که یعنی عبادت کنند مرا در حالتی که ایمن باشند و نترسند از بندگان من
و محتاج نباشند به تقیه کردن از کسی و بدرستی که مرا برگشتنی بعد از برگشتنی
و رجعتی بعد از رجعتی خواهد بود و منم صاحب رجعتها و برگشتنها و صاحب
حملها و انتقام کشیدنها و دولتهای عجیب و منم مانند شاخی از آهن و منم
بنده خدا و برادر رسول خدا و منم امین خدا و خازن علم خدا و صندوق سر خدا
و حجاب خدا و وجه خدا که از جهت من متوجه خدا باید شد و صراط خدا و
میزان خدا و منم جمع کننده مردم بسوی خدا و مائیم اسمای حسنی خدا و امثال
علیای او و آیات کبرای او و منم قسمت کننده بهشت و دوزخ ساکن میگردانم
اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم و با منست تزویج اهل بهشت و
باختیار منست عذاب جهنم و بازگشت خلق بسوی من است و حساب خلق با منست
و منم اذان گوینده در اعراف و منم که نزد قرص آفتاب ظاهر خواهم شد و دابة الارض
و منم صاحب اعراف که مؤمن و کافر از یکدیگر جدا میکنم و منم امیر مؤمنان و
پادشاه متقیان و آیت سابقان سخن گو و آخر اوصیای واسطه پیغمبران
و وارث انبیا و خلیفه خدا و صراط مستقیم پروردگار و ترازوی عدالت
روز جزا و حجت خدا باو و حجت تمام کرده است بر شما در ابتدای خلق شما و منم
گواه خلایق در روز جزا منم آنکه در نزد من است علم مرگها و بلاها و حکم در میان
خلق خدا و جدا کننده حق از باطل و میدانم نسبتهای مردم را و بمن سپرده اند

آیات

آیات و معجزات و کتابهای پیغمبران او و منم صاحب عصا و میسم و منم آنکه
خدا مسخر من گردانید ابرها را و رعد و برق و تاریکی و روشنائی و بادها و کوهها
و دریاها و آفتاب و ماه را و منم فاروق این امت و منم هادی این امت و منم آنکه
عدد هر چیز را میدانم بآن علمی که خدا بمن سپرده است و بآن رازها که مخفی به پیغمبرش
وحی کرده است و آن رازها را پیغمبر پنهان بمن گفته است و منم آنکه خدا نام خود
بمن بخشیده است و کلمه خود را و حکمت خود را و علم خود را بمن عطا کرده است
ای گروه مردم از من سوال کنید پیش از آنکه مرا نیابید خداوندا من ترا گواه میگیرم
و طلب میکنم که مرا یاری دهی بر ایشان وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
یعنی البته میچشانیم ایشان را از عذاب نزدیکتر یا پست تر پیش از عذاب بزرگتر
شاید ایشان برگردند حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که عذاب
نزدیکتر عذاب رجعتست که بشمشیر ایشان را عذاب خواهند کرد و عذاب
پس تر عذاب قیامتست و مراد از برگشتن زنده در رجعتست قوله تعالی رَبَّنَا
اَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَاَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ یعنی ای پروردگار ما میرانیدی ما را دو بار
و زنده گردانیدی دو بار در احادیث وارد شده است که یک زنده گردانیدن
در رجعت قوله تعالی اِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ
يَقُومُ الْأَشْهَادُ یعنی بدرستی که ما البته یاری میکنیم رسولان خود را و آنها را
که ایمان آورده اند در زندگانی دنیا و در روزی که می ایستند گواهان برای گواهی
دادن بر مردمان یعنی در دنیا و آخرت هر دو یاری میکنیم ایشان را علی بن ابرهیم
و سعد بن عبدالله روایت کرده اند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمود که دنیا در رجعتست مگر نمیدانی که بسیاری از پیغمبران یاری کرده نشدند.

در دنیا تا کشته شدند بانکه بلکه این یاری در رجعت خواهند بود آیاتی که
تاویل رجعت فرموده اند بسیار است در این رساله بهمین اکتفا نمودیم و بعضی
در ضمن اخبار مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و سعد بن عبد الله در بصایر
الدرجات از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که شیطان
از خدا سوال کرد که او را مهلت دهد تا روزی که مردم زنده میشوند در قیامت
حقتعالی ابا کرد و فرمود ترا مهلت دادم تا یوم وقت معلوم چون ان روز ظاهر شود
شیطان لعنه الله با جمیع اتباعش از روزی که آدم را خلق کرده است تا ان روز
که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه برگردد و این اخر برگشتنهای
انحضرت است راوی گفت مگر رجعتهای بسیار خواهد بود فرمود بلی و هر امامی
که در هر قرنی بوده است نیکوکاران و بدکاران زمان او با او برمیگردند حقتعالی
مؤمنان را بر کافران غالب گرداند که از ایشان انتقام بکشند چون ان روز شود
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه برگردد با اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش
و ملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود نزدیک کوفه پس قتالی واقع شود که هرگز
مثل ان واقع نشده باشد گویا می بینم اصحاب حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه را که صد قدم از پس پشت برگردند و پای بعضی در میان اب فرات واقع
شود داخل شود پس ابری بزیر اید از آسمان که پر باشد از ملائکه و رسول خدا
صلی الله علیه و اله و سلم حربه از نور در دست داشته باشد در پیش ان ابر آید
چون نظر شیطان بر انحضرت افتد از عقب برگردد اصحابش باو گویند اکنون
که ظفر یافتی بکجا میروی او گوید من میبینم انچه شما نمی بینید من می ترسم
از پروردگار عالمیان پس حضرت رسول باو برسد و حربه را در میان دو کتفش
بزند و اصحابش همه بان هلاک شوند پس بعد از ان همه مردم خدا را بیکانگی

به پرستند و هیچ چیز را با خدا شریک نگردانند و حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه چهل و چهار هزار سال پادشاهی کند تا انکه یک مرد از
شیعیان انحضرت هزار فرزند از صلب او متولد شود همه پسر هر سال یک
فرزند پس در انوقت دو باغ سبز که حقتعالی در سوره رحمان فرموده در دو طرف
مسجد کوفه بهم رسد و ایضا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده است که حساب خلایق با حضرت امام حسین صلوات الله علیه خواهد بود
و انمقدار پادشاهی خواهد کرد که از پیری ابروهای مبارک او بر روی دیدهاش
آویخته شود و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که
برگردند در رجعت ارواح مومنان با ارواح دشمنان ایشان بسوی بدنها
تا حق خود را از ایشان استیفا کنند هرکه ایشان را عذاب و شکنجه کرده باشد انتقام
از او بکشند و اگر ایشان را بخشم آورده باشند او را بخشم آورند و اگر کشته باشد
بعوض بکشند پس سی ماه بعد از مردن دشمنان خود زندگانی کنند و بعد از ان
همه در یکشب بمیرند و ایشان به نعیم بهشت برگردند و ایضا روایت کرده است
که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند از تفسیر قول حقتعالی
وَجَعَلَکُمْ أَنْبِیَاءَ وَجَعَلَکُمْ مُلُوکاً یعنی و گردانید شما را پیغمبران و گردانید
شما را پادشاهان فرمود که پیغمبران رسول و ابراهیم و اسماعیل و ذریت اویند
و پادشاهان ائمه اند علیهم السلام راوی گفت چه پادشاهی بشما داده اند فرمود
که پادشاهی بهشت و پادشاهی رجعت و علی بن ابراهیم در تفسیر روایت کرده است
از شهر بن حوشب که گفت حجاج با من گفت که در قران آیه هست که تفسیر ان مرا
عاجز کرده است و ان آیه اینست وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ إِلَّا لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ
مَوْتِهِ یعنی نیست احدی از اهل کتاب مگر انکه البته ایمان می آورند بحضرت

عیسی علیه السّلم پیش از مردن او و بخدا سوکند که من امر میکنم که کردن یهودی
و نصرانی را میزنند و نظر میکنم که لب او حرکت نمیکند تا بمیرد من کفتم ای امیر
ان معنی مراد نیست که فهمیده اند کفت پس چه معنی دارد کفتم حضرت عیسی
پیش از قیامت از آسمان بزمین خواهد آمد پس نماند هیچ یهودی و غیر او مکر
انکه ایمان بحضرت عیسی علیه السّلام میاورد پیش از مردن حضرت عیسی و
نماز خواهد کرد بعقب حضرت مهدی علیه السّلام حجاج کفت وای بر تو
این را از کجا اورده و از کی شنیده کفتم از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام
شنیده ام کفت بخدا سوکند که از چشمه صافی برداشته و ایضا روایت
از دیکران در تاویل قول حقتعالی بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ
تَأْوِيلُهُ یعنی بلکه تکذیب میکنند بانچه احاطه نکرده اند بعلم ان و هنوز تاویل ان
بایشان نرسیده است حضرت فرمود که این ایه در باب رجعت و امثال انست
که هنوز وقت انها نیامده است و ایشان تکذیب انها مینمایند و میکویند نخواهد
بود و بسند معتبر دیکر روایت کرده اند که دشمنان اهل بیت در رجعت خوراک
ایشان عذره ایشان خواهد بود چنانچه حقتعالی فرموده است إِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا
و ایضا علی بن ابراهیم از حضرت امام محمد باقر علیهم السّلام روایت کرده است که
قومی را که حقتعالی بعذاب هلاک کرده است در رجعت بر نخواهند کشت چنانچه
حقتعالی فرموده است وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ و در اخبار
معتبره وارد شده است در تاویل این ایه وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا
فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ
نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ که این مثلیست که
حقتعالی زده است برای اهل بیت رسول خدا که موجب تسلی انحضرت کردد زیرا

ازین

که فرعون و هامان و قارون ستم کردند بر بنی اسرائیل و ایشان و اولاد ایشان را
میکشتند نظیر ایشان درین امت ابوبکر و عمر و عثمان و اتباع ایشان بودند که
سعی میکردند در قتل و منع اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم حقتعالی
وعده داده است پیغمبر شرا همچنانکه ولادت موسی را مخفی کردم و او را از فرعون
غایب کردانیدم و بعد از ان او را ظاهر ساختم و بر فرعون و اتباعش غالب کردانیدم
و همه را بر دست او هلاک کردم همچنین حضرت قایم را ولادتش را پنهان خواهم
کرد و از فراعنه زمان خود او را مستور خواهم کردانید در رجعت ایشان را بر دشمنان
غالب خواهم کرد که انتقام خود را از ایشان بکشند پس تاویل آیت چنین است و
میخواهیم که منت کذاریم بر انها که ایشان را ضعیف کردانیده اند در زمین که اهل بیت
رسالتند و بکردانیم ایشان را امام و بکردانیم ایشان را وارثان زمین که پادشاهی
روی زمین برای ایشان مسلم کردد و تمکن و اقتدار بدهیم ایشان را در زمین که
باطل را بر اندازند و حق را ظاهر کردانند و بنماییم بفرعون یعنی ابوبکر و هامان
و عمر و لشکرهای ایشان و اینها یند که غصب حق ال محمد کردند مِنْهُمْ یعنی از آل
محمد انچه حذر میکردند از کشتن و عذاب و همچنین حضرت امام حسین علیه السّلم
و اصحاب او را زنده کنند و کشندکان ایشان را نیز زنده کنند تا انتقام از ایشان
بکشند چنانچه قطب راوندی و دیکران از جابر از امام محمد باقر علیه السلم روایت
کرده است که حضرت امام حسین علیه السّلم در صحرای کربلا پیش از شهادت
خود فرمود که جدم رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بمن کفت که ای فرزند
ترا بسوی عراق خواهند برد در زمینی که پیغمبران و اوصیای ایشان در انجا
ملاقات یکدیکر کرده اند یا خواهند کرد و ان زمین را عمورا میکویند و در انجا
شهید خواهی شد و با تو جماعتی از اصحاب تو شهید خواهند شد که درد و الم بریدن

اهن بدیشان نخواهد رسید وچنانچه اتش را حق تعالی بر حضرت ابراهیم برد و سلام
کردانید همچنین اتش جنک بر تو و اصحاب تو برد و سلام خواهد بود پس بشارت باد
شما را و شاد باشید که ما نزد پیغمبر خود میرویم پس میمانیم دران عالم انقدر که
خدا خواهد پس اول کسی که زمین شکافته میشود و از زمین بیرون می اید
من خواهم بود و بیرون امدن موافق می افتد با بیرون امدن امیر المؤمنین و قیام
قایم ما علیهما السلام پس نازل میشوند بر من کروهی از اسمان از جانب حق تعالی که
هرکز بزمین نیامده اند با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرها از ملایکه و فرو می اید
محمد و علی و من و برادرم و جمیع انها که خدا بر ایشان منت کذاشته است از انبیا
و اوصیا سوار شده بر اسبان خدائی ابلق از نور که هیچ مخلوق پیشتر بر انها سوار
نشده است پس رسول صلی الله علیه و اله و سلم علم خود را بدست میکیرد و حرکت
میدهد و با شمشیر خود بدست قایم ما میدهد پس بعد از این انچه خدا خواهد میمانیم پس
حق تعالی بیرون می اورد از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از اب و چشمه از شیر پس انکاه
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه شمشیر حضرت رسول را بمن دهد
و مرا بجانب مشرق و مغرب بفرستد پس هر که دشمن خدا باشد خونش را بریزم و هر
بتی را که بیابم بسوزانم تا انکه بزمین هند برسم و جمیع بلاد هند را فتح کنم و حضرت
دانیال و یوشع زنده شوند و بیایند بسوی حضرت امیر المؤمنین و کویند راست
کفتند خدا و رسول او در وعدها که دادند پس هفتاد نفر با ایشان بفرستد بسوی
بصره که هر که در مقام مقاتله در اید او را بکشند و لشکر بسوی بلاد روم بفرستد
انها را فتح کند پس هر حیوانی حرام کوشت که باشد بکشم تا انکه بغیر طیب و نیکو بر روی
زمین نباشد و جزیه را بر طرف کنم و یهود و نصاری و سایر ملل را مخیر کردانم میان
اسلام و شمشیر پس هر که مسلمان شود بر او منت کذارم و هر که اسلام نخواهد خونش را خدا

هلال کرداند و هیچ مرد از شیعیان ما نماند مکر انکه خدا ملکی بسوی او بفرستد
که خاک را از روی او دور کند و زمان و منزل او را در بهشت باو بنمایند و هر کور
زمین کیر و مبتلائی که باشد خدا به برکت ما اهل بیت ان بلا را از او رفع کند و
حق تعالی برکتها را از اسمان بزمین بفرستد بمرتبه که شاخهای درختان میوه دار از بسیاری
میوه بشکند و میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان بعمل آید
و اینست معنی قول حق تعالی که اکر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزکار کردند هر آینه
بکشاییم بر ایشان برکتها از اسمان و زمین و لیکن تکذیب کردند پیغمبران ما را
پس کرفتیم ایشان را بانچه کسب کردند و ببخشد خدا بشیعیان ما کرامتی که مخفی نماند
بر ایشان هیچ چیز در زمین و از انچه در زمین است حتی انکه کسی خواهد که احوال اهل
خانه خود را بداند خدا او را الهام کند بانچه ایشان میکنند و ابن بابویه بسند
معتبر از حسن بن جهم روایت کرده است که مامون از حضرت امام رضا علیه السلام
پرسید که چه میکوئی در رجعت حضرت فرمود که رجعت حق است و در امم سابقه
بوده است و قران مجید بان ناطق است و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم
فرمود که میباشد در این امت انچه در امم سابقه بوده باشد دو تای نعل که با یکدیکر
موافقند و مانند پرهای تیر که بیکدیکر میمانند و حضرت فرمود که چون مهدی
از فرزندان من بیرون اید عیسی از اسمان بزیر اید و در عقب او نماز کند و عداشی
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود خلفای جور
نامی بر خود کذاشتند و خود را امیر المؤمنین میکویند و این نام مخصوص علی بن
ابی طالبست و هنوز تاویل این نام و معنی ان بر مردم ظاهر نشده است راوی کفت
تاویل ان کی خواهد امد فرمود که ان وقتی خواهد بود که حق تعالی جمع کند در پیش
روی او پیغمبران و مؤمنان را تا یاری کنند او را چنانچه حق تعالی فرموده است وَاِذْ

اَخَذَ اللهُ مِیثَاقَ النَّبِیِّینَ تا اخر آیه که کذشت پس دران روز میدهد رسول خدا
علم را بعلی بن ابی طالب پس او امیر جمیع خلایق خواهد بود و خلایق همه در زیر علم
انحضرت خواهند بود و او امیر مؤمنان و پادشاه همه خواهد بود واینست تاویل امیر
المؤمنین ومعنی ان در کتاب سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است از ابان بن ابی عباس
کفتم رفتم بخانه ابو الطفیل و او حدیث رجعت را از برای من روایت کرد از جماعتی
از اهل بدر و از سلمان و مقداد و ابی بن کعب و ابو الطفیل کفت من عرض کردم انچه
از ایشان شنیده بودم بر علی بن ابی طالب علیه السلم در کوفه پس کفت این علم خاصی است
که باید امت بدانند ورد کنند علم خصوصیات انرا بخدا پس انچه از انها شنیده بودم
بانحضرت عرض کردم و همه را تصدیق نمودند و ایات بسیار از قران تفسیر کرد در رجعت
تفسیر شافی واضحی تا انکه چنان شدم که یقین من بقیامت زیاده نیست از یقین
من برجعت پس پرسیدم که حوض رسول خدا در دنیا نخواهد بود و پرسیدم کی مردم را
از حوض دور خواهد کرد فرمود من بدست خود خواهم کرد دوستان خود را بر سر حوض
خواهم اورد و دشمنان خود را تشنه برخواهم کردانید پس از انحضرت دابة الارض
پرسیدم حضرت مضایقه فرمود چون الحاح و مبالغه کردم فرمود ان دابه ایست
که طعام میخورد و در بازارها راه میرود و با زنان مباشرت میکند کفتم یا امیر المؤمنین
او کیست فرمود که صاحب زمین است که زمین باو ساکن میکردد کفتم یا امیر المؤمنین
بکو کیست فرمود که صدیق و فاروق این امت و عالم ربانی و ذو القرنین این امت
باز کفتم بیان فرما که کیست فرمود انست که خدا در شان او کفته است که یَتْلُوهُ شَاهِدٌ
مِنْهُ و کفته است وَالَّذِی جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ و تصدیق کرد پیغمبر را
در وقتی که همه کافر بودند کفتم یا امیر المؤمنین نامش را بکو فرمود کفتم ای ابو الطفیل
بخدا سوکند که اکر عامه شیعیان مرا بنزد من بیاوری که اقرار بطاعت من میکنند

ومرا امیر المؤمنین وجهاد مخالفان مرا حلال میدانند پس حدیث کنم به بعض انچه
میدانم از تاویل ایاتی که خدا در قران فرستاده است بر محمد صلی الله علیه و اله وسلم
هر اینه همه متفرق و پراکنده شوند مکر طایفه قلیلی از اهل حق بدرستی که امر ما
صعب است و اذعان باحادیث ما دشوار است و نمیشناسند انها را و اقرار بانها
نمیکنند مکر ملک مقربی یا پیغمبری مرسلی یا بنده مؤمنی نجیبی که خدا ممتحن
کرده باشد دل او را برای ایمان ای ابو الطفیل چون رسول خدا از دنیا رفت مردم
همه مرتد و کمراه شدند مکر انها که خدا ایشانرا به برکت ما اهل بیت نکاه داشت و
در منتخب البصایر از سعد بن عبد الله روایت کرده است از جابر جعفی از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم که علی صلوات الله علیه را در زمین رجعتی خواهد
بود با فرزندش حسین علیه السلم با علم خود خواهد امد تا انتقام بکشد از بنی امیه
و معاویه و ال معاویه که با انحضرت جنک کرده باشد پس حق تعالی یاوران او را از
اهل کوفه زنده کند و هفتاد هزار کس از سایر مردم با ایشان ملاقات کنند در صفین
مثل مرتبه اول تا همه را بکشند و کسی از ایشان نماند که خبر بیرون برد پس خدا
ایشانرا برد بسوی بدترین عذابها با فرعون و ال فرعون پس بار دیکر امیر المؤمنین
صلوات الله علیه رجوع کند با رسول خدا صلوات الله علیهما و او خلیفه باشد در زمین
و سایر ائمه علیهم السلم عاملان او باشند در اطراف زمین تا عبادت حق تعالی
اشکار کرده شود چنانکه بیشتر پنهان عبادت کرده بودند و اضعاف ان عبادت
خواهد شد و حق تعالی به پیغمبرش خواهد داد بقدر پادشاهی جمیع اهل دنیا
از روزی که خدا خلق کرده است دنیا را تا روزی که دولتهای دیکران برطرف
تا انکه حق تعالی وفا کند بوعده که او را داده که غالب کرداند او را بر همه دینها هرچند
نخواهند مشرکان و عیاشی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت

کرده است که اول کسی که بدنیا برمیکردد حضرت امام حسین علیه السلم
واصحاب او بند و یزید پلید علیه اللعنه واصحاب او خواهند بود پس همه ایشانرا
بکشد مثل انکه ایشان بکشته اند چنانچه حق تعالی فرموده است ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ
الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا یعنی
پس کردانیدیم از برای شما غلبه برایشان را و اعانت کردیم شمارا بمالها و پسران
وکردانیدیم ار لشکرهای انها و شیخ کشی و شیخ مفید رحمة الله علیهما در ارشاد
و شیخ الترتیب سندهای بسیار از عبایه اسدی و اصبغ بن نباته وغیر ایشان روایت
کرده اند از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه که کفت منم سید و مهتر
پیران و در من سنتی هست از ایوب علیه السلم هست و بخدا سوکند که حق تعالی
از برای من اهل مرا جمع خواهد کرد چنانچه از برای ایوب اولاد او را زنده کرده جمع
کرد و بروایت دیکر چنانچه از یعقوب علیه السلام و اولاد او را جمع کرد و انها
کشی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که فرمود من سوال
کردم از خدا که اسمعیل فرزند مرا بعد از من باقی بدارد اباکرد و لیکن در باب او
منزلت دیکر حق تعالی بمن عطا کرد که اول کسی که باشد در رجعت بیرون اید با ده نفر
از اصحاب او که یکی از انها عبد الله بن شریک عامری باشد و او علم دارش خواهد
بود و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که کویا می بینم عبد الله بن
شریک را که عمامه سیاهی بر سر دارد و علاقه در میان دو کتفش آویخته و از دامن
کوه بالا میرود و در پیش روی قایم ما با چهار [هزار] کس که در رجعت زنده شده اند هزار
و صدای تکبیر بلند کرده اند و ایضا کشی روایت کرده است از داود رقی که کفت
بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلم عرض کردم که من پیر شده ام و
استخوانهایم باریک شده است و میخواستم ایام مرکم ان باشد که در راه شما کشته شوم

حضرت فرمود که چاره از این نیست اگر در این وقت نشود در رجعت خواهد شد
و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب خطب امیر المومنین صلوات الله علیه خطبه
طولانی از ان حضرت روایت کرده است و در عرض ان خطبه فرمود ضبط
نمیکنند احادیث ما را مکر قلعهای حصین یا سینهای امین یا عقلهای متین
زرین پس فرمود ای عجب و کل عجب از انچه واقع خواهد شد در میان ماه
جمادی و رجب پس مردی از شرطة الخمیس پرسید که این چه تعجب است که مکرر
میفرمایند حضرت فرمود که چون تعجب نکنم از انکه مرده چند زنده خواهند شد و
شمشیر بر سر زندها خواهند زد دشمن خدا و دشمن رسول او که جسد را شکافته و کناه را
بیرون آورده و خلایق را خلق کرده است کویا می بینم ایشان را که در میان بازارها
کوفه راه روند و شمشیرهای برهنه بر دوش کذاشته باشند و زنند بر سر دشمنان
خدا و رسول و مومنان و اینست معنی انچه خدا فرموده است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ
مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ یعنی ای کروه مومنان دوستی مکنید با قومی که غضب
کرده خدا بر ایشان بتحقیق که نا امید کردیده اند از اخرت چنانچه نا امید کردیده اند
کافران از اصحاب قبرها و ابن بابویه در علل الشرایع روایت کرده است از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام که چون قایم ما ظاهر شود عایشه را زنده کنند تا بر او
حد بزند و انتقام حضرت فاطمه علیهما السلم را از او بکشد و شیخ مفید در
ارشاد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که چون وقت
قیام قایم علیه السلم بشود در ماه جمادی الاخر و ده روز از ماه رجب بارانی ببارد
که خلایق مثل ان را ندیده باشند پس برویاند خدا بان باران کوشتهای مومنان
و بدنهای ایشانرا در قبرهای ایشان و کویا نظر میکنم بسوی ایشان که انداز

جانب قبیله جهینه و خاک قبر را از سرهای خود افشانند و ایضا از انحضرت
روایت کرده است که بیرون می اید با قایم علیه السلم از پشت کوفه یعنی نجف اشرف
بیست و هفت مرد پانزده نفر از قوم موسی از انها که حق تعالی گفته است که هدایت
میکردند بحق و بحق عدالت میکردند و هفت نفر اصحاب کهف و یوشع بن نون
و سلمان و ابو دجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر در پیش روی انحضرت
خواهند بود و یاو[illegible]و حاکمان او خواهند بود و عیاشی نیز این حدیث را روا
کرده است و نعمانی روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که چون
قایم ال محمد بیرون اید او را یاری کند بملائکه و اول کسی که با او بیعت کند محمد
باشد و بعد از او علی و شیخ طوسی و نعمانی از حضرت امام رضا علیه السلم
روایت کرده است که از علامات ظهور قایم علیه السلم آنست که بدن برهنه در
پیش قرص افتاب ظاهر خواهد شد و منادی ندا خواهد کرد که این امیرالمومنین
است برگشته است که ظالمان را هلاک کند و ایضا شیخ روایت کرده است از
حضرت ابی عبدالله علیه السلم که چون حضرت قایم علیه السلم خروج کند نزد
قبر هر مومنی ملکی بیاید و او را ندا کند که ای فلان صاحب تو و امام تو ظاهر
شده است اگر میخواهی باو ملحق شوی ملحق شو و اگر میخواهی در کرامت و نعمت خدا
باشی همانجا باش پس بعضی بیرون ایند و بعضی در نعیم الهی بمانند و در زیارت
جامعه مشهوره و اکثر زیارت منقوله خصوصا زیارات حضرت امام حسین
علیه السلام ذکر رجعت و اظهار اعتقاد بان مذکور است و در متهجد و
مصباح الزایر و سایر کتب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست
که هر که دعای عهد را چهل روز بخواند از انصار حضرت قایم علیه السلام
و اگر پیش از ظهور انحضرت بمیرد حق تعالی او را در وقت خروج انحضرت بیرون

آورد

آورد و در عهد مزبور مذکور است که خداوندا اگر حایل شود میان من و انحضرت
مرگی که بر بندگان خود حتم و لازم گردانیده پس بیرون آور مرا از قبر من در حالتی
که کفن خود را بر کمر بسته باشم و شمشیر و نیزه خود را برهنه کرده باشم و لبیک گویم
دعوت کسی را که جمیع خلق را بسوی یاری او دعوت مینماید و شیخ در مصباح
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام زیارت بعید حضرت رسول و ائمه علیهم
السلم را روایت کرده است و در ان روایت مذکور است که من قایلم بفضل
شما و اقرار دارم برجعت شما انکار نمیکنم قدرت شما را بر هیچ چیز و قایل نمیشوم
مگر بانچه خدا خواسته است و صاحب کامل الزیاره از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلم و امام حسین علیه السلم روایت کرده است که یاری من
از برای شما مهیاست تا حکم کند خدا و مبعوث گرداند شما را پس با شما خواهم
بود نه با دشمن شما من از انهایم که ایمان دارند برجعت شما انکار نمیکنم هیچ قدرت
خدا را و تکذیب نمیکنم هیچ مشیت او را و نمیگویم که چیزی را که خدا خواهد
نمیتواند بود و بسند صحیح در زیارت دیگر همین مضمون را روایت کرده است
و در ان زیارت مذکور است که خدا او را مبعوث گرداند در مقام پسندیده که
انتقام بکشی با او دشمن خود را بدرستی که تو او را وعده کرده و تو پروردگاری که
خلف وعده نمیکنی و در کلینی در صفت قبض روح مومن از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است در حدیث طولانی که فرمود پس
روح مومن زیارت میکند ال محمد را در بهشتهای رضوی و میخورد با ایشان
از طعام ایشان و می اشامد از شراب ایشان و با ایشان سخن میگوید در مجالس
ایشان تا خروج کند قایم ما اهل بیت پس خدا زنده میگرداند ایشان را پس با او
می ایند تلبیه گویان فوج فوج در انوقت بشک می افتند اهل بطلان و

مضمحل میشوند مخالفان وازین جهت بود که رسول خدا بحضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه گفت که وعده گاه ما وادی السلام است یعنی نجف اشرف
ودر دعائی که در سرداب غیبت حضرت صاحب علیه السّلم باید خواند
مذکور است که پروردگارا توفیق ده مرا که باطاعت قایم علیه السلام قیام نمایم
ودر خدمت او باشم واز معصیت او اجتناب نمایم واگر مرا پیشتر از دنیا ببری پس
بگردان مرا ای پروردگار من از آن جماعتی که بر میگردند در رجعت او و
پادشاهی میکنند در دولت او وتمکن میکردند در ایام او ودر زیر علم سعادت
شیم او میباشند ومحشور میشوند در زمره وروشن میشود دیده ایشان
بروایت او ودر کتاب اقبال و مصباح روایت کرده است که توقیعی از حضرت
صاحب علیه السّلم بیرون آمد بسوی ابی القاسم بن العلا که روز سیم ماه شعبان
که روز ولادت حضرت امام حسین علیه السلام است این دعا را باید بخوانند
ودعا را فرمود تا انجا که ترجمه اش اینست که در مدح حضرت امام حسین علیه السّلم
میفرماید که سید قبیله است واعانت کرده است بنصرت در روز رجعت
وبعوض شهادت باو داده اند که امامان از نسل او باشند وشفا در تربت او باشد
ورستکار کردند مردم باو در برکشتن او صیا از عترت او وبعد از قایم علیه السلام
وغیبت او تا طلب خون خود واصحاب خود بکنند وخداوند جبار راضی گرداند
ودر اخر دعا فرمود ما پناه بقبر او می اوریم وانتظار برکشتن او می کشیم وکلینی
وعیاشی وشیخ مفید وسید ابن طاووس رحمة الله علیهم بسندهای خود
روایت کرده اند از ابو بصیر که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق
علیه السّلم از تفسیر قول حق تعالی وَاَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَيْمانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللّٰهُ مَنْ
يَمُوتُ یعنی وقسم میخورند بخدا بمبالغه تمام که خدا زنده نمیکرداند انها را که مرده اند

بلکه

بلکه زنده میکرداند ووعده لازم است برخدا ولیکن اکثر مردم نمیدانند حضرت
پرسید که سنیان چه میگویند یا تو چه میگویی در این ایه گفتم مشرکان میگویند
وسوگند یاد میکنند که خدا مردها را در قیامت زنده نمیکند حضرت فرمود که
هالک وزیان کار باد کسی که این سخن را میگوید بپرس از ایشان که مشرکان سوگند
ایشان بخدا بود یا بلات وعزی ابو بصیر گفت فدای تو شوم بفرما معنی ایه را
حضرت فرمود که چون قایم ما ظاهر شود حق تعالی جماعتی از شیعیان ما را برای او
زنده کند که شمشیرها بر دوش گذاشته مهیا جنگ وبیاری انحضرت بیایند چون
این خبر بجمعی از شیعیان ما برسد که نمرده باشند گویند فلان وفلان وفلان
از قبرها مبعوث شده اند ودر خدمت حضرت قایم علیه السّلام اند جمعی از سنیان
بایشان گویند که ای گروه شیعه چه بسیار دروغ گویند نه والله زنده نشده اند
انها وتا قیامت زنده نخواهند شد وحق تعالی در این ایه حکایت قول ایشان را فرمود
وایضا کلینی از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلم روایت کرده است در
تاویل قول حق تعالی وَقَضَيْنا اِلىٰ بَنِي اِسْرائِيلَ فِي الْكِتابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْاَرْضِ
مَرَّتَيْنِ یعنی وحی کردیم بسوی بنی اسرائیل در کتاب که اول فساد خواهید کرد
در زمین دو مرتبه حضرت فرمود اشاره است بقتل امیر المؤمنین صلوات الله علیه
وخنجر زدن بر ران حضرت امام حسین علیهم السّلم وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا
وطغیان خواهید کرد طغیان بزرگی حضرت فرمود که اشاره است بقتل حضرت
امام حسین صلوات الله علیه فَاِذا جاءَ وَعْدُ اُولٰيهُما پس هر گاه بیاید وعده
انتقام او ایشان فرمودند که هر گاه بیاید انتقام خون حسین علیه السّلام
بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا اُولِي بَاْسٍ شَدِيدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدِّيارِ یعنی
فرستادیم بر شما بندگانی را از ما که صاحب بأس وقوت عظیم بودند در جنگ

پس کردیدند درمیان خانها برای اسیر کردن شما حضرت فرمود که اشاره است
بجماعتی که خدا ایشانرا مبعوث خواهد کرد پیش از بیرون امدن حضرت
قایم علیه السلام پس نخواهند کذاشت کسی را که احدی از ال محمد را کشته باشد
مکر انکه او را خواهند کشت وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا و بود وعده کرده شده فرمود
که اشاره بقیام قایم علیه السلام است ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ
اشاره است بخروج حضرت امام حسین علیه السلام با هفتاد نفر از اصحابش
که خودهای مطلا بر سر داشته باشند که هر خودی دو دو داشته باشد
و بمردم کویند که این حسین است و بیرون امده است تا مومنان شك
در او نکنند و بدانند که دجال و شیطان نیست و حضرت قایم علیه السلم
دران وقت درمیان ایشان باشد پس چون معرفت حضرت امام حسین علیه
السلم در دلهای مومنان قرار کیرد حضرت قایم علیه السلم از دنیا برود و حضرت
امام حسین علیه السلم او را غسل دهد و کفن کند و حنوط کند و بر او نماز کند
و او را در لحد بکذارد زیرا که امور وصی را غیر وصی مرتکب نمیشود مولف کوید
اکر کسی کوید حضرت امام حسین علیه السلم را کی غسل خواهد داد جواب
کوئیم که چون انحضرت در این نشاه شهید در معرکه بود احتیاج بغسل ندارد
با ائمه بعد از ان حضرت که بدنیا بر کردند انحضرت را غسل دهند و نماز کنند
بر او تا نفخ صور منتهی شود و این ایات اکرچه بحسب ظاهر در شان بنی اسرائیل
نازل شده است اما چون انچه در امم سابقه واقع شده است شبیه و نظیر ان
در این امت واقع میشود و حق تعالی ان قصص را برای تنبیه این امت ذکر کرده
پس اشاره است باین وقایع که در این امت واقع خواهد شد و شیخ مفید و شیخ
طوسی بسندهای معتبر از جابر از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده اند

که بخدا سوکند که مردی از ما اهل بیت پادشاهی خواهد کرد بعد از وفاتش سیصد و
نه سال کفتم این چه وقت خواهد بود فرمود بعد از انکه حضرت قایم علیه السلم چند
سال پادشاهی خواهد فرمود فرمود نوزده سال و بعد از وفات انحضرت هرج
و فتنه بسیار خواهد بود تا پنجاه سال پس منتصر یعنی انتقام کشنده بدنیا خواهد
امد که حضرت امام حسین علیه السلام طلب خون خود و اصحاب خود خواهد
کرد و انقدر بکشد و اسیر بکند که مردم بکویند که اکر این از ذریت پیغمبر است
اینقدر ادم نمیکشت پس بعد از انحضرت سفاح بیرون اید یعنی حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود خدا شش چیز بمن داده دانستن مرکها و
بلاها و حکم بحق میان خلایق و منم صاحب رجعتها و دولت صاحب دولتها
و منم صاحب عصا و میسم دابه که با من سخن خواهد کفت و در تهذیب و کافی
روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که روزها و شبها
نخواهد رفت تا خدا مردها را زنده کند و زندها را بمیراند و حق را باهلش بر کرداند
و بر پا دارد دینی را که از برای خود پسندیده است و کلینی و علی بن ابراهیم
روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حق تعالی خبر داد
رسول خود را و بشارت داد او را بامام حسین علیه السلم پیش از انکه فاطمه علیها السلم
باو حامله شود و بانکه امامت در فرزندان او خواهد بود تا روز قیامت پس خبر داد
انحضرت را بانچه خواهد رسید از کشته شدن و مصیبتها در خودش و در
فرزندانش پس عوض داد او را از شهادت بانکه امامت در عقب او باشد و اعلام
کرد انحضرت را که او کشته خواهد شد پس خدا او را بدنیا بر خواهد کردانید
و یاری انحضرت خواهد کرد تا دشمنان خود را بکشد و او را پادشاه روی زمین
کرداند چنانچه در قران مجید فرموده است که میخواهم منت کذارم بر انها که ایشانرا

ضعیف گردانیده اند در زمین و بگردانیم ایشانرا امامان و بگردانیم ایشانرا وارثان
زمین فرموده است که بتحقیق که نوشته ایم در زبور بعد از ذکر حضرت رسول
صلوات الله علیه که زمین را بمیراث خواهند برد بندگان شایسته ما پس
خدا بشارت داد پیغمبر را که اهل بیت تو مالک زمین خواهند بود و بسوی
زمین بر خواهند گشت و دشمنان خود را خواهند کشت و سید علی بن عبد
الحمید در کتاب انوار مضیئه روایت کرده است که از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم سوال کردند از رجعت آیا حق است فرمود بلی که حضرت امام حسین
علیه السلام خواهد بود که بعد از حضرت قایم علیه السلم بیرون خواهد امد
با اصحابش که با او شهید شدند و هفتاد پیغمبر با او خواهد بود چنانچه با حضرت
موسی علیه السلم مبعوث شدند حضرت قایم علیه السلم انگشتر خود را باو
خواهد داد و از دنیا خواهد رفت و حضرت امام حسین صلوات الله علیه
غسل و کفن و حنوط خواهد کرد او را و در قبر پنهان خواهد کرد و ایضا از کتاب
فضل بن شاذان روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که چون
حضرت قایم علیه السلم ظاهر شود و داخل کوفه شود حق تعالی از پشت کوفه هفتاد
هزار صدیق را مبعوث گرداند که در میان اصحاب او از یاران او باشند و ابن قولویه
در کامل الزیاره بسند معتبر از برید عجلی روایت کرده است که گفت از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم پرسیدم از اسمعیل که حق تعالی در قران او را صادق
الوعد گفته است ایا اسمعیل پسر ابراهیم است حضرت فرمود که نه بلکه اسمعیل پسر
حزقیل است که پیغمبر بود و حق تعالی او را مبعوث گردانید بسوی قوم خود پس تکذیب
او کردند و پوست سر و روی او را کندند و حق تعالی غضب کرد بر ایشان و سطاطائیل
ملک عذاب را بنزد او فرستاد و گفت پروردگار عزت مرا بسوی تو فرستاده تا

که قوم ترا عذاب کنم بسخت ترین عذابها اگر خواهی اسمعیل گفت مرا احتیاج
باین نیست حق تعالی باو وحی کرد که پس حاجت تو چیست ای اسمعیل گفت پروردگارا
تو عهد و پیمان گرفتی از برای خود به پروردگاری و از برای محمد به پیغمبری
و از برای اوصیای او بولایت و امامت و خبر داری خلق خود را با آنچه امت او
نسبت بحسین علیه السلم خواهند کرد بعد از پیغمبر ایشان و وعده دادی
حسین علیه السلام را که او را بدنیا برگردانی تا انتقام بکشد از آنها که این ستم را
نسبت باو کرده اند پس حاجت من انست بسوی تو ای پروردگار من که مرا برگردانی
بسوی دنیا تا خود انتقام بکشم از آنها که نسبت بمن این کار کرده اند چنانچه حسین را
برخواهی گردانید پس حق تعالی اسمعیل بن حزقیل را وعده داد که چنین کند لهذا
او با حضرت امام علیهما السلم بدنیا بر خواهد گشت و ایضا از حریز روایت کرده است
که گفت بحضرت امام جعفر صادق علیه السلم عرض کردم که فدای تو شوم چه بسیار
کم است بقای شما اهل بیت در دنیا و چه بسیار نزدیکست اجلهای شما بیکدیگر
با احتیاج عظیمی که خلق بشما دارند حضرت فرمود که هر یک از ما صحیفه داریم که در ان
نوشته است آنچه باید کرد با آنچه عمل کنیم در مدت حیات خود چون منقضی شود
میدانیم که وقت اجل ما رسیده است و در آن وقت حضرت رسول صلوات الله علیه
می اید و خبر وفات ما را بما میگوید و ثوابهای عظیم حق تعالی را با بشارت میدهد
و حضرت امام حسین صلوات الله علیه صحیفه خود را خواند و در ان نوشته بود
آنچه در حال حیات خود کند و آنچه باقی ماند که بعد از آن خواهد کرد پس رفت
بقتال بامر خداوند ذو الجلال و شهید شد و از جمله اموری که باقی مانده بود
ان بود که گروهی از ملائکه از حق تعالی رخصت طلبیدند که بیاری او بیایند چون
بزمین رسیدند حضرت شهید شده بود حق تعالی وحی کرد بسوی ایشان که ملازم

قبه او باشند تا از قبر بیرون اید در رجعت و یاری او بکنید پس گریه کنید براو
و بر انچه از شما فوت شده است از یاری او و شما مخصوص کردیده اید بیاری او و گریستن
براو پس ان ملائکه براو میگریند و چون بیرون اید از یاوران او خواهند بود و در
تفسیر محمد بن العباس بن ماهیار و فرات بن ابراهیم و مناقب شاذان بن جبرئیل از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند در تاویل قول حق تعالی
یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ یعنی روزی که میلرزند حرکت کنندها
و متحرک میکردند انها که ساکن بودند و از پی می اید انچه ردیفست فرمود که راجفه
حسین بن علی است و رادفه علی بن ابی طالب است و اول کسی که در رجعت از قبر
بیرون می اید حسین علی است با هفتاد و پنج هزار کس و انست تاویل قول حق تعالی
اِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا چنانچه کذشت و حسین سلیمان از کتاب تنزیل روایت کرده است
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ یعنی در رجعت
ثُمَّ کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ یعنی در قیامت و محمد بن العباس بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی اِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ
عَلَیْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آیَةً فَظَلَّتْ اَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِینَ یعنی اکر خواهیم میفرستیم
بر ایشان از اسمان آیتی پس برمیکردد کردنهای ایشان برای ان آیت ذلیل حضرت
فرمود کردنهای بنی امیه برای ان ایت خاضع و ذلیل میکردد و ایت انست که علی بن
ابی طالب صلوات الله علیه در هنکام زوال شمس ظاهر میکردد نزد قرص افتاب
از برای مردم تا بشناسند او را بحسب و نسبش پس بنی امیه را بکشد حتی انکه از بنی امیه
مردی خود را در پهلوی درختی پنهان کند درخت بسخن اید و فریاد کند که این مردیست
از بنی امیه اینجا پنهان شده است او را بکشید و شیخ حسین بن سلیمان از کتاب ابن ماهیار
که از اکابر محدثین شیعه است روایت کرده است از ابو مروان که کفت از حضرت صادق

علیه السلم سوال کردم از تفسیر قول حق تعالی اِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ
اِلَی مَعَادٍ فرمود دنیا اخر نمیشود تا جمع شوند رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله
علیهما در ثویه که موضعی است از کوفه و در انجا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار
در داشته باشد و ایضا از کتاب بشارت سید علی بن طاوس روایت کرده از
حمران که مجموع عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار سال دولت سایر مردم است
و هشتاد هزار دولت ال محمد صلوات الله علیهم خواهد بود و سید بن طاوس
کفته است که در کتاب طهر بن عبد الله این روایت را ازین مبسوطتر دیده ام و در
کامل الزیاره از مفضل از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که فرمود
کویا می بینم که کرسی از نور بکذارند و بران نصب کنند قبه از یاقوت سرخ مکلل بسایر
جواهر و حضرت امام حسین صلوات الله علیه بران کرسی بنشیند و بر دور او
نود هزار قبه سبز بوده باشد و مومنان ایند و انحضرت را زیارت کنند و براو
سلام کنند پس حق تعالی خطاب کند ایشان را که ای دوستان من انچه خواهید از
من سوال کنید بسیار ازار کشیدید و ذلیل و مظلوم شدید امروز هر حاجتی که
دنیا و اخرت که از من سوال کنید بر می آورم از برای شما پس خوردن و اشامیدن
ایشان از بهشت باشد اینست وَاللهِ کرامت و بزرکواری عظیم مولف کوید که
حاجتهای دنیا در این حدیث مذکور است دلالت میکند بر انکه این حالت در رجعت
خواهد بود و در کتاب احتجاج روایت کرده است که از ناحیه مقدسه زیارتی
بیرون امد بسوی محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری و دران مذکور است که
شهادت میدهم که تو حجت خدائی و شمائید اول و اخر و انکه رجعت شما حق است
و دران شکی نیست و در روزی که نفع نمیدهد نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده
باشد پیشتر یا کسب کند در ایمانش خیری او و ابن بابویه رحمه الله در کتاب

صفات الشیعه روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلم که هر که
اقرار بهفت چیز بکند مومن است و از جمله انها ایمان برجعت را ذکر کرده است
وایضا از حضرت امام رضا علیه السلم روایت کرده است که هر که اقرار کند
بیکانکی خدا و اقرار کند برجعت و بمتعه زنان و حج تمتع و ایمان بیاورد بمعراج
و بسوال در قبر و حوض کوثر و شفاعت و خلق بهشت و دوزخ و صراط و میزان
و بعث و نشور و جزا و حساب پس او مومن است بحق و راستی و شیعه ما اهل
بیت است و احادیث دیگر در این باب بسیار است که اکثر را در کتاب بحار الانوار
ایراد نموده ام و شك نیست در انکه رجعت فی الجمله متواتر بالمعنی است و کسی
در ان شك کند ظاهرش انست که حشر قیامت را نیز منکر باشد و امری که بنصوص
متواتره ثابت شده باشد بمحض استعارات و هم انکار کردن محض بی دینی است
و بعضی از خصوصیات که در بعضی از روایات شاذه وارد شده است
جزم نمیتوان کرد اما انکار نیز نباید کرد و اختلاف در خصوصیات باعث
ان نمیشود که اصلش را انکار کنند چنانچه در بسیاری از خصوصیات
حشر و بهشت و جهنم و صراط و میزان و غیر انها اختلاف در اخبار واقع
شده است و این باعث ان نمیشود که اصلش که ضروریست کسی انکار کند
و خلاصه اش انست که رجعت بعضی از مومنان و بعضی از کافران و نواصب
و مخالفان متواتر است و انکارش خروج از دین تشیع است نه خروج از دین
اسلام و رجعت حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه و حضرت امام
حسین علیه السلم نیز متواتر است بلکه از حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم
نیز متواتر است و در سایر ائمه علیهم السلام نیز احادیث صحیحه و معتبره بسیار
وارد شده است و اگر متواتر نباشد بمرتبه که رسیده است که اذعان باید و

نباید

نباید کرد و اما خصوصیات این رجعتها معلوم نیست که ایا ظهور حضرت در یک زمان
خواهد بود یا پیش خواهد بود و از بعضی احادیث ظاهر میشود که بترتیب زمان امامت
رجعت خواهند کرد و شیخ حسن بن سلیمان رحمه الله قایل شده است بانکه هر امامی
زمان امامتی دارد و زمان مهدی بودنی دارد و حضرت صاحب الامر علیه السلام
اول که ظاهر میشود زمان امامت اوست و بعد از رجعت ابای کرام خود باز انحضرت
رجعت خواهد فرمود باین وجه تاویل کرده است که از ما دوازده امام دوازده
مهدی هست و این قول اگرچه بعید از صواب نیست اما مجمل اقرار کردن و تفا
صیلش را بعلم ایشان رد کردن احوط است و ابن بابویه رحمه الله در رساله اعتقادات
گفته است که اعتقاد ما در رجعت انست که ان حق است و حق تعالی فرموده است که
اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْنَ خَرَجُوْا مِنْ دِیَارِهِمْ وَهُمْ اُلُوْفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللّٰهُ
مُوْتُوْا ثُمَّ اَحْیَاهُمْ ایشان هفتاد هزار خانه بودند و در میان ایشان هر سال طاعون
واقع میشد اغنیا چون قوت داشتند بیرون میرفتند و فقرا چون ضعیف بودند
در محل خود میماندند و طاعون در اغنیا کمتر از فقرا واقع میشد پس یکسال همه اتفاق
کردند که از دیار خود بیرون روند و چون وقت طاعون شد همه بیرون رفتند و در
کنار دریا فرود امدند چون بارهای خود را بر زمین گذاشتند ندائی از جانب حق تعالی
بایشان رسید که بمیرید همه مردند و مردم استخوانهای ایشان را در موضعی جمع کردند
و سالها بر این حال ماندند پس پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بر ایشان
گذشت که او را ارمیا میگفتند و دعا کرد که پروردگارا اگر خواهی ایشان را زنده
میتوانی کرد که شهرهای ترا ابادان کنند و بندگان تو از ایشان بهم رسند و
ترا عبادت کنند در میان سایر عبادت کنندگان تو پس حق تعالی باو وحی کرد
که میخواهی من ایشان را زنده کنم از برای تو گفت بلی پس خدا ایشان را زنده کرد بدعای

ان پیغمبر و با او رفتند پس آنجماعت مردند و بدنیا برگشتند پس با جلهای خود
مردند وایضا در قران مجید قصه حضرت عزیر وارد شده است که حق تعالی
او را میراند و بعد از صد سال زنده گردانید و بعد از انکه سالها زنده ماند با جل
مقدر خود مرد و حق تعالی ذکر کرده است قصه هفتاد نفر را که حضرت موسی از
قوم خود اختیار کرد و با خود بطور برد چون کلام خدا را شنیدند گفتند ما تصدیق
نمیکنیم تا خدا را علانیه ببینیم پس بسبب ظلم ایشان و گفتار ایشان صاعقه رسید
و همه مردند پس موسی علیه السلم گفت پروردگارا چگویم با بنی اسرائیل چون برگردم
وایشانرا با خود نبرم پس خدا ایشانرا زنده کرد و بدنیا برگشتند و خوردند و
اشامیدند و با زنان مقاربت کردند و فرزندان بهم رسانیدند پس با جلهای
خود مردند و حق تعالی بحضرت عیسی علیه السلم خطاب کرد که بیاد اور وقتی را
که زنده میکردی مردگانرا باذن من و جمیع مردهارا که او زنده کرد باذن خدا
برگشتند بدنیا و مدتها ماندند و بعد از ان با جلهای خود مردند و اصحاب
کهف سیصد و نه سال مردند و خدا ایشانرا زنده کرد و بدنیا برگشتند
و مثل اینها بسیار است که دلالت میکند بر انکه رجعت در امم سابقه واقع شده است
و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که میباشد در این امت مثل انچه
در امم سابقه واقع شده است مانند موافقت دو تای نعل و پرهای تیر بایکدیگر
پس باید که در این امت نیز رجعت واقع شود و مخالفان نقل کرده اند که چون حضرت
مهدی صلوات الله علیه بیرون اید عیسی علیه السلم از اسمان فرود اید و در عقب
او نماز کند و نزول او بزمین زنده شدن بعد از مرگ است زیرا که حق تعالی فرموده است
إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ و بعد از ان بعضی از ایات سابقه را که دلالت بر
رجعت میکند ایراد نموده و انچه در باب موت حضرت عیسی و اصحاب کهف

فرموده نزد فقیر تامل است در حیات القلوب و بحار الانوار تحقیق انها مذکور است
و ختم مینمائیم این مبحث را بایراد حدیث مشهور مفضل شیخ حسین بن سلیمان
در کتاب منتخب البصایر روایت کرده است از مفضل بن عمر که گفت سوال
کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که ایا ان امامی که مردم انتظار
ظهور او میکشند و امیدوار فرج او هستند یعنی مهدی صاحب الزمان
علیه السلم وقت معلوم معینی برای خروج انحضرت هست فرمود که حق تعالی
ابا نموده از اینکه از برای ظهور انحضرت وقتی تعین فرماید که شیعیان بدانند
پس فرمود که ایاتی که حق سبحانه و تعالی در امر قیام ساعت در قران مجید فرموده است
همگی در باب قیام انحضرت نازل شده است و هرکس برای ظهور مهدی ما وقتی
معین قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک گردانیده است و دعوای
اطلاع بر اسرار الهی کرده است مفضل گفت ای مولای من چگونه خواهد بود
ابتدای ظهور انحضرت فرمود که بی خبر ظاهر گردد و نامش بلند شود و امرش
هویدا گردد و از اسمان منادی باسم و کنیت و نسبش ندا کند تا انکه حجت
شناخت او بر خلق تمام شود با ان حجتی که ما بر خلق لازم ساخته ایم و قصههای
احوالش را بیان کرده ایم و نام و نسب و کنیتش را برای تمام مردم ظاهر کرده ایم
نام و کنیتش مثل نام و کنیت رسول خدا است تا انکه مردم نگویند که ما نام و نسب او را
نمیدانستیم پس خدا او را بر همه دینها غالب گرداند چنانچه حق تعالی پیغمبرش را وعده
داده است که لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی حق تعالی
فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین تا او را غالب گرداند بر همه دینها و هرچند
کراهت داشته باشند انها که بخدا شرک می اورند و در ایه دیگر فرموده است
وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ یعنی قتال

کنید باکافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دنیا همه از برای
خدا پس فرمود که والله ای مفضل بردارد از جمیع ملتها و دینها اختلاف را و همه
دین یک دین حق برگردد و از هیچ کس بغیر دین حق قبول نکند چنانکه حق تعالی فرموده است
وَمَن یَبتَغِ غَیرَ الاِسلامِ دِیناً فَلَن یُقبَلَ مِنهُ وَهُوَ فِی الاٰخِرَةِ مِنَ الخَاسِرِینَ یعنی
هر که طلب نماید غیر دین اسلام را پس هرگز از و قبول نکنند و او در آخرت از زیان
کاران باشد مفضل پرسید که در ایام غیبت آنحضرت با مخاطبه خواهد
فرمود و کی با او سخن خواهد گفت فرمود که ملائکه و مؤمنان از جن و امر
و نهیش بیرون خواهد آمد بسوی معتمدان و نایبان آنحضرت که بشیعیان
برسانند والله ای مفضل گویا می بینم آنحضرت را که داخل شود برد حضرت
رسالت پناه را در بر و عمامه زردی بر سر داشته باشد و در پاهایش
دو نعل نعلین حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم و در دستش عصای
آنحضرت بوده باشد و بزی چند در پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد
و باین هیئت بیاید نزد خانه کعبه تنها و بی رفیق پس چون شب در آید و دیدها
بخواب رود جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملائکه بر او نازل شوند پس جبرئیل
گوید که ای آقای من سخن تو مقبول است و امر تو جاریست پس حضرت صاحب الامر
علیه السلام دست بر روی مبارک کشد و گوید حمد و سپاس خداوندی را سزاست
که وعده ما را راست گردانید و زمین بهشت را بما میراث داد که هر جا که خواهیم
قرار بگیریم پس نیکو مزدیست مزد کارکنان برای خدا پس بایستد میان رکن
حجر الاسود و مقام ابراهیم علیه السلام و بصدای بلند ندا بکند که گروه بزرگواران
و مخصوصان من و آنها که حق تعالی ایشان را برای یاری من ذخیره کرده است پیش از ظاهر
شدن من بر روی زمین بیایند بسوی من پس حق تعالی صدای آنحضرت را برساند

بایشان در هر جائی که عالم باشند از مشرق و مغرب عالم و بر هر جائی که بوده
باشند پس بشنوند و بیک چشم بر هم زدن همه جا حاضر شوند نزد آنحضرت
در مابین رکن و مقام پس عمودی از نور بلند شود از زمین بسوی آسمان
که هر مؤمنی که بر روی زمین باشد از آن روشنی یابد و آن نور
در میان خانهای مؤمنان در آید و جانهای ایشان بآن فرح یابد اما
ندانند که قایم آل محمد ظاهر گردیده است پس چون صبح شود سیصد و
سیزده تن که بطی الارض از اطراف عالم بخدمت آنحضرت حاضر شده اند
همه در خدمتش ایستاده باشند پس پشت بکعبه دهد و دست خود را
بگشاید مانند دست موسی از نور عالم را روشن کند پس گوید که هر که با
این دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت کرده پس اول کسی که دستش را
ببوسد و با او بیعت کند جبرئیل باشد پس سایر ملائکه بیعت نمایند بخیبان
جن بشرف بیعت برسند پس سیصد و سیزده تن بمتابعت سرافراز
گردند آنگاه مردم مکه فریاد برآورند که کیست این شخصی که در جانب کعبه
ظاهر شده است و چه جماعتند اینها که با اویند پس بعضی گویند که هیچیک
از اصحاب او را میشناسید گویند نمیشناسیم هیچیک را مگر چهار کس از اهل
مکه و چهار کس از اهل مدینه که اینها را بنام و نسب میشناسیم و این بیعت
در اول طلوع آفتاب باشد پس چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب
منادی باواز بلند ندا کند ای اهل آسمانها و زمینها بشنوید که ای گروه خلایق این
مهدی آل محمد است و بنام و کنیت جدش او را یاد کند و نسبت دهد او را
بامام حسن پدرش امام یازدهم و دیگر پدران بزرگوارش را بشمارد تا حسین بن
علی علیهم السلام با او بیعت نمایید تا هدایت یابید و مخالفت امر او منمایید

که گمراه میشوید پس سیصد و سیزده نفر که نقبای آنحضرتند میگویند شنیدیم
واطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی از خلایق نماند مگر آنکه آن صدا را
می شنود و متوجه میشوند خلایق از شهرها و صحراها و بیابانها پس چون نزدیک
غروب آفتاب شود از مغرب شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی
الیابس ظاهر شده است و او عثمان بن عنبسه است از فرزندان یزید بن معویه علیهم
اللعنه با او بیعت نمایید تا هدایت یابید و مخالفت مکنید که گمراه شوید پس
ملایکه و جن و نقبا همه تکذیب کنند و دانند که او شیطانست و گویند شنیدیم
اما باور نکردیم پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری که باشد بندای آخر از راه برود
و در تمام آن روز حضرت صاحب علیه السلام پشت بکعبه داده گوید هر که خواهد
نظر کند و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون
پس نظر کنید بمن و آنچه خواهید از من سوال کنید علم همه نزد من است و آنچه انبیا
مصلحت نداشتند خبر نداده اند من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران را
میخواهد بیاید از من بشنود پس ابتدا کند بصحف آدم و شیث را بخواند امت
آدم و شیث گویند اینست والله صحف آدم و شیث که در آن هیچ تغیر راه نیافته است
و خواند بر ما از آن صحف آنچه نمیدانستیم پس بخواند صحف نوح و صحف ابراهیم
و توریة موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیهم السلام را پس علمای آن ملتها
همه شهادت دهند که اینست آن کتابها بنحوی که از آسمان نازل شد و تغیر نیافته است
و آنچه از ما فوت شده بود و بما نرسیده بود همه را بر ما خواند پس بخواند قرآنرا بنحوی
که حقتعالی بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل ساخته بی آنکه تغیر و تبدیل شده
باشد و چنانچه در قرآنهای دیگر شده پس بعد از آن شخصی بیاید بخدمت آنحضرت
که رویش بجانب پشت گشته باشد و بگوید که ای سید من منم بشیر امر کرد مرا

ملکی از ملایکه بخدمت تو و ترا بشارت دهم بهلاک شدن لشکر سفیانی پس
حضرت فرماید که قصه خود و برادرت را برای مردم نقل کن بشیر گوید من و برادرم
در میان لشکر سفیانی بودیم و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را
خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر را درهم شکستیم و استرهای ما
در میان مسجد کوفه سرگین انداختند پس بیرون آمدیم و مجموع لشکر ما سیصد
هزار کس بودند و متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم
پس چون بصحرای بیدا رسیدیم که در حوالی مدینه طیبه است آخر شب
فرود آمدیم پس صدای از آسمان آمد که ای بیدا هلاک گردان این گروه ستمکاران را
پس زمین شکافته شد و تمام لشکرها با چهارپایان و اموال و اسباب فرو برد
و کسی و چیزی بروی زمین نماند بغیر از من و برادرم ناگاه ملکی نزد ما آمد
و روهای ما را به پشت گردانید چنانچه می بینی پس ببرادرم گفت ای نذیر برو بسوی
برادرم در دمشق و او را بترسان بظاهر شدن مهدی آل محمد علیهم السلام و
خبر ده او را که لشکرش را حقتعالی در بیدا هلاک گردانید و بامن گفت ای بشیر ملحق
شو بخدمت حضرت مهدی در مکه و او را بشارت ده بهلاک شدن ظالمان
و توبه کن بدست آنحضرت و توبه ترا قبول میفرماید پس حضرت دست مبارک
بر روی بشیر بمالید و بحالت اول برگردید و با حضرت بیعت کند و در لشکر
آن سرور بماند مفضل پرسید که ای سید من ملایکه و جن در آن زمان بر مردم
ظاهر خواهند شد فرمود که بلی والله ای مفضل و با ایشان گفتگو خواهند کرد
چنانکه مردی با اهل و یاران خود صحبت دارد مفضل پرسید که ملایکه و جن
با او خواهند بود فرمود که بلی والله ای مفضل آنحضرت با آن گروه فرود خواهند
آمد در زمین هجرت ما بین نجف و کوفه و عدد اصحابش در آنوقت چهل و شش

هزار از ملایکه خواهند بود و شش هزار از جن و بروایت دیگر چهل و شش هزار
از جن و خدا باین لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید که انحضرت
با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود که اول ایشان را بحکمت و موعظه نیکو بخود دعوت
نماید پس چون اطاعتش نمایند شخصی را از اهل بیت خود را خلیفه کرداند بر ایشان
و بیرون اید و متوجه مدینه طیبه شود مفضل پرسید که خانه کعبه را چه خواهد
کرد فرمود که خراب میکند و از بنائی که حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهم السلم کذاشته
بودند بنا میکند و از نو میسازد و بناهای ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر
اقالیم خراب میکند و از ساس اولش بنا میکند و قصر کوفه را خراب میکند که هرکه
بنا نهاده است ملعونست مفضل پرسید که در مکه معظمه اقامت خواهد فرمود نموده
که نه ای مفضل بلکه شخصی از اهل بیت خود را در انجا جانشین خواهد
فرمود چون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفه انحضرت را بقتل رسانند پس
حضرت باز بسوی ایشان معاودت نماید پس بیایند بخدمت انحضرت
سرها در زیر افکنده و کریان و تضرع کنند و کویند ای مهدی ال محمد توبه
میکنیم توبه ما را قبول فرما پس ایشان را پند دهد و از عقوبات دنیا و اخرت
بترساند و از اهل مکه شخصی را بر ایشان والی کند و بیرون اید باز ان والی را
بکشند و انکاه یاوران خود را از جن و نقبا بسوی ایشان برکرداند که بایشان
بکویند که برکردند بحق پس هرکه ایمان بیاورد او را ببخشید و هرکه ایمان
نیاورد او را بقتل رسانید پس چون عسکر فیروزی اثر بسوی مکه بازکردند
از صد یک ایمان نیاورد بلکه از هزار یک کس ایمان نیاورد مفضل پرسید
که ای مولای من خانه انحضرت مهدی و محل اجتماع مومنان کجا خواهد
بود فرمود که پای تخت انحضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و حکمش

مسجد کوفه خواهد بود و محل جمیع بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد
بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود مفضل پرسید که جمیع مومنان
در کوفه خواهند بود فرمود که بلی والله هیچ مومنی نباشد مکر انکه در کوفه یا در
حوالی کوفه باشد یا دلش مایل بسوی کوفه باشد و دران زمان جای خوابیدن
یک کوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد و دران زمان شهر کوفه وسعتش
بقدر پنجاه و چهار میل یعنی هیجده فرسخ باشد و قصرهای کوفه بکربلای معلا
متصل کردد حق سبحانه و تعالی کربلا را پناه و جایگاهی کرداند که پیوسته محل
آمد و شد ملائکه و مومنان باشد و حق تعالی ان زمین را بسیار بلند مرتبه مقدس
کرداند و چندان از برکات و رحمتها در ان قرار دهد که اکر مومنی در انجا
بایستد و بخواهد هر اینه بیک دعا مثل هزار مرتبه ملک دنیا باو عطا فرماید
پس حضرت صادق علیه السلم آهی کشیدند و فرمودند که ای مفضل بدرستی
که بقعههای زمین با یکدیکر مفاخرت کردند پس کعبه معظمه بر کربلا فخر کرد
حق تعالی وحی کرد بکعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا بدرستی که ان بقعه
مبارکه ایست که در انجا ندای انی انا الله از شجر مبارکه بموسی رسید و ان همان
مکان بلند است که مریم و عیسی را در انجا جای دادم و در موضعی که سر
مبارک حضرت امام حسین صلوات الله علیه را بعد از شهادت شستند
در همان موضع حضرت مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل
داد و خود در انجا غسل کرد و ان بهترین بقعه ایست که حضرت رسول
صلی الله علیه و اله وسلم از انجا عروج نمود و خیر و رحمت بی پایان برای
شیعیان ما در انجا مهیاست تا ظاهر شدن حضرت قایم علیه السلام مفضل
کفت که ای سید من پس مهدی دیگر بکجا متوجه خواهد شد فرمود که بسوی

مدینه جدم رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم چون وارد مدینه شود امر عجیب
از او بظهور اید که موجب شادی مؤمنان وخواری کافران باشد مفضل پرسید
که انچه امر است فرمود که چون نزد قبر جد بزرگوار خود رسید گوید که ای گروه
خلایق این قبر جد من رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم است گویند بلی
ای مهدی ال محمد گوید که کیستند اینها که با او دفن کرده اند گویند که دو مصاحب
ودو همخوابه او ابوبکر وعمر پس حضرت در حضور خلق از روی مصلحت پرسد که
کیست ابوبکر وعمر وبچه سبب ایشانرا از میان جمیع خلایق با جدم دفن کرده اند
وگاه باشد که دیگری باشد که در اینجا مدفون شده باشد پس مردم گویند که ای
مهدی آل محمد غیر ایشان مدفون نیست ایشانرا برای همین در اینجا دفن کرده اند
کسی در اینجا
که خلیفه رسول بودند وپدر زنان انحضرت بودند پس فرماید که ایا کسی هست
که اگر به بیند ایشانرا بشناسد گویند بلی ما بصفت میشناسیم باو فرماید که آیا
کسی شک دارد در این که ایشان در اینجا مدفونند گویند نه پس هر دو را با بدن
تازه بیرون اورند بهمان صورت که داشته اند پس بفرماید که کفنها را از ایشان
بگشایند وایشانرا اویزان کنند بر درخت خشکی پس برای امتحان خلق در حال
ان درخت سبز شود وبرگ براورد وشاخهایش بلند شود پس جمعی که ولایت
ایشان داشته اند گویند اینست والله شرف وبزرگواری وما رستگار شدیم بمحبت
ایشان وچون این خبر منتشر گردد هر که در دل بقدر حبه از محبت ایشان داشته
باشد حاضر شود پس منادی از جانب صاحب علیه السلم ندا کند که هر که این دو مصاحب
ودو همخوابه حضرت رسول را دوست میدارد از میان مردم جدا شود ویکجانب
بایستد پس خلق دو طایفه شوند یکی دوست دار ایشان ویکی لعنت کننده بر ایشان
پس حضرت عرض فرماید بر دوستان ایشان که بیزاری جوئید از ایشان والا بعذاب

الهی

الهی گرفتار میشوند ایشان جواب گویند که ای مهدی آل رسول ما پیش از انکه
بدانیم که ایشانرا نزد خدا قرب ومنزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم چگونه
امروز بیزار شویم از ایشان وحال انکه کرامات بسیار از ایشان بر ما ظاهر شد
ودانستیم که مقرب درگاه حقند بلکه از تو بیزاریم واز هر که ایمان بتو آورده است
واز هر که ایمان با ایشان نیاورده واز هر که ایشانرا ازین خواری بدر اورد وبردار
کشید پس حضرت مهدی صلوات الله علیه امر نماید باد سیاه را که بر ایشان
وزد همگی را بهلاکت رساند پس بفرماید ان دو ملعون را که از درخت بزیر اورند
وایشانرا بقدرت الهی زنده گرداند وامر فرماید خلایق را که همگی جمع شوند پس هر
ظلم وکفری که از اول عالم تا اخر شده گناهش را بر ایشان لازم آورد وزدن سلمان
فارسی وآتش افروختن بدر خانه امیر المؤمنین وفاطمه وحسن وحسین علیهم السلم
برای سوختن ایشان وزهر دادن امام حسن وکشتن امام حسین واطفال وپسر
عمان ویاران او علیهم السلم واسیر کردن ذریت حضرت رسول صلی الله علیه واله
وریختن خون آل محمد در هر زمانی که بناحق ریخته شده وهر فرجی که بحرام جماع شده
وهر سودی وحرامی که خورده شده وهر گناه وظلم وجوری که واقع شده باشد تا قیام
قایم آل محمد همه را بر ایشان بشمارد که از شما شده وایشان اعتراف نمایند زیرا که اگر
در روز اول غصب حق خلیفه بحق نمیکردند اینها در عالم نمیشد پس امر فرماید که از برای
مظالم برکشند وآتشی را امر فرماید که از زمین بیرون اید وایشانرا بسوزاند
با درخت وبادی را امر فرماید که خاکستر ایشانرا بدریاها پاشد مفضل گفت که ای
سید این اخر عذاب ایشان خواهد بود فرمود که هیهات ای مفضل والله که سید
اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه واله وصدیق اکبر امیر المؤمنین وفاطمه زهرا
وحسن مجتبی وحسین شهید کربلا وجمیع ائمه هدی همگی زنده خواهند شد

وهرکه ایمان محض خالص داشته باشد وهرکه کافر محض بوده همگی زنده خواهند
شد وازبرای جمیع ائمه ومؤمنان ایشانرا عذاب خواهند کرد حتی انکه در شبانه
روزی هزار مرتبه ایشانرا بکشند وزنده شوند پس خدا بهر جایی که خواهد ایشانرا
ببرد ومعذب کرداند پس ازاینجا حضرت مهدی علیه السلم متوجه کوفه شود ودر
مابین کوفه ونجف فرود اید با چهل وشش هزار ملك وچهل وشش هزار از جن
وسیصد وسیزده تن از نقبا مفضل پرسید که زوراکه بغداد باشد درانوقت
چگونه خواهد بود فرمود که محل لعنت وغضب آلهی خواهد بود ووای برکسی
که درانجا ساکن از علمهای زرد وعلمهای مغرب واز علمهایی که از نزدیك ودور متوجه
ان میکردد والله که بران شهر نازل شود اصناف عذابها که برامتهای کذشته
نازل شده وعذابی چند بران نازل شود که چشمها ندیده باشد وکوشها نشنیده
باشد وطوفانی که براهلش نازل خواهد شد طوفان شمشیر خواهد بود والله که
یك وقتی چنان آبادان شود بغداد که کویند دنیا همین است وکویند که خانها
وقصرهایش بهشت است ودخترانش حور العین اند وپسرانش ولدان بهشت اند
وکمان کنند که خدا روزی نبد کانرا نکرده است مکر دران شهر و ظاهر شود قسمت
دران شهر از افترا برخدا ورسول وحکم بناحق وکواهی ناحق وشراب خوردن وزنا
کردن ومال الحرام خوردن وخون ناحق ریختن انقدر که در تمام دنیا انقدر نمیباشد
پس خدا خراب کند انرا باین فتنها ولشکرها بمرتبه که اکرکسی کذرد ونشان
دهد که اینجا زمین ان شهر است وبآواز فصیح ندا کند که بفریاد رسید ای آل
محمد مضطر وبیچاره که از شما یاری میطلبد پس اجابت نمائید ورا کنجهای خدا
درطالقان چه کنجها نه از نقره ونه از طلا بلکه مردی چند مانند پارها اهن وبعزیمت
وعزم وصلابت برپابوهای اشهب سوار همه مکمل ومسلح وپیوسته بکشند ظالمانرا

تابکوفه در اید در وقتی که اکثر زمین را از کافران پاك کرده باشد پس درکوفه ساکن
میشود وباو خبر میرسد که مهدی واصحابش بنزدیك کوفه رسیده اند پس باصحاب
خود میکوید که بیایید برویم وببینیم که این مرد چیست وچه میخواهد والله که خود
میداند که مهدی آل محمد است اما مطلبش انستکه براصحاب خود ظاهر سازد
حقیقت انحضرترا پس حسنی دربرابر حضرت مهدی می ایستد ومیکوید که اکر
راست میکویی مهدی آل محمد کجاست عصای جدت رسول خدا صلی الله علیه واله
وانکشتری او وبرد وزره او که او را فاضل مینامیدند وعمامه اش که سحاب میکفتند
واسبش که بربوع نام داشت وناقه اش که غضبا میکفتند واسترش که دلدل میکفتند
وحمارش که یعفور مینامیدند وبراق وکو مصحف امیر المومنین که بی تغییر وتبدیل
جمع کرد پس همه را حضرت مهدی علیه السلم حاضر کرداند حتی عصای آدم ونوح
وترکه هود وصالح ومجموعه ابراهیم وصالح ویوسف وکیل وترازوی شعیب و
عصای موسی وتابوت موسی وزره داود وانکشتری سلیمان وتاج او واسباب عیسی
ومیراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی عصای رسول الله را برسنك صلبی نصب
کند ودر ساعت درخت بزرکی شود که جمیع لشکر در زیر سایه ان باشند پس حسنی
کوید الله اکبر دست خود را درازکن که باتو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا پس حضرت
دست دراز کند که سید حسنی وجمع لشکرش بیعت نمایند بغیر از چهل هزار
نفر از زیدیه که لشکر او باشند ومصحفها در کردن حمایل کرده باشند انها کویند
که اینها سحر بزرك بود پس حضرت مهدی علیه السلم هرچند ایشانرا پند دهد و
معجزات نماید سودی نبخشد تا سه روز پس فرماید که همه را بقتل رسانند مفضل
پرسید که پس دیکر چه کار خواهد کرد فرمود که لشکرها بر سر سفیانی خواهد تاخت
تا انکه او را بکیرند در دمشق وبرروی صخره بیت المقدس ذبح نماید حضرت امام

حسین صلوات الله علیه ظاهر شود و با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر
که با انحضرت شهید شدند در کربلا و هیچ رجعتی ازاین رجعت خوشتر نیست
پس بیرون اید صدیق اکبر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و برای
او قبه در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف اشرف باشد و یکی در بحرین
و یکی در صفای یمن و چهارم در مدینه طیبه و گویا می بینم قندیلها و چراغهایش را
که آسمان و زمین را روشنی میدهد زیاده از افتاب و ماه پس بیرون آید سید اکبر
محمد رسول الله با هر که ایمان آورده با انحضرت شهید شده باشد پس زنده میکنند
جمعی را که تکذیب انحضرت کرده بودند و شک میکردند در حقیت او و یاد گفته
او مینمودند میگفتند ساحر است و کاهن است و دیوانه است و بخواهش خود
سخن میگوید و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد و همه را بجزای خود
میرساند و همچنین برمیگردانند یک یک از ائمه را تا صاحب الامر علیهم السلام
و هر که یاری ایشان کرده تا خوشحال شوند و هر که آزار ایشان کرده تا آنکه پیش
از آخرت بعذاب و خواری دنیا مبتلا کردند و در ان وقت ظاهر میشود تاویل ان
آیه کریمه که ترجمه اش گذشت که وَنُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ
تا آخر ایه مفضل پرسید که مراد از فرعون و هامان در این آیه چیست حضرت
فرمود که مراد ابو بکر و عمر است مفضل پرسید که حضرت رسول خدا و امیر المؤمنین
با حضرت صاحب الامر علیهم السلام خواهند بود فرمود که بلی ناچار است که ایشان
جمیع زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف را و انچه در ظلمات است و جمیع دریاها را
تا آنکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را بجا برپا
دارند پس فرمود که گویا می بینم ای مفضل ان روز را که با گروه امامان نزد جد خود
رسول خدا صلی الله علیه واله ایستاده باشیم و با حضرت شکایت کنیم آنچه

برما واقع شد ازاین امت جفاکار بعد از وفات انحضرت وانچه بما رسانیدند
از تکذیب در گفتهای ما و دشنام دادن و لعن کردن ما و ترسانیدن ما را
بکشتن و بدر بردن خلفاء جور ما را از حرم خدا و رسول بشهرهای ملک خود و
شهید کردن ما بزهر و محبوس گردانیدن ما پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
واله گریان شود و بفرماید که ای فرزندان نازل نشده است بشما مگر آنکه بجد شما
پیش از شما واقع شود پس ابتدا کند حضرت فاطمه صلوات الله علیها و شکایت کند
از ابو بکر و عمر علیهما اللعنه که فدک را از من گرفتند و چندانکه حجتها بر ایشان اقامت
کردم سود نداد و نامه که تو برای من نوشته بودی برای فدک عمر گرفت در حضور
مهاجر و انصار و آب نجس دهان خود را بران انداخت و پاره کرد و من بسوی قبر
تو آمدم ای پدر و شکایت ایشان را بتو کردم و ابو بکر و عمر بسقیفه بنی ساعده رفتند
و با منافقان دیگر اتفاق کردند و خلافت را از شوهر من امیر المؤمنین غصب کردند پس
چون آمدند که او را به بیعت برند و او ابا کرد هیزم بر در خانه ما جمع کردند که اهل
بیت رسالت را بسوزانند پس من صدا زدم که ای عمر این چه جرأتست که بر خدا و رسول
مینمائی میخواهی که نسل پیغمبر را از زمین براندازی عمر گفت بس کن ای فاطمه که محمد حاضر
نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند علی را بگو بیاید و بیعت کند
واگرنه آتش می اندازم بر در خانه و همه را میسوزانم پس من گفتم خداوندا بتو شکایت
میکنم اینکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شده اند و حق ما را غصب میکنند
پس عمر صدا زد که حرفهای احمقانه زنان را بگذار خدا پیغمبری و امامت هر دو بشما
نداده است پس عمر تازیانه زد و دست مرا شکست و در بر شکم من زد و فرزند محسن
نام ششماهه از من سقط شد و من فریاد میکردم که وا ابتاه وا رسول الله دختر تو فاطمه را
دروغگو مینامند و تازیانه بر او میزنند و فرزندش را شهید میکنند و خواستم که گیسو

بکشایم امیر المومنین دوید ومرا بسینه خود چسبانید وکفت ای دختر رسول خدا
بدرت رحمت عالمیان بود بخدا سوکند میدهم ترا که مقنعه از سر نکشایی و سر با سمان
بلند نکنی والله که اکر بکنی خدا یک جنبنده بر زمین و یک پرنده نکذارد پس برکشتم واز ان
درد وآزار شهید شدم پس حضرت امیر المومنین علیه السلام شکایت کند که چندین
شب با حسین بخانه مهاجر وانصار رفتم واز انها که مکرر تو بیعت خلافت مرا از ایشان
کرفته بودی و از ایشان طلب یاری کردم وهمه وعده یاری کردند وچون صبح شد هیچیک
بنصرت من نیامدند وبسی محنتها از ایشان کشیدم وقصه من مثل قصه هارون بود
درمیان بنی اسرائیل که با موسی کفت که ای فرزند مادر بدرستی که قوم تو مرا ضعیف کردانیدند
ونزدیک بود که مرا بکشند پس صبر کردم از برای خدا وآزار چند کشیدم که وصی پیغمبری
از امت مثل ان نکشیده بود تا انکه مرا شهید کردند بضربت عبد الرحمن بن ملجم پس
حضرت امام حسن صلوات الله علیه برخیزد وکوید که ای جد چون خبر شهادت پدرم
بمعاویه علیه اللعنه رسید زیاد ولد الزنا را با صد وپنجاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد
که من وبرادرم حسین وسایر برادران واهالی را بکیرند تا بیعت کنیم با معاویه وهرکه
قبول نکند کردنش را بزنند وسرش را برای معاویه بفرستند پس من بمسجد رفتم وخطبه
خواندم بغیر از بیت کسی جواب من نکفت پس رو باسمان کردم وکفتم خداوندا
تو کواه باش که ایشانرا دعوت کردم واز عذاب تو ترسانیدم وامر ونهی کردم وایشان
مرا یاری نکردند ودر فرمان برداری من مقصر شدند خداوندا تو بفرست بر ایشان
بلا وعذاب خودرا پس از منبر فرود امدم وایشانرا کذاشتم وبجانب مدینه روان شدم
پس آمدند بنزد من وکفتند اینک معاویه لشکرها بانبار وکوفه فرستاده است
ومسلمانانرا غارت کرده اند وزنان واطفال بیکناه را کشته اند بیا تا با ایشان
جهاد کنیم پس کفتم بایشان که شمارا وفایی نیست وجمعی با ایشان فرستادم وکفتم

بنزد معاویه خواهید رفت وبیعت مرا خواهید شکست ومرا مضطر خواهید کرد
که با معاویه صلح کنم آخر نشد مکر انچه من ایشانرا خبر داده بودم پس برخیزد امام
معصوم مظلوم شهید حسین بن علی صلوات الله علیه با خون خود خضاب
کرده با جمیع شهدایی که با او شهید شدند پس چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله
نظرش بر او افتد بکرید وجمیع اهل آسمانها وزمین بکریه انحضرت کریان شوند
وحضرت فاطمه نعره بزند که زمین بلرزد وحضرت امیر المومنین وامام حسن از جانب
راست حضرت رسول صلی الله علیهم بایستند وحضرت فاطمه از جانب چپ انحضرت
پس حضرت امام شهید نزدیک اید حضرت رسول الله علیه واله وسلم اورا بسینه
خود بچسباند وبکوید فدای تو شوم ای حسین دیدات روشن باد ودیده من درباره تو
روشن باد واز جانب راست حضرت امام حسین علیه السلم حمزه سید شهدا باشد
واز جانب چپ وجعفر طیار محسن را حضرت خدیجه وفاطمه بنت اسد وامیر المومنین
برداشته بیاورد وفریاد کنان وحضرت فاطمه صلوات الله علیها ایه تلاوت
فرماید که ترجمه ظاهر لفظش اینست روزی که بشما وعده میدادند امروز می یابد
هر نفسی انچه کرده است از کار خیر کردانیده شده وانچه کرده است از کار آرزو
میکند که کاش میان وان کار بزرک زشت فاصله دوری باشد پس صادق علیه
السلام بسیار کریست وفرمود که روشن مباد دیده که نزد ذکر این قصه کریان نکردد
پس مفضل کریست وکفت ای مولای من چه ثواب دارد کریستن بر ایشان فرمود که ثواب
غیر متناهی اکر شیعه باشد مفضل پرسید که دیکر چه خواهد شد فرمود که حضرت
فاطمه صلوات الله علیها برخیزد وبکوید خداوندا وفا کن بوعده که با من کرده ودرباب
انها که بر من ظلم کردند وحق مرا غصب کردند ومرا زدند ومجروح آوردند بستمهایی
که بر جمیع فرزندان من کردند بکویند برا و ملائکه آسمانهای هفت کانه وحاملان عرش

الهی و هر که در دنیاست و هر که در تحت الثری است همگی خروش برآورند پس نماند
احدی از کشندگان ما و ستمکاران بر ما و آنها که راضی بودند بستمهای ما مگر
هزار مرتبه در آنروز کشته شوند مفضل گوید که عرض کردم که برای مولای من
جمعی از شیعیان شما هستند که قایل نیستند که شما و دوستان شما و دشمنان شما
در آنروز زنده خواهید شد فرمود که مگر نشنیده اند سخن جد ما رسول الله
و سخنهای ما اهل بیت را که مکرر خبر داده ایم از رجعت مگر نشنیده اند این آیه را
وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ فرمود که عذاب
پست تر عذاب رجعت است و عذاب بزرگتر عذاب قیامتست پس حضرت فرمود
که جمعی از شیعیان که در شناخت ما تقصیر کرده اند میگویند که رجعت آنست که
که پادشاهی برگردد و مهدی ما پادشاه شود وای برایشان که پادشاهی دین و
دنیا را از ما گرفته است تا بما برگردد پادشاهی نبوت و امامت و وصایت همیشه
با ما مستای مفضل اگر تدبر نمایند شیعیان ما قرآن هر آینه در فضیلت
ما شک نکنند مگر نشنیده اند این آیه کریمه که وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ
اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ تا آخر آیه کریمه که ترجمه اش گذشت والله که تنزیل این آیه
در بنی اسرائیل است و تاویلش در رجعت ما اهل بیتست و فرعون و هامان
ابوبکر و عمر اند پس فرمود پس فرمود که بعد از آن برخیزد جدم علی بن الحسین
و پدرم امام محمد باقر علیهما السلم شکایت کنند بجد خود رسول خدا صلی الله
علیه و اله و آنچه از ستمکاران برایشان واقعشده است پس برخیزم من و شکایت
کنم آنچه از منصور دوانیقی بمن رسیده است پس برخیزد فرزندم امام موسی و
شکایت کند بجدش از هارون الرشید پس برخیزد علی بن موسی الرضا و شکایت
کند از مامون ملعون پس برخیزد امام محمد تقی و شکایت کند از مامون و غیر او

پس برخیزد امام علی نقی علیه السلم و شکایت کند از متوکل پس برخیزد امام حسن
عسکری علیه السلم و شکایت کند از معتزل پس برخیزد مهدی آخر الزمان
هم نام جدش حضرت رسول صلی الله علیه و اله با جامه خون آلود حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و اله در روزی که پیشانی نورانیش در جنگ احد مجروح گردید
و دندان مبارکش را شکستند بخون آلوده شد و ملائکه بر دور و کنار او باشند
تا بایستد نزد جد امجدش و بگوید مرا وصف کردی برای مردم و ولایت فرمودی
و نام و نسب و کنیت مرا از برای ایشان بیان کردی پس امت تو انکار حق من کردند
و اطاعت من نکردند و گفتند متولد نشده است و نیست و نخواهد بود یا گفتند که
مرده است و اگر میبود اینقدر غایب نمیماند پس صبر کردم از برای خدا تا الحال
که حق تعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم پس حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرماید
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ
أَجْرُ الْعَامِلِينَ و گوید آمد یاری و فتح الهی و ظاهر شد گفته حق تعالی وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ
رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ
پس بخواند إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ
وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا
مفضل پرسید که چه گناه داشت حضرت رسول صلی الله علیه و اله که حق تعالی
میفرماید که تا بیامرزد برای تو الله تعالی آنچه گذشته است از گناهان تو و آنچه
مانده است و بعد از آن خواهد شد حضرت صادق علیه السلم فرمود که ای مفضل
رسول خدا صلی الله علیه و اله دعا کرد که خداوندا گناهان شیعیان برادر من
علی بن ابی طالب و شیعیان فرزندان من که اوصیای من اند گناهان گذشته
و آینده ایشان را تا روز قیامت بر من بار کن و مرا در میان پیغمبران بسبب گناه

شیعیان رسوا مکن پس حقتعالی گناه جمیع شیعیان را بر آنحضرت بار کرد و همه را از برای
آنحضرت آمرزید پس مفضل بسیار گریست و گفت ای سید من اینها فضل خداست
بر ما ببرکت شما امامان ما حضرت فرمود که ای مفضل این مخصوص تو و امثال
تو است از شیعیان خالص و این حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا
رخصت میطلبند و بهانه میجویند پس اعتماد بر این فضیلت میکنند و ترک عبادت
میکنند پس ما هیچ فایده بحال ایشان نمیتوانیم رسانید زیرا که حقتعالی میفرماید که شفاعت
نمیکنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد و شفیعان از خشیت الهی ترسانند مفضل
پرسید که این آیه که حضرت رسول صلی الله علیه و اله خواهند خواند که لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ
كُلِّهِ مگر آنحضرت بر همه دینها هنوز غالب نشده اند فرمود ای مفضل اگر بر همه شده
بودند مذهب یهود و نصاری و مجوس و صابیان و غیر ایشان از دینهای باطل در زمین
نمیماند بلکه این در زمان رجعت حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله خواهد بود و
این آیه نیز در زمان حضرت بعمل خواهد آمد وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ حضرت
كُلُّهُ لِلَّهِ پس حضرت صادق علیه السلم فرمود که برگردد حضرت مهدی علیه السلم پس
بسوی کوفه و حقتعالی از آسمان بشکل ملخ طلا بر ایشان بباراند چنانچه بر حضرت
ایوب علیه السلم بارید و قسمت نماید بر اصحابش گنجهای زمین را از طلا و نقره و جواهر
مفضل پرسید که اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی بر یکی ما داشته باشد از برادران
مؤمن بر ذمت او باشد چگونه خواهد شد حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت مهدی
علیه السلم ندا میفرماید در تمام عالم قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید
و بگوید پس همه را ادا فرماید حتی یک کله سیر و یکدانه خردل و این حدیث از این طولانی
تر است و ما باین قدر که مناسب این مقال است اکتفا کردیم باب ... در اثبات معاد است
و بیان مقدمات آن و توابع آن از وقت مرگ تا انقضای امر عالم و در آن چند فصل است

فصل در اثبات معاد جسمانیست و در آن تمهید مقدمه ضرور است بدانکه آنچه
در قرآن مجید و احادیث معتبره وارد شده است در وصف قیامت و مقدمات
و خصوصیات و اوصاف آن و آنچه بعد از آن احوال خلق بآن منتهی میشود باید
همه را اذعان کرد و راه تاویل در آنها نباید گشود زیرا که اعظم اسباب ایمان و یقین و انقیاد است و تسلیم
انقیاد است چنانچه در احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلم منقول است که هر چه
از ما بشما میرسد اذعان و تسلیم نمایید و اگر عقل شما بآن نرسد بظاهرش اقرار نمایید
و رد و انکار میکنید شاید ما گفته باشیم و تکذیب و رد بر خدا و ند عرش اعلی است
و ابتدا باثبات معاد نمودیم زیرا که اصل و عمده است و بسیاری از احوال موت و قبر
موقوف بر آنست بدانکه معاد در لغت بسه معنی آمده است اول عود و رجوع بجائی
یا بحالی که از آن منتقل شده باشد دویم مکان عود سیم زمان عود و مراد در اینجا عود
روح است بحیات برای یافتن جزای اعمال که در مدت حیات دنیا کرده است از خیر
و شر یا مکان یا زمان عود هر سه بیک چیز بر میگردد و آن روحانی و جسمانی میباشد
و روحانی آنست که روح باقی ماند بعد از مفارقت بدن اگر از سعدا باشد و بعلوم
و کمالاتی که در دنیا اکتساب نموده مبتهج و مسرور باشد و اگر از اشقیا باشد بجهل
مرکب و بسیط و صفات ذمیمه که در این نشأ کسب کرده است معذب و مغموم
باشد و فلاسفه بهمین معاد قایلند و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را
تاویل باین دو حالت میکنند و معاد جسمانی آنست که این بدنها در قیامت عود کنند
و بار دیگر با ایشان متعلق گردد و اگر از اهل ایمان و سعادتمند داخل جهنم شوند
و بآتش جسمانی معذب گردند و این از ضروریات دین اسلامست بلکه اتفاقی جمیع اهل
ملل است و یهود و نصاری نیز باین قایل اند و اکثر کتابهای الهی باین معنی
ناطق است خصوصا قرآن مجید که اکثر آیات آن در این معنی صریح است و قابل تاویل

چنانچه عامه و خاصه نقل کرده اند که ابی بن خلف استخوان پوسیده را آورد
نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دست مالید و ریزه کرد و گفت که تو
میگوئی که خدا این استخوان پوسیده را در قیامت زنده میکند حضرت فرمود
که بلی و ترا زنده میکند و داخل جهنم میکند پس این آیه کریمه نازل شد وَضَرَبَ لَنَا
مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ چنانچه بعد ازین ان شاء الله تفسیرش مذکور خواهد شد و شک
نیست در انکه انکار حضرت رسول و ائمه هدی علیهم السلام همه هست چنانچه فخر رازی
گفته استانست که ممکن نیست جمع کردن ایمان بما جاء به النبی صلی الله علیه و آله
و میان انکار حشر جسمانی و فلاسفه حکما انکار این معاد نموده اند باعتبار انکه اعاده
معدوم را محال میدانند و متمسک بشبهه چند اند که هرکه اندک شعوری داشته
باشد و درانها تامل کند میداند که محض شبهه و تلبیس ابلیس است و لهذا بعضی از
ایشان که از اثبات این مدعا عاجز شده اند در چنین مسئله غامضی که محک انظار
و افکار جمیع عقلاست دعوی بداهت کرده اند و کسی که باعتبار چنین شبهه
دست از دلایل قاطعه کتاب و سنت و گفته خدا و جمیع انبیا و ائمه هدی صلوات
الله علیهم بر دارد معلوم است که چه مقدار بهره از اسلام و ایمان و یقین دارد
با انکه قول بحشر جسمانی توقفی بر تجویز اعاده معدوم ندارد و جمعی از متکلمین خاصه و عامه
بهر دو قایل شده اند یعنی روح بعد از مفارقت بدن باقی است و لذات و آلام
روحانی هر دو را دارد و در قیامت که ارواح بابدان بر میگردد و به بهشت
یا جهنم میروند سعدا در بهشت لذات روحانی و جسمانی هر دو را دارند و
محقق دوانی در شرح عقاید گفته استکه بدانکه معاد جسمانی از جمله اموریست
که واجبست اعتقاد بان و منکران کافر است و معاد جسمانی و روحانی اعنی التذاذ
نفس بعد از مفارقت بدن و تالم او بلذات و المهای عقلی تکلیف تعلق نگرفته است

باعتقاد بان و منکران کافر نیست اما منعی نیست شرعا و عقلا از اثبات ان فخر رازی
در بعضی از تصانیفش گفته استاما قایلون بمعاد جسمانی و روحانی هر دو خواسته اند
جمع کنند میان حکمت و شریعت و گفته اند عقل دلالت کرده است برانکه سعادت
ارواح بمعرفت خدا و محبت اوست و سعادت اجساد در ادراک محسوساتست
و جمع میان این دو سعادت در این زندگانی دنیا ممکن نیست زیرا که آدمی با استغراق
بودن در تجلی انوار عالم قدس ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی چیزی
از لذات جسمانی و با استغراق او در استیفای این لذات جسمانیه ممکن نیست
او را که ملتفت شود بسوی لذات روحانی زیرا که ارواح بشری در این عالم
ضعیفند در وقتی که مفارقت کردن از بدنهای بر ایشان داشته و استمداد قوت
از عالم قدس و طهارت کردند قوتی ایشانرا بهم میرسد که جمع میان این دو امر میتوانند
کرد و شبهه نیست در انکه این حالت اعلای کمالات و اقصای منازل سعاداتست
و دوانی گفته استکه قول بهر دو نه محض جمیع بین الرأیین است بلکه هر دو برهانی
شده است چنانچه شیخ ابو علی در شفا گفته است هر چند در کتاب مواد نفی حشر
جسمانی کرده است مؤلف گوید که این مذهب اقوای مذاهبست و منافاتی میان
لذات جسمانی و روحانی نیست و احادیث نیز دلالت براین دارد و چنانچه عیاشی
و غیر او از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند که چون اهل بهشت داخل بهشت
شوند دوستان خدا در مساکن و منازل خود و هر مومنی از ایشان بر تخت
خود تکیه کنند و خدمتکاران بر دور او بایستند و میوه ها آویخته باشد بر سر او
و چشمه ها بر دور او بجوش آید و از زیر قصر او نهرها جاری شود و مسندها برای او
بگسترانند و متکاهای متعدده برای او بگذارند و هر چه خواهش کند خدمتکاران
برای او حاضر کرده اند پیش از انکه از ایشان بطلبند و حوریان سیاه چشم از باغستانها

بسوی او بخرامند و در این نعمتها بمانند انچه خدا خواهد خداوند جبار ایشانرا ندا کند
کهای دوستان من و اهل طاعت من و ساکنان بهشت من در جوار من میخواهید شما را
بچیزی که بهتر است از انچه در ان هستید کویند ای پروردکار ما چه چیز بهتر
میباشد ازاین نعمتها که ما داریم انچه نفس ما خواهش میکند و دیده ما لذت میبرد از
نعمتها داریم و در جوار رحمت خداوند کریم خود هستیم پس چون بار دیکر ندا با ایشان
برسد کویند ای پروردکار ما بده انچه بهتر است از انچه ما در ان هستیم حقتعالی فرماید
که رضا و خشنودی من از شما و محبت من نسبت بشما بهتر و عظیم است از انچه در ان
هستید پس کویند بلی ای پروردکار ما رضای تو از ما و دوست داشتن تو ما را بهتر است
از برای ما و خاطر ما بان شادتر است پس حضرت این ایه را خواند که مضمونش اینست که
وعده داده است خدا مردمان مؤمن و زنان مؤمنه را باغستانها و بهشتها که جاری
میشود در زیر انها نهرها و همیشه در انها خواهند بود و مسکنها و منزلهای خوشبو
و نیکو در جنات عدن و رضا و خشنودی از جانب خدا بزرکتر است از اینها اینست
فوز عظیم و کلینی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که حقتعالی میفرماید که ای بندکان
صدیق من نعمت کنید بعبادت من در دنیا بدرستی که بان نعمت خواهید کرد در آخرت
و ظاهر اینست که با عمل عبادت نعمت خواهند کرد بروجه تکلیف بلکه بسبب انکه
اعظم لذات ایشان در عبادت حقتعالی و مناجات او و تحصیل قرب او ست و ابن بابویه
در امالی از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده که هر که شبی را
بعبادت خدا احیا کند حقتعالی او را در جنة الفردوس صد هزار شهر عطا کند که
در هر شهری برای او باشد انچه نفس خواهش کند و دیده از ان لذت برد و انچه بخاطری
خطور نکرده باشد سوای انچه مهیا کرده است از برای او از کرامت و مزید قرب
و در مجمع البیان احادیث بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و اله روایت کرده است

که بهترین

که بهترین نعمتهای اهل بهشت که حوریان برای ایشان خوانند کی کنند بحسن صوتی
که جن و انس نشنیده باشند اما نه بروش غنای شیطان بلکه تسبیح و تحمید و تقدیس
حقتعالی و بروایت دیکر فرمود که در بهشت درختی هست که حقتعالی بان درخت وحی
میکند که بشنوان به بندکان من که در دنیا مشغول بعبادت من و ذکر من شدند
و ترک کردند شنیدن صدای بربط و نای را پس صدائی بلند شود از ان درخت
بتسبیح و تنزیه پروردکار که خلایق هرکز مثل ان صدا را نشنیده باشند و ابن بابویه
رحمه الله علیه در رساله عقاید کفته است که اهل بهشت چند نوع اند بعضی از
ایشان نعمت میکنند بتقدیس و تسبیح و تنزیه و تکبیر حقتعالی با ملائکه خدا و بعضی نعمت
میکنند بانواع خوردن و آشامیدن و میوهها و تختها و حوریان و خدمت فرمودن
پسران و نشستن بر مسندها و پوشیدن سندس و استبرق بهشت و هر لذت میبرد بانچه کس
میخواهد و همتش بان متعلق است و باو داده میشود انچه خدا برای ان عبادت کرده است
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بدرستی که مردم حقتعالی را عبادت میکنند
بر سه صنف صنفی از ایشان عبادت میکنند خدا را بامید ثواب پس این عبادت
خدمتکارانست و صنفی از ایشان عبادت میکنند او را از ترس آتش او پس این عبادت
غلامانست و صنفی از ایشان عبادت میکنند او را از برای محبت او پس این عبادت
بزرکوارانست و کریمانست و شیخ مفید علیه الرحمه در شرح این کلام کفته است که
ثواب اهل بهشت التذاذ با کل و مشارب و مناظر و مناکح است و انچه ادراک میکنند
حواس ایشان از چیزهائی که مطبوع اند بر میل بسوی انها و ادراک میکنند مرادها را خود
بظفر یافتن بانها و نیست در بهشت از بشر کسی که لذت بیابد بغیر اینها و هم لیکن کسی که
در بهشت بشری هست که لذت می یابد بتسبیح و تمجید پس بدن خوردن و آشامیدن
قولیست که شاذ است از دین اسلام و ان ماخوذ است از دین نصاری که میکویند که انها

که در دنیا اطاعت حقتعالی کرده اند در بهشت ملائکه میشوند نمیخورند و نمی آشامند
و جماع نمیکنند و حقتعالی تکذیب قول ایشان کرده است بانکه ترغیب نموده است
عاملانرا بر عمل بوعده اکل و شرب و جماع پس چگونه تجویز این قول میکنند و حال آنکه
کتاب خدا شهادت بضدّ آن میدهد و اجماع بر خلاف آن منعقد است مگر آنکه در این باب
تقلید کسی کرده باشد که تقلید او جایز نیست یا عمل بحدیث موضوعی کرده باشد
مولف گوید که کلام مفید علیه الرحمه مبیّن است و در احادیث معتبره این مضمون
بنظر نرسیده است که جمعی از اهل بهشت باشند که مطلقا از لذات جسمانی ملتذ نشوند وماند
ملائکه باشند و حدیثی که شاهد آورده است دلالت بر مدعای او نمیکند زیرا که از آنکه
جمیرا در وقت عبادت بهشت ملتذ نشوند همچنانکه در عبادت نعمتهای دنیا منظور
ایشان نمیباشد و معهذا از نعمتهای آن لذت می یابند بلی ممکن است که لذات جسمانی
و روحانی هر دو از برای جمعی حاصل باشد چنانکه تحقیق کردیم بانکه ممکن است که ایشانرا
در ضمن التذاذ بلذات جسمانی لذات روحانی حاصل شود زیرا که تلذذ بلذات جسمانیه
مراتب و درجات میدارد و بحسب اختلاف احوال اهل بهشت بعضی مانند بهایم در
باغهای بهشت میچرند و مثل حیوانات نعمتهای آنرا صرف مینمایند چنانچه در دنیا لذت
می یافتند بی آنکه از قرب وصال محبوب و کمال بهره داشته باشند و بعضی هستند که
بهشت را از این جهت میخواهند که در کرامت خدا و محل دوستان اوست و لذات از
نعمتهای بهشت از این جهت می یابند که علامت کرامت حقتعالی است و محبوب ایشانرا
برای ایشان مهیا گردانیده است پس از هر گل و ریحان بوی لطف خداوند رحمان
استشمام مینمایند و از فاکهه و طعامی طعم رحمت بیغایت او را در می یابند و همچنین
سایر نعمتها بلکه در دنیا نیز کام و مشام ایشان همین لذت را می یابد پس بهشت
دو بهشت است روحانی و جسمانی و بهشت جسمانی قالب بهشت روحانیست همچنانکه

صورت عبادات در دنیا قالب محبت و معرفت و اخلاص و سایر مکملات عبادتست
پس کسی که در دنیا بجسد بیروحی از عبادت قناعت کرده باشد در بهشت جسمانی
بغیر لذات جسمانی لذتی نمی یابد و کسی که در دنیا روح عبادترا فهمیده است و لذت
عبادترا چشیده است و عاشق عبادت گردیده است و اسرار بندگیرا یافته است
و با خلاص و خضوع و خشوع و سایر عبادات ظاهره و باطنه بعمل آورده است
در بهشت جسمانی بجز لذات روحانی نمی یابد و قدری از بسط و توضیح این سخن در
کتاب عین الحیوة و کتاب بحار نموده ام وَذَلِكَ مِمَّا أَفَاضَ اللّهُ عَلَيَّ بِلُطْفِهِ وَهُوَ
وَلِيُّ التَّوْفِيقِ و در باب اثبات معاد جسمانی اکتفا بتفسیر یک آیه مینماید که اعتقاد
متکلمین منحصر این آیاتست قَالَ سُبْحَانَهُ وَضَرَبَ لَنَا مَثَلاً وَنَسِيَ خَلْقَهُ بسبب نزول
این آیه سابقا مذکور شد و فخر رازی گفته است در این آیه غرایب بسیار هست
بقدر امکان ذکر میکنیم پس میگوئیم آنها که منکر حشر اند بعضی مطلقا متمسک بدلیل
بلکه شبهه نیز نشده اند و اکتفا بمحض استبعاد و ادعای ضرورت نموده اند و اکثر
چنین اند و بسیاری از آیات دلالت بر این دارد مثل این آیه قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ
وَهِيَ رَمِيمٌ یعنی گفت کی زنده میکند این استخوانهائی را در حالتی که رمیم و پوسیده
شده است پس انکار بمحض استبعاد بود و حقتعالی اول ابتدا کرد بابطال استبعاد
ایشان که فرمود وَنَسِيَ خَلْقَهُ یعنی آیا فراموش کرده است که ما خلق کرده ایم اورا
از خاک و از نطفه متشابهة الاجزا از سر تا قدم اعضای مختلفه از جهت صورت
و قوام از برای ایشان مقرر کردیم و اکتفا باین نکردیم بلکه در این اعضا حالتی
چند قرار دادیم که از قبیل این اجسام نیست از نطق و عقل یعنی ادراک امور کلیه
که بسبب آنها مستحق اکرام شده و از سایر حیوانات ممتاز گردیده اگر بمحض استبعاد
اکتفا میکنند چرا استبعاد از برگشتن نطق و عقل بمحل خود نمیکنند و تخصیص

ایشان استخوانرا بذکر از برای ان بود که از حیات دور تراست و وصف کردند انرا
بپوسیده شدن و ریزه شدن باعتبار انکه از کهنه شدن و متفرق کردیدن اجزا موجب
زیادتی استبعاد است وحق تعالی رفع استبعاد ایشان کرد بکمال علم وقدرت ان خداوندی
که اینهارا بر میکرداند پس فرمود که از برای ما مثل میزنند یا استخوان پوسیده یعنی قدرت مارا
مثل قدرت خود کمان کرده فراموش کرده است خلقت عجیب و افریدن غریب خودرا
در اول خلق او پس کفت بکو زنده میکند انهارا انخداوندی که انهارا از کتم عدم بوجود
آورد در اول بار و او بهر خلقتی علیم و داناست و هیچ امری بر او مخفی نیست و بعضی از منکران
معاد شبهه ذکر کرده اند اکرچه اخرش باز باستبعاد بر میکردد و ان بر دو جهتست اول
انکه بعد از عدم چیزی باقی نمیماند پس چکونه صحیح است بعد از عدم حکم بوجود بران کردن
وحق تعالی اشاره بجواب این شبهه کرده است بانکه در اول خلق نیز هیچ نبود و معدوم
مطلق بود و اورا آفرید همچنین او بر میکرداند هرچند معدوم شده باشد و شبهه
دویم انستکه میکویند کسی که اجزای او در مشرق و مغرب عالم پراکنده شده باشد و
بعضی از انها در بدن درندکان داخل شده و بعضی جزو اجزا ها و کوزها و مثل انها
شده باشد چکونه جمع میشود و از این بعید تر انکه اکر آدمی ادم دیکر را بخورد و اجزای
ماکول جزو بدن اکل بشود اکر در حشر بر کردند اکر ان اجزا در بدن اکل داخل شود بدن
بدن ماکول از چه چیز خلق خواهد شد و اکر در بدن ماکول داخل شود اکل از چه چیز
خلق خواهد پس حق تعالی برای ابطال این شبهه فرموده است وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ و
جوابش آنستکه در اکل اجزای اصلیه نیستکه از منی بهم رسیده و اجزای فضلیه هست
که از غذا بهم رسد و در ماکول هر دو قسم هست پس اکر انسان انسانیرا بخورد اصلی
ماکول اجزای فضلی اکل خواهد بود و اجزای اصلی اکل انهاستکه پیش خوردن انسان
جزو بدن او بوده است وحق تعالی بهمه چیز عالم است و میداند اجزای اصلی و فضلی هر یک
کدامست پس جمع میکند اجزای اصلی ماکول را و نفخ روح دران میکند و همچنین اجزائی
که در بقاع و اصقاع متفرق شده است بحکمت شامله و قدرت کامله خود جمع میکند
پس حق تعالی رفع استبعاد ایشان میکند بوجه دیکر فرموده اَلَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ
الْأَخْضَرِ نَارًا یعنی خداوندی که از درخت ترکه میان آتش و میراننده انست آتش
سوزنده بیرون می آورد اشاره است بانکه دو درخت در بادیه میباشد یکی را مرخ
و دیکری عفار میکویند چون خواهند که آتش بکیرند شاخ یکی از این دو درخت را بیکدیکر
میسایند از انها آتش ظاهر میشود و از درختان دیکر نیز بعمل می آید مکر درخت عناب
اما از این دو درخت بهتر بعمل می آید فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ پس ناکاه شما از ان آتش
می افروزید أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى وَهُوَ
الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ یعنی نیست انکسی آسمانها و زمین را قادر بر انکه خلق کند مثل ایشانرا بلی
قادر هست و اوست بسیار خلق کننده و بسیار دانا رازی کفته است ذکر درخت سبز انست
که آدمی مرکبست از بدنی که دیده میشود و حیاتی که در اعضای او ساری شده و ان لازم
حرارت غریزیست که در جمیع بدن جاریست اکر استبعاد میکنید بهم رسیدن حرارت
و حیات را در او پس استبعاد میکنید زیرا که بودن اتش در درخت سبزی که آب از ان میچکد
عجیب تر و غریب تر است و اکر استبعاد میکنید خلق جسمش را پس خلق آسمانها و زمین
بزرکتر است از خلق بدنهای شما وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ اشاره است بانکه قدرتش کاملست
الْعَلِيمُ اشاره است بانکه علم او شاملست و از جمله آیاتی که مشتملست بر برهان
عقلی بر اثبات معاد اعم از جسمانی و روحانی این آیات شریفه است أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا
خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ یعنی کمان میکنید که ما شما را عبث خلق
کرده ایم و شما بسوی ما بازکشت نخواهید کرد این آیه قطع نظر از انکه کلام الهی است
و راه شک دران نیست برهان قاطع است بر اثبات معاد زیرا که براهین قاطعه و اجماع

جمیع ارباب عقول ثابت شده است که جناب مقدس ایزدی حکیم است و فعل عبث
از او صادر نمیشود و کارهای همه منوط بحکمت و مصلحت است پس خلق کردن آسمان
و زمین و حیوانات و سایر مکلفین باید برای حکمت باشد تا عبث نباشد و حکمت
معلوم است که نفعی نیست که بجناب مقدس عاید گردد زیرا که او غنی بالذات و کامل
من جمیع الجهاتست و احتیاج بغیر از لوازم امکانست پس باید غرض منفعتی باشد
در این نشأه که مخلوط است باضعاف آن کدورات جسمانی و مصایب و محن و امراض
و فتن و تلف و غصب اموال و بیماری و موت اولاد و احبا و سایر کدورات قابل این
نیست که مردم را از برای آن خلق کنند و این شبهه است بآنکه کریمی شخصی را بزیارت
برد و در خانه که مملو باشد از انواع درندگان و موذیات از شیر و پلنگ و مار
و عقرب و زنبور و غیر اینها و چون وارد شود طعامی نزد او حاضر سازند و هر
لقمه که بردارد چندین زنبور بر دستش و دهانش بزنند و شمشیرداران در برابرش
ایستاده باشند و در هر ساعت بر او حمله آورند و بیش از آنکه آنچه متوقع است
بعمل آید او را گردن بزنند هیچ عاقلی ضیافت چنین را نمی پسندد و مدح نمیکنند بخلاف
آنکه خدمات شاقه باو بفرماید و او را وعده کند که چون این آزارها بکشی ترا بمناصب
عظیمه سرافراز میکنم و انعامات جزیله بتو میدهم و چند روزی آزار میکشی و بعد از آن
مدتهای بسیار در حکومت و رفاهیت خواهید بود همه عقلا او را ستایش میکنند
چه جای آنکه مدت مشقت متناهی و قلیل باشد و مدت راحت و نعمت غیر متناهی

فصل دویم در دفع شبهههای معاد جسمانیست و آن موقوفست بر دانستن حقیقت
روح و بدن انسان بدانکه در حقیقت روح انسان خلاف بسیار هست و فقیر در کتاب
بحار الانوار زیاده از بیست قول نقل کرده ام و بعضی گفته اند چهل قول در این باب
هست و آنچه اکثر محققین قایل شده اند آنست که انسان مرکبست از روح و بدن و این دو

جوهر هر دو حقیقتاً اند که میان ایشان باغایت آشنائی نهایت بیگانگی است که
خلقت یکی از طینت ملائکه و عالم علوی است و خلق دیگری از خاک که محض ظلمت
و مرکز سفلی است و هر کدام را اثر و عملی است که آن دیگر را نیست آثار و افعال بدن دیدن
و شنیدن و بوئیدن و گفتن و خوابیدن و لمس کردن و امثال اینهاست با این اعضا
و قوی ظاهر و لذت و الم در حصول و عدم اینهاست و صفات و ملکات و فهم و
علم و اعتقادات کار روح است بدن نتوان گفت که جواد و شجاع و عالم و مؤمن است
بلکه این افعال جزئی حسی که از بدن و اعضای آن صادر میشود مثل دیدن و شنیدن
همه کار روح است و بدن و اعضا برای اینها آلتی چند اند چنانکه میگوئی من دیدم
بچشم و من شنیدم بگوش و گفتم بزبان پس عبارتست از روح و ذات تو همانست
و این افعال فعل اوست و این اعضا و قوی همه آلات و بند مثل کتابت که قلم مینویسد
در حقیقت نویسنده دیگریست و بعضی گفته اند از جمله آثار و احکام روح گفتن
و شنیدن و خوردن و آشامیدنست بی همه اعضای ظاهر چنانکه از احوال خواب
ظاهر است که بدن و قوای آن همه بیخبرند و بدن در جای خود در خوابست و روح
برای خود می آید و میرود و شهر بشهر میگردد و میگوید و میشنود و همه کار میکند
اما در این کلام سخن هست پس معلوم شد که انسان در حقیقت روح است و بدن
بمنزله اوست و بعضی گفته اند که روح و بدن مانند چراغست در فانوس و نور
و روشنی همه از چراغست و فانوس پرده ظلمت است اگر چراغ را بی پرده مشاهده
نمائی ضیای جمالش را توانی دانست و اگر روح را بی بدن ملاحظه نمائی در آن وقت
میدانی که فانوس نقص و عیب چراغ است نه زینت جمال چراغ تا گرفتار ضعف و ناتوانی نیست
از هبوب ریاح محتاج بفانوس و پنهان است و بیمار تا نحیف و رنجور است محتاج لحاف
و پوشش او را ضرور است مشعل و آفتاب را فانوس در کار نیست و صحیح محتاج پرهیز

جمیع ارباب عقول ثابت شده است که جناب مقدس ایزدی حکیم است و فعل عبث
از او صادر نمیشود و کارهای همه منوط بحکمت و مصلحت است پس خلق کردن آسمان
و زمین و حیوانات و سایر مکلفین باید برای حکمت باشد تا عبث نباشد و حکمت
معلوم است که نفعی نیست که بجناب مقدس عاید گردد زیرا که او غنی بالذات و کامل
من جمیع الجهاتست و احتیاج بغیر از لوازم امکانست پس باید غرض منفعتی باشد
در این نشأه که مخلوط است باضعاف کدورات جسمانی و مصایب و محن و امراض
و فتن و تلف و غصب اموال و بیماری و موت اولاد و احبا و سایر کدورات قابل این
نیست که مردم را از برای آن خلق کنند و این شبهه است بآنکه کریمی شخصی را بزیارت
برد و در خانه که مملو باشد از انواع درندگان و موذیات از شیر و پلنگ و مار
و عقرب و زنبور و غیر اینها و چون وارد شود طعامی بنزد او حاضر سازند و هر
لقمه که بردارد چندین زنبور بر دستش و دهانش بزنند و شمشیرداران در برابرش
ایستاده باشند و در هر ساعت بر او حمله آورند و پیش از آنکه آنچه متوقع است
بعمل آید او را گردن بزنند هیچ عاقلی ضیافت چنین را نمی‌پسندد و مدح نمیکند بخلاف
آنکه خدمات شاقه باو بفرماید و او را وعده کند که چون این آزارها بکشی ترا بمناصب
عظیمه سرافراز میکنم و انعامات جزیله بتو میدهم و چند روزی آزار میکشی و بعد از آن
مدتهای بسیار در حکومت و رفاهیت خواهید بود همه عقلا او را ستایش میکنند
چه جای آنکه مدت مشقت متناهی و قلیل باشد و مدت راحت و نعمت غیر متناهی

فصل دویم در دفع شبهه‌های معاد جسمانیست و آن موقوفست بر دانستن حقیقت
روح و بدن انسان بدانکه در حقیقت روح انسان خلاف بسیار هست و فقیر در کتاب
بحار الانوار زیاده از بیست قول نقل کرده‌ام و بعضی گفته‌اند چهل قول در این باب
هست و آنچه اکثر محققین قایل شده‌اند آنست که انسان مرکبست از روح و بدن و این دو

جوهر هر دو حقیقتاند که میان ایشان با غایت آشنائی نهایت بیگانگی است که
خلقت یکی از طینت ملائکه و عالم علوی است و خلق دیگری از خاک که محض ظلمت
و مرکز سفلی است و هر کدام را اثر و عملی است که آن دیگر را نیست آثار و افعال بدن دیدن
و شنیدن و بوئیدن و گفتن و خوابیدن و لمس کردن و امثال اینهاست با این اعضا
و قوی ظاهر و لذت و الم در حصول و عدم اینهاست و صفات و ملکات و فهم و
علم و اعتقادات کار روح است بدن نتوان گفت که جواد و شجاع و عالم و مؤمن است
بلکه این افعال جزئی حسی که از بدن و اعضای آن صادر میشود مثل دیدن و شنیدن
همه کار روح است و بدن و اعضا برای اینها آلتی چندند چنانکه میگوئی من دیدم
بچشم و من شنیدم بگوش و گفتم بزبان پس عبارتست از روح و ذات تو همانست
و این افعال فعل اوست و این اعضا و قوی همه آلات اویند مثل کتاب که قلم مینویسد
در حقیقت نویسنده دیگریست و بعضی گفته‌اند از جمله آثار و احکام روح گفتن
و شنیدن و خوردن و آشامیدنست بی همه اعضای ظاهر چنانکه از احوال خواب
ظاهر است که بدن و قوای آن همه بیخبرند و بدن در جای خود در خوابست و روح
برای خود می‌آید و میرود و شهر بشهر میگردد و میگوید و میشنود و همه کار میکند
اما در این کلام سخن هست پس معلوم شد که انسان در حقیقت روح است و بدن
بمنزله اوست و بعضی گفته‌اند که روح و بدن مانند چراغست در فانوس و نور
و روشنی همه از چراغست و فانوس پرده ظلمتست اگر چراغ را بی پرده مشاهده
نمائی ضیای جمالش را توانی دانست و اگر روح را بی بدن ملاحظه نمائی و آن وقت
میدانی که فانوس نقص و عیب چراغ است نه زینت جمال چراغ تا گرفتار ضعف و ناتوانیست
از هبوب ریاح محتاج بفانوس و پنهان است و بیمار تا نحیف و رنجور است لحاف
و پوشش او را ضرور است مشعل و آفتاب را فانوس در کار نیست و صحیح محتاج پرهیز

از نسیم بهار نیست و در کتاب بصایر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که روح مؤمن و بدنش مثل جوهریست در صندوق جوهر را اگر برداشته
صندوق را می اندازند و اعتبار بشان ایشان نمیکنند و در کتاب معارج الیقین
روایت کرده است که کسی از انحضرت پرسید که سبب این چیست که کسی در شهر
میخوابد و خود را در شهری دیگر بخواب می بیند فرمود روح مثل افتاب است
که مرکزش در آسمانست و شعاعش در جهان پهن است و ایضا در بصایر از حضرت
صادق علیه السلم روایت کرده است که روح ممزوج ببدن و داخل بدن نمیشود مثل
سرپوشیست بر بدن که محیطست بران و حاصل خلافست در روح باین برمیگردد
که روح ایا جسم است یا جسمانی یا نه جسم است و جسمانی بلکه مجرد است و جمعی انها
که جسم میدانند از متکلمان بدو قول قایل شده اند یکی انکه عبادتست ازین هیکل
محسوس و دویم انکه در بدن اجزای اصلیه هست که باقیست از اول عمر تا آخر عمر و
اجزای فضلیه میباشد که زیاده و کم متغیر و متبدل میشود و انسان که مشار الیه است
بانا و من از اجزای اصلیه است و مدار حشر و ثواب و عقاب بر انسانست و بعضی
از متکلمین امامیه باین قایل شده اند و براین قول بعضی از اخبار دلالت میکند
نه باینمعنی که روح انست بلکه انچه از بدن انسان در حال حیات و در قبر باقی
میماند و در قیامت محشور میشود ان اجزاست چنانکه بعد ازاین انشاء الله
مذکور خواهد شد و انها که جسم نمیدانند و عرض جسمانی میدانند اقوال سخیفه
دارند که قابل نقل نیست و انها که مجرد میدانند اکثر فلاسفه حکما اند و بعضی از
قدمای معتزله و غزالی و راغب صفهانی و شیخ مفید از علمای امامیه اگرچه بعضی
گفته اند که در آخر عمر ازاین مذهب برگشت و توبه کرد و شیخ بهاء الدین علیه الرحمه
و بعضی از متاخرین گفته اند که از بسیاری از اخبار اینمعنی مستفاد میشود و فقیر

حدیث

حدیث صریحی در این باب ندیده ام و اگر بعضی از اخبار نادره اشعاری یا ایهامی
باینمعنی داشته باشد بمحض انها جزم باین قول نمیتوان کرد و دلایلی که بر نفی تجرد
گفته اند اگرچه تمام نیست اما اخبار بسیار که در باب تنزیه حقتعالی وارد شده است ظاهرا
دلالت میکند تجردان صفات مختصه حقتعالی است و اکثر احادیث قبض روح و همراه
بودن روح با میت و آمدن بنزد اهل خود و منتقل شدن بوادی السلام و امثال
انها دلالت بر تجسم میکند مگر انکه تاویل کنند انها بجسد مثالی و همچنین احادیث
خلق ارواح پیش از اجساد و بودن انها بر دور عرش و امثال انها دلالت بر جسمیت
میکند مگر انکه تاویل کنند انها را بتاویلات بعیده که بدون ضرورت از طریقه ارباب
دیانت بعید است پس نفی و اثبات هر دو مشکل است و بعضی حدیث مَن عَرَفَ نَفسَهُ
فَقَد عَرَفَ رَبَّهُ را باینمعنی فهمیده اند که همچنانکه خدا را نمیتوان شناخت نفس را
نیز نمیتوان شناخت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ساکت شوید
از انچه خدا از ان ساکت شده است و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود
تکلف میکنید دانستن چیزی را که تکلیف علم ان بشما نکرده که بسا باشد بر خلاف حق
قایل شود و معذور نباشد نزد خدا و انچه اکثر گفته اند که قول ببقای روح است
بعد از مفارقت بدن و معاد روحانی موقوف بر قول بتجرد است بی وجهست
و ممکن است بر وجهی که صاحب صحایف الهیه و جماعت دیگر از محققین گفته اند
که نفس عبارتست از جسم نورانی از عالم سموات از حظایر قدس و مجامع انس و
در این بدن از بابت چراغست در غرفه اثر ضوء نورش میرسد بجمیع اجزای بدن
و موتش به بیرون آمدن انست از بدن و مفارقت او ازان و جسم او مانند جسم
ملائکه و سایر اجسام سماویه با نهایت لطافت و شفافیست بقدرت الهی محفوظ
میماند چنانکه شیخ ابو طالب طبرسی روایت کرده است که زندیقی از حضرت صادق

علیه السلم سوالات کرد بعد از مجاب شدن مسلمان شد و از جمله انها پرسید
که مرا خبر ده از چراغ که خاموش میشود روشنی ان چه میشود حضرت فرمود که
میرود و بر نمیگردد گفت پس چه میشود که آدمی نیز چنین باشد در وقت مردن
که روح مفارقت کند و بر نگردد حضرت فرمود قیاس را درست نکردی زیرا که آتش
در اجسام پنهانست باعیانها قایلند مانند سنگ و آهن پس هر گاه یکی از انها
بر دیگری زنند آتش در میان انها ساطع میشود و چراغ می افروزند پس آتش در ان
اجسام ثابتست و ضوء معدوم میشود و میرود و روح جسم رقیقی است که بر ان
کثیفی پوشانیده اند از بابت چراغ نیست که تو گفتی بدرستی که خداوندی که خلق کرده است
جنین را در رحم از آب صافی و مرکب گردانیده است در ان انواع مختلفه از عروق
و اعصاب و دندان و مو و استخوان و غیر انها او بعد از موت زنده میکند و بعد از
فنای ان بر میگرداند گفت پس روح در کجاست تا وقتی که مبعوث شود گفت کسی را
که بردار کشند روح او در کجاست فرمود که در دست ملکیست که انرا قبض کرده است
تا اورا بر زمین بسپارند گفت ایا روح بعد از انکه بقالب در اید پراکنده میشود یا باقی
میماند فرمود که بلکه تا انوقتی که در صور بدمند پس در انوقت همه اشیا باطل و فانی
میشوند پس نه حسی میماند و نه محسوسی پس بر میگرداند اشیا را مدبر انها چنانچه اول
خلق کرده و ان در مقدار چهار صد سالست که خلق در ان معدوم اند و ان در مابین
نفخ اولست تا نفخ دویم و تجسم اکثر ملائکه بلکه جمیع ایشان ضروری دین اسلام است
و ایات متکاثره و احادیث متواتره دلالت بر تجسم ایشان میکند پس ممکن است
که روح نیز از این قبیل باشد و اگر در آسمان باشد چنانکه روایات مستفاد میشود
ممکن است که تعلق گیرد بروح حیوانی که در بدن ساریست و از قلب منبعث میشود
بخروج روح حیوانی تعلق او از بدن برطرف میشود و بعود بدن باز بامر الهی تعلق

بهم رساند و چون احادیث بسیار دلالت بر جسد مثالی میکند ممکن است
که چون روح محتاج بالتی هست در اعمال بعد از مفارقت این بدن تعلق بان
جسد گیرد و ثواب و عقاب عالم برزخ و آمدن و رفتنش در ان بدن باشد بلکه
بعضی را اعتقاد آنست که جسد مثالی در حال حیات نیز هست و ان باندازه این بدن
و در میان ان با خارج ازانست و چون نفوس ضعیفه قدرت تصرف تام در هر دو
ندارد و در حال حیات و بیداری تعلقش باین بدن بیشتر است و در حال خواب
تعلقش ببدن مثالی بیشتر است و بان بدن عروج بسموات میکنند و بر الواح سماوی
مطلع میگردد و بمشرق و مغرب عالم سیر میکند و نفوس مقدسه با ملائکه علویه محشور
میشوند و بمقتضای وَاِنَّ الشَّیاطِینَ لَیُوحُونَ اِلیٰ اَوْلِیائِهِمْ وحیهای شیطانی
بایشان میرسد و بعد از مرگ تعلقش ببدن مثالی زیاده میشود و اکثر ثواب
و عقابش با آنست بلکه محتمل است که نفوس قویه مثل نفوس انبیا و اوصیا علیهم السلم
تصرف در اجساد مثالیه بسیار میکنند و اگر چندین هزار کس در یکوقت بمیرند نزد
همه حاضر تواند شد و باین نحو جمع میان اخبار باسانی میتواند شد و بنا بر قول
بتجرد روح قول بجسد مثالی ضروریست و بدان فهمید ایات و اخبار و جمع میان
انها در غایت اشکالست و انکه جمعی توهم کرده اند که قول باین مستلزم قول بتناسخ است
بیوجهست زیرا که اگر تناسخیه باین اعتبار کافر اند که انکار حشر و ثواب و عقاب میکنند
و میگویند که روح در این اجساد عنصریه میگردد و ابدان زید ببدن عمرو منتقل
میشود یا ببدن حیوانی تعلق میگیرد و این نشاء دیگر نیست و ثواب و عقاب ایشان
همین است و ارواح را قدیم میدانند و بصانع قایل نیستند و ایمان به پیغمبران ندارند
و تکلیف را ساقط میدانند و بسبب این عقاید باطله کافر اند نه بسبب تناسخ بحت
و بسند معتبر از حبه عرنی منقولست که شبی در خدمت حضرت امیر المومنین صلوات

اکثر فلاسفه است و چون جسم متفرق شود میکویند صورت جسمی و صورت نوعی هر دو
معدوم میشود و هیولا باقی میماند و دو صورت جسمی و نوعی دیکر بر هیولا فایض میکردد
و محقق طوسی خواجه نصیر رحمه الله و بعضی از حکما بهیولا قایل نیستند و میکویند که
جسم بغیر صورت جسمی نیست و ان در حال اتصال و انفصال هر دو باقیست چیزی
از جسم بتفرق و اتصال معدوم نمیشود بلکه عرضی از ان اتصال باشد بر طرف میشود
و انفصال عارض ان میشود و بر عکس و این بسیار متین است اما رفع شبهه اعاده
استحاله اعاده معدوم بمحض این مشکل است و اکثر متکلمین خواصه و عامه از برای رفع
این شبهه و غیر ان بجزء لا یتجزی قایل شده اند و جمیع اجسام را متفق الحقیقه میدانند
و در تفرق اجزا چیزی از جسم باعتقاد ایشان معدوم نمیشود هر کاه بر این قول مطلع
شدی و دانستی که شبهات منکران حشر جسمانی اکر محض استبعادات و جوابهای انها معلوم
شد و عمده شبهه ایشان که حکما متشبث بان شده اند امتناع اعاده معدوم است
و بنا بر قول اول در حقیقت جسم اشکال قوی تر است زیرا که بنا بر مذهب ایشان بصورت
جسمی و صورت نوعی البته باید معدوم شود و اعاده بعینه که جمیع اجزا عود کند بدون
اعاده معدوم نمیشود و اصحاب قول دویم و سیم کمان کرده اند که باختیار این دو قول
نقصی از این اشکال نموده اند و این محل نظر است زیرا که ظاهر است که کا مجسد شخصی را
بسوزانند و خاکستر شرا بباد دهند تشخص زید باقی نمیماند و هر چند صورت و اجزا باقی
بماند در عود شخص بعینه ناچار است از عود تشخص او و بعد از انعدام ان تشخص مکر بنا
بر قول بعضی از متکلمین که میکویند تشخص هر شخصی قایم است باجزای اصلیه او مخلوقست
از منی و ان اجزا باقیست در مدت حیات شخص و بعد از مرک او و تفرق اجزای او پس شخصی
معدوم نمیشود و بنا بر این بعضی از عوارض غیر مشخصه معدوم شود و غیر انها بجای انها بر کردد
قدح نمیکند در انکه ان تشخص بعینه باقی باشد چنانچه عامه از رسول خدا صلی الله علیه و اله

الله علیه بصحرای نجف رفتم که از او وادی السلام میکویند حضرت در انجا ایستادند
چنانکه کویا با جماعتی صحبت میدارند من نیز ایستادم انقدر که مانده شدم پس نشستم
انقدر که دلکیر شدم و بر خواستم و مکرر چنین کردم پس ردای خود را جمع کردم و کفتم
یا امیر المومنین میترسم که از بسیاری ایستادن آزار بکشی استراحتی بفرما فرمود که با
مؤمنان صحبت میدارم و با ایشان انس میکیرم و کفتم یا امیر المومنین ایشان بعد از
مرک چنین هستند که با ایشان صحبت توان داشت فرمود بلی و اکر برای تو ظاهر شوند
خواهی دید ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیکر سخن میکویند کفتم بدنهای
ایشان حاضر است یا روح ایشان فرمود که روحهای ایشان فرمود هیچ مومنی نیست
که بمیرد در بقعه از بقعهای زمین مکر انکه روحش را میکویند که ملحق شو بوادی السلم
و این وادی بقعه ایست از جنت عدن و بسند معتبر از ابو ولاد منقولست که کفت
بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که چنین روایت میکنند که ارواح
مومنان در حوصله مرغان سبز اند که دور عرش میباشند فرمود نه مومن از ان
عزیزتر و کرامیتر است نزد خدا که روحش را در حوصله مرغ کنند و لیکن روح ایشان
در بدن نیست مثل این بدن که داشتند و ایضا ابو بصیر از انحضرت روایت کرده است
که ارواح مثل اجساد بر درختی از بهشت نشسته یکدیکر را میشناسند و از یکدیکر
احوال میپرسند و ایضا از انحضرت روایت کرده است که از ارواح مؤمنان سوال
نمودند فرمود در بهشت میباشند بصورت ابدانشان که اکر ببینی میشناسی و میکوئی
فلان است که در دنیا دیده ام و در بعضی از اخبار وارد شده است که روح بعد از موت
در قالبی مثل قالب دنیا و در بعضی بدنی مثل بدنی دنیا میباشد اینها احوال روح
بود که مذکور شد و اما احوال بدن بدانکه مراد در تفریق و اتصال جسم مذاهب مختلفه
هست بعضی جسم را مرکب میدانند از هیولا و صورت جسمی و صورت نوعی و این قول

روایت کرده اند که همه چیز فرزند ادم میپوسد و کهنه میشود مگر استخوان منتهای
صلب که متصل بمقعد است و کلینی بسند موثق از حضرت صادق علیه السلم روایت
کرده است که پرسیدند از انحضرت که میت جسدش میپوسد فرمود بلی و باقی نمیماند
گوشتی و نه استخوانی مگر طینتی که ازان مخلوق شده است که ان نمیپوسد و باقی نمیماند
در قبر مستدیر تا مخلوق شود ازان چنانچه اول مرتبه مخلوق شده است بعد از تمهید این
مقدمات بدانکه بر تقدیر عدم قول بامتناع اعاده معدوم بنابر انکه دانستی که دلیل
بران قایم نشده است و دعوای بداهت ممنوع است در اثبات معاد جسمانی اشکالی
نیست خصوصا بنا بر قول بانعدام جمیع اشیا که از قول بعدم امتناع چاره نیست
چنانکه مذکور خواهد شد ان شاء الله و اگر کسی قایل بامتناع باشد نیز ممکن است
قول بحشر جسمانی بانکه گوییم که در اعاده اشخاص که در شرع وارد شده است همین بس است
که ازان ماده بعینها یا ازان اجزا بعینها مخلوق شود خصوصا وقتی که شبیه باشد بان شخص
در صفات و عوارض بحیثیتی که اگر او را ببینی بگویی که فلانست زیرا که مدرک لذات
و الام روح است اگرچه بتوسط الایات باشد و لهذا میگویند که آدمی در وقتی که
روح در او دمیده میشود تا هنگام پیری که همان شخص است هرچند متبدل شود صورت
و هیات او و اجزای او بتحلیل رود و بدل انها بلکه اگر بسیاری از اعضای او را قطع
کنید باز میگویند شرعا و عرفا که همان شخص است و اگر حدی و قصاصی در جوانی از او
صادر شود در پیری از او استیفا میکنند و اگر غلامی در جوانی گناهی کرده باشد
و افاده در پیری دست بر او بیابد و او را تادیب کند نمیگویند بر او ستم کرده است
و اینها یا باعتبار بقای اصلیه است یا باعتبار اینست که کار با روح است و
همین که شخص بحسب عرف همان شخص است عقل تجویز تعذیب او میکند نمیشمارد وظلم
و همچنین بعد از موت زیرا که روح بنابر مشهور بعینه باقیست و نصوص دلالت

نمیکنند بر اینکه ان شخص بر میگردد بنحوی که حکم کنند بحسب عرف بر انکه ان شخص است
همچنانکه حکم میکنند بر یک آب هرگاه بر دو ظرف بریزند که این همان آبست که در یک
ظرف بود بحسب شرع و عرف هرچند قایل بهیولا باشند و اطلاقات شرعی و عرفی
و لغوی مبتنی بر امثال این دقایق حکمی و فلسفی نیست و الا بایست بر قول بهیولا حکم
کنند بطهارت آب نجسی که یک قطره ازان بردارند و در بعضی از آیات و اخبار اشعار
باین هست چنانچه حق تعالی فرموده است أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ
عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ یعنی آیا نیست آنکسی که اسمان و زمین را خلق کرده است قادر بر آنکه
خلق کند مثل انرا و باز فرموده است در وصف عذاب اهل جهنم كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ
بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ یعنی هرچند بریان میشود پوستهای
ایشان بدل میکنیم از برای ایشان پوستهای غیر ان از برای انکه بچشند عذابرا
و در احادیث خاصه و عامه وارد شده است که محشور میشوند متکبران مانند
موران و عامه نقل کرده اند ان کافران کوه احد خواهد بود و اهل بهشت بیموی
بدن و ساده و سرمه کشیده خواهند بود و از احادیث خاصه در احتجاج شیخ
ابو طالب طبرسی و در مجالس شیخ طوسی علیهما الرحمه روایت کرده اند که ابن ابی
العوجای ملحد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم سوال کرد آیه بَدَّلْنَاهُمْ
جُلُودًا غَيْرَهَا و گفت گناه ان پوست دیگر چیست که انرا عذاب میکنند حضرت
فرمود ای ابن همان پوستاست و هم غیر انست ابن ابی العوجا گفت مثل انرا از امور
دنیا بیان فرمود که مثل ان آنست که خشتی را بشکنند و گل کنند و بار دیگر در همان
قالب بریزند میتوان گفت همانست و میتوان گفت غیر آنست گفت بلی خدا ممتنع
گردانید مردم را بوجود تو و با این مراتب احوط و اولی است که تصدیق نمایند انچه را
در نصوص متواتره متکاثره وارد شده است از ثبوت حشر جسمانی و انچه وارد شده است

ازخصوصیات ان وخوض نکنند وتفکر ننمایند درامثال این امور که مکلف نشده اند
بتفکر کردن ونظر درآنها که مبادا اذعان کنند امری را که مطابق واقع نباشد ودر آن
معذور نباشند چنانچه سابقا مذکور شد مولف گوید انکه اقرار باید کرد که هر زنده بغیر
حق تعالی البته اورا مرگ میباشد چنانچه حق تعالی فرموده است كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ و
هیچ ممکن را حیات ابدی نمیباشد وکلینی بسند صحیح روایت کرده است از یعقوب احمر که گفت
رفتیم بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که انحضرت را تعزیه بگوئیم باسماعیل
فرزندا و پس ترحم کرد براو وبعد ازان فرمود که حق تعالی خبر فوت پیغمبر را باو داد وفرمود
إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ یعنی تو خواهی مرد وانها خواهند مرد وفرمود كُلُّ
نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ پس حضرت فرمود که اهل عالم خواهند مرد تا انکه احدی نخواهد
ماند مگر ملک موت وحاملان عرش جبرئیل ومیکائیل پس ملک موت
می آید ونزد حق تعالی می ایستد پس خدا ازاو وحال انکه خود بهتر میداند که کی مانده است سوال میکند و
میگوید پروردگارا باقی نمانده است مگر ملک موت وحاملان عرش وجبرئیل
ومیکائیل را بمیرند پس ملائکه گویند پروردگارا ایشان دو رسول ودو امین
تواند فرماید که مقدر ومقرر کرده ام بر هر نفسی که در ارواح بوده باشد مرگ را پس
ملک موت بیاید ونزد حق تعالی بایستد واز او سوال کند که کی مانده است گوید پروردگارا
نمانده ملک موت وحمله عرش پس فرماید که بگو حاملان عرش را که بمیرند پس بیاید
غمگین ومحزون ومغموم واز ترس نگاه بجانب بالا نکند پس ازاو پرسند که کی
مانده است گوید پروردگارا بغیر ملک موت کسی نمانده است پس گوید بمیر ای ملک
موت پس او نیز بمیرد انگاه زمین وآسمانها بدست قدرت خود بگیرد وندا کند که
کجایند انها که با من شریک قرار میدادند وکجایند انها که با من خدائی دیگر قرار میدادند
وبملک موت اقرار باید کرد حق تعالی عزرائیل علیه السلام را موکل بقبض ارواح کرده

است واورا اعوان هست که بامر او قبض ارواح میکنند وباو می سپارند ودرین
باب ظواهر آیات اندک منافاتی دارد زیرا که در بعضی آیات قبض ارواح را بخود
نسبت داده ودر بعضی نسبت بملک موت داده ودر بعضی نسبت بملائکه داده است
اکثر جمع میان اینها باین نحو کرده اند که بعضی را ملک موت قبض میکند وبعضی را
اعوان او وایشان باو میدهند واو همه را بحق تعالی عرض مینمایند واز حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که جناب اقدس الهی ازان عظیمتر است که
این امور را خود متوجه شود وانچه رسولان وملائکه بامر او میکنند فعل اوست زیرا
که بامر او میکنند پس برگزیده است از ملائکه رسولان وسفرا میان خود ومیان خلق
خود چنانچه فرموده است خدا برمیگزیند از ملائکه رسولان واز مردمان پس هرکه
از اهل طاعتست قبض روح اورا ملائکه رحمت میکنند وهرکه از اهل معصیت است
ملائکه عذاب قبض روح او میکنند وملک موت را اعوان چند از ملائکه رحمت
وغضب هست که بامر او عمل میکنند وفعل ایشان فعل اوست وهرچه ایشان بعمل
آورند منسوب باوست پس صادقست که خدا قبض میکند وملک موت قبض
میکند وملائکه اعوان او قبض میکنند ودر روایت دیگر فرمود که حق تعالی اند بیر
امور میکند بهر نحو که میخواهد واز خلق خود موکل میکند هرکرا میخواهد بهر امر
که میخواهد وملک موت را موکل میگرداند بخصوصان خلق خود وسایر ملائکه را
میخواهد وهمچنین نیست که صاحب علم هرکه علم را برای همه مردم تفسیر تواند کرد
زیرا که درمیان مردم قوی وضعیف هستند وبعضی از علم را مردم طاقت فهم ان دارند
وبعضی را ندارند مگر کسی خدا سهل کند از برای او وحمل ان را واعانت کند اورا بر فهم
ان از خاصان اولیائی وتورا همین بس است که بدانی که خدای عالم زنده کننده ومیراننده
است وقبض ارواح میکند بردستهای هرکه میخواهد از ملائکه خود وغیر ایشان

که در این حدیث شریف اشعاری هست بانکه انحضرت باسایر ائمه علیهم السلام نیز
قبض بعضی از ارواح مینمایند بامید خُلّصی که درهمه دارند بامر الهی و از برای تقیه از
منافقان وصعفاء القول تصریح بان نموده همچنانکه در بعضی از خطب غیرمشهوره
فرموده است که منم محیی و منم ممیت بان خدا و ایضا دلالت دارد بر انکه در این
قسم امور ایمان اجمالی کافی است وتفحص از تفاصیل انها ضرور نیست واز حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که در جمع میان این آیات که ملک موت را
اعوان هست از ملائکه مانند حاکمی که پیساولان داشته باشد وبهرجاوبی هر کار
که خواهد فرستد پس ملائکه اعوان او قبض ارواح میکنند واو از ایشان قبض
میکند وحصه ان ارواح را بانچه ملک موت خود قبض نموده از او قبض مینماید
ودر احادیث معراج بطرق بسیار وارد شده که حضرت رسول صلی الله علیه واله
ملک موت را در اسمان اول دید واز او پرسید که چکونه قبض میکنی ارواح را
در یکساعت وحال انکه بعضی در مشرقند وبعضی در مغرب کفت میخوانم ایشان را
واجابت میکنند وبروایت دیکر فرمود که جمیع دنیا نزد من از بابت کاسه ایست
که در پیش یکی از شما کذاشته باشد واز هر طرف ان که خواهد دست دراز کند ولقمه
بردارد ودنیا نزد من از بابت درهمیست که در دست یکی از شما باشد وبهرطرف
که خواهد بکرداند وچون معلوم شد که ایمان اجمالی کافیست تفحص این تفاصیل ضروری
نیست امّا نفی ملک موت نمودن وتاویل کردن بقوای بدنی یا بنفوس فلکی یا عقل فعال
چنانچه حکما میکنند یا ملک دیکر وچون نص صریح در این آیات بنظر نرسیده تفکر در ان
ضرور نیست ومجمل باید دانست که حیات وموت همه حیوانات بقدرت حق تعالی است
واو محیی وممیت همه است ومیتواند بود که ملک موت قبض کند یا ملائکه دیکر وخدا را
کارکنان بسیار است وظاهر آیات واخبار حشر وحوش انست که ارواح انها نیز محفوظ

بماند تا روز حشر چنانچه بعد از این محشور خواهند شد ان شاء الله وتعالی
انکه باید اقرار نمود بانچه در اخبار صحیحه معتبره وارد شده است از سکرات مرک وشدائد
ان وکیفیات ان وحاضر شدن رسول خدا صلی الله علیه واله وائمه هدی صلوات
الله علیهم در وقت قبض روح هر شخصی مؤمنانرا از برای ایشان بشارت دادن و
اسان کردن مرک ایشان وکافران ومنافقان ومخالفان را از برای زیادتی شدت و
صعوبت مرک بر ایشان واخبار ایشان بعذاب ونکال ابدی وتفکر در کیفیت ان نباید
کرد که حضور ایشان نزد هر میت چکونه است ودیدن میت ایشانرا انچه مخواست و
حضور ایشان در جسد اصلی است یا در جسد مثالی است چنانچه سابقا اشعاری بان
شد زیرا که تفکر در انها مواد استیلای شیطان علیه اللعنه ووسواس او میکردد و
احادیث در این باب متواتر است وشعر حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه که
بحارث همدانی خطبه کرد که نزدیک بتواتر است یا حارِ همدانَ مَن یَمُت یَرَنی مِن
مُؤمِنٍ اَو مُنافِقٍ قِبَلا یعنی ای حارث همدانی هرکه می بیند مرا معاینه می میرد
خواه مؤمن باشد وخواه منافق ودر احادیث معتبره بسیار از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام منقولست که چون هنکام وفات مؤمن میشود حقتعالی
دو باد برای او میفرستد یکی منسیه ودیکری مسخیه پس منسیه اهل ومال را از خاطر
او فراموش میکرداند ومسخیه او را جوانمرد وراضی میکرداند بجان دادن وچون
ملک موت می آید که قبض روح او بکند باو میکوید ای دوست خدا جزع مکن بحق
ان خداوندی که محمد را بحق فرستاده است که من مهربانتر ومشفق ترم نسبت بتو
از پدر مهربان بکشا دیدهای خود را ونظر کن پس مشتمل میشود از برای او رسول خدا
وامیر المومنین وفاطمه وحسن وحسین وامامان از ذریت ایشان صلوات الله
علیهم پس باو میکویند اینهااند رسولان خدا وامامان تو که رفیق ایشان خواهی بود پس

چشم میکشاید و ایشانرا می بیند و منادی اورا ندا میکند از جانب رب العزه
یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی
وادخلی جنتی حضرت فرمود که یعنی ای نفس مطمئن کردیده بسوی محمد و اهل
بیتاو برکردد بسوی پروردکار خود در حالتی که راضی باشی بولایت ائمه خود و
پسندیده باشی بسبب ثواب خدا پس داخل شو در میان بندکان من یعنی محمد و
اهل بیتاو و داخل شو در بهشت من پس در انوقت هیچ چیز محبوب تر نیست بسوی
او از انکه روحش کشیده شود و ملحق شود بمنادی و در حدیث معتبر دیکر فرمود که
هیچ نفسی نمی میرد هرکز تا رسول خدا و امیر المومنین صلوات الله علیهما را نبیند
راوی پرسید که ایشانرا دید میرود بسوی آخرت و هر دو می آیند و رسول نزدیک
سر او می نشیند و علی صلوات الله علیه نزدیک پای او می آید پس حضرت رسول
سر را نزدیک کوش او میبرد و میکوید بشارت باد ترا منم رسول خدا و من بهترم از برای
تو از انچه کذاشته در دنیا پس حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بر میخیزد و سر را
نزد او میبرد و میکوید ای ولی خدا شاد باش منم علی بن ابی طالب که اورا دوست میداشتی
و در ینوقت نفع من بتو میرسد پس فرمود که این در کتاب خداست الذین آمنوا
وکانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة لا تبدیل لکلمات
الله ذلک هو الفوز العظیم یعنی انها که ایمان آورده اند و پرهیزکار بوده اند از برای
ایشان است بشارت در زندکانی دنیا و آخرت و انست فوز عظیم و در روایت معتبر دیکر
فرمود که چون زبان محتضر بند میشود رسول خدا و امیر المومنین حاضر میشوند و
رسول خدا در دست راستاو می نشیند و حضرت امیر در دست چپاو و حضرت رسول
باو میفرماید انچه امید داشتی در پیش روی تست و انچه می ترسیدی از ان ایمن کردیدی
پس در بهشت را برای او میکشایند و میکویند که این منزل تواست در بهشت اکر میخواهی

١٧٠

ترا بر میکردانیم بدنیا پس در انوقت رنکش سفید میشود و جبینش عرق میکند و لبهایش
بهم کشیده میشود و بینی او دراز میشود و آب از دیده اش روان میکردد و چون جان
از بدنش بیرون رود باز دنیا را براو عرض میکنند و او اختیار آخرت میکند پس روح
با اوست و اورا غسل میدهد با انها که غسل میدهند و میکرداند بدن اورا با انها که
میکردانند و چون جان از بدنش بیرون رود بار زو و چون اورا کفن کردند و در جنازه
کذاشتند و جنازه را بر داشتند روح در پیش انجماعت میرود و ارواح مومنان
باستقبال او می آیند و بر او سلام میکنند و بشارت میدهند اورا بانچه حقتعالی
از برای او مهیا کرده است از نعیم بهشت و چون اورا در قبر کذاشتند روح را باو
بر میکردانند از سر او تا کمر و سوال میکنند از انچه میداند از اعتقادات حق چون
جواب کفت در بهشت را بر روی او میکشایند پس داخل میشود براو در قبر از نور
بهشت و خنکی و بوی خوش ان و ایضا بسند معتبر از انحضرت علیه السلام منقولست
که خطاب بشیعیان نمود و فرمود بخدا قسم که اعمال را از شما قبول میکنند و بس شمارا
می آمرزد و بس و چون جان مومن بحلق او میرسد شاد و خوشحال میشود و می بیند انچه روشنی
چشم اوست و چون محتضر میشود حاضر میکردد نزد او رسول خدا و امیر المومنین و جبرئیل
و ملک موت علیهم السلم پس حضرت امیر المومنین نزدیک می آید یا رسول الله و میکوید
که این شخص دوست ما اهل بیتاست اورا دوست بدار و رسول خدا بجبرئیل میکوید که این را
خدا و رسول و اهل بیت دوست میداشتاو را دوست بدار و جبرئیل بملک موت میکوید
که این را دوست میداشت خدا و رسول و اهل بیت و پس اورا دوست دار و با او برفق و
مدارا پس ملک موت نزدیک او آید و کوید ای بنده خدا آیا کرفتی چیز برات کردن خود از عذاب
خدا آزادکی و امان یافتی و بیزاری از آتش جهنم و چنک زدی در عصمت کبری در زندکانی
دنیا کوید بلی پرسید که ان کدامست مومن کوید ولایت علی بن ابی طالبست ملک موت

کوید که راست کفتی انچه ازان میترسیدی ترا خدا ازان امان داد وانچه امید داشتی
یافتی پس بشارت باد ترا بر فاقت سلف صالح رسول خدا و علی و فاطمه و امامان از ذریت
ایشان پس جان او را قبض میکنند برفق و مدارا و آسانی پس کفن و حنوط او را از بهشت
میاورند و حنوط از مشک خوشبوتر بود و حله زردی از حلهای بهشت باو بپوشانند
و چون او را در قبر کذارند دری از درهای بهشت برای او بکشایند که از شمیم و کلهای
بهشت براو داخل شود و از پیش و پس و دست راست و چپش بقدر دو ماهه راه بکشایند
و باو کویند بخواب مانند خوابیدن داماد در حجله خود پس باو کویند بشارت باد ترا
بروح و ریحان و جنت نعیم و پروردکاری که بر تو غضبناک نیست پس زیارت میکنند
آل محمد را در باغستانهای رضوان و با ایشان میخورند از طعام ایشان و می آشامند
از شراب ایشان و با ایشان سخن میکویند در مجالس ایشان تا وقتی که قایم ما ظاهر شود
و چون انحضرت ظاهر شود حق تعالی ایشان را مبعوث کرداند با انحضرت تلبیه کویان
و چون کافر ا نزاع ملک در رسد باز رسول خدا و امیر المومنین صلوات الله علیه
و جبرئیل و ملک موت حاضر شوند نزد او پس علی صلوات الله علیه نزدیک آید
و کوید یا رسول خدا این دشمن ما اهل بیت بود او را دشمن دار و رسول خدا صلی الله
علیه و اله باز بجبرئیل کوید که این دشمن خدا و رسول خدا و اهل بیت رسول بود او را
دشمن دار و جبرئیل بملک موت کوید که این دشمن خدا و رسول و اهل بیت بود او را
دشمن دار و جانش را بتعب و دشواری بکیر پس ملک موت نزدیک او رود و کوید
ای بنده خدا آیا در زندکانی خدا کرفتی چیزی از کبر و عذاب خدا بدر آوری و کرفتی
برات بیزاری خود را از آتش جهنم و متمسک شده بعصمتی پس کوید نه ملک موت
کوید بشارت باد ترا ای دشمن خدا بغضب خدا و عذاب جهنم وانچه ازان میترسیدی
بان رسیدی پس جان او را بنهایت عنف و دشواری از بدن او میکشد و موکل

میکرداند بروح او سیصد شیطان را که همه آب دهان بر روی او می اندازند و از
روح او متاذی میباشند و چون در قبر میکذارند دری از درهای جهنم در قبر او
میکشایند که داخل میشود بر او زبانه و بوی بد جهنم و احادیث در این باب بسیار است
باید مجملا بهمه اینها اقرار نماید و در مقام تفحص و تفاصیل انها نباشد فصل چهارم باید تصدیق
کرد بعالم برزخ و ثواب و عقاب ان و باقی بودن روح بعد از مفارقت چنانچه سابقا مذکور شد
و بسوال قبر و بمنکر و نکیر بدانکه برزخ مابین موت را میکویند تا قیامت و چون میت را
در قبر کذارند و ملکین می آیند از برای سوال و حق تعالی روح را باو بر میکرداند از سر تا کمر
و او را می نشانند و از او سوال میکنند و جمعی را که از ایشان سوال میکنند و بعضی از ایشان
بعد از سوال در راحت اند و بعضی در عذاب و شدت و سوال بعضی در عذاب و ضغطه
و فشار قبر در این بدنست و سایر امور برزخ با روح است و تفصیل این مطالب در ضمن
چند فایده بیان میشود فایده اول در بقای بیان روح است در برزخ شکی نیست در
باقی بودن روح بعد از مفارقت از بدن و در آیات متکاثره و اخبار متواتره مذکور است
که حق تعالی میفرماید که کمان مکن که انها که کشته شده اند در راه خدا مرده اند بلکه زنده اند
نزد پروردکار خود در حالتی که روزی داده میشوند و شادند بانچه خدا بایشان عطا کرده است
از فضل خود و شاد میباشند از برای مؤمنان که ملحق نشده اند بایشان و در عقب
ایشانند بانکه خوفی بر ایشان نیست و اند و هناک نخواهند بود و در باب کفار امنع
کنند کان زکوة فرموده است تا وقتی که بیاید احدی از ایشان را مرک کوید پروردکارا
بر کردانید مرا بدنیا شاید عمل شایسته بکنم در انچه کذاشته ام در عقب خود از مال
دنیا پس فرمود کلا نمیکردانند شد بدرستی که کلمه ایست که میکوئی و فایده نمی بخشد
و در عقب ایشان برزخی هست تا روزی که در قیامت مبعوث شوند و در احادیث بسیار
از طرق خاصه و عامه مذکور است که بعد از مفارقت روح از بدن دنیا تعلق میکیرد ببدن

لطیفی مثل بدن دنیا که در لطافت مثل اجسام ملائکه و جن است و بان حرکت میکند
و پرواز میکند چنانچه مذکور شد و شیخ مفید بسند معتبر از یونس بن ظبیان روایت
کرده است که گفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم فرمود که مردم
چه میگویند در ارواح مؤمنان بعد از مرگ ایشان گفتم میگویند در حوصلهای مرغان
سبز میباشند گفت سبحان الله مومن گرامیتر است نزد خدا از این چون وقت
مرگ مؤمن میشود می آید بنزد او رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات
الله علیهم و با ایشان ملائکه مقربان خدا هستند اگر گویا کرد خدا زبان او را بشهادت
از برای خدا بتوحید و از برای پیغمبر بنبوت و از برای اهل بیت بولایت گواهی
میدهد برای رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و ملائکه مقربان
با ایشان و اگر زبانش بند شده حق تعالی مخصوص میگرداند پیغمبر را بعلم آنچه در دل اوست
از این عقاید پس آنحضرت شهادت میدهد باین و شهادت میدهد بشهادت رسول
صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و هرکه با ایشانست
از ملائکه و چون حق تعالی قبض روح او نمود میبرد روح او را بسوی بهشت در صورتی
مثل آن صورت که در دنیا داشته است و میخورند و می آشامند پس هرگاه تازه که بنزد
ایشان میرود میشناسند ایشان را بان ربطی که در دنیا داشته اند و ابن بابویه در امالی
از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آنحضرت در شب معراج گذشت
بر پیرمردی که در زیر درختی نشسته بود و کودکان بسیاری بر دور او بودند حضرت
از جبرئیل پرسید که مرد پیر کیست گفت این پدرت ابراهیم علیه السلام است فرمود که این کودکان
بر دور او کیستند گفت اینها اطفال مومنانند ایشان را غذا میدهد و علی بن ابراهیم
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را از مومنان
تربیت میکند فاطمه صلوات الله علیها   کر این سه حدیث احتمال تجسم روح و

جسد مثالی هر دو دارد و احادیث بسیار که در باب ظهور انبیا و اوصیا بعد از
وفات ایشان وارد شده است مانند احادیث نمودن امیر المومنین رسول خدا
صلی الله علیه و آله بابوبکر در مسجد قبا نمودند حضرت امام حسن حضرت امیر را
باصحاب خود و دیدن حضرت امیر علیه السلام حضرت یوشع علیه السلام را
خود و سخن گفتن با او و ملاقات کردن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام حضرت
امام محمد باقر علیه السلام را و امثال اینها که در کتاب بصایر الدرجات و غیر آن
بطرق متعدده روایت شده است با این دو احتمال احتمال جسد اصلی نیز دارند چنانچه
شیخ مفید و جمعی از متکلمین و محدثین امامیه قایلند که بعد از سه روز یا بیشتر
ارواح مقدسه انبیا و اوصیا بجسدهای اصلی معاودت مینمایند و ایشان را باسمان
میبرند و دیدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله انبیا علیهم السلام را
در شب معراج بر این حمل کرده اند و احادیث مسخ شدن بنی امیه بصورت وزغ هر سه
احتمال دارد اما در بعضی از آنها جسد اصلی ظاهرتر است و از صحایف الابرار فضل بن
شاذان روایت کرده است که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه در صحرای نجف
بر روی سنگریزه خوابید قنبر گفت من جامه خود را در زیر شما بیندازم حضرت گفت نه
نیست مگر تربت مومن یا مزاحمت نمودن در مجلس مومن با او همنشینی کردن اصبغ بن
نباته گفت تربت مومن را دانسته ام که بوده و خواهد بود مزاحمت در مجلس او چه معنی
دارد حضرت فرمود ای پسر نباته در این صحرا ارواح هر مومن و مومنه هست در قالبها
از نور و منبرها از نور و حسن بن سلیمان نیز در کتاب مختصر از کتاب قایم فضل بن شاذان
این حدیث را روایت کرده است و در آخرش زیاده کرده است که ای پسر نباته اگر پرده برداشته
شود هر آینه خواهی دید مومنان را که حلقها نشسته اند و بدیدن یکدیگر میروند و با یکدیگر
صحبت میدارند و روح هر مومن در این وادیست و روح هر کافر در وادی برهوت یمن است

و ایضا در کتاب شفا و جلا روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین علیه السلم
که میگویند روح مؤمن را در وقت غسل دادن که آیا میخواهی ترا برگردانیم بسوی جسدی
که در ان بودی کوید چه میکنم بلا و زیان کاری و غم را و کلینی از حضرت امام علی نقی علیه السلم
روایت کرده است که چون خواب دیدن در اول خلق بنی آدم نبود و بعد از ان حادث
شد راوی پرسید که سبب حدوث ان چه بود حضرت فرمود که خدای عز ذکره رسولی
فرستاد بسوی اهل زمان او و ایشانرا خواند بسوی عبادت الهی و طاعت او کفتند اگر
بکنیم از برای ما چه خواهد بود تو مال از ما بیشتر نیست و عشیره ات از ما عزیزتر نیست
کفت اگر اطاعت من میکنید خدا شما را داخل بهشت میکند و اگر معصیت من میکنید خدا
شما را داخل جهنم میکند کفتند جنت و نار چیست پیغمبر از برای ایشان کفت و ایشان
کفتند ما کی بانجا میرویم کفت بعد از مردن کفتند ما می بینیم مردهای خود را که استخوان
شده اند و پوسیده اند پس تکذیب ایشان زیاده شد و استخفاف ایشان بان حضرت
زیاده شد پس حق تعالی در ایشان خواب دیدن را احداث نمود آمدند بنزد ان پیغمبر و خبر
دادند بانچه دیده بودند و تعجب که در این باب داشتند پیغمبر کفت خدا خواسته که حجت بر شما
تمام کند این حالت را بر شما وارد کرد بعد از مردن ارواح شما چنین خواهد بود هرچند بدنهای
شما پوسیده باشد روحهای شما باین نحو معذب خواهند بود تا وقتی که بدنهای شما مبعوث کردد
و در محاسن بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که کفت با ابو
بصیر که هر که از شما با اعتقاد ولایت ما بمیرد شهید است هرچند در میان رخت خواب
خود بمیرد و زنده است نزد خدا و روزی میخورد و در احادیث بسیار وارد شده که چون
بزیارت قبور خویشان و برادران مؤمن میروید مطلع میشوند و انس میکیرند بشما و چون
برمیکردید وحشت بهم میرسانند و کلینی بسندهای صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
روایت کرده است که مؤمن بزیارت اهل خود می آید و می بیند انچه را دوست میدارد و

میپوشانند از او انچه را نمیخواهد و کراهت دارد و کافر بزیارت اهل خود می آید و
می بیند انچه را نمیخواهد و میپوشانند از او انچه را میخواهد و بعضی در هر جمعه می آیند
و بعضی کمتر و بعضی بیشتر بقدر عمل ایشان و در روایت معتبر دیگر فرمود که هیچ
مؤمن و کافری نیست مگر در وقت زوال شمس بزیارت اهل خود می آید و اگر
مؤمن را می بیند که ایشان اعمال صالحه میکنند موجب حسرت او میگردد و بسند
کالموثق از اسحق بن عمار منقولست که کفت بحضرت امام موسی کاظم علیه السلم عرض کردم
که آیا میت بزیارت اهل خود می آید فرمود بلی کفتم در چند مدت فرمود در هفته یا ماهی
یا سالی یکبار بقدر منزلت خود کفتم بچه صورت می آید فرمود بصورت مرغ لطیفی بر زبر
دیوار ایشان می نشیند و بر ایشان مشرف میشود اگر ایشانرا بخیر و خوبی می بیند
شاد میشود و اگر بشر و پریشانی بیند محزون و غمکین میشود و بروایت دیگر فرمود
که می آید بقدر فضایل خود بعضی هر روز و بعضی در هر دو روز و بعضی در هر سه روز
و کمتر ایشان در هر هفته در وقت زوال شمس یا مثل ان بصورت گنجشک یا کوچکتر
و با او ملکی می آید و باو مینماید انچه باعث سرور است و از او میپوشاند انچه باعث اندوه است
و برمیگردد با شادی و خوشحالی و ایضا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است
که از پروردگار خود مرخص میشود و حق تعالی دو ملک را با او میفرستد و بصورت بعضی از
مرغان می آید و بر خانه خود مینشیند و نظر میکند بسوی اهل خود و سخن ایشان را
میشنود و جمع میان این احادیث را در کتاب مرآة العقول ذکر کرده اند و سایر اخبار
در بحار مذکور است و در حدیث معتبر منقولست که ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم سوال کرد از ارواح مؤمنان فرمود که در حجره چند اند در بهشت میخورند از طعام
ان و می آشامند از شراب آن و میکویند پروردگارا قیامت را از برای ما بر پا دار و انچه ما را
وعده کرده عطا کن و ملحق کن اخر ما را با اول ما و ارواح مشرکان در آتش معذب اند میکویند

پروردگار ما بر ما امداد از برای ما قیامت را و آنچه وعده داده ما را بعمل میاور و رسوا مکردان
آخر ما را با اول ما پس از این احادیث متواتره معلوم شد که روح بعد از بدن باقیست و مثاب
و معاقب میباشد فی الجمله فایده دوم در بیان سوال و ضغطه و ثواب و عقاب قبر است
بدانکه اجماع مسلمانانست و روح را از برای سوال ببدن بر میگردانند بلکه از ضروریات
دین اسلام است و منکرش کافر است و ابن بابویه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
روایت کرده است که کسی که سه چیز را انکار کند شیعه ما نیست معراج و سوال قبر
و شفاعت و همچنین آمدن دو ملک از برای سوال متواتره ضروریست و در اکثر اخبار
وارد است که یکی منکر است و دیگری نکیر و در بعضی از روایات وارد شده است که نسبت
بمؤمنان مبشر و بشیر است و نسبت بمخالفان منکر و نکیر است زیرا که از برای مؤمنان
بصورتهای خوب می آیند و بشارت میدهند ایشانرا بثوابها و نعیمهای انها و از برای
کافران و مخالفان بصورتهای مهیب می آیند و ایشانرا وعید بعذاب میکنند و
مشهور میان متکلمین امامیه انست که سوال قبر عام نیست بلکه مخصوص مؤمن و
کافر محض است و مستضعفان و اطفال و مجانین را سوال نیست و همچنین کسی را
که بعد از گذاشتن میت در قبر تلقین کنند از او سوال نمیکنند چنانچه در روایت وارد
شده است که چون او را تلقین کنند دو ملک بیکدیگر میگویند بیا برویم تلقین حجت او
کردند و شیخ شهید علیه الرحمه گفته است سوال قبر حق است اجماعا مگر کسی را که تلقین
او کرده باشند و بعضی از عامه در کتب خود روایت کرده اند از ابو عامه باهلی که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون بمیرد احدی از شما و خاک بر او بریزند پس یکی
از شما نزد سر او بایستد و بگوید ای فلان پسر فلان و نام او و مادرش را بگوید او میشنود
و جواب نمیگوید پس بار دیگر بگوید او درست میشود و میگوید ارشاد کن ما را خدا
ترا رحمت کند پس بگوید بیاد آور اعتقادی را که بان از دنیا بیرون رفتی شهادت بوحدانیت خدا
آن

۱۱

و رسالت محمد و بانکه پسندیدی خود را از برای پروردگاری و اسلام را از برای
دین خود و محمد را پیغمبر خود و قران را امام خود و منکر و نکیر واپس میروند و میگویند
ما چرا اینجا نشسته ایم تلقین حجت او کردند و فرمود که اگر نام مادرش را ندانند او را
بحوا نسبت دهد و خلاف کرده اند در انکه که آیا انبیا و اوصیا علیهم السلام را سوال
قبر میباشد یا نه و تفکر در این مسئله ضرور نیست اگرچه عدم سوال اظهر است و
و در سوال اطفال نیز عامه خلاف کرده اند و اظهر عدم سوالست و شیخ مفید رضی
الله عنه در شرح عقاید صدوق گفته است که ارواح بعد از موت اجساد بر دو نوع
اند بعضی منتقل بثواب و عقاب نمیباشند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
پرسیدند که کسی که میمیرد در دار دنیا روح او در کجا میباشد حضرت فرمود که هر که
میمیرد و او ماحض ایمان باشد محضا یا ماحض کفر باشد محضا منتقل میشود روح
او از هیکلی که دارند و بمثل ان در صورت و جزا داده میشود باعمال خود تا روز قیامت
و چون حقتعالی اراده نماید که ایشانرا محشور گرداند در قیامت ایشانرا زنده میکند جسم
و بدن او را بر میگرداند روح را ببدن اصلی او و محشور میگرداند او را که جزای اعمال
او را وافی و کامل بدهد پس مؤمن منتقل میشود از جسد خود بجسد دیگر که مثل
ان جسد باشد پس او را در جنتی چند از جنتهای دنیا می برند و متنعم میباشد در انجا
تا روز قیامت و کافر منتقل میشود روح او از جسد اصلی بجسد مثل ان بعینه و می برند
او را بسوی آتشی که معذب باشد بان تا روز قیامت و شاهد این دو مؤمن آنست که حقتعالی
فرموده است در باب مؤمن آل یسین با و امر شد که داخل شو در بهشت گفت ای کاشکی
قوم من علم بهم میرسانیدند با آمرزیدن پروردگار من بانکه او گردانید مرا از انها که گرامی
داشته است و دلیل بر حال کافران که در باب فرعون و اصحاب او فرموده است که آتش را
بر ایشان عرض میکنند هر بامداد و پسین و در روز قیامت میگویند داخل کنید آل

فرعون را در شدید ترین عذابها و نوع دیگر آنست که سوال و عذاب و سوال ایشانرا
نمیباشد و در احادیث از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم وارد شده است که
سوال قبر و رجعت مخصوص کسی است که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر و باقی
خلق را سوال نمیباشد و در احادیث وارد شده است که انبیا و ائمه صلوات الله علیهم
ارواح ایشان با بدنهای ایشان از زمین باسمان میروند و نعم ایشان در بدنهای
اصلی است که در دنیا داشته اند و این مخصوص ایشانست و در غیر ایشان نمی باشد
و از حضرت رسول صلی الله علیه و اله منقولست که هرکه صلوات فرستد بر من از دور
بمن میرسد و فرمود که هرکه صلوات فرستد بر من یکمرتبه صلوات فرستم بر او ده مرتبه
و هرکه صلوات فرستد بر من ده مرتبه صلوات فرستم بر او صد مرتبه پس هرکه خواهد
که صلوات بسیار بفرستد و هرکه خواهد کم بفرستد پس بیانکرد انحضرت که بعد از
بیرون رفتن از دنیا صلوات بر او را میشنود و این نمیشود مگر آنکه نزد حضرت زنده
باشد و همچنین ائمه هدی صلوات الله علیهم سلام کننده بر ایشان را نزدیک میشنوند
و از دور بایشان میرسد و اثار صحیحه از ایشان بر اینمضمون وارد شده است و حقتعالی
فرموده است که شهیدان نزد خدا زنده اند و روزی بایشان میرسد و روایت کرده اند
که حضرت رسول صلی الله علیه و اله ایستاد بر سر چاه بدر و خطاب کرد مشرکانی را
که در آنروز کشته شده بودند و در چاه افکنده بودند و فرمود که بتحقیق که شما همسایه
بدی بودید از برای رسول خدا او را از خانه او بیرون کردید و از دیار خود راندید پس
اجتماع کردید بر عداوت او و با او جنگ کردید من وعده پروردگار خود را حق
یافتم پس عمر با انحضرت گفت یا رسول الله خطاب تو چیست با مردهای که جان ایشان
رفته است حضرت فرمود بس کن ای پسر خطاب بخدا که تو شنواتر از ایشان نیستی و نیست
میان و میان آنکه بگیرند ملائکه ایشانرا بگرزهای آهنی مگر آنکه رو را از ایشان بگردانم

ونقول

ومنقولست که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه سوار شد بعد از انقضای
حرب در بصره در میان صفهای کشتگان میگشت تا رسید بکعب بن سور قاضی
بصره که عمر او را قاضی کرده بود و در فتنه بصره مصحفی بگردن انداخته بود و با اهل
و فرزندانش بجنگ انحضرت آمده بودند و همه کشته شدند و چون حضرت او را در میان
کشتگان دید فرمود که او را بنشانید چون نشاندند فرمود ای کعب من وعده خدای
خود را یافتم که حق بود آیا تو وعده خدای خود را یافتی که حق بود پس فرمود بخوابانید او را
و چون بطلحه رسید با او نیز چنین کرد پس مردی از اصحاب انحضرت گفت چه فایده دارد
سخن تو با دو کشته شده که سخن تو را نمیشنوند فرمود ای مرد بخدا سوگند که هر دو سخن
مرا شنیدند چنانچه اهل قلیب بدر سخن حضرت رسول را شنیدند و اینها از جمله اخبار است
که دلالت میکند که بعضی از مردها بر میگردد بسوی او ارواح او از برای تنعم ایشان یا عذاب
ایشان و این عام نیست در هرکه بمیرد بلکه بان تفصیلست که گفتیم تمام شد کلام مفید
رحمه الله و کلینی قدس سره احادیث بسیار از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت
کرده است که سوال کرده نمیشود در قبر مگر کسی که خالص کرده باشد خالص کردنی و خالص
کرده باشد کفر را خالص کردنی و اما جماعتی دیگر از ایشان غافلند یعنی متعرض ایشان
نمیشوند و بسند صحیح دیگر از انحضرت روایت کرده که سوال از کسی میشود که ضبط او
واقع میشود و ایضا بسند معتبر از انحضرت روایت کرده که دو ملک می آیند که مسمااند
بمنکر و نکیر بسوی میت در وقتی که مدفون شد صدای ایشان مانند رعد قاصف است
و دیدهای مثل برق خاطف زمین را میشکافند بدندانهای خود و موهای ایشان
آویخته است که در میان انها راه میروند و سوال میکنند از میت که کیست پروردگار
تو و چیست دین تو اگر مومن است میگوید خدا پروردگار منست و دین من اسلام است
پس از او میپرسند که چه میگوئی در حق این مردی که در میان شما بیرون آمد گوید که از

محمد رسول خدا میپرسید گویند شهادت میدهی که او رسول خداست گوید گواهی میدهم که او رسول خداست پس باو گویند بخواب خوابی که دران خواب پریشانی نباشد و قبر او را بقدر نه ذرع گشاده میگردانند و از برای او دری بسوی بهشت میگشایند و جای خود را در بهشت می بیند و اگر میت کافر باشد ان دو ملک بان هیبت بر او داخل میشود و شیطانرا در پیش او باز میدارند که دیدهای او از مس سرخ است چون سوال از انها از او میکنند میگویند نمیدانیم پس شیطانرا باو میگذارند و مسلط میگردانند بر او در قبرش نود و نه هزار اژدها که اگر یکی از انها بر زمین بدمند هرگز گیاه از زمین نروید و دری از درهای جهنم از برای او میگشایند جای خود را در انجا می بیند و ایضا از ابوبکر حضرمی روایت کرده است که گفتم بحضرت امام جعفر صادق علیه السلم که کیستند انها که در قبر از ایشان سوال میکنند فرمود که بما ترا خالص کرده باشد و کسی که کفر خالص داشته باشد گفتم پس باقی چه میشوند گفت بخدا سوگند که ایشانرا وامیگذارند و اعتنا بشان ایشان نمیکنند گفتم از چه چیز سوال میکنند گفت از حجت و امامی که در میان شماست پس از مومن میپرسند که چه میگوئی فلان پسر فلان میگوید او امام منست چون این را گفت میگویند بخواب خدا در دیده ات خواب استراحت بگذارد و دری از بهشت برای او میگشایند و پیوسته نسیم تحفه باو میرسد تا روز قیامت و از کافر سوال میکنند که چه میگوئی در حق فلان پسر فلان یعنی امام زمان گوید شنیدهام او را و نمیدانم کیست ان پس میگوید هرگز ندانم و دری از جهنم برای او میگشایند و پیوسته حرارت جهنم باو میرسد تا روز قیامت و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلم روایت کرده است که سوال میکنند در قبر از مومن که کیست پروردگار تو میگوید خدا میگویند چیست دین تو میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد میگویند کیست امام تو میگوید فلان میگویند چگونه دانستی این را میگوید

امر خدا مرا هدایت کرد بان و مرا ثابت داشت بران و باو میگویند بخواب خوابی که خیالات دران نباشد مانند خواب نوداماد پس دری از بهشت برای او میگشایند که از شمیم بهشت و گلهای ان باو میرسد پس میگوید پروردگارا روز قیامت را قایم گردان شاید با هل و مال خود برگردم و از کافر می پرسند که پروردگار تو کیست میگوید خدا میگویند پیغمبر تو کیست میگوید محمد میگویند دین تو چیست میگوید اسلام میگویند از کجا دانستی میگوید از مردم شنیدم میگفتند من گفتم پس گرزی بر او میزنند که اگر جن و انس همه جمع شوند تاب ان نداشته باشند پس میگدازد چنانچه قلعی میگدازد پس روح را باو برمیگردانند و دل او را در میان دو لوح از آتش میگذارند پس میگوید پروردگارا قیامت را دور گردان مولف گوید که این حدیث دلالت میکند بر انکه ایمان سنیان بخدا و رسول باعتبار عدم ایمان بائمه حق و توسل بایشان خلقی و تقلیدی و بی ثبات است چنانکه در کتاب حسین سعد بسند صحیح از سلیمان بن خالد منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که ان انچه ملاقات میکند از صاحب قبر فرمود دو ملک هستند که ایشانرا منکر و نکیر میگویند می آیند بنزد صاحب قبر و از او سوال میکنند از رسول خدا اگر آیا حق بود اگر از اهل شک است میگوید نمیدانم میشنیدم که مردم میگفتند رسول خداست نمیدانم که حق یا دروغ بود پس بر او ضربتی میزنند که اهل سموات و اهل زمین میشنوند مگر مکلفان و اگر صاحب یقین است نمی ترسد و میگوید شهادت میدهم که او رسول خدا بود آمد با هدایت و دین حق پس جای خود را در بهشت می بیند و قبر او را فراخ میگردانند و میگویند بخواب و در نهایت استراحت و نیکوئی و ابن بابویه از حضرت امام موسی علیه السلم روایت کرده است که چون مومن بمیرد مشایعت میکنند جنازه او را هفتاد هزار ملک تا قبر او چون او را داخل قبر کنند منکر و نکیر می آیند و او را

میشناسند ومیکویند کیست پروردکار تو وچیست دین تو وکیست پیغمبر تو میکوید
پروردکار من خداست ومحمّد پیغمبر منست واسلام دین منست پس میکشایند قبر او را
بقدر انچه دیده او کار کند وطعام از بهشت از برای او می آورند ود اخل میکرد انند بر او
نسیم وکل بهشت را وانیمعنی قول حقتعالی فَاَمّا اِنْ کانَ مِنَ الْمُقَرَّبینَ فَرَوْحٌ وَرَیْحانٌ
وَجَنَّةُ نَعیمٍ یعنی در آخرت وچون کافر بمیرد مشایعت میکنند او را هفتاد هزار ملك
از زبانه تا قبر او واو سوکند میدهد حاملان جنازه خود را که او را بر کردانند بصدائی
که همه چیز میشنوند بغیر از جن وانس که مکلفند ومیکوید کاش مرا باز کشتی بود بدنیا
پس از مؤمنان میشدم ومیکوید مرا بر کردانید بسوی دنیا شاید عمل شایسته بکنم و
در انچه کذاشته ام پس زبانیه در جواب میکویند کلّا این سخنی است که تو میکوئی وملکی
ایشان ندا میکند که دروغ میکوید اکر بر کردد عود خواهد کرد بانچه او را نهی کرده اند
از او وچون او را داخل قبر کنند ومردم از او مفارقت کنند منکر ونکیر بیایند بسوی
او در بدترین صورتها واو را بنشانند وسوال کنند از او از ربّ او ودین او وکتاب
او پس زبانش مضطرب شود ونتواند جواب کفت پس ضربتی از عذاب الهی بر او بزنند
که همه چیز از ان بترسند پس باز از او سوال کنند از رسول صلّی الله علیه واله کوید نمیدانم
کویند هرکز ندانی وهدایت نیابی ورستکار نشوی پس دری از برای او بسوی جهنم
میکشایند وبعوض نزلی که از برای میهمان مهیا میکنند حمیم جهنم از برای او می آورند
واینست مراد از قول حقتعالی وَاَمّا اِنْ کانَ مِنَ الْمُکَذِّبینَ الضّالّینَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمیمٍ
یعنی در قبر وَتَصْلِیَةُ جَحیمٍ یعنی در اخرت واما انچه در قبر از او سوال میکنند معلوم است
که سوال از عقاید ایمانی میکنند خصوصا امامت ائمه صلوات الله علیهم واحادیث
از طرق عامه وخاصه متواتر است که در قبر از ولایت علی بن ابی طالب سوال میکنند
چنانچه شیخ کشی بسند معتبر از یونس بن عبد الرحمن روایت کرده است که من بخدمت

امام رضا علیه السلام رفتم فرمود که علی بن ابی حمزه مرد کفتم بلی فرمود که داخل آتش
شد پرسیدند از او از امام بعد از پدرم کفت بعد از او امامی نمیدانم پس ضربتی بر او
زدند که قبرش پر آتش شد وبروایت دیکر فرمود که او را نشاندند بدر قبرش پس سوال
کردند از ائمه علیهم السلام نام همه را کفت تا انکه بنام من رسید پرسیدند توقف
کرد پس بر سرش زدند ضربتی که قبرش مملو از اتش شد ودر بصایر الدرجات چنین
روایت کرده است که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که چون بنده را
داخل قبر میکنند دو ملك بنزد او می ایند که اسم ایشان منکر ونکیر است پس اول
چیزی که سوال میکنند از پروردکار اوست پس از پیغمبر او پس از ولی وامام او اکر
جواب کفت نجات یافت واکر عاجز شد عذاب میکنند او را پس مردی کفت اکر
کسی پروردکار وپیغمبر خود را شناخت وولی خود را نشناخت چونست حال او
فرمود مذبذبست نه از اینهاست ونه از انها وهرکه را خدا کمراه کرد نمییابی هرکز
از برای او راهی بسوی نجات وکفتند برسول خدا که یا نبی الله کیست ولی فرمود ولی
شما در این زمان علی است وبعد از او وصی او واز برای هر زمان عالمی میباشد
که خدا باو حجت تمام میکند تا انکه نکویند چنانچه کمراهان پیش از ایشان کفتند
در وقتی که انبیای ایشان رفتند پروردکارا چرا نفرستادی بسوی ما رسولی پس
متابعت کنیم آیات ترا پیش از انکه مذلت وخواری بما برسد وضلالت ایشان
ان بود که آیات ترا که اوصیا باشند ندانستند پس حقتعالی در جواب ایشان فرمود بکو
همه انتظار میکشیم پس شما نیز منتظر باشید پس زودی خواهید دانست که
کیستند اصحاب صراط سوی یعنی راه راست وکیست انکه هدایت یافته است وتربص
وانتظار ایشان ان بود که میکفتند در کار نیست ما را طلب شناختن اوصیا
تا انکه امامی را بشناسیم پس خدا تعییر وسرزنش کرد ایشان را باین واصحاب صراط

اوصیا علیهم السلم اندکه بر صراط می ایستند و داخل بهشت نمیشود مگر کسی
که ایشانرا شناسد و ایشان اورا شناسند و داخل جهنم نمیشود مگر اینکه
ایشان اورا شبه خود ندانند و او ایشانرا بامامت نشناسد زیرا که ایشان
عرفای الهی اندکه مردم را بایشان شناسایند و گواه گرفت بایشان در وقتی که پیمانها
از ارواح گرفتند در روز میثاق و وصف کرده است ایشانرا در کتاب خود در انجا
که فرموده است وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ یعنی بر اعراف مابین
بهشت و جهنم مردانی چند هستند که میشناسند همه را بسیمای ایشان و ایشانند
گواهان بر موالات دوستان خود و رسول خدا صلی الله علیه و اله و گواه است بر ایشان
و از برای ایشان از بندگان عهد و پیمان گرفته است که اطاعت ایشان بکنند و رسول
خدا نیز پیمان گرفته از مردم که اطاعت ایشان بکنند چنانچه حقتعالی فرموده است فَكَيْفَ
إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ تا اخر دو ایه یعنی پس چگونه بود حال مردم در وقتی که
بیاوریم از هر امتی گواهی را بیاوریم ترا بر این گواهان در انروز خواهند خواست و آرزو
خواهند کرد انها که کافر شده اند و نافرمانی رسول کرده اند و در اطاعت اوصیا و در
سایر امور که کاش با زمین یکسان و هموار میشدیم در ان روز سخنی را از خدا یا کتمان نمیکردند وکتمان بکنند
سخنی را از خدا در دنیا و شاذان بن جبرئیل در فضایل و غیر او روایت کرده است که چون فاطمه
بنت اسد مادر حضرت امیر المؤمنین علیهما السلم بعالم اعلی ارتحال نمود حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه بخدمت رسول صلی الله علیه و اله آمد حضرت فرمود چرا
میگریی خدا هرگز دیدهای ترا نگریاند گفت والده ام فوت شد حضرت فرمود بلکه
والده من فوت شده است و اولاد خود را گرسنه میگذاشت و مرا سیر میکرد و اولاد
خود را ژولیده مو میگذاشت و مرا روغن میمالید والله که در خانه ابوطالب یکدرخت
خرما بود سبقت میکرد در بامداد و از برای من میچید و از پسر عمان من پنهان میکرد

از برای من پس حضرت برخواست و متوجه تجهیز او شد و پیراهن مبارک خود را داد
که اورا دران کفن کردند و در حالت تشییع جنازه او قدمرا آهسته میگذاشت و
بتانی میرفت و پا برهنه میرفت و در نماز هفتاد تکبیر گفت و در قبر او خوابید و بعد از ان
بدست کریم خود اورا در لحد خوابانید و شهادت تلقین او کرد چون قبر را پر کردند
و مردم خواستند برگردند سه مرتبه گفت پسر تو نه جعفر و نه عقیل پسر تو علی بن
ابی طالب چون برگشتند مردم گفتند یا رسول الله در این جنازه کاری چند کردی
که در جنازهای دیگر نمیکردی فرمود اما بتانی رفتن من از برای کثرت ملائکه بود و ازدحام
هفتاد تکبیر گفتن از برای ان بود که هفتاد صف از ملائکه بر او نماز کردند و اما انکه
در لحدش خوابیدم از برای ان بود که در حال حیات او ضغطه قبر را ذکر کردم و اضعفاه
پس در لحدش خوابیدم که زمین اورا نفشارد و اما انکه کفن کردم اورا به پیراهن خود
از برای ان بود که روزی در حال حیات او قیامت را ذکر کردم و گفتم مردم عریان محشور
خواهند شد گفت واسواتاه اورا به پیراهن خود کفن کردم که پوشیده محشور گردد
و اما انکه گفتم باو ابنک ابنک برای ان بود که دو ملک آمدند و از او سوال کردند
از پروردگارش گفت و سوال کردند از پیغمبر گفت محمد پیغمبر من است گفتند کیست
ولی تو و امام تو پس شرم کرد از انکه بگوید فرزندم پس باو گفتم بگو فرزند تو علی بن
ابی طالب پس خدا دیده ترا باین روشن کرد مؤلف گوید که این حدیث دلالت میکند
بر انکه از امامت امام بیش از زمان امامتش نیز سوال میکنند و باید مخصوص کسی
باشد که علم بامامت او بهم رسانیده باشد و محتملست که مخصوص مقربان باشد یا مخصوص
حضرت فاطمه علیهما السلم باشد از برای اظهار جلالت او چنانکه آخر حدیث اشعار
بان دارد و کلینی بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است
که میت مومن را چون از خانه اش بیرون می آورند مشایعت میکنند او را ملائکه تا قبر او

وازدحام میکنند براو تا او را بقبرش میرسانند چون بقبرش رسید زمین باو مرحبا
میکوید خوش آمدی و بسوی اهل خود آمدی بخدا سوکند که دوست میداشتم که مثل تو
کسی بر روی من راه رود خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس قبر او را میکشاید بقدر
انچه چشم او کار کند و داخل میشوند براو دو ملک قبر منکر و نکیر و سوال میکنند
از او که کیست پروردکار تو میکوید خدا میکویند چیست دین تو میکوید اسلام
میکویند پیغمبر تو میکوید محمّد میکویند کیست امام تو میکوید فلان پس منادیی
از آسمان ندا میکند که راست کفت بندهٔ من فرش نهاد در قبرش بکسترانند و دری از
بهشت بسوی قبرش بکشایند و از جامهای بهشت براو بپوشانند تا بیاید بنزد ما
وانچه نزد ماست از برای او بهتر است پس باو کویند بخواب مانند خواب نو داماد
خوابیدنی که دران خواب پریشانی نباشد و اکر کافر باشد ملائکه مشایعت او
کنند تا قبر او و زمین باو کوید لا مرحبا بجا آوردی و الله که من دشمن میداشتم که
مثل تو کسی بر روی من راه رود البته خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس براو تنک
میکیرد و میفشارد او را تا استخوانهای پهلوهایش بیکدیکر میچسبد پس منکر و نکیر
براو داخل میشوند بغیر انصورت که بر مؤمن داخل شدند و او را می نشانند و روح را
تا کمر باو بر میکردانند و میکویند پروردکار تو کیست پس او مضطرب میشود و
میکوید می شنیدم مردم میکفتند میکویند هر کز ندانی و همچنین از پیغمبر و امام
می پرسند و همین جوابرا میکوید پس از آسمان ندا میرسد که دروغ کفت بندهٔ من
برکنید فرشرا از آتش و بپوشانید او را جامهای آتش و بکشائید از برای او دری
بسوی آتش تا بیاید بسوی ما و انچه نزد ماست بدتر است از برای او و ازین حالت پس
سه مرتبه کرز آتش بر سر او میزنند که دو مرتبه آتش بر قبرش پرواز میکند و اکر ان ضربت را
بر کوههای تهامه بزنند همه ریزه ریزه میشوند و مسلط میکرداند خدا در قبرش مارها

که اورا

٢٠٦

که او را سخت میکزند و میدرند و شیطان او را بغم و اندوه می آورد و صدای عذاب
او را می شنود هر که را خدا خلق کرده است مکر جن و انس و بدرستی که میشنود صدای
کفشهای مشایعت کنندکان او و صدای زدن دستهای ایشان او و اینست قول حق تعالی
وَيُثَبِّتُ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا تا اخر آیه که تفسیر ظاهرش آنست که ثابت میدارد حق تعالی
انها که ایمان آورده اند بقول و اعتقاد ثابت در زندکانی و در آخرت و کمراه
میکند و بخود وا میکذارد ظالمانرا و میکوید خدا انچه میخواهد و ایضا بسند معتبر از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که هیچ موضع قبری نیست مکر انکه
روز سه مرتبه میکوید منم خانهٔ خاک منم خانهٔ بلا منم خانهٔ کرم منم باغی از باغهای بهشت
یا کودالی از کودالهای جهنم پس در حدیث اول فرمود که چون داخل میشود بندهٔ مؤمن
میکوید خوش آمدی و نزد اهل خود آمدی تا آخر انچه در حدیث سابق کذشت تا انکه
فرمود از برای او دری میکشایند که جای خود را در بهشت می بیند پس از ان در مردی
بیرون آید که دیدهها از ان نیکوتر چیزی ندیده باشد پس مؤمن کوید ای بندهٔ خدا هر کز
از تو نیکوتر چیزی ندیدهٔ کوید من اعتقاد نیکم که تو داشتی و عمل صالحم که تو میکردی
پس بکیرند روحشرا و دران جائی که در بهشت باو نموده بودند بکذارند و بکویند
بخواب با دیدهٔ روشن پس پیوسته نسیمی از بهشت بجسد او برسد که لذت و خوشبوئی
او را بیابد تا مبعوث کردد در قیامت و چون کافر داخل قبر شود کوید لا مرحبا پس او را
فشاری بدهد که استخوانهای او را رمیم کند و باز بحال اول برکردد و دری از برای او
بسوی آتش بکشایند و از ان در مردی بیرون آید که هر کز بان بدصورتی و قباحت منظر
ندیده باشد پس کوید من آن عمل بدم که میکردی و ان اعتقاد خبیثم که داشتی پس روح او را
در همانجا که باو نموده باشند در آتش بکذارند و پیوسته نفخه از آتش ببدنش رسد و الم
و حرارتش را در جسد خود یابد تا روزی که مبعوث شود و مسلط کردانند بر روح او

شصت و نه مار عظیم که او را کزند و کوش شراد رندکه اکر یکی ازان مارها بر روی
زمین بدمد هرکز کیاه ازان نروید و بعضی از عامه از ابو هریره روایت کرده اند که
در تفسیر قول حقتعالی وَیُثَبِّتُ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ که قول ثابت شهادتین است
در دنیا وَفِی الْآخِرَةِ در قبر است دو ملک داخل میشوند و سوال میکنند از رب و از
نبی و از قبله و از امام و امام علی علیه السلم است وَیُضِلُّ اللهُ الظَّالِمِینَ یعنی در قبر
کمراه میکنند ظالمان از ولایت علی که جواب نمیکویند در وقتی که از امام سوال
میکنند و ایضا از حضرت رسول صلی الله علیه و اله روایت کرده اند که خدا را دو ملک
هست که ایشانرا ناکر و نکیر میکویند نازل میشوند بر میت در قبر و سوال میکنند
از او از پروردکار او و پیغمبر او و دین او و امام او اکر بحق جواب داد او را بملائکه
نعیم تسلیم میکنند و اکر عاجز شد از جواب او را بملائکه عذاب تسلیم میکنند و از
بعضی روایت ظاهر میشود که از بعضی از اعمال نیز سوال میکنند چنانکه کلینی از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده اند که سوال میکنند میت را در قبر از پنج چیز
از نمازش و از زکواتش و حجش و روزه اش و از ولایت ما اهل بیت پس میکوید ولایت ما
از کنار قبر بان چهار دیکر که هر نقصی که در شماها باشد بر منست که تمام کنند
و ایضا از انحضرت روایت کرده است که چون میت مؤمن داخل قبر میشود نماز از
جانب راست می آید و زکوة از جانب چپ و بر پدر و مادر او مشرف میشود و صبر
دورتر بکناری میرود چون دو ملک داخل میشوند که سوال کنند صبر میکوید بنماز
و زکوة که دریابید صاحب خود را اکر شما عاجز شوید من او را در می یابم و در تفسیر
امام حسن عسکری علیه السلم مذکور است که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
فرمود که هر که تقویت کند شیعه ضعیفی را که حجت بر نواصب نتواند تمام کرد و حجت را
او را بر ناصبی تمام کند حقتعالی در روزی که او را داخل قبر میکنند تلقین میکنند که بکو خدا

پروردکار من است و محمد پیغمبر من است و علی ولی و امام من است و کعبه قبله
من است و قرآن سرور و شادی من است و ذخیره آخرت من است و مردان و زنان
مؤمن و مؤمنه برادران و خواهران من اند پس حقتعالی میفرماید که حجت خود را القا کردی
و واجب شد از برای تو عالی درجات بهشت پس در انوقت قبرش بهترین باغستانهای
بهشت میکردد و در محاسن بسند صحیح از انحضرت روایت کرده است که چون مؤمن میمیرد
و با او داخل میشود شش صورت که یکی از انها خوشروتر و خوش هیات تر و خوشبوتر
و پاکیزه تر است از باقی صورتها پس یکی در جانب راست می ایستد و یکی در جانب چپ
و یکی در پیش رو و یکی در پایین پا و انکه خوش صورت تر است در بالای سر پس سوال
یا عذاب از هر جهت که می آید انکه دران جهت ایستاده است مانع میشود پس انکه از همه
خوش صورت تر است بسایر صورتها میکوید شما کیستید خدا شما را جزای خیر دهد
از جانب من صاحب جانب راست میکوید من نمازم صاحب جانب چپ میکوید من زکوتم
پس انکه در پیش اوست میکوید من روزه ام انکه در عقب است میکوید من حج و عمره ام
و انکه در پایین پاست میکوید من بر و احسانم بر برادران مؤمن پس انها کویند باو که تو
کیستی که از همه ما بهتر و خوش بوتری کوید من ولایت آل محمدم صلوات الله علیهم
و ابن بابویه رحمه الله بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیهما السلم روایت
کرده است که انحضرت در هر جمعه در مسجد رسول صلی الله علیه و اله مردم را موعظه میکرد
و از جمله موعظه ان بود که ای فرزند آدم اجل تو سریعترین چیزهاست بسوی تو و نزدیکست
که ترا دریابد و ملک قبض کند روح ترا و بروی بسوی منزلی تنها پس برکرداند بسوی
تو روح ترا و می آیند بسوی تو منکر و نکیر از برای سوال و امتحان شدید تو بدرستیکه اول
چیزی که از تو سوال میکنند از دین تواست که بان اعتقاد داشته و از کتاب تواست که تلاوت
میکرده بودی و از امامیست که ولایت او را اختیار کرده بودی پس میپرسند از عمر تو که در

چه چیز فانی کرده و از مال تو که از کجا کسب کرده و در چه چیز تلف کرده پس حذر خود را بگیر و مهیا شو جواب را پیش از امتحان و سوال و اگر مومن و پرهیزکاری و عارفی بدین خود و متابعت ائمه صادقین کرده و موالات با اولیا و دوستان خدا کرده خدا ترا تلقین میکند و زبانت را گویا میگرداند بصواب پس جواب را نیکو میگوئی و بشارت دهند ترا به بهشت و خوشنودی خدا و زنان نیکو روی خوش خو و استقبال میکنند ترا ملائکه بروح و ریحان و اگر چنین نباشی زبانت مضطرب میشود و حجت تو باطل میشود و گور میشوی از جواب و بشارت میدهند ترا باتش و استقبال میکنند ترا ملائکه به نزل حمیم و سوختن جحیم و اما ضغطه قبر و ثواب و عقاب آن فی الجمله اجماعی جمیع مسلمانان است چنانچه سابقا مذکور شد و از احادیث معتبر ظاهر میشود که ضغطه قبر در بدن اصلی است و عام نیست و تابع سوال قبر است و کسی را که سوال نکنند او را ضغطه نمیباشد و علی بن ابراهیم گفته است در تفسیر آیه مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ برزخ امر بین امرین است و ان ثواب و عقاب مابین دنیا و اخرتست و این رد میکند قول کسی را که انکار عذاب قبر و ثواب و عقاب پیش از قیامت میکند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلم فرمود که بخدا سوگند که نمیترسم بر شما مگر از برزخ اما در وقتی که در قیامت کار با ما باشد ما اولائیم بشفاعت شما و ابن بابویه رحمه الله و دیگران از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده اند که چون سعد بن معاذ انصاری برحمت الهی واصل شد حضرت رسول صلی الله علیه و اله امر فرمود که او را غسل دادند و کفن و حنوط کردند و چون جنازه اش را برداشتند حضرت بی کفش و ردا با جنازه روانه شد و گاه جانب راست و گاه جانب چپ را میگرفت و چون بقبر رسید حضرت خود داخل قبر او شدند و بدست مبارک خود او را در لحد گذاشت و خشت بر او درست چید و فرجها را بگل و سنگ محکم میکرد و چون فارغ شد

فرمود میدانم که او در قبر می پوسد و لیکن خدا دوست میدارد که کسی کاری کند محکم بکند پس مادر سعد گفت ای سعد گوارا باد ترا بهشت حضرت فرمود ای مادر سعد جزم مکن بر پروردگار خود بدرستی که بسعد در قبر فشاری رسید پس صحابه گفتند یا رسول الله از برای سعد کاری چند کردی که از برای دیگری نکردی گفت چون ملائکه بی کفش و ردا در جنازه او میرفتند من تاسی با ایشان کردم و دستم در دست جبرئیل بود هر جا را که او میگرفت من میگرفتم و گفتند با اینجه نسبت باو بعمل آوردی فرمودی که ضغطه باو رسید فرمود بلی با اهلش کج خلقی میکرد و بروایت دیگر فرمود که در زبانش غلظی بود با اهلش و در کتاب حسین بن سعید از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده اند که چون سعد را دفن کردند حضرت رسول صلی الله علیه و اله خطابی باو کرد و دستی بر قبرش مالید و پشت مبارکش لرزید و فرمود یا سعد چنین میکنند چون از این حالت سوال کردند فرمود که هیچ مومن نیست مگر آنکه در قبر او را فشاری میباشد و کلینی بسند موثق از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که چون رقیه دختر حضرت رسول صلی الله علیه و اله بزجر و ضرب عثمان لعین بعالم بقا رحلت نمود حضرت رسول صلی الله علیه و اله بر سر قبر او حاضر شد و حضرت فاطمه صلوات الله علیها بر کنار ایستاده بود و اب دیده مبارکش در قبر میریخت و حضرت اب دیده او را بجامه خود میگرفت و دعا میکرد پس فرمود که من ضعف او را میدانستم از خدا سوال کردم که او را از ضغطه قبر امان دهد و ایضا بسند صحیح روایت کرده است که یونس از حضرت امام رضا علیه السلم سوال کرد از کسی که او را بر دار کشیده باشند آیا عذاب قبر باو میرسد حضرت فرمود بلی که خدا هوا را امر میکند که او را بفشارد و در روایت دیگر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که حضرت فرمود که پروردگار زمین و پروردگار هوا یکیست وحی میکند خدا بهوا پس میفشارد

او را بدتر از ضغطه قبر و ابن بابویه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حضرت عیسی علیه السلم گذشت بقبری که
صاحبش را عذاب میکردند پس سال دیگر بر همان قبر گذشت و او را عذاب نمیکردند
از حق تعالی سوال کرد از سبب این وحی کرد باو که ای روح الله فرزندی از او بالغ شد و راهی را
اصلاح کرد و یتیمی را جا داد و رعایت کرد من او را آمرزیدم بکرده فرزند او و ایضا از
آنحضرت روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ضغطه قبر از برای
مؤمن کفاره است از برای آنچه از او صادر شده است از ضایع کردن نعمتهای خدا و ایضا
از آنحضرت روایت کرده است که هر که بمیرد مابین شمس روز پنجشنبه تا زوال شمس روز
جمعه از مؤمنان خدا او را پناه دهد از فشار قبر و بروایت دیگر هر که شب جمعه
و روز جمعه بمیرد فشار قبر از دور کرده و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح روایت
کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که چون از کافر سوال کنند در
قبر گوید نمیدانم ضربتی بر او بزنند که هر که را خدا خلق کرده است بشنود غیر انسان
و مسلط گردانند بر او شیطان را و دیدههای او مانند مس سرخ باشد و گوید باو
که من برادر توام و مسلط گردانند بر او مارها و عقربها را و قبرش بر او تاریک شود
و او را فشاری بدهد که دندانها طرف دیگر بطرف دیگر داخل شود و در روایت
دیگر فرمود که اگر دشمن خدا باشد و جواب و صواب نگوید بر او ضربتی بزنند که
هر دابه که خدا خلق کرده است از آن بترسد جن و انس پس دری از برای او بسوی جهنم
بگشایند و باو گویند بخواب به بدترین احوال پس جابر ان ایچنان تنگ شود مانند
تنگی سر نیزه در میان آهن حتی آنکه مغز سرش از ناخنهای پایش بدر رود و خدا
مسلط گرداند بر او مارها و عقربهای زمین را که او را بدرند تا وقتی که او را مبعوث
گردانند و از بدی حالش آرزو قیامت کند و کلینی رحمه الله از حضرت امام محمد باقر

علیه السلم روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هیچ پیغمبر
نبوده است مگر آنکه پیش از پیغمبری گوسفند میچرانیده و من نیز گوسفند میچرانیدم
قبل از نبوت و نظر میکردم بسوی شتران و گوسفندان در چراگاه خود در غایت
امنیت میچریدند و در اطراف ایشان چیزی نبود که آنها را از جا بدر آورند ناگاه همه
می ترسیدند و سر از چرا بر میداشتند و من تعجب میکردم از حال ایشان تا آنکه
جبرئیل علیه السلم مرا خبر داد که در قبر کافر را ضربتی میزنند که جمیع مخلوقات صدای
آن را میشنوند و میترسند پس در آنوقت دانستم که سبب فزع و خوف آنها آن بوده
است پس پناه برید بخدا از عذاب قبر داوندی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
روایت کرده است که هر که رکوع خود را تمام بعمل آورد وحشت قبر بر او داخل
نشود و از ابن عباس روایت کرده است که عذاب قبر سه حصه است ثلثی از برای
غیبت و ثلثی از برای نمیمه و سخن چینی است و ثلثی از برای عدم احتراز از بول
است و در محاسن بسند موثق از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت
کرده است که عمده عذاب قبر در بول است و در علل الشرایع بسند صحیح از آن
حضرت روایت کرده است که مردی از نیکان یا علمای بنی اسرائیل را در قبر
نشاندند و گفتند ما صد تازیانه از عذاب الهی بر تو میزنیم گفت من طاقت آن
ندارم و پیوسته کم میکردند و او میگفت طاقت ندارم تا بیک تازیانه رسید
باز گفت طاقت ندارم گفتند چاره از آن نیست گفت بچه سبب این را بر من میزنید
گفتند از برای آنکه یکروز نمازی بی وضو کردی و در ضعیف و مظلومی گذشتی
و او را یاری نکردی پس یک تازیانه بر او زدند که قبرش مملو از آتش شد و کلینی بسند
معتبر از ابو بصیر روایت کرده است که گفت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
سوال کردم که آیا از ضغطه قبر کسی نجات می‌یابد فرمود بلی که پناه میبریم بخدا از آنچه

میکشانید بسوی بهشتی که خدا در مغرب خلق کرده است و نسیمی بر او داخل میشود
تا روز قیامت پس خدا حسنات و سیئات او را حساب میکند یا به بهشت میبرد ایشانرا
یا بجهنم پس ایشان موقوف میمانند بامر خدا و همین معامله میکنند با مستضعفین
و ابلهان و اطفال و اولاد مسلمانان که بحد بلوغ نرسیده اند و اما ناصبیان از
اهل قبله که در مذاهب باطله خود تقصیر دارند پس نقبی میکشانید از قبرهای ایشان
بسوی آتشی که خدا در مشرق خلق کرده است و از زبانه و دود و شرر و فوران حمیم
ان آتش بر ایشان داخل میشود تا روز قیامت پس بازگشت ایشان بسوی حمیم جهنم است
و در آتش میسوزد پس با ایشان میکویند کجاست انکه میخوانید بغیر از خدا یعنی کجاست
امام شما که او را امام قرار داده بودید بغیر از امامی که کردانیده است خدا او را امام از برای
مردم و ایضا روایت کرده است که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم پرسیدم
از جنت آدم حضرت فرمود باغی بود از باغستانهای دنیا که در ان آفتاب و ماه طلوع
و غروب میکرد و اگر از جنات آخرت میبود هرگز از ان بیرون نمی آمد علی بن ابراهیم
روایت کرده در تفسیر قول حقتعالی وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا یعنی از برای ایشان
هست روزی ایشان در بامداد و پسین فرمود که این در بهشتهای دنیاست پیش از
قیامت که ارواح مؤمنان را بانجا میبرند زیرا که در جنات خلد افتاب و ماه و بامداد و
پسین نمیباشد و ایضا روایت کرده است در تفسیر قول حقتعالی فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا
فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ یعنی
پس اما انها که شقی و بدعاقبت اند پس در آتش اند و ایشانرا در ان ناله و فغان و فریادی
هست و همیشه در ان خواهند بود مادام که بوده باشد آسمانها و زمین فرمود که این در آتش
دنیاست پیش از قیامت و باز فرموده است که و اما انها که سعادتمند اند در بهشت
و همیشه در انها خواهند بود تا دایم باشد آسمانها و زمینها فرمود در بهشتهای دنیاست

که ارواح مؤمنانرا بانجا میبرند عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ یعنی این عطائیست که مقطوع نیست
از نعیم اخرت و بان متصل خواهد بود و دلیل بر این آنستکه در اخرت آسمانها و
زمین متبدل و برطرف میشوند پس باید که در بهشت و آتش دنیا باشد و باز روایت
کرده استکه مردی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم پرسید از تفسیر این ایه که
در حق فرعون و اصحاب او میفرماید که آتش عرض کرده میشوند بر ان در بامداد
و پسین حضرت فرمود که سنیان در این باب چه میکویند راوی کفت که میکویند
که این در آتش خلد است و بعد از مردن تا قیامت ایشانرا عذابی نمیباشد حضرت
فرمود که ایشان از سعادتمندان خواهند بود کفت فدای تو شوم چکونه است
این فرمود که این در دنیاست که بامداد و پسین در ان میباشند و قرینه دیگر بر این
انکه بعد از این میفرماید روزی که قیامت قایم شود میکویید که داخل کنید آل فرعون را
در سخت ترین عذابها و ایضا از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلم روایت کرده است
که ارواح مؤمنان در شبهای جمعه مجتمع میشوند نزد صخره بیت المقدس و در قیامت
حشر خلایق نیز در انجا خواهد بود و ارواح کفار بعد از مردن جمع میشوند در
حَضَرَمُوت یمن و کلینی بچندین سند روایت کرده است از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلم که حضرت امیر المؤمنین و حضرت رسول صلوات الله علیهما
فرمودند که بدترین آبها بر روی زمین آب برهوت است و ان وادیست در حضرموت
که ارواح کفار را در انجا غذا میکنند و ایضا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
روایت کرده استکه در عقب یمن وادی هست که انرا وادی برهود میکویند و در ان
وادی نمیباشد مکر مارهای سیاه و از جمله مرغها مکر بوم و در ان وادی چاهی هست
که انرا بلهوت میکویند و در هر بامداد و پسین ارواح مشرکانرا بانجا میبرند و از آب
صدید در حلق ایشان میکنند و ایضا بسند موثق روایت کرده استکه اعرابی بخدمت

حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد حضرت فرمود که از کجا می آئی اعرابی گفت
از احقاف قوم عاد و در آنجا وادی دیدم تاریک که قعرش را نمیتوان دید و بوم و هام
و جغد بسیار هست فرمود میدانی آن وادی چیست گفت نه والله نمیدانم فرمود برهوت است
که روح هر کافری در آنجاست و علی بن ابراهیم بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است
که مردی آمد بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله من امر عظیمی دیدم
فرمود چه دیدی گفت بیماری داشتم و از برای او وصف کردند آبی را از چاه احقاف
که مردم از برای شفا بر میدارند در برهوت پس مهیا شدم و با خود مشکی و قدحی
برداشتم که از آن قدح آب در مشک بریزم ناگاه دیدم که از میان هوا چیزی مانند
زنجیر بزیر می آید و میگفت ای مردم مرا آب بدهید که در این ساعت میمیرم چون
سر بلند کردم که قدح آب باو بدهم که دیدم مردیست و زنجیری در گردن اوست
چون خواستم که قدح را باو بدهم او را کشیدند تا نزدیک قرص آفتاب پس چون رفتم
آب بردارم باز دیگر آمد و میگفت اَلْعَطَشُ اَلْعَطَشُ مرا آب بده که درین ساعت
میمیرم چون قدح را بلند کردم باز کشیده شد بقرص آفتاب سه مرتبه چنین شد
و من سر مشک را بستم و بان آب ندادم حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت آن قابیل
پسر آدم است که برادر خود را کشت و این عذاب اوست تا روز قیامت و در بصایر الدرجات
از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
سوال کردم از حوض کوثر فرمود که وسعت آن از ما بین بصری تا شام است تا صنعای یمن
میخواهی آنرا ببینی گفتم بلی فدای تو شوم پس حضرت دست مرا گرفت و از مدینه بیرون
آورد پس پا را بر زمین زد و نهری پیدا شد که دو طرفش را نمیتوانست دید مگر موضعی
که من و آنحضرت در آنجا ایستاده بودیم که مانند جزیره بود و نهری در نظر من آمد که
از یکطرفش آبی میرفت از برف سفیدتر و از طرف دیگر شیری میرفت از برف سفیدتر و از

میان اینها شرابی میرفت مانند یاقوت در سرخی و لطافت و هرگز ندیده بودم چیزی
نیکوتر و خوشنماتر از آن شراب در میان شیر و آب گفتم فدای تو شوم این نهر از کجا
بیرون می آید و مجرای آن کجاست حضرت فرمود که اینها آبهای چشمهاست که حقتعالی
در قرآن فرموده است که در بهشت میباشد چشمه از شیر و چشمه از آب و چشمه از شراب
در این نهر جاری میشود و در دو کنار این نهر دیدم درختان بود و در میان هر درختی
حوریه و موی بر سر آنها آویخته بود که هرگز مویان بخوبی موی آن ندیده بودم و در دست
هر یک آینه بود که هرگز بآن نیکوئی ظرفی ندیده بودم آن ظرفها دنیا نبود پس حضرت
نزدیک یکی از آن حوریان رفت و اشاره نمود که آب بدهد دیدم که آن حوری خم شد
که از نهر آب بردارد و درخت نیز با او خم شد و ظرف را از آن پر کرد و بدست حضرت
داد و بیاشامید و باز آینه را باو داد و اشاره فرمود که باز پر کند او با درخت باز خم شد
و بار دیگر پر کرد و بحضرت داد و حضرت بمن شفقت فرمود و بیاشامیدم و هرگز
شرابی بان نرمی و لطافت و لذت نچشیده بودم و رایحه آن بوی مشک بود و چون در
کاسه نظر کردم هر سه لون از شراب در آنها بود گفتم فدای تو شوم مثل آنچه امروز دیدم
هرگز ندیده بودم و هرگز گمان نمیکردم که چنین چیزی میتواند بود حضرت فرمود
که این کمترین چیزیست که حق تعالی برای شیعیان ما مهیا کرده است مؤمن چون از دنیا
میرود روحش را بسوی این نهر می آورند و در باغستانهای آن میچرد و از شرابهای
آن می آشامد و دشمن ما چون وفات میکند روحش را میبرند بوادی برهوت و در عذاب
آن همیشه میباشد و از زقوم آن بان میخورانند و از حمیم آن در حلقش میکنند پس پناه
برید بخدا از آن وادی و ابن قولویه در کامل الزیاره از عبدالله بن بکر روایت کرده است
که با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رفیق بودم از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود آمدیم
که آنرا عسفان میگویند پس گذشتیم بکوه سیاه موحشی از جانب چپ راه گفتم یابن

رسول الله چه بسیار وحشت دارد این کوه درین راه کوه موحشی مثل این ندیده ام
حضرت فرمود ای پسر بکر نمیدانی این چه کوه است گفتم نه فرمود این کوهیست
که ان را کمد میگویند وان بر وادی از وادیهای جهنم واقعست و درین کوه میباشد
از قاتلان پدرم حسین صلوات الله علیه خدا ایشان را در اینجا سپرده است و
بر ایشان جاری میشود جمیع نهرهای جهنم از غسلین و صدید و حمیم وانچه بیرون
می آید از جب حزن و از فلق و از اثام و از طینت خبال و از جهنم و از لظی و از حطمه
و از سقر و از جحیم و از هاویه و از سعیر و در هیچ وقت از این کوه نگذشته ام مگر انکه
ابوبکر و عمر را می بینم که استغاثه میکنند بسوی من و نظر میکنم بسوی قاتلان پدرم
پس با بوبکر و عمر میگویم که ایشان انچه کردند بسبب اساسی بود که شما گذاشتید چون
حاکم شدید بر ما رحم نکردید و جمیع ما را کشتید و از حق خود محروم کردید و حق ما را
غصب کردید و جمیع امور ما را متصرف شدید خدا رحم نکند بر کسی که شما را رحم کند
بچشید وبال انچه را پیش فرستاده اید و خدا ظلم کننده بر بندگان نیست گفتم فدای تو شوم
این کوه بکجا منتهی میشود فرمود بزمین ششم و در انجاست و حافظان هستند بر جهنم
زیاده از ستارهای آسمان و قطرهای باران و قطرات دریاها و ذرهای خاک و هر
ملکی موکلست بامری که از ان مفارقت نمیکند و زید نرسی در کتاب خود روایت
کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلم فرمود که چون روز جمعه و روزهای
عید میشود حق تعالی امر میکند رضوان خازن بهشت را که ندا کند در میان ارواح مومنان
و ایشان در عرصهای بهشت ساکن اند که خداوند عالم رخصت داده است که بزیارت
اهالی و یاران و برادران خود بروید از اهل دنیا پس خداوند منان امر میکند رضوان را
که از برای هر روحی ناقه از ناقهای بهشت بیاورد که بر ان قبه از زبرجد بسته باشد
که پرده ان از یاقوت زردتر باشد و بر ناقها و جلها و برقعها از سندس و استبرق

بهشت پوشانیده باشند پس سوار میشوند بر ان ناقها با زینت تمام جلهای
بهشت در بر تاجها از مروارید تر بر سر که ان تاجها بر سر ایشان نور بخشد و
درخشد مانند ستارها که در آسمان نزدیک و دور میدرخشند پس ارواح
مومنان در عرصه بهشت جمع میشوند پس خداوند جلیل امر کند جبرئیل را که
ملائکه اسمانها را باستقبال ایشان فرستد پس ملائکه هر اسمان ایشان را استقبال
کنند تا اسمان پایین تر از ایشان را مشایعت کنند تا فرود ایند بوادی السلام وان
صحرائیست در پشت کوفه یعنی صحرای نجف اشرف پس متفرق شوند در شهرها و قبرها
تا زیارت کنند اهالی خود را که در دار دنیا ملکی چند باشند که بگردانند روهای ایشان را
از انچه نمیخواهند بسوی انچه میخواهند یعنی امور بدی که موجب اندوه ایشان باشد از
ایشان پنهان میگردانند و اموری که موجب سرور ایشان است بایشان مینمایند و
بزیارت قبرها که بدنهای ایشان در انهاست میروند و چون مردم از نماز عید فارغ میشوند
ندا میکند جبرئیل در میان ایشان که برگردید بسوی غرفهای بهشت پس برمیگردند چون
حضرت اینها فرمود مردی از اهل مجلس گریست و گفت فدای تو شوم این از برای مومن است
حال کافر چون است فرمود بدنها ملعون چندند در زیر خاک و روحهای خبیث چندند
که ساکن گردانیده اند ایشان را در وادی برهوت در چاه کبریت در انجا معذب اند و
فزعها و هواهای انها میرسد ببدنهای ملعون خبیث ایشان که در زیر خاکند بمنزله کسی
که در خواب باشد و خوابهای هولناک بیند و پیوسته ان بدنها خایف و ترسانند
و روحها معذب اند بانواع عذابها و پیوسته در زندان سختالحی محبوسند و روحی
و راحتی نمییابند تا انکه قایم ما علیه السلم ظاهر شود پس ان روحهای خبیث را
بسوی بدنهای پلید ایشان برمیگردانند و حضرت قایم گردن ایشان را میزند و میروند
بسوی آتش جهنم و در قیامت بجهنم میروند و ابد الاباد در انجا معذب خواهند بود

که از این حدیث ظاهر میشود که ارواح مؤمنان در عالم برزخ در بهشت
زمین میباشند و ان احادیث بیشتر و معتبرتر است و ممکن است که این مخصوص
بعضی از مقربان بوده باشد و مجمل قول در این ابواب و انچه باید البته اعتقاد
کرد و از اخبار مستفیضه و براهین قاطعه معلوم میشود آنست که نفس بعد از
موت باقیست و اگر محض ایمان دارد و اگر محض کفر دارد معذبست و اگر مستضعف است
که قدرت بر تمیز حق از باطل ندارد یا حجت کما ینبغی بر او تمام نشده است مانند
جمعی که در اقصا بلاد کفر یا بلاد دتستن میباشند و اطلاعی بر اختلاف مذاهب
ندارند یا اگر دارند نمیتوانند ببلادی رفت که تفحص دین حق بکنند بلکه از مخالفین (اطلاع)
که محبت اهل بیت علیهم السلام داشته باشند و با شیعه عداوتی نداشته باشند
و حیران باشند و امام را بخصوص بشناسند و اطفال و مجانین و امثال ایشان
اینها را در برزخ عذابی و سوالی نخواهد بود و امر ایشان موقوفست تا قیامت
که حق تعالی بعدل خود یا بفضل خود با ایشان سلوک کند و سایر مردم ارواح
با ایشان بر میگردد در قبر تا بجمیع بدن یا ببعضی از بدن که قدرت بر فهم خطاب
و سوال و جواب داشته باشد و از ایشان سوال میکنند از بعضی از عقاید
از اعمال و بمقتضای ان ثواب و عقاب میدهند و ضغطه و فشار قبر فی الجمله
حق است و سوال از بعضی ساقط میشود مانند کسی که تلقین او کرده باشند و ضغطه
نیز از بعضی از مؤمنان ساقط میشود چنانکه گذشت و اینها همه در بدن اصلی واقع
میشود بعد از ان روح تعلق میگیرد ببدن مثالی لطیفی مانند اجسام جن و ملائکه
شبیه باجساد اصلیه در صورت و تنعم و عذاب او در آن بدن میباشد و ممکن است
که روح را المی حاصل شود بسبب بعضی از امور که نسبت ببدن اصلی واقع شود باعتبار
تعلقی که سابق داشته است و میداند که بان عود خواهد کرد چنانچه از بعضی از اخبار

ظاهر

ظاهر میشود و باین وجه اکثر اخبار که در باب ثواب و عذاب قبر و گشادگی و تنگی
ان و حرکت روح و طیران او در هوا و امدن او بزیارت اهل خود و دیدن ائمه علیهم السلام
بشکلهای ایشان و مشاهده اعدای ایشان با عذاب و سایر انچه دران باب وارد شده است
بر همه مذاهب بدون تکلف ساخته میشود پس مراد بقبر در اکثر اخبار ان مکانیست
که روح دران میباشد در عالم برزخ و اگرچه ممکن است تصحیح بعضی از اخبار بقول بتجسم
روح بدون اجساد مثالیه اما چون اجساد مثالیه در احادیث معتبره بسیار وارد شده است
و مانعی شرعا و عقلا بان نیست البته قایل باید شد و توهمی که کرده اند که تناسخ لازم می آید
باطل است چنانچه دانستی و عمده در نفی تناسخ ضرورت دین و اجماع مسلمین است
بر بطلان ان و معلوم است که این داخل نیست در انچه اجماع و ضرورت بر نفی ان
قایم شده است و چگونه داخل دران باشد و حال انکه قایل بان شده باشد بسیاری
از مسلمانان مانند شیخ مفید و غیر از متکلمین و محدثین شیخ مفید رحمه الله
در جواب مسایل سرویه گفته است که از ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده است
که معذب نمیشود در قبر هر میتی بلکه معذب میشود کسی که محض کفر داشته
باشد و منعم نمیشود هر میتی بلکه منعم میشود کسی که محض ایمان داشته باشد
و بغیر این دو صنف را بحال خود میگذارند و همچنین روایت شده است که سوال
قبر نیز مخصوص این دو صنفست چنانچه در اخبار وارد شده است اما عذاب
کافر در قبر و نعیم مؤمن دران خبر وارد شده است که حق تعالی میگرداند روح
مؤمن را در قالبی مثل قالب او در دنیا در بهشتی از بهشتهای او و منعم میدارد
او را تا روز قیامت پس چون در صور بدمند انشا میکند جسد او را که پوسیده است
در خاک و متفرق گردیده است بر میگرداند روح را بهمان بدن و حشر میکند او را
بسوی موقف و امر میکند که او را بجنت خلد میبرند و ابدا لا باد دران منعم

میباشد اما ان جسدی که بان برمیگردد بر ترکیب جسد دنیا نیست بلکه تعدیل
طباع ان مینماید و صورت او را نیکو میگرداند که هرگز پیر نمیشود و با ان تعدیل
طباع و تعب و ماندگی و سستی او را در بهشت با ان نمیباشد و روح کافر را
در قالبی قرار میدهند مثل قالب او در دنیا در محل عذابی که معاقب میشود بان
و آتشی که معذب میگردد بان تا روز قیامت پس انشا میکند جسد او را که مفارقت
کرده است از ان در قبر و برمیگرداند روح او را بان و بان بدن معذب میگردد همیشه
در آخرت و جسد او را بنحوی ترکیب میکند که فانی نشود فصل پنجم در بیان بعضی از
اشراط و علامات قیامتست که پیش از نفخ صور واقع میشود و عمده انها چند چیز است
اول خروج یاجوجست که در قرآن بان ناطق است و در قصه ذو القرنین فرموده است
که چون سدی ساخت که مانع بیرون آمدن یاجوج و ماجوج باشد گفت پس
هرگاه بیاید وعده پروردگار من سد را با زمین هموار میگرداند و وعده حق است
و در جای دیگر فرموده است تا وقتی که گشوده شود یاجوج و ماجوج یعنی سد ایشان
و ایشان از هر بلندی بسرعت بزیر آیند و نزدیک شود وعده حق قیامت
و مفسران از حذیفه روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود که
یاجوج امتی است و ماجوج امتی است و هر یک چهار صد امتند و مردی از ایشان
نمی میرد تا هزار فرزند از صلب خود میبیند و ایشان سه صنفند صنفی از ایشان
مانند درختهای بلند بلندند و صنفی از ایشان طول و عرضشان مساوی است و این
صنف اند که هیچ کوه و آهنی در پیش ایشان نمی ایستد و صنف دیگر یک گوش
خود را فراش خود میکنند و دیگری را لحاف خود و نمیگذرند بفیلی و شتری
و خری و سایر حیوانات مگر آنکه انها را میخورند و هر که از ایشان میمیرد او را
میخورند مقدمه ایشان در شام خواهد بود و ساقه ایشان در خراسان و

نهرهای مشرق و دریاچها و قدر انرا اخر میکنند و چون خصوصیات ایشان
در احادیث وارد نشده است بهمین اکتفا کردیم و مجملا ایمان بوجود ایشان و
خروج ایشان نزدیک بقیامت است و سد ذو القرنین چنانچه در نص قرآن
وارد شده است باید آورد و گوش بسخن ملاحده و شبههای ایشان نباید داد
و تفحص خصوصیات انها ضرور نیست دویم دابة الارض است که سابقا در رجعت
مذکور شد سیم بیرون آمدن آفتابست از جانب مغرب چنانچه حق تعالی فرموده است
که روزی که بیاید بعضی از ایات پروردگار تو نفع نمیبخشد نفسی را ایمان او که
پیشتر ایمان نیاورده باشد یا کسب نکند در ایمان چیزی و طاعتی و عامه از رسول خدا
صلی الله علیه و اله روایت کرده است که ایات طلوع افتابست از مغرب و دابة الارض است
و دجال و دخان و مرگ و قیامت و عیاشی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
روایت کرده است که ایات پروردگار طلوع شمس است از مغرب و خروج دابة الارض است
و دخان و کلینی و شیخ طوسی بسند معتبر از انحضرت روایت کرده اند که چون آفتاب
از مغرب طالع شود همه کس ایمان می آورند و ایمان بایشان نفعی نمیبخشد و علی بن
ابراهیم نیز بسند صحیح روایت کرده است که چون افتاب از مغرب طالع شود هر که ایمان
اورد ایمان باو نفعی نمیدهد چهارم دخان است که در احادیث سابقه مذکور شده است
وان اشاره بانکه حق تعالی فرموده است يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ يَغْشَى النَّاسَ
هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ یعنی روزی که بیاورد اسمان دود هویدائی را که فرا گیرد مردم را گویند
این عذابیست دردآورنده پروردگارا عذاب را از ما دور کن بدرستی که ایمان می اوریم
بعد از ان فرموده است ما اندکی عذاب را از شما دور میکنیم بدرستی که شما باز عود
خواهید کرد بکفر و تکذیب و اکثر مفسران گفته اند که دخان آیتی است از اشراط
قیامت که مردم را فرا گیرد و داخل شود در گوشهای کفار و منافقان پیش از قیامت

وسرهای ایشان مانند کله بریان شود و بهر مؤمنی ازان مثل زکامی برسد
و روز مانند خانه شود که دران آتش افروخته باشند و چهل روز بماند و بعد ازان
برطرف شود این را از ابن عباس و حسن بصری و دیگران روایت کرده اند و در احادیث
اهل بیت علیهم السلام مجملا وارد شده است و این تفاصیل در انها بنظر نرسیده است
بهمین نحو ایمان باید آورد و آنچه بعضی گفته اند که دخان اشاره است بقحطی که در زمان
حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد مخالف احادیث معتبره عامه و خاصه است
و در بعضی روایات وارد شده است که این دخان در رجعت ظاهر خواهد شد فصل ششم
در بیان نفخ صور است و فنای اشیا بدانکه آیات بسیار دلالت بر نفخ صور میکند و
احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه وارد شده است که حق تعالی اسرافیل را خلق کرده است
و با او صور عظیمی افرید یعنی بوقی که یکطرف آن در مشرقست و طرف دیگر در مغرب
و از روزی که او خلق شده است آن بوق را در دهان دارد و منتظر امر الهی است که هرگاه
فرمان حق تعالی برسد در صور بدمد چنانکه حضرت سید الساجدین صلوات
الله علیه در صحیفه کامله فرموده است و اسرافیل صاحب صور که دیده ها گشوده
و انتظار میکشد از جانب تو رخصت دمیدن در صور را و حلول امر قیامت را پس
آگاه میسازد و زنده میگرداند بدمیدن در صور مردها را در قبرها در گرو اعمال
خودند و حق تعالی در سوره کهف فرموده است و نفخ کرده شود در صور پس جمع
کنیم ایشان را جمع کردنی و در سوره طه فرموده است و روزی که بدمند در صور
و جمع کنیم ایشان را جمع کردنی مجرمان را با دیدها کبود و در سوره مؤمنین فرموده است
پس هرگاه بدمند در صور پس نسبها در میان ایشان نخواهد بود و در آن روز
و در سوره نمل فرموده است و روزی که بدمند در صور پس بفزع آیند هر که
در آسمان و در زمین است و گفته اند از شدت خوف بمیرند مگر کسی که خدا خواهد

که نمیرد که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند که در نفخ صور نمیمیرند و در سوره
یس فرموده است که انتظار نمیکشند مگر یک صدای عظیم را که ایشان را بگیرد
در حالتی که در عین مخاصمه و منازعه و معامله باشند مراد نفخه اولی است
بآن میمیرند مفسران روایت کرده اند که قیامت برپا شود در وقتی که دو مرد
جامها گشوده باشند که خرید و فروش کنند هنوز جامها را نه پیچیده باشند
که قیامت برپا شود و مردی لقمه برداشته باشد هنوز بدهانش نرسیده
باشد که بمیرد پس فرموده است استطاعت ندارند که وصیتی بکنند و نه
بسوی اهل خود و خانهای خود برمیگردند علی بن ابراهیم روایت کرده است
که این در آخر زمانست صیحه در میان ایشان بلند شود در وقتی که در
بازارهای خود مخاصمه داشته باشند پس همه بمیرند در جای خود و احدی
از ایشان بمنزل خود بر نمیگردد و وصیتی نمیکند پس حق تعالی نفخه دویم را
فرمود که او نفخ کرده شود در صور پس ایشان از قبرها بسوی پروردگار خود
بسوی عرش او و محل حکم او بسرعت روند گویند ای وای بر ما کی ما را برانگیخت
و محشور گردانید از حالی جواب ما اینست آنچه وعده داد خداوند رحمان
و راست گفتند پیغمبران مگر یک صدائی پس ناگاه همه در یک موضع نزد
ما حاضر شدند و در سوره ص فرموده است انتظار نمیکشند مگر یک صیحه را
و دیگر بر نمیگردند بدنیا و در سوره زمر فرموده است و نفخ کرده میشود
در صور پس بیهوش میشود هر که در آسمانها و زمین است یعنی میمیرند پس
بار دیگر در صور میدمند پس ناگاه ایشان ایستاده اند و نظر میکنند و انتظار
میکشند که با ایشان چه خواهند کرد و در سوره ق فرموده است که دمیده
میشود در صور آن روزیست که وعیدهای خدا بعمل می آید و فرموده است

که گوش بده و بشنو روزی که میشنوند صیحه را بحق و راستی آن روزیست که
بیرون می آیند مردم از قبرها بدرستی که مائیم که زنده میکنیم و میمیرانیم و
بسوی ماست بازگشت همه روزی که شکافته میشود زمین و بیرون می آیند
بسرعت این حشریست که برما آسانست و در سوره مدثر فرموده است پس
هرگاه بدمند در ناقور یعنی در بوق پس آن روزیست که دشوارست بر کافران
و آسان نیست پس از آیات کریمه معلوم شد که دو نفخ صور البته میباشد یکی
دمیدن اول که بان جمیع اهل زمین و اکثر اهل آسمان ها میمیرند بیکدفعه
زنده میشوند و بعضی از مفسران گفته اند که سه مرتبه میدمند نفخه اول نفخه
فزع است که می ترسند و نفخه دویم صعق است که میمیرند و نفخه سیم نفخه قیام است
که زنده میشوند و از قبرها بیرون می آیند و این قول نادر است و در احادیث
معتبره بغیر دو نفخه نیست و تاویلی که بعضی کرده اند که صور جمع صورتست
و مراد دمیدن ارواح است در قیامت بیوجهست و منافی ظواهر آیات
بلکه صریح آنهاست و مخالف اخبار معتبره است چنانکه علی بن ابراهیم بسند معتبر
از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام
سوال کردند که فاصله در میان نفخه اول و دویم چند گاه خواهند بود حضرت
فرمود آنچه خدا خواهد پرسیدند که یابن رسول الله چگونه میدمد در صور فرمود
اما نفخه اول پس بدرستی که خدا امر میکند اسرافیل را که فرود آید بدنیا پس فرود می آید
با صور و صور یک سر دارد و دو طرفین هر یک بقدر ما بین آسمان و زمین است
چون ملائکه اسرافیل را می بینند میگویند خدا رخصت داده است در مردن اهل
زمین و اهل آسمان پس اسرافیل فرود می آید بحضرت بیت المقدس و رو بکعبه
میکند چون اهل زمین اسرافیل را می بینند میگویند خدا رخصت داده است در

مرگ اهل زمین پس در آن صور میدمد و صدا بیرون می آید از طرفی که
بجانب زمین است پس در زمین صاحب روحی نمیماند مگر آنکه اسرافیل
پس حق تعالی میگوید با اسرافیل ای اسرافیل بمیر پس او نیز میمیرد و برین حالت
میمانند آنقدر که خدا خواهد پس امر میکند خدا آسمانها را که بحرکت و موج می آیند
و امر میکند کوهها را که روان میشوند و بحرکت می آیند و هبا و برطرف میشوند
و حضرت فرمود یعنی بزمینی که بر روی آن گناه نکرده باشند و بارز و نمودار باشد
و نباتی و کوهی و درختی و گیاهی بر روی زمین نباشد چنانکه اول بار زمین را
پهن کرد و عرش خود را بر روی آن خواهد گذاشت چنانکه اول مرتبه گذاشته
بود و استقلال و عظمت و قدرت ظاهر خواهد شد پس در آنوقت ندا کند
خداوند جبار جل جلاله بصدای بسیار بلندی که باطراف آسمانها و زمین برسد و
گوید از برای کیست پادشاهی امروز چون کسی نیست که جواب بگوید خود جواب
میفرماید از برای خدای یگانه قهار است و من قهر کردم خلایق همه را و میراندم
ایشانرا منم خداوندی که جز او خداوندی نیست و شریکی ندارم و نه وزیری و من
آفریدم خلق را بدست قدرت خود و من میراندم ایشانرا بمشیت خود و من زنده
میکنم ایشانرا بقدرت خود بدمد در صور و بیرون رود صدا از طرفی که بجانب
آسمانهاست پس در آسمانها احدی نماند مگر زنده شود و برخیزد چنانچه بوده
حاملان عرش برگردند و بهشت و دوزخ حاضر شوند و محشور شوند خلایق
از برای حساب پس حضرت بسیار گریست درینوقت در تفسیر علی بن ابراهیم
روایت کرده اند که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که چون
بمیراند حق تعالی اهل زمین را تاخیر میکند مثل آنکه خلق کرده است خلایق را و مثل
آنکه میرانده است ایشانرا و اضعاف این زمانها پس میمیراند اهل آسمان اول را و برین

میکذارد مثل انکه خلق کرده است خلق را و مثل انچه میرانده است اهل زمین و اهل
آسمانرا اول اضعاف ان پس میمیراند اهل اسمان دویم را و همچنین اضعاف
جمیع این مدتها میفرماید پس میمیراند اهل آسمانها سیم را و همچنین میمیراند
اهل هر آسمانی بقدر جمیع زمانهای کذشته و اضعاف ان تاخیر مینماید تا انکه
بقدر زمانهای کذشته و اضعاف انها پس میمیراند میکائیل را و باز اضعاف جمیع
زمانها کذشته تاخیر مینماید پس میمیراند جبرئیل را پس بقدر اضعاف زمانها کذشته
مکث میفرماید پس میمیراند اسرافیل را و بان مثل اضعاف زمانها تاخیر مینماید پس
میمیراند ملک موت را پس باز مثل اضعاف زمانهای کذشته مکث میفرماید پس
میفرماید از کیست پادشاهی امروز پس خود جواب میفرماید از خداوند یکانه
قهار است کجایند جباران کجایند جباران انها که با من خدائی ادعا میکردند کجایند
متکبران پس خلایق را بر میکرداند و خلق میکند عبید کفت که من عرض کردم
که چنین چیزی میباشد بسیار طولانی شمردم این زمانهارا حضرت فرمود که
زمانهای پیش از افریدن خلایق دراز تراست ایا برانها مطلع شدی مولف کوید
که این حدیث بحسب ظاهر منافی ظواهر آیات و اخبار سابقه است که دلالت میکردند
برانکه اکثر اهل آسمانها بیکدفعه بدمیدن صور هلاک میشوند و این خبر چون راوی
انجهالتی دارد معارض ان آیات و اخبار نمیتواند بود و ظاهرش آنست که ارواح
و اجساد خلایق معدوم مطلق کردند چنانکه بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد
و استبعادی که جمعی میکنند که هرکاه خلایق معدوم باشند خطاب لِمَنِ الْمُلْكُ
بیفایده است و صورتی ندارد زیراکه انچه از حکیم علیم صادر میکردد البته متضمن
حکمتی هست هرچند برما مخفی باشد و ممکن است دران لطفی باشد نسبت بمکلفین
که چون مخبر صادق این خبر را قبل از وقوع بایشان بکوید موجب ان کردد که در دنیا

در نظر ایشان بی اعتبار شود و مغرور بعزتها و ذلتهای ان بکردد و علم ایشان
بقدرت حق تعالی و تفرد او در عالم بیشتر شود و اما فنای اشیا قبل از قیامت
دران شکی نیست که جمیع زنده بغیر حق تعالی میمیرند و بعد از مردن در قیامت
زنده میشوند اما خلافست درانکه ایا اجسام یا ارواح و هرچه غیر جناب مقدس
الهی است معدوم بالمره میشود یا ارواح باقیند و جمیع اجساد معدوم میشوند
و باز حق تعالی ایشانرا بر میکرداند یا هیچیک از انها معدوم بالمره نمیشوند و
اجزای انها متفرق و پراکنده میشود و حق تعالی بقدرت خود اجزای اصلیه را
باهم اجزا جمع میکند و روح را باو بر میکرداند متکلمان عامه را دراین باب
اقوال هست که ذکر انها چندان فایده ندارد و هریک برمذهب خود از آیات و
اخبار استدلال و قایلون بفنا استدلال کرده اند از حق تعالی هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ
كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ
وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ و قایلون بعدم بفنا استدلال کرده اند بظواهر آیاتی که
دلالت میکند برانکه حشر بجمیع اجزای متفرقه است مانند قصه ابراهیم و عزیر
علیهما السلام و حق انست که ایات از هیچ طرف صریح نیست و دلایل عقلیه از
جانبین مدخول است و جزم باحد طرفین مشکل است و اعتقاد اکثر متکلمین
عامه در ارواح انست که معدوم نمیشود چنانچه خواجه نصیر علیه الرحمه در
تجرید کفته اند دلیلی سمعی دلالت بر فنای اجسام میکند
و تاویل میکنند در مکلف بتفریق اجزا چنانکه در قصه حضرت ابراهیم علیه السلم وداود
وارد شده است اما بعضی از احادیث معتبره صریح است در فنا و انعدام بالکلیه
چنانکه کذشت که حضرت امام جعفر صادق علیه السلم در جواب زندیق فرمود
که روح باقیست تا وقتی که در صور بدمند پس در انوقت باطل میشوند اشیا و فانی

میشوند پس نه حسّی می ماند ونه محسوسی پس برمیکرداند اشیارا چنانکه ابتدا
کرده است مدبّرانها وان چهارصد سال استکه خلق قطع میشوند دران واین
دو نفخ صوراست ودر بعضی از خطبهای نهج البلاغه که اکثر انهارا متواتر میدانند
مذکوراست که اوست فانی کننده اشیا بعد از وجود انها تا انکه موجود انها میکرد
مثل مفقود انها ونیست فانی کردن اشیا بعد از افریدن انها عجیب تراز بوجود آوردن
انها از عدم وچکونه چنین نباشد وحال انکه اکر جمع شوند جمیع حیوانات دنیا از مرغان
وچهارپایان وجمیع اصناف انها واحمقان وزیرکان جمیع امتها بر انکه احداث
کنند پشه را قادر بران نباشند وراهی بسوی ایجاد ان نیابند وهر آینه حیران کردد
عقلهای ایشان در علم ان وحیران وعاجز کردد قوتهای ایشان وبرکردند وامانده
واعتراف کننده بانکه مقهورند واقرار کنند بعجز از انشای پشه واذعان کنند
بضعف از فانی کردن ان وبدرستی که حق تعالی برمیکردد بعد از فنای دنیا تنها که
هیچ چیز با او نیست چنانچه پیش از افریدن انها چنین معدوم میکردد در انوقت
اجلها ووقتها وزایل میکردد سالها وساعتها پس هیچ نخواهد بود مکر خداوند یکانه
قهار که بازکشت جمیع امور باوست در وقتی که انهارا ایجاد کرد قدرتی نداشتند
ودر هنکامی که فانی کرد انهارا امتناع نتوانستند کرد واکر امتناع داشتند هر آینه قدرت بر
دایم میبود بقای انها ودر وقتی که ایجاد انها کرد از برای تقویت پادشاهی خود نکرد
واز برای خوف از زوال ونقصان یا از برای یاری بر دشمنان یا از برای وحشت
وتنهائی که با ایشان انس بکیرد دنیا افرید وبعد از آفریدن که انهارا فانی میکرداند
از برای ملالی نیست که در تصرف وتدبیر انها بهم رسانیده باشد یا بر او سنکین
ودشوار بوده باشد بقای انها وباز برمیکرداند انهارا بعد از فانی کردن نه بدون
انکه احتیاجی بانها داشته باشد یا استعانت ویاری از انها بجوید واین خطبه

صریح است در فنای جمیع چیزها وبنا برین چاره نیست از قول بجواز اعاده معدوم
وجوهی که از برای تصحیح معاد با قول بامتناع اعاده معدوم کفته اند فایده
نمی بخشد واظهر جواز اعاده معدوم است عقلا وشرعا هرکاه چیزیرا از کتم
عدم بوجود توانند آورد بعد از اعدامش ایجاد نتواند کرد وحال انکه از حد امکان
بدر نرفته است واکر کسی بر جوازش معنی بداهت کند رواست اما اخبار فنای
مطلق بحدی نرسیده استکه افاده قطع کند پس رد اخبار نباید کرد ودر مرتبه
احتمال بلکه ظن باید کذاشت فصل هفتم در بیان سایر احوالیست که حق تعالی خبر
داده است که پیش از قیامت واقع خواهد شد باید بهمه انچه حق تعالی در آیات
کریمه خبر داده است از مقدمات حشر ایمان آورده وبسبب استبعادات ملاحده
وشبهای فلاسفه راه تاویل در انها نباید داد چنانکه فرموده است روزی
که بپیچیم آسمانهارا مانند پیچیدن نامها وفرموده است هرکاه شق شود آسمان
وبرنکهای مختلف نماید وباز فرموده استکه منشق شود آسمانها پس در آن روز
سست باشد وفرموده استکه وقتی که آسمانرا از جای خود دور کنند وباز
فرموده استکه نورشان برطرف شود واز آسمان فرو ریزند ونور ماه وافتاب
برطرف شود وافتاب وماه بایکدیکر جمع شوند وکوهها مانند پشم حلاجی
کرده بحرکت آیند واز یکدیکر بریزند ومانند ذرها بهوا روند وباز زمین
هموار شوند وزلزله عظیم در زمین بهم رسد که جمیع بناها وبلندیها از زمین
برطرف شود که هیچ بلندی دران نباشد ومسطح شود وفرموده است وسوال
میکنند از تو یا محمد از کوهها پس بکو که میکند انهارا پروردکار من کندنی پس
میکرداند زمین را بیابانی مستوی که نه بینی دران نه پستی ونه بلندی وعلی بن
ابراهیم در تفسیر بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است

که چون خداوند عالمیان خواهد که مردم را محشور و جمع کند امر میکند که منادی
ندا کند پس همه انس و جن را در یکچشم زدن در یك مکان جمع کنند پس آسمان
اول را بزیر آورد و در عقب مردم بدارند پس اسمان دویم را بزیر آورد که
دو برابر اسمان اولست و باین ترتیب جمیع اسمانها را بزیر آورد و محیط گرداند
بمردم پس ابری بزیر اید محیط گرداند بمردم پس ابری بزیر اید با گروهی از ملائکه
و منادی ندا کند ایه یَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ
أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ یعنی
ای گروه جن و انس اگر توانید که نفوذ کنید و بگریزید از اقطار اسمانها و زمین
پس نفوذ کنید و نتوانید نفوذ کرد بقدرت خداوند حکیم پس حضر نگریست
راوی پرسید که رسول خدا و امیر المؤمنین و شیعیان او در کجا اند فرمود که
ایشان بر تلی چند اند از مشك خشبو بر منبرها از نور مردم محزون میباشند
و ایشان محزون نیستند و مردم میترسند و ایشان نمیترسند پس آیهٔ خواند
که مضمونش اینست که هر که بیاورد حسنه پس از برای اوست بهتر از ان و ایشان
از ان روز ایمن اند و فرمود بخدا سوگند که حسنه درین ایه ولایت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه است و علی بن ابراهیم از انحضرت روایت کرده است که چون
روز قیامت شود جمع کند حق تعالی بندگان را در یك بقعه زمین و وحی مینماید
باسمان اول که فرود بیا با هر که در تو هست پس فرود می اید آسمان اول با دو برابر
هر که در زمینست و اهل آسمان اول و همچنین اهل هر اسمان بزیر می آیند با دو برابر
سابق جن و انس تا هفت سراپرده اند از ملائکه پس منادی ایشان را ندا میکند
بان آیه که گذشت پس نظر میکند که هفت طوق از ملائکه بایشان احاطه کرده است
و از هیچ طرف بدر نمیتوانند رفت فصل هشتم در بیان حشر وحوش است حق تعالی

فرموده است وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ یعنی هرگاه وحشیان محشور شوند و
فرموده است وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ
أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ یعنی نیست
هیچ حیوانی که راه رود بر روی زمین نه مرغی که بدو بال خود پرواز کند مگر
امتی چند اند امثال شما در انکه حق تعالی ایشانرا خلق کرده است و حفظ مینماید
و روزی میدهد و تقصیر نکرده ایم و ترك ننموده ایم در قران مجید یا در لوح
محفوظ هیچ چیز را که ذکر نکرده باشیم پس بسوی پروردگار خود محشور میشوند
و مشهور میان مفسرین انست که مراد از حشر در این دو ایه محشور شدن در قیامت
و بعضی گفته اند مراد مردن ایشانست در دنیا و محشور میشوند میان متکلمین
خاصه و عامه انست که ایشان محشور میشوند قتاده از مفسران عامه گفته است
که همه چیز محشور میشوند حتی مگس تا انکه تقاص و تدارك مظالم ایشان بکنند
و معتزله گفته اند که حق تعالی حشر میکند جمیع حیوانات را در قیامت تا عوض
المهائی که بایشان رسیده باشد اگر خواهد بعضی را در بهشت باقی میگذارد
و اگر خواهد فانی میکند ایشانرا چنانچه در حدیث وارد شده است و اشاعره
گفته اند بر خدا واجب نیست اما حشر میکند وحوش را پس قصاص میکند حیوان
شاخ دار را برای ستمی که بر حیوان بیشاخ کرده است در دنیا انگاه بایشان
میگوید بمیرید و جمیع میمیرند و در مجمع البیان در تفسیر ایه اول گفته است
که حق تعالی حشر میکند وحوش را که بایشان برساند انچه مستحق اند ایشان او را
از عوضها بر المهائی که بایشان رسیده است در دنیا و انتقام بکشند از برای
بعضی از بعضی پس چون رسید بایشان انچه مستحق ان بودند از عوضها پس انها
که میگویند که عوض دایم است میگویند که ایشان منعم خواهند بود منقطع است

بعضی میگویند که خدا عوض را دایم میدارد از برای ایشان تفضلا و عامه روایت
کرده اند از ابو هریره که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حشر میکند حق تعالی
جمیع خلایق را در قیامت از بهایم و دواب و پرندگان و هرچیز که باشد پس
عدالت خدا بمرتبه میرسد در آن روز که حیوان بی شاخ را از شاخ دار بگیرد پس
میگوید خاک میشوند و از اینجهت است که کافر میگوید یا لَیْتَنِی کُنْتُ تُرَابًا
و آرزو میکند او نیز خاک میشود و معذب نگردد و از ابوذر رضی الله عنه
روایت کرده است که گفت روزی من در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بودم دو بز بر یکدیگر شاخ زدند صحابه گفتند نمیدانیم حضرت فرمود و لیکن
خدا میداند ایشان را در قیامت حکم خواهد کرد و کلینی و برقی در محاسن روایت
کرده است که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه در خطبه فرمود ایها
الناس گناهان سه گناه است گناهی که آمرزیده میشود و گناهی که آمرزیده
نمیشود و گناهی که امید آمرزش برای صاحبش داریم و بر او میترسیم اول گناه
بنده ایست که حق تعالی او را در دنیا بر آن گناه عقاب کند دویم ظلم بندگانست
بعضی بر بعضی چون حق تعالی متوجه حساب شود یاد کند و فرماید که بعزت
و جلال خودم سوگند که از این نمیگذرد ستم کننده و اگرچه دستی بر دستی
بزند یا مسح بکفی بکند و اگرچه شاخ زدن حیوان شاخ دار حیوان بیشاخ را
باشد پس اقتصاص میکند و حقوق بعضی را از بعضی میگیرد تا آنکه از برای
احدی نزد احدی مظلمه نماند پس ایشان را میبرد بسوی حساب سیم گناهیست
که خدا او را پوشانیده باشد بر بنده خود و روزی او کرده باشد توبه را پس
او خاشع و گریانست برای گناه خود و امیدوار است رحمت پروردگار خود را
پس ما نیز برای او چنانیم که او از برای خود امیدواریم از برای او رحمت را و

مرز

میترسیم برای او عقاب را که گویا این سه قسم در کنار مؤمنانست
زیرا که کافر را در دنیا و آخرت هردو عقاب میکنند و خوف سیم بر او
باعتبار احتمال الاخلال بشرایط توبه است و الا بر حق تعالی واجبست پس وعده
که فرموده است در احادیث معتبره بسیار از طرف عامه و خاصه منقولست
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود که در قیامت چهار کس سوار خواهند بود
من بر براق و برادرم صالح بر ناقه خدا که قوم او پی کردند و دخترم فاطمه بر ناقه
غضبای من و علی بن ابی طالب بر ناقه از ناقهای بهشت و در بعضی از روایات
بجای فاطمه عم من حمزه سید الشهدا بر ناقه غضبا و در اخبار مانع الزکوة وارد
شده است که هر که زکوة انعام را ندهد و بمیرد حق تعالی او را در صحرای محشور
کرده اند که هر صاحب نیشی نیش خود را بگزد و هر صاحب سمی بر روی او
راه رود و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که حضرت رسول صلی
الله علیه و آله ناقه را دید که پایش را بسته اند و بار بر پشت آنست حضرت فرمود
کجاست صاحب این ناقه بگوئید مهیا باشد که فردا قیامت این ناقه با او خصومت
خواهد کرد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که هر شتری
که بر او سه حج و بروایت دیگر هفت حج بر آن بکنند او را از چهارپایان بهشت میگردانند
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که نیکو گردانید قربانیهای خود را
که مرکب شما خواهد بود بر صراط و ایضا مرویست که اسبان غازیان در دنیا
اسبان ایشانست در بهشت و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که از بهایم در بهشت نمیباشد مگر حمار بلعم بن باعور و ناقه صالح
و گرگ یوسف و کلب اصحاب کهف و از این باب اخبار بسیار است پس از ظواهر
آیات و اخبار مستفاد میشود که وحوش محشور میشوند و تدارک ظلمهائی که بر ایشان

واقعشده است میکنند و بعضی از حیوانات دیگر از برای بعضی از مصالح
زنده میشوند و بعضی مانند ناقه صالح و انها که مذکور شد داخل بهشت میشوند
وانها بثواب مکلفان بر میگردد و محشور شدن جمیع حیوانات و عاقبت انها که
محشور میشوند از اخبار معتبره ظاهر لهذا اکثر متکلمین شبه مجمل گفته اند
و متعرض تفاصیل نگردیده اند اما سایر مکلفین از ملائکه و جن و شیاطین
خلافی نیست که محشور میشوند مگر نادری از ایشان که ایمان آورده باشند
چنانچه از بعضی روایات شاذه ظاهر میشود و عاصیان جن داخل جهنم میشوند
و مؤمنان ایشان مثابند بایمان و اعمال صالحه اما خلافست که ایشان داخل بهشت
میشوند و درجات ایشان پست تراست از درجات بنی آدم و بعضی از سید عالم
علیه السلم پرسیدند از مؤمنان جن ایا داخل بهشت میشوند فرمود که نه ولیکن
خدارا حظیرها هست در میان بهشت و جهنم که مؤمنان جن و فاسقان شیعه
در انجا خواهند بود و بمحض این روایات این مدعا ثابت نمیشود و مجمل باید دانست
که حق تعالی بمقتضای وعده خود ثواب عاملانرا البته عطا میفرماید و ظاهر ایات
آنست که ثواب ایشان نیز در بهشت باشد خصوصا ایات سوره رحمن که امتنان نعیم
بهشت بر انس و جان هر دو کرده است و این روایت دلالت بر این میکند و بعضی
از مفسران گفته اند که در تفسیر قول حق تعالی لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ یعنی
جماع نکرده است حوریان ایشانرا پیش از ایشان نه انسانی و نه جنی که دلالت میکند
برانکه ایشانرا ثوابی هست و زنان از حوریان دارند و بعضی گفته اند که معنی این است
که حوریانی که خدا بانس میدهد انسی با او مقاربت نکرده است و انچه بجن میدهد
جنی با او مقاربت نکرده است و این استدلال ضعیف است و توقف در این باب اولی است
فصل نهم در بیان احوال اطفال و مجانین و اشباه ایشان است بدانکه خلافی نیست

میان اصحاب ما در انکه اطفال مؤمنان با پدران خود به بهشت میروند چنانچه حق تعالی
فرموده است وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا
أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ یعنی انها که ایمان اوردند و از پی ایشان رفتند ذریت
ایشان بسبب ایمان ایشان ملحق ساختیم بایشان ذریت ایشانرا و کم نکردیم از ثواب
اعمال پدران باین سبب چیزیرا و احادیث بسیار وارد شده است که ایشانرا با پدران
به بهشت میبرند و بعضی گفته اند که مراد بالغانند که عمل ایشان قاصر است از انکه
بدرجه پدران برسد حق تعالی ایشانرا بدرجه پدران ملحق میگرداند بسبب ایمان ایشان
و پدران و این را از ابن عباس روایت کرده اند و بعضی گفته اند هر دو در آیه
داخلست و اول اظهر و اشهر است و عامه روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه که رسول خدا صلی الله علیه و آله که مؤمنان و اولاد ایشان در
بهشت اند پس این ایه را خواند و علی بن ابراهیم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را حضرت فاطمه صلوات الله علیها
تربیت میکند و بهدیه میدهند به پدران ایشان که قاصر بودند فرزندان از
عمل پدران ملحق میگردانند پسرانرا به پدران تا دیدههای ایشان روشن شود و
در نوادر راوندی از حضرت امام موسی کاظم علیه السلم روایت کرده است که
تزویج میکنید زن خوش روی را که فرزند بیاورد بدرستی که من مباهات میکنم بشما
با امتها در روز قیامت مگر نمیدانی که فرزندان در زیر عرش رحمان میباشند و
استغفار میکنند از برای پدران خود و محافظت میکند ایشانرا حضرت ابراهیم
و تربیت میکند ایشانرا ساره در کوهی از مشک و عنبر و زعفران و ابن بابویه
در فقیه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است
که چون طفلی از اطفال مؤمنان بمیرد منادی ندا میکند در ملکوت سموات که

فلان پسر فلان مرده اگر یکی از پدر و مادر و خویشان مؤمن ایشان مرده است
باو میدهند که او را غذا بدهد تا یکی از اهل پدر و مادر و اهل بیت او بمیرند
پس حضرت فاطمه بایشان میدهد و ایضا بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است
که حق تعالی اطفال مؤمنان را بحضرت ابراهیم و ساره علیهما السلم میدهد و ایشان را
بدرختی است در بهشت که پستانها دارد مانند پستانهای گاو در قصری از مروارید
چون روز قیامت شود ایشان را جامهای خوب بپوشانند و خوشبو کنند و بهدیه
به پدران ایشان بدهند پس ایشان پادشاهان باشند با پدران خود در بهشت و اینست
معنی قول حق تعالی پس آن آیه را خواند که گذشت و ایضا در بعضی از کتب معتبره از حضرت
امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در شب معراج باسمان هفتم رسید و پیغمبران در انجا ملاقات کرد گفت کجاست پدرم
ابراهیم گفتند او با اطفال شیعیان علیست چون داخل بهشت شد دید که حضرت
ابراهیم در زیر درختیست که پستانها میکند و چون پستانی از دهان طفلی بیرون
می آید حضرت ابراهیم بر میخیزد و پستان را بدهان او بر میگرداند پس سلام کرد بحضرت
رسول و از احوال حضرت علی بن ابی طالب سوال کرد گفت او را در میان امت خود گذاشته ام
گفت نیکو خلیفه گذاشته حق تعالی اطاعت او را بر ملائکه واجب گردانیده است
واینها اطفال شیعیان اویند از خدا سؤال کردم که ایشان را بمن سپارد که تربیت ایشان
بکنم و هر جرعه که یکی از ایشان میمکد طعم جمیع میوها و نهرهای بهشت در ان می یابد
مؤلف گوید ممکن است که بعضی را بحضرت فاطمه دهند و بعضی را با ابراهیم و ساره یا اول
بحضرت فاطمه دهند و آنحضرت بایشان دهد و در اطفال کفار خلافست بعضی
گفته اند که تابع پدرانند در کفر و با ایشان بجهنم میروند و بعضی گفته اند ایشان
به بهشت میروند و بعضی گفته اند که حق تعالی در قیامت بعلم خود با ایشان عمل میکند و اگر

میداند که اگر ایشان میماندند در شقاوت میبودند ایشان را به بهشت نمیبرد
و اگر میداند که اگر ایشان میماندند از اهل بهشت میشوند و خدمتکاران اهل
بهشت خواهند بود و خلافی نیست میان متکلمین شیعه در انکه ایشان داخل
جهنم نمیشوند و بعضی گفته اند داخل بهشت میشوند و خدمتکاران اهل
بهشت خواهند بود و بعضی مطلق گفته اند و اکثر گفته اند که اهل اعراف
خواهند بود و کلینی و ابن بابویه رحمة الله علیه و اکثر محدثین شیعه را اعتقاد
آنست که حق تعالی در قیامت ایشان را تکلیف دیگر خواهد کرد و بحسب آن تکلیف
ایشان را مثاب و معاقب خواهد گردانید موافق احادیث بسیار که در این باب
وارد شده چنانچه ابن بابویه در خصال بسند صحیح علی المشهور روایت کرده است
از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که چون روز قیامت شود خدا حجت تمام میکند
بر پنج کس بر طفل و بر کسی که در میان پیغمبر باشد یعنی از بعثت پیغمبر سابق مدتها
گذشته باشد و اهل ضلالت غالب شده باشند و حق مخفی شده باشد و پیغمبر دیگر
مبعوث نشده باشد مانند زمان جاهلیت بسیاری از مردم که حجت بر ایشان
تمام نشده باشد معذور خواهند بود و کسی که در ابتدای بعثت نفهمد و
هنوز بر او حجت قایم نشده باشد و ابله که تمیز میان حق و باطل نتواند کرد که
مستضعف باشد و دیوانه که هیچ نفهمد و مکلف نباشد و کر و گنگ
و مادرزاد پس هر یک از ایشان را خدا حجت تمام میکند و پیغمبری میگوید
بایشان پروردگار شما امر کرده است شما را که داخل آتش بشوید و هر که
داخل شود بر او برد و سلام خواهد بود و هر که فرمان نبرد داخل خواهد شد
و ایضا در کافی و معانی الاخبار بسند صحیح دیگر از زراره روایت کرده اند
که چون روز قیامت شود اطفال را و مرد پیر خرف که سن او را دریافته

باشد و دیوانه و ابلهی که تمیز میان حق و باطل نکند ایشان بر خدا حجت میگیرند
که بر ما حجت تمام نشده بود حق تعالی بر ایشان حجت تمام میکند بانکه ملکی را بسوی
ایشان میفرستد تا اخر انچه در حدیث سابق گذشت و کلینی بسند کالصحیح از
هشام روایت کرده است که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم سوال کردند
از کسی که در فترت مرده باشد و کسی که بحد بلوغ نرسیده باشد و دیوانه حضرت
فرمود که خدا بر ایشان حجت تمام میکند و آتشی می افروزد و میکوید داخل شوید
پس هر که داخل شود برای او برد و سلام خواهد بود و هر که داخل نشود حق تعالی
میفرماید من شما را تکلیف کردم و نافرمانی کردید و ایضا باین سند مثل این را
روایت کرده است در باب کنک و کر و طفل و کسی که در فترت بمیرد و ایضا
و کلینی بسند دیکر در باب اطفال روایت کرده است که در روز قیامت خدا
ایشانرا جمع میکند و آتشی می افروزد و امر میکند ایشانرا که خود را در ان آتش
بیندازند پس هر که را خدا داند که او از اهل سعادتست خود را در ان آتش می اندازد
و بر او سرد و سلامت میکردد و هر که را خدا داند که او شقی و بدعاقبتست امتناع
میکند و داخل نمیشود پس خدا امر میکند ایشانرا باتش برند ایشان کویند پروردکارا
ما را امر میکنی باتش برند و هنوز قلم بر ما جاری نشده است خداوند جبار میفرماید
که من مشافهه شما را امر کردم و اطاعت من نکردید پس چکونه اطاعت من میکردید
هرکاه پیغمبری بسوی شما میفرستادم که غایبانه شما را امر کند و ابن بابویه در
توحید روایت کرده است از طرق عامه از عبد الله بن سلام که کفت سوال کردم
از رسول خدا صلی الله علیه و اله که ایا عذاب میکند خدا خلق را بی حجتی حضرت
فرمود معاذ الله کفت پس اولاد مشرکین در بهشتاند یا در جهنم فرمود که اولی است
بایشان چون روز قیامت شود خدا امر میکند آتشی را که از فلق مینامند و بدترین

آتشهای جهنم است در عذاب پس بیرون می آید از جای خود سیاه و تاریک
و تیره بازنجیرها و غلها پس خدا امر میفرماید که بدمد بر روی خلایق دمیدنی
پس از شدت دمیدن ان اسمان پاره پاره میشود و نور ستارها برطرف میشود
و دریاها خشک میشود و کوهها برطرف میشود و دیدها تار میشود و زنان
حامله فرزند می افکنند و اطفال پیر میشوند از هول ان در روز قیامت پس
حق تعالی امر میکند اطفال مشرکین را که خود را در ان آتش بیندازند پس هر که در علم
خدا کذشته است که او سعادتمند است خود را در ان می اندازد و بر او برد و سلام
میشود چنانکه بر حضرت ابراهیم علیه السلم شد و هر که در علم الهی کذشته است
که او شقی خواهد بود ابا میکند و خود را در آتش نمی افکند پس حق تعالی امر میکند
آتش را که او را برباید از برای انکه ترک امر خدا کرد و امتناع نمود از دخول آتش
پس تابع پدران خود خواهند بود در جهنم و احادیث دیکر درین باب بسیار است
و از عقل بعید نیست و ابن بابویه رحمه الله کفته است که جماعتی از اصحاب کلام انکار
این کرده اند و میکویند که در دار جزا تکلیف نمیباشد و جواب کفته است که در
اجزای مؤمنان بهشت است و در اجزای کافران جهنم است و این تکلیف در غیر
جنت و نار است پس تکلیف در غیر دار جزا خواهد بود مولف کوید که چه استبعاد
دارد که قیامت از برای بعضی دار جزا و از برای بعضی دار تکلیف و جزا هر دو باشد
و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب غیبت روایت کرده است از زراره که حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم فرمود که سزاوار و لازم است بر خدا که بعضی از
کمراهان اهل خلاف را داخل بهشت کند زراره کفت فدای تو شوم این چکونه
میشود فرمود که امام ناطق میمیرد و امام بعد از او از روی تقیه صامتست
و بظاهر دعوای امامت نمیکند پس هر که در این زمان بمیرد داخل بهشت

میشود و صاحب تاویل آیات باهره از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
روایت کرده است در تاویل قول حق تعالی در وصف اهل بهشت یَطُوفُ عَلَیْهِمْ
وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ یعنی میگردند بر دور ایشان پسران گوشواره بر گوش
باهیئت ساده و مقبول که حضرت فرمود پسران اهل دنیا اند که حسناتی
نداشته که ایشان را ثواب دهند و گناهان نداشته که ایشان را عقاب کنند
ایشان را خدمتکاران اهل بهشت گردانیدند و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله پرسیدند از اطفال المشرکین حضرت فرمود که خدمتکاران اهل
بهشت اند بر صورت پسران آفریده میشوند از برای خدمت اهل بهشت و
شیخ طبرسی نیز این دو حدیث را در تاویل این آیه روایت کرده است و
کلینی بسند صحیح از زراره روایت کرده که گفت از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلم سوال کردم که چه میفرمائی در اطفالی که پیش از بلوغ بمیرند
فرمود که سوال کردند از احوال ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
خدا داناتر است بانچه ایشان خواهند کرد حضرت فرمود که یعنی دست از ایشان
بردارید و در این باب سخن مگوئید و علم ایشان را بخدا بگذارید مؤلف گوید
اصل در این باب و مجمل باید دانست که دلایل عقلیه و نقلیه وارد شده است
از آیات و اخبار که حق تعالی عادل است و جور و ظلم نمیکند و در باب اطفال
و مجانین و جماعتی که معذور باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد یا عقل
ایشان تمیز میان حق و باطل نتواند کرد ایشان را بدون حجت دیگر که بر ایشان تمام شود ناقص و
عذاب نخواهند کرد پس با تکلیف دیگر ایشان را خواهند کرد و ثواب و عقاب
ایشان بران مترتب خواهد شد چنانکه در اخبار معتبر بسیار وارد شده است
و بعضی از آنها را ذکر کرده ایم محی الدین عربی نیز از صوفیه اهل سنت باین

قایل شده است چنانکه بخاطر میاید در کتاب فتوحات دیده ام یا ایشان را
در اعراف جا میدهند یا به بهشت میبرد و درجه پستی در بهشت خواهند
داشت یا بعضی در بهشت و بعضی در اعراف خواهند بود پس بانچه در احادیث
صحیح وارد شده است علم ایشان را بخدا باید گذاشت و باید دانست که انچه
مقتضای عدالت حق تعالی با ایشان سلوک میکند و ظلم و جور نسبت
بایشان نمیکند و اگر خدمت اهل بهشت کنند بنحوی نخواهد بود که دشوار
باشد بر ایشان بلکه ملتذ خواهند بود از ان چنانکه ملائکه علیهم السلم
لذت می یابند از خدمات مرجوعه بایشان والله یعلم فصل دوم در بیان
میزان و حساب و سوال و رد مظالم بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان
در حقیت میزان و در قران مجید در مواضع متعدده وارد شده است در
سوره اعراف میفرماید وَالْوَزْنُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِینُهُ
فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِینُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ
بِمَا كَانُوا بِآیَاتِنَا یَظْلِمُونَ یعنی وزن و سنجیدن اعمال در روز قیامت حق است
پس هر که سنگین باشد ترازوهای او پس ایشانند آنها که زیان کرده اند جانهای
خود را بسبب آنچه بودند که بآیات ما ستم میکردند و در سوره مومنان نیز
نزدیک باین مضمون را فرموده است و در باب کافران گفته است در سوره
کهف پس بر پا نمیداریم از برای ایشان وزنی را و در سوره انبیا فرموده است
و میگذاریم ترازوهای عدالت را از برای روز قیامت پس ظلم کرده نمیشود
نفسی هیچ ظلم و اگر از اعمال او بقدر سنگینی حبه باشد از خردل آن را میآوریم
در میزان عمل او و ما کافیم از برای حساب کردن و در سوره قارعه ثَقُلَتْ
مَوَازِینُهُ خَفَّتْ مَوَازِینُهُ را فرموده است پس در اصل میزان شکی نیست

وانکاران بالکلیه کفر است اما در معنی ان خلافست و اکثر مفسران و متکلمان
عامه و خاصه بظاهرش حمل کرده اند و میکویند حق تعالی در قیامت
ترازوئی نصب مینماید که زبانه دارد و کفه عظیم و اعمال عباد را در ان
میسنجند و حسنات را در یک کفه میکذارند و سیئات را در کفه دیکر و اینجماعت
نیز خلاف کرده اند در کیفیت وزن که اعمال عرضی چند اند و وزنی نمیدارند
و قایم بنفس نمیباشند بعضی کفته اند صحایف اعمال را میکشند و عامه از
ابن عمر روایت کرده اند از انچه وزن میکنند در روز قیامت فرمود صحیفهها را
وزن میکنند و بنابرین باید حق تعالی صحیفهها را در خور اعمال وزن قرار دهد
و بعضی کفته اند اعمال سیئه مصور میشوند بصورتهای تاریک سیاه و انها را
با یکدیکر وزن میکنند و بعضی بتجسم اعمال قایلند و میکویند باعتبار اختلاف
نشات انقلاب حقایق جایز است چنانچه علم و معرفت در عالم رؤیا باب و شیر
مصور میشود و این سخن از طریق عقل بسیار دور است و با معادی که اهل
اسلام قایلند موافقت ندارد زیرا که ایشان بعود همین بدن قایلند و
اختلاف نشات قایل نیستند و با اینحال قول بانقلاب حقایق مفسد است
و اقرب بعقل انست که حق تعالی مناسب اقوال و افعال و اخلاق از جواهر چیزی
چند خلق کند از صور حسنه و قبیحه که حسن و قبح انها مصور و معاین کردد بلی
با مذهب کسی موافق است که معاد را در عالم مثال و خیال و اجساد مثالیه قایل
باشد و ایضا خلافست بر تقدیر عمل میزان بر حقیقت ان که ایا از برای همه کس یک
ترازوست یا انکه ترازوی هر کس جداست و بر تقدیر جدا بودن هر کس را یک ترازوست
یا باعتبار عقاید و اعمال و اخلاق و انواع ترازوهای متعدد هست و چون خصوص
این شقوق معلوم نیست ایمان اجمالی در این ابواب کافیست و جمعی از متکلمین

خاصه و عامه قایلشده اند بانکه کنایه از عدالت و موازنه میان مقادیر ثواب
و عقاب اعمال بر وجه عدالت میکویند اکر انشخص اقرار بعدالت حق تعالی دارد
چه احتیاج بکشیدن و ترازو است و اکر اعتقاد ندارد باین کشیدنکی باور
میکند و میتواند کفت که خود جسمی چند را اوردی و سنجیدی و این رجحان را
ظاهر کردی من چه دانم که این بر وجه عدالتست پس فایده در این کشیدن نیست
و هویدا نیست انکه در احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است که زندیقی
سوال کرد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم از میزان حضرت فرمود
که اعمال اجسام نیستند که سنکینی و سبکی داشته باشند و کسی محتاج است
بوزن کردن چیزی که عدد اشیا را نداند و ثقل و خفت انها را نداند و بر خدا
هیچ چیز مخفی نیست پرسید چه معنی دارد انکه میفرماید که هر که سنکین شود
موازین او فرمود یعنی هر که راجح شود عمل خیر او و کلینی و ابن بابویه بسند معتبر
از هشام بن سالم روایت کرده اند که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
پرسید از معنی قول حق تعالی وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فرمود که موازین
انبیا و اوصیا علیهم السلم اند و شیخ مفید علیه الرحمه کفته است که میزان
تعدیل میان اعمالست و جزای انها هر جزائی را در موضع خود قرار دادن
و هر حقی را بصاحبش رسانیدن و این معنی ندارد که حشویه فهمیده اند که در قیامت
ترازوها است مانند ترازوهای دنیا که هر میزانی دو کفه داشته باشد و
اعمال را در انجا بکذارند زیرا که اعمال عرضی چند اند و اعراض را وزن نمیتوان کرد
و موصوف بخفت و ثقل میشوند بر سبیل مجاز و مراد انست که هر چه ثقیل باشد
از اعمال باشد و استحقاق ثواب عظیم داشته باشد و انچه خفیف و سبک باشد
یعنی قدرش کم باشد و صاحبش استحقاق ثواب جزیل نداشته باشد و حدیثی وارد

شده است که حضرت امیر المؤمنین و ائمه از ذریتنا و علیهم السلام موازین اند
مراد انست که ایشان تعدیل میان اعمال میکنند و حکم میکنند دران باب بعدل
و ثواب در محاورات میکویند فلان نزد من در میزان فلانست و مراد انست که
نظیر اوست و انچه حق تعالی در حساب و خوف ازان فرموده است که مراد انست که
او را بر اعمالش باز دارند و هرکه را چنین کنند از تبعات انها خلاص نمیشود و
هرکه را خدا عفو کند از او فایز میشود بحسنات و کسی که سنکین باشد موازین او
که باستحقاق ثوابش زیاده باشد ایشان رستکارانند و هرکه سبک باشد موازینش
بانکه طاعاتش کم باشد و مستحق ثواب نباشد پس ایشان زیانکارانند جانهای خود اند
در جهنم مخلد خواهند بود و قران مجید بلغت عربی نازل شده است و حقیقت
و مجازی که شایع است در لغت ایشان موافق کویم که باین وجوه عقلیه و استبعادات
وهمیه دست از ظواهر ایات برداشتن مشکل است اما چون روایات در این
باب متعارض است باید باصل میزان اعتقاد کرد و معنی انرا بعلم ایشان کذاشت
و جزم باحد طرفین مشکل است و اما چون روایات در این باب متعارض حساب
و سوال و حکم در مظالم عباد ایات و اخبار در انها بسیار است و ایمان بانها
مجملا واجب است در ایات بسیار وارد شده است که خدا سریع الحساب است و
اسرع الحاسبین است و بعضی را فرموده است که از برای ایشانست سوء حساب
و شدت حساب و فرموده است که سوال میکنیم از انها که رسولان بسوی ایشان
فرستاده شده است و از مرسلین سوال میکنیم و در روایات وارد شده است که
حق تعالی حساب میکند خلایق را بقدر یک چشم برهم زدن و در روایت دیکر بقدر
دوشیدن کوسفندی و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که
خدا را مشغول نمیکرداند حسابی احدی از حساب دیکری و ابن بابویه رحمه الله در

رساله عقاید کفته است که اعتقاد ما در حساب و میزان انست که اینها حق است بعضی
بعضی را خود متوجه میشوند و بعضی را بحجتهای خود میکذارد پس حساب انبیا و
ائمه علیهم السلام را خود میکنند و هر پیغمبری حساب اوصیای خود را میکنند و
اوصیا متولی حساب امتها میشوند و حق تعالی کواه است بر انبیا و رسول و ایشان کواهانند
بر اوصیا و ائمه و کواهانند بر مردم چنانکه حق تعالی فرموده است تا بوده باشد رسول
کواه بر شما و بوده باشید شما کواهان بر مردم و باز فرموده است پس چکونه خواهد
بود حال ایشان در وقتی که بیاوریم از هر امتی کواهی و بیاوریم ترا کواه بر اینها و فرموده است
وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وشاهد امیر المؤمنین صلوات الله علیه و حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام فرمود که موازین انبیا و اوصیا علیهم السلام اند و بعضی
از خلق بحساب به بهشت میروند و سوال بر همه خلق وارد میشود زیرا که فرموده است
فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ یعنی از دین سوال میکنند و اما غیر
دین پس سوال نمیکنند مکر از کسی که او را کنند زیرا که حق تعالی میفرماید فَيَوْمَئِذٍ
لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ یعنی پس در انروز سوال کرده نمیشود
از کناه او نه انسی و نه جنی از شیعه نبی و ائمه علیهم السلام نه غیر ایشان همچنانکه در
تفسیر اهل بیت وارد شده است و هرکه را حساب میکنند او معذب است اکرچه
بطول بازداشتن در موقف قیامت باشد و نجات نمی یابد از جهنم و داخل
بهشت نمیشود مکر برحمت خدا و حق تعالی خطاب میکند بندکان را از اولین
و اخرین بحساب اعمال ایشان یکخطاب و یکدفعه که هریک حساب عمل خود را میشنود
و از دیکری را نمیشنود و کمان میکند که او مخاطب است و بس نه دیکری مشغول نمیکرداند
او را مخاطبه از مخاطبه فارغ میشود از حساب اولین و اخرین در مقدار یکساعت
از ساعات دنیا و بیرون می آورد از برای هرکس نامه که او را ملاقات میکند

کشوده شده که جمیع اعمالش دران نوشته شده است و هیچ صغیره و کبیره نیست
مکر آنکه دران نامه داخلست پس از احساب کننده نفس خود میکرداند و
باو میکوید بخوان نامه خود را نفس تو بس است امروز از برای حساب بر تو و حجتها عیبرا
خدا مهر بر دهان ایشان میکذارد و کواهی میدهد دستها و پاهای ایشان
بر کردهای ایشان و خواهند کفت پوستهای خود را که چرا کواهی دادید بر ما
کوید بسخن آورد ما را آن خداوندی که هر چیز را بسخن آورده است و خلق کرده است
شما را اول مرتبه بسوی او است بازکشت شما تمام کلام صدوق و جمع میان اخبار باین نحو
کرده است و کلینی از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه روایت کرده است که از برای
اهل شرک نصب ترازوها نمیشود و دیوانها کشوده نمیشود ایشان از احساب بجهنم میبرند و نصب
موازین و نشر دواوین از برای اهل اسلام میباشد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه
و شیخ طوسی رحمه الله علیه بسندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت
کرده است که دو قدم بنده از پیش حق تعالی از جای خود حرکت نمیکند تا سوال کنند
او را از چهار خصلت از عمر او که در چه چیز کهنه کرده است و از مال او که از کجا کسب
کرده است و در چه چیز خرج کرده است و از جوانی جسد او یا جوانی او که در چه چیز
کهنه کرده است و از محبت ما اهل بیت و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که چون روز قیامت شود
دو بنده مؤمن را از برای حساب باز دارند که هر دو از اهل بهشت باشند
یکی فقیر باشد و دیکری غنی در دنیا پس فقیر کوید پروردکارا از برای چه مرا
باز میداری بعزت تو قسم که میدانی که ولایتی و حکومتی بمن نداده بودی که
عدالت کنم دران یا جور کنم و مال زیادی بمن نداده بودی که حق تو بران واجب
شده باشد و داده باشم و نداده باشم و روزی مرا بقدر کفاف میدادی بقدر

آنچه میدانستی که مرا کافیست و مقید کرده بودی پس خداوند جلیل فرماید
که راست میکوید بنده من بکذارید تا داخل بهشت شود و آن غنی میماند
تا آنقدر عرق از او جاری شود که اکر چهل شتر بیاشامند کافی باشد ایشان را
پس داخل بهشت شود و آن فقیر باو کوید که چه چیز ترا حبس کرده طول حساب پیوسته
چیزی بعد از چیزی از تقصیرات ظاهر میشد و خدا میبخشید تا آنکه مرا برحمت
خود فرو کرفت و ملحق کردانید بتوبه کاران پس تو کیستی کوید من آن فقیرم که با تو
بودم در محشر کوید نعیم بهشت ترا تغییر داده است که من ترا نشناختم و در کتاب زهد
حسین بن سعید روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلم
آمده و کفت یابن رسول الله کناهی کرده ام که میان من و خداست و بران احدی
از مخلوقین مطلع نشده است و بر من کرانست و ترا از آن جلیل تر میدانم که آنرا
بتو عرض کنم حضرت فرمود که چون روز قیامت شود خدا محاسبه بنده مؤمن
خود بکند و او را بر یک یک از کناهان خود او مطلع نکرداند نه ملک مقرب او نه
پیغمبر مرسل او و بعضی از کناهان او را از او نیز مستور دارد که موجب زیادتی
خجلت او نکردد پس کوید بسیئات که حسنات شوید اینست معنی قول حق تعالی
أُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللهُ غَفُورًا رَحِيمًا یعنی بدل میکند
خدا کناهان ایشان را بحسنات و خدا آمرزنده و رحیمست و بروایت شیخ طوسی
فرمود که مؤمن کناهکار را می آورند در روز قیامت در مقام حساب
باز میدارند و حق تعالی خود متوجه حساب او میکردد و مطلع نمیکرداند بر حساب
او احدی از مردم را و کناهانش را بر او میخواند چون اقرار بهمه کناهان کرد حق تعالی
کاتبان اعمال او را امر میکند که بدل کنید کناهان او را بحسنات و ظاهر کردانید
آنها را از برای مردم چون ببینند مردم میکویند که این بنده یک کناه نداشته است

پس امر میکند که او را به بهشت میبرند و در عیون اخبار الرضا روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که حق تعالی حساب میکند همه را مگر
کسی که با خدا شریک قرار داده باشد که او را بیحساب بجهنم میفرستند و ایضا
بسندهای بسیار روایت کرده اند که اول چیزی که از بنده سوال میکنند محبت
ما اهل بیت است و شیخ طوسی در امالی و دیگران روایت کرده اند که در نامه
که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه با محمد بن ابی بکر باهل مصر نوشت فرمود
که هر که عمل کند خالص از برای خدا حق تعالی اجر او را در دنیا و آخرت باو عطا میفرماید
و مهمات او را در هر دو کفایت میکند و حق تعالی میفرماید که ای بندگان من که
ایمان آورده اید بپرهیزید از عذاب پروردگار خود از برای آنها که اعمال نیکو
کرده اند در این نعمت حسنه هست و زمین خدا واسع است و داده میشود
بصبر کنندگان مزد ایشان بیحساب پس آنچه خدا بمومنان داده است در دنیا
حسنات نمیکند ایشان را بان در آخرت حق تعالی میفرماید لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ
وَزِيَادَةٌ یعنی برای آنها که نیکو کرده اند جزای نیکو هست و زیاده بران جزای حسنی
بهشت است و زیاده در دنیا است و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
منقولست که هیچ بنده مومنی نیست مگر آنکه خدا را بر او حجتی هست یا در گناهی
که کسب کرده است آنرا یا در نعمتی که تقصیر کرده است در شکر آن و از حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که بازمیدارند بنده را در قیامت نزد
حق تعالی پس میفرماید که مقایسه کنید میان نعمتهای من و عمل او پس نعمتهای خدا
فرو میگیرد از این حق تعالی میفرماید که نعمتهای مرا باو بخشید و مقایسه کنید
میان خیر و شر او اگر مساوی باشد عملهای او حق تعالی شر او را بخیر برطرف میکند
و او را داخل بهشت میگرداند و اگر خیرش زیادتی کند حق تعالی بان زیادتی او را

ثواب وافی میدهد و اگر اعمال شرش زیادتی میکند و پرهیزکاری از شرک
کرده است یعنی شیعه است و عقایدش درست است خدا او را می آمرزد برحمت
خود و شیخ طوسی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است
که چون روز قیامت شود خدا ما را موکل میگرداند بحساب شیعیان ما
پس آنچه از خدا است از خدا سوال میکنیم که از برای ما ببخشد پس آن از ایشانست و
آنچه حق ما است بایشان میبخشیم پس حضرت این آیه را خواند إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ
ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ و در بصایر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من اول کسی ام
که نزد خدا می آیم در قیامت پس می آید نزد من کتاب خدا پس اهل بیت من پس
امت من پس سوال میکنم از امت که چه کردید در کتاب و اهل بیت پیغمبر خود و
عیاشی روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلم در
تفسیر آیه إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ مَسْئُولًا فرمود
یعنی گوش را سؤال میکنند از آنچه شنیده است و چشم را از آنچه دیده است و
دل را از آنچه اعتقاد کرده است و کلینی و برقی بسندهای صحیح از آنحضرت
روایت کرده اند که سه چیز است که بنده مومن را بر آنها حساب نمیکنند طعامی
که بخورد و جامهٔ که بپوشد و زوجه صالحه که او را معاونت نماید و فرج خود را
بان حفظ کند از حرام و در عیون اخبار الرضا روایت کرده است که آنحضرت
علیه السلم فرمود که در دنیا نعیم حقیقی نیست و بعضی از فقها که حاضر بودند
گفتند که حق تعالی میفرماید ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ یعنی پس سؤال کرده میشود
در روز قیامت از نعیم و آب سرد مراد است و آن از نعمت دنیا است حضرت
بصدای بلند فرمود که شما چنین تفسیر کرده اید و خلاف آنها کرده اید بعضی
گفتند

آب سرد است و بعضی گفته‌اند طعام خوشبوئی نیکوست و بعضی گفته‌اند
خواب لذیذ است و خبر داد مرا پدرم که این اقوال نزد جدم حضرت امام جعفر
صادق علیه السلم مذکور شد حضرت در غضب شد و فرمود که خدا سوال نمیکند
بندگان را از چیزی که تفضیل کرده باشد و منت نمیگذارد بر ایشان بان و منت
گذاشتن بان از مخلوقین قبیح است پس چگونه بخالق عز و جل توان نسبت داد
چیزی را که از برای مخلوقین پسندیده است و ایشان را غنی از آن کرده است ولیکن
نعیم محبت ما اهل بیت است و موالات و اعتقاد بامامت ماست که خدا بعد از
توحید و نبوت از آن سوال میکند و آن را نعیم گفته است زیرا که بنده هرگاه وفا بان
بکند او را میرساند بنعیم ابدی که زوال ندارد و بتحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدران
بزرگوار خود از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه که رسول خدا صلی الله علیه
واله وسلم گفت یا علی بدرستی که اول چیزی که سوال کرده میشود بنده از آن بعد از
مرگش شهادت بوحدانیت خداست و آنکه تو ولی و صاحب اختیار مومنانی بسبب
آنچه از برای تو قرار داده است از امامت و من از برای آن قرار داده ام از وصایت
پس هر که اقرار کند و اعتقاد نماید میرود بسوی نعیمی که زوال ندارد و کلینی
بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیهما السلم روایت کرده است از حضرت
امیر المومنین صلوات الله که چون روز قیامت شود حق تعالی مردم را محشور گرداند
از قبرها عریان و پا برهنه و بی ریش و بی عیب بروشی که در روز اول خلق شده
بودند در یک صحرا و برانند ایشان را تا آنکه بایستند در عقبه و از دهام بیاورند
و بر یکدیگر سوار شوند و نگذارند که از این عقبه بگذرند پس نفسهای ایشان
بگیرد و عرق ایشان بسیار شود و ناله و گریه ایشان بلند شود و این اول هولیست
از اهوال روز قیامت پس ملکی از ملائکه از جانب خداوند جبار ندا کند که همه

بشنوند پس صداهای ایشان پست شود و دیدهای ایشان خاشع گردد و بندهای
بدن ایشان بلرزد و دلهای ایشان ترسان شود و سرها بلند کنند بسوی آن
آواز پس خداوند حاکم ندا کند ایشان را که منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست
و حاکم عادل و ظلم نمیکنم و امروز میان شما بعدالت حکم میکنم و حق ضعیف را از قوی
میگیرم و مظلمهای مردم را بحسنات و تقاص میکنم و بر بخشید نها مظلمها ثواب
میدهم و نمیگذارم از این عقبه امروز ظالمی را که نزد او مظلمه بوده باشد مگر مظلمه
که صاحبش بخشد و من او را ثواب بدهم پس بخشید بر یکدیگر مظلمهای خود را
و طلب کنید از هر که ستمی بر شما کرده باشد در دنیا و من گواهم از برای شما بر ایشان
و بس است گواهی من پس مظلومان میکردند و ظالمان را پیدا میکنند و طلب مظلمهای
خود از ایشان میکنند و مدتها بر این حال میمانند پس حال ایشان شدید تر میشود
و عرق ایشان بیشتر میشود بروایت دیگر عرق تا دهانهای ایشان می آید و فریاد
و فغان بسیار میشود و اکثر ایشان آرزو میکنند که اگر از سر مظالم خود بگذرند
و از این عقبه نجات بیابند پس منادی ندا کند ایشان را که خاموش شوید ندا رسد
که حق تعالی میفرماید که اگر خواهید مظلمها را بیکدیگر ببخشید و از این عقبه خلاص
شوید و اگر نمیبخشید مظلمهای شما را میگیرم پس اکثر ایشان شاد میگردند و مظلمها را
می‌بخشند بامید آنکه از این شدت نجات یابند و بعضی از ایشان میگویند پروردگارا
مظلمهای ما از آن بزرگتر است که ببخشیم پس ندا میرسد برضوان خازن بهشت
که قصری از قصرهای جنة الفردوس را بیاراید بانواع نعمتها و ظرفهای طلا و نقره
و حوریان و غلامان را در نظر ایشان جلوه دهد پس منادی ندا میکند از جانب
حق تعالی که ای گروه خلایق سر بلند کنید و این قصر را مشاهده کنید چون نظر کنند
هر یک آرزو کنند که آن قصر از او باشد پس منادی ندا کند که این قصر از کسی است که

عفو کند مظلمهٔ مؤمنی را پس اکثر آنها عفو کنند و خلاص شوند و قلیلی باشند
که عفو نکنند پس حق تعالی فرماید که داخل بهشت نمی‌شود کسی که مظلمهٔ احدی
از مسلمانان بر ذمهٔ او باشد تا آنکه آن مظلمه را در وقت حساب از او بگیرند
ای گروه خلایق مستعد حساب شوید پس راه ایشان را میگشایند که بعرصهٔ
حساب در آیند نزد عرش الهی و دیوانها گشوده شود و میزانها برپا شود و پیغمبران
و ائمه شهدا که گواهان بر خلق اند و هر امامی گواهی میدهد بر اهل عالم خود که در
میان ایشان قیام بامر الهی نموده است و ایشان را بسوی خدا خوانده است پس مردی
از قریش گفت یابن رسول الله هرگاه از برای مرد مؤمن نزد مرد کافر مظلمه بوده
باشد چه چیز از کافر خواهد گرفت و حال آنکه از اهل جهنم است حضرت فرمود
می اندازد از گناهان مسلمان بقدر آنچه از و بر کافر عذاب میکنند آن را بسبب
آن مظلمه با عذابی که بسبب کفر دارد بقدر آنچه از مظلمهٔ مسلمانی نزد او هست پس
آن مرد پرسید که اگر مظلمهٔ مسلمانی نزد مسلمانی باشد چگونه مظلمه را از مسلمان
میگیرد فرمود از حسنات ظالم بقدر مظلوم میگیرند و می افزایند بر حسنات
مظلوم پرسید که اگر ظالم حسنات نداشته باشد چه میکنند فرمود که از گناهان
مظلوم بقدر آن میگیرند و بر گناهان ظالم می افزایند و در علل الشرایع روایت
کرده است که در روز قیامت صاحب قرض را میگیرند و اگر حسنه ندارد صاحب قرض را گناهان
بر او میگذارند [illegible] که از آیات و اخبار معلوم شد اصل حساب و سوال
در قیامت معلوم است که حقیقت اصل حساب و سوال و خصوصیات آنها که از کی
سوال و حساب میکنند و کی را بیحساب به بهشت یا بجهنم میبرند معلوم نیست
و ایضا معلوم نیست که از چه چیز سوال میکنند و حساب مینمایند جمعی را اعتقاد
آنست که جمعی را از اموال و نعمتهای دنیا سوال میکنند چنانچه در احادیث عامه و خاصه

وارد

وارد شده است که از برای حلال دنیا حسابست و از برای حرامش عقابست و در
احادیث است که مومن را بر نعمتهای دنیا حساب نیست و در بعضی گذشت که در
ملبوس و منکوح حساب نمیباشد و در ثواب بسیاری از اعمال وارد شده است
که عامل آن بیحساب به بهشت میرود پس آنچه در باب بیحساب رفتن جمعی
وارد شده مخصوص عمومات حساب خواهد بود و حساب نسبت بعمل خواهد
آمد و جمع میان احادیث دیگر بدو وجه میتوان کرد اول آنکه حساب نکردن نعمتهای
دنیا نسبت بمؤمنان باشد و حساب کردن نسبت بغیر ایشان دویم آنکه حساب کردن
در غیر امور ضروریه باشد مانند اسراف و تبذیر و صرف در محرمات و کسب کردن
از وجوه مشروعه یا زیاده از قدر ضرورت جمع کردن و عمر را در تحصیل آن ضایع کردن
بدانکه احادیث مختلف در باب آنکه عریان محشور میشوند چنانچه فاطمه بنت اسد
بر آن دلالت داشته و در احادیث معتبره وارد شده است که نیکو کنید کفنهای مردهای
خود را که بآن محشور خواهند شد و ممکن است که اول در باب غیر مؤمنان مطلقا
یا غیر مؤمنان کامل باشد و ثانی در باب مؤمنان یا کامل ایشان باشد و در
باب فاطمه بنت اسد خوابیدن حضرت از برای اطمینان باشد **فصل یازدهم** در
بیان سوال از رسل و شهادت شهدا و دادن نامها بدست راست و چپ و
بعضی از احوال و اهوال قیامت است حق تعالی میفرماید که روزی که جمع کند خدا
رسولان را و فرماید که چه بود آنچه اجابت شما کردند امتهای شما گویند علمی نیست ما را توئی
بسیار داننده غیبها و فرموده است که پس البته ما سوال خواهیم کرد آنها را که پیغمبران
بسوی ایشان فرستاده شده است و البته سؤال خواهیم کرد از فرستاده شدگان و خبر
خواهیم داد ایشان را بعلم و ما غایب نبودیم از کردهای ایشان و فرموده است چگونه
خواهد بود حال امتها در روزی که بیاوریم از هر امتی گواهی و ترا بیاوریم بر ایشان

گواه و فرموده است که روزی که برانگیزانیم در هر امتی گواه بر ایشان از انفس ایشان
و بیاوردیم ترا گواه بر ایشان و فرموده است که تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده
باشید گواهان بر مردم و فرموده است از برای ایشانست عذاب عظیم روزی که
گواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان و دستهای ایشان و پاهای ایشان بانچه
میکردند و در آن وقت نامه سعدا بدست راست و اشقیا بدست چپ و در این باب
بسیار وارد شده است و باسانید صحیحه منقولست در تفسیر قول حق تعالی یعنی از رسول
میپرسند که چگونه اجابت شما کردند امتهای شما در حق اوصیای ما و علی بن ابراهیم
بسند کالصحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر
قول حق تعالی یوم ینفع الصادقین صدقهم یعنی این روزیست که نفع میدهد راست
گویان را راستگوئی ایشان حضرت فرمود که چون روز قیامت شود و محشور شوند
مردم از برای حساب میگذارند بر اهوال روز قیامت و بعرصه حساب نمیرسند
مگر آنکه بعد از مشقت بسیار پس ایشان را نزد حق تعالی باز دارند و حق تعالی با ایشان خطاب
کند پس اول کسی را که بطلبند محمد بن عبد الله پیغمبر قرشی عربی را بطلبند و او را
از جانب راست عرش الهی باز دارند پس صاحب و امام شما علی بن ابی طالب علیه
السلام را بطلبند پس بیاید و از جانب چپ رسول خدا صلی الله علیه و آله بایستد
پس ائمه ذریت آنحضرت را با سایر امت بطلبند و از جانب چپ امیر المؤمنین
صلوات الله علیه بایستند پس هر پیغمبری را با امتش از اول پیغمبران تا آخر ایشان
بطلبند و از جانب چپ عرش باز دارند پس اول کسی که از برای سؤال کردن بطلبند
قلم باشد بیاید در برابر عرش الهی بایستد در صورت آدمیان پس حق تعالی از او
سؤال کند که نوشتی در لوح محفوظ آنچه ترا الهام و امر بان نموده بودم از
وحیها قلم گوید بلی ای پروردگار من تو میدانی که من نوشتم آنچه مرا الهام و

بامر نوشتن بان کرده بودی از وحی خود حق تعالی فرماید که کی گواهی میدهد از
برای تو باین گوید پروردگارا آیا بر سر تو احدی از خلق تو بغیر تو مطلع میتواند
شد حق تعالی میفرماید که حجت خود را تمام کردی پس لوح را بطلبند و او بیاید
بصورت آدمیان تا با قلم بایستد پس حق تعالی باو فرماید که آیا قلم در تو رقم کرد آن
اوامر الهام کرده بودم و امر بان نموده بودم لوح گوید بلی پروردگارا و آن را
رسانیدم باسرافیل پس اسرافیل را بطلبند و بیاید بصورت آدمیان با قلم و لوح
بایستد پس حق تعالی فرماید که آیا رسانید بتو لوح آنچه قلم در آن نوشته بود از وحی
گوید بلی پروردگارا رسانیدم آنرا بجبرئیل پس جبرئیل را بطلبند و بیاید در
پهلوی اسرافیل بایستد پس خداوند جلیل فرماید که آیا اسرافیل بتو رسانید
آنچه باو رسیده بود گوید بلی ای پروردگار من و رسانیدم آنرا بجمیع پیغمبران
تو و انفاذ کردم بسوی ایشان آنچه بمن رسیده بود از امر تو و ادای رسالات
تو بهر پیغمبری و رسولی نمودم و جمیع وحیها و حکمتها و کتابهای ترا بایشان
رسانیدم و آخر کسی که رسالت و وحی و حکمت و علم و کتاب و کلام ترا باو رسانیدم
محمد بن عبد الله عربی قرشی حرمی بود که حبیب تو است پس حضرت امام محمد باقر
علیه السلام فرمود که پس اول کسی که خوانند از فرزندان آدم از برای سؤال
کردن محمد بن عبد الله است خدا او را نزدیک عرش خود جا میدهد و هیچکس
در آن روز بقرب و منزلت او نزد خدا نخواهد بود پس پروردگار عزت او را
خطاب میکند که آیا جبرئیل بتو رسانید آنچه وحی کرده بودم بسوی تو و او را
برای آن بسوی تو فرستاده بودم از کتاب و حکمت و علم من و آیا اینها را وحی
کرد بسوی تو پس رسول خدا گوید بلی ای پروردگار من بمن رسانید جبرئیل آنچه
وحی و حکمت تو و علم تو و وحیها را آورد بسوی من حق تعالی فرماید محمد صلی الله علیه و آله

که آیا رسانیدی بامت خود انچه بتو رسانیده بود جبرئیل از کتاب و حکمت و علم من
حضرت رسول کوید بلی ای پروردکار رسانیدم بامت خود انچه را وحی
کرده بودی از کتاب تو و حکمت تو و علم تو و جهاد کردم در راه تو پس حق تعالی
کوید که کی شهادت میدهد از برای تو باین انحضرت کوید پروردکارا تو شاهدی
از برای من به تبلیغ رسالت و ملائکه تو و نیکوکاران امت من و شهادت تو کافی است
برای من پس ملائکه را طلبند و ایشان کواهی دهند از برای انحضرت که تبلیغ رسالت
نمود پس امت محمد صلی الله علیه و آله را طلبند و سؤال کنند از ایشان که آیا
رسانید محمد بشما رسالت و کتاب و حکمت و علم مرا تعلیم شما نمود اینها را پس
شهادت دهند برای انحضرت که تبلیغ رسالت و حکمت و علم نمود پس خداوند
جلیل فرماید که آیا بعد از خود در میان امت خود کسی را خلیفه و جانشین کردانیدی
در میان ایشان بعلم و حکمت من قیام نماید و تفسیر کند از برای ایشان اموری را که
دران اختلاف کنند بعد از تو و حجت و خلیفه من باشد در زمین پس محمد کوید
ای پروردکار من خلیفه کردم در میان ایشان علی بن ابی طالب را که برادر من و وصی من
بود و بهترین امت بود و نصب کردم او را از برای ایشان در حیات خود که نشانه
راه هدایت باشد و ایشان را دعوت کردم باطاعت او و او را خلیفه خود کردانیدم
در امت خود که امام و پیشوای ایشان باشد و پیروی کنند امت من تا روز قیامت
پس علی بن ابی طالب را طلبند و از او پرسند که آیا محمد صلی الله علیه و آله وصیت
کرد بسوی تو و تو را خلیفه نمود در امت خود و تو را نصب نمود در حیات خود
که نشانه راه هدایت ایشان باشی آیا بعد از او قایم مقام کردیدی کوید بلی ای
پروردکار من محمد صلی الله علیه و آله وصیت نمود بسوی من و مرا خلیفه کردانید
در امت خود و چون محمد صلی الله علیه و آله را بسوی خود بردی انکار من کردند امت او

ومکر

و مکر کردند و مرا ضعیف کردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند و مقدم بر من
داشتند کسی را که موخر کردانیده بودی و موخر کردانیدند کسی را که مقدم کردانیده
بودی و سخن مرا نشنیدند و اطاعت امر من نکردند پس قتال کردم با ایشان بفرموده
تو تا انکه مرا کشتند پس علی علیه السلم را کویند که آیا بعد از خود در امت محمد حجت
و خلیفه در زمین کذاشتی که دعوت کند بندکان مرا بسوی دین من و راه رضای
من علی صلوات الله علیه کوید بلی ای پروردکار من در میان ایشان کذاشتم
حسن پسر خود را و پسر پیغمبر تو را پس حضرت امام حسن علیه السلم را طلبند و همان
سؤال که از علی بن ابی طالب صلوات الله علیه کردند از او بکنند و همچنین هر امام
بعد از امامی را طلبند و حجت او را بر اهل زمان او تمام کنند چون حق تعالی عذر ایشانرا
قبول نماید و اجازه حجت ایشان بکند و درینوقت حق تعالی فرماید که این روزیست که
نفع می بخشد راست کویان را راست کوئی ایشان و کلینی بسند معتبر از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که چون روز قیامت شود
خداوند عالم همه خلایق را جمع کند اول کسی را که بطلبد حضرت نوح علیه السلم
باشد پس از او پرسند که آیا تبلیغ رسالت کردی کوید بلی کویند کی کواهی
میدهد کوید محمد بن عبد الله پس نوح بیرون اید و پا بر سر مردم کذارد
تا بیاید بنزد محمد صلی الله علیه و آله و او بر روی تلی باشد از مشک و علی
صلوات الله علیه با او باشد اینست معنی قول حق تعالی فَلَمَّا رَاَوْهُ زُلْفَةً
سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا یعنی چون بینند او را صاحب قرب و منزلت نزد
حق تعالی بد و متغیر کردد روهای کافران پس نوح کوید یا محمد حق تعالی از من کواه
طلبید بر تبلیغ رسالت حضرت رسول کوید ای جعفر و ای حمزه بروید کواهی
دهید از برای نوح که او تبلیغ رسالت کرد حضرت امام جعفر صادق علیه السلم

فرمود پس جعفر طیار و حمزه عم رسول گواه پیغمبران خواهند بتبلیغ رسالت
ایشان راوی گفت فدای تو شوم علی صلوات الله علیه در انوقت در کجاست
فرمود شان و منزلت علی ازان بزرگتر است که او را برای گواهی بفرستند
که شاید اول بودن نوح نسبت بسایر پیغمبران باشد بعد از طلبیدن
حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم و سایر اوصیای او صلوات الله
علیهم و عیاشی روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین علیه السلم
که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که چون روز قیامت
شود نصب کنند ترازوها را و حاضر گردانند پیغمبران و شهدا را و شهدا
ائمه علیهم السلم اند شهادت میدهد هر امامی بر اهل خود که قیام نموده است
در امر ایشان بامر الهی و دعوت نموده است ایشانرا براه خدا و کلینی روایت
کرده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم در تفسیر قول خدای عزیز
جلیل فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ حضرت فرمود که این
ایه در امت محمد صلی الله علیه و اله و سلم نازل شده است و پس در هر قرنی
از این امت امامی از ما هست که گواه است بر ایشان و بر این مضمون احادیث
بسیار هست که امام هر زمانیرا با اهل زمانش میاورند و هر که امام
زمان شهادت بر ایمان او بدهد نجات می یابد و منکران و مخالفان اورا
بشهادت او بجهنم میبرند و شیخ طوسی در مجالس بسند صحیح روایت کرده است
که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم سوال کردند از تفسیر قول الهی
قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ یعنی بگو پس خدا راست حجت کامله بر خلق هست حضرت
فرمود که حق تعالی به بنده خود میگوید در روز قیامت که آیا عالم بودی اگر
گوید بلی گوید پس چرا عمل نکردی و اگر گوید جاهل بودم گوید چرا یاد نگرفتی

تا عمل کنی پس حجت بر او تمام میشود اینست حجت بالغه بر خلق و کلینی
بسند معتبر روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه
السلم فرموده است که مردی از شما یعنی صلحا و علمای شیعه در محله میباشد
خدا حجت میکند او را بر همسایگان او پس با ایشان و حق تعالی میفرماید در او
صاف قیامت وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ یعنی و وقتی که صحیفها منتشر و پهن شود
و علی بن ابراهیم گفته است مراد صحیفهای اعمال مردم است و عیاشی از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که چون روز قیامت بهر کس
نامه او را بدهند و گویند بخوان پس حق تعالی بخاطر او می آورد و جمیع کردهای
او را از نگاه کردن و سخن گفتن و قدم بر داشتن و غیر اینها را بنحوی که الحال
کرده است پس میگوید وای بر ما چه میشود این نامه را که ترک نکرده است
صغیره و نه کبیره را مگر آنکه احصا کرده است آنرا و علی بن ابراهیم روایت کرده است
در تفسیر قول حق تعالی حَتَّى إِذَا مَا جَاؤُهَا عَلَيْهِمْ شَهِدَ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَ
جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ یعنی تا آنکه بیایند ایشان در قیامت گواهی دهند بر ایشان هر گاه
گوشهای ایشان و دیدهای ایشان و پوستهای ایشان بانچه میکرده اند
علی بن ابراهیم روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم مراد از پوستهای
ایشان فرجهاست و این آیه نازل شده در حق جماعتی که عرض میکنند بر ایشان
اعمال را پس ایشان انکار میکنند و میگویند ما هیچ ازین کارها نکرده ایم پس
گواهی میدهند بر ایشان ملائکه که نوشته اند بر ایشان اعمال ایشانرا حضرت
فرمود پس کافران میگویند پروردگارا اینها فرشتگان تواند شهادت میدهند
از برای تو و بخدا سوگند یاد میکنند که ما اینها را نکرده ایم چنانچه حق تعالی
فرموده است که روزی که خدا مبعوث گرداند همه انسانرا پس سوگند یاد میکند

از برای او وچنانچه امروز سوکند یاد میکنند از برای شما وانها جماعتی اند که
غصب حق حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه کردند پس در ینوقت حق تعالی مهر
میزند زبانهای ایشانرا واعضا وجوارح ایشان بسخن می آیند پس کواهی میدهد
کوش بانچه شنیده است از چیزهای که خدا حرام کرده است و دیده شهادت میدهد
بانچه نظر کرده است او بسوی چیزهای که خدا حرام کرده است و دستها شهادت
میدهند بانچه کرفته اند و پاها شهادت میدهند بانچه سعی کرده اند بسوی حرام
پس حق تعالی زبان ایشانرا کویا میکند میکویند که کویا کرد مارا ان خداوندی که هر
چیزرا کویا کردانیده است و او خلق کرده است شمارا اول مرتبه و بسوی او برمیکردید
و نمیتوانستید که نهان کنید از خدا اینکه کواهی دهد بر شما کوش شما و دیدهای شما
و نه فرجهای شما ولیکن کمان کردید که خدا نمیداند بسیاری از ان چیزهارا که
میکنید و کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است
که جوارح بر مومن کواهی نمیدهد بلکه شهادت بر کسی میدهد که وعید عذاب
بر او لازم شده باشد و عیاشی روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه امد و دعوی تناقض در آیات قران مجید
میکرد از انجمله کفت در یکموضع فرموده است که سخن نمیکویند مکر کسی که
رخصت دهد او را خداوند رحمن و حرف حقی بکویند و در جای دیکر میفرماید
که مشرکان میکویند که بخدا سوکند که ما مشرک نبودیم و ایضا میفرماید که تکفیر
میکنند بعضی از ایشان بعضی را و لعن میکنند بعضی از ایشان بعضی را و در
جای دیکر مخاصمه و مجادله اهل جهنم را میفرماید و در جای دیکر میفرماید مهر
بر دهنهای ایشان میکذاریم و دستها و پاهای ایشان کواهی میدهند اینها همه
نقیض یکدیکر اند حضرت فرمود که اینها در یک موطن نیستند که نقیض

یکدیکر باشند بلکه در مواطن متعدده روز قیامت است که مقدارش پنجاه
هزار سال است پس حق تعالی جمع میکند ایشانرا در یکموطن که یکدیکر می شناسند
و استغفار میکنند بعضی از ایشان طاعت از برای بعضی و ایشان کروهی اند
که ظاهر شده است از ایشان طاعت از رسولان و اتباع ایشان و معاونت کرده اند
بر نیکی و تقوی در دار دنیا و لعنت میکنند اهل معاصی یکدیکر را و اینها جماعتی
اند که ظاهر شده است از اینها در دار دنیا و معاونت کرده اند بر ظلم و عدوان و
متکبران و ظالمیان لعنت میکنند و در موطن دیکر بعضی از بعضی میکریزند
چنانچه فرموده است که روزی که آدمی از برای خود و پسران خود بکریزد اکر
اکر معاونت بر ظلم و عدوان در دنیا کرده باشند پس جمع میشوند در موطن
دیکر و در انجا میکویند اکر ان صدا ظاهر کردد از برای اهل دنیا هر آینه غافل
کرداند جمیع خلایق را از معاش خود و کوهها را بشکافد مکر انچه خدا خواهد
پس پیوسته کریه کنند تا انکه خون بکریند پس جمع میشوند در موطن دیکر
و در ان موطن ایشانرا بسخن می آورند پس میکویند بخدا سوکند ای پروردکاری
ما ما مشرک نبودیم و اقرار نمیکنند بکردهای خود پس مهر میکذارند بر دهانها
ایشان و بسخن در می آورند دستها و پاها و پوستهای ایشانرا و شهادت
میدهند بهر معصیتی که از ایشان ظاهر شده است پس مهر را از زبانهای
ایشان بر میدارند پس میکویند بپوستها و دستها و پاها که چرا کواهی دادید
بر ما میکویند کویا کردانید مارا انکسی که هر چیزرا کویا کردانیده است پس جمع
میشوند در موطنی که بسخن در می آورند در ان جمیع خلایق را پس سخن در انجا
نمیکوید احدی مکر کسی که او را رخصت دهد خداوند رحمان و سخن حقی
بکوید پس رسولان را باز میدارند و از ایشان سؤال میکنند چنانچه فرموده است

فَكَيْفَ اِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا عَلَى هٰؤُلَاءِ شَهِيدًا
حضرت رسول صلوات الله علیه گواه خواهد بود بر شهدا و شهدا پیغمبرانند
و جمع میشوند در موطن دیگر و در آنجا مخاصمه با یکدیگر میکنند و حق تعالی حق
مظلوم را از ظالم میگیرد و این دیوان عدالت حق تعالی است و اینها همه پیش از حساب است
پس شروع کند در حساب مشغول شود هر کس بحال خود و بدیگری نپردازد
سؤال میکنم از خدا برکت این روز را و در علل الشرایع روایت کرده است که از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند که نوافل خود را در یک موضع بکند بهتر است
یا در مواضع متفرقه حضرت فرمود که در مواضع متفرقه زیرا که این مکانها شهادت
میدهند برای او در قیامت و کلینی بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است
که چون بنده توبه نصوح بکند حق تعالی او را دوست دارد پس مستور گرداند گناهان
او را در دنیا و آخرت راوی پرسید که چگونه مستور میگرداند فرمود که فرا
موش میگرداند از خاطر دو ملک که بر او موکلند آنچه را بر او نوشته‌اند
از گناهان او و وحی مینماید بسوی بقعهای زمین که کتمان کنید بر او آنچه
کرده است بر روی شما از گناهان پس چون بمقام حساب در آید هیچ چیز نباشد
که بر او گواهی دهد بگناهی و احادیث بسیار وارد شده است که هر روز که می‌آید
ندا میکند آدمی را که ای فرزند آدم منم روز تازه و بر تو گواهم پس در من سخن خیر
بگو و کار خیر بکن تا گواهی بدهم از برای تو در قیامت که بعد از این مرا نخواهی
دید و شب نیز این ندا میکند و ایضا نیز از آنحضرت منقول است که مؤمن را
در قیامت نامه گشوده میدهند که در آن نامه نوشته که این کتاب خداوند
حکیم است فلان را داخل بهشت گردانید و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام
مذکور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چنانکه خدای عز و جل

امر کرده است شما را که احتیاط کنید از برای جانهای خود و دینهای خود و مالهای
خود که گواهان عدل بر خود بگیرند همچنین احتیاط کرده است بر بندگان و از
برای ایشان باینکه گواهانی از برای ایشان کرده است و ملائکه چند بر هر یک از
ایشان موکل گردانیده است که حفظ و ضبط میکنند آنچه از او صادر میشود از اعمال
او و اقوال و کارکردنهای او و همچنین بقعهای زمینی که بر روی آنها طاعت و معصیت
میکند گواهانند از برای او و بر او و شبها و روزها و ماهها گواهانند بر او و از
برای او و سایر بندگان مؤمن خدا گواهانند و از برای کاتبان اعمال او گواهانند
از برای او و از برای او و چه بسیار کسی در قیامت سعادتمند شود بگواهی
اینها از برای او و چه بسیار کسی در قیامت شقی و معذب گردد بگواهی اینها و
بدرستی که حق تعالی در روز قیامت مبعوث میگرداند همه بندگان خود را در
یک عرصه که دیده در همه نفوذ میکند و صدای داعی را همه میشنوند و حشر
میکند شبها و روزها و سالها و بقعهای زمین را پس کسی که عمل صالحی کرده باشد
شهادت میدهند از برای او اعضا و جوارح او و بقعهای زمین و ماهها و سالها
و ساعتها و شبها و روزها و شبهای جمعه و ساعتهای آن پس نصیب او میگردد
سعادتهای ابدی و کسی که عمل بدی کرده باشد اینها همه بر او گواهی میدهند و شقی
میشود بشقاوت ابدی پس عمل کنید از برای روز قیامت و مهیا کنید توشه از
برای آن و بعد از آن حضرت فضیلت ماههای رجب و شعبان و رمضان را
و فضیلت روزه اینها را و اعمال صالحه کردن در اینها را و گواهی دادن و از اینها را
از برای او بیان کرد حسین بن سعید در کتاب زهد از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حق تعالی خواهد مؤمن را حساب
کند نامه او را بدست راستش دهد و میان خود و او را حساب کند که دیگری

مطلع نشود و کوید ای بنده من فلان کار و فلان کار کردی او کوید ای
پروردکار من کرده ام پس خداوند کریم فرماید که آمرزیدم اینهارا از برای تو
و بدل کردم انهارا از برای تو بحسنات پس مردم کویند سبحان الله این
بنده یک کناه نداشته است و اینست معنی قول حق تعالی پس هرکه نامه او بدست
راست او داده شود پس بعد از ان حساب خواهند کرد او را حسابی آسان
و بر میکردد بسوی اهل خود مسرور و خوشحال راوی پرسید کدام اهل فرمود
اهلی که در دنیا داشته است اهل اویند در بهشت اکر مؤمن باشند پس فرمود که
اکر به بنده نسبت بدی داده باشد حساب میکنند او را علانیه در حضور خلایق
و حجت را بر او تمام میکنند و نامه اشرا بدست چپ او میدهند پس و اثبورا
خواهد کفت و آتش افروز جهنم خواهد کردید بدرستی که در اهل خود شاد بود
یعنی در دنیا و کمان میکرد که باخرت بر نخواهد کشت و این اشاره است باینکه دستهای
کافران و منافقانرا در کردن غل میکنند و نامه ایشانرا از پشت سر بدست چپ
ایشان میدهند و باین دو حالت اشاره شده است در دعاهای وضو در هنکام
شستن دستها که خدایا بده نامه مرا بدست راست من و نامه مخلد بودن مرا در
بهشت بدست چپ من و نه از پشت سر من و مکردان دستهای مرا غل کرده
در کردن من و بدانکه خلاف کرده اند در کواهی دادن اعضای ادمی که چه
معنی دارد بعضی کفته اند که حق تعالی احداث صوتی در انها میکند و بعضی کفته اند
صوتی در انها احداث میکند که دلالت بر صدور کناه از انها میکند و سخن
کفتن مجاز است و همچنین در کواهی دادن زمانها و بقعهای زمین و درهای
آسمان که اعمال مؤمنانرا از انها بالا می برند خلاف کرده اند بعضی کفته اند مراد
کواهی دادن ملائکه است که باینها موکلانند و در انها ساکن اند و بعضی کفته اند

که این جمادات را شعور ضعیفی هست و بعضی کفته اند حق تعالی در قیامت ایشانرا
عقل و شعور و آلت و نطق میدهد و بعضی کفته اند مثالی از برای ایشان
خلق میکند و اولی و احوط انست که باینها همه مجملا ایمان بیاورند و تفکر
در حقیقت و کیفیت اینها ننمایند زیرا که اکر ضرور میبود میفرمودند و بعقل
ناقص ما نمیکذاشتند وَاللهُ یُحِقُّ الحَقَّ وَهُوَ یَهدِی السَّبیل فصل دوازدهم
در بیان وسیله و لوا و حوض و شفاعت و سایر منازل حضرت رسالت و
اهل بیت صلوات الله علیهم در قیامت بدانکه احادیث عامه و خاصه در هر
یک از ینها متواترست بلکه از ضروریات و ایمان باینها واجبست خصوصا حوض
کوثر و شفاعت کبری و قلیلی از اخبار در این رساله ایراد مینمائیم و اکثر اینها در حیات
القلوب ایراد شده است و کلینی و ابن بابویه و علی بن ابراهیم و سایر محدثین بسند
های صحیح و معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که هر کاه از خدا سؤال کنید از برای من
وسیله را سوال کنید پرسیدند که وسیله چیست فرمود ان درجه منست
در بهشت و هزار پایه دارد و پایه تا پایه یکماه راه است بدویدن اسب نجیب
عربی و پایها بعضی از زبرجد و بعضی از طلا و بعضی از نقره و بعضی از عود و بعضی
از مشک و بعضی از عنبر و بعضی از نور پس بیاورند انرا در قیامت و نصب کنند
با سایر درجه پیغمبران و ان در میان انها ممتاز باشد مانند ماه در میان ستارها
پس نماند در ان روز پیغمبری و نه شهیدی و نه صدیقی مکر انکه کوید خوشا حال
کسی که این درجه اوست پس منادی ندا کند که جمیع پیغمبران و صدیقان و شهدا
و مؤمنان بشنوند که این درجه محمد صلی الله علیه و آله وسلم است پس حضرت
فرمود که من در ان روز بیایم و جامه از نور پوشیده باشم و تاج پادشاهی و اکلیل

کرامت بر سر داشته باشم و علی بن ابی طالب در پیش روی من رود و لوای
علم من در دست او باشد و آن لوای حمد است و بر آن لوا نوشته باشند لا اله
الا الله محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون بالله پس چون بنگرند پیغمبران
گویند اینها دو ملکند که ما ایشان را نمی‌شناسیم و چون ملائکه بنگرند گویند
اینها دو پیغمبر مرسل‌اند تا من بر منبر بالا روم و علی از عقب من آید چون با علای
درجات منبر بر آیم علی یک پایه از من پست‌تر بایستد و علم من در دست او باشد
پس جمیع پیغمبران و مؤمنان سرها را بلند کنند و بسوی ما نظر کنند و گویند حال
این دو بنده چه بسیار گرامی و مکرمند خداوند عالمیان ندا کند که جمیع پیغمبران
و جمیع خلایق بشنوند که این حبیب من است محمد و ولی من است علی بن ابی طالب
خوشا حال کسی که او را دوست دارد و وای بر کسی که او را دشمن دارد و دروغ
بر او ببندد پس حضرت رسول فرمود که نماند در آن روز در مشهد قیامت
احدی که تو را دوست دارد مگر آنکه راحت یابد از این ندا و رویش سفید گردد و دلش
شاد گردد و نماند احدی از آنها که با تو دشمنی کرده باشند یا در مقام محاربه تو در آمده
باشند مگر آنکه رویش سیاه شود و پاهایش بلرزد پس در این حالت دو ملک بیایند
از جانب رب الاعلی بسوی من یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن
جهنم پس رضوان نزدیک من آید و سلام کند بر من و بگوید السلام علیک
یا رسول الله من جواب سلام او بگویم و بگویم ای ملک خوش بوی خوش
روی بحق پروردگار که تو کیستی گوید من رضوانم خازن بهشتم امر کرده است مرا پروردگار
من که کلیدهای بهشت را برای تو بیاورم پس بگیر یا محمد گوید قبول کردم این را
از جانب پروردگار خود و حمد میکنم او را بر آنچه انعام کرده است بر من بده آنها را
به برادرم علی بن ابی طالب پس رضوان کلیدها را بعلی میدهد و برمیگردد

پس نزدیک من می آید مالک خازن جهنم و میگوید السلام علیک یا حبیب
الله من میگویم علیک السلام ای مالک چه بسیار منکر است دیدن تو و قبیح است
روی تو تو کیستی گوید منم مالک خازن جهنم امر کرده است مرا پروردگار من
که کلیدهای جهنم را نزد تو بیاورم پس من گویم قبول کردم از پروردگار و او
راست حمد و ستایش بر آنچه بان کرده است بر من تفضیل داده است مرا بان
بر دیگران بده آنها را به برادرم علی بن ابی طالب پس مالک کلیدها را بعلی علیه السلم
دهد و برگردد پس علی صلوات الله علیه آید با کلیدهای بهشت و جهنم تا
بنشیند بر آخر جهنم و مهارش را بدست گیرد در وقتی که صدای زبانه‌اش بلند
شده باشد و شرارهایش بسیار گردیده باشد پس ندا میکند جهنم که یا علی از من
بگذر که نور تو زبانه مرا خاموش گردانید علی صلوات الله علیه گوید که قرار
گیر که امروز ترا اطاعت من میباید کرد پس فوج فوج مردم آیند و آنحضرت
گوید این را بگذار که دوست من است و این را بگیر که دشمن ماست پس بدرستی
که جهنم در آن روز اطاعتش از برای علی صلوات الله علیه بیشتر است از اطاعت
غلام یکی از شما نسبت بصاحبش اگر خواهد از این جانب راست ببرد و اگر خواهد بجانب
چپ زیرا که او قسمت کننده بهشت و دوزخ است در آن روز و ایضا علی بن ابراهیم
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که چون روز قیامت
شود محمد صلی الله علیه و اله وسلم را بطلبند و حله گلرنگی بر او بپوشانند و او را
از جانب راست عرش الهی باز دارند پس حضرت ابراهیم علیه السلم را بطلبند و
حله سفیدی بر او بپوشانند و از جانب چپ عرش باز دارند پس حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه را بطلبند و حله گلرنگی بر او بپوشانند و از جانب
راست حضرت رسول باز دارند پس حضرت اسماعیل را بطلبند و حله سفیدی

او بپوشانند و از جانب چپ حضرت ابراهیم علیه السلم باز دارند پس حضرت امام
حسن علیه السلم را بطلبند و حله کلرنکی براو بپوشانند و از جانب راست حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه باز دارند پس حضرت امام حسین علیه السلام را
بطلبند و حله کلرنکی براو بپوشانند و از جانب راست حضرت امام حسن علیه السلم
باز دارند و همچنین سایر ائمه علیهم السلم را بطلبند و حلهای کلرنک بپوشانند و
هریکرا از جانب راست دیکری باز دارند پس شیعیان ایشانرا بطلبند و در برابر ایشان
باز دارند پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها و زنان از فرزندان او و شیعیان او پس
همه داخل بهشت شوند بی حساب پس منادی ندا کند از میان عرش رحمن از جانب رب
العزة و افق اعلی که خوب پدریست پدر تو یا محمد و او ابراهیم است و خوب برادریست
برادر تو و او علی بن ابی طالب است و نیکو دو سبط اند سبطهای تو حسن و حسین
و نیکو جنینی است جنین تو که در شکم فاطمه شهید شد و او محسن است
و نیکو امامان هدایت کننده که از ذریت تو که فلان و فلان اند و جمیع ائمه را
تا حضرت قائم علیه السلم نام برد و خوب شیعه اند شیعیان تو و امامان از
ذریت تو و ایشانند فایزان و رستکاران پس امر کنند که همه را به بهشت ببرند
چنانکه حق تعالی فرموده است که هر که دور کرده شود از آتش جهنم و داخل کرده شود
در بهشت پس فایز کردیده است بسعادت ابدی و در بصایر الدرجات از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که چون روز قیامت شود منبری
بلند کنند که جمیع خلایق آنرا ببینند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله
بران منبر بالا رود و از جانب راستش ملکی باشد و ندا کند که ای کروه خلایق
این علی بن ابی طالب است داخل بهشت میکند هر که را میخواهد و عیاشی روایت
کرده است که چون روز قیامت شود از جانب راست عرش منبر برپا کنند که

بیست و چهار پایه داشته باشد و علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و آله و سلم بیاید
و لوای حمد در دستش باشد و بران منبر بالا رود و خلایق را براو عرض کنند
هر که را بشناسد که شیعه اوست داخل بهشت کند و هر کرا شیعه خود نداند داخل
جهنم کند و در تفسیر کتاب خدا هست مفهوم آنکه بکو عمل کنید در زود باشد که
ببیند خدا عمل شمارا و رسول او و مؤمنان علی بن ابی طالب است و امامان از
ذریت او بیند و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه روایت کرده اند در تفسیر قوله تعالی
أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ که خطاب با محمد و علی است صلوات الله علیهما
یعنی بیفکنید در جهنم بسیار کفران کننده معاند را و از اعمش و حسین بن
صالح و دیکران روایت کرده اند که اینچنین نازل شده است که یا محمد یا علی
أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ و در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلم روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که چون مرا حق تعالی بمقام محمود وعده کرده است و فرموده است عَسَىٰ أَن يَبْعَثَكَ
رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا یعنی شاید مبعوث کرداند ترا پروردکار تو در مقامی که همه
کس ترا ستایش کنند و وفا خواهد کرد از برای من بان وعده چون روز قیامت
بیاید از برای من منبری نصب کنند که هزار درجه داشته باشد و من بران منبر
بالا روم پس جبرئیل لوای حمد را بیاورد و بدست من بدهد و کوید این مقام
محمود یست که خدا ترا وعده کرده است پس علی را بطلبم و یک درجه از
من پست تر بنشیند و لوای حمد را بدست او بدهم پس رضوان کلیدهای بهشت را
بیاورد و بدست من بدهد و کوید این مقام محمود یست که خدا ترا وعده داده است
پس کلیدها را بدهم بعلی بن ابی طالب صلوات الله علیه بعد از آن مالک خازن
جهنم بیاید و کوید این مقام محمود یست که خدا ترا وعده داده است داخل کن دشمنان

و کلیدها را بیاورد
و بدست من دهد

خود را و دشمنان ذریت خود را و دشمنان امت خود را پس کلیدها را بدامن علی بن
ابی طالب صلوات الله علیه بگذارم پس اطاعت بهشت و جهنم نسبت بمن و علی
زیاده از اطاعت زن باشد شوهر شرا اینست معنی قول حق تعالی اَلْقِیَا فِی جَهَنَّمَ کُلَّ
کَفَّارٍ عَنِیدٍ یعنی بیندازید ای محمد و علی دشمنان خود را در جهنم پس من
برخیزم و ثنا کنم بر ملائکه مقربین پس ثنا کنم بر انبیای مرسلین پس ثنا کنم بر امتهای
صالحین پس بنشینم و حق تعالی ثنا کند بر من و ثنا کند بر من ملائکه او و ثنا کنند
پیغمبران او و رسولان او و ثنا کنند بر من امتهای شایسته پس منادی ندا کند از
میان عرش که ای گروه خلایق بپوشانید دیدهای خود را تا فاطمه دختر حبیب خدا
بخرامد بسوی قصر خود پس فاطمه دختر من بگذرد و حله سبز پوشیده باشد و
هفتاد هزار حوریه بر دور او روند چون بدر قصر خود رسد حضرت امام حسن
ایستاده باشد و حضرت امام حسین بی سر ایستاده باشد پس بحضرت امام
حسن گوید که این کیست گوید که این برادر من است که امت پدر تو او را کشتند و
سرش را جدا کردند پس ندا از جانب حق تعالی باو رسد که ای دختر حبیب خدا از برای
مصیبت تو نظر نکنم در محاسبه بندگان خدا تا داخل بهشت شوید تو و فرزندان
تو و شیعیان تو و هر که احسانی نسبت بشما کرده است از غیر شیعیان تو پس حق تعالی
همه ایشان را داخل بهشت کرداند پیش از آنکه مشغول محاسبه عباد شود اینست
معنی قول حق تعالی که فرموده است لَا یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْاَکْبَرُ فِیمَا اشْتَهَتْ
بِهِ اَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ یعنی ایشان را اندوه نمی آورد ترس بزرگتر از روز قیامت
و ایشان در آنچه خواهش نفس ایشان بود همیشه خواهند بود و ابن بابویه در
عیون اخبار الرضا روایت کرده است از آنحضرت از آبای طاهرین او علیهم السلام
روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که یا علی تو اول

کسی خواهی بود که داخل بهشت شوی و علم من در دست تو خواهد بود و آن
علم لوای حمد است و آن هفتاد شقه است که هر شقه از آن بزرگتر از آفتاب و ماه
خواهد بود و در علل الشرایع روایت کرده است که رسول خدا بعلی صلوات الله
علیه فرمود که تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شود حضرت امیر المؤمنین
گفت یا رسول الله من پیش از تو داخل بهشت میشوم گفت بلی از برای آنکه تو
علمدار منی در آخرت چنانکه علمدار منی در دنیا و علمدار مقدم میباشد پس گفت
یا علی گویا می بینم که داخل بهشت میشوی و علم من در دست تو باشد و آن لوای
حمد است و آدم و هر که بعد از اوست از پیغمبران و اوصیای او در زیر آن علم باشند
و در امالی و خصال بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است از رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم که جبرئیل نزد من آمد شاد و خوشحال و گفت یا محمد خداوند
علی اعلا ترا و علی را سلام میرساند و میگوید محمد پیغمبر رحمت منست و علی برپا
دارنده حجت منست عذاب نمیکنم کسی را که با علی موالات و دوستی کند هرچند
معصیت من کرده باشد و رحم نمیکنم کسی را که با او دشمنی کرده باشد هرچند اطاعت
من کرده باشد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل در روز
قیامت نزد من خواهد آمد با لوای حمد و آن هفتاد شقه دارد که هر یک وسیع
تر از آفتاب و ماه است و من بر کرسی از کرسیهای رضوان و خشنودی خدا
نشسته باشم بر بالای منبری از منبرهای قدس پس بگیرم آن علم را و بدهم
بعلی بن ابی طالب صلوات الله علیه پس عمر لعین برجست و گفت یا رسول الله
چگونه علی طاقت برداشتن آن علم دارد که هفتاد شقه است و هر شقه بزرگتر از
آفتاب و ماه است حضرت در غضب شد و فرمود که چون روز قیامت شود
حق تعالی علی را قوتی عطا کند مثل قوت جبرئیل و از نور مثل نور آدم و از حلم مثل

حلهٔ رضوان و از جمال مثل جمال یوسف و از صدا نزدیک بصدای داود و اگر
...این بود که ان خطیب اهل بهشت است هر آینه علی را مثل صوت او میداد و علی
اول کسی است که چشمه سلسبیل و زنجبیل بیاشامد و علی و شیعیان او را نزد خدا
منزلتی هست که آرزو میکنند از پیشینیان و آیندگان و برقی و عیاشی و کلینی
و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند که در تفسیر قول حق تعالی یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ
أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ یعنی روزی که بخوانیم هر جماعتی را با امام ایشان یا بنام امام
ایشان یعنی رسول خدا را با اصحابش و امیر المؤمنین را با اصحابش و امام حسن را با
اصحابش و هر امامی را با اهل زمانش بطلبند پس هر که از ایشان امام خود را
شناسد و متابعت امام خود کرده باشد نامه او را بدست راست او دهند
و بسوی بهشت برند و هر که امام خود را نشناسد او را بجهنم برند پس در ان وقت
که اتباع ائمه ضلالت بودند از پیشوای خود بیزاری جویند و پیشوایان از ایشان
بیزاری جویند و یکدیگر را لعنت کنند و سید بن طاوس رحمه الله و دیگران
بطرق متعدده از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده اند که رسول خدا صلی
الله علیه و آله و سلم فرمود که امت من در حوض کوثر بر من وارد میشوند بپنج
رایت اول انها رایت عجل است یعنی ابوبکر پس برخیزم و دست او را بگیرم چون
دستم بدست او برسد رنگش سیاه شود و پاهایش بلرزد و احشایش مضطرب
شود و هر کس با او شریک باشد حالش چنین باشد پس گویم چگونه خلافت
من کردید در دو چیز بزرگ که در میان شما گذاشتم گویند انکه بزرگتر بود یعنی
قران مجید تکذیبش کردیم و پاره کردیم و بر کوچکتر اهل بیت پیغمبر بود ظلم
کردیم و حقش را غصب کردیم و او با ایشان گوید بروید بجانب چپ پس ایشانرا ببرند
تشنه لب و بدحال بجانب شمال که محل عذاب و نکال است با روهای سیاه و

یکقطره از کوثر نچشند تا وارد شود بر من رایت فرعون امت من یعنی ابوبکر عمر
و اکثر امت من باین رایت باشند و ایشانند مبهرج چون ابوذر گفت راه را گم کرده اند
فرمود بلکه دین را فاسد کردند و حق را در کش باطل کردند و ایشان گروهی اند
که غضب میکنند از برای دنیا و راضی میشوند از برای دنیا و سخط و عداوت
ایشان از برای محض دنیا باشد چون دست صاحب ایشانرا بگیرم باز رنگش
سیاه شود و قدمهایش بطپیدن آید و اصحابش نیز مثل او شوند پس از ایشان
پرسم که چه کردید با ثقلین گویند بزرگتر را بدروغ دادیم و پاره کردیم و با نسبت
کوچک جنگ کردیم و ایشانرا کشتیم پس گویم شما نیز بجانب شمال از پی یاران
خود بروید پس ایشان تشنه با روهای سیاه برگردند و یکقطره آب نچشند
پس رایت فلان بیاید یعنی عثمان و ان امان پنجاه هزار کس از امت من باشند
و احوال ایشان و سوال و جواب بهمان نحو باشد که گذشت پس رایت مخدج
بیاید یعنی سرکرده خوارج و او پیشوای هفتاد هزار کس باشد از امت من و حال
ایشان نیز چنان شود پس وارد شود بر من امیر المؤمنین صلوات الله علیه و
قاید روسفیدان و دست و پا سفیدان و چون برخیزم و دست او را بگیرم روی
او و اصحابش سفید و نورانی شود پس از ایشان پرسم که با ثقلین بعد از من چه کردید
گویند بزرگتر را تصدیق کردیم و متابعت نمودیم و کوچکتر را معاونت و یاری
نمودیم و با دشمنان او قتال کردیم پس گویم بیائید و بیاشامید پس شربتی از ان
آب بخورند که هرگز تشنه نشوند و اما ایشان مانند افتاب تابان باشند و
روهای بعضی مانند ماه شب بدر باشد و بعضی مانند ستاره درخشان
چون ابوذر این حدیث را نقل کرد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
و مقداد گواهی دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین فرمود و

حق تعالی فرموده اِنّا اَعطَیناکَ الکَوثَر یعنی بدرستی که ما بتو عطا کردیم کوثر را
ومفسران خلاف کرده اند در معنی کوثر بعضی گفته اند پیغمبری وکتابست بعضی
گفته اند خیر کثیر است وبعضی گفته اند کثرت اصحاب واشیاع وامت است وبعضی
گفته اند بسیاری فرزندانست از نسل حضرت فاطمه علیها السلم وبعضی گفته اند
شفاعتست ومشهور میان مفسران آنست که مراد حوض کوثر است واحادیث
متواتره از طرق عامه وخاصه برین مضمون وارد شده است وعامه از عایشه
وابن عمر روایت کرده است که کوثر نهریست در بهشت وازابن عباس روایت
کرده اند که چون این سوره نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم بر منبر
برامد وبرمردم خواند وچون از منبر بزیر آمد گفتند یارسول الله کوثر که خدا
بتو عطا کرده است چیست فرمود نهریست در بهشت از شیر سفید تر واز
تیر راست تر ودر کنارش قبهاست از مروارید ویاقوت ووارد شوند بران
نهر مرغان سبزی چند که گردنهائی داشته باشند مانند گردنهای شتران
خراسانی گفتند یارسول الله چه بسیار نیکست این مرغان فرمود که میخواهید
خبر دهم شمارا به نیکوتر از انها گفتند بلی یارسول الله فرمود که هرکه ازان مرغ
بخورد وازان آب بیاشامد فایز گردد بخشنودی حق تعالی واز حضرت امام
جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که ان نهریست که حق تعالی به پیغمبر خود
داد عوض پسرش ابراهیم واز انس روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله
علیه و اله وسلم گفت نهریست که وعده کرده پروردگار من مرا نهر خیر بسیار
از حوض منست ووارد میشوند بران نهر امت من در روز قیامت وظرفهای ان
بعدد ستارهای آسمانست پس جماعتی از ایشان را از پیش من بربایند گویم
پروردگارا ایشان از امت من اند گویند تو نمیدانی که اینها بعد از تو چه بدعتها

کرده اند

کرده اند این حدیث را مسلم در صحیح خود روایت کرده است ودر مجالس
شیخ مفید وتفسیر علی بن ابراهیم وبشارة المصطفی از حضرت امام محمد
باقر صلوات الله علیه روایت کرده اند که چون روز قیامت شود حق تعالی جمع
کند مردمرا از اولین وآخرین در یکموضع زمین عریان وپا برهنه پس باز
دارند ایشانرا در راه محشر تا عرق شدیدی بکنند ونفسهای ایشان تنگ شود
ومدتها برین حال بمانند چنانچه حق تعالی فرموده است وخاشع شود صداها از
برای خداوند رحمن پس نشنوی مگر صدای بسیار آهسته پس منادی از پیش
عرش ندا کند که کجاست پیغمبر امی پس مردم گویند نامش را بگو ندا کند که کجاست
پیغمبر رحمت محمد بن عبد الله پس رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم برخیزد
ودر پیش روی او همه مردم روان شوند تا منتهی شود بحوضی که طولش مابین
ایله بصره وصنعای یمن باشد پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را
بطلبد ودر پهلوی انحضرت بایستد پس مردمرا رخصت دهند که بگذرند
بعضی را بگذارند که آب بیاشامند وبعضی را منع کنند چون حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و اله وسلم بیند که بعضی از دوستان ما اهل بیت را بسبب
گناهان ایشان دور میکنند پس بگرید ومکرر گوید که پروردگارا اینها از
شیعیان علی اند پس حق تعالی ملکی را بفرستد وسؤال کند که یا محمد سبب گریه
تو چیست گوید چگونه نگریم از برای جمعی از شیعیان برادرم علی که می بینم که
ایشانرا بجانب اهل جهنم میبرند ومنع میکنند ایشانرا که بر حوض من وارد شوند
پس حق تعالی فرماید که ایشانرا بتو بخشیدم واز گناهان ایشان درگذشتم وملحق
کردم ایشانرا بموالیان ذریت تو وایشانرا در زمره تو قرار دادم وبر حوض تو
ایشانرا وارد گردانیدم وقبول کردم شفاعت ترا در ایشان وگرامی داشتم

نورا باین حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمود چه بسیار مرد و زنی که در ان
روز کریان شوند و ندای یا محمد بلند کنند پس در ان روز هر که اعتقاد بامامت
ما داشته باشد در حزب ما داخل شود با ما در حوض ما وارد شود و جمیع
مشایخ بسندهای خود از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کرد از کوثر
فرمود که نهریست که جاری میشود از زیر عرش حق تعالی آبش سفیدتر است از شیر
و شیرین تر است از عسل و نرم تر است از مسکه سنکریزه اش از زبرجد است
و یاقوت و مرجان و کیاهش زعفرانست و خاکش مشک خوشبو است و
پایهای ان در زیر عرش الهی است پس حضرت دست بر پهلوی امیر المؤمنین
صلوات الله علیه زد و کفت یا علی ان نهر از منست و از تو و دوستان تو
بعد از من و از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله و سلم فرمود که حق تعالی بمن عطا کرده است نهری در آسمان که مجرای ان در زیر
عرش است و بران هزار هزار قصر هست خشتی از طلا و خشتی از نقره و کیاهش
از زعفرانست و سنکریزه اش از مروارید و یاقوت و زمینش مشک سفید است
و این بهتر است از برای من و امت من از همه چیز و اشاره باین قول حق تعالی است اِنَّا اَعْطَیْنا
کَ الْکَوْثَرَ و ابن بابویه در امالی و عیون اخبار الرضا علیه السلم روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که ایمان بحوض من نیاورد
خدا او را بر حوض من وارد نکرداند و هر که ایمان بشفاعت من ندارد مرا باو
نرساند و ایضا فرمود که یا علی تو برادر منی و وزیر منی و علمدار منی در دنیا و
آخرت و صاحب حوض کوثر منی هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته است
و هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است و ایضا از حضرت امام جعفر صادق

علیه السلم منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که خواهد
خلاص شود از اهوال روز قیامت با من موالات کند با ولی من و متابعت کند
وصی مرا و خلیفه مرا بعد از من علی بن ابی طالب صلوات الله علیه بدرستی که او
ساقی حوض منست دور میکند از ان دشمنان خود را و آب میدهد دوستان
خود را هر کرا آب ندهد همیشه تشنه خواهد بود و هرکز سیر آب نخواهد شد
و هر کرا یک شربت از ان بدهد هرکز تشنه نخواهد شد و تعب نخواهد کشید و بسند
معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه فرمود که در قیامت من با حضرت رسول خواهم بود و با من
خواهند بود عترت من بر حوض کوثر پس کسی که اراده داشته باشد که با ما باشد
باید که اخذ کند بقول ما و عمل کند بعمل ما بدرستی که ما را در قیامت شفاعتی
خواهد بود پس سعی کنید و سبقت نمایید بر یکدیکر بر ملاقات کردن ما نزد حوض
بدرستی که ما دور میکنیم از ان دشمنان خود را و آب میدهیم از ان دوستان خود را
و شیعیان خود را و هر که یک شربت از ان بیاشامد هرکز بعد از ان تشنه نمیشود و حوض
ما مملو است و در ان دو نهر میریزد از بهشت یکی از چشمه تسنیم و دیکری از چشمه
معین و بر کنارهایش زعفران روئیده است و سنکریزه اش مروارید و یاقوتست
و ان حوض کوثر است و در مجالس شیخ مفید از حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه روایت کرده است که فرمود بهمین دست کوتاه خود دور میکنم از حوض
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دشمنان ما را و وارد خواهند شد بران دوستان
ما و بسند دیکر از طرق عامه از ایوب انصاری روایت کرده است که وارد نمیشود
بر حوض من احدی از امت من مکر آنکه پاک باشد دلهای ایشان از عقاید باطله
و صفات ذمیمه و صحیح باشد تنهای ایشان و انقیاد کنند کان باشند وصی مرا

بعد از من که علی بن ابی طالب است انها که انچه باید شان کرد بدشواری میکیرند و علی
صلوات الله علیه دور میکند از حوض کسی را که از شیعیان او نیست چنانچه عرب شتر
صاحب جرب را از میان شترهای خود بدر میکند و ابن بابویه رحمة الله علیه که از
ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسول صلوات الله علیه و اله وسلم فرمود
که من بهتر و سید انبیا و مرسلینم و بهترم از ملائکه مقربین و اوصیای من بهترین
اوصیا پیغمبران و رسولانند و اصحاب من که بر طریقه من رفته باشند بهترین اصحاب
انبیا و مرسلین است و دختر من فاطمه سیده زنان عالمیانست و طاهرات از زنان
من مادرهای مؤمنانند و امت من بهتر امتها اند و من از همه پیغمبران اتباعم بیشتر اند
در روز قیامت و مرا حوضی هست که عرض ان مابین بصرای شام و صنعاء یمن است
و دران ابریقها هست بعدد ستارهای آسمان و خلیفه من بر حوض دران روز خلیفه
من است و در دنیا گفتند او کیست یا ابن رسول گفت امام مسلمین و امیر مؤمنان و مولای
مومنان بعد از من علی بن ابی طالب صلوات الله علیه دوستان خود را از ان آب میدهد حوض
و دشمنان خود را ازان میراند چنانچه شما شتر عرب را از آب میرانید پس فرمود که هرکه
علی را دوست دارد و اطاعت او کند در دار دنیا بر حوض من وارد میشود فردا او
با من خواهد بود در درجه من در بهشت و هرکه دشمن دارد علی را و نافرمانی او کند
در قیامت من او را نه بینم و او مرا نه بیند و او را از پیش من بربایند و از جانب چپ بسوی
جهنم برند و حافظ ابو نعیم از مشاهیر محدثین است از انس مالک روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و اله وسلم فرمود که خدا کوثر را بمن عطا کرده است
وان نهریست در بهشت که عرض و طولش مابین مشرق و مغربست و هرکه ازان بیاشامد
هرگز تشنه نمیشود و نمی اشامد ازان کسی که پیمان مرا بشکند و از حضرت رسول صلی
الله علیه و اله وسلم روایت کرده است که علی هرکه از شیعیان او نیست از او دوری

کند و احمد بن حنبل در فضایل نیز نزدیک باین مضمون را روایت کرده است و ابن
قولویه در کامل الزیاره بسند معتبر از مسمع کردین روایت کرده است که حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که کسی که دل او بدرد اید از برای مصیبت ما فرحناک
میشود در وقت مردن خود فرحی یابد که هرگز از دل او بدر نمیرود تا در حوض کوثر
بر ما وارد شود کوثر فرح میکند بدوست ما چون بر او وارد شود حتی انکه باو میچشاند
لذتها انواع خوردنیها را که نمیخواهد از انجا بجای دیگر رود ای مسمع هرکه ازان یک شربت
آب بیاشامد هرگز تشنه نشود و بعد ازان تعب باو نکنند هرگز و ان بسردی کافوراست
و بوی مشک و طعم زنجبیل دارد و از عسل شیرین تر است و از آب دیده صاف تر است
و از عنبر خوشبوتر است و از چشمه تسنیم بهشت میروید و بر نهر بهشت هم میگذرد
و بر روی سنگریزه یاقوت و مروارید جاری میشود و در دور ان حوض قدحها
زیاده از ستارهای آسمانست و بوی خوش ان از هزار ساله راه احساس کرده میشود
و قدحهای ان از طلا و نقره و جواهر الوانست و کسی که ازان می آشامد بر روی او
هر بوی خوش می اشامد تا انکه میگوید چه بودی اگر مرا در همین موضع میگذاشتند من
بغیر ان چیزی دیگر نمیخواهم ای کردین تو از انها خواهی بود که ازان حوض سیراب میشوند
و هر دیده که بر مصیبت ما بگرید البته خوشحال و شاد گردد و بنظر کردن بکوثر آب
میدهند ازان همه دوستان ما را بقدر محبت و متابعت ما ازان لذت میبرند و
هرکه محبتش بیشتر است خواهد بود بر کوثر حضرت امیر المؤمنین حیدر صلوات الله علیه
موکل است و در دست او عصای خواهد بود از چوب درخت عوسج و بروایت
دیگر از درخت طوبی و در هم میشکند دشمنان ما را بان عصا پس یکی از ایشان
گوید من اقرار بشهادت داشتم حضرت فرماید برو بسوی امامت ابوبکر یا عمر یا
عثمان و او را سوال کن از برای تو شفاعت کند او گوید امامی که میگوئی از من

بیزاری نمود حضرت فرماید که برگرد بسوی آنکسی که اورا امام میدانستی و اورا
بر همه خلق ترجیح میدادی ازاو فرماید خدا تشنگی ترا زیاده کرداند مسمع گفت
فدای تو شوم چگونه قدرت دارد که نزدیک نمیتواند آمد فرمود از برای آنکه او
ورع نموده است از بسیاری اعمال قبیحه و چون ما اهل بیت نزد او میشدیم ناسزا میگفت
و ترک مینمود چیزی را که غیر او برآنها جرات مینمودند از گستاخی نسبت اما اینها
محبت ما نبوده و نه از برای خواهشی که نسبت بما داشته باشد بلکه از برای آنچه مشغول
کردیده است و دینش مستلزم نصب اهل بیت ماست و متابعت دشمنان ایشان و عداوت
تقدم داشتن ابوبکر و عمر و همه کس بر این اسباب نزدیک حوض بیاید و محروم
برگردد و در این باب احادیث بسیار است و باین قدر اکتفا نمودیم و اما شفاعت پس
بدانکه خلافی نیست در میان مسلمانان و ضروری دین اسلامست که رسول خدا
صلی الله علیه و اله و سلم را در روز قیامت شفاعت از برای امت خود بلکه جمیع امتها
خواهد بود و خلافی که هست در آنست که آیا شفاعت از برای طلب زیادتی و منافع است
از برای مؤمنان که مستحق ثواب باشند و بس یا از برای زیادتی اسقاط عقاب نیز میباشد
و میگویند همچنانکه بر خدا واجبست که وفا کند بوعده ثواب بر او واجبست که وفا کند
بوعید عقاب و شفاعت از برای اسقاط آن فایده نمیکند و خلافی نیست میان
علماء امامیه که شفاعت از برای دفع عقاب فساق شیعه میباشد هر چند از اصحاب
کبایر باشند و شفاعت مخصوص حضرت رسالت نیست بلکه حضرت فاطمه زهرا
و ائمه هدی صلوات الله علیهم برخصت آنحضرت شفاعت شیعیان خود خواهند کرد
و عامه و خاصه از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم روایت کرده اند که حضرت
فرمود که ذخیره کرده ام شفاعت خود را از برای اهل کبایر از امت خود و در خصال
بطرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود

که هر پیغمبری دعائی کرد مستجاب شد و من پنهان کردم دعای خود را که شفاعت
کنم امت خود را در قیامت و ایضا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که سه کسند که شفاعت میکنند
نزد خدا و شفاعت ایشان قبول میشود پیغمبران و علما و شهدا و از حضرت امام
رضا علیه السلام منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که هر که ایمان
بشفاعت من نیاورد خدا شفاعت مرا باو نرساند پس فرمود که نیست شفاعت
من مگر از برای اهل کبایر از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان راهی نیست که
محتاج بشفاعت باشند راوی گفت که بحضرت امام رضا علیه السلام گفتم پس چه
معنی دارد قول خداوند عزیز جلیل وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى فرمود یعنی
شفاعت نمیکنند مگر برای کسی که خدا دین او را پسندیده باشد و در مجمع البیان
گفته است که شفاعت نزد ما ثابتست از برای رسول خدا و اصحاب برگزیده او که بر
طریقه او باشند و از برای اهل بیت طاهرین و از برای صالحان مومنان و نجات
میدهد خدا بشفاعت ایشان بسیاری از گناهکاران را و مؤید اینست آنچه در روایات
اصحاب ما از حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم روایت کرده اند که حضرت
فرمود که من شفاعت خواهم کرد در روز قیامت و قبول شفاعت من خواهند کرد
و علی صلوات الله علیه شفاعت خواهد کرد و مقبول خواهد شد و اهل بیت من
شفاعت خواهند کرد و مقبول خواهد شد و کسی از مؤمنان که کمتر شفاعت کند
از برای چهل نفر از برادران خود شفاعت خواهد کرد که همه مستوجب آتش شده
باشند و آیاتی که دلالت بر عدم شفاعت میکند مخصوص کفار است و بتهای ایشان
و مخالفان و خلفای ایشان و در سوره مریم علیه السلام حق تعالی فرموده است که مالک
شفاعت نیستند مگر کسی که نزد خدا عهدی گرفته باشد و اکثر مفسرین گفته اند که

مراد از عهد ایمانست و بعضی گفته اند یعنی شفاعت نمیکنند مگر کسی که خدا او را رخصت
شفاعت داده باشد و ایشان انبیا و اوصیا و شهدا و علما و مومنان اند چنانچه در
اخبار وارد شده است و در حدیث صحیح وارد شده است که مراد وصیت است که در وقت
مردن بعقاید حقه خود بکند بنحوی که در حلیة المتقین ذکر کرده ام و در ایام متعدده
وارد شده است که کسی شفاعت نمیکند مگر برخصت خدا بر رد قول بت پرستان
که میگفتند ما عبادت بتها میکنیم برای آنکه ایشان شفیعان ما باشند نزد خدا و ابن
بابویه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت فاطمه علیها السلام
گفت برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که ای پدر بزرگوار من در کجا ملاقات کنم شما را
در روز قیامت در موقف اعظم و روز فزع اکبر گفت ای فاطمه نزد در بهشت در
وقتی که لوای حمد با من باشد و شفاعت کنم از برای امت خود بسوی پروردگار خود
گفت ای پدر اگر در آنجا ترا نیابم در کجا بجویم فرمود نزد حوض کوثر در وقتی که امت خود را
آب دهم گفت ای پدر اگر در آنجا ترا نه بینم فرمود نزد صراط که ایستاده باشم و گویم پرود
دگارا بسلامت بگذران امت مرا گفت اگر در آنجا ملاقات نکنم ترا فرمود نزد میزان
که دعا کنم از برای امت خود گفت اگر در آنجا نیابم فرمود که در کنار جهنم مرا طلب کن
در وقتی که منع کنم شراره و زبانه آن را از امت خود پس فاطمه علیها السلام شاد شد
و علی بن ابراهیم بسند موثق روایت کرده است از سماعه که گفت سؤال کردم از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام از شفاعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در روز
قیامت حضرت فرمود که در روز قیامت لجام کند مردم را عرق یعنی عرق بدنهای ایشان
برسد و عارض شود ایشان را اضطراب و قلق پس گویند بیائید برویم نزد حضرت آدم
علیه السلام که او ما را شفاعت کند پس بیایند نزد آدم و بگویند شفاعت کن از برای
ما نزد پروردگار خود او گوید مرا گناهی و خطیئه هست و روی شفاعت ندارم بروید

نزد حضرت نوح علیه السلام چون نزد او آیند او ایشان را بنزد پیغمبر بعد از خود [illegible]
و همچنین هر پیغمبری حواله به پیغمبر دیگر کند تا بحضرت عیسی علیه السلام برسد او گوید
بروید بنزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم چون بنزد آنحضرت روند گوید با من بیائید
و ببرد ایشان را بدر دروازه بهشت و رو بدرگاه رحمت بسجده در آید و بسیار در
سجده بماند تا آنکه ندا آید از جانب حق تعالی که سر بردار و شفاعت کن تا شفاعت ترا قبول کنم و
آنچه خواهی بطلب تا عطا کنم و اینست معنی آنچه خدا فرموده است عسی ان یبعثک
ربک مقاما محمودا و در امالی و بشارة المصطفی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده است که چون روز قیامت شود حق تعالی جمع کند اولین و آخرین را در یک
زمین پس تاریکی و ظلمت شدیده ایشان را فرا گیرد که همه بناله و فغان آیند و گویند
پروردگارا بگشا از ما این ظلمت را پس بمحشر آورند گروهی که نور از پیش روی
ایشان آید و زمین قیامت را روشن کند پس اهل محشر گویند که اینها پیغمبران خدا اند
ندا از جانب حق تعالی رسد که ایشان پیغمبران نیستند باز پرسند که ایشان ملایکه اند ندا
رسد که ایشان ملایکه نیستند باز پرسند که ایشان شهیدانند ندا رسد که ایشان
شهیدان نیستند گویند پس کیستند ندا بایشان رسد که ای اهل محشر از ایشان
بپرسید که کیستید اهل محشر جمیع گویند کیستید شما گویند مائیم علویون مائیم ذریت
محمد رسول الله مائیم اولاد علی ولی الله مائیم مخصوص بکرامت خدا مائیم ایمنان و
مطمئنان پس ندا از جانب خدا حق تعالی بایشان رسد که شفاعت کنید در محبان
خود و اهل مودت و شیعیان خود پس ایشان شفاعت کنند و شفاعت ایشان را روا
کرده و در علل الشرایع از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است
که شیعیان ما از نور خدا خلق شده اند و بسوی او برمیگردند بخدا سوگند که شما
بما ملحق میگردید در روز قیامت و ما شفاعت میکنیم و قبول میشود و بخدا سوگند

که شما شفاعت خواهید کرد و قبول خواهد شد و بر هیچیک از شما نیست مگر آنکه از
برای او ظاهر خواهد شد آتشی از جانب چپ و بهشتی از جانب راست او پس دوستان
خود را داخل بهشت میکند و دشمنان خود را داخل جهنم و در خصال از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که هرکس انکار کند سه چیز را از شیعیان
ما نیست معراج را و سؤال قبر را و شفاعت را و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از آنحضرت
و پدر بزرگوارش روایت کرده است که بخدا سوگند که ما بسیار شفاعت خواهیم کرد
و قبول خواهد شد تا آنکه چون دشمنان ما این حالت را مشاهده کنند گویند آنچه حق تعالی
فرموده است که مضمونش اینست پس نیست ما را شفاعت کنندگان و نه دوست مهربان
پس کاش ما را بازگشتی بدنیا میبود پس میبودیم از مؤمنان و ایضا بسند معتبر روایت
کرده است که ابو ایمن بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلم آمد و گفت ای ابو جعفر
مردم را فریب میدهی و مغرور میگردانی و میگوئید شفاعت محمد شفاعت محمد
حضرت بمرتبهٔ غضبناک شد که رنگ مبارکش متغیر شد فرمود وای بر تو ای ابو ایمن
آیا ترا مغرور کرده است آنکه شکم و فرج خود را از حرام نگاه داشته است اگر ببینی
فزعهای قیامت را هر آینه محتاج خواهی شد بشفاعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
وای بر تو آیا شفاعت نمیباشد مگر از برای کسی که مستوجب جهنم شده باشد بعد
از آن فرمود که احدی از اولین و آخرین نخواهد بود مگر آنکه محتاج خواهد بود بشفاعت
محمد صلی الله علیه و آله و سلم در روز قیامت پس فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله و سلم را شفاعتی خواهد بود در امت خود و ما را شفاعتی خواهد بود در شیعیان
خود و شیعیان ما را شفاعتی خواهد بود در اهالی خود و مؤمنی که شفاعت کند در مثل
ربیعه و مضر که اعظم قبایل عربند و مؤمن شفاعت میکند حتی از برای خادم خود
میگوید پروردگارا او حق خدمت بر من دارد و ما را از گرما و سرما نگاه میداشت

وابن بابویه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که بهشت
هشت در دارد یک در از آن پیغمبران و صدیقان داخل میشوند و از یک در
شهدا و صالحان داخل میشوند و از پنج در شیعیان و محبان ما داخل میشوند
پیوسته من کنار صراط ایستاده باشم و دعا کنم و گویم پروردگارا سالم بدار و بسلامت
بگذران شیعیان و دوستان و یاوران مرا و هرکه در دنیا ولایت و محبت مرا داشته
باشد پس ناگاه ندائی از میان عرش برسد که دعای ترا مستجاب کردم و شفاعت ترا
در باب شیعیان تو قبول کردم و شفاعت کند هر مردی از شیعیان من و کسی که محبت
من داشته باشد و یاری من کرده باشد و با دشمنان من جنگ کرده باشد بکردار یا
بگفتار در هفتاد هزار کس از همسایگان و خویشان خود و یک در دیگر سایر مسلمانان
از آن داخل شوند از آنها که شهادت بوحدانیت و رسالت دهند و در دل ایشان
بقدر ذره از بغض ما اهل بیت نباشد و در ثواب الاعمال روایت کرده است که مؤمنی
از شما ببیند مردی را که با او آشنائی داشته باشد در دنیا و امر کرده اند که او را بجهنم
برند چون بر او بگذرد گوید ای فلان من نیکی در دنیا بتو میکردم و حاجت ترا بر می
آوردم آیا امروز مکافاتی از برای من نزد تو هست پس مؤمن گوید بملکی که موکل باو
گردیده است که دست از او بردار پس خدا امر کند ملک را که امر آن مؤمن را اجازه
کن و او را رها کن و ایضا بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است که مؤمن شفاعت
میکند از برای دوست و خویش خود مگر آنکه ناصبی باشد و اگر جمیع ملائکه مقربین
و پیغمبران مرسل شفاعت کنند از برای ناصبی شفاعت ایشان مقبول نگردد و
در علل الشرایع از آنحضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود عالم
و عابد را بیاورند چون ایشان را نزد حق تعالی باز دارند بعابد گویند برو بسوی بهشت
و بعالم گویند بایست و شفاعت کن مردم را بتادیب نیکی که ایشان را کردی و بروایتی

دیگر عابد را میگویند که تو نیک مردی بودی اما همت تو مقصور بر خودت بود
برو بسوی بهشت و عالم را گویند که تو همت بر هدایت بندگان خدا گماشتی بایست
و هر که از علم تو منتفع شده است او را شفاعت کن و ببر بسوی بهشت و فرات بن ابراهیم
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که جابر به پدرم حضرت
امام محمد باقر علیه السلم گفت فدای تو شوم حدیثی از برای من روایت کن در فضیلت
جدهٔ خود حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها که هرگاه بشیعیان نقل کنم شاد
شوند حضرت فرمود که چون خبر داد مرا پدرم از جدم حضرت رسول صلی الله علیه و اله وسلم
فرمود که روز قیامت نصب کنند از برای انبیا و رسل علیهم السلم منبرها از نور و منبر من
بلندتر باشد از همه منبرها در روز قیامت پس حق تعالی آنحضرت را امر کند که خطبه بخوان
پس خطبه بخواند که هیچیک از انبیا و رسل مثل آن نشنیده باشند پس از برای اوصیا منبرها
نصب کنند از نور و از برای وصی من علی بن ابی طالب صلوات الله علیه منبری از نور بلندتر
و منبر آنحضرت بلندتر باشد از منبرها پس حق تعالی آنحضرت را امر کند که خطبه بخوان پس خطبه
بخواند که هیچیک از اوصیا مثل آن نشنیده باشند پس نصب کنند از برای اولاد انبیا
و مرسلین منبرها از نور پس نصب کنند از برای دو پسرم و دو فرزند زاده ام و دو گل
بوستان من در ایام حیات من منبری از نور و بایشان بگویند خطبه بخوانید پس دو
خطبه بخوانند که هیچ احدی از اولاد انبیا و مرسلین مثل آنها نشنیده باشند پس
جبرئیل ندا کند که کجاست فاطمه علیها السلم دختر محمد صلی الله علیه و اله وسلم کجاست
خدیجه دختر خویلد کجاست مریم دختر عمران کجاست آسیه دختر مزاحم کجاست ام کلثوم
مادر یحیی کجاست همه برخیزند پس حق تعالی فرماید که ای اهل محشر امروز بزرگواری
از برای کیست پس محمد و علی و حسن و حسین گویند کرم و بزرگواری از خداوند
یگانه قهار است پس حق تعالی گوید ای اهل محشر من بزرگواری را از برای محمد صلی الله علیه و

اله وسلم و حسن و حسین و فاطمه علیهما السلم قرار دادم ای اهل محشر سرها بزیر اندازید
و دیدها را بپوشانید که فاطمه بسوی بهشت میخرامد پس جبرئیل علیه السلم ناقه بیاورد
از ناقهای بهشت که دیبا بر او پوشانیده باشد و مهارش از مروارید باشد و جهازش
از مرجان باشد پس آن ناقه را بخوابانند در پیش روی آنحضرت و بران سوار شود و حق تعالی
صد هزار ملک بفرستد که از جانب راست او بروند و صد هزار ملک که از جانب
چپ او بروند و صد هزار ملک او را ببالهای خود بردارند تا او را بدر بهشت
برسانند چون بدر بهشت برسد التفاتی بعقب بفرماید حق تعالی فرماید که ای دختر
حبیب من سبب التفات چیست گوید پروردگارا میخواستم قدر من در مثل این روز
دانسته شود حق تعالی فرماید که ای دختر حبیب من برگرد بسوی محشر و نظر کن هر کس را
در دل محبت تو باشد یا محبت ذریت تو بوده باشد دست او را بگیر و داخل بهشت
کن پس حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمود بخدا سوگند ای جابر که حضرت فاطمه علیها السلم
در آن روز برچیند از محشر شیعیان و دوستان خود را چنانچه مرغ دانه خوب را از دانه بد
جدا میکند پس چون شیعیان آنحضرت بدر بهشت رسند حق تعالی بدل ایشان افکند
که روی بعقب گردانند حق تعالی فرماید که ای دوستان من سبب التفات شما چیست و
حال آنکه فاطمه دختر حبیب خود را شفیع گردانیدم در باب شما گویند پروردگارا میخواستیم
که قدر ما را نیز در مثل این روز ظاهر شود پس ندا رسد که ای دوستان من برگردید
و نظر کنید هر که شما را دوست دارد از برای محبت حضرت فاطمه یا طعام داده باشد شما را
از برای محبت حضرت فاطمه یا آب داده باشد شما را از برای محبت حضرت فاطمه یا غیبت
کسی را از شما رد کرده باشد از برای محبت آنحضرت دست او را بگیرید و داخل بهشت گردانید
پس حضرت فرمود که والله باقی نماند در محشر مگر شک کنندهٔ یا کافری یا منافقی پس چون
بمیان طبقات جهنم در آیند ندا کنند چنانکه حق تعالی فرموده است فما لنا من شافعین

وَلَاصَدِيقٍ وَلَاحَمِيمٍ پس میکویند کاش بدنیا بر میکشتیم پس میبودیم از مؤمنان حضرت
فرمود هیهات هیهات انچه طلب کردند هرکز نخواهد شد و دروغ میکویند و اکر
بدنیا بر کردند عود خواهند کرد بان اعمالی که ایشانرا ازان نهی کرده اند و کلینی بسند
معتبر از عبد الحمید روایت کرده است که کفت عرض کردم بخدمت حضرت امام محمّد
باقر علیه السّلم که من همسایه دارم که همه محرّمات الهی را بجا می آورد حتی نماز را ترک میکند
زیاده از کارهای دیکر حضرت فرمود سُبحان الله بسیار عظیم شمرد این را پس فرمود
که میخواهی خبر دهم ترا بکسی که ازاین بدتر است کفتم بلی فرمود که کسی که نصب عداوت از
برای ما کند از این بدتر است و هر بنده که نزد او مذکور شوند اهل بیت رسول صلّی الله علیه
واله وسلم و او رقت کند از برای ذکر ایشان ملایکه دست بر پشت او بمالند و همه کناهانش
آمرزیده شود مکر انکه کناهی از او صادر شود که او را از ایمان بدر برد و شفاعت او مقبول
است و از برای ناصبی مقبول نمیشود و مؤمن شفاعت میکند از برای همسایه اش که هیچ
حسنه ندارد میکوید پروردکارا همسایه من آزار خود را از من باز داشت و شفاعت
میکند از برای او پس حق تعالی میفرماید که من پروردکار توام و سزاوارتر که مکافات
دهم از جانب تو پس خدا ان همسایه را داخل بهشت میکند و حال انکه هیچ حسنه ندارد
و کمتر مؤمنان از جهت شفاعت سی نفر را شفاعت میکنند و احادیث شفاعت
زیاده از آنست که این رساله کنجایش عشری از اعشار ان داشته باشد

فصل سیزدهم

در بیان صراطست بدانکه از جمله ضروریات دین که ایمان بان باید آورد صراط است
و ان جسریست که بر روی جهنم میکشند و تا کسی ازان نکذرد داخل بهشت نمیشود
در روایات معتبره خاصه و عامه وارد شده است که از مو باریکتر و از شمشیر برنده تر و
از آتش کرم تر است و مؤمنان خالص در نهایت آسانی میکذرند مانند برق جهنده و
بعضی بدشواری میکذرند اما نجات میابند و بعضی از عقبات ان بجهنم می افتند و آن در

آخرت نمونه صراط مستقیم دنیاست که دین حق و راه ولایت و متابعت حضرت
امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین از ذریت او ست صلوات الله علیهم و هر که
از این صراط عدول و میل بباطل کرده است در کفتار یا در کردار از همان عقبه از
صراط آخرت میلغزد و بجهنم می افتد و صراط مستقیم سوره حمد اشاره بهردو است
و ابن بابویه رحمه الله علیه در اعتقادات کفته است که اعتقاد ما در صراط آنست که ان
حق است و ان جسر جهنم است و بران مرور جمیع خلق واقع میشود حق تعالی فرموده است
وَاِنْ مِنْكُمْ اِلَّا وَارِدُهَا وَكَانَ عَلٰى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا یعنی احدی از شما نیست که مکر
انکه وارد جهنم است بر پروردکار تو جهنم حتم و لازم است و قضا شده است و صراط
در وجه دیکر حجتهای خدایند پس هر که ایشانرا در دنیا شناخته است و اطاعت ایشان
کرد خدا او را از صراطی که جسر جهنم است میکذراند در روز قیامت و حضرت رسول
صلّی الله علیه و اله وسلم کفت یا علی چون روز قیامت بنشینیم من و تو و جبرئیل بر
صراط نکذرد بر صراط مکر کسی که براتی بولایت تو با او باشد و شیخ مفید علیه الرحمه
کفته است که صراط بمعنی طریق است و باین سبب ولایت امیر المؤمنین و ائمه از ذریت
او را صراط میکویند که راه نجاتست و در خبر وارد شده است که طریق بسوی جهنم
در روز قیامت بمنزله جسریست که مردم بران میکذرند و آنست صراطی که رسول
خدا از جانب راست او می ایستد و امیر المؤمنین از جانب چپ آن و ندا از جانب خدا
بهردو می آید که بیندازید در جهنم هر کفار معاندی را و در امالی بسند معتبر از حضرت
امام جعفر صادق علیه السّلم روایت کرده است که میکذرند مردم بر صراط چندین
طبقه یعنی چندین قسم و صراط باریکتر از مو و از دم شمشیر بعضی میکذرند مثل برق
و بعضی مثل دویدن اسب و بعضی براه میروند و بعضی بدست و پا میروند و بعضی
چسبیده اند بر صراط و بعضی از بدن ایشانرا آتش میکیرد و بعضی را نمیکیرد و علی

ابراهیم وابن بابویه بسندهای خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده اند که
کچون این آیه نازل شد وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ یعنی بیاورند دران روز جهنم را از
حضرت رسول صلی الله علیه و اله وسلم پرسیدند معنی این آیه را فرمود که روح
الامین مرا خبر داد که چون حق تعالی اولین واخرین را در قیامت جمع کند بیاورند جهنم را
با هزار مهار که کشندان را صد هزار ملک در نهایت غلظت وشدت وجهنم را
صدای درهم شکستن وخروش وغضب عظیم بوده باشد پس نفسی بکشد وصدای
ازان ظاهر شود که اکرنه ان باشد که حق تعالی مردم را تاخیر کرده است از برای حساب
هر اینه همه را هلاک کند پس کردنی وزبانه ازان بیرون آید که احاطه کند به نیکوکاران
وبدکرداران پس نماند هیچ بنده از بندکان خدا نه ملکی ونه پیغمبری مکر انکه فریاد کند
رَبِّ نَفْسِي رَبِّ نَفْسِي یعنی پروردکارا جان مرا نجات ده وتو ای پیغمبر خدا ندا کنی
أُمَّتِي أُمَّتِي واز برای امت خود دعا کنی پس صراط را بر روی ان بکذارند از مو باریکتر واز
شمشیر تیزتر وان سه قنطره داشته باشد بر یکی قنطره امانت باشد وصله رحم وبر
دویم نماز وبر سیم عدالت پروردکار عالمیان یعنی حکم در مظلمهای بندکان پس مردم را
تکلیف میکنند که بر صراط بکذرند پس در عقبه اول صله رحم وامانت ایشان را نکاه
میدارد واکر قطع رحم وخیانت در اموال مردم کرده باشد ازین عقبه نمیکذرند
تا از عهده ان بدر آیند یا بجهنم افتند واکر ازین عقبه نجات یافتند نماز ایشان را
نکاه میدارد واشاره باینست انچه حق تعالی فرموده است إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ یعنی بدرستی
که پروردکار تو بر سر راه است یا در کمینکاه ومردم بر صراط میروند بعضی بدست چسبیده اند
وبعضی یکپایش لغزیده بپای دیکر خود را نکاه میدارد وملایکه بر دور ایشان ایستاده اند
ودعا میکنند که ای خداوند حلیم بردبار بیامرز وعفو کن وعود کن بفضل خود وسالم
بدار وبسلامت بکذران ایشان را ومردم میریزند در آتش مانند شب پره پس کسی که برحمت
خدا نجات یافت وکذشت میکوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وبنعمت خدا تمام میشود اعمال صالحات
ونمو میکند حسنات وحمد میکنم خداوندی را که نجات داد مرا از تو بعد از انکه ناامید
شده بودم بمنت وفضل خود بدرستی که پروردکار ما آمرزنده وشکرکننده است
علماء بیان کرده اند که امانت که بر صراط باشد ممکن است که مراد امانت در اموال باشد وعذاب
الهی در ظلمهای دیکر یا اول در حق الله باشد وثانی در حق الناس ودور نیست که مراد
از صله رحم رعایت رحم ال محمد صلی الله علیه و اله وسلم باشد واز امانت عدم خیانت
در عهد وبیعت ایشان باشد که مقدم بر نماز واقع شده است وعقبه ولایت که اعظم
عقبات است در اینجا مذکور نشده است مکر انکه کوید که اینها نسبت بمومنانست وکفار و
مشرکان ومخالفان در اول صراط یا پیش از ورود صراط بجهنم میروند ودر معانی الاخبار
منقولست که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم پرسیدند از صراط حضرت فرمود
که ان راه بسوی معرفت خداست ودو صراط میباشد صراط دنیا وصراط آخرت صراط
دنیا امامیست که اطاعت او فرض وواجبست که هرکه او را شناخت در دنیا وپیروی
او کرد میکذرد بر صراط آخرت که جسر جهنم است وهرکه او را نشناخت در دنیا قدمش
از صراط آخرت میلغزد وبجهنم می افتد ودر تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلم
در تفسیر صراط مستقیم وارد شده است که صراط مستقیم دنیا آنست که غلو نکنند در حق
ائمه علیهم السلم وتقصیر نکنند در حق امامت ایشان وثابت باشند در دین حق ومیل
بباطل نکنند ودر آخرت راه مومنانست بسوی بهشت که عدول نمیکنند بسوی
جهنم وغیر ان وایضا در معانی الاخبار از انحضرت در تفسیر مرصاد روایت کرده اند
که ان قنطره است بر صراط که احدی از ان با مظلمه احدی نمیکذرد ودر مناقب از طرق
عامه از انس روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم فرمود در تفسیر قول
حق تعالی فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ که بر بالای صراط عقبه هست بسیار صعب که طولش سه هزار

سال راه است که هزار سال بزیر میروند و هزار سال بر خار و خشك و مارها و عقربها
راه میروند و هزار سال بالا میروند و من اول کسی خواهم بود که عقبه را قطع کنم و دویم
علی بن ابی طالب علیه السلم خواهد بود و هیچکس ان عقبه را بی مشقت قطع نمیکند مگر
محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیتاو و ایضا از تفسیر این آیه یَوْمَ لَا یُخْزِی اللهُ
النَّبِیَّ کفته است یعنی عذاب نمیکند محمد را وَالَّذِینَ آمَنُوا یعنی عذاب نمیکند انها را
که با او ایمان آوردند یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر صلوات الله
علیهم یَسْعیٰ نُورُهُمْ بَیْنَ اَیْدِیهِمْ وَبِاَیْمَانِهِمْ یعنی روشنی دهد بر صراط از برای علی
و فاطمه مثل دنیا هفتاد مرتبه پس نور ایشان رود پیش روی ایشان و ایشان از عقب
ان شتابند پس اهل بیت محمد و آل او یك دسته و کروه بر صراط کذرند مانند برق
و کروه دیکر مثل دویدن اسب و کروه دیکر مثل رفتار پیاده و کروه دیکر بچهار دست و پا
و کروه دیکر مانند اطفال خود را بر زمین کشند و خدا صراط را از برای مومنان عریض
میکرداند و از برا کناه کاران باریك میکند یقُولُونَ رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا یعنی ای
پروردکار ما تمام کردان از برای ما نور ما را تا بکذریم بر صراط پس حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه میکذرد در میان هودجی از زمرد سبز و فاطمه علیهما السلم با او
باشد بر شتری از یاقوت سرخ سوار و بر دور او هفتاد هزار حوریه روند مانند
برق تند و شیخ در مجالس از طرق از انس روایت کرده است از رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم که چون روز قیامت شود صراط را بر جهنم نصب کنند نکذرد در ان
مکر کسی که نامه رخصتی داشته باشد و در ان ولایت علی بن ابی طالب صلوات الله
علیه بوده باشد و اشاره باینست قول حق تعالی وَقِفُوهُمْ اِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ یعنی و باز دارید
ایشان را بدرستی که ایشان سوال کرده شوند کاننند یعنی از ولایت علی بن ابی طالب
صلوات الله علیه و در تفسیر امام حسن عسکر علیه السلم از رسول خدا صلی الله

علیه و آله و سلم روایت کرده است که چون حق تعالی همه خلایق را مبعوث کرداند و منادی
پروردکار ما از زیر عرش خدا ندا کند که ای کروه خلایق بپوشید دیدهای خود را
تا فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم بکذرد پس همه خلایق دیدهای خود را بر هم
کذارند بغیر از محمد و علی و حسن و حسین و طاهرین از اولاد ایشان که محرم انحضرت
اند و چون داخل بهشت شود جامه انحضرت کشیده باشد بر روی صراط و یکطرفش
در دست انحضرت باشد در بهشت و یکطرفش در عرصات قیامت باشد پس منادی از
جانب پروردکار ندا کند که ای دوستان فاطمه هر یك چنك زنید در ریشه از
ریشهای جامه سیده زنان عالمیان پس نماند کسی از دوستان فاطمه علیهما السلم مکر انکه
بچسبند بتاری از تارهای ان تا انکه زیاده از سه هزار قیام چنك زنند در ان جامه که
هر قیامی هزار هزار کس باشند و همه نجات یابند ببرکت انحضرت از آتش جهنم کلینی بسند معتبر
روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلم فرمود که حساب کنید نفسهای
خود را پیش از انکه شما را حساب کنند بدرستی که در قیامت پنجاه موقف است و در هر
موقفی مثل هزار سال از سالهای دنیا میمانند چنانچه حق تعالی فرموده است که روزی که
مقدار آن پنجاه هزار سالست و ابن بابویه رضوان الله علیه در کتاب عقاید کفته که
اعتقاد ما در عقباتی که در راه محشر است آنست که هر عقبه اسم واجبی و فرضی است
از اوامر و نواهی الهی پس بهر عقبه که برسد که مسمی باسم واجبی است اگر تقصیر در ان
واجب کرده باشد او را در ان عقبه هزار سال باز میدارند و طلب حق خدا در ان واجب
از ان میکنند اگر بیرون آمد از عهده ان بعمل صالحی که در پیش فرستاده باشد یا برحمتی
از خدا که او را دریابد نجات می یابد از ان و میرسد بعقبه دیکر پس پیوسته او را از
عقبه بعقبه دیکر میبرند و به نزد هر عقبه سوال میکنند از انچه او در صاحب اسم ان
تقصیر کرده است پس اگر از همه بسلامت بیرون رفت منتهی میشود بدار بقا پس حیاتی

می یابد که هرگز مرک در ان نمیباشد و سعادتی می یابد که هرگز شقاوت و تعب با او
نمیباشد و ساکن میشود در جوار خدا با پیغمبران و اوصیا و صدیقان و شهیدان و
صالحان از بندکان خدا و اگر او را حبس کنند و طلب کنند از او حقی را که تقصیر در ان
کرده است پس نجات ندهد او را عمل صالحی که پیش فرستاده باشد و در دنیا بداو را حق
از جانب حق تعالی میلغزد قدمش از ان عقبه و فرو میرود در جهنم پناه میبریم بخدا از ان
و این عقبات همه بر صراط است و اسم یک عقبه از انها ولایت است همه خلایق را نزد ان
عقبه باز میدارند و سؤال میکنند از ولایت حضرت امیر المؤمنین و ائمه بعد از او
علیهم السلم اگر اتیان بان کرده است نجات می یابد و میگذرد و اگر نکرده است فرو
میرود بسوی جهنم چنانکه فرموده است وَقِفُوهُمْ اِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ و اهم عقبات
مرصاد است وَاِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ و حق تعالی میفرماید بعزت و جلال خود سوگند یاد
میکنم که از من نمیگذرد ظلم ظالمی و اسم یک عقبه رحم است و اسم دیگری امانت است
و اسم دیگری نماز است و باسم هر فرضی یا امری یا نهی عقبه هست که بنده را نزد ان عقبه
باز میدارند و از ان فرض سؤال میکنند **فصل چهاردهم** در حقیقت و حقیقت بهشت
و دوزخ است بدانکه وجوب ایمان به بهشت و دوزخ جسمانی بنحوی که در صریح آیات
و اخبار متواتره وارد شده است از ضروریات دین اسلام است و کسی که مطلقا بهشت
و دوزخ را انکار کند مانند ملاحده یا تاویل کند انها را مانند فلاسفه بی شک کافر است
و فلاسفه در این باب دو طایفه اند اول اشراقیانند که قایل اند بعالم مثال و ایشان ظاهرا
قایلند به بهشت و دوزخ و انچه در شرع وارد شده است از تفاصیل انها اما نه در این
بدن جسمانی و نه انکه بهشت و دوزخ جسمی چند اند از قبیل اجسام این دنیا بلکه عالمی است
متوسط میان عالم جسمانیات و عالم مجردات مانند عالم خواب و صوری که در
آب و آینه دیده میشود پس ثواب و عقاب مانند خوابهای خوب و خواب پریشان

خواهد بود و این مخالف صریح ایات و اخبار بیشمار است و تلاعب بدین مبین است
و اگر گویند که بسیاری مسلمانان در عالم برزخ بمثال قایل شده اند جواب گوییم که دو فرق
هست اول انکه انچه ایشان قایل شده اند مستلزم انکار عود بدن نیست در محشر و مستلزم
روایات و اخبار صریحه حشر جسمانی نیست دوم انکه عالم مثالی که ایشان قایلند غیر این
مثال است و میگویند بدن مثال جسم لطیفیست مانند اجسام ملایکه و جن و روح در
عالم برزخ بان جسم تعلق میگیرد و تعبیر بعالم خواب و خیال نمیکنند و طایفه دوم
مشائیانند که اکثر فلاسفه ایشانند و جمیع انچه در شرع وارد شده است از نعیم بهشت
و حور و قصور تاویل میکنند بلذاتی که روح را میباشد بعد از مفارقت بدن بکمالات
و معلومات خود که درین نشاه تحصیل کرده اند و سعادت و ثواب و بهشت او همین است
و انها را جا هاند و این علوم و کمالات را تحصیل نکرده اند در الم و حسرت در فقد این
علوم و شقاوت و عقاب و جهنم ایشان همین است و درین عالم چون مستغرق در
تدبیر بدن بود و در کدورات عالم طبیعت فرو رفته بود ادراک این لذات و این الم
را چنانچه باید نمیکرد و بعد از مفارقت بدن بر او ظاهر میگردد و چون اکثر امم عوام بودند
و خبری از لذات و الام روحانی نداشتند در کتب الهیه و حکم نبویه این لذات جسمانیه
بدنیه را ذکر کرده اند از برای ترغیب ایشان بطاعات و خیرات و ترهیبات ایشان از
شرور و معاصی و سیئات و بر سبیل استعاره و مجاز تعبیر از ان لذات جسمانیه بحور
و قصور و ثمار و انهار و امثال انها و از الام روحانیه بزقوم و ضریع و حمیم و نار و
اشباه انها نموده اند چنانچه شیخ ابو علی در رساله مبدا و معاد تصریح باین مراتب نموده
و در شفا از ترس علمای اسلام معاد جسمانی را حواله بصاحب شرع نموده و کسی که اندک
شعوری و تدینی داشته باشد چون رجوع بعقاید باطله و کلمات واهیه ایشان
میکند میداند که اکثر انها با ایمان بشرایع انبیا علیهم السلم جمع نمیشود چه بعضی از ان

اعتقاد باصول ایشان دارند و بضرورت بمعاشرت مسلمانان گرفتار شده اند از ترس
قتل و تکفیر لفظی چند از ضروریات دین بر زبان جاری میکنند و در دل خلاف انها را
قایلند یَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ و گاهی بر سبیل استهزا اظهار بعضی از
از اصول دین میکنند و چون بشاگردان و خواص خود خلوت میکنند میگویند اِنَّا
مَعَكُمْ اِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ و بایمان ظاهری قناعت کرده اند یُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ
تَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ و ایشان با ان عقاید باطله که بتقلید فلاسفه
شبهات شیطانیه قایل شده اند و درین باب معذورند زیرا که کسی که قایل باشد که
واحد صادر نمیشود از او مگر واحد و گوید هر حادثی مسبوقست بماده و گوید انچه
قدمش ثابت شد عدمش محالست و عقول و افلاك و هیولای عناصر را قدیم میدانند
و انواع متوالد را قدیم دانند و اعادهٔ معدوم را محال دانند و افلاك را متصل بیکدیگر
دانند و فاصله درمیان انها قایل نباشند و خرق و التیام را در فلکیات محال دانند
و امثال این عقاید باطله را قایل باشند چگونه اذعان میتوانند کرد که خدا فاعل مختار است
و انچه خواهد میتواند کرد و عالم حادث شد و بحشر جسمانی و انکه بهشت در آسمانست
و مشتمل است بر حور و قصور و ابنیه و مساکن و اشجار و انهار و انکه آسمانها شق
میشوند و پیچیده میشوند و کواکب بی نور میشوند و فرو میریزند بلکه همه فانی میشوند
و انکه ملایکه اجسامند و بالها دارند و آسمانها مملوند از ایشان و بر زمین می آیند
و بالا میروند و انکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بمعراج رفت و عیسی
و ادریس علیهم السلام رفتند و همچنین بسیاری از معجزات انبیا و اوصیا صلوات
الله علیهم از شق قمر و احیای اموات و رد شمس و طلوع از مغرب و خسوف و کسوف
در غیر وقت مقرر و جاری شدن نهرهای عظیم از سنك کوچك و فرو بردن عصا
خروارهای چوب و ریسمانها و امثال اینها پس معلوم شد که اعتقاد بحکما با اعتقاد

باکثر

با اکثر ضروریات دین جمع نمیشود پس منکر نبوت انبیا باید بشوند و یا ایشانرا و العیاذ
بالله از باب حیل و معمیات دانند که در تمام عمر مدارشان باین بوده که مردم را بضلالت
و جهل مرکب اندازند و باطلها در لباس حق بمردم نمایند و هدایت ایشان را باین فرقه
ضاله حواله کرده باشند و از همه غریب تر آنست که جمعی که خود را از اهل شرع میشمارند
و اهتمام عظیم در باب اتیان بآداب و مستحبات مینمایند این کتب ضلالت را از روی
اعتقاد درس میگویند و کسی از ایشان نشنیده که در مقام رد و انکار و دفع شبهات
ایشان درآیند و کسی که رد و انکار این عقاید نماید از جهات دیگر شبهات بر عوام
القا میکنند که شاید ترویج عقاید باطله خود توانند نمود و طعن میکنند بر کسی که
برار باب این عقاید لعن کند و فخر میکنند که ما از جمله لاعنین نیستیم یُرِيدُونَ
لِيُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ پس در اصل
بهشت و دوزخ جسمانی شکی نیست و کسی که انکار کند کافر است اما متکلمان عامه
خلاف کرده اند در انکه بهشت و دوزخ آیا بالفعل موجودند یا در قیامت موجود
خواهند شد اکثر متکلمین را اعتقاد آنست که موجودند بالفعل و در ابتدای خلق
عالم انها را خلق کرده اند و قلیلی از معتزله قایل شده اند که بعد از ین مخلوق خواهند
شد در قیامت و معلوم نیست که احدی از امامیه باین مذهب سخیف قایل شده باشد
و این قول را نسبت بسید مرتضی رضی الله عنه داده اند و از و بسیار بعید است و
باین آیات بسیار دلالت بر وجود انها در حال نزول قران مجید میکند مثل اُعِدَّتْ
لِلْمُتَّقِينَ اُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا اُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى و اکثر
احادیث معراج مشتمل است بر انکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم داخل بهشت
شد و جهنم را بانحضرت نمودند و اکثر مفسرین و متکلمین بهشت حضرت آدم را
بهشت خلد میدانند و ابن بابویه بسند معتبر از ابو الصلت هروی روایت کرده است

که گفت از حضرت امام رضا علیه السلم پرسیدم که یا ابن رسول الله مرا خبر ده از بهشت
وجهنم که آیا امروز مخلوق شده اند حضرت فرمود بلی و رسول خدا داخل بهشت شد
وجهنم را دید در شبی که انحضرت را باسمان بردند عرض کردم که جماعتی میگویند امروز
مقدر شده اند اما هنوز مخلوق نشده اند حضرت فرمود که ایشان از ما نیستند و ما
از ایشان نیستیم هر که انکار کند بهشت و دوزخ را تکذیب حضرت رسول صلی الله علیه و
اله وسلم وتکذیب ما کرده است واز ولایت ما بهره ندارد و مخلد در جهنم خواهد
بود حق تعالی میفرماید هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ
آنٍ یعنی اینست ان جهنمی که تکذیب مینمایند بان مجرمان میگردند میان آتش ومیان
جهنم که حرارت بنهایت رسیده است گاه باتش میسوزند وگاه حمیم در حلق ایشان
میکنند و رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم فرمود که چون مرا باسمان بردند جبرئیل
دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد واز رطب بهشت بمن داد وخوردم پس آن نطفه
شد در صلب من چون بزمین آمدم با خدیجه موافقت کردم وحامله شد بفاطمه
پس فاطمه در حسن ونیکوئی صفات و اخلاق حوریه است وبظاهر انسیه است هر گاه
مشتاق بوی بهشت میشوم دخترم فاطمه را میبویم وعلی بن ابراهیم روایت کرده است
که دلیل برانکه بهشت ودوزخ مخلوق شده است که میفرماید عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ
یعنی نزد سدرة المنتهی جنتی که ماوی مومنانست وسدرة المنتهی در آسمان
هفتم است پس بهشت نیز در انجاست ودلیل برانکه بهشتها در آسمانست آنست
که در حق کفار فرموده است که گشوده نمیشود از برای ایشان درهای آسمان وداخل
بهشت نمیشود ودلیل برانکه آتش جهنم در زمین است که فرموده است که پس بحق
پروردگار تو البته حشر میکنیم ایشانرا وشیاطین را پس حاضر میکنیم ایشانرا بر دور جهنم
بدو زانو درآمده ومعنی حول جهنم دریائیست که محیط است بدنیا همه آتش خواهد شد

چنانچه فرموده وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ پس فرموده وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا یعنی در زمین
میگذاریم ایشانرا در وقتی که آتش شود و در خصال از ابن عباس روایت کرده است
که دو یهودی آمدند واز حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه سؤال کردند از
جمله سؤالها پرسیدند که بهشت در کجاست وجهنم در کجاست فرمود بهشت در آسمان است
وجهنم در زمین است پرسیدند که سبعه چیست فرمود که هفت در جهنم است که موافق
یکدیگراند پرسیدند که ثمانیه چیست فرمود هشت در بهشتست ودر درجات کتیبی بسند
معتبر از محمد بن عیسی قمی روایت کرده است که بحضرت امام رضا علیه السلم عرض کردم که
یونسیه میگویند که بهشت هنوز خلق نشده است فرمود دروغ میگویند پس کجا بود بهشت
آدم علیه السلم وباز همین مضمون را بسند دیگر از انحضرت روایت کرده است وابن بابویه
در کتاب صفات الشیعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که از شیعه
ما نیست کسی که چهار چیز را انکار کند معراج رسول وسؤال قبر وخلق بهشت و دوزخ و
شفاعت واز حضرت امام رضا علیه السلم روایت کرده است که کسی که اقرار کند برجعت و
متعه وحج تمتع وایمان بیاورد بمعراج وسؤال قبر وحوض وشفاعت وخلق بهشت ودوزخ
وصراط ومیزان وبعث ونشور وجزا وحساب او مؤمنست حقا واز شیعه ما اهل بیتست
وابن بابویه رحمه الله گفته است که اعتقاد ما در بهشت وآتش آنست که مخلوقند و رسول
خدا صلی الله علیه واله وسلم داخل بهشت شد وجهنم را دید در شب معراج واعتقاد
ما آنست که بیرون نمیرود احدی از دنیا تا مکان خود را در بهشت یا در جهنم نه بیند ومؤمن
از دنیا نمیرود تا آنکه دنیا را در نظر او جلوه دهند بهتر از انچه دیده بوده است ومکان او را
در آخرت باو بنمایند پس او را مخیر میکنند واو اختیار آخرت میکند پس در انوقت قبض روح او
میکنند واما جنت آدم ان باغیست از باغهای دنیا که آفتاب در ان طلوع وغروب میکند
وجنت خلد نبود واگر جنت خلد بود هرگز بیرون نمی آمد ومکان بهشت باید دانست

که در جهت آسمانست و مشهور است که در بالای آسمان هفتم است و در آیهٔ کریمه وارد شده است
که عرض بهشت آسمانها و زمینست و خلافست در معنی آن بعضی گفته اند که یعنی اگر آسمانها
و زمین را پهلوی یکدیگر بگذارند وسعت بهشت مثل همه اینهاست و بعضی گفته اند که یعنی
اگر آسمانها و زمینها را طبقه طبقه بکنند که هر یک از آن طبقها سطحی باشد مؤلف از
اجزای لایتجزی و بعضی را ببعضی وصل کنند که یک سطح شود هر آینه مثل عرض بهشت
خواهد بود و بعضی گفته اند از برای شخصی اینقدر خواهد بود و بر هر تقدیر اعتراض کرده اند
که هرگاه عرضش مثل آسمان و زمینست چگونه در آسمان میگنجد و جواب گفته اند که میگوئیم
بالای آسمانهای هفت گانه است پس میتواند بود که بزرگتر از آسمانها باشد چنانچه در حدیث
وارد شده است در وصف بهشت که سقف آن عرش رحمانست و روایتست که رسول هرقل
پادشاه روم از حضرت پرسید که تو دعوت میکنی مردم را بسوی بهشتی که عرضش آسمانها
و زمین است پس جهنم در کجاست حضرت فرمود سبحان الله روز که آمد شب در کجاست
و در معنی این حدیث گفته اند که همچنانکه شب و روز مقابل یکدیگرند چون روز در جهت
باشد شب در جهت سفل است همچنین بهشت در فوق سموات و جهنم در تحت ارضین
و عامه روایت کرده اند از انس بن مالک پرسیدند که بهشت در زمین است یا در آسمان گفت
کدام آسمان و زمین گنجایش بهشت دارد گفتند پس در کجاست گفت بالای آسمانهای هفت
گانه است در زیر عرش و اگر گویند هرگاه بهشت در بالای آسمانها باشد و جهنم در زیر
طبقهٔ هفتم زمین پس چگونه صراط را بر روی جهنم میگذارند و از آن عبور میکنند بسوی
بهشت جواب گوئیم که تفکر در اینها ضرور نیست بلکه مجوز نیست و ایمان اجمالی بآنچه انبیا
علیهم السلام خبر داده اند ایمان باید آورد و تفکر در تفاصیل اینها موجب نظر شبهات
شیطانیست نباید نمود و کسی که دست از اصول فاسدهٔ حکما بر دارد و بآیات و اخبار
اذعان نماید همه با یکدیگر منطبق میتواند شد زیرا که هرگاه افلاک فرو ریزد و آسمانها

در هم پیچیده شود و عرش بزیر آید بهشت نیز بزیر خواهد آمد و عرش سقف آن
خواهد بود و میتواند بود که وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ اشاره باین باشد و جهنم را بلند
میگردانند و ظاهر میسازند چنانکه فرموده است وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ و چنانچه
علی بن ابراهیم روایت کرده است که دریاها و زمین همه آتش میشوند و اضافهٔ جهنم میشوند
و صراط را بر روی او نصب میکنند و راهی میشود مستقیم بسوی بهشت و چون از اینها
گذشتند منتهی میشود به بهشت و عرش الهی که سقف آنست و جزوی از عرش متصل
بمحشر خواهد بود و محل حضور انبیا و اوصیا و مؤمنان خواهد بود و منابر انبیا و اوصیا را
در آنجا خواهند گذاشت و عرش را بر روشی که حکما گفته اند فلکی قرار نباید داد بلکه جسمی است
اعظم از همهٔ اجسام و مربع و قوایم دارد و اینکه طول صراط چندین هزار سالست با اینها موافق است
و مکان امریست موهوم و تابع و متمکن است و چنانکه پیش از خلق عالم مکانی نبود و بعد از
خلق اجسام مکان بهم رسید همچنین بعد از حرکت عرش و بهشت مکان آنها بهم میرسد
و آن مکانها برطرف میشود و حکم فوق اجسام بهم میرساند و استحاله این نوع از خلا
معلوم نیست و بر تقدیری که محال باشد ممکن است حق تعالی جسم دیگر در آنجا خلق کند
و بالجمله کسی که دست از قواعد و اصول حکما که منتهی بر شبهات واهیه است بردارد
و همهٔ اینها با یکدیگر موافق میشود با آنکه تفکر در اینها چنانکه گفتیم ضرور نیست و اذعان
اجمالی کافیست وَاللهُ الْمُوَفِّقُ لِلْخَيْرِ وَالصَّوَابِ وَإِلَيْهِ الْمَرْجِعُ وَالْمَآبُ

فصل پانزدهم

در بیان صفتی چند است که در آیات و اخبار از برای بهشت وارد شده است و اعتقاد بآنها
لازم است باید دانست که بهشت دار بقا و سلامتست و در آن مرگ نمیباشد باجماع و آیت
وَإِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى اگر نقل کلام اهل جهنم نباشد استثنای منقطع خواهد بود و مراد
مرگ دنیا خواهد بود نه مرگ در بهشت چنانچه بعضی توهم کرده اند در عصر سابق
و جمعی تکفیر ایشان باین سبب میکردند و همچنین در آیهٔ دیگر فرموده است که نمیچشند

دران مرك را مكر اول مراد مرك دنياست وايضا در بهشت پيرى وكرى وكورى
ودرد وبيمارى وآفت ومرض وهم وغم والم نميباشد وايضا فقر واحتياج ووا
ماندكى نيست وهرچه نفس خواهش كند وديده ازان لذت بردارد واز براى آدمى
حاصل است ودار خلود است هركز ازان بيرون نميرود ومنزل پاكان ونيكان است
ودرآن بغض وحسد وعداوت ونزاع وجدال نميباشد وهركس بانچه حق تعالى باو عطا
كرده است راضيست وآرزوى مرتبه ديكرى نميكند وبعضى كفته اندكه اهل مرتبه
اعلى بديدن اهل مرتبه ادنى مى‌آيند وايشان بمرتبه اعلى نميروند كه مبادا مرتبه ايشان
درنظر ايشان پست شود وعيش ايشان منقص كردد واين ضرور نيست زيراكه ممكنست
كه حق تعالى ايشانرا بمرتبه خود راضى كرده باشدكه آرزو وخواهش مرتبه ديكرى نكنند و
ايضا چنانكه در دنيا بعضى از مردم مطعومات دنيه را برمأكولات لذيذه ترجيح
ميدهند ودرجات خسيسه واشغال باطله را بر مراتب عاليه اختيار ميكنند ممكن
است دران نشأ هر يك مرتبه خود را بهتر از مراتب ديكران داند وبان راضى و
مشعوف باشد ولهذا فرموده است وَلَهُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ پس انچه
نفس هركس خواهش كند باو ميدهند وخواهشهاى انفس مختلف است اما در روايات معتبره
وارد شده استكه اهل درجه سافله بدرجه عاليه نميروند ديكر انكه ايشانرا بول وغايط
وكثافات نميباشد وبعنوان عرق خوشبو از ايشان دفع ميشود وزنان ايشانرا نيز از
حوريان وادميان حيض ونفاس واستحاضه وولادت وبول وغايط ورشك وحسد
وعداوت وبدى اخلاق كه عادت زنانست نميباشد وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ را باين
تفسير كرده اند وروشنى بهشت از افتاب وماه وستاركان نيست وپيوسته هواى
مابين طلوع صبح وطلوع افتابست وَظِلٍّ مَمْدُودٍ را باين تفسير كرده اند وشراب
دنيا مستى وصداع وبول وغايط وقى وتلخى وتهوع ميدارد ولغو وفحش ودشنام

باان ميباشد وشراب بهشت هيچيك ازانها ندارد ولذت شرابرا باضعاف غير
متناهى دارد وچون دروقت شراب ميوه وكباب وملاقات احباب لذيذتر ميباشد
وازدست غلامان خوش لقا ومصاحبت حورى طلعتان زيبا خوشتر مينمايد ودر وصف
مجلس بهشت آيين ايشان فرموده استكه بركرسيهاى بافته از مفتول طلا ونقره ومزين
بمرواريد وجواهر نشسته باشند تكيه برانها داده باشند روبروى يكديكر كردند
برايشان غلامان ومردان كوشواره دركوش باقدحها وابريقها از طلا ونقره وانواع
وجواهر وكاسها از شراب معين كه از نوش كردن انها صداع بهم نرسانند وعقلشان
زايل نكردد وميوها از براى مزه هر ميوه راكه اختيار كنند وكوشت كباب از هر مرغى
كه خواهش كنند ومصاحبت حوريان سيم اندامان سياه چشم مانند مرواريد ناسفته
تازه از صدف بيرون آمده ونشنوند دران شراب خوردن نه سخن لغوى ونه چيزى كه
متضمن فحش يا كناهى باشد مكر سلام وتحيتى كه يكديكر را بان نوازش كنند پس نظر كن
لطف وكرم خداوند كبير راكه باين ذرهاى حقير وبندهاى سراپا تقصير بچه مهربانى
سلوك كرده واز براى رغبت ايشان بطاعت وبندكى مجلس عيش ايشانرا بچه شايانى
وآيانى بيان فرموده وبعوض عمل ناقصى كه بلطف وتوفيق واسباب وادوات
اوبعه او در ايام قليله فانيه دنيا ازبندكان ضعيف او بعمل آمده چه بزمهاى جسمانى
در بهشت جاودانى از براى اين غلامان سركش جانى فانى مرتب داشته فَلَهُ
الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وايضا بايد دانست كه منازل بهشت اكثر
غرفهاست زيراكه التذاذ از سير نهرها وكلها وسبزها در غرفه بيشتر ميباشد
وعيب غرفه در دنيا احتياج بنزولست ودشوارى ان واهل بهشت را احتياج
بنزول نيست واكر خواهند باسانى فرود ميتوانند آمد ومرويست كه نهرهاى بهشت
بى رخنه كه در زمين بكنند بلند ميشوند بقدر انچه ميخواهند درميان منازل او در

زیر غرفها و درختان ایشان جاری میشوند و ابن بابویه رحمه الله در فقیه و امالی
از عبد الله بن علی روایت کرده است که گفت در مصر بخدمت بلال مؤذن رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم و وصف بنای بهشت از او پرسیدم گفت شنیدم از
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که حصار بهشت یکخشت از طلاست و یکخشت از نقره
و یکخشت از یاقوت و بجای گل مشک ناب بکار برده اند و کنگرهای ان از یاقوت سرخ و
سبز و زرد است پرسیدم درهای ان از چه چیز است گفت درهای ان مختلف است باب
الرحمه از یاقوت سرخست گفتم حلقه اش چیست گفت باب الصبر در کوچکیست و یک
لنگه است و از یاقوت سرخست و باب الشکر از یاقوت سفید است و دو مصراع است
و مابین این دو مصراع پانصد ساله راهست و از او خروشی و ناله هست و میگوید خدا
وندا اهلم را بسوی من بیاور گفتم ایا در سخن میگوید بلی خداوند صاحب جلال و اکرام
او را بسخن می آورد و اما باب بلا از یاقوت زرد است و یک مصراع است و چه بسیار
کم است کسی که از این در داخل شود و اما در بزرگتر پس داخل میشوند از ان بندگان
شایسته خدا که اهل زهد و ورع اند و رغبت کنند کانند بسوی خدا و انس گیرندگان
با او چون داخل بهشت شدند در کشتیها می نشینند و سیر میکنند در دو نهر از آب
صافی و کشتیها از یاقوتست و انچه کشتی بان حرکت میدهند از مروارید است و در ان کشتیها
ملایکه از نور هستند که جامهای سبز بسیار سبز پوشیده اند گفتم ایا از نور سبز میباشد
گفت جامها سبز است و در انها نوری هست از نور پروردگار عالمیان و ایشان بر دو طرف
ان نهر سیر میکنند گفتم اسم ان نهر چیست گفت جنة المأوی گفتم آیا در وسط ان بهشت
بهشت دیگر هست گفت بلی جنت عدن و ان وسط بهشتهاست و حصارش از یاقوت
سرخست و سنگریزه اش از مروارید است گفتم در میان ان بهشت دیگر هست فرمود بلی
جنة الفردوس و حصارش از نور است و غرفهایش از نور پروردگار عالمیان است و فی

میفرماید در بهشت خیرات حسان هستند خوش خلقها و خوب روها و بعضی گفته اند
ایشان زنان دنیا اند و بهتر اند از حوریان و روایت کرده اند که زنان اهل بهشت دست
یکدیگر را میگیرند و غنا و خوانندگی میکنند بصدای چندکه خلایق مثل ان نشنیده
باشند گویند مائیم راضیان که خشم نیائیم مائیم اقامت کنندگان که هرگز حرکت نکنیم مائیم
خیرات حسان دوستان شوهران کرام چون حوریان این سخنان بگویند زنان دنیا
در جواب ایشان گویند مائیم نماز گذارندگان و شما نماز نکرده اید و مائیم روزه دارندگان
و شما روزه نداشته اید و مائیم که وضو ساخته ایم و شما نساخته اید و مائیم که تصدق کرده ایم
و شما نکرده اید پس بر ایشان غالب میشوند و عیاشی روایت کرده است که از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلم پرسیدند که هرگاه مرد مؤمنی زن مؤمنه داشته باشد و هر دو
بمیرند و داخل بهشت شوند آیا در بهشت زن و شوهر یکدیگر خواهند بود حضرت
فرمود که حق تعالی عادلست اگر مرد افضل است از زن مرد را مخیر میکنند اگر اختیار کرد
از زنان او خواهد بود و اگر نخواست زن او نخواهد بود و اگر زن بهتر از مرد باشد زن را
مخیر میکنند اگر ان شوهر را اختیار کرد شوهر او خواهد بود و اگر نخواست شوهر او نخواهد
بود و حضرت فرمود که مگوئید که بهشت یک بهشت است حق تعالی میفرماید که در مابین
دو و نزد دیگر از ان دو بهشت دیگر هست و مگوئید بهشت یک درجه است بلکه
درجهاست بعضی بالای بعضی و زیادتی مردم در درجات باعمال میباشد راوی
گفت دو مؤمن داخل بهشت میشوند و یکی مکانش بلند تر است از دیگری پس اگر
میخواهد ملاقات کند دیگری را آیا میتواند فرمود که انکه بالاتر است پایین میتواند آمد
که پست تر را ببیند و انکه پست تر است بدرجه بالا نمیتواند رفت زیرا که ان بالاتر از مرتبه
اوست و لیکن اگر خواهند یکدیگر را ملاقات میکنند بر روی کرسیها که نشسته اند
در مرتبهای خود یکدیگر را ملاقات میکنند و ایضا روایت کرده اند که علا بن سیابه با حضرت

عرض کرد که مردم تعجب میکنند از ما هرگاه میگوئیم که جمعی از جهنم بیرون می آیند
داخل بهشت میشوند و میگویند چون میشود که ایشان با دوستان خدا در بهشت باشند
حضرت فرمود که خدا میفرماید وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ نه والله که ایشان با دوستان
خدا در یک مکان و در یک بهشت نخواهند بود راوی پرسید که ایشان کافر بودند فرمود
نه والله اگر کافر میبودند داخل بهشت نمیشدند گفت مؤمن بودند فرمود نه والله
اگر مؤمن بودند داخل جهنم نمیشدند ولیکن واسطه اند میان مؤمن و کافر و ابن بابویه
بسند مخالفین از ابن عباس روایت کرده است که حلقه در دروازه بهشت از یاقوت سرخ است
و بر صفحهای طلا آویخته است چون آن حلقه بر صفحه میخورد صدا میکند که یا علی و علی بن
ابراهیم روایت کرده است که نصرانی شام از حضرت امام محمد باقر علیه السلم سوال کرد
از اهل بهشت که طعام میخورند و فضله ندارند نظیر ایشان در دنیا چیست فرمود
که نظیر ایشان مثل جنین است در شکم مادر میخورد آنچه مادرش میخورد و غایط نمیکند
و ایضا بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج داخل بهشت شدند دید ملکی چند
عمارت میسازند که یکخشت از طلاست و یکخشت از نقره است و گاهی دست باز میدارند
پرسید که چه سبب دارد که گاهی میسازید و گاهی دست برمیدارید گفتند انتظار خرجی
میکشیم پرسید خرجی شما چیست گفتند گفتن مؤمن است سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ
لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ هرگاه میگوید ما میسازیم و هرگاه دست برمیدارد
ما دست برمیداریم و ابن بابویه و عیاشی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه روایت کرده اند که طوبی درختی است در بهشت که اصل آن در خانه
حضرت رسول است صلی الله علیه و آله و سلم و هیچ مومنی نیست مگر آنکه در خانه او
شاخی از آن درخت هست و هیچ خواهشی در خاطر او خطور نمیکند مگر آنکه شاخ

در خانه او از ان بر ای او حاضر میکنند و اگر سواری تند رو در سایه او صد سال براند
از ان بیرون نمیرود و اگر کلاغی از پایین ان پرواز کند تا از پیری تمام ان سفید شود
به بالای ان درخت نرسد و ایضا ابن بابویه از انحضرت روایت کرده است که در
بهشت درختی هست که از بالای ان حلهها بیرون می آید و از زیر ان اسبان با زین
و لجام و بال و پر بیرون می آیند که سرگین و بول نمیدارند و دوستان خدا بر آنها سوار
میشوند و پرواز میکنند در بهشت با ایشان هر جا که خواهند پس جمعی که از ایشان
پست تراند میگویند ای پروردگار ما چه عمل باعث این شده است که این بندگان
تو باین مرتبه رسیده اند خداوند جلیل فرماید که ایشان در شبها بعبادت برخاستند
و خواب نمیکردند و روزها روزه میداشتند و چیزی نمیخوردند و با دشمنان جهاد
میکردند و بخل نمیورزیدند و ایضا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در بهشت غرفه چند هست
که از بیرون انها اندرون انها و از اندرون انها بیرون انها دیده میشود و از امت من
کسی در انها ساکن میشود که سخن او نیکو باشد و طعام بمردم بخوراند و بسیار رساند سلام
کند و نماز کند در شب در هنگامیکه مردم در خواب باشند و ایضا از حضرت امام موسی
کاظم علیه السلم روایت کرده است که ام سلمه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
پرسید که زنی دو شوهر کرده است و همه داخل بهشت میشوند آن زن از کدام یک از ان
دو شوهر خواهد بود حضرت فرمود ای ام سلمه از ان شوهری که بهتر بوده و خوش
خلق تر باشد و سلوکش با اهلش بهتر باشد ای ام سلمه حسن خلق خوبی دنیا و
آخرت را برده است و علی بن ابراهیم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم بسند
کالصحیح روایت کرده است که طوبی درختیست در بهشت و اصلش در خانه حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه است و در خانه هر شیعه شاخی از شاخهای ان هست و

ونیز ترسیدند وتصدق میکردند

هر یکی از ان امتی را سایه میکند و فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
فاطمه را بسیار میبوسید عایشه را بد آمد و گفت زن شوهر دار را چرا اینقدر میبوسی
فرمود ای عایشه در شب معراج داخل بهشت شدم جبرئیل مرا نزد درخت طوبی برد
و از میوه ان بمن داد که تناول نمایم پس خدا ان را ابی کرد در پشت من چون بزمین آمدم
با خدیجه نزدیکی کردم و حامله شد بفاطمه پس هرگاه او را میبوسم بوی درخت طوبی
از او استشمام میکنم و ایضا بسند کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بخدمت
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که فدای تو شوم ای فرزند رسول خدا
مرا مشتاق گردان بسوی بهشت حضرت فرمود که بوی بهشت هزار ساله راه از مسافتهای
دنیا احساس میشود و پست ترین اهل بهشت بحسب منزل چنانست که اگر جمیع جن و انس
مهمان او شوند هر آینه از طعام و شراب انمقدار نزد او باشد که همه را کافی باشد و از نعمتهای
خدا که نزد اوست چیزی کم نشود و کمترین اهل بهشت بحسب رتبه و منزلت چون داخل بهشت شود
سه حدیقه در نظر او در اید چون داخل حدیقه پستتر شود انمقدار از ان زنان و
خدمتکاران و میوه ها و نهرها در نظر او جلوه نماید که دیده اش روشن گردد و دلش
شاد گردد و حمد و شکر منعم حقیقی بجا آورد پس گویند سر بلند کن و بجانب بالا نظر کن
چون حدیقه دویم را مشاهده نماید در ان نعمتی چند بیند که در حدیقه اول ندیده باشد
گوید پروردگارا این را نیز بمن عطا کن ندا رسد که شاید که این را بدهیم باز دیگر برا خواهش
نمائی گوید همین بس است مرا و دیگر آرزو نمیکنم و چون داخل ان حدیقه شود مسرت
و شادی او مضاعف شود و شکر حق تعالی ادا کند پس درهای از جنة المأوی بروی
او بگشایند و اضعاف انچه بیشتر دیده بود در انجا مشاهده نماید و گوید تراست حمد ای
پروردگار من که مرا نجات دادی از عذاب نیران و منت گذاشتی بر من بنعمتهای بی پایان
چنانچه ابو بصیر گریست و گفت فدای تو شوم شوق مرا زیاده گردان حضرت فرمود ای

بهشت نهری هست که در کنارهای ان دختران روئیده اند هرگاه مؤمنی یکی از انها
بگذرد او را خوش آید ان را بگیرد و حق تعالی بجای ان دیگری برابرویاند گفت فدای تو شوم
باز زیاده کن فرمود بهر مؤمنی هشتصد دختر باکره و چهار هزار زن ثیب میدهند
و دو زن از حور العین گفت فدای تو شوم هشتصد باکره فرمود بلی هر وقت که نزد
ایشان برود باکره باشند گفت فدای تو شوم از چه چیز خلق شده اند حور العین فرمود
که از تربت نورانی بهشت که شعاع بدن ایشان از پس هفتاد حله درخشان باشد و
بر وایتکه دیگر مغز استخوان ساقهای او از زیر هفتاد حله نماید جگر او آینه مؤمن باشد
که روی خود را در ان بیند و جگر مؤمن آینه او باشد گفت فدای تو شوم آیا حور یان را
سخنی هست که بان تکلم نمایند فرمود که بلی سخنی با نهایت حلاوت و غنج و دلال خوانندگی
کنند بصدای دلربائی که خلایق مثل ان نشنیده باشند گویند مائیم خالدان که هرگز نمیریم
مائیم نرم و ناعم که هرگز آزرده نشویم مائیم اقامت کنندگان که هرگز از بهشت بدر نرویم مائیم
خشنودان که هرگز بخشم نیائیم خوشا حال کسی که ما از برای او خلق شده ایم مائیم انها که
اگر گیسوی یکی از ما را در میان آسمان بازدارند نور ان دیدها را خیره کند و بروایت دیگر
اگر از ما را در میان آسمان بازدارند هر آینه مستغنی گردانند ایشان را از نور آفتاب و ماه و در
ثواب الاعمال روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حق تعالی هیچ
خلقی را نیافریده است مگر انکه از برای او در بهشت خانه و در جهنم خانه مقرر کرده است
چون اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن شوند منادی ندا کند که ای اهل
بهشت مشرف شوید پس مشرف شوند بر جهنم و منازلی که در جهنم از برای ایشان مقرر کرده بودند
بلند کنند و بایشان بنمایند و بگویند اینها منازل شماست که اگر معصیت خدا میکردید داخل
این منازل میشدید پس اگر کسی از فرح و شادی میمرد بایست اهل بهشت در ان روز از
شادی هلاک شوند که ان عذاب از ایشان رفع شده است پس ندا کنند که ای گروه

[illegible]

اهل جهنم پس بالا کنید و نظر کنید بسوی منازل خود در بهشت پس چون نظر کنند بایشان بنمایند منازل ایشان را و نعمتهائی را که در آنجا از برای ایشان مقرر بوده و گویند اینها منازل شما است و اگر اطاعت خدا میکردید داخل این منازل میشدید پس اگر کسی از حزن و اندوه میمرد بایست در آن روز اهل جهنم از حزن بمیرند پس منازل اهل جهنم را باهل بهشت بمیراث میدهند و منازل اهل بهشت را باهل جهنم بمیراث میدهند و این است معنی قول حق تعالی أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ یعنی ایشانند وارثان که بمیراث میبرند فردوس را و ایشان همیشه در آنجا خواهند بود و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که هیچ حسنه نیست مگر آنکه خدا از برای آن ثوابی مقرر کرده است بغیر نماز شب که از بسکه ثواب آن عظیم است بیان نفرموده است و گفته الله که پس نمیداند نفسی آنچه پنهان کرده اند از برای ایشان از چیزهائی که موجب روشنی چشم ایشان است از برای جزای آنچه میکردند پس حضرت فرمود بدرستی که خدا را کرامتی هست بر بندگان مؤمن خود در هر روز جمعه که چون روز جمعه شود حق تعالی بفرستد بسوی مؤمن ملکی را با خلعت حله چون ملک بدروازه بهشت مؤمن رسد بگوید از برای من رخصت بطلبید که داخل بهشت شوم بر فلان مؤمن پس دربانان بنزد مؤمن بروند و بگویند رسول پروردگار تو در دروازه ایستاده و رخصت میطلبد که داخل شود مؤمن با زنان خود مصلحت کند ایشان گویند ای آقای ما بحق آن خداوندی که بهشت را از برای تو مباح گردانیده است چیزی از برای تو نیکوتر از این نمیدانیم که پروردگار تو از برای تو خلعت فرستاده است پس یکی از آن حلها را [illegible] برسد چون در آنجا جمع شوند نوری از انوار حق بر ایشان جلوه کند و بسجده بیفتند حق تعالی فرماید ای بندگان من سر بردارید [illegible] جمیع این مشقتها را از شما برداشتم ایشان گویند چه چیز بهتر میتواند بود از آنچه بما عطا کرده پس از جانب حق بایشان ندا رسد

که مضاعف گردانیدم آنچه را بشما عطا کرده بودم هفتاد برابر پس در هر روز جمعه نعمتها برای ایشان هفتاد برابر سابق مضاعف میگردد و اینست معنی آنچه حق تعالی فرموده است وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ و بهشتی گفت شب جمعه شبیست نورانی و روزش روزیست روشن پس در آن شب و روز بسیار بگوئید تسبیح و تکبیر و تهلیل و ثنای بر خدا را و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستید چون مؤمن بر گردد بسوی زنان خود هر چیز که بگذرد از نور او روشن شود تا بنزد زنان خود برسد پس گویند بحق خداوندی که مباح گردانیده است برای ما بهشت را هرگز ترا باین نیکوئی تا این ساعت ندیده ایم گوید این بسبب آنست که نظر کردم بنور پروردگار خود پس فرمود که زنان او غیرت بر یکدیگر نمیبرند و حایض نمیشوند و خود ستائی نمیکنند راوی گفت فدای تو شوم میخواهم سؤالی کنم از تو از چیزی که شرم میکنم از آن فرمود که آیا در بهشت غنا و سرود میباشد فرمود که درختی در بهشت هست امر میکند حق تعالی بادهای بهشت را که بوزند بر آن درخت صداهای چند از آن ظاهر شود که هرگز خلایق باین خوشی صداها نشنیده باشند پس حضرت فرمود که این عوض از برای کسی است که در دنیا از ترس خدا ترک شنیدن غنا کرده باشد راوی گفت فدایت شوم زیاده بفرما فرمود که حق تعالی بهشتی بدست خود خلق کرده است که دیده از مشاهده آن ننموده و مخلوقی بر آن مطلع نگردیده است میگشاید آنرا پروردگار در هر صباح و میفرماید زیاده نسیم او زیاده کن شمیم او اینست که حق تعالی میفرماید فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و ایضا بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کردند از تفسیر قول حق تعالی يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَٰنِ وَفْدًا یعنی روزی که محشور گردانیم متقیان را بسوی خداوند رحمان گروه گروه حضرت فرمود یا علی این گروه نیستند مگر سواران و ایشان مردانی چندند که از معاصی خدا پرهیز کرده

کردند پس خدا دوست داشت ایشانرا و مخصوص خود کردانید و اعمال ایشانرا
بپسندید و ایشانرا متقیان نام کرد پس فرمود یا علی بحق خداوندی که حبه را شکافته و
کیاه بیرون آورده و خلایق را خلق کرده ایشان از قبرها بیرون می آیند و ملایکه استقبال
ایشان میکنند بناقه چند از ناقهای بهشت که برانها جهازهای طلا بسته باشند مکلل
بمروارید و یاقوت و جلهای انها از استبرق و سندس بهشت باشد از بافته ارغوانی
و پرواز کنند ان ناقها با ایشان بسوی محشر با هر فردی از ایشان هزار ملک روند از پیش او
و از جانب راست او و از جانب چپ او و ایشانرا بسرعت تمام برند تا در بزرک بهشت و بر در
بهشت درختی هست که برکی از ان هزار کس را سایه کند و در جانب راست آن درخت چشمه هست
پاک کننده و پاکیزه کننده هر یک از ایشان یک شربت از ان بیاشامند پس پاک کند حق تعالی
دلهای ایشانرا از حسد و بریزد بان موهای زیادرا از بدنهای ایشان اینست
و اینست معنی قول حق تعالی وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا یعنی بیاشاماند
بایشان پروردکار ایشان شرابی پاک کننده پس میروند بسوی چشمه دیکر از جانب چپ
ان درخت پس غسل میکنند دران و انرا عین الحیوة میکویند یعنی چشمه زندکانی
نمیمیرند هرکز پس ایشانرا باز میدارند در پیش روی عرش خدا و حال آنکه سالم کردیده اند
از آفتها و بیماریها و دردها و سرما و کرما که هرکز بانها مبتلا نشوند پس خداوند جبار
خطاب کند بملایکه که با ایشانند که حشر کنید دوستان مرا بسوی بهشت و ایشانرا
با خلایق باز مدارید که سبقت کرفته است رضای من از ایشان و واجب کردیده است
رحمت من از برای ایشان و چکونه خواهم ایشانرا با اصحاب حسنات و سیات باز دارم
پس میبرند ایشانرا ملایکه بسوی بهشت چون بدر دروازه بزرک بهشت رسند ملایکه
حلقه را بر در زنند از ان صدای عظیمی ظاهر شود که جمیع حوریان که کریم منان برای
دوستان خود در قصرهای جنان مهیا کرده است ان صدارا بشنوند و شادی کنند

وبشارت

وبشارت دهند یکدیکر را بآمدن ایشان و کویند آمدند بسوی ما دوستان خدا
پس در بهشت را برای ایشان بکشایند و داخل بهشت شوند و مشرف شوند بر ایشان
از حوریان و آدمیان و کویند مرحبا مرحبا بشما و خوش آمدید چه بسیار شدید بود شوق ما
بملاقات شما و دوستان نیز با ایشان چنین کویند پس علی بن ابی طالب صلوات الله
علیه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کرد از تفسیر قول حق تعالی لَهُمْ غُرَفٌ
مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ یعنی ایشانرا غرفها هست و از بالای انها غرفها هست پرسید که از
برای چه بنا کرده اند این غرفهارا یا رسول الله حضرت فرمود که یا علی خدا این غرفهارا
بنا کرده است از برای دوستان خود بمروارید و یاقوت و زبرجد و سقفهای انها
از طلاست و منقش کرده اند از نقره و هر غرفه هزار در دارد از طلا و بر هر دری
ملکی موکل است و دران غرفها فرشها بلند کردانیده بعضی را بر بالای بعضی افکنده
از حریر و دیبا برنکهای مختلف و میان انهارا پر کرده باشند از مشک و عنبر و کافور
و اینست معنی قول حق تعالی وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ و چون داخل شود مؤمن بسوی منازل
خود در بهشت بر سر او تاج کرامت و پادشاهی بکذارند و بپوشانند بر او حلهای طلا
و نقره و در اکلیل زیر تاج یاقوت و مروارید بافته باشند و بپوشانند او را هفتاد
حله برنکهای کوناکون و نوعهای مختلف بافته بطلا و نقره و مروارید و یاقوت سرخ
چنانکه حق تعالی فرموده است که زیور میکنند ایشانرا بدست رنجها از طلا و مروارید
و پوشش ایشان در بهشت حریر است و چون مؤمن بر تخت خود بنشیند تخت او
بحرکت آید از شادی و چون قرار بکیرد ولی خدا در منازل خود در بهشت رخصت
بطلبید بر او ملکی که موکل است به بهشتهای او که تهنیت و مبارکباد کوید او را بکرامتهای
خدا پس باو کویند خدمتکاران مؤمن از غلامان و کنیزان که باش در جای خود که ولی
خدا تکیه کرده است بر تخت خود و زوجه حوریه سیاه چشم او مهیا مصاحبت او کردیده است

صبر کن تا ولی خدا از شغل خود فارغ گردد پس زوجه حوریه او از خیمه بیرون خرامد
و بجانب او روان گردد و کنیزان او بر دور او احاطه کرده باشند و هفتاد حله
پوشیده باشد که بیاقوت و مروارید و زبرجد بافته باشند و بمشک و زعفران و
عنبر رنک کرده باشند و بر سرش تاج کرامت گذاشته باشند و در پاهایش دو نعل
طلا بوده باشد مکلل بمروارید و یاقوت و بندان نعلها از یاقوت سرخ باشد پس
چون نزدیک شود بولی خدا خواهد برخیزد بسوی او از روی شوق حوریه گوید ای
ولی خدا امروز روز تعب و مشقت نیست برمخیز من از توام و تو از منی پس مقدار پانصد
سال از سالهای دنیا با یکدیگر معانقه کنند که هیچیک از دیگری ملول نشوند پس مؤمن
نظر کند بگردن حوریه در ان قلاده از یاقوت سرخ بیند که در میان ان لوحی بوده
باشد که بران نوشته باشد که توای ولی خدا حبیب منی و منم حوریه حبیبه تو و شوق
من بسوی تو بنهایت رسیده است و شوق تو بسوی من بنهایت رسیده است پس خداوند
کریم هزار ملک بفرستد برای تهنیت مؤمن و تزویج کردن حوریه با او چون باول دری
از درهای بهشتهای او برسد گویند بملکی که موکلست بران در که رخصت بطلب از
برای ما بر ولی خدا بدرستی که خداوند رحیم ما را بمبارکباد و تهنیت او فرستاده است
ملک گوید باشان باشید تا من بحاجب بگویم تا ولی خدا را اعلام کند و میان ملک
و حاجب سه باغ فاصله باشد برود بنزد حاجب و او را اعلام کند که هزار ملک را
پروردگار عالمیان فرستاده است برای تهنیت ولی خدا و از او رخصت دخول میطلبد
حاجب گوید بر من دشوارست که از برای احدی بر ولی خدا رخصت بطلبم و او با زوجه
خود خلوت کرده است و میان حاجب و ولی خدا دو باغ فاصله باشد پس حاجب
رود بسوی قیم و او را اعلام کند و قیم رود بنزد خدمتکاران مخصوص و ایشان را
اعلام کند که رسولان خداوند جبار بر در عرصه ایستاده اند و ایشان هزار ملک اند

که برای تهنیت ولی خدا آمده اند او را اعلام کنید که ایشان بر در ایستاده اند
و انتظار رخصت میکشند و چون خدمتکاران بولی خدا عرض کنند و رخصت دهد
ایشان را داخل شوند و غرفه هزار در داشته باشد و بر هر دری ملکی موکل باشد
پس دربانان درها را بگشایند و از هر دری ملکی از رسولان خدا داخل شوند و هر
یک رسالت خداوند جبار را برسانند و اینست معنی قول حق تعالی وَالْمَلَائِكَةُ
يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ یعنی ملائکه داخل میشوند از هر دری از درهای
غرفه میگویند سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ یعنی سلام خدا بر شما
باد و سلامتی جمیع بلاها از برای شماست نسبت بانچه صبر کردید در دنیا پس نیکو
آخرت خانه ایست این خانه شما حضرت فرمود که اشاره باینست وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ
نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا یعنی اگر به بینی در انجا خواهی دید نعمت فراوان و پادشاهی عظیم
که ملائکه رسولان خدا رخصت میطلبند از او و بی رخصت داخل نمیشوند در بهشت
و غرفه او و فرمود که نهرها جاری میشود در زیر قصرهای ایشان و میوها نزدیک است
چنانچه حق تعالی فرموده است وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا یعنی
نزدیک باشد بایشان سایه درختان ان بهشتها و آسان کرده باشند چیدن میوه
ان درختها را آسان کردنی چنانکه گفته اند که اگر برخیزد درختان بلند شود بقدر قامت
او و اگر بنشیند شاخها سر بزیر آورند تا دستش بانها برسد و اگر خواهد فرود آیند
حضرت فرمود که چنان آسان شود چیدن میوها بر ایشان که از بسکه نزدیک باشند بایشان
مؤمن هر نوعی از میوها که خواهش کند بدهان خود بچیند در وقتی که تکیه کرده باشد
و انواع میوها با او خطاب کنند که ای ولی خدا مرا بخور پیش از انکه انرا بخوری و فرمود
هیچ مؤمنی نیست مگر انکه از برای او درختهای بسیار هست بعضی دار بست کرده
و بعضی دار بست نکرده و نهرها دارد از شراب و نهرها از آب و نهرها از شیر و نهرها

از عسل و چون ولی خدا طعام چاشت طلبد آنچه نفس او در آنوقت خواهش میکند
برای او حاضر میسازند بدون آنکه خواهش خود را ذکر کند پس خلوت میکند با برادران
مؤمن خود و بدیدن یکدیگر میروند و تنعم میکنند در ظل ممدود یعنی در هوائی
مانند ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب و از آن نیکوتر و بهتر و از برای هر مؤمنی هفتاد
زوجه از حوریان دارد و چهار زن از آدمیان و مؤمن یکساعت با آدمیه و یکساعت
با حور خلوت میکند بر تختهای خود تکیه کرده و نظر میکنند بیکدیگر و گاهی که
تکیه بر تخت خود کرده باشد شعاعی از نور او را فرو گیرد گوید بخدمتکاران خود
که این چه شعاع بود که مرا فرو گرفت شاید جناب مقدس الهی متوجه من گردیده باشد
و این شعاع از نور جلال او باشد خدمتکاران باو گویند که جناب حق تعالی از آن مقدس
تر است که این انوار شبیه بانوار او باشد بلکه این نور از حوریه ایست از زنان تو که هنوز
بنزد تو نیامده است مشرف شد بر تو از خیمه خود از روی اشتیاق بتو و محبت و ملاقات
تو بر او غالب گردیده است چون ترا دید که بر تخت خود تکیه کرده تبسم کرد بسوی تو
و آن شعاعی که دیدی و نوری که بتو احاطه کرد از سفیدی و لطافت و صفا و ضیای دندانهای
او بود پس ولی خدا میفرماید که رخصت دهید او را که فرود آید بسوی من پس مبادرت
کنند بسوی او هزار غلام و هزار کنیز برای آنکه او را بشارت دهند که ولی خدا
ترا خواسته است پس از خیمه خود بزیر آید و هفتاد حله پوشیده باشد برنگهای
مختلف بافته بطلا و نقره و مکلل بمروارید و یاقوت و زبرجد و معطر گردانیده
بمشک و عنبر و مغز ساق او از زیر هفتاد حله نمایان باشد و طول قامتش هفتاد
ذراع باشد و عرض ما بین دو شانه‌اش ده ذراع و چون نزدیک شود بولی خدا
استقبال نمایند خدمتکاران او با طبقهای طلا و نقره مملو از مروارید و یاقوت و
زبرجد بر او نثار کنند پس با یکدیگر معانقه کنند [illegible]

پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که بهشتها که در قرآن مذکور است
جنت عدن است و جنة الفردوس و جنة النعیم و جنة المأوی و خدا را بهشتهای دیگر
هست که محفوفند باین بهشتها و از برای مؤمن میباشد از بهشتها آنچه دوست دارد
و خواهش نماید و تنعم کند در آنها بهر نحو که خواهد و هرگاه اراده کند مؤمن چیزی را
طلبش آنست که بگوید سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ و چون این را بگوید مبادرت کنند بسوی
او بآنچه خواهد بی آنکه طلب کند از ایشان یا امر کند بآن و اشاره باینست آنچه
حق تعالی فرموده است دَعْوٰیهُمْ فِیهَا سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَتَحِیَّتُهُمْ فِیهَا سَلَامٌ یعنی تحیت
خدمتکاران نسبت بایشان سلام است که بر ایشان سلام میکنند وَآخِرُ دَعْوٰیهُمْ
أَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ فرمود که یعنی هرگاه از لذت خود فارغ میشود از جماع
کردن و خوردن و آشامیدن خدا را شکر میکنند و میگویند الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ
و اما قول حق تعالی أُولٰئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ یعنی خدمتکاران میدانند آنچه ایشان
میخواهند و می‌آورند از برای دوستان خدا پیش از آنکه ایشان سوال کنند
و اما قوله وَهُمْ مُكْرَمُونَ یعنی هیچ چیز در بهشت خواهش نمیکنند مگر آنکه ایشان را
اکرام میکنند بآن و ابن بابویه در خصال بطرق مخالفین از جابر روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بر در بهشت نوشته شده است
پیش از آنکه خدا خلق کند آسمانها و زمین را بدو هزار سال که لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ
رَسُولُ اللّٰهِ عَلِیٌّ اَخُو رَسُولِ اللّٰهِ و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چون حق تعالی بهشت را خلق
کرد خشتی از آنرا از طلا و خشتی از نقره قرار داد و دیوارهایش از یاقوت گردانید و
سقفش را از زبرجد و سنگریزه‌اش را از مروارید و خاکش از زعفران و مشک ناب
پس فرمود باو که سخن بگو پس گفت خداوندی بجز تو نیست و زنده که هرگز ترا مرگ نمیباشد

و قیوم که همه چیز بتو قایم است و توبچیزی قایم نیستی سعادتمند کسیست که داخل
من شود پس پروردکار عزت وجلال فرمود که سوکند یاد میکنم بعزت وعظمت و
جلال وارتفاع منزلت خود که داخل تو نمیشود کسی که مداومت بر شراب کند و سوسته
مست باشد کو غیر شراب باشد و نه سخن چین و نه دویت و نه یساول ظالمان و نه
مخنث و نه کفن دزد و نه قطع کننده رحم و نه کسی که انکار قضا و قدر حق تعالی کند یا کسی
که بجبر قایل شده باشد و افعال بنده را از خدا داند وایضا از حضرت امام محمد باقر علیه
السلم روایتکرده است که فرمود بخدا سوکند که خالی نبوده است بهشت از ارواح
مومنان از روزی که حق تعالی خلق کرده است وخالی نبوده است جهنم از ارواح کافران و
عاصیان از روزی که آفریده است از مؤلف که اینحدیث منافات ندارد با آنکه ارواح
مومنان در مدت برزخ در بهشت دنیا میباشند وارواح کافران در آتش دنیا زیرا
که مراد بمومنین وکافرین درین حدیث اعم از بنی آدم وغیر بنی آدم است از خلقی که
پیش از خلق آدم درین دنیا بوده اند چنانکه بعد از این خواهد آمد وایضا ممکن است که جنت و نار
دنیا مراد باشد وحق تعالی میفرماید که روزی که بکوئیم جهنم را که آیا پر شدی کوید آیا
زیادتی هست علی بن ابراهیم وحسین بن سعید روایتکرده اند که حق تعالی جهنم را
وعده داده بود که او را پر کند چون در قیامت از کافران وعاصیان پر شود حق تعالی
بر سبیل تقریر فرماید که آیا پر شدی او بر سبیل اذعان کوید که آیا جای زیادتی هست
یعنی پر شده ام پس بهشت کوید پروردکارا وعده کردی جهنم را که پر کنی ومرا نیز وعده
کردی که پر کنی واو را پر کردی چرا مرا پر نمیکنی پس حق تعالی خلقی بیافریند که پر کنید
بهشت را از ایشان پس حضرت امام جعفر صادق علیه السلم فرمود که خوشا حال ایشان
که [illegible] دنیا را ندیده اند وایضا علی بن ابراهیم روایتکرده است که حضرت
امام زین العابدین علیه السلم فرمود که [illegible] آن زیرا که حق تعالی خلق کرد بهشت را

بدست قدرت خود از خشتی از طلا و نقره و بجای کل میان خشتها را پر از مشک کرد
وخاکش زعفرانست وریکش مروارید است ودرجات آن بعدد آیات قرآن کردانید
پس کسی که قرآن خوانده باشد باو بکویند که بخوان وبالا رو پس درجه او از همه کس بلندتر خواهد
بود و بغیر از پیغمبران وصدیقان ودر احتجاج از هشام بن الحکم روایتکرده است که
زندیقی به برکت حضرت امام جعفر صادق علیه السلم مسلمان شد از آنحضرت پرسید
که میکوئید اهل بهشت اکر شخصی از ایشان میوه را جدا کند وتناول نماید همان
میوه بعینه بدرخت بر میکردد حضرت فرمود چنین است ومثال او در دنیا
چراغیست اکر صد هزار چراغ از نور روشن کنند از روشنی او چیزی کم نمیشود
کفت شما میکوئید که ایشان میخورند ومی آشامند ومحتاج بقضای حاجت نمیشوند
فرمود بلی از برای آنکه غذای ایشان رقیق ولطیف است وثقل ندارد بلکه از بدن ایشان
بعرق خوشبو دفع میشود کفت چون میشود که حوری هرچند شوهر او بنزد او میرود
او را باکره می یابد فرمود زیرا که او از طینت طیب خلق شده است وعلتی عارض او نمیشود
وآفتی با جسمش مخلوط نمیشود ودر سوراخش چیزی بغیر آلت شوهر داخل نمیشود
وبحیض وامثال آن وبنجاسات آلوده نمیشود پس رحم پیوسته بهم چسبیده است
وکفت میکوئید که او هفتاد حله میپوشد وشوهر او مغز ساقش را از عقب آن حلهها و
پوست وکوشت واستخوان می بیند فرمود بلی چنانکه احدی از شما درهمی را در ته آب
صاف می بیند هرچند عمق آن یک نیزه باشد کفت چکونه تنعم میکنند اهل بهشت
بنعیم آن وحال آنکه هیچیک از ایشان نیست که فرزند یا پدر یا مادر یا یکی از اقارب
یا دوستان خود را در بهشت نه بیند وچون در بهشت او را نه بیند شک نخواهد کرد که
البته در جهنم است پس چکونه کوارا میشود نعیم بهشت بر کسی که دوستانش در جهنم
معذب است فرمود که بعضی از اهل علم کفته اند که خدا چنین میکند که ایشان فراموش

میکنند انهارا و بعضی گفته اند که انتظار قدوم ایشان میکشند و امید وارند که انها در
اعراف باشند مولف گوید که تردد انحضرت در جواب شاید باعتبار قصور فهم سایل
باشد و قطع نظر از روایت میتواند بود که دران نشأ اغراض فاسده دنیوی برطرف
شود و محبت ایشان از برای محبوب حقیقی خالص گردد از دشمنان خدا تبری کنند
و با ایشان عداوت بهم رسانند و از عذاب انها ملتذ شوند همچنانکه در دنیا دوستان
خدا قطع محبت از دشمنان خدا کرده بودند و با ایشان مقاتله و محاربه میکردند و
بدست خود ایشانرا میکشتند و لذت از ان میبردند و حق تعالی فرموده است که نمی یابی
قومی را که ایمان آورده اند بخدا و روز قیامت دوستی کنند با کسی که دشمنی کند با خدا
و رسول او و هر چند بوده باشند پدران ایشان یا فرزندان یا برادران ایشان یا خویشان
ایشان و کریمه يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ فی الجمله
شهادت براین مدعا میدهد و میتواند بود که وجه اصلی این باشد و حضرت از
برای قصور فهم سایل ذکر نکرده باشند و ان دو وجه که موافق فهم ان بود نقل فرموده
باشند والله یعلم و علی بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود که چون داخل بهشت شدم شجره طوبی را دیدم که اصل ان در خانه علی صلوات
الله علیه بود و در بهشت قصری و منزلی نیست مگر انکه در انجا شاخی از ان هست
و اعلای آن سبدها هست مملو از حلهای بهشت از سندس و استبرق و از برای
هر بنده مؤمن هزار هزار سبد هست و در هر سبدی صد هزار حله که هیچ حله
شبیه بدیگر نباشد و برنگهای مختلف و انجامهای اهل بهشت است و وسط آن
درخت سایه ایست کشیده شده در عرض بهشت که بقدر عرض جمیع آسمانها و
زمینهاست مهیا شده است از برای انها که ایمان آورده اند بخدا و رسولان او و سوار
شوند و در سایه ان صد سال میتازد و انرا قطع نمیکند اینست که حق تعالی فرموده آ

وَظِلٍّ مَمْدُودٍ و پایینش میوهای اهل بهشت است و طعام ایشان که در خانهای
ایشان آویخته است و در هر ترکه صد رنگ و صد نوع از میوه باشد از انچه دیده اید
در دنیا و از انچه ندیده اید و از انچه شنیده اید و از انچه نشنیده اید و هر میوه را که بچینند
بجای او مثل ان بروید چنانکه فرموده است لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ و جاری شود
نهری در زیر ان درخت که منفجر شود از ان نهرهای چهارگونه نهرهای از آب
که متغیر نشده باشد و نهرها از شیر که طعم انها متغیر نشده باشد و نهرها از شراب
لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ و نهرها از عسل صاف کرده شده از موم و در روایت بسیار وارد
شده است که در روز زفاف حضرت فاطمه صلوات الله علیها جبرئیل و میکائیل با
چندین هزار ملک حاضر شدند در بهشت و حق تعالی امر کرد درخت طوبی را که نثار
کند بر ایشان از سندس و استبرق و مروارید و زمرد و یاقوت و عطر بهشت و حق تعالی
عطا کرد طوبی را در مهر حضرت فاطمه علیها السلام و انرا در خانه علی صلوات الله
علیه قرار داد و عیاشی بسند معتبر از ابو ولاد روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که فدای تو شوم مردی هست از اصحاب ما صاحب
ورع و پرهیزکار و منقاد اهل بیت علیهم السلام است و نماز بسیار میکند و با این
حال مبتلا شده است بمحبت لهو و باطل و غنا و خوانندگی حضرت فرمود که آیا اینحالت
اورا مانع میشود از انکه نمازها را در اوقات فضیلت بجا آورد و از روزه داشتن
و از عیادت مریض و حضور جنازهای مؤمنان و زیارت برادران مؤمن گفت نه مانع
نمیشود اینحالت اورا از چیزی از خیر و نیکی حضرت فرمود این از وسوسهای شیطانست
ان شاء الله آمرزیده میشود از برای او پس فرمود که طایفه از ملائکه عیب کردند فرزندان
ادم را در متابعت لذات و شهوات نفسانی در حلال نه در حرام پس حق تعالی را خوش نیامد
از سرزنش کردن ملائکه فرزندان آدم را در طبع این صنف ملائکه لذات و شهوات

بنی آدم را اقرار داد تا عیب نکنند بر مؤمنان چون اینحالت را در خود مشاهده کردند
فریاد بر آوردند و گفتند ای پروردگار ما ما را عفو کن و درگذر از تقصیر ما و برگردان
ما را بان حالتی که ما را از برای ان خلق کرده و ما را مجبور بران ساختهٔ که میترسیم ببلاهای
عظیم مبتلا شویم پس حق تعالی این حالت را از ایشان برداشت پس چون روز قیامت
شود اهل بهشت داخل بهشت شوند ان ملائکه رخصت بطلبند از اهل بهشت که
بمنازل ایشان داخل شوند و چون رخصت بیابند داخل شوند بر ایشان سلام کنند
و گویند سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ یعنی سلام بر شما باد بسبب انکه صبر کردید در
دنیا بر ترک لذات و شهوات حلال و سید بن طاوس بسند موثق از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود نظر کند رضوان
خازن بهشت بسوی جمعی که داخل بهشت شده اند و بر او نگذشته اند گوید کیستید
شما و از کجا داخل شدید گویند بما کاری مدار ما گروهی بودیم که خدا را عبادت میکردیم
که کسی بران مطلع نشده بود حق تعالی ما را پنهان داخل بهشت کرد و کلینی از حضرت
امام موسی علیه السلام روایت کرده است که پدرم گفت در بهشت نهری هست که انرا جعفر
میگویند و در کنارش در جانب راست در سفیدی هست که دران هزار قصر هست و در هر
قصری هزار قصر هست از برای محمد و آل محمد صلوات الله علیه و آله و سلم و در جانب چپش
در زردی هست که دران هزار قصر هست و در هر قصری هزار قصر هست از برای ابراهیم
و آل ابراهیم علیه السلام و کلینی بسند حسن کالصحیح روایت کرده است از حلبی که گفت پرسیدم
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از تفسیر قول حق تعالی فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ فرمود
اینها زنان صالحه اند گفتم حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ فرمود که حوریان مخدره مستوره اند
که در خیمهای در و یاقوت و مرجان میباشند و هر خیمه چهار در دارد و بر هر دری هفتاد
دختر نو رسیده دارد که دربانان ایشانند و در هر روز کرامتی از خدای عز ذکره بایشان

میرسد تا بشارت دهد خدا بایشان مؤمنان را و ایضا روایت کرده است که از انحضرت
پرسیدند که چه معنی دارد که مردم بیکدیگر میگویند خدا جزا دهد ترا جزای خیر
حضرت فرمود که خیر اسم نهریست در بهشت که از کوثر جدا میشود و کوثر از ساق
عرش بیرون می آید و بر آن نهر است منزلهای اوصیا علیهم السلام و شیعیان ایشان
و در کناران نهر دختران هستند که از زمین روئیده اند هر یک را که بکنند دیگری
بجای او میروید و ان دختران باسم نهر مسمی شده اند و خیرات حسان ایشانند پس هرگاه
شخصی بدیگری بگوید جَزَاكَ اللهُ خَيْرًا مراد ان منزلهاست که خدا مهیا کرده است انها را
از برای برگزیدهای خلق خود و فرات بن ابراهیم از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است
که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوال
کرد از صفت قصرها که خدا بشهدا کرامت میفرماید حضرت فرمود که یا علی بنای این
قصرها خشتی از طلا و خشتی از نقره است و در میان خشتها مشک و عنبر است و ریگستان
در و یاقوت و خاکستان زعفرانست و تلهای انها از کافورست و در صحن هر قصری از این
قصرها چهار نهر است نهری از عسل و نهری از شراب و نهری از آب و نهری از شیر و نهرها
محفوفند بدرختها از مرجان و بر دو طرف هر نهری از این نهرها خیمهاهست از یکقطعه
در سفید که دران درزی و قطعی و وصلی نیست حق تعالی گفته است بهم رسیده اند و از
اندرونشان بیرون مینماید و از بیرون انها اندرون مینماید در هر خیمه کرسی باشد که دانه
نشان کرده باشند بیاقوت سرخ و پایهایش از زبرجد سبز باشد و بر هر کرسی یکی از حور
العین نشسته باشد و بر هر حوریه هفتاد حله سبز و هفتاد حله زرد بوده باشد و
مغز ساقهایش از پشت استخوان و پوست و حلی و حللها چنان نماید که شراب صافی در
شیشه و هر حوری هفتاد گیسو داشته باشد و هر گیسوئی بدست کنیزی و در دست
دیگر مجمره داشته باشد که ان گیسوها را بان بخور کند و از ان مجمره بخار خوشبو ساطع شود

بی نار ولیکن بقدرت خداوند جبار و ابن بابویه از ثواب تهلیلات دهه ذی الحجه
روایت کرده است که هر که هر روز ده مرتبه این تهلیلات را بخواند حق تعالی عطا کند او را
بهر تهلیلی درجه در بهشت از مروارید و یاقوت و مابین هر درجه بقدر سیصد سال
راه باشد برفتار اسب تند رو و در هر درجه شهری و در هر شهری قصری باشد از یک
جوهر که در ان فصلی نباشد و در هر شهری از شهرها از خانها و قصرها و غرفها و حجرها و
فرشها و زنان و کرسیها و تختها و حوریان و متکاها و مسندها و خانها و خدمتکاران و
انهار و اشجار و زیورها و حلها انقدر باشد که مخلوقی وصف او نتواند کرد و چون از قبر
بیرون آید از هر موی او نوری ساطع باشد و مبادرت کنند او را هفتاد هزار ملک
که روند از پیش روی او و از جانب راست او و از جانب چپ او تا منتهی شود بدر بهشت
و چون داخل بهشت شود ملائکه از عقب او روند و او در پیش روی ایشان رود تا بشهری
رسند که بیرونش یاقوت سرخ باشد و اندرونش از زبرجد سبز و در ان از اصناف انچه
خدا خلق کرده است در بهشت بوده باشد و چون منتهی شوند بسوی ان شهرها گویند
ای ولی خدا میدانی که این شهر چیست گوید نه شما کیستید گویند ما ملکی چندیم که نزد تو
حاضر بودیم در دنیا در روزی که این تهلیلات را میخواندی و این شهر و انچه هست ثواب
تست بر ان تهلیلات و شیخ در تهذیب و سید در اقبال بسند معتبر از ابن ابی نصر روایت
کرده است که گفت روزی در خدمت حضرت امام رضا علیه السلم بودیم فضیلت روز غدیر
مذکور شد بعضی از حاضران انکار کردند حضرت فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرش که روز
غدیر در آسمان مشهورتر است از ان در زمین و بدرستی که خدا را در فردوس اعلی قصری
هست که یک خشت از نقره است و یک خشت از طلا و در ان صد هزار قبه هست از یاقوت سرخ
و صد هزار خیمه از یاقوت سبز و خاکش از مشک و عنبر است و در ان چهار نهر است نهری
از شراب و نهری از عسل و نهری از آب و نهری از شیر و در دور ان قصر درختان هست

از انواع میوه‌ها بر ان قصر با درختان و مرغها هستند که بدنهای انها از مروارید است
و بالهایش از یاقوت و خوانندگی میکنند بانواع صداهای خوش و چون روز غدیر
شود وارد شوند بسوی ان قصرها اهل آسمانها و تسبیح و تقدیس و تنزیه و تهلیل حق تعالی
کنند و ان مرغان پرواز کنند و در ان آب فرو روند و در ان مشک و عنبر بغلطند
پس چون ملائکه جمع شوند پرواز کنند و ان عطرها را بر ایشان بیفشانند و در ان روز
نثار حضرت فاطمه را که درخت طوبی بر ایشان افشاند بیکدیگر هدیه فرستند و چون
آخر روز شود از جانب حق تعالی ندا بایشان رسد که برگردید بسوی مرتبهای خود بتحقیق
که ایمن گردیدید از خطا و لغزش تا سال آینده در مثل این روز از برای کرامت محمد و
علی صلوات الله علیهما و کلینی بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم
روایت کرده است که هر که لا اله الا الله بگوید غرس نمایند از برای او درختی در بهشت
از یاقوت سرخ که منبت آن در مشک سفید باشد شیرین‌تر از عسل و سفیدتر از برف
و خوشبوتر از مشک و در ان درخت میوه‌ها باشد مانند پستان دختران باکره و هر یک
از انها که شکافته شود هفتاد حله از میانشان بیرون آید و در امالی از ابو سعید روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که جبرئیل علیه السلم در شب معراج
دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و بر تختی از تختهای بهشت نشانید و بهی بدست
من داد ان به دو نیم شد و از میان ان حوریه بیرون آمد که مژگانهای دیدهای
او در سیاهی مانند سینه کرکس بود پس گفت اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا اَحْمَدُ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ
يا رَسُولَ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا مُحَمَّدُ من گفتم تو کیستی خدا ترا رحمت کند گفت منم راضیه
مرضیه خداوند جبار مرا از سه نوع خلق کرده است اسفل من از مشک است و اعلای
من از کافور است و وسط من از عنبر است و مرا خمیر کرده اند از آب زندگانی پس خداوند
جبار گفت باش بهم رسیدم آفریده شدم از برای پسر عم تو و وصی تو و وزیر تو علی بن

ابی طالب صلوات الله علیه و در کتاب اختصاص از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است که حق تعالی میفرماید داخل بهشت شوید برحمت من و نجات یابید
از آتش بعفو من و قسمت کنید بهشت را در میان خود باعمال خود بعزت خودم سوگند
که شما را نازل میکردانم در خانه خلود و دار کرامت و چون داخل شوید بر طول حضرت
آدم خواهید بود شصت ذراع و بر جوانی حضرت عیسی علیه السلام سی و سه سال و بر
زبان محمد لغت عربی و بصورت حضرت یوسف در حسن و جمال و نور از رو های شما
ساطع باشد و بر دل حضرت ایوب در سلامتی از کینه و حسد صلوات الله علیهم اجمعین
و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که بهشتها چهار است زیرا که کریم منان فرموده است
وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ یعنی از برای کسی که بترسد از قیام حق تعالی بمقام محاسبه
و مجازات بندکان دو بهشت هست حضرت فرمود که مراد کسی است که او را عارض شود
شهوتی از شهوتهای دنیا که حرام باشد پس بخاطر آورد مقام پروردکار خود را بحساب
و ثواب و عقاب و ترک کند آنرا از ترس خدا پس این آیه در شان اوست پس اینها دو
بهشت اند از برای مومنان و سابقین پس فرموده است وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ حضرت
فرمود که یعنی که پست تر از این دو بهشت که مذکور شد دو بهشت دیگر هست که پست
تر از آنهاست در فضیلت نه بحسب نزدیکی مکانی و اینها از برای اصحاب یمین اند
یکی جنة النعیم و دیگری جنة الماوی و در این چهار بهشت نعمتها هست در بسیاری
مانند برک درختان و ستاره های آسمان و بر این چهار بهشت حصاری هست که احاطه
کرده است بهمه طولش پانصد ساله راه است و خشتی از آن از طلاست و خشتی از
نقره و خشتی از مروارید و خشتی از یاقوت و در میان خشتهاشان از زعفرانست و کنکرهای
آن از نوریست که میدرخشد و از غایت صفا و جلا آدمی روی خود را در آن دیوار
می بیند و در آن حصار هشت در هست و هر دری دو مصرع دارد که عرض آنها یکساله

راه است بدویدن اسب نجیب و ایضا فرمود که زمین بهشت بجای سنک نقره است
و بجای خاک ورس زعفرانست و آنچه جاروب کنند مشک است و سنکریزه اش دُر
و یاقوتست و کرسیهای آن از مروارید و یاقوتست و آنچه حق تعالی فرموده است که عَلَى سُرُرٍ
مَوْضُونَةٍ یعنی بر کرسیهای بافته نشسته باشند حضرت فرمود که یعنی میان کرسیها
را بجای نی که می بافند از مروارید و یاقوت بافته باشند و حجلها را بر روی آن کرسیها
کرده باشند و حجلها از مروارید و یاقوت باشد از پرسبک تر و از حریر نرم تر و بر آن
کرسیها از فرش بقدر شصت غرفه از غرفهای دنیا باشد بعضی بالای بعضی و اینست
معنی قول حق تعالی وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ و آنکه فرموده است وَعَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ حضرت
فرمود که مراد بارائک کرسیهای بافته است که حجلها را بر آنها نصب کرده اند و فرمود
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که نهرهای بهشت بدون آنکه رخنه در زمین
بهم رسد بر روی زمین جاری میشود و از برف سفید تر است و از عسل شیرین تر است
و از مسکه نرم تر است و کل نهر بهشت مشک بسیار خوشبوست و ریکش از در و مروارید
و یاقوتست و جاری میشود در چشمها و نهرها هر جا و بهر سمت که دوست خدا خواهد
در بهشتهای خود و اکر ضیافت کند جمیع آنها را که در دنیا بوده اند از جن و انس هر آینه
قرار کیرند همه را در خوردنی و آشامیدنی و در زیورها و حلهای وی هیچ کم نشود از
نعمتهای او و ایضا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده است که نخلهای
بهشت ساقهایش از طلای سرخ است و کنکرهایش از زبرجد سبز است و خوشهایش
از مروارید سفید است و برکش از حلهای سبز و رطبش سفید تر از نقره و شیرین تر
از عسل و نرم تر از مسکه و در میانش دانه نباشد و درازی هر خوشه دوازده
ذرع بوده باشد و از بالای ترکها تا پایین خرماها متصل بیکدیکر بافته باشند و آنچه
از آن بکیرند در ساعت عوضش بروید چنانچه بود و اشاره باینست قول حق تعالی لَا مَقْطُوعَةٍ

وَلَا مَمْنُوعَةٍ وهر رطبی در بزرگی مانند سبوهای بزرگ باشد ومویز وانارش
بقدر دلوهای بزرگ وشاخهای ایشان از طلا باشد ومجمرهای ایشان از در ومروارید
اهل بهشت — وایضا از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که امرد وجعد وساده اند ومو
در بدن ایشان نیست ومخلوق میشوند سرمه کشیده وتاج واکلیل بر سر وطوق در
گردن ودست ربخ وانگشتر در دست ونرم وناعم ولطیف ومکرم وبهر یک از ایشان
قوت صد مرد بدهند در خوردن وآشامیدن وجماع کردن ولذت طعام چاشت
وشب چهل سال در کام او بماند وخداوند غفور وقدیر بر روهای ایشان نور وبر بدنهای
ایشان حریر بپوشاند سفید رنگ وزرد وزیور وسبز جامه بوده باشد زنده باشند
که هرگز نمیرند وبیدار باشند که هرگز نخوابند وبی نیاز باشند که هرگز فقیر نشوند
وفرحناک باشند که هرگز محزون نگردند وخندان باشند که هرگز نگریند وپیوسته
گرامی باشند وهرگز خار نگردند ونیکو طبیعت باشند وهرگز ترش نکنند پیوسته
متنعم وشاد باشند بلذت خورند وهرگز گرسنه نگردند وسیراب گردند وهرگز
تشنه نباشند وجامه پوشیده باشند که هرگز عریان نشوند وسوار شوند وبزیارت
یکدیگر روند وسلام کنند بر ایشان پسران که در نهایت حسن وجمال باشند واباریقها
نقره وظرفها طلا در دست ایشان باشد ودر خدمت ایستاده باشند وبر کرسیها
تکیه داده نظر کنند بسوی انها وتحیت وسلام پیوسته از جانب ملک علام
بایشان رسد بدانکه ایات واخبار در خصوصیات وصفات بهشت ونعم ان از حیز
تحریر وتقریر بیرونست وانچه در این رساله ایراد نموده ام از برای اهل عادت
وایمان کافیست واکثر در کتاب بحار الانوار مذکور است وبعضی را در کتاب عین
الحیوة ورساله جنت ونار ایراد نموده ام رزقنا الله وسائر المؤمنین والمؤمنات
الیها والی الیقین بها بحق الیقین محمد واله الطاهرین صلوات الله علیهم در بیان

بعضی از صفات وخصوصیات جهنم وعقوبات آنست اعاذنا الله وسائر
المؤمنین منها بمحمد واله شفعاء یوم الدین حق تعالی فرموده است بترسید وبپرهیزید
از آتشی که آتش افروزان مردمانست وسنگ واکثر مفسران گفته اند که مراد سنگ
باب — کبریتاست وبعضی گفته اند که مراد بتهاست که با عابدان انها بجهنم میرود وآیات در مخلد
بودن کفار در جهنم بسیار است وفرموده است بدرستی که انها که کافر باشند وبمیرند در
حالت کفر بر ایشانست لعنت خدا وملائکه وجمیع مردم ومخلد در جهنم خواهند بود تخفیف
نمی یابد از ایشان عذاب ومهلت نمی یابند در مواضع متعدده فرموده است که تابعان
ومتبوعان کفار از یکدیگر بیزاری میجویند وفرموده است هرکه مرتد شود از شما از دین خود
وبمیرد او کافر باشد پس ایشان حبط کرده میشود اعمالشان در دنیا وآخرت وایشان اصحاب
آتش اند ودران همیشه خواهند بود وفرموده است انها که مالهای یتیمان را میخورند بظلم
نمیخورند در شکم خود مگر آتش را وبزودی خواهد افروخت آتش او از حضرت امام
محمد باقر علیه السلم منقولست که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمود که مبعوث
میشوند گروهی از قبرهای خود در روز قیامت که آتش از دهان ایشان مشتعل باشد
پس گفتند یا رسول الله کیستند انها حضرت این را خواندند یعنی خورندگان مالهای
یتیمانند وفرموده است که هرکه بکشد مومنی را عمدا پس جزای او جهنم است در حالتی
که همیشه دران خواهد بود وفرموده است که بدرستی که منافقان در درک پایین تر
آتش اند مفسران گفته اند جهنم را طبقات ودرکاتست چنانکه بهشت را درجاتست
ومنافق در پست ترین طبقات جهنم است وفرموده است که انها که کافر شده اند اگر
از ایشان باشد جمیع انچه در زمینست ومثل ان نیز با ان داشته باشد وبفدای خود
بدهد از برای دفع عذاب روز قیامت قبول نشود از ایشان واز برای ایشانست عذاب
دردآورنده میخواهند که بیرون روند از آتش بیرون نخواهند رفت ازان واز برای

ایشانست عذاب مقیم و دایم و فرموده است از برای ایشانست شرابی از آب جوشیده
جهنم و عذاب دردآورنده بسبب کفر ایشان و فرموده است بتحقیق که ما خلق کرده ایم
از برای جهنم بسیاری از جن و انس را و فرموده است بدرستی که از برای کافرانست عذاب
آتش و فرموده است که انها کنج میکذارند از طلا و نقره را و انفاق نمیکنند در راه خدا پس
بشارت ده ایشانرا بعذاب الیم در روزی که سرخ میکنند انها را در آتش جهنم پس داغ میکنند
با انها پیشانیهای ایشان و پهلوهای ایشان و پشتهای ایشان را و بایشان میکویند اینست
انچه کنج کذاشتید از برای نفسهای خود پس بچشید مزه انچه را کنج میکذاشتید و فرموده
است وعده داده است خدا مردان و زنان منافق و کافرانرا آتش جهنم مخلد خواهند بود
در ان این بس است ایشانرا و لعنت کرده است ایشانرا خدا و از برای ایشانست عذاب
مقیم و فرموده است پس بکویند انهارا که ستم کرده اند بچشند عذاب دایمی را یا جزا
داده میشوید مکر انچه کسب کرده اید و فرموده است و خایب و نا امید است هر جبار
معاندی و از عقب او ست جهنم و باو می آشامند از آب صدید یعنی چرک و ریم جرعه
جرعه می آشامند بجبر و نمیتواند فرو برد و اسباب مرک از هر مکان و هر جهت بسوی
او می آید و نمی میرد که از این شدتها خلاص شود و از عقب او عذاب غلیظی بدتر از این
هست حضرت امام جعفر صادق علیه السلم فرمود که صدید خون و چرکیست که از
فرجهای زناکاران در جهنم جاری میشود کفته اند که رنکش آب است و مزه مزه صدید
و حضرت امام جعفر صادق علیه السلم از حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم
روایت کرده است که از نزدیک او می آورند او کراهت دارد چون پیش روی او
می آورند رویش بریان میشود و پوست سر در ویش در ان بیفتد و چون بیاشامد
جمیع امعاء او را پاره پاره کند تا از دبرش بیرون رود حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم فرموده اند رودی از چرک و ریم از هر یک بیرون آید و انقدر بکریند

که جدولها و نهرها در روی ایشان بپا شود پس آب دیده بر طرف شود و خون
جاری کردد و ان مقدار بکریند که کشتیها بر آب دیده ایشان جاری توان کرد و فرموده است
که جهنم وعده کاه ایشانست همه و انرا هفت در است و از برای هر دری از ایشان
جزء قسمت شده است و از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه روایت کرده است
که جهنم را هفت در است یعنی هفت طبقه بعضی بر بالای بعضی و یکی از دستهای را بر بالای
دیکری کذاشت و فرمود همچنین فرمود خدا بهشتها را بر عرض کذاشته است و آتشها را
بعضی بر بالای بعضی و پایین ترین همه جهنم است و بالای ان لظی و بالای ان حطمه و بالای ان
سقر و بالای ان سعیر و بالای ان هاویه و بعضی کفته اند پایین تر همه هاویه است و بالای
همه جهنم است و از ابن عباس روایت کرده اند که در کاه اول جهنم است و دویم سعیر و سیم سقر
و چهارم جحیم و پنجم لظی و ششم حطمه و هفتم هاویه و بعضی کفته اند که جهنم هفت در دارد و
ان درکهاست بعضی بر بالای بعضی درکه بالای آنجای اهل توحید است که معذب میشوند
در آن بمقدار اعمال خود در دنیا پس بیرون می آورند ایشانرا و دویم محل یهود است و
سیم محل نصاری و چهارم محل صابئون و پنجم مجوس و ششم مشرکان عرب و هفتم درک
اسفل است محل منافقانست و فرموده است انجماعتی که کافر شدند و منع کردند مردم را از
راه خدا زیاد کردیم ایشانرا عذابی بر بالای عذاب بسبب انکه فساد میکردند بعضی کفته اند
افعیها و عقربها را زیاد میکنند بر آتش که نیشها دارند مانند نخل بلند و از ابن عباس
روایت کرده اند که مراد نهر چند است از مس کداخته که ایشانرا بان عذاب میکنند و بعضی
کفته اند زیاد میکنند از برای ایشان مارها مانند فیلها و شتران و عقربها مانند استرهای
سیاه و فرموده است پس بحق پروردکار تو محشور میکردانیم ایشانرا و شیاطین را پس حاضر
میکردانیم ایشانرا در جهنم بدو زانو درآمده پس جدا میکنیم از هر طایفه هر یک که بر خداوند
رحمان طغیان ایشان بیشتر بوده است پس دانا تریم بانها که سزاوارترند بسوختن در

جهنم و هیچیك از شما نیست مگر وارد جهنم میشود بر پروردگار تو حتم و لازم است
پس نجات میدهیم انهارا که پرهیزکار بودند و میگذاریم ظالمانرا بدو زانو در آمده در جهنم
و خلاف کرده اند مفسران در معنی وارد شدن ایشان در جهنم بعضی گفته اند که مراد
از ورود وصول بسوی جهنم و مشرف شدن بر جهنم است نه داخل شدن در ان همچنانکه
در جائی دیگر فرموده است پس حاضر میکنیم ایشانرا در دور جهنم بدو زانو در آمده و
بعضی گفته اند مراد داخل شدن جهنم است و جمیع خلق داخل جهنم میشوند و بر مومنان
برد و سلام است چنانچه بر ابراهیم علیه السلم شد و از برای کافران عذاب لازم است
و اینمضمون را از ابن عباس و جابر روایت کرده اند و فرموده است هرچند اشتعال
جهنم کم میشود ما افروختن انرا زیاد میکردانیم و فرموده است که ما مهیا کرده ایم
از برای ظالمان آتشی راکه احاطه کرده است بایشان سرادق ان یعنی سراپردهای ان
بعضی گفته اند سرادق دیوار است از آتش که احاطه کرده است بایشان یا دود زبانه
آتش است که پیش از جهنم بایشان میرسد یا کنایه است از احاطه آتش از همه جانب
بایشان و اگر استغاثه کنند از بسیاری تشنگی و حرارت فریادرسی میکنند ایشانرا
بآبی مانند مهل یعنی مس گداخته یا مانند درد زیت یا چرك و ریم و خونی که رویهای
ایشانرا بریان میکند بد شرابیست مهل از برای ایشان و بد مکانیست جهنم از برای
ایشان و فرموده است پس انها که کافر شدند بریده شده است از برای ایشان جامها
از مس گداخته سرخ شده مانند آتش میسازند و میریزند از بالای سر ایشان آب
جوشان که گداخته میشود بان انچه در شکمهای ایشانست و پوستهای ایشان و از
برای ایشان گرزهاست از آهن و هرگاه خواهند بیرون آیند از آتش بسبب غم و
گرفتگی نفس برگردانند ایشانرا بسوی آتش و گویند بایشان بچشید عذاب سوزنده را
روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گرزی چند بر سر ایشان زنند که

اگر یکی از انها را بر روی زمین بیاورند و جن و انس خواهند ان را از زمین بردارند
نتوانند برداشت و ایضا روایت کرده اند که آتش بزبانه خود ایشانرا ببالا افکند چون
ببالای طبقات جهنم رسند گرزها بر سر ایشان زنند که هفتاد ساله راه فرو روند
و یکساعت ایشان قرار نداشته باشند و در روایت دیگر از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم منقولست که این آیات در شان بنی امیه است که آتش ایشانرا فرو میگیرد پس
لب پایین ایشان چنان بیاویزد که بناف ایشان برسد و لب بالای ایشان بمیان سر
ایشان برسد و چون خواهند بیرون آیند عمودهای آهن بر سر ایشان بکوبند که
بقعر جهنم برگردند و فرموده است که انها که سبك است ترازوهای اعمال ایشان پس
ایشان زیان کار جان خود شده اند و در جهنم مخلد خواهند بود و زبانه آتش بر روی
ایشان میسوزد و روهای ایشان قبیح گردیده گفته اند مانند کله که بریان کرده باشند
لبهای ایشان از بالا و پایین درهم کشیده شده باشد و دندانهای ایشان گشوده شده
باشد بایشان گویند آیا آیات ما بر شما خوانده نمیشد پس شما بانها تکذیب میکردید گویند
پروردگارا بر ما غالب شد شقاوت ما و بودیم ما گروهی گمراهان ای پروردگار ما بیرون
آور ما را از این آتش پس اگر ما عود کنیم بکفر و ضلالت پس ما ستمکاران خواهیم بود بر نفس
خود پس حق تعالی گوید دور شوید و با من سخن مگوئید و فرموده است که مهیا کرده ایم
از برای کسی که تکذیب کند بقیامت آتش افروخته که هرگاه بیند ایشانرا از مکان دوری
شنوند برای او صدای خشم او را و ناله اهلش را و خروش انرا و هرگاه بیندازند ایشانرا
در مکان تنگی دستها در گردن بسته با شیاطین در زنجیر کشیده در انجا فریاد کنند
وا ثبوراه و اویلاه و ملائکه بایشان گویند این ندای شما یکی نخواهد بود و فریاد بسیار
خواهید کرد و کسی بفریاد شما نخواهد رسید و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
منقولست که یکساله راه خروش جهنم را خواهند شنید و گفته اند تنگی جای ایشان

مانند میخ در دیوار خواهند بود و فرموده است ولیکن لازم شده است قول از جانب
من که البته پر کنم جهنم را از جنیان و مردمان هر دو و فرموده است که آنها که کافر
شدند از برای ایشان است آتش جهنم مرگ بایشان نمیرسد که بمیرند و از عذاب
خلاص شوند و تخفیف داده نمیشود از ایشان چیزی از عذاب جهنم و فرموده است که ایشان
فریاد و ناله و استغاثه کنند در جهنم که پروردگارا بیرون آور ما را از جهنم تا عمل شایسته
بکنیم غیر آنچه میکردیم گویند بایشان که آیا عمر ندادیم شما را آنقدر که متذکر شوید و تفکر
کنید در عاقبت خود کسی که خواهد که متذکر شود حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود
که این سرزنش از برای هجده ساله است چه جای بیشتر و آمد بسوی شما پیغمبر ترساننده پس
بچشید عذاب را که ظالمان را یاوری نیست و فرموده است که بعد از آنکه نعمتهای بهشت را برای
مومنان ذکر کرده است که آیا بهتر است از برای مهمانی شما یا درخت زقوم گردانیده ایم امتحانی
برای ستمکاران زقوم درختیست که بیرون می آید در اصل جهنم و بیخ ان شکوفه اش مانند
سرهای شیاطین است پس بدرستی که کافران میخورند از آن پس پر میکنند شکمهای خود را
از آن پس از برای ایشان بر روی آن شرابی از حمیم گرم جهنم است که بر روی می آشامند پس
بازگشت ایشان بعد از این طعام و شراب بسوی جحیم است که ماوای ایشانست مفسران
گفته اند زقوم درختیست در آتش که میوه دارد در نهایت تلخی و خشونت و بدبوئی و چون
ابوجهل و سایر کفار قریش استهزا میکردند که درخت در میان آتش چون میروید حق تعالی
فرمود که آنرا امتحانی گردانیده ایم از برای ستمکاران و رؤس شیاطین بعضی گفته اند میوه
تلخ بدبوئیست در هاویه و بعضی گفته اند که شیطان جنسی از مار است میوه را تشبیه بسران
مار کرده اند و بعضی گفته اند میان عرب مشهور است که چیزهای قبیح منکر را تشبیه بسر
شیطان میکنند و روایت کرده اند که گرسنگی بر اهل جهنم بمرتبه غالب میشود که عذاب
آتش را فراموش میکنند و استغاثه میکنند بمالک پس ایشان را بسوی اهل آن درخت

میبرد و ابوجهل در میان ایشانست پس میخورند از آن میوه تا شکم ایشان پر میشود و بجوش
می آید در شکم ایشان مانند دیگی که در جوش باشد آب میطلبند پس مالک از حمیمی که
از حرارت بنهایت رسیده باشد و سالها در دیگها جهنم جوشیده از برای ایشان می آورد
چون نزدیک ایشان میرسد روهای ایشان بریان میشود چون بشکم ایشان داخل
میشود هر چه در شکم ایشانست میگدازد و فرموده است شراب ایشان حمیم است
و غساق بعضی گفته اند که غساق آب بسیار سردیست که از سردی ایشان را میسوزاند
و بعضی گفته اند چشمه ایست در جهنم که زهر هر صاحب نیشی در آن جاری میشود و بعضی
گفته اند آب و چرک و ریم بدن ایشانست که در حلقشان میکنند و بعضی گفته اند عذابیست
که بغیر خدا کسی نمیداند و فرموده است که قسم دیگر از عذاب هست که شبیه باینهاست
و فرموده است که از برای ایشان سقفها از آتش هست از بالای ایشان و از زیر ایشان
و فرموده است که میگویند آنها که در آتشند بخازنان جهنم که بخوانید پروردگار خود را
که تخفیف دهد از ما روزی از عذاب را خازنان گویند که آیا نیامدند رسولان شما بسوی شما
با معجزات و دلایل و براهین واضحات گویند بلی آمدند گویند پس هر چه خواهید
دعا و استغاثه کنید فایده نمی بخشد شما را و نیست دعای کافران مگر بیفایده و فرموده است
که تخفیف نمیدهند از ایشان عذاب را و در آتش خواهند بود نا امید از نجات و فرموده است
که ندا کنند که ای مالک بمیراند ما را پروردگار تو گوید در جواب ایشان که همیشه در عذاب
خواهید بود و هرگز شما را مرگ نخواهد بود و ابن عباس گفته است که بعد از هزار سال که ایشان
استغاثه کنند این جواب را خواهند شنید و فرموده است شجره زقوم طعام گناهکارانست که
ابوجهل باشد از بابت مس گداخته غلیان کند در شکمهای ایشان از بابت جوشیدن آب
که در دیگ جوشد گویند بزبانیه جهنم که بگیرید او را و ببرید و بکشید بمیان جحیم پس بریزید
بالای سرش از عذاب حمیم و گویند باو بچش بدرستی که گمان میکردی که عزیز و کریمی در قوم

تاریخ ۱۰ محرم ۱۳۹۸ ... سنه [illegible]
مبلغ [illegible] تومان (۲۵۰ ریال) [illegible]
از جناب محترم عمدة الاخیار ... [illegible]
توسط جناب مستطاب ثقة الاسلام ... [illegible]
با اینجانب [illegible] داده [illegible]

خود
بود
جهن
تش
هر لبسیار [illegible]
خود را به بهشت و بعضی گفته اند که خطاب با دو ملک است که موکل اند بکافر و فرموده است
شناخته میشوند مجرمان و کافران بروهای سیاه ایشان پس زبانیه پیشانی ایشانرا
با پاهای ایشان غل میکنند و در جهنم می افکنند و گویند ملائکه با ایشان اینست ان
جهنمی که باور نمیکردند کافران گاه باتش ایشانرا عذاب کنند و گاه باب جوشیده و فرموده است
هرگاه ایشانرا ببیند از دور جهنم صدای عظیمی از جهنم ظاهر شود و در جوش و خروش
باشد و نزدیک باشد که هم بپاشد از شدت خشم بر کافران و هر فوجی را که بیند از ند
در جهنم از ایشان پرسند که آیا کسی نیامد که شما را از این عذاب بترساند گویند بلی آمد ند
ندا کنند و ما تکذیب کردیم و گفتیم خدا چیزی نفرستاده است و گفتند اگر ما می شنیدیم
و میفهمیدیم و قبول میکردیم داخل جهنم نمیشدیم و فرموده است نزد ما زنجیرها و
غلهای گران و طعام خوارداری که در گلو بند میشود نه فرو رود و نه بیرون آید یعنی
زقوم و فرموده است که زود باشد او را داخل سقر کنیم و چه میدانی که سقر چیست باقی نمیگذارد
چیزی از گوشت و پوست و استخوان ایشانرا و هیچ نوعی از عذاب را نمیگذارد که بایشان نرسانند
و تغییر دهنده است پوستهای ایشانرا و موکل اند بر او نوزده ملک که خازنان جهنم اند
گفته اند که دیدهای ایشان مانند برق رباینده است و نیشهای ایشان مانند شاخهای
گاو و زبانه آتش از دهنهای ایشان بیرون می آید و ما بین دو دوش هر یک هزار ساله
راه است و در هر یک کف دست ایشان مانند ربیعه و مضر که اعظم قبایل عرب اند تواند

کنجید و رحم از دل ایشان برداشته شود هر یک از ایشان هفتاد هزار کس را بر میدارد
و بهر جای جهنم که خواهد می افکند و بعضی گفته اند بخصوص سقر نوزده ملک موکل اند
و از برای دیگر درکات خزینه داران دیگر هستند و روایت کرده اند که چون این آیه
نازل شد ابو جهل با قریش گفت که محمد صلی الله علیه و آله و سلم میگوید که خازنان
جهنم نوزده نفر اند و شما همه شجاعانید آیا نمیتوانید هر یک از شما خازنان جهنم را
بگیرید یکی از ایشان گفت هفده نفر را کفایت میکنم شما دو تا را کفایت کنید در این
وقت این آیه نازل شد که ما نگردانیده ایم اصحاب جهنم را مگر ملکی چند و از بنی آدم نیستند
که شما از عهده ایشان برائید و نگردانیدیم عدد ایشانرا مگر امتحانی از برای کافران و
فرموده است که خازنان جهنم بکافران میگویند بروید بسوی آتشی که انکار میکردید انرا
در دنیا بروید بسوی آتش سیاهی که تیره است و سه شعبه دارد با دودی که از جهنم
بیرون می آید و سه شعبه ان بکافران احاطه میکند از بالای سر و از جانب راست و
از جانب چپ که نفسهای ایشانرا میگیرد و بعضی گفته اند که زبانه از آتش بیرون می آید
و احاطه میکند بکافر مانند سراپرده و سه شعبه میشود و در ان هست تا از حساب
فارغ شود و بعضی گفته اند سایه دود جهنم است چون داخل ان میشوند فایده بایشان
نمی بخشد و از ضرر زبانه آتش مانع ایشان نمیشود شراره چند بیرون می افکند آتش مانند
قصر در بزرگی و در نظرها مانند شتران زرد یا سیاه مینماید و فرموده است جهنم بر
سر راه عاصیانست و طاغیان و مرجع ایشانست مکث خواهند کرد در ان حقبها
حقبی بعد از حقبی و نهایت نخواهد داشت و بعضی گفته اند چهل و سه حقبست و هر
حقبی هفتاد و دو خریفاست و هر خریفی هفتصد سالست و هر سالی سیصد و شصت
روز است و هر روزی هزار سالست و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
کرده اند بچندین سند معتبر که این آیه در شان جماعتی است از مسلمانان که از جهنم بیرون

خود و ترا عذاب نخواهند کرد و فرموده است که گوید باو قرین او یعنی ملکی که موکل
بوده است باعمال او و اینست آنچه نزد منست از نامه اعمال تو و حاضر است أَلْقِيَا فِي
جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که خطاب
تثنیه برسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما است که بیندازید در جهنم
هر بسیار کفران کننده معاندی را یعنی دشمنان خود را داخل جهنم کنید و دوستان
خود را به بهشت و بعضی گفته اند که خطاب باد و ملک است که موکل اند بکافر و فرموده است
شناخته میشوند مجرمان و کافران برویهای سیاه ایشان پس زبانیه پیشانی ایشانرا
با پاهای ایشان غل میکنند و در جهنم می افکنند و گویند ملائکه بایشان اینست آن
جهنمی که باور نمیکردند کافران گاه بآتش ایشانرا عذاب کنند و گاه بآب جوشیده و فرموده است
هرگاه ایشانرا بیندازند در جهنم صدای عظیمی از جهنم ظاهر شود و در جوش و خروش
باشد و نزدیک باشد که هم بپاشد از شدت خشم بر کافران و هر فوجی را که بیندازند
در جهنم از ایشان پرسند که آیا کسی نیامد که شما را از این عذاب بترساند گویند بلی آمد ند
ندا کننده و ما تکذیب کردیم و گفتیم خدا چیزی نفرستاده است و گفتند اگر ما می شنیدیم
و میفهمیدیم و قبول میکردیم داخل جهنم نمیشدیم و فرموده است نزد ما زنجیرها و
غلهای گران و طعام خوارداری که در گلو بند میشود نه فرو رود و نه بیرون آید یعنی
زقوم و فرموده است که بزودی او را داخل سقر کنیم و چه میدانی که سقر چیست باقی نمیگذارد
چیزی از گوشت و پوست و استخوان ایشانرا و هیچ نوعی از عذابرا نمیگذارد که بایشان نرساند
و تغییر دهنده است پوستهای ایشانرا و موکل اند بر او نوزده ملک که خازنان جهنم اند
گفته اند که دیدهای ایشان مانند برق ربانیده است و نیشهای ایشان مانند شاخهای
گاو و زبانه آتش از دهنهای ایشان بیرون می آید و مابین دو دوش هر یک هزار ساله
راه است و در هر یک کف دست ایشان مانند ربیعه و مضر که اعظم قبایل عرب اند تواند

کینه

کینه و رحم از دل ایشان برداشته شود هر یک از ایشان هفتاد هزار کس را برمیدارد
و بهر جای جهنم که خواهد می افکند و بعضی گفته اند بخصوص سقر نوزده ملک موکل اند
و از برای دیگر درکات خزینه داران دیگر هستند و روایت کرده اند که چون این آیه
نازل شد ابوجهل با قریش گفت که محمد صلی الله علیه و آله و سلم میگوید که خازنان
جهنم نوزده نفر اند و شما همه شجاعانید آیا نمیتوانید هر یک از شما خازنان جهنم را
بگیرید یکی از ایشان گفت هفده نفر را کفایت میکنم شما دو تا را کفایت کنید در این
وقت این آیه نازل شد که ما نگردانیده ایم اصحاب جهنم را مگر ملکی چند و از بنی آدم نیستند
که شما از عهده ایشان برآئید و نگردانیدیم عدد ایشانرا مگر امتحانی از برای کافران و
فرموده است که خازنان جهنم بکافران میگویند بروید بسوی آتشی که انکار میکردید آنرا
در دنیا بروید بسوی آتش سیاهی که تیره است و سه شعبه دارد با دودی که از جهنم
بیرون می آید و سه شعبه آن بکافران احاطه میکند از بالای سر و از جانب راست و
از جانب چپ که نفسهای ایشانرا میگیرد و بعضی گفته اند که زبانه از آتش بیرون می آید
و احاطه میکند بکافر مانند سراپرده و سه شعبه میشود و در آن هست تا از حساب
فارغ شود و بعضی گفته اند سایه دود جهنم است چون داخل آن میشوند فایده بایشان
نمیبخشد و از ضرر زبانه آتش مانع ایشان نمیشود شراره چند بیرون می افکند آتش مانند
قصر در بزرگی و در نظرها مانند شتران زرد یا سیاه مینماید و فرموده است جهنم بر
سر راه عاصیانست و طاغیان و مرجع ایشانست مکث خواهند کرد در آن حقبهای بسیار
حقبی بعد از حقبی و نهایت نخواهد داشت و بعضی گفته اند چهل و سه حقبست و هر
حقبی هفتاد و دو خریفست و هر خریفی هفتصد سالست و هر سالی سیصد و شصت
روز است و هر روزی هزار سالست و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
کرده اند بچندین سند معتبر که این آیه در شأن جماعتی است از مسلمانان که از جهنم بیرون

می آیند و در معانی الاخبار از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است
که هشت حقباست و هر حقبی هشتاد سالست و هر سالی سیصد و شصت روزاست
و هر روزی هزار سالست از سالهای دنیا که شما میشمارید و عامه از ابن عمر روایت
کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که بیرون نمی آید کسی که داخل
جهنم شود تا احقاب بسیار در ان بماند و هر حقبی زیاده از شصت سالست و هر
سالی سیصد و شصت روزاست و هر روزی بقدر هزار سالست از سالهای شما پس
کسی اعتماد نکند بر آنکه آخر از جهنم بیرون خواهم آمد و نمی چشند دران برد و نه شرابی را
ابن عباس گفته است برد خوابست و بعضی گفته اند هوای خنکی و نه آبی مگر حمیم و غساق
و فرموده است که مال کافر باو نفع نمیدهد و البته می اندازد او را در حطمه و چه میدانی
که حطمه چیست آتش خداست که افروخته شده است و مشرف میشود بر دلها و درهای
از بر روی ایشان می بندند در عمودهای کشیده شده گفته اند که درهای جهنم را
بر ایشان می بندند پس محکم میکنند ان را بمیخهای آهنی از آتش تا امید بیرون آمدن از ان ایشان
قطع شود و نسیمی بر ایشان داخل نشود و عیاشی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
روایت کرده است که کفار و مشرکان سرزنش خواهند کرد اهل توحید و مسلمانان را که توحید
شما فاید بشما نبخشید ما و شما مساوی شدیم در داخل شدن جهنم پس پروردگار
حمیت کند از برای مسلمانان و ملائکه را فرماید که شفاعت کنید ایشان شفاعت کنند
هر که را انقدر که خدا خواهد پس میفرماید پیغمبرانرا که شفاعت کنید پس شفاعت کنند
از برای هر که خدا خواهد پس فرماید مومنانرا که شفاعت کنید ایشان شفاعت کنند
هر که را خدا خواهد پس حق تعالی فرماید من ارحم رحم کنندگانم رحیم ترم بیرون آیید
برحمت من پس بیرون آیند از میان آتش مانند پروانه و جانوران که نزد آتش جمع
میشوند پس حضرت فرمود که بعد ازان عمودها را میکشند و درها را بر ایشان

می بندند و بخدا سوگند که انها که باقی مانده اند همیشه مخلد خواهند بود و علی بن ابراهیم
بسند کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده که گفت بحضرت امام جعفر صادق علیه السلم عرض
کردم که یا ابن رسول الله مرا بترسان که دلم سنگین شده است حضرت فرمود که مهیا شو
از برای زندگی دراز بدرستی که جبرئیل آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم
و رو ترش کرده بود و پیشتر می آمد متبسم بود حضرت از سبب این حال سوال نمود
جبرئیل گفت امروز دمهائی را که بر آتش جهنم میدمیدند از دست گذاشتند فرمودند
که دمهای آتش جهنم چیست ای جبرئیل گفت ای محمد حق تعالی امر فرمود که هزار سال
بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد پس
هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاهست و تاریک و اگر قطره از ضریع
که عرق اهل جهنم است و چرک و ریم فرجهای زناکارانست که در دیگهای جهنم جوشیده است
و بعوض آب باهل جهنم میخورانند در آبهای اهل دنیا بریزند هر آینه جمیع اهل دنیا
از گندش بمیرند و اگر یک حلقه از زنجیری که هفتاد ذرع است و برگردن اهل جهنم میگذارند بر دنیا بگذارند
ان گرمی ان تمام دنیا را بگدازد و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان زمین و آسمان
بیاویزند اهل دنیا از بوی بد ان هلاک شوند چون جبرئیل اینها را بیان فرمود حضرت رسول
و جبرئیل هر دو بگریه درآمدند پس حق تعالی ملکی را فرستاد بسوی ایشان که پروردگار شما
سلام میرساند شما را و میفرماید که شما را ایمن گردانیدم از آنکه گناهی کنید که مستوجب عذاب
من شوید پس بعد ازان هرگاه جبرئیل بخدمت انحضرت می آمد متبسم و خندان بود پس حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم فرمود که دران روز اهل آتش عظمت جهنم و عذاب الهی را مید انستند
و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم ان را میدانستند و چون اهل جهنم داخل جهنم میشوند هفتاد
سال سعی میکنند تا خود را ببالای جهنم میرسانند چون بکنار جهنم رسیدند ملائکه گرزهای
آهن بکله ایشان میکوبند تا بقعر جهنم برمیگردند پس پوستهای ایشان را تغییر میدهند

و پوست تازه بر بدن ایشان میپوشانند که عذاب در ایشان بیشتر تاثیر کند پس حضرت
ابو بصیر گفت که آنچه گفتم ترا کافیست گفت پس است مرا و کافیست و بسند معتبر از عمرو بن
ثابت منقولست که حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد میکنند
مانند سگان و گرگان که فریاد کنند از شدت آنچه بایشان میرسد از الم عذاب الهی چه گمان
داری ای عمرو بکروهی که ایشانرا مرگ نمیباشد که از عذاب نجات یابند و عذاب ایشان
هرگز سبک نمیشود و در میان آتش گرسنه باشند و کران و گنگان و کوران باشند و
روهای ایشان سیاه شده باشد و محروم و نادم و پشیمان و غضب کرده پروردگار خود
رحم برایشان نکند و عذاب ایشانرا تخفیف ندهد و آتش برایشان افروزند و از حمیم گرم
جهنم بعوض آب آشامند و از زقوم جهنم بعوض طعام خورند و بقلابهای آتش بدنهای
ایشانرا بدرند و گرزهای آهن بر سر ایشان بکوبند و ملائکه بسیار غلیظ بسیار شدید
ایشانرا در شکنجه دارند و برایشان رحم نمیکنند و بر و ایشانرا در آتش میکشند و
باشیاطین ایشانرا در زنجیر میکنند و در غلها و بندها ایشانرا مقید میسازند اگر
دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمیشود و اگر حاجتی طلبند بر آورده نمیشود اینست
حال جمعی که بجهنم میروند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که جهنم را
هفت در است از یکدر فرعون و هامان و قارون که کنایه از ابوبکر و عمر و عثمانست
داخل میشوند و از یکدر بنی امیه داخل میشوند که مخصوص ایشانست و کسی با ایشان
دران در شریک نیست و یکدر دیگر باب لظی است و یکدر دیگر باب سقر است و
یکدر دیگر باب هاویه است که هر که ازان در داخل شد هفتاد سال در جهنم فرو میرود
پس جهنم جوشی میزند و ایشانرا بطبقه بالای جهنم می افکند پس باز هفتاد سال دیگر
فرو میروند و ابدالاباد در جهنم حال ایشان چنین است و یکدر دریست که ازان در
دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که یاری ما نکرده داخل جهنم میشوند و این در

بزرگترین درهاست و گرمی و شدتش از همه بیشتر است و بسند معتبر منقولست که
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم پرسیدند از معنی فلق فرمود که دره ایست
در جهنم که دران هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار حجره است و در هر
حجره هفتاد هزار مار سیاه هست و در شکم هر ماری هفتاد هزار سبوی زهر است و
جمیع اهل جهنم را در این دره گذار می افتد و در حدیث دیگر فرمود که این آتش شما که در
دنیاست یکجزو از آتش جهنم که هفتاد مرتبه آنرا باب خاموش کرده اند و باز افروخته شده است   است از هفتاد جزو
و اگر چنین نمیکردند هیچکس طاقت نزدیکی آن نداشت و بدرستی که جهنم را در روز قیامت
بصحرای محشر خواهند آورد که صراط را بر روی آن بگذارند پس جهنم فریادی در محشر بر آورد
که جمیع ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین از بیم آن بزانوی استغاثه در آیند و در حدیث دیگر
منقولست که غساق وادیست در جهنم که دران سیصد و سی قصر است و در هر قصری سیصد
خانه است و در هر خانه چهل زاویه است و در هر زاویه ماریست و در شکم هر ماری سیصد و
سی عقربهاست و در نیش هر عقربی سیصد و سی سبوی زهر است و اگر یکی از آن عقربها زهر
خود را بر جمیع اهل جهنم بریزد از برای هلاک همه کافیست و در حدیث دیگر منقولست که
درکات جهنم هفتاست مرتبه اول جحیم است که اهل آن مرتبه را بر سنگهای تافته میدارند
که دماغ ایشان مانند دیگ بجوش می آید و مرتبه دویم لظی است که حق تعالی در وصف
آن میفرماید که بسیار کشنده است دست و پای مشرکانرا با پوست سر ایشانرا و بجانب
خود میکشد کسی را که پشت کرده بحق و رو گردانیده از معبود مطلق و جمع کرده است
مالهای دنیا را و حفظ کرده حقوق الهی را ازان ادا نکرده مرتبه سیم سقر است که حق تعالی
در وصف آن میفرماید که سقر آتشی است که باقی نمیگذارد پوست و گوشت و عروق و
اعصاب و عظام را بلکه همه را میسوزاند و باز حق تعالی آن اجزا را باز میگرداند و آتش دست
بر نمیدارد و باز میسوزاند و آتشی است بسیار سیاه کننده پوست کافرانرا و ظاهر و هویداست

برای ایشان وبران موکلند نوزده ملك ومرتبه چهارم حطمه است که ازان شرارها جدا
میشود مانند کوشك عظیم که کویا شتران زردند که بر هوا میروند وهر کرا دران افکنند
درهم میشکنند ومیکوبد مانند سرمه وروح از ایشان مفارقت نمیماید وحق تعالی
ایشانرا بحال اول برمیکرداند وطبقه پنجم هاویه است که درانجا کروهی هستند که فریاد
میکنند که ای مالك بفریاد ما برس پس مالك ظرفی از آتش برمیکیرد که مملو از چرك
وخون وعرقی که از بدنهای ایشان جاری شده مثل مس کداخته وبایشان میخوراند پس
چون نزدیك روی ایشان می آورد پوست وکوشت رویشان دران میریزد از شدت
حرارت چنانکه حق تعالی میفرماید که ما برای ستمکاران آماده کرده ایم آتشی را که احاطه کند
بایشان سراپردهای ان واکر استغاثه نمایند از تشنکی بفریاد ایشان میرسد بآبی که از مس
کداخته باشند چون پیش دهان ایشان برند بریان کند روهای ایشانرا اینست بد شرابی مهل
از برای ایشان وهر کرا در هاویه اندازند هفتاد سال در آتش فرو رود وهر چند که پوستش
بسوزد حق تعالی بدل ان پوست دیکر بر بدنش برویاند وطبقه ششم سعیر است که دران سیصد
سراپرده است از آتش ودر هر سراپرده سیصد قصر است از آتش ودر هر قصری
سیصد خانه است از آتش ودر هر خانه سیصد نوع از عذاب مقرر است ودر انجا
مارها وعقربها از آتش هست وکند وزنجیرها وغلها از آتش از برای اهل ان طبقه
مهیا کرده اند چنانکه حق تعالی میفرماید که ما مهیا کرده ایم از برای کافران زنجیرها وغلها
وآتش افروخته وطبقه هفتم جهنم است که فلق در انجاست وان چاهیست در جهنم که چون
در انرا میکشایند جهنم مشتعل میشود واین بدترین طبقات جهنم است وصعودا
کوهیست از مس در میان جهنم واثاما رودخانه ایست از مس کداخته که بر دور ان کوه
جاریست واین موضع بدترین جاهای این طبقه است واز حضرت امام موسی کاظم علیه السلم
منقولست که در جهنم وادی هست که انرا سقر می نامند که ازان روز که خدا انرا خلق کرده است

نف

نفس نکشیده است واکر خدا انرا رخصت دهد که بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد
هر آینه جمیع انچه در زمین است بسوزاند واهل جهنم پناه بخدا میکیرند از حرارت
وکند وبدی وکثافت ان وادی وانچه خدا در انها برای اهلش مقرر کردانیده است
از عذاب خود ودران وادی کوهیست که جمیع اهل ان وادی پناه میکیرند بخدا
از کرمی وتعفن وکثافت ان کوه وعقابهای که خدا در انجا برای اهلش مقرر فرموده است
ودران کوه دره هست که اهل ان کوه بخدا استغاثه مینمایند از کرمی وکثافت وکند ان
دره وعذابهای ان ودران دره چاهیست که اهل ان دره از کرمی وقذارت وعذاب
شدید ان چاه بخدا پناه میبرند ودران چاه ماری هست که جمیع اهل ان چاه از خباثت
وتعفن ان مار وانچه خدا در نیشهای ان زهر مقرر فرموده بخدا استغاثه مینمایند
ودر شکم ان مار هفت صندوقست که انها جای پنج کس از امتهای کذشته است ودو
کس ازین امتست اما ان پنج یکی قابیل است که برادرش هابیل را کشت ونمرود است که کس
با حضرت ابراهیم علیه السلم منازعه کرد وفرعون است که دعوای خدائی کرد ویهوداست
که یهود را کمراه کرد ویونس است که نصاری را کمراه کرد واز این امت دو اعرابی اند که
ایمان بخدا نیاوردند یعنی ابوبکر وعمر واز حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
منقولست که برای اهل معصیت نقبها در میان آتش زده اند وپاهای ایشانرا بزنجیر
کرده اند ودستهای ایشانرا در کردن غل کرده اند وبر بدنهای ایشان پیراهنها از
مس کداخته پوشانیده اند وجبها از آتش برای ایشان بریده اند وبر ایشان بسته اند
در میان عذابی کرفتارند که کرمیش بنهایت رسیده است ودرهای جهنم را بر روی
ایشان بسته اند پس هرکز ان درها را نمیکشایند وهرکز نسیمی بر ایشان داخل نمیشود
وهرکز غمی از ایشان برطرف نمیشود وعذاب ایشان همیشه تازه است نه خانه ایشان فانی ایشان
میشود ونه عمر ایشان بسر می آید بمالك استغاثه میکنند که از پروردکار خود بطلب

که مارا بمیرانند و در جواب میگویند که همیشه در این عذاب خواهید بود و بسند معتبر
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که در جهنم چاهیست که ان از ان
استغاثه مینمایند و ان جای هر متکبر جبار معاند است و هر شیطان متمرد و هر متکبری
که ایمان بروز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت آل محمد علیهم السلم داشته
باشد و فرمود که کسی که در جهنم عذابش از دیگران سبکتر باشد کسیست که در دریای
از آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش از آتش باشد که از شدت
حرارت مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش
بیشتر است و حال انکه عذاب او از همه سهل تر است و در حدیث دیگر وارد شده است
که فلق چاهیست در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارتش استغاثه مینمایند و از
خدا طلب نماید که نفسی بکشد چون نفس کشید جمیع اهل جهنم را بسوزانید و در ان
چاه صندوقیست از آتش که اهل ان چاه از گرمی و حرارت ان صندوق استعاذه مینمایند
و ان تابوتیست که در ان تابوت شش کس از پیشینیان و شش کس از پسینیان جا دارند
اما شش کس اول پسر آدم است که برادر خود را کشت و نمرود که حضرت ابراهیم علیه السلم را
در آتش انداخت و فرعون که دعوای خدائی کرد و سامری که گوساله پرستی را دین خود
کرد و انکسی که یهود را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد و انکسی که نصاری را بعد از پیغمبر ایشان
گمراه کرد و اما ان شش کس آخر ابوبکر است و عمر و عثمان و معاویه و سرکرده خوارج
نهروان و ابن ملجم علیه اللعنة والعذاب و از حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم
منقولست که اگر در این مسجد صد هزار کس یا زیاده باشند و یکی از اهل جهنم نفس بکشد
و اثر ان بایشان برسد هر آینه مسجد و هر که در انست بسوزد و فرمود که در جهنم مارها هست
بلندی گردن شتران که یکی از ایشان که میگزد کسی را چهل قرن یا چهل سال در ان بماند
و عقربها هست بدرشتی استر که اثر گزیدن انها نیز انقدر از مدت میماند و از عبدالله بن

عباس

عباس منقولست که جهنم را هفت دراست و بر هر دری هفتاد هزار کوه است و در
هر کوهی هفتاد هزار دره است و در هر دره هفتاد هزار وادیست و در هر وادی هفتاد
هزار شکافست و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار مار است
که طول هر ماری سه روزه راه است و نیشهای ان مارها بمثابه نخلهای تولانیست
می آید بنزدیک فرزند آدم و میگیرد پلک چشم و لبهای او را و جمیع پوست و گوشت را
از استخوانهایش میکشد پس چون میگریزد از ان مار در نهری از نهرهای جهنم می افتد
چهل سال یا چهل قرن در ان نهر فرو میرود و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم منقولست که چون اهل بهشت داخل بهشت میشوند و اهل جهنم بجهنم
درایند منادی از جانب رب العزة ندا کند که ای اهل بهشت وای اهل جهنم اگر مرگ
بصورتی از صورتها درآید خواهید شناخت انرا گویند نه پس بیاورند مرگ را بصورت
گوسفند سیاه و سفید و در میان بهشت و دوزخ بدارند و بایشان گویند که ببینید
این مرگست پس حق تعالی امر فرماید که انرا ذبح نمایند و فرماید که ای اهل بهشت همیشه در بهشت
خواهید بود و شما را مرگ نیست وای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود و شما را مرگ
نخواهد بود و این روزیست که خداوند عالمیان فرموده است که بترسان ایشانرا از روز
حسرت در روزی که کار هر کس منقضی شده باشد و بپایان رسیده باشد و ایشان از ان روز
غافلند حضرت فرمود که مراد این روز است که حق تعالی اهل بهشت و جهنم را فرمان دهد که
همیشه در جای خود باشید و مرگ ایشانرا نباشد که در ان روز اهل جهنم حسرت برند و سودی
ندهد و امید ایشان منقطع گردد و در عقاب الاعمال از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که چهار کس اند که اهل جهنم بان
آزاری که دارند که حمیم در حلق ایشان میکنند و در میان جحیم و وا ویلاه و واثبوراه میگویند از عذاب
ان چهار نفر فریادی میشنوند و بایکدیگر میگویند این چه حالست که اینها دارند که با این آزاری

که ما دادیم از اینها در آزاریم اول مردیست که آویخته است در تابوتی از آتش و دیگری امعاء
رودهای خود را میکشد و دیگری از دهانش چرک و ریم و خون جاریست و دیگری گوشت
و خون خود را میخورد پس گویند از برای صاحب تابوت که چیست این بدبخت را که عذاب او
ما را آزار میکند گویند این مرد در گردنش اموال مردم بود و چیزی نداشت که ادای قرض
او بکند و آنکه امعاء خود را میکشد پروا نمیکرد از بول که بهر جای بدنش برسد و آنکه ریم و خون
از دهانش جاری بود تتبع و تفحص سخنان بد مردم را میکرد و نقل میکرد و آنکه گوشت خود را
میخورد مردم را غیبت میکرد و گوشت مردم را بغیبت میخورد و سخن چینی میکرد و در میان
مردم عداوت می افکند و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که در شب معراج صدائی
شنیدم که مرا بفزع و خوف آورد پرسیدم جبرئیل گفت که این صدای سنگیست که هفتاد سالست
که از کنار جهنم انداخته ام امروز در ته جهنم قرار گرفت پس آنحضرت نخندید تا از دنیا مفارقت
نمود پس فرمود که جبرئیل بالا رفت و من با او رفتم تا داخل آسمان اول شدم و هر ملکی که مرا میدید
میخندید و شاد میشدند تا آنکه ملاقات کردم ملکی از ملائکه را که از او عظیمتر خلقی ندیده بودم
در نهایت کراهت منظر و خشم از روی او ظاهر بود پس مثل سایر ملائکه مرا سلام کرد و دعا
کرد اما نخندید و بشاشت و شادی که از سایر ملائکه مشاهده کردم از او ندیدم گفتم یا جبرئیل
این کیست که من از او ترسیدم گفت سزاوار است که از او بترسی همه ما از او میترسیم این مالک
خازن جهنم است هرگز نخندیده و از روزی که خدا او را والی جهنم کرده است پیوسته
خشم و غضب او بر دشمنان خدا و اهل معصیت او زیاده میگردد و خدا باین انتقام خواهد
کشید از ایشان و اگر بسوی احدی پیش از تو خندیده بود هر آینه بسوی تو میخندید پس
سلام کردم بر او و جواب من گفت و بشارت داد مرا به بهشت پس گفتم بجبرئیل بسبب منزلت
و شوکتی که در آسمانها دارد و همه اطاعت او مینمایند چنانچه حق تعالی فرموده است مُطاعٍ ثَمَّ اَمینٍ

که آیا امر نمیکنی او را که جهنم را بمن بنماید جبرئیل با او گفت که ای مالک بنما بمحمد آتش را مالک
یک پرده را گشود و یکدر از درهای جهنم را باز کرد از آن زبانه بسوی آسمان ساطع شد
و بجوش آمد و بلند شد بمرتبه که گمان کردم که مرا میگیرد گفتم ای جبرئیل بگو که پرده را برگرداند
مالک خطاب کرد آتش را که برگرد برگردید و ابن بابویه نیز این مضمون را بسند موثق کالصحیح
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است و در آخرش فرموده که بعد از آن تا از دنیا
رفت لب آنحضرت بخنده گشوده نشد و ابن بابویه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که آتش جهنم در روز قیامت با سه کس
سخن میگوید با امیر و قاری قرآن و صاحب مال با امیر میگوید که ای آنکسی که خدا بتو سلطنت
و امارت داده بود و عدالت نکردی پس او را می رباید چنانکه مرغ دانه کنجد را میرباید و فرو
می برد و بقاری قرآن میگوید که ای آنکسی که قرآن را زینت خود کردی در میان مردم و معصیت
خدا کردی در حضور پس او را فرو میبرد و میگوید بمال دار که ای آنکسی که خدا دنیا بسیار گشاده
فراوان بتو داد و اندک چیزی بقرض از تو طلبید که در آخرت اضعاف آنرا بتو عوض بدهد
بخل ورزیدی پس او را برباید و فرو برد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است
که آتش جهنم بر کافران عذابست و بر خازنان جهنم راحتست یعنی از آن لذت میبرند و
ایشان را نمیسوزاند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در نامه اهل مصر وصف
جهنم را فرموده است که قعرش بعید است و حرارتش شدید است و عذابش تازه و جدید است
و مقامع و گرزهایش از حدید است عذابش سست نمیشود و ساکنش را مرگ نمیباشد
خانه ایست که در آن رحمت نمیباشد و دعای اهلش شنیده نمیشود و حق تعالی فرموده است
اصحاب بهشت در روز قیامت بهتر است قرارگاه ایشان و نیکوتر است محل قیلوله و استراحت
ایشان حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که چون کشند اهل جهنم را بسوی جهنم پیش از آنکه
داخل آتش شوند دود از جهنم باستقبال ایشان آید بایشان گویند ملائکه داخل شوید در

زیر سایه که سه شعبه دارد کمان کنند که ان بهشت است چون داخل ان شوند بجهنم منتهی
شود فوج فوج را داخل جهنم کنند و این در میان روز قیامت خواهد بود که در دنیا وقت
قیلوله است و از برای اهل بهشت در انوقت تحفها از بهشت بیاورند و ایشانرا داخل منازل
خود کنند در وسط روز اینست معنی قول الهی که محل قیلوله ایشان نیکوتر است و فرمود
در قول حق تعالی مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ یعنی ایشانرا بایکدیکر بسته باشند بزنجیرها سَرَابِيلُهُمْ
مِنْ قَطِرَانٍ فرمود یعنی پیراهنهای ایشان از ارزیز کداخته است چون انهارا بر ایشان بپوشانند
فرو کیرد روی ایشانرا آتش و فرموده است در باب زناکاران وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ
أَثَامًا حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمود اثام رودیست از ارزیز کداخته و در پیش ان
رود سنکستانیست از آتش و انها جای کسیست که غیر خدارا پرستیده باشد یا کسی را بناحق
کشته باشد و زناکاران نیز در انجا خواهند بود و از حضرت امام زین العابدین علیه السلم
منقولست که در جهنم وادی هست که انرا سعیر مینامند چون آتش جهنم کم میشود انرا
میکشایند که جهنم بان افروخته میشود و اینست معنی قول خدا كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا
و علی بن ابراهیم روایت کرده است که چون داخل جهنم شوند هفتاد سال بزیر میروند چون
بپایین جهنم رسند جهنم نفس بکشد و ایشانرا بر بالا اندازد پس کرزهای آهنی بر ایشان زنند
تا بزیر روند و پیوسته حال ایشان چنین باشد و کلینی و ابن بابویه بسند موثق کالصحیح روایت
کرده اند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که در جهنم وادی هست از برای متکبران
که انرا سقر میکویند شکایت کرد بسوی خدا از شدت حرارت خود و سوال کرد که نفسی بکشد
چون رخصت یافت و نفس کشید جمیع جهنم سوخت و در احتجاج روایت کرده است که زندیقی
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم سوال کرد که آیا آتش جهنم بس نبود که حق تعالی عذاب
کند بان خلق را که مارها و عقربها نیز در جهنم آفرید حضرت فرمود که خداوند جبار بان عقربها
و مارها کروهی را عذاب میکند که میکفتند انها را خدا خلق نکرده است و شریکی در خلق

برای خدا قایل میشوند تا انکه بچشاند بایشان عذاب ان چیزرا که آفریده خدا نمیدانستند
و ابن بابویه از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که در جهنم کوهیست که انرا
صعد میکویند و در صعد وادی هست که انرا سقر مینامند و در سقر چاهیست که انرا
هبهب میکویند هر کاه پرده از روی ان چاه بر میکیرند اهل جهنم از کرمی ان بفریاد می آیند
و ان چاه منزل جباران و خلفای جور است و ایضا بسند حسن از حضرت امام موسی کاظم
علیه السلم روایت کرده است که در بنی اسرائیل مرد مومنی بود و همسایه کافری داشت که
در دنیا مهربانی و احسان نسبت بان مؤمن میکرد چون ان کافر مرد حق تعالی خانه از کل در
میان آتش بنا کرد که از حرارت جهنم اورا نکاه دارد و روزی او از جای دیگر باو میرسید
و میکویند باو که اینها هم بسبب مدارا و نیکیست که نسبت بفلان مؤمن همسایه خود میکردی
و کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که مومنی در مملکت
پادشاه جباری بود و در مقام آزار ان مؤمن بود از او کریخت و ببلاد مشرکین رفت و مردی
از اهل شرک اورا جا داد و رفق و مدارا با او نمود و اورا ضیافت کرد چون وقت مرک ان
مشرک شد وحی کرد باو که بعزت و جلال خودم سوکند که اکر ترا در بهشت من مسکنی
میبود ترا در ان ساکن میکردم و لیکن بهشت حرامست بر کسی که با شرک بمیرد و لیکن ای
آتش اورا از جا بدر آور و بترسان اما آزاری باو مرسان و روزی اورا در دو طرف روز برای
او می آورند راوی پرسید که از بهشت حضرت فرمود که از هر جا که خدا خواهد مولف کوید
که این دو حدیث منافات ندارند با آیاتی که کذشت که دلالت میکردند بر انکه کافران
همه معذب اند و عذاب ایشان هرکز تخفیف نمی یابد زیرا که بودن در جهنم عذابیست
هر چند آزار بایشان نرساند و در حدیث دوم تخفیف نمی یابد و ممکنست که این احادیث
مخصص ان آیات بوده باشد و از محمد بن حنیفه و ابن عباس روایت کرده اند که چون
حق تعالی امر کند مردم را که بر صراط بکذرند مؤمنان باسانی بکذرند و منافقان در جهنم

بهشت
افتند پس حق تعالی گوید ای مالک استهزا کن بمنافقان در جهنم پس مالک در جهنم را بسوی
بگشاید و ندا کند ایشانرا که گروه منافقان باینجا بیائید و بالا آئید از جهنم بسوی بهشت
پس شنا کنند منافقان در آتش جهنم هفتاد سال تا آنکه بان درگاه برسند چون خواهند
بیرون روند در را بر روی ایشان به بندند و همیشه با ایشان چنین کنند چنانچه در دنیا
پیوسته استهزای بمومنان میکردند و میگفتند اِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ و اینست معنی
قول حق تعالی اَللّٰهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ یعنی حق تعالی در آخرت استهزا خواهد کرد بایشان و حضرت
امام حسن عسکری صلوات الله علیه در تفسیر این آیه فرموده است که اما استهزای
خدا بایشان آنست که حق تعالی هر گاه مستقر گرداند منافقان و معاندان علی صلوات درآخرت
الله علیه را در جهنم که دار لعنت و مذلتست و عذاب کند ایشانرا بانواع عجیبه
تعذیب و عقوبت و قرار دهد مومنانی را که منافقان بایشان استهزا میکردند در دنیا
و در روضات جنات در حضور محمد برگزیده ملک دیان ایشانرا مشرف گردانید بر انها
که استهزا میکردند بایشان در دنیا تا مشاهده کنند انچه ان منافقان گرفتارند در انها
از عجایب لعنتها و بدایع عقوبتها پس لذت و شادی ایشان بشماتتی که بر منافقان میکنند
مانند لذت و سرور ایشانست و تنعم ایشان در بهشتهای پروردگار ایشان است
پس مومنان ان کافرانرا بنامهای ایشان و صفات ایشان میشناسند و ایشان بر چند
صنف‌اند بعضی در میان نیشهای افعیهای جهنم اند که میخایند ایشانرا و بعضی در میان
چنگال درندگانند که بازی میکنند با ایشان و از هم میدرند و بعضی در زیر تازیانه
زبانیه اند و عمودها و گرزهای ایشان که بر ایشان میکوبند که عذاب و نکال ایشان را
شدید میگردانند و بعضی که در دریاهای جهنم غرق شده اند و بر رو میکشند ایشانرا
در میان انها و بعضی را زبانیه زجر میکنند و غسلین و غساق در گلوی ایشان میریزند
و بعضی در سایر اصناف عذابند و کافران و منافقان نظر میکنند و می بینند مومنانی را

که در دنیا با ایشان سخریه و استهزا میکردند بسبب انکه ایشان بموالات محمد و علی و آل
ایشان علیهم السلام اعتقاد کرده اند و بعضی در فرشهای نرم و نیکو تکیه کرده اند و بعضی
از انواع میوهای بهشت تنعم مینمایند و بعضی در غرفات و بساتین و منزهات ان سیر میکنند
و حوریان و غلامان و کنیزان و دختران در خدمت ایشان ایستاده اند و بر دور ایشان میکردند
و بانواع خدمات ایشان قیام مینمایند و ملائکه خداوند عزیز جلیل می آیند بسوی ایشان
از جانب پروردگار ایشان با انواع عطاها و کرامتها و عجایب تحف و هدایا میگویند سَلَامٌ
عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ پس میگویند ان مومنان که مشرف گردیده اند بر ان
کافران و منافقان ای ابوبکر و عمر و عثمان تا آنکه همه را بنامهای ایشان ندا میکنند چرا در
موقف خزی و خواری خود مانده اید بیائید بسوی ما تا درهای بهشت را برای شما بگشائیم
تا خلاص شوید از عذاب و ملحق شوید بما در نعیم بهشت منافقان گویند که وای بر ما کی
این نعمت میسر میشود مومنان گویند نظر کنید بسوی این درها چون نظر کنند و درهای
بهشت را گشاده بینند گمان کنند که درها بسوی جهنم گشوده است و میتوانند بان درها
رسید پس شروع کنند در شنا کردن در دریاهای حمیم جهنم و از پیش روی زبانیه دوند
و گریزند و انها از پی ایشان دوند بایشان رسند و عمودها و گرزها و تازیانها بر ایشان زنند و
پیوسته این نحو دوند و انواع این عقوبتها را کشند تا وقتی که گمان کنند که بان درها رسیده اند
بینند که درها بر روی ایشان بسته است و زبانیه عمودها بر ایشان زنند و سرنگون بمیان جحیم
افکنند و مومنان بر فرشها و مجالس خود بر ایشان خندند و استهزا و سخریه بایشان کنند
و اشاره باینست اَللّٰهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ و ایضا فرموده است فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ
يَضْحَكُونَ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ یعنی پس در ان روز انها که ایمان آورده اند از احوال کافران
میخندند و بر کرسیها نشسته بسوی ایشان نظر میکنند و حق تعالی فرموده است وَإِذَا النُّفُوسُ
زُوِّجَتْ حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که اهل بهشت پس ایشانرا جفت میکنند با خیرات

حسان و اما اهل جهنم هریك از ایشان جفت میکنند با شیطانی که او را گمراه کرده است
وحق تعالی فرموده است فَاَنْذَرْتُکُمْ نَاراً تَلَظّٰی لَا یَصْلٰیهَا اِلَّا الْاَشْقَی الَّذِی کَذَّبَ وَ تَوَلّٰی
یعنی پس ترسانیدیم شما را از آتش که پیوسته افروخته است و زبانه میکشد ملازم ان آتش
نیست مگر شقی ترین مردم انکه تکذیب کرد پیغمبر را و پشت کرد و ابا نمود از حق و علی بن ابراهیم
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است در تفسیر این آیات که در جهنم
وادی هست که در ان وادی آتشیست که نمیسوزد بان آتش و ملازم ان نمیباشد مگر شقی ترین
مردم که عمر است که تکذیب کرد رسول خدا را در ولایت علی صلوات الله علیه و پشت کرد
از ولایت او و قبول نکرد و بعد از ان فرمود که آتشها بعضی از بعضی پست تر است و آتش این
وادی مخصوص عاصیانست و دشمنان اهل بیت و هویدا نیست انکه شیخ مفید علیه الرحمه
در کتاب اختصاص از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که
حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که روزی بیرون رفتم بر پشت کوفه
قنبر در پیش روی من میرفت ناگاه ابلیس علیه اللعنه پیدا شد گفتم بد پیری هستی تو
گفت این را چرا میگوئید یا امیر المومنین بخدا سوگند که حدیثی نقل کنم از خودم از خدای
عز و جل و در میان ما ثالثی نبود بدرستی که چون مرا بزمین فرستاد خدا بسبب ان خطائی
که کردم چون باسمان چهارم رسیدم ندا کردم که الهی و سیدی گمان ندارم که از من شقی تر
خلقی آفریده باشی حق تعالی وحی کرد بسوی من که بلکه آفریده ام خلقی را که از تو شقی تر است
برو بسوی مالك خازن جهنم تا صورت او را و جای او را بتو بنماید رفتم بسوی مالك
و گفتم خداوند ترا سلام میرساند و میفرماید که بمن بنما کسیرا که از من شقی تر است مالك
مرا برد بسوی جهنم و سرپوش بالاء جهنم را برداشت آتش سیاهی بیرون آمد که گمان کردم
که مرا و مالك را خواهد خورد مالك باو گفت که ساکن شو ساکن شد پس مرا برد بطبقه
دویم آتشی بیرون آمد از ان سیاه تر و گرم تر پس گفت ساکن شو ساکن شد و همچنین بهر مرتبه

میبرد از مرتبه سابق تیره تر و گرم تر بود تا بطبقه هفتم برد و آتشی از ان بیرون آمد که گمان
کردم که مرا و مالك را و جمیع انچه خدا آفریده است خواهد سوخت پس دست بر دیدهای
خود گذاشتم و گفتم ای مالك امر کن او را که سرد و ساکن شود و الا من میمیرم مالك گفت
تو نخواهی مرد تا وقت معلوم پس صورت دو مرد را دیدم که در گردن ایشان زنجیرهای
آتش بود و ایشان از جانب بالا آویخته بودند و بر سر انها گروهی ایستاده بودند و گرزهای
آتش در دست داشتند و بر سر ایشان میزدند گفتم ای مالك اینها کیستند گفت مگر
نخوانده انچه در ساق عرش نوشته بود و من خوانده بودم که حق تعالی دو هزار سال پیش
از انکه دنیا را یا آدم را خلق کند لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ اَیَّدْتُهُ وَ نَصَرْتُهُ بِعَلِیٍّ
اینها دو دشمن ایشان و دو ستم کننده بر ایشانند یعنی ابو بکر و عمر علیه اللعنه و کلینی
در حدیث معتبر طولانی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که کفر
در کتاب خدا بر پنج وجه است از جمله انها کفر جحود است و ان آنست که انکار کنند پروردگاری
خدا و گویند پروردگاری نیست و بهشتی و آتشی نیست و این قول دو طایفه از زنادقه است
که ایشانرا دهریه میگویند و سید بن طاوس رضی الله عنه از کتاب زهد النبی روایت
کرده است از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه که حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم
فرمود بحق آن خداوندی که جان محمد در قبضه قدرت اوست اگر قطره از زقوم بر کوههای
زمین بریزند هر آینه فرو رود تا طبقه هفتم زمین و طاقت نیاورند پس چگونه خواهد
بود حال کسی که ان طعامش باشد و بحق ان خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست اگر
قطره از غسلین را در کوههای زمین بریزند هر آینه فرو رود تا زیر طبقه هفتم زمین و طاقت
ان نیاورد پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن آبش باشد و بحق خداوندی که جانم در دست
قدرت اوست اگر یکی از مقامعی که خدا در قرآن فرموده است بر کوههای زمین بگذارند
هر آینه فرو رود تا طبقه هفتم زمین و طاقت ان نداشته باشد پس چگونه خواهد بود حال

کسی که اینها را بر او کوبند در جهنم و ایضا از آن کتاب مذکور در روایتست که چون این آیه
نازل شد که بدرستی که جهنم وعده گاه جمیع ایشانست و از برای آن هفت درست و از
برای هر دری از آنها حصه مقرری از کافران و عاصیان هست حضرت رسول صلی
الله علیه و آله و سلم گریست گریه شدیدی و اصحاب آنحضرت از برای گریه او گریه کردند
وندانستند که جبرئیل چه خبر داده است و نتوانستند از آنحضرت سوال کرد و آنحضرت
چون فاطمه را میدید شاد میشد بعضی از صحابه رفتند بخانه فاطمه که آنحضرت را بیاورند
دیدا آرد جوی در پیش گذاشته است و خمیر میکند و میگوید وَمَا عِندَ ٱللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ
پس سلام کرد بر آنحضرت و حال حضرت رسول و گریستن او را نقل کرد حضرت فاطمه
برخواست و چادر کهنه برخود پیچید که دوازده موضع از لیف خرما پینه کرده بودند
چون نظر سلمان بران چادر افتاد گریست و گفت واحسرتاه قیصر پادشاه روم و کسری پادشاه
عجم سندس و حریر میپوشند و فاطمه دختر محمد که بهترین خلق است چنین جامه میپوشد
چون فاطمه بخدمت پدر بزرگوار خود آمد گفت یا رسول الله سلمان تعجب میکند از لباس
من بحق خداوندی که ترا براستی بخلق فرستاده است که پنج سالست که نیست من و علی صلوات
الله علیه را مگر پوست گوسفندی که شترمادر روز بر روی آن علف میخورند و چون
شب میشود آنرا در زیر خود می اندازیم و بالش زیر سر ما از پوستست که خرما در میانش
در میانش پر کرده ایم پس حضرت رسول فرمود ای سلمان دختر من در میان گروهی خواهد بود
که پیش از همه کس به بهشت میروند پس فاطمه گفت ای پدر بزرگوار فدای تو شوم چه چیز
باعث گریه تو شد حضرت فرمود که جبرئیل این دو آیه را آورد حضرت فاطمه چون دو آیه را
شنید برو در افتاد و فرمود وای پس وای بر کسی که داخل جهنم شود پس سلمان گفت
کاش گوسفندی میبودم و مرا میکشتند و گوشت مرا میخوردند و ذکر جهنم را نمیشنید
ابوذر گفت چه بودی اگر مادرم مرا نمیزائیدی و یاد جهنم را نمیشنیدم و حضرت امیرالمؤمنین

صلوات الله علیه گفت کاش سباع گوشت مرا میدریدند و مادرم مرا نمیزائید و نام جهنم را
نمیشنیدم پس حضرت امیر دست بر سر گذاشت و میگریست و میگفت وای از سفر دراز و کمی
توشه در سفر قیامت در میان آتش میگردند و بقلابهای آتش گوشت ایشانرا میدرند و
بیماری چندند که کسی بعیادت ایشان نمیرود و مجروحی چندند که کسی مداوای جراحت
ایشان نمیکند و اسیر چندند که کسی سعی در رهای ایشان نمیکند از آتش میخورند و
از آتش می آشامند و در میان طبقات جهنم میگردند بعد از پوشیدن پنبه و کتان جامهای
آتش میپوشند و بعد از معانقه زنان با شیاطین مقرون میگردند احادیث و آیات و صفات
جهنم و شداید عقوبات آن بسیار است بهمین قدر در این رساله اکتفا نمودم و اکثر را
در کتاب بحار الانوار ایراد کرده ام حق تعالی جمیع مؤمنانرا از خواب غفلت بیدار و از
بیهوشی ضلالت هشیار گرداند بمحمد و آله الطاهرین فصل هفدهم در بیان اعرافست
حق تعالی فرموده است ندا کنند اصحاب بهشت اصحاب آتش را که ما یافتیم آنچه ما را وعده
داده بودند از ثوابهای پروردگار ما که حق بود پس آیا یافتید شما آنچه وعده داده بود
شما را پروردگار شما از عقوبتها که حق بود گویند بلی پس از آن بگوید مؤذنی یعنی ندا
کند منادی پروردگار در میان ایشان که هر دو گروه بشنوند که لعنت خدا بر ظالمانیست
که منع میکردند مردم را از راه خدا و راه خدا را کج مینمودند بمردم و ایشان بآخرت و قیامت
کافر بودند و در احادیث متواتره وارد شده است که مؤذن که در قیامت این ندا را
خواهد کرد حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه خواهد بود و ابن عباس روایت
کرده است که گفت علی را در کتاب خدا نامهاست که مردم نمیدانند یکی مؤذن است که
در این آیه وارد شده است که او ندا را خواهد کرد که لعنت خدا بر ستمکارانیست که تکذیب
کردند بولایت و امامت من و استخفاف کردند بحق من پس فرموده است که میان بهشت
و دوزخ حجابی خواهد بود گفته اند که آن اعرافست که حصاریست میان بهشت و دوزخ

وفرموده است که بر اعراف مردانی چند هستند که میشناسند هر یکرا بسیمای ایشان
وندا کنند اصحاب بهشت را که سلام بر شما باد و داخل بهشت نشده اند هنوز و ایشان
طمع دارند که داخل شوند وچون دیده ایشان گردیده شود بسوی اصحاب آتش گویند
ای پروردگار ما مگردان مارا باگروه ظالمان وندا کنند اصحاب اعراف مردانی چند را
که میشناسند ایشانرا بسیمای ایشان وگویند فایده نبخشید بشما جمع کردن اموال واسباب
دنیا وتکبری که از قبول حق وبر اهل حق میکردید آیا اینها بودند که شما قسم میخوردید که رحمت
خدا بانها نخواهد رسید پس بانها گویند که داخل شوید در بهشت خوفی بر شما نیست واندوهناک
نخواهید شد اینست ترجمه ظاهر لفظ آیات ومفسران خلاف کرده اند در معنی اعراف
درحالی که در ان هستند ومشهور آنست که اعراف حصاریست درمیان بهشت ودوزخ
چنانچه درجای دیگر فرموده استکه درمیان ایشان سوری وحصاری میزنند که دری
دارد وظاهرش دران رحمتست که جانب بهشت باشد وباطنش از قبیل ان عذابست
که طرف جهنم باشد وبعضی گفته اند که اعراف کنگرها وبالای ان حصارات وبعضی
گفته اند ان صراطست واول اشهر واظهر است وایضا خلافست در مردانی که در
اعراف میباشند بعضی گفته اند گروهی اندکه حسنات وسیئات ایشان برابراست
حسنات ایشان مانعست ازانکه ایشان بجهنم روند وسیئات ایشان مانعست میان
ایشان وبهشت پس ایشانرا درینموضع گذاشته اند تا خدا حکم کند درحق ایشان بانچه
خواهد پس ایشانرا داخل بهشت میکنند وبعضی گفته اند ملائکه اند بصورت مردان
که اهل بهشت وجهنم را میشناسند وخازنان بهشت وجهنم هردو هستند یا حافظان
اعمالند که گواهند درآخرت بر مردم وبعضی گفته اند نیکان وبهترین مؤمنانند و
ثعلبی از ابن عباس روایت کرده است که اعراف موضعیست بلند بر صراط که علی وجعفر
وحمزه وعباس در انجا میباشند ودوستان خود را میشناسند بسفیدی رو و

دشمنان خود را بسیاهی واحادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام وارد شده است
که مائیم اصحاب اعراف که میشناسیم هرکس را بسیمای او وهرکه مارا میشناسد ما اورا
میشناسیم داخل بهشت میکنیم وهرکه شیعه ما نیست ما اورا نمیشناسیم وداخل
جهنم میکنیم ودرروایات دیگر وارد شده است که در اعراف جمعی از مستضعفین عامه
ومرجون لامر الله وفساق شیعه که حسنات وسیئات ایشان برابر باشد خواهند بود و
مقتضای جمع بین الاخبار آنست که اصحاب اعراف که حاکم در اعرافند رسول خدا وائمه هدی
صلوات الله علیهم خواهند بود که مؤمنان حقیقی را اول مرتبه روانه بهشت میگردانند
وازصراط میگذرانند ودشمنان خود را ومخالفان متعصب را بجهنم میفرستند وجمعی
ازفساق شیعه ومستضعفین عامه که بعد ازین مذکور خواهد شد انشاء الله اهل اعرافند
که ایشان میمانند در اعراف وآخر جمیع ایشان بشفاعت حضرت رسالت واهل
بیت او صلوات الله علیهم داخل بهشت میشوند یا بعض از ایشان که قایل شفاعت
هستند داخل بهشت میشوند وبعضی همیشه در اعراف میمانند هردو محتمل است
چنانکه ابن بابویه در رساله عقاید گفته اندکه اعتقاد ما در اعراف آنستکه حصاریست در
میان بهشت وجهنم وبران مردان چند هستند که میشناسند هرکس را بسیمای ایشان و
ان مردان رسول خدا واوصیای اویند علیهم السلام که داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشانرا
میشناسد وایشان اورا میشناسند وداخل جهنم نمیشود مگر کسی که ایشانرا نشناسد وایشان
اورا نشناسند ومرجون لامر الله نیز در اعراف خواهند بود یا عذاب خواهد کرد خدا ایشانرا
یا توبه خواهد کرد بایشان یعنی گناه ایشانرا خواهد آمرزید وداخل بهشت خواهد کرد وشیخ
مفید قدس الله روحه گفته استاعراف کوهیست درمیان بهشت ودوزخ وبعضی گفته اند
حصاریست درمیان اینها ومجمل سخن درین باب آنست که مکانیست که نه از بهشت است ونه
از جهنم واحادیث درین باب وارد شده است که چون روز قیامت شود در اعراف خواهند بود

امیرالمؤمنین و امامان از ذریت آنحضرت صلوات الله علیهم و ایشانند آنها که خدا
فرموده است وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ و حق تعالی بایشان میشناساند اصحاب بهشت را
و اصحاب جهنم را بعلامتی چند که در سیمای ایشان ظاهر میگرداند چنانکه فرموده است
یُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِیمَاهُمْ یعنی در قیامت شناخته میشوند مجرمان و کافران بسیمای ایشان
و فرموده است اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَاٰیَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ پس خبر داده است که در میان خلق طایفه
هستند که توسیم میکنند خلق را و علامات ایشانرا ملاحظه مینمایند و بسیمای انها ایشانرا
میشناسند و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود منم صاحب عصا و میسم
مراد علم آنحضرت است باحوال مردم بفراست و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم منقولست
که مایيم متوسمین که خدا فرموده است و در احادیث وارد شده است که حق تعالی ساکن میگرداند
در اعراف طایفه از خلق را که مستحق نشده باشند باعمال حسنه خود ثواب بی عقاب را
و مستحق درجهنم نیز نشده اند و ایشانند مرجون لامر الله که خدا فرموده است و از برای
ایشان شفاعت میباشد و پیوسته در اعراف هستند تا رخصت دهند ایشانرا که داخل
بهشت شوند بشفاعت رسول و امیرالمؤمنین و ائمه هدی صلوات الله علیهم و بعضی گفته اند
که اعراف مسکن طایفه چند نیز هست که در زمین مکلف نبوده اند که باعمال خود مستحق
بهشت و جهنم گردند پس خدا ایشانرا در آن مکان ساکن میگرداند و عوض میدهد ایشانرا
بر المهای که در دنیا بایشان رسیده است بنعمتی چند که پست تر است از منازل اهل ثواب که
باعمال خود مستحق شده اند و در بهشت بآنها میرسند و اینها که ذکر کردیم عقل باور ندارد
از اینها و اخبار در این باب وارد شده است و حق تعالی حقیقت حال را بهتر میداند
و آنچه متیقن است آنست که در اعراف مکانیست میان بهشت و جهنم و می ایستند
در آنجا حجتهای خدا بر خلق که مذکور شدند و در قیامت جمعی از مرجون لامر الله
در آنجا خواهند بود و بعد از آن خدا بهتر میداند که حال ایشان چگونه خواهد شد تا اینجا

بود کلام شیخ مفید رحمه الله و شیخ طبرسی رحمه الله علیه روایت کرده است از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم که اعراف تلی چند است میان جنت و نار و در آنجا باز
میدارند هر پیغمبر و هر خلیفه پیغمبر را با گناه کاران اهل زمان خود همچنانکه می ایستند
سرکرده لشکر با ضعیفان لشکر خود که ایشانرا محافظت نماید و نیکوکاران پیشتر
ببهشت رفته اند پس خلیفه خدا در هر زمانی میگوید بگناه کاران که با او ایستاده اند
که نظر کنید بسوی برادران خود که نیکوکار بوده اند و ببهشت رفته اند پس سلام
میکنند گناه کاران بر ایشان چنانکه حق تعالی فرموده است وَنَادَوْا اَصْحَابَ الْجَنَّةِ اَنْ
سَلَامٌ عَلَیْکُمْ پس خبر داده است خدا که ایشان داخل بهشت نشده اند و لیکن طمع دارند
و امیدوارند که داخل شوند وَهُمْ یَطْمَعُونَ یعنی این گناه کاران داخل بهشت نشده اند
و طمع دارند که خداوند رحیم ایشانرا داخل بهشت کند بشفاعت پیغمبر و امام علیهم
السلام و نظر میکنند این گناه کاران باهل جهنم و میگویند پروردگارا مگردان ما را با گروه
ستمکاران پس ندا میکنند اصحاب اعراف که پیغمبران و خلفای ایشانند بامری که از جانب خدا
بایشان میشود داخل شوید در بهشت خوفی بر شما نیست و اندوهناک نخواهید شد و ایضا
شیخ طبرسی و صفار و دیگران روایت کرده اند از اصبغ بن نباته که گفت روزی در خدمت
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بودم عبدالله بن کوا آمد و از آنحضرت از
تفسیر این آیه سوال کرد حضرت فرمود وای بر تو ای پسر کوا ما را در روز قیامت باز
میدارند در میان جنت و نار هر که ایمان بما آورده و یاری ما کرده است میشناسیم
او را بسیمای او و او را داخل بهشت میکنیم و هر که دشمن ماست میشناسیم او را بسیمای او
و او را داخل جهنم میکنیم یَعْرِفُونَ کُلًّا بِسِیمَاهُمْ یعنی آن مردانی که بر اعراف موکلند که اهل
جهنم میشناسند جمیع خلایق را بسیمای ایشان اهل بهشت را بسیمای مطیعان و اهل جهنم را
بسیمای عاصیان و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

روایتکرده است که اعراف موضع بلندیست میان جنت ونار ورجال ائمه علیهم السلم
اند می ایستند براعراف با بعضی ازشیعیان خود در وقتی که مؤمنان کامل بیحساب به بهشت
مروند پس میکویند ائمه بشیعیان خود که کناه کارانند که نظر کنید بسوی برادران مؤمن
خود که بیحساب داخل بهشت میشوند پس سلام میکنند برایشان وامیدوارند که بشفاعت
ائمه بایشان ملحق کردند پس ائمه بایشان میکویند که نظر کنید بسوی دشمنان خود در جهنم
چون نظر کنند استغاثه کنند که پروردکارا مارا بایشان ملحق مکردان پس ندا کنند ائمه
علیهم السلم اینجماعتیرا که ایشانرا بسیمای ایشان میشناسند از دشمنان خود که در جهنم اند
وکویند فاید نبخشید بشما انچه جمع کردید در دنیا از اموال ما وانچه تکبر کردید برما
وغصب حق ما کردید پس کویند بانها که اینها شیعیان وبرادران منند که شما در دنیا
سوکند یاد میکردید که رحمت خدا شامل حال ایشان نخواهد شد پس کویند ائمه بشیعیان
کناه کار خود که داخل شوید در بهشت بر شما خوفی واندوهی نیست پس حق تعالی فرموده است
ندا کنند اصحاب آتش اصحاب بهشت را که بریزید برما از آب یا از انچه خدا روزی کرده است
شمارا اهل بهشت کویند بدرستی که خدا حرام کرده است اینهارا بر کافران که دین خود را
لهو ولعب وبازیچه کرفته اند ومغرور کرد ایشانرا زندکانی دنیا وفراموش کردند ملاقات
این روز را وآیات مارا انکار میکردند فصل هجدهم دربیان جماعتی است که داخل جهنم
میشوند وجمعی که دران مخلد میباشند وجمعی که دران مخلد نمیباشند بدانکه خلافی
نیست درانکه اهل بهشت مخلد در نعیم بهشت خواهند بود وهرکه داخل بهشت شود
خواه بدون عذاب وخواه بعد از عذاب دیکر بیرون نخواهند آمد وخلافی نیست میان
مسلمانان درانکه کفار ومنافقان که حجت برایشان تمام شده باشد مخلد اند در عذاب
جهنم وعذاب ازایشان هرکز سبك نخواهد شد وآیات بسیار دراین باب کذشت
که اطفال ومجانین کفار البته داخل جهنم نمیشوند وکذشت که یا داخل بهشت میشوند

یا در اعراف خواهند بود یا تکلیف دیکر نسبت بایشان خواهد شد وجمعی از ضعفاء
العقول که تمیز میان حق وباطل نتوانند کرد یا جمعی که دور از بلاد اسلام باشند وتفحص
دین خود نتوانند کرد یا در زمان جاهلیت وفطرت باشند وحجت برایشان تمام نشده
باشد داخل مرجون لامر الله اند واحتمال نجات در باب ایشان هست وخلافی نیست درانکه
کسی که منکر یکی از ضروریات دین اسلام باشد درحکم کفار است ومخلد در نار است وضروری
دین اسلام آنست که بدیهی شده باشد در دین اسلام وهرکه صاحب این باشد از ادانه مکر
نادری مثل کسی که تازه مسلمان شده باشد وهنوز نزد او ضروری نشده باشد مانند نماز
وروزه ماه مبارك رمضان وحج وزکواة وامثال اینها کسی که ترك اینها کند کافر نیست و
کسی که حلال داند ترك اینهارا کافر است ومستحق قتل است وهمچنین اکر فعلی از او صادر شود
که متضمن استخفاف بدین اسلام یا محرمات الهی باشد مثل انکه عمداً مصحف مجید را بسوزاند
یا در قاذورات اندازد یا لکد بران بزند یا حق تعالی را یا ملائکه را یا یکی از انبیا و یا یکی از ائمه
علیهم السلم را دشنام دهند یا سخنی بکوید که متضمن استخفاف باشد خواه در نظم وخواه در
نثر یا کعبه معظمه را بجهتی خراب کند یا عمداً دران بول وغایط بکند وهمچنین نسبت بروضات
مقدسه حضرت رسول وائمه هدی علیهم السلم استخفافی کند بقول یا بفعل یا تربت شریف
حضرت امام حسین صلوات الله علیه استخفافی کند قولاً یا فعلاً مثل انکه العیاذ بالله بآن
استنجا نماید یا نسبت بکتب حدیث شیعه را نیز چنین میدانند یا بیکی از عبادات که ضروری
دین است استهزاء واستخفاف نماید یا بت یا غیر بت را معبود خود قرار دهد وانرا بقصد عبادت
سجده کند یا شعار کفار را که متضمن اظهار شعار کفر باشد ظاهر کند مثل انکه زنار ببندد باین
قصد یا پیشانی خود را بروش هنود زرد کند بقصد اظهار شعار ایشان وبعضی دیکر در ضمن
ضروریات دین مذکور خواهد شد انشاء الله واما غیر شیعه امامیه از سنیان وزیدیه و
فطحیه وواقفیه وکیسانیه وناووسیه وسایر فرق مخالفین اکر انکار یکی از ضروریات دین

اسلام کنند اینها نیز کافرند و نجس و مخلد در جهنم اند مانند خوارج که بر امام زمان خروج کردند
و ناسزا نسبت با ئمه علیهم السلم میکویند مانند خارجیان عمان یا غلات که ائمه علیهم السلم را
خدا میدانند یا بهتر از پیغمبر دانند یا کویند خدا در ایشان حلول کرده است یا ایشانرا خالق
عالم دانند بنابر بعضی از احادیث و نواصب که عداوت با همه ائمه علیهم السلم یا بعضی از ایشان
داشته باشند زیراکه وجوب محبت ایشان ضروری دین اسلام است و از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلم منقولست که غسل مکن در چاهی که در ان غساله حمام جمع میشود
زیراکه در ان غساله ولد الزنا میباشد و غساله ناصبی میباشد و ان بدتر است از ولد الزنا
و بدرستی که حق تعالی خلقی بدتر از سک نیافریده و ناصبی نزد خدا خارتر است از سک
و مجسمه که خدا را جسم میدانند از بلور یا بصورت پسر ساده میدانند ایشان نیز کافر و مخلد
در آتش اند و در غیر اینها از فرق مخالفان دو قسم اند اول متعصبی چندند که حجت بر ایشان
تمام شده است و علم ببطلان خود دارند و از برای تعصب و اغراض دنیویه انکار حق
مینمایند یا باعتبار متابعت آبا و اسلاف بدین باطل قایل شده اند و قوت تمیز میان حق و
باطل ندارند و تفحص در دین نمیکنند و خود را از اغراض باطله خالی نمیکنند با انکه قدرت
بر ان دارند که حق بر ایشان ظاهر شود و تفحص دین حق نمیکنند و دوم جماعتی چندند که
ضعیف العقل اند و باعتبار ضعف عقل تمیز میان حق و باطل نمیتوانند کرد یا در بلاد مخالفین
اند و قدرت بر هجرت و تفحص دین حق ندارند یا در زمان فطرت و جاهلیت اند و اهل باطل غالب اند
و اهل حق از خوف پنهان اند و حق بر ایشان ظاهر نشده است و امثال ایشان چنانکه اشاره باینها
شد اما جماعت دوم مشهور میان علما آنست که ایشان داخل مرجون لامر الله اند و نه حکم
بایمان ایشان و در آخرت حال ایشان معلوم میشود چنانکه حق تعالی فرموده است مکر مستضعفان
از مردان و زنان و پسران که استطاعت حیله و چاره ندارند و هدایت نمییابند راهی را این
جماعت را شاید خدا عفو کند از ایشان و خدا عفو کننده و آمرزنده است و احادیث بسیار

در تفسیر آیه کریمه وارد شده است که مراد جماعتی چندند که حیله بسوی کفر نمییابند که
دانسته کافر شوند و راهی بسوی ایمان نمییابند و ایشان اطفال اند و انها از مردان و زنان
که عقول ایشان مثل عقول کودکانست و بعضی کفته اند که مستضعف کسیست که ولایت
اهل بیت و محبت ایشان دارد و بیزاری از دشمنان ایشان نمیکند و در بعضی از روایات وارد شده است
که هر که اختلاف مذاهب را دانست و فهمید او مستضعف نیست و باز حق تعالی فرموده است
که جماعت دیکر هستند که تاخیر کرده اند حکم ایشانرا تا امر خدا در باب ایشان معلوم شود یا
عذاب میکند ایشانرا یا توبه ایشانرا قبول میکند و ایشانرا مرجون لامر الله میکویند و در
احادیث واقع شده که مراد کروهی چندند که از شرک و بت پرستی در آمده اند و ایمانرا بدل
نشناخته اند که داخل بهشت شوند و انکار نیز نکرده اند که داخل جهنم شوند و در محاسن ابن بابویه
بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم پرسیدند از قول
حق تعالی که هر که حسنه بیاورد از برای او هست ده برابر ان آیا این در باب کسیست که شیعه
نباشد فرمود که نه مخصوص مومنانست کفتم کسی که نماز کند و روزه بدارد و اجتناب از محرمات
بکند و ورع نیکو داشته باشد و نه عارف باشد و نه ناصبی فرمود که خدا ایشانرا داخل
بهشت میکند برحمت خود و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب غیبت روایت کرده است
از کامل بن ابراهیم که کفت بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلم رفتم و
در خاطر داشتم که سوال کنم که آیا داخل بهشت میشود کسی که امامان خود مثل انکه
من میشناسم نشناسد و شیعه نباشد چون داخل شدم و سلام کردم و نشستم نزدیک
درکاهی که پرده بر ان آویخته بود بادی آمد و کوشه پرده را برداشت جوانی بنظر من آمد
مانند ماه پاره و نزدیک بچهار سال میبایست داشته باشد مرا ندا کرد که ای کامل بن
ابراهیم بر خود لرزیدم و ملهم شدم که کفتم لبیک ای سید من کفت آمده بسوی ولی خدا
و حجت او و باب حکمت او که سوال کنی که داخل بهشت میشود مکر کسی که مثل تو شیعه و عارف

باشد کفتم بلی والله از برای این آمده ام فرمود که اگر چنین باشد که کسی داخل بهشت میشود
بخدا سوکند که هر کروهی که داخل بهشت میشوند که ایشان را حیّه میکویند کفتم ای سید من
کیستند انها فرمود که انها کروهی اند که بسبب محبتی که بعلی بن ابی طالب صلوات الله علیه
دارند قسم حق بحق او یاد میکنند و نمیدانند که چیست حق او و فضل او و اما جماعت اول که
متعصبان و مخالفانند در باب ایشان خلافست بعضی کفته اند که ایشان در دنیا و آخرت
هر دو حکم کافر دارند و بخشند و در آخرت مخلد در جهنم اند سید مرتضی رضی الله عنه
و جمعی باین قایلند و اکثر علمای امامیه را اعتقاد آنست که در دنیا حکم اسلام بر ایشان جاریست
و در آخرت مخلد در جهنم اند و بعضی کفته اند بعد از دخول جهنم از جهنم بیرون می آیند
اما داخل بهشت نمیشوند در اعراف خواهند بود و نادری قایلشده اند که بعد از عذاب طویل
داخل بهشت میشوند و این قول نادر و ضعیفاست و علامه حلی رحمه الله در شرح یاقوت کفته‌است
اما انها که میکویند نص خلافت بر حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه نشده است اکثر
اصحاب ما قایلند که ایشان کافرند و بعضی کفته اند که ایشان فاسقند خلاف کرده اند در
حکم ایشان در آخرت اکثر کفته اند که ایشان مخلدند در جهنم و بعضی کفته اند که خلاص میشوند
از عذاب و داخل بهشت میشوند و این قول شاذ و نادر است نزد مصنف و قایلشده است
که از عذاب خلاص میشوند اما داخل بهشت نمیشوند و روایتی که دلالت بر کفر مخالفین
میکند و انکه ایشان مخلد در نارند و اعمال ایشان مقبول نیست و از طرق عامه و خاصه متواترست
و قول باینکه ایشان مخلد در جهنم نیستند یا داخل بهشت میشوند قولیست در نهایت ندرت
و قایل بان معلوم نیست و ان در میان متاخرین و متکلمین بهم رسیده است که خبری از
آثار و اخبار و اقوال قدمای اخبار ندارند ابن بابویه رحمه الله در رساله عقاید کفته است که
هر که دعوای امامت کند و امام نباشد ظالم و ملعونست و هر که امامت را در غیر اهلش
قایلشود ظالم و ملعونست و حضرت رسول صلوات الله علیه و آله و سلم فرموده است که هر که

انکار

انکار پیغمبری من کند انکار پروردکاری خدا کرده است و کفته است اعتقاد ما در حق کسی که
انکار حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه و امامان بعد از او کند بمنزله کسی است که انکار
پیغمبری پیغمبران کرده است و اعتقاد ما در باب کسی که اقرار کند بامامت امیر المومنین صلوات
الله علیه و انکار کند یکی از امامان بعد از او را بمنزله کسی است که ایمان بیاورد بجمیع پیغمبران
و انکار کند پیغمبری محمد را صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمود که منکر آخر ما مثل منکر اول ماست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که امامان
بعد از من دوازده نفرند اول ایشان امیر المومنین علی بن ابی طالبست صلوات الله علیه
و آخر ایشان قایم است علیهم السلام اطاعت ایشان اطاعت منست و معصیت ایشان معصیت
منست هر که انکار یکی از ایشان کند انکار من کرده است و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمود که هر که شک کند در کفر دشمنان ما و ستم کنندکان بر ما کافر است و اعتقاد ما در انها
که با علی صلوات الله علیه جنک کردند مثل فرموده پیغمبر است که هر که با علی قتال کند با من
قتال کرده است و هر که با علی جنک کند با من جنک کرده است و هر که با من جنک کند با خدا
جنک کرده است و سخن انحضرت در حق علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است
من جنکم با هر که با ایشان جنک کند و صلحم با هر که با ایشان صلح کند و اعتقاد ما در براءت
آنست که باید بیزاری جویند از بتهای چهارکونه یعنی عمر و ابو بکر و عثمان و معویه و زنان
چهارکونه یعنی عایشه و حفصه و هند و ام الحکم و از جمیع اشیاع و اتباع ایشان و انکه ایشان
بدترین خلق خدا اند و انکه تمام نمیشود اقرار بخدا و رسول و ائمه مکر به بیزاری دشمنان ایشان
و شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب المسایل کفته است که اتفاق کرده اند امامیه بر انکه هر که انکار
کند امامت احدی از ائمه را و انکار کند چیزی را که خدا بر او واجب کرده است از فرض اطاعت
ایشان پس او کافر و کمراهست و مستحق خلود در جهنم است و در موضع دیکر کفته است
که اتفاق کرده اند امامیه بر انکه اصحاب بدعتها همه کافرند و بر امام لازم است که ایشان را

توبه فرماید در وقتی که متمکن باشد بعد از انکه ایشانرا بدین حق بخواند وحجتها بر ایشان تمام
کند اگر توبه کنند از بدعتهای خود وبراه راست بیایند قبول کند والا ایشانرا بکشد
از برای انکه مرتد اند از ایمان وهرکه از ایشان بمیرد برین مذهب او از اهل جهنم است و
سید مرتضی در شافی وشیخ طوسی در تلخیص گفته اند که نزد ما امامیه ثابت است که هرکه
جنگ کند با امیر المومنین صلوات الله علیه کافر است ودلیل باین اجماع فرقه امامیه است
براین واجماع ایشان حجت است وایضا میدانیم که هرکه باانحضرت جنگ کند منکر امامت
او خواهد بود وانکار امامت کفر است همچنانکه انکار نبوت کفر است زیراکه مدخلیت هردو
در دین یکسانست پس استدلال کرده اند باحادیث بسیار درین باب وشیخ زین الدین
علیه الرحمه در رساله حقایق الایمان نیز سخن بسیار درین باب گفته است ومعلوم میشود
که کفر واقعی ایشانرا اجماعی میدانند وانچه از مجموع اخبار درین باب ظاهر میشود آنست
که غیر مستضعفین از مخالفان در احکام آخرت حکم کفار دارند واز جهنم هرگز بیرون
نمی آیند ودر دنیا نیز حکم کفار دارند اما چون حق تعالی میدانست که دولت باطل بر دولت
حق پیش از ظهور حضرت امام علیه السلم خواهد گردید وشیعیانرا معاشرت ومواصلت
ومعامله با مخالفان ضرور خواهد شد واین دولتها باطل اکثر احکام اسلام را بر ایشان
جاری گردانید که جان ومال ایشان محفوظ بوده باشد وحکم بطهارت ایشان میکنند وذبیحه
ایشانرا حلال دانند ودختر از ایشان بخواهند ومیراث بایشان بدهند واز ایشان بگیرند
وسایر احکام اسلام را بر ایشان جاری کنند تا بر شیعیان کار تنگ نشود ودر دولت
ایشان وچون حضرت صاحب الامر علیه السلم ظاهر شود حکم بت پرستانرا بر ایشان
جاری کند ودر همه احکام مثل سایر کفار باشند چنانکه شیخ مفید وشهید ثانی علیهما
تصریح باین کرده اند وباین وجه جمع میان همه احادیث میشود وایضا ممکن است که بگوئیم
که چون درین زمان شبهه بر ایشان هست فی الجمله حکم اسلام بر ایشان جاری میشود

ودر زمان حضرت قایم علیه السلم چون حق ظاهر صریح اگر معجزات باهرات ظاهر شده است
انکار میکنند حکم سایر کفار دارند واز جمله احادیثی که دلالت بر کفر ایشان میکند حدیث
متواتریست که خاصه وعامه روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که
هرکه بمیرد وامام زمان خود را نشناسد مرده خواهد بود بمرگ جاهلیت واز حضرت امام
جعفر صادق علیه السلم پرسیدند از معنی این حدیث فرمود که یعنی بر کفر ونفاق وگمراهی
مرده است کلینی بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است
که سه کس اند که حق تعالی نظر رحمت نمیکند بر ایشان در قیامت وعمل ایشانرا قبول نمیکند
وعذاب الیم از برای ایشان خواهد بود کسی که دعوای امامت کند واز جانب خدا منصوب
نباشد وکسی که انکار کند امامی را که از جانب خدا منصوب شده است وکسی که گمان کند که این دو کس
در اسلام بهره دارند ودر احادیث بسیار تاویل آیاتی که در عذاب ابدی کفار ومشرکان وارد
شده است باهل سنت ومخالفان کرده اند وایضا در اخبار بیشمار وارد شده است که ناصبی
هرچند سعی بسیار در عبادت کند داخل این آیه است عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ تَصْلَى نَارًا حَامِيَةً یعنی
عمل کننده وتعب کشنده یا ناصبی است وملازم آتش خواهد بود گرم وسوزنده ودر احادیث
معتبره وعلل وشرایع وثواب الاعمال وارد شده است که ناصبی آن نیست که عداوت ما اهل بیت
داشته باشد هیچکس نیست که بگوید که من دشمن محمد وال محمد ولیکن ناصبی کسی است
که باشما شیعیان دشمنی کند وداند که شما شیعه ما اید وولایت ما دارید وتبری از دشمنان
ما میکنید وابن ادریس رحمه الله در کتاب سرایر از کتاب مسایل محمد بن علی بن عیسی
روایت کرده اند که نوشتند بخدمت حضرت امام علی نقی علیه السلم وسوال کردند که آیا
محتاج هستیم در دانستن ناصبی بر زیاده از این که ابوبکر وعمر را تقدیم کند بر امیر المومنین
صلوات الله علیه واعتقاد بر امامت انها داشته باشد وناصبی است حضرت امام جعفر
صادق علیه در جواب نوشت که هرکه این اعتقاد داشته باشد وناصبی است وابن بابویه

ازحضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایتکرده استکه رسول خدا صلی الله علیه
و آله وسلم فرمود که در شب معراج چون مرا باسمان بردند حق تعالی بمن وحی کرد در باب
محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و گفت ای محمد اگر بنده مرا عبادت کند
انقدر که مانند مشک پوسیده شود و بیاید بنزد من و انکار وجوب ولایت و امامت
ایشان بکند ایشانرا در بهشت خود ساکن نگردانم و در زیر عرش خود جا ندهم و در تفسیر
حضرت امام حسن عسکری علیه السلم فرمود در تفسیر این آیه بَلیٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَاَحاطت
بِهِ خَطِيئَتُهُ فَاُولٰئِكَ اَصْحابُ النّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ یعنی بلی هر که کسب کند گناهی را
و احاطه کند باو خطائی و پس ایشان اصحاب جهنم اند و همیشه در ان خواهند بود حضرت
فرمود که گناهی که احاطه کند باو آنست که او را بیرون کند از جمله دین خدا و نزع کند او را از
ولایت و دوستی خدا و ایمن کرداند او را از غضب خدا و ان شرک باخداست و کفر باو
و کفر بنبوت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و کفر بولایت علی بن ابی طالب صلوات الله
علیه و خلفاء اهل او و هر یک از اینها سیئه ایست که باو احاطه کرده است یعنی احاطه باعمال
او کرده است و همه را باطل و محو کرده است و عمل کنندگان باین سیئه احاطه کننده اصحاب
نارند و همیشه در جهنم خواهند بود و کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
روایتکرده است در تفسیر این آیه کریمه هر که انکار کند امامت امیر المومنین صلوات الله
علیه را پس از اصحاب آتش است و همیشه در جهنم خواهد بود و عیاشی از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلم روایتکرده استکه دشمنان علی صلوات الله علیه در جهنم خواهند
بود ابد الاباد و هرگز بیرون نخواهند آمد و در تفسیر فرات بن ابراهیم روایتکرده است
که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه که چون روز قیامت شود منادی ندا کند از
آسمان که کجاست علی بن ابی طالب صلوات الله علیه برخیزم من و بمن گویند توئی علی
گویم منم پسر عم پیغمبر و وصی او و وارث او پس بمن گویند راست گفتی داخل بهشت شو

آمرز

آمرزید خدا ترا و شیعه ترا و امان بخشید ترا و ایشانرا از فزع اکبر روز قیامت
داخل بهشت شوید ایمنان ترسی بر شما نیست امروز و اندوهناک نخواهید شد
هرگز و در علل از حضرت امام موسی کاظم علیه السلم روایتکرده استکه در وقت هر نماز
که این خلق میکنند خدا ایشانرا لعنت میکند گفتند چرا فرمود برای انکه انکار حق ما میکنند
و تکذیب ما میکنند در امامت و در معانی الاخبار بسند معتبر روایتکرده استکه حضرت
گفت بمجمران که ریسمان دین حق ولایت و امامت اهل بیت را بکش میان خود و خدا
و میان اهل عالم که هر که مخالف تو باشد در ولایت و امامت اهل بیت زندیق است
هر چند از نسل محمد و علی و فاطمه باشد و بسند حسن کالصحیح دیگر فرمود که هر که مخالفت
شما کند و از ریسمان ولایت و امامت بدر رود از و بیزاری بجوئید هر چند از نسل
علی و فاطمه باشد و در عقاب الاعمال از انحضرت روایتکرده است که حق تعالی علی صلوات
الله علیه را نشانه میان خود و خلقش قرار داده است و بغیر او نشانه نیست هر که متابعت
او کند مومن است و هر که انکار او کند کافر است و هر که شک کند در امر او مشرک است
و ایضا از انحضرت روایتکرده استکه اگر انکار امامت حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه کنند جمیع هر که در زمین است خدا همه را عذاب کند و داخل جهنم کند و ایضا
در اکمال الدین از حضرت امام موسی کاظم علیه السلم روایتست که هر که شک کند در
معرفت امام هر زمان بشخص او و نعمت او کافر شده است بجمیع انچه خدا فرستاده است
و در کتاب اختصاص از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایتکرده استکه ائمه بعد از
رسول خدا دوازده نجیبند که ملک با ایشان سخن میگوید هر که یکی از ایشانرا کم کند یا
زیاد کند از دین خدا بدر میرود و بهره از ولایت ما ندارد و در تعریف المعارف روایت
کرده است که آزاد کرده حضرت علی بن الحسین علیهما السلم از انحضرت در خلوت پرسید
که مرا بر تو حق خدمتی هست مرا خبر ده از حال ابوبکر و عمر حضرت فرمود که دو کافر بودند که

هرکه ایشان را دوست دارد کافر است و روایت کرده است که ابو حمزه ثمالی از آنحضرت از
حال ابوبکر و عمر پرسید فرمود که کافرند و هرکه ولایت ایشان داشته باشد کافر است
و درین باب احادیث بسیار است و در کتب حدیث متفرق است و اکثر در کتاب
بحار الانوار مذکور است اما کبایر از شیعه امامیه که گناهان کبیره کرده باشند و بی
توبه مرده باشند خلافی نیست میان علمای امامیه که ایشان مخلد نخواهند بود و شفاعت
رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم البته باکثر ایشان ملحق خواهد شد چنانکه گذشت
اما آنکه بعضی از ایشان ممکن است که داخل جهنم شوند و شفاعت بایشان ملحق نشود یا آنکه
بفضل خدا هیچیک داخل جهنم نمیشوند و عقاب ایشان در دنیاست یا در وقت مردن
یا در قبر یا در محشر احادیث درین باب بسیار است و اختلاف و ابهام بسیار دارد
و گویا سبب اختلاف و ابهام آنست که شیعه جرات بر ارتکاب کبایر و معاصی ننماید
و معتزله اهل سنت را اعتقاد آنست که اصحاب کبایر در جهنم مخلد خواهند بود
و احادیث و اخبار بر نفی این قول بسیار است چنانکه ابن بابویه بسند حسن کالصحیح از
حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که مخلد در جهنم نخواهند بود
احدی مگر اهل کفر و انکار و اهل ضلال و شرک و کسی که اجتناب از گناهان کبیره
کرده باشد از مومنان او را از گناهان صغیره سوال نمیکنند و حق تعالی میفرماید اگر
اجتناب کنید از کبایر آنچه نهی کرده اند شما را از آن تکفیر میکنم و محو میکنم گناهان
شما را و داخل میکنم شما را در مدخل و منزل نیکو گرامی راوی گفت یا ابن رسول الله پس
شفاعت از برای کی لازم و واجب میشود از مومنان فرمود که خبر داد مرا پدرم از پدرانش
از علی صلوات الله علیه که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که نیست شفاعت
مگر از برای اهل کبایر از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان راه اعتراضی نیست و
احتیاج بشفاعت ندارند راوی گفت چگونه شفاعت از برای اهل کبایر میباشد و حال

اند

اند حق تعالی میفرماید وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ یعنی شفاعت نمیکنند شفاعت
کنندگان مگر برای کسی که پسندیده باشد و کسی که مرتکب کبایر میشود پسندیده نیست
حضرت فرمود هیچ مومنی نیست که ارتکاب گناهی بکند مگر آنکه بد می آید او را از آن
فعل و پشیمان میشود و آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بس است
پشیمانی از برای توبه و فرمود که هرکه شاد کند او را حسنه او و آزرده کند گناه او مومن است اورا
پس کسی که پشیمان نشود از گناهی که مرتکب آن میگردد پس او مومن نیست و از برای او شفاعت
واجب نیست و ظالم بر نفس خود خواهد بود و حق تعالی میفرماید که نیست در قیامت ظالمان را
دوستی و نه شفیعی که سخن او را بشنوند و اطاعت او کنند راوی گفت یا رسول الله
بچه جهت مومن نیست کسی که پشیمان نشود بر گناهی که مرتکب آن گردد حضرت فرمود
زیرا که هرکه مرتکب شود کبیره را از گناهان و داند بعلم یقین که او را وعده عقاب
کرده اند البته پشیمان میشود بر آنچه کرده است و هرگاه پشیمان شود تایب خواهد
بود و مستحق شفاعت خواهد بود و هرگاه نادم بر آن نباشد مصر خواهد بود و مصر
آمرزیده نشود برای آنکه مومن نیست و باور نکرده است عقوبت گناهی را که مرتکب
شده است و اگر ایمان بعقوبت میداشت البته پشیمان میشد و رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود که کبیره نیست با استغفار و صغیره نیست با اصرار و اما آنکه خدا
فرموده است وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ یعنی شفاعت نمیکنند مگر برای کسی که خدا دین
او را پسندیده باشد و دین اقرار بحق است و حسنات و سیئات یعنی در دین داخلست
و کسی که خدا دین او را پسندیده باشد البته پشیمان میشود بر آنچه مرتکب شده است از
گناهان چون میداند عاقبت آن را در قیامت و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام
مذکور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ولایت علی حسنه ایست
که با آن ضرر نمیکند چیزی از سیئات هرچند بزرگ باشند مگر آنکه با اهلش میرسد از

تطهیر کناهان بمحنتهای دنیا و بعضی از عذاب آخرت تا آنکه نجات یابد از آن بشفاعت
موالی الطیبین و ولایت و محبت اضداد علی و مخالفت آنحضرت سیئه ایست که نفع نمیکند
بان هیچ چیز مکر آنکه منتفع میشود در دنیا بسبب طاعت خود بنعمت و صحت و فراخی روزی
و چون وارد آخرت میشود غیر از عذاب چیزی از برای ایشان نخواهد بود پس فرمود کسی که
انکار ولایت و امامت علی کند بچشم خود بهشت را هرکز نخواهد دید مکر در وقتی که از
برای زیادتی حسرت او منزل او را در بهشت باو می نمایند که اکر مومن میبودی و موالات
علی میداشتی جای تو اینجا میبودی و کسی که ولایت علی و اقرار بامامت او داشته باشد و بیزاری
جوید از دشمنان او و انقیاد نماید دوستان او را آتش جهنم را بچشم خود خواهد دید مکر در
وقتی که جای او را در جهنم باو بنمایند که اکر شیعه و موالی علی نبودی جای تو اینجا بود مکر آنکه
کناه بسیار کرده باشد او را در جهنم عذاب کنند آنقدر که از کثافت کناه بیرون آید مثل
آنکه آدم چرکین بدن خود را در حمام از چرک پاک کند بشفاعت موالی و امامان خود از
جهنم بیرون آید پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که از خدا بترسید ای
کروه و بدانید که بهشت از شما فوت نمیشود هرچند بسبب قبایح اعمال شما دیر بدست شما
آید پس سعی کنید بطاعات و عبادات در زیادتی رفعت درجات بهشت کفتند آیا داخل
جهنم میشود احدی از محبان علی فرمود کسی که چرکین کرده باشد نفس خود را بمخالفت
محمد و علی و مرتکب محرمات شده باشد و ستم بر مردمان مؤمن و زنان مؤمنه کرده
باشد و مخالفت کرده باشد شرایعی اکه برای او مقرر کرده باشند باید در روز قیامت
کثیف و چرکین آلوده و نجس پس کوید باو محمد و علی صلوات الله علیهما اکر تو چرکین و نجسی
و صلاحیت رفاقت نیکان و معانقه حوریان و مصاحبت ملائکه مقربان نداری مکر
آنکه ترا پاک کنند از این کثافات پس او را داخل میکنند در طبقات بالای جهنم و بعضی
از کناهان او را عذاب میکنند و بعضی از ایشان هستند که در صحرای محشر بعضی از شدائد

بایشان میرسد بسبب بعضی از کناهان ایشان پس ائمه علیهم السلم بعضی از برکزیدکان
شیعه خود را میفرستند که بر میچینند و میربایند ایشانرا از میان مردم و داخل بهشت
میکردانند و بعضی که کناهان کمتر است پس پاک میکنند ایشانرا از شدائد و نوایب که از پادشاهان ایشان
و غیر ایشان بایشان میرسد و بافتنهای که در دنیا ببدنهای ایشان میرسد تا آنکه او را
در قبر کذارند طاهر و مطهر و بعضی هستند که نزدیک مرک ایشان میشود کناهی بر ایشان
مانده است جان کندن را بر ایشان سخت میکنند تا کفاره ایشان باشد و اکر کناهی بماند
بمذلتی که بعد از مرک بایشان رسد کفاره میشود و اکر باز بماند بشدائد عرصات قیامت
و اکر بیشتر و عظیمتر باشد در طبقه اعلای جهنم عذاب میکنند و ایشان ار سایر محبان
ما عذابشان شدیدتر است و کناهشان عظیمتر است و اینجماعت را شیعه ما نمینامند
محب ما مینامند و دوست دوستان ما و دشمن دشمنان ما میکویند و نیست شیعه ما
مکر کسی که پیروی و متابعت ما کند و متابعت آثار ما نماید و اقتدا کند بما در اعمال و ابن
بابویه و غیر او از حضرت امام رضا علیه السلم روایت کرده اند که فرمود بخدا سوکند دو تای
شما را در جهنم نخواهند دید راوی پرسید که این در کجای قرآنست فرمود در سوره
رحمن که میفرماید لَا یُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ مِنْکُمْ اِنْسٌ وَلَا جَانٌّ یعنی سوال کرده نمیشود
از کناهان او از شما شیعیان نه آدمی و نه جنّی راوی کفت مِنْکُمْ در مصحف ما نیست
حضرت فرمود بخدا سوکند که بود و عثمان انداخت و اکر نباشد باید عذاب خدا
از همه خلق برطرف شود کلینی بسند معتبر موثق از میسر روایت کرده است که کفت بخدمت
حضرت امام جعفر صادق علیه السلم رفتم فرمود اصحاب تو چه حال دارند کفتم ما نزد
سنیان بدتریم از یهود و نصاری و بت پرستان حضرت تکیه فرموده بود چون این را
کفتم درست نشست و فرمود چه کفتی من اعاده کردم فرمود بخدا سوکند که دو نفر شما
داخل جهنم نمیشوند و الله یکی نیز داخل نمیشود و الله که شمائید اهل این آیه که مضمونش

اینست چه میشود مارا چرا نمی بینیم مردانی چند را که ایشانرا از اشرار و بدترین خلق
میشمردیم پس فرمود که سنیان شمارا در جهنم طلب میکنند و یکی از شمارا در آنجا نمیابند
واین مضمون را کلینی و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند و فرات بن ابراهیم روایت
کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
که یا علی در قیامت تو بنور من متوسل میشوی و من بنور خدا و فرزندان تو بنور تو و شیعیان
تو بنور ذریت تو پس بکجا خواهند برد شمارا بغیر از بهشت پس چون داخل بهشت شوند
و با زنان و حوریان خود در منازل خود قرار گیرند حق تعالی وحی کند بسوی مالک که بگشا
درهای جهنم را تا نظر کنند دوستان من بسوی آنچه تفضیل داده ام ایشانرا بر دشمنان
ایشان پس بگشایند درهای جهنم را و شما مشرف شوید بر ایشان چون اهل جهنم نسیم
بهشت را بیابند گویند ای مالک آیا طمع داری از برای ما که خدا تخفیف دهد عذاب
مارا از ما ما نسیمی می یابیم مالک گوید خدا وحی کرد بسوی من که درهای جهنم را بگشایم
تا نظر کنند اهل بهشت بسوی شما پس سرها بالا کنند و ایشانرا بشناسند یکی از اهل جهنم
یکی از اهل بهشت را ندا کرد که آیا تو گرسنه نبودی و من ترا سیر کردم و دیگری بدیگری
گوید که آیا تو عریان نبودی و من ترا جامه دادم و باز دیگری را دیگری خطاب کند
که آیا از فلان نترسیدی و من ترا پناه دادم و دیگری بدیگری گوید که آیا سر ترا من پنهان
نداشتم و همچنین هر که از ایشان حقی بر یکی از اهل بهشت داشته باشند یاد کند و او
تصدیق نماید پس همه گویند بآنها پس از برای ما از خدا بطلبید که بشما بخشد پس آنها
دعا کنند و خدا اینهارا ببخشد و داخل بهشت شوند پس ایشانرا در بهشت ملامت
کنند و ایشانرا جهنمیان گویند پس ایشان گویند بآنها که شفاعت ایشان کردند که شما
دعا کردید و خدا مارا از عذاب خود نجات داد پس دعا کنید که این نام را از ما بردارد
و در بهشت جائی نیابند هند ایشان دعا کنند حق تعالی بادی را امر کند که بر دهان اهل بهشت

بوزد و آن نام را فراموش کنند و مأوای در بهشت از برای ایشان قرار کنند و حسین بن
سعید در کتاب زهد بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت سوال کردم از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم از جهنمیین فرمود که پدرم میگفت که از جهنم بیرون می آیند پس
ایشانرا می آورند بسوی چشمه نزد دروازه بهشت که انرا عین الحیوة میگویند پس از آب آن
چشمه بر ایشان میریزند پس بروشی که گیاه میروید گوشت و پوست و موی ایشان میرویند
و بسند صحیح دیگر روایت کرده است که عمر بن ابان گفت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
سوال کردم از حال کسی که داخل جهنم میشود پس اورا بیرون می آورند و داخل بهشت
میکنند حضرت فرمود که اگر خواهی که ترا خبر دهم بآنچه پدرم در این باب میگفت میفرمود
که مردمی چند را بیرون می آورند از جهنم بعد از آنکه زغال سوخته شده باشند پس میبرند
ایشانرا بسوی نهری نزد دروازه بهشت که آنرا حیوان میگویند و از آن آب بر ایشان میریزند
پس گوشتها و موها و خونهای ایشان میروید و ایضا بسند موثق از حضرت امام محمد باقر
علیه السلم روایت کرده است که جماعتی را میسوزانند در آتش تا آنکه مانند زغال میشوند پس
شفاعت ایشانرا در میابد پس میبرند ایشانرا بسوی نهری که از عرق اهل بهشت بیرون می آید
پس غسل میکنند در آن پس میروید گوشتها و خونهای ایشان و برطرف میشود از ایشان
کثافت و اثر سوختگی آتش و داخل بهشت میشوند پس در بهشت ایشانرا جهنمیان میگویند
پس همه صدا بلند میکنند که خداوندا از ما بردار این نام را پس از ایشان برداشته میشود
پس حضرت فرمود که دشمنان علی همیشه در جهنم خواهند بود و ایشانرا شفاعت در نخواهد
یافت و بسند معتبر دیگر از حمران روایت کرده اند که گفت بخدمت حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم عرض کردم که سنیان میگویند تعجب نمیکنید از جماعتی که دعوی میکنند که خدا
جماعتی را از آتش بدر خواهد آورد و ایشانرا با دوستان خدا از اصحاب بهشت خواهد گردانید
حضرت فرمود که آیا نمیخوانند قول حق تعالی را وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ و در بهشت جنتی

بیت تر از جنتی هست و در جهنم آتشی بیت تر از آتشی هست آنها با دوستان خدا در یک
مسکن خواهند بود بخدا سوگند که میان بهشت و دوزخ نیز منزلی میباشد و من نمیتوانم
از ترس مخالفان سخن بگویم وقتی که قایم علیه السلم ظاهر میشود پیش از کفار ابتدا بستیان
خواهد کرد با علمای ایشان و ایشان را خواهد کشت و در مجمع البیان نیز مضمون اول حدیث را
از آنحضرت روایت کرده است و ایضا در کتاب زهد بسند صحیح از ابن ابان روایت کرده است
که امام علیه السلم در باب جهنمیان گفت که داخل جهنم میشوند بگناهان خود و بیرون می آیند
بعفو خدا بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که آخر کسی که از جهنم
بیرون می آید مردیست که او را هام میگویند و در جهنم عمری ندا خواهد کرد که
یا حنان یا منان مولف گوید که اینجماعت که در احادیث معتبره وارد شده است که از
جهنم بیرون میروند و داخل بهشت میشوند محتمل است که فساق شیعه در اینها
داخل بوده باشند و ممکن است که مخصوص مستضعفین بوده باشد و ابن بابویه رحمه الله بهشت
روایت کرده است در آنچه حضرت امام رضا علیه السلم از برای مامون نوشته است
از محض اسلام مذکور است که خدا داخل جهنم نمیکند مومنی را و حال آنکه او را وعده
بهشت کرده است و بیرون نمیکند از جهنم کافری را و حال آنکه او را وعده آتش فرموده است
و مخلد بودن در آن و گناه کاران اهل توحید داخل آتش میشوند و بیرون می آیند از آن
و شفاعت از برای ایشان جایز است و در خصال در حدیث اعمش از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلم نیز این را روایت کرده است و ایضا در کتاب فضایل الشیعه از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که بشیعیان خود فرمود که خانهای شما از برای
شما بهشت است و از برای بهشت خلق شده اید و بازگشت شما بسوی بهشت خواهد
بود و بسند معتبر دیگر از آنحضرت روایت کرده است که فرمود مردی شما را دوست
میدارد و نمیداند که چه میگوئید و اعتقادهای شما را نمیداند و خدا او را داخل بهشت

میکند و مردی شما را دشمن میدارد و نمیداند که چه میگوئید و چه اعتقاد دارید و خدا
او را داخل جهنم میکند و کلینی و عیاشی از ابن ابی یعقوب روایت کرده اند که گفت بخدمت
حضرت امام جعفر صادق علیه السلم عرض کردم که من اختلاط میکنم با مردم و بسیار میشود
تعجب من از گروهی چند که ولایت شما ندارند و ولایت ابوبکر و عمر دارند و ایشان را امانت
و راستی و وفائی هست و از گروه چند که ولایت شما دارند و امانت و وفا و راستگوئی ودیانت
ندارند پس حضرت درست نشست و رو بمن آورد مانند غضبناک پس فرمود
دینی نیست از برای کسی که عبادت کند خدا را با ولایت امام جابری که از جانب خدا نباشد
امامت او و عتابی و غضبی نیست بر کسی که عبادت خدا کند با ولایت امام عادلی که
از جانب خدا منصوب باشد گفتم آنها را دینی نیست و بر اینها عتابی نیست فرمود بلی مگر
نشنیده قول حق تعالی را اَللهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ فرمود یعنی
خدا دوست و یاور آنهاست که ایمان آورده اند بیرون می آورند ایشان را از تاریکیهای
گناهان بسوی نور توبه و آمرزش از برای ایشان اختیار کرده اند ولایت هر امام عادلی را
که از جانب خدا منصوب باشد و فرموده است وَالَّذِینَ کَفَرُوا أَوْلِیَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ
یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ یعنی آنها که کافر شدند دوستان و یاوران ایشان بتان
باطل اند بیرون میبرند ایشان را بسوی ظلمتها و تاریکیها حضرت فرمود یعنی ایشان بر نور
اسلام بودند چون اختیار کردند ولایت هر امام ظالمی را که از جانب خدا نیست بیرون
رفتند بسبب ولایت ایشان از نور اسلام بسوی ظلمات کفر پس خدا واجب گردانید از برای
ایشان آتش جهنم را با کافران پس اصحاب نارند و همیشه در جهنم خواهند بود و ایضا کلینی
بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که حق تعالی فرموده است که البته
عذاب میکنم هر رعیتی را که اعتقاد کند بولایت هر امامی جابری که از جانب خدا نیست هر چند
آن رعیت در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشد و البته عفو میکنم از هر رعیتی در اسلام

که اعتقاد کند بولایت هر امامی عادلی که از جانب خدا باشد هرچند آن رعیت در نفس خود
ستمکار و بدکردار باشد و ایضا بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده است که بدرستی که خدا شرم نمیکند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کند بامامی که
از جانب خدا نباشد و بدرستی که خدا شرم میکند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کند
بامامی که از جانب خدا باشد هرچند در اعمال خود ستمکار و بدکردار باشند و در عیون
اخبار الرضا علیه السلم بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه
واله وسلم فرمود چون روز قیامت شود ما متولی حساب شیعیان خود خواهیم بود هرکس
مظلمه او میان او و خدا باشد حکم میکنیم در آن و خدا اجابت ما میکند و هرکه مظلمه او میان
او و مردم باشد طلب بخشش میکنیم از آنها و می بخشند بما و هرکه مظلمه او میان او و ما باشد
ما سزاوارتریم بآنکه عفو کنیم و درگذریم و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که حضرت
رسول بعلی صلوات الله علیه گفت بشارت ده شیعیان خود را که منم شفیع ایشان در
روز قیامت در وقتی که نفع نکند در آن وقت مگر شفاعت من و در مجالس شیخ مفید و
شیخ طوسی رحمه الله علیهما روایت کرده اند از حضرت سید الشهدا علیه السلم که حضرت
رسول صلی الله علیه و اله وسلم فرمود که دست از مودت ما اهل بیت بر مدارید که هرکه در
قیامت خدا را ملاقات کند و ما را دوست دارد داخل بهشت شود بشفاعت ما بحق آن
خداوندی که جانم بدست قدرت اوست که نفع نمی بخشد بنده را عمل او مگر بشناختن حق
ما و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است از حضرت امام علی نقی علیه السلم که حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم گفت یا علی خدا آمرزید تو را و شیعیان تو را و دوستان
شیعیان تو را و ایضا از حضرت امام رضا علیه السلم روایت کرده است که رسول خدا صلی
الله علیه و اله وسلم گفت که خدای عز و جل میفرماید که هرکه ایمان آورد بمن و به پیغمبری من
و بولی من او را داخل بهشت کنم با هر عملی که داشته باشد و در مجالس بسند معتبر از حضرت

امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که نمیخورد آتش کسی را که اعتقاد بدین خود
داشته باشد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که وصف
نمیکند بنده این امر را یعنی امامت ائمه را که طعمه آتش گردد راوی گفت که کسی در میان ایشان
هست که گناه بسیار میکند حضرت فرمود که هرگاه چنین باشد خدا مبتلا میکند او را
در بدنش اگر این کفاره گناهان او نشد روزی او را تنگ میکند اگر این کفاره گناهانش
نشد جان کندن را بر او سخت میکند تا آنکه چون بقیامت آید گناهی نباشد او را و داخل بهشت
شود کلینی بسندهای معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که مومن
دو مومن است اول مومنی است که وفا کرده است از برای خدا بشرطهای که از برای او شرط
کرده است و اعمال ایمانی را همه بجا آورده است چنانکه فرموده است رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا
اللهَ عَلَيْهِ و باو نمیرسد اهوال دنیا و اهوال آخرت با پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان
خواهد بود و نیکو رفیقانند ایشان از برای او و او در آخرت شفاعت میکند دیگران را
و احتیاج بشفاعت ندارد دویم مومنی است که پای او میلغزد و مرتکب گناهان میشود پس
او مانند گیاه ضعیفی است که از زمین روید گاهی کج شود و گاهی راست ایستد و بهر طرف
که باد او را بگرداند میگردد و آنست که اهوال دنیا و اهوال آخرت باو میرسد و محتاج بشفاعت
و عاقبت او بخیر است و عیاشی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که فرمود
چه مانع است شما را از اینکه گواهی دهید برای کسی که بدین تشیع بمیرد که او از اهل بهشت است
بدرستی که حق تعالی میفرماید بر من لازم است که نجات دهم مومنان را و شیخ مفید در مجالس
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی
الله علیه و اله وسلم در سفری بود ناگاه فرود آمد و پنج سجده کرد چون سوار شد بعضی از
صحابه از آن سبب سؤال کردند فرمود که جبرئیل علیه السلم نازل شد و مرا بشارت داد که
علی در بهشت خواهد بود سجده کردم برای شکر حق تعالی چون سر برداشتم گفت فاطمه در

بهشت خواهد بود باز سجده کردم از برای شکر الهی چون سر برداشتم گفت حسن و حسین در بهشت خواهند بود پس سجده کردم چون سر از سجده برداشتم گفت هر که ایشانرا دوست دارد در بهشت خواهد بود باز سجده کردم چون سر از سجده برداشتم گفت هر که دوست ایشانرا دوست دارد در بهشت خواهد بود باز سجده کردم در بشارة المصطفی روایت کرده است حذیفة بن منصور که گفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلم بودم که مردی داخل شد و گفت فدای تو شوم برادری دارم که در تقصیر نمیکند در محبت شما و تعظیم شما مگر آنکه شراب میخورد حضرت فرمود که عظیم است اینکه دوست ما در این حال باشد ولیکن ترا خبر میدهم بکسی که بدتر از این مرد باشد و آن کسی است که نصب عداوت ما کند و پست ترین مردمان و حال آنکه در میان ایشان پستی نمیباشد شفاعت او را قبول میکنند در نویت کس و اگر اهل آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه و دریاهای هفتگانه شفاعت کنند در حق ناصبی شفاعت ایشان قبول نشود و آن برادری که گفتی از دنیا بیرون نمیرود تا توبه کند یا مبتلا کند خدا او را ببلای در بدنش که باعث حبط خطاهای او شود تا آنکه چون خدا را ملاقات کند گناهی بر او نباشد بدرستی که شیعیان ما بر راه راستند و در خبر اند دیدم بسیار میگفت که دوستدار دوستدار آل محمد را هر چند بدکردار باشند و دشمن دارد دشمن آل محمد را هر چند روزها روزه باشند و شبها بعبادت بایستند و ایضا از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که حق تعالی مبعوث خواهد کرد شیعیان را در روز قیامت از قبرهای ایشان با هر گناهی و عیبی که داشته باشند و رویهای ایشان درخشان باشد مانند ماه شب چهارده و خوفهای ایشان ساکن گردیده باشد و عیبهای ایشان پوشیده باشد و امن و امان بایشان داده باشند مردم ترسند و ایشان نترسند و مردم اندوهناک باشند و ایشان اندوهناک نباشند محشور شوند سواره بر ناقههای که بالهای ایشان از طلای درخشان باشد و نرم باشند بی آنکه تعلیم کرده باشند و گردنهای ایشان

از یاقوت سرخ باشد نرم تر از حریر از برای کرامتی که نزد حق تعالی دارد و بروایت دیگر جامهای سفید پوشیده باشند مثل شیر و نعلین طلا در پا داشته باشند که بندهای آنها از مروارید باشد که درخشد و آن ناقهها از نور باشند و جهاز آنها از طلا باشد مکلل بدر و یاقوت و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشند و گویند لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله شیخ کشی در رجال روایت کرده است از عبید بن زراره که گفت رفتم بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلم و گفتم فدای تو شوم شخصی دوست میدارد بنی امیه را آیا با ایشان محشور خواهد شد فرمود بلی گفتم مردی شما را دوست میدارد آیا با شما محشور خواهد شد فرمود بلی گفتم هر چند زنا کند و هر چند دزدی کند پس اشاره نمود که بلی و ایضا روایت کرده است از عمر بن الیاس که گفت داخل شدم بر ابو بکر حضرمی در وقت جان کندن گفت این وقتی نیست که کسی دروغ بگوید گواهی میدهم بر جعفر بن محمد علیه السلم که من از او شنیدم که میفرمود که مس نمیکند آتش جهنم کسی را که در وقت مردن اعتقاد بولایت ما داشته باشد و بروایت دیگر گفت از آنحضرت شنیدم که میگفت داخل جهنم نمیشود احدی از شما و در این باب احادیث بسیار است اما احادیث بسیار دیگر معارض این احادیث هست که دلالت میکند بر وقوع عذاب مومنان فی الجمله چنانچه بعضی گذشت و ابن بابویه و شیخ طوسی بسندهای صحیح و معتبر از جابر روایت کرده اند که حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمود که ای جابر آیا اکتفا میکند کسی که دعوی تشیع میکند بهمین قایل باشد بمحبت ما اهل بیت والله که نیست شیعه ما مگر کسی که بپرهیزد از معاصی خدا و اطاعت او بکند ای جابر نمیشناختند پیشتر شیعه ما را مگر بتواضع و فروتنی و خشوع و بسیاری یاد خدا و کثرت روزه و نماز و نیکی با پدر و مادر و تعهد نمودن احوال همسایگان از فقرا و مساکین و قرض داران و یتیمان و راستگوئی حدیث و تلاوت

قرآن و زبان نگاه داشتن از سخن مردم مگر بنیکی و امینان خویشان و قبیله خود
باشند در همه چیز پس جابر گفت یا بن رسول الله من احدی از شیعه شما را باین صفات
نمی بینم حضرت فرمود ای جابر براههای بد مرو و مگر بس است مرد را که بگوید دوست
میدارم علی را و او را امام میدانم اگر بگوید که من دوست میدارم حضرت رسول را
و حال آنکه رسول خدا بهتر است از علی و عمل رسول را بجا نیاورد و متابعت او نکند ان
محبت باو فایده نخواهد بخشید پس از خدا بترسید و عمل کنید از برای تحصیل ثوابها
که نزد خداست میان خدا و میان احدی از خلق او خویشی نیست محبوبترین بندگان
بسوی خدا و گرامی ترین ایشان نزد خدا کسی است که پرهیزکارتر باشد از برای خدا
و عمل کننده تر باشد بطاعت خدا بخدا سوگند که تقرب نمیتوان جست بسوی خدا مگر
بطاعت خدا با ما برات بیزاری از آتش جهنم نیست و ما را حجتی بر خدا نیست هر که مطیع
خداست او ولی ماست و هر که عاصی خداست دشمن ماست و بولایت نمیتواند
رسید مگر به پرهیزکاری و عمل و در خصال از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
روایت کرده است که نیست شیعه جعفر مگر کسی که عفیف باشد شکم او و فرج او
از حرام و شدید باشد اجتهاد و سعی او در طاعت و عمل را خالص کرده اند از برای
خالق خود و امید ثواب او و خوف از عقاب او داشته باشد اگر چنین جماعتی را
به بینی اینها شیعه جعفر اند شیخ مفید در ارشاد و شیخ طوسی در مجالس روایت
کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در شب ماهی از مسجد بیرون
آمد و متوجه قبرستان شد جماعتی بانحضرت ملحق شدند ایستاد و از ایشان پرسید
که شما کیستید گفتند ما شیعیان توایم یا امیر المؤمنین پس از روی تعرض نظر کرد
در روهای ایشان و فرمود چرا نمی بینم بر روهای شما سیمای شیعه را گفتند سیما
شیعه چیست فرمود زرد رویانند از بیداری شب کور چشمانند از بسیاری گریه

خم شده پشتهای ایشان از بسیاری عبادت شکمهای ایشان فرو رفته است از بسیاری
روزه و لبهای ایشان خشکیده است از بسیاری دعا غبار خاشعان بر روی ایشان
نشسته است و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم منقولست که نیست شیعه ما مگر
کسی که اطاعت خدا کند و ابن ادریس در سرایر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
روایت کرده است که نیست از شیعه ما کسی که بر زبان دعوی تشیع کند و مخالفت کند
ما را در اعمال ما و آثار ما و لیکن شیعه ما کسی است که موافقت کند با ما بزبان و دل و متابعت
کند آثار ما را و عمل کند باعمال ما اینهایند شیعیان ما و در کافی بسند صحیح از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ
فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا یعنی هر که حکمت باو داده میشود پس باو داده شده است
خیر بسیاری حضرت فرمود که حکمت شناختن امامست و اجتناب کبایری که وعید
آتش جهنم بر آنها کرده است که گفت از حضرت امام موسی کاظم علیه السلم پرسیدم که گناهان
کبیره آیا آدمی را از ایمان بدر میبرد حضرت فرمود بلی گناهان کمتر از کبیره نیز از ایمان
بدر میبرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که زنا کننده در وقتی که زنا
میکند مؤمن نیست و دزد در وقتی که دزدی میکند مؤمن نیست و ایضا بسند
صحیح از عبد الله بن سنان روایت کرده است که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
پرسیدم که مردی مرتکب کبیره از کبایر میشود و میمیرد آیا او را از اسلام بیرون
میبرد و اگر او را عذاب کنند عذابش مثل مشرکان و بت پرستان ابدی خواهد بود
یا عذابش را مدتی و انقطاعی خواهد بود حضرت فرمود که هر که مرتکب شود کبیره
از کبایر را و انرا حلال داند بیرون میبرد او را از اسلام و عذاب میکنند او را
شدیدترین عذابها و اگر معترف باشد بانکه ان گناهی که کرده است حرامست و بران
حال بمیرد او را از ایمان بیرون میبرد و از اسلام بیرون نمیبرد و عذابش سبکتر از

عذاب ان مرد اول خواهد بود و ایضا بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که سه
خصلت است که در هر که باشد او منافقست هر چند روزه و نماز کند و دعوای
اسلام کند کسی که چون او را برامری امین کنند خیانت کند و چون سخن گوید دروغ
گوید و وعده کند خلف وعده کند و بدانکه احادیث در باب صفات شیعه و
صفات مؤمن بسیار است و همچنین در باب معاصی که آدمیرا از اسلام بیرون میبرد
اخبار بسیار است و درین باب اختلافات و ابهامات مصالح بسیار است که ارباب
شهوات مغرور نگردند بآیات و احادیث رجا و پیوسته مترّدد میان خوف و رجا
بوده باشند که اعظم صفات اهل ایمان اینست و رجای غالب منتهی میشود باعتراز
و ایمن گردیدن از عذاب الهی و این گناهان کبیره است و خوف غالب نیز خوب نیست
و منتهی میشود بنا امید شدن از رحمت خداوند کریم و ان نیز از گناهان کبیره است
پس پیشوایان دین که طبیب نفوس و قلوب جمیع خلقند دوای هر درد را بدست
تو داده اند اگر بمرض اعتراز مبتلا شوی باید دوا کنی مرض خود را بآیات و بانکه پروردگار
تو فرموده است مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ یعنی چه چیز غافل گردانید و مغرور گردانید ترا
از پروردگار کریم تو که ترا خلق کرده است و تقدیر امور تو کرده است و بهترین
صورتها ترا مصور گردانیده است در هیچ حال از نعمتها خالی نبوده و تفکر کن در
آیات و اخبار که متضمن تهدید و وعید و عقوبتها شدید است و اگر اعتماد بر
شفاعت رسول خدا و ائمه هدی که شفیعان روز جزایند میکنی تفکر کن که اگر باعث
ایمنی میگردد چرا ان شفیعان خود در شبها و روزها از خوف حق تعالی میلرزیده اند و
پیوسته آه جانسوز از سینه حقایق دفینه میکشیده اند و نهرها از آب دیده
حق بین بر رخسار مبارک جاری میکرده اند و ایضا شفاعت فرع ایمان است و ایمان

فرع یقین است و یقین از کبریت احمر نایاب تر است و ایضا چه میدانی که این ایمان
ناقص بوساوس شیطانی برطرف نخواهد شد و طاعات و عبادات الهی حصارهای بلند
که برای حفظ ایمان از وساوس شیطان مقرر کرده اند و جواهر عقاید ایمان از در صندوق
سینه و حقه دل تو گذاشته اند و فرایض و ترک کبایر چفتها و قفلهای ان صندوق
و حقه اند و فعل نوافل و کسب افعال و اخلاق حسنه و ترک مکروهات و ازاله اخلاق
ذمیمه پاسبانان ان صندوق اند و دزد ایمان که شیطانست در کمین تو نشسته است
اگر رخنه بیابد خود را بدرون سینه رساند و انچه تواند از جواهر حقایق ایمانی برباید
یا بآتش شک و دود شبهه همه را باطل گرداند و تو یکیک از پاسبانانرا بدر میکنی که اینها
ضرور نیست و قفلها و دربندها را میکشائی که شفاعت شفیعان مرا کافی است و
بخواب غفلت رفته و مست شهوات و لذات فانیه گردیده و وساوس خناس را در
سینه خود جا داده و ملائکه رحمت را که خازنان دین اند از خود رمانیده و شب و
روز دزدان ایمان و یقین مشغول ربودن ایمان و افروختن خس و خاشاک
شبهات شیطانند و وقت جان کندن شیاطین عدیله نیز یاور ایشان میگردند
و وقتی خبر میشوی و از خواب غفلت و مستی و جهالت و ضلالت بیدار و هشیار
میگردی که تمام مایه ایمان و اعمال صالحه را باخته باشی و راه توبه مسدود شده
باشد و ملائکه غلاظ و شداد بر سرت ایستاده باشند و هر چند رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي
أَعْمَلُ صَالِحًا گوئی فایده نکند و شفعای تو همه خصمای تو باشند و آرزوهای باطل تو
همه برطرف شده باشد و از غرور باطل بغیر خسران ابدی ثمره نداشته باشی نَعُوذُ بِاللهِ
مِنْ ذٰلِكَ وَهُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ پس چه میدانی که ایمان ناقص بعد از ارتکاب انواع
معاصی از برای تو باقی خواهد ماند حضرت امام جعفر صادق علیه السلم فرموده است
که حق تعالی از جمعی از صالحین و اکابر دین نقل کرده است که ایشان استعانه میکرده اند در

درگاه حق که ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا یعنی ای پروردگار ما میل مده دلهای
ما را بسوی باطل بعد از انکه ما را هدایت کرده حضرت فرمود که این را برای این
میگفتند که میدانستند که بعضی از دلها بعد از هدایت میل بباطل میکنند ایضا
آیات واخباری که دلالت میکند که مومن با شیعه بجهنم نمیرود چگونه با نها مغرور
میشود و حال انکه شیعه ومومن ومحب معانی بسیار دارد چنانکه بعد از این انشاء الله
تعالی بیان خواهد شد چه میدانی که در ان احادیث بچه معنی وارد شده است وان معنی
در تو حاصل هست یا نیست وایضا مکر حسرت وزیانکاری آخرت منحصر در عذاب و
عقوبت نیست حرمان از الطاف خاصه الهی ودرجات عالیه غیر متناهیه ومهجوری از
قرب ورضای جناب سبحانی بس است از برای حسرت ابدی ومانند حیوانات در مراتع
بهشت چریدن بس نیست از برای اهتمام در طاعت وترک منهیات واگر خوف برتو
غالب باشد اگر خوفیست که ترا باعث بر عمل خیر میشود وزاجر از مناهی میگردد ان
بهترین احوال است واگر خوفیست که مورث سوء ظن بحق تعالی وکرم او گردد وادمی را
در دعا وعمل سست گرداند از جمله گناهان کبیره است واگر چنین حالتی ترا عارض
گردد در آیات رحمت واحادیث رجا تفکر نمائی ودر وقت احتضار ونزدیک بان
غلبه رجا بر خوف بهتر است **فصل نوزدهم** در بیان معانی ایمان واسلام وکفر
وارتداد است بدانکه اختلاف در معنی ایمان واجزای ان مشهور میان متکلمین
آنست که ایمان در لغت بمعنی تصدیق وباور داشتن است ودر حقیقت شرعی ان
خلاف کرده اند وخلاصه سخن در این باب آنست که ایمان یا افعال قلوبست وبس
ویا از افعال جوارح است وبس یا از هردو واست اول که اقرار بقلب تنها باشد مذهب
اشاعره است وجمعی کثیر از شیعه امامیه وخواجه نصیر علیه الرحمه در فصول باین
قایل شده است لیکن در معنی تصدیق اختلاف کرده اند اصحاب ما گفته اند که علم است

واشاعره گفته اند تصدیق قلبیست بانچه معلوم شود واز خبر دادن مخبر ام کسبیست
که ثابت میشود باختیار تصدیق کننده ولهذا ثواب بران مترتب میشود بخلاف
علم ومعرفت که گاه هست بی اختیار وکسب حاصل میشود مانند بدیهیات وبعضی
در توضیح این سخن گفته اند که تصدیق آنست که باختیار خود نسبت دهی صدق را
بمخبر دهند پس اگر ان علم در دل تو بیفتد بی اختیار تصدیق نخواهد بود هر چند معرفت
باشد وبطلان این سخن ظاهر است وبر اصحاب این مذهب لازم می آید که اکثر کفار علم
بحقیت رسول صلی الله علیه واله وسلم داشتند وانکار میکردند بحسب ظاهر مومن
باشند واین مخالف اجماع وآیات بسیار است چنانکه در وصف کفار گفته است پس
چون آمد بسوی ایشان آیات ما بعیان گفتند انکار کردند وگفتند این جادو نیست
هویدا پس فرموده است وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم یعنی انکار کردند انها را وحال
انکه یقین کرده بود بان نفسهای ایشان وایضا فرموده است پس چون آمد بسوی ایشان
انچه را میدانستند کافر شدند بان پس یا باید تصدیق قلبی مشروط باشد بعدم انکار
بدون تقیه وضرورت چنانکه مشروط است بانکه فعلی از او صادر نگردد که موجب
کفر او باشد مانند انداختن مصحف در قاذورات وامثال ان چنانکه دانستی یا انکه
گوئیم مراد از تصدیق آنست که باور دارد ودین خود قرار دهد وعازم بر اظهار ان
باشد در غیر حالت ضرورت واگر دویم باشد که فعل جوارح تنها باشد تا لفظ بشهادتین
تنهاست وان مذهب کرامیه است از سنیان که میگویند هر که شهادتین را بگوید او
مومن است هر چند بدل انکار کند ودلالت بر بطلان این مذهب میکند اجماع
امامیه وقول حق تعالی که گفتند اعراب که ما ایمان آورده ایم بگو یا محمد که ایمان نیاورده اند
ولیکن بگویید مسلمان شده ایم وهنوز داخل نشده است ایمان در دلهای شما یا مراد
جمیع افعال الجوارح است از طاعات واجبه ومستحبه همه واین مذهب خوارج است

علیهم اللعنه وقاضی عبد الجبار وبعضی از معتزله نیز قایل شده اند یا عبارتست از
جمیع جوارح از واجبات وترک محرمات وان مذهب ابی علی جبائی وابی هاشم واکثر
معتزله بصره است واگر سیم باشد که افعال قلوب وجوارح هر دو باشد پس یا عبارتست
از اعتقادات وجمیع طاعات جوارح واین قول محدثانست وجمعی از عامه وبسیاری
از احادیث عامه وخاصه براین دلالت میکند واز بعضی از آیات که در صفات مومنان
وارد شده است نیز مستفاد میشود وایشان میگویند که ایمان تصدیق بدل است واقرار
بزبان وعمل باعتقاد وجوارح وبرخصوص اینمضمون احادیث بسیار وارد شده است
وشیخ مفید علیه الرحمه باین قایل شده است یا عبارتست از اعتقاد بدل واقرار بزبان
واینمذهب خاجه نصیر علیه الرحمه است در تجرید پس دراین باب هفت مذهبست
وسه مذهب که علمای امامیه قایل شده اند وبعضی از آیات واخبار دلالت براول میکند
وبعضی به ششم وبعضی به هفتم وبعضی دلالت بر بعضی از مذاهب میکند وجمع میان
اینها بیکی از چند وجه میتوان کرد اول آنکه قایل شویم بآنکه ایمان در لسان شرع بر چند
معنی اطلاق میکنند اول عقاید حقه با ترک کبایر وفعل فرایض که ترک انها داخل گناهان معنی
کبیره است مانند نماز وروزه وحج وجهاد وامثال اینها واینمعنی از بسیاری از
اخبار صحیحه ومعتبره ظاهر میشود دویم عقاید حقه است با فعل جمیع واجبات وترک
جمیع محرمات واین نیز از بعضی از اخبار ظاهر میشود سیم یقین بعقاید حقه بر وجه
کمال با فعل واجبات وسنن نبویه وترک محرمات ومکروهات چهارم محض عقاید
حقه وبس با عدم انها با اقرار بانها با عدم تقیه چنانکه سابقا مذکور شد واکثر اخبار
دلالت بر معنی اول میکند چنانکه از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که اصحاب
کبایر نه مومن اند ونه کافر بلکه محل شفاعت اند ومسلمانند ودر احادیث بسیار وارد
شده است که تارک الصلوه کافر است ومانع الزکوه کافر است وتارک حج کافر است

وزانی

وزانی در وقت زنا مومن نیست وشارب الخمر در وقت شراب خوردن مومن
نیست وانکه روح ایمان ازو مفارقت میکند وچون فارغ میشود ویا توبه میکند
باو عود میکند وثمره که براین ایمان مترتب میشود عدم استحقاق مذلت واهانت
است وعقوبت وعذابست در دنیا وآخرت زیرا که کسی که اجتناب کند از کبایر
گناهان صغیره او مکفر ومغفور است بنص قرآن دویم عقاید حقه است با فعل
جمیع واجبات وترک جمیع محرمات چنانکه در بسیاری از احادیث سلب ایمان
شده است از جمعی که مرتکب غیر کبیره باشند از گناهان یا تارک غیر فریضه باشند
از واجبات وثمره این ایمان ملحق شدن بمقربان وحشر با صدیقانست با تضاعف
مثوبات ورفع درجات سیم عقاید حقه است با یقین بر وجه کمال وفعل واجبات ومستحبات
وترک جمیع محرمات ومکروهات واتصاف بصفات حسنه وتهذیب
نفس از اخلاق ذمیمه چنانکه از اخبار صفات مومن وصفات شیعیان وآیات
سوره مومنان وغیر آن وارد شده است واین ایمان مخصوص انبیا واوصیا علیهم
السلام است چنانکه در اخبار بسیار از تفسیر مومن ومومنین با امیر المومنین
وائمه طاهرین صلوات الله علیهم شده است ودر تفسیر قول حق تعالی وما یومن
اکثرهم بالله الا وهم مشرکون یعنی ایمان نمی آورند اکثر ایشان بخدا مگر
انکه ایشان مشرکند احادیث بسیار وارد شده است که جمیع معاصی خدا بلکه
اعتماد بر غیر جناب مقدس الهی داخل است دراین شرک حتی اعتماد کردن در
حفظ عدد رکعات نماز بر گردانیدن انگشتر از این انگشت بان انگشت وثمره ایمان
اینهاست که از برای انبیا واوصیا وارد شده است از درجات کمال وقرب بدرگاه ایزدی
وشفاعت کبری والمقامات محموده ومراتب که عقل از ادراک انها قاصر است چهارم
محض عقاید حقه است بدون اعمال مطلقا وثمره که بران مترتب میشود در دنیا

امان یافتن است در جان و مال و غرض از کشته شدن و اخذ اموال و اسیر شدن
و اهانت و مذلت مگر آنکه فعلی از او ظاهر شود که مستحق کشتن یا سنگسار کردن
یا حد یا تعزیر شود و در آخرت آنکه اعمالش صحیح باشد فی الجمله که بدرجه قبول رسد
و او را از عذاب نجات دهد که مستحق ثواب نباشد یا مستحق ثواب باشد فی الجمله
اما مستحق درجات عالیه نباشد و مخلد در جهنم نباشد و بنا بر یک قول مطلقا
داخل جهنم نشود که در برزخ و قیامت عقوبتها بر او وارد شود و بنا بر اختلاف
قولین البته مخلد در جهنم نباشد و مستحق عفو و شفاعت باشد در قیامت و
اکثر متکلمین امامیه ایمان را بدین معنی اطلاق میکنند یا با اقرار ظاهری با شرط عدم
انکار از روی عناد چنانکه دانستی در ضمن نقل اقوال و بر هر تقدیر مشروط است
بآنکه فعلی که موجب ارتداد باشد از او صادر نشود چنانکه مذکور شد و در کفری که
مقابل این ایمانست داخل جمیع فرق و ارباب مذاهب باطله از کفار و مشرکین
و منافقان و سنیان و سایر فرق شیعه از زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و
ناووسیه و هر که غیر شیعه اثنی عشریست زیرا که ایشان مخلد در جهنم اند چنانکه
مذکور شد پنجم آنست که تکلم بشهادتین کند و انکار امری که ضروری دین اسلام باشد
ظاهراً نکند و فعلی که مستلزم استخفاف بدین باشد از او صادر نگردد که در دل
اعتقاد بآنها نداشته باشد و هر چند اعتقاد بهمه ائمه علیهم السلم نداشته باشد و
اظهار آن هم نکند و ثمره این ایمان بنا بر مشهور آنست که خون و مالش محفوظ باشد
و او را نکاح توان کرد و مستحق میراث از مسلمانان باشد و سایر احکام ظاهره
مسلمانان بر او جاری باشد بنا بر مشهور و اما در آخرت بهره ندارد و هیچ عمل از
اعمال او مقبول نیست و مثل سایر کفار است بلکه از بعضی از آنها بدتر است
و منافقان نیز در این ایمان داخل اند و باین وجه جمع میان آیات و اخبار شد

وجه دویم آنست که ایمان عبارتست از اصل عقاید حقه باشد اما مشروط
باعمال و باین وجه جمع میان بعضی از آیات و اخبار میتواند شد اما بدون
انضمام با وجه اول چندان فایده نمی بخشد وجه سیم آنست که ایمان محض عقاید حقه
باشد و آنچه در اخبار و اقع شده است که دلالت بر دخول اعمال با اشتراط عمل
و ترک مناهی و اخلاق ذمیمه میکند محمول بر کمال ایمان باشد و مراتب کمال ایمان
بسیار است و آیات و اخبار مختلفه محمول بر آن مراتب است و اکثر علمای امامیه
رضوان الله علیهم باین وجه میان آیات و اخبار جمع کرده اند و این وجه اگر چه نزدیک
است بوجه اول اما حمل بر وجه اول انست و الیق است وجه چهارم آنست که گوییم
ایمان اصل اعتقادات و اعتقاد و ایمان در تزاید میباشند و باعمال و طاعات کامل
میگردد تا بمرتبه یقین میرسد و یقین نیز مراتب بسیار میدارد و هر مرتبه از مراتب ایمان
و یقین لازم چند و شواهد بسیار از اعمال و عبادات دارد مثل آنکه شخصی در خانه
نشسته باشد و طفلی بیاید و بگوید شیری متوجه است و باین خانه می آید البته
اندک خوفی در دل او بهم میرسد اما چندان اعتنائی نمیکند اگر دیگری بیاید و همین
سخن را بگوید اعتقادش بیشتر میشود و حذر بیشتر میکند و هر چند خبر بیشتر
باو میرسد و قوی بیشتر بر او ظاهر میشود خوف و هراس بیشتر میشود
و بتدبیر دفع او بیشتر در می آید تا آنکه بجدی میرسد که شیر را از دور می بیند
و در آنوقت بیتابانه بر میجهد و میگریزد بلکه از بامهای بلند خود را بزیر می افکند
همچنین در مراتب ایمان بثواب و عقاب هر چند ایمانش کاملتر میشود شوقش
بامور یکه موجب ثوابست و حذرش از اموری که موجب عقابست زیاده
میگردد پس معلوم شد که اعمال شواهد و آثار ایمانند چنانکه آنحضرت رسول صلی
الله علیه و آله و سلم فرمود که ایمان بآراستن خود و آرزوها درست نمیشود ایمان

امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که حضرت

حالص آنست که خالص و صاف شود در دل و اعمال ان تصدیق بان کنند و کواهی
در حصول ان در دل بدهند بدانکه چنانکه حیات بدنی آدمی بقلب است حیات روحانی
و ایمانی نیز بقلب است چنانچه بینائی و شنوائی ظاهری آدمی بچشم و کوش و سر است
بینائی و شنوائی روحانی آدمی بچشم و کوش دل است و کسی که حیات ایمانی ندارد
مرده است و از مرده بدتر است چنانچه حق تعالی در شان کافران فرموده است که
ایشان مرده اند و زنده نیستند و فرموده است که ایشان کر اند و لال اند و
کور اند پس نمی بینند و تعقل نمیکنند چیزی را و فرموده است که دیدهای سر
ایشان کور نیست ولیکن دیدهای دلهای که در سینهای ایشان است کور است
و این بسبب آنست که حیات عبارت از امریست که منشاء علم و قدرت باشد و آثار
بران مترتب شود و حیات ظاهری منشاء علوم محسوسه میشود که در دو روزه
دنیای فانی بکار آدمی آید و حیاتی که بعلم و معرفت حاصل شود ابد الاباد باقیست
و آثارش معنویست و موجب معرفت و قرب الهی است و چشم و کوش دل را میکشاید
و الهامات ربانی بکوش جانش میرسد و اشیا را بنور خدائی می بیند که اَلْمُؤْمِنُ
یَنْظُرُ بِنُورِ اللّٰهِ اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَاٰیَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ و پیوسته با ملائکه ربانی همراز است
و در میان مقربان حق تعالی ممتاز است و این بدن بمنزله خانه ایست که روزنها دارد
و از قوی و مشاعر و چون چراغ ایمان در دل افروخته شود نورش از جمیع روزنها
ساطع میکردد و هر چند ان چراغ افروخته تر و پر نورتر میشود انوار و آثارش از
از درها و روزنها بیشتر ظاهر میکردد و بدانکه قلب را بر دو معنی اطلاق میکنند
یکی بر شکل صنوبری که در پهلوی چپ است و دیکری بر نفس ناطقه انسانی
و بدانکه حیات بدن آدمی بروح حیوانیست و روح حیوانی بخار لطیفیست
که حاملش خونست و منبعش قلب است و از قلب بدماغ متصاعد میشود

و از

و از انجا بواسطه عروق بجمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و نفس ناطقه چون
کمالات و استعدادات و ترقیات ان موقوف بر بدن و آلات آنست و باینجهت
با انکه از عالم قدس است تعلقی باین بدن کثیف بهم رسانده و او لا بچیزی که
باعث حیات ابدیست و منشاء ادراک جزئیه است که روح حیوانیست تعلق
میکیرد و چون منبع ان قلب است بقلب زیاده از اعضای دیکر علاقه دارد لهذا
تعبیر از نفس در اکثر آیات و اخبار بقلب واقع شده است و مدار صلاح و
فساد بدن بر قلبست باین معنی است و هر صفتی که در نفس حاصل میشود از علوم
و سایر کمالات باین بدن و جمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و چندانکه ان
صفت در نفس کاملتر میشود قوت ان در اعضا و جوارح بیشتر ظاهر میشود
چنانکه روح بدنی هر چند ماده اش در قلب صنوبری بیشتر بهم میرسد قوت ان
در اعضا و جوارح بیشتر ظاهر میشود مانند چشمه که نهرها از ان جدا کرده باشند
هر چند آب در چشمه بیشتر بهم میرسد نهرها معمورتر میباشد و نهرهای
بسیار از دل صنوبری بجمیع بدن جاری میکردد و جداول بیشمار از دل روحانی
بر قوی و مشاعر بدنی روان میشود و قسام حقیقی و بخشنده روزیهای جسمانی
و روحانی در خور قابلیت و احتیاج هر یک بر انها قسمت میفرماید و این هر دو
چشمه از دریاهای فیض نامتناهی پیوسته جاریست اما بنده را ضرور است که
بتوفیق الهی موانع جریان را از این نهرها زایل کرداند و خس و خاشاک مواد فاسده
جسمانی را که از اخلاط بدنی بهم میرسد و کل و لای شبهات شیطانی و شهوات
نفسانی را از سر راه انها زایل کند تا ان دو عین الحیوة جسمانی و روحانی بر وفق
مدعا بتائید حق تعالی جاری کردند چنانکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منقول
است که در آدمی پاره کوشتی هست که هرکاه ان صحیح و سالم باشد سایر بدن صحیح است

وهرگاه ان بیمار و فاسد باشد سایر بدن بیمار و فاسد است وان دل آدمی است
وبروایت دیگر فرمود که هرگاه دل پاکیزه است جمیع بدن پاکیزه است وهرگاه دل
خبیث است تمام دل خبیث است واز حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است
که دل بر سه قسم است یك قسم دل سرنگو است که هیچ چیز دران جا نمیکند وان دل
کافر است ویکدل آنست که خیر و شر هر دو دران در می آید هر یك که قوی تر است
بر دل غالب میگردد ویکدل هست که گشاده است ودران چراغی از نور الهی
روشن است که پیوسته نور ازان ساطع است وهرگز نورش کم نمیشود وان دل
مؤمن است واز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که منزله قلب
از بدن آدمی بمنزله امام است نسبت بسایر خلق نمی بینی که جمیع اعضا وجوارح
بدن لشکرهای دلند وهمه از جانب او متحرك کند ومردم را خبر میکنند از احوال ان
وهرچه دل اراده میکند فرمان او را قبول میکنند وهمچنین امام بمنزله جان عالم است
وباین نحو باید او را اطاعت کنند وتابع او باشند وحضرت امام زین العابدین
علیه السلام فرمود که بنده را چهار چشم میباشد دو چشم در سر اوست که امور دنیای
خود را بانها می بیند ودو چشم در دل اوست که امور آخرت خود را بانها می بیند
پس بنده که خدا خیر او را خواهد دو چشم دل او را بینا میگرداند که امور غایبه را
بانها می بیند وعیبهای خود را بانها میداند واگر شقی وبدعاقبت باشد چشم دلش
کور میشود وحضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که دل را دو گوش است روح
ایمانی در یك گوش خیرات وطاعات را میدمد وشیطان در گوش دیگر شر بدیها
وشبهها وشرور را تلقین مینماید پس هر یك که بر دیگری غالب شد میل بان میکند
وحضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که پدرم میفرمود که هیچ چیز دل را
فاسد نمیگرداند مانند گناه بدرستی که دل مرتکب گناه میشود تا وقتی که گناه بران

غالب میشود وانرا سرنگون میکند که چیزی بران قرار نمیگیرد وایضا از انحضرت
منقول است که حق تعالی بحضرت موسی علیه السلام وحی کرد که مرا در هیچ حال فراموش
مکن که ترك یاد من موجب قساوت وسنگینی دل است واز حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه منقول است که آب دیده خشك نمیشود مگر بسبب سنگینی دل
وقساوت قلب نمیباشد مگر بسبب بسیاری گناهان ودرین باب احادیث بسیار است
واین رساله گنجایش ذکر انها ندارد پس باین تحقیق معلوم شد که اصل ایمان امریست
قلبی واز اعمال دلست ومراتب مختلفه میدارد وهر مرتبه قدری از اعمال واخلاق
حسنه مترتب میشود وانها آثار ان ایمان وشواهد حصول انها اند وباین وجه جمع
میان جمیع آیات واخبار میتوان نمود ودرین مقام چند معنی دیگر ضرور است اول
انکه خلافست که آیا ایمان قابل زیادتی ونقصان هست یا نه واکثر متکلمین گفته اند
ایمان عبارتست از یقین بعقاید ایمان است وان قابل زیادتی ونقصان نیست وبعضی
این خلاف فرع در معنی ایمان قرار داده اند وگفته اند که انها اعمال را جزء ایمان میدانند
معلوم است که بنابر مذهب ایشان بزیادتی اعمال زیاد وبکمی اعمال کم میشود وانها
که ایمان را عقاید بحت میدانند میگویند قابل زیادتی ونقصان نیست وآیات و
اخبار که دلالت بر زیادتی ونقصان میکند تاویل کرده اند که مراد زیادتی کمال
ایمان ونقصان کمال آنست وبنابر تحقیقی که سابقا مذکور شد میتواند بود که در اصل
یقین وایمان زیادتی ونقصان بهم میرسد چنانکه حق تعالی در قصه حضرت ابراهیم
علیه السلام گفته است که سوال کرد از حق تعالی که پروردگارا بمن بنما که چگونه زنده
میکنی مردگان را حق تعالی فرمود که ایمان نداری گفت بلی بلکه دارم ولیکن میخواهم
دل من مطمئن گردد وایضا در وصف مؤمنان فرموده است که هرگاه خوانده شود
بر ایشان آیات ما زیاده میگردد ایمان ایشان وباز فرموده است زیاده شد

ایشانرا ایمان با ایمان ایشان و ازین باب دلایل در آیات و اخبار بسیار است
و ایضا معلوم است که ایمان و یقین امثال ما مثل یقین رسول خدا و ائمه هدی
صلوات الله علیهم نیست و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده اگر پرده
گشوده یقین من زیاده نخواهد شد و معلوم است که اینمعنی مخصوص آنحضرت و امثال شود
اوست و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که روزی رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد نماز صبح گذاردند پس نظر کردند بسوی جوانی که او را
حارث بن مالک میگفتند دیدند که سرش از بیخوابی بسیار بزیر می آید و رنگش
زرد شده است و بدنش نحیف گشته و چشمهایش در سرش فرو رفته حضرت
از او پرسیدند که بر چه حال صبح کردی و چه حال داری گفت صبح کرده ام یا رسول الله
با یقین حضرت فرمود که بر هر چیز که دعوی کنند حقیقتی و علامتی و گواهی هست
حقیقت یقین تو چیست گفت حقیقت یقین من یا رسول الله اینست که پیوسته مرا
محزون و غمگین دارد و شبها مرا بیدار میدارد و روزهای گرم مرا بروزه میدارد
و دل مرا از دنیا رو گردانیده و آنچه در دنیاست مکروه دل من گردیده و یقین من
بمرتبه رسیده که گویا می بینم عرش خداوند مرا که برای حساب نصب کرده اند
و خلایق همه محشور شده اند و گویا من در میان ایشانم و گویا می بینم اهل بهشت را
که تنعم می نمایند در بهشت و بر کرسیها نشسته تکیه کرده اند و با یکدیگر مصاحبت
میکنند و گویا می بینم اهل جهنم را که در میان جهنم معذبند استغاثه و فریاد میکنند
و گویا زفیر و آواز جهنم در گوش منست پس حضرت باصحاب خود خطاب فرمود
که این بنده ایست که خدا دل او را بنور ایمان منور گردانیده است پس بحارثه خطاب
فرمود که بر این حال که داری ثابت باش حارثه گفت یا رسول الله دعا کن که خدا شهادت را
روزی من کند حضرت دعا فرمود حضرت بعد از چند روز او را با جعفر بجهاد

فرستاد و بجابت موته بعد از نه نفر شهید شد و آیات و اخبار که دلالت بر
این مطلب میکند بسیار است دویم در بیان اجزای ایمان قلبی است خواجه نصیر
علیه الرحمه در رساله قواعد العقاید گفته است که اصول ایمان نزد شیعه سه چیز است
تصدیق بوحدانیت خدا در ذات او و تصدیق بعدل او در افعال او و تصدیق
به پیغمبری آن پیغمبر علیهم السلم و تصدیق بامامت ائمه معصومین علیهم السلم بعد از
پیغمبر آن و از این کلام ظاهر میشود که تصدیق بضروریات دین اسلام در ایمان
معتبر نیست و حال آنکه اجماع ایشانست که انکار ضروری دین موجب کفر است
مگر آنکه از داخل تصدیق بنبوت دانند زیرا که انکار آن مستلزم انکار نبوتست
همچنانکه استخفاف بکعبه و قرآن مجید و امثال اینها را ازین جهت کفر میدانند و
حق اینست که آنچه از ضروریات دین اسلام باشد ایمان بآن واجبست و انکار
آن کفر است مگر آنکه کسی باشد که تازه مسلمان شده باشد و هنوز اطلاع بر ضرو
ریات دین اسلام بهم نرسانیده باشد و شهید ثانی قدس سره فرموده است که معارف
که بآنها ایمان حاصل میشود پنج اصل است اول معرفت حق جل و علاست و مراد بآن
تصدیق جازم ثابتست بآنکه خداوند عالمیان موجود است و ازلی و ابدیست
و واجب الوجود بالذاتست یعنی وجود او مقتضی ذات قدیم اوست بی آنکه محتاج
بعلتی بوده باشد و آنکه تصدیق نماید بصفات کمالیه ثبوتیه او و منزه داند او را
از آنچه لایق عظمت و جلال او نباشد از صفات مخلوقات و ممکنات و در عدد صفات
کمالیه الهی اختلاف کرده اند خواجه نصیر در تجرید گفته است هشت صفت است
قدرت و علم و حیات و اراده و ادراک و کلام و صدق و سرمدی بودن و بعضی
ادراک و صدق را انداخته اند و بجای آنها سمیع و بصیر بودنرا اضافه کرده اند
بجای سرمدی بقا گفته اند و علامه رحمه الله در بسیاری از کتب کلامیه اش گفته است

قدرتست وعلم وحیات واراده وکراهت وادراک وازلی بودن وابدی بودن و
کلام وصدق دویم تصدیق بعدل وحکمت خداست وعدل آنست که ظلم
نمیکند وامری که عقلا قبیح است ازو صادر نمیشود واخلال نمیکند بوعده و
اموری که برخود واجب گردانیده است وحکمت آنست که فعل عبث ازو صادر
نمیشود وکارهای او همه منوط بحکمت ومصلحت است سیم تصدیق بنبوت محمد آ
صلی الله علیه وآله وسلم وبجمیع آنچه آنحضرت آورده است تفصیلا در آنچه معلوم
باشد تفصیلا واجمالا در آنچه اجمالا معلوم باشد وگفته است که بعید نیست که تصدیق
اجمالی بجمیع آنچه آنحضرت آورده است کافی باشد در تحقق ایمان واگر مکلف قادر
باشد بر علم بآنها تفصیلا واجبست وعلم بآنچه بتفصیل آورده است از شرایع از برای
عمل بآن واما تفصیل بآنچه خبر داده است بآن از احوال مبدأ ومعاد مثل تکلیف
بعبادات وسوال قبر وعذاب آن ومعاد جسمانی وحساب وصراط وبهشت ودوزخ
ومیزان وپرواز کردن نامهای اعمال وسایر اموری که بتواتر معلوم شده است که
حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم خبر داده است بآنها آیا تصدیق بتفاصیل آنها
معتبر است در تحقیق ایمان جمعی از علما تصریح کرده اند بآنکه تصدیق بآنها مفصلا معتبر است
در تحقق ایمان پس گفته است که ظاهر آنست که تصدیق بآنها اجمالا کافی باشد باین
معنی که اگر مکلف اعتقاد کند که هرچه پیغمبر بآن خبر داده است حق است بحیثیتی که
که هر وقت نزد او ثابت شود جزئی از جزئیات آنها تفصیلا بآن تصدیق نماید مؤمن است
هرچند هنوز بر تفاصیل آن جزئیات مطلع نشده باشد مؤید اینست آنکه اکثر مردم
در صدر اسلام در اول حال عالم باین تفاصیل نبودند بلکه بعد ازین بتدریج
مطلع میشوند بآنکه از اول حال تصدیق بوحدانیت ورسالت میکردند تا وقتی
که بر همه آنها مطلع شوند حکم بایمان ایشان میکردند بلکه حال اکثر مردم در جمیع اعصار

اینست همچنانکه شاهد است از احوال مردم پس اگر ایمان تفصیلی در اول حال معتبر
باشد لازم می آید که اکثر اهل ایمان از ایمان بدر روند واین بعید است از
حکمت خداوند عزیز حکیم بلی علم بآنها از مکملات ایمانست وگاه هست که بهشت
واجب میشود علم بآنها از جهت محافظت احکام شریعت از نسیان ودوری از
شبهههای گمراه کنندگان وداخل نکردن آنچه در دین داخل نیست در آن پس این
سبب دیگر است از برای وجوب آن نه از آنجهت که ایمان موقوفست بر آن وآیا معتبر است
در تحقق ایمان تصدیق بعصمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم وطهارت
او وآنکه او خاتم پیغمبرانست وبعد از آن پیغمبری نیست وغیر اینها از احکام پیغمبری
وشرایط آن از کلام بعضی از علما ظاهر میشود که معتبر است ودور نیست که تصدیق
اجمالی کافی باشد مؤلف گوید که اگرچه ظاهرش آنست که در حکم بایمان کسی غیر ایمان
باصول خمسه تفصیلا وبسایر اخبار ما جاءَ بِهِ النَّبِیُّ اجمالا کافی باشد واما شرطاست
که منکر ضروری از ضروریات دین اسلام نشود زیرا اگر کسی که در میان مسلمانان نشو
ونما کرده باشد نمیشود که بر اینها مطلع نگردیده باشد مثل نماز وروزه ماه مبارک رمضان
وحج واگر کسی باشد که در حق او جهل ممکن باشد حکم بکفر او نمیکنند بعد از القای
باو واگر قبول نکند مرتد خواهد شد چنانکه بعد ازین انشاء الله مذکور خواهد شد
پس گفته است چهارم تصدیق بدوازده امام است بعد از حضرت رسول صلوات
الله علیه وعلیهم واین اصل مخصوص فرقه امامیه است واز ضروریات مذهب ایشان
است زیرا که مخالفان امامت را از فروع مذهب میدانند نه از اصول وشرطست
که تصدیق کنند بآنکه ایشان امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق وانقیاد ایشان
در اوامر ونواهی بر همه خلق واجبست زیرا که غرض از حکم بامامت ایشان همین است
واما تصدیق بآنکه ایشان معصومند از گناهان صغیره وکبیره واز صفات ذمیمه وآنکه

ایشان بنص خدا منصوبند نه باختیار مردم و بانکه ایشان حافظ شرع حضرت رسول اند
و عالمند بانچه صلاح امت است در انست از امور معاش ایشان و معاد ایشان و
انکه علم ایشان از رای و اجتهاد نیست بلکه بعنوان یقین است که اخذ کرده اند
از کسی که بهوا و خواهش سخن نمیکفت و از انچه میکفت وحی الهی بود و هر امامی
از امام سابق اخذ کرده است با نفسهای قدسی که ایشان داشتند و بعضی علوم لدنی
بود که از جانب حق تعالی بر ایشان فایض میشد یا بجهات دیکر که موجب یقین ایشان میکردید
همچنانکه در احادیث وارد شده است که ایشان محدث بودند یعنی ملکی با ایشان بود که
هرچه را بان محتاج میشدند ملک با ایشان القا میکردند و در دل ایشان علوم الهی
نقش میشد و انکه هر عصری خالی از یکی از ایشان نمیباشد و الا زمین با اهلش فرو رود
و انکه دنیا بتمام شدن ایشان تمام میشود و زیاده بر ایشان نمیباشد و آخر ایشان مهدی
صاحب الزمان علیه السلام و او زنده است و چون از جانب خدا مرخص شود ظاهر
خواهد شد آیا در تحقق ایمان اعتقاد بجمیع این مراتب شرطست یا اعتقاد بامامت ایشان و وجوب
اطاعت ایشان کافیست و ان دو وجه که در نبوت کفتیم در اینجا نیز جاریست و میتوان
ترجیح داد قول اول را بانکه انچه دلالت بر امامت ایشان میکند بر جمیع اینها میکند خصوصا
عصمت ایشان که بعقل و نقل هر دو ثابت شده است و بعید نیست قول دیکر که اکتفا
کنیم در ایمان با اعتقاد امامت و وجوب اطاعت چنانکه از احادیث ظاهر میشود که جمعی
از راویان که در اعصار ائمه علیهم السلام بوده اند از شیعیان اعتقاد بعصمت ایشان
نداشته اند بلکه ایشان را علمای نیکوکردار میدانستند چنانکه از رجال کشی ظاهر میشود
و مع ذلک ائمه علیهم السلام حکم بایمان ایشان بلکه بعدالت ایشان میکرده اند و آیا
کافیست هر شخصی را که امامان کذشته را تا امام زمان خود بداند هرچند امامت
باقی ائمه را نداند ظاهر آنست که کافی باشد و در بسیاری از کتب احادیث و رجال

روایت

روایت هست که دلالت بر این میکند و وجوب اعتقاد بدوازده امام نسبت بجمعی است
که بعد از امامت جمیع ائمه بوده باشد مثل مردم زمان غیبت مؤلف کوید که حکم
عامی که شیخ زین الدین علیه الرحمه فرموده در مسئله اولی از هیچ طرف نزد فقیر درست
نیست اما انکه اعتقاد بامامت و وجوب اطاعت کافیست بیوجه است زیرا که بسیاری
از صفات ائمه علیهم السلام هست که از ضروریات دین شیعه امامیه شده است
و بحد ضرورت رسیده است که ائمه علیهم السلام ازو فرموده اند و این نیز ضروری
دین امامیه است که انچه ایشان میفرمایند حق است و از جانب خدا و رسول میکویند
و اکر چنین نباشد امامت هر یک را بنص دیکری چکونه اثبات میکنند پس همچنانکه
انکار ضروری دین اسلام متضمن تکذیب حضرت رسول است و آدمی را از اسلام
بیرون میبرد و همچنین انکار ضروری دین امامیه مستلزم انکار امامت ائمه است
و آدمی را از دین تشیع بدر میبرد پس کسی که انکار حلال بودن متعه کند چون از ضروری
دین شیعه است از تشیع بدر میرود و لهذا وارد شده است که شیعه ما نیست کسی
که متعه را حلال نداند و همچنین عصمت ائمه علیهم السلام و بغیر ایشان امامی نخواهد
بود و انکه حضرت قایم علیه السلام زنده است و ظاهر خواهد شد و اینکه هیچ عصری
خالی از ایشان نمیباشد و انکه عالمند بجمیع علوم امت بانها محتاجند و امثال اینها ازیکی
معلومست که ضروری دین شیعه است پس باید که انکار اینها متضمن انکار امامت
باشد و اما بعضی امور که بر علما و متتبعان اخبار ظاهر باشد و بر بعضی ظاهر نباشد
و بحد ضرورت نرسیده باشد انکار انها موجب خروج از دین نیست مثل محدث
بودن و سخن کفتن ملک با ایشان و نزول روح و ملائکه در شب قدر بر ایشان
و بردن جسد ایشان بعد از موت باسمان و امثال اینها و انچه فرموده است که از احادیث
ظاهر میشود که بعضی از اصحاب ائمه علیهم السلام بعصمت ایشان قایل نبوده اند و الا

ممکن است که در انوقت ضروری دین نشده باشد و ایضا اگر انها را میگویند که در باب
جماعتی وارد شده است که اجماع عصابه بر جلالت ایشان شده است مثل زراره
و ابو بصیر علما انها را اکثر تاویل کرده اند و قدح در سندهای انها کرده اند و اگر صحیح
باشد چون معصوم نیستند ممکن است که لغزشی باشد که از ایشان صادر شده باشد
و مقرون بتوبه و عفو گردیده باشد و اگر انها را میگوید که در حق غیر امثال این جماعت
وارد شده است ایمان و عدالت ایشان ممنوع است و ائمه علیهم السلم با اینک و بد بردند
از برای مصالح ضروریه سلوک نیکو میکرده اند و انچه در باب اعتقاد بامامت ائمه
بعد گفته اعتقاد فقیر در انجا تفصیل است بانکه اگر امامت دوازده امام را با بعضی
از ائمه بعد از معصوم شنیده است یا بسند متواتر باو رسیده است واجبست که اعتقاد
کند و الا اعتقاد بائمه بعد بر او لازم نخواهد بود و در قبر سوال کردن فاطمه بنت
اسد رضی الله عنها از امامت امیر المومنین صلوات الله علیه محمول بر اینست پس
فرموده است اصل پنجم اعتقاد بمعاد جسمانیست و اتفاق کرده اند مسلمانان بر اثبات
ان از ضروریات دین اسلام است و فلاسفه انکار ان کرده اند و بمعاد روحانی
قایل شده اند پس بعد از ذکر بعضی از تحقیقات که سابقا مذکور شد گفته است که
و اما عذاب قبر و انچه از توابع معاد است که دلایل عقلیه بران دلالت کرده است
از حساب و صراط و میزان و تطایر کتب و دوام عقاب کافر در جهنم و دوام نعیم
مومن در بهشت پس شکی نیست در انکه واجبست تصدیق بانها اجمالا برای انکه
امت اتفاق کرده اند بر انها و اخبار متواتره بر انها وارد شده است پس منکر انها از
ایمان بدر میرود و اما تصدیق بتفاصیل انها مثل انکه حساب بچه نحو خواهد
شد و صراط بچه نحو خواهد بود و میزان محمول بر حقیقت است یا کنایه از عدالت
یا غیر اینها از تفاصیلی که باخبار آحاد رسیده است پس ظاهر آنست که بانها مخل ایمان

نباشد و همچنین بودن جهنم در زیر زمین و بودن بهشت در بالای آسمان و
امثال اینها سیم در معنی اسلام خلافست بعضی را اعتقاد آنست که اسلام و ایمان هر دو
یکمعنی دارند و بعضی گفته اند که اسلام اقرار بشهادتین است با اعتقاد بانها و عدم
انکار ضروری از ضروریات دین اسلام و این در دنیا نفع می بخشد و در
آخرت نفع نمی بخشد تا ایمان بجمیع عقاید حقه امامیه نیاورد که عمده انها اقرار بامامت
ائمه اثنی عشر است و بعضی گفته اند که اظهار کلمتین است که اعتقاد بانها نداشته
باشد پس منافقان نیز در این داخلند و احکام ظاهره اسلام نیز بر ایشان جاری
میشود و بر اکثر معانی ایمان که سابقا مذکور شد اسلام را اطلاق میکنند حتی
بر انمعنی که اعلای مراتب ایمانست بر اسلام بر ان اطلاق میکنند که اسلام بمعنی
انقیاد در جمیع اوامر و نواهی باشد و ثمرات ایشان انهاست که در معانی ایمان مذکور
شد اما هرگاه اسلام را مقابل ایمان اطلاق کنند یکی از این دو معنی که درین مقام
ذکر کردیم مراد است چهارم خلافست در انکه آیا در ایمان یقین بمعارف ایمانی شرطست
یا ظن قوی کافیست و ایضا خلافست در انکه آیا میباید ایمان بدلیل حاصل شود
یا تقلید در ان جایز است و این دو خلاف نزدیک بیکدیگر و ظاهر کلام علامه
رحمه الله و اکثر علما آنست که بدلیل و برهان میباید حاصل شود بلکه بعضی دعوی
اجماع بر این کرده اند و استدلال کرده اند بآیات بسیار که دلالت میکند بر نهی
از متابعت ظن و معلومست که اگر فروع دین در انها داخل نباشد اصول دین داخل است
و ایضا در بسیاری از آیات مذمت تقلید واقع شده است و ایضا حق تعالی فرموده است
نیستند مومنان مگر انها که ایمان آورده اند بخدا و رسول خدا ارتیاب و شک
نکرده اند و خواجه نصیر علیه الرحمه در فصول اکتفا کرده است بتصدیق ظنی در
ایمان و قایلان اکتفا بظن و تقلید استدلال کرده اند بانکه در صدر اسلام متعارف

نبوده است که در اول حال القای دلایل و براهین بر ایشان نکنند بلکه در اسلام
ایشان اکتفا باظهار اسلام و تکلم بکلمتین مینموده اند و ایضا لازم می آید که حکم کنیم
بکفر اکثر مستضعفان از مسلمانان بلکه اکثر عوام که صاحب یقین نیستند و
باندک تشکیکی متزلزل میشوند و دور نیست که اینجماعت نیز داخل مستضعفین
و اهل اعراف و مرجون الامر الله بوده اند و بعضی گفته اند ضرور نیست که همه
مردم معارف ایمانیه را بدلایل تفصیلیه بدانند و بر دفع شبهات کفار و مخالفان
قادر باشند از علما که رفع و دفع شبهه کفار و مخالفان توانند کرد و در ایمان
اکثر خلق همین بس است که بدلایل اجمالیه اصول دین را بدانند چنانکه حق تعالی در قران
مجید دلایل وجود صانع و توحید و سایر اصول دین را باین نحو القا فرموده است
و روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم از اعرابی پرسید که خدا را
چگونه شناختی و بچه دلیل دانستی گفت شکل شتر را در راهی که می بینم استدلال
میکنم که شتری ازین راه رفته است و پی پا را که می بینم میدانم که آدمی ازینجا عبور
کرده است آیا آسمان با این ستارهای روشن و زمین با این دریاها و کوهها دلالت
نمیکند بر خداوند لطیف خبیر حضرت فرمود با شما باد بدین اعرابی و این مذهب
در نهایت قوت است و کسی که رجوع میکند بآثار سلف و اخبار صدر اسلام میداند
که هر که را مسلمان میکرداند او را تکلیف باظهار عقاید میکند و از برای اثبات
نبوت معجزه مینمودند و ایشان را بطاعات و عبادات امر مینمودند و بتدریج ایمان
ایشان کامل میشد باستماع آیات و استعمال طاعات تا بمرتبه علم الیقین میرسیدند
بدلیل دور و تسلسل که ماده تشکیک و تعطل است ایشان را نمی بستند و لهذا
می بینیم که بعضی از عباد و زهاد که ممارست این علوم ظاهره نکرده اند یقین
ایشان کاملتر است اکثر مدققین علما که اکثر عمر خود را صرف شکوک و شبهات

کرده اند

کرده اند و آثار ایمان و یقین در اعمال آنها ظاهرتر است از ایشان و هر چند
مهارت ایشان در آن علم بیشتر میشود آثار علم و لوازم آن از خشیت و غیر آن
که آیات کریمه دلالت میکند بر آنکه آنها از لوازم ایمان و معرفت و علم است از
ایشان کمتر مشاهده میشود پس معلوم میشود که علم حقیقی آن نیست و راه تحصیلش
راه دیگر است و در بعضی از کتب مبسوطه تحقیق این معانی بوجه شافی نموده ام
و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و دویم خلافست در آنکه مؤمن بعد از آنکه متصف
بایمان حقیقی در نفس الامر شده باشد آیا ممکن است که کافر شود یا نه اکثر متکلمین
عامه و خاصه را اعتقاد آنست که ممکن است که زایل شود بلکه واقع است و ظاهر
بسیاری از آیات دلالت بران دارد چنانکه آنها که کافر شدند بعد از ایمان ایشان
پس زیاده کردند کفر خود را هرگز قبول نمیشود توبه ایشان و ایشانند گمراهان
و ایضا فرموده است ای گروهی که ایمان آورده اید اگر اطاعت کنید فریقی از آنها را
که کتاب بایشان داده شده است بر میگردانند شما را بعد از ایمان شما کافران و باز
فرموده است إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ
سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ و باز فرموده است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ
دِينِهِ تا آخر آیه و ازین باب آیات بسیار است و نسبت بسید مرتضی رضی الله عنه
و جمعی از متکلمین داده اند که ایمان حقیقی زایل نمیتواند شد و ارتدادی که از جمعی شیعه
مشاهده میشود کاشف از آنست که پیشتر ایمان نداشته اند یا منافق بوده اند یا ایمان
ایشان بمحض بوده است و بمرتبه یقین نرسیده بوده است و آیاتی که دلالت میکند
بر امکان یا وقوع کفر بعد از ایمان حمل کرده اند بر ایمان زبانی نه ایمان قلبی چنانکه
حق تعالی فرموده است در شان بعضی که ایمان آورده اند بدهانهای خود و ایمان
نیاورده است دلهای ایشان و احکام خاصه که از برای مرتد واقع شده است از

برای کسی که متصف باشد بظاهر شرع بارتداد دلالت نمیکند برانکه در نفس
الامر مرتد شده باشد گاه باشد که در اصل کافر بوده باشد و یا بحسب ظاهر اقرار
بحکم بایمان او کرده باشیم و بعد از ظهور حکم بارتداد او کنیم و ممکن است که در اصل
مومن بوده باشد و نزد خدا بر ایمان خود باقی بوده باشد و چون هتک حرمت شرع
کرده است از برای عقوبت او شارع حکم بارتداد او کرده باشد و نوامیس الهیه محفوظ
بماند و کسی جرات بر این امور نکند چنین گفته اند بعضی از محققین از جانب سید
مرتضی رضی الله عنه و این بسیار بعید است و ظاهر آیات و اخبار را بمحض این
وجوه عقلیه و استبعادات وهمیه تاویل نمودن صورتی ندارد و اگر کسی در حصول
ایمان بظن اکتفا کند شبهه نیست در انکه زوالش ممکن است و اگر یقین را در حصول
ایمان شرط دانند باز ممکن است که یقینی که از بعضی از براهین عقلیه و قوانین منطقیه
بهم رسیده باشد بطریان شبهات قویه که قدرت بر دفع انها نداشته باشد زایل گردد
بطریان ضد ان که شک باشد یا ظن بنقیض ان و بعضی از جانب سید گفته اند که اگر
کسی گوید که اگر تسلیم کنیم زوال یقین واقعی ممکن نیست ممکن است که زوال ایمان
بصدور افعالی که باشد که موجب کفر است مانند سجده بت و استخفاف بمحرمات
الهی جواب گوئیم که مسلم نداریم امکان صدور این افعال از کسی که متصف بیقین مذکور
باشد بلکه ممتنع بالغیر است هر چند بالذات ممکن باشد پس اگر این افعال از او صادر شود
دلیل بر انست که با ان یقین نبوده و در دعوای خود کاذب بوده و حق آنست که اگر
یقین کاملی باشد که مخصوص مقربانست که بمرتبه حق الیقین رسیده باشد هم زوال
ان یقین محال است و هم صدور این افعال از و محال است و اگر بمحض عدم تجویز احتمال
نقیض باشد باعتبار دلیلی که بر ان قایم شده باشد زوال شبهه و صدور ان افعال هر دو
از ان ممکن است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است در تفسیر قول حق تعالی فَمُسْتَقَرٌّ

وَمُسْتَوْدَعٌ که ایمان بر دو قسم است یکقسم ایمانیست که مستقر و ثابتست و کوهها زایل میشود
وان زایل نمیشود و ایمانی هست که بودیعه و عاریه سپرده اند اگر خدا خواهد تمام میکند
و اگر خواهد سلب میکند و کلینی رحمه الله علیه بسند صحیح از نعیم روایت کرده است
که بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که چرا چنین میتواند بود
که مردی نزد خدا مومن باشد و ایمان او نزد خدا ثابت پس نقل کند حق تعالی او را از ایمان
بسوی کفر حضرت فرمود خدا عادلست و نخوانده است مردم را مگر بسوی ایمان نه بسوی
کفر و نمیخواند احدی را بسوی کفر پس هر که ایمان آورد بخدا پس ثابت شد از برای او ایمان
نزد خدا نقل نمیفرماید او را خدای عز و جل بعد از ان ایمان بسوی کفر گفتم پس مردی
کافر میباشد و کفر او نزد خدا ثابت شده است او را نقل میفرماید از کفر بسوی ایمان
فرمود بدرستی که خلق کرده است حق تعالی همه مردم را بفطرتی که مفطور گردانیده است
ایشانرا بر ان نمیدانند ایمان بشریعتی را و نه کفر بانکار شریعتی را پس خدا فرستاد رسولان را
که بخوانند مردم را بسوی ایمان باو پس بعضی را خدا هدایت کرد و بعضی را نکرد
مؤلف گوید گویا مراد بفطرت انست که قابل ایمان و کفر هر دو بودند و حاصل
جواب آنست که حق تعالی خلق کرده همه عباد را بر فطرتی که قابل ایمان هستند هر چند
تفاوت داشته باشد قابلیات و استعدادات ایشان و حجت خود را بر همه تمام
کرده است بارسال رسل و اقامت براهین و حجج و هیچیک را در قیامت حجتی نخواهد
بود و احدی از ایشان مجبور نیست نه بر کفر و نه بحسب خلقت و نه بسبب تقصیر
در هدایت و اقامت حجت لیکن بعضی مستحق هدایت خاصه از جانب حق و فیاض
مطلق گردیده اند و اینها موید بایمان او میگردند و بعضی بسوء اختیار و اعمال و
اخلاق خود مستحق ان هدایات نگردیده اند و کافر شده اند و باز مع ذلک مجبول
و مجبور بر کفر نیستند و این معنی امر بین الامرین است که در اول رساله اشاره بان

شد و محتمل است که مراد بان در فقره آخر حدیث آن باشد که بعضی بان هدایت
عامه هدایت یافتند و بعضی هدایت نیافتند و این بطریق متکلمین است و
معنی اول بسیار اخبار وافق است و ایضا بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
روایت کرده است که حق تعالی آفریده است خلقی را از برای ایمان که هرگز از ایشان زایل
نمیگردد و آفریده است خلقی را از برای کفر که هرگز از ایشان زایل نمیگردد و آفریده است
خلقی را در میان این دو حالت و بعضی از ایشان ایمانرا سپرده است اگر خواهد
که سلب کند از ایشان سلب میکند و بسند حسن از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم روایت کرده است که بنده هست که در صبح مؤمن است و در شام کافر
و در صبح کافر و در شام مؤمن است و گروهی هستند که ایمانرا بایشان عاریه میدهند
و از ایشان سلب میکنند و ایشانرا معارین می نامند و ایضا از علی بن عیسی قمی
روایت کرده است که من در دولتسرای حضرت امام جعفر صادق علیه السلم نشسته
بودم و حضرت امام موسی کاظم علیه السلم کودکی بود و بره با خود داشت و من بآنحضرت
گفتم ای کودک نمی بینی پدرت با ما چه میکند ما را امر میکند بچیزی و بعد از آن نهی
میکند از آن ما را و امر میکند که ابو الخطاب را دوست داریم و الحال امر میکند ما را
که او را لعنت و بیزاری جوییم از او کودک فرمود که حق تعالی خلق کرده است خلقی را برای
ایمان که هرگز زایل نمیگردد و خلقی را از برای کفر که هرگز زایل نمیشود و خلقی را آفریده است
در این میان که عاریه داده است بایشان ایمانرا و ایشانرا معارین میگویند هر وقت
که خواهد ایمانرا از ایشان سلب میکند و ابو الخطاب از آنها بود که ایمانرا باو بعاریه
داده بودند عیسی قمی گفت چون بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلم رفتم
این سوال و جواب را بخدمت حضرت عرض کردم فرمود که او چشمه علم نبوت و پیغمبریست
و بسند دیگر از حضرت صادق علیه السلم منقولست که حق تعالی مجبول گردانیده است

پیغمبران را به پیغمبری ایشان پس هرگز مرتد نمیشوند و بر نمیگردند و مجبول کرده است
اوصیای پیغمبرانرا بوصایت ایشان پس هرگز مرتد نمیشوند و مجبول کرده است بعضی
از مؤمنانرا بایمان پس هرگز مرتد نمیشوند و بعضی از ایشانرا ایمان بعاریه داده است
اگر دعا و الحاح در دعا بکند با ایمان خواهد مرد و بسند معتبر دیگر روایت کرده است
که آنحضرت فرمود که بدرستی که حسرت و ندامت و اندوه تمام و ویل و عذاب برای
کسی است که منتفع نشود بآنچه دیده و دانسته است و عمل نکند بعلم خود و بمقتضای
دین خود و نداند قدر دین خود را و نفع و ضرر آنرا و پرسیدند بچه چیز میتوان دانست
که کی نجات خواهند یافت از این جماعت که دعوای تشیع میکنند فرمود کسی که
کردارش موافق باشد با گفتارش پس گواهی داده شده است از برای او بنجات و هر که
فعلش با اقوال او موافق نباشد دین او عاریه است و باو بامانت سپرده اند
و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی خلق کرده است دلهای مؤمنانرا پیچیده بر ایمان
چون حق تعالی خواهد بشوراند آنچه در آن پنهانست از ایمان و ظاهر و نامی کرداند
میریزد بر آن باران حکمت را و تخم علم را در آن میکارد و زراعت کننده آن دهقان
پروردگار عالمیان است و بروایت دیگر فرمود که دل آدمی مضطرب میباشد
در میان سینه و حنجره او تا آنکه ایمان بسته شود در آنوقت قرار میگیرد و از تزلزل
و اضطراب بیرون می آید چنانچه حق تعالی فرموده است وَمَن يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ
و در قرائت اهل بیت علیهم السلام چنین است یعنی هرکه ایمان بیاورد بخدا ساکن
میگردد دل او از شک و شبهه و اضطراب مؤلف گوید که در احادیث بسیار بر این مضامین
وارد شده است و در ادعیه کثیره استعاذه زوال ایمان بمضلات فتن وارد شده است
و حق آنست که اگر ایمان بمرتبه یقین کامل و عین الیقین برسد زوالش بحسب عادت
ممتنع است اما بلوغش باین حد نادر است و آن مخصوص انبیا و اوصیا و کمل مؤمنانست

چنانچه در احادیث سابقه معلوم شد اما بلوغش باین حد بسیار نادر است و تکلیف
عامه خلق بان حرج است بلکه از قبیل تکلیف بمحالست و ظاهرش آنست
که در ایمان اکثر خلق ظن قوی که نفس بان مطمئن گردد کافی باشد و زوال مثل این
ایمان شك نیست که ممکن باشد و درجات ایمان بسیار است چنانکه دانستی در
بعضی ممکن است که زایل گردد بشك بلکه بایمان برگردد و آن معار است و در
بعضی زوالش ممکن نیست نه بقول و نه باعتقاد مانند جمعی از کفره که علم بصدق
رسول صلی الله علیه و آله و سلم داشتند اما از برای اغراض باطله دنیویه انکار میکردند
اشد انکار مانند ابو جهل و اضراب او و مانند جمعی از منافقان که نص بر حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه را در روز غدیر و مواطن بسیار دیگر شنیدند و
از برای حب دنیا انکار کردند پس بر تقدیر اشتراط یقین و جزم در ایمان شکی نیست
در آنکه مشروط است بعدم انکار ظاهری چنانچه حق تعالی در حق جمعی از کفار فرموده است
که انکار کردند و حال آنکه نفسهای ایشان یقین بان داشت پس ممکن است ارتداد
زوال ایمان بانکار ظاهری یا بفعل امری که شارع حکم بحصول کفر فرموده است نزد
ان فعل مانند سجده بت و قتل پیغمبر یا امام و القاء مصحف در قاذورات و استخفاف
بکعبه و امثال ان ششم در بیان معنی کفر و ارتداد است نعوذ بالله منهما بدانکه اکثر
متکلمین گفته اند که کفر عدم ایمانست از کسی که در شأنش ان باشد که مؤمن باشد و چون
معانی ایمان و اسلام و ثمرات انها مذکور شد مقابل هر ایمانی کفری خواهد بود
و ثمره اش عدم تحقق ان ثمره ایمان خواهد بود پس بنابر مشهور که ایمان اصل عقاید
حقه شیعه امامیه است و ثمره اش بنابر مشهور عدم خلود در جهنم کفر باخلال
بیکی از ان عقاید حاصل میشود خواه شك در انها باشد یا باعتقاد بخلاف انها
یا انکه در اصل انها بخاطرشان خطور نکرده باشد و چون سابقا دانستی که ایمان

بعقاید خمسه مشروط است با آنکه انکار ضروری از ضروریات دین اسلام بلکه
ضروریات دین ایمان که مذهب حق امامیه اثنی عشریه است نکرده باشد فعلی
که مستلزم خروج از دین باشد از او صادر نشده باشد مثل استخفاف بقرآن مجید
یا بکعبه معظمه یا بسجده بت یا صلیب یا بستن زنار برای اظهار شعار کفر پس بفعل
اینها نیز کافر میشود و از ایمان بدر میرود و اگر اینها بعد از تکلم بکلمتین و اظهار اسلام
واقع شود حکم مرتد خواهد داشت چنانکه شیخ شهید علیه الرحمه و دیگران
گفته اند که مرتد کسی است که قطع کند اسلام خود را باقرار نفس خود بخروج از اسلام
یا ببعضی از انواع کفر خواه باظهار مذهبی باشد که اصلش را بر ان میگذارند مانند
یهود و نصارا و مجوس یا نه مانند بت پرستی یا انکار چیزی که ضروری دین باشد
یا باثبات چیزی که نفی ان ضروری دین باشد یا بالفعل امری که دلالت کند بر
کفر صریحا مانند سجده کردن بر بت یا آفتاب یا انداختن نجاسات بر کعبه مشرفه
عمدا یا خراب کردن کعبه یا اظهار استخفاف بآن و اما حکم مرتد مشهور میان علما
آنست که متولد بر اسلام باشد بانکه منعقد شده باشد نطفه او در حال اسلام
یکی از پدر و مادر او و حکم او آنست که اسلام او مقبول نیست اگر توبه کند و کشتن او
لازم است و زنش از او جدا میشود و عده وفات میدارد و مالش را در میان وارثان
او قسمت میکنند این حکم اوست ظاهرا و درین حکم خلافی نیست میان جمعی که ارتداد
را دو نوع میدانند و اما خلاف است در آنکه میان او و خدا آیا توبه او مقبول است یا نه
اکثر محققین را اعتقاد آنست که توبه او مقبولست زیرا که شکی نیست که مکلف باسلام
هست هرگاه که توبه او صحیح باشد تکلیف او بتوبه تکلیف بمحال خواهد بود پس بنابراین
اگر کسی مطلع نشود بر ارتداد او یا مطلع شوند و قادر بر قتل او نباشند توبه اش میان
او و خدا مقبولست و عبادات و معاملات او صحیح است اما مال او و زن او باو برنمیگردد

واما بعد از عده گفته اند که ان زن را بعقد دیگر میتوان خواست و بعضی گفته اند که
در اثنای عده نیز بعقد دیگر میتوان خواست و این مسئله خالی از اشکالی نیست
و بعضی گفته اند که میان او و خدا توبه او نیز مقبول نیست و همیشه در جهنم خواهد
بود و این محالست که خود بخود لازم آورده است و مرتد ملی انست که بر کفر متولد شده
باشد و مسلمان شود و بعد از ان مرتد شود این را موافق مشهور جبر بر توبه میکنند و
اگر توبه کند توبه اش بحسب ظاهر و میان خود و خدا هر دو مقبولست و اگر توبه نکند
او را میکشند و در مدت تکلیف توبه او خلافست بعضی گفته اند سه روز است
چنانچه در روایتی وارد شده است و بعضی گفته اند حدی ندارد و تا احتمال میدهند
که او برگردد او را میزنند و جبر میکنند و بعد از انکه مایوس شدند او را میکشند
و این احکام در باب مردانست و زنان را بعد از مرتد شدن حبس مؤبد میکنند و
نمیکشند هر چند مسلمان زاده باشد و در وقت هر نماز او را میزنند که مسلمان
شود و ابن جنید از علمای ما قایل شده است که مرتد یک قسم است خواه ملی باشد
و خواه فطری او را تکلیف توبه میکنند و اگر توبه کند قبول میکنند و الا او را بکشند
و اکثر سنیان باین قایلند و خالی از قوتی نیست و بدانکه علمای خاصه و عامه مجمل گفته اند
که انکار ضروری دین اسلام موجب کفر است و حصری نکرده اند او متفرق در
ابواب فقه گاهی میگویند که فلان چیز ضروری دین است پس ضرور است که بعضی
درین مقام مذکور شود بدانکه ضروری دین امری را میگویند که وضوحش در ان بمرتبه
رسیده باشد که هر که در ان دین داخل شده باشد داند مگر نادری که تازه بان دین
در آمده باشند یا در بلاد بعیده از بلاد اسلام نشو و نما کرده باشند و انها باو نرسیده
باشد مثل واجب بودن پنج نماز در شب و روز و عدد رکعات هر یک از انها و مشتمل بودن
انها بر رکوع و سجود بلکه بر تکبیرة الاحرام و قیام و قرائت فی الجمله بنا بر قول اظهر

هر چند در بعضی از صور خفائی داشته باشد و مشروط بودن نماز بطهارت
فی الجمله و واجب بودن غسل جنابت و حیض بلکه نفاس و ناقض بودن بول و
غایط و ریح و وضو را بنا بر اظهر و واجب بودن یا راجح بودن غسل اموات و کفن
کردن و نماز کردن بر ایشان و پنهان کردن ایشان و واجب بودن زکوة فی الجمله و
روزه ماه مبارک رمضان و ناقض بودن اکل و شرب معتاد بطریق معتاد و جماع
در قبل زن روزه دار و واجب بودن حج بیت الله الحرام و مشتمل بودن بر طواف
بلکه سعی میان صفا و مروه فی الجمله و احرام در وقوف عرفات و وقوف مشعر
بلکه ذبح قربانی و سر تراشیدن و رمی جمرات کردن همه مجملا اعم از وجوب و استحباب
بنا بر احتمال الظاهری و وجوب جهاد فی الجمله بنا بر احتمال و رجحان جماعت در نمازها
فی الجمله و رجحان تصدق بر مساکین فی الجمله و فضیلت علم و اهل علم و فضیلت
راستگوئی که ضرر نرساند و بدی دروغی که نافع نباشد و حرام بودن زنا و
لواطه بلکه بوسیدن زن و پسر مردم از روی شهوت بنا بر اظهر و حرام بودن
شراب انگور نه بوزه و شرابهائی که غیر انگور میگیرند که حرام بودن انها ضروری
دین اسلام نیست زیرا که سنیان بعضی را حرام حلال میدانند اما دور نیست که ضروری
دین شیعه شده باشد و حرمت خوردن گوشت خوک و میته و خون فی الجمله
و حرمت نکاح مادران و خواهران و دختران و دختر های برادر و دختر های
خواهر و عمها و خالها بلکه مادر زن و جمع میان دو خواهر بنا بر اظهر و حرمت
سود قرض فی الجمله بنا بر احتمال و حرمت ظلم و خوردن مال مردم بیجهت شرعی
و حرمت کشتن مسلمانان بغیر حق و مرجوح بودن فحش و دشنام بیجهتی با مسلمانان
و زدن و تعذیب کردن ایشان بیسببی بلکه بهتان و غیبت ایشان بنا بر احتمالی و
رجحان سلام و جواب ان بنا بر احتمال الاقوی و راجح بودن نیکی با پدر و مادر و رجوع

بودن عقوق ایشان بلکه راجح بودن مطلق صله رحم بنابر احتمالی و حکم میراث فی
الجمله وانکه وارث احق است بمال امتیاز غیر وارث بلکه عمل بوصیت فی الجمله بنابر
احتمالی وانکه تصدقات وخیرات غیبت بمیت نفع می بخشد بنابر اظهر وانکه
روزه مجملا رجحان دارد وانکه نکاح باعث خلوت ووطی میشود وطلاق فی الجمله
باعث تفرق میشود وانکه دیده از نامحرم باید پوشید فی الجمله ومرجوحیت نظر
بعورت اجانب ومرجوحیت وطی حیوانات وانکه عقد بیع واجاره وصلح فی الجمله
باعث انتقال میشود بنابر اظهر وانکه ذبح حیوانات فی الجمله باعث حلیت میشود
وحرمت دزدی وراه زنی مسلمانان وحقیقت قرآن مجید ومنزل بودن آن از
جانب خدا بلکه معجز بودن آن بنابر اظهر ومودت اهل بیت رسالت وتعظیم ایشان
لهذا نواصب وخوارج کافراند که انکار ضروری دین اسلام کرده اند واکثر
ضروریات دین در این عرض رساله سابقا مذکور شد وغیر اینها از اموری که
متواتر ومعلوم شده باشد نزد عامه مسلمانان وسابقا مذکور شد که بعضی از امور
هست که نزد شیعه امامیه ضروری است ونزد سایر مسلمانان ضروری نیست مثل امامت
ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم وکمال علم وفضل ایشان بلکه عصمت ایشان بنابر
اظهر ومنصوص بودن ایشان از جانب خدا ورسول بنابر اظهر وانکه امام زیاده از
دوازده نیست وامام دوازدهم موجود است وظاهر خواهد شد وبر ادیان باطله غالب
خواهد بود ووجوب بیزاری از ابوبکر وعمر وعثمان ومعویه ویزید وجمیع خلفای بنی امیه
وبنی العباس که دعوای امامت وخلافت بناحق کرده اند بلکه خلفای ائمه متاخرین
زیدیه که صریحا دعوی امامت کرده اند ولعن وبرائت از طلحه وزبیر وعایشه وابن ملجم
وشمر وعبدالله بن زیاد وعمر بن سعد وسنان بن انس وهرکه با امیرالمومنین وامام
حسن وامام حسین صلوات الله علیهم جنگ کردند وتوبه او معلوم نشده است

وتبری از اعدای ایشان عموما واعتقاد بخوبی سلمان وابوذر ومقداد وعمار
خصوصا خواص ائمه علیهم السلام عموما وحلال بودن متعه وحج تمتع وگفتن حیّ
علی خیر العمل در اذان واقامه ومسح پاها در وضو ورجحان از بالا بپایین وشستن
اعضای وضو بنابر اظهر وعدم استحباب دست بستن وآمین گفتن در نماز
وعدم استحباب الصلوة خیر من النوم در اذان ورجحان جلسه استراحت بعد
از سجده دوم بر احتمالی واستحباب سجده شکر بعد از نماز واستحباب زیارت رسول
خدا وائمه هدی صلوات الله علیهم وتعظیم وتعمیر آنها بلکه استحباب زیارت قبور
صالحان شیعه وخویشان واقارب مومنین مطلقا بر اظهر وحرمت گوشت
سگ بلکه سایر حشرات مانند مار وموش وامثال اینها بر احتمال اظهر وحرمت
وطی محارم بالفت ذکر بحریر را احتمالی بلکه عدم قول بجبر مطلق وعدم ساقط شدن
عبادات واین را از جمله دین اسلام میتوان شمرد مجملا هرچه ظهورش در دین وایمان
ومذهب ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم بمرتبه رسیده باشد که هرکه در این دین
داخل باشد ان را داند از ضروریات دین ایمان خواهد بود وانکار آن مستلزم انکار
صاحب دین است اما از دلیل ایشان بر کفر منکر ضروری دین این بر ایشان لازم می آید
ودر احادیث بسیار وارد شده است که از ما نیست کسی که ایمان بحقیقت ما نداشته
باشد ومتعه را حلال نداند ودر باب برائت از ابوبکر وعمر واضراب ایشان وسایر
اعدا ومخالفان ایشان احادیث متواتر وارد شده است که هرکه بیزاری ایشان نجوید
شیعه ما نیست بلکه دشمن ماست ودر کتاب نفحات اللاهوت احادیث متواتره از طرق
خاصه وعامه در این باب ایراد نموده ودر کتاب بحار الانوار زیاده بر این ایراد نموده ام
وحضرت امام رضا صلوات الله علیه در رساله شرایع دین که از برای مامون نوشته است
فرموده است که محض وخالص اسلام آنست که گواهی بدهی که خدا یکانه است وشریک

ندارد واحد حقیقی است واجزا واعضا ندارد و همه خلق باو محتاجند وقایم بذاتست
وقادرست بر همه چیز و همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و عالمیست که بهیچ چیز
جاهل نمیباشد و قادریست که هرگز عاجز نمیشود بینیازیست که هرگز محتاج نمیشود
وعادلیست که هرگز جور نمیکند آفریننده ایست در همه چیز و مثل او چیزی نیست
شبیه ندارد و کفوی ندارد و اوست مقصود خلق در عبادت و دعا و امید داشتن
وترسیدن و محمد صلی الله علیه و آله وسلم بنده او و رسول اوست و برگزیده اوست
از خلق او و بهترین مرسلانست و خاتم پیغمبرانست و بهترین عالمیانست و پیغمبری
بعد از او نیست و بدل کننده نیست ملت او را و تغییر دهنده نیست شریعت او را
وهرچه از جانب خدا خبر داده است حق است و واجبست تصدیق باو و بجمیع هرکه پیش
از او بوده است از رسولان و پیغمبران و حجتهای خدا و تصدیق بکتاب او که صادق است
واز هیچ طرف باطل باو راه ندارد و فرستاده شده است از جانب خداوند حکیم حمید
گواهست بر همه کتابهای خدا و حق است از فاتحه تا خاتمه اش و باید ایمان بیاوری بمحکم
ان و خاص ان و عام ان و وعدان و وعیدان و ناسخ ان و منسوخ ان و خبرهای ان و بانکه
قادر نیست احدی از مخلوقین که مثل ان را بیاورد و گواهی دهی که دلیل و راهنمای بعد از
او و حجت بر مومنان و قیام نماینده بامر مومنان و مسلمانان و سخن گوینده از قران و عالم
باحکام ان برادر اوست و وصی او و خلیفه او و ولی او که نسبت باو بمنزله هرونست
از موسی و او علی بن ابی طالب است صلوات الله علیه که امیر مومنان است و امام
متقیانست و کشاننده شیعیان دست و پا سفید خود است بسوی بهشت و بهترین
اوصیا و وارث علم جمیع پیغمبران و رسولانست و پس و بعد از او ائمه علیهم السلام
یک یک شمرد تا حضرت صاحب علیه السلام و فرمود شهادت ده از برای
همه ایمان بوصیت و امامت و انکه زمین خالی نمیباشد از حجت خدا بر خلق و در هر

عصری و زمانی و ایشانند عروة الوثقی و ائمه هدی و حجت بر اهل دنیا تا وقتی
که همه خلق زمین بمیرند و هرچه در زمین است بخدا بمیراث برسد و گواهی بدهی
که هرکه مخالفت ایشان کند گمراه و گمراه کننده است و ترک کننده حق است و
هدایتست و انکه ایشان بیان کننده قرآنند و سخن گوینده اند از جانب حضرت
رسول صلی الله علیه و آله وسلم هرکه بمیرد و ایشان را نشناسد بمرگ جاهلیت مرده است
وانکه از دین ایشانست ورع و عفت و راستگوئی و صلاح و استقامت بر حق و سعی
در عبادت و رد امانت کردن چه نیکوکار و بدکردار و طول دادن سجده و روزه
روز و عبادت کردن شب و ترک محرمات و انتظار بردن فرج آل محمد بصبر و نیکوئی
با مردم مصاحبت کردن پس افعال وضو را فرمود تا مسح پاها هریک یکمرتبه وانکه
نمیشکند وضو را مگر غایط یا بول یا باد یا خواب یا جنابت وانکه هرکه مسح کند
موزها را مخالفت خدا و رسول کرده است و ترک فریضه و کتاب خدا کرده است
پس غسلهای واجب و سنت را بیان فرمود و نمازهای پنجاه و یک رکعت را فرمود و نماز
در اول وقت افضل است و فضل نماز جماعت بر نماز تنها بیست و چهار برابر است
و نماز نمیتوان کرد پشت سر فاجر و اقتدا نمیتوان کرد مگر باهل بیت و لایت یعنی شیعه
امامی و شیعیان و نماز نمیتوان کرد در پوست درندگان و جایز نیست که بگوید در تشهد
اول اَلسَّلامُ عَلَیْنا وَعَلیٰ عِبادِ اللهِ الصّالِحِینَ زیراکه تحلیل در نماز بسلامست چون
این را گفتی سلام گفته و قصر نماز در هشت فرسخ و زیاده است و هرگاه قصر میکنی
روزه را نیز میباید افطار کنی و کسی که در سفر روزه را افطار نکند از او مجزی نیست و
بر او قضا واجبست و قنوت سنت واجبه است در نمازهای پنجگانه و نماز میت تکبیر است
و هرکه کم کند مخالفت پیغمبر کرده است و میت را از پایین قبر برفق و همواری باید بقبر
برند و بلند گفتن بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ در جمیع نمازهاست بعد از ان احکام زکوة مال

وزکوة فطر را و احکام حایض و مستحاضه را فرمود و روزه ماه مبارک رمضان و نیت است
و روزه را بنابر دیدن ماه باید کذاشت و در روزه داشتن و هم در افطار کردن و نماز
بجماعت کردن زیرا که بدعتست و هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی در آتش است و
بعد از انکه بعضی از احکام روزه و حج را بیان کرد و فرمود که جایز نیست حج مکر بعنوان تمتع
و حج قران و افرادی که عامه میکنند نمیباشد مکر از برای اهل مکه و جمعی که در ان حوالی باشند
و پیش از میقات احرام نمیتوان بست و جهاد واجبست با امام عادل و هر که کشته شود از
برای محافظت مال خود شهید است و تقیه در بلاد تقیه واجبست و قسمی که از برای
تقیه بخورد برای دفع ظلم از خود کناه و کفاره ندارد و طلاق غیر سنت که سنیان
میکنند صحیح نیست و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که زینهار نخواهید
زنانی را که سنیان سه طلاق در یکمجلس میکویند که انها شوهر دارند و زیاده از چهار
زن را بعقد دایم نمیتوان خواست و صلوات بر حضرت رسول و ال او صلوات الله
علیهم واجبست در هر موطن که نام انحضرت مذکور شود و در وقت عطسه کردن
و وزیدن بادها یا کشتن حیوانات و غیر انها و دوستی دوستان خدا واجبست و
دشمنی دشمنان خدا و بیزاری از ایشان و پیشوایان ایشان واجبست و نیکی بپدر و ما
هرچند کافر باشد اما اطاعت ایشان و غیر ایشان در معرفت خدا جایز نیست زیرا
که طاعتی نمیباشد مخلوق را در معصیت خالق و تذکیه حیوانی که در شکم حیوانی دیکر
باشد ذبح کردن مادر ان حلالست اکر مو و پشم بر اورده باشد و واجبست حلال داشتن
متعه زنان و حج تمتع و عون و تعصیب که سنیان بکفته عمر در میراث میکنند بدعتست
و مخالف قرانست و با فرزند و مادر احدی میراث نمیبرد مکر زن و شوهر و کسی که در
قران از برای او سهمی قرار داده است ولی و احق است بمیراث از کسی که سهمی در قران
نداشته باشد و میراث بعصبه دادن چنانچه عمر کرده است از دین خدا نیست و مولود

دختر باشد و خواه پسر در روز هفتم عقیقه باید کرد و نام باید کذاشت و سرش را
باید تراشید و بوزن ان موا از طلا و یا نقره تصدق باید کرد و ناختنه سنت واجبست
از برای پسران و از برای دختران باعث کرامی کردیدن ایشانست نزد شوهران و
حق تعالی تکلیف نمیکند نفسی را مکر بقدر وسع و آسانی او و افعال بندکان مخلوق خداست
خلق تقدیر نه خلق تکوین یعنی در علم خدا مقدر شده است اما فعل خدا نیست اما
فعل بنده است و خدا آفریننده یا تقدیر کننده همه چیز است و بجبر قایل مشو که خدا
جبر کرده است مردم را بر افعال ایشان و بتفویض قایل مشو که با ایشان کذاشته و هیچ
دخل در افعال ایشان ندارد و خدا بیکانه را بعوض کناه دار عذاب نمیکند چنانچه
فرموده است متحمل کناه کاری کناه دیکری را و نیست از برای آدمی مکر انچه سعی کرده است
و خدا راهست که عفو کند از کناه و تفضل بثواب زیاده از قدر استحقاق و منزه است
از انچه جور کند یا ظلم کند و واجب نمیکرداند خدا اطاعت کسی را که داند ایشان را
کمراه میکنند و بمعصیت می افکنند و اختیار نمیکند از برای پیغمبری و بر نمیکزیند
از برای امامت کسی را که داند که او کافر خواهد شد باو و اطاعت شیطان خواهد
کرد در معصیت او و همچنین حجتی و خلق خود نصب نمیکند مکر انکه معصوم باشد از
کناهان و اسلام غیر ایمانست و هر مومن مسلمانست و هر مسلمان مومن نیست دزد در وقتی
که دزدی میکند و زنا میکند مومن نیست در وقتی که زنا میکند و انها که کناهان کبیره
میکنند که مستوجب حد میشود مسلمانند و نه مومن اند و نه کافر و خدا داخل جهنم
نمیکند مومنی را و حال انکه او را وعید بهشت خلود کرده است و نمی آمرزد مشرک را
و می آمرزد هرچه کمتر از انست از برای هر که خواهد و کناه کاران اهل توحید داخل جهنم
میشوند و بیرون می آیند از جهنم و شفاعت جایز است از برای ایشان و امروز دنیا
دار تقیه است و در اسلام هست و در ایمان نیست و دار کفر نیست و امروز به نیکیها

و نهی از بدیها جایز است و اگر ممکن باشد و خوف بر جان نباشد و بر ایمان ادای فرایض است
که خدا در قرآن واجب کرده است و اجتناب از جمیع گناهان کبیره است و آن
معرفتیست بدل و اقراریست بزبان و عملی است باعضا و جوارح و باید که ایمان
بیاوری بعذاب قبر و منکر و نکیر و مبعوث شدن بعد از مردن و میزان و صراط
و بیزاری از آنها که ستم کردند بر آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و قصد کردند که ایشانرا
از خانه بیرون آورند و بنای ستم بر ایشان گذاشتند و تغییر و بیعت پیغمبر را شکستند
مانند طلحه و زبیر و اصحاب ایشان که بیعت خود را شکستند و پرده حرمت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم را دریدند و زوجه آنحضرت را از خانه بیرون آوردند و با
امیر المؤمنین صلوات الله علیه جنگ کردند و شیعیانرا کشتند مانند معویه و
عمرو بن العاص و اتباع ایشان و بیزاری از آنکه نیکان صحابه را از مدینه بیرون کردند و
لعنت کردها و بیرون کردهای رسول صلی الله علیه و آله و سلم را پناه داد و مالها را بر توانگران
قسمت کرد و سفیهان مثل معویه و عمرو بن العاص را راوی مسلمانان کرد و بیزاری
از اتباع ایشان که با امیر المؤمنین صلوات الله علیه جنگ کردند و انصار و مهاجران
و اهل فضل و صلاح سابقین را کشتند و بیزاری از آنها که بر سر خود شدند مانند
ابو موسی اشعری و اهل ولایت و خوارج که حق تعالی در شان ایشان فرموده است
آنها که گمراه و باطل شد سعی ایشان در زندگانی دنیا و ایشان گمان میکنند که کاری خوبی
کرده اند ایشانند که کافر شدند بآیات پروردگار خود یعنی بولایت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه و کافر شدند بلقای او یعنی خدا را ملاقات کردند و امامی نداشتند
پس حبط شد اعمال ایشان بر پا نمی داریم از برای ایشان میزانی و آنحضرت فرمود
که ایشان سکان اهل جهنم خواهند بود و باید بیزاری نمود از انصاب و ازلام که
پیشوایان ضلالت و قایدان جورند اول ایشان و آخر ایشان یعنی تغییر دعوای

امامت کرده است و بیزاری از اشباه پی کنندگان ناقه حضرت صالح علیه السلام
از اشقیای اولین و آخرین و هر که ولایت و محبت ایشانرا اختیار کرده است یعنی
سایر ائمه علیهم السلام و واجبست ولایت و محبت آنها که بر طریقه پیغمبر خود رفته اند
و تغییر و تبدیل دین خود نکرده اند مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن
الاسود و عمار بن یاسر و حذیفه بن الیمان و ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف
و عبادة بن الصامت و ابو ایوب انصاری و خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین و ابو سعید
خدری و امثال ایشان رضی الله عنهم و ولایت و اتباع ایشان و پیروان ایشان
و آنها که بهدایت ایشان راه یافته اند و بر طریقه ایشان رفته اند رضوان الله علیهم
و حرام بودن شراب انگور و هر شراب مست کننده کمش و بسیارش و هر چه بسیارش
مست میکند کمش نیز حرامست و مضطر شراب نخورد زیرا که او را میکشد و حرام بودن
هر صاحب نیشی از درندگان و هر صاحب چنگالی از مرغان و حرام بودن سپرز که آن
خونست و حرام بودن مار ماهی و هر ماهی که فلس نداشته باشد و اجتناب کبایر که آن
کشتن نفسی است که خدا حرام کرده است از او و دزدی و شراب خوردن و عقوق پدر و
مادر و گریختن از جنگ و خوردن مال یتیم بظلم و خوردن میته و خون و گوشت خوک
و آنچه بغیر نام خدا ذبح کرده باشند و حرمت اینها در صورتی است که مضطر نباشد آدمی
و خوردن ربوا بعد از آنکه حرمتش ظاهر شود و رشوه و قمار و کم کردن کیل و وزن و
فحش گفتن زنان عفیفه و لواطه و گواهی دروغ و نا امید شدن از رحمت خدا در
آخرت و دنیا و ایمن بودن از عذاب خدا بارتکاب معصیت و اعانت ظالمان و میل
قلبی بسوی ایشان و قسم دروغ بر امر گذشته و حبس حقوق مسلمانان با قدرت بر
اداء او و دروغ و تکبر و اسراف و مال را بعبث ضایع کردن و خیانت و حج را سبک
شمردن و بیعذر تاخیر کردن با دوستان خدا و اصرار بر گناهان و ایضا ابن بابویه رحمه الله

در کتاب خصال اکثر این مضامین را بچندین سند از اعمش روایت کرده است که حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم فرمود که اینها از شرایع دین است از برای کسی که متمسک
شود بانها و اراده کند خدا هدایت او را و بعد از ان اکثر این مضامین را که بنا بر مذهب
حق شیعه موافق است بیان فرمود و زیاده بر انها فرمود که نماز نکنند در پوست میته
هرچند هفتاد مرتبه دباغی کنند و در افتتاح نماز نگوید تعالی جدک و زنرا که
بقبر برند بعرض از جانب لحد ببرند و قبر را مربع کنند و خریشته نکنند و محبت دوستان
خدا و ولایت ایشان واجبست و بیزاری از دشمنان ایشان واجبست و از انها که ستم
کردند بر آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و هتک حجاب انحضرت نمودند و از فاطمه
علیهما السلام فدک را غصب کردند و منع کردند میراث او را و غصب کردند میراث
او را و شوهر او را قصد کردند که خانه انحضرت را بسوزانند و اساس ظلم بر اهل بیت
گذاشتند و تغییر سنتهای رسول صلی الله علیه و آله و سلم دادند و بیزاری از طلحه و زبیر
و معاویه و اصحاب ایشان و خوارج واجبست و بیزاری از قاتل حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه و جمیع قاتلان ائمه واجبست و از جمله مؤمنان که ولایت ایشان واجبست
جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله بن الصامت را نیز ذکر کرده است و فرموده است
اصحاب حدود فاسقانند نه مومنان اند و نه کافران و شفاعت جایز است از برای
ایشان و از برای مستضعفان هرگاه پسندد خدا دین ایشان را و در کبایر اول مرتبه شرک
بخدا را ذکر کرده است و چون این دو حدیث معتبر را بسند از دو معصوم بزرگوار صلوات
الله علیهما در بیان شرایع دین حق وارد شده بود در این رساله ایراد نمودم هفتم چون
اکثر متکلمین در معارف ایمانی تقلید را کافی نمیدانند و واجب میدانند تحصیل یقین
بمعارف را بدلیل خلاف کرده اند در وقت تکلیف بمعارف بعضی از متکلمین گفته اند که
وقتی مکلف میشود که ممکن باشد او را تحصیل علم بمعارف زیرا که شرطست در تکلیف

بشی که قادر باشد بانچه مکلف بان شده است و تمیز میان او و غیر ان بکند پس قبل
از ین حال تکلیف ان محالست و بعد از ان مکلف میشود خواه ببلوغ شرعی رسیده باشد
و خواه نرسیده باشد پس ممکن است چندین سال قبل از بلوغ شرعی مکلف شود ممکن است
چند سال بعد از ان نیز مکلف نشود باعتبار مراتب ادراک مردم در قوت و ضعف
و بعضی از فقها گفته اند که وقت تکلیف بمعارف همان وقت تکلیف بسیار عبادات است
که اول بلوغ باشد اما بعد از تحقق بلوغ اول واجبست که مبادرت نماید بتحصیل معارف
پیش از اتیان باعمال و از شیخ طوسی رحمه الله نقل کرده اند که پسر در سن ده سالگی اگر عاقل
باشد مکلف بمعرفت میشود و بحث کرده اند که احادیث بسیار وارد شده است که قلم
برداشته شده است از صبی تا بالغ شود پس میباید پیش از بلوغ مکلف بمعرفت نباشد
و بر قول سابق اعتراض کرده اند که چون میشود که اناث با ضعف عقل ایشان بعد از سال
نه مکلف میشوند بمعرفت باشند و ذکور با انکه عقل ایشان اکمل است تا ابتدای سال
شانزدهم مکلف بمعرفت نباشد و باز خلاف کرده اند در انکه مکلف در وقتی که مشغول
نظر و فکر است چون معارف خمسه نظریست آیا کافر است یا مومن سید مرتضی رضی الله
عنه جزم کرده است که کافر است و شیخ زین الدین قدس سره گفته است که این بسیار مشکل است
زیرا که لازم می آید که حکم کنیم بکفر همه کس در اول کمال عقلش که اول وقت تکلیف بمعرفت است
و باید اگر در ین وقت بمیرد مخلد در جهنم باشد و این بسیار بعید است از عدل الحق تعالی
و وسعت رحمت او بلکه در بعضی از صور ظلم لازم می آید و تکلیف ما لا یطاق مگر
انکه گوییم این نوع از کفر صاحبش معذب نیست و گوییم که اجماعی که کرده اند بر انکه کافر
مخلد در جهنم است در باب کفریست که باعتقاد اختیار کفر کرده باشد و اگر کسی گوید که هرکه
از اهل جهنم نباشد باید داخل بهشت شود بنا بر انکه واسطه نیست میان این دو شق
پس میباید غیر مومن مخلد در بهشت باشد و این خلاف اجماع است که غیر مومن داخل

بهشت نمیشود وجواب میکوئیم که ممکن است داخل شدن او در بهشت تفضلی باشد
از جانب خدا مانند اطفال و اجماع مخصوص کسی باشد که مکلف بایمان باشد و مدتی
بر او کذشته باشد او را تحصیل ایمان کردن وتقصیر کرده باشد وتحقیقش آنست
که چنین کسی را نه حکم بکفر او میتوان کردن و نه حکم بایمان او و حقیقه در مدت نظر و
فکر بلکه به تبعیت پدر و مادر حکم بایمان او میکنند مانند اطفال زیرا که تکلیف تمامی
برای او متحقق نشده است که از حکم اطفال بیرون رود پس او باقیست بر انحالت تا بر او زمانی
بکذرد که ممکن باشد او را نظری که موصل بایمان باشد تمام شد کلام شهید ثانی رحمه الله
و نزد فقیر حق آنست که چنانکه دانستی مراتب ایمان مختلف است و هر کسی که در هر حالی
بمرتبه از مراتب ایمان مکلف است وحق تعالی میفرماید لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا
آتَاهَا حق تعالی تکلیف نمیکند نفسی را مکر انچه قابلیت او را باو داده است و برقی و عیاشی
و کلینی بسندهای معتبر از زراره و حمران و محمد بن مسلم و حمزه طیار روایت کرده اند
که حضرت امام جعفر صادق علیه السلم فرمود که بنویسید از قول ما و اعتقاد ما آنست
که حق تعالی حجت میکرد بر بندکان بانچه بایشان داده است و شناسانده است پس رسول بسوی
ایشان فرستاده و کتاب بر او نازل کرده و دران کتاب امر و نهی کرده بنماز و روزه و
فرموده که اکر بخواب روید بر شما حرجی نیست و چون بیدار شوید قضا کنید و در روزه
اکر بیمار شوید افطار کنید و همچنین در جمیع تکلیف کار بر ایشان آسان کرده است
و در هر امری خدا را بر آدمی حجتی هست و خدا را دران مشیتی هست و من نمیکویم
که بایشان کذاشته است و هرچه خواهند میتوانند کرد بلکه خدا هدایت بعضی را
بتوفیقات خاصه و بعضی را بخود وا میکذارد و انچه ایشان را بان تکلیف کرده است کمتر از
وسعت و قدرت ایشانست و هرچه بر ایشان دشوار بوده است از ایشان برداشته است
ولیکن مردم دزدو را ایشان چیزی نیست که با این وسعت شریعت مخالفت میکنند

همچنانکه فرموده است در باب جهاد که نیست بر ضعیفان و نه بر بیماران و نه بر انها
که نمی یابند انچه خرج کنند حرجی و بیمی نیست بر محسنان و نیکوکاران راه اعتراضی
و خدا آمرزنده و رحیمست و نه بر انها که نزد تو بیایند که ایشان را سوار کنی تو میکوئی
که من نمی یابم چیزی که شما را بر ان سوار کنم بر میکردند و آب از دیدهای ایشان میریزد
پس خدا از اینها هم تکلیف را برداشت و چون حرجی نمیافتند و بر ایشان دشوار
بود و برقی و دیکران بسندهای معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت
کرده است که خدا حجت نمیکیرد بر مردم مکر بانچه بایشان داده است و ایشان را
شناسانده است و ایضا بسندهای معتبر از انحضرت روایت کرده اند در تفسیر
قول حق تعالی که نبوده است خدا حکم کند بکمراهی کروهی بعد از انکه ایشان را هدایت
کرده باشد تا بیان بکند از برای ایشان انچه باید از ان بپرهیزند حضرت فرمود که
یعنی بشناساند بایشان انچه باعث خشنودی اوست و باعث سخط و غضب اوست
و خدا فرموده است فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا حضرت فرمود یعنی بیان کرد از برای
هر نفسی انچه باید بکند و انچه باید ترک کند و ایضا فرمود إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا
شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا حضرت فرمود که یعنی راه را باو شناسانیدیم یا اخذ میکند
یا ترک میکند و باز فرموده و اما ثمود را هدایت کردیم پس ایشان کوری را بر هدایت
اختیار کردند و در حدیث دیکر فرمود که هیچکس نیست مکر انکه حق تعالی بر او وارد میشود
و نزد او ظاهر میکردد خواه قبول کند و خواه نکند و کلینی روایت کرده است که عبد
الاعلی از انحضرت پرسید که ایا در مردم آلتی و حالتی قرار داده اند که بمعرفت بان
الت توان رسید فرمود نه پرسید که آیا ایشان را تکلیف بمعرفت کرده اند فرمود نه
بر خدا واجبست که بیان کند خدا تکلیف نکرده است مکر بوسع و آسانی او و
تکلیف نکرده است چیزی را که بان عطا کرده است و در حدیث دیکر فرمود که شش

چیز است که مردم را در آن کاری و اختیاری نیست معرفت و جهل و رضا و غضب
و خواب و بیداری و در حدیث دیگر فرمود که خدا را نیست بر خلق که بشناسند و
خلق را بر خدا هست که ایشان را بشناساند و بعد از ان خدا بر خلق هست که بعد از شناسانیدن
ایشان قبول کنند و ایضا از انحضرت پرسیدند که کسی که چیزی را نداند بر او چیزی هست
فرمودند و بروایت دیگر فرمود که انچه خدا علمش را از بندگان محجوب کردانیده است
بر ایشان در ان تکلیفی نیست و ابن بابویه و دیگران بسندهای صحیح روایت کرده اند
از انحضرت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که برداشته اند از امت من
نه چیز را خطا و فراموشی را و انچه ایشان را بران اکراه کنند و انچه ندانند و انچه طاقت ان
نداشته باشند و انچه مضطر باشند بان و حسد و فال بد و تفکر در وسوسه های در
احوال الخلق مادام که بلب سخن نکویند و از این قبیل اخبار بسیار است و در معنی
اینها نیز سخن بسیار است که در سایر کتب خود ایراد ان معلوم است که تا حق تعالی
چیزی را بکسی نشناساند و دران باب حجت بر او تمام نکند او را بر ترک ان عقاید نمیکند
و اتمام حجت انواع میدارد یکقسم آنست که یک کسی پدر و مادر او مسلمانند و در بلاد
اسلام نشو و نمو کرده است و مذهب حق در نفس او راسخ کردیده است و در اول
بلوغ اطمینانی دارد بدین حق و این چند قسم است یکی انکه بمحض حسن ظن بپدر و
مادر و خویشان و استاد از روی تقلید ظنی بهم رسانیده است و دور نیست که
از برای اکثر خلق همین کافی باشد چنانچه سابقا مذکور شد دویم انکه در سینه اش بعضی
دلایل اجمالیه بر کوش ان خورده است و در اول بلوغ با علم باطن قریب بعلم از روی
دلایل بهم رسانیده است ان نیز بطریق اولی کافیست و اگر طالب یقین باشد هر دو
بطاعات و عبادات و تحصیل علوم حقه اشتغال نمایند و پیوسته بتضرع و ابتهال
از کریم ذو الجلال طلب نهایت معرفت بکنند و روز بروز ایمان ایشان در ترقی

وترایید خواهد بود تا انکه باعلا مدارج یقین بحسب قابلیت خود برسند و
اگر تقصیری در این ابواب بکنند اگر فتنه مضله ایشان را عارض نشود که ایشان را از دین
بر کرداند محل عفو الهی و شفاعت حضرت رسالت پناهی و ائمه هدی خواهند بود
و اگر و العیاذ بالله از دین برکردند بتقصیر خودشان خواهد بود و اما جمعی که در
بلاد کفر یا در بلاد اهل خلاف میباشند و اگر تعصب بکذارد و طالب حق شوند
بمقتضای وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا حق تعالی بالطاف خفیه خود
وسیله از برای هدایت ایشان می انگیزد و ایشان را هدایت میکند و اگر نکند ایشان را
معذور میدارد چنانچه گذشت و اگر بنای امر خود را بر تعصب گذارند و گوش بحق
ندهند و راسخ در دین خود بمانند مقصر خواهند بود و معذور نیستند و بسا باشد
که بعضی از ایشان که حق بر ایشان وضوحی بهم رسانیده باشد داخل مرجون لامر الله
باشند و اما جمعی که مشغول نظر باشند و بتفحص دین حق باشند و خود را از تعصب
و اغراض خالی سازند و حق بر ایشان ظاهر نشود شک نیست که ایشان معذورند و
اگر به بهشت نروند بجهنم نخواهند رفت و احوال مستضعفین و مرجون لامر الله
و امثال ایشان سابقا مذکور شد و مجمل باید دانست که حق تعالی بر احدی از عباد ظلم نمیکند
و تا حجت بر ایشان تمام نکند ایشان را عذاب نمیکند و تفکر در خصوصیات احوال ایشان
ضرور نیست قسم اول در بیان انواع گناهانست و توبه از انها و دران دو مرصد است
مرصد اول در بیان گناهان صغیره و کبیره است بدانکه مشهور میان علمای خاصه
و عامه آنست که گناه بر دو قسم است اول کبیره دویم صغیره و انچه شیخ طبرسی رحمه الله
و بعضی از علما گفته اند که گناه بر دو قسم است اول کبیره دویم صغیره و انچه شیخ طبرسی
قدس سره و بعضی از علما گفته اند که گناه همه کبیره اند زیرا که همه شریکند در مخالفت امر
و نهی و صغیره و کبیره که بر گناه اطلاق میکنند باعتبار نسبت بما فوق و ما تحت آنست

مثل بوسیدن اجنبیه صغیره است نسبت بزنا و کبیره است نسبت بزن نامحرم بشهوت
و این قول را نسبت بشیخ مفید و ابو الصلاح و ابن البراج و ابن ادریس نیز داده اند و
بسیار بعید است و منافی آیات و اخبار بسیار است چنانچه حق تعالی فرموده است که اگر
اجتناب کنید کبایر گناهانی را که نهی کرده اند شما را از آن تکفیر میکنیم و می بخشیم
گناهان شما را و باز فرموده است که آنها که اجتناب میکنند از کبایر گناه و از فواحش
یعنی گناهان بسیار قبیح یا رسوا کننده که موجب حد باشد مگر لمم اکثر گفته اند یعنی گناهان
صغیره و در احادیث وارد شده است که گناهان کبیره آدمی را از عدالت بیرون میبرد و
دور نیست که مراد آنها آنکه گناه صغیره نمیباشد آن باشد که گناه را نمیباید حقیر شمرد
و معصیت خدا صغیر و حقیر نمیباشد و نافرمانی خداوند جلیل بزرگ و عظیم است
بلی بعضی گناهان از بعضی بدتراند و بعضی نسبت به بعضی خورد مینماید پس حق است
که گناه بر دو قسم است یکی کبیره که ارتکاب آن بدون توبه آدمی را از عدالت بیرون میبرد
و مستحق عقوبت الهی میکند بلکه از بعضی منافی ایمان نیز [illegible] چنانچه سابقا [illegible]
و دیگری صغیره است که بمجرد اصرار بر آن از عدالت بیرون نمیبرد و اجتناب از
گناهان کبیره و ارتکاب آنها مقرون بعفو است و حق تعالی بفضل آنها را می بخشد و بر آنها
بمقتضای وعده خود عقاب نمیفرماید و مشهور میان علما آنست که اصرار بر گناه
صغیره کبیره است و در معنی اصرار خلاف است شهید رحمه الله گفته است که اصرار
یا فعلیست یا حکمی است و اصرار فعلی مداومت است بر یکنوع از صغایر بی توبه یا بسیار
کردن جنس صغایر بی توبه و حکمی آنست که عزم داشته بر فعل صغیره بعد از فارغ شدن
از آن [illegible] ظاهر
آنست که مغفر نیست و شاید اعمال صالحه از وضو و نماز و روزه کفاره آن باشد چنانچه
در اخبار وارد شده است این کلام شهید رحمه الله و بعضی گفته اند که بعد از صغیره عزم بر

صغیره دیگر داشته باشد باز اصرار بعمل می آید و بنابراین فرق میان صغیره و کبیره نخواهد
بود و بعضی گفته اند بسیار کردن یکنوع از صغیره است و بعضی گفته اند بسیار کردن
صغیره است خواه از انواع مختلف و بعضی مایل شده اند که بسیار از انواع اینها اصرار بعمل
می آید و بعضی عنوان انواع کرده اند بر آنکه بسیار کردن گناه هر چند یکنوع باشد [illegible]
[illegible] توبه [illegible] در عدالت [illegible]
آنست که محض عزم بر صغیره بعد از فعل آن اصرار نیست بلکه اصرار یا مداومت بر یک گناه
تکرار آنست بدون توبه یا بسیار مرتکب شدن صغایر بحیثیتی که مشعر باشد به بی اعتنایی او
بشرع و دین و در مابین آن ندامت و پشیمانی از او ظاهر نشود و اما کبایر در اقوال علما اختلاف
بسیار در آن هست بعضی گفته اند که هر گناه است که حق تعالی در قرآن مجید وعید عذاب
بر آن کرده باشد و بعضی گفته اند هر گناه است که شارع [illegible] بر آن مقرر کرده باشد یا تصریح
بوعید عقاب در آن شده باشد و بعضی گفته اند که هر گناهیست که کردن آن مشعر
بر بی اعتنایی فاعل آن باشد بدین و بعضی گفته اند هر گناهیست که حرمت آن بدلیل قطعی
دانسته شده باشد و بعضی گفته اند و موافق بعضی از اخبار عامه و خاصه که آنها هفت است
اول شرک بخداست و جمیع اعتقادات فاسده که مخل ایمانست دوم قتل آدمیست بناحق
سیم فحش گفتن است بزن عفیفه چهارم اکل مال یتیم است یعنی تصرف در آن بغیر حق پنجم
زناست ششم گریختن از جهاد [illegible] هفتم عقوق پدر و مادر است و بعضی گفته اند
سیزده گناه دیگر بر اینها افزوده اند لواطه و سحر و ربوا و غیبت و قسم دروغ و گواهی
دروغ و آشامیدن شراب و استخفاف بکعبه معظمه و دزدی و بیعت امام را شکستن و
اعرابی شدن بعد از هجرت و ناامیدی از رحمت الهی و ایمن بودن از عذاب الهی و بعضی
چهارده گناه دیگر اضافه کرده اند خوردن میته و گوشت خوک و خوردن گوشتی که
نام غیر خدا [illegible] باشند در وقت [illegible] و رشوه گرفتن و قمار باختن و کیل

و وزن را کم دادن و اعانت ظالمان بر ظلم و حبس حقوق مردم با عدم پریشانی و اسراف
در مال و مال را احرام صرف کردن و خیانت در مال مردم کردن و مشغول بملاهی
بودن مانند دف و طنبور و نای و امثال اینها و اصرار بر گناهان و در حدیث حضرت
امام رضا علیه السلم نزدیک باینها گذشت و نقل کرده که از ابن عباس پرسیدند که
کبایر هفتاست گفت بهفتصد نزدیکتر است از هفت و آنچه از اکثر احادیث معتبره
ظاهر میشود یکی از دو معنی است اول گناهی چند که در قران مجید وعید آتش جهنم بان
شده باشد یا تهدید عظیم بران شده باشد که متضمن عقاب شده باشد یا ترک فرایضی
که وجوبش از قران مجید ظاهر شده باشد مثل نماز و روزه و حج و زکوة دویم آنکه در قران
مجید یا سنت متواتره وعید با نار یا تهدید عظیم که مستلزم عقاب بران شده باشد و
بعضی لعن بر فاعلش را نیز داخل دانند و بعضی اعم از سنت متواتره کرده اند که اکثر
در احادیث صحیحه نیز وعید و تهدید شده باشد داخل است و قول اول اظهر است و
قول اخیر احوط است و در حدیث صحیح عمر بن عبید اینها بخصوص وارد شده شرک و
ناامیدی از رحمت خدا و ایمن از عذاب خدا عقوق پدر و مادر و کشتن نفسی که حرام
کرده است و فحش گفتن و خوردن مال یتیم بغیر حق و گریختن از جنگ و خوردن سود
و جادو کردن و قسم دروغ خوردن و دزدی کردن از مال غنیمت و ندادن زکوة واجب
و گواهی ناحق و شراب خوردن و ترک نماز واجب عمدا یا چیزهای دیگر که خدا در قران
واجب کرده است و عهد خدا و امام را شکستن با عهد مردم نیز داخل است و قطع
رحم کردن و از مجموع اخبار آنچه وعید نار یا تهدید عظیم یا لعن در ان وارد شده است
قریب بهشتاد میشود و والد فقیر رحمه الله در بعضی از تصانیف خود آنها را جمع
کرده است و آنها است که در این حدیث صحیح مذکور شد و کهانت یعنی خبر دادن از جن
و زنا و لواطه و دزدی و افطار ماه رمضان و تاخیر حج از سال استطاعت بدون عذر

وانزدا

و آشامیدن هر مست کنند و بیعت امام را شکستن و بادیه نشین شدن بعد از
هجرت و شاید در این زمان رفتن ببلادی باشد که عالمی در انجا نباشد و مسایل
دین خود را نتواند کرد و دروغ بستن بر خدا و رسول و ائمه صلوات الله علیهم
و غیبت و بهتان و بعضی گفته اند ترک جمیع سنتها و منع کردن زیادتی آب مباح
از مردم با احتیاج ایشان و عدم احتیاج او و عدم احتراز از بول و کاری کردن
که دشنام به پدر و مادر را بیکس بدهند و ضرر رسانیدن در وصیت بوارث و
بعضی گفته اند کراهت از قضاهای خدا و اعتراض کردن بر تقدیرات و تکبر و
حسد و عداوت مومنان و الحاد در حرم مکه و مدینه یعنی ظلم در انها کردن و
سخن چینی کردن که موجب ضرر باشد و قطع عضو مومن بغیر حق و خوردن میته
و سایر نجاسات و قومساقی در حرام و اصرار بر گناهان صغیره و امر ببدیها و نهی
از نیکیها و دروغ گفتن و خلف وعده بنابر قولی و خیانت و لعن کردن مومنان و
دشنام دادن بایشان و آزار کردن بی سببی و زدن غلام و کنیز زیاده بر حدی که مستحق
ان باشد و سد شارع مسلمانان کردن و عیال خود را ضایع گذاشتن و تعصب کشیدن
بغیر حق و ظلم بر مسلمانان و خوردن مسکر و دو زبان بودن و مومنان را حقیر شمردن
و تجسس عیبهای ایشان کردن و سرزنش ایشان کردن افترا بستن بر ایشان و دشنام
دادن بر ایشان و گمان بد بردن ایشان و نترسانیدن ایشان و ترک امر بمعروف و
نهی از منکر و نشستن در مجالس فسق خصوصا مجلس شرب خمر بغیر ورتی و بدعت
در دین و با اهل بدعت همنشینی کردن و گناه را سهل شمردن و خوردن و از امر
بمنکر تا آخر محل اشکال است کبیره بودن انها و ایضا حرمت غنا معلومست و در کبیره
بودن ان خلافست و احادیث بسیار دلالت میکند بر حرمت غنا و شنیدن ان
و در بعضی از روایات مذکور است که کبیره است و غنا تکریر آواز است در حلق که

موجب سرور کردد یا اندوه ومشهور آنست که فرقی نیست میان انکه قران ودعا
وذکر باشد یا غیر و اکثر علما استثنا کرده اند از غنای حرام حُدی را که از برای تند
رفتن شتر عربان میخوانند وبعضی مرثیهای حضرت امام حسین صلوات الله علیه را
استثنا کرده اند وخالی از قوتی نیست اکر بروش نوحه عربان بخوانند وبعضی نیز
استثنا کرده اند صدای زنی را که غنا کند در عروسیها برای زنان و مردان بر ایشان
داخل نشوند وایضا تجویز کرده اند نوحه زنان را در ماتمها اکر دروغ نکویند واستثنای
اینها خالی از قوتی نیست چون احادیث معتبره در اینها وارد شده است وابن ادریس و
بعضی از علما همه اینها را حرام میدانند وترک همه احوط است واحادیثی که در باب
صوت حسن وارد شده است دلالت بر جواز غنا ندارد زیرا که بسیار است
جوهر آواز کسی خوش آیند است که هر چند تحریری نباشد وهمچنین کاه هست
که قران ودعا را بنحوی میخوانند که ترجیع ظاهری ندارد و موجب حزن میشود
وقصوری ندارد واحادیثی که در باب خواندن قران بحزن وبصوت حسن وارد شده
است محمول بر تقیه است زیرا که بعضی از علمای سنیان وصوفیه ایشان غنا را در قران
حلال بلکه مستحب میدانند وخلافی نیست میان علمای شیعه در حرمت استعمال آلات
لهو مانند طنبور وعود ونای ودف وامثال اینها اما در کبیره بودن اینها خلافست و
کسی که غنا را کبیره داند اینها را بطریق اولی کبیره میداند وبعضی از علما دف بی صنج را در
عروسی وختنه کردن تجویز کردن وبعضی مطلقا حرام میدانند واین احوط است و
انواع قمار همه حرام است وبعضی کبیره میدانند نرد وشطرنج وتخم بازی وکردکان بازی
وهر چه در ان کرو بندی باشد مکر در شمشیر بازی ونیزه بازی واسب دوانی واستر
دوانی والاغ دوانی وفیل دوانی وتیراندازی در قمارها که نهی از انها بخصوص وارد
شده است مانند نرد وشطرنج واربعه عشر حرامست یاد کرفتن ویاد دادن وبازی

کردن اینها هر چند کرو بندی وظاهر جمعی آنست که تخم بازی وکردکان وقاب بازی نیز
چنین است که بدون کرو حرامست وخالی از قوتی نیست وظاهر اخبار آنست که بازی
نرد وشطرنج حرامست ویحیی بن سعید در جامع کفته است حلال نیست نظر کردن
در نرد وشطرنج وسلام کردن بر کسی که بازی کند باینها ودر حدیث صحیح منقولست از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که فروختن شطرنج حرامست وقیمتش را خوردن
حرامست ونکاه داشتن آن کفر است وبازی کردن بان شرکست وسلام کردن بر کسی
که بازی میکند معصیت کبیره وهلاک کننده است وکسی که دست در میان ان کذارد
چنانست که دست در میان کوشت خوک برده باشد ونمازش مقبول نیست تا دستش را
بشوید وکسی که نظر کند چنانست که در فرج مادرش نظر کرده است وکسی که نظر بان کند
در حال بازی کردن وسلام کند بر بازی کننده در انحالت در کناه مساویند وکسی که
بنشیند بقصد بازی کردن جای خود را در جهنم مهیا داند واین زندکانی باعث حسرت
او باشد در قیامت وزنهار همنشینی مکن با کسی که مغرور است باین بازی که ان از
مجالسیست که اهل انها در هر ساعت منتظر غضب الهی اند اما از کرو دویدن وسنک
بکرو انداختن وچیزهای سنکین را بکرو برداشتن وبلند کردن وکشتی بکرو دوانیدن
وکشتی کرفتن وچوکان بازی کردن وامثال اینها اکر با کرو بندی باشد حرامست و اکر
بی کرو باشد خلافست وحکم بحرمت کردن مشکلست خصوصا هرکاه غرض ورزش
غلبه بر خصم باشد در جنک ودر خصوص کشتی کرفتن احادیث وارد شده است که دلالت
بر جواز میکند بلکه بحدیث کشتی کرفتن حسنین صلوات الله علیهما در حضور حضرت
رسالت صلی الله علیه واله وسلم وتحریص کردن انحضرت وجبرئیل علیهم السلام هر یک
از ایشان یکی را استدلال بر استحباب ان نیز میتوان کرد وعلامه رحمه الله جزم کرده است
بحرمت انکشتری بازی واستعلام انکه در دست من جفت است یا طاق وچوکان

بازی و تفنگ و کمان کلوله بکر و انداختن و بیکپا ایستادن و مکث در زیر آب کردن
خواه عوض در کرو و قرار داده باشد و خواه در کشتی کرفتن و کبوتر براههای دور
فرستادن و کرو دویدن اکر عوض قرار نداده باشد تردد و اشکالی کرده است
و نکاه داشتن کبوتر از برای انس جایز است و از برای فرستادن نامها جایز است و
بکرو فرستادن اکر عوض باشد مشهور حرمتست و اکر بدون عوض باشد خلافست
و جواز خالی از قوتی نیست و احوط ترکست و پرانیدن از برای تفرج و سیر خلافست
و اکثر مکروه دانسته اند و بعضی حرام میدانند و این در صورتیست که متضمن فعلی
حرامی نباشد و اکر متضمن کبوتر دیکران و اشراف بر خانهای مسلمانان و شکستن
شیشها و ظروف همسایکان و امثال انها باشد چنانکه در این زمانها شایع است
حرام خواهد بود و اکثر علما حرام دانسته اند حیوانات را بجنک انداختن خواه بعوضی
قرار کنند خواه نه و بعضی مطلقا انهارا بر جنک یکدیکر حرام دانسته اند و علامه کفته
است خلافی نیست در انکه حرامست مدح کردن کسی که مستحق مذمت باشد و مذمت کردن
کسی را که مستحق مدح باشد و همچنین تعریف حسن ظن مومنه که شناسند و تعریف
حسن پسران ساده یا امرد مطلقا خواه معین و خواه غیر معین و خواه شناسند و
خواه نشناسند و خواه در نظم و خواه در نثر و مدح حسن زنان حربی را تجویز کرده اند
و خلافی در حرمت سحر و آن کرهی است یا افسونیست یا سخنی است که تکلم کنند یا بنویسند
یا عملی بکنند که تاثیر بکند در بدن او یا در دل او و یا عقل او و بدون انکه بظاهر مباشران
کردد و بعضی از جمله سحر شمرده اند خدمت فرمودن ملائکه و جن را و نازل کردانیدن
شیاطین را از برای کشف امور غایبه و علاج مجنون یا مصروع یا داخل شدن انها در
بدن کودکی یا زنی و سخن کفتن بر زبان او و اکر بعضی از اینها اصل داشته باشد ظاهرا
از قبیل کهانت باشد و شهید رحمه الله کفته است که از جمله سحر است نیرنجات و طلسمات

وضع

16 و خلافی نیست در انکه عمل سحر و کسبش حرامست و ظاهر اکثر اینست و اما یاد کرفتن آن
بعضی تجویز کرده اند نه از انه بقصد عمل کردن بلکه از برای انکه احتراز از ان میکنند و بسا
باشد و اجب کفائی باشد برای دفع شبهای ساحری که دعوای پیغمبری کند فرق
میان سحر و معجزه چنانچه شیخ بهاء الدین علیه الرحمه میکفته است که چون حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم انکشتها را کشود و آب از میان انکشتان مبارکش جاری
شد احتمال سحر نداشت و اکر انکشتان را بیکدیکر میچسبانید و میخوابانید احتمال سحر داشت
و حق آنست که معجزات انبیا علیهم السلام از ان واضحتر و ظاهرتر است که احتمال سحر در انها
رود و بجادو نهایتش آنست که چند قطره آب بیرون آید نه انکه چندین هزار سیراب
شوند یا عصا هفتاد خروار عصا و ریسمان را بلع کند و بعد از حضرت رسالت معلوم است
که پیغمبری نخواهد بود و امر صاحب الامر علیه السلام ان شاء الله بنحوی نخواهد بود که
کسی را در آن شبهه تواند بود و روایتی وارد شده است که حل بکن اما مبند و اکثر
این حدیث را حمل بر ان کرده اند که بقران و ذکر و دعا حل کن و برطرف کن و کسی که حلال
داند سحر را واجبست کشتن او و ایضا خلافی نیست در انکه کهانت حرامست و کفته اند
ان عملی است که موجب اطاعت بعضی از جن کردد و آدمی را خبرها از برای او بیاورد
و این نزدیکست بسحر و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر که
کهانت کند بیزار است از دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ایضا خلافی نیست ظاهرا
در حرمت شعبده و ان اعمال غریبه است که معرکه کیران میکنند و بجلد دستی کار
چند میکنند که غریب مینماید و سلبش بر اکثر مردم مخفی است و در کیمیا خلافست
که اصلی دارد یا نه اکر اصلی نداشته باشد غش و تدلیس و مال ضایع کردنست و فریب
دادن مردم و اینها حرامست و اکر ممکن باشد که اصلی داشته باشد ظن غالب آنست
که کسی در این زمانها نمیداند و مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام خواهد بود و فرض

محال وکسی که داند در این اعصار حکم بحرمت مشکل است مگر آنکه متضمن مفاسد
دیگر باشد چنانچه شهید رحمه الله گفته است اولی واحوط اجتناب است از همه اینها و
ایضا خلافی نیست در حرمت قیافه وان مستند شدنست بعلامتی از مشابهت
در ترکیب وصورت که بسبب آن ملحق میکرداند بعضی را به بعضی در نسب چنانکه در
باب نسب اسامه سخنی مذکور شد واز باب قیافه پاهای او وزید پدر او را ملاحظه کردند
وحکم کردند که اسامه پسر زید است وگفته اند وقتی حرامست که جزم بان بکنند وحکمی را
بر آن مترتب سازند مثل آنکه نسبی را که شرعا ثابت باشد تغییر دهند یا محرمی را نا محرم
یا نا محرمی را محرم گردانند وامثال اینها در عرف عرب وعجم قیافه دیگر میباشد که حکم
میکنند از خصوص خلقت هر کسی بصفات حسنه یا ردیه او مانند کرم وبخل وشجاعت
وجبن ودرازی وکوتاهی عمرها وامثال اینها ونقل اجماع کرده اند بر حرمت فروختن
میته وشراب وگوشت خوک وسایر مسکرات مانند بوزه وبنگ فروختن وبهم خوردن
سگ بغیر سگ شکاری وگله وزراعت وباغ ومشهور آنست که فروختن عذره و
بول حیوانات غیر ماکول اللحم خلافست وجایز بودن اقوی است وروغنی که نجس شده
باشد مشهور آنست که جایز است از برای سوزانیدن در چراغ ودر زیر آسمان وظاهرا
در زیر سقف توان سوخت وداخل صابون وامثال آن توان کرد وحیوانات را بآن چرب
توان کرد ودر دنبه وپیهی که از میته اخذ کرده باشند مشهور آنست که مطلقا استعمال
نمیتوان کرد ودر روایات معتبره دلالت بر جواز سوختن در چراغ میکنند وبعید نیست
که همه را در اموری که طهارت در ان شرط نیست استعمال توان کرد واز جمله محرمات فروختن
وخریدن چیزی چند است که کافران انها را عبادت وسجده میکنند مانند بت وچلیپا
وصورت حضرت مریم وعیسی علیهما السلام وفروختن وخریدن آلتهای ساز مانند عود
وطنبور وکمانچه ونای ودف ونقاره وامثال اینها وآلات قمار مانند شطرنج وگنجفه

واگر از برای استعمال حرام خرند واگر انتفاع حلالی از ان متصور باشد بهمان حیثیت
که هست ومشتری از برای آن منفعت حلال خود را اکثر تجویز کرده اند وبعضی
گفته اند در صورتی حرامست که شکسته اش قیمتی نداشته باشد واگر شکسته اش
قیمتی داشته باشد وانرا نشکسته بفروشند برای آنکه مشتری آنرا بشکند ودر
منفعت حلال منتفع شود واعتماد بر دیانت مشتری داشته باشد میتواند
فروخت وبعضی گفته اند تا آنرا از هیات خود نینداز نمیتواند فروخت ودر
فروختن طلا ونقره نیز این خلاف هست واز جمله محرمات فروختن اسلحه جنگ است
بدشمنان دین در وقتی که جنگ داشته باشند با مسلمان یا شیعیان وبعضی مطلقا
حرام دانسته اند فروختن اسلحه براه زنان ودزدان از برای این امور مطلقا وهمچنین
مشهور میان علما آنست که حرامست فروختن انگور از برای شراب کردن یعنی مذکور
شود که از برای این کار میگیرد خواه در ضمن عقد شرط کرده وخواه مقارن عقد مذکور
سازد وفروختن چوب از برای تراشیدن بت یا آلات قمار واگر کسی بفروشد که این کارها
کند ومذکور نشود که از برای این میخرد مشهور کراهتست ودر بعضی حرام دانسته اند
واحادیث بجواز بسیار است وایضا خلافست در مسوخات مانند میمون وفیل ودرندگان
مانند ببر وپلنگ واشهر جواز است خصوصا حیوانات شکار کننده مانند یوز وباز
وچرغ وعقاب ومشهور میان علما جواز بیع گربه است وبعضی دعوای اجماع بران کرده
وایضا مشهور جواز بیع گوشت وپوست درندگانست مانند شیر وببر وپلنگ وابن
الرباح گفته است که ثمن گربه را تصدق میباید کرد وتصرف نمیتوان کرد ومستندش
معلوم نیست وابن جنید گفته است ثمن ماکولات غیر ماکول اللحم را مانند مسوخات و
درندگان در خوردن واشامیدن صرف نمیباید ومستند این سخن معلوم نیست واز
جمله محرمات ساختن صورتهای سایه دار است که اگر روشنی بر یکطرف آن بتابد سایه

ازان بیفتند خواه متصل بدیوار باشد و خواه جدا باشد و ظاهر اخبار معتبره آنست که
حرمت مخصوص حیوان ذی روح است هرگاه مجسم و سایه دار باشد پس صورتها که
بر دیوارها و فرشها نقش کنند حرام نخواهد بود و صورت درخت و گل و گیاهها و بناها
که سایه دار باشد حرام نخواهد بود و صورت ذی روح را مطلقا حرام میدانند که سایه
نداشته باشد و بعضی صورت غیر ذی روح را مطلقا حرام میدانند و این قول مخالف
احادیث معتبره است اگرچه احوط است و فروختن صورت مجسمه نیز مشهور حرمت است
و کواکب را مؤثر تام دانستن چنانکه جمعی از علما قایل اند کفر است و مؤثر ناقص دانستن
بآنکه اوضاع فلکی را تاثیری فی الجمله هست مانند تاثیر آفتاب در حرارت و ماه در برودت
اکثر علما فسق میدانند و اگر مؤثر ندانند و گویند عادت الهی جاری شده است برآنکه چنین
وضعی که در فلک بهم رسد فلان امر در زمین حادث شود با آنکه حق تعالی این را علامتی
برای امر قرار داده است اکثر گفته اند حرام نیست و شهید رحمه الله گفته است مکروه هست
و اکثر علما نظر و فکر در علم نجوم و یاد دادن و اموختن را حرام میدانند چنانکه احادیث
بسیار برآن دلالت دارد و ابن طاوس علیه الرحمه و بعضی از علما گفته اند اگر اعتقاد
تاثیر نداشته باشد حرام نیست و آنچه از مجموع احادیث معتبره ظاهر میشود آنست که
اوضاع اینها علامت حدوث حوادث هستند و کاین این علم مخصوص انبیا و اوصیا
علیهم السلام است و این یکراه علم ایشانست بامور آینده و غیر ایشان احاطه تامه باین علم
ندارند و باین سبب و اسباب دیگر از مصالح کلیه منع کرده اند سایر خلق را از تفکر
در اینها و حکم کردن بحدوث حوادث بسبب اینها و تعلیم و تعلم این علم را حرام کردانیده اند
و فرموده اند منجم مانند کاهنست و کاهن مانند ساحر است و ساحر مانند کافر است
و کافر در جهنم است و حضرت علیه السلام منجمی را فرمود که کتابها خود را بسوزان
اما سعادت و نحوست کواکب از احادیث ظاهر میشود که بعضی سعادت و بعضی نحوست

دارند و مردم در این باب نیز علم ناقص دارند و حق تعالی قادر است که بدعا و تضرع و تصدق
و توسل بجناب مقدس او نحوستهای اینها را مبدل بسعادت گرداند و بترک اینها و اعتماد بر
علم ناقص خود و ارتکاب معاصی و قلت توسل و ضعف توکل سعدهای آنها را نحس گرداند
لهذا در دفع مخاوف و دفع بلاها امر بتصدق و توکل و تضرع و دعا فرموده اند و نهی از رعایت
ساعات نموده اند مگر در نکاح و زفاف و سفر و بعضی از امور که امر باحتراز بودن قمر
در عقرب در اینها نموده اند و گمان فقیر آنست که آن نیز بر وفق اطلاع منجمین نیست بلکه
محاذات ستارهای عقرب مراد است چنانچه مدار عرب بران بوده است و در میان
عرب منجم و تقویمی شایع نبوده است و از احادیث جمیله شایع معلومست که بنای عبادات
و معاملات ایشان بر امور ظاهره گذاشته است که خواص و عوام در آن یک نسبت داشته
باشند و در این زمان اکثر ستارهای عقرب به برج قوس منتقل شده اما علم هیأت افلاک
کمیت و کیفیت حرکات آنها مشهور آنست که حرام نیست بلکه بعضی مستحب دانسته اند
بسبب آنکه باعث اطلاع بر غرایب حکمت و عظمت قدرت حق تعالی میشود و حق آنست که اهتمام
زیاده در این موجب تضییع عمر است و اکثر مبنی بر اوهام و خیالات چند است که بعضی از حرکات
محسوسه کواکب بر آنها منطبق میشود و در بعضی حیران شده اند و انرا از مشکلات آن فن
شمرده اند و ارصاد مختلفه که بسته اند در اکثر امور با یکدیگر مخالفند و بغیر خداوندی
که آنها را خلق کرده است و انبیا و اوصیا که بایشان الهام نموده است دیگری را بر حقایق آنها
اطلاع نیست و اما قلیلی ازان که ثمره برو اطلاع بر قبله و اوقات صلوات و غیره بوده باشد
خوبست و شهید رحمه الله فرموده است که اماره ملی و فال و مثل اینهاست و اعتقاد بمطابقه
اینها با واقع زیرا علم غیب مخصوص خداست و اگر بر سبیل فال نیک شود و گوید باکی نیست
زیرا روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فال نیک را دوست میداشت
و فال بد را کراهت داشت مرسله سیم کنا احوط آنست که رجوع باینقسم مردم نکنند و سخن

ایشانرا تصدیق نمایند زیرا که اخبار بسیار در نهی از رفتن بنزد کاهن و عراف وارد شده است
و انجماعت که خبر از آینده میدهند و تخمین عرافند و انکه میکویند که رمل از حضرت دانیال
علیه السلام ماخوذ است اصلی ندارد و ابن ادریس در سرایر از کتاب مشیخه ابن محبوب
از هیثم روایت کرده است که کفت بحضرت امام جعفر صادق علیه السلم عرض
کردم که نزد ما در جزیره مردی هست که بسیار است که خبر میدهد کسی را که مال او را
دزد برده است یا مانند آن از خبرهای مخفی حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه
واله وسلم فرمود که هرکه برود بسوی ساحری یا کاهنی یا کذابی که تصدیق او کند در
انچه میکوید پس بتحقیق که کافر شده است هر کتابی که خدا فرستاده است که از برای
نزول مردم باشد و اکثر فقها کفته اند که حرامست مردانرا لباس زنان پوشیدن
و خود را بزینتی که مخصوص باشد زینت کردن مانند وسمه بر ابرو کذاشتن و لباس
مخصوص زنان پوشیدن و همچنین کفته اند حرامست زنانرا پوشیدن لباسی که
مخصوص مردان باشد مانند عمامه و کمربند و جزم بحرمت اینها خالی از اشکالی نیست
و بعضی نقش کردن صورت و سایر اعضای زنانرا بمیل و سرمه حرام دانسته اند و این
نیز خالی از اشکالی نیست و احوط آنست که اجتناب کنند از زی مخصوص کفار و پوشیدن
لباسی که مخصوص ایشانست زیرا که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست
که حق تعالی وحی کرد بسوی پیغمبری از پیغمبران که بکو قوم خود را که نپوشند لباس دشمنان مرا
و نخورند خوراک دشمنان مرا و شبیه نشوند بشکل دشمنان که ایشان دشمنان من اند
و اکثر علما کفته اند که جایز نیست اجرت کرفتن مکروه است و اینها خالی از قوتی نیست
و بر مستحبات کفته اند مزد میتوان کرفت و همچنین اکثر کفته اند حرامست اجرت کرفتن
بر اذان و سید جایز دانسته است و همچنین اجرت بر پیشنمازی جایز نیست و مشهور
آنست که اجرت بر قضا و حکم میان مردم جایز نیست و بعضی تجویز کرده اند اما همه تجویز

کرده اند روزی دادن مؤذن و پیشنماز و قاضی را از بیت المال و همچنین اکر وقفی
بر انجماعت کرده باشند میتوانند کرفت و مشهور آنست که جایز است اجرت کرفتن
صیغه نکاح و بر خواستکاری و بر طلاق و جمعی از علما کفته اند جایز است فروختن و
خریدن قران مجید و اکر فروشند باید که جلد و کاغذ را بفروشند و بعضی مکروه
دانسته اند و احوط آنست که جلد و غلافش را بفروشند و باقی را به بخشند زیرا که
در احادیث بسیاری بر نهی وارد شده است و از جمله انها روایت سماعه است که کفت
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود که مصحفها را میفروشید
که فروختن انها حرامست پرسیدم چه میفرمائید در خریدن انها فرمود که دو جلد را
و کاغذ و غلاف را بخر و زنهار مخر ورقی را که بران قران نوشته اند که بر تو حرام خواهد
بود و وزرش بر انکه فروخته است حرامست و در حدیث صحیح از انحضرت منقول است
که بحرم مصحف را که دوست تر میدارم از اینکه بفروشم و این حدیث دلالت بر کراهت
میکند و در اجرت کرفتن بر کتابت مصحف مشهور آنست که مکروه هست و بعضی از
شرط حرام دانسته اند و حدیث بر نهی وارد شده است و احوط آنست که ابتدا شرط نکنند
و بعد از نوشتن انچه بدهند قبول کنند یا اجرت را بازای غیر قرآن از آیه و عشر و خمس
و جزو و امثال اینها یا قیمت مرکب قرار کنند و جایز است کرفتن بر کتابت کتب حدیث و
سایر علوم مباحه و مشهور میان علما آنست که قدری از قرآن مجید را که یاد کرفتن آن
واجبست و اجرت کرفتن بر تعلیم آن حرامست و زیاده بر آن را اجرت کرفتن برای تعلیم
مکروه هست و اکر اول شرط کنند کراهیت آن اشد است و بعضی با شرط حرام دانسته اند و
احوط آنست که شرط نکنند و اکثر علما اجرت کرفتن بر مسایل ضروریه اصول دین و فروع
دین را حرام دانسته اند و در سایر علوم ادبیه و طب و صناعات حلال را جایز دانسته اند
و حرمت اخذ اجرت بر مطلق واجبات نزد فقیر ثابت نیست و مشهور آنست که جایز است

اجرت گرفتن بر تلاوت قرآن که ثواب آنرا از برای مرده یا زنده قربت کند و در بعضی
از اخبار منع وارد شده است و حمل کرده اند بر آنکه شرط کرده باشد که کراهیت شدید
دارد و احوط عدم شرط است و رشوه گرفتن در حکم شرعی باجماع حرامست خواه از برای
او حکم کند یا از برای خصم او بلکه از جمله کبایر است و از حضرت امام محمد باقر علیه
السلام منقولست که رشوه گرفتن در حکم کفر است بخدا و رسول او و رشوه دادن
نیز حرامست مگر آنکه محق باشد و داند که بدون رشوه از برای او حکم نمیکنند و حق
او ضایع میشود در اینصورت بعضی تجویز کرده اند و مرافعه کردن نزد حکام جور
و کسی که اهلیت حکم نداشته باشد مگر آنکه حاکم عادل نبوده باشد و از روی تقیه
حکم کند یا اگر حکم کند حکم او جاری نشود در اینصورت تجویز مرافعه بسوی انها
کرده اند و احوط آنست که تا ممکن باشد مرافعه بسوی ایشان نکند و در حدیث وارد
شده است که اگر محق از برای او حکم کند انچه میگیرد بر او حرامست و مصحف را بطلا
و غیر سیاهی نوشتن مکروهست و بعضی حرام دانسته اند آن گفته را و مکروهست
عشر انرا بطلا نوشتن چنانچه بسند موثق از سماعه منقولست که پرسید از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام که مردی هست که مصحفها را بطلا مینویسد حضرت
فرمود که صلاحیت ندارد این مرد گفت این معاش منست حضرت فرمود که اگر از برای
خدا ترک کنی خدا وسیله از برای روزی تو خواهد ساخت و بسند دیگر از محمد وراق
منقولست که گفت عرض کردم بر حضرت امام جعفر علیه السلم قرآنیرا که ختم و عشر انرا
بطلا نقش کرده بودند و در آخرش یک سوره را بطلا نوشته بودند حضرت عیب
نکرد هیچ چیز از انرا مگر نوشتن قرآنرا بطلا و فرمود خوشم نمی آید که قرآنرا بنویسید مگر
بسیاهی چنانکه اول مرتبه بسیاهی نوشتند یعنی نوشتن امیر المؤمنین نه نوشتن
عثمان و اینحدیث دلالت میکند بر آنکه عشر را بطلا نوشتن و زینت کردن بطلا

بد نباشد و ابو الصلاح زینت کردن قران بطلا حرام دانسته است و مشهور میان
علما آنست که طلا کاری کردن مسجد حرامست و بعضی مطلق نقاشی کردن انرا حرام
دانسته اند و مستند هیچیک معلوم نیست و مسجد را داخل راه و خانه کردن حرامست
و نجاست متعدی را داخل مسجد کردن حرامست و بعضی غیر متعدی را حرام دانسته اند
و ثابت نیست و اعانت ظالمان در ظلم حرامست و در غیر ظلم مشهور آنست که حرام نیست
مانند عمارت کردن و طبخ کردن و سایر خدمات مباحه و در بعضی از اخبار منع از
مطلق معاشرت و اعانت ایشان وارد شده است و محتمل است که محمول بر مخالفان
مذهب باشد و حق تعالی فرموده است رکون میکنید بسوی انها که ستم کرده اند پس
مس میکند شما را آتش جهنم و شما را بغیر خدا یاوری نخواهد بود پس یاری کرده نخواهید
شد رکون را اکثر تفسیر کرده اند بمیل قلبی و بعضی گفته اند مراد از ظالمان در این
آیه مشرکانند و بعضی گفته اند مراد دخول با ایشانست در ظلم ایشان و اظهار راضی
بودن بفعل ایشان و اظهار محبت ایشان نه محض مخالطه و معشارات از برای
دفع ضرر ایشان و در بعضی از روایات وارد شده است که رکون مودت و خیرخواهی
و اطاعتست پس باید با فساق و ظالمان از جهت فسق و ظلم بد بود و راضی باعمال
ایشان نباید بود و احوط آنست که بدون تقیه یا مصلحت شرعی مانند هدایت ایشان
یا دفع ضرر مؤمنی یا قضای حاجت مضطری با ایشان معاشرت و اظهار مودت نکنند
و مشهور میان علما آنست که حرامست نوشتن و حفظ کردن و یاد دادن و یاد گرفتن
کتب منسوخه مانند توریة و انجیل و کتب اهل ضلالت و بدعت مانند کتابهای
سنیان و سایر مخالفان و کتب حکما و صوفیه و ملاحده مگر از برای نقض و باطل کردن
و حجت کردن بر ایشان یا اخذ کلمات حقه از انها یا تقیه و مشهور میان علما آنست که انچه
پادشاهان و حکام بعلت خراج از رعایا میگیرند از ایشان میتوان خرید و قبول هبه

کرد بعد از آنکه ایشان از رعا کرفته باشند و اکثر کفته اند که اکر اینکس را حواله کنند
بر محلی جایز است کرفتن و در این اشکالی هست و پدر اکر واجب النفقه فرزند صغیر
خود باشد از مال او بقدر نفقه میتواند برداشت و از مال فرزند بالغ نیز میتواند
برداشت اکر نفقه او را ندهد و اکر مرافعه بحاکم شرع ممکن باشد در اینصورت احوط
آنست که بدون مرافعه برندارد و اکثر کفته اند که زن نان و نان خورش را از خانه
بدون او تصدق میتواند کرد اکر او نهی نکند و زیاده نکند که ضرر باو رساند و اکر مالی
بکسی داده باشند که بفقیر یا علما یا صلحا است بدهد مشهور آنست که اکر موصوف
باین صفت باشد از برای خود میتواند برداشت و بعضی قید کرده اند بشرطی که زیاده
از دیکران برندارد و در بعضی از روایات منع وارد شده است و احوط آنست که تا نهایت
اضطرار نداشته باشد برندارد اما بعیال خود میتواند داد اکر قادر بر نفقه ایشان نباشد
و مشهور میان علما آنست که خصی کردن حیوانات غیر انسان جایز است و بعضی حرام
دانسته اند مطلقا و بعضی کمان کلوله انداختن را حرام دانسته اند مطلقا و بعضی کفته اند
اکر از برای لهو و لعب باشد حرام است و جایز است استخوان و دندان فیل را و خرد
و امثال آن از آن ساختن و بعضی مکروه دانسته اند و وجهی ندارد بلکه استعمال شانه از آن
مستحب است از جمله محرمات که جمعی از اکابر علما تصریح کرده اند خواندن و شنیدن
قصه هائیست که همه آنها دروغ است مانند قصه حمزه و افسانه هائی که معلوم الکذب
باشد یا افسانه ها که بعضی از آنها معلوم الکذب باشد مثل روایات موضوعه مخالفان
که مشتمل است بر تخطیه انبیا و نسبت فسوق و معاصی بایشان یا مدح خلفای جور
یا کرامات مبتدعه صوفیه یا افترا بر اکابر علما شیعه و امثال اینها از امور باطله مکر آنکه
در ابطال آنها باشد یا از برای تقیه مضطر شود بخواندن و شنیدن آنها چنانچه آیه
سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ دلالت دارد بنا بر بعضی از تفاسیر و ابو الصلاح در کافی کفته است

که حرامست دروغ و از جمله دروغست صحبت داشتن شب بقصه های قصه
خوانان که جنکهای دروغ اختراعی را نقل میکنند یا بر جنکهای واقع چیزها باز یاد میکنند و
شیخ یحیی بن مفید در جامع کفته است که حرامست شب نشینی بذکر دروغ و قصه هائی
که دروغها بر آن زیاد کرده اند و بقصه های دیکر مکروه هست برای آنکه مانع بیداری
آخر شب میشود و ابن بابویه رحمه الله در کتاب عقاید روایت کرده است که قصه حرف
خوان در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلم مذکور شد فرمود که خدا
لعنت کند ایشان را که تشنیع میکنند بر ما و کفته است که باز از آنحضرت سوال کردند
از قصه خوانان که آیا حلال است کوش دادن بسخن ایشان حضرت فرمود که نه و فرمود
که هر که کوش اندازد بسوی سخن کوئی پس ایشان بتحقیق که او را پرستیده اند پس اکر
سخن کو از جانب خدا سخن کوید او خدا را پرستیده است و باز از آنحضرت پرسیدند از
قول حق تعالی که شعرا و پیروی ایشان میکنند کمراهان حضرت فرمود که مراد از شعرا قصه
خوانانند و احوط آنست که قصه های ایام کفر و جاهلیت و پادشاهان عجم نیز نخوانند
هر چند راست باشد مکر از برای مصلحتی و فایده دینی زیرا که حق تعالی فرموده است
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ تا آخر آیه یعنی از مردم
کسی هست که میخرد حدیث باطلی را که مردم را از یاد خدا غافل کرداند و بآیات قرآن
استهزا کند اینها از برای ایشان هست عذابی خوار کننده و شیخ طبرسی و سایر مفسران
روایت کرده اند که این آیه در شان نضر بن الحارث نازل شده است که او تجارت میکرد
و میرفت بطرف فارس و اخبار پادشاهان عجم را میخرید و می آورد از برای قریش نقل میکرد
و میکفت محمد صلی الله علیه و آله و سلم شما را خبر میدهد بحدیث عاد و ثمود و من
از برای شما نقل میکنم رستم و اسفندیار و اکاسره و پادشاهان عجم را پس خوش می آید
ایشان را شنیدن آنها و ترک قرآن این را از کلینی روایت کرده اند و کلینی و شیخ طوسی

رحمه الله علیهما بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند
که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه قصه خوانی دید که در مسجد قصه میخواند تازیانه
براو زده واو را از مسجد بیرون کرد و شیخ بن بابویه بسندهای معتبر از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام روایت فرمود چون بشنید مردی را که در روز جمعه احادیث
جاهلیت و ایام کفر را نقل میکند بزنید بر سرش اگرچه بسنگریزه باشد و خواندن شعری
که مشتمل بر دروغ و لغوی نباشد مجوز است و بسیار خواندن و شنیدن ان مکروه است
خصوصا در ماه مبارک رمضان و در شب و روز جمعه و در مطلق شب و در حال احرام
و در حرم هرچند شعر حق باشد و منقولست که شکمی که مملو از چرک و ریم باشد بهتر است
از انکه مملو از شعر باشد و منقول است که کسی که بیتی از شعر بخواند بهره او دران روز
همانست و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که شعر از شیطانست
اما از انحضرت روایت کرده اند که از جمله شعر حکمت و از حضرت امیر المومنین و حضرت
امام رضا و سایر ائمه صلوات الله علیهم شعر نقل کرده اند و مکرر تمثیل و استشهاد
بان میکرده اند و احادیث بسیار در ثواب فضل و مدح رسول خدا و ائمه هدی
صلوات الله علیهم و مراثی حضرت امام حسین علیه السلام وارد شده است و خلافی نیست
در انکه شعری که متضمن فحش یا هجو مؤمنی باشد یا تعریف زن معین یا محرمی یا تعریف
حسن پسر مطلقا حرامست اگرچه در اخیر سخنی هست و گفته اند که اگر تعریف حسن
زن خود یا کنیز خود در شعر یا غیر شعر بکند حرام نیست اما چه منافی مروتست از عدالت
بیرون میرود و لیکن اشتراط مروتی که فقها گفته اند در عدالت ثابت نیست و شعری که
مشتمل بر مدح زیاد باشد که موهم کذبست اگرچه حمل بر تجویز و مبالغه توان کرد حرام نیست
و اگر نتوان کرد بعضی گفته اند داخل کذبست و حرامست و بعضی گفته اند کذب است از انحیثیت
حرامست که باعث ان میشود که مردم خلاف واقع را واقع دانند و بنای شعر بر این نیست

و غرض شاعر خبر نیست بلکه بانشا بر میگردد و این سخن بعید از حق نیست اما اگر
متضمن مدح ظلمه و تحسین ظلم و فسق و اغرای ایشان بر انها باشد دور نیست که از ینجهت
و از جمله محرمات حسد و بغض و عداوت مؤمنانست و اکثر علما این هارا حرام دانسته اند
مطلقا اما چون اینها از امور قلبیه اند تا اظهار نکند معلوم نمیشود و خلاف
عدالت ثابت نمیشود و از احادیث ظاهر میشود که اظهار اینها معصیت است و
اصلش معصیت نیست و همچنین گمان بد بمؤمنان بردن اظهارش حرامست و اگر اصلش
حرام باشد حرج لازم می آید و بعد ازین انشاء الله مذکور خواهد شد و هجران و ترک
معاشرت مؤمنان را نیز از جمله معاصی شمرده اند چنانچه احادیث بسیار بران دلالت
میکند اما ظاهرا محمول است بر انکه از روی بغض و عداوت باشد نه مطلقا زیرا که
ترک معاشرت اسباب بسیار میدارد و از جمله محرمات تجسس عیوب مؤمنان کردنست
و آیات و اخبار بسیار در نهی و مذمت ان وارد شده است و ایضا مشرف شدن بر خانه
مسلمانان یا از رخنها و روزنها نظر بحرم ایشان کردن حرامست و اگر او را منع کنند و منع
پذیر نشود و چیزی براو بزنند که منتهی بقتل او شود خونش هدر است اما انها باید که
تا منع نکنند بلکه ممکن باشد بزیاده تعذیبی نکنند و پوشیدن حریر از برای مردمان
در غیر حال جنگ با کفار و حال ضرورت که خانه دیگر نداشته باشد و خوف ضرر داشته
باشد حرامست و اگر حریر خالص نباشد و ممزوج باشد با پنبه یا کتان یا پشم و امثال
اینها قصوری ندارد مگر انکه مستهلک باشد و بعضی ده یک و بعضی پنج یک گفته اند و
احوط آنست که بر رو نیندازند و اگر تکیه کند یا فرش کند باکی نیست و پوشیدن طلا
مردان را حرامست و پوشانیدن طلا و حریر اطفال را اکثر تجویز کرده اند اما بشراب
و مست کننده را بایشان آشامیدن جایز نیست و خلافی نیست در انکه حرمت خوردن و
آشامیدن در ظرف طلا و نقره و مشهور آنست که مطلق استعمال انها حرامست و از برای

غیر استعمال نگاه داشتن خلافست واحوط ترکست ونقره کمی که استعمال کنند مانند
سر دسته شمشیر و زنجیر و حلقه نقره که بر ظرف چسبانیده باشد یا ظرفی که
بعضش نقره باشد مشهور آنست که جایز است واکثر گفته اند که از مواضع نقره
اجتناب میباید کرد و بعضی تجویز کرده اند زینت کردن شمشیر و مصحف را بطلا
ونقره چنانکه روایت وارد شده است واحوط آنست که زین ولجام از طلا و نقره
نباشد ودر حدیث معتبر وارد شده است که اگر نقره را در وکش کرده باشد که جدا
نتواند کرد باکی نیست واگر جدا توانکرد سوار نشوند ودر سرمه دان وظرفهای
کوچک که از برای غالیه ومثل آن میسازند خلافست ومیل طلا ونقره را استعمال
کردن باکی نیست ومساجد ومشاهد مشرفه را بقنادیل ونقره زینت کردن خلافست
وهمچنین خلافست ودر زینت کردن در و دیوار وسقف بطلا ودر سر غلیانها و
میانها و نعلبکیهای طلا ونقره اشکالی هست واحوط اجتنابست خصوصاً از
نعلبکی که در ان احتمال حرمت بیشتر است ولولهای نقره وطلا دور نیست که مجوّز
باشد ودر سرنی که بدهان میگذارند اگر طلا ونقره باشد احوط است وآیینها و
صندوقچهای ملبس بطلا ونقره محل اشکالست واحوط اجتنابست از همه اینها
واگر ماکول ومشروب را از ظرف طلا ونقره بظرف دیگر بر گردانند وبخورند وزنان را
تحلی بطلا ونقره جایز است ودر ظروف حکم مردان دارند واز محرمات نظر کردن
مردانست از روی شهوت وتلذذ به پسران ساده بلکه مزلف نیز ودر این خلافی نیست
ظاهرا میان علما وایضا حرامست بوسیدن ایشان بشهوت واز رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم منقولست که زنهار حذر کنید از پسران ساده واولاد اغنیا وپادشاهان
که فتنه ایشان بدتر است از فتنه دختران در خانها وفرمود که هر که پسر را بشهوت ببوسد
بشهوت لعنت کنند او را ملائکه آسمان و زمین و ملائکه رحمت و غضب و مهیا کند خدا

ازبرای

از برای او جهنم را بد مصیریست جهنم برای او واگر از روی شهوت ولذت نباشد
مرد بدن مرد را میتواند دید بغیر عورتین ومرد را حرامست نظر کردن بعورت مرد
وزن را حرامست نظر کردن بعورت زن وواجبست مرد وزن را که عورت خود را
بپوشانند از نامحرم اگر مانع باشد یا صبی ممیز باشد ومراد بعورت در مرد ذکر است
وخصیهها وحلقه دُبر ودر زن فرج وبعضی گفته اند که عورت مرد وزن از نافست
تا زانو وبعضی گفته اند قول مشهور اقویست وبعضی گفته اند زنان کافره نامحرمند
نسبت بزنان مسلمانان ومرد تمام بدن زن خود را میتواند دید حتی عورت واو نیز تمام
بدن شوهر خود را میتواند دید وآقا تمام بدن او را میتواند دید اگر کنیز شوهر نداشته
باشد ومرد تمام بدن زنان محرم خود را میتواند دید مانند مادر وخواهر وبر عکس
ومحرمی که بشیر خوردن محرم شده باشد باز این حکم دارد وهر موضعی را که نظر میتوانند
بغیر شهوت لمس میتواند وصاحب جامع گفته است که مرد محرم نظر میتواند کرد از
زن محرم رو را و دستها را وسر وسینها وساقها وبازوها زیرا که حق تعالی مواضع زینت را
از محارم حلال کرده است واینها مواضع زینت است وخلافی نیست در آنکه زن نامحرم
بغیر رو و دستهای ایشانرا نمیتواند دید بی ضرورتی خواه بشهوت باشد وخواه بدون
شهوت وایضا خلافی نیست در آنکه رو و دستهای انها را بالذت جایز نیست دیدن
وبدون شهوت بعضی گفته اند جایز است باکراهت وبعضی گفته اند حرامست مطلقا
وبعضی گفته اند یک نظر جایز است واعاده نظر جایز نیست وقول اول خالی از
قوتی نیست وآیات واخبار بران دلالت دارد ودر نظر کردن غلام بالغ بسوی
مالکه خود خلافست ومشهور حرمتست اگر خصی نباشد ودر خواجه سرایان که
ذکر وخصیهای ایشانرا بریده باشند خلافست بعضی گفته اند غیر مالکه را نیز میتواند
دید وبعضی گفته اند مطلقا جایز نیست واین احوط است اگرچه بعضی از اخبار دلالت

بران قول میکند خصوصاً قول اول را و از این حکم چند فرد استثنا کرده اند و کسی
که خواهد زنی را بخواهد جایز است نظر کند برو و دست و بعضی گفته اند که بر مو
و گردن او هم نظر میتواند کرد و روایات دارد و همچنین زن نیز میتواند نظر کند بسوی
مردی که اراده تزویج ان دارد دویم کنیزی که خواهد بخرد جایز است نظر کند بدست
و رو و سایر بدن غیر عورت خلافست و احوط آنست که بدون تحلیل اقا نظر نکند
سیم مشهور آنست که جایز است نظر کردن بسوی دست و رو و موی کفار که در امانند
مادام که از روی لذت و شهوت نباشد و بعضی جایز نمیدانند و اول اقوی است چهارم
مشهور آنست که نظر بکنیز دیگران بدون شهوت میتوان کرد چنانکه در اعصار سابقه
شایع بوده است که ایشان در مجالس خدمت میکرده اند و بعضی منع کرده اند و جواز
اقوی است پنجم نظر کردن بزنان و دختران پیر است که مظنه شهوت و لذت نباشد
علی المشهور و الاقوی ششم بر حالت ضرورت جایز است نظر کردن فصاد و حجام و
جراح و طبیب بقدر ضرورت حتی عورت و از برای شاهد شدن و ادای شهادت
کردن و در صبی غیر ممیز خلافی نیست که خود را از او پوشانیدن واجب نیست و در
نابالغ ممیز خلافست و احوط آنست که ولی او را منع کند از داخل شدن بزنان
نامحرم و زنان نیز غیر رو و دست خود را از او بپوشانند و مشهور میان علما آنست
که زنان را جایز نیست نظر کردن بسوی مردان و بعضی رو و دست را استثنا کرده اند
و خالی از قوتی نیست چنانکه در اعصار رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم
زنان بمجالس مردان می آمدند و بنمازها حاضر میشده اند و از برای حوایج خود
ببازارها میرفتند و ایشان را منع نمیکرده اند و در شنیدن آواز اجنبیه خلافست
بعضی مطلقا حرام دانسته اند و بعضی بالتلذذ و خوف فتنه حرام میدانند و
احوط آنست که زیاده از قدر حاجت سخن نگوید و نشنود و بهتر آنست که زن که پس

پرده آید در شب سخن نگوید و از روی عشوه و ناز و صدای خوش آیند نگوید و
در وطی دبر زن خلافست بعضی حرام دانسته اند و اشهر کراهتست و حرام است
ذکر را بدست یا پا یا بر بدن خود بمالد تا منی بیاید و اگر بدست یا انگشت یا بعضی
از اعضای خود یا زن یا کنیز خود بازی کند تا او را منی بیاید جایز است و بچیز دیگر
جایز نیست و در بازی کردن و مالیدن ذکر خود بدست زوجه و کنیز خود تا منی
بیاید خلافست و همچنین در مالیدن ذکر بغیر دست زوجه و کنیز خود از سایر بدن
او بغیر فرج خلاف کرده اند و اشهر آنست که اینها حرام نیست و خلافی نیست در حرمت
جماع مردها و نثاری که در عروسیها میکنند جایز است و بعضی مکروه دانسته اند
و مشهور آنست که خریدن ان جایز است مگر آنکه قرینه باشد که صاحبش راضی نیست
و گفته اند که برداشتن ان جایز نیست مگر آنکه رخصت بدهد که بردارد و یا قراین
باشد که از برای برداشتن ریخته اند و وطی در قبل زن در ایام حیض خلافست
و بعضی از علما حرام دانسته اند منی را از فرج زنی که او را بعقد دایم خواسته باشد
و آزاد باشد بدون رخصت او بیرون ریختن و بعضی مکروه دانسته اند و بعضی گفته اند
که اگر چنین کند دیه نطفه را ده اشرفی میباید بزن بدهد و خلافی نیست در آنکه
پیش از نه سال وطی با دختر حرامست و وطی زنی که بعقد دایم در حباله او باشد زیاده
از چهار ماه بی عذر مگر برخصت زن حرامست بر مرد هر زنی که خویش نسبی او باشد
بغیر اولاد عمو و عمه و اولاد خالو و خاله و بر زن نیز مثل اینها از مردان حرامند و
مثل اینها از رضاع نیز حرامند وقتی که شرایط رضاع نیز متحقق شده باشد مانند مادر
رضاعی و عمه و خاله رضاعی و دختر برادر و دختر خواهر رضاعی و کسی که وطی کند
زنی را بعقد یا بملک حرام میشود بر وطی کننده مادر آن زن و مادر مادر او و مادر
پدر او هر چند بالا روند و دختر آن زن و دختر دختر او و دختر پسر او هر چند پایین

روند و بر آن زن حرام میشود پدر و طی کننده و اجداد او هرچند بالا روند و فرزندان
او هرچند پایین روند و اگر عقد کند زنی را و وطی نکند آن زن حرام میشود بر پدران
و فرزندان او و دختر حرام مؤبد نمیشود اما تا مادر در عقد اوست دختر را نمیتواند خواست
و اگر از مادر جدا شود دختر میتواند خواست و مادر زن بمحض عقد بدون وطی خلافست
و اشهر و اقوی آنست که حرامست و مملوکه پدر بر فرزند و مملوکه فرزند بر پدر بدون
وطی حرام نمیشود و دو خواهر را در یکوقت بعقد خود نمیتواند داشت خواه پدری یا مادری
یا پدر و مادری خواه بعقد دایم و خواه متعه و اگر عقد یکخواهر برطرف شود دیگری را میتواند
خواست بعد از عقد و جمعی در عده باین در اثنای عده میتواند مگر در متعه که دلالت بر عدم
جواز میکند و جمعی قایل شده اند و مشهور آنست که دختر خواهر زن و دختر برادر زن را بعد از
عقد آن زن نمیتواند خواست مگر برضای آن زن و بعضی مطلقا جایز دانسته اند و مطلقا
حرام دانسته اند و احتیاط اولی است و فروع این مسئله بسیار است و اینها که مذکور
شد در وطی صحیح است و زنانی که بعد از عقد دیگری واقع شود باعث حرمت نمیشود مثل
آنکه مادر را عقد کند و بعد از آن با دختر زنا کند مادر حرام نمیشود و در زنانی که پیش از
عقد واقع شود خلافست اکثر گفته اند که سبب حرمت میشود و این احوطست و بعضی
گفته اند اگر زنا با عمه خود باشد باعث حرمت میشود و اگر بغیر اینها باشد نمیشود و مردی
که کنیز را مالک شود و دست بر او بمالد یا نظر کند بجای از بدن او که غیر مالک نظر
بآن نمیتواند کرد بعضی گفته اند آن کنیز بر پدر او و فرزند او حرام میشود و بعضی بوسیدن را
گفته اند و مشهور آنست که حرام نمیشود و احادیث را بر کراهت حمل کرده اند و اکثر علما
گفته اند که فرزندان و خواهران و برادران و سایر نسبتها که بسبب رضاع بهم میرسد
در این احکام حکم نسب دارند و دو خواهر را در ملک جمع میتوان کرد در وطی جمع
نمیتوان کرد که هر دو را وطی کند و یکی را که وطی کند تا او در ملک هست وطی دیگری

بر او حرامست و کسی که زنی را در عده عقد کند و عالم باشد بعده و بآنکه عقد در عده
حرامست آن زن بر او حرام مؤبد میشود و هرگز بر او حلال نیست و اگر عده را نداند یا
عده را داند و حرام بودن در عده را نداند یا هیچیک را اگر بعد از عقد دخول کرده باشد
باز حرام مؤبد میشود و هرگز بر او حلال نیست و اگر دخول کرده باشد عقد باطلست
و بعقد دیگر او را میتواند خواست و در این احکام فرق نیست میان عده رجعی و عده
باین و عده وفات و عده شبهه و میان عقد دایم و متعه و در مدت استبرای کنیز
خلافست و اظهر آنست که در آن جاری نیست و اکثر علما گفته اند که کسی که زن شوهر
دار را عقد کند باز حکم در عده دارد در جمیع احکامی که مذکور شد و روایات بسیار
بر این دلالت میکند بر آنکه حرام نمیشود و عمل بقول اول احوط است و کسی که زنا کند
با زنی که شوهر داشته باشد یا در عده رجعیه باشد مشهور آنست که حرام مؤبد میشود
آن زن بر زانی و در دلیلش سخنی هست و در عده باینه و عده وفات باعث حرمت
نمیشود و اگر زنا کند با زنی که شوهر نداشته باشد و در عده رجعی نباشد بر او حرام
نمیشود و بعقد او را میتواند خواست موافق مشهور و بعضی گفته اند تا توبه نکند
آن زن بر او حلال نیست و در روایت وارد شده است که توبه اش را امتحان کند
بآنکه او را بخواند بآن حرامی که پیشتر میکرده است اگر قبول نکند و امتناع کند
معلوم میشود که توبه کرده است و اکثر حمل بر استحباب کرده اند و ایضا خلافست
در نکاح زنانی که مشهورند بزنا و اکثر کراهتست و بعضی حرام میدانند و احوط اجتنابست
و اگر زن کسی و العیاذ بالله زنا کند مشهور آنست که حرام نمیشود بر شوهر هرچند
اصرار بر زنا کند و بعضی از علما گفته اند که با اصرار زن بر شوهر حرام میشود و
اگر کسی لواطه کند با پسری که بعضی از ذکرش داخل دبر او شود حرام میشود بر
لواطه کننده مادر و خواهر و دختران پسر اگر آن فعل پیش از نکاح آنها باشد

واکر بعد از نکاح انها بکند مشهور آنست که حرام نمیشوند ومشهور آنست که اینحکم
سرایت میکند بجدّات واولاد اولاد مثل مادر مادر ومادر پدر و همچنین هر
چند بالا روند وبدختر دختر ودختر پسر وهرچند بپایین روند وخالی از اشکالی نیست
وبرهر تقدیر سرایت باولاد خواهر نمیکند ومشهور آنست که در فاعل ومفعول
فرقی نیست میان انکه صغیر باشد یا بالغ ومشهور آنستکه بر مفعول چیزی حرام
نمیشود وبعضی کفته اند که مادر وخواهر ودختر فاعل نیز بر مفعول حرام میشود
ومستندی ندارد ومشهور آنستکه مُحرِم هرکاه عقد کند زنیرا در حال احرام
وداند که حرامست زن براو حرام مؤبد میشود وبعضی کفته اند اکر عالم باشد مطلقا
حرام میشود خواه دخول بکند وخواه نکند واکر جاهل باشد بادخول حرام میشود
وازاد بعقد دایم چهار زن میتواند خواست ودو کنیز بعقد دایم بیشتر نمیتواند خواست
ودو کنیز ودو ازاد میتواند خواست وزیاده بر چهار اورا جایز نیست خواستن ومتعه
وملک یمین هرچه خواهد میتواند کرفت وغلام بعقد دایم چهار کنیز ودو آزاد
ودو کنیز میتواند خواست ومتعه هرچه خواهد وملک یمین نیز بنابر قولی که مالک
شود وزنیراکه سه طلاق بکویند تا محلل در میان در نیاید حرامست ونه طلاق عدی
که بکویند حرام مؤبد میشوند وزنی که شوهر با او لعان کند حرام مؤبد میشود واز جمله
احکام عدل میان زنانست واز جمله انها انکه هر چهار شب یک شب نزد ایشان
نخوابد وجور برایشان نکند ونفقه بمعروف بدهد وزن اطاعت شوهر بکند
وبدون رخصت او از خانه بیرون نرود واحکام نکاح بسیار است ودراین رساله
احصار نمیتوان کرد واظهار کردن بازن که او را تشبیه بظهر مادر وخواهر وسایر
محرمات بکند حرامست واحکامش بسیار است واز جمله توابع نکاح ایلاست
که قسم بخورد بر ترک وطی زوجه خود چهار ماه وزیاده واحکام ان بسیار است

واز

واز جمله انها لعانست که نسبت زنا بزوجه خود بدهد یا نفی فرزند خود از او بکند
برای سقوط حد یا نفی ولد واحکام ان بسیار است وبعد از تحقق لعان زن براو حرام
مؤبد میشود واحکام عتق ومدبر کردن غلام که بعد از فوت مولا ازاد شود ومکاتب
کردن مملوک که مبلغی بدهد وآزاد شود وکنیزی که از مولا فرزند داشته بسیار است
وبعد از انعقاد انها مخالفت کردن حرامست وحیف در وصیت واضرار بوارث جایز نیست
ولقطه وضاله نیز احکام بسیار دارد واحکام شوارع ومساجد ومدارس وطرق وسایر
مشترکات بسیار است واحکام صید وذبایح ومحرمات ذبیحه وحیوانات حلال کوشت
وحرام کوشت بسیار است ودر محرمات ذبیحه خلاف بسیار هست واز چهارده تا هفده اول
خونی که از ذبیحه بیرون می اید نه انچه در رکها میماند وانچه در میان دل وجکر میماند باکست
ودر حلال بودن ان خلافست دویم سپرز است وخلافی در حرمت ان ظاهر نیست سیم
ذکر است ودر ان هم خلافی معلوم نیست چهارم خصیها است وانرا ابن بابویه خلاف نقل
کرده اند پنجم سرکین است ودر ان نیز خلافی نقل کرده اند باعتبار خباثت ششم مثانه است
یعنی محل اجتماع بول هفتم مراره است یعنی زهره هشتم مشیمه است وان پرده ایست که
فرزند در میان ان میباشد نهم فرج ماده است بیرون واندرون دهم نخاع است یعنی
مغز حرام که در میان پشت کشیده است یازدهم علباست وان دو پی کنده است که از دو
طرف فقرات ظهر از کردن تا استخوان پشت دم برکشیده است دوازدهم غدهها و کرهها است
که در میان چربی کوشت میباشد سیزدهم ذات الاشاجع است وان پیهاست که
بر پشت پاهای حیوانات میباشد چهاردهم خرزه دماغست وان غده خاکستری
رنکست که در میان مغز کله میباشد مانند کرمی و تقریبا بقدر نخودی هست
پانزدهم حدقه است یعنی مردمک دیده که محل سیاه است نه جمیع چشم شانزدهم
عرق است وکویا مراد ایشان رکهای بزرک باشد چنانکه در بعضی از احادیث بجای

ان ادواج وارد شده است یعنی شاه رکها واحوط آنست که حلقوم را هم نخورد واکر تمام
رکها مراد باشد باید جمیع کوشت را از یکدیکر جدا کنند بروشی که یهود میکنند هفده
دو کوش دلست ودر غیر پنج جزاول که مذکور شد خلاف کرده اند وبعضی مکروه
دانسته اند خصوصا در عروق ورکهای دل که اکثر علما مکروه میدانند وابن بابویه
کفته است در بعضی از روایات بجای حیا یعنی فرج جلد واقعشده است وباین
سبب بعضی از معاصرین کله وپاچه حرام میدانست باعتبار انکه غالبا انهارا
باپوست می پزند وبچنین حدیث مرسلی بامعارض ایات واخبار اثبات حرمت
مشکل است باانکه احادیث در مدح کله وپاچه وارد شده است بدون استثنائی
وقیدی ممکن است که مراد از جلد فرج باشد بقرینه انکه بجای حیا واقعشده است
ودر آیه کریمه واقعشده است که در روز قیامت شهادت خواهند داد از برای شما
کوش شما ودیدهای شما وجلود شما واحادیث معتبره وارد شده است که مراد از جلود
فرجهاست وقلوه را کفته اند مکروه است خوردن ونهی از ان وارد شده است و
حیوانی که مدتی عذره انسان بخورد به تنهائی کوشتان حرام میشود بنابر مشهور و
بعضی کفته اند مکروه است ودر حدش خلافها هست وبعضی کفته اند که حدش آنست
که کوشتش بدبو شود وبا استبرا از جلال بودن بدر می آید که علف دیکر بان بخورانند
اشتر را چهل روز وکاو را بیست روز یا سی روز ومرغ آبی ومرغ خانکی را سه روز وماهی را
یکشبانه روز واحوط آنست که دراین مدتها علف پاک باو بخورانند ومشهور آنست
که اکر آدمی وطی کند با حیوانی حلال کوشت کوشتان ونسلی که بعد از ان بهم رساند
حرام میشود وواجبست ان را ذبح کنند وباتش بسوزانند اکر مقصود از ان کوشتش
باشد وایضا مشهور آنست که حیوانی که شیر خوکی را بخورد اکر کوشتش بان نرویده
واستخوانش بان محکم شده باشد وشیر ان مکروه است وسنت است که هفت روز از ان استبرا

کنند واکر کوشتش روییده واستخوانش محکم شده است حرام میشود کوشتان حیوان
وکوشت نسل ان که بعد از ان بهم رسانیده است وخوردن خاک وکل حرامست
غیر تربت حضرت امام حسین صلوات الله علیه بقصد شفا وشیره انکور که بجوش آید
حرامست تا دو ثلث ان برود یا سرکه شود ومویز کشمش خلافست واشهر واظهر عدم
حرمتست وکشمش طعام حرام نیست وبدانکه تصرف در مال غیر بی رخصت جایز نیست
مکر در دو موضع اول خوردن در خانها انها که حق تعالی در قران مجید فرموده است وَلا عَلى
اَنفُسِکُم اَن تَاکُلُوا مِن بُیُوتِکُم یعنی حرجی وکناهی بر شما نیست بخورید از خانهای خود
وبعضی کفته اند مراد بخانهای خودشان خانه اولاد ایشانست زیرا که فرزند واموال او
تعلق به پدر دارد وبعضی ازواج را هم داخل کرده اند وبعضی کفته اند اینها را ذکر نکرده اند
از برای مبالغه در حلیت انهای دیکر باشد یا مراد چیزی باشد که در خانه خود بیاید
ونداند که از اوست اَو بُیُوتِ آبائِکُم اَو بُیُوتِ اُمَّهاتِکُم یعنی یا خانهای پدران داخل است
مثل پدر پدر وپدر مادر وهمچنین خلافست در انکه جدات در مادران داخلند مانند
مادر مادر ومادر پدر اَو بُیُوتِ اِخوانِکُم اَو بُیُوتِ اَخَواتِکُم یعنی یا خانهای برادران
شما یا خانهای خواهران شما برادر وخواهر اعم اند از انکه پدری باشند مادری یا پدر
مادری اَو بُیُوتِ اَعمامِکُم اَو بُیُوتِ عَمّاتِکُم اَو بُیُوتِ خالاتِکُم یعنی یا خانهای عموهای
شما یا خانهای خالهای شما اینها اعم اند از انکه عمو وخالوی پدری باشند یا مادری یا
پدر مادری وظاهرش آنست که عمو وخالوی پدر ومادر وجد را شامل نباشند
اَو ما مَلَکتُم مَفاتِحَهُ یعنی یا ان که مالک باشد کلیدهای از ابعضی کفته اند مراد خانه
بنده امی است زیرا که مال بنده از آقاست یا خانه کسی که آدمی را بر او ولایتی باشد مانند
وصی که طفل ایشان بقدر معروف از مال ایشان میتواند خورد وبعضی کفته اند آنست
که در خانه خود مالی بیابد ونداند که از اوست واز حضرت امام جعفر صادق علیه السلم

منقولست که مراد ازاین مردیست که وکیلی داشته باشد و در مال او قیام باید بدون
اذن او از مال او بخورد او صَدِیقِکُم یعنی خانه دوست و یار شما و در معنی صدیق خلافست
بعضی گفته اند که آنست که باطن او با باطن تو موافق باشد همچنانکه ظاهر او با ظاهر تو
موافق است و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که بخدا قسم که او مردیست
که داخل شود در خانه صدیق و یار خود پس بخورد از طعام او بدون رخصت و در
روایت دیگر وارد شده است که انحضرت از شخصی پرسید که ایا احدی از شما خود را
داخل میکند در آستین مصاحب خود یا جیب او که مال بردارد گفتند نه حضرت
فرمود که پس صدیق یکدیگر نیستند و ایضا از انحضرت منقولست که از جمله عظیم بودن
حرمت صدیق است که حق تعالی او را در انس و اعتماد و انبساط و ترک احتشام کرداینده است
بمنزله نفس و پدر و برادر و فرزند و از ابن عباس روایت کرده اند که صدیق بزرگتر است
از پدر و مادر زیرا که اهل جهنم در وقتی که استغاثه کردند استغاثه به پدران و مادران
نکردند بلکه گفتند نیست ما را شفاعت کنندگان و نه صدیق مهربان لَیسَ عَلَیکُم
جُنَاحٌ اَن تَاکُلُوا جَمِیعًا وَ اَشتَاتًا یعنی نیست بر شما باکی و حرجی در انکه بخورید با هم
پراکنده و متفرق و بدانکه ظاهر این ایه کریمه اینست که آدمی از خانه اینجماعت مطلقا
چیزی میتواند خورد و از مال ایشان و اکثر علما قید کرده اند این حکم را بانکه علم بعدم
رضای مالک نداشته باشد و اگر ظن قوی بعدم رضا داشته باشد خلاف کرده اند
و بعضی قید کرده اند بانکه باذن ایشان داخل خانه شده باشد و بعضی گفته اند که
که جایز است خوردن چیزهائی که اگر نخورند خوف فساد ان چیز باشد و این دو قید بسیار
بی وجهست و گویا از برای این تخصیصات را کرده اند و بنای حکم را بر این گذاشته اند
که در ین عمود تنها ظن برضای مالک حاصل است و گفته اند که چون ظاهر حال در
این خانها آنست که صاحب خانه راضی باشد بخوردن این را قایم مقام اذن صریح
کرد

کرداینده همچنانکه در صوری که قراین اذن واضحست رخصت طلبیدن قبیح و
سمج مینماید مثل انکه طعامی را نزد کسی حاضر کنند او بگوید رخصت میدهید که
ازاین طعام بخورم و بعضی گفته اند اموال از خداست و او اعلم بمصالح عباد و ایه
مطلق است چه میشود که حق تعالی از برای آدمی حقی در احوال خویشان و دوستان
قرار داده باشد و هرچند مالک نهی کند او تواند خورد چنانکه در جامع الجوامع
گفته است که از ائمه علیهم السلم رخصت خوردن در خانه اینجماعت بدون اذن ایشان
از باب رخصت کسی است که گرسنه باشد و داخل باغی شود از میوه ان باغ بخورد یا
در سفر بگله گوسفندی برسد و تشنه باشد از شیر انها بیاشامد و این توسعه ایست
که حق تعالی بر بندگانش کرده است و بعضی گفته اند که این آیه دلالت میکند بر اباحت
اکل زوجه از خانه زوج خود و اکل فرزند از خانه پدر و مادر و پدر و مادر از خانه
فرزندان پس اگر نفقه او بر ایشان واجب باشد و شرایط متحقق باشد احتیاج زیان
نیست مگر انکه زیاده از مقدار نفقه صرف کند و با عدم وجوب نفقه از شرط است
مگر انکه علم بعدم کراهت مالک داشته باشد و این سخن بسیار دور از کار است و اگر
و اگر اجماع متحقق نباشد بر عدم جواز در صورت نهی مالک یا علم بعدم رضا هیچ
تقیید در ایه ضرور نیست و الا بهمان قدر تقیید باید کرد و در روایت زراره وارد
شده است که زن بی رخصت شوهر میتواند خورد و در روایت جمیل وارد شده است
که زن میتواند خورد از خانه باد و برادر مؤمن و تصدق کند و بعضی از راه قیاس
بطریق اولی استدلال کرده اند بر جواز تصرف در مال این جماعت که در ایه مذکور
شده است هرگاه کمتر باشد از خوردن مانند نشستن در خانه ایشان و نماز بر روی
فرشهای ایشان و وضو ساختن با آب ایشان و سایر ضروریات مولف گوید در اموال ایشان
اگرچه روایت سابق دلالت بر جواز بردن آستین و جیب صدیق مینمود اما بمجرد آن

روایت تحقیق عمومات آیات واخبار مشکل است بلی از احادیث معتبره ظاهر میشود
که مردم را در نهرها وقنوات خوردن ووضو وغسل واستنجا وسایر استعمالات
ضروریه که ضرر عظیم بمالك نداشته باشد بوده باشد چنانچه منقولست که سه چیز است
که همه مردم در آن مساویند آب وآتش یعنی هیزم از برای سوختن از کوهها وصحراها که
ضرری بمالك نداشته باشد وتیمم کردن از انها چنانکه متواتر است از حضرت رسول
صلی الله علیه واله وسلم که خدا زمین را از برای امت من محل سجده یعنی نماز کردانیده است
وتجویز کرده اند که وصی وقیم مال ایتام اجرت المثل عمل خود را بردارد با احتیاج
یا مطلقا واحوط آنست که اقل امرین از خرج ضروری واجرت المثل را بردارد ودویم
مشهور میان علما آنست که جایز است که ادمی را که بخورد از انچه بر او میکذارد واز میوه
درخت خرما وسایر درختان میوه دار یا بوستان خربزه وخیار وامثال اینها یا خوشه
کندم وجو واشباه اینها حتی انکه شیخ طوسی بر این دعوی اجماع کرده است واحادیث
بر جواز دلالت میکند وبعضی جایز ندانسته اند باعتبار حدیث صحیح که بر منع وارد شده است
وانها که تجویز کرده اند قید کرده اند که بقصد خوردن نرود وافساد نکند وباخود
برندارد وعلم وظن بکراهت مالك نداشته باشد واحوط آنست که تا قراین رضای
مالك نباشد نخورد ومشهور میان علما آنست که صیدی که از برای قوت وتجارت
وغرض محض لهو وسیر نباشد حرامست وقسم یاد کردن به بیزاری از خدا ورسول و
ائمه هدی صلوات الله علیهم حرامست وبعضی موجب کفاره دانسته اند وحرامست
زنانرا در مصیبتها طپانچه بر رو زدن وروراخراشیدن وموراکندن وبریدن و
ایضا مشهور جامه چاك کردن است مردان وزنانرا از برای زن وشوهر وسایر اقارب
وبعضی تجویز کرده اند کریبان چاك کردن را بر پدر وبرادر وروایت معتبر وارد ودر
بعضی از روایات تجویز جامه دریدن زن بر شوهر وارد شده است وبعضی جامه دریدن

زنرا مطلقا تجویز کرده اند وظاهر بعضی از اخبار کراهتست واحوط ترکست و
مشهور آنست که زنرا بدون ضرورت تراشیدن سر حرامست وطبیب حاذق را
جایز است طبابت کردن وهمچنین جراحی کردن وبریدن سلعها اکر ظن تلف
نباشد وچشم را دارو کشیدن ومیل زدن وتراشیدن یا امثال اینها با احتیاط
وغیر حاذق را هیچیك از اینها جایز نیست ومشهور آنست که حرامست مرد وزن نا
محرم در یك حجره باشند بی انکه ثالثی با ایشان باشد ومصافحه نامحرم مکر انکه جامه با ایشان باشد
واکر با جامه مصافحه کند دستش را نفشارد وبا غیر زوجه وکنیز خود در یك
لحاف برهنه خوابیدن حرامست خواه دو مرد وخواه دو زن وخواه مرد وزن و
خواه خویش وبیکانه وخواه محرم وخواه نامحرم واحوط آنست که دو مرد ودو زن
وزن محرم نیز با جامه در زیر یك لحاف نخوابند واکر بخوابند لحاف را در میان
ته کنند وابن بابویه از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که حضرت
رسول صلی الله علیه واله وسلم فرمود که پسر وپسر را وپسر ودختر را ودختر ودختر را
بعد از ده سال باید جدا کنند از یکدیکر در خوابیدن ودر یك رخت خواب نخوابند
وکفته است در روایت دیکر وارد شده است که بعد از شش سال باید رخت
خواب ایشان جدا کنند وشیخ یحیی بن سعید در جامع کفته است که چون دختر
شش ساله شود جایز نیست که نامحرم را که او را ببوسد ودر بر کیرد واحوط آنست
که پنجساله را نیز نبوسد ودر بر نکیرد ودر دامن ننشاند چنانکه در روایتی وارد شده است
ودر اکثر اخبار نهی از بوسیدن ودر بر کرفتن ودر دامن نشاندن دختر شش ساله
وارد شده است وشاید در ما بین پنج وشش مکروه باشد ودر داخل شدن انجا
واجبست رخصت طلبیدن ومستحب است که سلام کند وظاهرا جواب این سلام
واجب نباشد چنانکه حق تعالی فرموده است ای کروهی که ایمان آورده اید داخل شوید

درخانهای غیرخانهای خود تا آنکه خبر کنید یا رخصت بگیرید و عامه از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده اند که تکلم کنند بگفتن سُبحانَ الله یا اَلحَمدُ لله
یا اللهُ اَکبَر یا تنحنح بکنند که خبردار کنند اهل خانه را پس فرمود سلام کنید بر اهل آن خانه
با آنکه سه مرتبه بگویید اَلسَّلامُ عَلَیکُم داخل شوم اگر رخصت بدهند داخل شود و
الا برگردد پس فرمود و این سلام کردن و رخصت گرفتن بهتر است از برای شما
شاید متذکر شوید احکام الهی را پس اگر بیابید در خانه احدی را پس داخل شوید تا رخصت
دهند شما را اگر گویند شما را که برگردید پس برگردید این پاکیزه تر است از برای شما و خدا
بکردهای شما داناست بر شما نیست گناهی که داخل شوید در خانهای که محل سکنی مخصوص
مردم نیست مانند رباطها و کاروانسراها که در آنها تمتعی از برای شما هست یا متاعی
برای فروختن گذاشته اید که هرکه خواهد بخرد و خدا میداند آنچه را اظهار میکنند
و دور نیست دیوانخانهای اکثر مردم که قرار این اذن در دخول آنها باشد این حکم داشته
باشد و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که رخصت طلبیدن
سه مرتبه است اول را میشنوند دویم را حذر میکنند و در سیم اگر خواهند رخصت
میدهند و اگر خواهند رخصت نمیدهند پس آنکه رخصت طلبیده برمیگردد و بسند
صحیح از آنحضرت منقولست که استیناس که حق تعالی فرموده است نعل بر زمین زدن و
سلام کردن است و علی بن ابراهیم از آنحضرت روایت کرده است که بیوت غیر مسکونه
که رخصت طلبیدن در کار نیست حمامهاست و کاروانسراها و آسیاها در اینها بی رخصت
داخل میتوان شد و کلینی بسند معتبر روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام که نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از آنکه داخل شوند مردان
بر زنان نامحرم مگر برخصت اولیا ایشان که اختیار ایشان با آنهاست و ایضا بسند
صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که باید رخصت بطلبد

مرد چون خواهد داخل خانه پدر شود و پدر هرگاه که خواهد داخل خانه پسر شود
در کار نیست که رخصت بطلبد و بسند دیگر روایت کرده است که پرسیدند
از آنحضرت که میباید رخصت بطلبد فرمود بلی من نزد پدرم رخصت میطلبیدم
و مادرم نزد او نبود و فوت شده بود و زن پدرم نزد او بود و من کودک بودم رخصت
میطلبیدم که مبادا او با پدرم خلوت کرده باشد و راضی برفتن من نباشد و اگر سلام
کند بهتر و نیکوتر است و ایضا بسند صحیح روایت کرده است از آنحضرت که میباید
مرد رخصت بطلبد بر دختر و خواهرش اگر شوهر داشته باشند و در حدیث دیگر
فرمود که کسی که بالغ باشد داخل نشود در خانه مادرش و نه خواهرش و نه خاله اش
و نه سایر محارمش مگر باذن ایشان و تا سلام نکند رخصت نمیدهند و سلام
طاعت خداست و باز حق تعالی فرموده است که ای گروه مومنان باید رخصت بطلبند
از شما آنها که بنده و ملک یمین شمایند و آنها که بحد بلوغ نرسیده اند از شما یعنی از آزادان
سه مرتبه در هر شب و روز پیش از نماز صبح و وقتی که جامهای خود را میگذارید که
خواب قیلوله بکنید در وقت گرمی هوا و در وقت نماز خفتن اینها سه وقتند که
مظنه آنست که خود را خواهید مستور دارید نیست بر شما و بر ایشان باکی که
رخصت بطلبند ایشان برگرد شما میگردند در اوقات دیگر از برای خدمت بعضی
از شما بر بعضی و بیکدیگر احتیاج دارید چنین بیان میکند خدا از برای شما آیات را
و خدا دانا و حکیم است و چون برسند اطفال ایشان بحد بلوغ بعضی آزادان پس باید
رخصت بطلبند در همه اوقات این مضمون آیاتیست که درین باب وارد و احکام
و فواید بسیار از اینها مستنبط میشود که اکثر علما متوجه آنها نشده اند حتی بعضی از مفسران
اینها را از آیات منسوخه دانسته اند و اخبار معتبره دلالت میکند بر آنکه منسوخ نیستند
و بعضی از فواید را باید مذکور ساخت اول آنکه حق تعالی امر کرده است ممالیک را که در این

باب رخصت بطلبند مراد کنیزانند واحادیث ما نفی این میکند وخلاف ظاهر آیه
نیز هست وبعضی گفته اند غلامانند ودر حدیث زراره صریحست در آنکه مراد غلامانند
وبر کنیزان داخل نیستند وبعضی گفته اند غلامان وکنیزان هردو داخلند وحدیث
صحیح فضیل بن یسار صریحست در این ممکن است که نسبت بکنیزان محمول بر استحباب
باشد یا تقیه دویم آنکه این آیه دلالت میکند بر آنکه غلام نیز مانند اطفال محرم باشند
والا فرقی میان ایشان وآزادان باشد ومؤید قول جماعت میشود که غلامان وخواجه
سرایان را محرم میدانند سیم آنکه تکلیف اطفال باستیذان با آنکه ایشان مکلف
نیستند چه معنی دارد بعضی گفته اند مراد مخاطب اولیای ایشانست که ایشانرا امر
باین بکنند وآنکه فرموده است باکی بر شما وبر ایشان نیست اشعار باین دارد وبعضی
گفته اند که این بر سبیل استحبابست وتکلیف استحبابی نسبت بایشان میباشد واول
اظهر است بر هر تقدیر مراد صبی ممیز است که تمیز میان نیک وبد عورت وغیر عورت
کند چهارم گفته اند که تخصیص این اوقات ثلثه از برای آنست که هر یک مظنه کشف
عورت واکثر بدنست اما پیش از نماز صبح از برای آنکه وقتی است که از خواب برمیخیزند
وسرها میگشایند وتبدیل جامه شب بجامه روز میکنند وهمچنین وقت ظهر وقت
قیلوله ومضاجعت با یکدیگر وانداختن بعضی از جامها وهمچنین بعد از عشا تبدیل
جامه روز است بجامه شب ومضاجعت با یکدیگر با زنان وبعضی گفته اند در این
اوقات جماع میکرده اند که نماز با غسل بکنند از این جهت منع از دخول بدون اذن شده است
وکلینی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که میباید خادم
تو چون بحد بلوغ برسد رخصت بطلبد بر در سه وقت عورت هر چند خانه او در میان
خانه تو باشد وخدا از برای این امر کرده است که در این اوقات رخصت بطلبند که اینها
ساعت غفلت وخلوت اند ثم طوافون علیکم تاکید وتعلیل استیذانست از برای آنکه دیگر

این سه وقت رخصت گرفتن ایشان در کار نیست زیرا که چون شما را با ایشان احتیاج
وایشانرا بشما رجوع هست اگر همه اوقات باید رخصت بطلبند کار بر شما وایشان
دشوار میشود واز جمله احکام ضروریه حکم سلام وجواب سلامست حق تعالی میفرماید
وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا یعنی هرگاه تحیت کنند شما را بنوعی
از انواع تحیتها پس تحیت کنید شما به نیکوتر از آن تحیت یا رد کنید آنرا بدرستی که خدا
بر همه چیز حساب کننده وشاهد است واز برای بیان مفاد این آیه تحقیق چند مطلب ضرور است
اول خلافست در معنی تحیت بعضی گفته اند که هر دعا وتحیتی که در این داخل است و
بعضی گفته اند هر نیکی از قول وفعل را شاملست چنانکه ظاهر کلام علی بن ابراهیم در
تفسیرش اینست وبعضی گفته اند مراد بخشش است تا باید از پس دهند یا عوض زیاده
از آن بدهند واین بسیار ضعیفست واز اخبار معتبره ظاهر میشود که یا مراد خصوص
سلامست یا هر سلام ودعا واکرامی را شاملست چنانکه بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه منقولست که اگر یکی از شما عطسه کند بگوئید یرحمکم الله واو در جواب
بگوید يَغْفِرُ اللهُ لَكُمْ وَيَرْحَمُكُمْ پس حضرت استشهاد باین آیه فرمودند وابن شهر آشوب
روایت کرده است که جاریه حضرت امام حسن علیه السلام یک دسته گل از برای آنحضرت
آورد حضرت اورا آزاد کرد واز سبب آن پرسیدند حضرت فرمود خدا ما را چنین
تادیب فرموده است وبهتر از آن گل آزاد کردن او بود وکلینی بسند صحیح از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که در جواب کتابت واجبست مانند رد
سلام واخبار در این باب بسیار است ودر مجمع البیان از ابن عباس روایت کرده است
که تحیت باحسن در صورتیست که سلام کننده باشد پس اگر مسلمان سلام کند بگوید
السَّلَامُ عَلَيْكُمْ ودر جواب بگوئی وَعَلَيْكُمُ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ تحیت باحسن
کرده واین منتهای سلامست واگر کافر سلام کند میگوئی وَعَلَيْكُمْ وبعضی گفته اند

هر دو از برای مسلمانانست و روایت کرده اند که مردی نزد حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم آمد و گفت السَّلامُ عَلَیْکَ حضرت گفت وَعَلَیْکَ السَّلامُ وَرَحْمَةُ الله
پس دیگری آمد و گفت السَّلامُ عَلَیْکَ وَرَحْمَةُ الله حضرت گفت وَعَلَیْکَ السَّلامُ
وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ حضرت گفت وَعَلَیْکَ صحابه گفتند یا رسول الله برای اول و دویم
زیاد کردی و از برای سیم زیاد نکردی فرمود که سیم چیزی از تحیت از برای من نگذاشت
پس مثل او ابراورد کردم و بالجمله سلام البته داخل تحیت است و جوابش واجب است
و تحیتهای فعلی مذکور خواهد شد انشاء الله دویم بعضی از اصحاب گفته اند که اگر بگوید
السَّلامُ عَلَیْکَ یا عَلَیْکُمُ السَّلامُ صحیح است و واجبست رد آن و علامه رحمه الله گفته است
اگر عَلَیْکُمُ السَّلامُ بگوید جوابش واجب نیست زیرا که این سلام نیست بلکه جواب
سلامست و مؤید اینست آنکه عامه روایت کرده اند شخصی نزد حضرت رسول صلی
الله علیه و آله و سلم آمد و گفت عَلَیْکَ السَّلامُ یا رسول الله حضرت فرمود عَلَیْکَ
السَّلامُ تحیت مردهاست چون سلام کنی سلام عَلَیْکَ بگو پس آنکه جواب تو میگوید
السَّلامُ و همچنین خلاف کرده اند در سَلاماً و اَلسَّلامُ و سَلامی عَلَیْکَ و سَلامُ اللهِ
عَلَیْکَ و ظاهر ابن ادریس آنست که در هیچیک از اینها و امثال اینها رد سلام واجب نیست
و عموم آیه شامل اینها هست و وجوب رد اظهر است سیم خلافست در آنکه آیا متعین است
در غیر نماز در جواب بگوید عَلَیْکُمُ السَّلامُ بتقدیم علیکم ظاهر علامه در تذکره آنست
و اگر سلام کننده یک کس باشد عَلَیْکَ السَّلامُ و او را به بیند از دو بگوید عَلَیْکُمَا السَّلامُ
صحیح است و گفته است اگر دو کس بیکدیگر برسند و هر یک بدیگری بر هر یک جواب
سلام دیگری واجبست تا اینجا کلام علامه بود و ابن ادریس و جمعی را اعتقاد آنست که
سَلامٌ عَلَیْکُمْ در جواب کافیست و این اقوی و اظهر است چنانچه در حسنه ابراهیم بن
هاشم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که اگر مسلمانی بر شما سلام

کند بگوید سَلامٌ و اگر کافری بر شما سلام کند بگویید عَلَیْکَ چهارم ظاهر کلام
اکثر اصحاب آنست که رد با حسن واجب نیست چنانکه ظاهر آیه و اخبار معتبره است
و اخباری که دلالت میکند بر آنکه اگر سلام کننده مؤمن باشد رد با حسن واجب است
از طرق عامه است و محل اعتقاد نیست پنجم دعوای اجماع کرده اند که رد سلام واجب
کفائی است نه عینی پس رد یکی از دیگران ساقط میشود اما شرطست که آنکه جواب
میگوید داخل آنها باشد که بر ایشان کرده است پس اگر غرض سلام کننده شخصی خاصی سلام
باشد و او باید جواب و بجواب دیگران ساقط نمیشود و مکروهست کسی را که بر جمعی
داخل شود مخصوص کرده اند بعضی را بسلام بلکه باید بر همه سلام کند و مقصودش
سلام بر همه باشد و خلافست در آنکه رد کردن صبی ممیز از دیگران باشد ساقط
میشود یا نه و احوط آنست که اکتفا نکنند و ظاهر آیه وجوبست ششم مشهور آنست
که وجوب رد فوریست و کسی که تاخیر کند گناه کار است و بعضی گفته اند بر ذمه
او میماند مانند سایر حقوق تا ادا کند هفتم اکثر علما گفته اند که واجبست جواب را
بسلام کننده بشنواند در غیر حال نماز تحقیقاً اگر کر نباشد و تقدیراً اگر کر باشد یعنی
چنان بگوید که اگر کر نباشد بشنود و دور نیست که در کر باید اشاره یا حرکتی بکند
که بر او معلوم شود که جواب گفته است و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق
منقولست که چون سلام کند احدی از شما باید بگوید تا نگوید سلام کردم و بر من
رد نکردند و شاید سلام کرده باشد و بایشان نشنوانیده باشد و کسی که رد سلام
کرده باشد بلند بگوید و علامه رحمه الله گفته است که اگر ندا کند از پس دیواری یا پرده
و بگوید السَّلامُ عَلَیْکُمْ یا فلان یا نامه بنویسد و در آن نامه بر او سلام کند یا رسولی
بفرستد و بگوید سلام مرا بفلان برسان و نامه یا رسالت باو برسد بعضی از عامه گفته اند
واجبست جواب و بعد از آن ترجیح داده است که اگر ندا را بشنود واجبست جواب در

صورتهای دیکر واجب نیست وکلام او متین است وبعد ازان کفته است که انچه
مردم عادت کرده اند در هنکام برخواستن از مجلس و مفارقت از جمعی سلام میکنند
وان دعاست نه تحیت وجواب ان واجب نیست سنت است که از کلام علامه
رحمه الله ظاهر میشود که سلام هنکام مفارقت مستندی ندارد و حمیری در قرب
الاسناد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت
رسول صلی الله علیه و اله وسلم فرمود که هرکاه مردی از مجلس خود برخیزد باید وداع کند
برادران خود را بسلام اکر بعد از رفتن او در حرف چیزی شروع کنند شریک ایشان
خواهند بود در ثواب ان واکر در امر باطلی شروع کنند کناهش بر انها خواهد بود بر او
کناهی نخواهد بود و در جامع الاخبار از حضرت رسالت صلی الله علیه و اله وسلم
روایت کرده است که اکر احدی از شما از مجلس خود برخیزد و وداع کند ایشانرا بسلام وکویا
باعتبار ضعف این احادیث بنابر طریقه اعتنا باینها نکرده است و دور نیست که
از برای اثبات استحباب استدلال باین اخبار توان کرد و بعموم این آیه استدلال
و وجوب جواب میتوان کرد هشتم بعضی کفته اند که حرامست سلام زن بر اجنبی
بنابر انکه صدای زن عورتست واکثر متاخرین در این باب توقف کرده اند بنابر انکه
دانستی که حرمت شنیدن صدای زن بدون شهوت ثابت نیست اما بر زن جوان سلام
کردن کراهتی دارد چنانکه کلینی و غیر او بسند حسن بلکه صحیح از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم سلام میکرد بر زنان
و ایشان جواب میکفتند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه سلام میکرد و میفرمود
میترسیدم خوش آید مرا صدای او پس داخل شود از کناه بر من زیاده از انچه طلب میکنم
از اجر و ثواب وکویا حضرت امیر از برای تعلیم دیکران میکرده اند و بنابر قول جمعی که سلام
بر اجنبی را حرام میدانند خلافست که اکر سلام کند جواب سلام او واجبست یا نه و اظهر

وجوب است در جمیع این صورت نهم خلافست که آیا ابتدای سلام بر اهل ذمه میتوان
کرد یا نه اکثر علما کفته اند جایز نیست و خلافی در میان ایشان ظاهر نیست و احادیث
در نهی وارد شده است اما اکر اجماعی نباشد جزم بحرمت مشکل است و علی ای حال
باید مقید ساخت بغیر حال ضرورت و مصلحت چنانکه کلینی بسند صحیح از عبد الرحمن
بن حجاج روایت کرده است که کفت عرض کردم بخدمت حضرت امام موسی کاظم علیه السلم
که مرا خبر ده اکر محتاج شود بطبیب نصرانی بر و سلام کنم حضرت فرمود بلی دعای تو
باو نفعی نمیرساند و ایضا بسند صحیح نیز این مضمون را روایت کرده است و علامه رحمه الله
کفته است که سلام نباید کرد بر اهل ذمه ابتدا و اکر سلام کند بر او ذمی یعنی کافری که
در امان باشد یا کسی او را نشناسد و بعد از سلام معلوم میشود که ذمی بوده است
جواب او بکوید بغیر سلام بانکه بکوید هداک الله یعنی هدایت کند ترا خدا یا انعم الله
صباحک یعنی خدا نیکو کرداند صباح ترا یا اطال الله بقائک یعنی دراز کرداند خدا
بقای ترا و اکر رد سلام بکند بکوید و علیک تمام شد کلام علامه و بسند حسن
کالصحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلم منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و اله
وسلم فرمود که اکر مسلمان بر شما سلام کند بکویید علیک و بسند موثق از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فرمود که ابتدا نکنید اهل کتاب را بتسلیم و اکر سلام کنند بر شما بکویید و علیکم و بسند
موثق دیکر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که اکر یهودی و نصرانی و مشرک
بت پرست بر کسی سلام کند و او نشسته باشد بکوید علیکم و در حدیث موثق کالصحیح
فرمود بکو علیک پس از این احادیث معتبره معلوم شد که کفار را مطلقا ابتدا بسلام
نباید کرد و احادیث دیکر در این باب بسیار است مکر در حال حاجت و ضرورت و
در جواب ایشان باید کفت علیک یا و علیک یا علیکم و علیکم با واو و بدون او و هر دو

جایز است و بعضی از عامه با او ورا تجویز نکرده اند و ایا سلام تمام بر ایشان میتوان کرد
بعضی حرام میدانند و احوط ترکست و ایا جواب ایشان یکی از ان انجا که مذکور شد
واجبست خلافست و احوط انست که ترک نکند و ان عبارات غیر سلام که علامه رحمه الله
گفته است و در اخبار ندیده ام و کلینی روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه السلم
که بحضرت امام جعفر صادق علیه السلم گفتند چگونه دعا کنیم از برای یهودی و
نصرانی فرمود میگوئی با او بارك الله لك فی دنیاك یعنی خدا برکت دهد از برای تو
در دنیا و از خالد قلانسی روایت کرده است که بحضرت امام جعفر صادق علیه السلم
عرض کردم که ملاقات میکنم با ذمی و با من مصافحه میکند فرمود که دست خود را بخاك
یا دیوار بمال گفتم مصافحه با ناصبی و دشمن اهل بیت چه کنم فرمود که دست خود را
بشو و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که اگر مجوسی
مصافحه کند دست خود را بشوید و وضو بسازد و در حدیث موثق یهودی و نصرانی
فرمود که از پس جامه با او مصافحه کند و اگر با دست مصافحه کند دست را بشوید و اکثر
علما شستن را حمل کرده اند بر انکه برطوبت باشد و بر خاك مالیدن را بر انکه به یبوست
باشد و اخیر را حمل بر استحباب کرده اند در هم سلام و ابتدا بسلام فضیلت بسیار وارد
شده است و این رساله گنجایش انها ندارد و از انحضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقول است
که ابتدا کننده بسلام اولی است بخدا و رسول و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
منقولست که در سلام هفتاد هزار حسنه هست شصت و نه حسنه از برای ابتدا
کننده است و یك حسنه از برای جواب گوینده و از حضرت رسول صلی الله علیه و اله
و سلم منقولست که بخیل ترین مردم کسیست که بخل نماید بسلام و احادیث بسیار در
فضیلت افشای سلام وارد شده است و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلم روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم فرمود

که افشای سلام آنست که بخل نورزد بسلام برای احدی از مسلمانان و از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلم روایتست که از جمله تواضع آنست که سلام کنی بر هر که ملاقات
کنی و از حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم منقولست که چون ملاقات کنید یکدیگر را
ملاقات کنید بسلام و مصافحه و چون متفرق شوید جدا شوید باستغفار و در حدیث معتبر
دیگر فرمود که از جمله حق مسلمانان آنست که سلام کند بر او هر گاه او را ملاقات کند و کلینی
از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که سلمان رضی الله عنه میگفت که افشا
کنید سلام خدا را بدرستی که سلام خدا بظالمان نمیرسد بعضی از برای ظلم ترك سلام
میکنند و احادیث در افشای سلام بسیار است و در بعضی از اخبار استثنای بعضی
وارد شده است چنانکه در قرب الاسناد روایت کرده است که از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه کراهت داشت
از رد سلام در حال خطبه امام و ابن بابویه در خصال از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت کرده است که سه کسند که بر ایشان سلام نباید کرد کسی که با جنازه
راه رود و کسی که پیاده بنماز جمعه رود و کسی که در حمام باشد و ایضا از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که
رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نهی کرد از انکه سلام کنند بر چهار کس بر مست
در هنگام مستی و بر کسی که صورتها میسازد و بر کسی که نرد بازی میکند و من زیاد میکنم
پنجم را نهی میکنم از انکه سلام کنند بر شطرنج باز و ایضا روایت کرده است از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام از پدران خود علیهم السلام که شش کسند که بر
ایشان سلام نباید کرد یهودی و مجوسی و نصرانی و شخصی که بر غایط باشد و کسی که بر
خوان شراب نشسته باشد و بشاعری که در شعر خود فحش بزنان محصنه
عفیفه گوید و بر انها که بجوش طبعی مادران یکدیگر را فحش میگویند و ایضا از

حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده اند که شش کس اند که سلام کردن
بر ایشان سزاوار نیست یهودی و نصاری و انها که نرد و شطرنج بازی میکنند و انها که
شراب میخورند و بربط و طنبور مینوازند و انها که بمادران یکدیگر دشنام میدهند
ببازی و شعر او ایضا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم از پدرش علیهم السلم
روایت کرده است که سلام نمیکند بر یهودی و نه بر نصاری و نه بر کبران و نه بر بت
پرستان و نه بر انها که بر خوانهای شراب نشسته باشد و نه بر شطرنج باز و نرد باز و نه
بر مخنث و نه بر شاعری که فحش بر زنان محصنه میکویند و نه بر نماز کذارنده زیرا که نماز
کذارنده رد سلام نمیتواند بکند و مستحب است و جوابش واجب است و نه بر کسی که سود
خورد و نه بر کسی که غایط نشسته باشد و کسی که در حمام باشد و نه بر فاسقی که علانیه
فسق کند و در باب نهی از سلام بر شطرنج باز مبالغه بسیار کذشت و بعضی از روایات
نهی از جواب سلام شارب الخمر وارد شده است و راویان اکثر این احادیث
عامی اند و عامه ازین باب احادیث بطرق بسیار روایت کرده اند و بعضی را اعتقاد
آنست که کسی که در بعضی ازین احوال سلام کند مثل حمام و وقت خطبه و در نماز
جوابش نیست و باین احادیث تخصیص آیه کریمه نمیتوان کرد و اکر سلام کند مسلمان
جوابش واجبست و نهی از سلام بر اینجماعت ممکنست محمول بر کراهت باشد یا کراهت
واقعی یا بمعنی اقل ثوابا چنانکه اخوند ملا احمد رحمه الله اورا احتمال داده است
و کراهت سلام در حمام وارد شده است که در صورتیست که لنک نبسته باشد و
بعضی از ائمه علیهم السلام در حمام سلام کرده اند و مشهور آنست که سلام کردن
بر کسی که نماز کند مکروه نیست و صاحب کنز العرفان کفته است که سلام نباید کرد
بر کسی که نرد و شطرنج بازی کند و بر کسی که غنا و خوانندگی کند و کسی که از روی لهو
و لعب کبوتر پراند و هر کس که مشغول بمعصیتی باشد و در کلام غیر او ندیدم امر

و دور نیست که اکر بقصد نهی از منکر ترک سلام کند خوب باشد و کفته است بعضی
از شافعیه و حنفیه کفته اند که ساقط میشود در سلام هر کاه در حال خطبه باشد
یا قراءت قران یا قضای حاجت یا در حمام و این ممنوع است زیرا که وجوب ساقط
نمیشود بسبب اشتغال بمند و بی بل اقوی نزد من آنست که مکروه هست سلام بر نماز
کذارنده زیرا که بسا باشد که او را مشغول کرداند از قیام بواجب اکر رد کند یا ترک
واجب اکر رد نکند و این قول علت هر دو ضعیف است یازدهم در آداب سلام است
سنت است که سلام بخطاب با جمع بکوید چنانکه کلینی بسند معتبر از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که سه کس اند که بر ایشان بصیغه جماعت رد
میباید کرد هر چند یکی باشد در وقتی که عطسه کند میکویید یَرْحَمُکُمُ اللهُ هر چند با او
غیر نباشد و مردی که بمردی سلام کند میکوید اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ و مردی که دعا از برای
مردی میکند میکوید عَافَاکُمُ اللهُ هر چند یکی باشد زیرا که با او غیر او هست و یعنی با او
ملائکه کاتبان اعمال و غیر انها هستند آدمی باید قصد همه بکند با آنکه میباید قصد نیز
بخطاب مذکر واقع شود اکر بصیغه جمع باشد چنانکه ظاهر کلام بعضی از اصحاب است و
بسند دیکر از انحضرت روایت کرده است که کسی که بکوید اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ ان باعث
ده حسنه است و کسی که بکوید سَلامٌ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکَاتُهُ سی حسنه است
و باید زیاد نرود سلام کننده و از برای جواب دهنده کویند زیادتی بکذارد و در جواب
نیز زیاده از قدر مقرری نکوید چنانکه کلینی بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه کذشت بر جماعتی که بر
ایشان سلام کرد ایشان کفتند عَلَیْکَ السَّلامُ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکَاتُهُ وَ مَغْفِرَتُهُ وَ رِضْوَانُهُ
حضرت فرمود تجاوز مکنید از برای ما از انچه ملائکه کفتند با پدر ما ابراهیم ایشان
کفتند رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکَاتُهُ عَلَیْکُمْ اَهْلَ الْبَیْتِ و مستحب است که سلام کند سواره بر پیاده

و ایستاده بر نشسته و طایفه کم بر بیشتر و خورد سال بر بزرکتر و اسب سوار
بر استر سوار و هر دو بر الاغ سوار و هر که داخل مجلس شود او باید سلام کند بر
اهل مجلس و اکر هر یک از اینها عکس کند جایز است چنانکه در احادیث بسیار وارد
شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم سلام میکرد بر اطفال و از دهم
حق تعالی فرموده است فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً
طَيِّبَةً یعنی هر کاه داخل شوید در خانه چند پس سلام کنید بر انفس خود تحیتی از
جانب خدا که از برای شما مقرر کرده است با برکت دنیا و آخرت و طیب و پاکیزه و موجب
طیب نفس شونده بدانکه خلافست در تفسیر آیه کریمه اول آنکه مراد سلام بر اهل آنخانه است
که کویا بمنزله جان شمایند از بابت لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ یعنی یکدیکر را مکشید و تَحِيَّةً
مِنْ عِنْدِ اللَّهِ اشاره بفضیلت سلام خواهد بود یعنی بروش جاهلیت صَبَاحُ الْخَيْرِ
وَمَسَاءُ الْخَيْرِ وَأَنْعِمْ صَبَاحًا و امثال اینها میکویید و سلام بکنید آن تحیتی است که خدا برای
شما پسندیده است و موجب برکت و طیب چنانکه علی بن ابراهیم روایت کرده است که اصحاب
حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم بنزد آنحضرت می آمدند میکفتند أَنْعِمْ صَبَاحًا
و این تحیت اهل جاهلیت بود پس حق تعالی فرستاده وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ
اللَّهُ یعنی و هر کاه ایند بنزد تو تحیت میکویند ترا بانچه تحیت نکرده است ترا بان خدا پس
حضرت فرمود بایشان که خدا بدل کرده است از برای ما این را به تحیتی که بهتر است از این
و آن تحیت اهل بهشت است بکویید السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دویم آنکه سلام بر اهل و عیال خود است
و ابن بابویه در معانی الاخبار از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که مراد
سلام مرد است بر اهل خانه در وقتی که داخل شود و ایشان جواب سلام او بکویند
اینست سلام بر انفس شما و در مجمع البیان این مضمون را از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت کرده است سیم آنکه مراد سلام بر خود است در وقتی که کسی در خانه

بلز

باشد بانکه بکوید السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ و علی بن ابراهیم در تفسیر
روایت کرده است که تفسیر این آیه که چون شخصی داخل خانه خود شود اکر کسی در انخانه
باشد سلام کند ایشانرا و اکر کسی نباشد بکوید السَّلَامُ عَلَيْنَا مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا و در بعضی
از نسخ چنین است که بعضی کفته اند که اکر کسی را نبیند بکوید السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ
اللَّهِ و قصد کند دو ملک را که با او میباشند و در خصال بسند معتبر از حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که هر کاه احدی از شما داخل شود بر اهل
خود سلام کند بکوید السَّلَامُ عَلَيْكُمْ و اکر او را اهلی نباشد بکوید السَّلَامُ عَلَيْنَا مِنْ
عِنْدِ رَبِّنَا و هر کاه برادر مؤمن تو بکوید حَيَّاكَ اللَّهُ بِالسَّلَامِ بکو حَيَّاكَ اللَّهُ بِالسَّلَامِ
وَأَحَلَّكَ دَارَ الْمُقَامِ و از حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم منقولست که هر کاه احدی
از امت مرا ملاقات کنی سلام کنی بر او تا عمر تو دراز شود و از ابن عباس روایت کرده اند
که مراد انست که چون داخل مسجد شوی بر اهل مسجد سلام کن و وجه سیم اظهر وجوه است
و مؤید آنست باحادیث معتبره و تکلفی در انفسکم نباید کرد و بنا بر این دور نیست که مراد
از آیه این باشد که سلام کنید بر خود از جانب خدا بانکه بکویید سلام بر ما باد از جانب
خدا پروردکار ما چنانکه ظاهر روایت حضرت امام محمد باقر علیه السلام است سیزدهم
خلافی نیست میان علمای امامیه که هر کاه که کسی در نماز باشد دیکری بر او سلام کند
واجبست بر او که تلفظ کند برد سلام و خلافست در آنکه اکر نکند نماز بکند نماز او
باطلست یانه بعضی کفته اند مطلقا مبطل نیست و بعضی تفاصیل دیکر کفته اند و در
بحار ذکر کرده ام و حکم ببطلان مشکلست و احوط اعاده است اکر جواب نکوید مطلقا
و ظاهرا فوریت در رد سلام معتبر است آنست که تعجیل کند بحیثیتی که او را تارک رد سلام
نکویند پس اکر سلام در اثنای کلمه یا کلامی واقع شود تمام کردن ان کلمه یا کلام منافات
با فوریت ندارد چهاردهم مشهور میان علما آنست که اکر سلام کند کسی بر آدمی در نماز

بلفظ سلام سَلامٌ عَلَيْكُمْ واجبست که جواب مثل ان باشد وجایز نیست جواب بِعَلَيْكُمُ
السَّلامُ وابن ادریس گفته است بهتر است بهر لفظی از الفاظ سلام که جواب بگوید خوبست
ومتابعت مشهور اولی واحوطست واگر بجای عَلَيْكُمْ عَلَيْكَ بگوید در حصول رد تردد است
واگر سلام کننده عَلَيْكُمُ السَّلامُ بگوید بعضی گفته اند جواب او نیست مگر آنکه در جواب
قصد دعا کند واو مستحق دعا باشد وعلامه در این باب مسئله تردد کرده است
واگر جایز باشد جواب ایا واجبست یا مستحب خلافست ووجوب خالی از قوتی نیست
وبر تقدیر وجوب ایا متعین است سَلامٌ عَلَيْكُمْ یا جواب بمثل جایز است اخبار صحیحه
دلالت میکند بر آنکه جواب بمثل اولی است هر چند معارض دارد وقول بتخییر خالی
از قوتی نیست پانزدهم اگر تحیات دیگر را بغیر سلام در غیر حال صلوات بگوید مانند شب
بخیر است وصباح الخیر وانعم صباحاً وامثال اینها خلافست که جواب واجبست یا نه
واحوط بلکه اظهر آنست که جواب بگوید یا بمثل یا بعبارت نیکوتر یا بسلام نظر بعموم
آیه وبعضی از اخبار واگر سلام در جواب بگوید احوط آنست که تحیت گوینده جواب سلام
بگوید وباین سبب بغیر سلام جواب گفتن مفسده اش کمتر است اگر چه متابعت
سنت در این بیشتر است واگر این عبارات کسی بشخصی بگوید یا بالحن بگوید مثل سام علیك
وسرام علیك وامثال اینها وابن ادریس ومحقق گفته اند جایز نیست او را جواب گفتن
ومحقق رحمه الله گفته است اگر دعا کند برای او ومستحق دعا باشد وقصد دعا کند
نه رد سلام منع نمیکنم از آن وعلامه قدس سره گفته اگر سلام کننده سَلامٌ عَلَيْكُمْ بگوید
رد کند مثل آنرا نگوید وعَلَيْكَ السَّلامُ از برای آنکه عکس اولیست وحضرت امام جعفر
صادق علیه السلام در جواب کسی که پرسید از مردی که بر او سلام میکنند ودر نماز
فرمود که سَلامٌ عَلَيْكُمْ میگوید ونمیگوید وعَلَيْكُمُ السَّلامُ از برای آنکه عمار بحضرت رسول
صلی الله علیه وآله وسلم سلام کرد وحضرت چنین جواب فرمود پس علامه گفته است

اگر سلام کند بر او بغیر سَلامٌ عَلَيْكُمْ اگر نام تحیتی برده است جایز است بهمان لفظ
وسَلامٌ عَلَيْكُمْ برای عموم آیه واگر تحیتی نبرده است جایز نیست در جواب او
واگر دعا کند از برای او واگر مستحق دعا کند نه رد سلام ودر مختلف رد را واجب
دانسته اند ومسئله در غایت اشکالست وجواز رد بمثل دعا خالی از قوتی نیست
واگر جواب بتحیت عربی وسلام صحیح بگوید بقصد دعا بعید نیست که جایز باشد
واحوط آنست که اگر بچنین بلیه گرفتار شود اعاده نماز بکند خواه جواب بگوید وخواه
نگوید شانزدهم اگر بر کسی سلام کنند در اثنای نماز مشهور آنست که جواب را میباید
بلند بگوید که باو بشنواند اگر ممکن باشد وظاهر کلام محقق در معتبر آنست که شنوانیدن
در نماز واجب نیست وظاهرا مانند غیر نماز باید باو بشنواند یا اشاره بکند که او بفهمد
که جواب او گفته واخباری که دلالت بر عدم وجوب شنوانیدن میکند شاید محمول بر
تقیه باشد چنانکه شهید رحمه الله در ذکری گفته است زیرا که مشهور میان عامه آنست
که جواب واجب نیست مطلقا وعلامه در تذکره گفته است که اگر مقام ضرر باشد
وتقیه کند سلام را آهسته میان خود ونفس خود که ثواب رد داشته باشد واز
ضرر مخالفان نیز خلاص شده باشد هفدهم اگر دیگری جواب سلام را بگوید واو در نماز
باشد آیا جایز است که او نیز جواب سلام بگوید سنت است یا جایز نیست مگر
بقصد دعا چنانکه گذشت ودور نیست وترک احوط وسخن را در این مسئله بسطی
دادیم از برای آنکه اکثر اوقات آدمی محتاج باحکام ان میباشد واکثر علما متعرض اینها
نشده اند وبنا بر احتمالی که از مفسران داده اند که آیه کریمه شامل هدیه بوده باشد اگر
بعضی از احکام ان نیز مذکور شود مناسب است بدانکه مشهور میان علما آنست که کسی
چیزی بکسی ببخشد وعوض آنرا دادن واجب نیست واز شیخ طوسی رحمه الله نقل
کرده اند که مطلق هبه مقتضی عوض است که هبه پست تر نسبت به بلند تر باشد مقتضی

عوض هست و میباید اقلا مثل انرا عوض بدهد و تا عوض ندهد تصرف دران جایز نیست
و این دو قول بعید و نادر است و تفصیلش آنست که کسی که چیزی می بخشد یا شرط عوض
میکند یا شرط عدم عوض میکند یا مطلق میگذارد اگر شرط عدم عوض کرده باشد
عقد از جهت واهب جایز خواهد بود و اختیار فسخ دارد و اگر شرط عدم عوض کرده
باشد باید بان شرط عمل کند انچه پس اگر تعیین عوض کرده است لازم میشود پس
اگر قبول کننده هبه انچه شرط شده است دارد و واهب قبول کرد هبه لازم میشود و فسخ
نمیتوان کرد و آیا لازم است که قبول کند عوض را خلافست و اظهر آنست که لازم نیست
و میتواند قبول نکند و فسخ کند هرچند متهب عوض را بدهد و اگر شرط عوض مطلق
کرده باشد و تعیین نکرده باشد اگر برضای یکدیگر مبلغی اتفاق کنند لازم میشود و اگر
اتفاق نکنند ظاهرتر آنست که بر متهب لازم باشد مثل انچه بخشیده یا قیمت انرا اگر اراده
لزوم هبه داشته باشد و آیا قیمت موهوب در وقت قبض موهوب اعتبار دارد یا قیمت
ان در وقت دادن عوض خلافست و ایضا خلافست که بر متهب واجبست وفای بشرط
یا مخیر است دران و در رد عین و فروع اینمسئله بسیار است و مشهور میان علما آنست
که حرامست رو بقبله و پشت بقبله کردن در حال بول و غایط و بعضی مکروه میدانند و
ایضا حرامست جنب و حایض را مس کتابت قران و اکثر مس اسماء خدا و انبیاء و ائمه علیهم السلام
را نیز حرام دانسته اند و حرامست ایشانرا خواندن چهار سوره که سجده واجب دارند و ابعاض
انهارا و حرامست داخل شدن ایشان در مسجد الحرام و مسجد رسول مطلقا و لبث کردن در
سایر مساجد و گذاشتن چیزی در انها و احوط آنست که با جنابت و حیض داخل مشاهد
مشرفه رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم نشوند و در مس کتابت قران برای محدث
خلافست و احوط آنست که مس کتابت قران و اسمای شریفه نکنند و غلام و کنیز و زجر را
بدون جرمی و خیانتی زدن و آزاد کردن جایز نیست و بعضی گفته اند حرامست تادیب کودک

و غلام و کنیز زیاده از ده تازیانه و اکثر مکروه دانسته اند و در روایتی وارد شده است
که حد تادیب ایشان پنج تازیانه یا شش تازیانه است و در روایات دیگر در تادیب اطفال
سه مرتبه وارد شده است و در حدیث صحیح وارد شده است که هر که بزند مملوکی را بمقدار
حد بغیر آنکه موجب حدی از او صادر شود زننده را کفاره نیست بغیر آزاد کردن آن مملوک
و ظاهر کلام شیخ طوسی رحمه الله آنست که این را واجب میداند و در حدیث صحیح وارد شده است
که محرم غلام خود را تادیب میتواند کرد تا ده تازیانه و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است
قبول میتواند کرد قول کودک را در هدیه و رخصت دخول خانه و از جمله محرمات صید حرم است
که بر محل و محرم هر دو حرامست و صید صحرا مطلقا بر محرم حرامست و هر نجسی حرامست خواه بالاصاله
نجس باشد یا بملاقات نجاستی نجس شده باشد و هر معجونی و مرکبی حرام دران داخل کرده
باشند و فریادرسی مظلومان و رفع ظلم کردن از ایشان با قدرت واجبست و اگر قادر بر
یاری نبوده باشد بعضی گفته اند که حاضر بودن دران موضع حرامست و جایز نیست خواب
دروغ نقل کردن و گوش دادن بسخن جمعی که راضی بشنیدن ان نباشند و در بعضی از روایات
وارد شده است که زنی در موضعی نشسته باشد و گرم شده باشد تا سرد نشود مرد در انجا ننشیند
و اکثر حمل بر کراهیت کرده اند و ابو الصلاح حلبی در کافی از جمله محرمات شمرده است جمیع
اقوال قبیحه را مانند امر بقبیح و نهی از حسن و مشاهده منکرات از برای غیر انکار و مدح کسی
که مستحق مذمت باشد خواه بنظم و خواه بنثر و عمل آلات لهو و آلات قمار و ساختن بت
و چلیپا و شرابهای حرام و آلات انها و ترکیب کردن محرمه و سموم قاتله و نگاه داشتن در دکان
و سایر موذیات و خصی کردن حیوانات و ذبح کردن حیوانی که در شرع ذبح ان وارد نشده است
و آزاد کردن انها بر وجهی که در شرع وارد نشده است و تعدی کردن از انتفاعاتی که شارع
از انها مباح کرده است و ساختن زینت زنان از برای مردان و نقش کردن روی زنان
و بطلا زینت کردن مساجد و مصاحف و ساختن معابد یهود و نصاری و آتشکده

وغیرانها اهل ضلال وکمان کلوله انداختن وجمع کردن اهل فسق برای فجور واعانت کردن
فاعلان قبایح وظالمان ومتغلبان بربلاد بغیر حق خواه یاری بگفتار یا بکردار یا برای و
تدبیر وجمع کردن ونوشتن کفر وشبهها که قدح درادله اهل ایمان میکنند بدون انکه
جواب کویند ونقض انها کنند وسعی کردن درچیزی از قبایح عقلیه ونقلیه وحاضر بودن
درمجالس لهو ومحرمات وفتوی دادن بباطل یا بچیزی که حاکم ومفتی علم بان نداشته باشد
ویاد کرفتن ویاد دادن اعمال محرمه وارادهٔ امور قبیحه وکراهت داشتن از امور واجبه وانچه
حرمتش ثابت شد قیمت ان ومزد عمل ویاد دادن ویاد کرفتن وحفظ کردن ان ویاری
بران بقبول وبفعل یا برای عوض از ان حرامست وهمچنین حرامست اجرت کرفتن
بر تعلیم معارف وشرایع وکیفیت عبادات وفتوی دادن بانها وجاری کردن احکام
وتلقین قرآن وعقد جمعه جماعت واذان واقامت وغسل دادن مردها وتجهیز ایشان
وبرداشتن ایشان ونماز کردن ایشان ودفن ایشان اجرت برانها حرامست وهمچنین اجرت
برجهاد کفار وبرامر معروف ونهی ازمنکر وسایر عبادات واجرت بر یاری کردن اینها حرامست
وحرامست لواطه پسران ودربرکرفتن ایشان وبوسیدن ایشان وبا ایشان خوابیدن دریک
لحاف ووطی جمیع بهایم وطلب منی کردن بدست وحرامست زنا ومقدمات ان از دیدن
ودربرکرفتن وبوسیدن وسخن کفتن وخلوت کردن ودرپهلو خوابیدن وحرامست وطی
حایض ونفسا تا پاک شوند ودروطی مستحاضه تا خود را بشوید وزنی که ظهار کرده باشند
تا کفاره بدهد وزنی را که عقد کرده باشد بعد از ان زنا تا استبرای ان بکند ومحرم تا محل شود
ووطی کردن زن محرمه تا او محل شود وروزه دارد تا افطار کند وکنیزی که خریده باشد بیک
حیض اورا استبرا کند وکنیز حامله تا وضع حمل او بشود وزنی که لعان کرده باشد همیشه
براو حرامست وهمچنین زنی که فحش کفته باشد وآن زن کر یا کنک باشد وبعد از ان محرمات
نسب ورضاع ومصاهره را ذکر کرده است با بعضی از مکروهات وچون اکثر انها سابق بر این

ذکر کردیم ایراد نمودیم وانچه دراین ابواب ذکر کرده است بعضی موافقست با مشهور و
بعضی مخالف وچون اورا زیاده از دیکران دراین باب استقصا کرده است وعمل بقول او
غالبا باحتیاط اقربست کلام اورا دراین مقام ایراد نمودیم وانچه درباب محرمات ایراد
نمودیم قلیلی است از کثیر وجنایست از پدر کبیره وتکالیف حق تعالی درهر حالی ودرهر باب
بسیار است واستقصای انها درمجلدات بسیار میسر نمیشود ومثلا درصلوهٔ با انکه
استقصا نکرده اند هزار واجب ذکر کرده اند ترک هر واجبی حرامست واکر موجب
بطلان باشد کبیره است قریب بسه هزار مسئله از مندوبات واحکام صلوهٔ تقریبا ایراد
نموده اند باشرایط ومقدمات ان وهر واجبی را در محل خود بجا آوردن واجبست وترک
ان حرامست وهر مستحبی را اکر انکار استحباب ان کند یا آنرا بعنوان وجوب بعمل آورد بدعت
وحرامست وهمچنین صوم وزکوة واعتکاف وحج وجهاد وچندین هزار حکم با اینها متعلق است
که اخلال بانها یا انکار انها حرامست وهمچنین تکالیفی که آدمیرا در احوال مختلفه لازم
میشود از نفقه وکسوه دادن پدر ومادر وحفظ حرمت ایشان کردن وبا ایشان بلند
حرف نزدن واف بروی ایشان نکفتن واکر دشنام بدهند وبزنند صبر کردن ومعارضه
نمودن وامثال اینها وبا فرزندان نفقه وکسوه دادن وضرر با ایشان نرسانیدن و
بعبث وباعث عقوق ایشان نشدن وتربیت ایشان کردن وتمرین نمودن بر فعل
واجبات وترک محرمات وتعلیم احکام وآداب نمودن واحکام رضاع وحضانت
وسایر امور متعلقه با ایشان بسیار است وبا زوجه از نفقه وکسوه دادن وخدمات
شاقه نفرمودن وبا کج خلقی ایشان ساختن وبعبث اذیت با ایشان نرسانیدن ونزد
ایشان خوابیدن درهر چهار شب یکشب وهر چهار ماه یکبار جماع کردن وسایر
حقوق که دراخبار مذکور است اکر متعدد باشند عدل در قسمت با او وسایر امور
نمودن وبا غلام وکنیز مدارا کردن وتکالیف شاقه با ایشان نمودن وایشانرا کرسنه

و برهنه نگذاشتن و امثال اینها و همچنین رعایت حقوق سایر خدمه و ملازمان و حق
همسایگان را رعایت کردن و گرسنه ایشان را سیر کردن و منع ماعون از ایشان نکردن
مانند قرص نان و خمیرمایه و نمک و امثال اینها ضرور و دیاتر از ایشان دریغ نداشتن و
ظروف و فروش در وقت حاجت بایشان دادن اکثر اینها ماعونت و حق تعالی میفرماید
که وای و ویل و وای از برای نمازگذارند کانیست که از نماز خود غافل اند و آنها که در عبادت
ریا میکنند و منع میکنند حق ماعون را و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که قرض است که میدهی و معروف و نیکیست که میکنی و متاع خانه خود را که
بعاریه میدهی و از جمله ماعونست راوی گفت ما همسایها داریم که هرگاه عاریه میدهیم
بایشان متاع را میشکنند و فاسد میکنند از آن آیا بر ما باکی هست که ندهیم بایشان حضرت
فرمود که هرگاه چنین باشند باکی نیست که ندهی و از جمله حقوق حق حیواناتیست که در خانه
نگاه میدارند واجبست کاه و آب بایشان بدهند و زیاده از طاقتشان بار نکنند نزنند
و در روایتی وارد شده است که حق تعالی زنی عذاب کرد در باب گربه که آنرا حبس کرد تا از
گرسنگی و تشنگی مرد و حقوق خانه و اهل خانه بسیار است که اکثر واجبست به بعضی اکتفا
کردیم و چون از خانه بیرون رود در معاشرت دوست و دشمن و کافر و مسلمان و آشنا
و بیگانه و مجالس و راه رفتن و غیر ذلک حقوق بسیار هست که احادیث آنها در کتاب عشرت
مذکور است از حقوق رحم و مصاحبان و اصدقا و برادران ایمانی و حق مسلم بر مسلم و
آداب سلوک با اهل ذمه و ترک حسد و تکبر و عداوت و کینه مسلمانان و سخن چینی
میان ایشان و تجسس کردن عیوب ایشان و افشا کردن و تهمت زدن و افترا بستن
بر ایشان و گمان بد بردن بایشان و تعصب کشیدن اهل شرع و محله و قبیله
بغیر حق و تجبر و خیلا در پوشش و رفتار و گفتار و دل تنگ شدن و سفاهت و
بیخردی کردن و دشنام دادن و فحش گفتن و بی‌سبب شرعی کسی را زدن و کج خلقی
کردن

کردن و بغی ظلم و افتخار بباطل و گمراه کردن مردم و فتوای دادن بغیر علم و اعانت
ظالمان و موافقت کردن ایشان در ظلم و راضی بودن بفعل ایشان و علانیه مرتکب
محارم شدن و امثال اینها که بر هر یک از تهدیدات و وجوب امر بمعروف و نهی از منکر
و حب فی الله و بغض فی الله غضب کردن از برای خدا و مداهنه نکردن در دین خدا
و امر کردن باهل و اولاد خود بفعل طاعات و ترک معاصی و کیفیت سلوک با اهل
ذمه از کفار و رعایت امان ایشان کردن و عهد نشکستن و تقیه از مخالفان و سلاطین
جور و حکام و امرای ظلمه کردن و خود را بمهلکه تا بخون نرسد و در کشتن تقیه نمیباشد
و در بریدن اعضا و کور کردن و امثال اینها کرده اند که اگر نکند کشته خواهد شد و باین
فعل آن شخص کشته نمیشود خلافست و گواهی ناحق از برای تقیه میتوان داد اگر باعث قتل کسی
و قسم دروغ از برای دفع ضرر ظالم از خود و از مؤمن دیگر جایز است و در هر دو تا ممکن باشد
باید توریه کند مثل آنکه مال مؤمنی نزد مؤمنی باشد و ظالمی خواهد برد و غصب کند او سوگند
خورد که مال او نزد من نیست و تقیه در گفتن کلمه نیز جایز است چنانکه عمار رضی الله
عنه کرد و حق تعالی عذر او را در قرآن مجید فرستاد و همچنین در سب حضرت رسول و ائمه
صلوات الله علیهم جایز است و از بعضی از اخبار ظاهر میشود که تقیه در بیزاری از ایشان
نمیباشد و از بعضی ظاهر میشود که میباشد بمقتضای جمع بین الاخبار آنست که مخیر
باشد میان آنکه تقیه کند در ناسزا گفتن بایشان و کشتن را بخود بگذارد چنانکه پدر کرد
و تقیه بکن چنانکه عمار کرد و استغاثه باید کرد بحق تعالی که آدمی را بچنین بلیه مبتلا نکند و در
بعضی از روایات وارد شده است که تقیه در آشامیدن شراب و مسکرات نمیباشد و در
مسح بر روی موزه و ترک حج تمتع تقیه نمیباشد و مشهور جواز است در همه و احادیث را
تاویلات کرده اند و احادیث بسیار بر عدم جواز وارد شده است خصوصا در شراب و مسئله
در غایت اشکالست و دروغی که در آن مصلحت عظیمی باشد جایز است با توریه اگر ممکن

باشد و اگر مصلحت عملی باشد مثل آنکه شغلی دارد و جمعی می آیند و او را باز میدارند میگوید
بگویید در خانه نیست و موضع مخصوص را قصد میکند خالی از اشکالی نیست و اگر مصلحت
شرعی باشد جایز است و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که هر دروغی که هست
ازان سوال میکنند در قیامت مگر سه دروغ شخصی که در جنگ سخنی بگوید که مراد او
معنی دیگر باشد و خصم معنی دیگر توهم کند یا شخصی که خواهد که اصلاح میان دو
کس بکند و بهریک غیر آنچه دیگری گفته است بگوید و کسی بگوید که وعده با اهل خود بکند
و وفا بان نکند و همچنانکه دروغ از برای مصلحت خوبست راستی که متضمن افساد میان
مومنان باشد جایز نیست گفتن در خلف وعده مشهور میان علما آنست که مکروهست
مگر شرطی که در ضمن عقد لازمی شده باشد و آیات و اخبار دلالت میکنند بر عدم جواز
مگر آنکه بعد از وعده انشاء الله گفته باشد یا وفای آن متضمن مفسده بوده باشد و
تفاصیل این احکام را در شرح اصول کافی و در بحار الانوار ایراد نموده ام و از جمله امور
واجبه بیزاری از اهل بدعتست مانند اکثر صوفیه و باینکه از ایشان دوری نمایند
و تعظیم ایشان ننمایند و با ایشان همنشینی نکنند و استقصای واجبات و مناهی
در این رساله ممکن نیست پس معلوم شد که در هر حالی از احوال تکالیف بسیار
بر آدمی هست در گفتار و کردار خواه در خانه و خواه در بیرون و در معاشرت هر طایفه
و صنفی از خلق از در و فرزند و ممالیک و کافر و مسلمان و صالح و فاسق و ظالم چنین
نیست که مردم گمان کرده اند که واجبات منحصر در زنا و اغلام و شرابست و امثال اینها پس
آدمی باید که همیشه متیقظ و آگاه باشد و متوجه احوال خود باشد و در هر فعلی و قولی تفکر
کند و تا نداند موافق رضای الهی است بعمل نیاورد و اگر بغفلت خطائی از او صادر شود
متوجه تدارک و تلافی و توبه و انابت و استغفار بکند و این یک شعبه از تکالیف الهی
بود که اشاره ببعضی از انها شد و در خصوص طریقه معاشرت با اصناف خلق بود و جمیع ابواب

معاملات و ایقاعات همه داخل تکالیف الهی اند یا واجب یا حرامست یا سنت یا مکروه
یا مباح و وجوب علم و عمل بهمه انها متعلق است و هر یک را بان نحوی که هست باید همه را
بدانند و بان عمل نمایند لهذا حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه میفرماید ای گروه
تجار اول مسئله بیاموزید و بعد از ان متوجه تجارت شوید بدرستی که تاجر فاجر است
و فاجر در جهنم است مگر کسی که بحق عمل کند و حق بدهد و حق بگیرد زیرا که بیع و شری انواع
دارند بعضی حلالند و بعضی حرام و بعضی مکروه و بعضی مباح و بعضی سنت و احکام بسیار
متعلق بهریک از انها هست کسی که حلال انها را حرام داند و حرام انها را حلال داند معاقب است
و مشغول الذمه بحق مردم است و همچنین در اجاره و رهن و قرض و صلح و ودیعه و عاریه
و مضاربه و امثال اینها در همه حلال و حرام و احکام بسیار میباشد و همچنین در نکاح
و طلاق و رضاع و لعان و ظهار و ایلاء که متعلق بفروج اند و تکالیف عظیمه الهی متعلق است
باینها و بمخالفت اینها در زنا و مقدمات آن می افتد و ایضا احکام ممالیک و عتق و تدبیر
و مکاتبه و احکام صید و ذبایح و حلال و حرام و خوردن و آشامیدن که آدمی در هر حال
ضرور است و همچنین در نکاح و طلاق و رضاع مواریث که اموال میت را حق تعالی بعدالت
در میان ورثه قسمت کرده است و واجبست عمل بان احکام و کسی که مخالفت کند معصیت
الهی کرده است و حقوق مردم را بغیر متصرف شده است و بدعت در دین خدا کرده است
چنانکه عمر علیه اللعنه از روی ضلالت و معانده حق عول و تعصیب و سایر بدع را تا روز
قیامت در میان مردم گذاشت و احکام وصایا و سبق و رمایه و قصاص و دیات و حدود
و تعزیرات همه از جمله تکالیف پس ظاهر شد که جمیع ابواب فقه و کتب و حدیث در بیان
حلال و حرام خداوند علامست و تکالیف الهی نهایت ندارد و در این رساله احصای
انها نمیتوان کرد و غرض در این مقام اشاره به تنبیهی بود بر بعضی از انها تا بدانند طالبان
حق که اطاعت پروردگار عالم آسان نیست و راه بندگی خدا خطیر است و سلوک سبیل

نجات دشوار است و بغیر استعانت بجناب مقدس الهی میسر نمیشود پیوسته آدمی
بتوبه و انابت محتاج است و مغرور باعمال ناقص خود نباید بود حق تعالی میفرماید که انها
که پرهیزکارند هرگاه خیالی از خیالات شیطانی ایشان را عارض شود متذکر و خبردار میشوند
پس ایشان مبصر و بینا میگردند و این احکام نسبت بانبیا و اوصیا صلوات الله علیهم
واکد و اشد است که باید همه را بخلق تعلیم نمایند بحدود و تعزیرات تادیب کنند و
بعد از غیبت ایشان اکثر احکام متعلق است بعلما و راویان اخبار که حافظان احکام
دین مبین و نایبان ائمه طاهرین علیهم السلم و بر همه خلق اعانت ایشان در اجرای احکام
الهی و مرافعه بسوی ایشان و قبول حکم ایشان واجبست چنانکه در احادیث معتبره وارد
شده است که کسی که رد حکم ایشان کند حکم ما را رد کرده است و هرکه حکم ما را رد کند
حکم خدا را رد کرده است وان در مرتبه شرک بخداست مقصد دوم در بیان وجوب
توبه است و شرایط ان و گناهانی که از انها توبه باید کرد و وجوب قبول توبه است
و دران چند مطلبست اول بیان وجوب توبه است و گناهانی که از انها توبه باید کرد
بدانکه خلافی نیست در وجوب توبه از گناهان فی الجمله و خلافست که آیا از جمیع گناهان
که مکفر نشده باشد زیرا که دانستی که اجتناب از کبایر صغایر مکفر است آیا با وجوب
مکفر بودن توبه از انها واجبست یا نه اکثر را اعتقاد انست که واجب نیست و این قول
اقوی است اما احوط و اولی آنست که آدمی همیشه از گناهان خود در مقام انابه و استغفار
باشد و نظر کند باحوال مقربان درگاه الهی که برای مکروهی و ترک اولائی سالها تضرع
و استغاثه و توبه و انابت میفرموده اند تا توبه ایشان مقبول میشده است و ایضا
اثر گناه نه مخصوص عقوبت آخرتست بلکه گناه دل آدمی را سیاه میکند و از ساحت
قرب حق تعالی دور میگرداند و سلب توفیق طاعات از اینکس میکند و باعث استیلای
شیطان و جرات بر کبایر میگردد و ایضا سهل شمردن گناه موجب اصرار میگردد و اصرار

بر صغیره کبیره است و بسا باشد که باعث نزول بلاهای دنیوی گردد چنانکه حق تعالی
فرموده است که هر مصیبتی که بشما میرسد از کردهای شما است و خدا از بسیاری عفو میکند حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم فرمود که بترسید از گناهانی که حقیر میشمارید بدرستی که انها
آمرزیده نمیشود پرسیدند که انها کدامست فرمود که آنست که آدمی گناهی میکند و میگوید
خوشا حال من اگر غیر این گناه نداشته باشم و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم منقولست
که اصرار بر گناه آنست که گناهی بکند و استغفار و توبه از ان نکند و از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلم منقولست که هیچ چیز دل را فاسد نمیکند مثل گناه بدرستی که کسی که مرتکب
گناهی میگردد پیوسته در دل او اثر میکند تا دل او را سرنگون میسازد که حق در آن قرار
نگیرد و روی آن از خدا برگردد و متوجه دنیای فانی گردد و ایضا فرمود که هیچ رگی نمیجهد و پائی
بسنگ نمی آید و سری بدرد نمی آید و بیماری عارض نمیشود مگر بسبب گناهی که آدمی میکند
وانچه خدا عفو میکند بیشتر است و ایضا فرمود که گناهی که آدمی از روزی محروم میکند
و فرمود که آدمی گناه میکند و بسبب آن از نماز شب محروم میشود و فرمود که هیچ نعمتی
خدا بکسی نمیدهد که از او سلب کند مگر بگناهی که او بکند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
منقولست که هر بنده مؤمنی در دل او نکته سفیدی و نوری از ایمان در دل او هست
چون گناهی میکند نکته سیاهی دران سفیدی بهم میرسد اگر توبه کرد محو میشود و اگر
زیاده کرد زیاده میشود تا آنکه ان تمام سفیدیرا میگیرد و از امیپوشاند باین حد که رسید
صاحبش بخیر و خوبی بر نمیگردد و ایضا خلافست در آنکه گناهی را که از ان توبه کرده است
آیا باین توبه از او واجبست یا نه خواجه نصیر و علامه رحمه الله علیهما قایل شده اند که توبه همیشه
واجبست زیرا که ندامت بر فعل قبیح و ترک محرم بر فعل قبیح همیشه واجبست و این سخن
محل نظر است زیرا که آیات و اخبار دلالت میکند بر آنکه بتوبه اول عقاب از او ساقط میشود
وانکه باید این ندامت و عزم بر گناه قبیح است اگر گناه باشد تا بعمل نیاورد مغفور است

چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله و تعالی و ترک ندامت نیز دور نیست
که از این باب باشد زیرا که غالبا از یکدیگر منفک نمیشوند و بر تقدیر که عقابی بران مترتب
شود یکجزو توبه خواهد بود و علی ای حال در اینکه استحقاق عذاب بر اصل معصیت
بر نمیکردد شکی نیست و ابشان معلوم نیست باین قایل باشند خلافست میان متکلمین
که آیا توبه مبعض صحیح است که از بعضی کناهان توبه کند دون بعضی صحیح نیست خواجه
نصیر رحمه الله و بعضی از علما اختیار قول اخیر کرده اند و علامه حلی قدس سره جمعی
اختیار قول اول کرده اند و توبه مبعض را صحیح میدانند و حق اینست و اکرنه لازم
می آید که کافری که از کفر توبه کند و مسلمان شود و از دروغ کفتن توبه نکند توبه اش
مقبول نباشد و مخلد در جهنم باشد و ایضا خلاف کرده اند در صحت توبه موقته مثل
انکه توبه کند که یکسال کناهی را نکند و حق اینست که صحیح نیست زیرا که شرطست در توبه که
که عزم کند که هرکز ان کناه را نکند و ایضا خلافست که آیا توبه از کناهان مجملا صحیح است
یا میباید بتفصیل کناهان را بشمارد و توبه کند و اقوی آنست که مجمل کافیست خصوصا
وقتی که بتفصیل بخاطر نداشته باشد سیم در معنی توبه است و شرایط ان بعضی کفته اند
که توبه پشیمانی از کناهست از این جهت که کناهست پس اکر پشیمان شود از شراب خوردن
از این جهت که ضرر باو میرساند توبه نیست باید که در حال ترک کند و اکر شرط کرده اند
عزم بر عدم ارتکاب ان را در آینده که هرکز مرتکب ان نشود و بعضی کفته اند که این عزم
لازم ندامت و پشیمانی واقعیست و لهذا در احادیث بسیار وارد شده است که کافیست
ندم و پشیمانی از برای توبه و بعضی از محققین کفته اند که توبه حاصل نمیشود مکر
بسه چیز اول دانستن ضرر کناهان و انکه حجابند میان بنده و محبوب او و زهرهای کشنده اند
برای کسی که مباشر انها میکردد پس هرکاه این را دانست و یقین بهم رسانید حالت دیکر
اورا عارض میشود که متالم میشود از انکه محبوب او از او فوت شده است و تاسف می برد

ازان

٢٢٣ از کردن کناهان و این تالم و تاسف را ندامت و پشیمانی میکویند و از این حالت دیکر بهم میرسد
که قصد میکند سه چیز را یکی متعلق است بحال که ترک میکند کناهی را که مرتکب ان بوده و دوم
متعلق است بآینده که تا آخر عمر عود بان کناه نکند و سیم تعلق دارد بکذشته که تلافی کند
انچه را تلافی توانکرد که قضا کند عباداتی را که از او فوت شده است و از مظالم مردم بیرون
آید پس این سه امر که معرفت ضرر کناهست و پشیمانی از ان قصد کردن این امور بترتیب
حاصل میشود و کاه هست بر مجموع اینها اصل توبه را اطلاق میکنند بر ندامت تنها
اطلاق میکنند و معرفت را مقدمه ان میدانند و ان قصد را ثمره ان میدانند که بران
ترتب میشود و کاه هست که بر مجموع ندامت و عزم توبه را اطلاق میکنند و چون توبه
نیز عبادتیست شرایط عبادت در ان معتبر است و عمده شرایط عبادت اخلاص است
پس باید که توبه از برای خدا باشد و منسوب بریا نباشد و چون بعضی از علما طمع بهشت
و خلاصی از جهنم را منافی اخلاص میدانند در اینجا نیز کفته اند که غرض از توبه تحصیل
بهشت یا نجات از جهنم باشد صحیح نیست و دلایل بر بطلان این مذهب بسیار است
و کسی که نیست را فهمیده است میداند که اعلای درجات نیست نسبت با کثر خلق
اینست که یکی از این دو معنی منظور ایشان باشد بلکه نسبت بعامه خلق نیت را از این
دو معنی خالی کردن تکلیف ما لا یطاقست و در کافی در روایت معتبر از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که هرکه شراب را از برای غیر خدا ترک کند
حق تعالی از خصوص ترک شراب هرچند توبه حقیقی نباشد چهارم بیان انواع کناه اکر
مستتبع امر دیکر نباشد که اتیان بان باید نمود مثل پوشیدن حریر از برای توبه از ان
همین بس است که پشیمان شود از ان و عزم کند بر انکه بعد از ان عود بان کند و اکر
مستتبع امر دیکر باشد از حقوق خدا و حقوق مالی یا غیر واجبست یا توبه کند که اتیان
بان نکند و بسا باشد مخیر باشد میان انکه اتیان بان امر بکند و میان اکتفای بتوبه از ان

کناه پس حقوق مالیه خدا مانند بنده آزاد کردن در کفاره واجبست یا قدرت بر آنکه
اتیان بکند و حقوق غیر مالیه خدا یا حداست یا غیر حداست اکر حداست مخیر است
میان آنکه اقرار بان کناه کند نزد امام علیه السلم یا نایب او که حد خدا بر او اقامت کند
و میان آنکه اکتفا کند بتوبه و اظهار ان کناه بکند پس اکر نزد حاکم شرع ثابت نشود حدی
بر او نخواهد بود و بتوبه رفع کناه از او ساقط میشود یا نه محل اشکالست و ظاهر اکثر
احادیث آنست که بحد کناه از او ساقط میشود و حق تعالی از ان کریم تر است که در دنیا و آخرت
هر دو او را عقاب کند چنانکه بسند حسن منقولست از حمران که کفت از حضرت امام محمد
باقر علیه السلم پرسیدم از شخصی که او را سنکسار کنند آیا در آخرت معاقب خواهد بود حضرت
فرمود خدا کریم تر است از این و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله و سلم منقولست
که کناه سه قسم کناهی که آمرزیده است و کناهی که امید برای صاحبش داریم و خوف بر او داریم
کناهی بنده ایست که خدا او را در دنیا بر کناهش عقاب کرده باشد خدا از ان حلیم تر و کریم
تر است که دو بار او را عقاب کند و کناهی که آمرزیده نمیشود بندکانست خدا در قیامت
بعزت و جلال خود قسم یاد میکند که ظلم ظالمی از من نمیکذرد و کناه سیم کناهیست که خدا
بر خلق خود پوشیده است و توبه روزی او کرده است و از کناه خود می ترسد و امید رحمت
از پروردکار خود دارد و ما نیز از برای او امید رحمت داریم و از عقاب او میترسیم
مولف کوید کویا خوف باعتبار احتمال بشرایط توبه است اکر حق غیر خدا باشد مثل قضای
نمازها که قضا باید کرد و مثل دادن زکوة و قضای روزه و کفاره و نمازهای که قضا
ندارد مانند نماز عید از برای توبه کافیست و اما حق الناس اکر مالی باشد واجبست
که ذمه خود را بری کرداند از آن بقدر امکان و اکر صاحب حق بمیرد و ورثه او در هر طبقه
قایم مقام او یند پس اکر آن شخص خود یا وارث او یا بیکانه که از جانب او تبرع کند حق برساند
بصاحب حق و اکر آن مال را ادا نکردند و بر ذمت او ماند تا روز قیامت خلافست که

طلب ۲ در قیامت کننده او کی خواهد بود اکثر کفته اند صاحب اول طلب خواهد کرد چنانکه
روایت صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم در این باب وارد شده است و بعضی
کفته اند آخر وارثها طالب آن حق خواهند بود و اکر چه بامام علیه السلم منتهی شود و بعضی
کفته اند که حق خدا خواهد بود و اکر او و وارث را نیابد که عازم باشد که هر کاه صاحب حق را
یا وارث او را بیابد که برساند و اکر مایوس شود تصدق کند و اکر صاحبش بهم رسد و
بتصدق راضی نباشد باز باو بدهد و اکر حق غیر مالی باشد کمراه کرده باشد باید و اکر ممکن
نباشد بعضی از روایات وارد شده است که تا همه آنها بید عت او کمراه شده اند بر نکردانند
توبه مقبول نیست و اکر حمل بر توبه کامل کرده اند و اکر قصاص باشد باید که تسلیم نفس باولیای
مقتول بکند مثل آنکه بکوید بپسر مقتول که من پدر تو را کشته ام اکر میخواهی مرا بکش و اکر
میخواهی دیت بکیر و اکر میخواهی عفو کن و اکر عضوی از کسی بریده باشد نزد او یا وارث او برود
و اعلام کند و تمکین و قصاص یا دیت بکند و اکر حد باشد مثل فحش اکر آن شخص که فحش باو
کفته است عالم باشد که این فعل از او صادر شده است باز باید که تمکین بکند یا حد بزند یا عفو کند
و اکر ندانند خلافست که آیا او را اعلام باید کرد یا نه بعضی کفته اند حقی است از شخصی و ساقط
نمیکردد مکر آنکه آزاد کند و خواجه نصیر و علامه رحمه الله علیهما و اکثر علما قایل شده اند
که اعلام نباید کرد زیرا که تجدید اذیت اوست و موجب علاعداوت و کینه میشود و اکر
مجملا براءت ذمه از او تواند طلبید بطلبد و اکر زنا کرده باشد والعیاذ بالله نیز چنین است
و کلینی از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
پرسیدند که کفاره غیبت چیست فرمود آنست که استغفار کنی از برای آنکه غیبت او کرده هر وقت
که او را یاد کنی و حمل کرده اند این را بر آنکه غیبت باو نرسیده باشد و خواجه نصیر علیه الرحمه
در تجرید کفته است واجبست که عذر بخواهد از آنکه غیبت او کرده است اکر باو رسیده باشد
و علامه رحمه الله در شرح تجرید کفته است اکر غیبت بان شخص رسیده است باید که عذر

از او بطلبد زیرا که ضرر غم را باو رسانیده است یا تدارک کند و اگر باو نرسیده است لازم
نیست حلیت از او طلبیدن زیرا که الم باو رسانیده است و در هر دو قسم واجبست که پشیمان
شود از برای خدا و عزم کند بر آنکه هرگز عود بان فعل نکند و در مصباح الشریعه از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که اگر غیبت بغیبت شده رسیده است
علاجی نیست بغیر آنکه از او حلیت بطلبی و اگر باو نرسیده است طلب آمرزش کن از خدا
از برای او و شیخ زین الدین قدس سره گفته است که در کفاره غیبت دو حدیث وارد شده است
یکی آنکه کفاره غیبت آنست که استغفار کنی از برای او و دیگری آنکه هر کس نزد او مظلمه بوده
باشد در عرض او یا مال او باید که از او حلیت بطلبد پیش از آنکه روزی بیاید که دینار و
درهمی باشد از گناهان صاحب حق بر گناهان او بیفزاید و راه جمع میان این دو حدیث را
آنست که استغفار را حمل کنیم بر آنکه بر او نرسیده باشد که او حلیت بطلبد و حلیت طلبیدن
حمل کنیم که باو نرسیده باشد و دستش باو رسد و بدانکه خلافست در آنکه اتیان باین
امور شرطاست در تحقق توبه بمحض ندامت و عزم بر عدم عود بان گناه متحقق میشود
و آنها واجبات دیگرند اند مشهور میان علما قول اخیر است که شرط نیست بلکه از مکملات
توبه اند و اگر نکند بر ترک توبه معاقب نخواهد بود بلکه بر ترک آنها معاقب خواهد بود
و از بعضی از اخبار مستفاد میشود که شرط باشند و این احوطاست مولف گوید در بیان وقت
توبه است و خلافی نیست در آنکه توبه واجب فوری است و بتاخیر آن اثم میگردد زیرا که
گناهان بمنزله سموم قاتله اند همچنانکه واجبست بر کسی که زهری خورده باشد مبادرت نماید
بمعالجه آن تا او را هلاک نکند همچنین واجبست بر کسی که گناه کند که مبادرت نماید بتوبه
پیش از آنکه او را هلاک کند پس تاخیر توبه گناه دیگر خواهد بود و از آن نیز باید توبه کند و اگر
کند دو گناه دیگر برای تاخیر توبه این دو گناه برای او حاصل میشود و بعنوان مضاعفه
شیخ بالامر ود تا آنکه در قدر یکساعت اگر ا بشصت دقیقه قسمت کنیم آنقدر جمع میشود

که محاسبان ماهر از حساب آن عاجز میشوند و چون در کمتر از یک دقیقه نیز توبه میتوان
کرد اگر بر ثانیه و ثالثه و رابعه قسمت کنیم بغیر حق تعالی کسی آن را حساب نمیتواند کرد چه جای
آنکه روز و ماه و سال را بر آنها قسمت کنیم پس معلوم شد که همچنانکه نعمتهای الهی را احصا
نمیتوان کرد گناهان و تقصیرات بنده را نیز احصا نمیتوان کرد و بعضی از متقین گفته اند
که کسی که تسویف و تاخیر توبه میکند و از وقتی بوقت دیگر می اندازد او در خطر عظیم است میان دو
خطر عظیم که اگر از یکی سالم بماند مشکل است که از دیگر سالم بماند و اول آنکه اجل گریبان جان
او را بگیرد و وقت تدارک بگذرد و در گاه توبه مسدود گردد و برسد وقت آنکه
حق تعالی فرموده است وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ یعنی حایل شوند میان ایشان
و میان آنچه میخواستند و طلب مهلت یکروز و یکساعت کند و باو گویند وقت
گذشت دیگر ترا مهلتی نیست چنانکه حق تعالی فرموده است پیش از آنکه بیاید احدی از
شما را مرگ پس گوید پروردگارا چرا تاخیر نکردی مرا تا اجل نزدیکی گرد بعضی از
مفسران در تفسیر این آیه تاخیر گفتند مختصر در هنگامی که پرده از پیش دیده او برداشته
شود میگوید ای ملک موت تاخیر کن مرا یکروز که عذر از پروردگار خود بخواهم و
توبه کنم و توشه عمل صالحی بردارم ملک موت گوید روزهای عمر تو تمام شده است
و روز نمانده است گوید یکساعت تاخیر کن گوید ساعتها نیز تمام شده است پس در توبه را
بر روی او ببندند و غرغره در حلق او پیدا شود و جرعهای یاس و حسرت و ناامیدی بنوشد
بر ضایع کردن عمر خود و بسا باشد که در این اهوال و اضطراب احوال شیطان ایمانش را نیز بغارت
ببرد نعوذ بالله من ذلک خطر دویم آنست که ظلمتهای معاصی بر دل و متراکم و بجمع رسد
و بمرتبه طبع و دین برسد که قابل محو نباشد زیرا که هر معصیت که آدمی میکند تیرگی در
دل بهم میرسد همچنانکه از نفس آدمی تیرگی در آینه بهم میرسد و چون ظلمت گناهان جمع
شد دین میشود چنانچه بخار نفس را مکرر بر آینه بدمند چرک میگردد و چون مدتی بر آن

حالت بماند و انرا جلا ندهند در جرمش فرو میرود و انرا فاسد میکرداند که دیکر قابل
جلا نیست همچنین دل آدمی چون اثر کناه بسیار در ان بهم رسد و توبه و عمال صالحه جلا
نیابد بمرتبه طبع میرسد و بعد از ان قابل علاج نیست چنانکه حق تعالی فرموده است طَبَعَ اللهُ
عَلی قُلُوبِهِم و این دل را قلب مطبوع و مکنوس و اسود میکویند چنانکه در احادیث در این
باب مذکور شد تا انکه بحدی میرسد که امر شریعت در نظر او سهل میشود و دل او
از قبول احکام الهی نفرت میکند و ایمانش زایل میکردد اعاذنا الله وسایر المؤمنین
و بدانکه آخر قبول توبه وقتی است که جزم بمرک بهم رساند و معاینه امور آخرت بکند بانکه
ملک موت را ببیند یا جای خود را در بهشت یا جهنم باو بنمایند رسول خدا و ائمه هدی
صلوات الله علیهم در وقت مرک حاضر میشوند مشاهده نماید و در اینوقت اجماعیست
که توبه فایده نمیکند و مقبول نیست چنانکه حق تعالی فرموده است که نیست توبه برای انها که
اعمال سیئه میکنند تا وقتی که مرک یکی از ایشانرا حاضر میشود میکوید من توبه کردم
الحال و نه انها که میمیرند بر حالت کفر ایشانرا مهیا کردانیم از برای ایشان عذابی درد
آورنده و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که مراد بحضور موت آنست که
معاینه امور آخرت بکند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که خدا توبه
بنده را قبول میکند مادام که غرغره بکند یعنی روح بکلویش برسد و غرغره در حلقش
ظاهر شود و بعضی از مفسرین کفته اند که از جمله الطاف خداوند رحیم نسبت به بندکان
آنست که امر کرده است قابض ارواح را که ابتدا کند در نزع روح از پاها و بتدریج و تانی
ببالا آید تا بسینه برسد و بعد از ان بحلق برسد تا انکه در بین مهلت تواند روی
دل را بسوی خداوند خود بکرداند و وصیت و توبه و انابت بکند و توبه اش مقبول
نباشد و از مردم حلیت بطلبد و یاد خدا بکند و روحش که مفارقت کند یاد خدا
و ذکر حق تعالی بر زبان او باشد و نیکو کردد و خلاف کرده اند متکلمان در انکه عزم بر عدم

عود بسوی کناه را در وقتی بکند که قدرت بر عود بسوی ان کناه نداشته باشد مثل
انکه کسی زنا کند کرد بعد از ان ذکر او را بریدند پس توبه کرد و عزم کره که دیکر عود بزنا نکند
اکر قدرت بر زنا بهم رساند آیا توبه او مقبولست یا نه اکثر کفته اند که مقبولست و قول نادری
هست که مقبول نیست و بیوجه است و همچنین اکر مرض مخوفی بهم رساند که ظن غالب بموت
بهم رساند خلافست در قبول توبه او و مشهور آنست که توبه او مقبولست و از بعضی از آیات
کریمه و اخبار معتبره ظاهر میشود که بعد از نزول عذاب توبه مقبول نیست چنانکه حق تعالی
فرموده است در قصه فرعون تا وقتی که دریافت او را غرق کفت ایمان آوردم که خدائی
نیست مکر خدائی که ایمان آورده اند باو بنو اسرائیل پس کفتند که الحال ایمان میآوری
که عذاب را دیدی و حال انکه پیشتر معصیت میکردی و بودی از افساد کنندکان در زمین
و باز فرموده است که چرا نبودند اهل قریه که ایمان بیاورند پس نفع نکرد ایشانرا ایمان
ایشان مکر قوم یونس چون ایمان آوردند پیش از نازل شدن عذاب کشودیم و برداشتیم
از ایشان عذاب خوار کننده را در زندکانی دنیا و برخوردار کردانیدیم ایشانرا تا اجل
مقدر ایشان و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت امام رضا علیه السلام
سوال کردند که بچه علت خدا غرق کرد فرعون را و حال انکه ایمان آورد بخدا و اقرار کرد
بیکانکی او حضرت فرمود که از برای انکه ایمان آورد در وقتی بود که عذاب را دید و ایمان
در وقت دیدن عذاب مقبول نیست و این حکم حق تعالی است در کذشتکان و آیندکان
حق تعالی فرموده است فَلَمّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنّا بِاللهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنا بِما كُنّا مُشْرِكِينَ
فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إيمانُهُمْ لَمّا رَأَوْا بَأْسَنا یعنی پس چون دیدند عذاب ما را کفتند ایمان
آوردیم بخدا بتنهائی و کافر شدیم بانها که با خدا شریک میکردیم پس نبود انکه نفع بخشد بایشان
ایمان ایشان چون دیدند عذاب ما را و فرموده است روزی که بیاید بعضی از آیات
پروردکار تو نفع نمیدهد نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کرده

باشد در عمل خیری را و همچنین فرعون چون غرق او را در یافت اظهار ایمان کرد پس باو
گفتند که الحال ایمان می آوری که فایده ندارد انگاه که فایده داشت ایمان نیاوردی
و نافرمانی میکردی در زمین بدعوای خدائی و گمراه کردن مردم و ستم کردن بر بنی
اسرائیل و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که البته در زمین
امامی و حجتی از خدا میباشد که حلال و حرام خدا را بداند و مردم را بسوی خدا بخواند و
منقطع نمیشود حجت از زمین مگر چهل روز پیش از روز قیامت که حجت از زمین برداشته
میشود و در همان توبه بسته میشود و نفع نمی بخشد ایمان کسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد
و آن کرده بدترین خلق خدا خواهد بود و ایشانند آنها که قیامت بر ایشان قایم میشود و
در تفسیر امام علیه السلم مذکور است که اعرابی آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
و گفت خبر ده مرا که توبه تا چه وقت قبول میشود حضرت فرمود که در توبه مفتوح است از
برای فرزند آدم و بسته نمیشود تا طلوع کند آفتاب از طرف مغرب و بعض آیات رب که
پروردگار فرموده است که ایمان بعد از آن نفع نمیکند اینست که آفتاب از مغرب
طلوع کند مؤلف گوید در بیان انواع توبه است و اقل مراتب توبه آنست که دانستی که
پشیمان شدن از گذشته و عزم کند بر عدم فعل در آینده و بالا میرود تا بحدی که درجه
پیغمبران و صدیقان است چنانکه در نهج البلاغه روایت کرده اند که مردی در حضور
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت أَسْتَغْفِرُ اللهَ حضرت فرمود مادرت
بعزای تو نشیند و میدانی استغفار چیست استغفار درجه علیین است و آن
اسمیست که بر شش معنی واقع میشود اول پشیمانی از گذشته است دویم آنکه هرگز عود
بآن نکنی سیم آنکه ادا نمائی بسوی مخلوقین حقوق ایشان را تا آنکه در وقت مردن پاک
باشی و حق کسی بر ذمت تو نباشد چهارم آنکه قصد کنی بسوی هر فریضه که بر تو واجب است
و ضایع کرده حق آن را ادا کنی پنجم آنکه قصد کنی بسوی آن گوشتی که در بدن از حرام روییده است

از آن بگدازی بحزن و اندوه تا پوست با استخوان بچسبد و گوشت تازه در میان آنها بروید
ششم آنکه بچشانی بجسم خود الم طاعت را که باو چشانیده حلاوت معصیت را پس
بعد از آن بگوئی أَسْتَغْفِرُ اللهَ و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که کسی که
مقیم است بر گناه و استغفار میکند از آن مانند کسی است که استهزا کند و کلینی
و دیگران بسندهای معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده اند که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که توبه کند پیش از مرگش بیکسال
خدا قبول میکند توبه او را پس فرمود یکسال بسیار است بسا باشد که توفیق آن نیابد که توبه
کند پیش از مرگش بیکماه خدا قبول کند توبه او را پس فرمود یکماه بسیار است هر که توبه
کند پیش از مرگش بیکهفته خدا توبه او را قبول کند فرمود یکهفته بسیار است هر که توبه
کند پیش از مرگش بیکروز خدا توبه او را قبول کند پس فرمود یکروز بسیار است هر که توبه
کند پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند خدا توبه او را قبول کند و اکثر علما این حدیث را
حمل بر نسخ کرده اند با اینکه نسخ پیش از فعل جایز است و گمان فقیر آنست که این اشاره است
باختلاف مراتب توبه کامل آنست که اقلا یکسال پیش از مرگ توبه کند و در یکسال
تدارک مافات و اصلاح احوال خود بکند و اگر میسر نشود یکماه و همچنین تا آنکه در آخر
اقل مراتب اجزای توبه را بیان فرموده و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم روایت شده است که توبه ریسمانیست که خدا برای بندگان آویخته است و وسیله
ایست میان خدا و بنده و مدد عنایت الهی است و ناچار است بنده را از مداومت بر توبه
در همه احوال و هر فرقه از بندگان توبه دارند پس توبه از اضطراب سر و تشویش خاطر است
از مرتبه قرب و وصال و توبه اصفیا و برگزیدگان یعنی اوصیا از نفس کشیدن بغیر
یاد خدا است و توبه اولیا و دوستان خدا از خطورهای مختلفه است و توبه خواص
از مشغول شدن بیاد خدا است و توبه عوام از گناهان است و هر یک از ایشان را معرفتی

بغیر

وعلی است در اصل توبه ایشان ومنتهای امر آن وشرحش بطول می انجامد اما توبه عوام
آنست که باطن خود را باب حسرت بشوید وپیوسته معترف بجنابت خود باشد وندامت
برهمیشه داشته باشد وبر بقیه عمر خود خایف وترسان باشد وگناه خود را صغیر
نشمارد که موجب کسل و سستی او گردد وپیوسته گریان ومتاسف باشد بر انچه فوت
شده است از او از اطاعت خدا وحبس کند نفس خود را از شهوات واستغاثه کند بسوی
خدا که او را حفظ کند بر وفای بتوبه ونگاه دارد او را از عود بسوی گناهان گذشته
ونفس سرکش خود را هموار ورهوار گرداند در میدان عبادت وانچه از عبادات از او فوت
شده است قضا کند ومظالم مردم را بایشان رد کند واز مصاحبان بد دوری اختیار
کند وشبها را بعبادت بیدار باشد وروزها را بسبب روزه تشنه باشد وپیوسته
در فکر عاقبت خود باشد واز خدا جل وعلا یاری بجوید وسوال کند که او را مستقیم بر
جاده حق بدارد ودر شدت ورخا ثابت بماند نزد محنت وبلا تا آنکه از درجه توابین
نیفتد زیرا که توبه موجب پاک شدن گناهانست وموجب زیادتی ثواب اعمال او
ورفعت درجات اوست حق تعالی میفرماید که خدا میداند انها را که راست گفتند ومیداند
دروغ گویان را واز حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم منقولست که توبه کننده هرگاه
اثر توبه بر او ظاهر نگردد او تایب نیست باید خصمان را راضی کند ونمازهای قضا کند
وتواضع وفروتنی کند در میان خلق ونفس خود را از شهوتها باز دارد وگردن خود را
باریک گرداند به بسیاری روزه روزها ورنگ خود را زرد کند بعبادت وبیداری شب
وشکم خود را لاغر کند بکم خوردن طعام وپشت خود را خم کند از ترس آتش جهنم و
استخوانهای خود را بگدازد از شوق بهشت ودلش نرم گردد از ترس ملک موت و
پوستش خشک شود بر بدنش بتفکر در اجل اینست اثر توبه وحضرت رسول صلی الله
علیه وآله وسلم پرسید که میدانید کیست تایب گفتند نه حضرت فرمود که کسی که توبه

کند وخصما را راضی نکند تایب نیست وکسی که توبه کند وعبادت را زیاد نکند تایب
نیست وکسی که توبه کند ولباس خود را تغییر ندهد تایب نیست وکسی که توبه کند ورفیقان
خود را تغییر ندهد تایب نیست وکسی که توبه کند ومجلس خود را تغییر ندهد تایب نیست
وکسی که توبه کند وفراش خود را وبالش خود را تغییر ندهد تایب نیست وکسی که
توبه کند وخلق خود را تغییر ندهد تایب نیست وکسی که توبه کند وآرزوهای خود را
کوتاه نگرداند وزبان خود را از لغو نگاه ندارد تایب نیست وکسی که توبه کند وزیاده
از قوت خود را باخرت نفرستد تایب نیست هرگاه بر این خصلتها مستقیم بماند او
توبه کار است وتوبه او مقبولست وحق تعالی فرموده است که ای گروهی که ایمان
آورده اید توبه کنید بسوی خدا توبه نصوح وخلاف کرده اند در معنی توبه نصوح
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که توبه نصوح آنست که باطن آدمی
مثل ظاهر آن باشد وبهتر ودر روایت دیگر فرمود که ان توبه آنست که بعد از آن
عود بگناه نکند راوی گفت کدام یک از ما عود نمیکنیم حضرت فرمود که خدا دوست
میدارد از بندگانش کسیرا که او فتنها عارض شود وگناه کند وبعد از آن توبه کند
وکلینی بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که گناهان مؤمن
هرگاه توبه کند آمرزیده است بعد از توبه کار را از سر گیرد واین مخصوص اهل ایمان است
راوی گفت اگر بعد از توبه استغفار کند باز عود کرد در گناه وباز توبه کرد چون است
فرمود گمان داری که مؤمنی پشیمان شود بر گناه خود واستغفار کند از آن گناه و
توبه کند خدا توبه او را قبول نمیکند راوی گفت که اگر گناه کند وتوبه کند واستغفار
کند بان آمرزیده میشود حضرت فرمود هرچند عود کند مؤمن باستغفار وتوبه خدا
عود میکند بر او بآمرزش و خدا آمرزنده ورحیم است قبول میکند توبه را وعفو میکند
از سیئات زنهار نا امید مکن مؤمنان را از رحمت خدا وبعضی گفته اند توبه نصوح توبه ایست

که صاحبش را نصیحت کند که مثل ان را بعمل آورند و بعضی گفته اند که خالص از برای
خدا باشد و بعضی گفته اند که توبه اینست که ریشه خواهش شهوات را از دل زایل گرداند
و ظلمت گناهانرا که در دل بهم رسیده است بنور طاعات و عبادات محو کند زیرا که اثر
گناه نه محض استحقاق عقابست که پشیمانی برطرف شود بلکه دل آدمیرا تیره میگرداند
و روح اینکس را مکدر میسازد و ملائکه رحمت را از اینکس میرماند و آدمیرا از رحمات
خاصه سبحانی محروم میگرداند اگر دزدی در خانه در آید و مدتها انخانه را بی معارض
متصرف شود یا مستی ببرای معموری داخل شود و صاحب خانه در خواب باشد یا دشمنی
مدت مدیدی در خانه آبادانی مشغول خرابی باشد بمحض آنکه ان دزد یا ان مست یا ان
دشمن را از خانه بدر کنند بحلیه ابادانی بدر نمی آید تا مدتها در مقام اصلاح و تعمیر
سر ابد رنیاید و خرابهارا باصلاح نیاورد و متاعهای دزدیده را عوض نگیرد و بحالت
اولی بر نمیگردد و همچنین دزد شهوات نفسانی و دشمنی مانند شیطان و مستی مثل خواهش
گناهان هرگاه سالها در سرای دل در خرابی باشد و مایه ایمان و اعمال صالحه را ربایند و پیوسته
در خرابی کوشند و صاحبان خانه بیخبر و در خواب باشند و چون بیدار شود و نظر کند
خانه بیند خراب و ویران و اسباب خانه بغارت رفته و ظروف و آلات شکسته و
خانهای مزین بدود معاصی تیره گردیده بمحض آنکه نادم و پشیمان گردد و بتیر و نیزه
و شمشیر آه و ناله و استغفار و استغاثه بملک غفار دزد غدار را از خانه بیرون
کند و او در بیرون خانه در کمین به نشیند و منتظر فرصت باشد کی این خانه ویران
آبادان میگردد بلکه باید مدتهای مدید سعی کند و خانه را آبادان کند و متاعهای
دزدیده اعمال صالحه را عوض بگیرد و تیرگیهای معاصی را از در و دیوار دل ازاله
کند و رخنهای شیطانرا از خزانه ایمان مسدود گرداند انوقت شاید بحالت اولی
تواند برگردد بلکه بقرار اول تواند شد نظر کن باحوال انبیا و مرسلین که پیشوایان

دین اند از برای ارتکاب مکروهی یا ترک اولائی چه تدارکها کرده اند حضرت آدم
علیه السلام سیصد سال گریست تا آنکه در روی مبارکش دو نهر از آب دیده بهم رسید
تا توبه اش مقبول گردید حضرت داود علیه السلام انقدر میگریست که گیاه از آب
دیده اش میرویید و آه آتشبار میکشید که ان گیاه میسوخت توبه کامل آنست و
در این مقام سخن بسیار است و این رساله محل ذکر انها نیست اول در بیان وجوب
قبول توبه است خلافی نیست میان علمای اسلام در انکه ساقط میشود عقاب بتوبه
و خلافست در انکه ایا عقلاً بر خدا واجبست حتی انکه اگر بعد از توبه عقاب کند ظلم کرده
خواهد بود یا انکه تفضلیست که حق تعالی بکرم خود کرده است و رحمتیست بهمه عباد یا نسبت
باین امت کرده است و الحال بمقتضای وعده بر حق تعالی واجبست که عمل بوعده خود بفرماید
معتزله باول قایل شده اند و اشاعره بثانی قایلند و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و علامه حلی
رحمهم الله علیهم و اکثر متکلمین امامیه بقول ثانی قایل شده اند و خواجه نصیر علیه الرحمه
در تجرید در این باب توقف کرده است و جزم باحد طرفین نکرده است و حق انست
که قبول توبه عقلاً مطلقا واجب نیست و محض فضل خدا بر این است که بمحض ندامت
و عزم بر عدم عود گناهان تمام عمر را بیامرزد و در امم سابقه نیز چنین نبوده چنانکه
در عبادت عجل تا چندین هزار کس از بنی اسرائیل کشته نشدند توبه ایشان مقبول نشد
و نقل کرده اند تا عضوی که با آن گناه کرده اند تا نمی بریدند توبه ایشان مقبول
نمیشد و در صحیفه کامله حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه میفرماید که حمد
میکنم خداوندیرا که دلالت کرد ما را بر توبه که نمیشماریم آنرا مگر از فضل او و اگر نشماریم
از فضلهای او مگر این توبه را هر آینه نعمت او نزد ما نیکو خواهد بود و احسان او بسوی ما
جلیل خواهد بود خدا در توبه از برای انها که پیش از ما بود و باز در دعای دیگر فرموده است
یا الهی اگر بگریم بسوی تو تا بیفتد تا پلکهای چشمان من و انقدر فغان و ناله کنم که صدای

من قطع شود و بایستم بعبادت نزد تو تا پاره پاره شود پاهای من و رکوع کنم از برا
تا فقرات پشت من از هم جدا شود و سجده کنم از برای تو تا حدقهای من بترکد و خاک زمین
بخورم در طول عمر خود و آب و خاکستر بیاشامم تا آخر روزگار خود و ترا یاد کنم در
خلال این احوال تا زبانم مانده شود پس نظر خود را بلند نکنم بسوی آفاق آسمان از شرم تو
مستوجب نشوم باین اعمال محو یک گناه از گناهان خود و اگر مرا خواهی آمرزید در وقتی
که مستوجب مغفرت تو شوم و عفو خواهی کرد از من در هنگامی که مستحق عفو تو گردم
پس هر گز این واجب نخواهد شد از برای من باستحقاق و نه اهل آن خواهم بود بر سبیل
وجوب زیرا که جزای من در اول معصیتی که ترا کردم آتش جهنم خواهد بود و این مضامین
در ادعیه و اخبار بسیار است ششم در بیان اموریست که حق تعالی بر آنها مؤاخذه
نمیفرماید و وعده عفو از آنها فرموده است چند چیز است اول وسوسه و حدیث
نفس است که اختیاری آدمی نباشد چنانکه کلینی رحمه الله از محمد بن حمران روایت
کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلم پرسیدم از وسوسه هر چند بسیار
حضرت فرمود که گناهی در آن نیست چون چنین شود بگو لا اِلهَ اِلّا اللهُ و بسند حسن
کالصحیح روایت کرده است که جمیل بن دراج با آنحضرت عرض کرد که در دلم امر عظیمی
می افتد حضرت فرمود بگو لا اِلهَ اِلّا الله جمیل گفت هر وقت چنین امری در خاطر
من خطور کرد لا اِلهَ اِلّا الله گفتم برطرف شد و ایضا بسند معتبر از حمران روایت
کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که مردی آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه
واله وسلم و گفت یا رسول الله من منافق شدم حضرت فرمود که بخدا سوگند که اگر منافق
شده بودی نزد من نمی آمدی که اعلام کنی گمان دارم که دشمن حاضر یعنی شیطان آمده است
بنزد تو و از تو پرسیده است که کی ترا خلق کرده است تو گفتی خدا خلق کرده است پس
گفت که کی خدا را خلق کرده است آن مرد گفت آری بحق آنخداوندی که ترا بحق فرستاده

است چنین بود حضرت فرمود که شیطان بنزد شما آمد از راه اعمال و گناهان بر شما غالب
نشد از این راه آمده است که شما را گمراه کند و از راه دین بلغزاند هر گاه را این حالت رو دهد
خدا را بیگانگی یاد کند و بسند حسن کالصحیح از محمد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم همین حدیث را روایت کرده است و در آخرش حضرت رسول صلی الله علیه و
اله وسلم فرمود که این والله محض ایمانست و ایضا بسند صحیح از علی بن مهزیار روایت کرده است
که شخصی بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلم نوشت از چیزهای که در خاطر او خطور
میکند حضرت در جواب نوشت اگر خدا خواهد ترا بر حق ثابت میدارد و شیطان را راهی
و استیلای بر تو نمیدهد نوشتند که گروهی شکایت کردند بسوی رسول خدا از امری
چند که در خاطر ایشان در می آید که اگر باد ایشان را از جای بلندی بزیر افکند یا ایشان را پاره
پاره کند واجبست بسوی ایشان از آنکه تکلم بآن بکنند حضرت فرمود که آیا این حالت را در نفس
خود می یابید گفتند بلی فرمود بحق آنخداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست این صریح و
خالص ایمانست پس چون چنین امری در خاطر شما خطور کند بگویید آمَنّا بِاللهِ وَ
رَسُولِهِ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ یعنی ایمان آوردیم بخدا و رسول او و مانعی از معاصی
و قوتی بر طاعات نیست مگر بخدا مؤلف گوید در اینکه این محض و صریح ایمانست چند وجه
گفته اند اول آنست که بسند معتبر از حضرت امام صادق علیه السلم روایت کرده اند که مراد
آنست که این خوفی که تو داری چرا چنین امری بخاطر تو خطور کرده است و میترسی که هلاک شده
باشی از محض ایمانست اگر مؤمن نبودی پروا نمیکردی از خطور این و بدتر از این در خاطر
تو دویم آنکه این محض ایمانست که احتمالات باطله را در خاطر بگذرانی که بدلیل و برهان
باطل کنی تا در مذهب حق صاحب یقین شوی سیم آنست که در حدیث سابق گذشت
چون شیطان مأیوس شده است از آنکه شما را بکفر و معاصی بیندازد شما را باین وساوس
اذیت میرساند پس بسبب این حالت محض ایمانست و معنی اول که از حضرت امام باقر علیه السلم

منقولست بهترین معانی است و دوام بتوحید از برای دفع اینحالت چند وجه گفته اند
اول انکه مبادا ملک او را در اینحالت دریابد پس زبان او بتوحید جاری شود تا انکه با این
کلمه طیبه از دنیا بیرون رود دویم انکه نفی میکند انچه را در خاطر او افتاده است
از انکه اله را اله دیگر باشد و تصریح میکند بانکه الهی جز او نیست سیم انکه این کلمه طیبه
شیطان را می راند و رفع وسوسه او از گوینده ان میکند و باین جهت باین کلمه تلقین
میکنند محتضر را چهارم انکه افاده ان میکند که سلسله ممکنات باو منتهی میگردد
پس او را موجدی نباشد پنجم انکه کسی که متصف بصفت کمال باشد متصف بمخلوقین و احتیاج
نمیتواند بود نهم معصیتی است که آدمی انرا اراده کند و بعمل نیاورد حق تعالی بفضل خود
انرا عفو میفرماید چنانکه کلینی بسند حسن کالصحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
کرده است که حضرت آدم علیه السلام گفت خداوندا مسلط گردانیدی شیطان را و او را مانند
خون در بدن من جاری گردانیدی از برای من چیزی قرار ده که از شر او نجات توانم یافت
حق تعالی وحی کرد که ای آدم از برای تو قرار دادم این را که هر که از ذریت تو قصد گناهی بکند بر او
نوشته نمیشود و اگر بعمل آورد یک گناه نوشته میشود و هر که قصد حسنه بکند اگر
نکند یک حسنه برای او نوشته میشود و اگر بعمل آورد ده حسنه از برای او نوشته میشود
گفت پروردگارا زیاده کن گفت از برای تو قرار دادم که هر گناهی که بکنند و استغفار
کنند گناه او را بیامرزم گفت پروردگارا زیاده کن گفت توبه را برای ایشان پهن کرده ام
تا جان بگلو برسد گفت پروردگارا بس است مرا و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام منقولست که چهار خصلت که حق تعالی مقرر فرموده است که کسی که با وجود اینها
مستحق عذاب الهی شود بس شقی محروم است و ان خصلتها اینها است کسی که قصد کند حسنه را
بعمل آورد به نیت نیک خدا یک حسنه از برای او مینویسند و اگر قصد کند حسنه را و بعمل
آورد و اگر نکند هیچ گناه بر او نوشته نشود و اگر بکند هفت ساعت او را مهلت میدهند

تنها

وملکی که نویسنده حسنات است در جانب راست اوست و میگوید تعجیل مکن در نوشتن
شاید بعد از این حسنه بکند که این را محو کند زیرا که حق تعالی میفرماید بدرستی که حسنات
برطرف میکند گناهان را یا شاید استغفار بکند اگر بگوید أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا
هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ الْحَكِيمُ الرَّحِيمُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَأَتُوبُ
إِلَيْهِ بر او گناهی نوشته نمیشود و اگر هفت ساعت بگذرد و حسنه بعد از ان نکند و استغفار
بعمل نیاورد صاحب حسنات بصاحب سیئات میگوید بنویس گناهان را بر این شقی محروم
دهم که شاید مطلق استغفار کافی باشد و خصوص این استغفار شاید باعتبار انکه
افراد است مذکور شده باشد و ایضا بسند معتبر از امام زاده عبد الله روایت کرده است
که از پدر بزرگوار خود امام موسی علیه السلام سوال کردند که دو ملک که در جانب راست و
چپ آدمی میباشند آیا علم بهم میرسانند بفعل بد یا بفعل نیکو که بنده اراده فعل انها مینماید
حضرت فرمود که بوی کنیف که محل فضله است و بوی چیزهای خوشبو مثل یکدیگر است
گفت نه فرمود که بنده هرگاه حسنه میکند نفس او خوشبو بیرون میاید ملک دست
راست بملک دست چپ میگوید که باش که ترا با او کاری نیست که قصد حسنه کرد پس ان را
بجا آورد زبان او و آب دهان مداد اوست پس برای مینویسد و چون قصد گناهی کرد
نفسش بدبو بیرون میاید پس ملک دست چپ بملک دست راست میگوید که قصد گناه
کرد پس اگر انرا بجا آورد زبانش قلم اوست و آب دهانش مداد اوست پس بر او مینویسد
و بدانکه حق تعالی فرموده است إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللّٰهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ
مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی اگر ظاهر کنید انچه در نفسهای شما نیست یا پنهان
کنید از احساب میکند شما را بان خدا پس می آمرزد از برای هر که میخواهد و خدا بر همه
چیز قادر است و مجموع این آیه بحسب ظاهر مخالفست با احادیثی که در این مطلب و مطلب
سابق گذشت زیرا که دلالت میکند بر انکه هر چه در نفس آدمی حاصل شود خدا بر ان محاسبه

میفرماید و اگر خواهد میامرزد و اگر خواهد عذاب میکند و این شامل وسوسها و اراده
گناه هست و ممکن است باین روش جمع کنیم که عفو از انها مخصوص شیعه است و مراد
لِمَنْ یَشَاءُ شیعه است یعنی از شیعیان عفو میکند اگرچه باز موافق قواعد عدالیه
خالی از اشکالی نیست که بعمومها شامل خطوراتی هست که اختیاری آدمی نیست و شیخ
طبرسی رحمه الله گفته است که جمعی گفته اند که این آیه منسوخست بقول حق تعالی لَا یُکَلِّفُ
اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا و در این حدیث ضعیفی نقل کرده اند و این سخن صحیح نیست زیرا
که تکلیف امری که در وسع و طاقت آدمی نباشد جایز نیست و قبیح است عقلا پس
چون میتواند بود که حق تعالی تکلیف کند و بعد از ان فسخ کند پس باید مراد از آیه چیزی باشد
که امر و نهی بان متعلق تواند شد از اعتقادات و ارادات و امور چند که از ما مستور است
و اما انچه داخل در تکلیف از وسوسها که بی اختیار آدمی خطور میکند داخل آیه نیست
بدلیل عقل و بگفته حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم که عفو کرده اند از این امت
از انچه فراموش کنند و از انچه در خاطر بگذراند پس گفته است انچه در خاطر خطور میکند از
معاصی خدا بر این مؤاخذه نمیکند و مؤاخذه میکند بر انچه عزم میکند آدمی بران و عقد
قلب خود بران میکند با انکه میتواند خود را از ان نگاه دارد پس ان از جمله افعال قلب است
و خدا جزا میدهد او را بران چنانکه جزا میدهد بر افعال جوارح اما جزای عزم را میدهد
نه جزای فعل ان معصیت را که هنوز نکرده است بخلاف عزم بر طاعت که حق تعالی بران عزم
جزای اصل طاعت را میدهد همچنانکه در اخبار آمده است که کسی که انتظار نماز میکشد
در نماز است یعنی ثواب نماز دارد مادام که انتظار میکشد و این از لطایف نعمتهای خداست
بر بنده کان تمام شد کلام شیخ طبرسی رحمه الله و از جمله آیاتی که دلالت میکند بر مؤاخذه
بر افعال قلوب قول حق تعالی است وَلَا تَقْفُ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ اِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ کُلُّ
ذٰلِکَ کَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا یعنی بیرون بکن چیزی را که علم بان نداری بدرستی که گوش و

چشم و دل همه اینها سؤال کرده میشود و باز فرموده است که مؤاخذه نمیکند شما را خدا بسوگندهای
لغو که بر زبان شما جاری شود لیکن مؤاخذه میکند شما را بر انچه عقد دل بران کرده اید و
در جائی دیگر فرموده است و لیکن مؤاخذه میکند شما را بر انچه کسب کرده است دلهای شما
پس از این آیات و امثال اینها معلوم میشود که بر فعل دلها مؤاخذه میباشد و باز فرموده است
وَمَنْ یُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللّٰهِ فَاِنَّهَا مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ و تقوی را بدل نسبت داده است و از
حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم روایت کرده اند که اشاره بدل نمود و فرمود تقوی
تقوی و پرهیزکاری در اینجاست و حق تعالی تهدید فرموده است انها را که دوست میدارند
که امور قبیحه فاش شود در مؤمنان و محبت کار دلست و ایضا کفر و نفاق و شرک و حسد
و بغض و کینه و امثال انها که وعید عذاب و عقاب بر انها شده است از افعال قلوب است
پس چون میتواند بود که مؤاخذه بر انها نبوده باشد و وجوه بسیار در میان آیات و اخبار گفته اند جمع
و تحقیقش آنست که افعال قلوب چند قسم است اول آنست که مذکور شد و خلافی نیست در
انکه بران عقابی مترتب نمیشود و محل تکلیف نیست دویم شهوت و خواهش معصیت است
بدون انکه اراده بان ضم شود و غالب اوقات ان نیز نسبت بعامه خلق اختیاری نیست
مثل انکه تخیل زنا یا لواط میکند و بی اختیار خواهشی در نفس او بهم میرسد اما اراده
فعل ان ندارد یا نظر میکند به پسر مقبول بدون قصد و عاشق او میشود اما اراده
معصیتی ندارد این اختیاری و محل تکلیف نیست لهذا وارد شده است که نظر اول
از برای تست یعنی اگر بدون اختیار نظرش بر او بیفتد و نظر ثانی بر تست یعنی اگر باز دگر
از روی قصد و شهوت نظر کند یا ان نظر از روی خاهش مستمر بدارد و اگر مبدأ عشق
اختیاری باشد دور نیست که معاقب باشد هرچند در آخر بی اختیار باشد همچنانکه
در حدیث وارد شده است که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم سوال کردند از عشق
حضرت فرمود که دلی چند ندکه از یاد خدا خالی شده است حق تعالی محبت غیر خود را بانها

چشانیده است سیم آنست که بعد از تصور معصیت و حصول شهوت قلب با عتبار تلوث
بشهوات و غفلت از عقوبات نفع عاجل دران فعل تصور میکند که باید انفعل بعمل آید
پس اراده نفس حادث میشود تا بمرتبه عزم میرسد و حیا و خوف مانع او از فعل نمیگردد
و حصول عزم گاه هست بعد از ترددات و تفکرات بسیار میباشد بعد از جزم پشیمان
میشود یا غافل شود یا عایقی بهم رسد که انفعل بر او متعذر شود پس بر اصل تصور معصیت
و حصول شهوت و میل نفس که اختیاری نیست عقابی نمیباشد و اما حکم عقل ظاهر
اخبار آنست که بر ان عقابی نیست و بعضی گفته اند که اگر باختیار باشد معاقبست و اگر بدون
اختیار باشد معاقب نیست و اگر اراده و عزم بر فعل حادث شود و فعل را بعمل نیاورد
از برای عایقی و مانعی پس ظاهر اخبار بسیار است که او را مؤاخذه بران عزم نیست و بعضی
از علما بتفصیل قایل شده اند که اگر از برای ترس خدا و معصیت عقوبت رو زجزا ترک فعل
کند و نادم شود از ان قصدی که کرده بود حسنه از برای او نوشته میشود و ان حسنه بکفر
سیئه عزم بر فعل است و اگر ترک فعل برای عایقی دیگر باشد و از ترس خدا نباشد یک
گناه بر او نوشته میشود و بعضی از متکلمین امامیه متابعت ایشان کرده اند و
استدلال کرده اند بروایتی که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقولست
که چون بنده اراده معصیت کند ملائکه گویند پروردگارا این بنده تو میخواهد گناهی
بکند حق تعالی فرماید اگر سیئه را بعمل آورد بر او بنویسید مثل ان و اگر ترک کند حسنه
بنویسید زیرا که ترک نکرده است مگر از برای من مگر بر نیات خود و گفته اند که ما
میدانیم که کسی که در شب عزم کند که در صبح مسلمانی را بکشد یا زنا با زنی بکند و در ان
شب بمیرد مُصر بر گناه مرده است و بر نیت خود محشور رود و دلیل قاطع در این باب
آنست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هرگاه دو مسلمان شمشیر
بر یکدیگر بکشند قاتل و مقتول هر دو در آتش اند گفتند یا رسول الله مقتول چرا

در جهنم است فرمود برای آنکه اراده فعل دیگر کرده است مؤلف گوید این اخبار از
طرق عامه وارد شده است و معارضه بان اخبار معتبره نمیکند و بر تقدیر تسلیم در
حدیث اول ممکن است که نوشتن حسنه موقوف باشد بر آنکه از برای خدا باشد و
اگر از برای خدا نباشد نه سیئه نوشته میشود و نه حسنه و حدیث مجمل است
و صریح نیست و مثالی که گفته است اول سخن است و ممنوعست و حدیث ممکنست
اراده با ان افعال باشد از شمشیر کشیدن و در برابر ایستادن و معین او بر قتل خود
شدن و انها که قایل شده اند که معاقب میشوند میگویند بر سیئه عزم بر معاقب
میشوند نه بر اصل فعل پس اگر بعمل آورد سیئه دیگر بر اصل فعل مترتب میشود چهارم
افعال قلوبست از عقاید باطله و شک در اصول عقاید و در ان شکی نیست که با نها
معاقبست پنجم اخلاق ذمیمه است مانند حقد و حسد و عداوت مومنان و سوء ظن
بایشان و امثال اینها را معصیت میدانند هرچند اظهار نکند و بسیاری اخبار دلالت
میکند بر آنکه اظهار اینها معصیتست نه اصل اینها و این انسب است و بشریعت سهله
و عدم حرج در دین و ظاهرش آنست که عدم مؤاخذه بر اراده معصیت مخصوص مومنان
باشد پس منافات ندارد با حدیثی که وارد شده است که اهل جهنم برای این در جهنم اند
که نیت ایشان در دنیا این بوده است که اگر مخلد در دنیا باشند همیشه کافر باشند
و معصیت خدا بکنند و جوابهای دیگر نیز میتوان گفت و بدانکه ظاهر کلام اکثر فقها
و متکلمین آنست که اراده معصیت و عزم بران حرامست اما حق تعالی بفضل خود بخشیده است
و وعده مغفرت نموده است چنانکه صغیره معصیت است و با اجتناب کبایر حق تعالی
از امیامرزد پس انچه خواجه نصیر رحمه الله در تجرید گفته است که اراده قبیح قبیح است
منافات با عفو ندارد و در کلام ابو الصلاح علیه الرحمه مثل این گذشت و سید مرتضی
رضی الله عنه در تلوبل قول حق تعالی اِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ اَنْ تَفْشَلَا وَاللّٰهُ وَلِيُّهُمَا

که مراد آنست که قتل و جبن بخاطر ایشان خطور کرده نه انکه عزم بران کردند بعد از
انکه گفته است اراده معصیت و عزم بران معصیت است و جماعتی تجاوز از
حد کرده اند حتی انکه گفته اند عزم بر کبیره کبیره است و عزم بر کفر کفر است و شیخ
شهید علیه الرحمه در قواعد گفته است تاثیر نمیکند نیت معصیت عقابی را و نه مذمتی را
مادام که مرتکب ان نشود و این از جمله چیزهائیست که ثابت شده است در اخبار که حق تعالی
عفو از انها کرده است پس گفته است اگر نیت معصیت بکند و مرتکب شود امری را که
معصیت میداند پس خلافش بر او ظاهر شود آیا این نیت اثر میکند محل نظر است
از این جهت که مصادف معصیت نشده است پس بمنزله آنست که نیت معصیت کرده
باشد و بس و بر نیت معصیت بدون فعل آن مؤاخذه نیست و از این جهت که دلالت
میکند بر انکه هتک حرمت شریعت کرده است و جرات بر معاصی نموده است و حال انکه
بعضی از اصحاب ما گفته اند اگر مباحی را بیاشامد بنحو آشامیدن شراب مسکر و شبیه
بافعل حرامی کرده خواهد بود و شاید از برای محض نیت نباشد بلکه انضمام فعل جوارح
دخل داشته باشد و چند امر دیگر هست که محل نظر است اول انکه زن یا کنیز خود را در خانه
دیگری بیابد و گمان کند که زن اجنبیه است و با او جماع کند بعد از ان معلوم شد
که زوجه یا امه او بوده است دویم آنست که زوجه خود را وطی کند و گمان کند که حایض است
پس ظاهر شود که طاهر است سیم انکه طعامی را در دست دیگری ببیند و نداند که ملک
اوست و جبر بگیرد و بخورد پس ظاهر شود که ملک او بوده است چهارم انکه گوسفندی را
ذبح کند بقصد عدوان پس ظاهر شود که ملک او بوده است پنجم انکه شخصی را گمان کند
که معصوم الدم است پس ظاهر شود که خونش هدر بوده است تا اینجا کلام شهید رحمه الله
است و شیخ بهاء الدین رحمه الله گفته است که از جمله این صور شمرده اند انرا که نماز کند
در جامه بگمان انکه حریر است یا مغصوبست و عالم بحکم بوده باشد که نماز در ان باطل است

پس معلوم شود ممزوج و قصب است یا مباح است و تردد کرده است در انکه نمازش
باطلست یا صحیح است و اولی آنست که تردد نیست در انکه نمازش باطلست بلی صحت
نماز نزد کسی میتواند بود که نهی در عبادت را مستلزم فساد نداند سیم در این امور است
که حق تعالی بر انها مؤاخذه نمیفرماید بسندهای بسیار صحیح و معتبر از طرق عامه و خاصه
از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که حق تعالی برداشته است از امت
من نه چیز را اول خطا یعنی امری که بی اختیار و بغفلت از او صادر شود مثل اینکه اراده
کرد که تیری بجانب آهوئی بیندازد بر آدمی خورد و او را کشت یا مجروح کرد و خطائی
که مفتی در مسئله یا حکم شرع در حکمی بکند و بذل جهد خود را در ان کرده باشد و تقصیری
در ان نکرده باشد در اینها گناهی در فاعل اینها نیست اما مؤاخذه دنیوی در بعضی هست
و در اول دیت لازم میشود در مال او یا بر عاقله است و خطای حاکم بر بیت المال است بنا بر
مشهور و در طبیب بعضی گفته اند مطلقا دیت است در مال خود و بعضی گفته که اگر ان
کس که معالجه او میکند برای ذمه او بکند ضمان از او ساقط میشود دویم فراموشی است
یعنی عقابی نیست بر کسی که از روی فراموشی اعاده نماز بایدش کرد و در ترک بعضی از افعال
یا فعل بعضی سجده سهو لازم میشود سیم ندانستن و ظاهرش آنست که جاهل مطلقا
معذور باشد و آیات و اخبار بسیار بر این دلالت دارد و در بسیاری از موارد باین
استدلال میتوان کرد خواه جهل مسئله باشد مورد حکم اما اکثر علما در موارد خاصه
باین قایل شده اند مثل نماز کسی که جاهل باشد بنجاست جامه یا بدن یا موضع سجود که مشهور
آنست که اعاده نماز در وقت و خارج وقت بر او واجب نیست و همچنین کسی که جاهل باشد
بغصبیت مکان یا جامه و در ان نماز کند یا کسی بوجوب جهر و اخفات و در مواضع انها
ترک کند و نکاح در عده چنانکه سابقا مذکور شد و امثال اینها که در موضع خود ذکر
کرده و اگر مراد عدم مؤاخذه و عقاب باشد اگر تقصیر در تفحص نکرده باشد ظاهرش عموم است

ودر جمیع احکام وادلهٔ عقلیه بسیار براین دلالت دارد چهارم چیزیست که طاقت
ان نداشته باشند چنانکه حق تعالی فرموده است رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ یعنی
ای پروردگار ما بار مکن بر ما چیزی را که طاقتی نیست ما را بان بعضی گفته اند که مراد تکلیف
ما لا یطاق است وهرچه برخدا قبیح است ومحالست که از حق تعالی واقع شود ممکن است دعا کردن
بر سبیل تعبد وبعضی گفته اند مراد عذابها وعقوبتهاست که بر امم سابقه نازل میشود
وحق تعالی به برکت حضرت رسالت از این امت برداشته است واظهر آنست که مراد تکلیف
شاقه است که در امم سابقه بود ودر این امت وحق تعالی تخفیف داده است وآسان گردانیده است
ودر این حدیث ظاهر این معنی مراد باشد پنجم چیزی که مضطر شده باشند بان خواه اضطرار
از جانب خدا باشد مثل خوردن میته در وقتی که خوف هلاک باشد ودر آشامیدن آب
نجس در وقت اضطرار که لقمه در گلویش بند شده باشد ومایعی دیگر حاضر نباشد وتداوی
بحرام در وقتی که دوا منحصر در ان شده باشد بنابر مشهور میان علما واخبار بسیار وارد
شده است بر عدم جواز تداوی بحرام خصوصا شراب حتی بچشم کشیدن ان در حدیث
وارد شده است که هرکه میلی از مسکر بچشم بکشد حق تعالی میلی از آتش بچشم او بکشد ودر
اخبار بسیار وارد شده است که حق تعالی در هیچ حرامی شفا قرار نداده است وبعضی از علما تداوی
بمسکر را مطلقا جایز نمیدانند بلکه سایر محرمات را واشهر جواز است خواه قبل خودش باشد
یا قبل غیر او مانند کسی که جراحتی بر خود وارد سازد یا دیگری او را مجروح گرداند در ماه
رمضان ومضطر شود بسوی افطار وعلما گفته اند که باغی وعادی را جایز نیست خوردن میته
در وقت ضرورت بلکه سایر محرمات زیرا که حق تعالی فرموده است فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا
عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ یعنی هرکه مضطر شود وباغی وعادی نباشد پس گناهی نیست بر او
ودر معنی باغی وعادی خلافست ودر بعضی از روایات وارد شده است که باغی آنست
که خروج بر امام کند وعادی کسی است که براه زنی رود وبر اینها میته حلال نمیشود

ودر روایت وارد شده است که باغی طالب صید است وعادی دزد است اگر اینها
مضطر شوند بر اینها میته حلال نمیشود وقصر نماز نمیتوانند کرد ودر حدیث دیگر
وارد شده است که باغی کسی است که برای لهو وبازی بشکار میرود واز برای نفقهٔ عیال
وعادی دزد است اکثر گفته اند که بقدر سد رمق میخورد نه انقدر که سیر شود ششم
چیزیست که او را بران اکراه کنند ودر احکام تقیه گذشت چیزهای که با اکراه حلال میشود
هفتم طیره است وان عبارتست از تاثر نفس بفال بد مثل آنکه در میان عرب تطیر میکرده
اند در وقتی که بسفری میرفته اند بمرغی وشکاری که از جانب راست او پیدا میشد بفال
میگرفتند واگر از جانب چپ بدم تیر ایشان بیاید ودر میان عجم نیز شایع است اگر
بسوی سفری یا مقصدی روند وجنازه یا گشته بر سر راه خود ببینند بفال بد میدانند
وانکه در حدیث وارد شده است که طیره در این امت نمیباشد چند احتمال دارد اول انکه
مراد رفع مواخذه وعقاب باشد یعنی اگر کسی را چنین امری بخاطر برسد چون اختیاری
نیست ونمیشود که نفس از او متاثر نشود حق تعالی بر او مواخذه نمینماید وکفاره اش آنست
که توکل کند بر خدا وامضای ان امر بکند چنانکه در حدیث وارد شده است که چون
نظر کنی بگذر واعتبار مکن دویم آنست که مراد رفع تاثر ان باشد از این امت به برکت
آنچه بایشان رسیده است از رسول خدا وائمهٔ هدی صلوات الله علیهم از عدم اعتبار
بان وتوکل بر خدا وادعیه واذکاری که روایت کرده اند از برای رفع ضرر ان سیم آنکه مراد
رفع ان منع باشد وعدم جواز چنانکه صاحب نهایه واکثر عامه فهمیده اند واین معنی از
این حدیث بسیار بعید است ومعنی اول اظهر است واحادیث در باب تاثیر طیره مختلف
است ومقتضای جمع میان انها آنست که اگر توکل آدمی ضعیف باشد ونفس از ان
متاثر شود ممکن است تاثیری بکند واگر توکلش بر خدا قوی باشد واعتنا بانها
نکند اثر نمیکند هشتم وسوسه در تفکر در خلق است در حدیث معتبر از حضرت امام

جعفر صادق علیه السلام منقولست که سه چیز است که نجات نیافته است از انها پیغمبری
پس هر که پست تر از اوست تفکر در وسوسه در خلق وطیره وحسد مگر آنکه مؤمن
بکار نمی فرماید حسد خود را و بر هر تقدیر این فقره چند احتمال دارد واول آنکه مراد
وسوسهای شیطانی باشد که حادث میشود بسبب تفکر در احوال خلق وگمان بد بردن
با ایشان بسبب آنچه مشاهده میشود از احوال و افعال ایشان و حق تعالی بر ان مؤاخذه
نمیفرماید زیرا که رفع ان از نفس غالبا ممکن نیست لیکن واجبست بر او که باین گمان
حکم نکند واظهار ننماید وعمل بموجب ان نکند بانکه قدح کند در ایشان ورفع شبهات
ایشان بکند ودر احادیث عامه وارد شده است که هر گاه ظن وگمان کنی تحقیق وجزم
مکن ودر حدیث دیگر وارد شده است که زنهار حذر کنید از گمان بردن بدرستی که ظن
بد بردن و دروغ ترین سخنهاست دویم آنست که مراد تفکر در وساوسی باشد که حادث
میشود در نفس در مبدا خلق ایشان آنکه خدا کی آفریده است وکی ایجاد کرده است ودر
کجاست ومثل اینها از اموری که اگر تکلم کند باینها موجب کفر وشرک خواهد بود چنانکه
در وسوسه گذشت سیم آنکه مراد تفکر کردن باشد در قضا وخلق اعمال عباد وحکمت
در خلق بعضی از شرور عالم مانند خلق ابلیس وموذیات وتمکین اشرار بر اضرار واخیار
وخلق کفار وخلق جهنم ومخلد بودن کفار در ان ومثل اینها از اموری که کم کسی از اینها
خالی میباشد واینها همه هر گاه مستقر نگردد در نفس وبسبب ان شکی در عدل بهم
نرسد ودر روایت ابن بابویه این تتمه هست مَا لَمْ یَنْطِقْ بِشَفَةٍ یعنی مادام که تکلم نکند
بلب ودر این مقام معنی اول ظاهرتر مینماید نهم حسد است که مادام که ظاهر نکند بزبان
یا بدست واز این حدیث ظاهر میشود که حسدی که اظهار نکند داخل معاصی نیست
یا معفو است واین خلاصه مشهور است اما بوسعت رحمت الهی انسب است زیرا
که کم کسی است که خود را خالی از این تواند کرد واین تکلیف نسبت باکثر خلق موجب

حرج است وممکن نیست مادام که اظهار نکند متعلق وسوسه وطیره نیز باشد
چنانکه دانستی واگر اینها بر اکثر معانی چون بر حق تعالی قبیح است وصدورش از ان محالست
شاید مراد اختصاص مجموع این خصال باشد با امت منافات ندارد با آنکه بعضی
مشترک باشد میان این امت وسایر امم والله یعلم واحادیث بسیار وارد شده است
که هر امری که از جانب خدا بر بنده وارد شود خدا اولاست بقبول عذر و تا امری را
از برای مردم بیان نفرماید ودر ان باب حجت بر ایشان تمام نکند بر ترک ان ایشان را
عذاب نمیکنند وایضا اخبار بسیار وارد شده است که حق تعالی برداشته است قلم تکلیف را
از کودک تا محتلم شود واز دیوانه تا عاقل شود واز کسی که در خواب باشد تا بیدار شود و
شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده است که حق تعالی
وحی میکند بحافظان کرام که کاتبان اعمال عبادند مینویسند گناهی بر بنده مؤمن در
وقت دلتنگی ودر ضجر ودر کافی روایت کرده است بسند حسن کالصحیح از علی بن عطیه که
گفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلم بودم مردی از انحضرت سوال کرد
از شخصی که از او امری صادر شود در حد غضب آیا خدا او را مؤاخذه میکند حضرت فرمود
خدا از ان کریمتر است که او را از جا بدر آورد واو را مواخذه کند وابن بابویه رحمه الله
در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در تکلیف آنست که الله تعالی تکلیف
نکرده است بندگان خود را مگر کمتر از انچه طاقت دارند چنانکه فرموده است لَا یُکَلِّفُ
اللهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا یعنی تکلیف نکرده است خدا نفسی را مگر بقدر وسع و آسانی
از وسع کمتر از طاقت است وحضرت امام جعفر صادق علیه السلم فرمود بخدا سوگند که
که تکلیف نکرده است بندگان را مگر کمتر از انچه طاقت دارند زیرا که تکلیف کرده است
ایشان را در هر روز وشب پنج نماز وتکلیف کرده است ایشان را در سالی سی روز روزه
وتکلیف کرده است ایشان را در هر دویست درهم پنج درهم تکلیف کرده است

در بیان ایشانرا در تمام عمر یک حج و ایشان طاقت زیاده از اینها هم دارند
خاتمه احوال عالمست بعد از انقضای امر قیامت ابن بابویه و عیاشی از محمد بن مسلم
روایت کرده اند از امام محمد باقر علیه السلم گفت بتحقیق که خدای عز و جل خلق کرده است
هفت عالم که ایشان از فرزندان آدم نیستند خلق کرد ایشانرا از ادیم عرارض یعنی از
روی زمین پس ساکن کرد ایشانرا در زمین یکی بعد از دیگری با عالم خود پس خلق کرد
پدر این بشر را و خلق کرد ذریت او را و نه والله خالی نبوده است جهنم از ارواح کافران
و عاصیان از روزی که جهنم را خلق کرده است شاید که گمان کنند که چون روز قیامت
شود حق تعالی بدنهای اهل بهشت را با ارواح ایشان بسوی بهشت بفرستد و بدنهای
اهل جهنم را با ارواح ایشان در جهنم ساکن کرداند خدا را کسی عبادت نخواهد کرد در
بلاد او و خلقی نخواهد آفرید که او را عبادت کنند و اعتقاد به یگانگی او بکنند و تعظیم
او نمایند چنین نیست بلکه خلقی دیگر خواهد آفرید که او را به یگانگی عبادت کنند و
زمین دیگر خواهد آفرید که ایشانرا بردارد و آسمان دیگر خواهد آفرید که بر ایشان سایه
بیفکند آیا نشنیده که حق تعالی فرموده است روزی که بدل شود زمین بغیر زمین و بدل
آسمانها و فرموده است که آیا مانده شدیم و به تنگ آمدیم از خلق اول بلکه ایشانرا
در شبهه اند و شک دارند در خلق تازه و مراد از این خلقی است که بعد از قیامت
خواهد بود و ایضا در خصال بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که در تفسیر
آیه دویم فرمود که چون حق تعالی فانی میکرداند این خلق را و این عالم را و ساکن میکرداند
این عالم را و اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم تازه میکند عالمی را بغیر
این عالم و خلقی تازه ایجاد میکند از غیر نر و ماده که او را به یگانگی بپرستند و از برای
ایشان خلق میکند زمینی را بغیر این زمین که ایشان بر روی آن باشند و آسمانی
بغیر این آسمان که بر بالای سر ایشان باشد و شاید گمان کنی خدا همین یک عالم را آفریده است

معجزه کامله ایست برای حقیت ایشان و همیشه آثار فیض ایشان بشیعیان میرسد و بتوسل بایشان مطالب حاصل میگردد
و ابواب فیض ببرکت ایشان بر خلق مفتوح میگردد بلی روشنی که بسیار شد بر هر صاحب بصیرتی اکور میگرداند زیادتی نور
و جلالت و عظمت ایشانست که بدین جمعی را گمراه کرده است و رشید دشمن هم اعتراف بفضل و بزرگواری ایشان
دادند و هر یک از ایشان دلیلند بر حقیت خود و امامت باقی ائمه بلکه بر وجود واجب الوجود و کمال علم او و کمال
قدرت او و جمیع کمالات صلوات الله علیهم اجمعین الی یوم الدین **فائده رابعه** باید دانست که پیغمبر ما مبعوث شد
بر کافه عالمیان از آدمیان و جنیان و خاتم پیغمبرانست که بعد از او پیغمبری نمی باشد و آنجناب و جمیع پیغمبران
از جمیع گناهان صغیره و کبیره از اول عمر تا آخر عمر معصوم بودند و منزه بودند و باید اعتقاد داشت موافق احادیث
متواتره که پدران حضرت تا حضرت آدم همه بزرگواران و انبیا و اوصیا بوده اند و از شرک و کفر مبری بوده اند و بهترین اهل عصری
بهترین اهل عصر خود بوده اند و مادران آنحضرت تا حوا همگی مطهرات از زنا و بدیها بوده اند و آنچه اهل سنت لعنهم الله
در تواریخ و تفاسیر خود ذکر نموده اند از خبرهای که مستلزم نسبت گناهست بآنجناب یا بغیر او از پیغمبران معصومین
نسبت کفر و شرک به پدر و مادر آنحضرت یا یکی از اجداد آنحضرت همه دروغ و افترا است و محض تهمت و خطا است
و چون خلیفههای ثلثه ایشان بانواع کفر و بدیها آراسته بودند از برای آنکه قباحت آنها در نظرها برطرف کنند بعضی بدیها
از پیغمبران و ائمه و اوصیا خطاها و بدیها نسبت کرده اند و بعضی از منافقین یهود در میان مسلمانان بودند که
خبرها از کتب خود که محض افترا بود در میان مسلمانان نقل میکردند و اکثر تواریخ اهل سنت باینها منتهی میشود هذا
ابو جعفر یکجلد کتاب عین الانوار را در تاریخ انبیا نوشته ام که تواریخ ایشان بنحوی که از اهل بیت صلوات الله علیهم
بما رسیده مضبوط کرده ام انشاء الله در خاطر هست که اگر اجل مهلت دهد بعد از اتمام بفارسی ترجمه نمایم که تواریخ
اهل سنت و یهود و خطاهایی که نسبت به پیغمبران عالیشان داده اند در میان مسلمانان برطرف شود و ضبط بعضی این
مطالب که مذکور شد با سایر اوصاف آنحضرت در فصول بعد از این در ضمن اوصاف امام بیان خواهد شد **فائده**
در بیان بعضی از شمایل و اوصاف آنحضرت ابن بابویه رحمه الله باسناد معتبر روایت کرده از حضرت امام الانس و الجن علی بن
موسی الرضا علیه السلام از آبای کرام عظام صلوات الله علیهم که حضرت امام حسن صلوات الله علیه فرمود که از هند بن ابی هاله
از حلیه و شمایل حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله پرسیدم و هند وصاف آنحضرت بود و بسیار بیان اوصاف و شمایل او
میکرد گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله عظیم الشان بودند در نظرها و جلالت و فخامت ایشان در دلها و سینهها
جا کرده بود روی آنحضرت نورانی بود مانند ماه شب چهارده میانه بالا بودند نه بسیار بلند و نه بسیار
کوتاه سر مبارک ایشان کوچک نبود و در موی سر ایشان شکنها و حلقهها بود که موجب زینت میشد و اگر بلند میشد
بسیار بلند نمیشد و حصه میکردند که محل مسح گشاده باشد و غالب اوقات آنقدر بود در بلندی که بنرمه گوش
میرسید و چون در میان سر از آن زمان سر تراشیدن بسیار بد نما بود در غیر حج و عمره سر نمیتراشیدند
زیرا که میباید نبی و امام کاری نکنند که در نظرها بسیار بد نما بود و رنگ مبارکشان سفید بسیار نورانی

٥

چند حدیث دیگر سرخی با سفیدی آمیخته بود و گشاده پیشانی بودند و ابروهای ایشان بلند و مقوس بود و نازک کشیده تا تمام
شده بود اما پیوسته نبود و در بعضی از احادیث عامه و خاصه وارد شده است که ابروهای ایشان پیوسته بود و این در بعضی
حدیث است مشهورتر است و در میان دو ابروی ایشان رگی بود که در هنگام غضب پر میشد و بلند میکرد و بینی آنحضرت
کشیده و بلند بود و میانش اندک برآمدگی داشت و سرش نازک بود و پیوسته نوری از آن میتافت و موی ریش آن
حضرت انبوه بود و تنک نبود و زنخدان آنحضرت برآمده نبود و هموار بود و دهان ایشان کوچک نبود و دهان گشاده
نزد عرب بسیار ممدوحست و دندانهای ایشان هموار و تیز و سفید و نازک و از یکدیگر گشاده بود و موی نازکی
از میان سینه ایشان روییده بود و تا ناف بمثابه خطی بلند ممتد گردیده و گردن شریفشان بمثابه گردن صورتی بود
که از نقره ساخته باشند و جلا داده باشند در نهایت سفیدی و جلا و جمیع اجزای ترکیب بدنشان معتدل و
متناسب بود و متوسط بودند نه بسیار تنومند و نه بسیار لاغر سینه و شکم باهم برابر بود و میان شانهها گشاده و
سرهای استخوانها قوی بود و بدن شریفشان در نهایت صفا و سفیدی و نور بود و بغیر خطی از موی
که در میان سینه ایشان بود دیگری بر سینه و شکم مو نبود و بر ذراعین و کتفهای ایشان موی روییده بود و
کف دست مبارکشان وسیع و پهن بود و کفهای ایشان بضخامت مایل بود و نزد عرب دست پر گوشت بسیار
پسندیده است و پاهای ایشان نیز ضخیم بود و انگشتان ایشان کشیده و بلند بود و ساعد و ساق مبارکشان صاف
بود که ناهمواری نداشت و گودی کفهای پای شریفشان میانه بود نه بسیار گود بود و نه بسیار هموار و پشت پاهایشان
در نهایت نرمی و همواری بود بحدی که اگر آبی بر آن میریختند هیچ بر روی آن بند نمیشد و چون راه میرفتند بروش
متکبران و زنان پاها را بر زمین نمیکشیدند بلکه بر میداشتند بقوت اما متأنی میرفتند و تند نمیرفتند و گردن
نمیکشیدند در هنگام راه رفتن سر مبارک را به پیش می افکندند مانند کسی که از بلندی بزیر آید و اگر با کسی سخن میگفتند
بطریق متکبران بگوشه چشم نظر نمیکردند بلکه بتمام بدن میگشتند و متوجه او میشدند نظر آنحضرت غالب اوقات
بر زمین بود بسوی مردم کم نظر می افکندند و باسمان کم نگاه میکردند از روی حیا و چون بکسی نظر میفرمودند چشم
نمیگشودند که بتمام دیده نظر کنند بلکه بخضوع نظر میفرمودند و هر که را میدیدند مبادرت بسلام میکردند و میفرمودند
که از هند صفت سخن گفتن جدم را پرسیدم گفت آنجناب پیوسته و دایم در حزن و اندوه بودند و پیوسته مشغول
تفکر بودند و راحت از برای خود نمی پسندیدند و عبث سخن نمیفرمودند و متکبرانه سخن نمیگفتند بلکه دهان را از
سخن پر میکردند و کلمات جامعه میفرمودند که در کلمهای اندک معانی بسیار مندرج بود کلامشان فصل کننده و
تمیز دهنده میان حق و باطل بود و زیادتی و لغو در تقریر نبود و کلام نارسا از مطلب نبود و نرم طبیعت و خوش خلق
بودند و غلظت و خشونت هرگز نمیکردند و کسی را حقیر نمیشمردند و خفیف نمیکردند و نعمت را عظیم میشمردند و اگر
چه اندک باشد و هیچ چیز از نعمتهای الهی را مذمت نمیفرمودند ولیکن مطعوم را نیز مدح بسیار هم نمیکردند و
هرگز برای امور دنیا بغضب نمی آمدند و از کسی آزرده نمیشدند و چون بحق غضب میشدند و دشمنی [illegible]